

بدست و زبان ہر دوا نیز است و تخصیص مسلمانان باعتبار غالب واقع شدہ والا کافران کہ ذمی و مطیع الاسلام باشند و دین حکم دہان
 اند و در دین است این جهان من سلم الناس واقع شدہ و این عام ترست کہ اذکر السیوطی و بر ہر تقدیر مراد اند از انا حق است والا حکم شرع
 ہر چہ آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعض مواضع واجب گردید بہ بنی حکم شرع آب خوردن خطاست + و گر خون نفبتوی
 بریزی رد است + و مراد آن است کہ مسلمان را صفتش نیست کہ مردم را اندک کند و مسلمان باید کہ برین صفت باشد و ہر کہ نہ باین
 صفت باشد گویا مسلمان نیست نہ آنکہ ہر کہ این صفت دارد تنہا مسلمان کامل است اگر چہ در باقی احکام دارکان دین تقصیر کند
 چنانکہ لحدان گوید شمر سباش در پے آزار و ہر چہ خواہی کن + کہ در شریعت ما غیر ازین گناہی نیست + و حقیقت مراد نیست کہ ہر بار
 حقوق پروردگار تعالیٰ حقوق خلق بچاہے آرد مسلمان کامل دوست - و اما ہاجرین ہجر بانی الدرعنہ - و ہجرت کنندہ کسی است
 کہ ترک کند چیزے را کہ نبی کردہ و باز داشتہ است خدای تعالیٰ ازان بہر آنکہ ہجرت در شرع بمعنی بیرون آمدن از دار کفر
 بہ دار الاسلام و گر بخشن از نعمت دین است و این را ہجرت ظاہرہ گویند و ہجرت باطنہ آنکہ از موطن طبعیت برآمد و از انجہ نفس و شیطان
 بدان داعی است بگریزد و ترک دہد و حقیقت شریعت ہجرت برای این غرض است و ہر کہ از دے این غرض حاصل شد در سنی
 مہاجر است اگر چہ در وطن باشد گویا آنکہ صورت ہجرت بظاہر ان نیز واجب گرد و چنانکہ در زمان آنحضرت بود علیہ السلام کہ مسلمانان
 را از کہ ہمہ بینہ واجب بود ہجرت کردن و مقصود ازین حدیث حث و ترغیب مہاجرین است بزرگ سنہای تا ہجر داسم صورت کتب
 کنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آہناست کہ صورت آزار دین یافتہ بحصول ثواب آن ترک منیات - و ہذا لفظ البخاری
 این حدیث کہ مذکور شد لفظ بخاری است کہ وی باین لفظ حدیث را روایت کردہ و بار و ہیت مسلم قدرے معارفی و فاضلی
 و لفظ دار و خجائکہ گفت - و مسلم ان رجلا سال النبی صلی اللہ علیہ وسلم - و مر مسلم را بچنین آردہ کہ مردی پرسید از آنحضرت علی اللہ
 علیہ وسلم - اسی مسلمان خیر کہ نام کی از مسلمانان تہیہ ترست - قال گفت پیغمبر خدا در جواب سائل من سلم المسلمون من لسان
 ویدہ - و در مسلم این خبر کہ و اما ہاجرین ہجر بانی الدرعنہ نیست و ظاہر عبارت مولف سوہم است کہ باشد فافہم - و عن النس
 بن مالک بن انقر الا نصاری الخرجی حادہم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خدست کرد آنحضرت را در سال و در آید در حدیث و
 وی ہشت یا نہ سالہ بود انتقال کرد بہ بصرہ در خلافت عمر رضی اللہ عنہ و آنفقہ گفتند مردم بروے دو سہاخر صحابی است کہ مرد بہ بصرہ
 ستہ احدی و تسعین مناقب او بسیار است رضی اللہ عنہ و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را بہ التماس والدہ اش دعا کرد و در دنیا
 و دین در دین چگونہ یاد ماد در دنیا عمر او بصدر رسید و اولاد او از حد تجاوز شد و خلستان او در سال و دو بار سیوہ سید انتقال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لایون احد کم حتی اکون احب الیہ ایمان بنی آرد کی از شما نگیرد دوسوین کامل تا آنکہ ہاشم بن دوست
 داشتہ تر لبوسے دے من والدہ و ولدہ و الناس جمعین - از پدرش و فرزندانش و مردم ہمہ متفق علیہ - نشان ایمان
 مومن کامل آنست کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم محبوب تر و محکم از ہمہ چیز و ہمہ کس باشد نزد مومن چہ از پدر و فرزند کہ حکم طبعیت
 جبلت محبوب و مرغوب اند و ہمہ کہ مردم کہ بایشان علاقمند و محبت و دوست در میان دارد و چہ جبلت و چہ باختر باید دانست

در آتش دوزخ - متفق علیه وعن العباس بن عبد المطلب - عم رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیت او ابو الفضل بود و کلان تر بود
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم سیه سال و بعضی گفته اند به سال و بده ولادت او پیش از عام الفیل رئیس بود در جاهلیت و عمارت
مسجد حرام و سقایه آن بوی حواله بود قدیم الاسلام بود و لیکن پنهان سید شمس از اهل مکه و بر آمدن او بنفرد به همراه شکران بکره و
چیز بود و عمارت شاد و شست و از آنکه در پیش از موت خود شاد و بنده مناقب او بسیار است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم - گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - ذاتی طعم الايمان - حشید فرخ ایمان - این رضی الله عنه با کسبیکه خوشنود شد بخدا و
گرفت او را پروردگار خود و راضی شد بقضای او و نیکو کرد او را - و بالاسلام دنیا - در رضی شد باسلام و گرفت او را دین خود و
عمل کرد با نیکو دوست - و صحیح رسول - و رضی شد بخدا صلی الله علیه وسلم و گرفت او را پیغمبر خود و سلوک کرد و طریق اتباع او را - و در
سکه و در نجات است با کماله و سلم از امر ارض غفلت و هوا و ذوق میگرد و تنعم می کند و لذت می نماند فی چنانکه تنعم
می کند نفوس لذت اند طعمه و سلاست قلب و عافیت ازین امر ارض باین شبه چیز بود و هر که نه این چنین بود حلاوت
ایمان را در دنیا بد و بدان ذوق و لذت نه گیر و ملک کار به عکس بود و از آن نفرت گیرد و چنان که بشارت که با تلخ باید و عن
ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم - و الذی نفس محمد بیده - سوگند بخدا که قیاسه ذات محمد در دست قدرت او است - لا یسمع
سبحه احد من هذه الامة فیستودع امریچ یکے ازین است و زبرد خبر رسالت سن یوسف و است جماعه را که نیکو فرستاده
شده است با ایشان پیغمبر و کرده از هر جنس را گوید - یهودی و نصرانی - یهودی یا نصرانی کس یعنی از قوم موسی
علیه السلام یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام - نعم بیوت و لم یؤمن بالذی ارسلت به - بستر بیدان کس و حال آنکه ایمان
نیاد و بدین و شریعتی که فرستاده شده ام من یان - الاکان من اصحاب النار - مگر آنکه باشند آن کس از اهل دوزخ یا یعنی
هر که خبر رسالت را شنیده و ثابت شد نزد او معجزه من و نگوید بدین من کافر است و داکم در دوزخ بوداگر چه از اهل کتاب باشد
رواه مسلم - و عن ابی موسی الاشعری - صحابی جلیل کبیر است نام او عبد الله بن قیس و اشعری نسبت یکے از اجداد او
اول ازین سکه آمد و مسلمان شد و هجرت حبشه کرد و بعد از آن در فتح خیبر بلازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و بانعام و اکرام در
دنایای دے صلی الله علیه وسلم شرف شد مناقب او کثیر است رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة اعم
اجران - سه کس اند از مردم که هر ایشان را دو اجر است و ثواب ایشان مضاعف است - رجل من اهل الکتاب یکے از آن است
کس مددی است از اهل کتاب یهودی یا نصرانی که - آمن بنیه و آمن کعبه - ایمان آورده به پیغمبر خود موسی یا عیسی و با وجود آن یا
آورد و بخدا صلی الله علیه وسلم - و لهد الملوک اذا ادس حق الله و حق موالیه - دوم از آن کس بنده که ملوک کسی است چون او کند
حق خدا را از واجبات که فرموده و ادا کند حق بالکان خود را از اخذات که فرماید و در حق کانت عنه به بهایا موسی و است که بود نزد او و حق
میگرد و او را حکم ملکی که در پشت چنانکه عاقل است - فاد بها فاحسن ما یبها لیس ادب کرد آن واه را و بیا سوخت او را آفتاب متعلق باحوال

و اخلاق و نیک کردار و پیاورد و علمها فاحسن تعلیمها - و آموخت و او علم متعلق بمسائل و احکام پس نیک کرد تعلیم او را و نیک کردن و پیاورد
و تعلیم آنست که بر وجهی کرد که میباید کرد و بعد کفایت کرد و نه کم از آن و بطاعت و نه بی کردنه بعفت و درستی - ثم عقما فترکوا جهاب - پستتر آزاد
کرد آن و راه را پس نکاح کرد و با وی سقه اجران پس این مرد را دو اجر است مگر از محبت تا یک و مبالغه است و ثبوت و دواجر در این دو پسین را
و ثبوت و دواجر مرد و کتابی و عبد مملوک را خاص است که دو عمل کردند و اما آن مرد را که داه داشت ثبوت اجر این مرد را در برابر اعتاق و ترویج است
و اما تادیب و تعلیم عام و مثال است همه مردم را و خصوصیت یا اینجا نذر و دواجر بخانه توطیه استحقاق و استیصال اعتاق و ترویج است تیغ عقوبت و تادیب
سیکونیکه نقد و اجر بعد و عمل حسابی است و غزای ملاز و دواجر مقابله عمل هر چند باشد و بر که بکند فضل و زیادت ثابست و زیادت قبی که در این
سه کس راست که اید است که مخصوص و متمایز گردانید ایشان را بر این جواب میگویند که مراد ثبوت و دواجر و مضاعف است و متمایز اعمال
شکل نماز روزه و حجاب مثلا اگر دیگران داه حسنه است ایشان را نیست باشد و هر ثوابی که دیگران را بر اعمال بدینند ایشان را دو چندان
عطا کنند و از کف فعل الصدقیه سن نشاء و الله علم و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعنت ان اقل ان
اخر کرده شود هم من که کار دارد که مردم را سخی نشاء و الله ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله تا آنکه گوای بدین که خدا یکی است و محمد فرستاده است
مراد بیهودات اینجا قرار باین کلمه است یا آنچه در حکم اوست مثل جزیه قبول کردن و صلح نمودن و در امان برد آمدن یا آنکه صدور این
قول پیش از شش و عیت این احکام بود و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة - و تا آنکه بر پا دارند نماز را و بدهند زکوة را و دواجبات و ثمر الفضا و اهرار
بشهادت است و ذکر عبادات اشارت تمام و کمال اوست بایمان مارکان اسلام و بعض گفته اند که تبرک و اجابات و ثمر الفضا و اهرار
بران تا و ایل فاسد نیز قال ثابت کرد و چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنیه منع کنندگان زکوة کرد بلکه گفته اند اگر سئو را که شمار اسلام بود و مثل
اذان و نعتان قومی ترک و منه و بران منصرف و کم باشد امام با سیر سکه بالیشان قال کند و تخصیص صلوة و زکوة بیکر محبت بود و ان
انیاست اصل عبادات یا اشارت است بعبادات بدین و دایره و در قرآن مجید نیز هر دو با هم مذکور یا مذکور شاید که در الوقت جز این دو
عبادت فرض نشده باشد فاذا فعلوا ذلک پس چون بکنند ایشان شهادت و نماز و زکوة را یقیموا منی و ما رسم و اسوالهم بان
دارند از من خونهای خود را و الهامی خود را - الابحی الاسلام - مگر بحق مسلمانی و حکم شریعت چنانکه یکی دیگری را بکشاید تا بکشاید و بکشاید
بحکم شرع بقصاص و حد یا بکشت یا با کسی که بروی و حبیب است نه بد مال او باید گرفت - و حساب هم علی الله - و حساب ایشان در
آخرت بر ضد است غرضی یعنی با حکم بخاطر اسلام وی سیکند خون و مال او را و مصدوم میداریم و اگر کفر و خصیت پنهان دارد و خدا استعالی
و دانست بدان حکم در آخرت باطن و سه خواهد کرد و متفق علیه باین حدیث روایت بخاری و مسلم هر دو است - الا ان سلسلا
لم یزکرا لایحی الاسلام - مگر آنکه مسلم فقط لایحی الاسلام ذکر نه کرده است و این حدیث دلیل است بر قبول توبه لم یزکرا ان زنی یقوان
که اگر بمانید و بخاطر توبه بکنند قبول کنیم و از سر خون ایشان بگذریم و باطن حال بخدا بگذریم و علما را درین سلسله اقوال است کلمی
آزاد کرده و وضع اقوال قبول است و اظهر اقوال آنجا اگر کسی بخاوی کرد و فاسد سراسر گفت و زود از ان برگشت و بر غیبت توبه
کرد قبول کرده شود و اگر حضرت و تهر و از ترس جان بدافه وقت میکند قبول کرده نشود و الله علم و دانها که میگوید ایشان قبول است

مراد آن است که ایشان را البته می کشیم اما اگر در واقع توبه و توبه صحیح است در آخرت سود خواهد کرد. وعن انس - رضی الله عنه -
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى صلوته على نفسه لم يزل يلهو بها حتى يلقى الله عز وجل في الجنة. وروى
في آية قبله ما ذكره في الحديث. واما في قوله صلى الله عليه وسلم من صلى صلوته على نفسه لم يزل يلهو بها حتى يلقى الله عز وجل في الجنة
که مراد بهست عهد و امان و ضمانت خدا و دمه و ذمام بکبر خدای سبحه معنی عهد و امان و ضمانت و حرمت و حق آید و این همه معانی نزدیک
یکدیگر اند و اهل ذمه و ذمی که میگویند هم ازین جهت است که در عهد و امان و ضمانت مسلمانان در آمده اند. فلا تخفوا و الله في ذمته
پس قدر و عهد شکنی مکنید خدا را در دمه او سجد و تخف و بضم تا و سکون خدا و کسر فاست از اخفاء معنی غدر و عهد شکنی که در آن کتفا
نیز کر این سه چیز کردن نه ذکر ارکان اسلام از شهادتین و غیر آن بجهت آنست که این سه چیز نشانهای درست است بر اسلام و
تمیز مسلمانان از غیر مسلمان چه هر که نماز نکند از دین و چنانکه مسلمانان میگردانند دلالت دارد بر اعتراف و بے بنیاد محمد صلی الله علیه
و سلم و قبول آنچه آورده از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبله یا آنکه شرط نماز است و چون ذکر نماز کرد گویا او را نیز ذکر کرد
بجهت آنست که امر قبله مشهور است و مخصوص به نماز و انحراف قیام و قنات که دیگران از اهل کتاب نیز دارند و اهل ذمه
مانند مخصوص بابل اسلام است و یهود و بنی ماری و زندقه و راه انجاری. وعن ابی هريرة رضي الله عنه - قال اتى اعراسه
النبی - آید بادیه شنیع بنعیرة صلی الله علیه و سلم فقال - پس گفت آن اعرابی باخفت - و لقی علی عمل - راه نماز و مطلع گردان
بر کاه که - اذا عملته و حلت اجتهت - چون بکنم آن کار را در آیم بهشت را - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب آن
اعرابی - تعبد الله ولا تشرك به شيئا - پرستش میکنی خدا را در شریک نیکردانی با و پیوسته را اینجا شهادتین ذکر کرد از جهت شهادت
آن یا سوال را بر عملی است که بعد از شهادت است و مراد با شتر اک یا پرستش بتا است یا ریا که در وی نیز شریک میکرد و انداختن
را بخدا و انداختن را حدیث آنرا شرک منکر خوانده اند و ظاهر درین حدیث اینست بعد از آن بیان کرده عبادت را بقول خود - و تعبدوا لله
و بپاسیداری نماز فرض را که نوشته شده و حکم کرده شده است بدان - و تودع الزکوة المفروضة - و می دهی زکوة را که فرض
کرده شده است زکوة نام همین فلیضه است و مراد زکوة اینجا صدقه است و تقصوم رمضان - و روزه سیداری ماه رمضان را
تخصیص کرد و نیز فرض زیرا که آن در اصل نجات از آتش دوزخ و در آمدن در بهشت کافی است و شاید که فرض در الوقت
زیاده برین نبود و چون آن مرد طالب اصل در آمدن در بهشت بود - قال - گفت و الذی لعننی بیده - سوگند بآن خدا که بقا
ذات من در دست قدرت است و سلا ازید علی بن اشدیا و لا نقص منه - زیاده نه کنم برین عبادات که فرمودی چیزی را از نفل
و نقصان نکم ازین زکوة چیزی را و صاحب این حال ناجی است بی شبهه اگر چه تبرک من سبی بود و تبرک نوافل خیرات
از مراتب و درجات محروم یار او زیادت بر جبهه شریعت است و نقصان از آن مثل زیادت رکعت و نقصان آن یا مراد آنست
که زیاده نیکم در سوال و نقصان نکم و قبول یا این سائل رسول قوی بود سوگند خورد که زیادت و نقصان نکم در میانین احکام
بقوم خود یا این کلام گنایت است از سبانه و شدت در اخذ و اتهام با امر شایع و حقیقت کلام مراد نیست. فلما ولی الی بنی گام

کہ روی گردانید آن اعرابی و پشت داد و پرت - قال ابنتی گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من سرہ ان یظن اے رجل من اهل البیت کسی کہ شاد میگردداند و را نظر کردن بسوی مردے از اہل بہشت یعنی ہر کرمی خواہد کہ بہشتی را بہ بندہ فلینظر اے ہمارے پس باید کہ نظر کند بسوی این مرد و بہ بندہ را چون آنحضرت صدق و یقین و عقیدت او را با حکام دین مشاہدہ فرمود و بشارت او را بہ بہشت - یسحق علیہ - و من یقیان بن عبد اللہ النعمانی قال قلت سفیان بن عبد اللہ تقفی طائفی کہ صحابی ست عامل عمر بن الخطاب بود بطائف رضی اللہ عنہما گفت گفتم - یا رسول اللہ قل لی فی الاسلام قولاً - بگو برائے من در باب اسلام یک قول سنخنے کہ - لا اسأل عنہ احداً بک - محتاج نشوم کہ پرسم از ان سخن هیچ یکے را بعد از تو یعنی جسے تو را بعد از رفتن تو از عالم دینے ردایہ غیرک - و در روایتے بجای بعدک غیرک آمدہ و این روایت بسین معنی اول ست - قال گفت آن حضرت در جواب وے - قل انت بالدرم منہم - بگو ایمان آوردم بخدا بہتر استقامت در زبان یعنی گواہی دہ بود حدیث حق با اسما و صفات و افعال او و تصدیق کن او را در آنچه خبر داده و قبول کن امر و نہی او را و این شامل ست تمامی آن چیز ہا را کہ بآن ایمان باید آورد پس از ان التزام کن کہ حتی آن قیام نہائی و بران استقامت درزی و استقامت ملازمت کردن انسان ست راہ ہست را و برہست استادن و مردانہ بجا آوردن ست جمیع ادا مردانہای را بر وجہ دوام و ثبات و اعتدال بی زین و فتور در قیام و ست استقامت الامر اعتدال و در شرح حکم گفتہ کہ استقامت استواری ست در اتباع حق بر ہنجام سد ادبے از افراط و تفریط و در قواعد و طرق فرمودہ کہ استقامت برداشتن نفس ست براخلاق کتاب و سنت و معارض و متاد ساختن او ست تجصیل ملکات را ست و در وے از فضائل - رواہ مسلم - وعن طلحہ بن عبید اللہ - رضی اللہ عنہ - قال جاور رجل الے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اهل البیت - روایت ست از طلحہ کہ از عشرہ مبشرہ است و بلا و زائدہ ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہما و مناقب او را در کتاب مذکور گردود انشاء اللہ تعالیٰ گفت آمدہ روی بسوی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از اہل خدیجہ بفتح کون و سکون جمع نام بلاد عرب ست از شام تا چین عراق مقابل غور و نجد و اصل زمین بلندیہ را گویند چنانکہ غور بفتح غین زمین پست را سائر الاراس - پرگندہ سوی سر نشع دوی سوتہ - در حالے کہ می شنویم آواز پست او را و نہ آن را و دے بفتح دال و ضم آن د کسر او و شدت یا سی تحقیقہ آواز پست را گویند کہ مفہوم نکرد و چنانکہ آواز مگس شدہ و مانند آن - ولا نفقہ ما یقول - و نبی فہیم چیزے را کہ می گوید آن مرد و نشع و نفقہ بفتح نون ست بر صینہ معلوم و بیای تحقیقہ مضمومہ بر صینہ مہجول نیز روایت ست و بر تقدیر اول و دوی منصوب ست و بر ثانی مرفوع - حتی و ما من رسول اللہ - تا آنکہ نزدیک شدہ آن مرد از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فاذا مہیسا عن الاسلام - پس ناگاہ آن مرد می پرسد از احکام اسلام و فرائض وے و تو آنکہ کہ سوال از حقیقت اسلام کردہ باشد و عدم ذکر شہادتین بحجت شہرت آن و علم بدان باشد - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خمس صلوات فی الیوم و اللیلۃ - پنج نماز ست در روز و شب - فقال - پس گفت آن مرد - بل علی غیر من - آیا ہست بر من از نماز ہا غیر این پنج نماز در روز و شب - فقال لا الا ان تطوع - پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز این پنج نماز ہا مگر آنکہ از خود بیارے

و محرم و رجب است که عرب در آن بایکدیگر جنگ میکردند و محاربہ ادرین ماهها حرام میدانند بحسب تعظیم داشتن این ماهها و این گزینان
 نائران بیت الدربایس درین اوقات ایمن بودند ازیم دشمنان و در راهها - و بنینا و بیثیاک هذا الحی من کفار غیر - و حال است میان ما
 و میان تو این قبیلہ از کافران مضروب بعضیم و فتح ضارب و مجتہد نیز نام قبیلہ ایست مقابل سبوا و لا و مضربین برادر و در میان رعبه و مضربین
 مخالفت و محاربہ بود - فرما بمقتل - پس چون بسیار نمیشد تا انیم نجدت تو آمد و از شرایع پرسید امر کن با حکم حکم و فتح نیست دروی
 اجمال و اشکال جدا کننده میان حق و باطل - بنجر به من در آرد - تا خبر دهیم بآن حکم کسانے را که در پس اند یعنی آن قوم خود را که
 ایشان را گذاشته آمده ایم - و نذخل بآلجنته - و در آیم بمل کردن بآن حکم ما و ایشان بهشت را و بنجر و نذخل بنجرم و رفع هر دو روایت است
 و سائوه عن الاثر - و پرسیدند و قد عبد القیس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را از اشرب و در ظروف مخصوصه متوجه که ذکر آنها بسیار
 فامرهم بالرج و منها هم عن الرج - پس فرمود آنحضرت ایشان را بچهار خصلت و باز داشت ایشان را از چهار خصلت - امرهم بالایمان
 بالحد و حدہ - امرهم بالایمان را بایمان آوردن نجد آنها - قال - گفت آنحضرت - اندرون ما الایمان بالحد و حدہ - آیامی ربیبید
 حیث ایمان نجد آنها - قالوا اللہ و رسولہ اعلم - گفتند خدا و رسول خدا و اناترست این ادب صحابه بود و حضرت نبوت صلی اللہ علیہ
 وسلم که چون چیزے پرسیدندے در برابر آن لاین کلمه گفتندے اگر چه خود نیز میدانستندے - قال - گفت آنحضرت بایمان آوردن
 نجد - شهادة ان لا اله الا اللہ و ان محمداً رسول اللہ - گواهی دادن ست بالوہیت خداے تعالی و رسالت محمد صلی اللہ علیہ وسلم
 و اقام الصلوٰۃ و اتیاء الزکوٰۃ و صیام رمضان - و چهار چیز که امر کرد بدان اینهاست و آنکه حج ذکر نکرد و جہ آن مکر گذشت و
 ایمان نجد از تفسیر باین چهار چیز که در زیر که مراد بدان اینجا اسلام است و قول او - و ان تعطوا الخمس من الغنم - و امر کرد باینکه پیمبر خمس را
 از غنیمت و زیادت کرد بران جواب و بحسب اتهام بذکر آن زیرا که ایشان اہل جہاد بوده اند و محارب میکردند کفار مضروب بعض گفتند سخت
 آن چهار اقامت صلوٰۃ است که باعطای خمس چهار میشود و ذکر شہادت براسے تبرک است زیرا که قوم موئن بوده اند و غیر بدان برین
 وجہ اعطای خمس داخل ایمان بالحد و حدہ باشد - و منها هم عن الرج - جواب ستہ از سوال اشرب و گفتیم کہ مراد بدان اشرب و ظروف مخصوص
 است پس منی کرد از چهار ظرف چنانکہ فرمود - عن النختم - منی کرد از ختم بشش حاسبہ پہلہ و سکون ثانی ففتح فوقانیہ کوزہ بنبر و لای و فی و
 از و بالغنم دال و تشدید یاسے موحده مود و کد و دے نیز از فزاد خمر ستہ یا کد و بحقیقت یا صراحی کہ بر شکل آن بسیارند و آنقدر
 و منی کرد از تقریب ثمن از تقریب منی کا ویدن و مراد پنج درخت مستکہ کہ بکاو و در و سکے شراب بنید از تہ - و المرستہ و منی کرد از مرستہ
 بعضیم و فتح زاد قاسے مشدہ بزنت طلا کرده شدہ و زنت بکسر نامی مجبہ سکون فایضے ستہ کہ کشتی و مانند آن بہالند تا آب در آید
 و آن را قار و قیر نیز گویند - و قال حفظہن و اخبروا بہن من وراءکم - و گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را و در آید این احکام را باین
 کلمات یا این اشیا را و خبر دهید بانیا کسانے را کہ پس شما اند متفق علیہ - و لفظہ للبخارمی - بدانکہ مراد منی ازین ظرف یا منی
 از استعمال اینهاست مطلقاً بحسب مبالغہ در احتراز از تشبیہ بشار بان خمر و او اسے آن یا منی ست از تنقیع و بنید انداختن در آن زیرا کہ
 شدت و اسکار درینا بیشتری آید و لہذا در احادیث آمده است کہ امتیاز در تشکیک بکفایت آگاہ است و اسکار در آن در می کشند

و کثری آید و با وجود آن ظهور برانند کہ حرمت این در ابتدا سے اسلام بود کہ مبالغہ و تمام در تحریم خمر و قلع و مع انار و مواد آن مشرور
 بعد ازان این حکم نسخ شد۔ و عن عبادہ بن الصامت۔ رضی اللہ عنہ بضم عین و تخفیف موصدہ از لقبہاے الصادق و حاضر شدہ عقبہ
 اولی و ثانیہ را بدینرا طویل جسم جمیل بود و سیکہ از آنہا کہ حج کردند قرآن را فرستاد و اورا عمر رضی اللہ عنہ بشام قاضی مسلم و ذکر اور
 آخر کتاب در اسامی اہل بدر بیاید۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت است از عبادہ بن صامت کہ گفت گفت
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و حولہ عصابہ بن صحابہ۔ و گرد آنحضرت جامعہ بودند از یاران و سے عصابہ بکسر بن جماعت از وہ
 ناچل۔ بالیولی علی ان لا تشرکوا بالہ شکیا۔ مباہلت کنید و عمدہ کنید مرا و عقد بندید با من و صل مباہلت از بیعت است گویا ہر کہ
 عمدہ بندد با کسی میفرود شد ذات خود را بدست و سے چنانکہ در بیج دست بردست میزنند در معاہدت نیز عادت بران جاری شدہ
 پس میفرماید بیعت کنید بر آنکہ شریک نگردانید بخدا چیزے را را و با شرک بت پرستی ست یار یا در عمل۔ و لا تشرکوا۔ و وزدی کنید۔
 و لا تزلوا۔ و زنا نکنید۔ و لا تفلکوا اولادکم۔ و نکشید اولاد خود را چنانکہ حادث جاہلیت بود کہ اولاد را از خوف خشمی کشتند و لا تزلوا
 بہنسان نفرت و نہ۔ و نیارید و نگویید و روئے را کہ پیدایم کنید اورا۔ بین ایہکم و ارجلکم۔ میان و ستمای خود و پایہا سے خود
 یعنی از ذاتہا سے خود و دوست و پارا کنایت از ذات دارند چہ بہتان و افترا بہمان باشد کہ از پیش خود پیدا کنند و مردم ازان
 پاک و مبرا باشند یا پیدایم کنند از دلہا و ضمائر خود و بنا بر گمانہا سے فاسد و دل آدمی چون در سینه است میان و ستمای پایہا ست
 یا آنکہ نسبت افترا بدست و پا بجبت آن ست کہ اکثر کار و بار بدست و پا میشود اگر چہ جمیع اعضا دران دخل دارند و این بہر سبب
 وجہ در اصل مقصود یکے ست یا معنی پیدا کردن میان دستا و پایہا سے خود آن ست کہ آشکارا بر روی مردم می گویند و او
 یحیائی و بیرونی میدہند۔ و لا تقصوا فی معروف۔ و بیفرمانی نکنید در امرے کہ شناختہ میشود در شرع وجود این در امر مشروع
 و مقابل آن منکر است کہ شناختہ نمیشود در شرع وجود و این یعنی امرنا مشروع۔ فمن و فی منکم فاجرہ علی اللہ پس کسی کہ فاکن این
 مباہلت پس مزد او لازم ست برخدا کہ بفضل خود ثواب بران میدہد۔ و من اصحاب من ذلک شکیا۔ و کسی کہ برسد بکند این
 گناہان مذکور غیر از شرک چیزے را۔ فموجب بہنی الاریا۔ پس عقاب کردہ شود بسببے در دنیا چنانکہ حد زده شود و سزا
 داده شود بران۔ فموجب کفارتہ۔ پس آن عقاب کردن کفارتہ ست۔ مرا و بسبب محو عفو آن گناہ شود و در آخرت بران عقاب
 نہ نمیدہد من اصحاب من ذلک شکیا۔ و کسی کہ کرد چیزے ازان گناہان۔ ثم سترہ اللہ علیہ۔ پست پوشید اورا خدا یتعالی
 بروے یعنی ظاہر نشد گناہ و سے و حد زده نشد بران۔ فموا لے اللہ۔ پس و سے یعنی کار و سے مفضول ست بسوے خدا
 ان شارب عفا عنہ۔ اگر خواہد خدا سے لغاے در گذر و از و سے و عقاب نکند۔ و ان شارب عاقبہ۔ و اگر خواہد عقاب کند اورا۔
 و این مذہب اہل سنت و جماعت ست و نزو معتزلہ واجب ست عقاب عاصی و عفو و مغفرت نیماشد و این حدیث حجت است
 بر ایشان۔ فبالغناہ علی ذلک۔ پس بیعت و عمدہ بستیم با آنحضرت برین شرط کہ مذکور شد متفق علیہ۔ و عن ابی سعید الخدری
 رضی اللہ عنہ صحابی مشہور است از اصحاب شجرہ از بنی خدرہ بضم خاے مجملہ بطبے ست از انصار اول مشاہدہ خندق است

و دو از ده غزوه همراه آنحضرت غزا کرده نام او سعد بن مالک بن سنان است و پدر او نیز صحابی است - قال خرج رسول الله ﷺ
 ابو سعید خدری میروان آنچه خبر از صلی الله علیه و سلم فی البقیع - در روز عید قربان یعنی بفتح هزه و سکون ضا و جمع ضحاة است
 دوسه در اصل نام گو سفند سست که قربانی کرده شود و بر روز غزوه اطلاق میکنند - او مظهر - شگب را وی است که در روز
 عید اشعیا یا عید فطر آمد - اے المصلی - بسوے عیدگاه - فمرطی الفسار - پس بگذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار زن را
 و زنان نیز در عهد رسالت با بر شریف بعدگاه میرفتند و در گوشه نشیمنند تا از دعای مسلمانان محروم نمانند - فقال - پس گفت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم - یا معشر النساء - ای گروه زنان - تصدقن - تصدق کنید و بدهید چیزی در راه خدا - فانی انکین اکثر النسا
 زیرا که بدستی که من بنوده شده ام پس بدانا بنیده شده ام با خبر و حق و یا بکشف عیان که شما بیشترین اهل فرخ اید یعنی بیشتر در دفع
 طائفه زنان باشند و مردان کمتر - فقلن - و بجا یار رسول الله - پس گفت زنان بچه چیز و چه سبب نان بیشترین اهل دین اند - قال اکثر النسا
 گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سبب آنکه بسیاری کنید شما ای زنان لعنت را یعنی در حرف و حکایت لعنت و نفرین زبان بسیاری
 رو و دینی لعنت را بدان دو دانا فتن حق تعالی است بنده را از درگاه رحمت خود و این مخصوص کافران است بر سبب شخص حکم بدان توان کرد
 اگر چه کافر باشد شاید که در آخر مسلمان از عالم رود مگر آنکه یقین معلوم گردد و موت او بر کفر و این جز بجز شایع معلوم نگردد و چنانکه بایان
 رفتن نیز معلوم نیست و بوصف و بقبولان لعنت کرد و چنانکه گویند لعنت الله علی الکافریین و لعن الله الیهود و النصارا
 و لعنت کافیه یعنی البها و از رحمت خاص و مقام قرب نیز آید و این نه مخصوص بکافرانست و اطلاق آن بر غیر کافران نیز تصدیق و تنذیر
 آمده و با جمله لعنت کردن صفت ذمیه است و اگر آنکس مستحق لعن نیست هم بقبولان باز گردد و بقبولان العشر - و کفران لعنت می کشند و بهران را
 زن اگر صد ناز و لعنت از شوهر دیده باشد و بکیا که تقصیر کرد گوید هرگز از تو روستی نیکی ندیده ام که از اجار فی الحقیقت و عشرین بفتح عین
 صده و دهمین عجمه یعنی قریب و صدیق و فرج آمده تا هر آن است که مراد از اینجا زوج باشد که اقالوا - ما ریت من ناصت عقل دین ندیده
 ام هیچ کس که از ناصت عقل و دین را - او سبب للرب الرجل الی ازم - بجای معلوم و بزمه عجمه - من احدکم - برنده و بزمه عجمه
 عقل مرد و نا را که ضابط و بشیاست کار و بار خود از یک از شما - قلن من نقصان من غیا و عقلنا - گفتند زنان چیست نقصان من با عقل
 و بچه معلوم توان کرد آن را یا رسول الله ﷺ قال الیس شهاده المرأة مثل نصف شهاده الرجل - گفت آیا نیست گواهی زن در
 شریع بجز عجمه گواهی مرد چه گواهی زن بجای گواهی یک مرد است - قلن بلی - گفتند آری گواهی زن بجز نصف گواهی مرد است
 قال فذلک من نقصان عقلها - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس این نیمه بودن گواهی زن نسبت بگواهی مرد از نقصان عقل
 زن است که آن مقدار ثقه و تحفظ در تحمل شهادت داد اے آن ندارم که مرد دارد - قال الیس اذا حاضت لم یصل لم نعتم - گفت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم آیا نیست که چون حیض می آرد زن نماز نمیکند و روزه نمیدارد - قلن بلی قال فذلک من نقصان نهایا
 گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس آن از جمله نقصان دین زن است اگر چه آن محض پیدایش خداست تعالی است زن از اینجا
 اختیار نیست لیکن همین پید کردن زنان برین وجه و منع کردن و س از عبادات نه مردان را نقصان کردن است در حقیقت زنان را

از وجہ مروان متفق علیہ۔ و از اینجا معلوم میشود که زیادت عبادت سبب زیادت دین است نقصان آن سبب نقصان دین اگر چه نقصان آن بعد از باشد مانند آنکه آیا حائض اثواب نماز را که از ولع و نفوت میگرد و بهم چنانکه مرئین و مسافر را ثواب اقل عبادت که بعد از حق سفر از وسع نفوت میگرد و مینویسند و ظاهر حدیث این است که نیست زیرا که مسافر و مرضیت دوام دارند و اهل آن هستند بخلاف حائض که نه از اهل نیت است که ادا قال الطیبی۔ و عن ابی هریرة۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال اللہ تعالیٰ کذبت ابی آدم۔ گفت خداے تعالی نسبت بدروغ کرد مرا فرزند آدم۔ و لم یکن له ذلک۔ و روانیست و منیر سدا که نسبت بدروغ کند مرا که پدر و در کار عالم از حجت بودن آن مخالف بر بیان و متانی مرتبه عبودیت۔ و شتمنی و لم یکن له ذلک۔ و دشنام کرد مرا و منیر سدا را که دشنام کند مرا۔ فاما تلمذ یہ ایای۔ اما نسبت بدروغ کردن او مرا۔ فتقوله لمن یعیدنی کما بدائی۔ پس گفتن آدمی است که هرگز باز نمی آید و مرا خداے تعالی چنانکه نخست پیدا کرده است مرا و تلمذ یب درین قول راجح باخبار آلهی است تعالی شانه بدان یا بسبب تفسیر اید چون اعداوت را چنانکه فرمود۔ و لیس اول الخلق باهون علی من عادیته۔ و نیست نخست پیدا کردن و از عدم صرف بوجود آوردن آسان تر بر من از باز آید بخشن بعد از هلاک شدن بلکه اعاده آسان تر از ابد است چه همه دانند که شکسته را باز هم بر بستن آسان تر است از ساختن کردن و از محض عدم بوجود آوردن این حکایت نسبت باو میان است و الا نزد خداوند تعالی که قادر مطلق است همه یکسان باشند اینجا آسان و مشکل نمی باشد و این قول آدمی است که قائل است بابد او اگر نیز بنا شد ممکن است او را که بداند اگر نظر صحیح کار فرماید۔ و اما شتمه ایای فتقوله اتخذ اللہ ولدا۔ و اما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن او است که گرفت خدا فرزند را چنانکه نصاری علیا با گویند و یهود عزیر را علیهما السلام و مشرکان فرشتگان را گویند که دختران خداوندند و بودن این قول شتم محبت آن است که این قول باطل است و است مرا اللہ تعالی را و راهیت و استخفاف او را و ادا چنانکه عادت است و چندین نقائص عیوب یک مضاد صفات کمال که ازین لازم می آید چنانکه فرمود۔ و اما الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد۔ و منم یگانه و زوالت صفات غیر محتاج بکس و همه محتاج من اند که نه ازین و نه از آئیده شده ام۔ و لم یکن لی کفو احد۔ و نیست مرا مثل مانند هیچ یک و این نفی زوج است که مثل زوج می باشد تا ولد از میان بر آید یا ولد را نیز شامل است چه دس نیز مثل پدری باشد۔ و فی روایت ابن عباس۔ و در روایت ابن عباس بن جین آمده۔ و اما شتمه ایای۔ و اما دشنام دادن آدمی مرا۔ فتقوله لی ولد۔ پس گفتن او است که مرا ولد است۔ و سبحانی ان اتخذ صابغته اولدا۔ و پاک و مبره ام من ازین که بگیرم نیک و یا فرزند را و در بعض روایات و اوست بجای او۔ و رواه البخاری۔ و عن ابی هریرة۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالیٰ۔ گفت خداے تعالی۔ یؤذنی ابی آدم۔ میر بخاند مرا فرزند آدم و میکند چیزی را که کرده است نزد من و راضی نیستم من از آن زیرا که سبب کد هر دشنام میکند این آدم روزگار را و زمانه را چنانکه نزد محنت و نزول بلا شکایت از زمانه و روزگار کنند و بدگویند۔ و اما الذب۔ و حال آنکه منم و هر یعنی فاعل و مدبر و تصرف چون سب کردن و هر را شتم با اعتقاد فاعلیت تصرف او است گوید هر نام فاعل تصرف شد پس فرمود منم و هر یعنی دبر را که فاعل تصرف اعتقاد میکند آن فاعل تصرف منم یا مضاف محذوف است امر یا مقلب له هر و کمانی گفته مراد با نا اله هر نا اله هر است امر مقلب و بعض گفته اند و هر از اسمائے حسنی است تعالی شانه و خطاب با

آن را منکر شده اما از قاسوس صحت آن مفہوم میگردد و با قطع نظر از نعیق مام جودت معنی ندارد و اگر آنکہ در ہر بنی فاعل مشرعت
 دارند و انا اللہ ہر پنجب نیز روایت است و وجود اید اور سب و ہر حکمت آنست کہ ذم و سب و سب مشرعت تصرف با دست یا
 بجست آنکہ این ذم و سب راجع بجناب الہی میگردد و زیرا کہ چون فاعل حقیقی اوست سب بروے واقع میشود و کذا قال ابوی علی
 بدست قدرت من است کار و پیری بتشدید نیز روایت است۔ اقلیل اللیل والنہار۔ میگردد و نام شب را روز را و پیری را روز را و پیری را روز را
 بدست چرخ را و در شب را روزی و ہمہ شب برم روز آورم روزی و ہمہ متفق علیہ۔ وعن ابی موسیٰ لا عشی۔ رضی اللہ عنہ قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما احدا صبر علی اذی من لیس من اللہ نیست هیچ یکے صابر تر از خدا ابر و کرم و کرمی شنود آن را۔
 یخرجون لہ الولد۔ بخوانند براسے و فرزند و اثبات میکنند براسے و آنچه ناشائستہ جناب سب است۔ ثم یبانیہم و یزقہم۔ تمیز کنند
 و سلامت میدار و ایشان را از بلایا و آفات و روزے میرساند ایشان را با انواع نعم و حقیقت قبر نگاہ داشتن نفس است بر کرم
 وضد و سب چرخ است و اول بعد در شان حق تعالی عدم تمجیل است با مقام از گناہکاران لیسو یا تباخیر و صبوریکے انا ما منی
 الہی است تعالی و تقدس و حلیم نیز قریب بمعنی صبور است لیکن گناہکار را صبور این نبود شاید در وقتے دیگر از مقام باشند در حلیم است
 متفق علیہ۔ وعن معاویہ رضی اللہ عنہ از اکابر صحابہ و عظمائے ایشان است مناقب او خارج از حد و حصاست را آخر
 کتاب چیزے از ان مذکور گرد و در حق۔ قال۔ گفت معاویہ بن جبل۔ کنت روف النبی۔ بودم من رویت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 علی حمار۔ بر خر کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حیانا بجمبت تواضع و عدم تکلیف برین مرکب سوار شده است پس معاویہ گوید
 کہ من نیز روزے در عتبات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سوار بودم در حاسے کہ۔ لیس بیتی و بیۃ الاموخرۃ الرحل۔ بود میان من
 و میان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مگر چوبے کہ پس پالان میباشند و سوار بدان تکیہ میکنند و منوخرہ بضم میم ساکن ہمزہ و حاسے
 بجمع کسور است و ہمزہ مفتوح و تشدید حاسے مفتوحہ نیز آمدہ مقصود معاویہ بن جہل بیان قریب است از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 و نعم وضبط کردن کلام شریف و سب۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ یا معاویہ تدری مات حق اللہ علی عبادہ۔ ای معاویہ در مانی
 کہ حیثیت حق خدا کہ واجب گردانیدہ است بر بندگان خود بکرم عبودیت و امر شریعت۔ و مات حق العباد علی اللہ و حیثیت حق بندگان
 بر خدا کہ لازم گردانیدہ است و سب تمامے بر خود بفضل و کرم خود۔ قلت اللہ و رسولہ اعلم گفت خدا و رسول خدا و انما ترست۔ قال
 فان حق اللہ علی العباد۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس بدستی حق خدا بر بندگان۔ ان لیبعدوہ ولا یشرکوا بہ بشیئا۔
 این است کہ پرستند او را و شرک یک نگر و اند با و سب چیزے را یعنی بت پرستی نکنند یا آن معنی کہ ریا نکنند و اخلاص و پیرند
 در عبادت۔ و حق العباد علی اللہ ان لا یجذب۔ و حق بندگان بر خدا این است کہ عذاب نہ کند۔ من لا یشرک بشیئا۔
 کسے را کہ شرک یک نگر و اند با و سب چیزے را اگر مراد بشرک کفر باشد مراد آن است کہ عذاب نکند مثل عذاب کافران اگر ریاست
 عذاب صلا بخواند بود و فقلت۔ پس گفتم من۔ یا رسول اللہ افلا البشر بہ الناس۔ آیا پس بشرات ندہم یا بمعنی مردم را و بشرات
 بکسر یا دفتح و ضم نیز آمدہ خبر خوش رسانیدن کسے را مشتق از بشرہ است و بشر خوش شنیدن بشیر و بشرہ ظاہری شود

قال لا تبشروا فتيكوا - فرمود آن حضرت بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند بران و ترک ندهند عمل را فیکوا ابتاسے
 فو قایمہ مستفاده و کسر کات از احوال معنی اعتماد فیکوا و الفتح محتانیہ و سکون نون و ضم کات نیز روایت است از کون معنی باز ستان
 از چیزے - متفق علیہ - اگر گویند پس چرا خبر داد معاذ باین حدیث با آنکہ منی کرد آنحضرت از ان جوابش آنکہ معاذ رضی اللہ عنہ
 دانست کہ منی مخصوص باہل آن زمان است کہ نو عهد مسلمانان بودند و محتاد بتکالیف شرعیہ نشدہ پس از انچنان شرائع و تکلیفات
 ثابت شد قضیہ امر منی استقامت گرفت خبر داد یا روایت کرد آنرا بعد از انکہ لزوم وجوب تبلیغ و درود و عہد بر کتمان علم باہنی از جنبہ نسبت
 بجماہ مخصوص بود کہ انکال کنند چنانکہ از حدیث آیندہ معاموم کرد و روایت کرد با آنکہ نہ باین صفت بودند و عن النبی
 رضی اللہ عنہ - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم معاذ و یوسف علیہ السلام قال - روایت است از انس کہ آنحضرت در احوال کہ معاذ
 روایت او بود گفت - یا معاذ قال - گفت معاذ لبیک یا رسول اللہ و سعد یک - استادگی دارم و خدمت و فرمانبرداری
 امی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و یاری میدہم ترا - قال - گفت آنحضرت بار دیگر - یا معاذ قال - گفت معاذ لبیک یا رسول اللہ
 و سعد یک قال - باز گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - یا معاذ قال - گفت معاذ لبیک یا رسول اللہ و سعد یک ثانیاً - بار
 نہ اگر آنحضرت معاذ را و معاذ این کلمہ گفت و در دے تاکید و مبالغہ است و القاسے این کلام و بیدار و ہوشیار کردن معاذ برے
 اشاع آن و منی لبیک اجابت و فرمانبرداری است و معنی سعد یک یاری دادن و موافقت کردن است یعنی استادہ مچند است
 و طاعت و موافقت تو بفرما چہ میفرمائی - قال - گفت آنحضرت - یا منی حدیثہ ان لا آله الا اللہ و ان محمداً رسول اللہ نیست ہر چہ بیک
 کہ گواہی دہد و بگوید با آنکہ خدا یکے است و محمد فرستادہ او است - صدق قاسن قلبہ - از روی صدق و اخلاص ناشی از دل معاذ ثانیاً
 کذب و نفاق - الا حمہ اللہ علی النار - مگر آنکہ حرام میگردد خدا سے تعالی آن گواہی دہندہ را بر آتش و درخ کہ برے کا فرمان ساختہ
 شدہ است یا حرام میگردد اند پر وے خلو و درنا و ابن اسباب میگوید کہ این حکم پیش از نزول فرائض و اوامر و نواہی بود و حسن بصری گفتہ
 کہ مراد گفتن این کلمہ است با دے حق و فریضہ آن و بعضی گفتہ اند مراد آن است کہ نزد من تو بچ گفت و ہم بران مرو - قال - گفت معاذ
 یا رسول اللہ افلا اخبرہ الناس - آیا پس نہ رسانم این خبر خوش مردم را فیستبشروا - پس بشارت یا بند بآن و خوش دل شوید بران
 قال - گفت آنحضرت - اذا فیکوا - اکنون کہ خبر دہی مردم را بدان اعتماد میکنند بران و ترک میدہند عمل را سفا خبر بہ معاذ عنہ موتہ -
 پس خبر داد باین قصہ و یا باین کلمات معاذ نزد موت خود - ثانیاً - از جهت آخر از کردن و باز ایستادن از برہ در کتمان علم و ترک
 تبلیغ ازین کلام ظاہر موم میگردد کہ منی از اخبار پیش از منی از کتمان علم بود - متفق علیہ - و عن بی قر - از ہذا صحابہ و صحابہ و تلم
 ایشان است و مذہب او ترک او خرمال است اگر چہ حق آن ادا کردہ باشند مناقب او بسیار است در آخر کتاب بیاید انشاء
 تعالی رضی اللہ عنہ - قال - گفت - اتیت النبی - آدم پیغمبر را - صلی اللہ علیہ وسلم و علیہ ثوب ایض - و حال آنکہ بود بران
 حضرت جامہ سفید - و ہونا تم - و آنحضرت در خواب بود - ثم اتیتہ وقد استیقظا - پستہ باز آدم و حال آنکہ تحقیق بیدار شدہ بود و
 ذکر این احوال از برے تحقیق و ثبت مزید اطلاع خود بر احوال شریف میکند تا بداند کہ روایت از وے ثبت و دقیق میکند

بانکہ ذکر احوال محبوب باقطع نظر از ان شیرین و لذیذ است و غالباً این وحی در ہین منام شد پس ذکر آن از نجسیت نیز تواند بود و اللہ اعلم۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ہامن عبد قال۔ نیست هیچ بندہ کہ گفت۔ لا آکله الا اللہ ثم مات علی ذلک۔ پشمر مرد بر اعتقاد این کلمہ و بیح منافی آن نہ گفت و نکرد۔ الا و خل الجنۃ۔ مگر آنکہ می در آید آن بندہ بہشت را ابو ذر میگوید۔ قلت۔ گفتہ من۔ دان زنی وان سرق۔ آیا می در آید بہشت را اگرچہ زنا کردہ باشد آن بندہ و وزوی کردہ باشد۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ دان زنی وان سرق۔ می در آید اگرچہ زنا کردہ باشد و وزوی کردہ باشد و چون این حکم مستبعد و مستغرب نمود ابو ذر باز اعادہ کرد از براسے تحقیق و تثبیت و تواند کہ تکرار اعادہ از جہت کمال سرور و رحمت حق و شکر گذاری نعمت و سبب جملہ علایا باشد باز میگوید۔ قلت۔ گفتہ من۔ دان زنی وان سرق قال۔ گفت آنحضرت۔ دان زنی وان سرق قلت۔ باز گفتہ من۔ دان زنی وان سرق قال۔ گفت آنحضرت۔ دان زنی وان سرق علی رغم الف ابی ذر۔ می در آید بہشت را بر رغم الف ابی ذر رغم بیجاک مالیدن مشتق از رغام یعنی خاک و مراد برغم الف مدین جاواری و انقیاد است با کراہت چون ابو ذر استبعاد کرد و استغراب نمود این حکم را گویا مطبوع و محبوب نزد و سے خلاف آن نمود پس حکم کردن بآن موجب خواری شکست است و او را با کراہ و جہر بر آن آوردن است اینکہ مردم میگویند فلان بر رغم او این کار کرد یا گفت این معنی دارد۔ و کان ابو ذر اذا حدث بہتدا۔ و بود ابو ذر وقتے کہ حدیث میکرد باین حدیث۔ قال۔ می گفت این کلمہ را کہ۔ دان رغم الف ابی ذر۔ چنانکہ شنیدہ بود از حضرت در حق خود براسے تذکار آن حال و تاکید و تحقیق آن و التذافر بدان یسیت کرد و ششام من آن محبوب جانی یک شبے عمر گذشت و هنوزم لذت آن در دل است و مشتق علیہ۔ بدانکہ این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر آنکہ مومن اگرچہ فاسق باشد و مرتکب کبیرہ می در آید بہشت را یا بظن و منفرت پروردگار تماسے بفضیل و کرم او یا بہ شفاعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا بعد از تہذیب و در آوردن در آتش بقدر گناہ اما حدیث حرام بودن او بر نار تاویل او است کہ در حدیث سعادہ گفتہ شد و مذہب اہل سنت این است کہ فاسق مومن است و مال مومن آخر بہشت است و احادیث صحیحہ درین باب بسیارست و ما جملہ سلف از صحابہ و تابعین ہمہرین بود و اعتقاد است پیش از ظهور اہل بدعت از معتزلہ و غیر ایشان ہمین بود و مذہب ایشان آن است کہ فاسق مومن نیست و مخلد است در نار و عمل داخل است و حقیقت ایمان و ایشان می گویند کہ اگر می گویم بندہ بجز گفتن لا آکله الا اللہ بہشت مد آید باعث می گردد او را بر اعتماد و غرور و ارتکاب معاصی و فسق و فجوری گویند کہ این اعتقاد مردم را از رفقہ ملت و قید شریعت می بر آرد و نہ چنین است کہ ایشان می گویند چہ ہتہدات و وعیدات مدشان عصا کہ در دو یافتہ بسیارست و آن کافی است در اندازد و از ہزار و اگر خواہند بر یک معصیت عذاب کنند کہ بیرون از حد حصرو احصا باشد و نیز آمدہ است کہ اوسنے مدت عذاب مسلمانان گناہ گار مدت عمر نیابند کہ ہفت ہزار سال است و در بعض روایات ہفتاد ہزار سال آمدہ و صد ہزارین کلمہ لصديق و اخلاص و ثبات دوام بران بے عروض منافی و مخالف از خشک و تر و کالاسے آسان نیست خصوصاً از اہل فسق و فجور کہ دلماے ایشان

مملو و محسوس تیرا کم ظلمات و شبہات و واقع اندر در طرہ استحقاق و احتمال و با وجود آن فتی اگر قصد یقینی حاصل
 باشد و فلانیہ شہوت و نفس مصیبتہ صادر گردد و خوف و جوع و فرغ و عجم بر تو یہ بآن مقارن باشد بمقتضای وعدہ
 کرم امید داری هست کہ بخشد و بعد از جزا و سزا دادن و عذاب و عقاب کردن آخر بہ بہشت در آرد بحکم اللہ العالی
 یغفر لی و یغفر لکم و یغفر لکل الذنوب۔ وعن عبادة بن الصامت۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم من شہد ان لا اله الا اللہ وحده لا شریک لہ و ان محمداً عبده و رسولہ و ان عیسیٰ عبد اللہ و رسولہ۔ کسے کہ گواہی دہد کہ
 خدا یکے ست و محمد حق و گواہی دہد کہ عیسیٰ بندہ خداست و رسول دوست و را شبات بندگی مر عیسیٰ را رواست بر
 نصاری کہ اور اللہ یا ابن اللہ میگویند و در شہادت بر سالت و سہ رواست بر یہود کہ منکر سالت او نید۔ و ان ہست
 و گواہی دہد کہ عیسیٰ پسرداہ خداست تعالیٰ ست کہ مریم باشد و چون مرد را عبد اللہ میگویند زن را امہ اللہ میخوانند
 و زن و مرد ہمہ غلام و داہ و بندگان پروردگار تعالیٰ اند و ظاہر آنست کہ ابن رب بر نصاری ست و تاکید دوست
 و یقینی گفتہ کہ رب بر یہود نیز تواند بود و مراد بر است ساحت دوست از نسبت قذف و شتم کہ یہود اورا میکردند۔ و کلمۃ القای
 الے مریم۔ و عیسیٰ کلمہ حق تعالیٰ ست کہ افگند و فرستاد اورا بسوے مریم عیسیٰ را کلمۃ اللہ ازین جہت گویند کہ بمجرد
 کلمہ کن پیدا شدہ بے وساطت پدر و اسباب عادی در ولادت یا از جہت آنکہ مکلم کرد در گوارہ وقت صغیر پس
 منظر کامل اسم اشکلم باشد۔ و روح منہ۔ و عیسیٰ روحے ست صاوار از جناب حق اورا روح کجبت آن گویند کہ احیای
 اموات کردہ یا دلہاے مردہ را بحیات معنوی زندہ گردانیدہ یا مراد خداوند روح ست صاوار از قدرت حق بے وساطت
 اصل و مادہ۔ و الجنۃ حق و النار حق۔ و گواہی دہد کہ بہشت حق ست و آتش دوزخ حق ست۔ و اظہر اللہ الجنۃ۔ می در آرد اورا
 خداے تعالیٰ در بہشت ابتدا را یا بعد از عذاب علی ما کان علیہ من العمل۔ بر آنچه دارد و سہ از عمل نیک یا بد و این حدیث
 صریح ست در نہ ہا ہل سنت و جماعت متفق علیہ۔ وعن عمر بن العاص۔ رضی اللہ عنہ از مشاہیر صحابہ ست از عقلاے
 توفیق اہل وہ است احوال و سہ در کتاب جامع الناقب باید۔ قال۔ گفت عمر بن العاص۔ اتیت النبی۔ آدم بنیر۔ صلی اللہ علیہ
 وسلم فقلت لہ یا نبی اللہ یا لیک۔ پس گفتم یا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرخ کن دست راست خود را تا بیعت اسلام کنم ترا و لا بالیک
 بکسر لام و نصب عین فتح لام و رفع عین ہر دو خواندہ اند۔ فبسط یمینہ پس فرخ کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دست راست خود را
 فقبضت یمین۔ پس کشیدم من دست خود را۔ فقال۔ پس گفتم یا آنحضرت۔ مالک یم و چہ شد ترا و چہ کار میکنی و چرا دست کشیدی
 ای عمر و قلت اردت ان اشتراک کنیم من بخدا کہ شرط کنیم۔ قال تشرط ماؤا۔ گفت تشرط میکنی چہ شرط میکنی۔ قلت ان یغفر لی
 گفتم این شرط میکنم کہ آمرزیدہ شود مرا گناہان کہ پیش ازین کردہ ام۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ اما علمت یا عمر و ان
 الاسلام یدم ما کان قبلہ۔ آیا نمیدانی تو ای عمر و یعنی بدانکہ اسلام آوردن می افگند و بر طرف میگرداند ہر گناہی را کہ پیش ازین
 بودہ مظلوم غیر مظلوم۔ و ان الحجۃ یمد ما کان قبلہا و نمیدانی کہ ہر گناہی کہ گنہگار از در حجت از اسلام یدم میکند گناہان کہ پیش ازین بودہ

وان الحج یومهم ما کان قبلہ - وینبذ فی کج حج ہم میکند چہرہ را کہ پیش ازان بود از گناہان ہم بجز تہجد مخصوص است بخیر
مظالم و در حج توسل بہ ہم مظالم نیز آردہ و حدیثی نیز درین باب و روایتی والدہ اعلم - رواہ مسلم - و در بیخ مسلم آردہ است کہ عمرو
بن العاص و در وقت موت قلق و اضطراب بسیاری نمود و بتیابی میکرد پس روضہ عبد اللہ بن عمر گفت کہ چرا چنین اضطراب
میکنی ای پداسید و در بابش کہ صحبت با رسول خدا داشتہ و در خدمت و سہ کار ہا کردہ گفت ما را در عمر سہ حالت پیش آمدہ
است تا آخر چہ آید او گاہ شہن ترین مردم پیش با رسول اللہ بود و باو سہ کار ہا کردہ و کمر عبادت او بستہ بودیم تا نیای
دوست تہمین مردم نزد ما آنحضرت شدہ و در خدمت او بودہ و فرما ہذا را و گشتہ بودیم تا ثانیاً بعد از حضرت امارت ما و کونہما
و واقعہا سہ غریب پیش آمدہ و در ان جا افراط ہا و تقریط ہا رفتہ و چیز ہا واقع شدہ است تا عاقبت کار ان چہ باشد والدہ
اعلم - و الحمد للہ ان المردیان من ابی ہریرۃ - و دو حدیثی کہ روایت کردہ شدہ اند از ابی ہریرۃ و در صحیح و در کتاب
ایمان آورده است اول حدیثی کہ در اول او این لفظ است - قال اللہ تعالیٰ انا غنی الشکر کا عن الشکر الآخر - و حدیث
دیگر کہ در اول او این لفظ است - الکبر یا ردائی سند کبر ہا - مگر خاتم است کہ ذکر کنیم آن حدیث را - فی ابی را یارہ الکبر ان اللہ تعالیٰ
الفصل الثانی من محاورات قلقت - گفت معاویہ بن جبل گفت - یا رسول اللہ خبر منی بجل یعلنی الخبتہ و یباعدنی من ان
خبرہ مرسلہ کہ در آرد مرا در بہشت و دور گرداند مرا از آتش و دوزخ - قال - گفت آنحضرت - لقد سالت عن عظیم بہ تحقیق
پرسیدی از کار سہ بس بزرگ - و انہ لیسیر شغل من لیسرہ اللہ علیہ - و بدستی درستی این کار ہر آیینہ آسان است بر کسی
کہ آسان گرداند آن را خدا بیتیائے بر آنکس بعد ازان بیان آن کار را امر کرد بقول خود - تسب اللہ ولا تشکر بہ شیئاً عبادت
کن خدا را و شریک مگردان باو سہ چیز سہ را - و تقیم الصلوٰۃ و بر پا دار نماز را - و توتی الزکوٰۃ - و بدہ زکوٰۃ را - و تصوم
رمضان - و روزہ دار ماہ رمضان را - و تخرج البیت - و قصد کن زیارت خانہ کعبہ را - ثم قال الا اولک علی البواب الخیر
پس گفت آنحضرت آیا راہ نایم ترا بدر ہا سہ نیکی کہ منی از اہنامی در آید پس بیان کرد آہنار بقول خود - الصوم خیرہ -
روزہ داشتن حکم سپردار و کہ مانع می آید از رسیدن تیر معصیت بہا تم بخت منع شہوات و بستہ شدن راہ شیطان -
والصدقۃ لطفی الخلیفہ - دعا کردن بفقیر سر و دیگر داند و محو میکند آتش گناہ را - کما یطفی الماء النار - چنانچہ سر و دیگر داند آب
آتش را اگر چہ نیکی مطلقاً صبر و محو میکند بدی را بچشم ان الحسنات فیہن السیات ولیکن در صدقہ بیشتر است کہ سبب
وصول لغیرت و دلالت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان و محبت موسیٰ علیہ السلام - و صلوة الرجل فی خوف لیل -
نماز کردن مرد در میان شب نیز از ابواب خیر و راہ در آمد فیوض و انوار و سبب طغای ناخلفیات است بیت اگر روز
نیایش نغوغاے عرب - شب محرم عاشقان است شہا ش طلب - ثم تلا - پستر خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از برای
استشہاد و فیضیلت نماز شب و صدقہ این آیت را کہ - تجانی جنوبہم عن المضاجح حتی یبلغ لیلون - تا آنکہ رسید
آخر آیت را کہ - تاجبہا بما کانوا لیلون است و حاصل معنی این کریمہ آن است کہ پروردگار عالم تہلے و تقدس ستایش

میکند شب خیزان و پہلو از بستر راحت دور دارندگان را در آنچه موسیٰ کریم غرور علای ایشان را از نعمت با ماده اتفاق
کننده گان را و سیفر ماید که نمیدانند یکس آنچه پنهان داشته شده است ایشان را در آخرت از آنچه سبب قرار و آرام و
لذت و سرمدی چشم ایشان کرده و از نعمت های بهشت و دیدار موسیٰ تعالیٰ در جزای آنچه عمل میکردند و میگذاردند نماز شب
را و میدادند از اموال به بیت شرف مرد و بچہ دست و کرامت بسجود و هر که این هر دو ندارد و عدمش بر وجود و به تمام قال -
پس ترا انتخاب کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از امور دین و شعار ملت انضیل و خلاصه آن را و گفت - الا اولک اس الامر
آیا راه نمایم ترا باصل و سر مهم کارهای دین که دین بے آن وجود دیگر و چنانکه نسبت بجد - و محمود - و راه نمایم ترا
بستون دین که بدان دین بر پا بود و قوت و کمال پذیرد و چنانکه خانه بستون - و ذرۃ سنام - و راه نمایم ترا به بلندی
کوهان دین که دین از آن علو دار تفاع گیرد و ذرۃ بکسر ذال و ضم آن مکان بلند را گویند چنانکه ذرۃ جبل پیشه کوه را
گویند و سنام بفتح سین کوهان شتر - قلت بے - چون رغبت و شوق سائل بر استماع و دریافت آن امر عظیم و دین مرتبه
باستماع صفات عظیمه و سغیره شد گفت بے بگو و راه تمام بدان - یا رسول الله صلی الله علیه و سلم قال - فرمود - راس الامر
الاسلام - سر تائید ارکان دین اسلام است که مراد بدان شهادتین است که حاصل میگردد بدان اصل دین - و مودود اصله
و بستون دین نماز است که قوت می یابد بدان بناسه دین مسلمانی - و ذرۃ سنام لهجاء و بلندی کوهان دین کارزار
کردن است با کافران که بدان کار دین ارتفاع و بلندی میگردد و چون جهاد و کارزار کردن غالب سوار به بنیاست و در صورت
تیر بلندی دارد - ثم قال الا اخرک بملک ذلک کلمه - پس گرفت آنحضرت خبر و هم ترا بخیرے که قوام و نظام این همه چیزهاست
که مذکور شدند یا ذلک اشارت باسلام است و تاکید باعتبار اجزاء و ارکان است و ملایک آنچه شمس بدان قوام پذیرد و نظام
گیرد و ملایک بکسر میم و فتح آن هر دو آمده تور نشستی گوید که اهل لفت بکسر و فتح هر دو میگویند و روایت حدیث بکسر میم است - قلت بے
گفتم آری خبره مراد بدان - یا بنی الله - صلی الله علیه و سلم - فاخذ بلسانه - پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم زبان شریف
خود را و اشارت کرد بدان - و قال - و گفت - کف علیک ہذا - باز دار بر نفس خود و نگاہ دار این را یعنی زبان را و گفت -
پس گفتم من بطریق تعجب و استغنام - یا بنی الله و انما لمواخذون بما تکتلم به - ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما گرفت و گیر
کرده بشویم بخیرے که تکلم میکنم بآن - قال محکمک ایک - بگرید ترا مادر تو - یا معاف - لکل یضم موت و ہلاک و تقدیران حبیب
و دلد و اصل این دعاست بموت و ہلاک یعنی بمیری تا خلاص شوی از وقوع درین درطه که در واقف او و گفته اند کہ این
سقطه است که بجزایان عادت بر زبان میرود و معنی آن مراد نیست غرض تعجب و انکار مخاطب است - و ہل یکب الناس فی ان
آیای انداز مردم را در آتش و دوزخ - علی وجہ ہم - بر روی بے ایشان - او علی مناخر ہم شک راوی است که علی
وجہ ہم گفت یا علی مناخر ہم گفت و مناخر جمع منخرست یعنی سیم و سکون نون و فتح خاسے بمعنی یا کسر وے در اصل معنی سوراخ
یعنی آید و اینجا مراد بینی است چه هر که بزورے افتد نخست بر بینی افتد که بلندترین اجزای روست یعنی مردم را در دوزخ نمی

سیدنا محمد

انما زو۔ الاحصاء استتم۔ مگر ختمائے ایشان کہ ہرچہ بر زبان آید بے تمیز و بے احتیاط بگویند و نیک را از بد نشناسند و بالعین
 را از مالا یعنی تمیز نکنند و حصا جمع حصیدہ است بمعنی آنچه در و کرودہ شود اگر کشت بد اس و در و کرودن تمیز کردہ نشو و میان
 خشک و تر و نیک و بدیشہ کرد و سخنان بے صرفہ گفتن را بدان داین باعتبار اکثر و اغلب است چہ ہرچہ بادی زاو برسد از
 آفت و بلا در دنیا و آخرت اکثر از رہ گندزبان برسد نظم ہرچہ بر آدمی رسد ز زبان چہ ہمہ از آفت زبان برسد ہرچہ
 آمد بزبان گفتی چہ آنچه آمد بد بانت خوردی بد و دیگرے را چہ گناہ است کہ تو چہ خویش را خویش بد و نیک بردی چہ راہ
 احمد و الترمذی و ابن ماجہ و عن ابی امامہ رضی اللہ عنہ اسم او حصہ تیست بضم صاد و فتح دال مہملتین و تشدید یاء اولی
 صحابی است اختلاف کردہ اند در نسب و سہ و آبائے او با اتفاق بر کنیت و سہ ساکن شد مضر العبد اذان انتقال کردہ شخص
 و وفات یافت در ان کثیر الروایۃ است و اکثر حدیث و سہ نزد شامیین مات سنہ ست و ثمانین او احدى و ثمانین و لہ احد و
 تسعون سنہ و ہو آخر من مات من الصحابۃ بالشام بر قول اکثر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب اللہ و اللہ احب اللہ
 کسے کہ دوست دارد کسے را برائے خدا و دشمن دارد برائے خدا۔ و اعطی اللہ من اللہ۔ و بد بد برائے خدا و بد بد برائے خدا
 یعنی ہمہ کار ہائے او برائے خدا بود و ہرچہ کند بطلبِ خداے حق دارا و وجہ اللہ کند بعبیت وطن برائے تو گیرم سفر برائے
 تو جویم چہ خش برائے تو باشم سخن برائے تو گویم و فقہ اشکل الایمان۔ پس تحقیق کامل گردانید ایمان خود را چہ کمال بین
 در ایمان اخلاص است کہ مقام کامل صدیقان است رزقنا اللہ۔ رواہ ابو داؤد۔ روایت کرد این حدیث را
 ابو داؤد۔ و رواہ الترمذی عن معاذ بن انس۔ و روایت کرد آن را ترمذی از معاذ بن انس۔ مع تقدیم و تاخیر۔ بالتقدیم
 و تاخیر بعض فقر یا بعض و لفظ مصابیح ہمان اول است و قیہ۔ و در حدیث ترمذی بجاسے فقہ اشکل الایمان۔
 فقہ اشکل ایمان۔ آمد۔ و عن ابی ذر رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل الاعمال
 المحب فی اللہ و النبی فی اللہ۔ فاضل ترین عمل ما دوست داشتن است کسے را از جہت خدا و دشمن داشتن از جہت
 خدا۔ رواہ ابو داؤد۔ معنی این حدیث عین معنی حدیث ابی امامہ است و بودن این عمل فاضل تر از اعمال دیگر بجهت آن
 کہ باعث و منہائے جمیع خیرات محبت خداست و چون محبت غلبہ کرد چنانکہ ہمگیں بیچ چیز او دوست ندارد و مگر برائے خدا
 و دشمن ندارد مگر برائے خدا لا بد باعث خواہد بود بر امتثال جمیع اوامر و انہاء از جمیع نواہی و امثال این حدیث از جوامع
 الکلم اند کہ جاسم جمیع مراتب اسلام و ایمان و احسان و متضمن تمامہ احکام شریعت و آداب طریقت و اسرار حقیقت است امام غزالی
 گفتہ رحمتہ اللہ علیہ کہ اگر کیے طباطبائی را دوست دارد کہ طعام خوب می پزد و بفقرا و صلیحا میخوراند این دوستی از جہت خداست
 و اگر کیے استاد را دوست دارد تو عالم از دسے آموزد و آن را وسیلہ و نیاز سازد این دوستی نہ از جہت خداست و عن ابی
 ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانہ و یدہ۔ مسلمان کامل کسے است کہ
 سلامت باشد مسلمانان را از زبان و سہ و دست و سہ شرح این در غصیل اول در حدیث عبداللہ بن عمر و گذشت مہ المؤمن

من امنه الناس على دماهم واموالهم - ومومن کامل کسے است کہ امین گیرند مردم اور را بر خوہنہا سے خود و مالہا سے خود یعنی زمین
 باشند از دوسرے کہ تصریف در خون و مال ایشان بناحق شرعی نخواہد کرد و ظاہر حدیث موہم است بتخاثر اسلام الایمان و مسلم و مومن و
 اختلاف احکام ایشان و لیکن اینجا مرد باسلام و ایمان یکے است فقرہ ثانیہ تاکید تقریر اوے است بر اسلام سلامت مردم را مترا
 ساخت و بر ایمان امن دوم را از جهت نفس رعایت مناسبت در ثانی برگناہان است مقتضای دو گناہان بان را اگر از کم و زید کہ
 آفت بزبان ظاہر و شائع است حاجت بکار از زار و آفت مست محتاج بر بیان و تقریر است کہ اذکر لطیفی میتوان گفت کہ ایمان چون
 عبارت از تصدیق است عمل قلبی می کامل تر از اسلام است کہ عبارت از انقیاد است سلام و نظاہر است تخصیص کہ ایمان از ایمان
 کہ قوی تر از سلامت است چه در سلامت عدم اصابت ضرر است با وجود توہم اصابت احتمال آن در امن قطع ین توہم و احتمال
 مطلقا و نیز امن خوف در مادی و اموال مخصوص نیست زبان را نیز و خطی تواند بود و بعبایت نیمہ و جز آن عدم ذکر اعراض
 بحسب اقتضای است و در حکم آن است فانہم وہابہ التوفیق - رواہ الترمذی النسائی - روایت کردہ اند این حدیث را ترمذی
 و نسائی - و زاد البیہقی فی شعب الایمان بروایت فضالہ - و زیادت کردہ است بہی در کتاب شعب الایمان بروایت فضالہ بفتح
 فاکہ از موالی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این عبارت را کہ - والمجاہدین جاہد نفسہ فی طاعة اللہ - و مجاہد حق کامل کسے
 است کہ کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا کہ نفس را باہمی آورد و ترویجی در زود اطاعت فرمان نمیکند پیرا و سہ جنگ
 میکند و اسیر میگردد و وسوسہ اورا بہیت سہل شیریں دان کہ صفہما الشک و شیر آن باشد کہ خود را بشکند - والمجاہدین
 ہجر اخطایا و الذنوب - و همچنین مجاہد حققی آن کسے است کہ ترک میدہد و میگذارد گناہان از صفہما و کبار و عمد و خفا و تحقیق
 ابن یسیر در حدیث عبد اللہ بن عمر و گذشت - وعن انس - قال قلما خطبنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - و روایت
 از انس کہ گفت کم و تنہ بود کہ خطبہ میخواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر اسے ما - الا قال - مگر آنکہ میگفت این کلمہ را و
 وصیت میکرد لعل بدان - لا ایمان لمن لا امانۃ لہ - نیست ایمان کہے را کہ نیست امانت مراد را - ولا دین لمن لا امانۃ لہ -
 و نیست دین مرکے را کہ نیست عمد و پیمان مراد را - رواہ البیہقی فی شعب الایمان - بدانکہ ظاہر آن است کہ مراد بامانت یعنی
 متعارف اوست کہ حفظ اموال و محاسن مردم است و ترک خیانت در آن بہرہ نگاہداشت پیانے کہ با یکدیگر بہ بند نیست یعنی
 ایمان و دین بر اسے تعلیل و تشدید باشد و مراد دین ایمان کامل است و اگر مراد بامانت تکالیف شرعیہ کہ منطوق کریمہ نامہ صفا
 الامانۃ است و بہرہ پیشانی کہ در روز است پروردگار تعالی از بندگان بحفظ حقوق ربوبیت گرفت فلا اشکال چہ آن
 شامل تمامہ دین و ایمان است فرو عا و اصولا و برین تقدیر در کلام تکریر تاکید است بر اسے تحقیق و تقریر و اللہ اعلم
 الفصل الثالث عشر عن عباۃ بن الصامت - رضی اللہ عنہ عباۃ بن الصامت عن عین و تخفیف بابین الصامت کہ از کبر
 انصار و نقباء ایشان است - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بقرآن میگفت
 من شہدان لا آله الا اللہ و ان محمدا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ - کہے کہ باین کلمہ بصدق و یقین بگرد و آفران کند حرام میگردد و

اللہ تعالیٰ بروئے آتش و دوزخ را شرح این سابقاً و حدیث معاذ گذشت۔ رواہ مسلم۔ وعن عثمان۔ رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مات وہو عیلم انه لا آکد الا اللہ۔ کسے کہ میری وہ حال آنکہ میدانند و یقین دار و یوحنا بیت
حق تعالیٰ در سات پنجم۔ و دخل الجنة۔ درمی آید بہشت را اگرچہ در مقابلہ گناہان کہ وارد در دوزخ نیز در آید و عذاب بیند
و تواند کہ بشفاعت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در گذرند از گناہان او در نیارند او را در دوزخ۔ رواہ مسلم۔ وعن
جابر۔ رضی اللہ عنہ جابر بن عبد اللہ بن عمرو انصاری از مشاہیر صحابہ و اکابر ایشان است کثیر الحدیث حاضر شد او و پدر
او عقبہ ثانیہ را حاضر شد بدراوا صبح آن است کہ حاضر نشدہ و حاضر شدہ بعد از او سے ہزدہ شہد را ہمراہ آن حضرت دوسے
از نقبائے انصار است و آخر غرائی شد و امام محمد باقر سلام اللہ علیہ و علی آباءہ از او سے روایت دارد و خلق کثیر جزو سے
مات باللہ منہ سنۃ اربع و سبعین و قیل غیر ذلک۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تتان موجبان فرمود و خصلت
واجب گردانندہ اند جزا سے خود را۔ قال رجل۔ گفت مردے۔ یا رسول اللہ ما موجبان۔ چیست معنی موجبان
و کہ ام اندان و خصلت کہ واجب گردانندہ اند جزا سے خود را۔ قال من مات یشترک باللہ شیئاً۔ کسے کہ میری در
حالتے کہ شریک میگردد اند بخدا چیرے را و کفر می در زو بوسے۔ دخل النار۔ درمی آید البتہ دوزخ را و ہمیشہ میباشد در ان
۔ و من مات لا یشترک باللہ شیئاً و دخل الجنة۔ و کسے کہ میری در حالتے کہ شریک نمیکردد اند بخدا چیرے را می در آید البتہ در
بہشت در حال یا در آل۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال کنا نودا حول رسول اللہ کثرت ابو ہریرہ
یودیم انفسہ کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم سنا ابو بکر و عمر۔ در حالتے کہ بودند با ابو بکر و عمر۔ فی نفر۔ در ضمن جماعتے کہ بودند و نفر
جماعت از مردان از سہ تادہ و بمعنی مطلق قوم و جماعت نیز آید۔ فقام رسول اللہ۔ پس بایستاد و پیرون رفت پیغمبر خدا۔
صلی اللہ علیہ وسلم من بین اظہرنا۔ از میان ما اظہر بفتح ہزہ و سکون ظا و ضم ما جمع ظہر است بمعنی پشت چون ہر کہ در میان
قوسے است میان پشتہاے ایشان است زیرا کہ پشت ہر یکے در جانبے است از او سے نیز در ظہر معنی استظہار و استنساوت
و ہر کہ در میان قوسے است مستظہر و مستند است بالایشان این لفظ را معنی آرنند و زیادہ میکند و بظاہر معنی لفظ این
میشود کہ بر آند از میان پشتہاے مابین از میان ما این لفظ بمعنی شلک است و زبان عرب۔ فاباطا علینا پس
درنگ کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر ما در باز آمدن و زمانے بگذشت کہ باز نیامد و خشینان قطع دوتا۔ و
ترسیدیم ما کہ تنہا یافتہ شود آنحضرت و گرفته شود و در سانیدہ شود بوسے مکر و ہی از جانب دشمنی یا جز آن جدا زمانی
الصراح قطع پارہ از چیزے جدا کردن۔ و قرعنا۔ و خشیت و فرغ ہر دو بمعنی ترسیدن است غالباً بخشیدن
در دل و متوہم شدن مراد است و بفرغ وجود اثر آن در ظاہر چنانکہ بر خاستن و فکر آن نمودن و لہذا گفت۔ فتننا۔ پس
استادیم ما ہمہ جامعہ و نگران شدیم بحیث نشستہ آن دلبر جانی بجای ہم مجو جان در تن و اگر کہیدم جدا افتاد جان از
تن بردن آید و فلکنت اول من نزع۔ پس بودم من نخستین کسے کہ ترسید و بایستاد از دنیا زیادت بمعنی التماس

نسبت بسبب و کائنات صلی اللہ علیہ وسلم از ابو ہریرہ مفہوم میشود و واقع چون بنا شد کہ آن غریب نام اور اخیر از جناب وسے و لطیف و کرم او پشت و پناہی و لجا سے بنود طبیعت جز آستان توام در جان پناہی نیست نہ میرا بجز این در حوالہ گاہے نیست نہ فخر جت اتنی رسول اللہ۔ پس بیرون آدم در حالیکہ بخویم پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم سچے انیت حاکم الانصار۔ تا آدم بستانے را کہ مرکی از انصار را بود۔ یعنی التجار۔ مرنی بخار را کہ قبیلہ ایست از انصار و حاکم و اصل بمعنی دیوار است کہ محیط است بر بستان و بر بستان نیز اطلاق کنند و گویا کہ ابو ہریرہ بقیاس و قرینہ دریافت کہ آن حضرت درین بستان خواب بود بلکہ بمشام محبت وسے بوسے از نسیم جمال اور سید کہ بدان دریافت بنیت رفت بر بوسے سر زلف تو حقیر کچن نہ ورنہ کے بوسے نسیم عری بود غرض یہ قدرت بہل اجد کیا با۔ پس گویم کہ در آن بستان شاید کہ بیام مرآن را درے و در آیم در آن بستان۔ فلم اجد۔ پس نیافتم درے مرآن بستان را گویا در آن را بستہ بودند یا ابو ہریرہ محبت قلقت و اضطراب کہ در آن وقت داشت نیافت۔ فاذا رجع یدخل فی جوف حائط۔ پس ناگاہ دیدم جدول صغیر کہ در می آید در میان دیوار۔ من بصر خارجہ۔ از چاہے کہ بیرون آن بستان بود و بعین گویند خارجہ نام مردے بود کہ آن چاہ از آن او بود و بر منی اول بصر و خارجہ را بتوین باید خواند و بر شانی بر بحرے توین خارجہ بفتح۔ و الزیج المجدول و زیج بمعنی جدول است یعنی جوے خرد این تفسیر از راوی است۔ قال گفت ابو ہریرہ۔ فاحضر۔ پس گرد آوردم دست و پاسے خود را تا بگنجایم خود را در آن جدولی در آیم فی الصراح تمناز پناہ و از اسے بچ خود را گرد آوردم و بر سر پاسے نشستن و خوشن شدن در چیدن۔ فدخلت علی رسول اللہ پس در آمدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آن حضرت بطریق تعجب و استعظام۔ ابو ہریرہ۔ تو ابو ہریرہ عجیب داشت آنحضرت از در آمدن وسے در بستان با وجود آن کہ راہ بستہ بود یا آنحضرت در آن وقت بخت استغراق و غلبے کہ از ورود وحی داشت و از خود غایب بود اورا شناخت۔ فقلت نعم۔ پس گفت آرسے منم ابو ہریرہ۔ یا رسول اللہ قال شاک۔ فرمود چیست حال تو وجہ کار میکنی و چون آمی قلت کنت بین ظلمة فقلت فابطارت علینا فخشنا ان تقطع و من افتر عننا فکنت اول من نزع فایت ہذا الحائط۔ ابو ہریرہ بالتمام قصہ را بخواند و صورت حال انہو گوشت کہ بودی تو یا رسول اللہ میان نا پس برخاستی و درنگ کردی بر ما پس ترسیدیم کہ مکر وہی ساینده شود و ترسے ما پس برخاستیم ما پس بوم من نخستن کسے کہ ترسید پس آدم من این بستان را۔ فاحضر۔ پس در آمدم من بجدول۔ کہما یختر الثعلب۔ چنانکہ در می آید و باہ در سوراخ خود و در تمام قصہ بر خواندن ابو ہریرہ شکایت الم جدائی و ترس از رضا مکر وہ نمودن انکار کمال محبت و دوستی است و اعتذار از در آمدن در خلوت گستاخی دادن انیر شخص است۔ و ہذا الالباس ورائی۔ و این مردم می در آیند و پس من۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ یا ابو ہریرہ و اعطانی لعلیہ۔ و او در این در را نشان آن باشد کہ از پیش حضرت وسے می آیم و تخصیص نعلین بکشت آن باشد کہ ازین جنس دیگر حاضر نمود کہ بہر شخص

مردم وجہ مناسبتی نیز بیان کرده اند کہ وادان نعلین کہ سبب سہولت و آسانی مشی است اشارت بہست بآنکہ نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم براسے تمیز و تسہیل است و آسانی کار ایشان است و نیز بشارت است بہ ثبات قدم و استقامت بعد از شہادت چنانکہ فرمود است بالقدہ ثم استقم۔ فقال اذ حسب خلی ہاتین۔ پس گفت برابرین نعلین مرا نحن لقیاک من وراہذا الحالط۔ پس کہ پیش ازید ترا از پس این بستان۔ یشہدان لا آله الا اللہ۔ در حالیکہ گواہی میدہد بالوہیت حق و نبوت پیغمبر مستقیقا بہا قلوبہ در حالیکہ یقین کنندہ است باین شہادت دل و سہ۔ قبرشہ باجختہ۔ پس بشارت وہ اوراہ بہشت یعنی خبر وہ اوراہ کہ ہر کس را این صفت است بہشتی است۔ فکان اول من لقیتم عمر۔ پس بود خنثیق کسے کہ پیش از آدم من اورا عمر۔ فقال۔ پس گفت عمر۔ ما ہاتان الثملان چیست این نعلین۔ یا اباہریرۃ قلت ہاتان لعلار رسول اللہ۔ گفتم این نعلین پیغمبر خدا اند صلی اللہ علیہ وسلم یعنی بہا۔ فرستادہ است مرا باینہا براسے انیکہ من لقیتم یشہدان لا آله الا اللہ مستقیقا بہا قلوبہ۔ ہر کرا ملاقات میکنم کہ گواہی میدہد باین کلمہ یقین دل خود۔ بشرتہ باجختہ۔ بشارت اہم من اوراہ بہشت۔ فضرب عمر بنیابی۔ پس نزد عمر میان و پستان من۔ فخرت لاسی۔ پس زمین افتادم بر مقدہ خود۔ فقال رجع۔ پس گفت عمر باز گرد۔ یا اباہریرۃ فوجہت لک رسول اللہ۔ پس باز برگشتم بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاجہشت بالیکار پس اریدم پناہ جستم بآخرت جہنم و اجہش پناہ بردن آدمی بکسے بارادہ بجا چنانکہ کودک پیش مادر خود میرود فی الصلح جہنم اریدن بکسے آمادہ گشتن گشتن را و اجہشت و جہشت ہر دو روایت است۔ و رکنی عمر۔ و رسیدہ آمد بالا سہ من عمر۔ فاذا ہو علی اثرکے پس گاہ کردم ناگاہ وسے و عرق من است اثر یکسر سہزہ و سکون مثلثہ و تفتیق ہر دو روایت است و ہر دو لغت فصیح است فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا کث اباہریرۃ چیست او چکار میکنی و چرا میگری ای ابوہریرہ قلت۔ گفتم من کہ۔ لقیتم عمر پیش از آدم عمر۔ فاجہرتہ بالذی البشتی بہ۔ پس خبر دادم من را و رابان حکمے کہ فرستادہ بودی ایدان حکم یعنی بشارت وادان محبت مرکے را کہ گواہی دہد بلا آله الا اللہ۔ فضرب بنیابی ضربہ خرت لاسی۔ پس و خود میان دو پستان من دن سخت کہ افتادم بر مقدہ خود۔ فقال رجع۔ پس گفت عمر باز گرد۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا عمر احمک علی ما نعلت۔ ای عمر چہ داشت ترا برانچہ کردی تو یعنی چارزدی ابوہریرہ را و باز گرد و اینچہ را ورا قال۔ گفت عمر۔ یا رسول اللہ بای انت دای۔ مادر و پدر من فدا سہ تو باد۔ العنت اباہریرۃ بنلیک۔ آیا برانختی و فرستادی ابوہریرہ را با نعلین خود و حکم کردی کہ من لقی یشہدان لا آله الا اللہ مستقیقا بہا قلوبہ بشرتہ باجختہ قال نعم۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرسے فرستادہ ام اورا کہ این بشارت دہد۔ قال فلا تفعل۔ گفت عمر پس کن این حکم را۔ فانی احتی ان کل الناس علیہا۔ زیرا کہ من می ترسم کہ تکیہ کنند مردم برین بشارت یا برین کلمہ مجرد و عمل نکنند۔ فخلع نعلون۔ پس بگذارد مردم را کہ عمل کنند۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فخلع۔ پس چون تو مصلحت در گذشتن مردم می بینی بگذار و بشارت دہ اگر گویند چون روا باشد عمر را کہ منع کند از امرے کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم آن

حکم فرمودہ باشد باز گردانند ہر مرد را و نگذارند کہ بشارت دہد جو ایش آن ست کہ عمر رضی اللہ عنہ علم داشت از نزد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کہ این امر بجائی نیست بشارت از برائے تطہیب قلب مومنان ست و اگر ایشان می شنوند اعتمادی
کنند بران چنانکہ خود بمعاذ فرمود اذ اتیکلوا لیکن غایت حجت شفق و دبر ایشان بکجاست احساس معنی محبت و اخلاص نسبت
بجنت خود بران است چون با پیاس عمر آن مصلحت یاد آمد گفت بگذار تا عمل کنند اگر امر بطریق ایجاب می بود چون تخلیه
میکرد و از بشارت بازمیداشت فافهم و بالہ لتوفیق رواہ مسلم۔ وعن معاذ بن جبل۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفتاح الجنة شہادۃ ان لا اله الا اللہ کلید بے بہشت گواہی مردان ست باین کلید بہرج آوردن
مفتاح باعتبار مواد و افراد مومنان ست یا باعتبار تعدد جنات یا برائے مبالغہ است گویا ہر فردے از دوسے مفتاح است
چنانکہ طیبی گفته است۔ رواہ احمد۔ وعن عثمان۔ رضی اللہ عنہ ذکر مناقب سے در ذکر مناقب خلفاء و آخر کتاب
بیاید رضی اللہ عنہ۔ قال۔ روایت ست از عثمان کہ گفت۔ ان جالاس من اصحاب النبی۔ بدستی کہ مردان از یاران نبی
صلی اللہ علیہ وسلم حسین فی۔ در ہنگامے کہ میزیدہ شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عزو اعلیہ۔ اندوین شدند برفوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
جستہ کا و حضرم یوس۔ تا آنکہ نزدیک و لبغیہ از ایشان کہ در سواس شہد افتد و دوسہ حدیث نفس اگویند و در قاسوس گفته دوسہ
حدیث نفس شیطان کہ در ان دوسے وہب و دوسے نباشد و یوسوس کہ سرواوست و فتح خطاست یعنی سوسہ فتاد و دوسہ سوسہ
انگند نیز ہر دو آمدہ است۔ قال عثمان کنت منہم۔ گفت عثمان بودم من ازان کہ دوان کہ نزدیک بودند کہ در سواس افتند۔
فینما انا جالس مرسل علی عمر۔ پس رشتائے آنکہ من شستہ بودم گذشت بر من عمر۔ وسلم۔ و سلام داد عمر۔ فلم اشعر بہ۔ پس آگاہ
نشدم من بعد و بگذشتن سے و سلام دے۔ فاشتک علی ابی بکر۔ پس گفہ برو عمر بسوے ابو بکر رضی اللہ عنہما۔ ثم اقبلاتے
سلما علی جمیعاً۔ پتہ روے آوردند ابو بکر و عثمان کہ سلام کردند بر من ہر دو۔ فقال ابو بکر ما حاک علی ان لا ترد علی
اخیک عمر سلامہ۔ چہ داشت ترا بر این کہ رونگروی بر باد تو کہ عمر ست سلام اور یعنی جواب سلام دے نگفتی۔ قلت فعلت۔
گفتم من نکردہ ام این کار کہ ترک و سلام عمر ست یعنی نمیدانم کہ کردہ ام۔ فقال عمر بی و اللہ لقد فعلت۔ پس گفت عمر
بلے بخدا سوگند ہر آنیہ تحقیق کردہ تو آن را۔ قال۔ گفت عثمان خبر فقلت۔ گفتم۔ و اللہ شرت انک ست۔ بخدا سوگند آگاہ
نشدم کہ تو گذشتہ۔ و لا سلمت۔ و نہ آگاہ شدم کہ سلام کردہ تو۔ قال ابو بکر صدق عثمان۔ گفت ابو بکر بعد بقرس حال عثمان
و بوثوق بر صدق سے رست گفت عثمان باز روے آورد ابو بکر بن خطاب کہ دو گفت۔ قد تفک عن لک از تحقیق باز داشت ترا
از آگاہ شدن برو عمر و سلام دے امرے غیلم۔ فقلت اجل۔ پس گفتم من آریے خچین ست کہ گفتمی باز داشت مرا ازان ہر
قال۔ گفت ابو بکر۔ ما ہو۔ چہ چیز ست آن مر۔ قلت گفتم من۔ تو فی اللہ تالے نبیہ۔ میرا نیک خدا سے تعالیٰ میخیزد ہوا۔
صلی اللہ علیہ وسلم قبل ان نسالہ عن نجاتہ ہذا الامر پیش از آنکہ پرسیم ما آنحضرت را از رستگاری این امر۔ قال ابو بکر صدق
عن لک گفت ابو بکر تحقیق پرسیدہ ام من آنحضرت اصلی اللہ علیہ وسلم از نجات این امر نعمت الیہ پس ستادم بسوے ابو بکر

در قریب بجانب او تقاتل که بایستی و امانی - و گفتند ما را پدر و مادر من خداست تو باد - انت احمق بهما - تو شر و اترسی باین
نجات و باین خصلت و پریدن از ان از جنت کمال قریب تو از ان حضرت صلی الله علیه و سلم و حرم تو بر علم مخصوص
بودن تو بحکمیت الله تعالی ابوبکر گفت ابوبکر قلت - گفتیم یا رسول الله ما نجاه هذا الامر چیست نجات این کار - فقال پس
گفت آنحضرت - صلی الله علیه و سلم من قبل منی الکلمة التي لا تحصى علی اعمی کسی که قبول کند از من کلمه را که فاسد هر کرم برعم
خود که ابوطالب است - فردا پس قبول نکردم من آن کلمه را - ففی النجاة - پس آن کلمه را نکس را نجات است - رواه احمد
بدانکه طیبی در شرح نجاه هذا الامر گفته چنانست که او باین امر اعمی باشد یعنی نجات درین آتش دوزخ و خلاص از ان بچیز
یا امر او بامری که مردم در ان افتاده اند از قریب شیطان و حب و نیاز و وقوع در شهوات و ارتکاب سحاصی سبب نجات از ان
چیز است فرمود این کلمه البیت که تصدیق بدان سبب نجات از آتش دوزخ است و مداومت و ملازمت وی موجب صفا
قلب و طهارت باطن که سبب دفع غرر شیطان و زهر درد دنیا و حصول تقوی است انتی پرستیده نماند که در وجه اول
ازین دو وجه نظر است زیرا که عثمان رضی الله عنه خود رویت کرده است که هر که بمیرد می ماند لاله الا الله را س و در ایست
را پس چون گوید که پیغمبر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم از آنچه درین سبب نجات از آتش دوزخ است و خود چون روا
بود که این علم که اول او اهل دین اسلام است عثمان را حاصل نباشد مگر آنکه گویند فراموش کردی رضی الله عنه آن را
از دهمست مصیبت و شدت حیرت و با وجود آن صواب است که مراد نجات از دوسو سر شیطان است چنانکه سوق
حدیث در ان ناظر است و در روایت محمد بن جریر آمده که عمر کذشت بر عثمان و سلام کرد بر وی پس رو نکرد وی سلام را
پس شکایت پیش ابوبکر برد پس گفت ابوبکر چه منع کرد ترا از رو کردن سلام بر برادر خود گفت عثمان بنجد اسوگند نه شنیدم من از ان
و من حدیث سیکردم نفس خود را ابوبکر گفت در چه وادی حدیث سیکردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان که می انداخت
نفس من چیز را که دست ندادم که بر زبان آمم آن را اگر چه تمام آنچه بر روی زمین است و باشد پس گفتم با خود و رفته
که می انداخت شیطان آنرا در نفس من ای کاش می پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که چه نجات می دهد مرا ازین حدیث
که می اندازد شیطان در نفسهای ما گفت ابوبکر بر کسی که من شکایت کردم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و پرسیدم از آنچه
نجات دهد مرا ازین حدیث که می اندازد شیطان در نفسهای ما پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نجات می دهد شما را
از ان حدیث این که گویند آن کلمه را که امر کردم خود را نزد موت و قبول نکردم و راه ابوعلی بن مسعود و قال ابو صبر
فی زوائد مشرقة سنده حسن کذا فی جمع الجوامع للسیوطی و شیخ مشلیح حدیث این حجید کی در شرح قولی یوسف
گفته که مراد بوسوسه اینجا که نزدیک بود که مردم در ان بغیة القضاة دین و الطغاة الزار و القطار سلسله آن بود
فتدبر و عن المقداد بن اسود سمع رسول الله - روایت است از مقداد بن الاسود که از فضل و نجایه صحاب است
قدیم الاسلام روایت کرده اند که امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب فرمود نسبت او با سو و از حبیب آنکه حلیف او یا ربیب او

در اصل مقدار بن عمرو بن ثعلبہ کندی است ذکر او در آخر کتاب در ذکر اسمای اہل ہر بیاید انشاء اللہ تعالیٰ روایت می کند کہ در سہ شنبہ پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم بقول میگفت - لایسبی علی طہر الارض - یعنی مانند پریشانی زمین - بیت مرد و لاوبر - خانہ خشک و کلوخ و نہ خانہ پنجم کہ بفتح سیم و وال مملہ خشک و کلوخ و ویر بفتح واو و باء موحده پنجم یعنی خیمہ و مرا و بیت در شہر باد قریہ است و بہ بیت در بادیا و صحرا کہ اہل خیام در آنجا باشند چنانکہ عادت باد یہ نشینان عرب است پس سیفر ماہ ہر مکان نباشد چہ شہر و چہ وادی و چہ صحرا - الا اولیٰ کلیمۃ الاسلام - مگر آنکہ می در آرد خداے تعالیٰ در آن خانہ کلیمۃ اسلام را و در بعض نسخ او خلاۃ السد تبصریح بذکر جلالہ نیز آمدہ - بجز عزیز و ذل ذلیل - سے در آرد اللہ تعالیٰ این کلمہ را و در ہر خانہ متنبس بغیرت شخصے کہ عزیز میشود و بخواری شخصے کہ خوار میگردد و بہ سبب آن کلمہ چنانکہ فرمود - اما یغفر ہم اللہ - یا آنکہ عزیز و غالب می گرداند خداے تعالیٰ اہل این خانہ را سہ نجعلہم من الہما - پس می گرداند خداے تعالیٰ ایشان را از اہل آن و گرداند ہمان - او نیز کم - یا خوار و ذلیل می گرداند ایشان را - فیدنیون لہا پس سطح و منقاد می شوند مر آن کلمہ را بقبول و بہ و جز یہ پس چون این کلمہ در ہمہ خانہ نامی در آید - قلت - مقدار می گوید گفتہ من - فیکون الدین کلمہ اللہ - پس بیانش دین ہمہ مر خدا و غالب می آید بہ ہمہ ایدیان طوعا و کرہا - رواہ احمد و عن و ہب بن منہ - بضم سیم و فتح لڑن و تشدید موحده - کسورہ از صنایع این است و تابعی ثقہ است و قاضی بین بودات سنۃ اربع عشر و ماتہ - قیل کہ - گفتہ شد مرد و ہب ابن منہ را و دستے کہ ترغیب کرد مردم را بر عمل و تشدید کرد بر ترک آن و مبالغہ نمود در آن - ایس - آیا نیست - لا الہ الا اللہ تفتح الحجۃ - کلید ہمیشہ کہ کشادہ می شود بدان در ہاے بہشت پس بہین کلمہ کفایت است عمل چہ شرط است باشد یا نباشد قال ربی - گفت و ہب بن عبدہ - لا الہ الا اللہ کلید جنبت است - و لکن لیس مفتاح الاولیٰ اسنان - و لیکن نیست - یا سیم کلیدے کہ کشادہ شود بدان در گرا آنکہ مراد از دندانہا است - فان حببت بمفتاح لہ اسنان فتح لک - پس اگر می آری تو کلیدے را کہ مراد از دندانہا است کشادہ می شود بر اے تو - و الا لم یفتح لک - و اگر نہ کشادہ نمی شود بر اے تو اسنان را کنایت از اعمال نیک و شست تالیقین شود و حکم وعدہ کہیم در آمدن ہمیشہ با سابقان و مقربان و فوز یکبارہ در جہان مقربان مقصود مبالغہ در ایتان عمل است - رواہ البخاری فی ترجمہ باب - روایت کردہ است این حدیث را بخاری در ترجمہ بابے و از تعلیقات دوست و منی تعلیق در مقدمہ معلوم شد و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا حسن احدکم اسلامہ - چون نیک گردانید یکے از شما اسلام خود را یعنی بصدق و اخلاص اسلام آورد - فکل حسنة یعملہا تکتبہ بکسر اسمالہا - پس ہر کارے نیک کہ می کند از آن نوشتہ می شود و بدہ مانند آن - اے سبعۃ صنف - تا ہفتصنف چند وضعف کبسر ضا و معنی مثل است - و کل سنیۃ یعملہا تکتب بہا - و ہر کارے بد کہ می کند نوشتہ میشود و مانند آن حال آنکہ جز اے نیک کے بدہ است تا ہفتصنف باندانہ صدق و اخلاص و دیگر صفات و جز اے بدی کے یکے - حتی لقی اللہ - تا آنکہ ملاقات کند و پیش آید خداے تعالیٰ را یعنی تا دم درگ و لغاے خدا کنایت از موت است - متفق علیہ -

و عن ابی امامه - رضی اللہ عنہ - ان رجلا سال رسول اللہ - رویت انت ان ابی امامه کہ مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم کمال ایمان - چیست نشان صحت بود برستی ایمان - قال - گفتم آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اقام سترتک حسنتک - چون نشاد و خوشحال گردانند ترا عمل نیکی که صادر شود از تو بشماردند تو یقین و اعات حق و امید قرب درگاه و سعادتهای سترتک - و اندر بگین و بدر حال گردانند ترا بدی که از تو بوجد آید بجهت خوف عذاب و گرفت بد و حجاب فحاشت سون پس تو سون درست ایانی زیر که این علامت وجود تصدیق و یقین بخدا و احکام دی و نشان ایمان بر روز آخرت و جزای اعمال است و یک از مواضع یقین که واجب است یقین آوردن در آن یقین است بجزای اعمال شیخ امام عالم عارف عبدالوهاب متبع اعلیٰ ملک قدس اللہ روحه و اوصل الدینا فتوحه در رساله جمل استین فی تقوئیه یقین فرموده است چهار چیز است که سالک این راه را از یقین کردن بیان جابر نیست اول توحید که بداند که خدایکی است بجمع صفات کمال موصوف و هر چه در عالم رود از نفع و ضرر و غیره بشر و منع و عطا جمله بحکم و تقدیر اوست و فائده آن عدم انتفاع است بسوی مخلوقات از ضرر و نفع و وجود عدم ایشان دوم توکل کردن و استوار داشتن ضمانت خدایتعالی را در رسانیدن رزق و فائده آن ایهمال در طلب و عدم ترود و مضطرب نزدعت است اسباب سون یقین کردن در جزای اعمال ثواب و عقاب و فائده آن اقدام نمودن است بر طاعت و دور بودن از معصیت چهارم یقین کردن در اطلاع خداست تعالی بر احوال بنده در همه حال و فائده آن سعی کردن در صلاح ظاهر و باطن و بیان در آن شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب حکم میفرماید نشان سون قلب نا اندو بگین شمرن است بر فوٹ طاعات و پشیمان نا بودن از وجود ذرات سقال - گفتم آن مرد - یا رسول اللہ ما الاثم - پس چیست بزه و نشان دانستن آنکه درین کار بزه کاری است - قال - گفتم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اذا حاک فی نفسک شیء - چون بخلد و ذوات تو چیزی و تاثیر کند در تو و ستر و سراز ترا و اطمینان و قرار گیر دل تو و شرح نگردد بدان سینه تو سترده پس بگزار آن کار را که این نشان آنست که در بزه است و این است معنی اهتفت قلبک فتویٰ طلب کن از دل خود اما مراد قلب قدسی است شحلی بجایه تقویٰ متزین برور ایمان و صفای بعضای یقین این چنین دے اگر در کردن کاری ستر و بود و غلیجیان پذیر شود علامت آنست که درین کار چیزی نیست از بزه نه دل فائده سونان که محض است بطلنت منصیت و کدورت که یک را بد پندار و و بد را نیک انکار و نیز باید دانست که فتوای قلب در جای معتبر است که دلائل شرعی در آن مفقود و متعارض باشند چنانکه نص قرآن و حدیث و اجماع یا فتنه نشود و اقوال علم در اینجا متعارض و متخالف باشند آنجا برے ترجیح قوی بر قوی شرح صدر و فتوای قلب معتبر است فافهم بالعلم المتوفیق رواه احمد و عن عمرو بن عبسہ بفتحات صحابی جلیل است سون یا چهارم در اسلام قصه آمدن و سے بکازرت شریف و اسلام آوردن و رخصت شدن خالی از غزابت و جلالتی نیست در بعضی مواضع ذکر کرده شده است رضی اللہ عنه - قال - گفتم - آیت رسول اللہ - آدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم - و رفیقیکه آنحضرت در مکه بود در ابتداء اسلام فقلت - پس گفتنم یا رسول اللہ من سواک فی هذا الامر کیست با تو یعنی موافق تو درین اسلام - قال - حرد بعد گفتم آنحضرت

موافق است با من درین امر آزاد و بنده مراد بان ابو بکر و بلبل است و بعضی گفته اند مراد بعد از بن عمار است و قول اول اصح
 است زیرا که در روایتی از مسلم آمده که رسول بکر و بلبل و آنکه گفته اند که مراد کل ناس است از حرو و عبد مراد بان خبر از استقبال
 خواهد بود و بعد از شیخ احمد اسلام و قرآن گویند که گفت که سوخت خواهد کرد و درین امر فرمود و تمام کرد و مردم از آزاد و بنده و قیلت السلام
 نعم چیست علامات اسلام و خصال آن - قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - یسبوا طعاما طعاما - خوب و
 نرمی کردن در سخن و طعام خورائیدن بمردم غالباً مقصود ذکر مکارم اخلاق و جامع صفات است لیکن گفتا کردن از جمله آنها
 بزرگ این دو صفت که تواضع و سخاوت است و مهل است اثر آنها بخلق الله یا این دو صفت او خل و اصلاح بود بحال
 سائل و کند او را حدیث در جواب این سوال صفات مختلفه در دو یافته است و نسبت بهر کس صفاتی ذکر کرد که مناسب
 و ملائم بحال اوست و همچنین است کلام در قول او - قلت ما الایمان - گفت چیست ایمان و خصال و شنب آن - قال -
 فرمود الصبر السامع - گفته اند محصل تمامه خصال ایمان صبر و ساحت است اول اشارت است برک تنبیات و ثانی
 یفعل ما سورات چنانکه تفسیر کرده است این را امام حسن بصری رضی الله عنه بقول خود الصبر عن مصیبة الله و السامع علی اداء
 فرائض الله - قال - گفت عمرو بن عبس - قلت - گفت - اسی الاسلام افضل - کدام اسلام یعنی کدام یک از اخلاق و صفات
 اسلام فاضل تر است و از مسلمانان کدام فاضل تر است - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - من سلم المسلمون من
 سائر دیر که کسی که سلامت اند مسلمانان از زبان و ده و ده است و - قال - گفت عمرو بن عبس - قلت - گفت - اسی ایمان
 افضل - کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال و شنب ایمان فاضل تر است - قال - گفت حسن - گفت فاضل من شنب ایمان خلق
 خوش است که اصل اعمال و محب آنهاست بنفس و نفع بخلق - قال قلت اسی الصلوة افضل - کدام نماز یعنی کدام یک از
 ارکان و افعال نماز فاضل تر است - قال طول الفوت - گفت درازی قیام فوت بمانی مستعدده آمده طاعت و خشوع و صلوة و دعا
 و قیام و سکوت و مراد اینجا قیام است و علماء اختلاف است که طول قیام افضل است یا درازی سجده بعضی بر آنند که طول قیام
 افضل است و بعضی گویند درازی سجده و بعضی بر آنند که در نماز شب طول قیام افضل است و در روز سجده و دلائل همه
 در شرح سفر السعاده مذکور ساخته ایم و بعضی بر آنند که این هر دو درکن مساوی اند و در فضل قیام بقرات قرآن است
 و فضیلت سجود به بیت تذل و خشوع و مذہب حنفیه فضیلت قیام است که شقت در وی بیشتر و خداست زیاده تر است
 قال قلت اسی الحجرة افضل - گفت گفت کدام حجرت فاضل تر است - قال ان حجرا که ریگ گفت ترک و دامن تو چیزی را که
 کرده داند و آنرا پروردگار تو در ضعی نیست ازان و کلام درین معنی سابقاً گذشت است - قال قلت - گفت عمرو بن عبس - گفت
 احکام و ارکان اسلام بر سیدم و جواب آن شنیدم آخر از جبار که علی و ارفع ارکان دین است پرسیدم پس گفت - فای الجهاد افضل
 پس کدام جهاد فاضل تر است - قال من عجز جواده و اهرق دمه - گفت جهاد کسی که بکشته شده است است یا کسی که دوی
 ریخته شده خون او یعنی اسب و سوار هر دو بجار رفت و لا بد غالب سخی و اجتهاد در مردانگی و جبار کرده باشد که باین جهت سیدم

و نیز منصف ثواب آخرت برده و از غنیمت و مال دنیا پاک رفته و دنیا بدین خورده و چون از افضل ارکان نماز پرسید نفس اوقات
 و سایر تحقیق کرده و غالباً مقصودش سوال از نماز شب و قیام آن بود و قال قلت ای اسعاجات افضل گفت گفتیم کدام
 یکی از اوقات یا کدام یکی از ساعتی شب برای قیام حاصل ترست . قال جوت اللیل الاخره گفت میان شب که در جانب
 آخرت است که آن دانگ چهارم است یا پنجم و اگر ششم را نیز داخل دارند مثال کرد و سدس اخیر را نیز بر رواد احمد . و عن معاذ بن جبل
 قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول . میگفت . من لقی الله کسے که ملاقات کند خدا
 را پیش آید جناب عزت او را . الا لشکر بنیاد . در حالی که شریک نیکو داند باو به هیچ چیز را . و لعلی الخمس . و بگزارد نمازهای پنجگانه
 را . و لیقوم رمضان . و روزه دارد ماه رمضان را . غفر له . آفریند شود و مرا . اکتا بان ادراقتصار بر ذکر نماز و روزه و عبادت
 و شهرت و اعمیت آنهاست یا زکوة و حج و نیوختن فرض نشده باشد یا نماز و روزه را در جناب فضل و کرم آئی آن قدر
 شرف و عزت است که اگر چنانکه آن کرده و ترک فرائض دیگر نموده باشد بپرست این دو عبادت می بخشد این خاصیت است
 و هنوز مشیت باقیست و الله اعلم قلت گفتیم افلا یبشرکم . یا ایها النبأ است ما هم مردم را بسیار رسول الله قال و هم یعلمون انفسهم
 بکذا و مردم را که عمل کنند شرح این سخن سابقا گذشت است . رواد احمد . و عنه . انه سال ابی . و هم از معاذ روایت است که او سه
 پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم عن افضل الايمان . انفاضل ترین افراد ایمان و خصال وے . قال ان تحب الله گفت افضل
 صفات ایمان این است که هرگز دوست داری براس خدا دوست داری . و تبغض الله . و هرگز دشمن داری برای خدا و داری
 بعمل آسانگی فی ذکر الله . و یکاره اسی زبان خود را در یاد خدا . قال گفت معاذ و ما داسو بعد از آن چه کنم یا بعد از آن چه
 میفرمائی یا دیگر افضل الايمان چیست . یا رسول الله قال ان تحب للناس ان تحب لنفسک گفت اینکه دوست داری مردم را
 چیزی که دوست داری بنفس خود را . و تکره لهم ما کره لنفسک . و ناخوش داری از ایشان را چیزی که ناخوش داری بنفس
 خود را یعنی خیر خواه همه باشی و هیچکس بدیندیشی . رواد احمد

باب الکبار و علامات النفاق باب در بیان گناهان کبیره و نشانه های نفاق و گناه کبیره آنکه در شرع بر وے
 حد تعیین یافته یا دعیه و واقع شده یا نهی از ان باریل قطعی و در دیات و موجب شهادت حجت دین گشته و هر چه در انچه
 بود صغیره است و مراتب کبیره متفاوت است بعضی بزرگ تر و شنیع تر از بعضی و عددی حسب ازان و را حدیث ذکر یافته
 اینجا که بیاید و مختصر نیست در ان بلکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم انچه بروی شده بتقریب حاضران و سالان بعضی ازان
 ذکر کرده و ذکر بانی بر وقت دیگر گذشته و سولانا جلال الدین دانی در شرح عقاید غضبیه از بعضی اصحاب شافعی آورده که کبار
 این است خون بناتق ریختن و زنا و لو طاعت کردن و زدی کردن و خمر و هر مسکره که در حکم خمر است خوردن و گوشت خوک
 تناول کردن و آل کسی منصب گرفتن و کسی را بناد و شتم نام کردن و گواهی دروغ دادن و ربوا خوردن و روزه ماه رمضان
 بعد از بیدار شدن و سوگند دروغ خوردن و قطع رحم کردن و مادر و پدر و برادران را بناتق ریختن و از جنگ کافران گرفتن و آل

یتیمان خوردن و در وزن و کسب خیانت کردن و نماز پیش از وقت گزاردن و از وقت درگذرانیدن و زکوة منع نمودن با مسلمانان
 امانت چاک کردن و دروغ جعفر بن جبریل علیه السلام بر بستن و صحابه پیغمبر را رضوان الله علیهم جمعین دشنام کردن و گواهی معیبه
 پوشیدن و رشوت گرفتن و میان دروزن جنگ انداختن و سعایت نزد سلطان نمودن و امر معروف و نهی منکر عند القدرة ترک
 دادن و قرآن بجز برای تعلیم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و وزن را بر هر دلی سبب شن در ندادن و از رحمت خدا نا امید بودن
 و از عذاب وی این شستن و امانت اهل علم و حاملان قرآن کردن و باذن خدا کردن این قریذ کرده و تفسیر که ذکر کرده شد
 بیشتر ازین است و شیخ ابن حجر کلمی در آن کتابی نیک تصنیف کرده اسمی بزواجر شوال الله العالیة

الفصل الاول - عن عبد الله بن مسعود - روایت است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ذکر مناقب و عافزون

از شمارست در کتاب جامع المناقب در آخر کتاب مذکورست رضی الله عنه - قال قال رجل - گفت عبد الله بن مسعود که گفت

مرد - یا رسول الله ای الذی اکبر عند الله - که ام گناه بزرگ تر و بهترست نزد خداوند تعالی - قال ان مدعو لستند او هو

خلقک - فرمود بزرگ ترین گناه آن که بالاتر از گناهی نیست این است که مگردانی بر خود کار عالم را مانند بهما و حال آنکه تو میدانی

که وی پیاکوفه ترا در اگر نیردانی فکر کن و بدانکه پیاکوفه خبر یک ذات نشاید تعالی کبر یا ده و مذکب لذن مانند شخص در ذات

و صفات که مخالف بود او را در افعال و احکام و ضد مخالف غیر مانند حق تعالی را نه ضدست و نه مذوبت پرستان اگر چه بتا

مانند خدا و مخالف او تعالی نمیدانند و میگویند ولیکن چون آنها را می پرستند و تعظیم می کنند گویا مثل و مانند او میداند و عقاود دارند

که ایشان را از عذاب خدا و اوی رها نهند باطل شرک بر قسمست در وجود و در خالقیت و در عبادت - قال ثم ای - گفت احمد بیشتر

بعد از کفر که ام گناه بزرگ ترست - قال ان قتل ولدک خشیة ان یطعم معاک - فرمود گناه بزرگ تر بعد از کفر کشتن تست فرزند خود

را از جهت ترس آنکه بخورد یا تو یعنی از خوف فقر و عدم جاهلیت این کار سیکر و دزد و بخت و فقر و عار و اولاد صغار را می کشتند و قتل

نفس مطلقا کبیره است ولیکن قتل اولاد با رجعت خوف فقر که منافق توکل و اعتقاد خالقیت پروردگار تعالی است کبیره تر و بدتر

ازین قید ازین جهت کرد یا بملایم مخصوص حال سائل این چنین فرمود و قال ثم ای - گفت بیشتر که ام گناه بعد از قتل بزرگ ترست

قال ان تزانی حلیة جارک - فرمود نه تا کردن تست با زن همسایه تو یعنی تفهیم بر آن قیاس است که در قتل معلوم شد فانیل الله

تصدیقهما پس فرمود خداوند تعالی براس تصدیق این احکام این آیت را که حق تعالی بدان مدح منندگان خاص خود

میکنند و میفرماید - والذین لا یذنبون مع الله الهما آخره و ان کسانیکه نمی خوانند با خدا می تقاسم دیگران و لا یقتلون نفس الی

حرم الله الا باحق - و آنانکه نمی کشتند ذاتی را که حرام گردانیده است خدا تعالی کشتن آن را مگر بحق شرع چنانکه خدا و قصاص

و لا یزنیون - و زانی نمی کنند - الایة - تا آخر آیت که بیان شاعیت و تربت عذاب بر آن میکنند و ازین آیت معلوم میشود که مقصود

از حدیث بیان مطلق قتل در ذات و آن قید برای قصد یاوت تشیع و تفصیح یا رعایت مخصوص حال سائل است چنانکه گفته شد متفق علیه

عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الکبائر گناهان کبیره این گناهانند - الا شرب بالشرک بالشرک و انک

بشرک

بخمار و وجود یاوریات و مرد و شرک کفر است بهر نوع که باشد و ذکر شرک بجهت آن است که کفار که مشرک بودند و بنام رومی هستند و در بعضی مقامات که مسلمانان را منع از شرک واقع شده مراد یا است یا نهی است از انکار و عقوق الوالدین و دیگر بخانینان و پدر و سلسله تا از ابا تا حقی مشرعی و ظاهر حدیث دانست که بخانینان مراد پدر علی الاطلاق کبیره باشد و لیکن مراد همان است که گفته شده بقریه احادیث دیگر و بخانینان پدر و مادری که فرخنده یا نجیب اخراج از کفر گردد در دست نیست در حق و مهربانی نمودن لازم است و همانست ابی بکر رضی الله عنهما بحضرت رسالت آمد گفت یا رسول الله ما درین نزد من آمده است و وی مشرک و معرضه است از ایمان صلواتی که منم باده فرمود و لیکن چنانکه در باب البر و الصلوة نیاید و قتل النفس - دیگر کشتن کسی را بنایق - و الیمن النعموس و دیگر از گناہان کبیره سوگند دروغ خوردن بر چیزیکه گمشته است چنانکه گوید چنین کردم و گفتم عذر و واقع نموده است و نه گفته یمن عنوس بفتح غین معجمه این چنین سوگند را گویند و عنوس یعنی غوطه دادن است و این بختیغ غوطی دهر صاحبش را در گناہ و در آتش و در زنج و بعضی گویند یمن عنوس آنکه دروغ سوگند خورد تا مال مسلمانان را بر دو قید گذشته برای آن کرده شد که اگر بر کار آید سوگند خورد که چنین خواهم رود و ذکر آن را کفار میباشند کثارت و پدر و ازبده آن خلاص شود - رواد البخاری و فی سوانه النفس و شهادة الزور بیل الیمن النعموس - و در روایت النفس و شهادة الزور یعنی گواهی دادن بدروغ واقع شده بجای الیمن النعموس - متفق علیه - پس حدیث مذکور بروایت عبد الله بن عمر که در روایت الیمن النعموس مذکور است از افراد بخاری است و بروایت النفس که در آن بجای الیمن النعموس و شهادة الزور است متفق علیه است و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات - یکسو شود و ترک و پیوسته خصلت را که هلاک کنندگانند - قالوا گفتند صحابه یا رسول الله و ما هن - و چه چیز اند که رام اند آن هفت خصلت - قال - گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم - الشرب بالنس - شرک آوردن بخدا و اسحر - و جادوی کردن و تعلیم و تعلیم سحر نیز همین حکم دارد و بعضی گویند که آسوخن آوردن است تا دفع سحر از خود و اندک در خیالی در حاشیه شرح عقاید گفته که سحر کردن کفر است بالاتفاق و جماعه اصحابه و غیر ایشان بر آنند که ساحر را باید کشت و بعضی میگویند که اگر سحر بوجبات کفر باشد باید کشت اگر از آن توبه نکند و کمانت و تخیم و پرسیدن کاهن و سحرم و شبده و تعلیم کردن و فرود رفتن بر آن همه حرام است و قتل النفس التي حرم الله بالحق - و کشتن و کشتن که حرام گزاشده است خدا تعالی مکرر است - و اکل الربوا - و خوردن ربا - و اکل مال الیم - و خوردن مال یمیم - و التو با یوم الزحف - و پشت دادن دروست گردانیدن روز جنگ کافران زحف جنیدین و رفتن بر عقد چنانکه کرد و دو نام لشکر را بنده پسوی دشمن که در رفتن بر پشت داد و حام مشابیه زحف است و اگر نشت و پشت دادن یک مسلمان از دو کافر کبیره است و از بزرگواران حرام نیست و در ابتدای اسلام که چنین یک مسلمان از بده کافر حرام بود و لیکن از آن تخفیفی واقع شد و در قرار یافت - و در وقت المحضات المومنات الغافلات - و از کجا درست دشنام دادن بزرگواران یا بر مسلمانان عاقل از بکار می و از حد حذف شد تا از یاد آید است و این مسئله و رفقه بتفصیل مذکور است از انجا باید جست - متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله - و هم از ابی هریره روایت است

که گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - لایزنی الزانی حین یزنی و هو موسن - زمانی کند زنا کند در آن هنگام که زنا میکند حال آنکه موسن است یعنی زانی در وقت زنا کردن مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل است و جزو تشدید است بر ارتکاب زنا و سبانه -
 و زنی از آن - ولا یسرق السارق حین یسرق و هو موسن - و زوی میکند زوی کند هنگامیکه زوی میکند و حال آنکه او موسن است
 و لایسرب السارح حین یسرب و هو موسن - و نمی نوشد شراب را کسی هنگامیکه می نوشد و حال آنکه او موسن است - و لایتمب التمب حین یتتمب و هو موسن - و لایفینا البصیر حین یتبها و هو موسن - و غارت نمیکند کسی غارت کردنی که بر میدارند مردم بسوی غارت کننده در آن غارت کردن چشمهای خود را در آن نمی آتشکار غارت میکند چنانکه مردم در دمی می نگرند و می مانند و قدرت بردن آن ندارند و حال آنکه در دمی است غارت کردن مال مخصوص است مخصوصاً این صفت و برین حالت و شبهه بفتح نون یعنی غارت کردن و بعضی آن مال غارت کرده شده و در حدیث هر دو معنی تحمل است - و لایغفل احدکم حین یغفل و هو موسن - و خیانت نمیکند یکی از شما از غیبت هنگامیکه خیانت میکند و حال آنکه او موسن است غلول خیانت از غیبت و زودیدن از آن پیش از قسمت موسی بطلان خیانت نیز آمده و سابقاً در حدیث گذشت که - لایمان لمن لا امان له - فایاکم یا کم - پس دور دارید دور دارید خود را از این گناهان مذکور - متفق علیہ فی سوائه ابن عباس - و در روایت ابن عباس این عبارت نیز آمده - فلا یقتل حین یقتل و هو موسن - و نمی کشد هم چنان هنگامیکه میکشد و حال آنکه او موسن است - قال عکرمه قلت لابن عباس - گفت عکرمه که خادم و موسی و کاتب ابن عباس بود و راوی از دست گفت مرابن عباس را - کیف یزنع الایمان منه - چگونه کشیده می شود و ایمان ازین شخص - قال بکذا - گفت ابن عباس این چنین کشیده می شود - و شبک بین اصابعه ثم اخرجها - پس تشبیه کرد ابن عباس میان انگشتان خود و در یکدیگر در آورد انگشتان را پستیر بیرون آورد انگشتان را از یکدیگر از براس نمودن صورت بر کشیدن ایمان که نخست مخلوط و مزوج بود با ذات آدمی پس از آن برگرد - فان تاب عاد الیه - پس اگر توبه کرد و برگشت از آن عصیت باز میگردد و ایمان بسوی او - و شبک بین اصابعه - و باز در یکدیگر در آورد انگشتان را براس نمودن صورت خود و ظاهر این حدیث آنست که خود ایمان بعد از توبه از عصیت است مگر آنکه مراد از توبه معنی لغوی دوی دارد که رجوع و برگشتن است چنانکه در آخر فصل ثانی از حدیث ابی هریره بیاید که چون بیرون آید از آن عمل باز می آید ایمان - و قال ابو عبد اللہ - و گفته است بخاری در توجیه این حدیث تطبیق و سه نهضت و اهل سنت و جماعت و ابو عبد اللہ کنیت بخاری است علیه الرحمۃ - و لایکون فزائوناً ما - نمی باشد این شخص گناهکار مسلمان کامل - و لایکون له نور الایمان - و نمی باشد چرا در درین حالت نور ایمان که مراد بدان کمال اوست - هذا لفظ البخاری - این عبارت که گفته شد عین عبارت بخاری است و باین معنی ظاهر شد که عمل نزدی و دخل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال اوست و باطل شد که بعض مردم گمان می برند که عمل نزدی جزو ایمان است و این عبارت می آرد که الایمان تصدیق باجنان اقرار باللسان و عمل بالارکان این عبارت صحیح است اما معنی ایمان کامل است نزد ایشان و زود همه اهل سنت و جماعت و این سخن را در مواضع دیگر مشرح تر و مدلل تر ازین گفته ایم

وعن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آتیه المنافق ثلاث - نشان منافق سه خصلت است - زاد مسلم
 زیاده کرده است مسلم این عبارت را سوال صام و صلی وزعم انه مسلم - و اگر چه روزه سیدار و روز نماز میگذارد و گمان می برد و میگوید
 که من مسلمانم - ثم اتفقا - پس بعد از اختلاف بخاری و مسلم زیادت و نقصان این عبارت اتفاق دارند و در روایت این
 سه چیز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نشان منافق گفته است - اذا حدث کذب - چون سخن گوید دروغ گوید - و اذا وعد
 اخلف - و چون وعده کند خلاف کند و وفا کند با آنچه وعده کرده است مگر بحیث ضرورتی که پیش آید و گفته اند که این
 بر تقدیر است که وعده کند خلاف کند و فاسد وعده از مکارم اخلاق است و تفصیل آن در باب الوعد بیاید
 و اذا اؤتمن خان - و چون با امانت نهاده شود چیزی یا سخن نزد او - و اعتماد کرده شود بر او - خیانت کند این سه خصلت
 نشان منافق داشت مجتمع یا تنها تنها و بر هر تقدیر صاحب این خصال بحقیقت منافق نیست بلکه مراد آن است که این
 صفات لاین منافقان است و مشر و ارباب رجال مسلمانان آنست که از اینها یک و سبب باشند چه درینها باطن مخالف ظاهر است
 چنانکه منافق رادل باز بان کی نیست و مسلمان را باید که باین صفات عادت نکند و مهربان نباشد تا سبب ابدان خوگر و
 و زفته رفته بحقیقت نفاق کشد و باجماع وجود علامات نفاق مستلزم وجود نفاق نیست و بحقیقت مراد انداز و تخذیر یونس است
 انما تصاف باین صفات و تشدید و تعلیل است بر آن کسانی که این صفات دارند و بعضی گفته اند که باین کلام آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم نشان دو صحابه را بر اشخاص منافقان که در زمان آنحضرت بودند صلی الله علیه وسلم بکر صفات ایشان
 تا اجتناب کنند و بر حذر باشند از صحبت ایشان و تعیین باعیان اسماء که تا فضیحت نشوند و باعث هیچان شر نگردد و ازینجا معلوم
 میشود که در یونسان صحابه این صفات نبود و بجا اول ظاهر تر است - متفق علیه - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم أربع من کن فیہ - چهار خصلت اند که هر کس که باشد این چهار خصلت در وی - کان منافقا خالصا - باشد
 آنکس منافق ساده بے آمیزش ایمان - و من کانت فیہ خصله منهن - و هر که باشد در وی یک خصلت ازین چهار خصلت -
 کانت فیہ خصله من النفاق - باشد و در وی یک خصلت از نفاق و همین قیاس دوسه - حتی ید عما - تا آنکه بگذارد آن
 را و آن چهار خصلت این است - اذا اؤتمن خان - چون امانت سپرده شود و اعتماد کرده شود بر او - خیانت کند
 و اذا حدث کذب - و چون سخن کند دروغ گوید - و اذا اقام عذر - و چون عذر ببرد و بشکند عذر شکستن نزدیک
 سببی خلاف وعده کردن است و در وی خاص از دوست - و اذا اقام عذر - و چون عذر ببرد و بشکند عذر شکستن نزدیک
 و سرکشی و زرد و تباهی کند - متفق علیه - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المنافق
 كالنشاة العائرة بین الیمینین - حال منافق و مثال او مانند گوسفندی است مائل و متردس میان دو گله گو سفند بگیری ازین دو
 تر و دو سیکند و میر و لبسوی این گله یکبار - و اسے ہر دو ترے - و لبسوی این گله و دیگر باری چنانکه منافق گاهی بجانب طائفه
 می آید و گاهی بجانب طائفه دیگر و دور و دوری میکند و در اصل عائرہ ماده شتر را میگوید که میگردد و تازی یا بکر بوی بر جید - و اہ

مسلم الفصل الثانی - عن صفوان بن عسال - بفتح عین وتشدید سین مہلتین صحابی ست ساکن کوفہ و حدیث اور انبیاء
در آئندہ غزوہ ہمدانہ آنحضرت حاضر شدہ گویند کہ عبداللہ بن مسعود ازوے روایت دارد رضی اللہ عنہ۔ قال قال یہودی لصاحبه۔
گفت صفوان کہ گفت یہودی مر یا خود را۔ اذہب بنا الی ہذا البنی۔ ہر مارا بسوسے این مرد سے کہ دعویٰ پیغمبری میکند و مردم
اور پیغمبر میدانند۔ فقال کہ صاحبہ۔ پس گفت مر اور یا راو۔ لا تفل بنی۔ لگو کہ پیغمبر ست۔ اندو سمک۔ بدرستی کہ دے اگر
نشنود این کلمہ ترا۔ لکان لہ اربع اعین۔ ہر آئینہ باشد مر اورا چہار چشم کنایت ست از غایت سرور و خوش حالی چہ ہر در شاہ
و رقت باصرہ بغیر اید و چون غم بخت برسد عالم در نظر تار یک گرد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید این چنین گفتہ اند و شرح
این کلام ممکن ست کہ گفتہ شود واللہ اعلم کہ مراد آنست کہ اگر این کلمہ را می شنود و منتظر واسیدہ و از ظهور امر و وجود اتباع میگردد چہ ہر
انتظار دار و ذکران میباشد چنانکہ گویند چشم من در راہ انتظار تو چہار ست۔ فایتا رسول اللہ۔ پس آمدند آن ہر دوی بنیہ خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فسالہ عن تسع آیات بنیات۔ پس پرسیدند آنحضرت راصلی اللہ علیہ وسلم از نہ آیت ظاہر و پیدانچہ متبادر بفتح
سیرہ آنست کہ مراد باین تسع آیات بنیات ہجرات موسی علیہ السلام باشد چنانکہ فرمود و لقد اتینا موسی تسع آیات بنیات
یعنی یہ یقینا و عصا و اسفال آنکہ در تفاسیر بیان کردہ اند و لیکن انچہ در حدیث در جواب ایشان مذکور ست احکام آنکہ ہمہ ادیان مل
را شامل اند پس بعض میگویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب اشارت کرد کہ سوال از ہجرات چہ میکنند ازا احکام دین کہند کہ اقم
واہم ست و این روش جواب را اسلوب حکیم گویند چنانکہ در علم بلاغت مفسر گشتہ است و بعض گویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم بعد از ذکر ہجرات کہ جواب آہنہا شود احکام دین نیز زیادہ کردہ برای اندازہ ارشاد و راوی را بجهت شہرت ذکر کردہ و بعض گویند
مراد بآیات بنیات ہمین احکام ست چہ احکام شرع علالت و نشانہ بر سادات کسی کہ بدان عمل کند و تفاوت آنکہ عمل
نکند و این احکام ظاہر و مبین و مشہور اند و جمیع مل۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لا تشربوا
بالمر شربا۔ شرب یک نگر دانید بنجہا چیزے را۔ ولا تشربوا۔ و وزدی نکنید۔ ولا تمزقوا۔ و زنا نکنید۔ ولا تقبلوا انفس الی حرم اللہ
الاباحی۔ و نکشید ذاتے را کہ حرام گردانیدہ است خداے تعالیٰ کشتن او را کہ بحق شرع۔ ولا تشربوا بری سوہرید
شخصے را کہ پاک و بیزار ست از انچہ ہمت می کنید او را و زنا نیکند و قہر او را بدو غ۔ آ لے ذی سلطان۔ بسوی کسی کہ
خداوند سلطنت و قوت و زور ست۔ لیتقلہ۔ تا کہ بشد او را بگناہ و آزار رساند و ظلم کند چنانکہ نزد سلاطین کی را میگنایند
و بکشتن و مصادرہ می دہند۔ ولا تشربوا۔ و سحر نکنید۔ ولا تاكلوا الریبا۔ و ربا نخورید۔ ولا تقبلوا محضیۃ۔ و دشنام نہ نا
مکنید زن پارے را۔ ولا تولوا الفکار یوم الزحف۔ و پشت نہ ہید و روے نگر دانید از برای گریختن روز جنگ کافران تا اینجا
این نہ حکم کہ ہمہ ملہا را شامل ست تمام شد بعد از بیان آن حکمی دیگر زیادہ کرد کہ مخصوص بہ یہود است و فرمود۔ و علیکم
حاجۃ الیہود۔ و واجب ست بر شما کہ یہودیدہ مخصوص۔ ان لا تعمدوا فی السبت۔ کہ تجاوز از حد نکنید و بغیرانی نورید و دشکار
کردن روز شنبہ کہ منی کردہ اند شمار از ان و گویند کہ سائلان وہ حکم براسے سوال نمیشا ساختہ و ہم را کہ مخصوص بالیشان ست

در دل منفرده داشته آمد و از نه حکم بعین سوال کردند پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن نہ را ذکر کرد و ہم را کہ منفرده داشته بودند این عبارت جدا کشف فرمود ازین جهت بوسه بردست و پائے شریف دادند۔ قال۔ گفت صفوان استقبال یس و در جلیمہ۔ پس بوسه دادند آن دو یهودی ہر دو دست و ہر دو پائے آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم۔ و قال۔ گفتند ایک بنی۔ و گفتند گویا ہی یہیم کہ بتو پیغمبری صلی اللہ علیہ وسلم یعنی دایم و شایعیم و ابہ پیغمبر سے چنانکہ یهود سے داشتند و این شہادت ایمانی نیست کہ اذعان و قبول یا وی باشد بلکہ ظہار علم و معرفت است کہ داشتند و ایمان تنها معرفت نیست بلکہ تصدیق باید چنانکہ در محل خود تحقیق یافتہ است و ازین جهت۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فماینکمان متبعونی۔ پس چہ بازی دارد شما را ازین کہ اذعان و قبول نہاید و متابعت کنید را افعالان داود۔ گفتند آن دو مرد کہ داود پیغمبر علیہ السلام دعا یہی ان لایزال من ذریئہ نبی۔ دعا کرد پروردگار خود را کہ ہمیشہ خواہد بود از فرزندان و سے پیغمبری تا روز قیامت و لابد دعا ی و سے مستجاب شدہ باشد پس البتہ پیغمبری از فرزندان داود مبعوث خواہد شد و یهود تابع و سے خواہند شد و مرثیان را فلبہ و شوکت خواہد بود۔ و اما سخافات ان یقینا ایہود۔ و اما می ترسیم کہ اگر متابعت کنیم ترا دیگر ایم دین یهود را بکشند ما را یهود و این اکثر اسے محض است از یهود نہ یسود کہ کذب و اکثر اشیمہ مذہبوم ایشان است و ہرگز داود علیہ السلام این را نکرده است و در خواستہ و چگونہ در خواہد و سے در تورات و زبور خواندہ است کہ محمد صلوات اللہ و سلامہ علیہ خاتم النبیین سبت و دین دی ناسخ تمامہ او یان و بعض گویند کہ یہود قائل بودند بہ نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوسہ خصوصاً آنحضرت را بنی الایمین یخواندند و در خوا نیز لازم میشود چہ دروغ بہ پیغمبر روا نہ باشد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خود دعوی کرد کہ من فرستادہ شدہ ام بکاۃ ناس پس اللہ آمد تصدیق وی و ان۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد و النسائی۔ و عن النس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لست من علی الایمان۔ ستم خصلت است از جملہ اصول ایمان و قوای آن کہ اگر نباشد بنیانی ایمان از پائے در افتد و از پنج برکت نہ شود۔ کہ گفت عن قال۔ یکی از ان ستم چیز باز ایستادن اگر کسی کہ گفت لا الہ الا اللہ لا شفعہ پذیرب۔ بیان کف است یعنی کافر دان و گویا آن را کہ این کلمہ گوید بسبب گناہی کہ صادر گردد از وی اگر چہ کبیرہ باشد و دین روست مرقول خواہد بود کہ گوید سون بار تکاب بصیحت اگر چہ صغیر بود کافر گردد۔ و لا تختر حین الاسلام قبل و سیر و ن سیر و حکم کن بر بر آمدن او از سہلانی بہر عمل بمکہ کہ بدین روست مرقول معتزلہ را کہ گویند بندہ بار تکاب کبیرہ سیر و ن می آید از اسلام اگر چہ در غنی آید در کفر و ایشان دہ طہ اثبات کنند در ایمان و کفر و گویند کہ ترک کبیرہ نہ سون است و نہ کافر و فاسق را قسمی ثالث دارند غیر سون کافر و انجما دماض نہ یعنی اللہ دیگر از اصول دین است کہ کارزار کردن بکفار دائم و مستمر است۔ انما نگاہ کہ برانگیزد و فرستادہ است طرہ اے تعالی و امر کردہ است بہ جہاد۔ الی ان یقاتل اکثر نہ الامۃ الدجلال۔ تا آنکہ کارزار کنند از خیرین این است و در آخر زمان و جال را و بی از خروج و جال یا حوج بر آئند و جال کارزار با ایشان تنگ گردد و بے احتیاج بجار زافانی شوند و بے از فائے ایشان هیچ کافر سے بر دے زمین نہاند و شرعیت جہاد منتهی گردد۔ لایبطلہ جور جائز و لا عدل عادل

باطل نمیکرد و اندر وجوب جهاد را بر سلطان جائز و عدل سلطان عادل یعنی جائز نیست ترک جهاد اگر چه پادشاه ظالم و فاسق باشد
و بهر حال واجب است موافقت وی در آمدن با وی از برای جهاد اگر گفته شود که جهاد بر محل آن است که مبطل گردد و الا ایضا
عدل عادل تصور نیست پس نفی آن چه فائده دارد و جویش آنست که مقصود استواری هر دو حالت است یعنی همچنان که
عدل مبطل نیست چو نیز همین حکم دارد یا آنکه چون عدل است موجب این و امان و عدم خوف از کفار و عدم احتیاج بقنانمست
جای آنست که از جهاد و بشنید و محتاج بدان نشوند ازین جهت فرمود و لا عدل عادل فانهم - و الایمان بالعدل و لا رسوم
اصل دین ایمان آوردن است بتقدیرات الهی اعتقاد آنکه هر چه در عالم میرود بقضاء و قدر است تعالی - رواه ابوداؤد
و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نزل فی العید خرج منه الایمان - چون نازل میگردد بنده برین می آید
از دس ایمان - فکان فوق راسه کالطلة - پس می باشد ایمان بالای سر وی مانند سائبان و طله بضم طای معجمه هر چه سبک
تر باشد ابرایخیمه یا سقف و مانند آن و این صورت مثالی است از ایمان را و هر چه جزا در آن عالم شایسته است چنانچه از اجسام
لبس مثال علم و کوفته مثال موت و طله مثال ایمان سیوطی در رسائل خود تحقیق آن کرده و احادیث وارده در آن آورده و جمله آن
در شرح ذکر کرده است و در تمثیل ایمان بدان اشارت است که اگر چه بنده بجهت گناه از حکم ایمان و نورانیت دس
برآمده است ولیکن هنوز در پناه و سایه حمایت اوست و طلقاً از دس مفارق نشده که باز نیاید چنانکه فرمود - فاذا خرج
من ذلک الخلل - پس چون بیرون می آید بنده و فارغ میگردد از آن عمل زشت که زناست و در تعبیر بعضی مروج است
که حکم جمیع اعمال بهمین است چه زنا چه غیر زنا - رجع الیه الایمان - باز میگردد و منی آید بسوی بنده ایمان - رواه الترمذی ابوداؤد
الفصل الثالث عن معاویه - قال اوصانی رسول الله - گفت مواذند زنده بود مرا باین غیر خدا - صلی الله علیه و سلم
بشکر کلمات - بده سخن - قال لا تشکر بالله شئاً - گفت انباز مگردان بخدا چیزی را و گو کلمه کفر را و ان قلت و حرقت
اگر چه کشته شوی و سوخته شوی چون بتمام معاذ رفیع بود و وصیت کرد او را با خدا غنیمت و میان فرمود در آن دیگران را برت
نیز از آن کرد - و لا تعقن والدیک - و مر بنجان پدر را در خود را و کن خلاف فرموده ایشان ما دام که آن فعل سیاح باشد
و ان ادبک ان تخرج من الیامک و مالک - اگر چه فرماید ترا بیرون آمدن از آن و فرزند و مال و گفته اند این سه الیه و تاکید است
درین باب و واجب نیست بیرون آمدن از آن از جهت جرح - و لا ترکن صلوته مکتوبه متعمداً - و ترک کن نماز فرض را
دید و دانسته - فان من ترک صلوته مکتوبه متعمداً زیرا که کسی که ترک کند نماز فرض را العبد - فقد بترست منه ذمته الله - پس
بتحقیق نیز ارشاد و در شد از وی عهد خدا که با من و امان مونسان ثابت شده است و ظاهر حدیث و وجوب قتل تارک
صلوة است و همین است مذہب شافعی و بعضی آنکه دیگر و در مذہب حنفیه و مالکیه او را باید زد و تفریک و در بنده زندان
فرمود و گفته اند که صحابه هیچ گنگا بکار را بشمار میگویند که تارک صلوته را - و لا تشربن خمر - و البته سبب خمر را -
شماره راس کل فاحشیه - پس بدستی که شراب خوردن سر هر گناه و بدکاری است چه مایه ایمان و طاعت بر عقل است

چون فعل

چون عقل رفت همه رفت نفوذ بالسرین ذلک - وایاک الهیته - و دور در خود را از گناه و بر پریشان از ان - فان با مصیبه حل خطا لیس
 زیرا که گناه دگاری فرو می آید ششم دبی رضای آسمی - وایاک و انفراسین الزحف - و دور در خود را از گنجین از جنگ کافران - وان
 هلاک الناس - اگر چه هلاک شوند مردم این نیز سبب آنست که سابقا گفته شد که یک مسلمان از پیش دگر
 نگر نبرد - و اذا هصاب الناس موت و هت فیم - و چون برسد مردم را در گ از با و طاعون و حال آنکه تو در ایشان فی غناست پس بر جا
 خود باش و بیرون مرد و حکم آنست که در شهری که و باید اگر د از آنجا بیرون نباید رفت و از جای دیگر هم بآن شهر هم نباید شد
 و اگر خفتن از طاعون مصیبت است و در حکم فرار از زحف است و اگر غمناکند که اگر نگر نبرد البته می سیر و اگر نگر نبرد البته سبب است
 می اندکافر و نفوذ بالسرین ذلک - و اتفاق علی عیالک بن طولک - و صرف کن بر عیال خود از زیاده و تنه مال خود بالای
 نفقه و جب که برگردن تست - و لا ترفع عنهم عصاک ادباً - و برادر از ایشان عصای خود را و برن ایشان را برای ادب
 و ختم فی البدن - و تبرسان ایشان را از جهت حق خدا رواه احمد - و عن حفصه بنته قال انما اتفاق کان علی عسده
 رسول الله - حفصه بنت الیمان صحابی کبیر عظیم الشان است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد او بود و علم
 سنا فقیهین رضی الله عنه گفت اتفاق بنود در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و اما الیوم - اما امروز در زمان ما - فامس
 هو الکفر و الایمان - پس نیست مگر کفر یا ایمان یعنی در زمان شریف آنحضرت آدمیان سه قسم بودند یومین و کافر و منافق و حکم
 شریعت در آن زمان آن بود که منافقان را در حکم مسلمانان میدانستند و در حال ایشان می نمودند و تعرض بحال ایشان نمیکردند
 از جهت حکمتها و مصلحتها که در آن بود اما الآن آن حکم نماند و اگر فرضا ظاهر شود واجب گردود که یک نفاق میکند و پنهان کفر
 می ورزد و لو را قتل میکنند و احکام کفر بر او اجرا می نمایند و راه انجاری

باب فی الوسوسه دوسوسه در اهل لغت آواز لازم و آواز پیرایه زمان مثل خلخال و جزآن و اندیشه بد و مراد انجا
 حدیث نفس و شیطان است از افکار فاسده و خواطر بدیه که باعث گردد بر کفر و مصیبت و آنچه باعث بر ایمان و طاعت گردد
 آن را الهام خوانند و وسوسه اس بفتح و او کسر نیز هم باین معنی است و بنی شیطان نیز آمده و گفته من شر الوسوسه ابداً تفسیر کرده اند
 الفصل الاول - عن ابی هریره - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تجاذر عن ابی
 بر برستی که خداست نفاق و در گذر اندیشه است از امت من - ما وسوسه به صدورنا - چیزی که وسوسه کرد بدان چیز سیئه
 ایشان - الم تعلم به - ما دام که عمل نکرده بدان چیز - او سکم - یا گفته یعنی عملی که نباید کرد و نفس و شیطان بدان وسوسه
 میدهند و در خواطر میگذرانند تا او را بکنند یا سختی که نباید گفت در خاطر وسوسه می کنند تا او را بکنند و بران مواخذه
 میکنند و این از خواص این است مرحوم محمد صلی الله علیه وسلم است و امم دیگران بدان ماخوذ و ساقب بودند - متفق علیه ظاهر
 این حدیث آنست که بنده بجزم مصیبت ماخوذ بود و باین زبانه اند میخیزد از علما و صواب آنست که بنده بجزم مصیبت ماخوذ است
 و تفصیل بر مقام آنست که آنچه در نفس یکایک افتاد بے اختیار و آن را با جس ناسند و خوست از همه است و از جهت عدم اختیار

و چون در دل افتاد و باقی ماند و در ساحت مدینہ جولان کرد آن را خاطر خوانند این قسم هم عفوست ازین است و این نفع و رحمت مخصوص است بالیشان برقیاس سہو و نسیان کہ آن نیز مرفوع است ازین است و بعد از جولان چون محبت و لذت آن پیدا آمد و خوشی حصول آن و وصول بدان حادث گشت آن را هم گویند ازین است برابرین نیز مؤخذہ نیست و تا بپس نیارند و زمانہ اعمال نمی نویسند بلکہ اگر قصد کرد پس برادر داشت نفس را حسنہ و برابر آن می نویسند و اینجا قسمی دیگر است کہ نام آن عزم است و آن قرار دادن نفس است بر محصیت و جد و جزم بر آن چنانکہ از جانب دی سچ مانعی نیست جز آنکہ در خارج اسباب آن مہیا نیست و اگر میگرد و میکند البتہ برین قسم مؤخذہ است چہ این قسم از اعمال قلب است چنانکہ عقائد و اخلاق ہمہ منبذہ ماخوذست بر اعمال قلب چنانکہ بر اعمال جوارح آما باید دانست کہ غم محصیت عین آن محصیت نیست کہ بران غم دارد مثلاً غم زنا محصیت است و منبذہ بران ماخوذ و لیکن زنا نیست و ماخوذہ بر آن مثل ماخوذہ زنا نہ بلکہ در حد ذات خود محصیت است فرد ترا زنا یا زنا۔
و عنہ قال۔ و ہم از ابی ہریرہ روایت است کہ گفت۔ جابرنا من اصحاب رسول اللہ آمدند جماعہ از یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ الی البقی۔ بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فسالوہ۔ پس رسیدند آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم۔ انا نجد فی أنفسنا بدستی کہ ما می یابیم در ذات ہاے خود از دوسوسہ و خواطر۔ ما یتعاطم احدنا ان یتکلم بہ۔ چیزے کہ سخت بزرگ و بس گران کمرہ می دارد و یکی از ما کہ گوید بر زبان آورد آن را۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ او قد وجدتموہ۔ آیا تحقیق یافتہ شما کہ اسبست و گران بر زبان آوردن آن چیز را در نفسہای خود۔ قالوا نعم۔ گفتند آری یافتیم۔ قال ذلک صریح الایمان۔ فرمودین گران یافتن و مکروہ پنداشتن محض ایمان است زیرا کہ محبت اعتقاد بطلان و قبح او و خوف و خشیت حق و تعظیم امر او است و این ہمہ از آثار و نتائج ایمان است چہ قبح پنداشتن محصیت چنان کہ بر زبان نتوان آورد و اثر صدق ایمان است۔
رواہ مسلم و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا بنی السیطان احدکم۔ می آید شیطان یکے از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین کہ جزو داعوان اویند بلکہ اگر عام تر از شیطان جن دانس دارند نیز می شود چنان کہ در حدیث آئندہ مذکور گردد و در حقیقت دوسوسہ و فساد مغفوض بابلیس است و مرجع و مدار این کاراوست فیقول۔ پس می گوید شیطان دوسوسہ می دہد۔ من خلق کذاس خلق کذا۔ کہ پیدا کرد فلان چیز را کہ پیدا کرد فلان چیز را و لا بد می گوید در جواب شیطان پیدا کرد این ہمہ را پروردگار من۔ حتی ليقول۔ تا باین جامی رسد کہ می گوید شیطان۔ من خلق ربک کہ پیدا کرد پروردگار تر را۔ فاذا لمقر۔ پس چون رسید شیطان این قول را۔ فليستہ باللہ۔ پس باید کہ پناہ جوید یکے از شما بخدا از شر شیطان۔ ولينتہ۔ و باید کہ باز آید ازین دوسوسہ و گفتگوے شیطان و از بحث و مجادلہ باوے و برخاستن از مجلس و تغییر حالت نیز مؤثرست در آن چنانکہ در حالت غضب برآے دفع و فرو نشاندن آتش آن گفته اند زیرا کہ در مناظرہ و محاجہ شیطان فتح با سب سادس و فرمودہ اثر شر اوست و تواند کہ آن عین لثبات و مخالطات غالب آید و قدرت بر دفع آن نباشد پس خبر ستادہ بجناب عزت حق جل و علا طلب دفع شر ازوے و اگر سخن از اسم افضل باسم الہادی

بسیار نبود و اعلیٰ تمام استعاده اشتغال بریاضت و ترکیه و تطهیر نفس از دوش تعلقات و تصفیه قلب از نقوش اغیار است و مجرب و
استعاده زبان کافی نیست و لیکن این نیز ممدان کار است پوشیده نماند که سوال کردن که من خلق الله و از تسلیم آنکه خلق الله
ظاهر اعضا دست و مستند ناقص است زیرا که هر چه صوفی بخلاقیت است در تحت خلق الله خلق در آمد و بزرگان نسبت خلق با الله تعالی
و گفتن که من خلق الله باسقول و مناقض است فانهم متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرال اناس قیامون
همیشه هستند مردم که سوال و گفتگو میکنند بیکدیگر بر وجهی و محاجبت یا با نفس و شیطان بر طریق و سوسه و خواطر حتی بقال بذا تا آنکه
گفته میشود این قول که خلق الله باسقول - پیدا کرد خدا علی را من خلق الله پس که پیدا کرد خدا را من و جدین و ذلک شکیا - پس کسی که
یا باین قول و ازین و سوسه چیزی را غیقل آمنت بالله در سلسله پس باید که بگوید از برای دفع آن ایمان آوردم بخدا که منم است این
و ایمان آوردم بپیغمبران او که آورده اند تشریفات او از همه نقائص پس این قول بجای استعاده و انتم است که در حدیث سابق مذکور
از برای قطع راه مجادله و سوسه و طبعی گفته که آن کلمه کفر است پس واجب گردید تا ارکان آن بکلمه ایمان یا پوشیده نماند که کفر بقدری بود
که بطریق جبر و عقاود صادر گردد اما اگر بطریق بحث و مناظره با یکدیگر یا بر وجه خطور و سوسه با نفس و شیطان باشد کفر خود پس لا شکست
که سخن بر وجه تذکره شده شود و گفته شود که اگر آن قول بطریق عقاود است پس قول وی است بالله و رسوله تجریه ایمان است و اگر بطریق خطور و سوسه
است از برای دفع و سوسه رفع تعلبان است و ظاهر شریک اخیر است فانهم متفق علیه - و عنه ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم ما سکتم من حد الا و قد کل بقرتیه من الجن نیست از شما هیچ کی که اگر آنکه تحقیق گماشته شده است بدی قرین و صاحبی از جنیان
و قرینه من الاملا بیکه قرین و صاحب از فرشتگان یعنی هر آدمی را دو قرین است یکی جن که کار بد میفرماید و در سوسه می افکند و از او بشیر و کفر نشسته
که بخارنیک امر میکنند و الهام می نماید بخیر و در بعضی روایات آمده است که زایده نمی شود آدمی را از فرزند می گویند اگر از او نشسته شود و جن از آن نمی
همز آدمی میگوریزد تا او دایک گفتن صحابه و خود را نیز از او میگوریزد و در حدیثی دیگر میفرماید که هر کس از جن است از جن - یا رسول الله
قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - دایمی - و خود را نیز داخل این حکم میدارم و در این قرینه از جن است - و لیکن الله عانی علیه
و لیکن خدای تعالی یاری داد و او را غالب گردانید بر وی - فاسلم این لفظ را بدو وجه روایت کرده اند یکی بر رفع سیم و صیغه مضارع معلوم
یعنی چون اعانت داد و آخری سبحانه و تعالی بر قرین من از جن پس بسبب استیساختم از شریک و از آفت و سوسه و وی ایتم و سوسه و سوسه و سوسه
من است دوم بفتح سیم بلفظ ایایی یعنی اسلام آورد قرین من و این دو قول دارد یکی آنکه اسلام منی است تسلیم و انقیاد و از این روایت
و این منی راجع بوجه اول است و در بعضی روایات بصحیح است مسلم نیز آمده و دیگر آنکه اسلام منی ایمان است یعنی مسلمان شد ایمان آورد قرین
من از جن پس محل استعاده نیست در آنکه خدای تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و سلم با من فضل و کرامت ممتاز و مخصوص گردانیده با
و صاحب نهایی گفته که حدیث کان شیطان آدم کافر و شیطان مسلمانا هر این منی است - فلا یأمرنی الا بخیر پس این منی که در هیچ چیز
و در هیچ حال مگر به نیکی و طاعت - رواه مسلم - و عن النس - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان الشیطان
بجری من اللسان - بدستی که شیطان میرود در آدمی مجری الدم - مانند رفتن خون در بدن وی مقصود جریان سادس و

اور آدمی وہ بیان تعریف و تمکین اوست بر او خدا و از راه بردن او را غایت تصرف و تمکین و اگر حمل بر ظاهر کنند کہ می بنیاد خود در بدن آدمی سیر و نیز و دنیا باشد چہ شیطان از اجرام لطیفہ است کہ جریان او در اجسام کثیفہ ممکن است چنانکہ آتش و هوا و ظاہر از تشبیہ بحر است و ہم نیز بہین است و اللہ اعلم بمتفق علیہ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من بنی آدم مولود - نیست از فرزندان آدم هیچ زائیدہ شدہ - الا سیئۃ الشیطان حین یولد - مگر آنکہ می ساید بدست او را شیطان دمی ظنانہ و در ہنگامیکہ زائیدہ میشود چنانکہ اندامیکہ در دناک میگردد اندام او را فیصلہ صاف - پس آواز میکند آن زائیدہ شدہ و حالیکہ فریاد نیز دمی نالد و گریہ میکند - من ہنس الشیطان - از دست سودن شیطان یعنی این گریہ کہ میگردد چہ در ہنگام زائیدہ شدن باین سبب است و غرض آن ہمین ازین مس تباہ گردانیدن فرزند است از فطرت اسلام در آوردن اثر ضلالت و فساد و وجود و غیر محرم و انہما - خبر میم و پسردے کہ عیسی علیہ السلام است کہ این ہر دو تن از ہنس شیطان و افساد منفرہ و مطہر بودند از جہت دعای ادریم اورا و ذریت او را از شر شیطان و قبول کردن پروردگار تعالی و تقدیس دعای او را کہ گفت و آنے اعیزہ با یکے ذریتہما من الشیطان الرحیم و نفوذ عیسیٰ را در دوی عصمت ازین مس دلالت نمیکند بفضل الشیطان بر حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم چہ در آنحضرت را فضائل و معجزات و کرامات است کہ ہر سچ کی از انبیا را نیست و تواند کہ در مفضل صفتہ باشد کہ در فاضل بنو خنیان مشہور است کہ فضل کلی ستافی فضل جزئی نبود گفت بندہ ضعیف محرر این سطور صواب آنست کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مستثنی است از عموم بنی آدم و آنحضرت خبر میدہد از احوال عموم فرزندان آدم جز خود و مقام ارفع و داعی است از آن کہ شیطان را در ہنگام ولادت بوی دست تصرف رسد و بعضی از اخبار حال گفتہ اند کہ تنگ از عموم کلاسے کہ میگوید و معجزات خارج میباشند ذوق و حال قرینہ است بران و این سخن بنویذ آنست کہ گفتہ و اللہ اعلم بہیت و اسن اجلال آن نازک نہال باغ دین برتر آمدن بن کہ بر دے دست ناچوم رسد بمتفق علیہ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - و ہم ہوت الابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ کہ گفت گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم صیاح المولود حین یقع نزعہ من الشیطان - آواز کردن زالمیدن فرزند ہنگامی کہ بیرون می آفتد از شکم مادر خلاصیندی است از شیطان و نزع نفیخ توف و سکون زیادے و بخین سحرہ خلاصیدن نیزہ و در خستن بچوب آید و بخنی افساد و اغوا نیز آید متفق علیہ و عن جابر - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الملیس یضع عرشہ علی النار - بدرستی کہ الملیس می بنمخت خود را بر آب بجہت اظہار تکبر و تجر و شوکت و سطوت اگر مراد ہواد تنگ است بر دے آب پس مگاہ بہشتن حق تعالی آن را از باب کرد دستہ راج است و اگر بر کنار آب است فلا اشکال - ثم یسبٹ بر راہ یقتنون الناس - پستری انگیزد و سیف و سہم الملیس فوجہای خود را کہ در بلا و فتنہ می اندازند مردم را سرایا جمیع سہم و تیغ سیدین حملہ و کسر و تشدید یا بارہ از لشکر کہ بر دشمن لغزیدن و پانچ تن تا سہ صد یا چہا صد و فتنہ مبنی امتحان و آزمائش و در اصل معنی گداختن آنکہ و طلاء است تا خاص گردان از آتش و مال و فرزند و محنت و راحت و گناہ و عذاب و جزا آن را فتنہ از آن گویند کہ ہمہ محل امتحان و آزمائش اند - فادام سنہ نزلہ اعظمہم فتنہ - پس نزدیک ترین تشکیہ بان شیطان از عصبہ اندرونی فتنہ و مرتبہ

بزرگ ترین ایشان است از روی فتنه و گمراه گردانیدن و در محنت انداختن مردم را یعنی هر کس فتنه انگیز تر زودوی مقرب تر و متبرتر تر
 بجای احمد هم میقول می آید یکی از ان شیاطین یعنی نزد ابلیس پس میگوید فطرت که او گذاشته آدم سن چنین و چنین کاری و فتنه میقول
 ما صنعت شیطان پس میگوید ابلیس نکردی تو چیزی را و نساخی تو کاری را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم با جابر و ابی انصرفت
 صلی الله علیه و سلم بجای احمد هم میقول پیوسته می آید یکی از شکیان او پس میگوید ما ترکته حتی فرقت بنیه بین امراته ننگه اشتم آن فرزند آدم را
 تا آنکه جدائی افکند میان وی و میان زن وی سوال فیدیه منه پس نزدیک میگذازد ابلیس آن لشکری خود را از خود و میقول نعم انت
 و میگوید نیکو یار و مددگار منی تو سوال الاعمش گفت اعمش که راوی این حدیث است از جابر بر آراه قال گمان می برم من جابر را که گفت
 این لغظ را که فیلتر منه پس در کنار میگذازد ابلیس آن لشکری خود را و این لغظ را جابر زیاد بر فیدیه گفته یا بجای او گفت هر دو احتمال دارد
 رواه مسلم اکنون در مثنوی تفریق میان مرد و زن دو وجه تحسین ابلیس مر آنرا گفته اند که مراد بتفریق جدائی انداختن بطلاق بائنه است تا
 زن بر شوهر حرام گردد و وظی که کند حرام افتد و فرزند نه که بزیاد حرام ناده باشد پس زنا و اولاد و زنا بر روی زمین بیشتر شود
 و قسا و کینه و مصیبتها در نزد باعث خرابی عالم و خواری بنی آدم گردد و در دنیا و آخرت این چنین گفته اند در توجیه این کلام و ممکن است
 که گفته شود مراد به تفریق القاع عداوت و خصومت و جنگ و جدل باشد میان زنان و مردان تا آنکه یکدیگر جدائی در نزد جماع نکنند و فرزند
 بسیار نیانید و موجب قطع نسل یافت اولاد آدم گردد و الله اعلم و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان قد ايس من ان
 یسید المصلون فی جزیره العرب بدین معنی که شیطان نا اید شد از این که پرستند او را نمازگزاندگان در جزیره عرب در زمین وی حدیثین
 عرب و بطول و عرض در شرح تفصیل و اختلافی که در دست نقل کرده ایم در زمین عرب را جزیره بآن جهت خوانند که محیط است بوی دریا
 فارس و روم و نیل و حبله و فرات و لوکن فی البحرین منیم و لیکن شیطان در مقام در غلاییدن و جنگ خصومت انداختن میان اهل
 جزیره عرب و طمع و اوسید دارد و در آن جناب که بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در میان است حروب و قاتل و افتاد و راه سلم اندانکه معنی عباد
 شیطان چیست و مراد مصلین کیست تو پیشی گفته که معنی عبادت شیطان کفر و ارتداد است و بعد از مصلین یومنان که نماز بر پا میدارند
 بعد از آن اشکال آورد که بعضی از یومنان بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم برگشتند و تابع مسلمانان شدند و براه کفر و عبادت کردند
 و جواب داده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفرمود که ایشان کفر و ارتداد و نورزید بلکه خبر داد از نا اید شدن شیطان از آن بجهت آنچه
 دریافت از شوکت و عزت و اجتماع و کثرت کومنان و لیکن با وجود نا ایدی وی واقع شد پس منافاتی میان این حدیث و آن
 قضیه نباشد یعنی مقصود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار است از آنکه دولت و شوکت اسلام بجای رسد که شیطان نا اید گردد و که بعد از
 ارتداد و واقع شود نه عدم وقوع ارتداد قطو و این تقریر خالی از بعد نیست چه ظاهر و متبادر از نا اید شدن شیطان
 وقوع آن است و کنایت است از آن و ظنی گفته که مراد مصلین کومنانند و مراد بعبادت شیطان عبادت حسام و اگر چه
 احباب سیدیه الفی الزکوة براه ارتداد و فتنه را عبادت حسام نکردند انتی و ممکن است که گفته شود معنی این حدیث اخبار است
 بعد از تبدیل یومنان و اندام قاعده اسلام و عود به ملت کفر و شرک بر سبیل استمرار و دوام چنانچه قبل از ثبوت بود و این منافات

ندارد و بار خدا کسی که مرتد گشت بلکه اگر عبادت صنایع کند نیز منافات ندارد و الله اعلم

الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی الله عنهما - ان ابی - رزیت است از ابن عباس بدستیکه پیغمبر خدا -

صلی الله علیه و سلم جاهد رجل - آرد او را مرد - فقال - پس گفت آن مرد - انی احدث نفسی بالشی - بدستیکه من سخن میگویم

نفس خود را بخیر از دوسوسه - لان اکون حمته احب الی - هر آنیکه من انگشت شوم دوست داشته شده تر است بسوی من -

من ان یکلم به - از تکلم کردن من بدان چیزیکه حدیث میگویم با نفس و بر زبان آوردن آن را حمت یعنی حاجت هر دویم انگشت و جمع جمع و

یعنی اگر من بسوی تو دماند انگشت خاکستر و سیاه و نابود شوم به که آن سخن زشت که در ضمیر دارم بر زبان آورم - قال -

گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - الحمد لله الذی رواه الی التوسل - همه خدا را که باز گردانید امر آن مرد را یا شیطان

را که در نفس دے انداخته بود بسوی دوسوسه یعنی بسوسه آورد و بهین قدر در گذرانی در گذشت که عمل کند بدان بر زبان

آورد آنرا تا مواخذه میشد و بران - رواه ابو داود - و عن ابن مسعود رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه

و سلم ان الشیطان لیه باین آدم - بدستی که در شیطان را لیه است یفرزند آدم - وللملک لیه - و هر فرشته را نیز لیه است بوسه

و لیه یفصح لاهم و تشدید میم از المام است بهی فرزند آدم و نزدیک شدن در سیدن یعنی هم شیطان با دست و هم فرشته و هر دو را

با او کار است - فاما لیه الشیطان فایجاد بالشیر - فاما کار شیطان ترسانیدن است بیداری و گفتن که لگراین کار خیر کردی بیداری

اگر فتنه خواهی آمد چنانکه اگر توکل بر خدا کردی و خود را بعبادت دی گذشتی بفقیر و خواری متلا خواهی شد - و لکذیب بالحق - و نسبت

بدروغ کردن حق است - و اما لیه الملک فایجاد با خیر و تصدیق بالحق - اما کار فرشته توید دادن است به نیکی و نسبت راستی

کردن است بحق و انداختن یقین است در دل مشهور آنست که در نیکی وعده میگویند و در بدی وعید اما بحسب اصل لغت ترقی

منیت هر یکی را در دیگری اطلاق میکنند و نیز تخصیص بر تقدیری است که کلمه خیر و شر مذکور نباشد و نزد ذکر هر دو برابر اند -

فمن وجد ذلک - پس کسی که بیاید آن را یعنی وعده خیر را که لیه ملک است - فلیعلم انه من الله - پس باید که بداند که آن از خدا

یعنی صادر است از جناب رحمت و لطف وی - فلیحمد الله - پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را تعالی شانه - ومن وجد الاخری

کسی که بیاید لیه دیگر را که از شیطان است فلیتو بالشر من الشیطان - پس باید که پناه جوید بخدا از دوسوسه شیطان - ثم قرأ -

پس ترخواند آن حضرت صلی الله علیه و سلم اذنی صمون انحدیث و توید دے این آیت را - الشیطان یعدم الفقیر شیطان

وعده میکند شمارا بفقیر یعنی میگوید اگر اتفاق یکسپید مال را فقیر بشوید - و یا کم باختر - و امر میکند بخل و عرب بخل را بختر خوانند

یا مطلق معاصی مراد است که اذ قال البیضاوی و آخر آیت نیست و الله یعلم خفیه من و فعلا و خدا تعالی توید مید شمارا

در اتفاق آمرزیدن گناهان را در زیاد بران یعنی ثواب بر اتفاق می دهد زیاد بر آنچه اتفاق کرده آمد و دنیا و آخرت و موافقت

آیت بحدیث بجهت آنست که چون لیه ملک منسوب بجناب حق است پس وعده مغفرت و فضل از وی تعالی

در وی لیه ملک است مدواه الترمذی و قال - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت - هذا حدیث غریب -

ایحدیث غریب بہت و معنی حدیث غریب در مقدمہ معلوم شد۔ تا آنکہ این حدیث اشارت بہت بعلم خواطر و این علم از ذوق عالم علوم قوم است و نیز نیست تفسیر خواطر مگر بعد از کمال تقوی و تصفیہ قلب و تنویر آن نور یقین و شہور بیان قوم آن است کہ خواطر چهار قسم است حقانی و نفسانی و ملکائی و شیطانی و وجہ تمیز بیان اینها مذکور است در کتب قوم و بسی دقیق است و بعضی از متاخرین کشاخ گفته اند کہ خاطر اگر در شہوت مباح است نفسانی است و اگر در محرکات است شیطانی است و اگر در طاعات است ملکائی اگر در قطع از اسوی المذمہ است حقانی و حضرت شیخ عارف کامل عبدالوہاب متقی را قدس سرہ رسالہ الہیت سہمی بمفاتیح الغیوب فی معرفۃ خواطر القلب بسی نافع و مفید و شرح چیزے از ان نقل کرده ایم۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ ان رسول اللہ۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ قال۔ گفت۔ لا یزال الناس قیسا لون حتی یقال ہذا۔ ہمیشہ اند مردم کہ می پرسند از یکدیگر تا آنکہ گفته میشود این سخن را۔ خلق اللہ الخلق فمن خلق اللہ۔ پیداکرد خدا تعالی خلق را پس کہ پیداکرد خدا را عزوجل و تعالی و تقدس۔ فاذا قالوا ذلک۔ پس چون بگویند ایشان این قول را۔ قولوا۔ بگویند شما ای مسلمانان براسے رد و البطلان این سوال و دفع این وسوسہ و خاطر۔ اللہ احد۔ خدا یکگانہ است در ذات و صفات خود بے ہمتا است۔ اللہ الصمد۔ خدا سیدی است کہ محتاج بہی ہر کہ غیر او نیست و ہمہ در خویش و مقاصد و مقصدیدار و دارند۔ لم یلد ولم یولد۔ نزا و او سچاکس را و زائیدہ نشدہ او سچاکس۔ ولم یکن کہ کفو احد۔ و نیست ہر او را ہمتا و مانند هیچ کی و این صفات منافی بخدویت است و خبر خالق را نشاید۔ ثم لیقل عن سیارۃ ملنا۔ پستہ باید کہ بعد از ذکر این صفات تفل کنند از جانب چپ خود نہ بار کسی کہ بشنود آن کلمات را و تفل دم کردنی کہ بادے اندکی از آب دہن باید و این تفل از براسے استکہ و استغفار و خوار داشتن شیطان است و او را تا نثری است در دفع شیطان و شر او و تخصیص جانب بسیار بحجت آل محمد شیطان در ان جانب میباشد۔ و لیست خدا بالشیطان الرجیم۔ و باید کہ استعاذہ جوید بخدا از ان و یوارندہ شدہ۔ رواہ ابو داؤد و دیگر حدیث عمرو بن الاوص نے باب خطبۃ یوم النحر۔ عن عقبہ بن خالد کہ ہمہ حدیث عمرو بن الاوص را کہ در صبا ج درین باب کہ کردہ است در باب خطبہ روز نحر بحجت آنکہ مناسبت بآن باب ظاہر تر و بیشتر است۔ انشاء اللہ تعالیٰ

الفصل الثالث۔ عن النس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لن یرج الناس قیسا لون حتی یقولوا ہذا۔ ہمیشہ اند مردم کہ سوالا می کنند از یکدیگر تا آنکہ می گویند این قول را۔ اللہ خلق کل شیء۔ خداے تعالیٰ پیداکرد ہر چیز را فمن خلق اللہ عزوجل۔ پس کہ پیداکرد خدا را۔ رواہ البخاری۔ روایت کرد این حدیث را بخاری باین لفظ کہ مذکور شد۔ و مسلم را روایت باین لفظ است کہ۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ قال اللہ۔ گفت خداے عزوجل ان استکثر لولون یقولون۔ بدرستی کہ است تو ہمیشہ می گویند۔ تا آنکہ ما کہذا۔ این چیست این چیست یعنی سوال می کنند از خالق اشیا و کاوش می نمایند از احوال آن حتی یقولوا ہذا۔ تا آنکہ میگویند این قول را۔ اللہ خلق الخلق فمن خلق اللہ عزوجل۔ وعن عثمان بن ابی العاص۔ قال۔ ثقیفی است عامل گردانید او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر طائف و مہربان بود در حیات آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم خلافت ابی بکر دو سال از خلافت عمر رضی اللہ عنہما و بعد از وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون نفیض خود را
کردند وی گفت ای گروه نفیض بودیشما آخر مردم در اسلام پس نباشید اول در روت پس بگفتہ او باز نیامدند و مرتکب گشتند و روت کرد و اللہ
از وی حسن بصری و سعید بن المسیب را داد و گفت چون آنست پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم زاید من حاضر بودم در روت است
از عثمان بن ابی العاص کہ گفت قلت گفتم یا رسول اللہ ان الشیطان قرع حال بنی و بین صلوٰتی و بین قرائتی بدستیک
شیطان حاصل میگردد و مانع می آید میان من و میان نماز من و میان قرائت من بلیسبہا علی تحلیط سیکند قرائت را بر من و
شک می اندازد در ادران و در وسوسہ می افکند و استغفار رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذاک شیطان
انکہ حاصل میشود میان تو و میان نمازت و بلبس فی کند قرائت را بر شیطانی است کہ - ایقال کہ خنرب گفته میشود و در آخر
مکسب خود را و دفع هر دو و بضم او لے دفع ثانیہ و بکسر او لے دفع ثانیہ و بر هر وجه چون ساکن است و این لقب آن شیطان است
کہ در نماز وسوسہ می اندازد و خنرب در اصل یعنی گوشت باره کندیدہ را گویند خافا حسنه بدوین اولی مفتوح و ثانیہ ساکن پس
چون دریابی این وسوسہ را بقوٰۃ بالترتیب پس پناه جوے بخدا از ان شیطان - و اتفل علی لیسارک ثلثا - و تفل کن بر خنرب
چپ خود مرہ بار و معنی تفل در حدیث ابو ہریرہ معلوم شد یعنی تفلت ذلک پس کردم من آنرا سفادہ بہ الشرعی پس در گوشت
او را خداے تعالی از من - رواہ مسلم - وعن القاسم بن محمد - روت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان اللہ
علیہم جمیع کہ از عظمای تابعین و فقہای سبجہ مدینہ است و افضل اہل زمان خود است ثقت بود و رفیع القدر عالم فقیہ امام درع
کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند و کنار عائشہ صدیقہ دوی ابن خالہ امام زین العابدین است و صہر امام محمد باقر
و جہادری امام خضر صادق مات سنہ احدی او اثنین و ماتہ و عمر وی ہفتاد و یا سفتاد و بود و رضی اللہ عنہ - ان رجلا سألہ
کہ مردی پرسید او را - فقال - پس گفت آن مرد - انی اہم فی صلوٰتی - من و ہم سیکم در نماز خود و میر و مخاطر من بجانب دیگر و وسوسہ
میکنند و شیطان کہ تو نماز تمام و درست نکرده و کثرت از نمازت افتاده است و ہم رفتن دل بسوی چیز بی قصد آن
در نگاہ داشتن حساب و جزا آن - فیکر ذلک علی - پس یاد میشود آن ہم بر من و در دایتہ فیکبر سیای سوحده و این صحیح تر است
یعنی بزرگ و گران می نماید این حال بر من - فقال کہ پس گفت قاسم بن محمد آن مرد را - بعض فی صلوٰتک - بگذر در نماز
خود و تمام کن نمازت و گوش نہ بجوئے شیطان و اعتبار کن و وسوسہ او را - فانہ لن ینزہب ذلک عنک پس بدستیکم کہ در نماز
آن و ہم وسوسہ از تو - حتی تنفر - تا آنکہ باز میگردد و تو از نماز بعد از مضایق تمام آن دانستہ بقول - و حال انکہ توسیوئی
یعنی شیطان - ماتت صلوٰتی - آری تمام نکرده ام من نماز را چنانکہ توسیوئی لیکن قبول نیکنم سخن ترا و عادتہ نیکنم آن را
بر عزم تو شکست کار تو و این اصلی عظیم است در دفع وسوسہ کہ بوسوسہ شیطان کار کند و برگفتہ او زود - رواہ مالک -
در حکایت مشایخ آورده اند کہ بزرگے بود کہ شیطان در نماز او آمد و گفت کہ باز گردان این نمازت کہ خوب نگذاشته گفت
باز نمیگردانم کہ مردم چنانکہ از دست من آمد و عذر نیکنم از تقصیر خود و بگاہ حق شیطان گفت مسالہ کن در نماز باز گردان کہ نماز

جاسے سبب نیست گفت بازنی گردانم شد هر چه شد پس الحاح کرد شیطان و گفت من ترا از ناصحانم و خیر خواہ تو ام نہ ساز
 عبادتی عظیم است و مقام و منزلت تو نزد خداوند تعالی شانه آفتاب و موجبت مکن حضرت خداوند تعالی را باین چنین نمازی
 گفت اعاده نمیکم و راضی شدم بپستی مقام خود گفت خدا قبول نمیکند این چنین نمازے را گفت پروردگار من کرم است
 قبول میکند بفضل و کرم خود این عمل ناقص مرا و زیادہ برین از دست من نمی آید تو برون ہرگز آن را اعاده نکنم شیطان
 مخدول شد و برفت و باید دانست کہ غرض ازین مبالغہ و دوگانہ ساری شیطان دفع و وسوسہ و سبق راہ آنست نہ عمل
 نادرست و نامتام کند و مبالغہ دران رضی باشد و توسل نفس و بہانہ اعتماد بر کرم حق کہ ہر چه کند کفایت است کرم است می بخشد
 و بداند کہ اصل و سوساں از خیال عقل و تباہی اوست کہ بزور و ہم کہ شیطان عالم نفس است و سبب و وسوسہ کہ شیطان عالم
 آفاق است بر مکر خفی و بختیہ اند گرفت و بیچ چیری شود و دفع آن جز توافل و تملی و عمل بتقیض شیطان نیست بزرگے را
 در طہارت مکان نماز و سوساں راہ یافت پس ہر جا کہ در طہارت بکان شک و شبہ می بود همان جہان نماز سیکہ و از برای دفع سوساں
باب الایمان بالقدر فی القاموس - قدر تجزیکب قضاء حکم و فی النہایہ قدر انچه قضا نمودہ و حکم کہ وہ الہی تعالی
 از امور و بسکون نیز آمدہ و لیکن القدر شبہ کہ تقدیر نمودہ می شود و قضا کردہ نمی شود در دوسے اوراق و اعمال بندگان و
 در صراح گفتہ قدر بسکون و حرکت اندازہ کردہ خداے بر بندہ از حکم و ازین عبارت ظاہر شد کہ قضا قدر یک
 معنی است و گاہی فرق نمند و گویند کہ قضا حکم ازلی است و قدر وقوع آن در لازمال و باین معنی قضا سابق باشد بر قدر
 چنانکہ فرمود سبحان اللہ ما یشر و یتبت و عندہ ام الکتاب مجہ و اثبات عبارت از قدر است و عندہ ام الکتاب اشارت
 بقضا و بعکس این نیز اطلاق باید قدر یعنی تقدیر ازلی آید و قضا بسنی پیدا کردن بر وفق آن چنانکہ فرمود نقض من سبع سوا
 ای خلق من و باین معنی جفت اقلیم ہما ہو کائن عبارت از تقدیر باشد و کل یوم ہو فی شأن عبارت از قضا و اتمام غزالی در کتاب
 المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی گفتہ کہ حکم است و قضا است و قدر است متوجہ کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق
 و وی سبب ہمہ سباب است مجمل و مفعل و از حکم تشبہ و استفرج میگردد قضا و قدر پس تدبیر الہی اصل و فعل اسباب
 را تا متوجہ گردد بجانب مسببات حکم اوست و قائم کردن اسباب کلیہ و پیدا کردن آن مثل زمین و آسمان و کواکب و حرکات
 متناسبہ آن و جز آن کہ تغیر و تبدل نمیشود و محدود نمی گردد تا دقتی کہ اہل آن در سہ قصالت و متوجہ گردانیدن
 این اسباب باحوال حرکات متناسبہ محدودہ و مقدرہ محسوسہ بجانب مسببات و حادث گشتن آن بخطہ بخطہ قدر است پس حکم
 تدبیر الہی کل را و امر اوست کلہج بالیصر و قضا وضع کل را سباب کلیہ دائمہ را و قدر توجیہ این اسباب کلیہ سبببات محدودہ
 بعد و معین کہ زیادت و نقصان نگردد و ازین جاست کہ بیچ چیز از قضا و قدر دوسے تعالیے بیرون زود و زیادت و
 نقصان نہ پذیرد تعالیے شانہ و مراد بایمان بقدر آنست کہ ایمان اگر ہم کہ ہر چه در عالم واقع می شود از خیر و شر از کردار
 بندگان و جز آن ہمہ بقدر الہی است و پروردگار تعالی تقدیر کردہ کائنات را و اززل و ہمہ بخلق اوست بیچ ذرہ از تقدیر دوسے

بریزد و بواجود آن بندگان را در کردار خود اختیار می‌کند که ثواب و عقاب بران سترتب گردد و تصویر و نقش بر این
سکاه و جمع میان قضیه تقدیر و اختیار و ترتیب ثواب و عقاب بران اشکال و صور است تمام دارد در کتاب کلامیه
تحقیق آن کرده اند و آنچه درین ترجمه توان گفت این قدر است که باید دانست که بیشک در آدمی صفتی هست که او را
اختیار خوانند که دیدار و دانسته باعثه شوق و نفرت یکی از دو جانب فعل و ترک را بر دیگر بترجیح می‌کنند برخلاف
حرکت در قفس که اصلا در آن اختیار ندارد پس مذہب جبری که گویند حرکات آدمی مثل حرکات جمادات باطل باشد و نیز
خود متنباهه معلوم است و بجز کتاب و سنت معلوم شده که همه چیز در ازل تقدیر یافته است و همه بار اوست و بشیئت حق و پیدا
کردن اوست پس مذہب قدری نیز فاسد بود که گویند آدمی خالق افعال خود است و مستقل است در کار و بار خود پس حقیقت حال
سیان جبر و قدر باشد چنانکه امام عارفان ابو عبد الله خیر صادق سلام الله علیه و علی آباءه الکرام فرمود لا جبر ولا قدر و لکن امر بین
امرین و بحقیقت پروردگار سبحانه و تعالی در خلق و ایجاد اشیا اسباب و شرائط بطریق جریان عادت پیدا کرده است چنانچه آتش
برای سوختن و گرم کردن و آب برای تر کردن و سیراب ساختن و طعام برای سیر شدن و تنج برای بریدن همه بخلق و ایجاد
اوست ولیکن بعد خلقت این اسباب و اگر خواهی سبب نیز می‌گردد و اگر نخواهد با وجود سبب نیز ایجاد و تفراید آدمی قصد
اختیار او سبب است می‌پیدا کردن حق تعالی فعل او را پیدا کننده همه اوست و وجود اسباب و سببها و شرائط و مشروطات
همه در حیطه قضا و قدر و خل اند و منافات بآن ندارند و امر دینی بحکم ربوبیت و عبودیت است و ثواب و عقاب تصرف است
در ملک خود و فعل الله را بشاء و حکم نایب و لا یسأل عما یفعل و هم لیسألون و در ضمن شرح احوال و نیز چیزی ازین با
معلوم گردد و گفته اند که این سبب است که هیچ یکی از انبیاء و اولیاء بران اطلاع نداده اند و این سبب خود را از آنجه که محل
ظهور حقیقت است ظاهر نگردد و این شکل جز در اینجا حل نشود و این چنین گفته اند و ظاهر آن است که سرور انبیاء و خلایق
اهل اصطفا صلوات الله و سلمانه علیه و علیهم اجمعین ازین حکم مستثنی خواهد بود که علوم اولین و آخرت سیرین او را داده و حقاً
اشیا کما هی نموده اند و الله اعلم و علمه حکم

الفصل الاول - عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله - گفت عبد الله بن عمر که گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم کتاب الله مقادیر الخلق - نوشت خدای تعالی اقدار و احکام خلایق را یعنی قیامت کرده اند آن را
در لوح محفوظ اجرا می‌کند بران یا امر کرد و بعض فرشتگان را بنوشتن و بعض گویند مراد بنوشتن تقدیر تعیین آنهاست
چنانکه خلاف آن نزد و این تاویل است و ظاهر از نوشتن اثبات نقوش و حروف است در لوح مانند آن قبل از خلقت
السموات و الارض پیش از پیدا کردن آسمانها و زمینها یعنی الف ستمه - بعد از پنجاه هزار سال مراد طول مدت
و سابعه در تادی است میان تقدیر و خلق سموات و ارض تعیین و مخدیر این عدد مخصوص زیرا که تقدیر تعیین مقادیر خلق
در ازل است پس تعیین سبق آن بعد از تعیین ازل زمان درست نباشد کذا قالوا و این سخن منی بر تاویل کتاب است

بتقدیر و تعیین و اگر کتابت را بر حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تاویل نباشد چه تواند که تقدیر و انزال باشد و کتابت متعاقب و لرزانی
بود پیش از پیدایش آسمان و زمین بهدت مذکور که انجفی و درینجا کلامی است که در شرح ذکر آن کرده شده است - قال و کان
عرشه علی الماء - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بود عرش وی سبحانه بر آب بیفادی و در تفسیر کریمه و نهو الذی خلق
السموات و الارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء گفته یعنی پیش از پیداکردن آسمان و زمین عرش بر آب بود و چنان
بیان ایشان بنوده آنکه عرش بر پشت آب نهاده و متصل بدان بوده و باین استدلال کردند بر آنکه اول حادث
از اجزای این عالم که بوجود آمده آب است و بعض گفته اند که آب بر پشت هوا بود انشی و صاحب کشف گفته که درین است
دلیل است بر آنکه عرش و آب مخلوق اند پیش از خلق سموات و ارض و شیخ ابن حجر گفته که مراد آب آب دریا نیست بلکه این آب
زیر عرش چنانکه و سبجانه تعالی خواسته و تمیل که مراد آب دریا باشد یعنی آنکه حاملان عرش در دریا انداختی و بعض
گفته اند که بودن عرش بر آب کنایت اندر قدرت است و الله اعلم - رواه مسلم - و عن ابن عمر قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم کل شیء بقدره - هر چه که در عالم است بقضا و قدر الهی است - حتی الحجر و الکیس - تا آنکه خمر و کیس که از
صفات آدمیان است نیز بتقدیر اوست و مراد بچنان توانی و بیچارگی در امضای امور بضعف رای و قلت عقل و نحوه و مراد
بکیس توانائی و جلدی و گردن اندین کار را بقوت رای و تقصیر غم و کیس بفتح کاف و سکون تخانیه ضد حق - رواه مسلم -
و عن ابی هریره - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اجتمع آدم و موسی عند ربهما یخصمون و یخجلان
و احتج آدم بنو نوح و یسجد لآدم و موسی علیه السلام نزد پدر و در دگر خود یعنی در عالمی دیگر جز این عالم که عالم عدوی روحانی و
عالم حقیقت باشد بلاقات ارواح در آسمان یا بر بنده گردانیدن در عالم برزخ یا بر بنده گردانیدن آدم و زمان حیات موسی
علیهما السلام کند اقولوا - فنج آدم موسی پس غالب آمد بحجت آدم بر موسی تفصیل این قصه این است که - قال موسی - گفت
سوی تو آدم را - انت آدم الذی خلقک الله ربیه - تو آن آدمی که پیداکرد ترا خداست تعالی بید قدرت خود تو را خلق نمیکند
و موسی و موسی در تو از روح که مخصوص گردانید او را بمشرف خود و سجد لک ملائکه - و ساجد گردانید مرزا فرشتگان خود را
و اسکنان فی خبئه - و سکونت و ادتراد بر پشت خاص خود - ثم مهبط الناس فخلیتک الی الارض - پس فرو افکندی تو
مردم را بسبب گناهی که کردی بر زمین گویا اگر این خلیه از آدم بوجود نمی آمد همیشه در بهشت میبودی و در بهمان جا و لای او روی
پس بسبب فرو افتادن وی ایشان نیز بر زمین افتادند پس با وجود این قدر و مرتبه که تو داشتی نمی بالیست این کار کرد
منقصود آن است که ایستی که گناه از تو بوجود نمی آمد - فقال آدم انت موسی الذی اصطفاک الله ربک و بکلامه
پس گفت آدم و در جواب موسی تو آن موسی که برگزیده ترا خداست تعالی به پیغمبری خود و بکلام خود موسی اصطفاک
الاولی - و داد ترا الراح - فیما بینان کل شیء - دران الراح بیان هر چیزی است از احکام دین که کفایت کند است
و مراد بالراح تخمناست از مراد یا قوت که تویت دران نوشته فرو آمده گویند که ضحاکست تو ریت هفتاد و شش بار بود و مراد

جزوی از وی در سالی تمام میشد۔ و نزدیک بخیا۔ و نزدیک خدا کے تقاضے برابر گاہ عنت خود مناجات کننده
 دراز گویندہ۔ فیکم وجہات الکرتب التوریت قبل ان خلق۔ پس باز گو کہ بچید مدت یافتی اللہ تعالیٰ را کہ نوشت تورات
 پیش از آنکہ پیدا کردہ کشم من سوال موسیٰ باربعین عاما۔ گفت موسیٰ نوشتہ شد تورت پیش از پیدا شدن تو بچهل سال
 تورت خود قدیم است ولیکن نوشتن او در الواح یا در غیر آن درین مدت باشد و مراد بسال سال این عالم است یا سالیکہ نزد
 خداست کہ ہزار سالی باشد۔ قال آدم قبل وجہات فیما گفت آدم پس آیا یافتی تو در تورت مضمون این آیت را کہ۔
 وعصی آدم ربہ فغوی۔ و گناہ کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راہ را۔ قال نعم۔ گفت موسیٰ آرسے یا فتم دوی از منی را
 قائل اقول یعنی علی ان علمت عملا۔ گفت آدم آیا پس ملاست میکنی مرا برین کہ در دم من کاری مرا کہ۔ کتبہ اللہ علی ان اعلم
 نوشتہ است خدای تعالیٰ بر من و تقدیر کردہ کہ بکنم آن را۔ قبل ان یخلقنی باربعین سنۃ۔ پیش از آنکہ پیدا کرد مرا بچهل سال۔
 قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فتح آدم موسیٰ۔ پس غالب آمد آدم موسیٰ را باین حجت۔ رواءہ سلم۔
 پوشیدہ نمائندہ کہ وجود اسباب و شرائط و امر و نہی و مدح و ذم و عتاب و ملاست منافی سابقہ تضاد و قدر نیست و ہر دو ثابت اند
 بلکہ این نیز داخل تقدیر است پس موسیٰ علیہ السلام بمقتضای ظاہر و عالم اسباب و موجب امر و نہی حکم کرد آدم علیہ السلام
 نطق بحقیقت و نظر تقدیر فرمود و ہر دو بر حق اند زیرا کہ این حجاب و مظاهرہ الشیان در عالم حقیقت بود و بعد از ارفاع حجاب
 کسب و رنح تکلیف نہ در عالم اسباب کہ قطع نظر از وسائط و ان جائز نباشد و لہذا آدم علیہ السلام نیز در حیات خود
 رہا ظلمات انفسا و ازین تقریظا ہر شک کہ محل ملاقات ایشان برا حیای آدم در زمان حیات موسیٰ علیہا السلام نسبت
 تا موسیٰ علیہ السلام در عالم ظاہر بود و آدم علیہ السلام در عالم حقیقت و اللہ اعلم۔ وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول اللہ
 گفت ابن مسعود حدیث کرد ما را پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و ہذا الصادق لم یصدق۔ و اوست راست گویندہ کہ خبر داد
 است را برستی و درست گفتہ شدہ کہ خبر داد خدای تعالیٰ او را برستی حدیث این است کہ۔ ان خلق احدکم۔ بدستیکہ
 مادہ پیدایش یکی از شما کہ آب بنی است۔ یجمع فی بطن امہ۔ فراہم آوردہ میشود و گذشتہ میشود و در شکم مادرش و رحم دے
 اربعین یو النطفہ۔ چهل روز بصورت نطفہ یا بغیرے کہ در دے میرود و از تاثیر حرارت رحم۔ تخم کیوں علقہ مثل ذلک
 پس ترسیگرد و نطفہ خون بستہ سرخ چهل روز دیگر تخم کیوں مضغہ مثل ذلک۔ پستہ منگید و گوشت بارہ چهل روز دیگر
 تخم پیشتہ لایلہ لک۔ پستہ می فرستہ خدای تعالیٰ بسوی دے فرستہ را ظاہر حدیث در است کہ فرستادن خستہ بسوی
 مضغہ است ولیکن در فرستادن اوست بعد از پیداکردن استخوان و پوست و دست و پا و ساختن او بصورت آدمی چنانکہ از
 آیت قرآنی معلوم میگردد و کلام در نیغام بسیار است بارہ ازان در شرح ذکر کردہ شدہ است و اینجا کلمہ است کہ ذکر آن درین
 ترجمہ مناسب است و آن این است کہ پروردگار تعالیٰ شانہ قادر است کہ در یک لمحہ بصورت آدمی درست آفریند و آفرین بدن
 ترتیب و تدریج نہ از نقصان قدرت است حاشا بلکہ از کمال قدرت و حکمت است چہ در خلق اسباب و ترتیب بسیار

بر آن قدرهای متعدد و حکمتهای متنوعه است که در پیدا کردن بے سبب نبود و نیز درین تعلیم و تلقین بنندگان است
در رعایت تامل و تدبیر و در امور خود چنانکه در خلق آسمانها و زمین مادرشش روز و شب این نکته گفته اند و محققان نیز گفته اند
که این نکته تنبیه و اعلام است در انسان را بآنکه وصول بکمال معنوی نمی باشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه بطریق حصول
کمال ظاهر و رسیدن بدان درجه بدرجه و انتقال از طوری بطوری پس همچنین باید که در تعقیب سلوک سیر کند تا نهایت برسد
فشیان الله القدر الحکیم و با بجهت این از تاملی خلقت و تسویه بدن میفرستد حق تعالی فرشته را که موکل است بر ارجام و امر میکند وی تا
فرشته را باربع کلمات بنویشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن معادیر سابقه خلقت سموات وارض است سنت الهی
برین جاری شده که از برای تأکید و تقویت و تدریس سابق درین وقت نیز میفرستد و در حدیث دیگر آمده است که نوشتن آن
سیان دو چشم است و سر نوشت عبارت از آن است و در روایتی آمده که در صحیفه نیز میفرستد - فی کتب علمه پس میفرستد تا
عمل بنده را که چه کار خواهد کرد از نیکی و بدی - واجله - وی نویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود و که خواهد مرد و اهل بدی
معلوم که برای چیزی و کاری نبیند و باجل گاهی تمام این مدت مراد دارند که تمام عمر است و گاهی جزو اخیر و باین وجه
اجل گاهی یعنی مرگ نیز آید - در رتبه - وی نویسد رزق او را که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سایر منافع و موانع
و شقی او سعید - وی نویسد که بدخبت است وی یا نیک بخت و عاقبت کار او چیست و در بعضی با حدیث ذکر اثره
در مصائب نیز آمده یعنی گنجی با سفر خواهد کرد و بر روی زمین گنجی خواهد گشت و گنجی خواهد رفت و مرد و چه از مصائب و حوادث
بوی خواهد رسید و مانا که این زیادتها بایران وحی شده باشد والله اعلم - ثم یفصح فی الروح - پس تدریس میدهد میشود در روح
ظاهر این حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از رسیدن روح و در آوردن جان است در بدن و در روایت بهیچ نوشتن
بعد از رسیدن روح آمده ولیکن روایت بخاری و مسلم و صحیح و ثبت است والله اعلم چون نوشتن سادات و شقاوت با وجود
نوشتن عمل خفای داشت بیان آن کرد و فرمود - فوالله لا اله الا الله - پس سوگند آن کسی است که نیست هیچ خدا غیر من
ان احدکم یعمل بعمل اهل الجنة - بدستی و راستی که یکی از شما هر آنکه کاری کند بکارهای اهل بهشت از ایمان و عمل صالح - حتی
تا یکون بنیه و منها الاذراع - تا آنکه نمی باشد میان وی و میان بهشت مگر مقدار یک دست کنایت است از قرب مسافت
و در آمدن به بهشت - فیسبق علیه الکتاب - پس سبقت میکند و پیشی می نماید بروی سر نوشت وی که در تقدیر رفته و در
شکم نوشته شده است از شقاوت - فیعمل بعمل اهل النار - پس کار میکند بکارهای دوزخیان از کفر و فساد - فیدخلها -
پس می در آید و در دوزخ - وان احدکم یعمل بعمل اهل النار - و بدستی که یکی از شما هر آنکه عمل میکند بدین دوزخیان حتی تا یکون
بنیه و منها الاذراع - تا آنکه نمی باشد میان او و میان دوزخ مگر یک دست فیسبق علیه الکتاب - پس سبقت میکند بروی
سر نوشت فیعمل بعمل اهل الجنة - پس عمل میکند بعمل بهشتیان - فیدخلها - پس می در آید و در بهشت و در آن است که گاه
بربیل ندرت این چنین هم واقع میشود ولیکن غلبه لطف و رحمت و آن اقتضا کرده که انقلاب مردم و گشتن ایشان

از شریک بجا خبر بسیار آمده است اما عکس این حال در غایت قلت و ندرت و الحمد لله علی ذلک تحقیق علیہ و این حدیث دلالت کرد
بر این که اعتبار بجا تمام است و در حدیث آئینہ بصیغہ نیز آید و نسیم من قال بعبیت حکم مستوری و سستی همه بر غایت است و کس
نداشت که آخر بچه حالت گذرد و باید دانست که در حدیث حدیث و غریب است بر غایت طاعات و در غایت اوقات و حفظ
از جاهی بجهت ترس آنکه سبب این دم آخر عمر باشد و خاتمہ بخیر گردد و این سخن خوب است بر نعم بعض مردم که بشنیدن خبر تقصا و قدر از
عمل متقاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند چون سعادت و شقاوت و دخول جنت و نار همه بسا بقضا و قدر است و هر چه
سر نوشت است نشانی است عمل برای حبیبیت چنانکه بعض صحابہ نیز پیش از نعم مقصود گفتند پس آنحضرت جواب داد که عمل
کنید و هر کس را توفیق داده شده است برای چیزی که آفریده شده است یعنی توفیق شما در عمل و انکار کردن شما آن را
بعد از شنیدن قضیہ قضا و قدر سعی ندارد چه امر دینی از شرع وارد شده و شما را قوت فهم و خطاب داده و در شما مقصد و احتیاج
که بدان عمل توانید کرد پیدا کرده پس لابد درین جا چیزی خواهد بود که بجهت آن بندگان را امر توان کرد و از ایشان فعلی طلب
توان نمود و از فعلی دیگر توان باز داشت و الا امر و نهی را فائده نخواهد بود و فرستادن پیغمبران را سودی نه اگر چه گفته این
غامض است بکنند آن نتوان رسید و بسا اسرار که بنده را بران اطلاع نبود و بحقیقت هیچ عملی و هیچ حقیقتی که کشف آن نتوان
بنود و وی تعالی مالک الملک است و هر که در ملک خود تصرف کند ظلم باشد و بنیاب من نیشا ازیر نعم من نیشا و نهی تعالی کلیم کلیم
درین مقام باین است که لایسالی عما یغفل و هم لیسالیون و محققان از ارباب کشف گفته اند که تکلیف امر و نهی بقضا صفت ربوبیت
و عہد عبودیت است و فائده آن ابراز کنون علم و ارادت و اظهار حقائق بواطن بندگان است تا پیدا گردد که سعادت
و شقی کدام و مطیع کیست و عاصی که و در حقیقت اظهار مقتضیات اسما و صفات و کمالات خود است و مقصود از ایجاد عالم
ہین بود و گفت که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم علم حقایق الامور و عن سہل بن سہل کہ نیت وی ابو العباس
و بعض گفته اند ابو یحیی اسہل بن سعد بن مالک ساعدی منسوب بسا عہد بن کعب الفزاری مدنی او را پیدا و او را محبت است نام
او و ترن بود و جہن زمین درشت پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نام نہاد و بنی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم پانزدہ سالہ بود و وفات او در سنہ احدی و ستین و بعض گفته اند ثمان و ثمانین و وی آخر کسی است کہ مردیدیز اصحاب
رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان العبد یعمل عمل اہل النار بدستی کہ بنده ہر آنہ میکند اہل کار و دوزخ
را و انہن اہل الجنة و حال آنکہ وی در واقع بموجب سابقہ ازل و حکم عاقبت کار از بہشتیان است و بعمل عمل اہل الجنة و انہ
سن اہل النار و گاہی میکند کار بہشتیان را و حال آنکہ در واقع از دوزخیان است طاعتنا الاعمال با نحو اتیم و نیست اعتبار اعمال
آنکہ بجا تمام یا خاتمہ۔ برکہ ام عمل است همان اعتبار دارد و چنانکہ گذشت و خواہم بر وزن مساجد و خواہم بر وزن مصابح جمع خاتمہ
ہر روز و نیست تحقیق علیہ و عن عالیثہ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت وعی رسول اللہ۔ گفت عالیثہ طلبیدہ شد پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم الی جنازہ مصبی بن الالفار۔ بسوی جنازہ کودکی از قبیلہ انصار تائب از گنہار و جنازہ کہ مسوسم و فتح

هر دو آمده و بعضی فرقی نیز نهاده اند که یکسری معنی هست و بفتح یعنی سدر یا عکس یا یکسری سر را بایست - فعلت پس گفتیم
 یا رسول الله طوبی لندا - خوشی دینی با و مر این کودک را عصفورین عصفایر آنچه کنجشکی است از کنج گمان بهشت کنجش خزان
 سبب خرد سالی است و از کنج گمان بهشت گفتن بجهت بهشتی بودن او در اعتقاد وی - لم یمل السور منکوره است بدی
 و لم یرکه - در نیافته است آن را - فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - او غیر دلگساین کلمه بفتح او و
 سکون آن هر دو خوانده اند و معنی این بر تقدیر فتح چنین شود که آیا واقع شد آنکه تو میگویی که دس بهشتی است و حال آنکه غیر آنچه
 تو میگویی که وی بهشتی نباشد واقع است و بر تقدیر سکون معنی این است که آیا واقع آن است که تو میگویی و نیز همانند که او
 معنی می بود و معنی آن باشد که نه بلکه واقع غیر آن است که تو میگویی و معصود آنست که جزم نمی توان کرد که وی بهشتی است
 بعد از آن بیان کرد و در آن را و فرمود - یا عائشه ان الله خلق الخیة الهامی عائشه بدرستیکه خدایتعالی پدید آورده براس
 بهشت جماعه راستی و من را در بران - خلقهم لهما دم فی اصابا ابائهم - پدید آید از برای بهشت و حال آنکه ایشان در صلبها
 پدران خود بودند و خلق لئلا یذکر و جاعه را برای آتش اهل و سزاوار خلقهم لهما دم فی اصابا ابائهم پدید آید از برای
 برای آتش و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند - رواه مسلم - ظاهر این حدیث آنست که در آمدن بهشت و فرغ
 سقوط و مربوط بصل نیک و بد نیست بلکه بعضی تقدیر و قصاص الهی است و دس توانست بعضی از خلق خود را بر آشتی
 آفریده خواه عمل نیک کند یا نه و بعضی را برای دوزخ پدید آورده کار باسد بد کند یا نه پس این صبی اگر برای دوزخ آفریده شده است
 می در آید آن را اگر چه عمل بد نکرده پس تو جزم چون میکنی اسی عائشه که دس بهشتی است اما آنچه از ضروریات دین نهی کتاب است
 معلوم شده و اجماع اهل دین بر آن منع گشته آنست که اطفال مسلمانان در بهشت اند و در اطفال کافران سه قول است اول
 در آمدن و آتش دوم توقع سوم در آمدن در بهشت و این قول صحیح تر است چه بضرورت از دین معلوم شده که پروردگار تعالی
 بیگانه با عکس را عذاب نکند و بعضی گفته اند که عدم ارتضای آنحضرت صلی الله علیه و سلم این سخن را از عائشه رضی الله عنها
 آن بود که در وی حکم به عیب بود و جزم با ایمان مادر و پدران صبی چه صبی تابع اب و بن است در حکم با ایمان صواب آنست که صدق
 این قول از حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم پیش از وی بود و آنکه اطفال مشرکین در بهشت اند و بعد از آن می آید که ایشان
 در بهشت خواهند بود و پدران و مادران را که مسلمان اند در بهشت خواهند آورد و چنانکه در حدیث آمده است و الله اعلم و عن علی
 رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما منکم من احد نیست از شما هیچ کس - الا وقد کتب مقدره من النار
 مگر آن که حال آن است که تحقیق نوشته شده و تعیین ساخته گشته است جای نشستن او از آتش دوزخ - مقدره من الجنة
 و نوشته شده است جای نشستن وی از بهشت یعنی تعیین شده است که دوزخی کیست از بهشتی کدام است - قالو گفتند صای
 یا رسول الله افلا یحکم علی کتایب یا پس چون نوشته شده و تعیین کرده شده است جای هر یک از ادر بهشت و دوزخ انقاد
 کنیم برین نوشته خود و نزع العمل - و ترک کنیم عمل را زیرا که چون در آمدن در بهشت و دوزخ پیش از عمل تعیین شده

عمل سبب آن نمایند پس عمل برای چه کنیم - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - عملی که کل مفسد را خلق کند - عمل کنید پس کسی
موفق و مایه گردانیده شده است چه چیزی را که پیدا کرده شده است انگس برای آن چیز تا مان کان من اهل السعادة لما کسی نیست
اطلا اهل سعادت و در تقدیر الهی سعادته ناموشده فیفسیر عمل السعادة پس موفق و مایه گردانیده شده است در عمل سعادت یا
وامان کان اهل السعادة فیفسیر عمل السعادة اما کسی که هست در سابقه تقدیر اهل سعادت مایه گردانیده میشود و عمل شقاوت
را یعنی وجود سابقه قضا و قدر باعث بزرگ عمل نیست زیرا که پروردگار تعالی بحکم حق ربوبیت امری کرده و بر بندگان مقتضای عجز و
اقبال آن لازم شده و عمل را علالت سعادت و شقاوت گردانیده است و این نیز در خل قضا و قدر است در هر کسی که تقدیر نموده که
عمل خواهد کرد میکند و بر هر کسی که تقدیر کرده که نخواهد کرد نمیکند و ثواب و عقاب تصرفی است که در ملک خود میکند بر هر تقدیر این سخن شما که چون
قضا و قدر است عمل برای چه کنیم و بر این نیست تم قرآن پسر خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای تأیید و اثبات این قول این آیت را
که - فاما من اعطی الاثقی و صدق باخشی - اما کسی که داد حقوق مال را یا مطلق طاعت را و بر هر کس که در آن امر نموده حق و تقدیر کرد
کند را که نیک تر از همه کلمات است یعنی کلمه توحید یا ملت را که نیک تر از همه ملمات یعنی ملت اسلام - الاية - با تمام آیت که این است
فیفسیر الحسری و اما کسی که بخل در زید و مال یا بادای هر چه کرده شده بان بوی نیاز شد و شهادت دنیا از نعم عقی و اتقوا
تورزیده نگذرد و بجز توحید و ملت اسلام پس نزدیک است که مایه گردانیم او را برای اعمال که مودعی است بر شواری که در ملک
در آتش دوزخ است متفق علیه - وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله كتب علی ابن آدم
بدرستی که خدا را تعالی نوشته و تقدیر کرده است بر آدمی - خطه من الزنا نصیب او را از زنا - و درک ذلک لا محاله مودعی باید
آن نصیب خود را از زنا الله و محال بفتح سیم و تحفیف لام یعنی تغیر و حلال یعنی گردیدن از حلالی بچای و محال لا بد و الملبت
یعنی این سخن را تغیر و گردیدن بخود و منی حدیث بران و چه که شارحان گفته اند آنست که پروردگار تعالی آدمی را نصیبی از زنا
اثبات کرده بخلق حواش و قوی که بدان اندکی می یابد و باید ابراع و ترکیب شهور و میل بنسأ و العیبه آن نصیب از زنا و ی
سیر و درمی یابد لیکن وی حق تعالی نگاه میدارد از آن کسی را که نخواهد و میگردد اند بعضی را از حقیقت زنا که او حال فرج
و فرج است و می اندازد از زنا مجازی که نظر حرام و کلام حرام است چنانکه فرمود - فزنی العین النظر پس زنا می چشم نظر حرام است
و زنی اللسان النطق - زنا می زبان سخن حرام و همین قیاس زنا می گوش و دست و پا و دل - و انفس تمنی و شتمی - و نفس آدمی
آرزو میکند و نخواهد - و الفج یصدق ذلک و میگوید - و عورت مرد و زن گاهی تصدیق میکند و دست میگردد اند از نفس و شهور
وی را و اطاعت میکند او را و زنا می افتد و گاهی تکذیب میکند و دروغ میگردد و او را و اطاعت نمیکند و اباحی آورد از زنا
متفق علیه - این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و دران اتفاق دارند - و فی رواية لمسلم و در روایت
مسلم که متفق است بدان این چنین آمده که - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - کتب علی ابن آدم نصیبی از زنا
نوشته شد بر آدمی نصیب وی از زنا - بزرگ ذلک لا محاله - و ریاضیه است آدمی از زنا الله - العینان زنا می با نظر

چشمه زنا سے الی شان نظر حرام است والا ذناب زنا ہما الاستماع۔ گوشتہ زنا سے الی شان شنیدن سخنان حرام است۔ واللسان زنا
الکلام۔ و زبان زنا سے ادکلام حرام است۔ والید زنا لبطش۔ و دست زنا سے وے گرفتن است۔ و فی الصراح بطش کل
کردن و سخت گرفتن۔ و الرجل زنا بالخطی۔ و پا زنا سے وے گاہا زدن و رفتن است بجانب آن۔ و القلب یحوی۔ و بینی
و دل و دست میدارد و آرزو میکند۔ و یصدق ذلک الفرج و یکذبہ۔ و تصدیق سے کند آن را فرج و تکذیب میکند آن را۔
و عن عمر بن حصین رضی اللہ عنہ لھم حادث صا و مملکتین و سکون تحتانیہ صحابی مشہور است اسلام آورد و خیر ہر
البوہرہ تاسی سال بر بستر ہماری افتادہ بود ملائکہ سلام میکردند برو سے یکباری داغ کرد پس ملائکہ نہان شدند چون
بر شد باز آمدند ابن سیرین گفت بنو در لقمہ پیچ سیکے از اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقدم و افضل از عمر ان
بن حصین رضی اللہ عنہ روایت میکند۔ ان رجلین من غزیرۃ قالہ۔ کہ دو مرد از قبیلہ غزیرہ ہم دم و فتح زنا سے و سکون یاد ہون
گفتند۔ یا رسول اللہ ازایت ایمل الناس لیوم۔ خبر دہ مر کہ آنچہ عمل میکنند مردم امر در نبی در دنیا کہ و انکلیف است و کیون
فیہ۔ و کوشش می نمایند سعی میکنند در آن۔ انشی ففنی علیہم۔ آیا چیرہ است کہ فضا کردہ شدہ است بر الی شان و حکم کردہ شدہ
و منہ فیہم۔ و گذشتہ است در الی شان۔ من قدر سبق۔ از تقدیر الی کہ پیش رفتہ است در ازل۔ و انما یستقبلون۔ و اختیار
است در چیرے کہ استقبال سے کنند بدان چیرہ پیش سے آیند در زمان آیند یعنی میکنند بقدرت و اختیار خود
بے آنکہ چیرے گذشتہ باشد پیش ازین از فضا و قدر۔ مما آتہم بہ بنیہم۔ از ان چیرے کہ آوردہ است بالی شان آنرا بنیہم
الی شان۔ و ثبت الحجۃ علیہم۔ و ثابت شدہ است حجت و برہان بر الی شان بطہور صدق بنیہم خبر یعنی بیج فضا و قدر سابق
نہست پھر ان آمدہ و امر دہی کردہ اللہ مردم از پیش خود بقدرت و اختیار طاعت میکنند یا معصیت می و در دنیا کہ مذہب قریہ
است فقال لا پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نہبت امر سے مستقبل ہل شئی قضی علیہم و منی فیہم۔ بلکہ حکم کردہ شدہ است
بر آدمیان و گذشتہ است در ازل و باب الی شان۔ و تصدیق ذلک فی کتاب اللہ عزوجل۔ و تصدیق آن و دلیل صدق
بر آن در کتاب خداست کہ فرمود نفس و ما سواہا فالہما مجور ہما و لھما لتو لیتفس عبارت از پیدا کردن او برو چہ سویت و اعتدال
بر مقتضای حکمت و مصلحت ترکیب قوی دلائل کہ بدان مستعد فہم و اقام گردد و قابل تکلیف و صدور افعال شود و الہام فہما مجور
جلا یہ قضایا سے طبیعیہ بود تہر کبیب حب شہوات حبیبہ و ردی و الہام تعوی بنصوص شرعیہ و اولہ غفلیہ تلقین علم مقدمات یقینیہ
و تصدیق حدیث در قول وے سبحانہ است منویا کہ دلالت دارد کہ آن ہمہ خلق و تقدیر او است۔ رواہ مسلم۔ و عن ابی
عبر ترہ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قلت۔ گفت ابوہریرہ کہ گفت۔ یا رسول اللہ انی رجل شاب۔ من مردی جوانم۔ و انا احاث
علی نفسی العنت۔ و من می ترسم نفس خود را و عنت یقین یعنی مناد و اثم و ہلاک و شقت دزنا آید۔ و لا اجدا اتزوج بایسا
وہنی یا ہم از مال چیرے کہ زنی گیرم بدان زنار ہکا نہ لیتاذ نہ فی الاختصار۔ راوی میگوید کہ گویا ابوہریرہ باین سخن
و ستوری میخواست از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خفی شدن۔ قال فسکت غنی۔ گفت ابوہریرہ پس خاموش شد

آن حضرت صلی الله علیه وسلم روئے گرداننده ازین - ثم قلت مثل ذلك يستخرج من ما نزل من عن يمينه تكملة كرم آن سخن را
 فسكت عني ثم قلت مثل ذلك فسكت عني ثم قلت مثل ذلك فقال النبي ليس كذا قلت يا ابا هريرة
 جئت القلم بما أتى لاق - ابي ابو هريرة خشك شد قلم پیغمبر که پیش آید نه گنایت است از گذشتن تقدیر و فارغ شدن از
 گنایت آن - فاقص على ذلك اورد پس خشی شو بر علم یا نگه هر چه قصارفته است شدنی است و درین تجدید است بر سبب
 تدبیر و در مقابل تقدیر و گزیندن از آن یا بگذارد اختصار و اضافی شود بقضایینی هر چه از حیر و شمر شدنی است و در ازل تقدیر آن رفته
 خواهد شد اختصاکن یا مکن و این اذن و اختصاصیت بلکه تویض و ملامت است بر دستور بی خواستن و قطع عضو بیفانده
 و در بعض نسخ مصابیح فاختصر واقع شده بر لفظ امر از اختصار یعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی که هر چه مقدر است
 مبذل میگردد سخن کوتاه کن بران و تسلیم شو و ترک اعتراض کن یا بگذارد اختصار و تسلیم را هر چه خواهی بگو و تهدید بر نسخه اول و بعد
 اول است و بر ثانی و در ثانی فافهم - رواه البخاری و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان قلوب
 بني آدم كلها - بدرستی که دل های فرزندان آدم همه بین صبعین من اصابع الرحمن - میان دو انگشت انداز انگشتان خدا
 تقاسم - کقلب واحد - این و لها در دو انگشت وی مانند یکدل است که - یصرفه كيف يشاء - میگردد انداز آن یکدل را چنانکه
 میخواهد و مراد آنست که دس تقاسم قادر است بر تصرف و جمیع اشیا بیکدفعه با این کلام باعتبار فهم مردم و عادت ایشان
 است که تصرف در یک چیز پیش ایشان آسان و وسبک تر است از تصرف در اشیا می متعدد و الا بر حضرت پیر و در کار تقاسم
 شانه همه برابر و یکسان است نه آنکه آن مشکل بود و این آسان و اطلاق اصحاب حضرت حق از تشابهات است و در تشابهات و در تشابهات
 بعض توقف کنند و علم آن را بجهت حق و اله نمایند و بعض آن را بر وجه مناسب عمل کنند و تاویل نمایند و بالجمله هر دو صفت
 جلال و جمال و قهر و لطف است که بادل تقلیب و تعریف بجانب طاعت می نمایند و بتانی بسوی معصیت و انشاز است یا بنگه
 این اقلوب و تقلیب در رعایت معصیت نفوذ و نهایت تاثیر است و اخلاص بر حسن اجرت و موت رحمت و غلبه اوست بر غضب یا آن که
 غضب جلیم سخت تر است پس انشاز بهر دو قسم تعریف تو ابد شد جمالی و جلالی - ثم قال رسول الله يستخرج من عن يمينه
 حلیه وسلم - از بر اے تعلیم امت و تاوب بجفرت صمدیت عز وجل - اللهم صخر القلوب - ای بار خدایا گرداننده دلها بسوی
 طاعت و معصیت - صخر قلوبنا على طاعتك - گردان دلها بسوی طاعت خود ثابت و مستقیم دار بران و طاعت آن
 است که صخره جمیع از بر اے شمول امت است بلکه در حقیقت و عابراک ایشان است آن جا خود نهایت اعتدال و استقامت است
 تعریف و تقلیب چه باشد - رواه مسلم - وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مولود
 الا يولد على الفطرة - نیست هیچ زائیده شده مگر آنکه زائیده میشود بفطرت فطر و لغت یعنی شگفتن و نوید کردن و فریب
 آید و معنی فطرت این جا خلقت مبلود است که زائیده می شود بر آن و مراد بآن حالتی و پستی است که ساخته کننده و آماده کننده
 است او را بر اے معرفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و تمیز میان حق و باطل مایل صفت عقل و ترکیب آن در جبهه ذات

دع
الاختصاص

که ممکن گردد بدان بر هدایت و قبول حق اگر فکر کند و نظر صحیح کار فرماید و عوارض و موانع طاری نگردد که از نظر صحیح کردن دین و پروردگار
 ثابت بودن بر آرد و اشارت کرد بان عواطف بقول خود - فالوایه یهودانه - پس پدر و مادر و سببی که گرانند او را
 جمود و انصراف - یا نصرانی میکنند او را - او میخسانه - یا مجوسی میسازند او را یا تمیاجت و مطاعت و تقلید وی را ایشان
 را و عدم استعمال نظر که بدان در یاد حق را و تمیز کنند میان حق و باطل یا بجز و تمیز او را و دین خود میدارند و با وجود نظر
 صحیح و دریافت حق متابعت ایشان میکنند و اختیار دین اسلام نمی نمایند و الف تحسوسات و موهومات و انماک و
 لذات و شتموات جسمانی مانع از نظر صحیح و دریافت حق نیز در حکم تویید و تنصیر الدین است که باعث است بر تقلید و اتباع
 ایشان و این است مراد بقول حق سبحانه تعالی فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبدل الخلق الله چنانکه در آخر حدیث
 مذکور گردید اگر گفته شود که پس این صفت خود تبدیل می یابد تویید و تنصیر الدین را پس لا تبدل الخلق الله چون درست آید و پیش
 آنکه این استعداد و تهیو دریافت حق صفتی نیست که قطعا زوال نه پذیرد و ممکن نیست تبدیل از آن چه استعداد و تهیو هرگز مبدل گردد
 و اگر فرضاً برخلاف مقتضای آن رود و نظر صحیح نگردد و اثر آن ظهور نرسد این استعداد بحال خود است و حجت سنت برو
 و اگر مانع از ظهور اثر آن بوجهی آید دائم و مستمر میماند آدمی را و بر مقتضای آن و اختیار نمی کند جز دین اسلام را که حسن و سه
 ظاهر است نزد ارباب عقول سلیمه و انظار صحیح چنانچه مولود است بر محبت شیر خواری که تا باز ندارد و اکیم می ماند بر محبت آن ایضا
 گفته اند بعضی از فضلا که فطرت سلیمه مجبول است بر اختیار دین اسلام و مراد بولادت فطرت آن نیست که مولود است بحقیقت صفت
 اسلام بالفعل بعد از آن پدر و مادر که فرمیسازند یا تبعیت ایشان محکوم بکفر است چه انصاف مولود بحقیقت اسلام کار نکاسب است
 معقولیت ندارد و نیز و سبب تبدیل پذیر است مگر آنکه لا تبدل الخلق الله آن مراد از آنکه نمی باید که تبدیل کنند و اگر چه بعضی روایات
 علی فطره الاسلام یا علی الملة که عبارت از دین اسلام است آمده اما مراد همان است که گفته شد یعنی استعداد و تهیوی اسلام
 زائیده شده اگر آنست از خارج پیش نمی آید اختیار میگرداند و در شرح زیاده برین سخن کرده شده و وجه دیگر ایراد نموده شده
 اینجا این قدر کفایت است بعد از آن تشبیه کرد ولادت مولود را بر فطرت سلیم و عدل قدیم و عرض آنست و عوارض از خارج برای این سه
 بسلامت و عروص و نقصان پس ازان بقول خود - کما تنبع البهیمه بهیمه - چنانکه زایانیده میشود چار پایه را چار پایه کامل
 سلیم الاعضا و تنبع بلفظ مجبول است از تنبع یعنی زایانیدن و ناسخ آنکه زایاننده را و تنولی مرتباً گردد چنانکه دایه در آدمی و تحقیق این
 لفظ در شرح پیشتر ازین واقع شده - بل محسوس میماند جداء - آیا احساس میکنید وی بسین شما دران با هم زائیده شده هیچ
 بهیمه یعنی یا گوش یا دست یا لب بریده را و اگر از خارج آنست بحال و سه مترض نمیشد همچنان میماند که بود - ثم یقول یسیر گفت
 و خواند آن حضرت صلی الله علیه و سلم این آیت را فطره الله التي فطر الناس علیها - لازم گیر خلیقت خدا را که پیدا کرده آدمیان را
 بران و دائم باشد بر مقتضای آن لا تبدل الخلق الله نیست تبدیل و تغییر می پذیرد خدا را و نباید تغییر و تبدیل داد و آنرا از کمال
 الدین الیقین - آن یعنی موجب فطرت و مقتضای دین راست و درست است یقین علی و عن ابی موسی

الاشعری - رضی اللہ عنہ - قال تمام فیما رسول اللہ - ابو موسیٰ اشعری گفت کہ الیتا و میان ما و خطیہ خواند بر اسے و غط و تذکیر ما و آہام
 نمود و جال با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خمس کلمات - پنج سخن - فقال پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - ان اللہ تعالیٰ لا یام
 بد ربی کہ خدا سے تو اسے خواب نمیکند و غافل نشود و از حال بندگان و احوال تمامہ کائنات این نخستین کلمہ الیت از ان پنج کلمہ
 چنانکہ شارحان گفته اند و کلمہ دوم - ولا ینبئنی لہ ان نیام - و نمی آید از وی و نمی سنود و او را کہ خواب کند یعنی محال است بر وی خواب
 و باین جهت متغایر شد این کلمہ کلمہ نخستین را چه از خواب ناکردن نامکن بودن خواب لازم نیاید کلمہ سوم بخفض القسط ویرقمہ لیست
 میکند قسط را و بالامی برد آن راقط کبسرکان و سکون سین مسلم یعنی رزق آید پس در معنی این آیت بود کہ یسبط الرزق لمن یشاء و
 یقدر یعنی فرسخ میکند اللہ تعالیٰ رزق را هر که را میخواهد و تنگ میکرد و اندر بر هر که میخواهد و قسط یعنی میزان نیز آید و این معنی ظاهر تر و مشاہد
 ترست بحدیث آئندہ کہ گفت بیدہ المیزان یخفف ویرفع و معنی خفف نیز ان و رفع آن وزن کردن از راق بندگان کہ نازل است
 از جناب تقدیر و اعمال ایشان کہ مساعدت بدر گاہ غرت وی تعالیٰ دانا میدن متقادیر انہام فرشتگان را کہ توکل اند بر ان
 یا اشارت است بقول حق سبحانہ تعالیٰ کل یوم ہونی نشان و بانکہ دے تعالیٰ حکم میکند و خلق خود بمنیران عدل و باین ہم
 این کلمہ موکل و مقدر کلمہ دوم گرد و کہ لا ینبئنی لہ ان نیام است چه بر کرد بر هر لحظہ و ہر آن تصرف دے و ایچم مستمر باشد خواب کردن
 و غافل بودن او را منور او را نبود و ممکن نباشد کلمہ چارم - یرفع الیہ عمل اللیل قبل عمل النہار - و عمل النہار قبل عمل اللیل و بر داشته
 بسوے در گاہ وی علمای سے بندگان کہ در شب میکنند پیش از عملهای کہ در روز میکنند - و عمل النہار قبل عمل اللیل و بر داشته
 میشود و عمل روز پیش از عمل شب یعنی ہنوز روز نشدہ و عملی در ان واقع نشدہ کہ عمل شب بالامی بر بند و شب ترسیدہ کہ عمل
 روز بر بند و درین مبالغہ است در مساعدت ملاکہ موکل باعمال عباد و در امتثال امر و نہی عروج ایشان بجال عرض و مساعد
 سموات و قدرت ایشان بر رفع اعمال در ادے ساعت چه فرق میان روز و شب جز آئی و جز ولا یجری بنود یا ہر ادان باشد
 کہ بر داشته میشود و عمل شب پیش از بر داشتن عمل روز و عمل روز پیش از بر داشتن عمل شب و ہر یک را جدا جدا بید گاہ میرند و عرض نمایند
 و این معنی از عبارات ظاهر ترست و لیکن جودت و بلاغت در معنی اول بیشتر است و این کلمہ نیز موکل لا ینبئنی لہ ان نیام است کلمہ پنجم - حجاب النور پرده
 حق سبحانہ تعالیٰ و تقدس نور است یعنی النوار جلال و شہ عظمیٰ و کبریا می او کہ در ہوش و تہیہ میگردد و نزد ملاحظہ و مشاہدہ آن عقول
 و بصائر و این پرده بحقیقت راجع بخلق است کہ محجوب ایشانند نہ حق سبحانہ بر مثال دیدہ کور نسبت با نقاب و حق سبحانہ تعالیٰ را
 محجوب نتوان گفت کہ محجوب مخلوب و مقهور حاجب بود بلکه محجب گویند کہ مستتر است بذات خود از جهت تفرز و تنسج بطن و جلال و
 کبریا و تواند کہ معنی وی آن باشد کہ وی سبحانہ محجب است از جهت شدت ظهور و غایت بروز چنانکہ محسوسات آفتاب کہ چون
 بسیار تیار بدیدہ را خیرہ و تیرہ گرداند و در حقیقت صفات کہ النوار ذات اند پرده او بنید و ذات را جز در پرده صفات مشاہدہ نتوان
 کرد و ادراک ذات بخت ممکن نباشد و ہر چه در ادراک در آید و مشہود گردد و نور صفات است حق تعالیٰ و اسے آن است بہیت
 ہر چه اندیشی پذیر اسے فانیست و آنچه در اندیشہ نماید آن خداست و اگر پرده صفات از میان بر افتد ذات بخت تجلی نماید کائنات

همه در احدیت ذات مستحکک و مضحک گردنجانند که فرمود: و کشفه لاحرق سجات وجهه ما انتی الیه بصر من خافه - اگر بر کاشتی
این پرده را بر آئینه نبوغی انوار دانست و سه هر خیره را که نهایت رسیده است بسوی آن چیز بصری الهی که خلق می باشد
چه بصر الله تعالی محیط است تمامه کائنات و رسیده است نهایت آن محیط است از پس پرده گفتگوی من و تو چون
بر افتد نه تو ملنی و نه من پله و سجات یعنی جمع چه است بضم و سکون مثل غرفات و مراد بدان نور و جود است در قاسوس
گفته سجات وجه الله الفاره و انوار و اسرار انوار که پند گان و مشاهد کنندگان آن تسبیح گویند و به نثر و نقد پس باید که حقا
رایجست بهیبت و در پشت قبال ذات و عظمت او تعالی شانه رواه مسلم و عن ابی هریره - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی
علیه و سلم یا الله ملائی - دست خود را درم الله تعالی پرست کنایت است از غایت زیادت غنی و کمال و محبت و نهایت جود عطای
جل جلاله و عزاله لا یغنیها نفقة ناقص و تمی نیسازد او را هیچ نفقه و عطا سحاح اللیل و النهار - ریزنده و سیل کننده است دست و
شب در روز یعنی دائم و باقی است عطای او و روح ریختن و سیلان کردن آب از بالا مصر سحاح میشد بیدار بخت بارنده - ارا تم الفتح
تد خلق السما و الارض - خیر و سید که چه مقدار اتفاق اعطا کرده است و بی نقای از ان باز که پیدا کرده است آسمان زمین را -
فانه لم یغنی باقی بیه پس بدرستی که اعطا و اتفاق او کم نساخت چیزی را که در دست او بود - و کان عرشه علی الماء و بود در
پیدا کردن آسمان زمین عرش او بر آب شرح این کلمه در حدیث اول ازین فصل گذشت و سیده المیزان و بهیبت و قدرت حکمت
دست تر از و تحف و بر بغ پرست میکند و بر سب دارد تر از و شرح این نیز که گذشت متفق علیه فی روایه المسلم و در روایتی مسلم را
این چنین آمده که - یسین الله ملائی - دست راست خدا پرست چون عطا غالب بدست راست میباشد بخصوص یسین را ذکر کرده قیل
ابن نیر بضم نون گفت ابن نیر که شرح مسلم است حدیث را باین لفظ - ملان سما کالایه نهار اللیل و النهار - یعنی نمیرد حدیث خود
بجای ملائی ملان گفت و آنچه موافق لغت است ملائی است ملان چه دیدنوش سماعی است و ملان لفظ در کما اگر روایت کن
صحیح باشد یا تاویل بخود و احسان میتوان کرد و نیز بجای نفقه شئی آورد و در بعض الفاظ تقدیم و تاخیر نمیکرد و الله اعلم
و عنه قال سئل رسول الله - هم از ابی هریره روایت است که گفت پرسید و شد به پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عن فراری اولاد
المشیرین - از اطفال مشرکان که حال ایشان چیست در پشت اندام و در رخ درازی جمع دریت است و آن نسل جن از این را گویند
صغار یا کبار و در اینجا صغار اند - قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب سائل - الله اعلم بما کانوا عاملین - خدا میداند
و تا ترست بخیر که بود و در ایشان عمل کنندگان متفق علیه ظاهر من حدیث این بنیاد که حلق گردانید از اطفال مشرکان با نیت
است پروردگار تعالی عاقبت کار ایشان را که اگر زنده می ماندند و بیاد می رسیدند چه عمل میکردند پس آنرا که دانسته است خدا تعالی که
تقدیر رسیدن بلوغ ایمان می مردی در آن پیش است و آنرا که دانسته است که کافر می مردی در آن آتش این سخن شکل است یکی
ازین جهت که چون طفل مرد و معلوم شد که عالم حق تعالی بود بدن او در طفولیت پس رسیدن او به بلوغ مردن ایمان یا کفر میزد
و فرض آن چه فائده کند و نیز از اصول دین و سنجش شریعت معلوم شده است که موافق با کاران برکنایان که بر تقدیر اول

توفی منته آیه گفت پرسیده شد عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت که و اذا خذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریبتهم الایه - و چون گرفت
دبر آورد و پروردگار تو ای محمد از پشت های بنی آدم اولاد ایشان را چنانکه از پشت آدم ذریبت بی واسطه او بر آورد و از پشت هر کدام
ذریبت او بر آورد و همچنین تا قیامت چنانکه بطریق تولد و مناسل خواهد بود و لیکن در آیت ذکر آدم و بر آوردن ذریبت از پشت وی نکند
از جهت ظهور آنکه وی ابو البشر و اصل همه است و از جهت آنکه مقصود اجتماع و الزام اولاد آدم است از یهود و غیرهم بمقتضای عهدی که در
میتاق بستند و تمام آیت این است و همه هم علی انفسهم و گواه کرد انبیا از اهل انبیا و اهل انبیا قال گفت پروردگار تعالی بایشان -
است برکم - آیا میستم من پروردگار شما و اوبی شهادت یافتند آری تو پروردگار منی گواهی دادیم بر بوسیت و ان تقولوا ایوم القیمه
انکنا عن ذلک غافلون - این گواه گرفتن ایشان از اهل انبیا و اهل انبیا بجهت آن بود که مباد انکونید روز قیامت که بودیم ما ازین غافل پس
چون پرسیده شد عمر بن الخطاب ازین آیه فقال عمر گفت عمر در جواب این سوال سمعت رسول الله شیعہ من پیغمبر خدا را فعلی الله
عند رسول لیسال غمنا - پرسیده می شد از تفسیر این آیت - فقال پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم - ان الله خلق آدم
برستی که خدا تعالی پدید کرد آدم را - ثم مسح ظهره بهیئتہ - پسترا می کرد و تعالی پشت آدم را بدست راست خود اسناد مسح
حضرت حق تعالی بطریق مجاز است باعتبار امر کردن ملکی را بدان چنانکه گویند پادشاه شمرے بنا کرد بنا کنندگان دیگران و چون
بامداد شاه کردند گویا پادشاه خود بنا کرد و تخصیص بین بخت تشریف و اکرام آدم و ذریبت او است و در حدیث آمده است که هر روز
خداوند تعالی می بیند و با تجمل این از قبیل تشابهات است علم حقیقت آن مغفوض بعد الهی است و نشاندها منسج من ذریبت
پس بیرون آورد حق تعالی از پشت آدم بروحی که گفته شد ذریبتی را فقال خلقت بؤلا للنجمة - پس گفت خدای تعالی
در شان ایشان پدید کردم این جماع را برای بهشت - و بعمل اهل الجنة یعملون - و بعمل اهل بهشت عمل میکنند - ثم مسح ظهره
فانسج منه ذریبتہ - پسترا می کرد پشت آدم را پس بیرون آورد از ان جماع دیگر را از ذریبت - فقال خلقت بؤلا لاسیار و
بعمل اهل النار یعملون - پس گفت پدید کردم اینها را برای آتش و بعمل اهل آتش عمل می کنند فقال جعل فیهم العمل پس
مردی از صحابه پیش بخت حبسیت عمل و تکلیف بدان و در چه چیز فائده میکند عمل - یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ان الله اذا خلق العبد الخیة استعمله بعمل اهل الجنة - بر رستی که خدای تعالی چون پدید کند بنده را برای بهشت
در کار می دارد او را یکجا بهشتیان - حتی میوت علی عمل من اعمال اهل الجنة - تا آنکه می میرد بر کارے از کار بارے بهشتیان -
فیه خلیه الجنة - پس می در آمد آن بنده را بآن عمل در بهشت - و اذا خلق العبد لاسیار استعمله بعمل اهل النار حتی میوت علی عمل من
اعمال اهل النار فیه خلیه النار - و چون پدید کند بنده را برای آتش در کار می دارد او را یکجا در دوزخیان تا آنکه می میرد بر کارے از
کارهای دوزخیان پس می در آمد خدای تعالی آن بنده را بآن عمل در دوزخ یعنی در بهشت و دوزخ کسی در آمد بعمل می آورد
و عمل علامت بر آن است و بعمل نکرد و بعمل نیز خدای او است پس گوید که عمل برای چه کنیم فائده آن حبسیت و چه سنی دارد
رواه مالک و الترمذی و ابوداؤد - و عن عبد الله بن عمر رضی قال خرج رسول الله - گفت عبد الله بن عمر رضی عنہ و ابوداؤد

بیرون آمد یعنی از خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رفتی بدیده کتابان - و حال آنکه در هر دو دست آن حضرت صلی الله علیه و سلم در کتاب بود - فقال - پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمدن ما بدان الکتابان - آیا می دریا بید که چیست این دو کتاب و چه نوشته اند در آن اهل تامل گویند که این تمثیل و تصویر و تعبیر است از معنی بصورت و متباینه است و تحقیق آن در متن بدان و تسلیم چون خواهد که تحقیق قول خود نماید و غیر خود را نفی کند معنی دقیق خفی را متباینه سامع و انما ید تصویر کند آن را بصورت و اشارات کند بدان اشارت محسوس اگر چه در خارج و عالم حس نیامده چون کشف کرده شد بدان حضرت صلی الله علیه و سلم حقیقت این امر و مطلع شد بر آن چنانکه شبهه و خفای نماید در آن تمثیل و تصویر کرد معنی ها حاصل در قلب شریفه را بچیز که گویا در دست او است و حال آنکه در خارج کتابی نیست و نوشته نه اهل باطن در باب مکتشف گویند که وجود کتاب حق است و تحول بر حقیقت بی شائبه مجاز و تامل امام حجة الاسلام در کیمیای سعادت گفته که امتیاز خواص از عوام بدو چیز است یکی با آنکه آنچه حاصل گردد در عاصمه را از علوم مکسب و تعلم حاصل می شود و خواص را بکسب و تعلم از نزد پروردگار حلیم حکیم و آن را عاقلی خوانند دیگر آنکه آنچه حاصل در خواب بینند خواص آنرا در بیداری مشاهده نمایند و حکایات شگفتانگیز و این باب بسیار است در کتاب الروایا ید الشارح السرتواتی چون خواص است در این حالت و رتبه حاصل بود و کیفیت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بلکه ظاهر حدیث در آنست که صحابه را آن دو کتاب بخشید و لیکن معنویان آنچه در آنها بودند و استند و مشایخ گفته اند هر کس این اعتقاد ندارد ایمان بر حقیقت نبوت ندارد و قلنا لا نفیتم ما در نمی یابیم که چیست درین دو کتاب - یا رسول الله الا ان تجربه - مگر آنکه خبری تو را و این التماس است از حضرت و س تا خبر دیداران - فقال للذی فی یدیه الیهی - پس گفت آنحضرت علیه السلام در شان آن کتابی که در دست است و بود - نه کتاب من رب العالمین - این کتاب است از پروردگار جهانیان - فیه اسما اهل الجنة و اسما و ابائهم و قبایلهم و این کتاب نامهای پستیان است و نامهای پیران ایشان و نامهای قبیلله های ایشان بجهت تعیین و تشریح اهل علی آخرتهم پس ترجیح اهل کرده شده است باین تفصیل بر آخر ایشان چنانکه عادت اهل حساب است که بعد از تفصیل اهل دران آخر عدد و محاسب بنویسند که چندین شده - فلان را دهم - پس چون چندین میان دو منصب و تعیین کرده شده و زیاد کرده نمیشود در ایشان دیگر که نوشته نشده است در ایشان در آید - و لا یفقد سنهم - و کم کرده نمیشود از ایشان تا از آنها که نوشته شده است کسی بدرود ابدای همیشه - ثم قال للذی فی شماله - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر آن کتاب را که در دست چپ دی بود - هذا کتاب من رب العالمین فیه اسما اهل النار و اسما و ابائهم و قبایلهم ثم اعلی آخرهم فلان را دهم و لا یفقد سنهم ابدای ترجمه این عبارات از ترجمه عبارت اول ظاهر شد - فقال اصحابه نفیتم اهل - پس گفتند یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس را چیست عمل - یا رسول الله ان کان الفرق قد فرغ غنم - اگر هست امری که بر داخته شده است از دس - فقال - پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم در جواب ایشان - سید و او - بگردانید عمل های خود را مستقیم بر طریق حق

امر کرده شده اید شما - ام بنیاد رسالت اکبر - آیا باین فرستاده شده ام من بسوی شما این شمارا از طاعت و عبادت کرده اند
 و مرا براسه ابلاغ آن بشما فرستاده بحث کردن در قضا داخل آن نیست آن سرانگیست و ابوی بگذارید بعد از شغلی شود
 و بعضای وی راضی باشد - اما ملک بن کان قبلکم چنین نافرمانی نه الا امر - بلکه نشدند کسی که بودند پیش از شما که شما را
 شایع و بحث میکردند در شان قضا و قدر و عزمت علیکم و غنمت علیکم - سوگند میخورم بر شما سوگند میخورم بر شما یا واجب میگردد و انحر
 بر شما - ان لا تاتوا اقبیه - که نزاع نکنید درین امر - رواد السمری - روایت کرد این حدیث را باین لفظ محمد بنی - در روایت
 ابن ماجه نحوه عن عمرو بن شیب عن ابیه عن حمده - در روایت کرد این ماجه اندکان را از عمر بن شیب از پدرش از حدیث
 محمد بن نحوه در جای میگویند که هر دو حدیث در معنی متحد باشند و در لفظ متخایر و در جای که لفظ و معنی هر دو موافق باشند مثل
 گویند چنانکه در مقدمه گذشت - و عن ابی موسی قال سمعت رسول الله - گفت ابو موسی اشعری رضی الله عنه شریفترم
 خدا را - صلی الله علیه و سلم یقول - یسألت - ان الله تعالی خلق آدم من قبضة - بدرستی که خدا را تعالی پیدا کرد آدم را
 از مشت از خاک فی الصراط قبضة بالضم که مشت از هر چیزیست و بفتح نیز آمده و مراد از نجاشتی از خاک است - قبضه من جمیع الارض
 که گرفت آن را از تمام زمین و هر موضع وی یعنی اگر در خاک را بگرفت آن - فجاء بنو آدم علی قدر الارض پس آمدند اولاد آدم
 بر اندازه زمین و تفاوت اجزای آن مختلف در صورت و سیرت - منهم الاحمر و الابيض و الاسود و بین ذلک - بعضی از ایشان
 سفید و بعضی سفید و بعض سیاه و بعض میان سفید و سیاه - و اسهل و احمر - و بعض نرم و بعض درشت مثل
 بفتح سین و سکون با و کسرن هر چیز را لئلی و زمین نرم و درخت و بفتح و سکون زمین درشت - و نجفیت و طیب - بعض
 طیب و بعض پاک و ناخوش و خوش و جمیع از زمین شوره که زیاده و طیب خندوی و این چهار از صفات باطن است چنانکه اول
 از ظاهره رواد احمد السمری و ابو داود و عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الله
 خلق خلقه فی ظلمة - بدرستی که خدا را تعالی پیدا کرد خلق خود را در تاریکی - فاستقیه علیهم من نوره - پس بدیناخت خلق
 از نور خود - فمن اصحاب من ذلک النور - پس کسی که رسید از ازان نور - اهتدای - راه راست یافت و رسید
 بمقام ایمان و طاعت - و من اخطاه ضل - و کسی که نرسید از ازان نور گمراه شد و رسید بان مقام - فلذلک قول جبرئیل
 علی علم الله - پس ازین جهت می گویم خشک شد قلم گذشت تقدیر بر آنچه دهنست خدا و ازل از احوال خلایق از هدایت و
 ضلالت - رواد احمد السمری - گفته اند که مراد از خلق جن و انس است و اجمال دارد که مخصوص بان باشد و مراد از طاعت آنچه
 بجهول مانده بران از جهل است نفس و شهوات طبیعت که سبب ضلال و هلاک است و مراد از ریاضات بحق توری که پیدا کرده
 دس سجاده آن ملاز آیات بینه و حج نیزه نبش و النفس و افاق از دلائل عقیده و تقدیر مراد باصابت آن نور اعتبار از لغا
 و استدلال بدان بر وجود باری تعالی و صفات وی و حقیقت دین اسلام پس هر که را خواست خدا را تعالی که بدست
 کند و بان اوزار آیات محمدی و منتفع گرداند راه درست یافت و هر که را نخواست که هدایت کند و محروم گرداند از ازان نور

[illegible]

درست اسلام مشابیه حال و اعتقاد مجوس است که قائل اند بتجدد و آنکه اثبات می کنند و قادر بر زدن و داسن و می گویند یک خالق
 خیر و دیگری خالق شر و بعضی علماء بر این مبالغه رفته و گفته اند که حال ایشان بدتر از حال مجوس است که اثبات شرکامی را لا یقولون و لا یفهمون
 می کنند. آن مضافاً لا یفهمون هم. اگر چه بشنوند عیادت نکند ایشان را. و آن مضافاً لا یفهمون هم اگر میسرند حاضر نشود ایشان را
 یعنی نماز نکند بر جنازه ایشان یعنی رعایت نکند و سیب ایشان در حقوق اسلام ندر در حالت حیات و نه بعد از ممات. و او احمد
 و ابو داود. و عن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تجالسوا اهل القدر. یعنی نشینید با اهل قدر. و لا تقاسمهم
 و حاکم نیز از ایشان را مشتق از فتح یعنی حکم چنانکه در آیه کریمه سرنا فتح یبذلنا و بین قومنا با لحنی آمده و حاکم را فتح گویند و در تفسیر قیام
 که از برای حساب است آنی است که گفته اند کشانیده ابواب نردق و رحمت بر بنده گان و حاکم بیان ایشان و بعضی گفته اند
 که مراد بفتح تحت ایشان است بر ایجاد و مبالغه است با ایشان و بحسب و نزاع در اعتقاد باعث بر اثبات شک و شبهه نگردد و
 و اینچه معلوم گردد که سلامت در سباب مجادله و مباحثه است با اهل بیع متعصبه که ضرر میکنند در اعتقاد و می توانند که مراد نبی
 از ابتدا اے کلام و مباحثه با ایشان باشد و این معنی النسب است بقول حضرت امیر السوا و امیر و افلاطون است و در کتب
 و اختیار مجانب است خصوصاً از بحث و جدال و قیل و قال. و روایه ابو داود. و عن عائشه. رضى الله عنها قالت قال
 رسول الله گفت عائشه گفت بنی خدیجه خدا صلی الله علیه و سلم سه لعنتم شش کس اند که لعنت کرده ام من ایشان را لعنت الله
 کنا و ایشان را خدایتالی پس این جمله دعایه است یا چون گفت لعنت کرده ام ایشان را گویا کسی پرسید چرا لعنت کردی ایشان را
 جواب داد زیرا که لعنت کرده است ایشان را خدا و اینچنین کلامی را اهل عربیت استیفاء گویند. و کل بنی سحاب. و میر غفر قبول
 کرده شده است دعای او این جدا کلامی است که ذکر کرده شده بحسب تاکید و تقریر لعنت بر ایشان. و الرازی فی کتاب الترمذی
 از ان شش کس انکس است که زیاده کننده است بر کتاب خدا یعنی دوازده دروسی چیزه که نیست از ان یا تحریف کننده لفظ یا معنی
 او را چنانکه اهل کتاب کردند پس از این کتاب الله جنس آن باشد از قرآن و غیره و گفته اند که مراد بکتاب الله حکم الله باشد و از آنکه
 از کتاب درست است و شایع چنانکه کتب معنی فرض آمده است. و الکذب بقدر الله. دوم از ان شش کس تکذیب کننده بتقدیر
 آنی است تعالی شان و انکار کننده آن را چنانچه قدریر کنند. و التسلط بالمجروت. سوم تسلط و تفرغ بپایانیده بر مردم
 بتعظیم و تکبر یعنی من اذله الله. تا اگر می دار حمید گردانند کسی را که خوار گردانیده است او را خدا اے تعالی. و یذل من اغو الله
 و غوار و یقید گردانند کسی را که عزیز گردانیده است او را خدا اے تعالی و او ظلمه سلاطین و امای پور اند که بواسطه نفس و غلبه
 تهران خود کافران و فاسقان و جاهلان را عزیز دارند و مسلمانان و صالحان را ذلیل گردانند. و التسلط بحرم الله. چهارم
 استحلال کننده حرم خدا را که است و آنچه گرد بر گرداوست از زمین معین که آن را حرم خوانند و در ای این زمین داخل گویند
 کسب حرام است کسی که بکند در زمین حرم چیزه که حرام ساخته حق تعالی در ان مثل شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن دور
 بعضی نسخ حرم الله یعنی منعی منبسط کرده اند جمیع حرمت الله یعنی حلال گردانند چیزه را که حرام است و تو بر شتی گفته که این بعضی

آنکه کسی کفر نیست و او را مهارت دین علم یعنی روایت آن صحیح نیست بقیاس خود این چنین ساخته است. و الله اعلم. و آنکه سن
عمری ماحرم الله. پنجم حلال گردانده از اولاد و قوم و قبیل و اهل قرابت من چیزه را که حرام گردانیده است خدا تیمانی کردن آن
بایشان چنانکه اینها و ترک تعظیم و تقصیر در ادای حقوق ایشان و اگر چه استحلال حرام مطلقاً خواه از حرم خدای تعالی و تقدس
و عزت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت است ولیکن درین جا بیشتر بخت ترست پس تخصیص
زیادت اتهام و تاکید در تحریم و سبانه در وصیت باشد از جهت زیادت شرف و اجتماع حق و تعظیم و حرمت طبعی گفته که من پس غنی
بیانیه است یعنی آنکه از اولاد و قرابت من چیزه از محرمات را استحلال نماید عقاب و عقاب در آن غیرست که با وجود شرف و فرزندی
و قرابت من از کتاب محرمات کند چنانکه در باب نسأ و مطهره آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شده که هر که از شما ای زنان
پیغمبر صلی الله علیه و سلم فاحشه و بدکاری کند عذاب بروی دو چند گردد و در اینجا تنبیه است بر شرف و اسادات بلکه اگر محرمات
نگردند و محصیت نوزند و کینه حرمت سیادت و قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم نمایند و بدان مغرور نشوند محصیت
شرعی از روی خوب خویش بدارد که بدان روی کار زشت کنی چنانچه حبیل و حبیل عجب بلع و بهیچ + و لے چه سود که قدر
جمل خویش ندانی + و التارک لسننی ششم از آن شش کس که لعنت کرده ایشان را خدا و رسول خدا و ترک کننده محبت است
و از کتاب کننده بدعت ترک سنت اگر بطریق استخوان و استهانت و قلت سیالات است کفرست و محنت محمول بر حقیقت اگر
بر طریق تفصیر و کاسل بود محصیت و وقت محمول بر زجر و شدت و درمی از مقام قرب و غایت است و اگر احياناً ترک شود
محصیت نبود و مثل همین تفصیل است در استحلال محرمات و مانند آن و بالله التوفیق. رواه ابی یوسف فی المدخل و درین فی کتاب
روایت کرد این حدیث را بهیچ دور مدخل که نام کتاب او است و در روایت کرد درین در کتاب خود. و عن مطهر بن عکاس غنی
عنه یضم من تخفیف کاف و کسر سیم و سیمین جمله و او را محبت است حدود است و در کوفین همین یک حدیث دارد پس در
موضع گفته اند که شناخته نشده است او را صحبت و الله اعلم. قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قضی التذلل بعد ان یترک
چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی مرشد از بنندگان را که میرود و رزینی از زمینها جل لایها حاجه. بگرداند خدا تعالی
مراکز منزه را بسوی آن زمین حاجتی و کاری تا محبت آنکار و آن حاجت در آن زمین برود و میرد محبت ترک خویش میرود
با صد هزاران محنت و زاری و تمیذ نام که روزی میرد و انداخته اهل بار. رواه احمد و الترمذی. و عن عائشه قالت قلت
روایت است از عائشه که گفت گفتم. یا رسول الله در زاری الوضوء اطفال مسلمانان که مرده اند محصیت. حال ایشان در شب
یاد و روز و زاری جمیع ذریت است چنانکه براری حج بریت. قال من آیاتهم فرمود از پدران خود اندیشی حکم بپران خود دارند
در شبست لغو با ایشان. نقلت. پس گفتم. یا رسول الله بلا عمل. بے عمل در شبست میرود یعنی ایشان عمل خیر نکرده اند
چون در شبست میرود. قال فرمود. الله اعلم یا کاناواعا لمین. خدا دانای ترست بچیزه که بودند این زاری عمل کنندگان
آن را اشارت بقضا و قدر است چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که بے عمل در شبست چگونه بودند فرمود تعجب کن چه اطفال

اگر چه بالفعل عملی نیست شاید که در علم الهی عمل باشد و تقدیر بر روی چنین رفته - قلت - گفتیم - قدری از مشرکین پس اطفال
مشرکان را حکم ایشان چیست - قال من ابائهم - فرمود ایشان نیز از پدران خود اند حکم ایشان دارند - قلت بایست که اطفال
اعلم بما کالوا عالمین - کلام درین مقام سابقا گذشت است - قندکر - رواه ابو داود - وعن ابن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الامة والمودة فی النار - فائده زن گور کننده و فرزند خود را زنده و اکثر این کار را زنان میکردند و مودة دختر که
گور کرده شده - رواه ابو داود - و اشکال درین حدیث آنست که فائده صحیح است بودن او در آتش از جهت کفرش اما مودة که
است و سح گناه کرده و کفر و زریده چگونه در آتش باشد و در دفع این اشکال مضطر شده اند بتوجیهات متعدده یکی آنکه مودة از جهت
آن در آتش است که اطفال مشرکین است و در قتل او و در خروج حکم قضا و قدر است چنانکه در احادیث دیگر آمده است و باین اعتبار
مصابیح انجریث را درین باب آورده و آنکه قائل آنکه اطفال مشرکین در آتش نروند تا دلیل می کنند این حدیث را بآن
که مراد فائده وایه است و مودة مادر است بمعنی المودة لهازیرا که گور سیکه و اطفال را دایه یا مراد بعض گفته اند که در و انجریث
در مودة خاص است بهر که کرده و اینچنانکه از عالم غیب است و غیر آن را بآن قیاس نتوان کرد و حق تعالی حکم میکند در زندگان خود
به هر چه خواهد و می ملحق است بقتل خضر غلام را و تواند که آن مودة بعد بلوغ رسیده و کفر و زریده باشد و با الجملة حدیثی
درین باب ثابت نشده چنانکه خرم بدان توان کرد و در هیچ صحیح همان توقف است و الله اعلم

الفصل الثالث عن ابی الدرداء - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل
فرغ الی کل عبد من خلقه من خمس - بدرستی که خدا تعالی فارغ شده و نیتی شده تقدیر او بسوی هر بنده که از مخلوقات او است
اینچیز چون فارغ محال است بر حق عز وجل مراد بدان عدم تبدیل و تغییر تقدیر او است و فی الصراح فارغ بود خالق از کار
پس از آن بیان آن پنج چیز کرد و قبول خود و من اجل و علمه و مصلحه و اثره و زرقه یعنی فارغ شد از اهل هر بنده و زمین که در دست
عمودی چند است و فارغ شد از عمل هر بنده که چه کار با خواهد کرد و یک باید و فارغ شد از مصلح هر بنده و فتح حجم در اهل نیت بجا بیاورد و اهل
بر زمین و مراد اینجا سکون است و مراد با اثره حرکت یعنی جمیع حرکات و سکناست بندگان و مقدر است در ازل یا مراد بمصلح مکان است
و اثر حرکت او در حالت حیات یا مصلحی آثار است با قاست و اثر که بمعنی نشان یا است بر روی زمین آثار است سازت
و مراد بر نیت هر چه بنده رسد از منافع و مرائق - رواه احمد - وعن عائشة - رضی الله عنها - قالت سمعت رسول الله
گفت عائشة شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول - یکنفیت - من کلم فی شئ من القدر کسی که سخن کند و بحث کند
در جزئی از مسائل را حکام قضا و قدر - سل عنه یوم القیمة - پرسیده میشود - از آن سخن کردن روز قیامت - و من لم یکنف
لم یسأل عنه کسی که سخن نکند در آن پرسیده نمیشود از آن مقصود و خبر و منع است از خویش کردن و در افتادن در مسائل
قضا و قدر یعنی هیچ فائده نیست در حکم کردن و در افتادن در آن گمراهی و عتاب روز قیامت پس بهتر آنست که ایمان برد
نیارند و سکوت بیاورند و زنده و اهل مشغول باشند و کاوش نکنند که فائده ندارد - رواه ابن ماجه - وعن ابی الدرداء قال

روایت است از ابن دعلجی که از تابعین است گفت - تبت ای بن کعب ثقلت له - آدم نزد ابی بن کعب که از علمای مجاب
 واجبه ایشان بود پس گفتم مردی را که - قد وقع فی نفسی شیء من القدر یحییق افتاد در دل من چیزی از شک و شبهه بود بگذراند اگر کسی
 و قد است ادرنی حبیب و ثواب و عقاب چه اشارت کرد و قبول خود فی نفسی که آن از قبیل و سوسه و حکایت نفس بود
 فحدثنی - پس حدیثی بخوان در از احادیث آن حضرت صلی الله علیه و سلم یا بنی کعب از پیش خود - لعل الله ان ینیب من طبعی
 شاید که خدا بخواهد بر او آن شک و شبهه را از دل من - فقال - پس گفت ابی بن کعب سخنی که از آن کرد شبهه مرا و او استیجاب نمود و
 و سوا خذه پروردگار تعالی بندگان را و بیان کرد که در جل و علا مالک الملک علی الاطلاق است و همه ملوک او بند میکنند
 هر چه بخواهد و هر تصرف که مالک در مالیک خود کند ظلم نباشد و گفت - لو ان الله عز وجل عذب اهل السما و اهل الارض - اگر آن
 که خداست تعالی عذاب میکرد تمامه آسمانیان و زمینیان را - عذابهم و هو غیر ظالم لهم عذاب میکرد و او را که عذاب کند ایشان را
 و حال آنکه وی تعالی غیر ظالم کننده است در ایشان را - و لو رحم کانت رحمة خیر الم من اعمالهم - و اگر رحمت میکرد در ایشان را
 بیود رحمت او بیشتر و سودمندتر از ایشان را از عملهای ایشان بیشتر اشارت کرد که ایمان بقدر و جمیع کائنات عموماً و در احوال
 نفس آدمی خصوصاً از او اجابت است و برابری نمیکند با وی هیچ عملی از اعمال اگر چه بسی عظیم باشد بیرون از قدرت بیشتر
 و شتر است مرد آمدن بهشت را و گفت - و لو انقضت شئ احد ذهابی سبیل الله - و اگر خسب کفی مانند کوه احد طلا در او
 باقیباید الله رنگ حتی توسن بالقدر قبول نمیکند آن عمل را الله تعالی از تو تا آنکه ایمان نیاری بقضا و قدر - و تعلم ان ما اصابک
 لم یکن لخلقیک - و تا آنکه بدانی که آنچه رسیده است ترا نبوده برای آنکه بگذرد و از تو رسد ترا - و ان ما اخطاک لم یکن لخلقیک
 و بدانی که آنچه گذشته است از تو رسیده است بتو نبوده برای آنکه برسد ترا پس چون چیزی برسد بتو گویی که بسعی و کوشش من
 رسیده و چون نرسد گویی که اگر سعی میکردم میرسید و باید که بدانی که رسیدن و نرسیدن همه بقضا و قدر الهی است تعالی شایسته
 علی غیر ذلک قلت انما - اگر فرضا میری بر غیر این حال دانست و ایمان بقدر و هر آنچه میری آبی آتش دوزخ را سوال تمام است
 عبد الله بن مسعود گفت ابن الدیلمی پسر آدم عبد الله بن مسعود را که از مخصوصان آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود و در شان او
 فرموده است که رضی شدم برای است بر چه وی راضی است فقال شئ ذلک - پس گفت ابن مسعود مانند این سخن که ابی بن کعب
 گفته بود قال ثم آیت خدیجه بن الیمان گفت پسر آدم خدیجه بن الیمان را که صاحب سر رسول صلی الله علیه و سلم بود فقال شئ
 ذلک - پس گفت خدیجه بن الیمان سخن نعم است زید بن ثابت - پسر آدم زید بن ثابت را که از اخطا و علمای صحابه بود فحدثنی عن النبی
 پس حدیث کرد زید بن ثابت را از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شئ ذلک - مانند آن سر واه احمد و ابو داود و ابن جریر از نجی اسلام شکر که حدیث
 نیز بر صلی الله علیه و سلم که ابی بن کعب ابن مسعود خدیجه بن الیمان را که در دفع آن حضرت صلی الله علیه و سلم نمودند زید بن ثابت را برفع نمود و عن
 نافع ان رجلاً من عمر - روایت است از نافع که مولای ابن عمر است و آنکه حدیث است فیلی است و بعضی گفته اند که از غربت که در آمد
 ابن عمر رضی الله عنهما - فقال - پس گفت ابن عمر که آن فلانی یقرب علیک السلام فلان کس نام دزدی بود که در پیش پدید آمده بود و این

بدعت را در میان آورده بخوانند بر تو سلام یعنی تو سلام میسرساند و لفظ عربی همچنین است که میگویند فلان خوانند بر فلان را یا بر فلان سلام معرود است
 که بخوانند بر تو سلام چه هرگاه خوانند بر وی سلام وی نیز بخواند بر وی سلام پس است می آید که خوانند بر او سلام فقال پس گفت ابن عمر بنی
 اندک قدر حدیث به تحقیق نشان نیست که رسیده است مرا که وی احداث نموده و پیدا کرده است در این خبری را که نبوده است یعنی تکذیب
 و انکار آن خان کان قدر حدیث پس اگر هست که تحقیق احداث کرده است فلا تقررنی اسلام پس خوانان او را از جانب بن
 سلام - فانی سمت رسول الله پس بدستی که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ليقول می گفت - کیون فی اتمی - میاشد و است
 سن - اولی نهد الامه - یا گفت میاشد درین است شک راوی است که این لفظ فرموده یا آن حضرت مسیح و وقت فی اهل القدر
 در زمین فرو بردن و تبدیل صورت کردن یا سنگ از آسمان باریدن در اهل قدر یعنی آنکه که سنگ انداختن را و از اینجا معلوم شد که بطور این
 بدعت و حدیث این مذہب در او از زمان صحابه بود و رضوان الله علیهم جمعین رسواہ الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و قال الترمذی ہذا حدیث
 حسن صحیح غریب تحقیق این عبارت و جمع کردن میان این صفات در حدیث و مقدمه پسین شده است و عن علی - رضی الله عنه
 قال سالت خدیجہ - رضی الله عنہا و بیت است از اسیر المؤمنین علی گفت پرسید خدیجہ - البتی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن ولدین
 ما لہما فی العجاہ لیتہ - از دو فرزند از غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مردند و در جاهلیت که حال آنها چیست و بہشت اند یا در دوزخ -
 فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ہما فی النار - آن ہر دو فرزند در آتش دوزخ اند - قال گفت علی رضی الله
 عنہما را می آید کہ تہ فی وجہا قال - پس ہر گاہ کہ دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم اثرنا خوشی را در روی خدیجہ گفت سوراہت سکا ہما
 لا یقضیہا اگر بینی تو مکان و منزلت آن دو فرزند را در حقارت و خواری و دوری از نظر رحمت الہی لقائے ہر آنکہ دشمن میدری
 و نیز ایشوی از ایشان را بختہا یا بعد از آن از جنت اشباع کسر نیز و بیت است و این صغیرہ همچنین در احادیث بسیار آمدہ و قال
 گفت خدیجہ - یا رسول الله قولی سنک - پس فرزند من کہ از تو شد و در حال اوجہیت و آن عبد الله بود کہ او را طیب و طاهر لقب
 بہ جنت ولادت او در بیادی نمود و بن اسلام - قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن فرزند تو کہ از من بود - منی انجبتہ و در
 بہشت است - ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المؤمنین و اولادہم فی الجنة - بدستی کہ مسلمانان
 و فرزندان ایشان در بہشت اند - و ان الشککین و اولادہم فی النار - و بدستی کہ کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند - ثم
 قرا رسول الله - پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - از برای استشہاد بر آنکہ اولاد تابع پدر اند نہ مادران و از برای
 دفع توہم خدیجہ کہ خیال کرده بود کہ چون وی مسلمان شدہ است فرزند ان وی ہمراہ دے در بہشت فرماید و این آیت را
 کہ - والذین امنوا و ہم فریقتم و ان کسانیکہ ایمان آوردند و بر وی گردند ایشان را و اولاد ایشان با ایمان و آخر آیت این
 کہ - انما یفرقکم بفریقتم و ہم فریقتم و ان کسانیکہ ایمان آوردند و بر وی گردند ایشان را و اولاد ایشان با ایمان و آخر آیت این
 علیہ وسلم لما خلق المادام سج طہرہ - ہر گاہ کہ پیدا کرد خدا ایتالی آدم را با الید بید قدرت پشت او را یا او کرد فرشتہ موکل را
 بر ارحام کہ بالید فسقط عن طہرہ کل نتمہ - پس بیرون افتاد از پشت آدم ہر آدمی قسم و قسمہ بفتح نون و سین مردم - ہوا خاتمہ

من ذریه الی یوم القیامه - که خدا یتعالی پدید کننده اوست انا و اولاد آدم تا روز قیامت بهین طریق که در اینجا تواند متناسل نمایند
 و در اتر ذریات از پشت بنی آدم برآمدند چون همه از پشت آدم بودند نسبت بوسه داد - و جبل بن عینی کل انسان بنهم - و گرانند
 سیان دو چشم هر آدمی ازین آدمیان - و بیضی آن نور برین و لمعان از نور و میس لفتح را و کوسه موجود و صداد و مهر و خوشش - و چشم
 علی آدم - پس عرض کرد و دانود ایشان را بر آدم - فقال - پس گفت آدم - ای رب - ای پروردگار من بولاد کیستند این کسان فقال
 ذریک - گفت پروردگار تعالی ایشان اولاد تو اند - فرمای رجلا بنهم - پس دید آدم مردی را از ایشان - فاجنبه و میس بامین عینی پس
 خوش آمد آدم را لمعان و درخشش که میان دو چشم آن مرد بود - فقال ای رب من هذا - پس گفت آدم ای پروردگار من کیست این
 قال داود - گفت پروردگار تعالی این را و در پیوست پوشیده نماند که از خوش آمدن برین سیان دو چشم داود آدم را لازم نیاید که برین
 دی اکل و جبل و ازید و اتم باشد شاید که در اینجا آنی باشد که دو چشم آدم آن را خوب نمودند و الایقین است که نور و لمعان پس
 رسل بیشتر و تمام تر و کامل تر خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل کلی ستانی فضل جزئی نیست - فقال ای رب کم حببت عمره پس
 آدم پروردگار را چندانکه اندک او را - قال سنین سته - گفت پروردگار گردانیده ام عمر او را شصت سال - قال - چون آدم را داود
 علیهما السلام خوش نمود و رابعه و او محبت پیدا شد گفت آدم - رب زد ده من عمری را بعین سته - ای پروردگار من افزون کن ای آدم
 از عمر من چهل سال تا عمر دی همه صد سال باشد - قال رسول الله گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فلما انقضی عمر آدم الایربعین
 سنه - پس هرگاه که گذشت عمر آدم مگر چهل سال که باقی ماند عمر آدم در اینجا مشهور است هزار سال بود - جلد ملک الموت - آمد
 آدم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند - فقال آدم اولم یق من عمری اربعون سنه - آیا باقی نمانده است از عمر من
 چهل سال - فقال - پس گفت ملک الموت بآدم - اولم تعلم انک داود - آیا ندیدی تو آن چهل سال را که بقیه عمرت
 بیشتر که داود است - فحمد آدم فحمدت ذریه پس منکر شد آدم پس منکر شد اولاد او و پیدایش سیان ایشان نیز انکار و نسی آدم نمود
 که آدم نهی الله تعالی را و از اکل شجره - فاکل من الشجره - پس خورد از آن شجره - فنسیت ذریه - پس فراموش کردند اولاد
 او و پیدایش در ایشان نیز فراموشی - و خطا را آدم و خطارت ذریه - و خطا کرد آدم در اجتهاد که شجره را بر معین حمل کرد و خطا کردند
 ذریه او و خطای ایشان راه یافت یعنی این سه صفت انکار و نسیان و خطا از اصل آدم بودند و اولاد او از اینجا سرایت کرد
 رساله الترمذی - و بدانکه گفته اند که انکار آنچه واقع است از دین علی السلام چون بوجد آمد که کذب است جواب میگوید که صدق
 این انکار حکم جبلت و طبیعت بود که پیدا میکند حق تعالی از او را بشیر از حرص عمر و زویری و کبر سن چنانکه در حدیث شریف
 ابن آدم و تشبیه فی خصلتان الحدیث آمده است - بقصد و اختیار و نقیض از احکام جبلت در انبیا باقی میگذازند و از آن منکرند
 و قد حق ذلک فی موضع و الله اعلم و عن ابی الدرداء - عن ابی - و روایت است از ابی الدرداء و از پیغمبر - صلی الله علیه
 و سلم قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - خلق الله آدم حین خلقه - پدید کرد خدا یتعالی آدم را هنگامیکه پدید کرد او را -
 ففرب کفقه البیتی - پس زو حق تعالی بدست قدرت خود یا کرد و فرشته را که بر بند شانه راست آدم را - فخرج ذریه بیضا -

پس بیرون آورد و در دست سفید را - کانم الذر - گو یا ایشان سوختن جای خرد اند و در بعض نسخ کانم الذر واقع شده بضم دال مجهول
 و در این تدبیر بیان بیاض میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه کج کرد و بر تقدیر اول بیان مقدار است - و ضرب کفنه الیسری - نزد
 شانه چپ او را تا خارج ذریه سودا - پس بیرون آورد و در دست سیاه - کانم الحکم - گو یا که ایشان انگشتان اند و در سیاهی فقال لک
 فی سینه پس گفت و آن گروه که در جانب راست بودند - الی آخره - اگر خطاب بان کرده است معنی کلام این چنین شود که بروید
 بسوی بهشت و اگر خطاب بملائک است که سخن از حال این گروه با ایشان می گویند معنی این بود که این گروه می روند بسوی جهنم
 یا بر یک جهت این گروه را - ولایابی - و باک ندارم از آن که ایشان را حکم بهشت کردم پیش از صدور عمل مالک و تصرف
 مطلق ام هر چه بخواهم می کنم - وقال للذی فی کفنه - و در بعض نسخ فی کفنه - الیسری الی النار - و گفت مرا آن گروه را که در
 چپ یاد کفنه چپ بودند بسوی آتش دوزخ دوید - ولایابی رواه احمد - و عن ابی نصره - بفتح نون و سکون ضاد
 بمعجمه نام او منذر بن مالک تابعی ثقه کثیر الحدیث مات سنه سبع و ثمانه - ان رجلا من اصحاب النبی - روایت است از ابی نصره
 که مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایستاد و ابو عبد الله - که گفته می شود او را ابو عبد الله - دخل علیه اصحابه - و آمدند و بیرون
 یاران او - میروند - و در حالتیکه چهار پیچی می کردند او را - و پیوستگی - و حال آنکه او می گریست - فقالوا له یا بکیک - پس گفتند یاران او
 مرا و آنچه چیز دیگر مانند ترا - الم یقل لک رسول الله - آیه گفته است ترا پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم خدش مبارک یکبار از
 بدست خود و پست و کوتاه کن آن را - ثم اقره حتی تلقانی - پیوسته برقرار دار آن را پسین حال و در آن کن و انکم باش بر آن تا آنکه ملاقات
 کنی و پیش آنی مرا بر حوض یا در بهشت یا در جای دیگر از سو قف عصا یعنی چرا سبکی و حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم ترا
 بشارت بملاقات خود داده و لابد آن بی اسلام نبود فقال بی - گفت ابو عبد الله آری گفته و بشارت داده است و گفتی بشارت
 رسول الله - ولیکن من شکیه ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم بقول - یسکف - ان الله عز وجل قبض بینه قبضه بستریکه خدایت
 اگرنت بدست راست قدرت خود شستی یعنی جماع از آدمیان را - و آخری بالید الاخری - و گرفت جماع دیگر را بدست دیگر -
 وقال - گفت - نه نه نه و نه نه نه - این قبضه و این جماع که در دست راست اند و این دست یعنی بهشت را و این جماع دیگر که
 در دست چپ اند و دوزخ راست - ولایابی - و باک ندارم - و لا اوری فی اسی لقبضتین اما - و در منی یا بجم و نیدام که در که ام کی
 ازین دو قبضه ام من یعنی اگر چه بشارتی از حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم سلامت ایمان و در آمدن بهشت یافته ام اما پروردگار تعالی
 بی نیاز است و مقادیر مطلق هر چه خواهد بکند و گفته که می در آید در بهشت هر که را خواهم می انگنم و دوزخ هر که را خواهم و باک ندارم بچسب
 نرسد که بگوید که چرا کردی این خوف از دل نمیرود و در حجب گیر نیست بعضی از عوا گفته اند که اگر چه بقضای صدق دعه و بشارت
 شارع منی و اطمینانی حاصل میشود ولیکن خوف لا یابی از ساحت سینه یا بیرون نمی نهد و بر خیال ستینی است تمنی صحابه با وجود
 بشارت به بایست که از ادب بایست که از آنکه گفته امی کاش من گوشتندی بودی تا فرافج کردندی و خوردندی و بیرون انگذندی
 و دیگری گفته امی کاش من گیاهی بودی و خاک بودی و این را تحقیقی و بیانی است که در رساله تسلسله اصحاب ذکر کرده شده است

رواه احمد - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن النبی - روایت است از ابن عباس از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال اخذ اللہ
الميثاق من خلق آدم - گرفت خدا ایتحالی عهد لازم از بیتی که بیرون آورد از پشت آدم - سبحان من نفع لولم نام دادی است نزدیک
بعرفات در میان کرد طائف و این است مراد بقول ربی و تفصیل کرد نعمان را گفت یعنی عفو از جهت قرب جوار آن دادی از
عرفات - خارج من صلبه کل ذریۃ ذلک پس بیرون آورد من تعالی از آتخوان پشت آدم هر ذریتی را که پیدا کرد آن را
فشرح - ثبانی مثلثه - بین میرید پس پراکنده کرد ایشان را در پیش آدم - کالذر - مانند موجهای خرد - ثم کلتم قسلا -
بستر کلام کرد با ایشان رو بر قبل بضمین یعنی رجعت و دیرو - قال است برکم - گفت پروردگار قاع آیا فیستم من
پروردگار شما - قالوا بلی - گفتند آری هستی تو پروردگار ما - شمدنا - گواهی دادیم بر بوبیت تو و سخن کردن این فرار سے
شکل سخن کردن نکه سیلیان است و هو علی کل شیء قدیر - ان تقولوا یوم القيمة اما ان عن هذا غافلین - تا نگویید روز قیامت
برستی که ما دویم ازین حال غافل - او تقولوا اما انما شرک آباد ما من قبل - یا نگویید روز قیامت که شرک بناوردند مگر بدان پیش
انما - و کما ذریۃ من بعدکم - و دویم ما ذریۃ بعد از ایشان پس اقتدا اتباع کردیم ایشان را - فتهلکنا بما فعل المبطلون - آیا
پس لایک میگرددانی ما را که در اهل لطالت دین سخن از ایشان عذر نشود زیرا که اخذ میثاق بوجیه آئی بر سر احدی از ذریۃ
واقع شده و پیغمبر ان باخبار صاوقه خبر بدان وادند و تذکار نمودند - رواه احمد - عارفان گویند که این یاد اذن عهد است
غافلان و پیغمبران بوده الا پیغمندان بیدار دل هنوز بگوش هوش آن سوال و جواب می شنوند بسمیت است از اذن
ایمچنان نشان بگوش + بفریاد و قوالا بلی درخوش + علی بن سهل صفهانی را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چنان یاد دارم
که گوئی دیروز بود پیر بری قدس سده گوید که درین سخن نقص است صوفی را وی و فریاد و چای بود آن روز را هنوز شب در نیامده
و صوفی در همان روز است انتی از محققان گویند که در عالم آله ماضی و مستقبل خود آنجا همه حال است لیس عند اللہ صیام و لا سیم
بسمیت آنکه از حق نیست غافل یک نفس ماضی و مستقبل حال است و بس + سر را بنیاد صلوات اللہ علیہ و سلامه فرمود موسی را
می بینم که با نیتاد و نذر نری اسرائیل بر حج می آید و حقیقت در همان زمان می بیند که موسی در حیات خودی آمدن آنکه از ماضی خبر
و این کلام را تحقیقی است در مقام خود مذکور - وعن ابی بن کعب - انصاری است حاضر شد عقبه او را و بدید را کتاب دجی
و اقره صحابه بلقب بید القراء و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ما سوره که سورہ لم یکن الذین کفروا بروی بخواند بسیاری از صحابه
و تابعین از وی روایت دارند رضی اللہ عنه و احوال او در بسیاری از مواضع مذکور است - فی قول اللہ - روایت است
از ابی بن کعب در تفسیر قول خدا عزوجل و اذا اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریۃم - و این تفسیر اگر چنانچه بن کعب فاع
صلی اللہ علیہ وسلم نکرده و لیکن در حکم مرفوع است چه امثال این اخباری سماع از سید ابرار صلی اللہ علیہ وسلم ممکن نباشد چنانکه
تقریر گذشت فقال - گفت ابی بن کعب - جمع فرستم آورد و پروردگار ایشان را - فجمعهم انما اجاب - پس خواست که بگوید اند ایشان را
اصناف پس گردانید - ثم صورهم - پس صورت بخشید ایشان را - فاستطعمهم - پس گویا گردانید ایشان را - فکلکوا - پس سخن کردند

واورا ہریم و موسیٰ و عیسیٰ بن مریم۔ کان فی ملک الارواح۔ بوعلی بن مریم در میان ارواح آن فریاد نہ میآید
 ایشان چون بعیسی علیہ السلام روحانیت غالب بود و سے روح اللہ بود و او را مصون کسب ساخت و ہم در میان ارواح گذشت
 فارسلہ الی مریم۔ پس فرستاد حق تعالیٰ عیسیٰ را کہ روح بود و در میان ارواح بسوی مریم۔ علیہا السلام فرشتہ عن بلی اندخل
 من فیما۔ پس حدیث کردہ شدہ از ابی بن کعب کہ عیسیٰ درآمد و مریم از راه وہان وی۔ رواہ احمد۔ وعن ابی الدرداء
 رضی اللہ عنہ۔ قال بینا نحن عند رسول اللہ۔ گفت ابو الدرداء در اثنا می آنکہ بودیم باز دو پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہمراہ اگر
 مایکون۔ تذکرہ و گفتگوی کردیم چہیزے را کہ پیدا میشود و حوادث میگرد و یعنی می گفتیم کہ سابقہ قضا و قدر است یا از سر نو
 پیدا میشود بی آن سابقہ از بیخا ہر میشود کہ تذکرہ قضا کہ نہ بطریق نزاع و جدال بود منوع نیست و لهذا آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم ایشان را از ان منع نکرد و زجر نمود بلکہ جواب داد و تعلیم کرد۔ از قال رسول اللہ۔ ناگاہ جواب داد و گفت پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم کہ اینہم مقضی و مقدر است و آنچه مقدر است قطعا متغیر نمیگردد و ذکر و مثالی از ان و آن خلق مرزومت
 بضم خا بمعنی سیرت باطن او کہ قابل زوال و تغیر نیست بخلاف خلق و می بفتح خا بمعنی صورت ظاہر کہ متغیر میشود و بحسب ظاہر
 پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ اذا سمعتم بحبل زال عن مکانہ قصد قوہ۔ چون بشنوید کہ سہ را کہ جنبید و دور شد
 از جایی خود پس قصد بقی کنید و باوردارید آن را کہ نماند است۔ و اذا سمعتم بر حبل کثیر عن خلفہ۔ و چون بشنوید مروی را
 کہ متغیر شد و جدا شد از غوسہ و فصلت خود۔ فلا قصد قوایہ۔ پس قصد بقی نکنید بدان و باوردارید آن را۔ فانه بصیر الی
 ما قبل علیہ۔ زیرا کہ بدستی آن مروی گردد و باز می آید بسوی صفی کہ مجہول و مخلوق شدہ است بر ان صفت و مقدر گشتہ بر او
 پس آنکہ او را کیس و دانا و زیرک آفریدہ اند و تقدیر الہی بر ان رفتہ کہ چنین باشد ہرگز احق و نادان و گول نمیکرد و بر عکس
 نبیند و اما آنکہ در ظاہر بحسب عادت یا مصاحبت و مخالفت و دانا و زیرک نماید و بخواہد و حوادث گون و نادان رنگ گردد
 یا گول است کہ بخواہد و ریاضت و تجربہ و انا صفت شود آن نہ ازین قبیل است سخن و دان کس است کہ مجہول و مخلوق
 بر خلقی اقتادہ و قضا و قدر الہی و در حق و می چنین رفتہ این قسم ہرگز تغیر و تبدیل پذیر نبود و ریاضت و مجاہدت و سعی و
 طلب در ان قسم دیگر مبرور نہ درین۔ رواہ احمد۔ وعن ام سلمہ رضی اللہ عنہا۔ قالت۔ روایت است از ام سلمہ
 کہ گفت۔ یا رسول اللہ آیا زال صیبک فی کل عام و حج۔ ہمیشہ ہستی تو کہ میرسد ترا در ہر سال و روسے بنن الشاة السمومۃ
 الی اکلت۔ از ان گو سفند زہر دار کہ خوردہ بودی یعنی در شیر۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ما اصابنی شیئ منہا
 نہ سید مرا چیزی از در و از ان گو سفند۔ الا وہو مکتوب علی۔ مگر کہ آن چیز نوشتہ شدہ و تقدیر کردہ شدہ بر من۔ و آدم
 فی طینتہ۔ و حال آنکہ آدم و طینت خود بود و کنایت است از تقدیر ازلی و طینت بمعنی پارہ گل و خلقت و جبلت آید چون
 ام سلمہ بکلم بظاہر مجاز کرد و نسبت حدیث در دیگر سفند زہر دار کرد و حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا بقیقت برو فرمود کہ اینہم
 متقدیر الہی است کہ در ازل رفتہ۔ رواہ ابن ماجہ۔

باب اثبات عذاب القبر

چون قومی از پیغمبر و اهل اهلوا که اکثر معتزله و بعضی بر نفس باشند انکار کرده اند عذاب قبر را و احادیث مشهوره که قدر متشکک
از ان مجید تو اثر رسیده و رآن در دو یافته است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت و انکار ایشان همه اتفاق داشته اند بر
ثبوت آن اعتقاد بدان مؤلف خواست رحمة الله علیه که اثبات کند آنرا و ذکر کند احادیث و آورده درین باب عذاب مشتق است
از عذاب یعنی شمع و شمع زیرا که شمع میسوزد و باز میبارد و شخص را از مخالفت امر و نهی یا مشتق است از عذاب یعنی خم خاشاک که در
آب افتد و چنانکه آفتاب و خورشید خاشاک آب را که روی تیره گرداند عذاب نیز عیش و تنفس را که در ساز و دو بعضی گویند مشتق از عذاب
است بجهت آب شیرین عذاب تنفس و بدخواه او را شیرین نماید و باین علامه عذاب نام کردند و مراد بقبر عالم برنج است که در سطح است
میان دنیا و آخرت و تعلق دارد و بهر دو مقام نه آن گوی که مرده در در و در و گوگرد کند چه بسا مردگان که در آب غرق شوند و در آتش سوخته گردند
و در شکم جانوران تحلیل روند الا جزوی ازان که آنرا جزو صلی خوانند و از ازل عمر تا آخر آن باقی ماند و در دو کار تقاضای و تقدس بقدر
خود آنرا نگاهازد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود و اگر خواهد بهم بدان جزو روح را تعلق سازد و جهانی بخشد و عذاب کند و
نعمت دهد و پروردگار تعالی بر همه چیز قادر است و یکبار در عذاب قدرت وی در ملک و ملکوت نگاه کند و بدیده بصیرت و دل
نگر و هیچ چیز را از عذاب غائب نمیکند و ملکوت و ملکوت کند هر چه خواهد بود حکم نیست که پیدا و پنهان نباشد و در تصدیق
بعذاب قبر و امثال آن مقامات صحیح و مسلم و اقوی است که ایمان بیاورد که ملائکه و مار و کثرت گزیدن ایشان که در احادیث
واقعه شده است همه حکم واقع موجود و اندک محض مثال خیال و آنکه مایه بنیم و نه در یابیم در وجود آن زیان ندارد زیرا که عالم ملکوت را
همچنین نمیتوان دید آنرا چنانچه دیگر است که بآن ثان و دید و اگر چشم سرنه بآن نیز توان دید یعنی بینی که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم
می آمد و می نشست و حکایت میکرد و پیام میگردانید و صحابه و مجلس همه نشسته میبودند و بینی و پند و بدان ایمان می آوردند و اگر در اینجا
تردوی هست فکر ایمان به ازین باید کرد چون نور ایمان مردل در آمد و سینه بآن نور کشاده شد و دیگر هیچ مشکل نیست حقیقتی از غیرگی
عقل و تیرگی فلسفه نگاهازد و اول الله الامدی اختلاف کرده اند که عذاب در قبر بزرگوار گردانیدن میت است یا در مقابله و مشتق روح با دو
یا نبوی و دیگر که بر دو کار تقاضای خواهد و در راه بر یافت که حقیقت آن راه نباشد و حق است که با حیا است چنانکه ظاهر احادیث و اوست
بر ان و نیز گفته اند که حیات را در تمام بدن وی و در اند چنانکه در دنیا بود و یا جزوی از اجزای و متعلق سازند چنانچه که از علمای شافیه
است گفته است که اگر این قول صحیح است بهتر و مناسب تر بدان از اول آدمی نباشد که پیوست حیات و محل و راکت و اگر همین
قبر بداند که پروردگار تعالی در مرده حالتی پیدا کند که بدان چیزی را زالم و رحمت در یابد و در اعتقاد صحیح کفایت است و الله اعلم بحقیقه الیه
الفصل الاول عن البراء بن عازب صحابی است اهل مشاهد و خندق است و پیش از ان ضعیف تر شدند او را حاضر شد احد را
مزار که همراه آنحضرت پانزده غزوه را و نزول کرد کوفه را و فتح کرد وی را و حاضر بود و با علی و جبریل و صفین و نهروان و منی الله
عنه عن النبی - روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال المسلم اذا نزل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فیرزق

مسلمان در وقتیکه پرسیده شود در قبر گواهی میدهد بالوہیت حق و رسالت محمد صلی اللہ علیہ وسلم۔ فذلک قولہ۔ پس آن گواہی دادون
مراد است بقول خدا تعالیٰ کہ فرمودہ است۔ یثبت اللہ الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة۔ ثبات در
جای میباید و خدا تعالیٰ مومنان را بقول ثابت در دنیا و در آخرت یعنی این تثبیت مومنان بر قول ثابت کہ درین آیت و تفسیر
است مراد بآن قرار دہن ثابت در جواب سوالی است کہ مومن در قبر پرسیده میشود کہ کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و حیثیت دین تو
شما و بنین جواب از ہر سہ چیز است چہ دین اسلام بہین است۔ و فی ردایہ۔ و در روایتی دیگر لفظ حدیث اینچنین آمدہ است کہ
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ فرمود این آیت کہ۔ یثبت اللہ الذین آمنوا بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر۔ فرمودہ
است در شان عذاب قبر۔ ليقال لمن ربک۔ گفتہ میشود مراد را کیست پروردگار تو۔ فیقول ربی اللہ۔ پس میگوید پروردگار
من خداست۔ و پیغمبر من محمد است۔ صلی اللہ علیہ وسلم متفق علیہ لفظ مصابح اینچنین است اذ قيل لمن ربک
و ما دینک و من نبیک۔ چون گفتہ میشود مراد را کیست پروردگار تو و حیثیت دین تو و کیست پیغمبر تو فیقول ربی اللہ و دینی الاسلام یعنی
محمد پس میگوید پروردگار من خداست دین من اسلام است پیغمبر من محمد است صلی اللہ علیہ وسلم و این لفظ اتم و اظہر است۔ و عن
انس رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان العبد اذا وضع فی قبرہ۔ بدستیکندہ چون ہناده شود و در گوش۔ و تولی عنہ
اصحابہ۔ و روی بگردانند از وی باران وی۔ انہ یسرع لہ المم۔ بدستیکندہ وی تحقیق میشود و گوشت نعال اصحاب را یعنی آواز پایا
ایستازان کہ بر زمین میروند۔ اماہ ملکان۔ می آیند اوراد و فرشتہ۔ فیقعدانہ۔ پس میباشند آن و در فرشتہ اوراد۔ فیقولان ما کنت
تقول فی ہذا الرجل۔ پس میگویند آن و در فرشتہ چہ میگفتی تو در حق این مرد و محمد یعنی ہذا الرجل کہ میگویند آنحضرت را بخوابند۔ صلی
علیہ وسلم۔ و اشارت ہذا با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یا از جهت شہرت امر حضور اوست و از بیان ما اگر چہ غائب است یا با حضار
ذات شریف و فی رعیان باین طریق کہ در قبر مثالی از حضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم حاضر میساختہ باشند تا بمشاہدہ جمال جان افزای
او عقدہ اشکال کہ در کار افتادہ کشادہ شود و ظلمت فراق بنور لقای دلگشای اور روشن گردد و در اینجا اشارت است مشتاقان
غمزدہ را کہ اگر برامیدین شادی جان ہند و زندہ در گور روند جای آن دارد و شعر و ظلمت فراق تو گر جان و ہم چہ غم و غم نیست
گر ز ما غم پر تو می فتد شب عاشقان بیدل چشب از باشد بد تو بیا گر اول شب صبح باز باشد۔ فاما المؤمن فیقول۔ اما من
کہ مصدق فضل و کمال و دلدادہ حسن و جمال و ست میگوید۔ انہمدانہ عبد اللہ و رسولہ۔ گواہی میدہم بدین جان میگویم کہ
و می بندہ خاص خدا و فرستادہ برحق اوست۔ فیقال لہ النظر الی مقعدک من النار۔ پس گفتہ میشود مومن را کہ نگاه کن بجای
نشست خود از آتش و فرخ کہ برای تو آمادہ ساختہ بودند۔ فدا بدک اللہ یہ مقعد امن الخبتہ تحقیق بدل کردہ است برای تو خدا
تعالیٰ بجای نشست تو کہ در دوزخ بود جای نشستی از بہشت۔ فیراہما جمیعا۔ پس می بیند آن مومن ہر دو جای را کہ از دوزخ است
و بہشت و حکمت در نمودن ہر دو جای آنست کہ فرج و سروری بغیر اید یکی بجهت خلاص شدن از بلایہ دوزخ و دیگر احتیاطی یافتن
بیطبیعت کافران عکس این نخواہد بود۔ و اما المناق و الکاف فیقال لہ ما کنت تقول فی ہذا الرجل۔ اما منافق و کافر پس گفتہ میشود ہر کافر

چه می گفتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم - میقول لا ادری - پس می گوید منافق و کافر نمیدانم دور نمی یابم
 کنت اقول ما يقول الناس - بودم من که می گفتم در شان وی آنچه می گفتند مردم و در دنیا فهم حقیقت حال را - فیقال له
 لا ادریت لا تلمیت - پس گفته می شود مرا و را در نیافتی تو بعقل خود بخوانی تو قرآن را یا تبعیت نکردی اهل حق را و اصل
 تلمیت تلموت بود و را باید که در نزد در تحقیق تلمیت دجو بسیار است که در شرح آنرا ذکر کرده ایم - و یضرب بطارق من حديد -
 و زده میشود هر یک از منافق و کافر بطارق از آهن و طارق جمع مطرقة یکسره میم و سکونی طاقا یکسره است که از آن ضربتی - نزدنی
 غلیظ شدیدی فصیح صیغه یسره من یلیه غیر الثقلین - پس فریاد میکند کافر فریاد کردنی که می شنود آن را هر که نزدیک او است جسد
 آدمیانی پریان که ایشانرا می شنوند تا قاعده ابتلا و تکلیف بجای آید و ایمان بنیب باشد و ضروری حیاتی نگر و دین را موجب القطار
 سلسله معیشت نگر و ثقلین نام حرج انزل است ثقلین در اصل رخت مسافره شرم دمی هر چیز نفس مصلون را نیز گویند چنانکه فرموده
 ما رکت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی کذا فی القاموس - متفق علیه و لفظه البخاری بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند
 ولیکن لفظ وی در بخاری است تنبییه و را حاوی صحیح آنچه مذکور شده همین نجات مؤمن و عذاب کافر و منافق است درین حال مؤمن مطیع
 خواهد بود و مذکور شده که حال مؤمن فاسق چیست آیا از عذاب الهی هست یا نیست پس گفته اند که حکم مؤمن فاسق آنست که در جواب توبه بکشد
 مطیع است نه در بخاری و منع باب بیعت و امثال آن یا در این تاثیر شریک باشد اما در مرتبه کمتر یا تواند که نوعی از عذاب نیز کنند مگر آن که
 فاسقی باشد که خواسته است خدا منقرت او را و الله اعلم - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احکم اوامات
 عرض علیه مقده - بدرنگی یکی از شما چون بپوشیده میشود و بروی نموده می شود او را نشنگاه دس - بالخذاء و الفسی - و باید که
 و شبانگاه آن کان من اهل الجنة بمن اهل الجنة - اگر باشد میت از بهشتیان نموده میشود نشنگاه وی از نشنگاه بهشتیان - کان
 کان من اهل النار من اهل النار اگر باشد از دوزخیان نموده میشود نشنگاه وی از نشنگاه دوزخیان - فیقال هذا مقعدک حتی
 یجیک الله الی یوم القیمه پس گفته میشود که این جای شست و شوی است موقوف و نظر بر این آمدن از امان آن وقت که برانگیخته از احوال
 بسوی آن جای بسوی خود و زقیات متفق علیه - و عن عائشه رضی الله عنها ان یهودیه دخلت علیها - روایت است از عائشه که یهودیه
 زنی را مد بروی - فذکرت عذاب القبر پس یاد کرد آن قضیه عذاب قبر را - فقالت لها اعاذک الله عن عذاب القبر پس گفت
 آن زن یهودیه مرا عائشه را پناه دهد ترا خدا یتعالی از عذاب قبر چون عائشه رضی الله عنها قضیه عذاب قبر را دانست بود و نام آنرا هرگز
 نشنیده حیران ماند و غریب پنداشت آنرا فسالت عائشه رسول الله - پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم عن عذاب
 القبر از عذاب قبر که آیا مرده را عذاب در قبر میباشد - فقال نعم عذاب القبر حق - پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم آری
 عذاب قبر حق و ثابت است ثالث عائشه ثماریت رسول الله - گفت عائشه پس ندیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بعد از این
 ازین حکایت - صلی صلوته الا انی باعد من عذاب القبر - که گذارده این نازی را مگر آنکه استعاذه کرد و پناه جست بخدا از عذاب قبر
 احتمال ارد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز پیش از گفتن یهودیه عذاب قبر را نمی دانست و وحی بدان نیامده بود پس از آن وحی آمد که عذاب

در قبری باشد پس بجایش خبر داد که عذاب قبر حق است و استغوازه از وی بعد از نماز و روزه و ساختن از برای تعلیم امت یا معلوم آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بود لیکن توفیق بعد از شنیدن سخن پیغمبر اتفاق افتاد و توفیق نیز میگردید و عاقله از آن خبر در نبود و بعد از پرسیدن که
توفیق چه کرد تا چنینی و تذکیر کند او را درین ادلی و اظهر احتمالات است - و الله اعلم متفق علیه - و عن زید بن ثابت
النضاری مدنی کاتب وحی از اجله نقباء قایم بقدر الفیض چون بخت کرد آنحضرت یازده ساله بود و صغیر پیدا شدند او را در پدر و حاضر
شد او را و سائر مشاهیر که بعد از وی بود و وی نیز یکی از آن کسانیت که جمع گردید قرآن را نوشت و قرآن را در زمان ابوبکر نقل کرد
و در مصحف در زمان عثمان قال بینا رسول الله کف زید بن ثابت و زانای آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی حال الطبی النجار
بود در بوستانی مرئی بنجار را که قبیلہ امیت از انصار علی بغله له - سوار بر استری که مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم با بود و نحو
معه و بودیم با آنحضرت صلی الله علیه و سلم - احوادث به - ناگاه بر میدویم گردانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم از پشت خود صید الفخ
مسلحه نمیدان و بیل کردی - نکاحات تلقیه پس نزدیک بود که بنید از آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بر زمین - و اذا اقبلت اوجسته -
ناگاه قبر با بود و در آنجا نشیند - فقال من یحی اهل البقیه گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که می شناسد صاحبان این قبر را
که دفن شده اند در ای - قال رجل انا - گفت مردی که من میشناسم - قال فتی ما تو گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بگو که کی
مردم اند و در کدام زمان از عالم رفته اند - قال فی الشکر - گفت در زمان شرک مردم اند و مشرک بوده اند - فقال - پس گفت آن
حضرت صلی الله علیه و سلم ان هذه الامم تتلی فی قبور اهل بیت یعنی آرد و میان بمثل اسامیه میشوند و از ایشان کوه میشوند و گویای خود فلولان را انداخته
پس از منی بود و ترس ما خفته آنکه گوئیم شمار دمای خود را و مردم گردان برینقت از عالم - له عوت بعد ان یسبحکم بر آئینه و عامیک و مردم
لغالی که میشوند شمار این عذاب القبر الالهی سبح منه - چیزی از عذاب قبر که میشنوم من از آن یعنی اگر بشنوی شمار او از عذاب را دیگر
مردم با منی خود را و گویای منید در اینجا اشکال می رند که عذاب قبر چنانکه در شرح عنوان گفته شد موقوف بر دفن کردن نیست و در اینجا
اگر خواهی عذاب میکند مردم را اگر چه باشد در صحرا یا در شکم ماهی جز آن و نیز امر کرده شده اند مومنان بر دفن اموات ترک آن را ایشان
بجبت این ترس چه گنجایش ارد و توجیه کرده اند از این اشکال بچند وجهی آنکه مراد آنست که اگر بشنوی عذاب قبر را خونی و وحشی
عارض میشود شمارا که بیوش و معقل میگردد و قوت و فرصت دفن نمی ماند چنانکه در بیان شد که این صیحه میت را که گفت که اگر بشنوی
کار خایه معیت مطلق و منقطع گردد پس ترک دفن نه از بهت خوف عذاب است بلکه بسبب ات عقل پریدن هوش است و دیگر آنکه اگر
بشنوی عذاب و بار او شست خستی حاصل میگردد شمارا از مشاهد اموات بحدیکه نزدیک نمیتوانید آمدن ایشان تا بجهنم و تکفین کنید و دفن
نمایید و بوجه دیگر آنکه طبا که زندگان مجبور است بر پوشیدن عیب و بای خود در شریعت نیز امر بدان کرده اند که ذکر اموات با کمال تحیر و
محل حضور مردم و اجتماع ایشانست پس در صحراهای بیحد نمیدانند تا که آنجا نروند و نشنود عذاب ایشان را و مطلق نگردد بر سید یا ای ایشان الله
اعلم - ثم اقبل علینا اوجه فقال - پیغمبر توجیه آورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم برابر وی مبارک خود گفت - توفیق و بالیقین عذاب اناسیه بجهنم
تجدد از عذاب ایشان - قالوا گفتند صحابه توفیق را بعد از عذاب اناسیه بجهنم تجدد از عذاب ایشان - قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم توفیق

بالله من عذاب القبر بناه جوید بخیر از عذاب قبر تا لو گفتند صحابه - نفوذ بالمسلمین عذاب القبر بناه جوید بخیر بخدا از عذاب قبر تا فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نفوذ بالمسلمین الفتن باطنی و الظاهر بها و البطن بناه جوید بخیر از فتنه از آنچه آشکار است از فتنه که بطنی است و از آنچه پوشیده است
که بدل قلعی دارد و آنچه ظاهر است بر شما میداند شما از آنچه پوشیده است بر شما نمیدانید آنرا تا لو گفتند صحابه - نفوذ بالمسلمین الفتن باطنی و الظاهر بها و البطن

منها و البطن قال فرمود - نفوذ بالمسلمین فتنه الدجال - بناه جوید بخیر از فتنه دجال تا لو گفتند صحابه - نفوذ بالمسلمین فتنه الدجال بناه مسلم

الفصل الثاني عشر قال ابی هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تمير الميت اناه ملكان اسودان از رختان

چون گور کرده میشود مرده آیت در او فرشته در صورت آدمی سیاه رنگ که چشم سیاهی رنگ یا محمول بر حقیقت چه در سیاه
و چشمی و دوشی میباشد که در رنگهای دیگر نیست یا کنایت است از قبح منظر و شاعت صورت اما بگوید میفرماید بدان نیز نگاه کرد چشم
گردانیدن آشته اند چنانچه شنیدیم بجانب شمن نگاه کن چشم برگرد و سیاهی پوشیده شود و سفیدی بناید و بعضی گفته اند که عرب شمن را بگوید چشمی
از آن صفت کنند که روم و شمن عربند و ایشان را بگوید چشم میباشد - ليقال لاحدهما الملك الآخر النكير گفته میشود و نام کرده میشود
مرکبی از آن و فرشته را منکر الفتح کان و دیگر را نیکو هر دو سخن نا آشنا و محوش اند مشتق از نکر است و ظاهر آنست که نکر دیگر
نام و شمس است که بر سر هر میت بمثل جانم آید و بعضی گفته اند که نام دو گروه است هر کدام از این دو گروه را فرا و بشمار است و نیز گفته اند
که منکر و نیکو نام فرشتگان عاصیان است و فرشتگان مطیعان نام بیشتر و بشیر است و الله اعلم - فيقولان ما كنت تقول في هذا الرجل يا

ابو بکر یا آن دو فرشته میگفتی تو در شأن این مرد میفوق پس میگوید میت در جواب این سؤال - هو عبد الله و رسوله - وی بنده خداست و فرستاده

او - و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله فيقولان قد كنا نعلم انك تقول هذا - پس میگویند آن دو فرشته تحقیق بودیم ما که

می دانستیم که تو می گویی این جواب را یعنی سیاهی ایمان در ناصیه حال تو دیده بودیم - ثم يفتح له في قبره سبعون راعا

نصف سبعين - پستش کرده کرده میشود و مرصیت را در قبرش هفتاد و گرد و در هفتاد و گرد کنایت است است از سخت مبانته در آن نه عدد

معین ثم ينور له نقيه - پستش روشن گردانیده میشود و مرصیت را در قبرش - ثم يقال له لم - پستش گفته میشود و مرصیت را خوابش راحت کن -

فيقول رجع الى اهل بي فاجر ثم - پس میگوید میت باز برگردم و بروم بسوی اهل بی خانه خود پس خبر دهم ایشان را از این حال خوش خود چنانچه غریب و دشمن

غریب راستی یا بد و دوقی بدید گوید کاش که بروم و کسان خود را بینم و اهل خوش خود را با ایشان بنمایم - فيقولان نعم كونه

الروسس پستش گفته می شود و مرصیت را خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نوک خداست و عروس مرد و زن هر دو را گویند

الذي لا يؤتله الا احب اهل الیه - آن عروس که بیدار میکند او را اگر محبوب ترین اهل خانه وی نزد وی چه بیدار گردانیدن

از هر کس خوش نمی آید و موجب جنت میگردد و نمیتواند هر کس بیدار گردد مگر محبوب بیاید و بیدار گردد اندجی پیوسته الله من مضجعه

و لك - تا آنکه می برانگیزد او را خدا ای تمام از این خوابگاه و سه - و الحان منافقا قال - و اگر باشد میت منافق

کافر میگوید - سمعت الناس يقولون قولا - شنیدم من مردم را که میگویند سخنی را در حق این مرد یعنی آن حضرت صلی الله علیه و سلم

فما سمعنا من الله من شيء - پس گفتیم من نیکو نماند آن سخن و نیکو سبب انکار کردم او را - لا ادری - در نمی یابم حقیقت حال

فیقولان قد کنّا نعلم انک تقول ذلک - پس می گویند فرشتگان به تحقیق بگویم که می دانستیم که تو می گویی آن را یعنی نشان
 کفر در روی تو یافتم بودیم - فیقال للارض التیمی علیہ پس گفته میشود زمین را بهم باری بروی و پیرج او را بکلمتشم رحلیه پس
 بهم برسد آید و می پیچد زمین بروی - فمختلف اضلاعہ پس مختلف و معتدل میکرد و پهلویهای وی یعنی پهلویهای راست و چپ
 چپ آید و پهلویهای چپ بجانب راست - فلایزال فیها عذابا پس همیشه هست وی در زمین عذاب کرده شده - حتی
 میبششد اند من مصححه ذلک - نأنا انک می برانگیزد او را خدای تعالی از آن خوبگاه رداہ الترنزی - وعن البراء
 بن عازب عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بایتم مکان نجیسانه - می شنیدم
 را در قبر و فرشته پس نشانند او را - فیقولان له من ربک - پس میگویند مرا و را کیست پروردگار تو بنیقول ربی اللہ پس میگوید
 مو من پروردگار من خداست - فیقولان له ما دینک - پس میگویند مراد را چیست دین تو - فیقول دینی الاسلام پس
 میگوید دین من اسلام است - فیقولان ما هذا الرجل الذی بعثت فیکم - پس میگویند چیست حال این مردیکه برانگیخته شده است
 در میان شما - فیقول ہو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس میگوید مومن وی فرستاده خداست - فیقولان له و یا یدر یک پس
 میگویند مرا و را چه دریا با یند ترا یعنی از کجا و انستی که وی رسول خداست - فیقول قرأت کتاب الدفانمت به رقت
 پس میگوید مومن خواندم کتاب خدا را پس ایان آوردم بوی و گویدم - فذلک قوله - پس آنست مراد بقول خداوند تعالی بیثبت
 اللہ الذین امنوا بالقلیل الثابت یعنی مراد ببیثبت در این قل جواب فرشتگان در قبر برای وجه که مذکور شد قال گفت آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم فینادی منا ومن السما ان صدق عبدي پس او از میدان آواز دهنده از آسمان که راست گفت بنده من ظاهر
 لفظ آنست که آواز دهنده حق جل و علا باشد به پید کردن آواز زیرا که دلالت کند بر مراد و احتمال دارد که فرشته را فرماید که آواز ده
 از جانب و یتالی - فافر شوه من الجنة پس بگردانند و بگشایند برای وی فرشی از فرشهای بهشت وافر طور است
 بفتح ہمزہ است از افراش - والیسوہ من الجنة و یو شانیہ او را از پوششهای بهشت و الفتح الہ بابا الی الجنة و یو شانیہ
 برای او وی بسوی بهشت - ففتح - پس کشاد میشود برای وی دری بسوی بهشت قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم -
 فیاتیاس من روحها طیبہا پس می آید مومن را از رحمت و رحمت و نسیم باد بهشت و خوشی و خوبی و خوشبوی آن - و یفتح فیها
 مدبصرہ - و فراخ کرده میشود مومن را در جانب بهشت که کشادہ شده است و وی بسوی آن تاغایمی که میرسد نظر وی در حدیث
 سابق گذشت که نحت در قبر مومن بہتاد و بہتاد است و گفته شد کہ آن کنایت است از شحت و مبالغہ در آن نہ حد مبین و
 مدبر نیز مبالغہ است و تعدید تعیین باین برای عموم مسلمانان باشد و مدبصر برای اهل خصوص بر تقادوت و رجاء فضل الہی تعالی - و
 الکافر قد کرموتہ - و اما کافرنہ کر کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قصه موت او را قال فرمود - و یلجا و روحہ فی جسدہ - و باز آوردند
 روح کافورتن وی ظاہر این کلام در زندہ گردانیدن است بحقیقت چنانچہ در دنیا اگر آنکہ گفته شود کہ این مخصوص بکافرنہ است
 اگر و عذاب و مدبر میبششد از آنکہ علم بایتم مکان نجیسانہ می شنید که فراد و فرشته پس نشانند او را - فیقولان بن ربک - پس میگویند برکت پروردگار

فیقول پس میگوید - ماه - و این کلمه ایست که حیران و دہشت زوہ و دردناک گوید چنانکہ آہ و دہے دہے - لا ادری
نمیدانم و در نمی یابم - فیقولان له ما یتک - پس میگویند مراد را چیست دین تو - فیقول - پس میگوید - ماه - لا ادری فیقولان
ما هذا الرجل الذی بعثت فیکم - پس میگویند چیست حال این مردے کہ برا یگنجہ شدہ است در میان شما فیقول ماه - لا ادری فیقول
سناؤ من السماء ان کذب - پس آواز میدہد آواز دہندہ از آسمان کہ دروغ گفت این کا فر کہ میدانم چہ آواز دہ دین اسلام و نبوت
محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم و سطوح اوزار آن در مشرق و مغرب رفتہ بودند اند چہ معنی دارد بکہ در مومن بحجت اطاعت و انقیاد و سے عبدی
گفت و بشریعت و اکرام اصناف نبواخت نہ در کا فر اگر چہ مومن و کا فر باعتبار آفرینش ہمہ بندگان او نید اما بحجت و رضا خصوص بمومنان
فافر شہ من النار البسوه من النار و اتحو الی النار - پس گسترانید بر آہ و فرشتے از آتش و بر پوشانید و را پوششے از آتش و پوشانید
بر آہ و دورے بسوے آتش - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - فیا تہ من حر ما و سوما - پس می آید کا فر از گرمی و مال آتش
و با گرم آن کہ مزاج زہر دارد - قال - گفت - و لقیتم علیہ قبرہ - و تنگ کردہ میشود بر کا فر گورا و حتی تختلف فیہ اضلاعہ - تا آنکہ تختلف
و قبل میگردد و در قبر استخوانہاے پہلوے او - ثم یقبض لہ اعمی الصم لیستر سلاط گردانیدہ میشود بروے فرشتہ کہ کور و کرسست
کنایت است از بے ہر می و بے شفقتی و بے رفتے کہ تغافل میرند از دیدن حال پریشان دے و نمی شنود و گوش نمی ندید و ہر اذ حال
و سے و رحم نمیکند بروے - مہ مرزبہ من حدید - باوے کلخ کو بیست از آہن و مرزبہ بکبیر سم و سکون را دفع زلے مجہ تشدد بد باور
آن نیز خواندہ اند - و ضرب بہا جمل لصار ترابا - این چنین مرزبخت و بزرگ کہ اگر زدہ شود بوسے کوہے را ہر آئینہ میگردد و خاک
فیض بہا ضربه پس میرند آن فرشتہ کا فر با آن مرزبزدنی - فیض صیغۃ پس فریاد کنند آن فریاد کردنی کہ لیسعہا ما بین المشرق و المغرب
میشود و آواز آن زدن را ہر چہ و در میان مشرق و مغرب است از حیوانات بلکہ نباتات و جمادات نیز - الا لظلمین - مگر جن و انس کہ ایشان
را نمی شنو اند بحجت حکمتی کہ در فصل اول در حدیث انس گذشت - فیصیر ترابا - پس کا فر میگردد خاک و نابود - ثم یعاد فیہ الروح - پستہ
باز آرد و میشود در بدن و سے جان پس اعادہ روح و زندہ گردانیدن کا فر در قبر مکرری کنند و این بر آہ تشدید عذاب و ہا کہ در
و خراے انکار اوست بعث و اعادہ روح را و ظہنی گفتہ کہ برین تقدیر در قبر و احیا باشد و امات چنانکہ بعض و تفسیر کریمہ ربنا انما
انسنین و احیننا انسنین گفتہ اند و باین حدیث تمسک کردہ و بعض با مات اولی بین میرانیدن متعارف کہ در دنیا است ارادہ نمودہ اند
و احیاے اولی در قبر و امات دوم میرانیدن بعد از جواب سوال نکین و احیاے دوم بحجت و تشویر و بر تقدیر از اقوال ایشان ظاہر
میشود کہ مرود را بعد از سوال و جواب و نمودن جائے نشستہ او در بشت و در قیام و قیام باب آن سیمیرانند و در وقت بعث زندہ میگردد
و از احادیث کہ مذکور شد معلوم میگردد کہ مرده تا قیامت در گور در عذاب و نعمت و درنج و راحت میباشد و این گمراہی و اورا باشد و باوجود
و عدم تعلق روح ببدن چنانکہ مشور و اوراک را از ان و شناختن اہل ایشان را نیز روح او را است فہم ہر و اللہ اعلم - رواہ احمد و ابوداؤد -
و عن عثمان - رضی اللہ عنہ - ان کان اذا وقف علی قبر کبکی - روایت است از عثمان کہ بودوے رضی اللہ عنہ چون می ایستاد
بر سر گورے میگرفت و بسیار میگرفت - حتی یصل لحدیثہ - آنکہ تر میساخت ریش خود را بہ شاک - فقیل لہ تذکر الجنت و النار فلا تنکی

لم یسئلہ بشیء من عثمان راؤ کہ مکنی دیادی آرمی بہشت و دوزخ راؤ میگری۔ و بکنی من ہوا۔ و میگئی ازین یعنی از ایستادن بر سر قبر
 و نہ کہ لیستن و یاد کردن عذاب آن۔ فقال ان رسول اللہ پس گفت عثمان کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفته است ان القبر
 اول منزل من منازل الآخرة۔ بدرستی و راستی کہ قبر نخستین منزلیست از منزلہا سے آخرت۔ فان بخامسہ پس اگر برست کسی از
 عذاب قبر و محنت آن۔ فابعدہ الیسر منہ۔ پس چیزے کہ پس از دست از منازل دیگر و عقبہا سے دیگر آسان ترست از ان۔ و ان
 لم یخرج منہ فابعدہ اشد منہ۔ و اگر نرست از عذاب قبر پس انچہ بعد از دست سخت ترست از ان چنانکہ در عالم ظاہر گناہگار سے را کہ
 در حضرت سلطان بیادند اگر در اول آمدن لطف کردند و آسان گرفتند بعد از دوسے آسان تر میشود و اگر ہم از اول چپیدند کار سخت تری افتد
 قال۔ گفت عثمان۔ و قال رسول اللہ۔ و گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما رایت منظر افظہ من دیدہ ام من بیج نظر گاہے رشت و ناخوش
 را ہرگز۔ الا القبر اطلع منہ۔ مگر آنکہ دیدن گور ز رشت ترا زانست کہ محنت و شدت را بیا دودہ و عیش را منقص گرداند۔ رواہ الترمذی
 و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب۔ و عنہ قال کان النبی۔ و ہم از عثمان ست رضی اللہ عنہ کہ گفت ابو پیغمبر خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم اذا فرغ من دفن الیبت وقت علیہ۔ چون می پرداخت از گور کردن مردہ می ایستاد بروے۔ فقال پس میگفت۔ استغفر
 لا اخیکم۔ طلب آمرزش کنید مریدان خود را۔ ثم سلوا بالثیبت۔ پستری بطلبید و در خواہید براسے و سے از خدا کہ ثابت دارد او را در جواب
 سوال ملکین۔ فانه آلا ان یسال۔ پس بدرستی کہ دے اکنون پرسیدہ میشود۔ رواہ ابو داؤد۔ و درین حدیث دلیل است کہ دعائے
 زندگان سود کنندہ است و روان راؤ استغفار و طلب آمرزش مرایشان را سبب رحمت است و ہمین است مذہب
 مشائخ اہل سنت و جماعت و بنوا ان اللہ علیہم جمیعین و عرفانہ لوضوئہ ان فی دعا الایار للملحوات و قد علم نعم نفع لہم و این دعا و طلب ثبیت
 غیر نفیس میت است کہ بعد از دفن کنند و مستحب است مؤمنان را سے از شافعیہ و بعضی از حنفیہ و حدیثی از ابی امامہ رضی اللہ عنہ آمدہ کہ
 گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چون مردیکے از برادران شہاد و دفن گردید او را و ریختند بروے خاک باید کہ بایستد مردے از
 شہاد مردہ و گوید یا فلان بن فلان و دے یعنی میت می شنو آن را و لیکن جواب نمیدہد پستری گوید یا فلان بن فلان چون
 باز بشنود برمی نشیند و قبر پستری گوید یا فلان بن فلان و درین نوبت میگوید یا شاد کن مرا رحمت کند خدا سے تم ترا و لیکن شامی شہید
 پستری گوید یا دکن اے فلان آن کلمہ را کہ برآمدہ تو بران از دنیا شہادۃ ان لا الہ الا اللہ و ان محمد عبدہ و رسولہ و آنکہ را رضی شدہ
 کہ خدا سے لقائے پروردگار است و محمد صلی اللہ علیہ وسلم پیغمبر است و اسلام دین است و قرآن امام تو چون گفت این را میگردد
 یکے از منکر و گیر دست دیگرے را و میگوید بیرون آئید از پیش این بندہ چہ کار داریم ما باوے اکنون کہ حق سبحانہ و تعالیٰ تلقین
 کرد او را رحمت او را مردے گفت یا رسول اللہ اگر نام مادر میت نہانیم چگونیم و بہ کہ نسبت کنیم او را فرسود نسبت کن بچاکہ مادر است
 انتہی و خواندن اول سورہ بقرہ یا منقول و آخر آن از آمن الرسول نیز آمدہ است و اگر ختم قرآن کنند لولے و افضل باشد و از
 بعض علما شنیدہ شدہ است کہ اگر مسئلہ از مسائل فقہ ذکر کنند نیز فضیلت دارد و باعث نزول رحمت است و مناسب حال ذکر کلمہ
 فرائض است و مختار آنست کہ خواندن قرآن بر سر قبر مکروه نیست خلافاً لبعضہم کہ قال الشیخ ابن الہمام۔ و عن ابی سعید

رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ گفت ابو سعید خدری گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تسلط علی الکافری قبرہ ہرگز نہیں بگشتہ
 میشود بر کافر و گور او۔ تسعة وتسعون خینا۔ نو و نہ اژدہا۔ تنسہ و لمذغہ حتی تقوم الساعة میگردند کافران تا آنکہ برپا میشود قیامت۔
 تسین گیسو فو قانیہ و کسر نون اوئے و تشدید آن مار بزرگ کہ آن را اژدہا گویند لکن گزیدن است و تس لفتح نون و سکون ہا بایسن
 ہلہ گرفتن بدنہا سہ پیش و آن نیز گزیدن است و مقصود از ذکر ہر دو تاکید است۔ لوان تنینہا تسلیخ فی الارض۔ اگر اژدہا
 ازان اژدہا بم زند و در زمین۔ ما نہنت خضر۔ نمی رو یا ند زمین بیج سبز را یعنی ہمہ از گرمی دم و سہ سوختہ میشود و جعفر لفتح خا و کسر
 ضا و وفتح خا و سکون ضا و و بفتح ممدودہ ہر دو روایت است۔ رواہ الدارمی۔ روایت کرد این حدیث را باین لفظ وارمی۔ و رو
 الترمذی نحوه۔ و روایت کرد ترمذی مانند ان یعنی ہر دو در معنی یکے است و دو لفظ مختلف۔ و قال سجون بدل التسعة وتسعون۔ و گفت
 ترمذی ہفتاد بجای نو و نہ کہ در روایت دارمی واقع شدہ است و مراد ہر دو مبالغہ است و علم قطعی باین عدو موکول بشمار است
 و بعض علماء وجہ مناسبتی ذکر کردہ اند چنانکہ طبری آن را نقل کردہ و گفتہ است کہ در حدیث آمدہ است کہ حضرت حق سبحانہ تم صد رحمت آفریدہ
 کرد کہے را درین دنیا و فرستادہ است کہ ہر مہربانی کہ در عالم ہست اثر او ست و نو و نہ را بر اے آن جہان نگاہ داشتہ و کافر چون
 نگذیب احکام الہی کردہ و حق عبودیت او ادا ننمودہ است بجای ہر رحمتی اژدہا کئے بر اے او آمادہ کردہ شدہ است یا گویم
 اللہ تعالیٰ را نو و نہ اسم است کہ بہر کہ ازان ایمان باید آورد و کافر چون انکار ازان کردہ و برابر ہر عدوے اژدہا کئے بروے نگاشتہ
 شد انتہی و اقرب آن است کہ این مار و کثر دم تمثیل صفات و سمیمہ و اخلاق نکوسیدہ است و شاید کہ اصول اخلاق در علم شارع
 باین عدو باشد و بوجہ نو و نہ توان گفت و باعتبار ہر ہفتاد و اربعہ توان نمود کہ تا قبل اللہ اعلم

الفصل الثالث۔ عن جابر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال خرجنا مع رسول اللہ۔ گفت جابر بیرون آمدیم مایا پیغمبر خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم الی سعد بن معاذ حین توفی۔ لیسوے سعد بن معاذ کہ از اکابر و نقباے انصار بود رضی اللہ عنہ ہنگامیکہ وفات یافت یعنی
 بر جنازہ اور فتیم۔ فلما صلی علیہ رسول اللہ۔ پس ہر گاہ کہ نماز گزارد بروے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و وضع فی قبرہ۔ و نہادہ شد معاذ
 در قبرش۔ و سوی علیہ۔ و برابر کردہ شد خاک ہر دوے سبح رسول اللہ تسلیخ کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و گفت سبحان اللہ۔ سبحنا
 پس تسبیح کردیم مایز۔ طویلا تسبیح دراز بازمان و زار۔ ثم کبر فکبرنا۔ پس تکبیر بر آورد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و گفت
 اللہ اکبر پس تکبیر بر آوردیم مایز۔ فقیل۔ پس گفتہ شد۔ و پرسیدہ شد یا رسول اللہ کم سجت تم کبرت۔ بر اے چہ تسبیح کردی۔
 و تکبیر بر آوردی۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ لقد قضایت علی ہذا العبد الصالح قبرہ۔ یعنی تسبیح و تکبیر ازان جبست
 گفتم کہ تحقیق تنگ گردید برین بندہ صالح قبروے حتی فرجہ اللہ عنہ۔ تا آنکہ کشادہ داد و بیرون آورد اور اخداے تعالیٰ
 ازین تنگی و دشواری تسبیح و تکبیر بر اے استخلاص وے بود ازین شدت باجست تعجب و استغراب از مشاہدہ این حالت
 رواہ احمد۔ ازین حدیث معلوم گردد کہ تنگی قبر و ضغطہ آن میباشد اگر چہ میت مردے صالح بود و رعایت اصلاح و چہ مرد
 صالح کہ سعد بن معاذ بود کہ بخت موت وے عرش بنید و در ہاے آسمان بر اے وے کشادہ شد و ہفتاد ہزار فرشتہ

برجائزہ و سے حاضر گردیدہ این باب بحجت تفسیر کے کہ در حضرت قرب ازوے واقع شد یا سنت الہی برین جاری شدہ مثل
 و رو و جنم ہر یکے را و السلام - و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ - و روایت سے از ابن عمر کہ گفت گفت پیغمبر خدا -
 صلی اللہ علیہ وسلم - و حق سعد بن معاذ بن ازوفن و سے - ہذا الذی یحرک لہ العرش - این آنکے سے کہ جنید بحجت و سے عرش
 و در روایتی آمدہ است (آہن العرش لموت سعد بن معاذ و در روایتی عرش الرحمن و در بیان معنی این کلام اقوال سے یکے اگر
 تحرک و اتہزاز کثایت از ارتجاج و نشاط سے یعنی نشاط و فرح نمود و اہل عرش بحجت معبود روح پاک او و بتبشار نمودند بقدر و م
 شریف و سے از جہت عظمت و کرامت از زوہر و در کار تہائے شایہ یا کثایت سے از عظم شان موت و شدت این حادثہ چنانکہ
 می گویند بچوت فلانے زمین تاریک شد و قیامت برخاست از تحس و تحزن از فقدان وجود شریف و معبود اعمال زکیہ و سے
 چنانکہ آمدہ است کہ زمین و آسمان می گریزند بر موت صالحان از زمین سکائے کہ غل می کرد و بر و سے و از آسمان محلے کہ معبود
 می کرد عمل او بران و مشرف و مبارک می گردانید آہنا را و توجیہ و تعلیل بفرح و سرور چنانکہ و در وجہ اول مذکور شد موافق
 است با پنچہ در حدیث دیگر آمدہ است کہ جبریلؑ نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت کیست از امت تو کہ شب
 مرد و ساکنان سہوا سے بدان مسرور و متبشتر شدند پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم این نباشد مگر سعد بن معاذ و قصہ
 موت و سے در غزوہ خندق مذکور است - و فتحت لہ ابواب السماء - و کشادہ شد براے و سے در ہائے آسمان بحجت
 نزول رحمت ہر و سے از ان یا برائے معبود روح پاک و سے بران - و شہدہ بملون القاسم الملائکہ - و حاضر گردیداد الہی
 برجائزہ او و ہفتاد ہزار فرشتگان - لقد ضمت ضمتہ ثم فرج عنہ - بہ تحقیق تنگ کردہ شدہ و قبض کردہ شدہ قبض کردنی تخت پستہ آسمان
 کردہ شد از و سے این دشواری - رواہ النسائی - و عن اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہا - قالت قام رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم خطیباً - گفت اسماء دختر ابی بکر صدیق ایستاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حالیکہ خطبہ خوانندہ است - فذكر
 ففتحة القبر التي يقين فيه المرء - پس یاد کردہ فتحة قبر را کہ از مالیش کردہ میشود و و سے مرد - فلما ذكر ذلك ضج المسلمون ضجعة پس بگرہ
 کہ یاد کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را نبالیدند و فریاد بر آوردند از ترس و یسب آن مسلمان نالیدنی عظیم - رواہ البخاری
 ہکذا - روایت کرد این حدیث را بخاری این چنین و ہمین قدر - و زاد النسائی - و زیادہ کردہ است نسائی این عبارت را
 کہ ایما گفت - حالت بنی دین ان انهم کلام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - نالیدنی و فریاد کردنی کہ مانع شد و حاصل گردید و بیان
 آمد میان من و میان فہم کردن بن سخن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی چنان فریاد و نال از مردم بر آمد کہ سخن آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم کہ میفرمودند من نشخیم و نفہیم - فلما سكت صخبهم - پس ہر گاہ کہ نشست و آرام یافت نال و فریاد ایشان
 آفت از جہل قریب منی - گفتم من مرویے را کہ نزدیک بود من - ای بارک اللہ فیک - ای مرد و برکت کند در کار تو خداے تم -
 ما و اقال رسول اللہ - چہ گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فی آخر قولہ - و را آخر کلام خود - قال قال - گفت آن مرد گفت
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - قد اوجی الی انکم تقتون فی القبور - بہ تحقیق دہی کردہ شدہ است بسوے من کہ شاموزتہ انداختہ می شوید

و از نایش کرده میشود و قبرها - قریباً من فتنۃ الدجال - فتنه که نزدیک بقعنه و حال است در غایت شدت و نهایت محنت و تیرد جال و دعوی ربوبیت کند و مردم بحسب عجز و اضطراب باقرار ربوبیت و سه منتون شوند میست نیز احتمال دارد که بحکم حالت اضطراب چون بیست و قطاعت و مشقت فرشتها را بیند و رفته افتد چون از و سه پرسند کیست پروردگار تو یا پیغمبر تو از ترس چیزی بگوید که نباید گفت نفوذ بالله من ذلک و عن جابر رضی اللہ عنہ عین البنی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا دخل المیت القبر - روایت کند عابراً از پیغمبر خدا چون وارد آورده میشود مرد و در گور نشاست که آسمان عند غروبها - متمثل ساخته میشود و نموده میشود مرد را آنجا که در وقت غروب میباشد و در گور تاب فی مجلس یسبح عنیده پس می نشیند میت و در حالیکه می بالد هر دو چشم خود را - و یقول و دعوی اصلی - می گوید یا خود بگذارد یا مرا که نماز شام بگذارم یا آن فرشتگان میگویند که بگذارید مرا که نماز بگذارم پس ازان هر چه خواهد بکنید یا بعد از فراغ از سوال و جواب میگوید و خیال میکند که در اهل خانه خود نشسته است و این ولایت بر زنا بیت حال و سه می کند گویا که میشود و دنیا است و نجواب رفته بود و دلالت دارد بر سوختن و سه در او است و این و مداد است و منو اطمینان و سه بران وارد دنیا اما تفصیل مغرب بحسب مناسب حال غربت و تنهایی اوست و وقت شام با غریبان نسبتی دارد که شام غریبان میگویند و غریب بوقت شام چون در شهر بیگانه در آید حیران گردد که کجا نشیند و چه کار کند لکن هم فو زلف را شکستی و تاریک شد جهان و اکنون فدا و شام غریبان بکار و ندیده نماز شام غریبان چه گریه آقا نامه به بهای سه با سه غریبان بقصه پردازیم به رواه ابن ماجه - و عن ابی هریره عن البنی صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت ان لمیت یصلی القبر - که میت باز میگردد و میرود بسوخته قبر فقیه العجل فی قبره - پس می نشیند یا نشاند میشود مرد یعنی مرد صالح در گور خود - غیر فرع ولا مشغوب - و در حالتی که نشسته است و به منتون یعنی ائمن و خوشحال و فارغ البال و اصل شنبیع شین و فتح غنیمتین و سکون آن بر انگشتن شمر و غنیمت و تنهایی - ثم یقال فیم کنت - پس تر گفته میشود و پیر سیده میشود مرد را که در چه دین و ملت بوده تو در دنیا - فیقول - پس میگوید کنت فی الاسلام بودم در دین اسلام - فیقال یا هذا الرجل - پس پیر سیده میشود و بیست صفت این مرد و چه گونه است اعتقاد تو بوجه سه - فیقول محمد رسول اللہ - پس میگوید سه بخدا فرستاده خداست - جا و نا بالینات من عند اللہ - آورد ما را معجزات ظاهر و پدیدار از نزد خدا - قصه قنایه پس تصدیق کردیم ما در او راست گودا نشینیم - فیقال له بل را بیت اللہ چون گفت که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از پیش خدا آورده گفته میشود او را آید دیده تو خدا را که میگوئی از پیش خدا آورده بجه دلیل میگوئی و درین امتحان اوست در تصدیق با کما و فرستاده خداست - فیقول ما ینبی لاهل ان یری اللہ پس میگوید یا نیر سدنی من و مرا بیج - کیسه را که به بیند خدا میباید و تقدس را در دنیا و کین من بدلیل ظهور صدق او میگوید بجهجرات بنیات - فیفرج لفرقة قبل النار - پس کشته میشود مرد را شکانی بجانب آتش و درج فیفرج تخفیف را است و تشدید نیز آمده است و قبل کسب قنات و فتح با بونی جانب جبهت و همچنین در همه جا - فیتظر الیه یحطم بعضها بعضا - پس نگاه میکند بجانب آتش و فتح و سه می بیند او را که می شکند و پائمال میکند بعض و سه بعض را این کنایت است از ازدحام و شدت زبانه آتش و در هم و بر هم افتادن آنها و یکدیگر -

چنانکه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود۔ اما بعد فان خير الحديث كتاب الله۔ بهترين سخنان کتاب خداست که قرآن مجید است۔ و خير الامدی همی محمد۔ و بهترين طريقه ماوسه تاسه نیک طريقه وسيله محمد است صلی الله علیه وسلم۔ و شر الامور محدثاتها۔ و بدترین چیزها چیزهاست که نوپدا کرده شده است در دین که بدعت عبارت از آنست۔ و کل بدعه ضلاله و عبرت سببه گمراهی است رواه مسلم۔ بدانکه هر چه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت است و از آنچه مافوق اصول و قواعد سنت اوست و قیاس کرده شده است بر آن آن را بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت و ضلالت خوانند و کل کلی بدعت ضلالت محمول بر این است و بعضی بدعتهاست که واجب است چنانچه تعلم و تعلیم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزها یک حفظ دین و ملت بر آن موقوف بود و بعضی مستحب مثل بنای بناها و در سه با و بعضی کرده مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعضی و بعضی مباح مثل فراخی و طلاها و مسکه لندینه و لباسها و فخره بشرطیکه حلال باشد و باعث طغیان و کبر و منافرت نشوند و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبودند چنانکه میری و غیره و مال و مانند آن و بعضی حرام چنانکه مذاهب اهل بیع و اموار خلاف سنت و جماعت و آنچه خلفا را شذوین کرده باشند اگر چه بآن معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبوده بدعت است و لیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه و حقیقت سنت است زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفا را شذوین را رضی الله عنهم اجمعین۔ وعن ابن عباس۔ رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البغض الناس الى الله ثلثه۔ و شمن داشته شده ترین مردم از گروه مسلمانان بسوی خدا سبکس اند۔ لمحذنی الحرام۔ اول المحاذیکنه و زترین حرم و المحاذیکنه یعنی میل سنت و یا یعنی محذوین آن حضره را که در یک جانب بکنند و در شرع میل کردن از حق باطل و مراد المحاذیکنه در حرم ارتکاب کردن چیزه را که نمی کرده شده است از آن در زمین حرم چنانچه کشتن و جنگ کردن و شکار کردن یا مطلق گنایان چنانکه مذاهب ابن عباس است که چنانکه طاعت درین زمین مضاعف میشود بمعصیت نیز همین حکم دارد زیرا که اسات ادب در مقام قرب شیخ ترویج ترست و لهذا و رضی الله عنه اقامت که را کرده داشته از صحبت نگا داشت حرمت و تعلیم این مکان شریف پس زنت و در طائف سکونت و زریده۔ و متعفی الاسلام سنه الجاهلیه۔ دوم طالب کننده و اسلام طریق جاهلیت را و شعار آن را چنانکه نوحه کون و بر رویه و گریبان چاک کردن بر سر مرده و فال بدرگفتن از طیور و امثال آن۔ و مطلب دم اند و بغیر حق۔ سوم طلب کننده خون مرده را بناحق۔ لیکن دوم۔ براسه مجرد آنکه بریزد خون او را نه براسه غرضه و اگر چه خون ریختن مطلقاً مذموم و ممنوع است و لیکن بقصد مجرود خونریزی مذموم ترویج ترست گویا مقصود نفس معصیت و ذات اوست و باید دریافت که چون طلب کننده و خواهنده معصیت را این حال است حال فاعل آن چه خواهد بود۔ رواه البخاری۔ وعن ابی هريره۔ رضي الله عنه۔ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل استی یظنون الجنة همه امت من می در آیند بهشت را۔ الا من ابی۔ مگر کسیکه سرکشی کرد

جست

المذنب الایمانی
قد ربه فی کل

قبیل دمن ابی۔ گفتہ شد ویرسیدہ شد از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ سرکشی کرد یعنی مراد با آنکہ سرکشی کرد کیست پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب آنکہ سرکشی کرد و آنکہ نکر و هر دو قسم را ذکر کرد از براسے زیادت الیضاح و بیان۔ قال۔ گفتہ من اطاعتی و خل الخیر۔ کہے کہ فرمان برداری کند مرا و چنگ در زنج بکتاب و سنت و آید بہشت را۔ و من عصا فی قعد ابی و کہے کہ میفرمائی کند و بدعت و زرد و تاج ہو اسے نفس گرد و پس بہ تحقیق سرکشی کرد و در نیاید بہشت را۔ رواہ البخاری۔ و عن جابر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال باوت لما کثر الی البنی۔ گفتہ جابر لبہام از آنحضرت کہ آمدند جماعہ از فرشتگان بنو سہیم بنی امیہ علیہ وسلم و ہنأتم۔ و حال آنکہ آن حضرت خوابیدہ بود۔ فقالوا۔ پس گفتند آن فرشتگان یکدیگر۔ ان لہا حکم ہذا مثلاً۔ بدستی کہ مرآہ شمارا کہ اینست یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم قصہ و حال عجیبی است و اطلاق صاحب بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نسبت بلا آنکہ باعتبار صحتیست کہ الآن حاصل است۔ فاضر الی مثلاً۔ پس ذکر کنید و بیان نماید مراد را آن قصہ و حال را تا بداند و امت را بدان خبر و بد۔ قال بعضهم انہ نامک گفتند بعضی از آن فرشتگان کہ و سے در خواب است بیان کردن مراد را چہ فائدہ کند کہ نمی شنود و قال بعضهم ان العین ناکتہ و القلب یقظان۔ و گفتند بعضی از آنکہ چشم او در خواب است و لیکن دل بیدار است و این حال و آنکی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ در خواب چشم مبارک و سے بستہ بود و سے و آنچه بچشم توان و رک کرد در شبافش و لیکن قلب شرفیست و سے بیدار بود و سے و آنچه در حضرت و سے صلی اللہ علیہ وسلم مذکور شد۔ پس شنیدے چنانکہ در حدیث آمده است کہ تمام عینا سے و الانیام قلبی۔ فقالوا۔ پس ذکر کردند آن قصہ و حال عجیب را و گفتند مشکوٰۃ الخش رحل بنی و از۔ قصہ و حال عجیب آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با تمام این قصہ و حال عجیب است کہ مر و سے بر آورد سر اسے و چیل فیدا مادیت۔ و ساختہ و در آن سر را و وجہ آو ما و بہ ہر دو ضم و ال مہل طعام سے است کہ مردم را بیان بخود نمیدہ فتح و ال خیر آمد است و در حدیث آمده است کہ القرآن ما و جہ اللہ۔ و لبث و اعیا۔ و یفر ستا و آن مرد سے لاکہ بخواند مردم را بران طعام۔ فمن اجاب الداعی و خل الدار و اکل من الماء و تہ۔ پس کہے کہ پاش و داد آن خوانندہ بود و تہ و در سر او خورد آن طعام۔ و من لم یحب الداعی لم یقل الدار و لم یأکل من الماء و تہ۔ و کہے کہ اجابت نہ کرد آن خوانندہ را و در نیامدہ را را در خورد از آن طعام۔ فقالوا اولو مالہ لیقظا۔ پس گفتند آن فرشتگان بیان کنید حقیقتہ این قصہ و این مثل را بر اسے و سے تا بفہم کہ مراد چیست۔ قال بعضهم انہ نامک۔ و درین مرتبہ نیز گفتند بعضی از ایشان کہ و سے در خواب است۔ و قال بعضهم ان العین ناکتہ و القلب یقظان۔ و گفتند بعضی کہ چشم او در خواب و دل بیدار است۔ فقالوا۔ پس بیان کردند تا و ال آن را و گفتند۔ الدار الخیر۔ مراد لبہام سے کہ بنا کردہ شدہ بہشت است۔ و الداعی محمد۔ و خوانندہ مردم را بان طعام محمد است صلی اللہ علیہ وسلم و طعام سے را کہ ساختہ شدہ و مردم را بدان خواندہ شد کہ آن نعمتہا سے بہشت است ذکر نکرد از جهت ظہور آن و مر و سے را کہ بنا کردہ سہ سے را نیز ذکر نکرد از جهت سہ سے ادب با طلاق مرد و بر حق نہائے و تقدیس

اگرچہ بطریق تشبیہ است فیمن اطاع محمد - و چون محمد بفرمودہ خدا سے توائے بخواند پس کسی کہ فرمانبرداری کمر محمد را
صلی اللہ علیہ وسلم - فقد اطاع اللہ - پس یہ تحقیق فرمانبرداری می کند خدا سے را - من عسی محمد انفع علی اللہ - و کسی کہ سیرمانی
کند محمد را صلی اللہ علیہ وسلم سیرمانی میکند خدا را - و محمد - صلی اللہ علیہ وسلم - فرق بین الناس - و محمد فرق و تمیز کننده است
میان مردم کافر و مؤمن و عاصی و مطیع هر که تصدیق دے کر مؤمن شد و هر که تکذیب و کفر نمود کافر گشت و هر که عمل کند بفرمودہ
وے مطیع باشد و هر که عمل نکند عاصی و ذوق نفع و فساد سکون را بمنی فارق و بعض تشدید را بلفظ ماضی از تفریق نیز ضبط کرده
اند و یکے از آنها سے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در تورات فارق نیطا است یعنی فرق کننده میان حق و باطل این جوئی
در کتاب الوفا بانبار المصطفیٰ ذکر کرده کہ ابن قتیبہ روایت کرده است کہ مسیح جواریں را گفت کہ من میروم و بعد از من فاطمہ
می آید کہ روح حق است کہ حکم نمی کند از نزد نفس خود و میگوید اگر گفتہ میشد بگوید وے گواہی میدہد بر صدق من
و ہر آنچه آلودہ گردانیدہ است خداوند تبارک و تعالیٰ برائے شما خبر میدہد شمار اہل ان و در حکایت یوحنا کہ یکے از جواریں است
آمده کہ مسیح گفت فاطمہ نمی آید شمار تا آنکہ نیرد من و چون می آید تو بیخ میکند عالم را بر گناہان و میگوید سخن را از پیش خود
و سیاہ است میکند شمار را بحق و خبر میدہد شمار را بسجود و غیوب کہ می آید شمار را با سرار و بیان میکند شمار را ہر جز را و وے گواہی
میدہد بر برائے من چنانکہ گواہی میدہم من برائے او و می آرم من برائے شما شمار را و می آرد وے تا و تلی و تفسیر آن را -
رواہ البخاری - و عن الش - قال جاء ثلثہ ربط الی ازواج النبی - گفت النبی رضی اللہ عنہ سہ تن از صحابہ
زنان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم میسالمون عن عبادۃ النبی - و حالیکہ پیغمبر سہن ایشان را از عبادت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ چہ مقدار
بود - فلما اجابوا بہا - پس چون خبر داده شدند بعبادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیان کردند از و اج سطرہ کہ عبادت ایشان
اینقدر بود - کانہم تقالوا - ہتدیدہ لام گویا کہ این سہ تن کم پنداشتند آن عبادت را و گمان ایشان آن بود کہ چون قدر و ثمر
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بزرگ تر و بلند تر است طاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود و لیکن ادب و زبردند و جناب و غرہ او تر و
بہ تصقیر برداشتند - فقالوا - پس گفتند این - نحن من النبی - کجا ایم ما از پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم - یعنی ما را بجناب وے بہ نسبت
اگر عبادت کم کند او را میرسد - و قد غفر اللہ لما تقدم من ذنبہ و ما تأخر - و حال آنکہ بہ تحقیق آمرزیدہ است خدا سے بقائے مراد را
انچہ پیش گذاشتہ از گناہان او و انچہ پس آمده او را گنجایش دارد کہ کم کند عبادت بخلاف ما کہ محتاجیم بآمرزیدہ شدن گناہان
و نہ استند آن عزیزان و نیک نگر نیستند کہ اندک عبادت از حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم بیشتر از ہر پیش است از جہت کمال
سوءت و وقوت حضور و تمام احسان و بہ در عبادت و نیز آن از جہت و فور رحمت و کمال شفقت او ست براست و در
تعلیم رعایت حقوق نفس و اہل عیال ست و نیز استقامت و در رعایت اعتدال و اداست عمل ست و بسا باشد کہ تکثیر
د افراط و بر عمل منفی بفرمودہ طلال گردد و در توجیہ غفران و ذنوب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ قرآن مجید بدان
ناطق است اقوال ست بہترین اقوال آنست کہ این کلمہ تشریفست مرا آنحضرت را از جانب مولے نقالے

بے آنکہ ذنب وجود داشته باشد چنانکہ صاحب مرئیدہ خود را بگوید کہ گمانان ترا بخشیدم تو فارغ البال باش و هیچ اندیشه
 کن اگر چه آن بندہ گناہ نداشتہ باشد و توجیہ مشہور این است کہ حسنات الابرار سیئات القومین - فقال احدہم اما انما فی علی
 اللیل - پس گفت یکے ازان کہ کس اما من پس عمد کردم کہ نماز بگذارم در شب - ابد - ہمیشہ یعنی تمام عمر یا تمام شب وقال
 الآخر اما صوم النهار ابد - و گفت دیگرے من روزه دارم روز ہمیشہ - ولا افطر - و نمی کشایم روزه را - وقال الآخر اما
 اعترل البسار - و گفت دیگرے من گوشہ میگیرم از زنان - فلا اتزوج ابد - پس نکاح نمیکنم ہمیشہ اگر این مرد زنی
 نداشته است مرد فطما راست و اگر داشته باشد مرد اعترال طلاق بود و ترک نکاح بعد از ان - فجاؤ البنی صلی اللہ علیہ وسلم
 الیہم فقال - پس آمد آن حضرت بسوے ایشان پس گفت - اتم الذین قلم کذا و کذا شما مید کہ میگفتید چنین و چنین -
 اما اللہ انی لا شاکم لہ - آگاہ باشید بخدا سوگند بدستی کہ من تحقیق تر سکار ترین شما ام مر خدا سے را - و انما کم لہ و پر پیروگار
 ترین شما ام مر خدا سے لقائے را - لکنی صوم و افطر - و لیکن من روزه میدارم و میکشایم نیز روزه را یعنی گاہے میدارم
 و گاہے نمیدارم - و اصلی وارقد - و نماز میکنم و خواب نیز میکنم - و اتزوج النساء - و نکاح میکنم زنان را و جماع میکنم
 با ایشان فحن رغب عن سنتی فلیس منی - پس کسیکہ اعراض کند از سنت من پس نیست آنس از تابعان من - متفق علیہ - و من
 عا المشیئة - رضی اللہ عنہا - قالت من رسول اللہ - گفت عائشہ کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم شیا علیے را - فخص فیہ - پس آسانی
 کرد و روئے و مسالہ نمود یعنی عمل بر خصلت کرد با عمل بر خصلت فرمود و مراست را و خصلت دلخت آسانی و فراخی در کار و ترخیص
 رخصت دادن و آسانی کردن - فتنزه عنہ قوم - پس تنزه کردند و دوری جستند از ان عمل گروہی یعنی نیکیستند از استند کہ بر خصلت
 عمل کنند - فبلغ ذلک رسول اللہ پس رسید این خبر پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم فخطب محمد اللہ ثم قال - پس خطبہ خواند
 پس شاکر و خدا را پس گفت - ما بال اقوام یتغیر ہون عن الشئی صنف - چیست حال قوم ہاے کہ تنزه میکنند از علی
 کہ میکنند من آن را و پیغمبر ایم بان - فواللہ انی لا علمہم باللہ پس بخدا سوگند بدستی کہ من ہر آئینہ و انا ترین ایشانم بخدا -
 و اشہدکم کہ منشیئہ - سخت ترین ایشانم از روئے رسیدن مر خدا را یعنی من با وجود کمال تقوے و ترسکاری بر خصلت عمل
 میکنم ایشان کیانند و چکس باشند کہ نکنند و در حقیقت عمل بر خصلت دشمن حکمت است از ترویج نفس و اظهار عجز و ضعف بشریت
 و مشاہدہ تخفیف و ترخیص پروردگار کہ بالقضائہ نیست آن حکم عینیت گیر و ولہذا فرمودہ اند کہ خدا سے لقائے دست میدارد کہ
 عمل کردہ شود بر خصلت ہاے او چنانکہ دست میدارد کہ عمل کردہ شود و لغز میثاہے او - متفق علیہ و عن رافع بن خدیج -
 بر وزن کہیم اصبہانی النصارى است حاضر شد بدر از اجبت صف و حاضر خدا و خندق را و سائر مشاہدہ را و رسید اورا
 تیر و گفت آنحضرت گواہی میدہم من ترار در قیامت و شکست جراحت وے در زمان عبد الملک بن مروان سنہ ثلث وین
 و بود عمر وے ہشتاد و شش و بعض گفتہ اند در زمان معاویہ و فات یافت - قال قدم بنی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المدینہ - گفت
 قدم آوردا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدینہ را - و ہم یا برون اتحل سو حال آنکہ اہل مدینہ گشتی میدادند خمارا و اصلاح

میکردند و آبستن میکردانیدند آن را و آن چنین باشد که شگوفه نر و اور شگوفه ماده و رآرند تا باذن خدا آبستن گردد و یا برون
بفتح یا و سکون همزه و کسر با و ضم اوست و ضم یا و فتح همزه و کسر با و مشدده نیز وایت است - فقال - پس گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق استفهام انکار - ما تصنعون - براسے چه میکنید شما این عمل را - قالوا کنا نضنعه - گفتند بودیم
ماز قدیم و عادت داشتیم که میکردیم این عمل را و این عمل بار و دیگر و اندر مارا - قال - فرمود - لعنکم لو لم تفعلوا کان خیرا - شاید که اگر
کنید شما این کار را باشد بهتر چون عمل جاهلیت است و مرآن را تاثیر سے ظاہر نیست تا کردن او اوے باشد - فقره - پس
گذاشتند آن کار را - فنقصت - پس کم آورد و خرابار را یا کم شد باز خرابا - قال - گفت را و می - فذکر واذ لک له - پس گفتند
این واقعہ مر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را - فقال - پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - انما انا بشر - نیستیم من مگر بشر - و
امرکم بشئ من امرکم - چون بفرمایم شما را بکاری که از کار ما و دین شما - فخذوا به - پس بگیرد آن فرموده را و کار بندید آن را
و اذا امرکم بشئ من رائی - و چون بفرمایم شما را چیزی که از راسے و اجتهاد خود - فانما انا بشر - پس نیستیم من مگر بشر شاید که خطایم کنیم
بچنین آمدہ است صریحا در روایت احمد حافل آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باجتماع خود از ان منع کرده بود بے آنکہ وحی
کرده شود و یوسے وے در دنیا بچیزے زیر کردید آن را از امور جاهلیت و عادات آن و تاثیر آن و در زیادت و نقصان
بعقول نیافت بے آنکہ نظر فرمایند در آن یا آنکہ شاید آن را خاصیت باشد در آن بحریان عادت انہی تقایے و لہذا جزم نکرد
بمع بلکہ فرمود اگر کنید بهتر باشد و در حدیث ولالت است بر آنکہ آنحضرت راضی اللہ علیہ سلم التفاتے بنمود با مثال این از امور
دنیا ویر و متعلق بنود غرض و سے بدان از جهت عدم تعلق سعادت و دنیا و آخرت بدان و استقام و سے بنود مگر بے بیان امور متعلق
بدین و چون وید کہ مر آنرا خاصیت است بحریان عادت انہی و منے نیز درین باب وارد شدہ سکوت فرمود و اغماض نمود و این
معنی انچہ در بعض روایات ہمدین قضیہ آمدہ کہ فرمودہ انتم اعلم باسور دنیا کم شما داناترید بکار اے دنیاے خود یعنی مرا کارے
و التفاتے بدان نیست والا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم داناتر است از ہمہ کار ما و دنیا و آخرت - رواہ مسلم - و عن ابی ہریرہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما مثلی و مثل بالبعثی الہدیہ - خیر این نیست کہ قصہ و حال من و قصہ و حال چیزے کہ
فرستادہ است مرا پروردگار تعالی بدان چیز از دین و شریعت و انچہ خبر میدہم از عذاب و دنیا و آخرت بہر عدم ایمان
و طاعت - کمثل رجل اتی قوما فقال - ما نذ قصہ و حال مرویست کہ آمد توے را پس گفت آن مرد - یا قوم انی رايت ابعثت
یعنی - اے قوم بدرستی کہ من دیدہ ام لشکر را بد و چشم خود - و انی انا اللہیر العریان - و بدرستی کہ من خوف رسانندہ برہنہ ام
معنی این سخن آنست کہ عادت عرب بود کہ چون یکے لشکرے را میدید کہ بشارت می آید برہنہ میشد و جامہ را بدست میگرفت
و بلند بر میداشت و اگر سر خود میگذاشت و بر قوم خودی آمدہ اعلام میکرد کہ لشکرے بشارت می آید یا دید بان کہ براسے خبر دای شمن
میگذاشتہ چون دشمن را می دید جامہ را از بدن میکشید و بلند میکردانید باین جست بجزئی ماند بعد از ان مثل شدہ مر امر را کہانے کہ خبریدہ
میشود از ان و شہ نیست و ران داین ہر دو معنی و از ان در آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پر وجہ اتہم پیدا نہ ہوید است از جهت

ظہور صدق و خبر دے و وجود کمال خوف از وقوع عذاب کہ خبر میدہد بدان فالنجا والنجا۔ ہمدو قصر ہر دو آمدہ و معنی دے
 شتابی کنید شتابی کنید بگریزید تا نجات یابید از قتل و غارت۔ فاطاعہ طائفہ من قومہ۔ پس فرمانبرداری کروند و باور داشتند
 خبر آن مرد را بطنے از اقوام او۔ فادجوا۔ پس رفتند و گریختند شب و شب و آدجوا بفتح ہمزہ و سکون دال و کسر ہمزہ و تشدید دال
 پھر دو وجہ خوانندہ اند و اول این سیر از اول شب تا آخر و ثانی سیر در آخر شب و اول الجمع و او کد است۔ فانطلقوا علی مہلم
 پس رفتند بر مہلستگی و نرمی و آرام خود و مہلم بفتح میم و باو سکون مایز و روایت است طیبی از نووی در کتاب مسلم علی مہلم یعنی
 میم و سکون باو بتا بعد از لام نیز روایت کردہ۔ فجوا۔ پس رستگار می یافتند و بسلامت رفتند۔ و کذب طائفہ منہم۔
 و کذب کردند آن مرد خبر رسانند و باور نداشتند خبر او را طائفہ دیگر از قوم دے۔ فاصبحوا مکانہم۔ پس صبح کردند و بایشان
 بجای خود و گریختند۔ فجمع الجیش۔ پس صبح کرد ایشان را لشکر و درآمد بر سر ایشان در وقت صبح۔ فالملک و اجتمع۔ پس
 ملک گردانید ایشان را آن لشکر و غارت کرد و از پنج برکنہ ایشان را۔ فذلک مثل من اطاعنی۔ پس آن قصہ و حال کسی
 است کہ فرمانبرداری کرد مرا و باور داشت خبر مرا۔ فاتبع حاجتہ۔ پس پیروی کرد چیزے را کہ آورده ام من آن را از دین
 و شریعت۔ و مثل من عصانی و کذب ما جئت بہن الحق۔ و حال کسی کہ بغیر مانی کرد مرا و دروغ دانست چیزے را کہ آورده ام
 من آن را از حق۔ یتفق علیہ۔ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ علیہ وسلم مثل من جمل
 استوقد ناراً۔ حال من بجمہ حال مردے ست کہ از دخت آتشے را۔ فلما اضاءت ما حولہا۔ پس ہر گاہ کہ روشن شد آتش
 در مکانا یک گرو است یا روشن کرد آتش مکانا را کہ گرو است یا روشن شدند مکانا کہ گرد آتش اند و در روایت بخاری
 حوالہ آمدہ پس ضمیر راجع بر جمل است۔ جمل الفرائش و نذرہ الدواب التي تقع فی النار۔ در ایستادن و پراہنہا دین جنبندہا و کہ کما
 کہ عادت ایشانست کہ می افتند و آتش۔ یقین فیہا۔ می افتند و در آن آتش کہ از دخت است آن مرد۔ و جمل کجہ ہن۔ و در ایستاد
 آن مرد و منع میکند و باز میار و آن دواب را از افتادن و در آتش۔ و یظلمہ۔ و چہرہ میشوند آن دواب بر آن مرد و باز نمی آیند از
 افتادن و در آتش یقین فیہا۔ فتخرج یا و تا و قات و حاء۔ مہمل مشدود پس از دو حاء می کشند و می افتند آن دواب و در آتش بنظر و اندیشہ مالک
 فانا اخذہم عن النار۔ پس من گیرندہ ام جاسے ہذا از شمار و باز دارندہ ام شمار از آتش۔ و انتم تخرجون فیہا۔ و شما از دھام
 میکنید و می افتید و در آن۔ و حجر لضم حاء و فتح جیم و سکون آن نیز گفته اند و زاسے در آخر جمع حجرہ بالضم و سکون جاسے بستن از اشتقاق از
 حجر یعنی منع و این کنایت است از شدت منع چہ ہر کہ خواهد کہ یکے را باز دارد از حرکت جنگ و زہد و دے و گیر و جامہ او را خصوصاً
 چون ہذا را بگیرد و حال چنین مردے تنگ گرد و از جہت خوف کشادہ شدن ہذا را از دگشتان عورت۔ ہذا روایت بخاری
 و این روایت بخاری ست۔ والیسلم نحوہا۔ و مسلم را آنند و است باختلاف در بعض الفاظ۔ و قال فی آخرہا۔ و گفته است مسلم
 در پایان روایت خود این عبارت را کہ۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فذلک مثل من اطاعنی و کلمہ پس آن مذکور حال من و حال شماست
 کہ صد و الی را کہ محام و نواہی او بند اجتناب باید کرد و در باید بود از انہار روشن و واضح بیان کردہ ام چنانکہ کسی کہ آتش افروز و شمار دے می افتند

حجر = سنگ
 لکڑی و کڑی و کنا

حجر لکڑی = حجر

و بازیدار من شمار ازان چنانکه فرمود - اما آنچه بجز علم عن النار - من گیرنده ام جاسے بند - ازان شمار از آتش و مکرر
میگویم - علم عن النار علم عن النار - بیا بنید بسوے من و در شوی از آتش - فغلبونی - پس غالب می آید مراد چهره مشهور برین
و تخمونی نهاده می افتد و آتش و غلبونی بشدید بودن و تخفیف آن بقاعده نخور و در دست است و لیکن روایت بشدید بودن
است نفی علی - و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل البغی السدین الهدی و العلم مثل چیزه
که فرستاده است مرا خدا بآن چیز که هدایت و علم است - کثل الغیث الکثیر - همچو مثل باران بسیار است که - اصحاب ارضا - رسید آن
باران زبانه را - فکانتم منها طائفة طيبة - پس بود ازان زمین قطعه لطیف و پاک و طیب اراض انچه بر ویانند گیاه را و طایفه
و طائفة طيبة بر دو بر فاعل اندر روایت - قبات الماء - پذیرفت آن قطعه زمین و فرو برد آب را - فانبثت الکلال و العشب الکثیر
پس بر ویانند گیاه بسیار را و کلا و هم و مقصوره بر وزن ملا و گیاه تر باشد یا خشک و بعض مخصوص بخشک و از عشب بزمین سکون
شین گیاه تر - و کانت منها اجادب - و بود بعضی ازان بر زمین سخت که نگا دارد آب را و فرو برد آن را و نه رویانند اجادب
بجیم و وال مملو جمع جدب و زمین است صحیح از روے روایت و موجود و اصول نسخ و قاضی عباس گفته همچنین روایت کرده
شده ایم ما و همچنین بخلاف و در قاسوس آورده است این لفظ را از حدیث و در ماده جیم و وال مملو و بعض این لفظ را از اجادب
بذل عجمه و احزاب بحاسه مملو و از اسه و اجار و بر و وال روایت کرده اند و بعضی اخاذات بکسر هزه و حاسه عجمه مخففه
و وال عجمه مخففه و آخر تا جمع نوشت نیز روایت کرده و معانی این الفاظ در شرح همین شده است و صحیح همان اول
سست و الله اعلم - اسکت الماء - نگا داشت آن زمین آب را - فقع السد به الناس - پس سودمند گردانیده خداست
بآن زمین بسبب آب که نگا داشت مردم را و در بعض نسخ فقع السد یعنی نفع و او آب که در آن زمین ایستاد -
ففسر و پس نوشید مردم - و سقوا - و نوشانید آن آب را - و زرعوا - و زراعت کردند بآن آب و در بعض روایات
بجاسه زرعوا آمده از معنی چرانیدن - و اصحاب منها طائفة اخری - و رسید آن باران طائفة دیگر از زمین - انما
هی فیضان نیست آن طائفة از زمین مگر فیضان کسرات و سکون یا جمع قاع یعنی زمین هموار فراخ و بعض گفته اند زمین
ریگ دار که نریدانند گیاه را و نگاه ندارد آب را چنانکه فرمود - لا تمسک ماء و لا تثبت کلا و فلک مثل من فقه فی دین الله پس
آن مجموع مذکور حال کسی است که فقه و عالم و دانا و زیرک شود و دین خدا - و فقه بالعتقی السد به - و نفع کرد او را چیزه که
فرستاد خداست تقایم بدان فیض و علم - پس دانست دین را و دانا نید و دیگر آن را و فقه و لغت یعنی فهم و باطنی و فقه
بکسرات آید در شرع یعنی علم دین و باطنی و فقه بضم فاء و در حدیث بر دو وجه روایت آمده و ثانی اکثر و شهر است
و مثل من لم یرفع بذلک راسا - و حال کسی که سر بر داشت با نخه فرستاده است خداست تقایم بآن کتابت است از
کبر و عدم توجه و اقبال بدان - و لم یقبل هدی الله الذی ارسلت به - و نه پذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شده ام من
بآن - متقی علیه - بدانکه از آدمیان دو قسم ذکر کرده است غیر متقی بدان و از زمین نیز دو قسم ذکر بایست متقی

باب و غیر متفق بدان و متفق نیز دو قسم آمد مبتدئ و غیر مبتدئ همچنین منتفع بدین نیز دو قسم است یک عالم عابد متفق علم بر مثال
 زمین پاک که خور و از آب و سودمند گردید از آن در ذات خود و بر ویانید گیاه را و سودمند گردانید غیر خود را نیز دیگر عالم علم غیر مبتدئ
 که بواسطه زیادت علی نکرد و در انچه حجج کرد از علم تفقه نور زید بر مثل زمین که آب در و س قوار گرفت و مردم بدان منتفع گردیدند
 و آنکه سر بر نداشت و توجه و التفات بجانب علم نکرد و قطعاً نشنید یا شنید و بدان عمل نکرد و تعلیم نمود و خواه در دین در آمد یا نه
 در آمد و کافر شد این در رنگ شور و زمین است که قبول نکرد آب را و نگذاشت آن را و زیانید چیزی را این حاصل سخن نیست
 که بعضی از شرح صحیح بخاری ذکر کرده اند و ممکن است که گفته شود که قسم اول عبارت است از کسی که تعلیم کرد و اجتهاد نمود و در آن استنباط
 کرد از آن معانی نکات و اسرار و شرح کرد و بیان نمود آن را چنانچه فقهای مجتهدین و علمائے مقنین و محققین مثل گیاهها که از
 زمین بر آید و ثمرات و تسلیج بر آرد و نباتی عبارت است از کسی که تعلیم کرد و جمع نمود علم را و نگذاشت آن را و بخیس این امانت را
 ادا کرد و باطل آن رسانید چنانکه محدثین و حفاظ احوال و دعاة آن و اهل علم و سخن عالیشان - رضی الله عنہا - قالت
 ملا رسول الله گفت عائشه خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - این آیت را - بوالذی انزل علیک الكتاب منه آیات محکمات و نور
الی - و خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را ما آنجا که فرموده است - و ما یدکر الا الاول والاخر - و حاصل معنی آیت این
 است که آن خدا یک فرستاده بر تو کتاب را بعضی از آن کتاب آیتهاست محکم که واضح است معانی آن مشکب و شبهه و لفظ و معنی
 پس ام کتاب این آیتهاست و عمده کتاب اند که نزد اشتباه و احتمال رجوع بانها است و آخر متشابهاست و آیتهاست دیگر است
 متشابهاست برخلاف محکم که در الفاظ و معانی آن اشکال و اشتباه است و این دو قسم است یک آیت است که بوجهی شکل و مشتبیه
 است و بوجهی معنی و محکم است که متشابهاست علی الاطلاق هیچ وجهی معین نشود غالب اطلاق متشابهاست بر این قسم افتد
 فاما الذین فی قلوبهم زینة پس آن کسانی که در دلها آیه ای شان میل بجانب باطل و ناحق است فیسبون ما نکتبه یعنی میگویند
 چیزی را که متشابهاست از کتاب بجانب همان وجهی که در اشکال و اشتباه دارد و بگویند ما نکتبه و این بگویند برای طلب کردن
 نشانه ما مردم را در شک و شبهه بریزد از دوازده براسه طلب کردن تاویل حقیقت معنی آن و ما یعلم ما ذکر الا الله و نمیداند حقیقت معنی آن را
 که مال بازگشت بآن است که خدا و را بخون فی العلم لیسوا متشابها - و آنها میگویند قوی و استوار اند و در علم و یقین ایستاده میگویند ایمان و یقین
 بمتشابها که هر چه را در حق نمائست حق است اگر چه فهم باید که آن نزد کسی من غیر متشابهاست از دوز و در و کار است چه محکم و چه متشابهاست
 و نفهم محکم را راه داده اند نه متشابهاست و او را درین حکمتهاست که عمده آن اظهار عجز و شکستگی علامت است که کمال حرص دارند بر حصول علم
 و درک حقائق اشیا و ما یدکر الا الله الباب بود پذیر نیستند مگر خداوندان عقل خالص - قالت قال رسول الله - گفت عائشه
 گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فاذا رايت - و بعضی روایات بکسر تا آید خطاب بعاشه یعنی چون منی تو ای عائشه و لیکن در اکثر
 روایات بفتح تا است بلفظ خطاب عام یعنی چون ببینی تو ای مخاطب و مؤید این روایت است آنچه گفت که - و عند مسلم بایتم
 و تمسلم را نیم آمده بر صیغه جمع یعنی چون ببینید شما ای مسلمانان - الذین یسبون ما نکتبه منہ - آن کسانی را که پیروی

میکند چیز سے را کہ متناہ است از کتاب۔ فاو لکاک الذین شہا محمد پس آن کسان آنا نند کہ نام برده و ذکر کرده است ایشان را خدا سے لقائے و قرآن قبول خود را ما الذین فی قلوبهم ذریعۃ خبیثا کہ در تفسیر امیت معلوم شد۔ فانه در وہم۔ پس یہ نیز کہند از ایشان و صحبت مدارید با ایشان و نیز از ایشان را در راه و روش ایشان۔ متفق علیہ۔ وعن عبد اللہ بن عمرو۔ قال ہجرت الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوما۔ عبد اللہ بن عمرو بن العاص گفت رفتیم روز و نیم روز وقت سختی گرا بسوسے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روزے۔ قال۔ گفت عبد اللہ۔ سماع ہوا کہ جلیس اختلافی آیت۔ پس شہید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آواز سے دوم ذکر اختلاف میکرد و جدال و تریاع بنمودند و آیت از آیات قرآن۔ فخرج علینا رسول اللہ پس بیرون آمد بر ما یہ غیر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم بیعت فی وجہ الغضب۔ در حالیکہ شناختہ میشود و روسے مبارک و ششم۔ فقال پس فرمود۔ انما ہما کمن کان قبلم باخلا انہم فی الکتاب۔ ہما کہ نشند کہ کسانیکہ پیش از شما بودند کہ بسبب اختلاف ایشان و کتاب مراد اختلافیست کہ در شک و شبہہ انگند و بقتضی و مضبوط کشتہ و مودی گروہ بگروہ بہت مثل اختلاف و نفس قرآن یا بمعنی کہ با نہ نیست و روسے اجتناب نہ اختلاف علماء و استنباط احکام یا در علو و بکاد می و مقدمات آن باشند زیرا کہ این اختلاف رحمت است و باعث توسیع دائرہ دین و ماست و ہمیشہ بودند سلف بران و نبی نکرده شدہ اند از ان بکہ ما موراند بدان۔ رواہ مسلم۔ وعن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ کہی از عشرہ مبشرہ است جملہ از احوال و سے در سامی اہل بدر در آخر کتاب بیاید التناؤ اللہ لقائے۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرأ۔ بدرستی کہ بزرگترین مسلمانان و میان مسلمانان از روسے گناہ۔ من سال عن شئی لم یحرم علی الناس کسے است کہ پرسید از شایع از چیزے کہ حرام کردہ شدہ است بر مردم۔ فخر من اجل مسئلہ۔ پس حرام کردہ شدہ آن چیز از حجت پر سیدن و سے این تشدید و تغلیظ است از حجت بودن ضرر آن عام و باقی تار و قیامت و مراد از سوال بے حاجت است و آنکہ بطریق کلفت و لغت باشد والا اگر محتاج بسوال گردد و بطریق تعلیم و استفادہ بود پس این حکم ندارد متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکون فی آخر الزمان و جالون کذابون۔ میباشند و آخر زمان ہمیس کنندگان دروغ گو یان لغبی جماعہ باشد کہ خورد و بکروند و ہمیس در صورت علماء و مسلح صلی و زایل نصیحت و صلاح نمایند تا دروغ و غما سے خورد و ترویج و ہند و مردم را باندازہیب باطل و آرا سے فاسدہ بخوانند و جال مشتق از جہل است بمعنی خلط و ہمیس۔ یا تو کم من الاحادیث بما التسمو لانتہم ولا آباؤکم۔ می آرند شمارا از احادیث انجہ نشیندہ آید شما و نہ پدران شما یعنی بہ بیتان و افترا و مراد با جلد و بیش یا احادیث پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم یا عام تر از ان شامل اخبار مردم نیز۔ فایا کم دایا کم۔ پس دور و دراز خورد و از ایشان و دور و دراز ایشان را از خود۔ لا یصلوکم ولا یتقوکم۔ تا کہ اگر گروہ از ایشان شمارا و رفتہ و بلا نمایند شمارا مقصود و تحفظ و احتیاط است در گرفتن دین و احترام و پرہیز از صحبت ارباب بدعت و مخالفت ایشان خصوصاً آنکہ دعوت کنند و ہمیس نمایند مشغومی چون بے ہمیس آدم روسے هست۔ پس بھروسے نشاید و دوست مدح و درویشان بدزد و مردم دون۔ تا بخواند بر سیمے آن فسوں بد را کہ سیا و اور و ہما کہ صفیہ

تا فرید مرغ را از آن مرغ گیر تا که جردان رننی و گرمی است چو کاه و دمان جمله و میسر می ست - رده سلم - و عتقه - از ابوهریره روایت است - قال - گفت - کان اهل الکتاب یقرؤن التوراة بالعبرانیة - بودند اهل کتاب که بخوانند تورات را بفرمان عبرانی که گفت بود بود - ویفر و نابا العربیة لاهل اسلام - و بیان میگردند معنی آن را بفرمان عربی بر لبه مسلمانان - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم لا تقموا اهل الکتاب - تصدیق کنید اهل کتاب را در همه چیز شاید که تحریف و خیانت کرده باشند - و لا تکذبوهم - و کذب نیز کنید ایشان را در همه چیز شاید که راست میگویند باشند زیرا که تورات در اصل حق و صدق است و لیکن ایشان در بعضی مواضع تحریف کرده و تغییر داده اند در هر چه نقل کنند صدق و کذب مختل است - و قولوا آمنا بالله و ما نزل الینا - و گوئید بطریقی ایمان ایمان آوریم بخدا و پیغمبر که فرود آورده شده است بسو ما - الایة - تا آخر آیت تا آنجا که فرموده است - و ما اوتی و نبی و مپیسی - رده البخاری - و عتقه - و هم از ابوهریره است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کفی بالمرء کذبا پس است مرد را از روزه و دروغ گفتن - ان یحدث بهی ماسمع - اینکه حدیث کند و گوید هر چه حس کند شنیده است یعنی اگر کسی بیج دروغ نگوید و لیکن هر چه بشنود بے تحقیق تفشیش روایت کند همین قدر پس است در دروغ گفتن زیرا که هر که را حال این بود البته در دروغ افتد چه غالب آنست که همه آنچه شنیده است راست بخوابد و بدو مقصود و جزو شیخ است از حدیث پیغمبر که معلوم نیست صدق آن - رده مسلم - و در بعضی نسخ رده البخاری و در جمیع الاصول این حدیث را در باب الکذب از مسلم و ابی داود آورده و الله اعلم - و عن ابن مسعود - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من نبی بعث الله فی امت قبله نیست هیچ پیغمبری که برانگخته است او را خداست لغات و است و سب پیش از من و در بعضی روایات فی امت بعد من - الاکان له من امتی حواریون - مگر آنکه بودند مردمان پیغمبر را از امت او حواریان - و اصحاب یا خدوان بسند و یقین و ن با مره - و بودند اماران که افتد میکردند عمل نموند و نیست و طریق و سه و پیروی میکردند حکم و سه و حواری مروءت و مخلص و ناصر و معین را گویند که خالص پاک باشد از کذب و غلات و اتفاق مشتق است از حواری معنی بیاض خالص و یاران و مخلصان عیسی را علیه السلام که حواری گویند نیز همین معنی است و اکثر بر آنند که اصل در تسمیه ناصر و مخلص حواری اصحاب عیسی عم اند که حرفت ایشان گافری بودند و گافری حواری گویند زیرا که د سے سفید و پاک میکند جامه را و چون ایشان از میان سائر ناس بصدق و اخلاص و نفرت و اعانت عیسی عم ممتاز بودند و مشتهر بخواریین گشتند هر چه مخلص را باین علاقه حواری گفتند و بعضی گفته اند که تسمیه اصحاب عیسی عم خواریین بجهت آنست که ایشان پاک میکردند نفوس خود را یا نفوس مردم را از چرک و جمل و حیثیت و علم و طاعت از ان غیر ایشان را نیز حواری گفتند بوشیده تا آنکه برین تقدیر تسمیه مخلص و ناصر حواری احتیاج بقول این اسم از خواریین عیسی عم حاجت نیست بلکه تسمیه آنها و هر باین صفت است برابر است با اعتبار معنی حواری که معنی بیاض خالص است چنانکه گفته شد فافهم - ثم انما تخلص من بعد هم خلوص بعد از ان بدرستی که تفسیرین است که پیدا میشوند بعد از رفتن و در گذشتن نجسمان و مجبان و انصار و اخوان انبیا جامعه دیگر که بربطه متصل اند و ملون جمیع خلعت است بمکون لام جمیع خلعت لفتح لام اخلاص آید و خلعت در اصل لغت آنکه پس از کسی بیاید و جانشین او بود و لیکن

نصاب در استعمال خلف بسکون لام و در شرف و فساد آید و فتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق پذیر خود است و فلان خلف سنو پس میفرماید که پیغمبر را اصحاب باشند مخلص و محب و ناصر و معین بعد از ایشان جامعه می آیند خلوت که صفت ایشان این است که - یقولون لا یقولون - نیگویند بجز در چیزه که خود نمی کنند - و یقولون لا یؤمرون - و میگویند چیزی را که امر کرده نشده اند چنانچه صفت ملائکه است امرای خود است اعوانا و العمدین ذلک - من جاهدتم بیده فمؤمن - پس کسی که کارزار کند ایشان را بدست خود تغییر دهد و در تنگم کند و کار خانه ظلم و فساد ایشان را پس و بوسن کامل است - و من جاهدتم لسانه فمؤمن - و کسی که کارزار کند ایشان را بزبان و من کند و دشنام کند و بدگوید - و نصیحت کند ایشان را بزبان خود او نیز مؤمن است که حصه از کمال دارد - و من جاهدتم بقلبه فمؤمن - و کسی که کارزار کند ایشان را بدل خود و انکار داشته باشد بر ایشان و محزون و متالم و متغیر شود دل و بهمشاهده افعال و احوال ایشان او نیز مؤمن است و در چه پایان از ایمان - و پس در اولک من الایمان جنه خزل - و نیست پس ازین مرتبه از ایمان مقدار واه خزل و در حدیثی دیگر وارد شده است که (ذلک اضعف الایمان) و این مرتبه نمیبند تر و سست تر از مراتب ایمان است - رواد مسلم - و عن ابی هریره - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من و عالی هدی کسی که بخواند کسی را بسو راه راست و ارشاد کند بآن خواه بفعل یا بقول - کان له من الاجر مثل اجر من تبعه - باشد مراد از مزد و ثواب مقدار مزد و ثوابی که پیروی میکند او را عمل میکند بحدایت او - لا ینقص ذلک من اجرهم شیئا - کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجر مراد از اجر با سه ایشان چیزی را یعنی با وجود آنکه آن کسان را اجر با و ثوابا بتمام و کمال حاصل میشود این شخص دعوت کننده را نیز ثابت میگردد زیرا که اجر با سه ایشان بسبب عمل کسب ایشان است و اجر با یک این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت و ارشاد او است که عمل او است - و من دعا الی ضلالة کان علیه من الاثم مثل آثام من تبعه - و کسی که بخواند کسی را بگمراهی باشد بر سه از نزد بجهت گمراه گردانیدن او ایشان را مقدار بیهما کسانیکه پیروی کنند او را و گمراه شوند بگفته او - لا ینقص ذلک من آثامهم شیئا - کم نمیکند آن ثبوت آثام مراد از آثام ایشان چیزی را - رواد مسلم - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بدار الاسلام غریبا - پیدا شدوین اسلام در آغاز کار غریب و تنها و یکس - و سید و کما بدار - و سر انجام است که باز گردد غریب تنها و بیچنان شود که در ابتدا س که حال بود و شرح این کلام دو وجه است یکی آنکه مراد با سلام حقیقت اوست که دین و ملت است و برین تقدیر مقصود تشبیه او سست بجزا که در شهر بیگانه باشد تنها و دور از اهل و اصحاب خود از جهت کمی مسلمانان که اعوان و انصار او باشند یا مراد با سلام مسلمانان باشد بطریق مجاز و برین تقدیر مراد غریب و قلت مسلمانان باشد در ابتدا س اسلام که از اوطان برآمدند و هجرت نمودند و جزیه چند محدود نبودند و باز کشتن ایشان در آخر غریب و قلیل بچنانکه در ابتدا بودند و ظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود - فطوبی للغریب - ناظر بر معنی ثانی است میفرماید خوشی و خرمی با و غریبان را که در آخر زمان قدم استقامت ثابت دارند و تمسک کتاب و سنت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عمرو بن عوف بیاید - رواد مسلم - و عنه - قال قال رسول الله صلی الله

علیہ السلام ان الایمان لیا لرزہ بمرہ وتقدریم رابر زاس۔ الی المدینۃ۔ بدرستی کہ ایمان ہر آئینہ گرومی آید و میخیزد و باز میگرد و پسوسے مدینہ
 کہ سلطان اصلی اوست و در حدیث دیگر کہ در فصل ثانی بیاید پسوسے حجاز گفتہ کہ شامل کہ مدینہ است و توضیح آن ہما بخاتم۔ کما
 تارز الحیۃ الی حجاز۔ چنانکہ باز میگرد و میرود و مار پسوسے سورخ خود و حجر تقدیم جمیم مضمومہ بر حلسہ مملہ اسانکہ سورخ مار و مانند آن
 و تخصیص تازشیدہ بحجت آنست کہ این دابہ در گرد آمدن و فراہم شدن و رفتن سخت ترست از رفتار دیگر دواب و نیز بر آوردن
 و بے بعد و آمدن و در سورخ و شوار است بچنین دین مسلمانی بعد از ہجرت میگرد و بجانب مدینہ می و آید و قرار میگیرد و در آن
 چنانکہ بر آوردن و بے ازان ممکن نباشد و بعض گفتہ اند کہ این اشارت است از احوال آخر زمان کہ دین مسلمانی و وجود کائنات
 کمتر شود و جزو مدینہ وجود آن نادر باشد واضح آنست کہ این اخبار است از زمان خروج و قبال کہ جزو مدینہ مطہرہ علم ہون آن زمان
 موجود نباشد چنانکہ از احادیث مضمومہ میگرد و متفق علیہ۔ و سبذ کہ حدیث ابی ہریرۃ۔ و سر انجام است کہ ذکر کنیم حدیث ابی ہریرہ
 را کہ اولش اینست۔ ذرونی ما ترککم فی کتاب المناسک۔ در کتاب المناسک حج۔ و عذشی معاویۃ و جابر۔ و ذکر کنیم حدیث
 معاویہ و جابر را کہ در اول یک حدیث این است لایزال من امتی و الآخر۔ و حدیث دیگر کہ در اول او۔ و لایزال طائفہ ہستی
 است۔ فی باب ثواب ذرہ الامۃ۔ در باب ثواب این است کہ در آخر کتاب مذکور است۔ ان شاء اللہ تعالیٰ۔ پوشیدہ
 نما ند کہ انچہ مذکور کردہ است درین باب خبر حدیث معاویہ نیست و حدیث جابر مذکور شدہ

الفصل الثانی۔ عن رسیۃ الجرجسی۔ بضم جمیم و فتح را و شین معجمہ و مشقی اختلاف است در صحبت و سے و بود
 نقیہ ناسک در زمن معاویہ روایت میکند از عائشہ و سعد ابی ہریرۃ روایت میکند از زوسے پسوسے ابو ہشام و عطیہ
 بن قیس و جز ایشان۔ قال ابی بنی السد۔ گفت آمدہ شد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یعنی آمد او و فرشتہ۔ فقیل لہ۔ پس گفتہ شد
 مرا آنحضرت راضی اللہ علیہ وسلم بر زبان فرشتہ۔ لشم عینک۔ باید کہ خواب کند ویدہ تو۔ و شمع اذناک۔ و باید کہ بشنود و گوش تو
 و لیقل قلبک۔ و باید کہ بداند دل تو مضمون این حدیث ہمان مضمون حدیث جابر است کہ در فصل اول گذشت پس حاصل
 معنی آن شود کہ چشم اگر بہ در ز داب است لیکن گوش شنواست و دل بیدار پس بیان کنید براسے و سے مثل کہ میشنود و می فہم
 قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فنامت عینی و سمعت اذناے و عقل قلبی۔ پس خواب کرد چشم من و شنید ندید و گوش
 من و دریافت دل من۔ قال فقیل لی سید بنی دارا۔ پس بیان کردہ شد مثل و گفتہ شد مرا کہ ہنترے بنا کرد سراے را فیصنع
 ماؤبہ۔ پس ساخت طلعے را براسے مردمان۔ و ارسل داعیا۔ و فرستاد آن سید کسے را کہ بخواند مردم را براسے طعام فحن
 اجاب الداعی و دخل الدار پس کسے کہ پاخ داو و پذیرفت گفتہ خوانندہ را در آمد سراے را۔ و اکل من الماؤبہ۔ خورد از آن
 طعام کہ ساخته شدہ بود۔ و رضی عنہ السید۔ و خوشنود شد از و سے آن سید بحجت قبول کردن دعوت او را با وجود آنکہ دعوت
 محض از براسے فائدہ آنکس است و سید را در آن نفقے و غرض نہ۔ و من لم یحب الداعی۔ و کسے کہ اجابت نکرد داعی را۔ لم
 یدخل الدار و لم یأکل من الماؤبہ۔ در نیامد سرا و نخورد از آن طعام۔ و سقط علیہ السید۔ و خشم کرد و ناراض شد از و سے سید

قال - گفت آن فرشته یاروی - قائم بوالسید پس خداے تقایے بنائے ان سید است که بنا کردار را - محمد الداعی
و محمد صلی الله علیه وسلم بنائے آنکس است که موم را بطعام میخواند - والد الدار الاسلام - و سر که بنا کرده شده مشبه باسلام است
والماؤبة الجنة - و طعام که ساخته شده بهشت و نعیم اوست و در حدیث سابق دارد بهشت را گفت و ماؤبة نعیم او و چون اسلام
سبب در آمدن بهشت است اینجا اورا مشبه بدار ساخت و ماؤبة خود هر دو جال نعیم بهشت است فانهم - رواه الدارمی
و عن ابی رافع - مولاے آنحضرت ادل مر عباس را بود پس بخشید و زبان حضرت و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد
کرد اورا آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شد احد را و خندق را و مشاهد دیگر را که بعد از ان بود و حاضر نشده بدر را اگر چه بود باسلام او
پیش از بدر نام و سے ابراهیم بود بر قول مشهور غالب آمد بروے کثیت اومات فی خلافة علی رضی - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا الفین - نعیم هزاره و سکون لام و کسر فاء - احد کم مشکا علی اریکته - باید که نیام من هیچ یکے شمار آید که نه خجست
آراسته خود کنایت است از تکرر سلطنت و آسایش و فراغت و بیرون نیامدن بطلب علم و حدیث - یا یثیة الامرن امری
در ان حال که می آید یکے از شمار حکم از احکام من - مما امرت به او نهیست - غنه - از آنچه امر کرده ام من بدان یا نهی کرده ام از ان -
فیقول لا اوری - پس میگوید آن یکے نمیدانم غیر قرآن را و متابعت میکنم جز آن را - ما وجدنا فی کتاب الله اجنانه - چیز سے
که می یابیم در کتاب خدا پیروی میکنیم آن را خبر داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از حال بعضی از اهل جبل و فراغت و تکرر که متقاعد
و شکا سل انداز عمل کردن بی شیت در حکم که یافته نیشود در قرآن و گمان میبرد که احکام شرع منحصر اند در قرآن و جاہل اند
بآنکه در احادیث بے احکام است که در قرآن مجید نیست و همچنانکه قرآن حجت است حدیث پیغمبر نیز حجت است و چنانکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را قرآن عطا کرده اند احادیث نیز داده اند و هر دو وحی است چنانکه در حدیث آئیده بیاید - رواه
احمد و ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه و السیتمی فی دلائل النبوة - و عن المقدم - بن معدی کرب - یکسر اصحابی کندی منزل
کرد حص را آمد در وفد کنده شمار کرده میشد و اورا در اهل شام حدیث و دلائل نشان ست بات بالشام ستمه سبع و ثمانین و له
احدی و تسعون ستمه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا انی اوتیت القرآن - و اما و آگاه باشد بدستی که داده
شده است مرا قرآن - و مثله منه - و داده شده است مرا مانند قرآن یا قرآن که احادیث باشد و مماثلت در بودن اوست
از وحی چنانکه قرآن وحی است منزل از جناب قدس الهی بچنین احادیث نیز وحی است و ارد از جانب حق غایت آنکه
وحی حلی است و حقی و متلو و غیر متلو آنکه الفاظ و عبارات و سے نیز با احکام متعلق باشد چنانکه صحت نماز و حرمت و مس
محدث و جنب و اعجاز نظم و آن قرآن است و غیر متلو آنکه باین چنین باشد و آن احادیث است تواند که مرد مماثلت در
عدد و مقدار باشد چنانکه از حدیث آئیده معلوم شود - الا و شک جلی شعبان علی اریکته لبقول - آگاه باشد که نزدیک است
که مری سیر مستغنی بر تخت خود بغراغت اقتاده میگوید - علیکم بهذا القرآن - لازم گیرید بر خود این قرآن را - فما وجدتم
فی من حلال فاحلوه - پس چیزی که پایید در قرآن از حلال پس حلال گردانید آن را و بکنید - و ما وجدتم فی من حرام فحرّموه -

و چیزے کہ بیا بید روے از حرام پس حرام گردانید آن را و نگید و وضع شعبان کنایت از بلادت و سو و فہم ست کہ طبع
و شکر طعام سبب آنت یا از کبر و حماقت کہ تنعم و تر نہ موجب آن میگردد۔ وان ما حرم رسول اللہ کما حرم اللہ۔ و بدرستی
چیزے کہ حرام گردانیدہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مثل چیزے ست کہ حرام گردانیدہ است خدا و بعض نسخ انماست
کہ معنی ما دالاست بعد از ان مثال چند ذکر کرد و در بیان انچہ ثابت شدہ بہ سنت رسول اللہ و مذکور نیست در کتاب مذکور
الا لا یحکم کم الحمار الابی۔ آگاہ باشید حلال نیست مر شمار گوشت خرابی کہ در خانہ ما می باشد احتراز کرد از خوردن و حشی کہ آن را گوشت
گویند کہ آن حلال ست۔ و لا کل ذمی ناب من السباع۔ و حلال نیست ہر خداوند پیشک از ورنہ ہا مثل شیر و گرگ
و سگ و مانند آن۔ و لا لقطۃ معاہد۔ و حلال نیست لقطۃ معاہد لقمۃ لام و فتح قاف مال برداشتہ شدہ از زمین
و بسکون قاف نیز آید و فتح افصح و اکثر است و معاہد بکسر و فتح ہا ہر دو جائز ست کہ کسی کہ میان تو و میان او عمد بود و مراد
ہوے و حدیث ذمی ست پس میفرماید کہ مال ذمی کہ در راہ افتادہ یا فتنہ شدہ باشد حلال نیست زیرا کہ وے و مال وے
مستعصم ست چنانکہ حکم مال مسلمانان ست۔ الا ان یستغنی عنہا صاحبہا۔ مگر آنکہ بے نیاز باشد از ان لقطۃ مالک او کہ معاہد ست
این را و ذمی گفتہ اند یکے آنکہ مالک بگذارد و آن را و بخشد مگر کسی را کہ یافتہ ست و دوم آنکہ شے قلیل خسیس باشد کہ در عادت
نیاز مند ہی بآن نباشد و گفتہ اند کہ چون لقطۃ چیزے حقیر باشد لقمۃ لا قطور ان اگر محتاج باشد جائز ست و احکام
لقطۃ بتفصیل در باب دسے بیاید انشاء اللہ تعالی۔ و من نزل بقوم فلیعلم ان ینزہ۔ و یکے از احکام کہ بحدیث
ثابت شدہ در کتاب اللہ ذکر آن نیست این ست کہ کسی کہ نزول کند بر قومے و فرود آید بر ایشان پس لازم است
بر ان قوم کہ ہمائی نکنند آن کس را و این بطریق سنت و استحباب ست نہ بسبیل فرضیت و ایجاب زیرا کہ ہمائی کردن
واجب نیست بلکہ سمت از باب مروت و سیرت اہل ایمان ست و لهذا این حکم را در صورت نہی نیاورد و گفتہ حلال
نیست مرقوم را کہ ہمائی نکنند مگر کسی را کہ نزول کند بر ایشان چنانکہ در قرآن او گفت۔ فان لم تقرؤہ فکان یعقبہم۔ یعنی
یا و سکون دین و کسوفات۔ بش قرآن۔ پس اگر ہمائی نکنند این قوم آن کس را پس میرسد مراد را کہ جزاے فعل ایشان ہند
بمقدار ہمائی خود و بیکہ از ایشان بدل انچہ قوت شد و را یعنی جاے آن دارد کہ بگیرد و ایشان مستحق و مستایل آن شدہ اند
کہ تو ان گرفتہ اگر چہ واجب نیست قرآن کسوفات و برا و مقصور و بطاہر این کلام ناظر در وجوب ضیافت ست پس
بعض گویند کہ این حکم در کسی ست کہ مفطر ست و اگر گیرد خوف ہلاک دارد چنانکہ در حالت مخمضہ می باشد و بعض گفتہ اند
کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم لشکرے میفرستاد و سگان ہوا دی و معاویہ و بازاری بر پائی کردند کہ از آنجا چیزے
بخزند و بخورند پس سخت گرفتہ شد کار بر اہل قرے کہ بر اے غازیان ہمائی کنند و اگر نکنند عقوبت ایشان
این شد کہ بگیرند از ایشان غازیان مقدار ضیافت خود بر سبیل زجر چنانکہ حکم بود کہ ہر کہ از غنیمت بدزد
و مستاع اورا بسوزند و ہر کہ منع زکوٰۃ کند نصف مال او را بگیرند و بعض گفتہ اند کہ ہمائی کردن مگر کسی را کہ نزول کند

وابتداء اسلام واجب بود پس ازان منسوخ گشت بفرصت زکوة و التدا علم - رواه ابو داؤد - روایت کرد این حدیث را
 ابو داؤد و تاجیجا و رومی الدارمی نحوه و کذا ابن ماجه الی قوله کما حرم الله - و روایت کرد داری و یحیی بن روایت کرد ابن ماجه تا قول و
 کما حرم الله و ایشان این کلام را که الا یحیل الی آخره ذکر کرده اند - و عن العرباض - بکسر عین مهمله سکون را و بموحده و
 ضا و حجه - بن ساریه - بسین مهمله و راو یاسه تحتانیه صحابی است از اهل صفه و از گریه کنندگان که فرود آمده در باب ایشان
 آیه کریمه (و اعلمی الذین اذا ما اتواک لخلکم لایم) نزول کرد بشام و سکونت بحصص کردات شمس بن بعبین رضی الله عنه - قال قام
 رسول الله صر باض بن ساریه گفت استاذ غیر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی خطبه خواند - فقال - پس گفت آنحضرت - بحسب
 احدکم تمسک علی الرکبة - آیا گمان میرود یکی از شما بکمره بر تخت آراسته خود - فلیکن ان الله لم یحرم شیئا الا ما فی هذا القرآن - گمان
 میرود که خدا بے نقایه حرام نگردانیده است چیزی را که چیز که درین قرآن است - الا وانی و الله قد امرت - آگاه باشید
 و بدستی که من بخدا سوگند تحقیق امر کرده ام - و وعظمت - و پند کرده ام - و نهیت عن الشیاء - و باز داشته ام مردم را از چیزها
 اینها مثل القرآن - بدستی که آنچه امر و نهی و وعظ کرده ام من هر آئینه مقدار قرآن است - و اکثر - بلکه بیشتر است ازان پس
 ازان بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم احکامی چند از آنچه منی کرده است و در قرآن نیست بقول خود - و ان الله لم
 یحل لکم ان تدخلوا بیوت اهل کتاب الا باذن - و بدستی که خدا بے نقایه حلال نگردانیده است مرثرا که در آید خانه های
 اهل کتاب را اگر باذن - و لا ضرب لسانکم - و حلال نگردانیده است مرثرا از زن زنان ایشان را در گرفتن جزیه و خسار
 و مانند آن - و لا اکل ثمارهم - و حلال نگردانیده است خوردن میوه های ایشان را - اذا عطاکم الذمی عظیم - و قتیله بدینند
 اهل کتاب شما را چیزیکه بر ایشان است از جزیه و خراج - رواه ابو داؤد - روایت کرد این حدیث را ابو داؤد - و فی اسناد
 و در اسناد و این شخص است که نام وے - اشعث بن شثیر المصیصی است - قد تکلم فیہ به تحقیق که سخن کرده شده است
 و وے که گفته است یا نه و مصیصی که شمر و تشدید صا و مهمل اولی و فتح میم و خفت صا و نیز گفته اند نسبت است بشمر وے
 که نام آن مصیصی است و در قاموس گفته که مصیصی هر وزن سمیعته نام شهر است بشام و تشدید و او نهی شود صا و را -
 و عنه - و هم از العرباض بن ساریه روایت است - قال - گفت صلی بن رسول الله - نماز گزار و با اینی است که
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ذات یوم یکروزه - ثم اقبل علینا بوجه - پستروجه کرد بر ما بر وے مبارک خود - فوعظنا
 موعظه طینه - پس پند کرد ما را پند کرد فی سخت رسان و مؤثر و قول بلخ آنکه مدلول وے بمقصود و برسد و بارنگ نیک و سر
 و بلخ نصیح که ببارت خود کنه ضمیر را برسد - و رفت منها العیون - اشک ریخت ازان موعظه چشمها و رفت
 بنال بحج رفیق اشک از چشم و و جلست منها القلوب - و رسید از وے دلها - فقال رجل پس گفت
 مروه - یا رسول الله کان ہذا موعظه مودع - گو یا این پند وے است که دواغ کننده است چه شخص در وقت
 دواغ کردن از پند و نصیحت هر چه کردنی است چیزه فرد گذارد و هر چه گفتنی است بگوید و دل ما از تصور دواغ و طیت تو

گرفته میشود و عزون میگردد۔ قاضی صنا۔ پس وصیت کن ماری یعنی اندرز بے کمن نرم و آسان نادل بیاساید و از جانزدود۔ فقال
او صلیکم بتوئی امد۔ پس گفت وصیت میکنم شمارا بر پیرمیزی گاری و ترس از خدا۔ و السمع والطاعة۔ و قبول کردن حکم امر و فرمانروایی
ایشان و آنچه موافق حکم شرع بود و بتوئی جمع شود۔ و آنکان عبد اجشیا۔ و اگر چه رضا حاکم غلام حبشی بود و این مبالغه است
در اطاعت امر و الا بنده امیر نبود یکے از شرائط امارت آزادی ست و این خیانتست که در حدیث آمده است که هر که
سجده بے ناکند و در ادب پشت خائے بنا کند اگر چه آن مسجد بمجوا شبانه کجشک بود و سجده بر گنجوا شبانه کجشک بنا شد و لیکن مقصود
مبالغه است و خردی و تنگی و تواند که بند و حبشی نائب سلطان کبیر بود برین تقدیر اطاعت و بے بفرموده سلطان واجب گردد
پس ازان علت سب و طاعت امر اربابان فرمود بقول خود۔ فانه من لعن من لعن بعدی۔ زیرا که بدستی که کسی میزد از شما بعد از من
فسیری اختلاف اکثرا۔ پس سرانجام است که بنیاد اختلاف بسیار را در مردم و در سب و طاعت امر امن است از فتنه که پیدا گردد و از
اختلاف و اشارت کرد بحفظ تقوے بقول خود۔ فعلیکم بسنی و سنت الخلفاء الراشدين المہدیین۔ پس لازم گیرید بخود سنت امر و
تعلیمت اہل رشد و رشاد و راه یافتگانند و رشاد و رشاد با مان و برہ بودن خلاف غی و مراد بخلفائے راشدین خلفائے
اربعہ داشته اند هر که بر سیرت ایشان برود موافق سنت عمل کند حکم ایشان و اردن هر که ہو اسے نفس خود بدعتے پیدا کند و تحقیق
سنت خلفائے راشدین رضی اللہ عنہم همان سنت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ در زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شریعت
نیافتہ بود و بعد از و در زمان ایشان رواج یافته و مشہور گشته و صفات با ایشان شده و چون منقلہ آن بود که یکے آن را
بعثت اصناف با ایشان بدعت پندار و در دین مگر گردد و وصیت کرد با اتباع آن پس ہر چه خلفائے راشدین بدان حکم کرده باشند
اگر چه با حتما و قیاس ایشان بود موافق سنت بویست طلاق بدعت بران نتوان کرد چنانکہ فرقہ زائکہ کنند پس ازان مبالغه کرد و وصیت
با اتباع سنت و فرمود تحسکوا بہا چنگ در زیند بہ سنت من و سنت خلفائے راشدین۔ و خصوصاً علیہا بالتواجد۔ و سخت بریند
بر سنت و مذاہنار او محکم گیرید آن را و غرض گردیدن و لوا جد چہار دندان در افصائے دندانہا کہ آنہا را اضراس عسلم و اضراس عقل
گویند و یعنی انیاب و مطلق اضراس نیز آید۔ و ایاکم و محدثات الامور۔ و دور و دور از کار ماے نو پدید شده کہ در زمان
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و زمان خلفائے راشدین نبوده اند۔ فان کل محدثہ بدعت۔ زیرا کہ ہر خصالت اعدا شدہ
بدعت ست۔ و کل بدعت ضلالہ۔ و ہر بدعت ضلالت ست یا سبب ضلالت است۔ رواہ احمد و ابوداؤد و الترمذی
و ابن ماجہ۔ این حدیث را ابن چہار کس روایت کرده اند۔ الا انہا لم یذکر الصلوۃ۔ مگر نیست کہ ترمذی و ابن ماجہ ذکر
نکرده اند قسم نماز گزاردن را یعنی گفتہ اند صلی اللہ علیہ وسلم انما یذکر الصلوۃ۔ مگر نیست کہ ترمذی و ابن ماجہ ذکر
بن سو و قال خطابہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطا۔ گفت ابن مسعود کشید آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برائے تفہیم ما
خطے راست تارہ راست را شال نماید۔ ثم قال ہذا اہل اللہ پیتر گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بن خط را کہ راست کشیدیم
راہ خداست۔ ثم خط خطوطا عن یمنہ و عن شمالہ۔ پیتر کشید خطہا بے دیگر از جانب راست آن خط و از جانب چپ آن

وقال نه سبل و گفت این راههاست - علی کل سبل منها شیطان يدعو الیه - بر سر هر راه ازین راهها شیطانست که بخواند
 مردم را بآن راه و برین میرود از راه راست - و قرار - و خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم این آیت را - وان هذا صراطی مستقیما
 فاتبوه الاثر - پیرو دگر عالم میفرماید که این راه من است راست که نمودم شمار پس پیروی کنید آن را و آخر آیت این است
 که لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیل و پیروی کنید راهها را که چپ و راست میرود یعنی ادیان مختلفه و طرق رائعه تا پریشان
 نگردانند آن راهها شمار را و درین راه راست - رواه احمد و النسائی و الدارمی - بدانکه درین حدیث دو را حدیث و یک
 که در شنبی و رو یافته و کتب احادیث عدد این خطوط و نظریات ده جزا که در مدارک و تفسیر این آیت حدیث روایت کرده
 است که کشید آنحضرت صلی الله علیه و سلم خط مستوی و فرمود این سبل رشد است و راه خداست پیروی کنید آن را بیشتر کنید
 و هر جانب شش خط مائل و فرمود این راههاست بر سر هر راه شیطانست که بخواند بسوای آن پس اقبال کنید
 از آن و خواند این آیت را و گفت صاحب مدارک پیوسته میگردد هر یک ازین و آورده راه شش راه پس میگردد هفتاد و دو راه
 پوشیده نماند که افتراق است هفتاد و سه فرقه و در حدیث صحیح وارد شده است لیکن ندب این طریق که در مدارک گفته بلکه در موافقت
 گفته است که کبار فرق اسلامیه هشتاد و شش فرقه و شیعه و خوارج و مجریه و نجاریه و جبریه و مشبیه و ناجیه بعد از آن معتزله را بشت فرقه ساخته
 و شیعه را بشت و دو فرقه و خوارج را بشت و مجریه را پنج و نجاریه را سه و جبریه و مشبیه را تفریق کرده و فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت
 اند و مجموع هفتاد و سه فرقه شد انتمی اگر گویند چگونه معلوم شود که فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند و این راه راست و راه
 خداست و دیگر همه راههاست نادرست و هر فرقه و موی میکند که براه راست است و مذموب و حق جوایش آنکه این چیز
 نیست که بحد و دعوی تمام شود بران باید و بران حقانیت اهل سنت و جماعت آنست که این دین و اسلام منقول آمده است
 و مجرد نقل بآن دانی نیست و بتواتر اخبار معلوم شده و بتبع و تفحص احادیث و آثار متیقن گشته که سلف صالح از صحابه و تابعین
 باحسان و من بعد هم همه برین اعتقاد و برین طریقه بوده اند و این بدع و هواد بر مذموب و اقوال بعد از صدر اول حادث
 شده و از صحابه و سلف متقدنین هیچکس بران نبوده و ایشان بتری بوده اند از آن و بعد از حدوث آن رابطه صحبت و محبت
 که بآن قوم داشتند قطع کرده و رفته و رفته و محمد بن ابی طالب کتب ستمه و غیره از کتب مشهوره معتبره که بنا و مدارا حکام اسلام بران
 افتاده و آنکه فقهای ارباب مذموب از جمله و غیر هم از آنها که در طبقه ایشان بوده اند همه برین مذموب بوده اند و اشاعره
 و ماتریدیه که اکثر اصول کلام اند تا یک مذموب سلف نموده و بدلائل عقلیه آن را اثبات کرده و آنچه سنت رسول صلی الله
 علیه و سلم و اجماع سلف بران رفته بوده مگر ساخته اند و نام ایشان اهل سنت و جماعت افتاده اگر چه این نام
 حادث است آن مذموب و اعتقاد ایشان قدیم است و طریقه ایشان اتباع احادیث بنوی صلی الله علیه و سلم و اقتدا
 بآثار سلف و حمل نصوص بر ظاهر است مگر عند الضرورة و عدم اعتماد بر قول و آراء و ابواب خود و خلافت دیگران مثل
 معتزله و شیعه و آنکه در اعتقادات بر طریقه ایشان تشبیه فلسفه و استرسال با او و نام ایشان نموده و مشایخ

عمومیہ از متقدمین و محققین ایشان کردہ است۔ ان طریقت وزاد و عبادہ و مراض و متورع و متقی و متوجہ بجنب حق و مبرک از جہل و
نقص بود و اندہمہ برین مذہب بود و چنانکہ از کتب متقدمہ ایشان معلوم گردود و معرفت کہ معتدترین کتابہاے این قوم بہت
و شرح الشیوخ شہاب الدین سہروردی در شان او گفتہ است لا لا العرف ما عرفنا الشیوخ عقائد صوفیہ کہ اجماع دارند بر آن
آورده کہ ہمہ عقائد اہل سنت و جماعت ست بے زیادت و نقصان و مصداق این سخن کہ گفتیم آنست کہ کتابہاے حدیث
و تفسیر و کلام و فقہ و لغت و سیر و تواریخ معتبرہ کہ در دیار مشرق و مغرب مشہور و مذکور اند جمیع کنند و تفحص نمایند و مخالفان نیز
کتابہا را بیارند تا ظاہر شود کہ حقیقت حال حبسیت و بالجملہ سواد اعظم در دین اسلام مذہب اہل سنت و جماعت ست۔ عرف و لک
من النصف بالانصاف و تحجب عن التعصب والاعتساف والند لبقول الحق و ہدیہ الی السبیل۔ وعن عبد اللہ بن محمد
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن احدکم حتی یموت ہواہ بقالما جئت بہ۔ ایمان نمی آردی از شما تا آنکہ ہواہ
نفس او تابع و پیروم چہ از آن کہ آورده ام من آن را از دین و شریعت اگر مرا متابعت ست و اعتقاد و عمل در خباہات و عادات
بر وجہ کمال و تسلیم در منابا حکام و سے صلی اللہ علیہ وسلم و وقت معارضہ داعیہ حق و باعہ ہوا پس مراد نفی ایمان کامل
و اگر تبعیت و راضی درین اسلام و اعتقاد حقیقت اوست مراد نفی اہل ایمان ست و فرمود ہوا تابع شود و گفتہ منتفی و منہم گردود
زیر کہ استفا و اللہ ام آن مطلقا ممکن نیست و کمال نیز نیست و موجب اجر و ثواب نہ کمال آنست کہ ہوا با شد و تابع حق و متقاد امر
باشند۔ رواہ فی شرح السنۃ۔ روایت کرد این حدیث را محی السنۃ در شرح السنۃ۔ وقال النووی فی اربعیۃ۔ و گفتہ است امام
نوووی در چہل حدیث خود۔ ہذا حدیث صحیح روایہ فی کتاب الحجۃ با سند صحیح۔ وعن بلال بن الحارث الزہری۔ بضمیمہ فتح
راے و کسر نون صحابی ست آمد بران حضرت در وفد مدینہ و رسال خیم از ہجرت مات سنۃ ستین و نہ ثمانون سنۃ۔ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ای منہ من تنہی کلمۃ زندہ گرداند و ترویج و بدستے از سنتہاے مرا کہ۔ فذا حیث بعدی تحقیق میرانیدہ شد
متابع کردہ شدہ است پس از من۔ فان من الاجر مثل اجر من عمل بہا۔ پس بدستی کہ مرا کس است از اجر و ثواب مقدار
اجر او و ثوابہاے کسانیکہ کار میکنند بآن سنت۔ من غیر ان ینقص من اجر ہم شئنا۔ بے آنکہ کم کردہ شود بسبب ثبوت اجر
مرا کس را از اجر ہاے این کار کنندگان چیزے یعنی ہم آن عالمان را اجرا کمال و تمام حاصل میشود ہم این احیاء سنت
کنندہ و در داج و ہندہ را مقدار اجرا ہاے ایشان ثابت میگردد۔ و من اجتہد بعقۃ ضلالۃ لا یرضانا اللہ و رسولہ۔ و کسی کہ بدعت
پیدا کند بدعت ضلالۃ کہ راضی نیست از ان خدا و رسول و ذانجلاوات بدعت حسنہ کہ درو سے مصلحت دین و ترویج
آن باشد۔ کان ملیہ من الاثم مثل اثم من عمل بہا لا ینقص ذل من اجر ہم شئنا۔ باشد بران کس از ہزہ مقدار جز ہواے
کسی کہ عمل کند بآن بدعت کم نمی کنند آن از ہزہ ہاے ایشان چیزے را شرح این حدیث و سخن در آخر فصل
اول در حدیث ابی ہریرہ از روایت مسلم گذشت۔ رواہ الترمذی و رواہ ابن ماجہ عن کثیر بن عبد اللہ بن عمرو بن ابی عین
جدہ۔ وعن عمرو بن عوف۔ انہما ہی ست ما فیہ شذوذ۔ رواہ سکونت کہ مدینہ را رط۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

ان الدین لیاثر الی الحجاز کما تاراجت الی حجاز - ترجمه این عبارت در حدیث آخر از فصل اول گذشته الا انکم انجا الی المدینه گفت
و انجا الی الحجاز که شامل مکه و مدینه هر دوست چنانکه آنجا نیز بدان اشارت کرده شد ما که سبب ورود در آن مقام بیان فضیلت مدینه
سطره بود و درین مقام اخبار فضیلت حرین را در همانا تعظیفا و تشریفا و الله اعلم - و یقتل الدین من الحجاز - هر آینه پناه میجوید
دین از زمین حجاز و میگرداورد الحجاز و سکون و باز میگرد و بسوسه او و قتی که ظاهر شود قتل و مستولی گردند اهل کفر و فساد یا در آخر زمان
در وقت خروج و جال چنانکه گذشت - یقتل الازدیة من راس الجبل - همچو پناه جستن بزرگوهری از سر کوه و بر آمدن او آن را از رویه
همه و سکون را و کسرو او و تشدید بزرگوهری و بعض مخصوص با ده دارند - ان الدین بدا و غریبا و سید و کما بدا - بدستی که دین پیدا
شده است غریب و تنها و سرانجام است که باز گرد و چنانکه بود - فطوبی للغرباء پس خوشی و شگنی باد مرغیان را - و هم الدین یصلون ما
افسد الناس من بعدی من منی - و غرآن کسانند اند که شکو میسازند چیزه را که بر ساخته اند مردم بعد از من از سنت من -
رواه الترمذی - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - لیا تین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل برأینیهما
براست من مانند آنچه آمده و گذشت بر بنی اسرائیل - حدیث اهل بالنفل و موافق و مطابق با یکدیگر و اصل این ترکیب آنست که چون لعین
بدون طاعات آنها بر یکدیگر اندازه کرده بر نهد تا برابر آیند و گویند جزوت انفل بالنفل و حدیثی اندازه کردن و بریدن نفل و موافق
انفل بالنفل نیز گویند پس از آن مثل شد در موافقت و چهر یکدیگر - حتی ان کان منهم من اتی آسمه علانیه - تا آنکه اگر بود از بنی اسرائیل
کسی که آمده و در خود را یعنی جماع کرد با و سه آشکارا - لکان فی امتی من یلعین ذلک - هر آینه باشد در امت من کسی که میکند آن
نفل شیع را و گفته اند که مراد با و زوجه پدر است یعنی چه صورت دارد و کسی که با مادر حقیقی خود این فعل کند که مانع طبعی یا نبی شرعی
همراه است اما مادر زوجه پدر که نه مادر است و صورت امکان دارد از جهت عدم مل طبعی - و ان بنی اسرائیل تفرقت علی
فتمین و سبعین ملت - و بدستی که بنی اسرائیل جدا شدند بر هفتاد و دو و نذهب - و تفرقت امتی علی اثلث و سبعین ملت و جدا میشوند
من از آنها که ایمان آورد و در دین قبل از نذر بر هفتاد و سه مذنب در اصول عقائد کلمه فی النار - همه ایشان مستحق در آمدن دوزخ
باشند بحیث سودا اعتقاد و الایحیث عمل شاید که فرقه ناجیه نیز در آیند و قول با آنکه ذنوب فرقه ناجیه مطلق منقورست سخن بطلیل
ست - الا مله واحده - مگر یک اهل ملت - قالوا من هی گفتند مگر یک کسیت آن یک اهل ملت - یا رسول الله قال یا ابا عبد الله
اصحابی - فرمود اهل ملت است که من برانم و اصحاب من برانند - رواه الترمذی و فی روایه احمد و ابی داود عن معاویه - و در
روایت امام احمد و ابی داود و معاویه و یحیی بن آدم است که ثمان و سبعون فی النار و واحده فی الجنة و هی الجماعه - اهل سفیاء
و دو ملت در آتش دوزخ اند اهل یک ملت در بهشت و آن یک ملت سیئه الجماعت است از جهت اجتماع ایشان
بر کلمه حق و بر آنچه اجماع کرده اند بر آن سلف که براه راست بوده اند و این عبارت نیز درین روایت آمده است که و انه
یخرج فی امتی اقوام - و بدستی که شان اینست که بیرون خواهند آمد در امت من گروهی که تجارتی بهم ملک لا بهوا رواه شیخ
باب الشان یعنی سرایت میکند در رگ و پهل ایشان آن اموال متفرق شدند با آنها و اموال جمع هر یکی بهی اراده نفس و شرم و اد که

خوانندہ است ایشان را بآن مذہب کما تجاری الکلب بصاحبہ چنانکہ سرایت میکند کلب در صاحب خود و کلب لفتح لام علت است
 کہ عارض میشود آدمی را از گردن سگ دیوانہ و مستولی میگردد و بروی مشبہ مالخو یا و سرایت میکند از وی بدیگرے میتواند
 کہ بچای آب نگاه کند و اگر بکند فریاد کند و بیلاشتی آورد و بسا کہ از تشنگی بمیرد و نتواند کہ آب بخورد و این علت است کہ میریزد و آنگون
 بر تمامہ بدن او و متولد میگردد و از وی عارض رود و سرایت میکند و در گ و بچہ چنانکہ فرمودہ - لا یبقی من عرق ولا مفصل الا
 دخل - باقی نمی ماند از صاحبش پیچ رگے و بندے گر آنکہ درمی آید آن علت در آن و تشبیه اہل ہوا بصاحب این علت بحجت
 آنست کہ بر صاحب مستولی گردد و عارض رود و از وی متولد شود و ضرر آن از وی بدیگرے تجاوز کند چنانکہ علت بخت و ہوا
 در اہل ہوا و چنانکہ صاحب علت کلب از آب بگریزد و نتواند آن را خورد و تشبہ بمیرد و بچنین اہل ہوا از علم دین بگریزد و نتواند از آن
 مستفیذ شود و مجرم از آن بگریزد و در باد یہ جہل و نادیدہ بخت جان و ہند کشال اسد العافیہ - وعن ابن عمر - رضی اللہ عنہما -
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لا یجمع امتی - بدرستی کہ خداے تعالیٰ گرد نمی آرد امت مرا - اذ قال امۃ محمد -
 شک را دی ست کہ بجای امتی است محمد گفت - علی صلا اللہ - بر گمراہی و این خاصیت منقبیست کہ پروردگار تعالیٰ
 این امت مرحومہ را بدان مخصوص گردانیدہ است کہ ہر چہ بر آن اتفاق کنند جز حق و ثواب نبود - وید اللہ علی الجماعۃ - و دست قدرت
 و احسان الہی بر جماعت است و این کنایت است از حفظ و نصرت حق تعالیٰ اہل حق را از ایماے خلق و خوف اعدائے دین
 و توفیق و سے بچانہ مرا ایشان را از براے استنباط احکام و اطراح بر ریافت حق و چون اختلاف کنند و متفرق شوند ز اہل
 گردانہ حفظ و عصمت و سکینہ با و بفرستد تذاب را و فاسد گردانہ احوال را و پیرون آرد از آنچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و صاحب
 اور رضی اللہ عنہم بران بودند - و من شد شدنی النار - و کسی کہ تنہا افتد از جماعت و پیرون آید از سواد اعظم انداختہ میشود و در
 آتش دوزخ شذال بر صیغہ معلوم است و دوم مجہول و معلوم نیز آمدہ و بچنین در حدیث آیندہ - رواد الترمذی - و عثمہ
 قال قال رسول اللہ - ہم از ابن عمر روایت است کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اتبعوا السواد الاعظم - پیروی کنید
 سواد اعظم را سواد اصل یعنی سیاحی است و بمعنی جمہور و اکثر از مردم نیز سیاحی چنانکہ سیاحی لشکر گویند کثرت زیادت آن را
 و مرادش و ترغیب است بر اتباع آنچہ اکثر علماء در آن جانب اند - فان من شد شدنی النار رواہ ابن ماجہ من حدیث الش - و در
 بعض نسخ در اینجا بیاض است و این عبارت در حاشیہ نوشتہ و در بعض و ابن ابی عامر فی کتاب السنن نیز زیادہ کردہ - وعن ابن عمر
 قال قال لی رسول اللہ گفتہ الش کہ گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا بنی ان قدرت ان تصبحتمی - ای پسر من اگر توانی کہ صبح
 کنی و شام کنی - و پس فی قلبک غش لا - و حال آنکہ نیست و در دل تو کینہ و عداوت مزہج یکے را - فاعل - پس کن کارے کہ عظیم
 است - ثم قال - پسر گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم براسے روح و ترغیب این کار یا بنی و ذلک من بنی - ای پسر من و آن کار
 از سنن سننہ و طریقہ مرضیہ من است - و بنی أحب سننی فقد احبنی - و کسی کہ دوست دارد و دوست مرا پس تحقیق دوست میدارد مرا چہ دوست
 و دشمن طریقہ و سیرت کسی را ناشی از محبت او باعث بر آنست ہن احبنی کان معی فی الجنۃ - و کسی کہ دوست دارد مرا باشد

باسم در بشت چنانکه داده شده است که المانع من احب و در حدیث اشارت است بآنکه دوست داشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله مورث محبت آنحضرت و مرافقت اوست صلی الله علیه و آله چه چاره عمل بدان روز قیامت - رواه الترمذی و عن ابی هریره - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سبک لبنتی خنفسا و انتی - کیسه خنک و زنده عمل کسب بسنت من نرود فساد است من و بیرون آمدن ایشان از سنت و تقصیر کردن در آن - فلما جازاته شهید - پس مراد راست نرود و ثواب صد شهید کنایت است از یافتن غایت جهد و مشقت در آن و حصول کمال نفسیات و ثواب بران - رواه البیهقی فی کتاب الزهد من حدیث ابن عباس - رضی الله عنهما و در اینجا نیز بعضی نسخ بیاض است و در حاشیه این عبارت نوشته - و عن جابر بن ابی - روایت است از جابر بن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حین آناه عمر - و قتی که آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم را عمر رضی الله عنه - فقال - پس گفت عمر - انما السبع احادیث من یهود و نجیبنا - بدرستی که ما می شویم حدیثها و حکایتها را از یهود که خوش می آید با آن احادیث و حکایات - اقوی ان کتب بعضنا - آیا می بینی و راسته می بینی که بنویسیم بعضی از این احادیث را - فقال - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم بطریق زجر و انکار - امه کون انتم - آیا متوجه شد ابروین اسلام و در یهود و عیسایان و سنی تمام و کامل که محتاج بدین دیگر نباشد تا از اهل کتاب چیز سبک گیرید و استفاده نر کنید - کما تلوک الیه و الفصاری - چنانکه متوجه شد یهود و نصاری و اقل و مذوب و رسیه حیرت و دواوی اشتباه - لکن چنانکه با تحقیق آورده ام من ملت و شریعت را - یقضا و لقیته - سفید و پاک و عفاف و روشن و خالص از شک و شبهه و مبر از اشتباه و العباس - دلوکان موسی حیا و مسعلا اتباعی - و اگر می بود موسی زنده گنجایش نداشت و اگر پیروی من چه چاره قوم و دوماه مردم غیر ایشان زیرا که شرائط همه مشوخ شد بشریعت من - رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان - و عن ابی سعید الخدری - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اکل طیبا - کس که بخورد طایر - و عمل فی شتمه - و کاره کن از جنت بودن او شتمه اگر چه قلیل باشد - و ان الناس یوالیون - و این باشند مردم از شر ما و اینی از دوسبب شرم ز رسیدنی گمراه گرداند و کس از راه نبر و کذا قبل و طاهر آنست که مراد عام تر ازین باشد و بوائی جمع بالکتاب است یعنی سخن و در حدیث آمده است که در دنیا بدیهت رکب که این نباشد همسایه ادبوائی و در تفسیر کرده اند آن را بطلم غش و سختی و شر - و خل الخبثه - میدر آید بهشت را - فقال رجل - پس گفت مردی یارسول الله ان هذا الیوم کثیر فی الناس - بدرستی که این کار امروز در زمان ما بسیار است و مردم بعد ازین چه حال خواهد بود - قال و سیکون فی قرون بعدی - گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آرسه درین زمان بسیار است و سر انجام ست که بد باشد و رجاعتها که پیدا شوند بعد ازین یعنی منقطع نمیشود و خیر از است من مطلقا اگر چه تفاوت کن بهفت و کثرت و در آخر زمان نیز جاعه خواهد بود که بطریق تقوی و سنت اقامت خواهند نمود - رواه الترمذی - و عن ابی هریره - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من ترک کلمه عشر اماره - بدرستی که شمار زمانه هستی که هر که ترک کند از شهادت یکا پنجه ام کرده شده است بدان - بلکه - بلکه میشود و عقاب کرده میشود و ابران - ثم یاتی زمان من علی منکم بشر اماره بجا - پستری آید زمانه که هر که

ج بالقر

بکنہ از ایشان دہ یک انچہ مکرده شدہ است بدان نجات منی یا بد از عذاب و ثواب دادہ میشود بران و این در شین و نوافل خیرات
 ثواب بود الا در نفس و واجبات ترک چہ صورت دارد و بعضی گفته اند کہ مراد معروف و نہی منکرست کہ در زمان نبوت و قریب
 بران زمان بود چہ حق ظاہر بود و دولت اسلام قومی دادہ و اعانت از مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق مستوح کہ با جود
 آن در ترک امر و نہی مجال عذر تنگ بود بخلاف آخر زمان کہ کار بر قبض آنست اگر اندکے از ان ہم وجود آید غیبت است
 و موجب جرگہ رود۔ رواہ الترمذی۔ و عن ابی امامتہ قال قال رسول اللہ علیہ السلام من قبل قوم بعد ہدی کانوا علیہ
 گمراہ نشدند بچ قومے پس از ہدایتہ کہ بودند بران۔ الا ادوا الجدل۔ مگر اندکہ دادہ شد بد جدل را و جدل بختین شدت
 در خصوصت و عناد و ستیزہ و تعصب نامزد و حج کنندہ بہب باطل را و بر اندازند بنا سے حق را۔ ثم قرار رسول اللہ پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم مذہ الآتہ۔ این آیت را کہ در بیان جدل خصوصت کا قرآن وارد است۔ ماضیہ لک لاجد لابل ہم
 قوم خصمون رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ۔ و سبب نزول این آیت آنست کہ چون نازل شد قول خداوند تعالی (و لکم
 و ما تعبدون من دون اللہ حصص جمیعہ) شتا و چیزیکہ می پرستید شما بخارج حق ہیثمہ دوزخ اند مشرکان خوشحال شدند و فریاد
 برآوردند و گفتند بتان ما ہتر از علیست نیستند اگر علیست کہ مہبود نصارے است بکلم این آیت و دوزخ باشد ما راضی ایم کہ بتان
 ما نیز باوے باشند اینجا میفرماید کہ (ماضیہ لک لاجد لابل ہم قوم خصمون) یعنی این بحث کہ با تو کردند کہ دوزخ مگر بطریق جدل و خصومت
 چہ ما تعبدون شامل علیست علیہ السلام نبود زیرا کہ کلمہ ما عبارت از غیر عقلا میا شد یعنی چیز چنانکہ من براسے عقلاست بمعنی کس
 و ایشان میدانند کہ گفت عربیچنین است با وجود آن محض جنگ و جدل تعصب این سخن میگویند و آورده اند کہ ابن زبیر کہیر
 زاد و فتح ہاو سکون عین و فتح را در آخر الف کہ یکے از مشرکان بود این بحث کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا گفت و اسے
 بر تو چہ خوش جاہل بودہ تو زبان قوم خود۔ و عن الش۔ ان رسول اللہ۔ و روایت است از انس بدرستی کہ پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول۔ بود کہ میگفت۔ لا تشدوا علی انفسکم سخت گیرید بر نفسہاے خود با رکاب ریا منابت و مجاہدت
 شاد کہ نفس طاقت آن ندارد و التزام آن بر نفس خود و حرام گردانیدن آنچہ مباح گردانیدہ است آن را پروردگار تعالی
 و آسان کردہ است کار را بر شما۔ فیثد و اللہ علیکم۔ تا سبب آن شود کہ سخت گیر و خداے تعالی بر شما و فرض گردانان را
 دشوار طاقت او اسے حق آن نہا شد و در مایند و باز گردید۔ فان تو ما شد و اعلی انفسم فشد و اللہ علیہم۔ پس بدرستی کہ
 قومے سخت گرفتہ بر خود پس سخت گرفت خدا بر ایشان۔ تکلم بقایا ہم فی الصوامع والدیار پس آن سخت گیرندگان بر
 نفس خود با قیامندگان ایشانند در صومعہ ما و دیر ما صومعہ بفتح میم عبادت خانہ نصارے و دیر کلیسیاے رہبانان۔ رہبانیست
 ابتدا و ما کتبنا علیہم رہبانیست کہ پیدا کردہ ایشان آن را فرض نکرد انیدیم ما آن را بر ایشان و مراد بر رہبانیست مہالغہ در
 عبادت و ریاقت و انقطاع از مردم و پوشیدن پلاسق انداختن زنجیر ہا و در گردن و بریدن آلت مردی و گیرختن مکبہ و بیابان
 و امثال آن کہ را بہبان ذرا ہدان اہل کتاب میگردند پس میفرماید کہ ایشان این چیز ہا را از پیش خود اخترع و ابتداع نمودند

بے آنکہ برایشان فرض گردانیم و در آخر تریه میفرماید نماز با حق رعایت ناپس رعایت نشو آنستند که در آن راحی رعایت آن آورده اند که آمد احمد بن ابی الحواری نزد استاد خود ابو دارانسه و گفت ریاضت کشیدند بنی اسرائیل تا آنکه خشک شدند مثل شکمهای کهنه و زه بایستی کمان و ما بخوریم و میوشیم و آسایش میکنیم درین اندیشه جان میگذارد که این چلیست و چراست ابوسلیمان و ادائی گفت میدانستم که تو تازه خوابی آورد بدان ای احمد که از ماضی میخوانند و اخلاص لیست و گفتند و گداختن اگر چه روز عمل کردی و اخلاص و زیدی بهتر از دو سال است که سختی و گداختن رضای حق مطلوب است کما قال رسول الله (من لم یکن الوصال لبله نکل احسانه و ثوب) رواه ابو داود - وعن ابی هریره - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان القرآن علی خمسة اوجه - فو امله است قرآن بر پنج قسم - حلال و حرام و حکم و تشابه و امثال - معنی حلال و حرام ظاهر است و معنی حکم و تشابه و فصل دل در حدیث فارسی معلوم شد مرداد با مثال قصص و مواضع است - فاعلموا بالحلال - پس حلال گردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان و اعتقاد کنید حلیت آن را - و حرمو الحرام - و حرام گردانید حرام را - و علموا بالحکم - و کار کنید بحکم - آمنوا بالمشابه - و ایمان آری به تشابه و بدانید که آنچه که مراد حق تعالی است از آن حق است اگر چه مابیان نرسیم - و اعتبروا بالامثال - و غیرت گیرید و پند پذیر شوید با مثال - هذا لفظ المصاحف - اینک ذکر کرده شد لفظ مصاحف است - و روی البیاتی فی شب الایمان بعد دایت کرده است بیاتی در کتاب شعب الایمان - و لفظه - و لفظه بیاتی نیست - فاعلموا بالحلال و جنبوا الحرام و اتبعوا الحکم - پس عمل کنید بحلال و پرهیز کنید از حرام و پیروی کنید بحکم را و قول او و آموختن با تشابه و اعتبار با امثال بحال خود است و لفظ مصاحف درین معنی و بیاتی یک است - وعن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان القرآن علی ثلثة احکام شرع سه نوع است - امر بن رشد و حکم است که ظاهر و هویدا است بره بودن او - فاجتنبوا پس متابعت و پیروی کن آن را امر بن غیبه - و حکم است که پدید است تا بره بودن او - فاجتنبوا پس پرهیز کن از آن که مسیئ شواران - و امر اخلاف نه - و حکم دیگر است که اختلاف کرده شده است و اشتباه است در رشد و غی او فکله الی الله پس بسپار او را بخدا و توقف کن در آن و طلب کن رشد و هدایت در آن - رواه احمد

الفصل الثالث - عن معاوی بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان بدستی که شیطان گرگ آدمی است میر باید و پیر دان را که از جماعت بر آید پس هلاک میکند کذب الغنم - مانند گرگ گو سفند یاخذ الشاذة - میگردد گو سفند را که گریزنده است و انس ناگزیرنده است بگل - و القامیة - و میگردد گو سفند را که دور رنده است از گله بے نفرت - و الناحیة - و گو سفند را که یک جانب افتاده است اگر چه نگر خیمه و دور ز رفته است و آنکه در درون گله است ایمن و سلامت است - و ایاکم و الشباب - و دور و ارید خود را از راه میان و دور که مقصود برآمدن از میان جماعت و بیرون نیفتادن از راه مسلول است چنانکه فرمود - و علیکم بالجماعة و العائمة - و بر شما باد که لازم گیرید جماعت را و اکثر را اشارت است بآنکه معتبر اتباع اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع نمیکند مگر جماعت - رواه احمد

وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فارق الجماعة شبرا فمات فمات فیه من دھن النار۔ کہ جسے کہ جدائی کر دیا جماعت را مقدار یک بدست
 فقد خلع رقبۃ الاسلام عن عنقہ پس تحقیق بر کشید رقبۃ اسلام را از گردن خود یعنی محل آن شد کہ شاید از قید اسلام و بند احکام آن
 بر آید و رقبۃ کبر را دفع آن نیز آمد و یسما نے کہ دروے چند حلقہ سازند و ہر حلقہ در گردن گو سفندے اندازند و ہر حلقہ را بقبۃ
 گویند۔ رواہ احمد و ابو داؤد و عن مالک بن انس مرسل۔ روایت ست از امام مالک بن انس بطریق ارسال۔
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تسکتم بہما۔ گذاشتم ام من در میان شما دو چیز کہ البتہ گمراہ نمی شوید
 مادام کہ چنگ میزنید بآن دو چیز کہ ام است۔ کتاب اللہ و سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 رواہ فی الموطا۔ روایت کردہ است این حدیث را امام مالک و موطا کہ نام کتاب امام مالک است و موطا مقصور
 و ممدود و ہر دو آمدہ بدانکہ مرسل در اصطلاح مشہور روایت تابعی از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و بمعنی منقطع نیز آید چنانکہ
 در مقدمہ گذشتہ پیش گفتہ نشود کہ مالک تابعی نیست تا حدیث او مرسل نگردد و او لے آنست کہ بجامہ مرسل تعلیقا
 گوید کہ بمعنی حدیث اول اسناد است۔ وعن غصیف۔ بفہم غین فتح ضاد و مجتہین۔ بن الحارث الثمالی۔ بفہم ثا و شلثہ
 و تخفیف میم رض شامی و در صحبت و سک اختلاف ست ابن ابی حاتم و پدرش و ابو ذر عہم گفتہ اند کہ صحابی ست و عجمی گفتہ کہ
 تابعی ثقتہ است و ابن سیدہ و راہ ربطہ او لے از تابعین ذکر کردہ و ابن حبان در کتاب ثقات آورہ و و سک گفتہ کہ ابن
 و رحمہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و با و سک بیعت کردہ و مصافحہ نمودہ ام و اللہ اعلم و بعضی بظاہر غلطی بدل ضاد
 گفتہ اند۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما حدث قوم بدعتہ نوید نہ کرد و بیعت قوم سے بدعت را۔ الارفع مثلہا من السنۃ
 اگر آنگہ بدعت شد مانند آن در مقدار و مرتبہ از سنت و چون احداث بدعت رافع سنت باشد ہمین قیاس اقامت
 سنت قاص بدعت خواهد بود۔ فتسبک بسنتہ خیر من احداث بدعتہ۔ پس چنگ در زون بسنت اگر چہ اندک باشد بہتر ست
 از نوید کردن بدعت اگر چہ حسنہ بود زیرا کہ با اتباع سنت پیدا میشود و نور و بکثر تبارجی بدعت و رمی آید ظلمت شکار مایت
 آداب خلاد و استعجاب بروجہ سنت بہتر ست از ہناسے رباط و مدرسہ چہ سالک بر رعایت آداب سنت ترقی کند ب مقام قرب
 و تبرک او منزل کند از ان و این مودی میگردد و تبرک افضل از ان تا بہرہ قساوت قلب کہ آن را رین و طبع و ختم گویند میرسد
 ثوبہ باللہ من ذلک۔ رواہ احمد۔ وعن حسان بن علی رضی اللہ عنہ۔ قال۔ و روایت ست از حسان بن ثابت کہ شاعر
 و صحابی مشہور ست و احوال و سک در جامع و دیگر ذکر کردہ شدہ است کہ گفت۔ ما ابتغی قوم بدعتہ فی دینہم۔ پیدا نکردند هیچ
 قوم سے بدعتے را و دین خود۔ الا نزع اللہ من سننہم مثلہا۔ اگر آنگہ کشید خدا سے ثقاتے از سننے کہ در دین ایشان
 مانند آن۔ فہم لا یبید ما الیہم الی یوم القیمۃ۔ پستہ باز نمیکرد اند و نیز فرستد آن سنت را بسوے ایشان تا روز قیامت۔ رواہ
 الدارمی۔ وعن ابراہیم بن میسرہ۔ تابعی ثقہ صحیح الحدیث بے نظیر زمان خود بود حدیث او در اہل مکہ است۔
 قال قال رسول اللہ۔ گفت ابراہیم بن میسرہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ من و قرصا حب بدعتہ کیسکہ

تعلیم تجلیل کند خداوند بعت را۔ فقدا عان علی بہم الاسلام۔ پس تحقیق مدد میکند بر ویران کردن دین اسلام چه در توفیر و استحقاق و استہانت سنت و این سیکند بر ویران کردن بنا سے اسلام و ہمین قیاس در توفیر و تجلیل تسنن آبا و اجداد و ایمان اسلام خواہد بود بسبب تعلیم و ترویج سنت۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان مرسلہ۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما۔ قال من لقن کتاب اللہ ثم اتبع ما فیہ۔ کسیکہ میاموزد قرآن را پیست پیروی کند احکامے را کہ در دست۔ یاہ المدین الضلالۃ فی الدنیا۔ راہ راست نماید اورا خدا سے لقائے و بر نماند از گمراہی و در دنیا۔ و وقاہ یوم القیمۃ سورۃ الحجۃ باب۔ و سنگا بار آورد اورا در قیامت از بدی و سختی حساب۔ و فی روایتی قال و در روایتی آخنین آئندہ است۔ من اقمتمی کتبنا بکتاب اللہ فی الدنیا و لا یشتی فی الآخرة۔ کسیکہ پیروی کند کتاب خدا گمراہ نشود و در دنیا و پیوستہ شدت نگردد و در آخرت۔ ثم لما ہذہ الآیۃ پیست خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را۔ فمن اتبع ہامی فلا یضل و لا یشتی۔ پس کسیکہ پیروی کند کتاب مرا کہ سبب ہدایت است گمراہ نشود و بدیخت نگردد و حاصل آنکہ دولت و سعادت و نیا و آخرت در متابعت دین و شریعت است پیست رہے سعادت اگر خدمت تو انعم کردہ کہ یکجہتی دنیا و دین ز خدمت است۔ رواہ زرین۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہ۔ ان رسول اللہ۔ روایت است از ابن عباس کہ پیوستہ خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفتہ۔ ضرب اللہ مثلا صراطا مستقیما۔ گردانیدہ است خدا سے لقائے قصد حال دین را یا آنچه در دست از محارم و حدود و احکام قرآن قصد و حال راہ راست۔ وعن جنبتی الصراط سوران۔ و از ہر دو جانب آن راہ راست و دوبارہ شہرت۔ فیما ابواب مفتحة۔ و ان دوبارہ شہر در راست کشادہ۔ و علی الابواب ستورہ خافہ۔ و پر در ہا پرده است فرو شستہ۔ و عند رأس الصراط دایع۔ و بر سر راہ شخصے است کہ خوانندہ است مردم را۔ یقول استقیموا علی الصراط۔ میگوید راست پیوید بر راہ۔ و لا تعوجوا۔ و کج نہوید۔ و فوق ذلک دایع۔ و بالاسے آن خوانندہ و گلاست۔ یدعونہ سنجو اند مردم را۔ کلما ہم عبدان لفتح شیان من ملک الابواب۔ ہر گاہ کہ قصد میکنند بندہ از بندگان کہ کشاید در سے اذان در نا و پر دارد پرده را۔ قال۔ میگوید آن داعی۔ و یحک لا تفتحہ۔ دایے بر دو کشتا این در را۔ فانک ان تفتحہ تلجہ۔ پس بدستی کہ اگر کسیکشتائی تو آن در را می در آئی اورا اگر می در آئی غذایم یکشتی درو سے۔ ثم فیرو۔ پیست بیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این مثل را کہ مراد اذان حبیبیت تا آخرین الصراط ہو الاسلام۔ پس خبر داد و گفت کہ مراد بصراط طریق اسلام است کہ بدان راہ بہشت جاودان میرسنہ۔ و ان الابواب المفتحة محارم اللہ۔ و خبر داد کہ در ماسے کشادہ کہ پرده ما بران فرو شستہ افعا سے است کہ حرام گردانیدہ است خدا سے لقائے آتنا را بر بندگان۔ و ان استولوا لمرخاة حدود اللہ و بیان کرد کہ پرده ماسے فرو شستہ خدا سے است کہ میان بندہ و محارم ہستہ است کہ از اہنا نگذرد و فاصل و باز دارند ہست بندہ را اذان و آن عبارت است از احکام دے سجادہ۔ و ان الداعی علی رأس الصراط ہو القرآن۔ و بیان کرد کہ مراد داعی کہ بر سر راہ است کہ سنجو اند مردم را براہ راست۔ و ان الداعی من فوقہ۔ و آنکہ خوانندہ است بالاسے قرآن۔ ہو و اعط اللہ فی قلب کل مؤمن۔ آن چند و بندہ از جانب خدا است در دل ہر مؤمن طیبی آن را تفسیر بلکہ کردہ کہ الامام

خیر میکند و تا این نباشد قرآن سو و نمیدهد کار قرآن آنست که راه می نماید و نشانهای راه بیان میکند تا قبول اقبال آن
 آن پس پذیرش بدان در فتن راه در سیدن بمقصود بتوفیق الهی و هدایت اوست که بنده را بدان الهام میکند و در دل
 سے پیدا آرد و نشان آید۔ رواہ زرین۔ روایت کرد این حدیث را ازین ازابن مسعود و رواہ احمد و ابی نعیم فی شعب الایمان۔ و
 روایت کرد آن را احمد و مسند خود و بہقی و شعب الایمان۔ عن النّوّاس۔ لفتح ذون و تشدید واو۔ بن سمان۔ بکسر سین و فتح آن محال
 ست ساکن شام۔ و کذا الترمذی عنہ۔ و همچنین روایت کرد ترمذی از نوّاس بن سمان۔ الا انه ذکر اخضر منہ۔ و لیکن ابن سبت کہ ترمذی
 ذکر کرد حدیث را مختصر تر از آنچه روایت کرده اند احمد و بہقی و عن ابن مسعود۔ رضی اللہ عنہ۔ قال من کان مستنا۔ کسیکہ میخواهد
 کہ برود در راه راست را۔ فلیستن بمن قدما ست۔ پس باید کہ برود در راه را و اقتدا کند کسانیکہ تحقیق از عالم گذشته اند۔ فان لم ی
 لا تؤمن علیہ الفتنہ۔ پس بدستی کہ زندگان ایں کرده نغیث شود بر ایشان از فتنہ و ابتلا و بدین ایں سخن را ابن مسعود و زمان خود
 یا تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد بر دو صحابہ را داشت و بزرگان اہل زبان خود را بر صحابہ چنانکہ گفت۔ اولئک اصحاب
 محمد صلی اللہ علیہ وسلم کانوا افضل ہذہ الامۃ۔ آن مرد و یا یاران محمد اند کہ بودند فاضل تر از ہر کہ جز ایشان ست درین امت۔
 و ابرہما قلبا بہ۔ و یک ترین است از روئے دلہما۔ و اعلمہا علما۔ و دوراندیش تر از روئے علم۔ و اقلہما تکلفا۔ و کمتر از روئے
 تکلف و تصنع و دیا و مراعات رسوم و عادات کہ متعارف ست میان مردم و تکلف آن را بر خود نہند و تکلف در لغت بخود
 گرفتن کار سے بے فرمودن و در پنج بر خود نہادن و تکلف پیش آئندہ بکار سے کہ فزون باشد از حاجت و بیرون از طاقت۔
 اختار ہم اللہ بنبیہ و لا قاتمہ و ینہ۔ برگزید ایشان را خدا سے لقائے از برائے صحبت پیغمبر خود صلی اللہ علیہ وسلم و برائے
 داشتن دین و سے این دلیل ست بر افضلیت و اکملیت صحابہ یعنی چون پروردگار لقائے از میان تمامہ خلایق ایشان
 را برگزید و یاران پیغمبر خود ساخت معلوم شد کہ ایشان بہترین خلق و اختیار است بودہ اند و جوہر نفوس ایشان برائے انکاس
 النوار ہدایت و ایمان قابل تر و لائق تر چنانکہ در قرآن مجید میفرماید واللّٰہم مکملہ التقوٰی و کانوا احق بہا و اہلہا کہ بودند سزاوارتر بکمال
 تقوٰی و مستحق تر مر آن را و آثار آمدہ است کہ پروردگار لقائے نظر کرد و در تمامہ دلہما سے بندگان یافت دل محمد صلی اللہ
 علیہ وسلم روشن تر و پاک تر و پس بہناد نور نبوت را در ان دریافت و دلہما سے صحابہ را صاف تر و لائق تر پس برگزید برائے
 صحبت و ایشان را و این خود ظاہر است چنانکہ هیچ عاقل نہ پسندد کہ آنہا کہ یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم و رضی اللہ عنہم و عمر را در سایہ تربیت او بودہ و خدمت کردہ باشند و ہنوز پاک و صفات نشدہ و بدرجہ کمال
 نرسیدہ باشند مریدان مشل نخ را بینید کہ در خدمت ایشان بچہ درجہ میرسد آخر این منقصت بحضرت و سے صلی اللہ علیہ وسلم
 عائد میگردد مگر منافق باشند و منافقان خود بعد از قبول سورۃ توبہ متعین شدہ و از میان نخلصان جدا گشتہ و نصیحت و رسوا شدہ
 بودند نفوذ باعدین سورۃ الاعتقاد۔ فاعرفوا اللہم فضلہم۔ پس بشناسید برائے ایشان فضل ایشان را۔ و اتبعوہم علی اثرہم۔
 و پیروی کنید ایشان را و بروید بہ نشان پای ایشان۔ و تسکوا بما استطعتم من اخلاقہم و سیرہم۔ و چنانکہ نزدیک

مانجه تواند از خبرها و روشها ایستادگان - فائز کما نوا علی الهدی المستقیم - پس بدستی که بود از ایشان بر راه راست و زیاده
 راستی سبحان الله بآن مسعود بآن بزرگی و علو شان در دین که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حق دے فرمود رضیت لاسنی ما فی
 به ابن ام عبد الله رضی الله عنه براسے است خود با پیغمبر رضی الله عنه بن ام عبد الله بن مسعود است انجین تفصیل در تعلیم مجاہد کند چه
 جائے سخن است نسال الله العالیة - رواه رزین - وعن جابر بن عمر بن الخطاب - رضی الله عنه تاتی رسول الله -
 ردایت است از جابر که آورد عمر بن خطاب رضی الله عنه من التوریه نسخه را از توریت - فقال - پس گفت عمر -
 یا رسول الله هذه نسخه من التوریه - این نسخه ایست از توریت - فسکت - پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم -
 فجلس یقرا - پس در ایستاد و عمر که میخواند پس خواندن گرفت - و وجه رسول الله صلی الله علیه و سلم تغییر - و حال آنکه روے مبارک
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم از حالے بجائے میگشت از غضب - فقال ابو بکر رضی الله عنه نکلتک الشواکل - پس
 گفت ابو بکر عمر را بگریزد تر از نان گریه کنندگان یعنی بگری تو تحقیق معنی این لفظ در فصل ثانی از باب ایمان گذشت - ماری
 با وجه رسول الله - نمی بینی حالیکه در روے مبارک پیغمبر خداست - صلی الله علیه و سلم نظر عمر الی وجه رسول الله - پس نگاه کرد و عمر
 بسوسے روے پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - و دید از غضب و زوے - فقال اعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله
 پس گفت عمر رضی الله عنه بطریق اعتذار و استغفار پناه میجویم بخدا از خشم خدا و خشم رسول خدا - رضینا بالله ربنا - رضی شمیم بخدا
 باین که روے پروردگار است - و بالا سلام دنیا - و رضی شمیم با سلام که روے دین ماست - و بحمد نبیا - و رضی شمیم
 بحمد صلی الله علیه و سلم که پیغمبر است - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و الذی نفس محمد بیده - سوگند بخدا
 که بقای ذات محمد درست قدرت اوست - لو بد الکم موسی - اگر ظالم شود شما را موسی پیغمبر - فاتبتموه و ترکتمونی پس بعت
 کنید او را و بگذارید مرا - لفللتم عن سوار السبیل - هر آینه گمراه میشوید و دوری افتید از راه راست - ولو کان حیا و ادب
 بنوئی لا یمنی - و اگر بود موسی زنده و درمی یافت زمان پیغمبری مرا هر آینه پیروی میکرد مرا - رواه الدارمی - و عنه - قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم کلامی لا یمنع کلام الله - کلام من یمنع کلام خدا را - و کلام الله من یمنع کلامی - و کلام خدا من یمنع
 کلام مرا - و کلام الله من یمنع بعضه بعضا - و کلام خدا من یمنع بعضی بعضی را - و بعضی نسخ و تبدیل حکم شرعی است بکلی دیگر براسے اصلاح کار
 دین و ملت و آن در حقیقت بیان مدت حکم است و بیان آنکالین حکم تا این مدت مشروع بوده است و در واقع تغییری
 و تبدیلی نیست و لیکن چون حکم در اول ظاهر مطلق بود از بیان وقت چنان نماید که گویا تغییر شد و نسخ بر چهار قسم است نسخ کتاب
 کتاب نسخ حدیث بحديث کتاب بحديث و نسخ حدیث کتاب و لیکن ظاهر این حدیث دلالت دارد که نسخ کتاب
 بحديث جائز باشد بار بار اگر ادب کلامی آن باشد که بطریق راست اجتهاد فرموده باشند بوجی یا این حدیث منسوخ است
 و الله اعلم - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اءاد ثینا من نسخ بعضها بعضا نسخ
 القرآن - بدستی که حدیثهاے مانسوخ میگردد بعضی آن بعضی را بچون منسوخ گردانیدن قرآن بعضی آن بعضی را و اگر مراد از

قول او کتب القرآن منسوخ گردانیدن احادیث باشند قرآن را بر چهار قسم مذکور درست گردو این حدیث تلخ آن حدیث سابق باشد۔ وعن ابی ثعلبۃ الخشنی۔ بضم خا فتح شین منسوب است بیکے از اجداد خود صحابی است نام او جرهم و نام پدر او ناشب مشہور شد بکفایت و در نام او نام پدر او اختلاف بسیارست مشہور آنست کہ ذکر کرده شدہ و از ابن حبت عنوانست نزول کرد در شام و وفات یافت در آن۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المد فرض فرائض۔ بدرستی کہ خداے تعالیٰ فرض گردانید بعض اشیا را کہ فرائض است۔ فلا تضیعوا۔ پس ضائع نگردانید فرائض را۔ و حرم حرمت فلا تمسکوا۔ و حرام گرانید بعض چیزها را پس نہ بشکنید حرمت آن را و مبالغہ نکنید در بارہ کردن حرمت آن۔ و حد حدودا فلا تعدوا۔ و بست حدہا را پس نگذرید و تجاوز نکنید از انہا۔ و سکت عن اشیا من غیر نسیان و سکوت کرد از بعض چیزها و بیان نفرمودہ آنہا را بے آنکہ فراموش کردہ باشد کہ فراموشی پرورے روا نبود بلکہ رحمت کرد و آسان ساخت کار بر شما۔ فلا تجتوا عنہا۔ پس کاوش نکنید و پیرسید از انہا۔ روی الاحادیث الثلثۃ الذی دارقطنی۔ روایت کرد این سہ حدیث را و دارقطنی و دارقطن محلہ الیبت از اجداد و دارقطنی نسبت باوست

کتاب العلم

مراد علم دین است کہ متعلق است بہ کتاب و سنت و آن دو قسم است مبادی و مقاصد مبادی علومے کہ موقوف است معرفت کتاب و سنت بران مثل لغت و نحو و صرف و خبر آن از علوم عربیت و مقاصد انچہ متعلق است باعمال و اخلاق و عقائد و اینہا ہمہ علم معاملات است و علم مکاشفہ نوریست کہ بعد از سلوک طریق حق و صدق معاملات و در دل افتد کہ بدان معرفت حقائق اشیا چنانکہ هست بکشف گردد و معرفت ذات و صفات و افعال حق سبحانہ و تعالیٰ رو نماید و این را علم تحقیقت و علم وراثت خوانند بحکم حدیث از من علی ما علم و رحمہ اللہ علیہ عالم علم بر عمل کند با نچہ دانستہ و خواندہ است از علم ظاہر و رازی گرداند و نجشد او را خداے تعالیٰ علم انچہ ندانستہ و ندانند و کہ میر و انقوا اللہ علیکم لعلکم تفرحون نیز اشارت باین معنی است و علم ظاہر و باطن کہ گویند باین معنی وارد و نسبت ہر دو بیکدیگر نسبت تن و جان و پوست و مغز است و احادیث و آیات کہ در شان علم و فضیلت آن وارد شدہ شامل ہمایں اقسام است بر تفاوت مراتب درجات آن

الفصل الاول۔ عن عبد اللہ بن عمر و قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بلغوا عنی ولو آتیت۔ برسانید بامت از جاہل بن دین و شریعت را اگر چه آتیت باشند ظاہر از آیت آیات قرآن است ولیکن ولالت برسانیدن احادیث نیز وارد و قرآن باوجود آنکہ منتشر و مشتہرست و حاملان او بیشمار اند و حق سبحانہ شگفتل حفظ او شدہ است ہر گاہ امر کردہ شد ہمہ ما برسانیدن او برسانیدن احادیث بطریق اولیٰ ما مور با شیم و بعضی از آیت کلامی مراد دارند کہ مفید است فاما کہ شریفہ را و علامت است بہر علم معنی کہ مراد است شتہ شدہ است بدان چنانکہ احادیث کہ از قبیل جوامع الکلم اند بلکہ تمامہ احادیث آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازین قبیل اند پس معنی آن شود کہ برسانید از من اگر چه یک حدیث باشد

ووجه تخصیص حدیث تہلیل آن بود که قرآن را احتیاج تہلیل نیست بحیثی که مذکور شد - و حدیثی که از ابن عباس - و حکایت
کنید و خبر دهید یا آنچه بشنوید از بنی اسرائیل - و لا حرج - نیست گناہی در حدیث کردن از ایشان یا مردان است که نیست
و در حدیث از بنی اسرائیل تنگی بوجود احتیاط و رعایت اتصال سند بقل از عدل ثقه ضابطه چون سابقا از خواندن
توریت و نوشتن آن منع کرده فرموده بود که اگر تخمیر بشمارد کار وین خود و کتاب خود که دست بتوریت میرسد چنانکه در فصل ثالث
از باب سابق از حدیث جابر گذشت رخصت کرد پس از آن و فرمود که اگر قصص و مواعد و امثال که از ایشان بشنوید بدان
حدیث کنید شرع و احکام که منسوخ است مانع نیست و در کتاب ایشان آیات غریبه و وقایع عجیبه هست که میتوان
نقل کرد اگر در رعایت احتیاط و تصحیح نقل و سند مسأله رو و غیر غم نیست چه مقصود عبرت و ایقاظ است و این باب
و ستی دارد بر قیاس آنکه گفته اند عل بحدیث ضعیف و در فضائل اعمال جائز است کذا قالوا - و من کذب علی محمد فلیتوبوا
مصدقہ من النار - و هر که دروغ بربند و برین واسطه گفته ام بن اسناد و کذب پس باید که بگوید جائز است خود را از آتش و دروغ
مقصود مبالغه است و در منع از وضع حدیث و دروغ بربستن بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اگر چه برای ترغیب ترس
باشد حرام است و از جمله کبار است اتفاق امام محمد جوئے و امام الحرمین آن را داخل کفر داشته و بر قائل حکم جلودار کرده و قوی
بوضع حدیث بقصد ترغیب و ترهیب تجویز کرده و این مذہب خلاست و حق آنست که وضع حدیث و روایت موضع
حرام است مگر بربیان وضع - رواہ البخاری - و عن سمرہ بن جندب و المغیرہ بن شعبہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اتمروا غیرہ و وضعی مشہور اند گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - من حدث عنی بحدیث یبغی الذم کذب فلیتوبوا
کسیکه حدیث کند از من بجدیگی که گمان میرود که آن حدیث و روایت پس آنکس سبکی از دروغ گویندگان و در حکم
ایشان است زیرا که چون اعانت کاذب کرد و شریک شد او را در اشاعت کذب شریک شد و زان یری لضم یا و فتح
آن هر دو روایت است لضم یعنی ظن و فتح یعنی علم و علم نیز اینجا بمعنی ظن خواهد بود چه در عدم جواز روایت حدیث یقین کذب
آن شرط نبود ظن کذب کافی است و بعض گفته اند بلکه احتمال کذب و شک و شبهه در آن نیز روا نباشد صواب آنست
که بحد احتمال ترک نتوان کرد و تفصیل کلام آنکه اگر ظن غالب در جانب صدق باشد جائز است و اگر در جانب کذب بود جائز
نه و در صورت شک جواز و عدم جواز هر دو برابر و ظاهر از کلام شیخ ابن حجر عدم جواز است و اما علم و کاذبین بلفظ جمع
و تشبیه هر دو روایت است و بر تقدیر تشبیه مراد راوی و مروی عنہ است - رواہ مسلم - و عن معاویہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من یردد اللہ بخیر الفقه فی الدین - کسیکه که میخواند خدا سے لقائے بوسے نیکی رانقیه میگردد و او را
در دین و فهم و دیرکی و دانائی می بخشید و در آن و میکشاید دیدہ بصیرت او را تا درک میکن معانی کتاب و سنت را و میرسد
بحقیقت مراد از آن ثقه و اصل بمعنی فهم و فطنت است و در عرف شرع غالب آمده بر علم با حکام علمیه - و اما اما ناقص
و اما لعلی - و بیستمین مگر قسمت کننده و خدا میدهد هر که را بخواهد و هر چه بخواهد از فقه و فهم در دین و غیر آن - متفق علیہ

وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الناس معادن کعادون الذہب والفضۃ
 مردمان کا ہونا انڈا مانند کا ہنا سے طلا و نقرہ یعنی متفاوت اندوز و کرم اخلاق و محاسن صفات پراندا زہ استعداد و جوہر و شرف
 ذات چنانکہ کانے ست کہ استعداد و قابلیت آن دارد کہ دروے لعل و یاقوت پیدا کرد و دکانے دیگر استعداد طلا و نقرہ
 دارد و کانے دیگر آہن موس و دیگر سرسہ و چونہ و جز آن - خیار ہم فی الجاہلیۃ خیار ہم فی الاسلام - نیکان آدمیان در جاہلیت
 نیکان البشان اندوز اسلام یعنی ہر کہ بمقتضای استعداد و قابلیت ذات در جاہلیت نیک بود و از اختیار باطل بود و ہر
 اقران خود فوقیت داشت و صفات نیک داشت و کار ہائے نیک کہ عقلا و اہل عرف آن را پسندند سیکو بعد از درآمدن
 درین مسلمانی نیز صفات حمیدہ و افعال گزیدہ ازوے بوجود آید لیکن در جاہلیت کفر و جہل مستور و معمور بود چنانکہ طلا و
 نقرہ در کان بجا کہ مخزون و مخلوط میباشند و بعد از درآمدن در اسلام و گذاختن در بوتہ مجاہدت و ریاضت آن آلائش ہست
 و حاصل شدہ و بنور علم و معرفت منور گشت و بہمان استعداد وجود آثار و صفات بر اقران خود و درین نائق آمد و قول وے کہ
 فرمود - اذ انقہوا - و تبتک نقیۃ شوند و علم دین یا موزہ و صاحب بصیرت در آن شوند اشارت ست بآنکہ در دین مدار تحصیل علم
 معرفت ست و اگر شرف نسبت و کرامت ذات بآن جمع باشد معتبر ست و بے آن اعتبار ندارد و لہذا گفتہ اند کہ وضع عالم بہتر از
 شریعت جاہل ہست حافظا علم و ادب و رزکہ در حضرت شاہ ۴۰ ہر کہ را نیست ادب لائق خدمت نبود - رواہ مسلم - وعن
 ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا حسد الا فی اثمنین نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد را ببوسے و نیک
 اوے درین دو کس بودے و بعض گویند مراد بحسد اینجا غبطہ است کہ آرزو بردن ست کہ انچہ دیگرے را دادہ اند مرا نیز باشد و این
 جائز ست اما حسد کہ عبارت از تمنی زوال نعمت غیر ست جائز نبود مگر از مفسدان و ظالمان و تخصیص اغتباط باین دو کس بآنکہ ہر دو
 محمودہ جائز ست بہت کمال اعتبار و اہتمام و شرافت و فضیلت این دو صفت ست کہ از صفات انبیا و سترین اندان دوس کہ از ان
 جل اتاہ اللہ مالاً - اول مردے ست کہ داد اورا خداے تعالیٰ مالے - فسلط علی لکنتہ فی الحق پس برگماشت و ستے تعالیٰ
 آن مرد را بر ہاک کردن و صرف کردن آن مال و طاعت و بفرمودہ خدا اتر از کہ از صرف مال بطریق اسراف و در نامرضیات و لکنتہ بہ
 فحشین اسے اہل کہ و تعبیر بالہاک اشارت ست بہ مال جو یعنی باقی نمیدارد از ان چیزے اما در حق و مرضیات - و رجل اتاہ اللہ الحکیم و یرد
 دیگر کہ داد اورا خداے تعالیٰ حکمت را یعنی علم دین و شریعت را - فہو لقیفہ بہا و علیمہا - پس آن مرد عمل میکند یا حکم میکند میان مردم بدان
 و تعلیم میکند آن را و در اکثر روایات الانی اثمنین آمدہ بتاسے تانیث یعنی حسنیت مگر در دو خصالت یکے مال دیگر علم صفتے کہ مذکور شدند
 و تو کہ پستی گفتہ کہ روایت اول اوثق است متفق علیہ عون ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 اذا مات الانسان انقطع عنہ علمہ چون می میرد آدمی بریدہ شود از یعنی ثواب و از ہر عملیکہ میکند چنانکہ نماز روزہ و حج و زکوٰۃ
 و جہان - الا من ثلثہ - مگر از سہ عمل - صدقہ جاریہ یکے صدقہ روان کہ بعد از دوسے و انعم و باقی باشد مانند وقفہ
 و بیلہا سے خیر از چاہ و حوض و مسجد و رباط و مانند آن چنانکہ بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی ہریرۃ بیاید - او علم ثلثہ بہ

یا علی کہ نفع گرفتہ میشود بآن تعلیم و تصنیف بکلمہ کثرت و اتساع نیز و اندر علم۔ او ولد صالح بدعوہ کیا فرزند نیک کردار کرد و عاقلند
 اور ابدا از رفتن ازین عالم چون فرزند از دوسے زائیدہ و بوجوہ آمد است آن را عمل او شمرده کہ ثواب آن بوسے حاصل است
 رواہ مسلم۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نفس من نفس من کرب من کرب الدنیا۔ کہے کہ ربائی و آسائش
 دہد و دور گرداند از سہلانے اندوہے را از اندوہے دنیا چہ جائے اندوہ وین چنانکہ کہے را بر کفر و معصیت اگر اہ
 کردہ باشند نفس اللہ عنہ کہ تب من کرب یوم القیمۃ۔ دور گرداند خدا سے لٹائے از ان کس اندوہ را از اندوہے
 آخرت۔ و من یسر علی مسر۔ کہے کہ آسان گرداند کار بر شخصے کہ در دشواری افتادہ است چنانکہ واسے برگردن وے
 افتادہ و از اداے آن عاخر آیدہ خیرے بوسے بدہ کہ بدان وام را داد کند یا اگر ادا راست از وے بہد و بخشید یا
 جملتے بدہ تا وقت آسانی۔ یسر اللہ علیہ فی الدنیا و الآخرۃ۔ آسان گرداند بزرگے خدا سے لٹائے در دنیا و آخرت۔
 و من یسر مسرا اللہ فی الدنیا و الآخرۃ۔ کہے کہ بپوشد عیب سہلانے را در سواندہ را یا بپوشد عورت مسلمان برہنہ را
 بپایہ پوشد خدا سے لٹائے اور اور دنیا و آخرت۔ و اللہ فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه۔ و خدا سے لٹائے
 در یاری کردن بندہ است ما دام کہ بندہ در یاری کردن برادر خود مستہدفع ضرر یا جلب نفع بہر وجہے کہ باشد۔ و من
 سلک طریق التمس فیہ ملأ۔ و کہے کہ برود را سے کہ طلب میکند در و سے علمے را از علوم دین اگر چہ اندک باشد یا مرد بطریق
 وجہے از وجوہ و سببے از اسباب تحصیل علم باشد مثل اتفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف۔ سہل اللہ بہ طریقاً الی الحجۃ۔ آسان
 گرداند خدا سے لٹائے اگر کس را بسبب سلوک طریق علم طریقے بسوسے بہشت یعنی در آرد اور اور بہشت بجز اس طلب
 علم یا توفیق و بہرہ سے علمے صالح کہ سبب دخول جنت گردد۔ و ما جمیع قوم فی بیت من بیت اللہ۔ و را ہم نیامند گرد و سے
 در خانہ ہا سے خدا یعنی خانہ کہ ساختہ باشند و اختیار کردہ باشند برائے آنکہ۔ تیلون کتاب اللہ بخوانند و آن را بطریق ورود و توفیق
 مسجد یا غیر مسجد۔ و تدارسونہ منہم۔ و بخوانند آن را با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در تحقیق معانی آن و تصحیح الفاظ
 و تجوید آن درس یعنی قرأت است و تدارس با یکدیگر خواندن و درست لغت و درست کسر و اصل بمعنی ریاضت آید پس
 میفرماید کہ هیچ قومے تبار است و درست قرآن در جائے نہ نشیند۔ الا نزلت علیہم السکینۃ۔ مگر آنکہ فرود آید بر ایشان آرام باطن
 و اطمینان قلب کہ بدان میل بشوآت و نیا و خوف اسما الذول ہر روز و حضور مع اللہ دست و بہد و صفا و نورانیت پیدا
 آید و در شرح صحیح مسلم گفتہ کہ مختار آنست کہ سکینۃ چہ نیست از مخلوقات الہی و در و سے طمانینت و رحمت است و بادے
 ملاکہ اندوگاہے در صورت ابرے نزل کند چنانکہ در کتاب فضائل القرآن بیاید انشاء اللہ تعالیٰ۔ و غشیتہم الرحمتہ۔
 دمی پوشد و در میگردد ایشان را رحمت۔ و غشیم الملائکہ۔ و گرد و میگردند و طواف میکنند گرد ایشان فرشتگان۔ و ذکر ہم اللہ
 من عندہ۔ و یاد میکنند ایشان را اللہ تعالیٰ در میان جمیع کہ نزد او میند یعنی ملائعہ از ملائکہ کہ مقربان جناب قدس
 و دیندار جہت بہائات و منافعت ہر بندگان خود و التزام حجت بر ملائکہ کہ در بشر بمعینان طعن می گردند و بیست ہر مصل

میگردد و باز نمی ستاند علم را یعنی در آخر زمان بطریق کشیدن - میتروم من العباد - که بکشند آن را از دست بندگان و باز بستانند
 و لکن بعضی علم پیش العلماء و حکیمین باز میگردد و علم را بمیرانند علما - حتی اذا لم یبق علما - تا آنکه چون باقی نگذارد و پاینده نماند و
 هیچ علم را در روزی که لم یبق عالم یعنی باقی نماند عالمی - استخذ الناس رؤسا جبالا - میگردد مردم سران قوم جبالان را
 رؤسای بقیه بنوعی بر وزن فضول جمع را سببی سرور و چنانکه در روایت بخاری آمده و در روایت مسلم رؤسای بقیه بنوعی
 و در بر وزن فصحا و جمع رئیس یعنی سرور و کلان تر - فصلوا - پس پرسیده میشوند و استفتا نموده میشوند - فانقوا بغير علم - پس
 فتوے میدهند بے علم و دانش - فصلوا و اغفلوا - پس هم خود گمراه میشوند و هم دیگران را گمراه میکنند - متفق علیہ -
وعن شقیق - از کبار تابعین و ثقہ و ثبت و حجت است و از علمای سادات ثمان سواد نشان آن
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را در یافته و لیکن بشرف روایت مشرف نشده و گفته اند شیخ فریہ نیست مگر آنکه در روے
 کسے است که دفع کرده میشود از اهل آن بانگس شقیق از ایشان است و بود و رے رضی اللہ عنہ مخصوص بابن مسعود و از
 کبار اصحاب رے - قال - گفت شقیق - کان عبداللہ بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس - بود عبداللہ بن مسعود تذکر میکرد
 و پند و نصیحت میفرمود مردم را در ہر روز پنجشنبہ - فقال لہ رجل - پس گفت مراد از مرے - یا ابا عبد الرحمن - کنیت
 عبداللہ بن مسعود است - لو دوت اناک ذکر تانی کل یوم - ہر آئینہ دوست میدارم کاشکے تذکر میکردے تو تا در ہر روز
قال - گفت ابن مسعود - اما انما یمنی من ذلک - آگاہ باش بدرستی کہ شان این است کہ باز میدار و مرا از تذکرہ ہر روز
 انی اگر اہل ان الکلم - اینکہ من ناخوش دارم کہ بلول گردانم شمارا - وانی استخوانکم بالموغظۃ - و بدرستی کہ من گاہ گاہ درمی یابم شمارا
 بہ پند گفتن در وقت نشاط و محل قبول و عدم ملال - کما کان رسول اللہ چنانچہ بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم تخیل میرا -
تقدم میکرد مارا بموغظت - مخافتہ السامۃ علینا - از جہت ترس مالیت بر ما - متفق علیہ - و تخیل بجائے مجملہ و لام یعنی
 تقدم و تقدست و تقدور اصل بمعنی طلب کردن نزد غیبت و حاصل آن گاہ گاہ رسیدن و خبر گرفتن و رعایت کردن
 است چنانچہ گویند فلان تقدح حال فلان میکند و پیچوننا بنون بجائے لام نیز خواندہ اند تخیل و تخیون ہر دو بیک معنی است
 و بعضی تخیون بجائے مملہ و لام نیز روایت کردہ اند بمعنی طلب شناخت حال نشاط ایشان تا در حال ملال نباشند و
 روایت مشہورست کہ در صحاح آمدہ تخیلناست بجائے مجملہ و لام - عن انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا تکلم بکلمۃ
اعادها ثلاثا - روایت است از انس کہ گفت بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون میگفت سخنی را باز میگردد و آنرا سہ بار
 حتی لقنم عنہ - تا فہم کردہ میشود و بے شبہہ شنیدہ شود آن سخن از رے غالباً این عادت شریف در غالب اوقات نزو اہتمام
 بان سخن و احتمال ناشنیدن آن بودہ باشد و اللہ اعلم و در لفظ کان محدثان را سخن است مقرر و مشہور میان جمہور آنست
 کہ افادہ و ام و استمرار میکند یعنی چون گویند کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ این کار میکرد و مراد آن بود کہ دوام میکرد و عادت
 شریف یا چندی بود و بعضی متاخرین را در چنان سخن است چہ و بسیارے از احادیث کان و لایع شدہ کہ محال را دہ استمرار و انجا عادت

نحو
 لایع شدہ

لکھا لا یخفی علی المتبحرین۔ واذ انالی علی قوم مسلم علیہم۔ چون می آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر سر قومے پس سلام میگرد
 بر ایشان۔ سلام علیکم ثلاثا۔ سلام می داد و بر ایشان تسکرت اینجا میگویند که ارباب احادیث متعجب و نقل صریح معلوم شده است که
 سلام دادن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد آمدن بر قومے یکبار پیش نبود پس این حدیث را دو توجیه است یکے اگر مراد آنست
 که یک سلام بر آید استیذان می کرد تا قوم را خبر شود و درون طلب و سلام دیگر بر آید تحیت که متعارف و سنون است نزد
 درآمدن و سلام دیگر نزد بر خطاستن از مجلس و بر آمدن او نزد ایشان پس مراد از وقت آمدن بر قوم وقت بمست از اول
 درآمدن تا آخر بر آمدن توجیه دیگر آنکه این در استیذان است که اگر یکبار رود و بار سلام گفتند درون نه طلبیدند بار سوم باید گفت و
 اگر این بار هم نطلبست بی باید گشت سنون این چنین است۔ رواه البخاری۔ وعن ابی سعید و الانصاری۔ ابو سعید
 دیگر است و ابن مسعود دیگر عبد الله بن مسعود ثقیفی است از مشاهیر و عظامه صحابه و ابو سعید نام و س عقبه بن عمرو الانصاری
 زوی غیر مشهور و بزرگ است۔ قال جابر بن عبد الله بنی۔ گفت ابو سعید و آمد مردے بسوسے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال
 پس گفت آن مرد۔ انه ابدع لی۔ بدعتی کہ باز مانده شتر من از سیر ابدع بلفظ مجهول از ابدع و ابدع باز ماندن را اهل از
 سیر بحث هستی یا گرافی بار۔ چنانچہ۔ پس سوار گردان مراد شتر کے بد۔ فقال ما عندی۔ پس زد و آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم نیستہ نزد من شتر یا چیزے کہ شتر بدان توان خرید و کر اید کرو۔ فقال رجل۔ پس گفت مروے۔ یا رسول اللہ
 انما دل علی من تحمله۔ من راه نمائی میکنم و در ابر کسے کہ سوار گرداندا و را و بدید او را شترے۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت
 پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم من دل علی خیر تله مثل اجر فاعلم۔ کسی کہ را و نماید بر خیرے پس مراد است مانند زکوة و خیر و امانات
 خیر در حکم خیر است و چون دلالت متضمن تعلیم است این حدیث را در کتاب العلم آورد۔ رواه مسلم۔ وعن جابر قال کنانی
 صدر النہار عند رسول اللہ۔ روایت است از بریر بن عبد اللہ بکلی کہ از مشاہیر صحابه بود و موصوف بحسن صورت و سیرت
 و حامد صفات و اکرام اخلاق و امیر المؤمنین عمر و ان الشبیبہ یوسف عم میدا گفت بودیم و در میانہ روز نزد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ
 وسلم نماز جماعۃ قوم عراۃ۔ پس آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را گردے بر منہ تن۔ بخوابی التمار۔ گلیم پوش و نماز کسرون جمع نمرد
 بفتح نون و کسریم یکے کہ خطماے سیاه و سفید را و چنانچہ اعراب را بیا شتر۔ او العبار۔ شک را است کہ التمار گفت
 یا الہبا و گفت و عبا بفتح عین نیز نوزے از گلیم است۔ تقلد می السیوف۔ شمشیر را در گردن انداختہ۔ عاظم من مضرا اکثر ایشان از
 قبیلہ مضر بود و بعد از ان بسانہ میکند و میگوید۔ بل کلہم من مضر لکہمہ ایشان از مضر بودند۔ متم و جہ رسول اللہ پس متغیر شد
 روے مبارک پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لما رای ہم من القاذۃ۔ بسبب آنچه دید بر ایشان از فقر و حاجتمندی عیت من
 ان یمنوا لی ثم روے زود و غم بنویان رخم زد و کرو۔ فدخل۔ پس درآمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خانه۔ ثم
 خرج۔ پیغمبر آمد بعد از زمانے الفحص نمود و چیزے در خانه نیافت سفار بالا فاذا نواقام۔ پس فرمود بلال را کہ اذان
 گوید و کبیر بر آید پس اذان گفت و کبیر بر آورد بلال فصلی۔ پس نماز بگمارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ثم خطب۔

مختاب مشریت

پس خطبہ خواند۔ فقال۔ پس خواندین آیت را۔ یا ایہا الناس اتقوا ربکم۔ ای مردمان تقوے کنید پروردگار خود را و پرستید از عذاب وے۔ الذی خلقکم من نفس واحدة۔ آن پروردگار یکہ پیدا کرد شما را از یکذات۔ الی آخرالایۃ۔ تا آخر آیت کہ آخرش این است۔ ان السدکان علیکم رقیباً بدرستی کہ ہست خدا بر شما نگاہبان و ناظر احوال و ورین آیت ذکر تصدق و رعایت صلہ ارحام است۔ والآیۃ الی فی الحشر۔ و خواند آیت دیگر را کہ در سورہ حشر است و در وے نیز ذکر تصدق و خیر است و آن آیت این است کہ۔ اتقوا العبد و لفظ نفس ماضیست لغز۔ پرستید خدا سے را و باید کہ بنا کرد ہر نفس کہ چہ پیش فرستادہ است براے خود اے قیامت۔ تصدق رجل۔ و اکثر النسخ لفتح آخرت بلفظ ماضی و بعض النسخ بجرم آخر پر تقدیر گفته اند کہ بمعنی امرست چنانکہ سیاق حدیث دلالت دارد بران یعنی باید کہ تصدق کند مرد من دنیا را من در ہمہ من ثوبہ من صلح برہ من صلح عمرہ از دنیا خود از در ہم خود از جامہ خود از پیماہ گندم خود از پیماہ خرباے خود ہر چہ یا بدہر چہ از دست بر آید۔ حتی قال و لو شقی قمرہ۔ تا آنکہ فرمود تصدق کند اگر چہ بنیم خربا باشد۔ قال۔ گفت جریر را وی حدیث۔ مجاہد رجل من الانصار لبقرۃ۔ پس آورد مردے از انصار ہمیانی را کہ۔ کاوت کفہ بقرہ عنہا۔ نزدیک بود کہ کفہ دست وے بر نتواند داشت آن را۔ بل قد عجزت۔ بلکہ بختیش عاجز نہ گشت وے از برداشتن آن و تنوانست برداشت۔ ثم تابع الناس۔ بعد از ان پیالپے شدند مردم دور آوردن صدقات۔ حتی رایت کومین من طعام و ثياب۔ تا آنکہ دیدم من دو تودہ از خوردنی و جامہا دو کوم بفتح کاف و نفیم آن نیز آمدہ تودہ از طعام و جامے بلند از زمین و بزرگ و بلند از ہم چیز۔ حتی رایت وجہ رسول اللہ۔ تا آنکہ دیدم روے مبارک پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم تہلیل۔ می و رخشد و روشن میگردد از خوشحالی۔ کا نہ مذہبہ۔ گویا کہ روے مبارک او مذہبہ است این لفظ را بہ دو نوع ضبط کرده اند یکے بنفیم میم و سکون دل حمل و نفیم ہا و نبون بعد از وے و این را دو معنی گفته اند یکے شکافے و گوے کہ در کوہ افتد و در وے آب جمع گردد و دیگر نظر فے کہ در وے۔ و غن نگاہ دارند و مقصود تشبہہ روے مبارک آن حضرت است صلی اللہ علیہ وسلم در صفا و روشنی بصفائی آن آب کہ در سنگ جمع گردد و بصفائی روغن کہ در ظرف باشد و بعضے از ائمہ اہل حدیث ہیں وجہ ذکر کردہ اند و بس وجہ دیگر بنفیم میم و سکون ذال مجہوۃ فتح ہا بعد از وے ہاے موحده و شہوہین وجہ است و ہمین جرم کردہ قاضی عیاض و آن را دو معنی گفته یکے نفقہ زرا ند و دو این مبلغ است و حسن وجہ و اشراق آن دوم جرم زرا ند و تشبہہ داور وے مبارک را در حسن و نورانیت بدان۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ از ہر اے بیان فضل مردے کہ اول آورد و در وے را و بعد از وے دیگر ان متابعت او کردند۔ من سن فی الاسلام ستہ حسنہ کہے کہ بہنا و پیدا گردد در دین مسلمانے را و روشن نیک را در مردم۔ فلہ اجر ما و اجر من عمل بہا من بعدہ۔ پس مراد است ثواب آن سنت کہ خود کردہ و ثواب کہے کہ کار کرد بان سنت بعد از وے۔ من غیر ان ینقص من اجر ہم شیء۔ بے آنکہ کم کردہ شود از ثواب ہاے ایشان چیزے۔ و من سن فی الاسلام ستہ سبتہ۔ و کہے کہ بہنا و پیدا گردد در مسلمانان را و روشن بد۔ کان عملیہ و زرا ند و زین عمل بہا من بعدہ من غیر ان ینقص من اجر ہم شیء۔

باشند بروے ہارگناہ آن روش و بار کسے کہ کار کند بآن بعد از دوسے بے آنکہ کم کرده شود از بار ماے ایشان چیزے۔
 رواہ مسلم۔ شرح ابن حدیث و فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنۃ گذشتہ است۔ وعن ابن مسعود قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقتل نفس ظلم الاکان علی ابن آدم الاول کفک من دمها کشتہ نمیشود و هیچ نفسے ظلم کر کہ باشد
 بر پسر آدم کہ نخستین پسر بود نصیبے از گناہ خون این نفس کشتہ شدہ۔ لانه اول من سن القتل۔ زیرا کہ آن پسر آدم نخستین آدم کسے
 ست کہ بہناور تم قتل را در بنی آدم اشارت ست بقصہ کشتن قابیل با بیل را و آن مشہورست بمقتضی علیہ سند کہ حدیث
 معاویہ۔ و زود باشد کہ ذکر کنیم حدیث معاویہ را کہ اولش این ست۔ لایزال من استی فی باب ثواب ہذہ الامۃ النساء و اللہ
 تعالیٰ۔ و در باب ثواب ہذہ الامۃ کہ آخرین البواب این کتاب ست

الفصل الثانی۔ عن کثیر بن قیس۔ رضی اللہ عنہ۔ قال کنت جالساً مع ابی الدرداء فی مسجد دمشق۔ روایت
 از کثیر بن قیس کہ از تابعین ست گفت بودم من نشستم با ابوالدرداء و مسجد دمشق کہ پسر دال و فتح مہم و کسر آن کہ پانچست
 ملک شام ست بنامے دمشق بن کنعان۔ فجاءہ رجل فقال۔ پس آمد ابوالدرداء را مردے پس گفت۔ یا ابا الدرداء
 انی جئتک من مدینۃ الرسول۔ بدرستی کہ من آمدہ ام ترا از مدینہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم بحریث بلنی انک تجدہ عن سوا اللہ
 از جہت شنیدن۔ ریشے کہ رسیدہ است مرا کہ تو خبر میدہی از ان از پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم حاجت حاجت۔ نہ آمدہ ام
 از جہت حاجتے دیگر۔ قال فانی سمعت رسول اللہ۔ گفت ابوالدرداء پس بدرستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ
 وسلم بقول۔ یگفت۔ من سلک طریقاً یطلب فیہ علما۔ کسے کہ بردور استے را کہ طلب کند و روے علماے راز علوم دین۔

سلک اللہ بطریقین طرق الجنۃ۔ بروا خداے اتالے براے از راه ماے بہشت۔ وان الملائکۃ لتفتح اجنحتہا رضی اللہ تعالیٰ
 و بدرستی کہ فرشتگان ہر آئینہ مینند باز و ماے خود را بچست رضا مندی طالب علم مطالب علم را وضع جناح کنایت ست
 از لیلین جانب و النقیاد و رجوع بر حمت و انطاط و ممکن است کہ مراد گسترانیدن باز و ماے باشد بچست تواضع مطالب علم را
 کہ سعی خود و طلب علم کہ طریق وصول بقرب حق تعالیٰ ست مبذول میدارد خصوصاً طالب علمے کہ سائر احوال او موافق
 طریقہ طلب علم و مطابق رضائے حق ست و طبیی گنتہ کہ مراد بوضع اجنح باز آمدن ست از نظیر ان و فرو و آمدن براے استماع علم چنانکہ
 نزول میکند و طواف ملائکہ بر تالیان قرآن مشعر بدان ست کہ این وضع اجنح از ملائکہ براے طالب علم دنیا ست یا در آخرت یا در
 ہر دو و اللہ اعلم۔ وان العالم المستغفر من فی السموات و من فی الارض۔ و بدرستی کہ عالم ہر آئینہ آمرزش میجوہد و عامی کند براے
 او ہر کہ در آسمان ست از ملائکہ و ہر کہ در زمین ست از جن و انس و ملائکہ ارضی نیز۔ و الحیتان فی جوف الماء۔ و آمرزش میجوہد
 عالم ماہیان در میان آب بزبان حال گفتہ اند کہ مراد تمامہ حیوانات ست لیکن تخصیص بذکر ماہیان اشارت بآن ست
 کہ آب از آسمان برکت علمای آید کہ معیشت ماہیان در آن ست چنانکہ واقع شدہ است و بہم میطرون و بہم یزقون و بہم
 در دواے اہل علم مرا کم آن ست کہ صلاح عالم العیون ست و بیچ چیزے از اصناف اہل علم نیست کہ صلاح و وجود و بقاے دے

رسول اللہ - پستہ گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ و ملائکته و اہل السموات و الارض حتی النملۃ فی حجرہا - بدرستی کہ خدا و فرشتگان و سہ و کسان آسمان و کسان زمین نامور چہ در سورہ خود - حتی الحوت - و تا ماہی و آب - یصلون علی مسلم الناس الخیر - ہر آئینہ درود و میفرستند بر تعلیم کنندہ مردم خیر را یعنی علم و حکمت را و درین اشارت است بعلت تفضیل عالم بر عابد و اشارت است بآنکہ مفضل عالمیست کہ تعلیم میکند تا نعمت او متعدی گردد و افضل باشد از عبادت کہ غیر متعدیست - رواہ الترمذی - روایت کرد این حدیث را باین لفظ کہ مذکور شد ترمذی - و رواہ الدارمی عن مجمل مرسلہ و روایت کرد آن را در داری از کجول شامی کہ از کبار تابعین و ثقات ایشانست و اتفاقہ اہل شامست تا گفتہ اند کہ علما چہار اند ابن المسیب بحدیثی کہ وہ حسن بصری بہ بصرہ و مجمل بشتام بطریق ارسال - و لم یذکر رجلا - و ذکر کرد داری این قصہ را کہ ذکر کردہ شد نہ مر آنحضرت راصلی اللہ علیہ وسلم دومرد - و قال - و آوہ و کجول حدیث را باین عبارت کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم افضل العالم علی العابد کفضل علی ادناکم ثم تلاہ الذی ہم پستہ خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را کہ - انما یخشی اللہ من عباده العلماء - نمی ترسد خدا را از بندگان و سہ مگر علما - و سرود الحدیث الی آخرہ - و ذکر کرد داری این حدیث را تا آخرش - و عن ابی سعید الخدری - از مشاہیر صحابہ است پسر سعد بن مالک بن سنانست فقیہ نبیل مکن حدیثست و از علما و فضلاء و عقلا است و از اصحاب شجرہ است اول مشاہد و خندق است مشہور شدہ کہ نیست - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الناس لکم تبع - گفت گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صحابہ را کہ مردمان مر شمارا کہ یاران منید و با من صحبت داشتہ و علم از من بے واسطہ گرفتہ اید تا باعان و پیر و مانند - و ان رجالا بالانکم من افطار الارض - و بدرستی کہ مردان خواهند آمد شمارا از کرانہ مالے زمین عرب و عجم و اکثہ تابعین از عجم اند صحابہ از عرب یتفقون فی الدین - در حالیکہ طالب میکنند فقہ و علم در دین چنانکہ آئہ کریمہ (قلوا لا نفر من کل فرقتہم طائفۃ) تلتفقون فی الدین (الآیۃ) ناطق بدانست - فاذا التوکم - پس چون بیایند مردم شمارا - فاستوصوا بہم خیر پس وصیت کنید بایشان یکی را و تعلیم کنید ایشان را علم دین و تحقیق معنی لفظ استیصا و شرح کردہ شدہ است - رواہ الترمذی - و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الکلمۃ الحکمہ - و در روایتی بجای کلمۃ الحکمہ - ضالۃ الحکم - و فی روایت ضالۃ المؤمن میفرماید سخن علم و حکمت گم شدہ حکیم است یا گم شدہ مسلمانست - فحیث وجد ما فواحق ہما - پس ہر جا کہ یافت و از ہر کس کہ یافت آن کلمہ را پس آن حکیم نہ او از ترست بآن کلمہ چنانکہ گم شدہ خود را و روست ہر کہ یا بد میگردد و بچنین حکیم از ہر جا کہ سخن دین بشنود قبول میکند و عمل بدان میکند و نظر بآن نمیکند کہ مردے فقیر و حقیر میگردد پس بزرگان گفتہ اند کہ اگر کسی سخن حق از بایزید بسطامی بشنود و وہمان سخن از دہ خود بشنود و قبول نکند متکبر باشد حدیث مرد باید کہ پند بگیرد و در نوشتہ است پند بردیوارید و نیز این حدیث ولالت دارد بر آن کہ ہر کہ کلامی بشنود و وفہم نکند معنی آن باید کہ برساند آن را بکسے کہ اہل اوست و فقیہ ترا و روست چنانکہ ہر کہ گم شدہ سبیل او آنست کہ تفحص کند

ضالہ = گم شدہ

و بصاحب و برساند و بران کمین علم از مستند و اهل آن جائز نباشد چنانچه که شده یا بنده را منع آن از صاحبش درست نیست چنانکه
منع علم از اهل آن جائز نیست اعطای آن بنا اهل نیز روا بود چنانکه در حدیث دیگر باید پیوست به او ب را علم و فن آموختن به
او این تیغ بدست را برن ۴ و این حکم چنانکه باختلاف اشخاص متعلبان و طالبان مختلف میگردد و باختلاف انواع علم نیز مختلف
شود پس احکام شریعت که متعلق بمطالبات ظاهریست عموماً به کس بذل او باید کرد و حقائق و دقائق خربال آن در میان نباید نهاد
و کذا اختلافات علماء در سائل و مذاهب با عوام نیز همین حکم دارد و خصوصاً در زمان ماکه در انکار و تردید و بهانه طلبند و در جواب حال
سائل نیز در نظر باید داشت و جید را قدس سره گفتند که دو کس نزد تو بیایند از یک مسئله پرسند هر کدام را جواب و دیگر گوئی و باید
که جواب از یک مسئله یکجای باشد این چیست فرمود الجواب علی قدر السائل کما بالناس علی قدر عقولهم این باشد - رواه الترمذی
و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب و ابراهیم بن الفضل الراوی یضعف فی الحدیث - این حدیث را ترمذی و ابن ماجه
روایت کرده اند ترمذی گفت این حدیث غریب است و ابراهیم بن فضل که راوی این حدیث است ضعیف است
نیشود در حدیث - و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله - گفت ابن عباس که گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم فیه واحد اشهد علی الشیطان من الف عابد - یک نقیه سخت ترست بر شیطان از هزار عابد اگر مرد بقیه
مردم است که داده شده است او را نعم دین و نطق مدارک و موارد آن پس و سه مرد است که عارف است بکار
شیطان و داخل و سه علم خواطر و تمیز و انوار و اگر مرد عالم با حکام دین شریعت و تفاهیل آن از مایه جز و مالا یجز ترست پس
لا بد بر خدای خود بود از وقوع در حرکات و انشائات و آنکه در استحقاق معصیت و استحلال آن نخواهد افتاد و کافر نخواهد گشت بخلاف
تبعیه که نه در وجه او است و دین و دینی - رواه الترمذی و ابن ماجه - و عن النسائی رضی الله عنه - قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم طلب العلم فیه علی کل مسلم طلب علم فرض است بر هر مسلمان و در سند امام ابی حنیفه علی کُل
سلم و سلمه و مراد علم دین باشد علم است که ضروری وقت مسلمانان است مثلاً چون در اسلام درآمد واجب شد بر و سه معرفت
ملک و صفات و سه علم بی نبوت رسول صلی الله علیه و سلم و خبر آن از آنچه صحیح نیست ایمان بے آن و چون وقت نماز
آمد واجب شد آموختن علم با حکام صلوٰه و چون رمضان آمد واجب گردید بقلم احکام صوم و هرگاه مالک لصاب گردید
جب شد قلم احکام زکوٰه و اگر پیش از آن مرد و قلم کرد عاصی نباشد و چون زن خواست علم حیض و نفاس و خبر آن
را آنچه متعلق با حکام زن و شوی است واجب گردد و علی بن القیاس و صوفیه گویند که مراد علم اخلاص و معرفت آفات
نفس و خواطر و تفاهیل آن است و هر طائفه حمل بر علم کرده اند که مخصوص باوست و صواب آنست که گفته شد چون
لاص و صدق نیست شرط تمامه اعمال ظاهر و باطن است سخن صوفیه قدس العدا سرار هم اعم و اشمل باشد - و وضع
علم چند غیر از این - و نه علم نزد کسی که اهل آن نیست و تعلیم کنند مراد را - کقولنا الخ ازیر الجواهر و اللؤلؤ و الذهب -
خود کردن اندازنده خودگان است گوهر و درارید و طلا را - رواه ابن ماجه - روایت کرد ابن حدیث را تا آخر این ماجه

وروى البيهقي في شعب الایمان الى قوله مسلم - وروایت کرد بیہقی بہین قدر کہ طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم - وقال ہذا حدیث متفقہ مشہور واسنادہ ضعیف - وگفت بیہقی این حدیثیست کہ مشہور شدہ است در میان مردم واسناد او ضعیف است - و قدر وی من اوجہ کما ضعیف - وگفتہ است بیہقی کہ روایت کردہ شدہ است این حدیث بوجہ وطرق متعددہ کہ ہمہ ضعیف اند اما شک نیست کہ چون بطرق متعددہ روایت کردہ شدہ است بعض بعض قوتی خواہد یافت و حدیث را بدان قوتی پیدا خواہد شد و بیان طرق و احوال آن در شرح سفر السعادت مذکور شدہ است و راجحاً باید نگریست - وعن ابی ہریرۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصلتان لا یجتمعا فی مساق - و فصلت است کہ جمع نیشوند در منافق - حسن است و لائقہ فی الدین - یکے حسن است یعنی راہ و روشن نیک است و اصل معنی راہ راست میانہ پس از ان استعارہ کرد و بدیر اسے ہیئت نیکان و روشن نیک کہ در نظر خوش نماید و دیگر فقہ در دین یعنی فہم و فطانت و دریافت احکام دین و مقصود ترغیب و تحریص است مسلمانان را تا جامع این دو صفت باشند یعنی تندرست و سعادتمند و راتاد رفات این دو صفت نیفتد - (رواہ الترمذی) - و در بعض نسخ والدارمی نیز مذکور است - وعن النسائی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من خرج فی طلب العلم فهو فی سبیل اللہ حتی یرجع - کہے کہ بیرون آید از خانہ برائے طلب علم پس و سے در راہ خداست و ثواب آن میاید تا ہنگام باز آمدن بخانہ چنانکہ کہے بجہاد کفار بر آید تا باز آمدن در راہ خداست و در حج نیز بخچین گفتہ اند و اگر گفتہ شود کہ از اینجا معلوم کرد کہ بعد از باز آمدن ثواب منقطع میگردد و چویش آنکہ ثواب در راہ خدا بودن تمام شد و بعد از ان ثواب تعلیم و تکمیل دیگران خواہد بود - رواہ الترمذی والدارمی - وعن حمزۃ بن فتح تین مہلک سکون خاصے تجملہ فتح با سے موحده - الا زوی - فتح ہمزہ و سکون را سے صحابی است روایت کردہ است ازوے پس ابو عبد اللہ و او را روایت است در کتاب العلم - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم کان کفارة لما مضی - ہر کہ طلب کند علم را باشتداین طلب و سے کفارہ گناہان را کہ گذشتہ است و پوشد گناہان گذشتہ و سے را و آمرزیدہ خود ہر چی پیش ازین کردہ است از گناہان اکثر و امثال این مواضع گناہان صغیرہ مرا و مبدارند چنانکہ در وضو و نماز و امثال آن الا در حج کہ کبار نیز آمرزیدہ میگردد و شاید کہ در طلب علم نیز بخچین باشد و اللہ اعلم - رواہ الترمذی والدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث ضعیف الاسناد و ابو داؤد و الراوی ضعیف - ترمذی درین حدیث سخن کردہ گفتہ کہ ابو داؤد کہ نام و سے یقین بن الحارث است از اہل کوثر و قاضی ہمدان بود و اعلمی بود و حدیث ضعیف است و از ثقات نیست و حدیث و سے حجت نہ و این غیر ابو داؤد و صاحب سنن است کہ از ثقات و کبار محدثین است و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من یشتغ المومن من غیر لیسۃ سیر منک و مسلمان از شنیدن سخن نیک یعنی از علم حتی کیون مستغناہ الخیر - تا آنکہ میاشد عاقبت کار و سے بہشت یعنی تا آخر عمر و در طلب علم میاشد و برکت آن در بہشت میرود و درین حدیث اشارت است مر طالب علم را کہ از عالم با ایمان میرود انشاء اللہ تعالیٰ و بقصد

دریافت ابن بشارت لعنه ازل الله آخر عمر در طلب علم و تحصیل آن سے بودند با وجود حصول مرتبہ اعلیٰ از علم
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ چون دائرہ علم وسیع و بے نہایت است ہرگز مشغول است بعلم اگرچہ تعلیم و تصنیف باشد بحقیقت
 طالب علم و تکمیل آنست۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم من نزل عن علم علمہ۔ کسے کہ بر سیدہ شود از علمے کہ میدان آن را۔ ثم کتمہ۔ پست پوشید آن علم را۔ الحکم یوم القيمة لجام
 بن النار سنگام کردہ شود در دمان او از آتش دوزخ اگر علمے باشد کہ دانشق آن ضروری است و کسے دیگر از علمائے
 کہ بیان کنند آن را و ما لیسح از ان نباشد و از جست و خیز و عدم اعتنا بعلم دین بود۔ رواہ احمد و ابو داؤد و الترمذی و رواہ
 ابن ماجہ عن انس۔ وعن کعب بن مالک۔ صحابی مشہور است از شعرا سے اسماعیل و سبکے از ان سہ تن کہ تخلص کردند
 از خود تبوک و قبول افتاد تو بہ ایشان چنانکہ منطوق قرآن مجید است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم
 لیجاری بہ العلماء۔ ہر کہ طلب کند علم را تا ہمراہی کند علما را در بحث و گفتگو سے علم یعنی خود را برابر سازد با علما و مباحثات و مناقشات
 نماید بیان۔ اولیاری بہ السفھاو۔ یا از برائے آنکہ تا جدال و نزاع کند جاہلان را و بخیر دان را و در شکست اندازد ایشان را۔
 اولیمرت بہ وجوہ الناس الیہ۔ یا از برائے آنکہ برگزاند و برائے مردم را بسو سے خود و جاہل کند از ایشان عالی و زیادہ
 و صرف کند آن را در کار دنیا و شہوات نفس۔ (ادخلہ فی النار) ہر کہ علم را از برائے مجرمان اغراض طلبد و در کار خود
 او را خدا سے تناسل و آتش دوزخ و اگر بکمال جہالت و طبیعت شویلی از ریاداعیہ نفس باشد و درست و احتیاط از ان
 و حکم نامقدور و این حکم ندارد چنانکہ در حدیث آئندہ اشارتے بلن واقع شدہ است و گفتہ اند کہ چون سرور دگر بخت
 خواہد کہ امرے شریف و عزیز کہ متفلس حکمت است حادث گرداند بے اختیار داعیہ از نفس آدمی بوجود آورد کہ تائبہ کلفت شود
 آن چیز بوجود آید چنانکہ در وجود فرزند داعیہ شہوت در مرد و زن آفریدہ کہ بے اختیار بیکدیگر میل و رغبت نمایند بچنین وجود
 علم داعیہ نفسانی پیدا کردہ تا بقوت باعثہ بوجود آید و اگر توفیق و عنایت الہی ناصر و معین حال آن بندہ گردد از ان نیز برآورد
 قللت العلم بغیر اللہ فابی العلم ان یکون اللہ کہ فرمودہ اند ان معنی دارد و سال اللہ للعافیۃ۔ روی الترمذی و ابن ماجہ
 عن ابن عمر و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تعلم علما ما یعنی ہر وجہ اللہ۔ کسے کہ بیا موزد علمے را از
 جنس علمے کہ طلب کردہ شود بدان علم ذات مقدس آنہی در صفا سے و تنبیہ است بانکہ انچہ بوسے وجہ اللہ توان ارادہ
 نمود سزاوارت است کہ آن را در طلب مطالع دنیا محترک گردانند بہیت بار فروش بدینا کہ بے سود نکرد۔ آنکہ یوسف بزرنا سرہ
 بفروختہ بود و بیا موزد آنست کہ اگر علمے باشد از علوم دین و آن را وسیلہ دنیا سازند مذموم نباشد بعد از آنکہ تعلم آن مباح باشد
 و از علوم بدعیہ محرمہ و مکروہ نہ بود طالب علمے بود کہ در تحصیل مہاد و عرض و قافیہ و اقسام شعر بہ بسیاری نمود و یگفت کہ من
 و بہت میدارم کہ این علوم را وسیلہ دنیا سازم نہ علوم دین را و طبیعتی مثل این سخن از بعضی زما و علما نیز نقل کردہ و اللہ اعلم
 لا یتعلم الا لیصیب بہ عرضا من الدنیا۔ بیا موزد آن علم را مگر از برائے اینکہ برسد بسبب وسیلہ این علم متاع را از دنیا

مستند ہے

درین جا دلالت است بر آنکه حرمان از سعادت ثواب الکی بجلت انحصار طلب علم است و در اصابت عرض دنیا و اگر
 مشورت مخلوط بران باشد و نیست عمل و ترویج دین نیز وارد بر اندازه ثواب نیز یا بدفع از مرتبه کمال و تمام محروم باشد و در
 مرتبه باین منی در حدیث انما الاعمال بالنیات در صدر کتاب واقع شده است قدری هم بعد عرف الجنة یوم القیمة -
 نیایمان کس بوسه بهشت را در دنیا نیست یعنی ریجما - تفسیر عرف است که بفتح عین مملو و سکون را بمعنی بوسه خوش آید و ظاهر
 حدیث مبالغه است در حرمان آنکس از در آید بهشت پس مراد در آمدن باشد با مقربان و مخلد مان که اصلا عذاب نمیند
 و ابتدا و بهشت در آیند چنانکه مثل این تاویل در احادیث آمده است و تفسیر گفته اند که چون بندگان را در محشر یا در بوسه
 خوش از بهشت بمشام ایشان رسانند تا از هموم و حشمت آن مقام و موقوف راحت یا بند و بهای ایشان قوت گیر پس
 این شخص ازین بوسه خوش محروم باشد و بنجایم بنجار حصیبت و محبت دنیا حکم فرکوم گیرد - رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه - و
 عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تفسیر المد عبدا - تفسیر بشید و تخفیف هم و در ایت است و نفرت و نفرت
 در اصل بمعنی خوبی رود و در دشمنی دوست و مراد اینجا نفرت قدر و علو منزلت و زیادت بجهت و سرور است در دنیا و آخرت
 میفرماید نفارت و یاد خداست لغایه بنده را که صحیح مقالته شنید کلام مرا حفظها - پس یاد گرفت آن را - و وعاما - و گرد
 آورد و نگه داشت آن را و فراموش نکرد و بعد از یاد گرفتن تکرار و تذکار - و آوا - و بگذارد آن را و برسانید یعنی بر دم همچنانکه شنید
 چنانکه امانت بعینها برسانند - و ب - حامل فقه غیر فقیه - پس بسیار دارند فقه و پا دارند آن را که غیر فقیه است - و رب
 حامل فقه الی من هو افقه منه - و بسیار دارند فقه که فقیه است بسوسه کس که فقیه تر است از سوسه پس باید که چنانکه
 شنیده است برسانند تا آنکس که بوسه میرساند مراد از آن بجهت که این رساننده بفهمیده است و این حدیث دلالت
 دارد بر آنکه نقل حدیث باللفظ باید و در نقل باخنی علما را اختلاف است مختار آنست که جائز است از کس که عاریت
 است بمورد کلمات و خواص ترکیب و عبارات و حازق است بمعرفت مقتضیات مقام و اسرار و نکات و اشارات
 و با وجود آن نقل باللفظ اوسه و افضل و احوط است چنانکه عبارات تفسیر را اشارت بدانست و در وقوع نقل بالمعنی
 سخن نیست چیزی بمعنی که کتب احادیث از کتب ستمه و غیره بر یک حدیث متفق اند و الفاظ آن مختلف است مثلث
 لا یصلح لعلین فلبس مسلم - ستمه خصمات است که کینه و عداوت میکنند یا خیانت نورزد و دل مسلمان در حالتی که برین
 ستمه خصمات است لا یصلح را بچند نوع خوانده اند بفتح یا و کسر غین از غل کسیر مخیمه بمعنی حقد یعنی کینه و بضم یا و کسر غین از غلال
 بمعنی خیانت و فتح یا و ضم غین از غلول نیز بمعنی خیانت و این کلمه را زیاده تحقیق است که در شرح مذکور است و آن
 ستمه خصمات کدام است ستمه - اخلاص العقل ستمه - خالص گردانیدن عمل بر اے خدا که در آن نظر بر ستمه و ریاست باشد
 بلکه مقلد یا مقلد غرض و غرض نبود - و تفسیر ستمه ستمه - دوم خیر خواهی و خیر اندیشی مسلمانان را و انداد و اعانت کردن
 ایشان را - و سوم جهل ستمه - و سوم لازم گرفتن جماعت مسلمانان را و بیرون نیفتادن از آن - فان و تم خط من با هم

زیرا کہ عاصی مسلمانان احاطہ میکنند شامل سبک و کسے را کہ در اسے ایشان است و آراو بالمذنبی پس و پیش هر دو آید و این علت
الترجمہ جماعت است و من یفتح یم و کسر آن هر دو روایت است و وجه ربط این کلام یعنی ثالث لا یغفل بکلام سابق یعنی نصر الله
عبد الله است که چون ترغیب کو برادر اسے آنچه شنیده است از حضرت و سے ذکر کرد آنچه مقوی و موید آن باشد تا اخلاص غل
بر اسے خدا و نصیحت هر مسلمانان را در لزوم جماعت مسلمانان بنمود ادا سے مذکور حصول نگیرد و تمام نہ پذیرد و طبعی گفته که کلام
سابق تو طبیعت و تمہید این کلام است و مقصود ادا سے بہن کلام است کہ جامع است تنظیم لامر الله و الشفقتہ علی خلق الله را فافہم
رواہ الشافعی و التبعی فی المدخل - روایت کرد این حدیث را امام شافعی و ترمذی در مدخل کہ نام کتاب یہیقی است از
ابن مسعود و رواہ احمد و الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجہ و الدارمی عن زید بن ثابت - و روایت کردہ اندان را این بخاکس
از زید بن ثابت - الا ان الترمذی و ابوداؤد و لم یذکر ثالث لا یغفل علیہن الی آخرہ - مگر آنکہ این دو کس ذکر کردہ اندان
بکلام اخیر را کہ ثالث لا یغفل علیہن الی آخرہ است - و عن ابن مسعود قال سمعت رسول الله - ابن مسعود گفت کہ شنیدم
پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت نصر الله امر اسبح مناشیا قبلہ کما سمعہ - تر و تازه گرداند خدا سے نعم
مزد سے را کہ شنید از چہیز سے را از کلام پس برسانند آن را اینجا کہ شنید آن را - و ب مسلح ادعی کہ من سابع - پس
بساکسے کہ رسانیدہ شد ہوسے حدیث نگاہ از مذکور و ترجمہ کنندہ ترست آن را از شنوندہ مال معنی این حدیث ہم مضمون
حدیث سابق است بانکہ تفادو سے کہ در بعض الفاظ و لق است - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و رواہ الدارمی عن
ابی الدرداء و گوشتہ اند کہ اگر و طلب حدیث و حفظ و تبلیغ و سے فرضاً سبج فائدہ بنود سے جزا مید واری برکت امین و عا
از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم پس بود سے در دنیا و آخرت الکرم از رفتہ - و عن ابن عباس قال قال
رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم القوا الحدیث عنی الا ما علمتم - پرہیز کنید حدیث کردن را از من مگر چیز سے را کہ میرا شنیدین یا شن
غالب کہ از من است تا در و رطہ در و رطہ بر بستن بر من نیستید - و من کذب علی ستم فلیتوبو مقعدہ من النار پس کسے کہ در و رطہ
بر بند و بر من دیدہ و دانستہ پس باید کہ بگیرد و جائے نشست خود را از آتش دوزخ شرح این کلام و فصل اول در حدیث اول گذشت
رواہ الترمذی و رواہ ابن ماجہ عن ابن مسعود و جابر و لم یذکر - و ذکر کرد ابن ماجہ این کلام را کہ - القوا الحدیث عنی الا ما علمتم
و عنہ قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم من قال فی القرآن برأیہ فلیتوبو مقعدہ من النار کسے کہ بگوید در تفسیر قرآن
برائعی عقل و قیاس خود بے آنکہ مستند سے از نقل داشته باشد پس باید کہ بگیرد و جائے نشست خود را از آتش دوزخ -
و سے روایت - و رواہ ابن ماجہ عن ابن مسعود - من قال فی القرآن غیر علم - کسے کہ بگوید و سخن کند در قرآن بے علم - فلیتوبو
مقعدہ من النار رواہ الترمذی - و عن جندب بن جهم و جهم دال و فتح دال نیز آمدہ نام ابوذر غفاری است و لیکن غالب
ذکر سے بکنیت اوست و مناقب او کثیر است و در بعض مواضع نوشته شدہ است و جندب بن عبد الله بحسبلی نیز
صحابی است کہ حسن بصری و محمد بن سیرین از و سے روایت دارند و جندب قسری نیز در کتاب مذکور است و گفته اند مشہور است

تفسیر

رضی اللہ عنہ مصاحف متعدده بنویسا نید و ببلاد اسلام پیرستاد قرار برہان لغت وادو کہ زید بن ثابت بامرابی بکری صلی اللہ علیہ وسلم
 عمر فاروق رضی اللہ عنہما جمع کردہ بود و امر کرد بچو باقی لغات بحجت نسخا بدہ اختلاف مردم بامیکر و کفیر بعض بعض را و مانند از ان
 لغات گر چیزے اندک و متفق شدند بران صحابہ و باقی مانند بعد از ایشان تا بر سید بقر او سبع با سانید متصلہ و باقی مانند اختلافی کہ درین
 مقررہ بود ازاد غام و امالہ و وقف و جزآن از انچہ میان این قراء بحسب اختیار و ترجیح مختلف افتادہ است و بعض گویند کہ مراد بجز
 سبع قراءت سبعہ است کہ ہمہ تنو اثر و ثابت اندیے شہدہ و بر ہمہ احکام قرآنیت از صحت صلوٰۃ و حرمت مس محدث و جنب و
 امثال آن مترتب است و بعض ہیئت معانی مراد داشتہ اند کہ قرآن بران مشتمل است از امر و نہی و قصص و امثال و غلط و وعدہ
 و وعید و بعض بقائد و احکام و اخلاق و قصص و امثال و وعدہ و وعید تفسیر کردہ اند و بعض گویند کہ مراد ہیئت عدد و مخصوص نیست بلکہ
 مراد تو سبعہ و کثرت است و عرب ہیئت را باین معنی استعمال میکنند زیرا کہ این عدد لیست کہ قاعدہ زمان و مکان برانست کہ
 قالوا و اللہ اعلم۔ لکل آیت منها ظہر و بطن۔ ہر آیتے را از ان حروف سبعہ کہ قرآن بران مندرج است و بعض نسخ لکل آیت نہ و
 این ظاہر ترست و این ضمیر راجع بقرآن است یعنی ہر آیتے از قرآن را ظاہری و باطنی مراد بظاہر انچہ ہمہ اہل زبان می فہمید بظاہر انچہ
 بندگان خاضع حق تعالی بران مطلع اند یا مراد بظاہر انچہ بیان میکنند آن را تفسیر و باطن انچہ کشف می نماید آن را تاویل و تفسیر
 انچہ متعلق بروایت است و تاویل انچہ متعلق بدایت است و بعض گویند مراد بظہر بیان آوردن است بدان و بطن عمل کردن بآن
 یا مراد بظہر قرائت و تلاوت است و بطن تفہم و تدبیر یا ظہر لفظ و بطن معنی یا مراد آنست کہ قصص قرآن و ظاہر اخبار است و در باطن
 اعتبار۔ و لکل مطلق۔ بضمیمہ فتح طاسے مشدودہ جائے بلند کہ بران برآیند و برہایان دے مطلع شوند و حدیثی طرف و نہایت
 یعنی ہر یک از ظہر و بطن را حد و نہایت نیست و ہر حد و نہایت را مقلدے است کہ بہ ترقی و صعود بران مقام اطلاعی واقع میشود
 بران حد و نہایت پس مطلع ظہر تعلم عہد است و علمیکہ ظاہر معنی قرآن بدان متعلق است و معرفت اسباب نزول و نسخ و منسوخ
 و امثال آن و مطلع بطن ریاضت و اتباع ظاہر عمل بمقتضای آن ترکیب نفس و تصفیۃ قلب و تجلیہ روح و تخلیہ سرکہ بعد از حصول آن
 بر بطن قرآن اطلاع افتد چنانکہ گفته است بیہت جمال شاہ قرآن نقاب انگاہ بکشاید کہ دار الملکایمان را بیا بد خالی از خو غاید
 و بعض گفته اند کہ مراد بحدی احکام شرع است کہ تعین نمودہ و حد مذکورہ است و ہر یک از احکام او را موضعے است کہ بدان اطلاع افتد
 ہر حکم و تاسمہ آن حدود و احکام و مواضع اطلاعی بران حاصل نبود مگر حضرت رسالت راصلی اللہ علیہ وسلم و علمای او را در ان طبقات منازل
 و مقامات است بعضی فوق بعض و معانی و دیگر نیز گفته اند و انچہ مذکور شد اولے و ارجح است و اللہ اعلم۔ (رواہ فی شرح السنۃ
 و عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العلم ثلثہ۔ علم اصولین و شریعت سہ است۔ آیت حکمت یکے آیتے
 کہ محکم است اشارت بکتاب اللہ است و تخصیص بآیت حکم بحجت آنست کہ آن ام الکتاب اصل و ست و محفوظ است از اختلا و تبدل
 و ہر چہ جزاوست از تشابہات محمول بران است و علمیکہ مبادی و وسائل آنست متعلق است بدان۔ او سنۃ قائمہ۔ یا سنۃ کونست
 است بحفظ متون و اسانید آن۔ او زلیفۃ عادلہ۔ یا زلیفۃ الیست کہ مثل و عدیل کتاب سنت است اشارت است باجماع و قباس کہ سنۃ

و مستبط اندازان و باین اعتبار آن را مساوی و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر از آن بفرصتیه کردہ بتنبیہ بر آنکہ عمل بآنہما واجب
ست چنانکہ بکتاب و سنت پس حاصل معنی حدیث آن شد کہ اصول دین چہارست کتاب و سنت و اجماع و قیاس۔ و اما کان
سوی ذلک فهو فضل۔ و ہرچہ کہ هست از مراد معلوم جز این پس آن فضل است و لا یعنی و فضل در لغت بمعنی زیادت ضد نقص
و جمع آن فضول است غالب آمدہ در بالا یعنی و انچہ خیر نیست دروے و فضول کسی کہ مشغول باشد بالایینی بیت ہرچہ قال اللہ
و نہ قال رسول ہذا فضل باشد فضل بخوان ای فضول ہذا رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ۔ و عن عوف بن مالک الانجلی۔
میںابی ست اول مشاہدہ و خیرست و بود باوے رایت شیخ روز فتح سکونت کرد شام را و وفات یافت دروے سنتہ ثلث
و سبعین۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یفیس۔ اصل قص بمعنی اعلام اخبار و بیان ست و قصہ مشتق ست از ان فی قاص
کسی کہ قصہ را بر و چسکہ هست بگوید و بخواند بمعنی و غلط گفتن و پند و نصیحت و ادن نیز آید قاص و اخط را گویند و مراد اینجا این
معنی ست می فرماید کہ قصہ بخواند و غلط نگوید۔ الا الامیر۔ مگر حاکم و امیر و کہ پند گوید مردم را و خیر و ہدایتشان را از اخبار یا ضعیف
نایدان اعتبار گیرند و پند پذیر شوند۔ او اما میر۔ یا کسی کہ امر کردہ است اورا حاکم و ماذون و مجازست از پیش وے پس حکم
او حکم امیرست۔ او محال۔ یا مروے حکم مجب کہ از براسے طلب ریاست و تبلیغ ہوی را می کند و قصہ مروی جوید و محال
بخاستہ چہ جہلست و بعض روایات محال بجز نیز آمدہ از حیلہ بعض این رعایت را صح و اوے داشته اند و اسدا علم و درین
زہرست از قص و خطبہ اذن امام زیر کہ امام و انا ترست بمصلح رعیت و مہربان ترست بر ایشان و اگر خود نگوید پیدا
نماند از میان علما کسی را کہ با علم و تقوے و دیانت و صیانت و ترک طمع و حسن عقیدت موصوف بود و از جہل فوسق و خبیث
و بدعت دور باشد و از نجاستناطی توان کرد کہ قصہ بر بجا و دہشت براسے و غطا و ارشاد و ہدایت بے اذن مشائخ و اما از
و استحضار ایشان جائز نبود چنانکہ بعض تشبیہ از اہل جہل و ہوی میکنند و بعضے از شارحان گفتہ اند کہ ورو و انچہ حدیث و خطبہ
الہیست لکن مفوض است بامام و بہر کہ ناسب و باشد۔ رواہ ابو داؤد و رواہ الدارمی عن عمرو بن شیب عن ابیہ عن جدہ
و فی روایت او مراد و در روایت واری او مراد آمدہ بمعنی ریاض و زند۔ بدل۔ لفظ او محال۔ کہ در روایت ابو داؤد و واقع شدہ
و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من انفق بغير علم۔ کسی کہ فتوے و دہ بے علم۔ کان اثمہ علی من
انفقہ۔ یا شد گناہ او بر گرون کسی کہ استفتا نمود و پرسید ازوے مسئلہ چہ باعث این فتوے بے علم کہ موجب
انعم است او شدہ اما اگر عدا باوجود و مروے دیگر اعلم ازوے پرسیدہ باشد پس برین وجہ افتاد بمعنی استفتا باشد باین
بر تقدیرے ست کہ آنہ فتوہ اول بلفظ معلوم باشد و اورا بلفظ مجہول نیز خواندہ اند و معنی این شود کہ ہر کہ فتوے دادہ شد
بہر علم باشد گناہ او بکسی کہ فتوے دادہ است اورا و این معنی ظاہر ترست۔ و عن اشار علی اخیمہ و کسی کہ امر کرد برادر
خود را کہ مشورت کردہ است اوے و معصیت طلبیدہ۔ بامر بعلم ان الرشہ فی غیرہ۔ بکار یکہ میداند کہ صلاح کار وے
در بر آن کارست۔ فقہ خانہ بیز تحقیق خیانتہ کرد اورا المستشار کون کہ در حدیث دیگر واقع شدہ است این معنی

وارود - رواه ابو داؤد - وعن معوية قال ان النبي - صلى الله عليه وسلم - نهى عن الاستسوطات -
 نهى كذا اذا غلوطات جمع اغلوط لغضم همزه وسكون غين وغلوط بے ہنرہ نیز آمدہ کلامے کہ در غلط انداختہ شود کسی را بدان
 وآن را معالطات نیز گویند اگر بقصد اطمینان نفس خود و نقص غیر و شرمندہ ساختن و رسوا گردانیدن او کند و باعث
 تیج فتنہ و شرم موجب عداوتہ و اذارد در حرام است و تبس گفته اند کہ اگر بطریق جزا و مکافات باشد چنانکہ دیگرے را دینا ظلم
 انداخت آن دیگر نیز او را در آن بنید ازو بکمال جزا و سیتہ سیتہ مثلما جائز است چنانکہ امام شافعی رح یا امام ابو یوسف ج و مجلس
 مارون رشید کرد و الله اعلم - رواه ابو داؤد - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعلموا القرآن انفسكم و القرآن
 بيا موزيد في انفسكم و القرآن را - و علموا الناس - و بيا موزانید مردم را - فانی مقبوض - زیرا کہ سن قبض کرده میشود و برداشتم میشود
 از عالم و مراد بقرآن احکامے کہ فرض لازم است عمل بدان در دین و چون در مقابلہ قرآن واقع شدہ مراد احکامے خواہد بود کہ
 درست و وقع شدہ است و بعضی از قرآن علم مواریث مراد داشته اند بر رواہ الترمذی - وعن ابی الدرداء قال قال
 رسول الله - گفت ابو الدرداء ابو دیم یا بایغیر خدا - صلى الله عليه وسلم - شخص بمصره الى السماء - پس برداشت آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم چشم مبارک خود را بسوئے آسمان و نیز دید بجانب آن گویا کہ منظور چی شد کہ فرود آید پس وحی آمد باقراب ابل و سے صلی اللہ علیہ وسلم
 (ثم قال هذا وان تخليص في العلم من الناس) - پستہ گفت این وقت آنست کہ در برودہ شود و ر و سے علم وحی از مردم حتی بقدر رواہ
 مسند علی شخی - تا اگر قادر نباشد از علم بچیز - رواه الترمذی - وعن ابی ہریرۃ زواتیہ - آمدہ است از ابی ہریرہ
 بطریق روایت و این عبارت از رفع حدیث است بجائے آنکہ گویند قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ولكن چون وی
 ابی ہریرہ را یقین نیست بآنکہ سے این لفظ گفته بجائے سے لفظ روایت آورد مقصود آنست کہ روایت کرد ابو ہریرہ از آن
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود یوشک ان یضرب الناس ابکاد الا بل نزدیک است کہ بزنند مردم جگر راے شتران را
 کنایت است از سرعت سیر و طول سفر - یطلبون العلم - در حالیکہ طلب میکنند علم را - فلایجدون الله اعلم من عالم المدینہ - پس
 نیابند پیچ کیے را داننا ترا از عالم مدینہ مطہرہ رواہ الترمذی و فی جامعہ - و مذکور است در جامع ترمذی کہ فقال ابن عیینہ انہ
 مالک ابن انس - گفت سفیان بن عیینہ کہ از اصحاب مالک و شیوخ شافعی است مراد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از عالم مدینہ کہ
 فرمودہ است امام مالک است - و مثله عن عبد الرزاق - و مانند این سخن ابن عیینہ قول است از عبد الرزاق کہ از کبار مشاہیر
 ائمہ حدیث است یعنی دے نیز گفت کہ از عالم مدینہ امام مالک مراد است - قال حق بن موسی - گفت حق بن موسی کہ از
 شاگردان سفیان بن عیینہ است - و ہست ابن عیینہ انہ قال ابو عمری الزاہد - و شنیدم ابن عیینہ را کہ گفت آن عالم مدینہ کہ در حدیث
 مذکور است عمری زاہد است کہ در مدینہ بود و از علماء و زما و وقت خود بود و از اول عمر بن الخطاب - واسمہ و نام عمری زاہد عبد العزیز
 بن عبد الله - پس نقل از ابن عیینہ مختلف آمدہ ترمذی و عبد الرزاق انہ نقل کرد کہ عالم مدینہ امام مالک را گفت و سخن ابن موسی
 نقل کرد کہ عمری زاہد را گفت و نام عمری زاہد کہ مشہور است عبد اللہ بن عمرو بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب است و کلام در اینجا

در شرح بطول و تفصیل ذکر کرده ایم و پوشیدہ نما ند کہ در تعیین و تشخیص مراد از عالم مدینہ نقیین را مجال تنگ است کہیں با عقاد خود
بطریق ظن گفته و چون امام مالک در زمان خود سجدہ پیش و فتنہ و اجتهاد و ادب است ممتاز بود و باین بلکہ طیبہ حسنیہ و ارتباط
و ملازمت خاص داشت مطلقہ آن بہست کہ توان بر دسے کل کرد اما با وجود آن در زمان و سے لپس پیش از و سے درین بلد
در اکتاف عالم علما و مجتہدان و امامان بودہ اند کہ خارج از حد و حد و حصر باشند و ظاہر آن است و اعدا علم کہ مصدق کلام بخیر نظام بخیر
ست از حال آخر زمان کہ علم و دین متعصب و متعصب گرد و در مدینہ مطہرہ چنانچہ از بعضی احادیث ظاہر میگردد و کذا قیل و این قولی عربیست
بصواب و اعدا علم و تحقیق و ہم از ابی ہریرہ روایت است کہ گفت: نعمیٰ اعلم و اعلم البیغیۃ کہ تکلم این لفظ ابو ہریرہ است
و اعلم بلفظ ناضی از اعلام نیز خواندہ عن رسول اللہ و را چہ مبداء ثم از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم این حدیث است کہ قال: گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ بدرتی کہ خدا سے غر و جل سببش می برانگیزد و پیدا میکند۔ لہذا الامۃ۔ براسے لفظ
این است و تقویت و تائید دین و سے علی راس کل مائۃ ستم ہر سترامی ہر صد سال ہن تجد لہما ویتہما۔ کسے را کہ
نویسند و اند و تازہ ہمساز و براسے این است دین ادرا۔ رواہ ابو داؤد۔ بدانکہ اکثر مردم ازین حدیث چنان فہمیدہ اند کہ مراد
یک شخص است از است کہ ممتاز میگردد از میان اہل زمان خود تجدید و نصرت دین و ترویج و تقویت سنت و قلع و قمع بدعت
و نشر علم و اعلائے کلمۃ اسلام تا آنکہ تعیین کردہ اند کہ در مائۃ او سے فلان بود و در مائۃ دوم فلان و بعضی گفته اند کہ او سے محل
بر عموم است خواہ یک کس باشد یا جمیع باشند چہ کلمۃ من واقع میشود بر واحد و بر جمع و نیز مخصوص نیست بعلماء و فقہاء بلکہ شامل
ست ملوک و اہل اوقاف و اصحاب حدیث و را و و عباد و علمائے نحو و ارباب سیر و ثوار و بیخ و اغنیاء و اخیار کہ اموال و اشیاء را بر
علماء و اصحاب و متعارف غیر صرف کنند و باعث ترویج و تقویت دین گردند و جمیع طوائف را کہ بوجود ایشان قوت و کمالے
در واسعے در دین پیدا آیند انتہی و اگر عموم بلاد و دیار نیز اعتبار کنند تا شاید کہ در یک زمان در شہر سے یکے با جماعۃ پیدا شوند باین
صفت و در نباشد و اعدا علم۔ (و عن) ابراہیم بن عبد الرحمن العذری۔ بضم غین و سکون ذال مجہ منسوب است بعذرہ
بن سعد کہ پدر قبیلہ است از خزاعہ۔ قال قال رسول اللہ گفت ابراہیم بن عبد الرحمن کہ از ثقات تابعین است گفت پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم یجلی نورا للعلم۔ بر مہر از نور و یاد میگردد باین علم را یعنی علم کتاب و سنت را۔ من کل خلف عدولہ از ہر جماعت
پس آیندہ از ساعت عا و لان ایشان کہ شایستہ روایت کردہ اند۔ ینقولن عنہ تحریف الغالین۔ دور میکنند و میرانند از علم تفسیر
از حد و گذرندگان در امر دین را و تحریف تبدیل حق باطل تبخیر و انقیاد و منہی۔ و اتحال السطیلین۔ و دور میکنند و روغ بپوشین
اہل بطلان را و انحال دعوی کہ چیز کہ از ان دیگرے است براسے نفس جو بد و روغ از شرعے یا قوے و اینجا کنایت از
کذب است و تاویل الجاہلین۔ و دور میکنند تاویل جاہلان را کہ چہ علم و دانش آیات و احادیث را تاویل کنند و از ظاہر
بگویند و زاد البیہقی فی کتاب المدخل مرسل۔ ہذا حدیثی را ہیبتی ذکر کتاب خود کہ مدخل نام دارد بطریق ارسال۔
من حدیث یقین بن الولید کہ کثیر از روایت است از محمد بن النضر و کثیر الخراسانی و مردم اختلاف دارند و سے بعضی گفتہ اند کہ

و ما ہون و لیکن بدلس بود است و متعین زمانہ عن معاویہ بن رفاعہ در اکثر نسخ مشکوٰۃ این چنین واقع شدہ است و صحیح
معان بن رفاعہ بنون مکان وال و دروے نیز اختلاف است بعض او را ثقف گویند و بعض ضعیف و در کاشف ذہبی معاف
بن رفاعہ و معان بن رفاعہ مرود مذکور است اما آنکہ لقب بن الولید کہ ازوے روایت میکند معان است بنون عن ابراہیم بن
عبد الرحمن العذری و در اصل کتاب در نجایا ض است از رواد ابی القاسم بن تاقول او العذری۔ و سنکر حدیث جابرہ و نزویک
باشند کہ ذکر کنیم حدیث جابرہ را کہ دروے این کلمہ واقع است۔ فاما شفاء العی السوال۔ نیست شفاء جمل و در ماندگی سخن
مگر پرسیدن از علما۔ فی باب الیتیم۔ در باب تم النشاء اللہ تعالیٰ

الفصل الثالث عن الحسن مرسل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من جاءہ الموت و ہو یطلب العلم کسک
بما ید اور اموت و حال نیست کہ وے طالب میکند علم را۔ لیجیہ الاسلام۔ تازندہ گرداند و قومی و تازہ گرداند بآن علم دین
مسلمان را نہ براسے آنکہ حاصل کند مال و جاہ و دنیا و لذات و شہوات نفسانی را۔ فبیدہ و بین النہین درجہ واحدہ فی الجنتہ پس میان
او و میان پیچیدگان یک پایہ تفاوت است در بہشت و این مبالغہ است و در قرب او حضرت انبیا صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین
و کوندا تاکید کرد و در جہ را با واحدہ۔ رواہ الدارمی۔ و عنہ مرسل۔ و ہم از حسن است بطریق ارسال۔ قال ل رسول اللہ گفت
پرسیدہ شد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم عن رجلین۔ از حال دو مرد کہ۔ کانانی بی اسرائیل بودند و بنی اسرائیل۔ احد ہما
کان عالم الیصلی المکتوبہ۔ یکے از ان دو مرد بود عالم کہ میگردان نماز و فرض را۔ ثم یجلس فیلیم الناس الخیر یستری نش
می آموخت مردم را علم۔ والاخر یقوم النہار و یقوم اللیل۔ و مرد دیگر روزہ میداشت روز را و بیداری بود و نماز میگردان و در شب
دوے نیز عالم است کمتر از اول یا برابر کہ تواند کہ بیشتر از و باشد لیکن صرف اوقات بعبادت میکند و بیشتر علم و تعلیم آن۔ را بہ افضل
پرسیدہ شد ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ کدام یکے ازین دو مرد فاضل تر و ثواب یابند تر است۔ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فیصل هذا العالم الذی یصلی المکتوبہ ثم یجلس فیلیم الناس الخیر۔ زیادت ثواب این مرد عالم کہ صفتش این است کہ میگردان نماز و فرض
را بستی نشنت و تعلیم میکند مردم را علم۔ علی العالم الذی یقوم النہار و یقوم اللیل۔ بران مرد عابد کہ روزہ میداشت روز را و نماز
می گردان و در شب۔ کفصلی علی ادناکم۔ بچوب فضل من است بر مردے کہ ادنی و پست پایہ تر است از شما۔ رواہ الدارمی۔

وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نعم الرجل الفقیہ فی الدین۔ نیکو مردیست آنکہ فقیہ است در دین
و عالم است با حکام آن و متفطن است در ان۔ ان اشیء الیہ نفع۔ اگر احتیاج و نیاز مندی آوردہ شود بوسے فائدہ رساند
مردم را۔ و ان استغنی عن غنی نفسه۔ و اگر بے نیازی کردہ شود و ازوے بے نیاز گرداند خود را از ایشان۔ رواہ رزین۔

جائ سنی آنکہ لائق بحال عالم آنست کہ محتاج نگرداند خود را بسوے خلق و میل نکند بمصاحبت خلق و طبع نکند در منافع
ایشان و این نیز منقطع نگردد مطلقا و ترک افادہ علم نکند بکہ اگر مردم محتاج و مضطر باشند بوسے چنانکہ عالم دیگر نباشد
کہ افادہ علم بکس بیکم این ضرورت بر آید و مردم و فقیر رساند ایشان را و افادہ کند و اگر محتاج نباشند و استفادہ نمایند

بے نیاز گرد و از ایشان و مشغول گرد و بعبادت موعے و بخدمت علم و بطالعہ کتب دینیہ و تصنیف و نشر علم باین طریق فافهم۔ وعن
 حکیم مرتبہ۔ مولائے ابن عباس و یکے از فقہائے مکہ بود و اصل و سے از بربرست از اہل مغرب شعبی گفت یکجکس را ندیدم
 اعلم کتابا بعد از عمرتہ تا بنی ثمرہ است و بعض مردم را در و سے اختلاف است و بخاری گفته کہ بنیافهم یحییٰ کے را از اصحاب خود مگر
 آنکہ احتجاج میکرد بہ عمرتہ مات شہ سبع و ماتہ۔ ان ابن عباس قال حدث الناس کل جمعة مرة۔ روایت میکند کہ گفت
 ابن عباس اور ایا مخاطب دیگر را حدیث کن و وعظ کن مردم را در ہفتہ یکبار۔ فان ابیت فمرتين۔ و اگر ای آمی از ہفتہ
 کردن در ہفتہ یکبار و زیادت بران بخوابی پس حدیث کن در ہفتہ دوبار۔ فان اکثرت فثلث مرات۔ و اگر بسیار بخوابی پس چہ
 کن سہ بار و زیادت از سہ بار کن کہ ملول خواهی ساخت مردم را۔ و لا تمل الناس بذل القرآن۔ و ملول مساز و بستہ پیار مردم
 را ازین قرآن عظیم ایشان را کہ شوق و ذوق در آن مطلوب است۔ و لا القنیک تا فی القوم و ہم فی حدیث من حدیثم۔ و باید کہ
 بنیافهم من ترا برین حالت کہ بیانی مردم را در ان حال کہ ایشان در سخن از سخنان خود باشند فقص علمہم۔ پس قصہ خوانی بر
 ایشان و وعظ گوئی۔ فقطع علیہم حدیثم۔ پس بری بر ایشان سخن ایشان را ففہم۔ پس این سبب آن گرد کہ ملول گردانی
 ایشان را۔ و لکن الفست۔ و لیکن خاموش بنشین۔ فاذا امرک۔ پس وقتیکہ بفرمایند والناس نمایند از توضیح ایشان۔ فلیفہم
 و ہم نشینتہ۔ پس حدیث کن ایشان را و حال آنکہ ایشان خوش دارند حدیث ترا خواہ سخن بنیافہم کہ مردم در اندیافہم سخن بنیافہم
 باشند قطع آن مناسب نبود و اگر سخن دنیا است شاید کہ بکلم بشریت گذشتن از ان خوش ندارند و وعظ و نصیحت و شنیدن آن
 را ناخوش شمارند و در اثم افتند و ہیبت دین نمایند بکرمصاحت و قطع سخن ایشان باشند پس بہین تقریب ایشان را از ان
 سخن بر آورد و نظر بر مصاحت وقت باید گذاشت و آنچه ابن عباس فرمودہ است بکلم غالب و نظر بظاہر فرمودہ است رضی اللہ عنہ و نحو
 در ان روزگار غالب بر مردم سخن دین بودہ است۔ و انظر السمع من الدعاء۔ و ترک کن و تاخیر فرما بجمع از دعا را کہ بہ تکلف باشد و سبب
 ادما ب خشم و نفرت گرد و عا جتنبہ۔ پس برہیز کن و کیو شواران۔ فانی عہدت رسول اللہ۔ پس بدرستی کہ من دریافتم
 پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ و یاران اورا۔ لا یفعلون ذلک۔ نمیکردند بجمع را در دعا بہ تکلف و آنچه واقع شدہ است
 در ادعایہ باورہ از بیع بے تکلف آمدہ است چنانکہ در بعض مواضع موزون نیز افتادہ است بے قصد و ارادہ سند و اہل بخاری
 و عن و اما ثبائے مثلثہ۔ بن الاسع۔ بسین ہملہ و قاف صحابی ست اسلام آوردہ در ہنگامیکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 تجویز جیش تبوک میکرد از اہل صفہ بودند و نزل کرد بصرہ بعد از ان بشام رفت و بہ بیت المقدس صد سال عمر یافت و بعض گفته اند
 نو و ہشت رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم فادركہ۔ کہے کہ بجوید علم دین را پس دریابد
 آن را۔ کان لہ کفلا من الاجر۔ باشد مراد و لغیب از اجر و ثواب یکے اجر طلب و مشقت کہ در تعلیم و تحصیل علم
 دین کشیدہ است و بکثر ثواب حصول علم و تعلیم و تدریس کہ دیگران را خواهد کرد و یا ثواب علمے کہ بدان خواهد کرد۔ فان لم يدركہ کان لہ
 کفل من الاجر۔ پس اگر دریافت علم را و حاصل نشدہ باشد مراد بیک نصیب از ثواب برہم تقدیر و طلب علم باید بود و اگر بدست آید

اور علی نور و گرنہ در طلب علم مردن ہم ساداتست بطیبت گرچه نتوان بدوست رہ بردن بہ شرط یاری ست و در طلب مردن
و دیگر مقصود حجامی از طلب علم گفشتہ کہ حیثیت بہ مقصود او ہمین کہ در دہجان و برین طلب - رواہ الدارمی - وعن ابی ہریرۃ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ما یطیح المؤمن من علمہ و حسناتہ بعد موتہ - بدرستی کہ از آنچه می پیوندد و میرسد مسلمان را از ثواب
کردار و سہ دینی ہائے و سہ پس از مرگ و سہ - علما علمہ و نشرہ - علمے ست کہ دانست آن را و بر آگہ ساخت آن را
و در بعضی نسخ علمہ تشدید آمدہ و برین وجہ و نشرہ تفسیر و بیان اوست یا مژدہ کثرت تعلیم و اشاعت اوست - و ولدہا لما کرکہ
و فرزند نیک کردار کہ گذاشت اورا بعد از خود - او مصفا و رثہ - تشدید را یا صحیفہ کہ بارش گذاشت اورا یا وقف کرد و رحالت
حیات خود - او مسجد بناہ - یا مسجدے کہ بر آورد اورا - او متیلا لابن السہیل بناہ - یا خانہ کہ برائے مسافران بنا کرد آن
او نہر الاجراء - یا جوے کہ روان ساخت آن را - او صدقہ آخر جہا من مالہ فی صحفہ و حیوۃ - یا صدقہ کہ بیرون آورد آن را
از مال خود و در تندرستی خود و حیات خود اگرچہ تندرست نبود چنانکہ در حالت بیماری کہ امید صحت وارز - تحقیقہ من بعد موتہ -
می پیوندد و میرسد ثواب این چیز ہا آن مسلمان را بعد از مردن مکرر آورد این را بجهت تاکید یا این متعلق ست بخصوص صدقہ
بجهت اہتمام نشان دے و بعضی از شارحان گفشتہ اند کہ متعلق بصدقہ است و معنی آو آنست کہ آن صدقہ باقی ماند بعد از
موت و سہ تا داخل صدقہ جاریہ گردد اگر گویند کہ سابقا گذشت کہ آنچه باقی می ماند از ثواب ہمین سہ چیز ست علم و ولد و صدقہ
جاریہ و اینجا ہفت چیز ذکر کرد جو البش آنکہ اینجا آنچه بعد از علم و ولد ذکر کرد ہم داخل صدقہ جاریہ ست - رواہ ابن ماجہ و ابی ہریرۃ فی
شعب الایمان - وعن عائشہ - رضی اللہ عنہا - قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت عائشہ شنیدم آنحضرت را
صلی اللہ علیہ وسلم - یقول - میگفت - ان اللہ عزوجل اوحی الی ان من سلک مسلکا فی طلب العلم - بدرستی کہ خداے تعالی
وحی فرستاد بسوے من کہ ہر کہ برود را ہیرا و پیشگیر و طریقیہ طلب علم - سہلت لہ طریق الجنۃ - آسان گردانم مرا و را را بہشت را -
و من سہلت لہ الجنۃ - و ہر کہ بر بایم و دو و گردانم ہر چشمہ اورا - اثبتہ علیہا الجنۃ - جزا و ثواب دہم اورا در مقابلہ ہر و چشمہ بہشت را
کہ ہم ہر غنہ شریف را کہ در بدن آوی ست گویند مرا و اینجا چشم افتادہ - و فضل فی علم خیر من فضل فی عبادۃ - و زیادتی در
علم اگرچہ اندک باشد بہتر ست از زیادتی در عبادت اگرچہ بسیار بود - و ملاک الدین الورع - و قوام و نظام کارخانہ دین و سبب
استحکام و قوت دے و رع و تقوے ست و نزد بعض مرتبہ ورع بالا تر ست از تقوے تقوے پرہیز از حرام و ورع اجتناب
از شہنہ و با اصطلاح بعض تقوے کامل تر ست از ورع و صحیح آنست کہ ہر دو بیک معنی ست - رواہ ابی ہریرۃ فی شعب الایمان -
و عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما - قال تدارس العلم ساعة من اللیل خیر من احياء ما - و رس گفتن علم و خواندن با یکدیگر
و بحث و تحقیق و مذاکرہ کردن علم کی ساعت از شب بہتر ست از زندہ گردانیدن تمام شب و نماز گزاردن و ران اچاے سہل
و معنی دارد یک زندہ گردانیدن شب را گویا کہ شبے کہ دروے بر بخیزند و نماز کنند و ران مرده است و بطاعت و عبادت کردن
و ران زندہ میگردد و دیگر زندہ گردانیدن نفس خود را در شب چہ خفتہ و بیکار و حکم مرده است - رواہ الدارمی - وعن عبد اللہ

بن عمر و ان رسول اللہ - روایت است از عبد اللہ بن عمرو کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم مرتباً جلسین فی مسجدہ - گذشت بدو مجلس کہ در مسجد شریف و سہ بود یعنی صحابہ در دو جا مجلس ساختہ نشستہ بودند یک جماعت بدعا مشغول بودند و وجہ دیگر سہ ہذا کہ علم فغانی کلاما علی غیر - پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اہل ہر دو مجلس را ہر دو ایشان ثابت و قائم اند بر نیکی و کار نیک می کنند - و احد ہما افضل من صاحبہ - ولیکن یکے از ان دو اہل مجلس فاضل تر و بہتر از دیگر است - اما ہکذا و فی دعوی ان اللہ دیر غبون الیہ - اما این جماعہ کہ مشغول اند بدعا پس بخوانند خدا سہ لقائے را و رغبت می کنند بسبب سہ او و امید دارند از وسعہ حصول مقصود و مدعا سہ خود را و حصول مدعا سہ ایشان در مشیت حق است - فان شاء اعطاهم - پس اگر میخواہید بہر ایشان را بدعا سہ ایشان - و ان شاء منہم - و اگر میخواہد منع میکند و نمیدہد - و اما ہکذا و فی تعلیمون الفقہ او العلم و یعلمون الجاہل - و اما این طائفہ دیگر کہ مشغول ہذا کہ علم اند پس می آموزند فقہ را یا علم را شک را و می آموزند جاہل را فاکندہ ایشان نقد است و تعدی بغیر - نعم افضل - پس ایشان فاضل تر اند از جماعہ اول - و انما البعث معلما - و فرمود من برای نگختہ نشدہ ام و فرستادہ نشدہ ام مگر آنرا نندہ علم و تعلیم کنندہ آن را - مجلس فہیم - پس نشست در میان این قوم کہ مذاکرہ علم میکردند بالا تر ازین چہ فضیلت باشد کہ سرور انبیا صلی اللہ علیہ وسلم با ایشان نشست و خود را از ایشان شمر و چہ است گدایان را ازین معنی خبر نیست کہ سلطان جہان باماست امروز - رواہ الدارمی - و عن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلعم ما حدیث علم الذی اذا بلغہ الرجل کان فقیہا - پس رسیدہ شد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ چہ است نہایت و مرتبہ علم کہ چون برسد مرد آن مرتبہ را باشد فقیہ و در عدد و فقہا و در آید و ثواب ایشان بیاید - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا فی امر دینہا - کہے کہ یاد گیرد و برساندست ہر اچہل حدیث از کار دین ایشان گفتند کہ مراد و مقصود برسانیدن چہل حدیث است با ایشان اگر چہ یاد نہ داشتہ باشد و معانی آن تفصیہ - بے اللہ اند فقیہا - برانگیزد و را خدا سہ لقائے روز قیامت و رزمہ فقہا - و کنت لہ یوم القیمۃ ثناء و ثمیداً - و ہاشم من مرار و روز قیامت شفاعت کنندہ مگر نہان او را و گواہی دہندہ بر طاعت او و حکم این حدیث علما سہ کبار از سلف و خلف اربعینات تصنیف کردہ امیر و ارشفاعت و شہادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گشتہ اند ہر کسہ بایہ از ابواب دین آوردہ و فقیر حقیر اربعین جمع کردہ ہر حدیث در بابے دیگر و اول بابے کہ بعد از خدشت این علم شریف بدان توفیق یافتہ ام آن اربعین است - و عن النس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اہل تدرؤن من اہل جود و آیامی در باب یکست نیک تر و سہ تر و سہ تر از سہ بود و کرم - قالوا اللہ و رسولہ اعلم - گفتند صحابہ خدا و رسول خدا و انما است بدان - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اللہ اہل جود و - خدا سہ لقائے کامل تر و بزرگ تر است از رو سہ جود از ہر کہ غیر است - ثم انما اہل جود بنی آدم بعد از حق لقائے من جواد تر م از میان آدمیان - و اہل جود من بعدی - و جواد ترین انسان و در بعض نسخ اہل جود ہم یعنی جواد ترین بنی آدم - رجل علم علما فاشہرہ - مردی است کہ حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را بقلم و تصنیف بلکہ کتابت نیز و اللہ اعلم - یا قی یوم القیمۃ امیر و احد - می آید روز قیامت تنہا مانند امیر سہ کہ ہمراہ او تا لہان خادوان

باشند۔ او قال استہ واحدہ۔ شک راوی است کہ بجای امیر اودہ استہ واحدہ گفت یعنی تن تنہا مانند متی و جامعے باشند
چنانچہ در شان ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام آمد کہ (ان ابراہیم کان اتم مقصوداً) کہ معزز و مکرم باشد میان خلایق و باشوکت
و جنت آید در انروز۔ و عثہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال منہومان لا یشتبان۔ و ہم از انس آمدہ کہ گفت آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم دو حلیس سیر نمیشوند۔ منہوم فی العلم۔ یکے حلیس در علم۔ لا یشتب منہ۔ سیر نمیشود از تحصیل علم ہر چہ بیشتر حاصل
میکند متعطل تر میگردد۔ و منہوم فی الدنیا لا یشتب منہا۔ و حلیس در دنیا کہ در بیچ مرتبہ سیر نیکو دوزان۔ روی بہیتی الا تھا
الثلثہ فی شعب الایمان۔ روایت کرد این سہ حدیث را کہ یکے از ابی الدرداء است و دو از انس بہیقی در کتاب شعب الایمان
و قال۔ و گفت بہیقی کہ۔ قال الامام احمد فی حدیث ابی الدرداء۔ گفتہ است امام احمد در حدیث ابی در و او کہ در فضیلت حفظ
الربعین حدیث روایت کرد۔ ہذا متن مشہور فیما بین الناس۔ متن این حدیث مشہور است میان مردم۔ و لیس لہ اسناد صحیح۔
و نیست مراد اسناد صحیح و امام نووی و راول الربیعین خود گفتہ کہ این حدیث ضعیف است و لیکن او را طرق متعدده است کہ
بعض بعض قوت پذیرفتہ و اتفاق دارند بر جواز عمل بحدیث ضعیف و فضائل اعمال خصوصاً کہ اگر کبار آن را تلقی بقول کردہ و عمل
بدان نمودہ اند۔ و عن عون۔ بنون تابعی را بہ عابد فقیر ثقتہ روایت میکند از ابن مسعود ابی ہریرہ و ابن عباس و روایت
میکند از وہب زہری و ابو حنیفہ۔ قال قال عبداللہ بن مسعود و منہومان لا یشتبان صاحب العلم و صاحب الدنیا۔ و حلیس سیر نمیشود
اہل علم و اہل دنیا۔ و لا یشتویان۔ و برابر نیستند این دو حلیس در قدر و مرتبہ۔ اما صاحب العلم فی الدنیا و فی الرحمن۔ اما صاحب العلم
پس زیادہ میکند خشنودی مر خدا سے مہربان را۔ و اما صاحب الدنیا فیتقادی فی الطغیان۔ و اما صاحب دنیا پس نہایت
میرود و سرکشی و غصیان۔ ثم قراء۔ پست خواند۔ عبداللہ مناسب بر اسے تمادی صاحب دنیا و طغیان بر تقدیر تو انگری این
آیت را۔ کلا ان الانسان لیطغی ان راہ استغنی قال قال۔ گفت عون کہ گفت عبداللہ الاخر یعنی دلیل جانب دیگر کہ رضا سے
رحمن است بزیا دت حرص بر علم این آیت است۔ اما بخشی از بدین عبادہ العلماء کہ وار و دست و فضیلت علما و خوف
و خشیت ایشان از خدا و رضا سے ادا زایشان۔ رواہ الدارمی۔ و عن ابن عباس۔ رنی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان الناس امة۔ و بدستی کہ بعض مردم از است من۔ سیتفقون فی الدین۔ نزدیک باشند کہ تفقہ کنند و فقیہ شوند و دین
و یقرؤن القرآن۔ و بخوانند قرآن را۔ یقولون ناتی الامر انفسیاب من دنیا ہم یگوید می آئیم امر را پس میرسیم دیگر ہم چیزے
از دنیا سے ایشان و تلہیم بدینا۔ و گوشتہ میگیم از ایشان باین خود۔ و لا یكون ذلک۔ و میشود و راست نمی آید جمع کردن این
تفقہ در دین و تقرب امر و سلاطین و نتیجہ نمیدہد قرب ایشان مگر ضرر خسران را۔ کما لا یستفید من اتقا والا لشوک۔ چنانکہ چہ نمیشود
از اتقا و مگر ضرر و نام درختی است خار و در کہ میوہ ندارد۔ کذا کہ کتب من ترجمہ الہدیین حاصل کردہ نمیشود از قرب امر مگر خسران بال
و زیانہا سے کہ زبان بیان و تعبیر از ان کوتاہ است این معنی از حدیث متفقہ مفہوم میگردد و مستثنیہ را در وقت کرد بقدریہ مقام۔ قال محمد بن الصباح
کما لیس علی الخطایا۔ گفت محمد بن الصباح بتشدید با کہ شیخ بخاری سلم و ابو داؤد و احمد است ثقتہما من مصنف سنن گویامی خواہ از ان

مستثنیٰ کہ حدیث کردگان مان را یعنی حاصل نمیکند از قرب ایشان مگر ذنوب و خطایار اور حدیث کردن اشارت است بآن که زیان صحبت
ایشان چنان و چندان است کہ بیان نتوان کرد۔ رواد ابن ماجہ۔ وعن عبد القدوس مسعود۔ رضی اللہ عنہ۔ قال لو ان
ابن العلم صانوا العلم۔ اگر بودے کہ اہل علم نگاہ میداشتند علم را و می شناختند قدر آن را۔ و خود عشا ہا بہ و می نہادند علم را نزد اہل آن
و قابل بآن یسا و اوایل زمانہم ہر عینیہ ہر مشند بسبب علم اہل زمان خود را زیرا کہ ہر کہ غرت علم نگاہ بداد علم نیز غرت اور انگاہ بداد۔
و کفتم مذکور لہل الدنیا۔ لیکن اہل علم و رہا خند علم را و اہل دنیا را و نگاہ داشتند از ایشان۔ لینا الوابین دنیا ہم تا بیا بند بدل علم
چیزے از دنیاے ایشان۔ نہا نو اعلم پس خوار شدند نزد اہل دنیا و سبک و راندند در نظر ایشان۔ سمعت بنیکم شنیدم بنیکم
صلی اللہ علیہ وسلم لیقول۔ میگفت من اجل الموم ہما و احد ہم آخرتہ کہے کہ بگرداند قصد ماے خود را یک قصد کہ قصد آخرت است
و جز آخرت مقصود ندارد۔ کفاد اللہ تقاے ہم دنیاہ۔ بسنہ شود اور خدا سے تقاے مقصود دنیا کے اور۔ ومن تشعب
الموم احوال الدنیا۔ و کہے کہ متفرق و پریشان گرداند اور اقصد ماے او کہ احوال و پریشانیہاے دنیا است۔ الم یبال اللہ
فی امی او تہا ہلاک۔ ہا کہ و پرو اندازد خدا سے تقاے کہ در کرد ام یکے از او دیہاے دنیا و احوال دنیا ہلاک گردد
آنکس۔ رواہ ابن ماجہ۔ روایت کرد این حدیث را ابن ماجہ از ابن مسود از قول وے لو ان اہل العلم تا آخر۔ و رواہ ابیہتی
فی شعب الایمان عن ابن عمر من قولہ۔ و روایت کرد آن را ابیہتی از ابن عمر از قول وے من اجل الموم الی آخرہ۔ و اول حدیث را
روایت کرد۔ وعن الأعمش۔ ابو محمد سلیمان اعمشی کو فی از مولیٰ ست انس بن مالک را ویدہ و لیکن در شنیدن وے
از وے خلاف است و از بسیاری از تابعین شنیدہ و سفیان ثوری و ابن عیینہ و غیر ایشان از وے روایت میکنند از اعلام
مشہور علم حدیث و قرأت بود کہ ہزار و سہ صد حدیث روایت کردہ گفت یحییٰ ابن یسین بود و ہر چون ذکر میکرد حدیث اعمش میگفت
بذلک الدیبا ج الخضر وائی و بود اعمش کہ فوت شدہ از وے بکیر اوے مدت ہفتاد و سال ولادت از روز قتل امام حسین بود و مدت سنہ
ثمان و اربعین و مائتہ و در وے تشہی بود و مناقب او بسیار است و بعض اورا سید المحدثین گفته اند۔ قال قال رسول اللہ۔ گفت
اعمش کہ از تابعین است گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم آفہ العلم النسیان۔ آفت علم ترا موشی ست و این در حقیقت بنیہ است بر جہان
از مباحث اسبابے کہ موجب نسیان علم آید از ارتکاب معاصی و مشاغل نفس و دنیا و متاعب آن چنانکہ امام شافعی گفت
شعر شکوت الی دیکع سو حفظی بہ فاوصانی الی ترک المعاصی بہ فان العلم فضل من آلمہ و فضل اللہ لایطی لمعاصی۔ و اضاعت
ان تحت پر غیر اہل و ہلاک گردانیدن علم این است کہ حدیث کنی بنیہ و یا موزی آن را بغیر اہل علم و قابل آن۔ رواہ
الدارمی مرسل۔ وعن سفیان ان عمر ابن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ قال لکعب۔ روایت است از سفیان ثوری کہ عمر بن خطاب گفت
مکہب اجار را۔ من ارباب العلم کیستند خداوندان علم یعنی اینہا کہ مالک علم اند و سرخی یافتہ است علم در ایشان و مستحق آن شدہ اند
کہ ایشان را از باب علم توان خواند و رب ہر چیز مالک آن چیز و مستحق آن چیز را گویند۔ قال۔ گفت کعب۔ الذین یعملون بہا
یعلمون۔ ارباب علم آن کسانے اند کہ عمل میکنند با نچہ علم دارند۔ قال۔ گفت عمر بن الخطاب۔ فما اخرج العلم من قلوب العلماء

پس چہ چیز بیرون کشید نور طبیعت و برکت علم را از دلہائے علما۔ قال الطبع۔ گفت کتب اجبار بیرون کشید علم را از دلہائے علما طبع در مال و جاہ و رغبت در اسباب و اشیاے دنیا و گفته اند الطبع یغیر الاسد و باطبع شیران را گس میسازد و باطبع کلمہ حق گفتن دشوار است۔
 متنوحی طبع بند و فقر زحمت بشوے۔ طبع گسل دہر چہ دانی گوے۔ طبع را سہ حرف است ہر سہ تہی ہا از ان نیست مر
 مطلقمان را ہی ہا منقول است از شیخ ابوالبہاس مرثی قدس سرہ کہ فرمود در ابتدا سے امر خود و سرحد اسکن در یہ اقتادیم و از
 مردے کہ مرا می شناخت بہضعت در ہم چیز سے خریدیم و چون قلیل بود و بخاطر گذشت کہ شاید از سن نگیرد ماتت آدازد و کہ السلامتہ
 فی الدین بترک الطبع فی الخلقین۔ رواہ الدارمی۔ وعن الاخوان بن حکیم۔ تابعی ست الش را و عبد اللہ بن سبر را ویدہ از
 الش سند او ضعیف ست و امام احمد گفته کہ دے بیچ نمی ارزد و ابن معین گفته یس لشی و ابن عدی گفته میتوان حدیث
 او نوشت و پدر او حکیم بن عمر صحابی ست۔ عن امیہ قال سال رجل النبی۔ گفت پرسید مرد سے پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم عن الشر
 از بدی یا مردم بد یا از بدترین مردم کہ چہ کسانند و اینمینی موافق ترست بحواب و در صراح گفته کہ شر یعنی بدی و بد و بد تر بیاید بگویند
 فلان شر الناس و می گویند شر الناس مگر در لغت ضعیف و تحریف نیز بسبب معنی آید نیکی و نیک و نیک تر و بیاق حدیث ناظر در معنی اخیر ست
 فقال۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ لا تأسوا لونی عن الشر۔ پرسید مرا از شر۔ و سلوی عن الخیر۔ پرسید مرا از خیر۔
 یقولہما مثلاً۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این کلمہ را نہ بار و در ان وقت ذکر کردن مردم بد و نشان نہادن بر طائفہ مخصوص
 بہ بدی بر خاطر شریف خود نیاید و بیدار ناظهار کر اہست چون بیان کرد خیار نامش را نیز ذکر کرد از براسے تدارک و تلافی آن کہ است
 ثم قال۔ پس فرمود سالان شر الشر شرار العلماء۔ وانا واکاہا باشید کہ بدترین بدان علما اند۔ و ان خیر الخیر خیر العلماء۔ و بدتریکہ
 نیک ترین نیکان نیکان علما اند زیرا کہ علما بتو معاند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان در خلق بشیر سرایت میکند کہ از مردم
 دیگر۔ رواہ الدارمی۔ وعن ابی الدرداء قال ان من شر الناس عند اللہ منزلة يوم القيمة۔ بدترستی کہ از جملہ بدترین مردمان نزد
 خدا از رویے قدر و مرتبہ روز قیامت۔ عالم لا یتفہع لعلیہ۔ عالمے ست کہ ناکارہ نیگیر و از علم خود و عمل نمیکند بدان دور بعض نسخ لایشف
 بصیغہ مجهول نیز صحیح کردہ آمد یعنی عالمے کہ نفع بردہ نمیشود و علم و بے برک تعلیم و تدیس و تصنیف یا تبرک امر معروف و نہی منکر و سوادین
 حدیث ابی ہریرہ کہ در آخر فصل آید کہ در دے بصیغہ مجهول است البتہ۔ رواہ الدارمی۔ و عن زیاد بن حذیر یضعم حافض وال
 بھلمین و سکون تحتانیہ اسدی کونی تابعی ست شنید از عمرو علی و شنید از دے شعی و غیرہ۔ قال قال لی عمر۔ گفت گفت مرا عمر
 بن الخطاب رضی اللہ عنہ۔ ہی لقرت یا ہدم الاسلام۔ آیای شناسی چہ چیز میشکند بنا سے سلمانی را و ویران میکند آن را و ہمچی شکستن
 پشت نیز آید و این معنی نیز مناسب ست۔ قال لا۔ گفت زیاد بن حذیر بنیشنا سم۔ قال یہ منزلة العالم۔ گفت عمر میشکند بنا سے سلمانی
 را و نیز بدین عالم و گناہ کردن او و جدال المنافق با کتاب۔ و جدال و تنقیح منافقان با کتاب خدا از براسے فساد بدین و اسلام و حکم جدال منافقان
 است جدال فی اللہ و شہرہ باطلہ و اویانہ را کہ نہ باعث شرک و تکلیک در دین میشود۔ و حکم الاصلین۔ و حکم کردن امر سے جور کہ گراہ کنندگان
 خلق اند بر وفق ہدایت و موت خود و مردود دیگران بر قبول و اطاعت آن۔ رواہ الدارمی۔ وعن الحسن قال العلم علما۔

روایت است از حسن بصری رضی اللہ عنہ گفت علم دو علم است - فاعلم فی القلب - پس یک علمے است که در دل است - فذلک العلم النافع - پس آن علمے است سودمند مردم را که طلب داشتہ شدہ است از پروردگار تعالیٰ و رادعیہ ماثورہ - و علم علی اللسان - و دیگر علمے است بر سر زبان کہ تاثیر نکرد در دل و نورانی ساخت دل را بعلم چون بر دل زندیاری شود و علم چون بر تن زندیاری شود و فذلک حجتہ العزیز جل سلعہ ابن آدم - پس این علم بر سر زبان حجت خداست بر آدمیان کہ بآن الزام خواهد داد و خواهد گفت کہ شمارا علم اوم چرا بدان کار نکردید و اینجا گفته میشود کہ واسع بر جاہل کیا بر عالم بنفتاد و بار کہ دیدہ و دانستہ نگراہ شد و در چاہ خدا لان افتاد - رواہ الدارقانی شیخ محقق عارف با سند احمد ابن عطاء اللہ الاسکندر می در کتاب حکم میفرماید کہ العلم النافع هو الذی یستطیع فی الصدور شعاعہ و یشتع علی القلب تمام علم نافع علمے است کہ گستره و فروع گرداند و رسنیہ شمع خود را کہ کنایت از انتشار و اذکار صالحیہ است مشا بہ شعاع آفتاب کہ بر زمین افتد و بنسبت گرد و پراکنند از دل پرده را کہ عبارت است از حجاب مانع از فهم و ادراک حقایق اشیاء و شیخ امام ابو عبد اللہ محمد بن علی حکیم الترمذی فرمود علم نافع علمے است کہ ثابت و ممکن شدہ در سینہ و صورت لیست و در آن زیر کہ نور چون بتاید بر دل صورت بندد و در وسع تمامہ امور نیک و بد و مفید از آن سایہ در سینہ پس محل آرد نیک را و بگذارد و بد را و این علم نور قلب است کہ برآمده از آن علامات ہدایت بسوسے سینہ و انچه بیاموزی و کسب حاصل کنی علم لسان است کہ ظلمات شہوت بر آن غالب آمدہ نورانیت او را برودہ است بعضی گفته اند کہ علم نافع علم وقت و صفاتی قلب است کہ باعث است بر زہد و دنیا و نزدیک گردانندہ است بہشت و دور اندازندہ از دوزخ و صورت خوف و رجا و معرفت آفات نفوس و طہارت اوست و این نورے است کہ می اندازد حق سبحانہ بر دل بہر کہ میخواہد از بندگان خود نہ علم زبان از معقول و منقول و باجمہ علم نافع و قسم است یکے علم معاملہ کہ باعث گرد و برعل و مقرون باشد بدان دیگر علم کاشفہ کہ از نفعیہ عمل است و اول را علم درست و ثانی را علم وراثت خوانند - و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال حفظت من رسول اللہ گفت ابو ہریرہ یاد گرفته ام از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و عاین - و وظرف را از علم و بعضی روایت من العلم بصریح آمدہ و دو عابے علم عبارت است از محل آن کہ جمع شدہ در وسع طبعی کہ گفتہ تشبیہ کرد و نوع علم باید و ظرف باعتبار اقواء اشتمال ہر یک بر چیزے کہ در دیگرے نیست - فاما احد ہما بقبضۃ فیکم - اما یکے دو وعابے علم پس پراکندہ کردہ ام آن را در میان شما - و اما الآخر فلو شئتہ قطع ہذا العلم و اما علم دیگر اگر پراکندہ کنم آن را و ظاہر گردانم بریدہ میشود این ملعونم بضم بار موحودہ راہ گذر طعام از خلق چنانکہ راوی تفسیر کردہ بقول خود یعنی مجری الطعام رواہ البخاری - و گفتہ اند کہ مراد بادل علم احکام و اخلاق است کہ مشترک است میان خواص و عوام و ثباتی علم اسرار کہ محفوظ و محفوظ است از اخبار از حجت باریکی و پوشیدگی آن و عدم وصول نعم ایشان بدان و مخصوص است بنحو خاص از علم با اللہ از اہل عرفان و بعضی از شارحان گفتہ اند کہ مراد بآن اخبار فتن و فساد دین است از بنی امیہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خبر داده بود کہ ہلاک است من بدست بعضی از بیچگان قریش خواهد بود و ابو ہریرہ میگفت اگر خواہم بیان کنم ایشان را نام بنام یا مراد احادیث است کہ در آن اسامی اہل جور و احوال ایشان و مذمت ایشان بود و ابو ہریرہ بر مز و کنایت بعضی از آن اخبار میگفت و از اظہار آن بصریح می ترسید تا سبدا کہ بکشند او را چنانکہ میگفت (اعوذ باللہ من امارۃ السنین و امارۃ البقیان) پیادہ میجویم بخدا از باد شاہے شصت سال

و امارت خود ان اشارت میکرد و امارت نیز بدین معاویہ کہ بر شصت سال و قورح یافت و حق لقائے مستجاب گردانید و عاے
 ابی ہریرہ را و بر شصت از عالم پیش از ان و اعدا علم پوشیدہ نماید کہ اگر مراد این قائل نفی علم باطن و وجود حقائق و اسرار است
 کہ نعم عوام بدان نرسد و افشاے آن مصلحت و وقت نباشد و مصالح روزگار بعض مخاطبان و ران نبود بیشک و در امر و علم
 و دین انچنین علماست پس مکابرو است و اشارت بدان در کلام نبوت و ارباب ولایت بسیارست و در کمال الناس علی قدر
 عقولهم نیز اشارت بآن میتوان بود و لابد ہر نظام ہرے را باطنی و ہر شریعتی را حقیقتی خواہد بود کہ در بیان آن وقتی و غرضی باشد کہ
 چون بفہم عوام نرسد قائل را ہتم و مشوب بچیزے و از نکر نہ و ایشان بنکر و مذہبوم باشد و ایشان در ذم و انکار آن در حکم نظام ہر
 مذہب و رسم باشد و غنی از افشا و اظهار آن از خجبت باشد نہ بسبب مخالفت اوامر دین را و علم شریعت را و اگر گوید علم حقائق و اسرار
 ثابت و واقع است لیکن در حدیث ابی ہریرہ اشارت بچیزے دیگرست کہ گفتہ شدہ بآن علم بوجہ و قرآن کند کہ ہر شیء بتفصیل ابی ہریرہ
 بدان باوجود و دیگران از عطاے صحابہ و عدم فہم ایشان آن را و حکم کردن بقبل او حالی از بعدے نیست این سخن دیگرست
 و اعدا علم و عن عبد اللہ بن مسعود قال یا ایہا الناس من علم شیئاً فليقل به۔ او مردمان آگاہ باشید ہر کسکہ بداند چیزے را
 از علوم پس باید کہ بگوید آن را۔ و من لم یعلم فليقل العلم۔ و کسی کہ نداند آن را باید کہ تفویض کند علم آن را بخدا پس بگوید کہ خدا داناست
 بدان ما نمیدانیم۔ فان من العلم ان تقول لما لا تعلم۔ پس بدستی کہ از جملہ علم و دانش است این کہ بگوئی تو ہر چیزے را کہ نمیدانی۔ اعدا علم
 چہ تیز معلوم از مجهول و دریافت این کہ نمیتوانم دانست فہم از علم است و این است معنی انچہ مشہورست کہ لا ادری لضعف العلم۔
 قال اعد لقائے یحییہ۔ گفتہ است خداے لقائے مرغیہ خود را صلی اللہ علیہ وسلم۔ قل یا اسئلكم علیہ من اجروا ما انزلنا من التکلیفین۔
 بگو اے محمد صلی اللہ علیہ وسلم سوال نیکم شمارا تبلیغ دین و قرآن از پیج مزدے نیستیم من التکلیف کنندگان کہ بر بندند بر خود چیزے
 را کہ اہل آن نیستند یعنی ہر انچہ مراوی داناند و امر برسانیدن آن میکنند بگویم و میرسانم و پیچ چیز از پیش خود و دعوی نیکم و نزور
 بر خود نمی بندم و بحث و گفتیش از اشیاے غامضہ کہ فہم بدان نرسد و دعوی فہم آن کردن و سی و جد و ردالستن آن داخل
 تکلیف است متفق علیہ منقولست کہ از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ از آیت و فاکتہ واپا رسیدند کہ معنی ابا چیست فکر کرد و چون
 در نیافت فرمود ہل ہذا الا تکلف یعنی معلومست کہ نام چیزے از حیث فہم و مطاعمست اگر بخصوص معلوم نشد حاجت نیست
 و فکر کردن در دریافت آن تکلف و لا یعنی ست۔ و عن ابن سیرین۔ نام او محمدست از کبار تابعین ست و پدر
 او سیرین مکاتب النس بن مالکست و در علم رویا آیتے بود و چیزے بے غائب از وے درین باب منقولست۔ قال
 ان ہذا العلم دین۔ این علم کتاب و سنت دینست یعنی قوام و ثبات دین ہر دوست۔ فانظر و امن تاخذون دیکم پس
 نگاہ کنید و بینید کہ از چہ کس میگیرید و دین خود را اشارتست باہتمام و احتیاط در معرفت حال راوی و در وثوق و دیانت
 و حفظ و درع و سنت تا نباید گرفت از ہر کہ روایت کند خصوصاً از باب غرض از اہل ہوس و بدعت کہ دیانت ندارند و برکے
 ترویج مذہب خود و منح و اقرار نمایند۔ رواہ مسلم۔ و عن علی بن ابی طالب۔ از مشاہیر صحابہ است ابو عبد اللہ کہ نیست اوست

ویمان نام پدر او در اصحاب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند و نزد او بود و علم منافقان و گفت حدیث کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہر چہ خواہد بود تا روز قیامت از فتن و دو قانع رضی اللہ عنہ۔ قال یا مسشر القراء اسقیتموا۔ امر کہ وہ قرآن خوانندگان کہ قرآن را بر سر زبان دارند یا مراد علماء اند کہ عمل ندارند ثبات و راست بایستید و براہ راست بروید۔ فقد سبقتم سبقا بعدا۔ پس تحقیق سابق شدہ اید شما سابق شدنی بسیار سبقتم بصیغہ ماضی خطاب معلوم است مرآن کسان را کہ در یافتہ اند او اہل اسلام و صحابہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چہر گاہ ایشان تسک کنند کتاب و سنت سبقت کنند و در یا بند ہر چیز را و ہر کہ بعد از ایشان بیاید اگر چہ عمل کند مثل عمل ایشان نرسد یا پنچہ رسیدہ اند ایشان بجهت سابقیت در اسلام و ہر سبقتم بصیغہ مجہول نیز روایت کردہ اند یعنی سبقت کردہ شمارا و پیشدستی بروند بر شما آہنای کہ متصف بودند و ہستند با استقامت و ملوک طریق سبقتم۔ وان اخذتم مینا و شمالا فقد ضللتہم ضلالا بعدا۔ و اگر سیکیرید شما و میر و پدر راہ چپ و راست را و سگذا رید راہ راست را ہر آئینہ تحقیق گمراہ شوید گمراہ شدنی سخت و میر و دید و گرہی راہ دور دراز۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تقوؤا بالحد من حبب الخرن۔ پناہ جو سید بخدا از حببت اندوہ و حبب لغم خیم و تشدید پناہ ہر برینا و ردوہ و اطلاق کردہ شد و رد ہیشا بروادی از حببت بوون او مقورانند چاہ۔ قالوا گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ و ما حبب الخرن۔ و حببت حبب خرن و چہ مراد است اذان۔ قال وادی جہنم۔ و فرمودادی است در دوزخ کہ۔ یتقوؤا منہ جہنم کل یوم اربع مائۃ مرۃ۔ پناہ بخورید از ان دوزخ ہر روز چہار صد بار یعنی چنان قبیح و وحش است کہ دوزخ از وسع پناہ بخوید چہ جاسے دوزخیان دنیا جہنم دوزخ کنایت است از فایت شدت و محنت و روسے یا مراد حقیقت تقوؤا بزبان و پروردگار نفسے قادر است کہ دوزخ را بسخن در آرد و چنانکہ از قول ہر آیات و احادیث مفہوم میگردد۔ قیل۔ گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ و من یقلہا۔ و کہی در آید آن وادی را۔ قال القراء المرأون یا عالمہم۔ فرمودومی و آئینہ اورا قرآن خوانندگان را یا کنندگان بظلمہا سے خود و تراب عالمان و متعبدان نیز اطلاق بیاید چہ علم از قرآن حاصل میگردد و عبادت بیکم اوست۔ رواہ الترمذی و کذا ابن ماجہ و زاد قیہ۔ و زیادہ کردہ است ابن ماجہ و حدیث ابن کلام را کہ۔ وان من الفضل القراء الی اللہ الذین یرورون الامراء۔ و پدرستی کہ از حکم دشمن و اشته شدہ ترین ترابوسے خدا آن کسانے اند کہ ملاقات میکنند و محبت میدارند امر را یعنی بجهت طمع دنیا نہ جہت امر معروف و نہی منکر یا بطریق جبر و اکراہ و دفع شر و اندازسے ایشان قال البخاری یعنی الجوزۃ۔ گفتہ است بخاری کہ از روایان حدیث است و نام و عبد الرحمن بن محمد است روایت میکند از شمس و یحییٰ ابن سعید مات سنہ خمس و ستین و ماتہ مراد بامراجا بران و ظالمان اند و تا روزندگان براہ وین و شہر بیت اعاننا اللہ۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوشک ان یاتی علی الناس زمان۔ نزدیک است کہ بیاید ہر روزگار سے کہ۔ لا یتقی من الاسلام الا اسمہ۔ باقی نما نذا وین مسلمانان مگر نام و سے و علم بوسے و از عمل از سے نے۔ ولا یتقی من القرآن الا رسمہ۔ و باقی نما نذا از قرآن مگر رسم آئین و سے و مراد ہر کم قرآن تجویز و

واثقان الفاظ بے تفکر و تدبیر سانی و غل با و امروا ہی آن۔ مساجد ہم عامر و مسجد ہائے ایشان آباد است کہ گرومی آیند و در
 نہ از برائے عبادت و ذکر حق و درس علم چنانکہ فرمود۔ وہی خراب بن الہدی۔ و حال آنکہ آن مساجد ویران ست از ہدایت و علم
 و عبادت۔ علماء ہم شرمین تحت اویم السما۔ و انتمندان ایشان بدترین مردم اند کہ زیر آسمان اند و اویم آسمان وزمین رو سے
 آہنا و ظاہر آہنا۔ من عندہم تخرج الفتنة۔ از نزد ایشان بیرون نمی آید فتنہ و بلا و ضرور دین با عانت ظالمان و ستمکاران۔ و فہم
 فتور۔ و باز ہم در ایشان باز میگرد و بسبب طردائیدن خدا سے لٹائے ظالمان را بر ایشان چنانکہ گفتہ اند کہ ہر کہ خلق خدا سے را
 بیازارد و اول مخلوق سے بدست آرد خدا سے لٹائے ہمان ظالم را برو سے برگمارد تا دمار از ریز و گارش بر آرد و رواہ البیہقی فی شعب الایمان
 و عن زیاد بن لیید صحابی ست القصار ی بیرون آید بسو سے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بکہ و بود با و تا ہجرت کرد و عامل گردانید
 اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر حضرت امیر مکتبہ حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ و ابوالدرداء مات فی اول یامم مہویہ۔ قال ذکر لہ فی
 گفت زیاد بن لیید یاد کرد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شکیا چیز سے را از فتنہ و ابتلا۔ فقال پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واک عند
 او ان و تاب العلم۔ وجود آن فتنہ و ابتلا نزد وقت رفتن علم ست از عالم قلت۔ گفت۔ یا رسول اللہ و کفیت یدہ سب العلم۔ و چگونہ میرود
 علم۔ و سخن فقر و القرآن۔ و حال آنکہ ماسخو انیم قرآن را و میدانیم احکام آن را۔ و فقرہ انبانا۔ و می خوانانیم قرآن را و میدانیم احکام
 آن را البیہقان خود را۔ و یقرہ انبانا و انبانا۔ و میخوانانند و را البیہقان ما پسراں خود را۔ الی یوم القیمہ۔ تا روز قیامت بخین سلسلہ علم
 میرود۔ فقال کلمات کلمات زیاد و پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ یہ ترا د تو اخذ زیاد۔ ان کنت لارا کہ من افقر رجل بالمدیئۃ بدستی
 کہ بود من ہر آئینہ گمان می بردم ترا دانا تر و فہم تر و دے در مدینہ عجب کہ مقصود از کلام من نفہیدی و گمان بردی کہ قرآن علم عبادت
 از جزو خواندن و دانستن آن ست و ہر کہ خواند و دانست عمل کرد و این چنین نیست۔ اولیس ہذا البیہود و النصاری یقرؤن التورۃ
 و الانجیل۔ آیا اینستند این جماعہ یہود و نصاری کہ میخوانند توریت و انجیل را۔ لا یعلمون شیئی مما فیہا عمل نمیکنند پیچھے کہ سو و کند ایشان را
 از آنچه در توریت و انجیل است۔ رواہ احمد و ابن ماجہ و روی الترمذی عنہ نحوه و کذا الدارمی عن ابی امامہ۔ روایت کرد این حدیث را
 باین لفظ کہ مذکور شد احمد و ابن ماجہ از زیاد بن لیید و روایت کرد ترمذی ہم از زیاد بن لیید مانند آن در معنی متحد و در لفظ مختلف بخین
 روایت کرد و از ابی ہاشم آن لیکن از ابی امامہ۔ و عن ابن مسعود و قال قال لی رسول اللہ گفتہ ابن مسعود گفت مرا پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم تعلّموا العلم و علموا الناس۔ بیاموزید علم را و بیاموزانید آن را مردم را۔ تعلّموا القرآن و علموا الناس۔ بیاموزید قرآن را
 احکام را یا علم قرآن را و بیاموزانید آن را مردم را۔ تعلّموا القرآن و علموا الناس۔ بیاموزید قرآن را و بیاموزانید آن را مردم را۔
 فانی امر متقبض۔ زیر کہ بدستی من مرد سے ام کہ میرانیدہ میشوم و قبض کردہ میشود روح من وقت تمام شدن کار وین تبلیغ احکام
 آن۔ و العلم ینقبض۔ و علم نمود و باشد کہ گرفته شدہ میگردد و بعض نسخ سیقتض از نقصان یعنی کم میگرد و در نظر الفتن۔ و پیدا میشد فتنہ
 و ابتلا با گرفتہ شدن علم و کم شدن او۔ حتی یخلف اثمنان فی فرسینہ۔ تا آنکہ ختلفست نمی شوند دو کس در حکم فرض چہ جائے سنن
 و وائل لا یجب بدان احد فیفضل بینہما نمی یابند پیچہ سیکے را کہ حکم کند میان آن دو کس و چہ گفتہ است را از باطل۔ رواہ الدارمی

والله اعلم - وعن ابی هريرة - رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من علم لا يتفقه به حال علمه كمن نفع غيره بشيء
 از وی تعلیم کنش کمتر از آنست که داند و نیشود و صرف کرده نیشود و از وی در راه خدا - رواه احمد
 والدارمی - تمام شد کتاب العلم والحمد لله ودر بی حی آید آن را

کتاب الطهارة

طهارة در لغت بمعنی نظافت و پاکی است و ضعیف نجاست و ظهور بضم طاء مصدر است وفتح طاء هم بمعنی مصدر آمده و هم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود
 بوسیله چنانکه آب و خاک و بمعنی مطهر نیز آید و در توجیه این خفاست و در شرح آن را ذکر کرده ایم و در اصطلاح فقها عبارت است از
 نظافت از نجاست حکم که آن را حدث گویند و از نجاست حقیقی که آن را خبث خوانند و وضو بضم واء بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب که
 به آن وضو کرده شود مشهور این است و تحقیق آن است که بفتح بمعنی مصدر نیز آید کذا قبیل

الفصل الاول - عن ابی مالک الاشعری - صحابی مشهور است عم ابو موسی اشعری رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله
 علیه وسلم الطهور شرط الايمان - طهارت نیمی که ایمان است این مبالغه است در بیان زیادتی از طهارت که مرتبه نیست که بنصف از
 ایمان میرسد یا به مناسبت آن نصف ایمان خوانند که ایمان می شود گنا مان را که بیشتر از آن کرده همچنین وضو می شود گنا مان را ولیکن
 ایمان می شود ضعیف و کمال را و وضو نمی پوشد مگر ضعیف را پس در مرتبه نصف ایمان باشد یا بجست آنکه ایمان تطهیر میکند باطن را و وضو
 پاک میگرداند ظاهر را بعضی گفته اند که مراد بایمان نماز است چنانکه در کبریا و ما کان الله لیضیع ایمانکم امر او داشته اند و چون نمازی آن
 درست نیست گویا جز او است مبالغه و اگر بیشتر مبالغه وادعا کنند نصف آن اعتبار کنند گویا همه ارکان و شرائط نصفی است و وضو نصفی
 دیگر و بعضی از محققین در تائیل این حدیث گفته اند که ایمان موجب تخلیه از زوائد و تخلیه بفضائل است و مراد بطهور اینجا تخلیه است و این
 همه بر تقدیر است که مراد بشرط معنی نصف باشد چنانکه اکثر و اشهر استقالات اوست و اگر بمعنی جزو باشد یعنی پاره ایست از ایمان
 برین تقدیر احتیاج باین توجیهات ندارد ولیکن این نیز مبالغه است گویا که داخل است در حقیقت ایمان - والحمد لله رب العالمین - والحمد لله
 پر میکند تر از وی اعمال را یعنی هر که کمال را بگوید چندان ثواب یابد که میزان را پر سازد - و سبحان الله والحمد لله تکرار آن و تکرار این است
 و الارض - و این دو کلمه پیکر تمام مسافت را که میان آسمانها و زمین است و او تمام خشک راوی است که تمام آن گفت بلفظ تشبیه یا تلمیذا
 گفت بلفظ مفرد و بر هر تقدیر تبار و تو قانی و یا دختانی هر دو آمده و لفظ تشبیه ظاهر است که دو کلمه اند و مفرد باعتبار مجموع و جمله هر واحد و بیش
 آنست که سبحان الله اعتراف است به تشریف و تقدیس و تعالی آن شامل است آسمان و زمین را و هر چه در آنهاست چه بزرگ و کوچک
 میدهد و اوست و در بر پاکی ذات و صفات و تعالی و تقدس او و صمت زوال و نقصان و الحمد لله او است کمالات او و نعمتها
 که میرون است از شمار و پر است بدان عالم و دال است بر آن و شک نیست که اگر این کلمات بخالق خود صادر گردد و از قائل آن حبس
 میگرد شود ذات و صفات و اسما و افعالی را که افراد عالم منظم او است و پر میکند ثواب آن آن را تا مجرد الفاظ و حروف و اصوات آن
 مرتبه ندارد و با وجود آن فضل خدا و ارجح است و و تعالی اندک پذیرد بسیار بخش است و باین بیان ظاهر شد که اگر گویند پر میکند

زمین و آسمان را و ہر چہ در زمین و آسمان است یا پُر میکند تمام عالم را درست آید و لیکن چون مابین آسمان و زمین امر ہے پسین کہ شوق
 است و ذکر و آواز و تائید کہ کنایت باشد از تمام عالم و الصلوٰۃ نور و نماز روشن کند و دل مست بشہود حق و ظہور معارف و یا
 روشن کند و روئے بطور سیما صلاح و نور عبادت پیراہ نماید است بطریق حق و صواب و باز آرنده از ظلمت باطل و خطا چنانکہ
 در قرآن مجید فرمود ان الصلوٰۃ تنزی عن الفحشا و المنکرا یا سبب ظهور نور است و قیامت کہ روان میگردد پیش روئے و جانب راست
 مومنان مصلی چنانکہ فرمود نور ہم پسین بین ایدیم و بایمانیم و الصدقہ برمان - و مال بدر ویش دادن لوجه اللہ بروئے و یا دلیل و
 حجت تولیت بر صدق دعوی ایمان و محبت پروردگار لقائے یا حجت است مرطاب اجرا زیرا کہ آن قرصے است کہ داده است فرمودند
 لقائے را - و الصبر صیاو - و شکیبائی نمودن از مصیبت خدا سے و یا بر جاسے بودن در طاعت و سے لقائے یا شکیبائی کردن بر بلا یا
 و مصائب روشنائی کامل و نور تمام است چہ ضیاء تم و اکمل از نور بود و مانند نور قرآن مجید آفتاب راضیا خوانده و ماہ را نور آنجا کہ
 فرمودہ جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و روشنی آفتاب اتم و اکمل است از نور متاب شک نیست کہ مار کار و بار دین تمام بر صبر است
 و تمامہ طاعات و عبادات از اقسام صبر اند و محمل است کہ مراد بصبر در نجاصوم باشد بقریئہ ذکر صلوٰۃ و صدقہ چنانکہ در کتبہ را سنین
 بالصبر و الصلوٰۃ مراد داشته اند - و القرآن حجتہ لک او علیک - و قرآن دلیلے است بر سود تو و مدد کننده مرترا اگر عمل کردی بوسے
 و گاہداشتی حق او را و یا بر زبان تو خصوصت کند و بر تو اگر عمل نکردی حق نگاہداشتی - کل الناس یغدر - ہمہ آدمیان بامداد
 میکنند ہر یک از ایشان و غدر یعنی بامداد یا از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب - فبارک نفسہ - پس فروشنده و صرف کنندہ است
 ذات خور و در کار سے کہ متوجہ است بآن - فمتقوا او مولقما - پس آزاد کننده است نفس را از عذاب خدا سے لقائے
 یا ہلاک گردانندہ و حیثا گردانندہ است او را از برا سے عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکار سے متوجہ و روئے آرنده است اگر
 در آن کار آخرت را بدینا خرید و ترجیح نمود خلاص گردن نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را با آخرت خرید و ترجیح نمود ہلاک شد و خود را
 در ورطہ عذاب افکند طبع بدینا توانی کہ عقبہ خری - بخرجان من ورنہ حسرت برمی - رواہ مسلم و فی روایت - و در روایتے از
 مسلم این زیادہ آمدہ است کہ - ولا کہ الا اللہ و اللہ اکبر تملآن مابین السماء و الارض - این چنین گفتہ است صاحب مصابح و مولف
 میگوید - لم اجد ہذہ الروایت فی الصحیحین - من نیافتہ ام این روایت را در صحیح مسلم و صحیح بخاری نیز - و لانی کتاب الحمیدی - و در
 کتاب حمیدی کہ جامع است میان صحیحین - و لانی الجامع - و نہ در جامع الاصول کہ احادیث صحیح ستہ راجع کردہ - و لکن ذکر الدیالی
 و لیکن ذکر کردہ است این روایت را در ابی - بدل سبحان اللہ و الحمد للہ یعنی مسلم سبحان اللہ و الحمد للہ تملآن مابین السماء و الارض
 و الارض گفتہ و در ابی بجاسے آن لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر تملآن مابین السماء و الارض گفتہ پس ذکر کردن صاحب مصابح این روایت
 را در فصل اول درست نباشد - و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا ادکم علی ما یحو اللہ بہ الخطایا
 ویرفع بہ الدرجات - آیا راہ نمایم شمار ابر علما سے کہ محو میکند خدا سے لقائے بسبب آن عملها گناہان را و بلند میگردد بسبب آنها
 پایا سے عمل کنندگان را محدود اصل سودن و ہلاک کردن چیز سے را چنانکہ اثر و نشان آن نماند و مراد بگو گناہان آمرزیدن بخشنیدن

آہناست یا سون دسترون آہنا از دیوان اعمال و اتفاق ست علما اگر مرد گناہان صغیرہ است۔ قال ابی۔ گفتند صحابہ سبط
 راہ بنما را بآن علما۔ یا رسول اللہ قال۔ فرمود آن علما این است۔ اسبلغ الوضوء علی المکار۔ تمام و کمال کردن وضوء رسانیدن آہنا
 را در ہر جا ہے کہ می باید رسانید و ہنگام مشقت و ناخوش آمدن آب چنانکہ در حالت بیماری و سختی سرما شلا۔ و کثرت الخلل الی
 المساجد۔ و بسیارے گا ہمارا در رفتن سوئے مسجد یا چنانکہ مسجد از خانہ دور باشد و تواند کہ مراد رفتن بوقار و آہستگی باشد کہ سبب
 بیماری گاہماست۔ و انتظار الصلوۃ بعد الصلوۃ۔ و چشم در راہ داشتن نماز را بعد از نماز یعنی نماز وقت بگزارد و نماز آیندہ را
 انتظار برود و بنشیند در مسجد اگر بر آید دلش بدان آویختہ باشد۔ قد کلم الرباط یحسن این است رباط حقیقی کہ آن را رباط توان خوانند
 و اصل رباط نگاہ داشتن سر خدا سلام در مقابل دشمنان دین مادر نیامد و شستن مسلمانان در آن و بریدن اسپان و دہانے
 خود را در آن پس این نظر شستن برائے نماز در مسجد مثالی شستن در سرد است در مقابل شیطان و لشکر اوست تا دخل نکند
 و تواند کہ اشارت تمامہ اعمال ثلثہ باشد کہ مذکور شد مذکور کہ اینہا می بندند را ہماے در آمد شیطان را بر نفس و مظلوم میگردد و آہندہ ہوا
 نفس را۔ و فی حدیث مالک ابن انس۔ و در حدیث امام مالک۔ این چنین آمدہ کہ۔ قد کلم الرباط قد کلم الرباط مقرب۔ مکرر گردانیدن لفظ
 را دو بار بہجت تقریر و تاکید۔ رواہ مسلم فی رواۃ الترمذی ثلثا۔ و در روایت ترمذی سہ بار مکرر گردانید و این اعتراض است
 بر صاحب مصابح کہ در فصل اول آورد و سہ بار مکرر گردانید و صحیح انست کہ مسلم این حدیث را از مالک کہ آورد و بار مکرر گردانید و از
 غیر مالک خود اصلاً مکرر نیست۔ و عن عثمان رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضا و فاحس الوضوء۔
 کسے کہ وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی بر قایت سنن و آداب آن۔ خرجت خطایا ہ من جسدہ۔ میرآیند گناہان را از تمامہ
 تن او حتی تخرج من تحت الظنارہ۔ تا آنکہ میرآیند گناہان از زیر ناخن او منبأ اللہ است و حصول طہارت متفق علیہ۔ و
 عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضا العبد المسلم۔ چون وضو میکند بندہ مسلمان
 او المؤمن۔ شک راہ می ست۔ فخل و جبہ پس میشود روئے خود را۔ خرج من وجبہ کل خطیئۃ نظر الینا بعینہ۔ بیرون می آید از روئے
 و سہ ہر گناہ کہ نظر کردہ است بسوئے آن گناہ بہر دو چشم خود یعنی گناہ چشم۔ مع الما۔ ہمراہ آب و۔ اذ نع آخر قطر الما۔ یا گفت
 بیرون می آیند با آخر قطرہ از قطرہ ہاے آب اگر چہ در روئے جز از چشم نیز گناہان واقع میشوند اما چون عمدہ گناہان و اکثران
 چشم است تخصیص بآن کرد۔ فاذا غسل یدہ خرج من یدہ کل خطیئۃ کان لبطشتہا یدہ مع الما و اذ نع آخر قطر الما۔ پس چون میشود
 ہر دو دست را بیرون می آید ہر گناہی کہ میگرفت آن گناہ را بہر دو دست و یعنی گناہی کہ بدست کردہ ہمراہ آب با ہمراہ آخر قطرہ از قطرہ ہاے
 آب۔ فاذا غسل جلیہ خرج کل خطیئۃ شربہا جلیہ مع الما و اذ نع آخر قطر الما۔ پس چون میشود ہر دو پاے خود را بیرون می آید
 ہر گناہی کہ رفتہ است بسوئے آن ہر دو پاے او با آب یا با آخر قطرہ ہاے آب۔ حتی یخرج نقیاس الذنوب۔ تا آنکہ بیرون می آید از
 جاے وضو پاک از گناہان یعنی صغیرہ۔ رواہ مسلم۔ و عن عثمان رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من
 امر المسلم تحفر صلوۃ مکتوبہ۔ نیست بپوش مرد مسلمان کہ حاضر شود و او را و بر سر وقت نماز فرض۔ محسن وضو نا۔ پس نیک

میکند وضو نماز را بر رعایت سنن و آداب آن - و خوشنما - و نیک میکند خشوع و خضوع نماز را و این شامل رعایت آداب ظاهر
و باطن است چنانکه در دل ترسان باشد نظر بر سجده گاه دارد و تمامه همت حضور بران نگارد و بجز آن مشغول نباشد و بدین
وجوه و ریش بازی کند و پچپ و راست روئے نگردد و چشم نه بندد و بعضی بجبهت تحصیل حضور و جوشیم بستن رخصت کرده اند و بهتر
آنست که در نماز فرض ازان احتراز کند و در تفسیر قول حق سبحانه و الذین هم فی صلواتهم خاشعون گفته اند که خاکفت و متذل
باشد و نظر بر سجده گاه لازم دارند و آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در نماز نظر بجانب آسمان میداشت و انتظار
وحی میرود چون این آیت نازل شد پذیرا خست نظر را بجانب سجده گاه و ردایت ست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
روئے را دید که در نماز برایش بازی میکرد و فرمود اگر خشوع میکرد و دل و سهر آئینه خشوع میکرد اعضا سعه او بعضی گفته اند که
در قیام نظر بر سجده گاه دارد و در رکوع بر پشت پا سه دور بجهت بجانب بینی و در خود هر کنار - و رکوع غنا - و نیک کند رکوع نماز را
تخصیص بر رکوع کرد و سجود ذکر کونیه را که رکوع مقدّمه سجود است و نیز رکوع سخت ترست که مصلی خود را گرفته استاد است بخلاف
سجده که بر زمین افتاده است و نیز رکوع خاصه نماز مسلمانان است و در نماز یهود و نصاری رکوع نباشد الا کانت کفاره
لما قبلها من الذنوب هیچ کس نمی رود وضو نماز را با این صفت بیست مگر آنکه باشد با این صفت این نماز پوشنده و محکمه در چیز
را که پیش ازین کرده است از گناهان - مالم یوت کیسه تو - ما دام که بوجه و نیار و دیند به مصلی گناه کبیره را زافات خود و بعضی نسخ
مالم یأت نوشته یعنی نکند گناه کبیره را و این ردایت بحسب معنی ظاهر ترست و اول بحسب روایت قومی ترم مقصود آن ست که
وضو نماز کفارت میکند گناهان صغیره را نه کبیره را - و ذلک الدلیل - و این کفارت بدون نماز گناهان را همیشه است تخصیص
بر زمانه و دن زمانه ندارد - رواه مسلم - و عثم - انه لو ضاء - و هم از عثمان رضی الله عنه روایت ست که وسع وضو کرد -
فاقرع علی یدیه ثلاثا پس ریخت آب بر هر دو دست خود سه بار - ثم تمضمض و استنشق پستر آب در دهان کرد و در بینی کرد و فشانید
بنی را استنشاق ثبات و مثلثه بینی افشاندن بعد از آب کردن و روئے که آن را استنشاق گویند پس ذکر استنشاق ضمن ذکر استنشاق
نیز باشد - ثم غسل وجهه ثلاثا - پستر شست روئے خود را سه بار - ثم غسل یدیه الی المرفقی ثلاثا - پستر شست دست راست
خود را تا آرنج سه بار - ثم غسل یدیه الیسر الی المرفقی ثلاثا - پستر شست دست چپ خود را تا آرنج سه بار - ثم مسح براسه پستر
مسح کو بسره خود و مسح گردانیدن دست ترب بر سر - ثم غسل رجله الی المعینی ثلاثا - پستر شست پای راست خود را سه بار - ثم لیسه
ثلاثا - پستر شست پای چپ خود را سه بار و تحقیق این افعال در باب سنن الوضو بیاید - ثم قال رایست رسول الله
پستر گفت عثمان و یدیه غیر خدا - صلی الله علیه وسلم تواضعا نحو وضوئی هذا - وضو کرو مانند وضوئے من که این ست - ثم قال
من تواضعا وضوئی هذا - پستر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی که وضو کند مانند وضوئے من که این ست - ثم لیسه لیسرین -
پستر گزارد و در رکعت نماز بعد از وضو و اقل این ست و اگر بیشتر کننده است فاضل تر باشد - لا یحدث نفسه فیها لبشی - و حالیکه
حکایت میکند نفس خود را درین دو رکعت بخیر از حکایات دنیا و اگر خاطر عارض گردد و آن را دفع کند و قرار گیرد و حاضر

بازندار در میان ندارد و بعض گفته اند کہ مراد لجم تحذیر نفس اخلاص و عدم عجب مراد است و اللہ اعلم غفرلہ ما تقدم من ذنبہ۔
 آرزیدہ میشود مرا شکر را انچه پیش گذشتہ است از گناہان او و این حدیث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر
 فرض کرد او یا سنت را تہیہ نیز کفایت است و نیت این نماز تہیہ الوضو یا شکر وضو چیز نیست مطلق نماز را نیت کند اما اور
 در آمدن مسجد نیت تہیہ المسجد بکنزیر کہ تحت بمنی لیظلم و سلام دادن است پس تہیہ الوضو منی ندارد اما مسجد بہا خطہ عظمت و شایان
 روحانیت وے اگر قصد تعظیم کند و بروے سلام و ہجاءے آن دارد و نماز اصل و مقصود لذاتہ است و وضو فرع و طفیل وے
 وضو بر اے نماز است نہ نماز بر اے وضو پس شکر وضو بہ نماز مناسب نباشد کذا قال الغزالی۔ متفق علیہ ولفظہ للجہاری۔ و
 عن عقیبہ بن عامر۔ یغتم عین و سکون قاف صحابی است و الی بود بر مصر از جانب سویہ بعد از برادر او عتبہ بن ابی سفیان
 بعد از ان غزل کرد و بمصر دو ستہ ثمان و تحسین روایت کردہ انداز وے جابر و ابن عباس و خلقے کشیر از تابعین کذا فی
 جامع الامول و در کاشف گفتہ صحابی کبیر امیر شریف فصیح مقری قرظی شاعر و الی کردہ شد غزائے بحر او و بمصر۔ قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم تموضا۔ نیست ایچ مسلمان کہ وضو سازد۔ فحس وضوہ۔ پس نیک سازد وضو وے خود را
 ثم یقوم فیصلی رکعتین۔ پستہ را بید پس بگزارد دو رکعت۔ مقبل علیہما بقلبہ و وجہ۔ در حالے کہ وے پیش آئیندہ و وجہ
 نمایندہ است بران دو رکعت بدل خود و وے خود یعنی بظاہر و باطن خود و در روایتے مقبلا بنصب آمدہ و امن
 بحسب اغراب ظاہر تر است۔ الا وحیت لہ الجنۃ۔ مگر واجب گرد و مراد از الفضل آلمی لغایہ بہشت۔ رواہ مسلم۔ و عن
 عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما منکم من احد تموضا و نیست از شما هیچ کیے کہ
 وضو کند۔ فیبلغ اوفیٰ سیغ الوضوء۔ پس نہایت برساند یا تمام و اکمال کند وضو را و این شکر را وای است ثم یقول۔ پستہ بگوید۔
 اشہدان لا الہ الا اللہ و ان محمد عبده و رسولہ و فی روایتے۔ و در روایتے ابن جہین آمدہ کہ بگوید۔ اشہدان لا الہ الا اللہ و عدہ لا شریک
 لہ و اشہدان محمد عبده و رسولہ لا تحت لہ ابواب الجنۃ الثانیۃ۔ مگر آنکہ کشاودہ شود مراد را وے بہشت کہ بہشت درست۔ یدخل
 من ابوابہا۔ و آید از ہر درین در کہ خواہد اینجا تمام بہشت را کیے اعتبار کرد و ہر کیے از ابواب را در گفت و گاہے ہر کدام را بہشت
 خوانند و باین حساب بہشت بہشت گویند فافہم۔ بگذارد و اے مسلم فی صحیحہ۔ و بحجین روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح خود۔
 و الحمیدی فی افراد مسلم۔ و بحجین روایت کرد آن را حمیدی در کتاب جمع بین اصحیحین در احادیث کہ تنہا مسلم راست۔
 و کذا۔ و بحجین روایت کرد۔ ابن الاثیر فی جامع الاصول و ذکر الشیخ محی الدین النووی فی آخر حدیث مسلم علی ما رویا۔ و ذکرہ
 است امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بروجے کہ ما روایت کردیم این عبارت را کہ۔ و زاد الترمذی۔ و زیادہ کردہ
 است بر بہادین ترمذی این دعا را۔ اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من الظہیرین و الحدیث الذی رواہ محی استہ فی الصحاح
 و حدیثے کہ روایت کردہ است آن را صاحب مصابح و اصحاب و آن حدیث این است کہ من تو صافا حسن الوضو الی آخر
 و آخرش این است ثم قال اشہدان لا الہ الا اللہ و عدہ لا شریک لہ و اشہدان محمد عبده و رسولہ اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی

من المتطهرين) رواه الترمذی فی جامعہ لعینہ الکلمۃ اشهد قبل ان یحمد۔ روایت کرده است آن را ترمذی در جامع خود یعنی مگر کلمۃ اشهد
که پیش از کلمۃ ان محمد که آن را صاحب مصابیح ذکر کرده است و ترمذی ذکر کرده و این اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح
که این حدیث که در صحاح آورده و صحیح نیست بلکه در جامع ترمذی است و آن را در حسان می باید آورد و بدانکه جزئی در حصین بن بزر بن ماجه
و ابن ابی شیبہ و ابن السنی در شواہین ثلث مرآت نیز ذکر کرده و نسائی از حاکم و مستدرک ابن نیز آورده و بسجائک اللهم و بحمدک
اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک) و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان استی بدعون یوم
القیۃ غراجلین من آثار الوضوء۔ بدرستی که است من خوانده میشوند در محشر یا بسوسے بهشت یا نام کرده میشوند روز قیامت غراجل
از آثار وضوء و غراجل غنیم و تشدید راجع غر سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسپ می باشد و تجل یعنی سیم و پنجم
مشده اسپ که هر چهار دست و پا سے او سفید باشد و این است را در روز قیامت روست و پا سے سفید و روشن و نورانی
و تابان باشند پس تشبیه کرد آن را بخرمجل۔ فن استطاع منکم ان یطیل غره فیضل۔ پس کسی که می تواند از شما که در از کند غره خود را
باید که بچند که موجب زیادت فضل و کرامت است و ذکر تجل نکودیر که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در سستن روست و اسلغ
آن تقصیر دارند بجان غسل اقدام که عادت بر بسیار آب و یختن است و در آن و اندا علم و اطالت غره بآن باشد که از فوق جبهه تا پایان
و من و از گوش تا گوش دیگر بمیان لبشود و اطالت تجل بآنکه یا پاتا تا بالا سے پاشنه لبشود و از اینجا معلوم شود که غسره در متوضی
مخصوص جبهه نبود بلکه شامل تمام روست باشد و لهذا تفسیر کرد طیبی اغر را بایض الوجه و الله اعلم۔ متفق علیہ۔ و عنه۔ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تبلغ الخلیۃ من المؤمن حیث یبلغ الوضوء۔ میرسد سیما و نشان وضوء و دست و پا سے متوضی که تجل
عبارت ازان است تا آنجا که میرسد آب وضوء بعضی از حلیه زیور مراد داشته اند که بهشتیان را در دست و پا خواهد بود و در
کرده شده است این وجه بآنکه حلیه کبیر و سکون لام یعنی سیما و بهیئت است و آنچه یعنی زیور است علی بفتح حاء و سکون
لام و یعنی حاء و سکون لام و تشدید یا است و جواب داده است که می تواند از حلیه علی مراد داشت اگر چه بجا بود۔ رواه مسلم
الفصل الثانی عن ثوبان۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم استقامت و زید بر ائمال
و بر راه راست بود و میل به چپ و راست نکنید و همیشه لازم طریق مستقیم باشید و چون این امر سے بود و رغایت صحیبت
فرمود۔ و لن یحصبوا۔ و هرگز طاقت ندارند که استقامت و زید و حصول آن بر وجه تمام و کمال ممکن نیست گر شید انبیا
و خلاصه اصفیا را صلی اللہ علیہ وسلم و بعضی از ائمال اولیا را بر قدر و اندازه متابعت و مجازات بحقیقت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم و ذلک اغر من کبریت الاحمر۔ تبلیغ۔ اینجا بخنجه است مشهور میان مردم در قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که فرمود
در شنبی سورۃ ہود پیر گردانید مرا سورۃ ہود و گفته اند که این اشارت است بامر ما استقم که شدت عظمت آن آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم را در غم و خزن انداخت و پیر ساخت و کاتب حروف گوید عفا اللہ عنہ که غم و خزن آن آن حضرت را صلی اللہ
علیہ وسلم درین امر بخت است بود که فرمود و من تاب معک ویندا تخصیص بسورۃ ہود کرد و الا این امر در سورۃ شوری

نیز آمدہ در اینجا ذکر است نیست والحق چنین میباشد و خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عین استقامت و محض سلامت است کہ تو ہم میل و اعوجاج و راہیجا صورت نداده (ما از اغ البصر و ما طعمنا فم اللہ وصل وسلم علیہ و چون حکم کرد بعد م طاق است بر استقامت و ایضا سے حق و در جمیع افعال و احوال تنبہ کرد بر آنچه عمدہ و خلاصہ سعادت است کہ اگر دروے استقامت و رزق و رزق و راست بایستند و اگر تو مانی ہمہ تفصیلات کردہ باشند و آن نماز است پس فرمود - و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوٰۃ - و بدانید کہ بہترین و مقرب ترین علمہا ہے شما نماز است پس نگاہ دارید شرط آن را در رعایت کنید آداب آن را و ادا کنید حقوق آن را پس ازان اشارت فرمود بمقدمہ آن کہ آن را نصف ایران گفته و آن وضو و طہارت است و گفت ولا یحافظ علی الوضوء الا المؤمن - و محافظت نکند و احتیاطا نورز و بر رعایت سنن و آداب وضو مگر کسی کہ ایمان کامل دارد و بجز است کہ نماز را بروی کمال ادا کند - رواہ مالک و احمد و ابن ماجہ و الدارمی - و عن ابن عمر - رضی اللہ عنہما - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ علی طہر کتب لہ عشر حسنات یکسے کہ وضو سازد بر طہارت نوشته شود بر اے و یکے و دیگری ظاہر امر ادا آن خواہد بود کہ و راسے خراسے کہ متعین است بر فعل زیادہ بران وہ حسنہ نیز بنویسد یا امر ادا آن است کہ وہ وضو بنویسد ہر یکے بدہ یا ازیراے آن گفت کہ تو ہم کردہ نشود کہ وضو بر وضو حبث و ضائع است یکے ہر دے نیز فو اب موعودہ بر حسنات مترتب است و گفته اند کہ این مقید است بآنکہ میان آن دو وضو نمازی گزاردہ باشند فرض یا نقل و بعض کردہ و افشہ اند و وضو بر وضو اگر نمازی نگزارد بعد از وضوے اول - رواہ الترمذی

الفصل الثالث - عن جابر - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفتاح الجنۃ الصلوٰۃ - کلید بہشت و مقدمہ در آمدن آن نماز است چنانکہ در بے کلید کشادہ نمیشود و در بہشت نیز بے نماز در آورده نمیشود و این سبب اللہ و تاکید است و محافظت بر نماز گویا نماز و حکم ایمان است کہ بے آن در آمدن در بہشت نیست و نہ بود و اند تغییر ازوے بایمان کردہ اند چنانکہ گذشت و مفتاح الصلوٰۃ الطہور - کلید نماز و مقدمہ او طہارت است پس طہارت مقدمہ در آمدن بہشت باشد - رواہ احمد - و عن شعیب - بفتح شین معجمہ و کسر باے موحده - ابن ابی روح - بفتح راو سکون و او و در نسخ مشکوٰۃ بحجین واقع شدہ است بتوسط لفظ ابن مہبان شعیب و ابی روح و در بعض کتب دیگر نیز بحجین است و لیکن در اکثر کتب اسما و الرجال ابی روح را کنیت شعیب داشته اند نام پدرش لغیم گفتند یضم نون بر ہر تقدیر شعیب بر وزن حبیب روایت میکند - عن رجل من اصحاب رسول اللہ از فرودے از یاران پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ان رسول اللہ - کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ الصبح - گزارد نماز بامداد را فقر و الروم یس خواند سورہ روم را - فالنہس علیہ - پس مشتبہ شد قرائت ہر دے و الباس پوشیدہ شدن کار بر کسی - فلما صلی پس چون نماز بگزارد و فارغ شد ازان - قال - فرمود - یا ہا یا اقوام یصلون مناسیحت حال تو ہماے کہ نماز می گزارند یا مانہ لا یحسنون الطہور - نیک نمیکند طہارت را و رعایت نمیکند سنن و آداب آن را - و انما یلیس علینا القرآن او اللک - و پوشیدہ نمیکند بر اقرآن را مگر ایشان و اینجا محصل عبرت و تذکار است مرعافل را در تاثیر صحبت کہ سید رسل صلوٰات اللہ و سلاہ علیہ بان مرتبہ و جلالت شان در حالت قرائت قرآن و در نماز کہ اعظم حالات و اقرب اوقات

اوست و در قرب حضرت رب العالمین از صحبت یکے از احاد است چنانکه سنن بعض آداب و حقوق و عبادات متفقہ و لذات است متناظر گردد
 چه چاہے دیگران کہ بمجاہت و مخالفت اہل فسق و بدعت گزار باشند و شب و روز بایشان باشند۔ رواہ النسائی۔ و
 عن رجل من بنی سلیم قال عدین رسول اللہ۔ روایت مست از مردی از بنی سلیم بن سہیل و فتح لام کہ نام قبیلہ الیست
 گفت شمر دین کلمات را کہ مذکور میشود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی بدی اولی یدہ مد دست من یا در دست خود شک را دست یعنی گرفت انگشتان مرا
 یا انگشتان خود را عقد کرد آنها را بر کف دست پنج بار بعد از این پنج کلمہ۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تسبیح نصف میزان
 سبحان اللہ گفتن نصف میزان است۔ والحمد للہ بکلامہ۔ والحمد للہ گفتن بر میکند میزان را بمقامت سبحان اللہ الحمد للہ تنہا بر میکند
 میزان را زیرا کہ تسبیح سلب نقایص و اثبات کمالات است و سبحان اللہ تنہا بر تریہ از نقایص و دلالت دارد دین معنی موانع است
 بحدیثی کہ در اول باب گذشت کہ فرمود اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ والتکبیر کلاما بین السماء والارض۔ واللہ اگر گفتن بر میکند سافتن
 را کہ میان آسمان و زمین است۔ والقوم نصف الصبر و روزہ نصف صبر است۔ تمام صبر است بر طاعات و از مہای
 و روزہ قانع تر است شہوات نفس را کہ باعث اند بر معاصی پس نصف ایمان باشد و در بعض حواشی نوشته کہ روزہ نصف
 صبر خواند باعتبار شب و روز و در روز صبر و در روز است پس نصف صبر باشد۔ والطور نصف الايمان۔ و طہارت نصف
 ایمان است توجیہ این در حدیث اول از باب گذشت۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن۔ وعن عبد اللہ الصنادی
 یفہم صادر و تخفیف نون و کسر موحده و حاسے مملو مشوب بلسانج بن زہری از مرد ابو عبد اللہ نیز گفتہ اند و بعض گفتہ اند عبد اللہ
 مناجی صحابی است و ابو عبد اللہ مناجی تابعی۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذ تراءوا العبد المؤمن فمتمض۔ چون وضو
 ساز و بندہ مسلمان پس آب و روہن میکند۔ خرجت الخطایا من یدہ۔ بیرون می آیند گناہان از دہن وے۔ و اذا تشرکت
 الخطایا من الفہ۔ چون مینی می افشانند بعد از آب کردن در دے بیرون می آیند گناہان از مینی وے۔ و اذا غسل وجہہ خرجت الخطایا
 من وجہہ۔ چون می شوید روہے خود را بیرون می آیند گناہان از روہے وے۔ حتی تخرج من تحت اشفار عینہ۔ تا آنکہ
 بیرون می آیند از زیر پلخ جہے رویدن موہے و ریک چشم۔ فاذا غسل یدہ خرجت الخطایا من یدہ۔ پس چون می شوید ہر دو
 خود را بیرون می آیند گناہان از ہر دو دست وے۔ حتی تخرج من تحت اشفار یدہ۔ تا آنکہ بیرون می آیند از زیر ناخان ہر دو
 دست وے۔ فاذا مسح براسہ خرجت الخطایا من راسہ حتی تخرج من اذنیہ۔ پس چون مسح میکند بر سر خود بیرون می آیند گناہان از سر
 وے تا آنکہ بیرون می آیند گناہان از ہر دو گوش وے از بیجا معلوم میشود کہ گوشہا داخل سر است چنانکہ ندیب خنی است و لهذا
 بر اسے مسح گوش آب جدا میگردد بلکہ بہان آب کہ بر اسے مسح گرفته اند گوش نیز مسح میکنند چنانکہ باید فاذا غسل رجليه خرجت
 الخطایا من رجليه حتی تخرج من تحت اظفار رجليه۔ پس چون می شوید ہر دو پاے خود را بیرون می آیند گناہان از ہر دو پاے وے
 تا آنکہ بیرون می آیند از زیر ناخان ہر دو پاے وے پس بوضو از ہمہ گناہان پاک میشود۔ ثم کان مشیۃ الی المسجد و صلوات
 نافلہ۔ پیتر می باشد رفتن او بسوے مسجد و نماز گزاردن او زیارتی بر پاک شدن از گناہان و میگردد سبب رفع درجات

ونافلہ بمعنی زیادتی آید چنانکہ نماز زیادت بر فرض راقل گویند و ولد و ولد رانما نمانند و تجد را بر اسے آنحضرت نافلہ خوانند کہ زیادہ بر سر
 فرض بود۔ رواہ مالک و النسائی۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتی المقبرۃ۔ روایت مست
 از ابی ہریرہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد گورستان مدینہ را کہ نامش بقیع است تا زیارت کند و آمزش خواہد اہل آن مقبرہ را و مقبرہ
 بقیع میم و شثالثہ الباء و کسبر و بقیع میم و فتح بانیز آمدہ۔ فقال۔ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ السلام علیکم وارقوم منین۔ سلام
 بر شما باد اے اہل سراے گروہ مسلمانان۔ وانا ان شاء اللہ یکم لا حقون۔ بدستی کہ ما اگر خدا خواستہ است بشمار شدہ و شمارا
 دریا بند گانیم و کلمہ ان شاء اللہ بر اسے اطہار رغبت و تبرک بذکر خدا عزوجل و تحسین کلام است نہ بر اسے شک و تردید چہ رسیدن
 موت و لحوق باموات یقینی است و بعد از آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ذکر سابقان کرد و ایشان را تصور نمود تقریباً ذکر لاحقان کرد
 بعد ازین بیان نیز گواہ بر اسے اطہار شرف و کرامت و محبت و فرمود۔ وودت انا قدراینا اخواننا۔ دوست میدارم و آرزو میبرم
 کہ کاش من و کسانیکہ با من اند میدیدیم برادران خود را یعنی آنہا کہ بعد ازین بیانند۔ قالوا اولسنا اخوانک۔ گفتند صحابہ کہ با آن
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودند یا برادران خود را یعنی آنہا را و ما نیستیم برادران تو۔ یا رسول اللہ فقال انتم اصحابی۔ فرمود شما اصحابان من
 و یاران من و رفیق گاہ و بیگاہ و خواص در گاہ نمید و اخوت اسلام امر سے عام است کہ ہمہ مسلمانان را شامل است۔ و اخواننا
 الذین لم یاتوا بعد۔ و برادران ما آن کسانے اند کہ در عالم خارج نیامدہ اند هنوز بعد از ان سوائے دیگر کردند کہ بیشک ترا فردا
 قیامت است خود را باید شناخت و دریافت تا شفاعت کنی و اہد او امانت نمائی ایشان را۔ فقالوا۔ پس گفتند صحابہ
 کیف تعرف من لم یأت بعد من امتک۔ چگونہ می شناسی کسے را کہ بوجہ نیامدہ است از امت تو و ندیدہ تو ایشان را۔ یا رسول اللہ
 فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ الرایت لوان رجلا خیل غر مجلیہ۔ خبر میدم مرا اگر ثابت شود کہ مروے است کہ مرا و ایشان
 سفید روئے و سفید دست و پا۔ بین ظہری خیل دہم بہم میان اسپان دیگر سیاہ خالص گیرنگ از مردم دیگر۔ لا یعرف خیلہ لانی شائد
 آن مرد و اسپان خود را کہ سفید روئے سفید دست و پا اند در میان اسپان دیگر کہ سیاہ گیرنگ اند۔ قالوا بلی۔ گفتند آری می شناسد
 یا رسول اللہ فقال۔ فرمود۔ فانتم یا تون غر مجلیین من الوضوء۔ پس امتان من می آئیند یعنی در رعصات قیامت از آنکہ وضو
 مثل اسپان سفید روئے سفید دست و پا دمی شناسم ایشان را باین علامت و وضو بقیع و وضو بقیع و وضو بقیع و وضو بقیع
 بعد از ان بشارت داد مراست مرحومہ خود را و فرمود۔ وانا فرطکم علی الخوض۔ و من سبقت کشفہ و پیش رونده ام ایشان را تا کا و با
 مغفرت و نوب و رفع درجات ایشان را در در گاہ غرت ساختہ گردانم و فرطہ بختین آنکہ پیش رود تا اسباب آن خوار اسپان
 از دل و در سن و پاک کردن چاہ و جزآن راست کند و ہمین مناسبت علی الخوض فرمود و مقصود تہیہ جمع اسباب آلات
 روز قیامت است صلی اللہ علیہ وسلم و جزا و عنا خیر الجزا۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم انا اول من یؤذن لہ بسجود یوم القیمۃ من تحتین کسے ام کہ دستور می دادم میشو و مرا و را بسجود روز قیامت۔ وانا اول
 من یؤذن لہ ان یرفع راسہ من تحتین کسے ام کہ ان کردہ میشو و مرا و را کہ بر دار سند خود را از سجود حقیقت این حال

در حدیث شفاعت بشیر گروہ کہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در سراسے غرت و در گاہ حدیث باری لقائے در آیہ و بسجده روتو نایک
ہفتہ سر بر زمین جود نہادہ باشد پس حکم در رسد کہ سر بردار ای محمد صلی اللہ علیہ وسلم و بخوادہ ای محراب من ہر چہ بخوادہ ای تا دادہ شود ترا و بگو
ہر چہ تنگونی نا شنیدہ شود از تو پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سر بردار و در زبان بشفاعت خلایق بکشاید و فتح باب شفاعت بنماید
چنانکہ فرمود۔ فانظر الی باین یدی۔ پس نگاہ میکنم بسوے خلق کہ استادہ اند پیش دوست من یعنی پیش من۔ فاعرضہ الی
من بین الامم۔ پس منی شناسم است خود را از میان اممناے دیگر۔ و من خلقی مثل ذلک۔ و می بینم پس خود مانند آن اجتمع و
از دو حام خلق۔ و عن یمنی مثل ذلک۔ و می بینم از جانب راست خود مانند آن۔ و عن شمالی مثل ذلک۔ و از جانب چپ مانند آن
نقال رجل۔ پس گفت مروے۔ یا رسول اللہ کیف تعرف امتک من بین الامم۔ چگونہ می شناسی امت خود را از میان اممنا کہ گذشتہ اند
نمایم این نوح الی امتک۔ در میان ندائے مدید کہ میان نوح ملت نامست تو بتخصیص نوح بجهت شهرت اوست میان پیغمبران و الالبیش
از نوح نیز اممنا گذشتہ اند۔ فقال۔ پس گفت۔ ہم غر مجلون من اثر الوضوء۔ است من غر مجل انداز اثر وضوء۔ پس احد کہ لک غیر ہم نیست
و یوحیکے باین صفت پیوستہ غیر ایشان از امتان دیگر اگر غیر وضوء بنمایا ختم باشند اما این کرامت کہ ظهور اثر وضوء است باین صفت خلایق
این است۔ است و از بیجا لازم نمی آید کہ دیگران را وضوء نباشد چنانکہ بعض مروجہ از بیجا فہمیدہ اند۔ و اعرف ہم انہم کہ تو کہ ہمہ بابا ہم۔
و می شناسم ایشان را یعنی امت خود را باین کہ خواہد میشوہ ایشان را نامہ ہائے اعمال ایشان بدست ہائے راست
ایشان۔ و اعرف ہم قسمی بین ایدیم در ہم۔ و می شناسم ایشان را باینکہ میروند پیش ایشان فرزندان خود ایشان از ظاہر این
حدیث مفہوم میگردد کہ این دو صفت نیز یعنی داوان کتب ایمان و پیش رفتن ذریت ایشان خاصہ این امت باشد الباقی گفتہ
کہ تو کہ این دو صفت از ہر اے مجرب و باطن را کہ امت ایشان است نہ برائے تفرقہ و تمیز و اللہ اعلم۔ رواہ احمد۔

باب فی وجوب الوضوء

باب در بیان چیز ہائے کہ واجب میگردد وضوء را و آن چیز ہائے کہ می شکند وضوء سابق را و واجب میگردد وضوءے دیگر را و وضوءے
وضوء و بلیہ آن اگر بحقیقت ارادہ قیلوۃ است مقرون بقیام و لیکن از اقصا وضوء را موجب وضوء نیز میتوان گفت بوجہ کہ گفتہ شد۔
الفصل الاول عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقبل صلوۃ من احدک قبل کہ یرد
نیشو و درست نمی افتد نماز کسی کہ شک شد وضوءے دے حتی تہ وضوء۔ تا آنکہ بسازد وضوء این در حق کسی است کہ آب دارد
و اگر آب ندارد و تم باید کرد بخاک۔ و اگر آب نیابد و نہ خاک۔ و قدرت نہ داشتہ باشد بر آنکہ او را فاقد الطہورین گویند آنجا بے وضوء و بیتم
نماز میکنند از ہر اے نگاہ داشتہ است در وقت و اگر پیش از این آب و خاک و قدرت بر آن بنمید و آثم گردد و اگر یافت قضا
کند قول مختار این است و نزد بعض با قلم میگردد و فریست نماز و قبول اجتناب بگزارد و وضوء کند متفق علیہ۔ و عن ابن عمر
رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقبل صلوۃ بئس بطہور۔ قبول کردہ نمیشود نماز بے طہارت۔ و طہار
صدقہ من غلول۔ و نہ قبول کردہ نمیشود۔ و مدقہ از نعل خرام مالک استعمال غلول و رخیانت از رعیت یا بدیعنی مطلق خیانت نیز

مستعمل گردد و ظاهر آنست که مراد اینجا همین معنی باشد - رواه مسلم - **وعن علی** - رضی الله عنه - قال كنت رجلاً من اهل البصرة روایت است
از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت: بودم من مردی مزی بسیار کننده و مذی لفتح میسم سکون ذال و کسوف ذال حجة تشدیداً بنیزاید رطوبت
که در آلت مرد در وقت طاعت بازن بجهت قوت شهوت پدید آید - فقلت استخی ان اسأل البنی - پس بودم من که شرم میداشتم
که بر سر من برادر صلی الله علیه وسلم که حکم آن چیست موجب غسل است یا وضوء - مکان انتم - از جهت وجود رختروسی که فاطمه زهرا
باشد رضی الله عنها و این از کمال حیا و ادب حضرت مرتضی است و تنبیه است بر آنکه داماد او را ذکر حکایت شهوت و آنچه متعلق است
بما شمرست زنان نزد اصهار مناسب نباشد - فامرت المقداد - پس فرمودم مقداد بن اسود را که از خصمان درگاه بود که پرسد از حکم
آن علی الاطلاق - فسا که - پس پرسید مقداد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم - فقال - پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم
الرد و محبة و سلم - لیس ذکرة و یوضا لیسوید هر که می بیند می آلت خود را و وضو کند پس مذی موجب غسل نباشد و و می بود
و دال مهر بر وزن مذی و آن مایه است فلینظر که بیرون می آید بعد از بول نیز همین حکم دارد منی نیز اگر لیسوید و جمیدن بیرون
نیاید موجب غسل نیست - متفق علیه - **وعن ابی هريرة** - رضی الله عنه - قال سمعت رسول الله - گفت ابو هريرة قندیم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - می گفت - توضوا مما مست النار - وضو بسازید از خورون آنچه مساس کرده و
رسیده است آن را آتش یعنی پخته شده است بدان - رواه مسلم - ساین را دو تاویل است سیکه آنکه مراد بوضوای نجاست
و در مان شستن است از براس و در کردن چربش طعام چنانچه سنت است و این را وضو سے طعام گویند دوم آنکه مراد
وضو سے نماز است و لیکن این حکم را بتدراسه حال بود بعد از آن منسوخ شد چنانکه گفت - قال الشيخ الامام الاجل
محی السنه رحمة الله علیه هذا منسوخ بحديث ابن عباس - محی السنه صاحب المصابیح در شرح السنه گفته که این حدیث و االت
دارد بر وجوب وضو از خورون آنچه پخته شده آتش منسوخ است بحديث دیگر که روایت کرده است آن را بود او دو این ماجه
از ابن عباس چنانکه در آخر فصل ثانی بیاید - قال ان رسول الله - گفت بد رستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اکل کفت شاة - خور
گوشت شاة گویند را - ثم صلی و لم یوضا - پسر نماز گزارد وضو نکرد و بحديث ام سلمه که نیز در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک
گردانیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم پهلو سے بریان کرده شده را پس بخورد از آن پسر را لیست و نماز وضو نکرد و منسوخ است از بعد
جای که گفت بود آخر کار از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ترک کرد وضو کردن را از آنچه مساس کرده است از آتش صریح ترست و محبت
ما ترک وضو را از وضو در حدیث ابن عباس و ام سلمه معلوم و متیقن بنده متفق علیه - **وعن جابر بن سمره** صحابی مشهور
خواهر زاده سعد بن ابی وقاص و پدرش نیز صحابی است نزول کرد بکوفه و وفات یافت سنه اربع و سبعین و قبل است
و سبعین - ان رجلاً سأل رسول الله - روایت است از جابر بن سمره که مردی پرسید پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم
انوضا من لحم الغنم - آیا وضو کنیم از خوردن گوشتها سے گو سفندان - قال - گفت - آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرشت
قوة ضاوان فمکنت لم تؤمنا لکرمخواهی وضو کنی و اگر میخواهی وضو کنی - قال - گفت آن مرد و پرسید - انوضا من

لحم الابل - آیا وضو کنیم از خوردن گوشت شتران - قال نعم - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری وضو کن از خوردن گوشت شتر و مشهور از مذہب امام احمد نقض وضو است بخوردن گوشت شتر باین حدیث و نیز از کلمه ثلثة این حدیث منسوخ است یا مرد وضو یعنی وضو است چنانکه گفته شد و اگر گفته شود که بر تقدیر آری یعنی لغوی فرق میان گوشت شتر و گوشت گوسفند چیست و خدا لاکه وضو است که ملت مشر و عیت اوست و مرد و موجود است گویم تواند که وجه فرق بدو گوشت شتر باشد و گوشت گوسفند و الله اعلم - قال - باز پرسید آن مرد - اصلی فی مراض الغنم - آیا نماز بگرام در جاسے نشست گوسفندان - قال نعم - و زود آن حضرت صلی الله علیه وسلم آری - قال اصلی فی سبارک الابل - گفت آن مرد آیا بگرام نماز در نشگاه شتران - قال لا - فرمود یعنی مگر اگر گفته اند که نهی از خوردن نماز در نشگاه شتران شتر نبی است و علت که است بیم تلویح وقت وضو است وضو قلمب است بسبب زمین شتران و بغیر آن آنها بخلاف گوسفندان که ساکن و آرمیده اند - رواه اکلم - و در روایتی آمده است که نماز نگذارید در نشگاه شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتی آمده که هر کوهان شتر شیطان است و نیز آمده که سنگ سیاه شیطان کلاب است و شتر شیطان دو آب و بگرام نماز را در جاسے نشست گوسفندان که اینها برکت اند و در حدیث ابی هریره نیز آمده که گوسفندان از چله پلای بی بهشت اند - و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ وجد احدکم فی بطنه شعیباً - چون باید یکی از شما در شکم خود چیرے از چیش باد و جنبش آن - فاسک علیه اخرج منه شیء اثم لا - پس مشعر شد برو - که آیا بیرون آمد از شکم چیرے از باد یا نه - فلا یخرج من المسجد - پس باید که بیرون نیاید از مسجد کناایت است از عدم نقض وضو که بیرون آمدن از مسجد براسے وضو لازم آنست و اشارت است که مومن را باید که نماز و جاسے آرام و سکے در مسجد باشد - حتی یسمع صوتاً او یحذر یحار - تا آنکه بشنود آواز سکے را یا بیا بدو سکے را و این باعتبار غالب است و مقصود حصول یقین است به برآمدن باد سکے از شکم اگر چه آواز سکے نشنود و بوسے نیاید و از اینجا معلوم گردد که از سکے وضو وارد و در شکسته شدن آن اشتباه واقع شود وضو سکے جدید ساختن حاجت بنود زیر که یقین بشک زائل نگردد و این در اصل جواز است و شک نیست که احتیاط در عاده وضو خواهد بود - رواه مسلم - و عن عبد الله بن عباس قال ان رسول الله - ابن عباس گفت که پیغمبر صلی الله علیه وسلم شرب لبناء - نوشید شیر را تمضض - پس آب در دهن کرد - و قال ان لم وشما - وضو بدستی که مر شیر را چربش است که نیاید از آن زمان شست و از اینجا معلوم گردد که هر چه زبان را چرب کند یا چیزے از آن در دهن باقی ماند و خوش آن باشد که در شکم فرو رود اگر چه مانع قرائت نیاید و آن شستن از آن مستحب است - متفق علیه - و عن یزید - بنم با نفع را و سکون تحمیه اسلمی اسلام آورده پیش زید و حاضر شد آن را و بیعت کرد و بیعت رضوان را و حاضر شد خیر را و مشهور آنست که اسلام آورد زاده مدینه آنست و تمیکه نیرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجزت و از راه مساعی جمیل است و در حضرت بنی صلی الله علیه وسلم و باقی احوال او در موضع دیگر نیز نوشته شده است - آن بنی صلی الله علیه وسلم صلی الصلوات یوم الفتح بوضوء واحد - روایت میکند که آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم گزار چند نماز برداشتے پنج نماز در فتح بیک وضو۔ و مسح علی خفیہ۔ و مسح کر بر ہر دو موزہ خود۔ فقال لہ عمر لعنہ صنف الیوم غیثا پس گفت با حضرت صلی اللہ علیہ وسلم عمر رضی اللہ عنہ تحقیق کردی تو امروز چہ رے را کہ۔ ثم کن لقصہ نبودی تو کہ میگویی آن را۔ فقال عدا صنفہ یا عمر۔ پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دیدہ و دانستہ کردہ ام آن را ای عمر۔ رواہ مسلم۔ بدانکہ عادت شریف آن بود کہ برائے ہر نماز تازہ وضو کردے الا در روز فتح را از برائے تعلیم است چند نماز بیک وضو کرد و بعض گفتہ اند کہ تجدید وضو فرض بود بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و چون شاق آمد بروے امر کردہ شد مسبوک نزد ہر نماز و نہادہ شد از وضوے وضو مگر نزد حدیث و بعض گفتہ اند کہ حکم نفس الا اذا قمت الی الصلوۃ فاغسلوا الایہ۔ وضو برائے ہر نماز بر ہمہ کس فرض بود پس از ان مسح گشت و لیکن در نسخ احکام سورہ مادہ کلام است واللہ اعلم۔ وعن سدید بن یسمن مہر و فتح واو۔ بن النعمان۔ یضم نون صحابی است انصاری حاضر شد بیعۃ الرضوان را گویند کہ حاضر شد اُحار را و انچہ بعد از دست از مشاہدہ و معد و دستہ در اہل مدینہ و حدیث رے در ایشان است۔ انہ خرج مع رسول اللہ۔ روایت میکنند کہ بیرون آمد ہمراہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم عام خیر۔ در سال غزوہ خیر۔ حتی اذا کانوا بالصبا۔ تا چون بودند و رسیدند بصباح مہر و سکون ہا و۔ وہی من اولی خیر۔ و صبا نام موضع است از نزدیک خیر۔ صلی اللہ علیہ وسلم نماز دیگر را۔ ثم دعا بالازوار۔ پس طلبید تو شہ ہا را کہ ہمراہ ہور۔ فلم یوت الا بالسویق۔ پس آوردہ شد مگر سویق۔ فامر بہ فتری۔ پس امر کرد بہ ترک کردن سویق پس ترک کردہ شد۔ فاکل رسول اللہ۔ پس بخورد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و اکھنا۔ و بخوردیم ما نیز۔ ثم قام الی المغرب۔ پس ایستاد نماز مغرب۔ فمضمض و شتمضمض۔ پس مصحفہ کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و مضمضہ کردیم ما نیز۔ ثم صلی ولم تیوضا۔ پس نماز گزاردا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو نکرد و مبتا بعت و سے ما نیز وضو نکردیم پس معلوم شد کہ بخوردن انچہ نخبہ شود با نش وضو واجب نکر دو۔ رواہ البخاری

الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وضوء الا من صوت اورج۔ نیست وضو واجب درین صورت خاص گرا از آواز شنیدن یا پوسے یافتن یعنی نہ از قرقہ شکم و در حاشیہ نشنہ است کہ نزد امام احمد بقرقہ نیز وضو بشکند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آن کہ آمل و جامع کتب مذہب ایشان است یا فہمثر و اللہ اعلم۔ رواہ احمد و الترمذی۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال۔ روایت است از امیر المومنین علی کہ گفت۔ سألت ابی بربسیدم پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم عن الذی۔ از حکم مذہبی۔ فقال من المذی الوضوء من المنی الغسل۔ جواب داد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ واجب است از مذہبی وضو از منی غسل اگر چہ حکم نمی نہ پر سیدہ بود و لیکن بتقریب ذکر مذہبی و وجوب اشتباہ میان و سے ذہنی آن را نیز ذکر کردہ پوشیدہ نما ند کہ در فصل اول گذشت کہ و سے رضی اللہ عنہ شرم داشت کہ خود پر سید پس بمقتدا فرمود تا از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پرسید پس اسناد سوال اینجا بخود بجا زست یا قضیہ متعدد بود و اللہ اعلم۔ رواہ الترمذی و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفتلح الصلوۃ الطہور۔ کلید نماز کہ فتح باب نماز و در آمدن در آن بے آن میسر نگردد طہارت است۔ و خرمیا العکبر۔ و چیزے کہ حرام میگردد۔ بان ہر کارے کہ خبر نماز است تکبیر است تکبیر تحریمہ کہ میگویند۔

ابین معنی ست چنانکہ براسے حج احرامی منہند و بعض چیز ماکہ پیش از دے حلال بود حرام میگردد۔ و تعجبنا التسلیم۔ چیزے کہ بان از نماز برآید پنجہ حرام گردانیدہ شدہ بود بدان حلال گردد و سلام دادن ست چنانکہ محرم را چون از احرام برآید ہر چہ حرام شدہ بود و حلال گردد و باین حدیث شافعی و مالک و احمد سلام را در نماز فرض گویند کہ بظاہر ولالت دارد کہ تخلیل بنجر آن قائل نگردد و نزد اسلام دادن فرض نیست بلکہ واجب ست و حکم واجب آلتست کہ اگر عمد ترک دہد نماز جائز باشد و بے بصفت نقصان و اگر نسیان کنی بعد سو و واجب کرد و فرض آنکہ بے او اصلاً نماز جائز نباشد و دلیل ما حدیث اعرابی ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ویرا تسلم نماز نمود و ذکر سلام در دے نکرد و اگر فرض بودے البتہ ذکر کردے۔ رواہ۔ روایت کرد این حدیث را۔ ابو داؤد و الترمذی و الدارمی و تازی ہریرہ و زہرہ و ابی ماجہ و عن ابی سعید۔ و روایت کرد اور ابی ماجہ از ابی ہریرہ و ابی سعید نیز۔

و عن علی بن طلق۔ یعنی طاء سکون لام۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت ست از علی بن طلق کہ از صحابہ است و گفته اند کہ اورا ہمین یک حدیث ست و در بعض نسخ طلق بن علی ست و از دے خود حدیث دیگر در ہمین فصل آورده است کہ۔ **اذ افسا احدکم**۔ چون گند گیرد یکے از شما یعنی بے وضو شد برآمدن بادے از راه ستاد۔ فلیتوضا۔ پس باید کہ وضو کند۔ و لا تا تو النساء فی اعجازہن۔ و نیا کید زنان را و حج نکنید ایشان را و دوبرایست ایشان و آنجا رجم عجز فتح عین و منہجم آخر ہر چیز و مراد اینجا ہرست چون ذکر کرد فسا را کہ خارج ست از دبر و شکندہ است طہارت را ذکر کرد و آنچه غلیظ تر و شدیدتر ست از ان از اعمال متعلق بد برحمت تنبیہ کردن برانکہ چون اینقدر پلیدی مانع از قرب الہی ست حال زیادہ بران چہ خواہد بود۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد۔ و عن معاویہ بن ابی سفیان ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انما العینان وکاء اللہ نیستند ہر دو چشم مگر بند سر دبر و کاء کسر واد بند سر شک و جزآن و سہ ففتح سین و ضم نیز آید و تخفیف ما حلقہ دبر و مقعد و آن ست کہ چون کسی بیدار ست گویا بندے ست بر دبر او و بیرون نمی آید از درون و بے بارے و چون سخت بند از ان کشادہ میشود و بیرون می آید از درون و بے بار چنانکہ فرمود۔ فاذا نامت العینان استطلق الکاء۔ پس چون خواب یکند چشم یکشاید بند سر دبر و آنجا ست کہ خواب تکیہ زدہ ناقض وضو ست کہ سبب استرخاے دبر و عدم ضبط اوست بخالت ہیأت دیگر از جلوس و رکوع و سجود ہر دو جبہ سنون کہ مقعد در ان متکین باشد۔ رواہ الدارمی۔

و عن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وکاء اللہ العینان۔ بند سر دبر مر دو چشم ست۔ فمن نام فلیتوضا۔ پس کسی کہ خواب کند پس باید کہ وضو کند۔ رواہ ابو داؤد و قال الشیخ الامام محی السنہ رحمۃ اللہ علیہ ہذا فی غیر القاعد۔ این وجوب وضو زناکم را در غیر کسی ست کہ نشسته خواب کند۔ لما صح عن انس۔ از جہت حدیثے کہ بہجت رسیدہ است از انس۔ قال کان اصحاب النبی۔ گفت انس بودند یاران پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بنظر و ان العشاء۔ انتظار می برانہ گزاردن نماز عشا را کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برآید و گزاردہ شود نماز پس خواب میگرفت ایشان را حتی تحقق رؤسہم۔ تا آنکہ می افتاد سر برائے ایشان بر سینہ ما سے ایشان۔ ثم یصلون و لا یتوضاؤن۔ پستتر نماز گزار و بند

و وضو نمیکرد پس معلوم شد که نشسته خواب کردن شکسته و وضو نمیشد و ازین حدیث تخصیص و استثنائے نوم قاعد معلوم شد
 و خبر آن از اقسام خواب برینست که مقدمه آن ممکن باشد بقیاس بران یا با حدیث دیگر معلوم شده باشد - رواه ابو داؤد و الترمذی
 الا انه ذکر فیہ نیامون بدل - مگر آن هست که ترمذی ذکر کرده در حدیث لفظ نیامون را بجای این عبارت که - فيظرون المشاء
 حتی تحققوا رؤسهم - که مؤداے آن نیز منعی نیامون است یعنی خواب میکردند - و عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما - قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الوضوء علی من یام مضطجعا - بدرستی که وضو واجب بر کسی است که خواب کرده بر پہلو - فانه اذا اضطجع
 استرخت مفاصله - زیرا که بدرستی شان این است که چون خواب کند بر پہلو سست میگردد و بندایے او و چون سست شد بند پای او
 می آید چیرے از شکم او رواه الترمذی و ابو داؤد - و عن یسیر یفهم باو سکون من مہلکیت صفوان محابیه و شیه اسدیہ برادر زود
 در قبر بن نوفل - قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجدت ذکرہ فلیتوضا و چون سست شد کیے از شما آلت مروی
 خود را پس باید که وضو کند - رواه مالک احمد و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و عن طلح بن علی - رضی اللہ عنہ - قال
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سجد الرجل ذکرہ بعد ما يتوضا - روایت است از طلح بن علی کہ ولد علی بن طلح مذکور سابق است
 در شرح رفع اشتباهیہ کہ میان این دو اسم است ذکر کرده شده است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پرسیده شد از حکم سست کردن
 سر آلت خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو یا نه - قال دل ہوا البضعة منه - و نمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آیا هست ذکر اگر گوشت
 پا رہ از اندام مرو و روایتیست مشک بجایے منه و در روایت ترمذی الا مضغۃ منه او البضعة بطریق شک را وی و مضغۃ بروزن
 اللحم پا رہ از گوشت مقدار پنجه خائیدہ شود و البضعة بفتح باو کسر آن نیز بمعنی گوشت پا رہ بعض گفته اند بیشتر از مضغۃ مقصود لفظی استفاض
 و وضو است بمس ذکر چنانکہ مس اعضاے دیگر - رواه ابو داؤد و الترمذی و النسائی و روی ابن ماجه نحوه - بدانکہ استفاض و وضو بمس ذکر
 مختلف فیہ است میان علماے مذہب و منقول از صحابہ نیز اختلاف است و احادیث نیز مختلف آمده امام شافعی و امام مالک
 و احمد بائینفاض زعمہ اند بلکہ نزد امام احمد مس فرج مطلقا کہ شامل ذکر و بر و فرج امرأۃ است ناقض است و در مذہب امام مالک
 در مس امرأۃ فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی مس ذکر بر باطن کتب بے حائل ناقض است و بر روایت از امام احمد
 وضو بمس ذکر مستحب است نہ واجب و نزد امام ابو حنیفہ و اصحاب وے مطلقا ناقض نیست چنانکہ متمسک آن جماعہ حدیث بخبر
 است کہ مذکور شد و عمل بسیارے از صحابہ چنانکہ مالک در موطا روایت کرده است و دلیل ما حدیث قیس بن طلح بن علی
 است کہ در سند ابی حنیفہ از ایوب بن عبیدہ قاضی یا مہ از قیس بن علی از پدرش کہ در متن مذکور شد و شمنی از شرح الآثار و طحاوی
 نقل کرده کہ گفت نمیدانم هیچ یکے از صحابہ را کہ فتوے داده باشند بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده است وے
 درین فتوے اکثر صحابہ را و امام محمد در موطا خود آثار کثیرہ از سلف و ران روایت کرده و در سند ابی حنیفہ نیز آورده و از علی
 و عمار و از ابن عباس رضی اللہ عنہم روایت کرده کہ گفتند باک نداریم کہ مینی خود را مسناں کنیم یا ذکر را یعنی مرو و گوشت پا رہ اند
 و غیر قے نیست میان آنها و از ابن عباس روایت است کہ گفت کہ اگر مجلس میدانی تو ذکر خود را پس بسر آن را

وازابن یسوع و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده و از امیر المؤمنین علی و ابن مسعود و خدیجه بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد
 بن ابی وقاص از صحابه و از سعید بن المسیب و ابراہیم نخعی و عطاء بن ابی رباح و غیر ہم از تابعین قول بعد از نقض نعل کرده اتقی
 پس مخالفت احادیث و رین باب بکشت نشخ بعض لغوض را خواهد بود و مخالفان میگویند که حدیث طلق بن علی که متمسک
 حنفیه است چنانکه مولف گفت که قال الشيخ الامام محي السنة هذا منسوخ - این حدیث طلق بن علی منسوخ است - لان اباهم
 اسلم بعد قدم طلق - زیرا که ابوہریرہ اسلام آورده است بعد از قدم طلق بن علی چه اسلام ابوہریرہ در سال ہفتم است
 در غزوہ خیبر و قدم طلق بن علی در اول ہجرت در وقت بنائے مسجد شریف پس لابد سماع ابی ہریرہ متاخر خواهد بود و از سماع طلق
 و قدر وی ابوہریرہ عن رسول اللہ و بتحقق روایت کرده است ابوہریرہ از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قال - کہ گفت آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم اذا نفضي احدكم بيده الى ذكره - چون برساند یکے از شما دست خود را بسوسے ذکر خود - بیس مینہ و مینہا شتی -
 در حالیکہ نیست در میان ذکر و دست و سے چیزے حاکم - فليتوضأ - پس باید کہ بکند وضو - رواه الشافعي و الدارقطني -
 روایت کردہ این حدیث را از ابی ہریرہ شافعی و دارقطنی - و رواه النسائي عن يسيرة - و روایت کرد آن را نسائی از بسیرہ
 بنت صفوان - الا انه لم يذكر - مگر آنکہ نسائی ذکر کرد این عبارت را کہ بیس مینہ و مینہا شتی - این کلام شافعیہ است و حنفیہ میگویند
 کہ بجز تقدم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابی ہریرہ خرم نتوان کرد بر تقدم سماع طلق بر سماع ابی ہریرہ مگر آنکہ ثابت گردد
 وفات طلق پیش از اسلام ابی ہریرہ یا معلوم گردد عدم قدم طلق از وطن خود بعد از رجوع و سے بدان وثابت شد ہی یکے
 ازین دو امر پس تواند کہ طلق حدیث را بعد از سماع ابی ہریرہ شنیدہ باشد پس حدیث و سے ناخ بود حدیث ابی ہریرہ را و عکس
 و نیز ابوہریرہ گفتہ است کہ شنیدم از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بلکہ گفت گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شاید کہ اصرحابی دیگر شنیدہ باشد
 کہ پیش از حدیث طلق شنیدہ باشد و این قسم در احادیث بسیار است و آن را اسرائیل صحابہ میگویند و در کتب اصول حدیث بعض
 مردم تا آخر اسلام را دمی را قریبہ نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن کہ ذکر کردہ شد وارد شدہ است - و عن عائشة رضي الله عنها
 قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يقبل بعض الزوجه - عائشہ زہ گفت کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حیانا کہ بوس میکرد
 بعضے از زنان خود را از حدیث ترمذی معلوم گردد کہ این را کنایت از خود داشت - ثم يصلي ولا يتوضأ - پستہ نماز میگزارد و وضو
 نمیکرد - رواه ابو داود و الترمذی و النسائي و ابن ماجه - این مسئلہ نیز محتاج فیه است میان حنفیہ و آنکہ دیگر کہ آیا سودن
 بدست زن را ناقض وضو است یا نہ آنکہ ثلثہ میگویند ناقض است بشوئ یا بے شوئ زن اجنبی باشد یا نہ تفصیل
 کہ در کتب ایشان مسطور است و نزد شافعی مس امرأة اجنبیہ بشرط آنکہ ہر دو کبیر باشند نہ صغیر ناقض است و نزد حنفی
 نیست تمسک ایشان بآیت قرآن است کہ (اولاستم النساء) اما نزد امام ربیع ایجا جماع است چنانکہ در کتب تفسیر
 معلوم شدہ است و دلیل ما حدیث عائشہ است کہ در صحیحین آمدہ کہ گفت کہ در نماز شب کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 بر منجا است می بود من در خواب و میبود ہر دو پاسے من در سجہ و گاہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس چون بسجہ میرفت

خله میکرد یا با سبب مراد میکشیدم من یا با مراد چون برینجاست باز دراز میکردم یا با مراد باز خله میکرد و لابد در خلعه کردن بمس اس واقع میشد پس من کردن امره ناقص نباشد و این حدیث عالیه که مذکور شد از خرده از عالیه است و لیکن شافیه درین حدیث سخن دارند چنانکه مؤلف گفت که - وقال الترمذی للصحیح عندهما بحال سارعه عن عالیه یعنی اسناد این حدیث که عروه از عالیه روایت کرده است صحیح نیست زیرا که در و س روایت حبیب بن ثابت است از عروه و حبیب بن ثابت سلم از عروه و ندارد و ظاهر عبارت مؤلف موبوم است بآنکه عروه از عالیه سماع ندارد و این غلط است زیرا که سماع عروه از عالیه مشهور و ثابت و تحقیق است و این معنی بنظر عبارت ترمذی در جامع و س ظاهر گردد چنانکه در شرح نقل کرده ایم و این حدیث را ابراهیم تیمی که نیز از زاهدان و ثقات تابعین است از عالیه روایت کرده است و در آن نیز ترمذی طعن کرده چنانکه گفت - و ایضا اسناد ابراهیم تیمی غما - و نیز صحیح نیست اسناد ابراهیم تیمی از عالیه - و قال ابوداؤد و دیگران سلم و ابراهیم تیمی لم یسمع عن عالیه - و ابوداؤد نیز گفته که این حدیث مرسل است بجهت آنکه ابراهیم تیمی از عالیه روایت کرده و سماع از عالیه سماع ندارد و جواب ازین کلام آن است که حدیث مرسل نزد ما مقبول و معتبر است پس موجب طعن نباشد - و قد حقق ذلک فی موضعه - و **عنه ابن عباس** قال اکل رسول الله - ابن عباس گفت خوردیم غیر خدا - صلی الله علیه وسلم کتفا - گوشت شاندرانه - ثم مسح یده بمسح - بکسیریم و سکون سین - کان تحته - پستر باید و پاک کرد دست خود را بپلاسه که بود در پلاسه و س - ثم قام فمسح - پستر را بپستاید پس بگردنهایمان را پس معلوم شد که وضو بخوردن طعام بچته واجب نشود و نیز از اینجا معلوم شد که شستن دست و پا اگر چه پیش از آلودگی و طعام نباشد لازم نیست و مسح بکسیریم پلاس و پلاس نیز فارسی معرب است بمعنی گلیم - رواه ابوداؤد و ابن ماجه - و **عنه** احم سلمه اما قالت قریب ابی الله صلی الله علیه وسلم جنباً مشویاً فاکل منه ثم قام الی الصلوة ولم یوضأ - ام سلمه گفت نزدیک گردانیدیم بسوسه آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیاده بریان کرده شده را پس خورد و از آن پستر را بپستاید و بسوسه نماز و وضو نکرد - رواه احمد -

الفصل الثالث - عن ابی رافع - مولای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود نام او اسلم بر قول مشهور غالب اهد بر و س که نیست قبلی بود نخست غلام عباس رضی الله عنه بود پس بخشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد گردان حضرت صلی الله علیه وسلم او را حاضر شد و او مشاهد دیگر را که بعد از دست - قال اشهد لقد كنت اشوی رسول الله صلی الله علیه وسلم بطن الشاة - روایت است از ابی رافع که گفت گواهی میدهم که تحقیق بود من که بریان میشاختم براسه آن حضرت صلی الله علیه وسلم شکم که سفید را بپنی آنچه در شکم باشد از دل و جگر و جز آن - ثم صلی و لم یوضأ و پستر بخورد آن حضرت صلی الله علیه وسلم گوشت سفید را و نمارد و وضو نمیکرد - رواه مسلم - و **عنه** قال اهدیت له شاة و هم از ابی رافع است که گفت بپندیدم فرستاده شد مرا و را گوشت سفید - فجعلنا فی القدر - پس گردانید ابی رافع آن گوشت را در دیگ تا بپزد - فدخل رسول الله - پس در آن پخته خدا - صلی الله علیه وسلم فقال بلذیلاً یا رافع - پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم

چیت پس کہ در یک ست ای باراف۔ فقال شاة اهدیت لنا۔ پس گفت ابورافع این گوشت کوسفندے ست کہ میدیہ
 فرستاده شدہ است براسے ما۔ یا رسول اللہ تجتانی القدر پس بختہ ام آن را درین دیگ۔ قال ناوئی الذراع یا باراف گفت آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم بدہم استخوان دست را تا بخورم ای باراف و آنحضرت صلعم را گوشت ذراع خوش می آمد بجهت آنکہ زد و بختہ نرم گشت
 فناولتہ الذراع عبد البرافع میگید پس دادم آنحضرت صلعم را ذراع۔ ثم قال ناوئی الذراع الآخر۔ پستہ گفت آنحضرت بدہم را ذراع
 دیگر۔ فناولتہ الذراع الآخر پس دادم اورا ذراع دیگر۔ ثم قال ناوئی الذراع الآخر۔ پستہ گفت آنحضرت بدہم
 را ذراع دیگر۔ فقال۔ پس گفت ابورافع یا رسول اللہ انما للشاة ذراعان۔ نمی باشد مگر کوسفندہ را مگر دو
 ذراع و ہر دو داده شد دیگر از کجا بدہم۔ فقال لہ رسول اللہ پس گفت مراد را پیغمبر صلعم۔ اما انک لم تکت لنا و لقی فی امرنا فخرنا
 آگاہ باش بدستی کہ تو اگر خاموش میماندی و نمیکشتی کوسفندہ را جزو ذراع نیباش ہر آئینہ میدادی تو مراد را بدہم بعد از اسے ما دام کہ خاموش
 بودی یعنی میدادی ذراع ہر چند بطلبیدم بطریق معجزہ گویا کہ در طلبو چیز سے از عالم غیب بطریق خرق عادت مشبوط است کہ از ان نگار
 و تردد باین راہ دہند تا خلطہ در ما و یقین نیفتد و امد اعلم۔ ثم دعا باراف۔ پستہ طلبید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب را بنفشہ فادہ پیش منضمہ
 کردمان مبارک خود را۔ و غسل اطراف اصابعہ۔ و بنشست گراہناے انگشتان خود را از پنج معلوم میشود کہ در شستن دست
 بعد از طعام تمام دست شستن شرط نیست شستن ہما قدر کہ حرب باشد کفایت ست۔ ثم قام فصلی۔ پستہ بایستاد آن
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس بگزارد نماز۔ ثم عاود الیم فوجد عندہم لحم باراف۔ پستہ باز گشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسوسے
 اہل و عیال ابی رافع پس یافت نزد ایشان گوشت سر را فاکل ثم دخل المسجدی ولم یس ما۔ پس بخورد آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم آن گوشت نہور پستہ را آمد مسجد را پس بگزارد نماز را و مساس نکرد آب را۔ رواہ احمد۔ روایت کرد این حدیث را
 احمد از ابی رافع۔ و رواہ الدارمی عن ابی عبید۔ و روایت کرد آن را دارمی از ابی عبید۔ الا انہ لم ینکر ثم دعا باراف الی آخرہ۔
 مگر آن ست کہ ذکر کرد دارمی این عبارت را کہ ثم دعا باراف۔ و عن انس بن مالک قال کنت انا و ابی و ابوطیہ جلوسا۔
 گفت انس یوم سن و ابی بن کعب و ابوطیہ نشسته و جلوس جمع جالس ست۔ فاکلنا لحم و خبز۔ پس خوردیم
 ما گوشت و نان را۔ ثم دعوت بوضوء۔ پستہ طلبیدم من آب وضوء۔ فقال لا تم توضا۔ پس گفتند ابی و ابوطیہ
 براسے چہ وضو میکنی۔ فقلت لهذا الطعام الذی اکلنا۔ پس گفت من وضو میکنم از جهت این طعام کہ خوردیم ما۔
 فقال لا اتوضا من الطیبات۔ پس گفتند ایشان آیا وضو میکنی از چیز ہا سے پاک و حلال۔ کم توضا من ہو
 خیر منک۔ وضو کردہ است از وہے کسی کہ بہتر ست از تو یعنی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس مراد بوضو کہ در بعض
 احادیث واقع شدہ دست و دمان شستن ست با اخبار ست از نسخ۔ رواہ احمد۔ و عن ابن عمر
 رضی اللہ عنہما۔ کان یقول۔ روایت است از ابن عمر کہ میگفت۔ قبلہ الرجل امرأتہ۔ بوسہ دادن مرد زن خود را
 و حبسہا۔ پیچیم۔ بیدہ۔ و من کردن مرد زن را بدست خود۔ من اللامستہ از جملہ ما مستہ است یعنی آنکہ ذکر کردہ است آن را

حق تعالیٰ در قرآن مجید را ولاستم النساء وایجاب وضو کرده بدان بعد از آن بیان کرد آن را بقول خود۔ ومن قبل امرأته
 او چہا بیدہ فعیالہ الوضوء۔ وکسے کہ بوس کند زن خود را یا مساس کند او را بدست خود پس واجب است بروسے وضو۔
 رواہ مالک الشافعی۔ وعن ابی مسعود۔ رضی اللہ عنہ از ابن مسعود روایت است۔ کان یقول۔ کہ میگفت۔ من قبل الرجل
 امرأته۔ از بوسہ دادن مرد زن خود را۔ الوضوء۔ واجب است وضو۔ رواہ مالک۔ وعن ابن عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ
 عنہما۔ قال ان القبلة من اللبس فتوضاؤا منها۔ ابن عمر گفت کہ عمر بن الخطاب گفت کہ بوس کردن از جمله لیس است پس وضو
 بکنند از آن این آثار دلالت دارد بر آنکہ لمس امرأۃ ناقض وضوست چنانکہ مذہب شافعی وخصوص بزین اجنبی ساخته اینہا
 دلالت دارند کہ مس غیر اجنبی نیز ناقض باشد ومانا کہ این آثار نزد حنفیہ بصحت نرسیدہ اند ودر سند ابی حنیفہ از عطاء بن ابی رباح از
 ابن عباس آمدہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیس فی القبلة وضوء و شاید کہ این حدیث تلخ باشد مر حدیث دیگر را
 کہ بر خلاف آن دارد شدہ وصدور این کہ مؤلف ذکر کردہ بنی بر حکم سابق باشد واند علم و عن عمر بن عبد الغزیز عن تیمم الداری
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الوضوء من کل دم سائل۔ وضو واجب است از ہر خون روان این حکم نیز مخصوص بہ نجس
 خفی است و نزدیک شدہ ناقض ہمان است کہ بیرون آید از یکہ دوراہ بول و غائط متعارف باشد یا غیر متعارف و حجت ما برین حدیث
 است وروایت کردہ است آن را ابن عدی در کمال از زید بن ثابت ودارقطنی در دوسے سخن کردہ چنانکہ گفت۔ رواہما
 الدارقطنی قال عمر بن عبد الغزیز لم یسمع من تیمم الداری ولا راہ۔ روایت کرد این حدیث را و حدیث سابق را وارقطنی وگفت
 عمر بن عبد الغزیز موسیٰ خلیفہ مشہور شنیدہ است حدیث از تیمم داری کہ از صحابہ است وندیدہ است او را زیرا کہ وفات تیمم داری
 و زید بن خالد خلافت امیر المؤمنین علی ست رخ و ولادت عمر بن عبد الغزیز در سنہ سبع وخیمن۔ و زید بن خالد و زید بن محمد مجہولان
 و زید بن خالد و زید بن محمد کہ روایت این حدیث اند مجہول احمد از جواب آن است کہ حدیث بر سر نزو ما مقبول است
 و در جمالت این دو راوی مذکور اختلاف است واللہ اعلم

باب اوب الخلل

اوب بگاہداشت حدیثی سے بعضی گفتہ اند کہ نگاہ داشتن چیز سے را کہ ستودہ است از گفتار و کردار و تفصیل معانی آن در کتاب
 الاواب بیاید انشاء اللہ تعالیٰ و خلافت و بعد آید دست جا و در اصل یعنی جاے خالی

الفصل الاول عن ابی الوصب الاضاری۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا تیمم الغائط
 چون بیاید شما قضاء حاجت را و غائط و اصل زمین پست بجا کہ را گویند پس از آن اطلاق کردہ بر پیدی مردم کہ اغلب براسے
 قضاے حاجت و ریختن جاے بشیند میفرماید چون بیاید غائط را بول نیز زمین حکم دارد چنانکہ بصریح بیاید۔ فلا تستقبلوا القبلة ولا تستبرأوا
 پس روستے کنیں پسوے قبلہ نہ پشت دید بجا نبان و لکن شرقا و غربا۔ و لیکن روستے بجانب شرق کنید یا بجانب مغرب
 و این خصوص بہ دینہ مطہرہ است علی ساکنین اسلام التیمیہ زیر کہ قبلہ بدینہ جنوبی است بدینہ شمالی کہ منقطع است پس چون احراز کنند از استقبال

و سکون جمیع بیرون آید از شکم و منین براسه طلب است یعنی طلب نجو براسه از آن و نجو یعنی بریدن درخت و پو است
کشیدن گوشت و نیز آید چون می برد و می کشد نجاست را آن را استنجا نام کردند. و آن استنجی باقل من ثلثه احجار. و نمی کرد از استنجا
کردن کبر از سه سنگ و مانند آن و این مذہب امام شافعی است که گوید در استنجا البته سه سنگ باید بکار برد و مذہب امام احمد
نیز همین است و نزد ما شرط طهارت و نظافت است اگر چه کلمه ازان حاصل گرد و بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد اللہ بن مسعود
رضی اللہ عنہ آورده که گفت آید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم غائط را پس امر کرد مرا که یارم او را سه سنگ پس دو سنگ یافتیم و سرگینے ہمراہ
آن آوردیم و ہر دو سنگ را گرفت و سرگین را بر تافت و از اینجا معلوم شد کہ دو سنگ ہم کفایت دارد و التزام سه واجب نیست
و نمک ایشان باین حدیث مذکور از سلمان است و بحديث عائشہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چون برود
یکے از شما براسه قننا سے حاجت خود باید کہ پاک کند سه سنگ و این نمک بر تقدیر سے است کہ نبی براسه تحریم بود
و امر براسه واجب شاید کہ نبی براسه کراست بود و امر براسه استنجا بچینین باید کہ باشد جمعا بین الاحادیث. و آن
استنجی بجمع اولی نظم. و نبی کرد از استنجا کردن بسرگین و پلیدی آدمی یا با استخوان و علت نبی بعض گویند آنست کہ سرگین نجس است
و استخوان لمس است کہ نجاست را دور نگذارد و صواب آن است کہ نبی بجهت آنست کہ اینها توشه جنیان اند جنانکہ
از حدیث ابن مسعود کہ باید معلوم گردد. رواہ مسلم. و عن النس قال کان رسول اللہ گفت انس بود پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم اذا دخل الخلاء يقول چون می درآمد استنجا را می گفت. اللهم انی اغوذ بک من الخبث و الخبیث. خداونداینها
میجویم تو از خبث و خبث استنجی علیہ خبث بضم خا و با جمع خبیث بلفظ مذکور و خبث جمع خبیثه بلفظ مونث مراد از مذکور
و امانت شیاطین اند کہ از آنها بنا میجوید و شتم خا و سکون باینزدایت است یعنی پلیدی و تو اند کہ مخفف خبث بضم باشد
و درین وزن ضم و سکون ہر دو می آید چنانکہ در کتب در سل و سل و استعاذہ بجهت آن است کہ گفت و فراموش محض
شیاطین است چنانچہ بصریح در حدیث دیگر باید غایت آنکہ ہر کہ منع میکند ذکر خدا را در نجاست چنانکہ جمہور علماء ہر اند تفصیل
میکند و میگوید کہ در اماکن کہ ساخته شده است براسه خلط مثل استنجانہ این دعا را پیش از درآمدن آن بخواند و در غیر آن اماکن
بخواند و راوان شروع کردن در آن مانند این جامہ برزدن و خزان و گفته اند کہ اگر فراموش کند درین وقت در دل بخواند
نہ زبان و ہر کہ منع میکند و جائز میدارد ذکر خدا را در ہمہ جا چنانکہ منقول است از امام مالک. احتیاج ندارد باین تفصیل. و عن
ابن عباس رضی اللہ عنہما. قال مر النبی. گفت گذشت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بقبرین سجد و گور. فقال. پس گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم. امنا لی عذابان. بدستی کہ صاحب این دو قبر تحقیق عذاب کرده میشوند. و ما یعذبان فی کبر
و عذاب کرده میشوند بجهت گناہ بزرگ یعنی در گمان ایشان یاد کاریکہ شاق و دشوار بود پیغمبر کردن ازان نہ انگارن چیز
در دین کار سے آسان است و شاعت ندارد و چگونہ چنین باشد کہ تلوث ببول و تلبس بنمیمہ از شائع و قیاح غلیظ اند درین
چنانکہ فرمود. اما احد ہما فکان لا یستحین البول. اما یکے ازان دو صاحب قبر حاش آن بود کہ پردہ نمیکرفت در وقت بول و کشت

قالوا والافغان گفتند صحابہ و حبیب است آن دو کہ کہ سبب گفت میشود۔ یا رسول اللہ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔
الذی تجلی فی طریق الناس اذنی ظاہم انکہ قضائے حاجت یکدم در راہ مردم یا در سایہ البشان یعنی زیر درختی کہ مردم در سایہ آن
می نشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکہ عادت است نہ در ہر سایہ زیر درخت ثابت شدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم در خلستان ہر اے قضائے حاجت نشستہ و اضافت ظہم مناسب این معنی است و گفتند انکہ مراد برادر ہمز را ہے است کہ
سلوک است نہ مجبور کہ بطریق ندرت کسے از انجا میگذرد و نیز گفته اند کہ مراد برادر ہمسایان است نہ کافران کذا فی مجمع البحار و راہ مسلم
و عن ابی قتادہ۔ ابو قتادہ بن لیمان انصاری نظری از اہل عقبہ بدست و تمامہ مشاہد را حاضر شدہ و روز بدہ یا روز احد چشم
او بسبب زخمی کہ رسید بیرون آمدہ بروست او فتاد و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را گرفتہ بجائے آن نہاد پس
بہترین و چشم او بود و وے برادر ابو سعید خدری بود از آدات سنتہ ثلث و عشرین و ابو قتادہ انصاری سلمی نیز دیگر
از صحابہ است فارس رسول اللہ و در حضور وے ہر را اختلاف است واحد را و مشاہدہ کے کہ بعد اوست حاضر شدہ است
سنتہ اربع و خمسين بعض گفته اند در خلافت امیر المؤمنین علیؑ فوت کردہ و ہمہ مشاہد را حاضر شدہ و معلوم شدہ کہ درین حدیث
مراد کہ نام یکے ازین دوست قد برضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا شرب احدکم فلا یففس فی الاثار۔
چون بنوشد آب یکے از شما پس باید کہ دم نزنند در رون آورد آب بے آنکہ جدا گردانند بان را از آوند تا چیزے از دمان و
یعنی در آب نیفتد و بکرات طبعی نمیندازد و اگر حدیث آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وقت آب خوردن سہ نفس میزد
مراد است کہ کوزہ را از دمان مبارک جدا میکرد و آب بسہ نفس میخورد و تمام این سخن در باب الاشر بہ بیاید۔ و اذا آتی الخلاء
فلا یس ذکرہ ہمیدہ۔ و چون بیاید یکے از شما در آخانہ پس باید کہ نگیرد آلت خود را بدست راست خود از جہت گاہد
دست راست از لوث ہم تلوث کہ موضوع از برائے طہیات است۔ و لا یمسح بکبھی۔ و باید کہ استنجا نکند بدست
راست خود و طریق استنجا از بول معلوم شد چنانکہ نہ مساس ذکر ہمین لازم آید و نہ استنجا ہمین و در استنجا از غائط امر ظاہر
ست بے اشکال۔ متفق علیہ۔ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضا و فلیست تنثر ہر کہ وضو
کند باید کہ استنجا نکند بشائے شلثہ یعنی بینی افشاندن و سابقا معلوم شد کہ استنجا برستلزم استنشا است۔ و من
استحمر فلیوتر۔ و کسے کہ استنجا کند بنگ و کلوخ باید کہ کمتر از سہ کبھہ و کلام درین گذشت و استجمار استعمال جہار کہ یعنی
سنگریزہ است و مراد بان استنجا است و یعنی بخور کردن نیز آید از جمرہ یعنی اخگر و بعض این حدیث را برین معنی نیز حمل
کرده اند و سخن در آن فصل اول از باب ترجمہ کتاب اللباس بیاید۔ متفق علیہ۔ و عن انس قال کان النبی
صلی اللہ علیہ وسلم یخل الخلاء فاحمل لثا و غلام۔ بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم درمی آمدہ بخلا را پس بر میداشتہ من و پسر کے دیگر
و گفته اند مراد بان ابن مسعود است کہ او را و مسواک و ثلین حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حوالہ وے بود و او لقب باین لقب است۔
اذا وۃ من ماء۔ او را وہ را پر از آب و او را وہ یکسر ہزہ ظرف صغیر از چرم کہ ساخته میشود برائے آب کہ بدان طہارت کنند۔ و عن

غزہ

و بریداشتم من و ان غلام غزوة و غیرہ یعنی ہمارے مفتوحات چوبے کہ دروے سنائے باشند مقدمہ از غم نیز و یا ان کے
 کمان تر و عادت شریف ہو کہ خادمان غم را ہمراہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر میداشتند تا زرم کنند زمین سخت را ہواست بول
 یا کوئی از زمین جدا کنند براسے استخیا یا سترو کنند پیش نماز و اغراض دیگر کہ مستحبی بالباء۔ استخیا سیکر آن حضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم آب بعد از تنقیہ بجاورد تا قلیکم کند مرست خود را کہ شستن آب بعد از استخیا بکوب احب و افضل است۔ متفق علیہ
الفصل الثانی۔ عن النس۔ قال کان النبی۔ گفت النس بود پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل الخلا و نزع خاتمہ چون
 میخواست کہ در آید در متوضا میکشید انگشتین خود را از جهت بودن نقش نگین و سے محمد رسول اللہ و از اینجا معلوم شد کہ داخل
 متوضا را باید کہ چیز سے ترا کہ دروے نام خدا و رسول خدا و قرآن است با خود نبرد و در بعض شرور گفته کہ این شامل است اسما
 تمام انبیاء صلوات اللہ علیہم جمعین مانند آنکہ اگر نام خدا و رسول خدا نام و سے یا جزو نام و سے باشند ہمین حکم دارند یا نہ
 و اللہ اعلم۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و قال ہذا حدیث حسن صحیح غریب و قال ابو داؤد و ہذا حدیث منکر۔ این حدیث را
 ترمذی و ابو داؤد و نسائی روایت کرده اند و ترمذی آن را حسن و صحیح خواندہ و ابو داؤد منکر گفته و نسائی از ہر دو ساکت ماندہ
 و فی روایت وضع بدل نزع۔ و در روایت ابو داؤد وضع آمدہ بجای سے نزع یعنی می نہاد خاتم خود را و این لازم کشیدن است
 کہ از دست میکشید و بجای سے می نہاد۔ و عن جابر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اذ الالباز
 النطس حتم المیراہ احد۔ گفت جابر کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون میخواست صحرا را یعنی بقضائے انسانی بیرون
 میرفت تا آنجا کہ نمیدید و را میپس کیے و از نظر غائب میشد و احتمال دارد کہ معنی آن باشند کہ میرفت تا بجاییکہ بعد از نشستن
 در آنجا گئے و از آنجا مید و معنی اول انظر و او سے است کما لا یخفی و بر از بفتح با در اصل یعنی قضائے واسع است کنایت میکنند
 بوسے از قضائے حاجت انسانی از جهت کراہت تصریح باسم خاص و سے تا آنجا کہ اورا بچشم نمیند بکوش نیز نشنوند و
 این عادت مستمرہ است و بشرع و عرف و عادت بزر اہل مروت و احتیاط و ادب۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن ابی موسی
 رضی اللہ عنہ۔ قال کنت مع النبی گفت بودم من با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم۔ روز سے۔ فارادان بیول پس
 خواست آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بول کند۔ فاتی و ثانی اصل جدار پس آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم زمین ہموار
 نرم را در منہخ دیوار سے۔ فبال۔ پس بول کرد۔ ثم قال۔ پستتر فرمود۔ اذا اراد احدکم ان یبول۔ چون خواہد کیے از شما کہ بول
 کند۔ فلیتر لبو کہ۔ پس باید کہ طلب کند براسے بول خود یعنی جاسے مناسب را مانند اینجا کہ ہموار و نرم باشند تا آب
 زیر نیاید و رشا شہ بول نرسد۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن النس۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد الحجاۃ۔
 بودا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ چون میخواست قضائے حاجت انسانی را۔ لم یرفع ثوبہ۔ برنیداشت جامہ خود را حتی
 یدلوس الارض۔ تا آنکہ نزدیک میشد از زمین در شستن۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و الدارمی۔ و عن ابی ہریرۃ۔ قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما لکم مثل لوال لولدہ۔ یعنی من براسے شما و فی صحت و غیر خواہی مگر مانند پدر براسے فرزندان خود

سوف + معصوم

[illegible]

و جز ایشان از جهال و بعض گفته اند که عادت اہل جاہلیت بود کہ آن را در معرکہ ماسے جنگ میکردند بقصد عجب و تکرار اہل عجم نیز میکردند پس نبی کرہ شد از ان و بعض گفته اند مرد عقد طحیہ و ستروجہ است تا راه زنند و روسے پوشند تا مردم نشاسند۔
 او تقلد ترا۔ یا کسی کہ قلاہ سازد و در گردن بہ بند وزہ را گفته اند کہ اہل جاہلیت در گردن اسپان زہ می بستند و اعتقاد میکردند کہ این سبب نارسیدن و زیان ناکردن چشم زخم است پس نبی کرہ شد از ان بجهت تنبیہ بر آنکہ تذییر تعمیر نیکند تقدیر را و بعض گفته اند مرد بر بستن جرہا است در گردن اسپ یا بستن مہرہ مادر گردن طفلان از براسے دفع چشم بک۔ ادا بخی جعجع دایہ
 او غلم۔ یا استخوان کہ بر پس افندہ چارہ پایان یا استخوان۔ فان محمد امنہ بری۔ پس بدستی کہ محمد از ہر کہ این کارکن نیز راست از اینجا معلوم میشود کہ ارتکاب امور جاہلیت و مکروہات اگرچہ از کبار گناہ باشد سبب بیزاری و بے رضائی جناب نبوت است ارتکاب کبار و فواحش را خود چہ گویند۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتحل فلیوتر کسے کہ نہرہ کشد و چشم باید کہ اتیار کند یعنی بعد و طاق کشد و این را دو طریق است سیکے آنکہ در چشم سہ میل کشد و این طریق اصح و اشہر است و دم آنکہ دو میل در چشم راست کشد و دو در چشم چپ و آخریک میل دیگر در چشم راست کشد تا مجموع و تر شود و ابتدا و اختتام بجانب راست شود و بعضے این طریق را اختیار کردہ اند بجهت ترجیح و تفصیل جانب بین و اول صحیح تر است و ہر ہر تقدیر این امرے واجب نیست بلکہ احسن و اولے است و بندہ در ان اختیار دارد و چنانچہ فرمود۔ من فعل فقد احسن و من لا فلا حرج۔ کسے کہ بکند اتیار را پس تحقیق نیک کردہ باشد و کسے کہ نمیکند پس نیست بزہ و گناہ و تنگی۔ و من استحجر فلیوتر۔ و کسے کہ استعمال حجارہ کند در استنجا پس باید کہ ترکند و بعض از استنجا استعمال بخور نیز اراہہ کردہ اند۔ من فعل فقد احسن و من لا فلا حرج۔ کسے کہ بکند پس تحقیق نیک بکند و کسے کہ نمیکند پس نیست حرج و این حدیث موید مذہب حنفی است کہ تملیث اجارہ واجب نیست۔ و من اکل فاما تلخل فلیلفظ و اما لاگ بلسانہ فلیتلع۔ و کسے کہ بخورد طعامے پس چیزے کہ بخلال از دندان بکشد پس باید کہ مید از دکان را و چیزے کہ بخاید و بیرون می آرد از گوشہ ماسے و ہن پس باید کہ فرو برد و علت در ان آنست کہ انچہ بخلال از دندان بر آید غالب مخلوط بخون میباشد بخلاف انچہ از گوشہ دمان بر آرد و اگر بیقین باشد کہ خون آلودہ نیست حلال است در ہر صورت و اگر خون آلودہ است بیقین در ہر دو حرام است و محمول بر صورت عدم یقین است آنکہ فرمود۔ من فعل فقد احسن و من لا فلا حرج۔ و بعض گفته اند کہ علت در ہر دو استقدار و کراہت طبع است کہ است و را اول در فرو بردن است و در ثانی در انداختن و با وجود آن مخیر است اگر بکند نیک است و اگر نکند حرج نیست۔ و من اتی الغائط فلیستبرکسے کہ بیاید آنجا نہ پائس باید کہ پردہ کند تا پوشیدہ شود و در سے و کشف حورت نشود۔ فان لم يجد الا ان یحجج کتباً من رمل۔ پس اگر نیا بد چیزے را کہ پردہ کند بدان مگر بہین قدر کہ جمع کند ستمے از ریگ فلیستدیرہ۔ پس باید کہ پس خود کند آن تل ریگ را و پشت بجانب و سے کردہ نشیند تا پردہ گردد و مرد را و اختیار راستہ بار بجهت آنست کہ در پیش بدن جامہ پردہ میتوان کرد و آسان است کردن آن۔ فان الشیطان طعیب بمقامہ نبی آدم پرہ کردن اگر چہ بر یک باشد براسے آن فرمودہ شد

کہ شیطان بازی میکند بر پشت گاہ آدمیان و مراد بازی کردن شیطان بر دامن و پیش و بر سینه کردن عورت
ایشان و انداختن شائبه بول بر تن و جامه ایشان و نیز آدمی چون پرو کند و بر عورت نماید در موسم می اندازد و دوم را بشکار زن
بعورت پس پرو باید گرفت تا راد و سوسه شیطان بسته گردد و این پرو کردن بر یک و این همه تکلف و مبالغه کردن امری خوب
نیست بلکه من فعل فاعل حسن و من لافلا حرج کسی که بکند خوب میکند و کسی که نکند حرج نیست۔ رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ و الدارمی
و عن عبد اللہ بن مغفل۔ ہضم میم و فتح غنیم حمره و فتح فاعل مشدود صحابی است از اصحاب شجره ساکن شد مدینہ را بعد از ان
رفت بہ بصرہ و بنا کرد آنجا۔ اسے و وفات یافت در آن روایت میکند از وسے حسن بصری و غیر وسے مات شمسہ شمسین۔
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یبولن احدکم فی مسجده باید کہ بول نکند کسی از شما در غسل گاہ خود و استحمام و راصل باید کہ
غسل کردن است پس از ان بر طلق غسل اطلاق کرد تا اگر چه آب سرد بود۔ ثم یتنقل فیہ۔ پستروے غسل میکند در آن جا بجا یعنی
دورست از عاقل کہ بول کند در جاسے غسل پس از ان غسل کند در آنجا۔ او یتوضا فیہ۔ یا وضو میکند در آنجا این چنین باید کہ نکند
فاق عامۃ الوساوس منہ۔ زیرا کہ اکثر وسواس از آنجا پیدا میشود کہ چون بول کند در جاسے و باز همانجا غسل کند زیرا کہ آن جا نیکی
نخس میکرد و از آنجا چکیده ماسے آب بر وسے می افتد در وسواس می افتد و رفتہ رفتہ متکثر میگردد و این در جائیست کہ
آب راد روی ندارد و جاسے سخت است و آب جائیست کہ آب بر روی رود و در گستان است باکے نیست و بر هر تقدیر نهی
بر اسے تنزیہ است نہ تحمیم۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی الا انہ لم یذکر۔ مگر این است کہ ترمذی و نسائی ذکر کرده اند
این نظر را کہ۔ ثم یتنقل فیہ او یتوضا فیہ۔ همین مقدار آورده اند کہ در جائی کہ غسل بول نباید کرد و علت همین است
کہ وقتی دیگر در آنجا غسل گزہ میشود یا وضو ساخته میشود و باعث حدوث و وسواس میگردد لیکن بصری و ذکر کرده اند۔ و عن عبد اللہ
بن سہرس۔ بفتح سین مملک اوسے و آخری و کسر جیم بروزن نرگس صحابی است متاخر الا سلام بصری است و حدیث
او در ایشان است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یبولن احدکم فی حجر۔ باید کہ بول نکند کسی از شما در
سورنخ و حجر بتقدیم جیم مضمومہ بر جاسے ساکن سوراخ جانوران خزندہ و گزندہ و علت نهی آنست کہ شاید مارے یا کڑے
در سوراخ باشد کہ بکزد و نیز میگویند کہ سوراخها سکن جن میباشد شاید کہ ضررے رسانند و در حکایات آمده است کہ سعد بن عبادہ
از کبار انصار است در سوراخ بول کرد و خبیان او را کشند و آواز در دادند و شرے خوانند کہ ضمولش این است کہ ما کشیم
سعد بن عبادہ را و انداختیم دو تیر کہ خطا کردند و دل اوزا۔ رواہ ابو داؤد و النسائی۔ و عن معاویہ از اکابر صحابہ و عظامه انصار
است و احوال شریف و بعض مواضع نوشته شده است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتوا الا عن اثنتین پیر سیدہ کار را
کہ محل لعنت و مظلہ آند۔ البراز فی الموارءیکے آنجا نہ کردن در جانا میگردد مردمی آیند و مجلس گاہ ایشان آنست یا مراد
بموارد جانا میگردد آبے است مثل چشمہ جوے کہ مردم بجهت آب آنجا فرود آیند۔ و قارعة الطریق۔ دوم در راه یکے جاسے پاکوب
مردم است یعنی محل مرور ایشان۔ والظل۔ و سوم در زیر درختے کہ مردم در سایہ اوی نشینند و نجواب میدهند۔ رواہ ابو داؤد

وابن ماجہ - وعن ابی سعید - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یخرج الرجل ینظر بان الغائط - بایک کمر
نیامید و مرد کہ میرود بسوے آنجائے وی نشینند - کاشفین عن عورتها - کشاوه و برہنہ کنندہ اندام نہانی خود را - یختر ثمان - ورجالتے
کہ سخن میکنند بیکدیگر - فان الصدیقت علی ذلک - زیرا کہ خدا سے تمنا ہے دشمن میگردد آنہا را برین فعل شیعہ و دراز مقام شرم
و مروت - رواہ احمد و ابوداؤد و ابن ماجہ - وعن زید بن ارقم - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان
ہذہ الخشوش مختفۃ - بدرستی کہ این آنجانہ ما و فرہا جائے حاضر شدن جن و شیاطین اند و خشوش جمع خش است بفتح حا
و ضم نیز آمدہ در اصل یعنی بستبان و نگہبان و عادت مردم بود کہ پیش از بنا سے آنجانہ ما در منازل قصا سے حاجت آنجا میکرد
پس از ان مطلق آنجانہ ما را نام شد - فاذا اتی احدکم الخلاء فلیقل پس چون بیاید یکے از شما آنجانہ را باید کہ پناہ بجوید بخدا زجاست
جن و بگوید این کلمہ را - اعوذ باللہ من الخبث و الخبایث - تصحیح لفظ و تحقیق معنی این کلام در فصل اول در حدیث ثالث معلوم
شد - رواہ ابوداؤد و ابن ماجہ - وعن علی رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تترابین اعیین الجن عورتا
بنی آدم - پردہ میان چشمہا سے جن و اندام شرم آدمیان - اذا دخل احدہم الخلاء - چون خواہد کہ در آید یکے از ایشان محل
قصا سے حاجت را - ان لیقول - این ست کہ بگوید - بسم اللہ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و اسنادہ میں یقوی -
گفتہ است ترمذی کہ این حدیث غریب و اسناد وے قوی نیست زیرا کہ یکے از راویان وے محمد بن حمید رازی ست و مردم
را اختلاف ست کہ ثقتہ است یا نہ - وعن عائشہ - رضی اللہ عنہا - قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا خرج من الخلاء
قال - گفت عائشہ کہ چون می برآمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از متوضا می گفت - غفرانک - یعنی می طلبم خداوند از تو آمرزش
ترا و معنی این کلمہ دو وجہ گفتہ اند یکے آنکہ آمرزش میخواہد از فوات ذکر حق بزبان درین حالت یا از تقصیر در وفا سے کریمت
گوازش طعام و باقی داشتن انچہ سود کند و بیرون افگندن انچہ زیان دارد چنانکہ از حدیث انس کہ در فصل ثالث آید معلوم
گردد و بعضی از مشایخ گفتہ اند کہ ذکر مناسب این حال آن ست کہ اندیشہ کند در احتیاج و تدبیر خود و تنزه و تقدس حق سبحانہ
از نقائص و عیوب - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی - وعن ابی ہریرۃ - قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی الخلاء
آیتہ بآنی تور او رکوعہ - گفت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون می آمد خلا را می آورد من اور آب
در تور بفتح تا و سکون واو آوند سے خرد از روے یا سنگ کہ آب خوردہ میشود در وے و گاہے وضو نیز ساختہ میشود یا در
رکوعہ بفتح را و کسر و ضم نیز آمدہ و سکون کای آوند سے از چرم کہ آب خوردہ میشود و وضو ساختہ میشود و روے و در
شرح جامع الاصول گفتہ و لو خمد از چرم کہ آن را صوفیہ بہرہ دارند و او برائے شک را وی ست یا مردان ست کہ
گاہے در ان ظرف می آورد و گاہے در بن بناستنجی - پس استنجا میکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بان آب - ثم مسح بید
علی الارض - پستری با بید دست خود را بر زمین بعد از استنجا بقصد میمانندہ در تنقیہ و تطہیر در شستن دست - ثم آیتہ
بانا و آخر - پستری آورد من آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را آب در آورد و دیگر - فتوضا - پس وضو بیکر و گفتہ اند کہ سنن ابن

حدیث آن نیست کہ وضو بپایہ آب استنجاء درست نیست یا در آن ظرف کہ استنجاء کردہ وضو نکند اتفاقاً آب نماندہ بود یا کمتر از قدر کفایت
ماندہ پس آب دیگر در ظرف دیگر آرد و بعضی ازین حدیث چنان تفسیر اندکد کہ اگر آوند وضو جز آوند استنجاء باشد مستحب است و اسد اعلم
رواہ ابو داؤد و روی الدارمی و النسائی مینادہ - و روایت کرد دارمی و نسائی منی این حدیث را ملقطہ دیگر - وعن الحكم بن سفيان
ثقتي مست و بعضی گفته اند نام او سفيان بن حکم است حدیث او در وضو مست و در سلع او از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اختلاف است
ابن عبد البر گفته کہ سلع او نزد من صحیح است و در کاشف گفته اورا صحبت است و حدیث او مضطرب و بخاری گفته کہ و س
در نیافتہ است آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم و اسد اعلم - قال كان النبي - بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم از ابا بول تو وضو و تسبیح فرجہ -
چون بول میکرد وضو می ساخت و آب می پاشید فرج خود را - رواہ ابو داؤد و النسائی - و گفته اند کہ مراد موضع فرج است از ازار
و بعضی گفته اند کہ مراد پاشیدن آب فرج را شستن فرج است بآب استنجاء یعنی چون بول میکرد استنجاء میکرد بآب وضو
می ساخت و صحیح است کہ مراد پاشیدن آب است بعد از وضو بر اسے دفع نظرق و سواس کہ اگر تری در ازار یافتہ شود و سواس
نیفتد و جوالہ بکند آن را بآب کہ پاشیدہ بود و این سبط بنی و سواس است تا راد نیاید و تعلیم است بآن والا آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم معصوم و مطہر است از سواس کذا قالوا و بعضی گفته اند کہ بر اسے دفع نزول بول است تا مباد اتفاقاً گرنہ چہ آب
قابلش بول است خصوصاً آب سرد و در روایات دیگر تصریح آمدہ کہ چون وضو میکرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فارغ میشد
از وضو میگرفت کف آبے و می پاشید بر فرج خود - وعن علي بن ميمون - بضم ہمزہ و فتح میم و سکون یا - بنت رقیقہ - بضم راء و فتح
قاف و سکون یا سے تحقیق نیز صحابہ است معروہ است در اہل مدینہ و مادر او رقیقہ خواہر خدیجہ ام المومنین است و در کاشف
گفته کہ رقیقہ ہاشمیہ است - قالت كان ابني صلی اللہ علیہ وسلم قدح من عیدان - ایہم بنت رقیقہ کہ خواہر زادہ ام المومنین
خدیجہ رضی اللہ عنہا است روایت میکند کہ بود آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم قدحے از عیدان بکسر من جمیع خود یعنی چوب
و لظن جمع آوردن باعتبار اجزا است یا باعتبار آنکہ از چوبہاے مختلف بود و اسد اعلم و در قاموس گفته کہ عیدان بفتح عین درخت
خرما کہ بلند باشد واحد و سے عیدانہ است و این قدح از چوب درخت خرما بود - تحت سریر بول فیہ باللیل - نہادہ میشد
گاہے این قدح در زیر چار پایہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ میخفت بر آن بول میکرد در آن در شب بجهت غدرے از
سرا و جز آن و این آن قدح است کہ آورده اند کہ شخصی از تشنگان نادانستہ گمان آب بول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
را از آن قدح بخورد و تازندہ بود بولے خوش از اندام و سے یافتہ میشد و تا چند پشت در اولاد او نیز موجود بود - رواہ ابو داؤد
و النسائی - وعن عمر - رضی اللہ عنہ - قال را في النبي - گفت عمر دیدم را پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم انا بول قائما - من
بول میکردم ایستادہ - فقال - پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم - یا عمر لا تہل قائما - بول کن ایستادہ - قابلیت
قائم بود - عمر رضی اللہ عنہ میگوید پس بول نکردم ایستادہ بعد از آنکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمی کرد - رواہ الترمذی
و این ماجتہ - و امت ہمہ اتفاق دارد بر کراہت ایستادہ کردن بول تحسیری یا تنہی بجهت لازم آمدن کشف عورت

و تجس تن و جاسہ و ترک مروت و انکہ مولف میگوید رحمتہ اللہ علیہ کہ۔ قال الشیخ الامام محی السنۃ رحمۃ اللہ علیہ قد صرح بحذیفۃ قال
 اتی النبی - تحقیق بصحت رسیده است از حذیفہ بن الیمان کہ گفت آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم باطلۃ قوم - خاک رویہ گرد سے رہے رہے -
 فبال قائما - پس بول کر ایستادہ - متفق علیہ قبل کان ذلک لہذا - کہتہ شدہ است در توجیہ این حدیث کہ بود این بول کردن
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایستادہ بجهت عذر سے و این عل و در عدم جاہلیت بود کہ بدر آمدن ملت اسلام بدعت سید رسل خیر انہم
 علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ بدعت بود از ہر اسے تنہیم مکارم اخلاق و محامد افعال زوال پذیرفتہ بول کردن عمر رضی اللہ عنہ یا از تقایا سے
 عادت جاہلیت بود یا بجهت عذر سے کہ اور انہی غایض شدہ بود انا غدریکم کہ حضرت راضی صلی اللہ علیہ وسلم اثبات آن میکنند بعض گویند
 در رسے بودہ و راستخوان صلب و سے کہ بدان نشستن دشوار بود و طاقت نشستن نہ داشت و بعض گویند کہ عرب استثنای
 میکنند و علاج می نمایند در دفع وجع صلب بایستادہ بول کردن، امام شافعی برین رفتہ و حکم حدیث از ابن عمر آورده کہ بول
 کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایستادہ بجهت درو سے کہ در درون و در الو سے و سے بود کہ اقال الشیخ ابن حجر و بعض گویند عذر
 آن بود کہ بر اسے نشستن جائے نبود بکلم ضرورت ایستادہ کر زیرا کہ خاندان از یکجا نب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن
 بر آن ممکن نبود مگر آنکہ جانب بلند را پس پشت کنند و درین هنگام کشف عورت لازم آید بر جامعہ کہ از آن راہ میگذرند و اگر جانب
 بلند را روی آوردیم افتادن دارد و سبطہ در غالب نرم و بلندی باشد و قابلیت نشستن ندارد و بعض گفته اند کہ فعل آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم بر اسے بیان جواز و تعلیم است بود و آسانی کردن بر ایشان چون اول نبی کرد کہ ظاہر و تحریم است خواست
 کہ بیان کند کہ نبی تشریف است و در فعل آن نیز رخصت است و در عذر عمر رضی اللہ عنہ وجہ دیگر نیز گفتہ اند کہ و سے گفتہ است
 کہ ایستادہ بول کردن نگاہ دارندہ تراست و بر را پس تواند کہ در آن وقت اورا علتی عارض بود کہ بدان ملاحظہ شد
 کہ چیزے از جانب دیگر بر آید و با وجود آن نبی کرد از آن و اما در فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاشا کہ مثل این
 توہم توان کرد و مکمل توان نمود و اللہ اعلم

الفصل الثالث - عن عائشۃ - رضی اللہ عنہا - قالت من حدثکم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یبول قائما -
 عائشہ گفت ہر کہ خبر دہد شمارا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بول میکرد ایستادہ - فلا تصدقوہ - پس راست گویید اورا -

ماکان یبول الا قاعا - زیرا کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بول نمی کرد مگر نشستہ - رواہ احمد و الترمذی و النسائی -
 تطبیق این حدیث با حدیث حذیفہ آنست کہ عائشہ خبر از عم خود میدہد کہ درون خانہ مشاہد میکرد و در انجا میگزندیدہ کہ
 ایستادہ بول میکردہ باشد و انچه حذیفہ دید در بیرون بود و آن نیز نادر بود یعنی بر غہ کہ بیان کردہ شد و ناد حکم سدوم دارد
 و انچه منی بر اندازست بیرون از دائرہ اعتبار است - و عن زید بن حارثۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان جبریل علیہ السلام
 آتاه فی اول ما وحی الیہ - زید بن حارثہ مولا سے آنحضرت کہ او را متنبیاسے آنحضرت میگفتند و زوج زینب بود و نام او در قرآن
 مذکور است و ذکر او در باب مناقب اہلبیت و آخر کتاب - یزید بن حارثہ کہ جبریل علیہ السلام را در نماز میزد و در نماز

بسوے اور غسلہ الرشہ و الصلوۃ پس تعلیم کرد جبرئیل آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم وضو را و نماز را و این تعلیم فعلی بود کہ جبرئیل وضو کرد و نماز گزار داد و بحضرت نمود و باین طریق تعلیم کرد چنانچہ در روایات آمده است و تعلیم بفعل آسان ترست از تعلیم بقول۔ فلما فرغ من الوضوء اخذ غرفۃ من الماء فصفح بها فرجہ۔ ظاہر عبارت آنست کہ ضمائر راجع بجبرئیل باشد و معنی آن باشد کہ ہر گاہ فارغ شد جبرئیل از وضو گرفت کفے از آب پس پاشید و ترکزد آن اندام شرم خود را یعنی آن موضع ازار را بر اسے تعلیم آن حضرت و جبرئیل در آن هنگام متمثل بصورت بشر بود کہ بر اسے تبلیغ وحی و تعلیم احکام ہر آن حضرت آندہ بود و تواند کہ ضمائر راجع بآنحضرت باشد و تقدیر کلام چنین بود کہ تعلیم کرد جبرئیل وضو را و گرفتن کفے از آب بعد از وضو پاشیدن آن بر فرج پس وضو کرد آن حضرت بعد از دیدن فعل جبرئیل و ہر گاہ فارغ شد از وضو گرفت از آب پس پاشید و ترکزد آن فرج و غرفۃ یعنی یکبار گرفت آب گرفتن و بشم غین آب در کت گرفته شدہ و این معنی درین جا ظاہر ترست و لیکن روایت فتح مشہور ترست۔ رواہ احمد والدارقطنی۔ وعن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ۔ گفت ابو ہریرہ گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم جاء فی جبرئیل فقال۔ آدمرا جبرئیل پس گفت۔ یا محمد اذا توضأت فاستفح۔ اے محمد چون وضو کنی تو پیاش یعنی فح خود را۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و سمعت محمد بنی البخاری یقول۔ ترمذی این حدیث را غریب گفتہ و گفتہ کہ محمد بن اسمیل بخاری را شنیدم کہ می گفتہ۔ الحسن بن علی الماسمی الراوی منکر الحدیث حسن بن علی بن ربیعۃ بن الحارث بن عبدالمطلب کہ راوی این حدیث است منکر الحدیث است و معنی حدیث منکر در مقدمہ معلوم شد و احمد و نسائی و ابو حاتم و دارقطنی و اراضعیف میدانند۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت قال رسول اللہ۔ گفت عائشہ بول کرد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقام عمر خلفہ بکوزن ماہ۔ پس بایستاد عمر بن الخطاب در عقب آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کوزہ از آب در دست گرفته۔ فقال ما ہذا پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چیست این آبیم ما عمر و بر اسے چہ گرفته ایستادہ ان را۔ فقال ما توضأت بہ۔ پس گفت عمر آبیست کہ وضو میکنی تو بدان۔ قال۔ گفتہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ما امرت کما بلت ان التوضأ۔ امر کردہ تشبہ ام من از در گاہ آبی بطریق ایجاب کہ وضو بکنم ہر وقت کہ بول کنم۔ و لو فعلت لکان سنتہ۔ و اگر میکردم بطریق لزوم و دوام ہر آنکہ پیش دست مکررہ در حکم واجب کہ مردم در آن ہرج سیکشیدند و از اینجا معلوم میشود کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گاہے ترک میکرد او را و فضل را بجهت تخفیف است و آسانی بر ایشان۔ رواہ ابو داود و این ما جتہ۔ وعن ابی ایوب و جابر و الثن ان ہذہ الآیۃ لما نزلت۔ روایت است ازین کلمہ صحابی رضی اللہ عنہم کہ این آیت ہر گاہ کہ فرود آمد۔ فیہ رجال یحبون ان یتطہروا و اللہ یحب المطہرین۔ درین مسجد یعنی مسجد قیام و انما کہ دوست میدارند مہمانانہ کردن در طہارت را و خدا دوست میدارد مہمانانہ کنندگان را و در طہارت و مراویدان کردہ انصار اند۔ قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یا معشر الانصار ان اللہ قد اشی علیکم فی الحرمۃ۔ اگر کردہ انصار بدستی کہ خدا سے تمائے تحقیق ستایش کردہ است بر شمار در طہارت کردن و مہمانانہ در آن۔ فلما طہورکم۔

پس چیت ہمارت شہا و چاہ نہ میکنید آن را و مبالغہ مینمایید و ران - قالوا استوصوا بالصلاة - گفتند کرده انصار وضو میکنیم براسے نماز و نفی من الجلبابہ - و غسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکہ ہمہ مسلمانان این چنین میکنند - و استنجی بالماء - و استنجا میکنیم با آب یعنی بعد از استنجا با حجار و درین مبالغہ است و طہارۃ مخصوص بود بایشان - قال فهو ذاک - گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس این ثنا گفتن حق تھا سہ بر شما بحت مبالغہ بسبب این بود فعلیکہ وہ - پس لازم گیرید شما آن را - رواہ ابن ماجہ و عن سلمان بن - رضی اللہ عنہ - قال قال بعض المشركين - گفت سلمان فارسی کہ گفت یکے از مشرکان - و ہر جنوری - و حال آنکہ آن مشرک استہزا و تحریک و خندہ میکرد بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین فعل - انی لاری صاحبکم بلکم - ہرستی کہین ہر آئینہ می بینیم یا شمارا کنایت از وجود شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میکند کہ تعلیم میکند شما را چیز ہائے حقیر خفیس را - حتی انحر اذہ تاروشن نشستن با نجانہ و کیفیت و آداب آن و خراوہ بکسر خائجہ بد براسے قضائے حاجت نشستن و ہیئت آن و اکثر روایہ بفتح خا میخوانند و قصر و خمر بضم خا و ہمزہ پس انگندہ آدمی و خبر آن - فاست اهل - گفت سلمان گفتم آرسے میکند روش و آداب آنجا نہ نشستن را و ابن بجائے استہزا و خندہ نیست بلکہ از کمال شفقت و رحمت اوست ہرست و بیان حق و ہدایت صراط مستقیم پس ازان بیان کرد سلمان رضی اللہ عنہ آداب و احکام استنجا را و گفت - امرنا ان لا نستقبل القبلة - امر کرد ما را کہ رو سہ میکنیم بجانب قبلہ و وقت نشستن بقضائے حاجت - و الاستنجی با یمننا - و استنجا کنیم بدستہائے راست خود - و لا نکتفی بیدون ثلثۃ اجار - و پس نکنیم کمتر از سہ تنگ کہ - پس فیہا رجع و لا یحکم نیست دران سرگین و نہ استخوان - رواہ مسلم و احمد و لفظہ - یضمون ای چند تنگ و احمد ہر دو روایت کردہ اند و لفظہم احمد راست و مسلم لیارت و یکہ آوردہ - و عن عبد الرحمن - و روایت است از عبد الرحمن بن حذافہ بفتح نام مادر اوست و نام پدر را و عبد اللہ مطلق است مشہور بنبیست مادر شدہ صحابی ست شنید ابو موسیٰ شمری را - قال خرج علینا رسول اللہ - گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فی یدہ الدرقۃ - بود در دست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در دال و را و تافہ و فتوحات ہر آنچه کہ درو سہ نہ چوب بود و نہ پیچہ - فوضعا - پس نهاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن پیر را و حاکل گردانید آنرا در میان خود و مردم - ثم بس پست نشست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - فقال لبہا - پس بول کرد بسوسے آن پیر - فقال بعضہم - پس گفت یکے از منافقان کہ حاضر بود و انجا انظر الیہ بول کما بول المرأة - نگاہ کنید بجانب این مرد بول میکند پڑوہ و پیش فرج خود گرفته چنانکہ بول میکند زن - فسمہ النبی پس شنید این سخن را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال و یحک - دے بولتہا مرد و بیجا و بیج کلمہ ایست کہ در مقام اظهار ترحم و شفقت گویند و درونما کی ہست کہ در مملکت افتادہ باشد کہ مستحق آن بود بخلاف ویل کہ براسے کسے است کہ مستحق مملکت بود و این مقام اگر بہ مقام آن بود کہ گمیدہ و یکا اما این از غایت حلم و خوش خلقی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ فرمود و یحک - اما علت یا اصحاب صاحب بنی اسرائیل - آیا ندانستی تو کہ چہ رسید یا و صاحب بنی اسرائیل را یعنی یکے از ایشان را - کانوا اذا اصابہم الوبل - بودند بنی اسرائیل حکم دین و شریعت خود کہ چون میر رسید بدن یا جامہ ایشان را بول - قرضوہ بالمقاریض - می ہریدندان موضع از بدن را یا جامہ را بکار دہ - فہما ہم - پس منع کرد و باز داشت آنکس ایشان را - فغذب فی قبرہ - پس عذاب کردہ شدہ آن شخص

داشته اند خصوصاً نزد علماء و کبرا و سواک کردن در همه احوال مستحب و مستحسن است و نزد وضو و قرائت قرآن و زردی دندان و تغییر دمان بسبب خواب یا بخوابی یا سکوت یا گرنگی یا خوردن طعام بدبو سے و مانند آن مستحب تر است و سواک باید که از درخت تلخ باشد و از اراک بهتر است و احادیث نیز در آن واقع شده و در سبزی همچون خضر باید و در رازی مقدار شبر و باید که بر عرض کنند نه طول که موجب سوده گشتن گوشت دندان است و در بعضی روایات عرضاً و طولاً هر دو واقع شده و باید که در حال مضغه باشد و اگر سواک پیدا نشود بایک دندان ندارد انگشت دست راست کفایت میکند و بعضی از این حدیث درین باب نیز روایت کرده و از عائشه رضی اللہ عنہا نیز آورده و بجامه که درخت باشد نیز درست

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو لان اخق علی استی - اگر نمی بودیم آنکه در شقت اندازم من است خود را - لا یرتم تبایر العشاو - ہر آئینہ واجب میگرددانیدم بر ایشان تاخیر کردن عشا و در حدیث دیگرہ باید کہ تا دو انگ شب - و با سواک عند کل صلوۃ - و واجب میگرددانیدم سواک کردن را نزد ہر نماز و سوق کلام دال است کہ مقصود از نفی ایجاب تاکید استجاب است و نزد شافعی این حدیث بحمول بر ظاہر است کہ براسے ہر نماز سواک مستحب دارند و نزد ما مرد وقت ہر نماز است براسے وضو و نزد الشافعیات این معنی ظاہر تر است چہ سواک براسے ہر تحریمہ نماز چنانکہ شافعیہ گویند متعسر است خصوصاً بر وجہ مسنون و اللہ اعلم یتفق علیہ - وعن شریح بن ہانی - از کبار تابعین و ثقات ایشان است ولادت او در زمان آنحضرت است کنیت کرد آن حضرت پدر او را بوسے چون قدم آورد پدر و بوسے بر آنحضرت با قوم خود و کنیت میکردند او را قوم او باو احکم چون آنحضرت شنید پرسید ترا پسران ہستند گفت نعم شریح و عبداللہ و مسلم فرمود بزرگ ترین ایشان کدام است گفت شریح گفت فانت ابو شریح و شریح از مجلس اصحاب علی است و در واقع حمل و صفین باو سے بود فقہ معرۃ قتل سنۃ ثمان و سبعین - قال سالت عائشۃ - گفت پرسیدم عائشہ را رضی اللہ عنہا - ہا می شئی کان پیدا رسول اللہ - بکدام چیز و بچہ کار را آغاز میکرد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل بیتہ - چون می در آمد خانہ خود را یعنی نخست کار سے کہ پس از در آمدن در خانہ میکرد چہ چیز بود - قالت با سواک گفت عائشہ ابتدا میکرد با سواک یعنی اول کہ در خانہ می در آمد سواک میکرد و این از کمال نزاہت طبع شریف و سے و حسن معاشرت با اہل بود شاید کہ بہت طول مکث در مجلس و محادیش با مردم تغییرے در دمان شریف راہ یافتہ باشد و از آلہ اکن با سواک اہم واقدم میداشت و این در حقیقت تعلیم است مراست را بحسن معاشرت با اہل در غایت لطافت و نزاہت و راحت و صحبت با ایشان و قول طیبی کہ گفت کہ در راہ خانہ سکوت می و زرد و بان جہت تغییر می بدان شریف راہی یافت عالی از غایت نیست چہ راہ از مجلس کہ در اغلب احوال در مسجد بود و یا در حوالی آنقدر نیست کہ بسکوت در آن تغییر می دمان راہ باید و بعضی گویند کہ سواک کفایت است اگر از اردن نماز نفل کہ در وضو سے آن سواک میکرد یعنی چون در خانہ در آمد سے اول کار سے کہ در سے نماز نفل بود و اللہ اعلم -

رواہ مسلم - وعن حذیفۃ - رضی اللہ عنہ - قال کان رسول اللہ - گفت حذیفہ بن الیمان بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام للتعبد من الليل - چون بر نیاست از براسے نماز تہجد از شب - لیثویس - میمالید روی شست و نیک و پاکیزہ میکرد - فاه

بالسواک۔ رہن بخور را بمسواک و تہجد بخنی ترک بخود مستحب بخوبی واجب چون نماز شب مسلم ترک خواب است آن را تہجد گفتند و تہجد بخنی خواب
 نیز آید چنانکہ در قاسم گفتہ و باین معنی نیز امانت صلوة تہجد درست است زیرا کہ این صلوة نسبتہ بخواب دارد۔ متفق علیہ۔
 و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عشر من الفطرۃ۔ و وہمست از فطرت است و فطرت
 بالکسر آئینش و فطر بفتح در اصل لغت بمعنی شکافتن است و بمعنی خلقت آید و ناظر بمعنی خالق و بمعنی جبلتہ کہ بران مولود را بد کہ بمعنی
 تہجد و استعداد دین اسلام است نیز آید چنانکہ گذشتہ و اینجا فطرت را تفسیر نسبتہ انبیاء کردہ اند کہ قدیم است و آنچه اختیار کردہ اند
 آن را انبیاء متقدمین و بحجت اتفاق شدہ اربع بر آن حکم حیات گرفتہ کہ مخلوق است بران آدمی سلیم الفطرۃ و فطرت بمعنی نین
 نیز آید چنانکہ در کرب الفطرۃ اللہ الی فطر الناس علیہم بدان تفسیر کردہ اند و در حدیث تفسیر بآن نیز جائز است و اینہا را سنت
 ابراہیم نیز گویند باعتبار آنکہ نخست بروئے نازل شدہ پس از دے انبیاء و دیگر اقتدا ہوئے کردہ اند۔ قص الشارب۔
 یکے از ان دہ خصلت کوتاہ کردن بہلت است و شارب نام مویہا است کہ بر لب زیرین است و مختار کوتاہ کردن آنہا
 چنانکہ پیدا کرد و طرف لب و پست کردن آنہا چنانکہ اثرے از ان بماند و حلق کردن مکروہ است و نزد بیارے از علما حلق
 نیز مذکور و اصل درین باب این حدیث است کہ اخذوا الشوارب و اعفوا اللحی و اخذوا پست گردانیدن موئے لب است و اخذوا
 در حد اخذ است کہ چہ مقدار است و روا یہ کہ خود است از امام ابو حنیفہ کہ شارب بمقدار ابرو باید و غازیان را زیادہ
 گذاشتن نیز مذکور است کہ باعث بیعت در چشم اعداست و زیادہ گذاشتن و نہایا سے بروت کہ آن را سبالبہ گویند
 نیز مذکور است و از امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ و لبس صحابہ دیگر منقول است۔ و اعفاء اللحیۃ۔ دوم فرو گذاشتن و دوا کردن ازین
 ریش است و مشہور قدر یکشت است چنانکہ کمتر ازین نباید و اگر زیادہ بران بگذارد نیز جائز است بشرطیکہ از حد اعتدال
 نگزدرد و اگر دوازگشت بعد از دراز شدن کوتاہ کردن نزد لبس کردہ است مذہب حسن بصری و قتادہ این است و نزد لبس
 مستحسن و این مذہب تبعی و ابن سیرین است و حلق کردن لمحیہ حرام است و روش افروخ و ہنود و جو القیان است کہ ایشان
 را قاندریہ گویند و گذاشتن آن بقدر رقبہ واجب است و آنکہ آن را سنت گویند بمعنی طریقہ مسلک در دین است یا بحجت آنکہ
 ثبوت آن بسنت است چنانکہ نماز عید را سنت گفتہ اند۔ و السواک۔ سوم مسواک کردن است و شرح آن گذشت۔
 و استنشاق الماء۔ چہارم آب در بینی کردن است و در وضو۔ و قص الأظفار۔ پنجم گرفتن ناخان و دست و پا بطریق گرفتن ناخان
 دست آن است کہ ابتدا از سبابہ دست راست کہ نہ ختم بہام آن نباید چنانکہ از سبابہ دست راست ابتدا کند و تہرب
 با انگشت خضر آن ہر سد و باز از خضر دست چپ بہ ترتیب تا باہام دسہ برسد و ختم بہام یعنی کند و در پا ابتدا از خضر پائے
 راست تا باہام دسہ و باز از باہام پائے چپ تا خضر وے چنانکہ در تحلیل رجلیں است و نیز گفتہ اند کہ گرفتن ناخان
 روز جمعہ مستحب است و جزاے نیز در ان نقل کردہ اند کہ ہر کہ روز جمعہ ناخان بگیرد تا جمعہ دیگر از ہر بلاد را مان باشد
 و بعض علما را شعرے است در ترتیب آن شعر قلمو الاظفار بالسنۃ و الادب بدیوم الخمیس جو البس از شب بد و این جود

روز سامی اصباح است و بعضی گوگردان ناخنان را سخب داشته اند و اگر بیدارند نیز با کسی نیست و انداختن آن در سوراخ و منتقل کردن
 است و مورث باشد و رفتن ناخن بزدان نیز خوب نیست که مورث فقر و برص است کذا قیلیل و شیخ امام عالم عارف
 عبدالوهاب متقی یکی از شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میگرداند که ایشان خریطه ساخته بودند که دروے از موسی و ناخن و هر چه
 از بدن ایشان جدا شد نگاه میداشتند و وصیت میفرمودند که اینها را در کفن ما بجهرا کنند شاید که ایشان را در اینجا سنده
 و استنباط باشد و السلام و غسل البرجم - ششم شستن بر اجم و پاک داشتن آن است و بر اجم نام بند مائے انگشتان
 است و پیش پست آنکه چرکها را بجا میخورد و خصوصاً آنکه کار کنند و انگشتان ایشان در شست و نامسا باشد و شستن تمام
 ماطف بدن که منظم اجتماع او ساختن همین حکم دارد مثل نامت و گوش و نعل و اشال آن - و وقف الابط - هفتم بر کردن
 موسی بغسل است و حلق کردن و نوره زدن نیز جائز است و او لے و اوفقی نسبت کسی را که از نخست عادت کرده است
 به حلق و وجه تحقیق الابطه وقف آنست که در محل را کحه کرید است بسبب احتباس انجوه نزد مسامات و وقف مضیف
 اصول شر است و خلق متقوی آن و گفته اند که در بندهای شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم موسی نبود و در بندهای است اما وجود کحه
 کرید و او سبب و مانند آن در سایر بدن مبارک و سبب فحاشا و کذا و هو الله هر از کی من الفرق الی القدم علیی از فرق تا قدم
 جان است آن نال بدگویا همه از آب حیاتش سرشته اند و بالاتر ازین آنست که نزدیک فضا سے حاجت از و سبب را کحه طیبی
 میشد و فضیلت او را زین فردی و بلکه گفته اند که همه پیغمبران را حال همین بود صلی الله علیه و سلم و جمیع رباعی خوان گل گلشن
 حیات اند و سبب شکر لب و شیرین حرکات اند و همه از آو سیان غرض همین ایشانند و ان باقی دیگر حشرات اند و سبب و خلق القاتنه
 هشتم ستردن موسی عانه است و عانه نام موسی است که بر فنج روید یا موضع که در اجار وید و ستردن موسی که قبیل و دیگر
 بر گرد آنست نیز سخب است و وقف و نوره و حکم آنست و روایت کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم عانه را تنویر میکرد
 و الله اعلم و زنان را وقف بهتر است - و انتفاص الماء - نهم کم کردن آب است و این را دو معنی گفته اند یکی استلجاک آب در و سبب
 صحت نماید و کم میکند چنانکه گفت یعنی الاستنجا - دین کلام را وی است دیگر کم کردن بول با استعمال آب در مذکر و بول
 با استعمال آب باز برگرد و بایستد و اگر آب استعمال نکند و زودی آید و قاطر میکند و برین وجه انتفاص بقا است و در روایتی
 بقایز آمده و معنی آن پاشیدن آب است بر فنج چنانکه در حدیث عائشه در فصل ثالث از باب ادب الخلاء معلوم شد - قال الراوی
 گفت راوی حدیث - و نسبت العائشة - و فراموش کردن خصلت دهم را - الا ان تكون المضمضة - و گمان نمیرم که آنکه باشد مضمضة
 یعنی آب در دمان کردن - رواه مسلم و فی روایة الختان بدل اعفاء الخیة - و در روایت الختان آمده کسر خاء و سبب بچلے اعفاء
 الخیة این چنین گفته است صاحب مصباح و مولف میگوید - لم اجد هذه الرواية - نیا فهم من این روایت را - فی الصحیحین و لانی کتاب
 الحمیدی - نه و شیخ بخاری و مسلم و دیگر کتاب حمیدی که جامع است صحیحین را - و لکن ذکر ما صاحب لجایح - و لیکن ذکر کرد این ابواب را
 صاحب جاح الاصول در کتاب خود - و کذا الخطابی فی معالم السنن - و همچنین ذکر کرد خطابی در معالم السنن که نام کتاب است

عن ابی داؤد و بروایت عمار بن یاسر و خنان سنت ست نزد امام ابوحنیفہ و مالک و احمد و اکثر علماء و بعضی از شافعیہ و از شافعیہ اسماکم
 ما اگر اجتماع کنند اہل شہرے بزرگ آن محاربه کنند امام با ایشان چنانکہ اذان و ائمال آن و واجب ست نزد شافعی و بعضی مالکیہ
 و جماعہ دیگر از علماء بر حال و مناد وقت خنان بعض گویند روز ہفتیم ست چنانچہ عقیقہ و نزد بعض ہفت سال و نزد بعض نہ سال و نزد
 بعض ہر وقت کہ خواهند با محاربه باید کہ پیش از بلوغ بود خصوصاً آنکہ کہ سنت ست و الا بجماعت اقامت سنت ترک واجب کہ ستر عورت
 جائز باشد و آنکہ و بعض روایات آمدہ است کہ صحابہ بعد از بلوغ و فرزندان را خنان میکردند مراد بلوغ اینجا بلوغ شرعی نیست بلکہ معنی
 لغوی مراد ست یعنی بعد از رسیدن بدرجہ قوت و سن تیز و این لیل آن جماعہ ایست کہ خنان را واجب گویند

الفصل الثانی - عن عائشہ - رضی اللہ عنہا - قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم السواک مطہرۃ للضمہ - مسواک پاک

کنندہ است مردہا را و مطہرہ یعنی مسیم و سکون طاب و بعض کہ بر مسیم تصحیح کردہ اند بر صیغہ آلہ - مرصاۃ للرب - راضی کنندہ است مردہا را
 راضی راضی است زیرا کہ سبب تکمیل و تنہیم و منو و پاک و بہر ست کہ مقدمہ مناجات و قرات قرآن و ذکر ست بیست ہزار بار ہر

دہن بشک و گلاب + ہنوز نام تو بدون مرا نمی شاید + رواہ الشافعی و احمد و الدارمی و النسائی و روی البخاری فی فیہ

بلا اسناد و روایت کردہ این حدیث را بخاری و صحیح خود بے اسناد بطریق تعلیق در تراجم و حکم آن در مقدمہ گذشت - **عن**

ابی ایوب صحابی انصاری مشہور کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را ول ہجرت نزول کر است وصول در منزل او فرمود - قال

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع من سن المرسلین - چہا خصلت ست از سنتہا سے پیگیران سابق و این مناسبات اندازد کہ

زیادہ ہم باشد چنانکہ سابقا دہ گفت مقام در پنج اتفاقا سے ذکر ہمین چہا کرد پس بہرین با اقتصار کرد یا درین وقت ہمین مقدار

وخی شد و قتی دیگر زیادہ بزان شد - الحیا و سیکے شرم داشتن ست و مراد احتباس و احتراش نفس ست از ارتکاب قبیح چنانکہ

تشر و القباض از ذکر فواحش و تنگ مروت و الاحیا صفت غریزی و خلقی پہلی ست و آدمی را دران اختیار نیست - و روی الخنان

در روایت کردہ میشود الخنان بچا سے الحیا و این مناسب تر ست باین مقام چنانکہ در عشرہ فطرت مذکور شد و در بعض روایات

و الحیا آیدہ بکسر حاء سے معلوم تشدید وزن و گفته اند کہ این روایت خطا و تصحیف ست چہا اگر مراد استعمال حنا و دست و پا ست پس آن

تشبیہ بہ نساء است حاشا کہ از سن انبیا باشد و اگر مراد خضاب مومی ست پس آن از خصائص این امت ست و راعم سابق نبود

کذا قالوا - و القطر السواک - دوم استعمال بوسے خوش نمودن و سوم مسواک کردن - و النکاح - چہا مراد سنن انبیا نکاح و تزوج

نساست کہ در سائر اعم از سن آدم تا این دم سنون و مشروع است - رواہ الترمذی - **عن عائشہ** رضی اللہ عنہا - قالت

کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یقر من لیل ولا نهار - گفت عائشہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ خواب نمیکرد نہ از شب و نہ روز بستیظ

پس بیدار میشد و بستیظ برف و ثعب ہر دو روایت ست - الا میتوک قبل ان یومئنا - مگر آنکہ مسواک میکرد و پیش از آنکہ

وضو بکند پس معلوم شد کہ مسواک پیش از وضو ست مؤکدہ - رواہ احمد و ابو داؤد - **وعنها** - قالت کان النبی - و ہم از

عائشہ روایت ست کہ گفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم لیساک - مسواک میکرد و فی بعض السواک لا غسل - پس میداد آنحضرت

مراسواک را تا بشویم کم آن را۔ فایدا یہ فاستاک۔ پس پیش از آنکہ بشویم مسواک را مسواک میکردم نیز من بآن بجهت
 تبرک بآب دمان آنحضرت و غایت محبت وے و گویا آنحضرت از دادن مسواک بعا نشیہ بہین قصد داشتند نہ مجرد شستن
 ع میان عاشق و معشوق رمز نیست۔ ثم اغسلہ۔ بعد از آن می شستم مسواک را۔ وادفعہ الیہ۔ و باز میدادم مسواک را
 بآن حضرت و در وقت ہنگام مرض نیز آیدہ است کہ مسواک بعا نشیہ دادہ کہ بدان خود نرم کردہ بدید۔ رواہ ابو داؤد و سنن
 معلوم میشود کہ مسواک را یکبار کہ کردند و اندھن جدا ساختند بشویند تا بار دیگر بکنند و تنبیہ ست بر تبرک بآثار صالحین و طہ و تہذیب

الفصل الثالث۔ عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما۔ ان ابی بنی صلی اللہ علیہ وسلم قال ارانی فی المنام التمسک بسواک

روایت ست از ابن عمر کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت می بینم خود را در خواب کہ مسواک میکنم بمسواکے۔ فجاءنی
 رجلاً واحداً کبریاً من الآخر۔ پس آمدند مرد و مرد کہ یکے از آن دو بزرگ تر ست از دیگرے۔ فتناولت السواک الا صغر
 منها۔ پس دادم مسواک را خرد و ترازان دورا۔ فقبل لی کبر۔ پس گفتہ شد مرا بدہ بزرگ تر را۔ فدفعته الی الکبر منها۔ پس دادم
 مسواک را بزرگ تر از آن ہر دو و در پنجابیان فضیلت مسواک ست کہ امر کردند بدادن او بزرگ تر کہ افضل ست از خرد و تنبیہ
 است بر تقدیم کبر در امثال آن مثل طعام و شراب و طیب و خزان۔ متفق علیہ۔ و احمد و بیہقی از ابن عمر این حدیث را بے قصہ
 منام نیز روایت کردہ اند کہ گفت دیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ دادم مسواک را بزرگ ترین قوم و فسر دادم کہ در اجزائ
 کہ بہم آن را بزرگ ترین قوم و حدیث عالشیہ کہ بیاید نیز ناظر درین ست مگر آنکہ این امر و نبی ہمہ در منام بود۔ و عن ابی امامۃ
 ان رسول اللہ۔ روایت ست از ابی امامہ باہلی صحابی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت۔ ما جاءنی جبرئیل علیہ السلام قط۔

نیامد مرا جبرئیل ہرگز الا امرنی بالسواک۔ مگر آنکہ امر دمر بمسواک کردن۔ لقد خشیت ان احفی مقوم فی۔ تحقیقی تر سیدم ازین
 مبالغہ کردن در مسواک کہ پست کنم و ازین بیخ برگم پیش دمان خود را احفی بضم ہمزہ و سکون حاء و کسر فال بلفظ منسارع از
 احفا بمعنی سودن و پست کردن۔ رواہ احمد۔ و عن انس۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقد اکثرت علیکم بالسواک ہرگز نہ
 بتحقیق بسیار کردم و در از کردم بر شما سخن از جہت مسواک کردن و این مبالغہ است در رعایت اشغال این امر و گرد آوردن این
 فضیلت باعتبار اعتدال ست بامت و رتشدید و مبالغہ درین باب چنانکہ عادت اہل کرم و مہربانی حسن ادا و تکلیف و تمجیل۔

رواہ البخاری۔ و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان ابی بنی صلی اللہ علیہ وسلم لیشین۔ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ مسواک
 میکرد و مسواک کردن را استنان گویند یا از سن کبیرین بمعنی دندان یا از سن بفتح آن بمعنی تیز کردن کار و مانند آن بزرگ فسان
 و عنہ رجلاً۔ و نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دومر بودند۔ احد ہما کبر من الآخر۔ یکے از آن دو مرد بزرگ تر بود از دیگرے۔
 فاوی الیہ فی فضل السواک۔ پس وحی فرستادہ شد بموے آنحضرت بجهت اظہار فضیلت مسواک۔ ان کبر تفسیرش ان
 کہ۔ اعطی السواک کبر ہما بدہ مسواک را بزرگ ترین این دورا۔ رواہ ابو داؤد۔ و عنہما۔ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم تفضل الصلوۃ التي یستاک لها۔ زیادہ میشود در خواب نمازیکہ مسواک کردہ میشود ہر اسے و سے علی الصلوۃ التي لا یتک لها

بر نمازیک مسواک کردہ نیشو و مران را۔ بسبعین شفعاً ہفتا و چند این پاک ناست از کثرت ست یا مراد خصوص این عدو ست و بعد اعلم
 رواہ البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن ابی سلمۃ۔ تابعی ست پس عبد الرحمن بن عوف از شاہیر تابعین و اعلام ایشان ثقہ امام کبیر
 کثیر الحدیث و احادیث روایت احمد الفقہاء السبۃ بالمذنبۃ روایت کردہ اندازو سے زہری و شعبی و غیر ایشان مات سنتہ اربع و تسین و قبیل
 الیوم و ماتہ عن زید بن خالد الجنی۔ صحابی مشہور ستات بلکہ ثلثہ شتہ ثمان و سبعین زمن عبد الملک قبل فی آخر ایام مہوتیہ۔ قال سمعت رسول اللہ
 گفت شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ یسکنت۔ لولا ان اثنی علی اثنی۔ اگر نمی بود ترس آنکہ در مشقت اندازم امت خود را۔ لام ترسم
 باسواک عند کل صلوۃ۔ ہر گزینہ واجب میگرددانیدم برایشان مسواک کردن را نزد ہر نماز۔ و لاخرت صلوۃ العشاء الی ثلث اللیل۔ و آئینہ
 تاخیر میکردم نماز عشاء را تا دو انگ شب۔ قال۔ گفت ابو سلمہ۔ مکان زید بن خالد۔ پس بود زید بن خالد۔ یسجد الصلوات فی المسجد۔
 حاضر میشد نماز را در مسجد۔ و سواک علی اذنی۔ و مسواک او بر گوش او میبود۔ موضع القلم من اذن الکاتب بجای قلم از گوش نویسنده۔ لا یقوم
 الی الصلوۃ الا استن۔ نمی استاد براسے نماز اگر آنکہ مسواک میکرد۔ ثم رده الی موضعہ۔ بعد از آن ہی نماز آن را بجایے او یعنی در گوشش خود۔
 رواہ الترمذی و ابو داؤد الا انہ لم ینکر کما است کہ ابو داؤد و ذکر کردہ است این عبارت را کہ۔ و لاخرت صلوۃ العشاء الی ثلث اللیل و قال

الترمذی بذا حدیث حسن صحیح

باب سنن الوضوء

سنن جمع منہما مستحب و مستحب بمعنی طریقہ رواہ و روشش آید و در شرح بمعنی آنچه امر و نفی کردہ پیغمبر خدا و خواندہ
 مردم را بندان صلی اللہ علیہ وسلم بگفتار و کردار از آنچه نازل شدہ بدان کتاب اللہ و گاہے بمعنی مستحب و مستحسن و درین
 آید خواہ دلالت کند بر آن کتاب خدا یا سنت پیغمبر یا اجماع یا قیاس و گاہے بمعنی آنچه مواظبت کردہ آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم بر آن باترک احیائاً این سه اصطلاح ست و ثالث مشہور تر ست میان اصولیان و مراد بسنن وضوء
 افعال و اقوال پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم از فرض سنن و ادب کہ در وضوء میکرد

الفصل الاول۔ عن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا استیقظ احدکم من نومہ۔ چون بیدار گردد و کیے از شما
 از خواب خود۔ فلا تمس۔ و بعض روایات فلا تمس بنون تاکید۔ ید۔ پس باید کہ الیہ نفسہ و سر و دست خود را۔ فی الاثام۔ در
 آوند آب جئی فیسلھا ثلثا۔ تا آنکہ بشوید دست راستہ بار دست شستن کہ پیش از وضوء سنت ست باین حدیث ثابت ست
 و آنکہ متعبد ساخت آن را بوقت برخاستن از خواب بجهت آن ست کہ چون آب و در آن باد کم ست غالب احوال استنجاء
 ایشان بسنگ و کلوخ میباشد چون بخواب روزه بسبب گرمی هوا موضع استنجاء عرق کند و باشد کہ دست بر آنجا افتد
 و بیدار گردد و چنانکہ فرمود۔ فاعلا یدری این بات ید۔ زیرا کہ نمی یاید یکے از شما کہ کجا شب کرد یعنی کجا بود و کجا استاد
 دست و سے پس فرمود کہ نخست دستہا را بشوید و ستہ بار بشوید تا پاک و لطیف گردد پس از آن آب
 از ظرف بگیرد و وضوء سازد این امر سے سنون و مستحب ست کہ بطریق احتیاط بدان حکم کردہ اندہ فرض و واجب و اگر

بشوید دست پاک است و آب که در دست فرو برود نیز پاک میماند زیرا که پدید شدن دست، در وقت خواب یقین نیست و مجرد توهم و احتمال است الا نزد امام احمد حنبل که دست شستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گوید اگر ناسته دست در آب اندازد آب نجس گردد و باید دانست که در اصل سنت شستن دست و راسته و وضو از وقت برخاستن از خواب است باین علت که مذکور شد بعد از آن سنت شد اگر چه در صورتی برخاستن از خواب نباشد و نزد بعضی نقلیست که هر حدیث سمیت آن مخصوص همین صورت است و مطلق نه متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استيقظ احدکم من منامه فوضوءا - چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود بعد از آن وضو کند - فلیستثر ثلثا - پس باید که بینی بفیشاند بعد از آب کردن سه بار و اصل استثنای پراگنده انداختن چیزه را زان الشیطان یسیت علی خیشومه - زیرا که بدستی که شیطان شب میکند و میباید درین جنبی و سه و جلای ساختن شیطان در بیتی بحقیقت است و کیفیت آن موکل بعد از شایع است و افهام و عقول با احواط و ادراک امثال این اسرار قاصر طریق اسلام در امثال این امور که شایع بدان خبر داده همین است که ایمان بدان باید آورد از بیان کیفیت آن سکوت کرد و بعضی تاویل کنند آن را و گویند آدمی را در خواب اخطا و غلط و غماز و افتاد و در بینی که همسایه تجاویز و مانع و محل ابدی تو افسوسه ادراکیده است جمع گردد و مانع آید از ادا سے حق تلاوت و فهم معانی آن باعث گردد بر فقرت و کسل از رعایت خفیه و خشوع و اینها همه مریضیات شیطانیست پس گویا شیطان در اینجا شمشیر چنانکه زمود بر کتسمیه بر طعام شیطان همراه بخورد و تبرکات ذکر نزد خواب بخوابد و این نیز احتمال هر دو طریق دارد این وجه مناسب است و طریق اول اسلام و احکم در دین و الله اعلم - متفق علیه و قیل لعبد الله بن زید بن عاصم - دگفته شد مر عبد الله بن زید بن عاصم را که از کبار انصار است در باب وضو چه گفت و چه حجت است و او را حاکمی وضوے رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند قائل سیمیه کذاب بشارکت وحشی بن حرب قتل یوم الحرة - سینه ثلث و سنین و عبد الله بن زید بن عبد الله بن کثیر از اصحاب الاذان گویند و این صاحب وضوے رسول الله است صلی الله علیه وسلم پرسیدند از دے - کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوضو - چگونه وضو میکرد آنحضرت - فدعا بوضو - پس طلبید عبد الله بن زید آبی را که بدان وضو توان کرد تا وضو بکنند و بنماید ایشان را کیفیت وضوے آنحضرت - فانزع علی یدیه - پس ریخت آب بر هر دو دست خود - فغسل یدیه مرتین مرتین - پس شست هر دو دست را یعنی تا بند دست و دو بار ثم مضمض و استنثر ثلثا - پستر آب در دهان انداخت و بفیشاند بینی را بعد از آب انداختن در آن سه بار - ثم غسل وجهه ثلثا - پستر شست روے شریف خود را سه بار - ثم غسل یدیه مرتین مرتین الی المرفقین - پستر شست هر دو دست را دو دو بار یا هر دو آرنج - ثم مسح رأسه یدیه پستر مسح کرد سر مبارک خود را بر هر دو دست خود و مسح دست تبر بر عضو گذاریدین یا بر اندام ناقص بهما و او بر پستر بر هر دو دست را از جانب پیش بجانب پس بعد از آن تفسیر کرد اقبال و او بار را بقول خود که - بدارا - مقدم رأسه - آغاز کرد مسح را به پیش از سر خود - ثم ذهب بهما الی قفاه - پستر بر هر دو دست را بجانب قفاهے خود معنی اقبال این است - ثم ردهما - پستر باز گردانید هر دو دست خود را - حتی رجع الی المكان الذی بدأ منه تا آنکه باز آید بجای

در دهن کرد و آب در بینی کرد و پیشانی بینی را سه بار بیهفت از آب و در بعضی نسخ صباغ و استنشق و جو نیست - و فی آخری - و در روایت دیگر از متفق علیه این چنین آمده که - فمضمض و استنشق من کف واحد - پس مضمضه کرد و استنشق کرد از یک کف آب - فصل ذلک ثلثا - پس کرد آن را سه بار - و فی روایت البخاری - و در روایت دیگر که مخصوص بخاری است این چنین آمده مسح را سه قاتل بهما در بر و واحد - پس مسح کرد سر خود را پس اقبال کرد بر دوست واد بار کرد یکبار - ثم غسل رجلیه الی الکعبین بستر شست هر دو پا سه خود را تا هر دو شست انگ - و فی آخری که - و در روایت دیگر بخاری را آمده - فمضمض و استنشق ثلث مراتب من غرغره واحد - پس آب در دهان کرد و پیشانی بینی را سه بار از یک کف آب و غرغره نین یکبار آب برداشتن بدست و ضم آن بری یکشت بد آنکه احادیث و روایات در مضمضه و استنشق ثلث آمده در بعضی سه غرغره آمده و در بعضی یک غرغره تفصل و وصل و مضمضه صور مختلفه آن متعدد است چنانکه در شرح بیان کردیم و مذہب شافعی بقول صحیح آن است که هر دو سه غرغره کند هر یک مضمضه کند بعد از آن استنشق بطریق وصل و مذہب حنفی آنکه هر یک سه غرغره کند جدا جدا بطریق تفصل تا مجموع شش غرغره باشد هر دو طریق در احادیث آمده و تواند که گاهی چنین کرده باشد و گاهی چنان و ترجیح این طریق بجهت موافقت اوست بقیاس چه بینی و دهان هر یک عضو علیّه است پس جمع کرده نشود میان آنها چنانکه در سایر اعضا و لا بد چه شش که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه در علم اصول فقه مقرر شده است دشمنی از تفاوت و نظیر به نقل کرده که وصل جائز است نیز نزد امام ابو حنیفه و تفصل هم رواست نزد امام شافعی و ترمذی از شافعی روایت کرده که گفت جمع کردن میان مضمضه و استنشق جائز است و جدا جدا کردن هر یک کباب تازه دوست تر از این پس خلاصه در میان نماند و الله اعلم - و عن عبد الله بن عباس - رضی الله عنهما - قال توضأ رسول الله - گفت ابن عباس وضو کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شست اعضا را - مرة مرة - یک یک بار - لم یزد علی هذا زیاده کرد بر یکبار شستن زیاده البخاری - و عن عبد الله بن زید - رضی الله عنه - ان ابی صلی الله علیه وسلم توضأ مرتین مرتین عبد الله بن زید مذکور گفت وضو کرد آب آنحضرت صلی الله علیه وسلم شست اعضا را دو بار - رواه البخاری - و عن عثمان - رضی الله عنه انه توضأ بالمقعد روایت است از عثمان که وضو کرد و موضعی که نام و سه مقاعد است و گویند که عمر رضی الله عنه بیرون مسجد صفه بنا کرده بود برائے نشستگاه مردم تا در آنجا بنشینند و سخن کنند و شعر خوانند و آنجا راجع نیز میگفتند و مقاعد جمع مقعد است بمعنی جائے نشست - فقال - پس گفت عثمان - الا انکم وضو در رسول الله - آیا انما هم و ما انما هم شمار کیفیت وضو پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فتوضأ ثلثا ثلثا - پس وضو کرد عثمان رضی الله عنه سه بار - رواه مسلم - پس از احادیث معلوم شد که غسل اعضا وضو گاهی یکبار بود و در زمانه بود و دو بار و وقتی سه بار و غالب احوال سه بار بود اما یکبار اقتصار است بر قدری که در حدیث درست نبود و دو بار با الله است و نظیر و آن را نور علی نور خوانده اند و سبب مزید توأب و مضاعفت اجر گردانیده و سه بار که نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه است و زیاده بر سه تعدی و تجاوز و اسراف و ظلم است و منعی عنه است و ازین بصورت زیاده نیست و منعی نقصان چنانکه در حدیث آمده و با وجود آن بطل وضو نیست و در بعضی احادیث غسل بعض اعضا سه بار و بعض دو بار و بعض

یکبار نیز آمده و این را مورد تہمت است متعدد است کہ در احادیث و روایات و این منہ براسے بیان جواز و توسیع دائرہ ست و نزد بعض
 یکبار شستن موجب اثم است از جهت ترک سنت مشہور و صحیح آنست کہ موجب اثم نیست از جهت صحت احادیث
 و اوردہ در آن و امام محمد در موطاے خود گفتہ کہ شستن سه بار افضل است و کتابہ و بار کفایت است و یکبار اگر با سبغ و اکمال
 یا شستن کافی است مذہب ابی حنیفہ این است و شافعی گفتہ کہ دو ست ندارد مزیادہ بر سه را و اگر مکند حرام نمیگویم و مشہور از
 مذہب سنی آن است کہ مکروہ است کہ است تنزیہی - و عن عبد اللہ بن عمر و قال رجلا من رسول اللہ بازگشتیم بابا پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم من مکۃ الی المدینۃ - از مکہ بسوس مدینہ - حتی اذا کنا بما را بالطریق - تا آنکہ رسیدیم ما بر سر آبی کہ در راہ کہ
 بود - فقبل قوم عن النسر - شتابی کردند و اضطرابی نمودند کہ در ہے در وضو کردن نذر نماز دیگر گویا کہ وقت نماز تنگ میشود
 و میگذشت - فمضوا و جم عجال - پس وضو کردند این گروہ و حال آنکہ ایشان شتابی کنندگانند در وضو و عجال کہ عین و خفت
 جیم و بشتم عین و شدت جیم ہر دو روایت آمدہ جمع عاجل بمعنی شتابان - فانتہینا الیہم - پس رسیدیم ما باب ایشان - و اعتقاد ہم طرح
 و پاشنہ ہاے پاے ایشان ہویدا بود بجهت خشکی - لم میہا الماء - نرسید باہنا آب - فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم دلی الاعقاب من النار - و اے مر پاشنہ ہا را از آتش دوزخ چون باعث عذاب و عید خشکی پاشنہ ہا بود
 نسبت دلی باہنا کرد و در حقیقت عذاب متوجہ بعضا حسب پاشنہ ہا کہ تقصیر کردند در شستن آن و بخشکی کہ عذاب مخصوص پاشنہ ہا
 باشد و ہوا الظاہر و دلی بمعنی نختی عذاب و ہلاک آید و نام وادی است در دوزخ - اجزوا الوضوء کما لکم تکمید وضو را چنانکہ ہیچ جزو از اجزائے وضو
 منسول خشک نماند و در حدیث دیگر آمدہ است کہ اگر مقدار کیسہ را خن خشک بماند وضو درست نبود - رواہ مسلم - و در بخاربت
 دلیل است بر آنکہ شستن پامان در وضو فرض است کہ بر ترک آن و عید فرمود و مسح کفایت نمیکند و ہمچنین مذہب اندھم و فقہاے
 اعمار و اصحاب و ثابت شدہ خلاف آن از ہیچ یکے کہ اعتبار و اعتیاد داشته باشند را جماع و مہر بیان کرد و وضوے پیغمبر خدا را
 صلی اللہ علیہ وسلم تعلیم کرد آن را ہر دم از صحابہ عظام مثل علی و عثمان و عبد اللہ بن زید کہ اورا حاکمی وضوے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 گویند و انس و جابر ابی ہریرہ و عبد اللہ بن عمرو بن العاص و غیر ایشان رضی اللہ عنہم اجمعین ہمہ متفق اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شستن
 پامانے مبارک خود را در وضو وقتے کہ نہ در موزہ بودند و احادیث لاتعد و لاتحصى و اصل بترتہ تواتر معنوی درین باب ثابت
 شدہ و نصبت رسیده اند و این و عید بر ترک آن در احادیث بیشتر وارد شدہ و از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما آمدہ کہ صحابہ مسح
 میکردند پامانے خود را تا آنکہ امر کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم با سبغ وضو و عید فرمود بر ترک آن پس بگذاشتند مسح را
 و منسوخ گردید آن و طحاوی از عبد الملک بن سلیمان روایت کرد کہ گفت گفتم معطائے خراسانی را کہ از اکابر تابعین است
 آیا رسیده است ترا از ہیچ یکے از صحابہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ مسح کرد بر قدین گفت لا دانشد فرسیدہ و گفتہ اند کہ علماء اجماع
 کردہ اند بر وجوب غسل بر طین بعد از آنکہ سابقا اختلافی در آن داشتہ اند و قاعدہ است کہ اجماع متاخر مفعول تفع میگردد و اختلاف
 سابق را اگر گفتہ شود کہ اجماع آنست کہ ہمہ اتفاق داشتہ باشند بر حکم و درین جا خود خلاصہ نقل میکنند کہ بعض

قال انما یسبح بعض تغیر بیان غسل و بعض کلمه میان بر و وجوبش آنست که این خلایق و در اینجا مستبر نیست از جهلت مذرت مخالفه و عدم اعتقاد بوسه غایت آنکه این اجماع باشد که منکر او کار گرد و بعضی از علماست که حکم کرده اند بکفر مخالف آن اما طایفه ماسلوک طریق احتیاط است و با وجود خلایق و شبهه آن حکم بکفر نتوان کرد و لهذا علم و خلاصه سخن درین باب آنست که کتاب الله درین حکم عقل و مشیتیه واقع شده و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم که بکفر شمرت و از اثر سیده است بیان آن کرده و روشن گردانیده که مراد الدارین است و الله اعلم - و عن النخعي بن شعبة بن عجمی ان شورا است اسلام آوز و در عام الخندق و بعضی گویند اول منشا بر او خیر مینه است از امرای مخصوص معاویه بن ابی سفیان و صاحب رسته و مشورت او است - قال ان النبی صلی الله علیه و سلم وضا النخعی علی ناصیهه - گفت مغیره که آن حضرت صلی الله علیه و سلم و ضمه و پس مسج کرد بر بوسه پیشانی خود بداند که در عهد امیر مسج مر اختلاف واقع شده در مذہب امام مالک واجب مسج تمام سر است چه در قرآن مجید امیر مسج سر کرده و چون سر تمام تمام سر است لا یمسج تمام سر واجب باشد و مذہب امام شافعی آنست که امیر مسج مطلق سر است کل یا بعض اگر چه دو سر بوسه باشد زیرا که مسج رسانیدن دست ترست بسر و این معنی در مسج بعض صادق است و نزد امام ابو حنیفه فیض مسج چهارم حصه سر است و حجت ایشان حدیث ناصیهه است و ناصیهه نام چهارم حصه سر است از جانب پیش و اگر مسج تمام سر واجب بود بوسه اقتصار بر مسج ناصیهه نکرده و اگر کبر از آن واجب یافتی گاهی براسه بیان جواز آن را نیز کرده و روایات در مذہب امام احمد مختلف است موافق مذہب هر یک از آنکه ثلثه و اغلب روایات موافق مذہب مالک است و در و ابی یوسف اکثر سر و از بعضی مشائخ حرمین شنیدیم که از مشائخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئله مسج الراس مع مالک و امام ابو حنیفه فرماید آیت و ان کل یز و حدیث بیان آن کرده و تفصیل این سخن در شرح سفر السعاده کرده شده است و آنکه فرمود علی الهامه - و مسج کلاه بر دست از محمول بر نیست که چون با داسه ذقیه مسج و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیهه کرد بحجت تکمیل آن و اداسه سنت است که مسج تمام سر است بجای مسج بقیه راس مسج بر عمامه کرد از براسه اقامت طریق تطهیر و تطیف فی الجمار و بر مذہب مالک از براسه تمام و بقیه وض است که مسج تمام سر است که بعضی سر کرده و بقیه بر عمامه کرد و در پیش گفته که تواند که این و بهم را وی باشد شاید که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بطریق عادت دست بر عمامه گذرانیده را وی تو هم کرد که مسج کرد بران و الله اعلم انما مسج بر عمامه بطریق استقلال بے مسج سر چنانکه بر موزه کنند درست نیست زیرا که ثلثه مطلقا از امام احمد شرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و سائر تمامه راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول و سعه که فرمود - علی تحقیق - ناظر درین معنی است و در پیش گفته که تجویز کرده اند مسج بر عمامه جمعه از فقهای اصحاب حدیث و اکثر دران فتاوی و در دیار اسلام بر خلایق آنست اتقی و الحق مجرد این خبر متل حکم بدان نتوان کرد الا اگر خبر بے باشد مثل مسج خفین و رعایت ظهور را اشتباه نماند روشنی آفتاب و الله اعلم - رواه مسلم - و عن عائشه رضی الله عنها قالت کان ابی صلی الله علیه و سلم یحب التین - گفت عائشه که بود آن حضرت که دوست میداشت آغاز کردن از جانب راست با استطاع - اما اگر میتوانست درین کلمه شارت است بنا کند و محافظت این کار چنانکه فرمود - فی شانه کلاه و کار ناکه خود هر کار را بے خود

یعنی در ہر کار یا ابتدا ہر است کردے و جانب راست اختیار کر دے پس ازان بیان کار اور تفصیل آن کرد بقول خود۔ فی طورہ۔
در طہارت کردن چنانکہ در وضو اول دست راست شستے و پلے راست شستے اما زخارہ پا و گوشہا شستہ میشوند۔ و ترجمہ۔
و در شانہ کردن سوے سر و پیش ابتدا از جانب راست کردے۔ و تنقلہ۔ و در غلین پوشیدن اول پا سے راست و لہر سوے
شفق علیہ۔ و ذکر این سہ چیز بر طریق تمثیل است و ہر چہ از باب تشریف و تکریم و تزیین است ہمہ ازین قبیل است چنانچہ جامہ پوشیدن
و پارہ روزہ آوردن و مسجد آمدن و مسواک کردن و از متوضا بیرون شدن و سرمہ کشیدن و ناخن بریدن و سوے بغل و شوارب
گرفتن و سوے سر تراشیدن و در حلق راس بعض بین مخلوق اعتبار کردہ اندہ بعض بین حلق گذارہ بعض فی مناسک الحج والاداء
اصح و اظہر و انچہ ازین باب است مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجاء و پاک کردن بینی و بر آوردن جامہ و مانند
آن مستحب در سوے آغاز بچپ است و این ہمہ بحسب شرف و کرامت راستی است چنانکہ فرشتہ دست راست شرف دارد و ہر فرشتہ
دست چپ و ہمسایہ دست راست مقدم است بر ہمسائہ دست چپ صحیح راستی در ہر جامہ ہر شستہ

الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا بستم۔ چون پوشید پوشیدنیہا را از
جامہ و غلین و موزہ و جز آن۔ و اذا توضا تم۔ و چون وضو کنید۔ فاذا کواہیا سکنم۔ پس آغاز کنید بجانب ما سے راست خود و در
پیش رویہ آیات بایمانکہ ہر دو یک معنی است اول جمع بین و ثانی جمع ایمن۔ رواہ احمد و ابوداؤد۔ و حسن سعید بن زید۔ سیکہ
او عشرہ پیشہ است زوج اخت عمر بن الخطاب۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وضو لمن لم یذکر اسم اللہ علیہ نیست وضو سے کمال
ہر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا را بر سوے پس لازم آید کہ نیست نماز مگر کسے را کہ ذکر کرد نام خدا بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا نہ و منقول از مسند
ابن لفظ است سبحان اللہ العظیم و سبحہ و بعضی گفتند افضل بسم اللہ الرحمن الرحیم است بعد از تہنید و شہور این لفظ است بسم اللہ و الحمد للہ
علی دین الاسلام رواہ الترمذی و ابن ماجہ و رواہ احمد و ابوداؤد و عن ابی ہریرۃ و الدارمی عن ابی سعید الخدری عن ابیہ و زاد وانی اولہ۔ و زیادہ
کردہ اند احمد و ابوداؤد و دارمی و راہل حدیث شایین کلام را کہ۔ لا صلوة لمن لا وضو لہ۔ پس معنی حاریث بن عیینہ با شد نیست نماز مگر کسے را
کہ نیست نماز او وضو نیست وضو مگر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا را بر سوے پس لازم آید کہ نیست نماز مگر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا
را بعد از تہنید و در اول وضو سنت است یا استحباب و نزد امام احمد در روایت با اختیار جماعہ از صحابہ واجب است و شرط وضو
است بحکم این حدیث کہ نفی وضو میکند نزد عدم تہنید و نزد جمہور این معمول بر نفی کمال است آثار وایت احمد و ابوداؤد و دارمی
کہ مذکور شد این احتمال را دور تر می اندازد و کما لا یخفی و حجیت جمہور قول خداوند تعالی است کہ فرمود اذا قمتم الی الصلوۃ فاغسلوا
وجہکم (الآیۃ فرمود چون بایستید برائے نماز بشوئید رویہا سے خود را و دستہا سے خود را و ذکر تہنید نکرد و اصحاب سنن اربعہ
روایت کردہ اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد تعلیم وضو فرمود وضو کنید چنانکہ امر کردہ است پروردگار تعالی و در انچہ
امر کردہ است و سے تعالی خود ذکر تہنید نیست و در آخر فصل ثالث از ابی ہریرہ و ابن مسعود و ابن عمر بیاید کہ پیشہ فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جسدا و چون ذکر خدا نکند پاک نگردد مگر اعضا سے وضو سے

و سیاق این کلام در اثبات کمال وضو است تشبیه و این امارت سنیت و استحباب برو و سنیت و سے اختیار طحاوی و قد در می است
 و در بدایه گفته که اصح آنست که سحلب است - و عن القبط - بر وزن کریم - بن صبرة - یفتح صاد و کسر با صحابی مشهور است
 معد دوست و رابل طائف - قال قلت - لقط بن صبر و گفت گفتم - یا رسول الله اخبرنی عن الوضوء خبرده مرا از وضو که حسن و سے
 و کمال و سے و چهیت - قال سیخ الوضوء - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تمام و کمال و ترومان بکن وضو را - و خلل بین الاصل
 و تحلیل کن میان انگشتان دست و با و تحلیل در لذت چیزے را در میان چیزے در آوردن و تحلیل اصل به سنت است نزد
 ابی حنیفه و شافعی و نزد احمد تحلیل انگشتان پا سنت است بے خلاف و آن را نیز اگر کند باکی نیست ولیکن گفته است که تحلیل خنجر است
 تر است نفس را و در تحلیل انگشتان دست از و سے دور روایت است و مشهور آنست که سنت است و در روایت نیست
 زیرا که تفریح آنها معنی از تحلیل است و نزد مالک تحلیل مخصوص با انگشتان پا است که انگشتان دست بحسب خلقت از هم جدا و گشاده
 باشند و اگر بیکدیگر چسبیده و متصل باشند چنانکه بے خلعت آب میان آنها نه و اگر واجب است تحلیل و وحیدے که بر ترک تحلیل در عهد
 و از طینی وارد شده چنانکه در بدایه آورده است محمول برین صورت است و بعضی گفته اند که این حدیث ضعیف است کذا و کذا شیخ
 ابن الهام و کیفیت تحلیل انگشتان پا آنست که بخنجر دست چپ ابتدا کند بخنجر پائے راست و ختم کند بخنجر پائے چپ و تحلیل انگشتان
 دست پرا آوردن بعضی در بعضی است و باین فی الاستنشق - و مبالغه کن در استنشاق و در روایت و بالغ فی المضمضة و الاستنشاق
 و حد مضمضه پیر کردن تمام دهن است بآب و مبالغه آنست که آب تا حلق برسد و نزد بعضی گردانیدن آب است در تمام دهن
 و حد استنشاق آنست که آب تا نرمه بینی رود و مبالغه در آنکه از و سے بگذرد و نزد بعضی کشیدن آب بنفس تا نایست بنبی - الا ان
 تکون صامتا مگر آنکه باشی روزه دار که مبالغه در آنها درین هنگام نیست بلکه مکروه است بجهت توهیم فساد روزه و مضمضه
 و استنشاق فرض است نزد امام احمد و قول مشهور در غسل و وضو و سنیت است نزد امام مالک و شافعی و در هر دو سنت در وضو
 و فرض در غسل نزد امام ابو حنیفه رحمته الله علیه اجماعین - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و رواه ابن ماجه و الدارمی الی قوله
 بین الاصل - یعنی این عبارت که بالغ فی الاستنشاق الا ان تکون صامتا و حدیث ابن ماجه و دارمی نیست و عن
 ابن عباس رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا توضأت فخلل اصابع یدیک و یدیک - چون وضو کنی
 تو پس تحلیل کن انگشتان هر دو دست و هر دو پاے خود را - رواه الترمذی و در وی ابن ماجه نحوه و قال الترمذی هذا حدیث غریب -
 و عن المنسیثور بن شداد مستور و یفهم مسم و سکون سین مملو فخرج فوقانیه و سکون و او و کسر را در آخر دال شد و یفتح شین و تشدید
 دال مد و دست در ابل کوفه و در وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و لیکن سماع دارد از و سے صلی الله علیه و سلم - قال رایث
 رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا توضأ یکلک چون وضو میکرد میباید نرم میکرد - اصابع رجليه بخنجره انگشتان هر دو پا
 خود را با انگشت خرد خود و در یک بخنجر مستقر تحلیل است بدان و بعضی گفته اند که اینجا بمعنی تحلیل است و وجه تخصیص بخنجر تحلیل است
 که در آمدن و سے در و درون انگشتان آسان ترست و نیز خردست بخردان مناسب تر است - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و عن الشیخ

در هیچ حدیثی صحیح نیامده وجه آنچه آمد همین است که وضو کرد یک بار و دو بار و سه بار و وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول شافعی بتملیک مسح باین حدیث است و بقیاس مسح بر غسل و جابش این است که این حدیث مختل است و احادیث دیگر صحیح اند که مسح یکبار بر یک رجل مختل بر تمسین لازم است و نه مسح بر تخفیف است قیاس و سه غسل نتوان کرد و در فتح الباری گفته که هیچ طریقی از تمسین ذکر نشده مسح نیامده و اکثر علما هم بر آنند که شافعی که میگوید تملیک مسح مستحب است و ابو داود گفته احادیث عثمان که هر صحاح اند دلالت دارند که مسح یکبار بوده است و شیخ ابن الهیثم گفته که تکرار مسح بوجه غریبه آمده ولیکن آنها بخالف احادیث صحیح حجت نیست نزد اهل علم است و آنچه از این قبیل آمده محمول است بر تکرار یک آب نه آب جدید و تمسینی گفته که تملیک مسح آب جدید بر عت است و در روایتی غریب از امام ابو حنیفه آمده اما تملیک مسح یک آب در پدایه گفته که مشروع است و مروی است از ابی حنیفه و در بعضی شروح پدایه گفته که حسن از ابی حنیفه روایت کرده است که اگر سه بار مسح کند یک آب مسنون باشد و الله اعلم - و عن عیسی بن ابی ریحان را فی النبی صلی الله علیه و سلم توضا و انه مسح راسه - روایت است از عبد الله بن زید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگوید که وضو کرد و مسح کرد بر خود را با بغیر فضل دیدیم - بآیه که جز آب زیادتی هر دو است است یعنی آب جدید گرفت و مسح کرد و تبری آب که گرفت مانند از شستن و دستها را کنار دو کتب حنفیه مذکور است که اگر یک مسح کرد تبری آب که باقیست از غسل اعضا منضمه کفایت است و حکم آن دارد که گویا از آن گرفت و کافی نیست تبری باقی از مسح و حدیث نیز درین باب از ابن مسعود نقل میکنند و در حدیث نیز روایت این ایه آمده بهمان غیر بآیه موحده من فضل بدید یعنی بآیه که باقی مانده است از زیاتی بدین صحیح همان روایت مذکور در متن است زیرا که در روایت دیگر صحیح آمده که گرفت بر آیه مسح سر آب جدید را پس او را فضل همان باشد باقی باقی در دست نیز رد باشد - رواه الترمذی و رواه مسلم مع زواید - ترمذی انچدریث را همین قدر روایت کرد و مسلم نیز روایت کرده است لیکن باز یاد تمام ذکر مفهمه و استئذان و غسل وجه و باقی اعضا و وضو باشد و مصنف چون ذکر آن را زائد را در احادیث دیگر آورده است برین حدیث ترمذی که در سه ذکر مسح راس است بجا که جدید اقتصار نمود و نفهم و عن ابی امامه ذکر وضو رسول الله - روایت است از ابی امامه که ذکر کرد وضو و پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم قال گفت ابو امامه - و کان - و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسح الما قبلین مسح میکرد و شستن رو و هر دو کبج چشم را و باقی و موق هموز و غیر موق چشم از جانب بی جاس روان شدن اشک کذا فی القاموس و جوهری گفته از جانب بی گوش هر دو لفظ حدیث احتمال هر دو دارد و لفظ تنقیه یعنی اولی اعتبار هر دو چشم است بمعنی ثانی بلا حظه هر یک و شک نیست که شستن هر دو داخل است در تطاف - و قال - و گفت ابو امامه با آنحضرت صلی الله علیه و سلم - الاذان من الرأس - گوشها از سر است و داخل در دست و از بخار و حکم مستفاد میگردد که اگر گوشها را همراه سر مسح کرده شود و بقیه آب سر کرده شود نه آب جدید و حکم اول ائمه اربعه متفق اند و نزد بعضی گوشها از رو و است و همراه و مسح کنند و بعضی گویند که گوشها از سر است و باطن از رو و و ایشان الاذان من الرأس را ضعیف گویند یا از قول ابی امامه دارند حکم ثانی که مسح گوش باب سر است

مذہب ماست و مذہب امام احمد نزد اکثر مشائخ مذہب و سے بزرگہ غالب کیسکہ دست کردہ وضوے رسول خدا را صلی اللہ
 علیہ وسلم ذکر کردہ کہ سر را و گوشہ را بیک آب مسح کردہ و احادیث بسیار بدان مطلق اند و نزد شافعی و احمد ہر دہایتی و مالک گوشہ را
 باب جدید مسح کنند و در بن باب نیز حدیثی آمدہ غالباً در اکثر احوال باب سر کردہ و احیاناً چون در دست تری نمائند
 آب جدید گرفتہ و اللہ اعلم۔ رواہ ابن ماجہ و ابوداؤد و الترمذی و ذکر کردہ اند ابوداؤد و ترمذی کہ۔ قال حماد۔ گفتہ است
 حماد کہ یکے از رواۃ این حدیث است۔ لا ادری در بنی بابم کہ این قول۔ الاذان من الراس من قول ابی امامۃ
 از قول ابی امامۃ است کہ با جہاد خود گفتہ۔ او من قول رسول اللہ۔ یا از قول پیغمبر خدا است۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و عبارت حدیث کہ
 مؤلف آورده تحمل ہر دو معنی است و ترمذی حماد ہم از بخانا شی است۔ وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال جاء اعرابي الى النبي
 آمد بادیہ نشینے بسوے پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم لیساکہ عن الوضوء۔ در حالیکہ پیسریا و از کیفیت وضو و کمال دے۔ فاراہ ثلث
 ثلثا۔ پس نمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن اعرابی را شستن اعضا سہ سہ بار۔ ثم قال هذا الوضوء و پیستر فرمود چہین است
 کمال وضو۔ من زاد علی هذا فقد اساء و قدی و ظلم۔ پس کیسکہ زباید کرد بر سہ بار شستن پس تحقیق بد کرد و از حد در گذشت و ظلم کرد۔
 رواہ النسائي و ابن ماجہ و ردی ابوداؤد معناه۔ وعن عبد الله بن الفضل انه سمع ابنه يقول۔ روایت است از عبد اللہ بن فضال
 بضم میم و فتح غین ترجمہ و فتح فاسے مشددہ صحابی مشہور است کہ دے شنید پیسرخور یا کہ میگفت۔ اللهم اني اسالك التقصير
 الابيض عن بين الجنۃ۔ خداوند من سوال میکنم ترا کہ شوک سفید از جانب راستہاے بہشت۔ قال۔ گفت عبد اللہ بنی
 صل اللہ الجنۃ۔ ای پسر من بطلب از خدا بہشت را۔ و نغز بین النار۔ و پناہ جوی بخدا از آتش و در رخ بینی این تجسم
 و فقول کلام چہیست کہ جاسے معین و مقامے خاص بر صفت مخصوص از بہشت طلب داری تو آن خواہ کہ ترا خدای
 تعالیٰ از آتش و در رخ نگاہ دارد و بہر بہشت در آرد۔ فانی سمعت رسول اللہ۔ پس بدستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ
 علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ انه سيكون في هذه الامۃ قوم۔ بدستی کہ نشان این ست نزدیک است کہ باشند درین امت گرد ہے کہ۔
 يعتقدون في الظهور والدعاء۔ میگذرند از حداد و اعتدال در طہارت و در دعا اما از حد در گذشتن در طہارت زیادت بسیار
 شستن و در بر پختن آب اسراف نمودن و در شستن مبالغہ تا بحد وسواس کردن و در دعا با فساد طہارت و بساط ادب کشیدن
 و مطالبے معین در خواستن و خارج از حیطہ امکان و عادت طلبہ اشتن۔ رواہ احمد و ابوداؤد و ابن ماجہ۔ وعن ابی بکر کعب
 محابی عظیم الشان است سید القراء سید الانصار و کاتب الوحی مناقب و سے در موضع دیگر نوشتہ شدہ است رضی اللہ
 عنہ۔ عن النبي صلی اللہ علیہ وسلم قال ان للوضوء شعبا نایقال له الوطمان۔ فرمود بدستی کہ مر وضو را دبوے ست و در وسواس
 انگندہ کہ گفتہ میشود و نام بردہ میشود و را دلہان مشتبی از دل کہ بمعنی اندوہ و رفتن عقل بسبب اندوہ و بمعنی حیرت و تشبیہ و دلہان
 بحیرت اندوہ و تحیر و در حرص بر طلب و وسوسہ و انگندن مردم را در آن یا این صفت انسانی ست کہ بحیرت و وسوسہ و سے
 در حیرت و اندوہ افتادہ بمجاز بران شیطان اطلاق کردہ اند۔ فالتقوا و وسواس الماء۔ پس پیسریہ و وسواس اورا کہ در وضو

می آرد در اسرار آب می اندازد و از حد سنت بیرون می افکند۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و لیس اسنادہ بالقوی عن اہل الحدیث۔ گفت ترمذی کہ این حدیث غریب است کہ خبر یک کس آن را روایت نکرده و اسناد او قوی نیست نزد علماء حدیث إِنَّمَا النَّهْيُ خِدْعَةٌ خَيْرٌ مِنْ رَجَبَةٍ زیرا کہ مانع از نیم پیچ کیے را کہ سند آورده باشد آن را جز خارجہ بن مصعب ابو الجراح سرخسی۔ و ہر لیس بالقوی عن اہل الحدیث۔ و سے نیست قوی وثقہ نزد یاران ماکہ اہل حدیث اندر اخطا کرده اند علماء سے حدیث درو سے و تضعیف کرده اند اورا۔ وعن معاوی بن جبل۔ رضی اللہ عنہ۔ قال رایت رسول اللہ گفت معاذ ویدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم اذ اقرضنا مسیح وحبہ بطرف ثوبہ۔ چون وضو میکرد مسح میکرد و رو سے مبارک خبر در با گوشتہ جامہ خود از اینجا معلوم میشود کہ بعد از وضو حضورا بجامہ کہ پوشیدہ بود پاک کردنہ رویا سے جدا براسے آن آمادہ داشت و اگر ثوب را مثال آن دانند نزد و نیست۔ رواہ الترمذی۔ وعن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان لرسول اللہ گفت عائشہ بود پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم خرقتہ۔ جامہ کہ میشف بہا اعضائہ بعد الوضوء۔ می چید و میگرفت ہاں خرقتہ آب از اعضائے خود پس از وضو از اینجا معلوم شود کہ جامہ علیحدہ داشت براسے شف اعضائے وضو۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث لیس بالقائم۔ روایت کرد آن ترمذی و گفت این حدیثی است کہ نیست ایستادہ یعنی قوی و برپا۔ و ابو معاذ الرازی ضعیف عن اہل الحدیث۔ و ابو معاذ کہ روایت کنندہ این حدیث است سست سست نزد اہل حدیث و ترمذی در جامع خود این ہر دو حدیث را روایت کرده و ہر دو را تضعیف نمودہ است و در تضعیف حدیث اول گفته کہ رشد بن سعد و عبد الرحمن بن ابی اقریق ضعیف اندر حدیث و گفته است کہ صحیح نیست و رین باب چیز سے از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خصت کرده اند تو سے از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در منہیل بعد از وضو و آنہا کہ مکروہ پنداشتہ اند بجهت آنست کہ آب وضو زن کدہ میشود انتہی و در کتب حنفیہ مذکور است کہ اگر نہ بقصد تکبر باشد مکروہ نیست و اگر بقصد تکبر و تنہ باشد مکروہ است و نزد بعض اولیے آنست کہ گفتن زیر کہ آن حضرت کرده است و اگر کنند مکروہ نیست و نزد بعض مکروہ زیرا کہ درو سے از اثار عبادت است و آب وضو تسبیح میکند خدا کے ناماے را مادام کہ تراست و اللہ اعلم

الفصل الثالث عشر عن ثابت بن ابی صنفیہ تابعی سست شنیدہ انس را و امام محمد باقر و اسفیان ثوری و ابن عیینہ ازو سے شنیدہ اند و ائمہ دیگر اورا تضعیف کرده و گفته اند کہ کثیر الوہم بود و راخبار و روایہی الحدیث بود و ابن عیینہ گفته کہ لیس بشی۔ قال قلت لابی جعفر ہو محمد الباق۔ گفت ثابت گفتہ مرا بی جعفر را کہ محمد باقر بن علی زین العابدین است سلام اللہ علیہما و علی آبائہم الکرام بدانکہ امام باقر از اعظم قہماے مدینہ مطہرہ بود و ثقہ و کثیر الحدیث و روایت دارد از پدر خود امام زین العابدین و ابن عمر و جابر و آمد شد و سے بر جابر بن عبد اللہ انصاری بسیار بود و ازو سے استماع حدیث بسیار میکرد و گویند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجا بر اشارت کرده بود کہ کیے از اولاد من پیش تو تکلم خواہد نمود و ملقب باقر نیز از نزوح رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و بقر در لغت ثگافتن و فراخ کشادن است و سی محمد بن علی زین العابدین بقدری اعلم

آورده اند که چون امام زکریا جابری آمد جابر کبیر السن شکره بود و انبی گشته می پرسید گیتی تو گشته منم محمد بن علی پس جابر میگفت که مرجم جابرا این رسول الله و ولد مطهره و ریحا نیل پس دست و جیب امام محمد باقر می برد آورد و برگردان و بر سر سینه و بغل و سینه میگذاشت و ایندو بوسه اخلاص و عقیدت و مشام النش و محبت می شمید چیسست اسکی ز تو خوشتر و دم تو بوسه کسے داری و دسے سر و زانو نام قدرت کسے مادر و میگفت بر لب از من یا این انخی هر چه بخوای از احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم که در هر باب احادیث بسیار از سکه یاد دارم و احادیث طویل از جابر بسیار است که تفصیل خصوصیات احوال روایت میکرد رضی الله عنه پس ثابت بن ابی صفیه با امام محمد باقر گفت حدیثک جابر بن ابی صفیه صلی الله علیه و سلم تو نماز مرتبه و مرتبین مرتبین و ثلثا ثلثا آبا حدیث کرده و خبر داده است ترا جابر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وضو کرد و شست و اعتضارا گاه یک یک بار و گاه سه دو و بار و گاه سه سه بار قال نعم گفت محمد باقر از سکه حدیث کرده است مرا جابر بدان رواه الثرغزی را بن ماجه و حسن ثوبی را بن زید رضی الله عنه قال ان رسول الله و روایت است از عبد الله بن محمد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تو نماز مرتبین مرتبین وضو کرد و شست اعتضارا و دو بار و قال ابو نوره عیله نوره و فرمود شستن دو و بار نوره بر نوره یعنی طهارت بر طهارت و سنت بر غرض سبب مزید نورانیت است و درین لفظا تلخیص است بقصم تجلیل و حسن عثمان رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم تو نماز ثلثا ثلثا گفت عثمان بن عفان که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وضو کرد سه سه بار و قال و فرمود و پدر او فرمود و وضو الانبیا و قبلی و وضو ابراهیم امین و وضو سکه تام و کامل است وضو سکه من و وضو سکه پیغمبران که پیش از من بوده اند مخصوص وضو سکه ابراهیم خلیل الرحمن که متفلسن طهارت و نظافت مخصوص است و از اینجا معلوم میشود که وضو سکه پیغمبران سابق بر پیغمبرین و مخصوصیات پیغمبر است مگر آنکه اشارت به این خصوصیت بشاید باشد بدلیل متعلم چه آنکه سیاق حدیث بر این دلالت دارد و روایات زیرین روایت کرد این دو حدیث را زرین و النوری شریف القانی فی سنده صریح مسلم و شیخ محمد الدین فودی حکم کرده است بضعف حدیث ثانی که از عثمان است رضی الله عنه و شیخ محمد مسلم و حسن النش از قال کان رسول الله و گفت النش بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وضو اکل صلو و وضو میکرد و بر سر نماز و کان احدی یأکی فی الوضوء الم یحدث و بود سکه از مالک پیغمبر می کرد و او وضو و امام که حدیث نمیکرد و وضو نمی شکست پس بعضی میگویند که واجب بود بر حضرت و سکه صلی الله علیه و سلم وضو کرد این براسه بر نماز چنانکه حدیث آمده و الا لست دار و بر آن لفظ میگویند که آن بطریق اخذ غریب و علم بظواهر کتاب بود که از او نقلیم الی الصلو و فاغسلوا بی وجوب است و الله اعلم رواه الدارمی و حسن محمد بن یحیی بن حبان و نسیم حا و با سعه محدثه مشهوره ابو عبد الله الصاری مازنی فقیه مالیه ذکر کرده و را بن حبان و نسیم صاحب المبعثه روایت میکنند از ابن عمر و انس و از پدر خود و سکه از شیخ امام مالک است تجلیل میکند و او را مالک و ذکر میکرد و بیجا و توفیه و علم مات سخته احمدی و عشرین بوات قال قلت گفت محمد بن یحیی گفت لعبد الله بن عبد الله بن عمر مرید عبد الله بن عبد الله بن عمر که مالیه است و ثقه تمیز الحدیث برادر سالم بن عبد الله بن عمر را ثقه قبل از خیره سالم عبد الله بن عمر را روایت

وضو و عبد اللہ بن عمر کل مصلوۃ - خبر دہرا از وضو سے عبد اللہ بن عمر ہر نماز - طہر اکان او غیر ظاہر - با وضو باشد یا بے وضو - حسن اخذ - از کہ گرفته است آن را و از کہ رسید است اورا این روایت - فقال - پس گفت عبد اللہ بن عبد اللہ حدیث تمہما بنست زید بن الخطاب - حدیث کردہ است ابن عمر اسناد قر زید بن الخطاب کہ بت عم اوست و زید بن الخطاب ہر او عمر بن الخطاب ہر کان ترار دے و از ہما جرین اولین است اسلام آوردیش از عمر و حاضر شد و آقہ بہ ترا و شاید دیگر کہ بعد از ان بہت شہید شد و لم یاتہ بر خلافت ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ سال دو از ہم از ہجرت روایت کردہ است از و سے عبد اللہ بن عمر و اسما بنت زید نیز از صحابیات است پس این اسما حدیث کرد عبد اللہ بن عمر - ان عبد اللہ بن خطلم بن ابی عامر ثعلبی کہ عبد اللہ بن خطلم غیل کہ پدر و پسر ہر دو صحابی اند و خطلم غیل از مساوات صحابہ است و در روز احد شہید شد و قتل و سے کہ بدان غیل لقب یافتہ مشہور است و عبد اللہ در روز قاتل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہفت سالہ بود روایت کرد از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و سے مردے خیر و قاتل بود و اسیر انصار بود و شہید شد و در وقتہ حرم ابو عامر را بہ پدر خطلم کا فواز عالم رفت و داخل ہا و یک شفاوت گشت - حدیث ان رسول اللہ حدیث کرد عبد اللہ بن خطلم اسما بنبت زید را کہ پیغمبر خدا سے اللہ علیہ وسلم کان امر بالوضوء لکل مصلوۃ بادر کہ امر کردہ شدہ بود و بنور ہر نماز - طہر اکان او غیر ظاہر - با وضو یا بے وضو - فلما شقی ذلک علی رسول اللہ - پس ہر گاہ کہ سخت آمد و بنور ہر نماز پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم امر بالسواک عند کل مصلوۃ - امر کردہ شد بسواک کردن نزد ہر نماز و وضع عنہ الوضوء و شہادہ از و مہ شریف و سے وضو بخ گردانیدہ شد و بنور ہر نماز - الاسن حدیث - مگر از جهت بے وضوئی - قال - گفت عبد اللہ بن عبد اللہ - فکان عبد اللہ یری ان بہ قوۃ علی ذلک - پس ابو عبد اللہ بن عمر را سے میزد و اعتقاد میکرد کہ مراد از قوت است بر وضو کردن برا سے ہر نماز یعنی اجتہاد کرد و گفت و موضوع وضو بخ و وجوب است ولیکن اولویت و انصافیت آن مر کسے را کہ تواند کرد یا فی سبت فافہم ففعلہ حتی مات - پس کہ عبد اللہ بن عمر وضو را برا سے ہر نماز تا آنکہ مرد - رواہ احمد - و عن محمد بن ابی بکر بن عمرو بن العاص ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم مر بسعد و ہو بیوضاً - روایت است از عبد اللہ بن عمر کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گذشت بسعد بن ابی وقاص و حال آنکہ بعد وضو میکرد و آب بسیار میرنجت - فقال ما ہذا لانسرت یا سعد - پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چیست این اسراف آب ای سعد - قال انی الوضوء سرف - گفت سعد آیا در وضو اسراف ہست و در آب کہ نہ غریز الوجود و کمیاب است و بمنزل است عارۃ چہ اسراف باشد - قال نعم - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرسے در آب میباشد - وان کنث علی نہر جار - و اگر چہ باشی تو بر چوئے روان و این مبالغہ است در ترک اسراف در آب چہ اسراف درین صورت تصور نیست و بعض گویند کہ اگر چہ در ریختن آب اسراف نباشد اما اسراف در عمر و تضييع وقت باقی است و نزدیک است انچہ بعض گفتہ اند کہ مراد با اسراف در چندین شام است یعنی اگر چہ در انکار آب در نہر جاری اسراف و تضييع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرعی انہی بہت - رواہ احمد و ابن ماجہ - و عن ابی ہریرۃ و ابن مسعود و ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من تروا ذاکم لمدکسے کہ وضو کند و ذاکم نام خدا را - فائے بطہر جسد کہ پس بدستی کہ دے پاک میکرد اند من خود را بہمہ آن - و من تروا ولم یذکر

نہ آن طریق کہ حدیثیست از صحاح کورین باب آورد و عن ام سلمہ قالت قالت ام سلمہ گفت ام المؤمنین ام سلمہ کہ گفت ام سلمہ
 کہ مادرش بن مالک است رضی اللہ عنہا۔ یا رسول اللہ! لیسیتی من الحق۔ ای پیغمبر خدا بد رستی کہ خدا شرم ندارد از گفتن حق
 و پرسیدن آن یعنی نبی کریم از جیاد افشن از پرسیدن حق و این توطیہ و احتیاط است ازین سوال کردن۔ نزل علی المرأة من غسل
 اذا اخلت۔ پس چون دے فائے نبی کریم از جیاد افشن و پرسیدن حق پس میرسم آیا هست بر زن غسل و تکیہ اختلام کند
 و خواب بیند چنانکہ مردان می بیدند۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آری هست غسل بر زن۔ اذا رايت الماء۔ چون بہ بنیاد آب منی را
 چنانکہ حکم مردم این چنین است۔ فغسلت ام سلمہ وجہا۔ پس پوشید ام سلمہ روے خود را بجهت شرم۔ و قالت۔ و گفت۔ یا رسول اللہ
 او تحلم المرأة۔ آیا خواب می بیند زن آنچنانکہ آب بر آید از روے۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آری می بیند و می بیدار آب از روے
 تربستہ بینک۔ خاک آلودہ باد دست تو اصل معنی این ترکیب و عا است بدل و افتقار بعد از آن چنین زبان زد عرب خدا
 کہ در وقت تعب و زحمت این عبارت را اطلاق کنند و حقیقت معنی آن را مراد دارند و مراد آنست کہ تعب از قوامی مسلم کہ این
 چنین میگویی و بفرست خود در کئی کئی کہ زن را آب منی باشد چنانکہ مرد اگر زن را آب منی نیست۔ فبشربها و ولدنا۔ پس بچیز
 و بچہ سبب ماندن از زنی را فرزند او متفق علیہ۔ این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است۔ و یا رسول اللہ
 ام سلمہ۔ و زیاده کرد مسلم برین مذکور بروایت ام سلمہ این عبارت را کہ آنحضرت فرمود۔ ان ما والزل غلیظا بیض۔ بد رستی کہ آب
 مرد صلب است و سفید۔ و ما المرأة رقیق اصفر۔ و آب زن نازک است و زرد۔ فمن ایها علل او سبق۔ پس هر کدام از آب مرد یا زن
 کہ بالا بر آید غالب گردد یا بیشتر و رحم افتد۔ یکون منه الشبه۔ می باشد از آن مانند شدن و زنند اگر آب مرد بیشتر افتد یا غالب شد
 فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن بیشتر است یا غالب مانند مادر شود۔ و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ
 بود پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اغتسل من الجنابة۔ چون غسل میکرد از جنابت۔ بدأ بفصل یدیه۔ آغاز میکرد پس می شست
 هر دو دست را۔ ثم یوضا کما یتوضا للنسوة۔ پسترو وضو میکرد چنانکہ وضو میکرد برائے نماز ظہر از جنابت و در پیشستن
 پایا پیش از نیت آب بر بدن و حدیث آئندہ از میمونہ رضی اللہ عنہا صریح است در تاختن از آن غایب است و میگوید کہ چنان
 و گاہ چنین و ندید ما تا خیر است از جهت حدیث میمونہ و در باب گفته کہ تاخیر غسل جلیین بحیث آنست کہ پایا و غسل آوردگی
 اند با آب و گل و لای پس شستن آنما فائده ندارد و اگر وضو بر سنگ و تحت باشد مثلا بیشتر بشوید و تاخیر نکند و غسل چنانچہ این
 میتوان بود و اللہ اعلم و نیز دلالت دارد بر مسح کردن سر درین وضو و برین است ظاہر روایت از امام ابی حنیفہ رحمہ در ردیہ
 مسح نیست چہ مسح کردن فائده ندارد و در نیت آب بود از روے مردم آنست صحیح قول اول است و بالجواب وضو بر پا کہ
 می شست باین کیفیت کہ فرمود ثم یخرأ صابغ فی الماء۔ پستری در آورد و انگشتان خود را در آب۔ فیخلل بہا اصول شہ
 پس تخلیل میکرد انگشتان توخماے بوی خود را۔ ثم یصب علی رأسه ثلاث غرات بمیدیه۔ پستری بر سرش بر سر خود کہ آب
 بر دو دست خود۔ ثم لیمض الماء علی جلدہ کلمہ بعد از آن میریخت آب را بکثرت بر تمام اندام خود چنانکہ روان میشد۔

متفق علیه - و درین روایت ذکر غسل فرج نیست - و فی روایت مسلم - و در روایت دیگر مسلم را آمده که - بیدار - آغاز میکرد غسل را بغسل
 پدیه قبل ان یدخلها الا نادى پس می نشست بر دودست خود را پیش از آنکه در آورده اند آرد آوند آب - ثم یغسل بینه علی شماله - پستتر
 میریخت آب را بدست راست بر دست چپ آفران ریختن آب - فیغسل فرجه - پس می نشست فرج خود را - ثم یغسل بینه
 وضمو میکرد - وعن ابن عباس قال قالت سمیة وضعت للنبی صلی الله علیه وسلم - گفت ابن عباس گفت سمیة نه که یکے از
 از دوح مطهره و خاله ابن عباس است نهادم بر آستان حضرت غسل - آب که بدان غسل کند غسل بختین و سکون سین بر دودست
 است - فیرتد ثوب - پس پوشیدم آب را بجامه یا پوشیدم حضرت را در دم پیش او پرده - و صب علی بدیه - و ریخت آنحضرت بر دودست خود - ثم غسلها
 پس نشست بر دودست را خم صب علی بدیه غسلها پستتر ریخت آب بر دودست پس نشست بر دودست را - ثم صب بینه علی شماله
 پستتر ریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود یعنی دو بار بر دودست آب ریخت و دست دوم را بدست راست بر دودست
 آب بر ریخت فیصل فرجه - پس نشست فرج خود را یعنی بدست چپ - فغسل بیده الارض - و بعد از فراغ از شستن فرج زودست خود را
 یعنی دست چپ را که آن نشست فرج خود را بر زمین فیسما - پس بر دودست چپ را بر زمین بجهت مبالغه در تطهیر و انقا - ثم غسلها -
 پستتر نشست آن دست را بغض و استغشی و غسل وجهه و ذراعیه - پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و نشست رو سے خود را و بر سر خود
 را تا آرایج - ثم صب علی رأسه و افان علی جسده - پستتر ریخت آب بر سر خود و ریخت و روان کرد آب بر تن خود - ثم نخی - پستتر کشید از آج
 که غسل کرده بود - فیصل قد میه - پس نشست بر دودست خود را این حدیث صریح است در ترک مسح سر و تاخیر غسل قدیم بکلام حدیث
 صاحب و اخذ امام ابی حنیفه در مسح سر آن حدیث است و در اصل تقدم این بیان و این حدیث نیز عمل کرده اند چنانکه معلوم شد - فثابته فیما میمونه میگوید
 پس داوم آن حضرت را بعد از فراغ و سے از غسل جامه را که بدان پاک کند و بجا بدن را و بچند آب را - فلم یأخذ به پس نگرفت آن جامه را
 و پاک نکرد بدان بدان را و در حدیث دیگر آمده که آوردیم مندی را پس بنفشاند بدان آب را یعنی مسح نکرد بدان و پاک نکرد
 و بنفشاند آب را بدست از رو سے خود و اختلاف کرده اند علما که پاک گردانیدن اعضا بجامه بعد از وضو کرده است یا مستحب یا مباح
 و بعض گفته اند که از جهت آن نگرفت و پاک نکرد که آن جامه چرکین بود و اساطم - فالطلق و هو یغض بدیه - پس روان شد آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم و حل آنکه و سے می نشانید بر دودست خود را ظاهر او را نشانیدن و مستحب است از آب آلوده حدیث آمده است
 که چون وضو کنید بنفشانید دستها را و بعض گفته اند که مراد بنفش بدین اینجا بنهانیدن آنها است و رشی چنانکه داب اهل قوت است
 در راه رفتن زیرا که افشانیدن آب و فتر نکرده است از جهت بودن او آخر عبادت و این معنی بعید است از مقام - متفق علیه
 و لفظ البخاری - این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و این لفظ حدیث که مذکور شد بخاری راست است و مسلم
 این معنی را بلفظ دیگر ردایند کرده - وعن عائشة قالت ان امرأة من الانصار سألت رسول الله - گفت عائشة که زن
 از انصار پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن غسلها من الحيض - اگر کیفیت غسل کردن و سے از حیض - فامرنا کیف لنغتسل -
 پس فرمود آنحضرت آن زن را که چگونه غسل کند و بیان کرد که شست آن را - ثم قال فخذی وضوء - یکسر فادبهم و بلفظ بزرگه و کون

میگفتی چنانکه هر يكی از مادر و سه دست می انداخت و آب می گرفت و بنیاد ری - پس زود می شناخت آن حضرت بسوسه
 آب و شوی میگردان من در گرفتن آب حتی اقول در لی در لی - تا آنکه مکر میگفت من آن حضرت گذار بر این من گذار بر این من
 یعنی گذار تا من هم آب گیرم - قالت گفت سعاد که راوی حدیث است - و شما جنبا آن - و حال آنکه آن حضرت و عائشه هر دو
 جنب بودند و غسل جنابت میکردند متفق علیه - و درین حدیث دلیل بر آنست که چون جنب دست و آب در آورد بقصد شستن
 دست از جنابت تا بر سه در آب میگذرد زان ندارد و بسا که گرفتن آب و استعمال آب بے اعتراش ممکن و معتبر نباشد
 پس بکلی ضرورت اعتبار آن مساقط آمد اما اگر دست بقصد شستن و نه از جنابت در آورد و تباہ میگردان آب چه ضرورت مرتفع میگردد
 آن که باین قصد در آورد اگر عضو را دیگر جز دست و اندام ضرر ندارد از جهت عدم ضرورت و در آن در آن آن که نقل الشیخی عن
 الحیطة و انام محمد در موطا سے خود گفته کہ بودند مردان و زنان در زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ غسل میکردند معا و آن درست است
 خواہ مرد و آب پیشتر گیر و یا زن و این است قول ابی حنیفہ الغنی عنہ اشکل است کہ در آخر باب قال لفظ جنب حدیثی می آید کہ میفرماید
 کہ زن غسل کند بقیه آب مرد و غسل کند مرد بقیه آب زن و درین صورت کہ درین حدیث است لازم نمی آید غسل زن بفصل یا ممد
 چه حدیث ناظر است کہ آن حضرت مبارک است میبود و بیشتر آب می گرفت و اگر اعتراش معا باشد نیز در کثرت تا نیمه مرد و لازم آید کہ اگر گویند
 آنچه در آن حدیث آئینہ مذکور شد است عینیت است و آنچه این جا مذکور است خصیت و کلام در آن حدیث آئینہ نیز
 باید انشاء اللہ تعالیٰ

الفصل الثانی - عن عائشہ - قالت سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الرجل یجد اللبل - پرسیدہ شد آن حضرت
 از حکم مردی کہ می یابد مرد جامه خود یا بر بدن خود تری را - و لایذکر احکاما - و یاد ندارد خواب را و لذت آن را - قال - گفت آن
 حضرت در جواب - یغتسل - غسل کند - و عن الرجل الذی یری اند قد حبل - و پرسیدہ شد از حکم مردی کہ میداند و با و دارد کہ
 خواب و میہ است - و لایذکر طلا - و نمی یابد تری را قال لا غسل علیہ - و مرد میرست غسل برودے منکر اگر مرد و زن یکجا بخیم خیمه
 باشند و تری بر جامه خواب بینند و ندانند کہ از کینست و بر کد آن یکے از بینها غسل واجب گرد و خواب اگر سفید است از مرد است
 و غسل برودے واجب آید اگر زرد است از زن است و بر دست غسل بعض گویند اگر بر طول افتاده است از مرد است اگر بر عرض افتاده
 از زن و احتیاطا در آنست کہ مرد و غسل کنند کذا قال الشیخی - قالت ام سلمہ - گفت ام سلمہ مادر النبی که حاضر بود و بشنید این
 مس کہ را - بل علی المرأة تری ذلک غسل - آیا هست بر زن کہ ببیند لالی را و یا داند از خواب را و مقصودش اینست کہ آیا
 زن نیز تری می بیند و شوی دارد - قال - پس جواب داد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم - نعم - اگر غسل واجب است بر آن زن
 و زن آب نمی دارد - ان النساء شقائق الرجال - بدینست کہ زنان نظائر مردان اند و خلقت طبیعت هر چه مردان راست از
 احکام طبیعت زنان را نیز هست مگر آنچه مخصوص بر مردان واقع شده و وجودی از قبیل اهل است و شقائق جمع شقیقه و هر چیز کہ دوبارہ
 کردہ شد بر بارہ ماستیق بار و دیگر گویند و لند برادر را شقیق خوانند کہ دوبارہ انداز یک اصل پس زن و مرد نیز شقیق یک دیگر اند از یک اصل

لیا درود عن ابن عباس را کہ میں تم کو حدیث راہی۔ وعن حماد بن عمار۔ رضی اللہ عنہما۔ قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یتوضأ بعد الغسل۔ یوہی آخوشت صلی اللہ علیہ وسلم کہ وضو نہ کرے پس از غسل یعنی ہمان وضو کہ در اول غسل میکرد و چنانکہ گذشت کفایت میکرد و بعد از آن از غسل وضو دیگر باز نمیکرد۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد والنسائی و ابن ماجہ۔ وعنها قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یغسل برأسه بالخطمی۔ یوہی آن حضرت کہ می شست بر سر بارک خود را بخطمی کہ سرخا و فتح نیز جائز است چیز سے است کہ بدان سر بشوید چنانکہ گل سرشوی در دیار باد۔ و ہو جنب۔ و حال آنکہ آن حضرت جنب می بود و غسل جنابت میکرد۔ یعنی بزرگ آب بندگی میکرد و شستن ہمان آب کہ پاک میکرد سر را بخطمی۔ و لا یصیب علیہ الماء۔ و می ریخت بر سر آب دیگر چنانکہ مردم در حمامات اولاً سر بشویند و بعد از آن غسل میکنند و آب دیگر بر سر ریزند و غالباً خطمی در آب کمتر می بود و چنانکہ لغیر می داد و آب را در پیش کہ سلطان است بیرون نمی آورد۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن یحییٰ بن علی قال ان رسول اللہ گفت یحییٰ بن امیہ یا یحییٰ بن مردہد صحابی اند کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را می رجلا لغسل بالبراز۔ ویدمروے را کہ غسل میکرد و صحابی یعنی بر سر نہ فصد المبریس بالا برآمد آن حضرت میر را تا و غط و نصیحت کند مردم را از ارتکاب این چنین شنیعت و عادت شریف بود کہ چون حکم از احکام شریعت کہ بدان ہتمام شد است تعلیم کند خطبہ می خواند۔ محمد امجد۔ پس حمد گفت مخدائے را۔ و اتی علیہ۔ و ثنا خواند بروے قللے بیستون مراد را بیان و تفسیر حمد است۔ ثم قال۔ یسترکفت آن حضرت۔ ان اللہ حی۔ ہرستی کہ خدا شرم دارند است از افعال بندگان و اظہار قبل و شغل ایشان ستیر۔ بروزن صدیق تشدید بسیار پوشند است گناہ بندگان و عیوب ایشان را۔ بحسب الحیا و التستر۔ و دست میدارد از بندگان شرم سازی را و پرده پوشی را یعنی حیاء و تستر از صفات حق اند و دست میدارد حق تعالی از بندگان خود و خلق باطلاق و سے ہر چه ممکن است از ایشان۔ فاذا اغتسل احدکم فلیستر۔ پس چون غسل کند سیکے از شما پس باید کہ پرده کند و پرده اندام نهانی خود را کہ این نیز نوعی از ساتریت است و در و سے خلق است بخلق اتی تعالی و تقدس۔ رواہ ابوداؤد و النسائی و فی روائہ دور روایت ابی داؤد و ابن چین آمده است کہ۔ قال ان اللہ ستیر۔ گفت آنحضرت کہ خدا سے تعالی ستیر است۔ فاذا اراد احدکم ان یغتسل۔ پس چون خواهد یکے از شما کہ غسل کند۔ فلیتوری بشی۔ پس باید کہ پوشیدہ کند اندام خود را بچیز کے

الفصل الثالث عن ابی بن کعب۔ صحابی جلیل القدر عظیم الشان است کہ بیت ابوالمذر است و ابوالطفیل نیز آمده القناری لقب ابوسید القراء سید الانصار آمده و عمر بن خطاب اورا سید المسلمین منجواند و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا بامر اتی تعالی قرآن شنواند و روایت کرده اند از و سے بسیار سے از صحابہ و تابعین و یوہی و سے رضی اللہ عنہما کاتب وحی۔ قال انما کان۔ گفت ابی بن کعب نبو داین حکم کہ۔ الماء من الماء و خضتہ فی اول الاسلام۔ مگر خضت و را فاذن اسلام و حکم کرد و بود کہ اگر جماع بکنید و از آن بکنید نماز بکنید مثلاً۔ ثم نمی چہرنا۔ پس ستر نمی کردہ شد ازین فرصت و گفته شد سبب غسل نماز بکنید و در فصل اول بیان آن گذشت۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد و الدارمی۔ وعن یحییٰ بن علی رضی اللہ عنہ۔ قال جاء رجل الی النبی روایت است از امیر المؤمنین علی کہ بیت آمد مروے بسو سے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آن مرو۔ انی غسلت من الجنابة

و موجب بزور زدن رانہ فقال - پس گفت آن حضرت بطریق تعجب - سبحان اللہ ان المؤمن لا یجس - بدرستی کہ مسلمان پلید نمیشود
یعنی جنابت نجاست حکم است کہ در شرع بدان حکم کرده اند و غسل بران واجب گردانیده اند اما بدن انسان بدان نجس نمیشود و لهذا غسل
جنب و سوزا و طاهر است و محالطت بدو سے جائز نہ ہذا لفظ البخاری - ابن لفظ بخاری شہ - و المسلم مغاوب - و مسلم را یعنی دوست یعنی
مسلم ابن مضمون را با الفاظ دیگر روایت کرده - و زاد بعد قوله - و زباده کرده است مسلم بعد این قول و سے کہ - فقط کہ - این عبارت را
کہ - یقینی و اما جنب فکر است ان ابا السکک حتی اغتسل - یعنی گفتیم آن حضرت و اعتمد از ابراہیم بن از مجلس ملاقات کردی تو مروت
جنب بودم پس کردہ پنداشتم کہ ہمیشہ کنی تا نوتا آنکہ غسل کنم - و کذا البخاری فی روایتہ اخری - و یحییٰ آمدہ است مر بخار سے را در
روایت دیگر - و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما - قال ذکر عمر بن الخطاب رسول اللہ - گفت ابن عمر کہ ذکر عمر رضی اللہ عنہما را - صلی اللہ
علیہ وسلم تصنیفہ الجنابہ من اللیل - کہ بدرستی کہ نشان این است کہ میرسد مر او را جنابت از شب - فقال لہ رسول اللہ پس
گفت عمر رضی اللہ عنہما صلی اللہ علیہ وسلم و صا و اغتسل ذکرک ثم نم - و وضو کن و بشوے عضو خود را پس خواب کن پس از نماز جا کرد
جنب را اما بعد از وضو این قدر طہارت نوم است مر جنب را چون این را کرد پاک خواب رفت متفق علیہ - و عن عائشہ
قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم ذاکان جبنا فاراد ان یاکل اونیام - گفت عائشہ بود آن حضرت چون می بود جنب پس میخواب
کہ بخورد یا خواب کند - و وضو وضو لا یغسلو - وضو میکرد و غسل وضو سے او مر نماز را و این نیز امر سے مستحب است نہ واجب متفق علیہ
و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا لی احدکم اہل - چون بیاید کسیکے از نماز خود را یعنی جماع کند
زن خود را - ثم اذا دان ایود - پیشتر خواند کہ بخورد یعنی دیگر جماع کند - فلیتوضا بینہما وضو - پس باید کہ وضو کند میان ہر دو و نوبت از جماع
بے وضو جماع بر جماع نکند - رواہ مسلم - و عن انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یطوف علی نسائہ لیسل واحد - بود آنحضرت
کہی گشت گرد زنان خود یعنی جماع میکرد و یک غسل و برائے ہر جماع غسل علی علیہ میکرد و رواہ مسلم - و ظاہر این حدیث و آلات
و از بر عدم وجوب قسم و رعایت نوبت بران حضرت در ازواج مطہرہ و الاذون است - یکے بخوہد کہ سے چون میرفت و مذہب تحفہ
نیز عدم وجوب است و آن حضرت بعض لفظ و تبرع میکرد کہ شاید کہ طواف بر جمیع نسایان صاحب نوبت باشد و اللہ اعلم
و عن عائشہ قالت کان النبی - گفت عائشہ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یکر اللہ علی کل احیانہ - ذکر میکرد خدا را و میرد نام او را بر ہر اوقات
خود چہ در حالت حدیث و جنابت و چہ غیر آن الا قرآن کہ در حالت جنابت نمخواند و ذکر و متوضا میکرد بعض میگویند کہ مراد بکر اینجا ذکر
تبارک و تعالی و تفکر و صفات و افعال و سے سبحانہ است - رواہ مسلم و حدیث ابن عباس سہ ذکرہ فی کتاب الاطعمہ - و حدیث ابن عباس
کہ در مضاجع اینجا ذکر است باشد کہ ذکر کنیم آن را در کتاب الاطعمہ اللہ اعلم و اللہ اعلم
الفصل الثانی عن ابن عباس قال اغتسل بعض ازواج ابی - گفت ابن عباس کہ غسل کرد بعضی از زنان پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم فی جہتہ - بآب کہ در جنبہ بود و بفتح جیم و سکون نا کا شہ بزرگ کہ آن را آثار گویند - فاراد رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان یوضا منہ - پس خواست آن حضرت کہ وضو کند از آب کہ فاضل نماندہ بود و در آن کا سہ از غسل بعضی از ازواج

فقال یس گفت آن بعض ازواج - یا رسول اللہ را می گفت جنبا - بدست می گیرند و این آب بقیہ آب است کہ از غسل جنابت من مانده بود - فقال ان الماء لا یجنب - بفهم یا کسر زون وفتح یا وضم زون پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ آب جنب نمیشود یعنی نجس نمیکرد و غسل کردن جنب بآن و رسیدن دست و بدن او بدان - رواہ الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجہ و روی الداری نحوه و فی شرح السنۃ عن میمونہ بلفظ المصنایح - و در شرح سنت روایت است از ابن عباس از میمونہ بلفظ کدر مصباح آورده است و آن این است کہ گفت میمونہ جنب خدم من و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس غسل کردم من از حقیقہ و زیادہ ماند در و آب بقیہ آن پس آمد آن حضرت تا غسل کند از آن آب پس گفت من غسل کرده ام یا رسول اللہ از آن پس غسل کرد آن حضرت و فرمود کہ آب نیاید بخورد و جنب را بآن آب جنب نمیشود و آنرا در لفظ مصنایح و لفظ کتاب آنست کہ در حدیث مصباح غسل مرد از بقیہ غسل زن لازم می آید و در حدیث کتاب و صورتی مرد از بقیہ آب غسل زن و در آخر فصل ثالث بیاید کہ مرد و منی عنه است جوابش یہاں کہ در فصل اول از حدیث عائشہ گذشت و عن عائشہ رضی اللہ عنہا - قالت کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یغتسل من الجناتہ ثم یستقی فی - غسل میکرد از جنابت پستر گری محبت بن یعنی اصحاب سے شریف خود را می چسباند پس تا گرم گردد و مرد را بر جاسے جامہ خود می ساخت کہ بآن گرم میشود - قبل ان اغتسل - پیش از آن کہ من غسل کنم پس از اینجا معلوم شد کہ بدن جنب پاک است - رواہ ابن ماجہ و روی الترمذی نحوه فی شرح السنۃ بلفظ المصنایح - و در حدیث مسلم آمد است کہ عائشہ حائض می بود و آب بخورد پس بآن حضرت میداد پس می نهاد آن حضرت درین خود را بر جاسے و درین و بعض و جنابت یک حکم دارد - و عن علی - رضی اللہ عنہ - قال کان النبی - بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یخرج من الخلاء یرون فی آبدان آنجا - فیکرنا القرآن - پس بخوانید از قرآن را و یا اکل معنا اللحم - و بخورد یا با گوشت یعنی پیش از وضو - و لم یکن یجھد و یجھز - شک را وی است و منی یجھد و یجھز یکے است یعنی باز نمیداشت آن حضرت را - عن القرآن - از خواندن قرآن - شئی - هیچ چیز - یسأل الجناتہ - مگر برون جنب - رواہ ابو داؤد و الدیلمی و روی ابن ماجہ نحوه - و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقرا الحائض ولا الجنب - بخواند حائض و نہ جنب خواه مرد یا زن - شئیا من القرآن - هیچ چیز را از قرآن - رواہ الترمذی - پس نزد بعض تمام آیت خواندن حرام است کثر از آیت میتوان خواند و نزد بعض کثر از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمہ و ظاہر لفظ عام است و اگر قصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العالمین نہ قصد تعادلت قرآن با کسے ندارد و نزد بعض و علی کے قنوت خواندن نیز حرام است و باقی از عہد و از کار لا باس بہ است - و عن عائشہ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و جواہدوا البیوت عن المسجد - روئے برگردانید این خانه را از جانب مسجد تا ما و خانه بآن سو فرود و عبور جنب و حائض در مسجد لازم نباشد - فانی لا اصل المسجد لحائض ولا جنب - زیرا کہ بدستی من حلال نمیدارم و آمدن مسجد را بر اسے حائض و جنب خواه بطریق مرد و یا شہد یکست نزد شافعی بطریق عبود جائز است

والملک نیز ہمیں ست و طبعی قتل کردہ کہ نزد احمد لکشت نیز جائز است و اللہ اعلم و ظاہر حدیث مجموعہ و اطلاقہ مؤید مذہب است۔
 رواہ ابو داؤد۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تدخل المملکۃ مینا فیہ صورۃ۔ در بے آئند
 فرشتگان خانہ را کہ در دوسے مثال جوانی ست۔ والا کلب۔ ونی در آئند خانہ را کہ در دوسے سگے ست و کلام درین در باب التناویر
 بیاید۔ والا جنب۔ ونی در آئند در خانہ کہ در دوسے جنب ست مراد کسے ست کہ جنب بودن عادت دارد و بواہ نتوان و تکاسل میرد
 چنانکہ وقت نماز گذرد و غسل نکند و این بر تقدیر سے کہ وضو نکند۔ رواہ ابو داؤد والنسائی۔ وعن عمار بن یاسر رضی اللہ عنہ مولاے
 بنی مخزوم بود و یا سر را ابو حفص لیفہ راہ خود را کہ سمیہ بنفسم سین و فتح بیم و تشدید تحتانیہ بوسے تزویج کرد و ازو سے عمار بوجود آمد و پدر و مادر او
 ہمہ قدیم الاسلام اند و عمار از مستضعفین ست کہ عذاب کردہ شدہ در راہ خدا یکبار سے مشرکان اور امیوسف خند پس آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم برو سے بگذاشت و گفت یا ناکوئی بردا و سلاما علی عمار کا کنت علی ابراہیم دو سے از مہاجرین اولین سابقین ست
 حاضر شد پدر او تمامہ مشاہد را و دوسے از دلائل حقانیت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ کہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم تشکاک
 الفقیہ الباغیۃ الحدیث و کشتہ شد بصغین و مناقب او کثیر است و مادر او را ابو جہل ملعون و فرج زد و کشت۔ قال قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم لئن لایقر بہم المملکۃ۔ سہ کس اند کہ نزدیک بنی آئند ایشان را فرشتگان۔ جینفہ الکافر کیے مردہ کا زو بعض ذات کافر
 مراد در مردہ یا زندہ اما استعمال جیفہ در مردہ بیشتر ست۔ و المتضغ بالخلق۔ دوم مرد سے بسیار آلودہ مخلوق یعنی خاصکے مجمہ نام
 طیب مشہور سے ست کہ در دوسے غالب زعفران ست و درین جزو تشدید است در منع ازان۔ والجنب الا ان یتوضا۔
 سوم جنب اگر آنکہ وضو کند۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن عبد اللہ بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم۔ و سے و پدر و سے و جد و سے ہمہ
 تابعین آمد و جد کلاں و سے عمرو بن حزم صحابی ست کہ آن حضرت اور عامل یمن ساخت و کتا سبے بوسے نوشت چن آنکہ
 روایت کیلہ۔ ان فی الکتاب الذی کتبہ رسول اللہ بدرستی کہ در کتا سبے کہ نوشتہ است آن را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لعمرو
 بن حزم۔ مر عمرو بن حزم را فتح حاسے محلہ و سکون زانے کہ آن حضرت اور در ناحیہ ازیمن عامل ساختہ بود و دوسے ہندہ سال
 بود کتا سبے بوسے ہمراہ ساختہ کہ در دوسے بیان فرائض و سنن و صدقات و دیات و جزآن نوشتہ و آن کتاب مشہور ست
 در باب یمن و در آن کتاب نوشتہ بود۔ ان لا یس القرآن الا طابہر۔ ہرگز مساس نکنہ قرآن را مگر کسے کہ پاک ست و مراد ظاہر از حدیث
 داشتہ اند۔ رواہ مالک و الدارقطنی۔ وعن ثعلبہ قال تطلقت مع ابن عمر فی حاجتہ۔ ثعلبہ کہ مولا سے ابن عمر ست و تائبے
 ثقہ است کثیر الحدیث صلی او ازو علم ست و بعض گفتہ اند از عرب ست و از کبار تابعین دائمہ ایشان ست مات شتہ سبع و عشرۃ
 گفتہ ردان شدم ہمراہ ابن عمر حاجتہ کہ دوسے داشت۔ ثقیفہ ابن عمر حاجتہ۔ پس ردان کرد ابن عمر آن حاجت خود را۔ و کان
 من حدیثہ یومئذ قال۔ و بود از جملہ حدیث ابن عمر کہ ردان روز کرد این کہ گفت۔ مر رجل فی سکتہ من السکک۔ گذشت مرد سے
 در کوچہ از کوچہا و سکہ بکسر بین و کاف مشہور یعنی راہ ہموار و برابر۔ ثقیفی رسول اللہ پس ملاقات کرد آن مرد پیغمبر خدا را۔
 صلی اللہ علیہ وسلم و در خسیح سن فاکٹا۔ و حال آنکہ تحقیق میردن آمدہ بود آن حضرت از آنجائہ۔ او بدل یا از پیشاب کردن شک

راوی است۔ فسلم علیہ۔ پس سلام داراکن مرد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فلم یرو علیہ۔ پس بازگروانید آن حضرت سلام دے
یعنی ندا و جواب سلام دی راحی اذاکا والرجل ان تیواری فی السکة۔ تا وقتیکہ نزدیک بود آن مرد کہ پنهان گرد و در کجیہ۔ ضرب رسول ص
زید بن غیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیدہ علی الحائط۔ مرد دست خود را بر دیوار۔ مسح بہا و جہ۔ مسح کرد بہر دست روئے مبارک
خود را تخم ضرب ضربہ افری مسح ذراعہ۔ پسترنزد ہر دست را بار دیگر بر دیوار پس مسح کرد بہر دست خود را تا آنجہ یعنی تیمم کرد۔ ثم روى علی
الرجل السلام۔ پسترن باز گردانید بران مرد سلام را۔ وقال انه لم یحس ان ارد علیک السلام۔ و فرمود کہ مرا باز نداشت از روی کردن سلام
بر تو چیزے۔ الا انی لم کن علی طهر۔ گر آنکہ نبودم من بر طہارت۔ رواہ ابوداؤد۔ ظاہر منظر در حدیث کہ شدہ آنست کہ مانع از روی سلام آن بود
کہ آن حضرت کردہ داشت رو سلام را بے وضو و بخت اشتغال آن بلفظ سلام کہ اسے از اسامے آئی ست اگر چہ مراد بدان بخا
سعی سلامت ست و در اینجا غایت تنظیم ست مرد خداوند تعالیٰ نام او را و لیکن این مشکل می شود بانکہ در صحیح آمدہ است کہ روئے
صلی اللہ علیہ وسلم ذکر میکرد خداوند تعالیٰ را در ہر وقت بہر حال و اگر گویند کہ مراد بآن ذکر قلبی ست گوئیم بصحت رسیدہ است ذکر لسانی
نیز خروج از خلأ کہ میگفت الحمد للہ الذی اخرج عنی یا یوزنی الحدیث و تسمیہ پیش از وضو نیز گذشت کہ باز نمیداشتہ او را از قرآن هیچ چیز
گر جنابت و بیرون می آمد از خلأ و تعلیم میکرد صحابہ را قرآن پیش از آنکہ وضو سازند و مانند آن میگویند کہ غریبت آن ست کہ بے وضو نام خدا
نیز ندانچہ شام ذکر کردیم ہمہ از قبیل خجست است کہ براے تعلیم جواز و تسہیل امر بر است آن را کہ گفتیم من و بخدا و توفیق کہ این جواب
جاری نمیکرد و در تسمیہ قبل الوضو چہ آن از قبیل غریبت ست بے شبہہ بلکہ ہر چہ وارد شدہ در موضع خاص مستحب ست ذکر آن کالا
یعنی پس ظاہر آن ست و اللہ اعلم کہ ذکر خداے تعالیٰ بے طہارت جائز ست لیکن با طہارت افضل و اکمل دادے است
و بران حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آن وقت چیزے از سلطان و عظمت آئی جل ذکرہ وارد شدہ کہ نگذاشتہ او را کہ ذکر نامے
کند بے طہارت خصوصاً در رو سلام کہ گنجایش توقف و تاخیر دارد و علی الفور واجب نہ ولیکن تا وضو کردن تاخیر نکرد در آن سبالاکن
مرد بر دو برو سلام فوت شود و عذر بعدی گردد پس تیمم کرد و جواب سلام دے داد و تعلیم کرد کہ تیمم در امثال این کافی ست مع وجود وقت
بر آب نالیم۔ وعن المہاجر بن قنفذہ انی البی۔ روایت ست از مہاجر بن قنفذہ بضم قات و سکون نون و ضم فا و ذال ہمچہ
در آخر نام کہ او خلف بن عمیر و مہاجر لقب او ست کہ آن حضرت فرمود ہذا المہاجر حقاً و صحابی قرشی تیممے ست و بعضی گفتہ اند
اسلام اور ذر فتح مکہ است و حسن بصری و غیر دے از دے روایت کردہ اند کہ دے آمد بن غیر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم و بیہول
و حال آنکہ آن حضرت بول میکرد۔ فسلم علیہ۔ پس سلام کرد بر آن حضرت۔ فلم یرو علیہ۔ پس رو کرد آن حضرت سلام را بر دے
حتے تو صاف۔ تا آنکہ وضو ساخت اینجا چون بیم غایب شدن مسلم و نوات او نبود تا وضو ساختن تاخیر کرد پس ازان جواب سلام
دے داد۔ ثم اعتمد رالیہ۔ پسترن ز خواہی کرد بوسے۔ وقال۔ و فرمود۔ الی کہ است ان اذکر اللہ الاعلیٰ طهر۔ بدرستی کہ من کردہ
پنداشتیم کہ ذکر کنیم نام خدا را مگر بر طہارت۔ رواہ ابوداؤد و رومی النسائی الی قولہ حے تو صاف۔ روایت کرد این حدیث را
تا آخر ابوداؤد و رومی النسائی تا قول اصحے تو صاف و قصہ اعتداز ذکر نکرد۔ وقال۔ و گفت نسائی این عبارت را کہ

فلما توفوا لہ علیہ طیبی گفتہ کہ درین حدیث دلیل است بر آنکہ ہر کہ تقصیر کرد در جواب سلام بعد از نماز از اعدا رہا کہ اعتذار کند بسوئے و سہ تا منسوب نگردد بکہ در بعض شریح گفتہ کہ حاشا کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در ادای عبادت قمر توان گفت بلکہ تاخیر از جہت وجہ مشعر و عدم بود و اعتذار محض نقص و تبرع و مقصود زجر و تشدید بود و تنبیہ بر آنکہ سلام بجلول کنندہ مکروہ است و ترک کلام و اگر است آن بر قضاے حاجت و تغیر ذات حق و صفات و سہ و تنزیہ ساحت غرت و عظمت و سہ لقائے کہ ذکر شود در پنجین وقتے از جہت بودن سلام از اسماء و سہ و تم و اللہ اعلم

الفصل الثالث عن ام سلمۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحسب یضم یا و ضم نون ثم نیام۔ بود آن حضرت کہ جنب می شد پستری خواب میکرد۔ ثم یثبۃ ثم نیام۔ بعد از خواب بیداری شد باز خواب میکرد یعنی با جنابت مگر خواب میکرد و بیدار میشد و مہارت بغسل نمیکرد و سابقا معلوم شد کہ وضو کردہ بخواب میرفت و خواب آن حضرت خود ناقص وضو بود پس بہمان وضوی بود و از غیر وضو صلی اللہ علیہ وسلم اگرچہ خواب ناقص است اما ظاہر آنست کہ بہمان وضو کہ بعد از جنابت کردہ بخواب رفت و طہارت نوم کافی است اگرچہ بعد از وضو بیدار شدہ بعد از آن بخواب رفته است و اللہ اعلم۔

رواہ احمد۔ وعن شعبۃ قال ابن عباس کان اذا اغتسل من الجنۃ۔ گفت شعبہ کہ ابن عباس بود چون غسل میکرد از جنابت یفرغ۔ یعنی یا و کسرا۔ بیدہ البیہ علی یدہ الیسیری۔ میرنخت آب بدست راست خود بردست چپ۔ صلیع مرار۔ ہفت بار۔ ثم یغسل زجرہ۔ پستری شست فرج خود را۔ فتنسہ مرۃ کم افرغ۔ پس فراموش کرد ابن عباس کیاری کہ چند بار ریختہ است فسالنی۔ پس پرسیدم کہ چند بار ریختہ شدہ است آب۔ نقلت لا ادری۔ پس گفتم من در نمیدانم و یاد ندارم من کہ چند بار شستہ شد۔ فقال سبیس گفت ابن عباس بطریق زجر و توج۔ لا اثم لک و لا یمنک ان تدری۔ نیست مادر مر ترا یا مباد مادر ترا چہ چیز باز داشت ترا از دریافتن و یاد داشتن و لا اثم لک کلمۃ ایست کہ عرب بطریق ضم و دشنام آن را ذکر کنند و لا ابا لک نیز در مثل این مقام مذکور گردد و از اینجا معلوم میشود کہ تلمیذ را باید کہ در پیش شیخ از عمل او حاضر و مستیقت باشد و غافل نبود و تا عمل او را یاد گیرد و بکار بندد و نقل کند و شیخ را میرسد کہ او را بر ترک آن ادب کند و در شستی نماید۔ ثم یوضو وضوہ للصلوۃ۔ پستری وضو کرد ابن عباس بخود وضو و سہ برائے نماز۔ ثم یغسل علی جلدہ الماء۔ پستری نخت بر بدن خود آب را۔ ثم یقبل بکذا۔

کان رسول اللہ۔ پستری گفت ابن عباس پنجین بود بغیر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم تیطہر۔ غسل میکرد و مہالغہ میکرد و طہارت رواہ ابو داؤد۔ بدانکہ انچہ وارد شدہ است در احادیث از شستن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دستہا را پیش از شستن فرج یا مطلق است یا دو بار یا سہ بار است و در فصل اول از باب الغسل ہم از روایت ابن عباس گذشت کہ ریخت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب بدست راست خود بردست چپ پس شست فرج خود را سہ ذکر بعد سہ معین پس انچہ از ابن عباس شعبہ روایت کرد کہ ہفت بار آب ریخت در صورتے مخصوص باشد بجنب مہالغہ و تطہیر و تغلیف چنانکہ در تطہیر او نے در بعض احادیث آمدہ است و شیخ ابن حجر گفتہ کہ شاید بجنب نجاستے بود کہ در دست چپ و سہ بود و این وجہ افادہ عدد سبع نمیکند مگر آنکہ قید کنند

کہ بچا سے سخت ہو کہ جب بالقد غسل نرود و وسیع عدد سے ست کہ رو سے کمال دارد و اگر گویند کہ آن اتفاقاً بود از ابن عباس پس سوالی و
از شعبہ نزو ایشان و درستی نمودن بری ہم درایت منافات دارد بآن چه این ظاهر و وجوب رعایت عدد است۔ و عن ابی رافع
مولائے آنحضرت است و بعض گفته مولائے عباس بود کہ بآن حضرت بخشیدہ بود نام او اسلم است در اصل قبلی است اسلام آورد و پیش از ہر
و حاضر نشد بدر را و حاضر شد احد را و مشاہدے کہ بعد از دست و گفته اند کہ چون بشارت آورد باسلام عباس آنحضرت او را
احتاق کرد۔ قال ان رسول اللہ گفت ابی رافع کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم طاف ذات یوم علی نساکہ گشت کہ یک روز سے
برزن خود و گذشت بر ایشان یعنی جماع کرد با ہمہ ایشان لغتسل عندہ بہ و عندہ نہد۔ در حالے کہ غسل میکن نزو این یعنی
نزد ہر کہ غم علی ملحدہ کرد۔ قال فقلت کہ گفت ابی رافع پس گفتم من مرا آنحضرت را۔ یا رسول اللہ لا تجعلہ غسلاً واحداً آخراً۔ آیا نمیکردانی با چرا
نمیکردانی آن غسل را یعنی چرا بعد از ہمہ یک غسل نکردی و الا آنحضرت و شد و ہر دو روایت است۔ قال۔ فرمود۔ ہذا۔ این ہر بار جدا
غسل کردن۔ از کہی۔ زیادہ شونده تراست از رو سے ثواب۔ و طیب۔ و خوش آیند تراست نفس را۔ و اطہر۔ و پاک تر
و طہیث تر است و ظاہر آنست کہ این ہر سہ یک معنی است یا قریب در معنی اند براے تاکید و مبالغہ مکرر آوردہ و طہیثی گفته کہ ظاہر
آنست کہ تطہیر براے ظاہر است و تزکیہ و تطہیب براے باطن با اول یعنی تزکیہ از براے از الہ اخلاق و سیمہ و ثانی یعنی تطہیب
براے تجلی باوصات حمیدہ و از اینجا ظاہر شد کہ از اینجا کہ بعد از ہمہ یک غسل کرد چنانکہ در فصل اول از حدیث انس گذشت از براے
تعلیم بر خست و تسہیل امر بر امت بود۔ رواہ احمد و ابوداؤد۔ و عن الحکم بن عمرو صحابی ست نزول کرد بصرہ را و معدود است ایشان
دو الی گردانید او را زیاد بر بصرہ پس از ان غزل کرد و والی خراسان ساخت پس مرد ہر و نشہ خمسین یا احد سے و خمین روایت کرد
از رو سے حسن بصری و غیرہ سے۔ قال نہی رسول اللہ۔ گفت نہی کرد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان یتوضا الرجل۔ از وضو کردن مرد
بفضل ظہور المرأة۔ بقیہ آب طہارت رن خود بقیہ آب وضو باشد یا غسل۔ رواہ ابوداؤد و ابن ماجہ و الترمذی و زاد۔ و زیادہ
کرده است ترمذی این لفظ را بطریق شک راوی۔ او قال بسورہا۔ یا گفت وضو کنند مرد و بسور زن و سور بضم سین و کون و او
بقیہ شے و بیشتر اطلاق و سے ببقیہ طعام یا شراب کہ کسی بخورد یا بنوشد واقع شود تا مراد اینجا فضل ظہور و بقیہ آب طہارت
ست و شک راوی در مجرد لفظے ست کہ تلفظ کردہ بدان آن حضرت کند قال الشیخ ابن حجر۔ و قال۔ و گفت ترمذی۔ ہذا
حدیث حسن صحیح۔ و عن حمید الحمیری قال۔ حمید بضم حا و فتح میم حمیری منسوب بحمیر بن سبا کہ سرحد سکون میم
تا بلع جلیل القدر است و از قدما سے تابعین از تفقات بصریین و انکہ ایشان است و محمد بن سیرین گفت کہ حمید اعلم اہل بصرہ
واقفہ ایشان بود گفت۔ لقیبت رجلاً محسب البنی۔ ملاقات کردم مردی را کہ صحبت داشتہ است پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم
اربع سنین۔ چہار سال۔ کہا صحبہ ابو مہرۃ۔ چنانکہ صحبت داشتہ آن حضرت را ابو ہریرہ کہ در غزوہ خیبر کہ در سال ہفتم از ہجرت
بود اہمیان آورد۔ قال نہی رسول اللہ۔ گفت آن مرد کہ نے کرد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان یغتسل المرأة بغسل
الرجل۔ از غسل کردن زن نے بزیادتی و بقیہ آبے کہ غسل کردہ است بدان مرد۔ و یغتسل الرجل بغسل المرأة غیل

کند و بقیہ آب کے غسل کردہ است بدان زن - زاد مسدود یا کرده است - سد و بروزن منظم کہ از کبار اتباع تبع تابعین است و در مرتبہ احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہما این عبارت را کہ - و لیفر فاجمعا - و باید کہ آب بگیرند از ظرف ہر دو از مرد و زن یکبارگی نہ نبوت اگرچہ در بعضی جمعیانیز در کرت و دو غسل ہر یکے از فضل دیگر لازم می آید چنانکہ سابقا در حدیث عائشہ در آخر فصل اول از باب الغسل اشارت بدان کردیم اما این قدر عفو است و منی عنہ غسل است بفضلی کہ بعد از غسل در ظرف بگذارد - رواہ ابو داؤد و الشافعی و زاد احمد فی الموطا و زیادہ کردہ است امام محمد بن احمد بن حنبل در اول این حدیث این کلام را کہ - نمی ان می شیطا عندنا کل یوم - نمی کردہ است آنحضرت ازین کہ شامہ کند یکے از ماہ بروز - او بول فی منفصل یا بول کند در جاے غسل کردن - رواہ ابن ماجہ عن عبد اللہ بن حسن - بدانکہ نزد اہل حدیث در طریق اساتید این دو حدیث سخن است و اگرچہ ترمذی حدیث اول را حسن صحیح گفته است و لیکن سہی تصنیف آن کردہ و ابہر می گفتہ کہ خطابی گفت اہل حدیث را ضعیف نیستند بطریق اسانید سے اعتسال رجل بفضل مائراة و اعتسال مائراة بفضل ماہرجل و اگر ثابت شود محمول است بشیخ و شیخ ابن حجر گفتہ کہ بیح یکے از است بان زفتہ و محال است کہ حدیث صحیح بخند و تحکس بان عمل نکردہ و بسوے آن زفتہ باشد و درین قول شیخ نظر است چہ بعضے از ائمہ مذہب امام احمد بن حنبل بدان رفتہ اند بطریق تعبد بدان فائل شدہ اند چنانکہ در شرح تفصیل بیان کردہ ایم

باب احکام المبادی

باب در بیان حکماے انواع آب چنانکہ آب آسمان و آب زمین و چشمہ و غیر چشمہ کہ دریا است و آب ایستادہ و روان قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل و پس خوردہ و حیوانات و آب حوضہا کہ در بیا باہنامی باشند و آب گرم شدہ و در آفتاب و غیر آن از انخبہ درین باب مذکور شدہ .

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یبولن احدکم - باید کہ بول نکند یکے از غلہ - فی الماء الدائم الذی لا یجری - در آب ایستادہ کہ نہ رود و روان نیست - ثم یقتل فیہ - پستروے غسل میکند روان آب و این گویا علت نبی الزبول کردن است یعنی دور است از عاقل کہ بول کند در آب و حال آنکہ غسل کند و روے متفق علیہ باید دانست کہ مراد آب قلیل است چہ اگر کثیر باشد حکم جاری دارد و نجس نمیکرد و غسل دروے جائز و بعض گفتہ اند کہ اگر خود کثیر ہم باشد و متنجس نگردد بول کردن خوب نیست شاید کہ اورا دیدہ دیگر آن ہم بول کنند و عادت گردد و زفتہ رفتہ آب تغیر یابد و مراد بتغیر آب تغیر صفتا و دست از رنگ و بو و مزہ نبی بر تقدیر اول براسے حرمت است و بر تقدیر ثانی براسے کراہت و قید لا یجری براسے آنست کہ آب جاری بوقوع نجاست پلید نگردد و نزد بعض شافعیہ آب اگر قلیل باشد و چون جاری باشد کہ در دست و قید اعتسال اتفاقست و وضو نیز عین حکم دارد و غلط نیز در حکم بول است بلکہ سخت تر و بدتر از آن و گفته اند کہ این ہمہ تفصیل در روزست و در شب قضاے حاجت در آب مطلق مکروہ و ممنوع است از جهت ترس اندکے جن کہ سیگویند کہ جاے ایشان در شب ہر جا کہ آب است می باشد کذا قال الشیخ ابن حجر المکی - و فی روایۃ لمسلم قال - و در روایتیے مرسل را آمدہ است -

لا یقتل احدکم فی الماء الدائم ویدجنب غسل نکمہ یکے از شما در آب ایستاده و حال آنکہ دوسے جنب است وایجاب مرا از برادر
قلیل است زیرا کہ اکثر حکم جاری دارد و معنی قلیل و کثیر در فصل ثانی معلوم گردد۔ قالوا کیف یغسل۔ گفتند چون در آب غسل نکند چگونہ
کند سیاہیرتہ قال۔ گفت ابوہریرہ۔ یستاد لہ سنا دلا۔ بگیر در آب را اگر رفتن یعنی برادر در آب را بدست و غسل کند بیرون آب از جہا
سعادہم میگردد کہ اگر جنب دست در آب و در آن آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نمیکرد اما اگر دست در آب برآید شستن دست
از جنب است در آن دستن کرد و گذارن قال اثنی۔ و عن جابر قال نبی رسول اللہ۔ گفت جابر نبی کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم
ان یبال فی الماء الرکد۔ از بول کردن در آب ایستاده۔ رواہ مسلم۔ و عن السائب بن یزید۔ حلیف نبی امیر باغی عبد
است ولادت او در سال دوم از ہجرت است و حاضر شد تحتہ الوداع را با پدرش در ہفت سالگی صحابی صغیر است رواہ
میکند از پدرش عامل گردانیدہ بود او را عمر رضی اللہ عنہ بر باز آمدنہ۔ قال ذہبت لی خاتی الی البنی۔ گفت سائب بر درمرا حالہ من
تزویمہ رضی اللہ عنہ وسلم نکالت۔ پس گفت خالہ من۔ یا رسول اللہ ان ابن اخی ورج۔ بدرستی کہ پسرخو بہترین در دنیا کہ
در بخور است۔ فمسح رأسی۔ پس بسود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہت مبارک خود سمر را۔ و دعائے بالبرکۃ۔ و دعا کرد مرا
برکت و زیادتی خیر۔ ثم تو مناک۔ پسترو شو کہ آن حضرت۔ فشربت من وضوءہ۔ پس نوشیدم از آب وضوے آن حضرت
مراد بقیہ آب وضو است کہ در ظرف ماندہ با آب کہ از اعضاے شریف جدا گشتہ و گفتہ اند کہ ظاہر احتمال اول است و اکثر علما
بر آنند چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است کہ صحابہ جنگ میکردند بر سر آب وضوے آنحضرت اینجا نیز گفتہ اند کہ بقیہ آب وضو مرآت
و اگر آب جدا گشتہ از اعضاے شریف مراد باشد قول امام ابی حنیفہ بہ نجاست آب مستعمل شکل میگردد نگر اگر گفتہ شود بخوبی ترش
او مر سائب را بخت نداوی بود با طہارت آن از خصائص آن حضرت دارند و خود چگونہ ظاہر نباشد و تن پاک او رسیدہ و زوال
نجاست حکمے کہ در حدیث است نیز بواسطہ بدن شریف تاثیر و سیرت کردہ و حال آنکہ بعضے از علما بطہارت فضیلت دے
صلی اللہ علیہ وسلم رفتہ اند کہ وجود شریف دے از سر تا پا ظاہر و باطن مزی و مطہر است۔ ثم قمت خلعت طہرہ۔ پسترایستادم من
پس پشت آن حضرت۔ فظفرت الی خاتم النبوة۔ پس نگاه کردم بخاتم النبوت۔ بین کفییہ۔ میان ہر دو شانہ آن حضرت۔
مثل زرا الحجلۃ۔ مانند زرا حجلہ زرت بقیم ز اے کسورہ بر آئکہ و مجلہ بتقدیم حاکم و مجلہ بر حیم ہر دو مفتوح خانہ عروسی و آن خانہ
می باشد مثل خرگاہ کہما وارد کلان تشبیہ کردہ خاتم نبوت را در مقدار بآن و در بعض روایات آن را تشبیہ کردہ اند بہ بیضہ کہوتر و آن
گوشت پارہ بود باین شکل بقایت نورانی و درخشانی و در بعض روایات آمدہ کہ در باطن او مکتوب بود و احدی لا شریک لہ
در ظاہر توجہ حیث شئت فانک منصور و لدن را خاتم نبوت بخت آن گفتہ کہ در کتب مقدمہ آن حضرت را صلی اللہ علیہ
وسلم بدان لغت کردہ بودند پس آن علامتی و نشانے بود بر آنکہ دے نبی موعود بود و یا علامت بود کہ دے خاتم النبیین است و لدن
از دے پیغمبرے نباشد و گویند کہ در وقت ولادت آن را از کتب مبارک برداشتند و باین شاختند کہ دے صلی اللہ علیہ وسلم
از دنیا انتقال کرد و تحقیق این در ابواب الشماکل آنحضرت در او اثر کتاب بیشتر ازین بیاید انشاء اللہ تعالی۔ متفق علیہ

الفصل الثانی - عن ابن عمر - رضی اللہ عنہما - قال سئل رسول اللہ - گفت ابن عمر پر سیدہ شد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم عن الماء ینکون فی القلۃ من الارض - از حال آب کے یہاں شد در بیا بان صحرا از زمین - وما ینوبہ من الدباب والسباع

وحال انچہ بنوبت می در آیند در ان آب از چارہ بیا بان و درندگان و منجورندگان و بول و سرگین میکنند در ان - فقال اذا کان

الما قلتین - پس گفت آن حضرت چون باشد آب مقدار دو قلعہ - کم بچل انجست - بر نمیدارد و قبول نمیکند پلید سے را یعنی

پلید نمی شود بافتادن چیز سے از پلید سے در ان و قلعہ بضم یعنی جرہ عظیم یعنی سب سے بزرگ کہ در ان آب کنند و در اصل

قلعہ چیز سے بلند را گویند چنانچہ کوه و کومان و تارک سر و جرہ را نیز قلعہ از جهت بلندی و سے گویند و از ان جهت کہ بر میدارد و

ادرا مر د سے بزرگ و مقدار قلعہ دو نیم مشک خرد کہ آن را قرعہ گویند و داشتہ اند پس قلتین پنج مشک آب باشد و قسم یہ

مقدار یک سہو سے کلان کہ شمارت دیار است باشد و بحساب شرع پنجاہ من گفته اند پس قلتین دو بست و پنجاہ من

باشد و بعض گفته اند مقدار قلعہ صدر رطل عراقی است و رطل عراقی صد و بیست و ہشت درہم و من شرعی چهل پیسہ سیر شاہی

است و این مذہب امام شافعی و امام احمد است کہ چون آب قلتین باشد بافتادن نجاست نجس نگردد و اما در کنگ و بول سے

و مرقہ آب را تغیر نہ دہا لاکہ نزد امام احمد نجاست اگر بول و غلط سیلان کنندہ باشد نجس سے گردد مگر آنکہ مانند حوضہا

باشد کہ در راہ مکہ است و غریب آن است کہ در کتب شافعیہ آورده اند کہ ہمہ آب نجس چون رفتہ رفتہ مقدار قلتین شود پاک

میکردد و باز چون اندکے از ان آب کم شود باز نجس می گردد گویا قلتین را نزد ایشان تاثیر و خاصیت است در طہارت آب

و اہل علم - رواہ احمد و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و الدارمی و ابن ماجہ و فی اخری لابن داؤد - و در روایت دیگر مرسلی را و در

این چنین آمده کہ - فانه لا یجس - و در صحت این حدیث میان محدثان اختلاف است و صاحب سفر السعادۃ گوید جمع

میکونند کہ این حدیث صحیح نشدہ و جمع میکنند کہ این حدیث صحیح است و اکابر اہل حدیث ان را در معنیقات خود ذکر کردہ اند

انتہی و این حدیث در صحیحین نیست و علی بن مدینی کہ امام اکمہ حدیث است و از خمیوخ بخاری است و از اقوان احمد بن حنبل

است گفتہ کہ این حدیث ثابت نشدہ است از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و گفتہ اند کہ سے مخالف اجماع صحابہ است

کہ زنگی در چاہ زعفران افتادہ بود پس ابن عباس و ابن زبیر امر کردند بکشیدن تمامہ آب و این بجنور صحابہ بود و بچکس انکار بران نکرد

و اہل علم و گفتہ اند بچک از فریقین را در تقدیر و تحدید آب در نجس و عدم آن حدیث صحیح از ان حضرت ثابت نیست و طحاوی

کہ انوائہ مذہب حنیفہ است گفتہ کہ حدیث قلتین اگر صحیح است و لیکن ما عمل بدان نکردیم از جهت آنکہ قلعہ مشترک است میان

چند منی جرہ و قلعہ و سہ و یقین علوم نمی شود کہ مراد بدان چیست و تفصیل مقام آن است کہ مذہب اصحاب نظر اہر آن است

کہ آب پلید دیگر در هیچ جزو هیچ حال خواہ روان باشد یا ایستادہ کم باشد یا بسیار و خواہ تغیر یا بد رنگ و بود و مرقہ و سے یا نیاید و عامہ

علماء از فقہاء محدثین برانندہ اگر کثیر باشد نجس نمی گردد اگر قلیل بود میگردد و آنکہ در حدیث بر بعضا نواقع شدہ است کہ الما بطور لا ینجس

شیء و تمسک اصحاب نظر اہر است مراد بدان ما کثیر است و اختلاف است میان ائمہ اربعہ در مقدار قلیل و کثیر نزد امام مالک انچہ

تغیر نیابد لون در سج و طعم و سہ کثیر است و آنچه تغیر یابد قلیل پس و سہ میں تغیر و عدم تغیر را معیار قیلت و کثرت داشتہ و نزد امام شافعی و احمد ہر چہ قلیلین برسد کثیر و ہر چہ کثر از ان باشد قلیل و نزد امام ابو حنیفہ و اصحاب او کہ اگر آب آن قدر بود کہ بجنبانید آن اجزائے او از ہم جدا نگردد بعض نجس و نزد بعض نجس بہرست بے شدت و عتف کثیرست و الا قلیل و نزد متاخرین مشائخ مباحت قرار یافتہ و نزد بعض بدہ درود و نزد بعض بہرست و در میت و بعض ظن غالب دارند اگر ظن غالب و مول نجاست بجانب دیگرست وضو نکند و الا بکند و تحقیق دلائل و تفصیل آن در شرح سفر السعادتہ کردہ شدہ است و در شرح نیز آورده شد فلے طلب ثم۔ وعن ابی سعید الخدری قال۔ گفت۔ قیل۔ گفتہ شد۔ یا رسول اللہ ان ترؤسنا سن بر بفساعتہ۔ آیا وضو بسا زیم از آب این چاہ کہ نام او بر بفساعتہ است بفسم با سہ موصدہ وضو و بجمہ و مشہور است در مدینہ مطہرہ۔ وہی پر یطی فیہا الحیض۔ و حال آنکہ آن چاہے ست کہ انداختہ می شود در و سہ حیضن یکسر حافض یا صح حیضن یکسر و سکون خرقة بجامہ بخون حیض آلودہ۔ و لحوم الکلاب۔ و انداختہ میشود در و سہ گوشتہا سہ سگان۔ و النتن۔ و انداختہ میشود تن و فتح نون و سکون تا بو سہ بد و مراد اینجا چیز با سہ بد بو است۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان الماء طور لا یخسہ شئی۔ بد رستی کہ آب این چاہ پاک است پلید نمی گرداند و را چیزے زیر کہ بسیار و چشمہ دارست و گفتہ اند کہ این چاہ در آن وقت جاری بود و رہے بسا تین داشت مثل جوے روان اگر چہ در درہ بود و آن قدر نبود کہ آب و سہ بخریک منفضل نگردد و فافہم و در بعض روایات از مشائخ مذہب اچاہ چشمہ دار حکم آب جاری دارد۔ رواہ احمد الترمذی و ابی داؤد و النسائی۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ۔ پر سید مرد سہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ اننا نرکب البحر۔ بد رستیکہ ما سوار میشویم در یار۔ و نخل مت القلیل من الماء۔ و بر میداریم با خود اندک از آب۔ فان تؤمننا بے عطشا پس اگر وضو کنیم بآن آب کہ برداشتہ ایم تشنہ می مائیم۔ ان فتوضا بما دانا نحو آیا بگیریم از آن آب پس وضو کنیم بآب دریا گو یا استبعاد ایشان توفی بآب دریا را ناشی از فہم تخصیص بود از کریم و انزلنا من السماء ماء طهوراً یا خفت و سہ آب آسمان را در اوصاف۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم در بیان جواز توضع بآب دریا۔ ہو الطہور ماؤہ۔ دریا پاک کنندہ است آب و سہ ہو اجل میتتہ۔ و حلال است خود مردہ او مراد ماہی ست کہ اورا فنج نمیکند و میتہ بفتح میم چیزے کہ اورا فنج نکند و فنج ماہی ہمین شکار کردن و بر آوردن ست از آب و اگر در آب مردہ بزمہب ماحلال نیست و تحقیق آن در کتاب ضیوۃ بائج بیاید انشاء اللہ تعالی۔ رواہ مالک و الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی۔ وعن ابی زید عن عبداللہ بن مسعود ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لہ۔ ابو زید مخزومی کہ از تابعین است و مولا سہ عمر بن حرث ست و بخاری ست و را تضعیف کردہ از عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ روایت میکند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت مراد را۔ لیلۃ الجن۔ در شب جن و آن شبے ست کہ جنیان نزد حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم آمدند و آن حضرت ایشان را دعوت کرد و بر ایشان نسر آن خواند و ایشان بر قوم خود باز گشتند

و حقیقت حال ایشان گفتند چنانکه این قصه منطوق قرآن عظیم است پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم آب میخواست برای وضو
 ابن مسعود حاضر بود و میطره با خود داشت پس آن حضرت از وی پرسید - مائی او دلتنگ - چه چیز است در میطره تو - قال قلت بنی
 گفت ابن مسعود گفتم بنی است در میطره من - قال - گفت آنحضرت - میطره طینه و مار ظهور بنی است خرمای پاک و آب
 پاک کننده پس زوایا باشد بوی وضو بی شبهه - رواه ابو داود - روایت کرد این حدیث را این مقدار بود او و - و زاد احمد
 و الترمذی - و احمد و ترمذی نیز زیادت کردند که - فوضا منه - پس وضو کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم از آن بنی که در میطره بود
 و قال الترمذی ابو زید مجحول - و ترمذی درین حدیث طعن کرده بحجت آنکه ابو زید که روایت وی از ابن مسعود آورده اند مردی
 مجحول است و گفته اند که ابو زید مولای ابن حریث که حدیث وضوی بنی از ابن مسعود روایت کرده و از وی ابو فراره
 روایت کرد و حدیث وی صحیح نیست و بخاری او را درضعفا آورده و حاکم نیز تضعیف وی حکم کرده و گفته اند که بسیار
 جز این یک حدیث نیست و بعضی ابو فراره را نیز تضعیف نموده اند و در مصابح گفته است - صحیح عن علقمة عن عبد الله بن
 مسعود قال - و بصحت رسیده است از علقمة بن قیس که تابعی مشهور است فقیه کبیر ایشان و گفته اند که صحابه از وی علم میپرسیدند
 بود شبه الناس بعد الله بن مسعود و در راه و روش مات مشه اشین و مات که روایت کرد از ابن مسعود که گفت ابن مسعود - لم
 اکن لیلة کین مع رسول الله - بنووم من در لیلة الحین با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رواه مسلم - و چون ابن مسعود درین شب
 با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم همراه نباشد حدیث مذکور که دلالت بر همراهی دارد صحیح نباشد بدانکه بنی تفرقت که خمار او
 آب بنیدازند و چند روز بگذرانند تا بشیرنی از وی جدا گردد و تیسری پیدا کند و این تا بسیار نیز دند نشود حلال است و برای
 آنحضرت نیز میبایستند و تمامه احوال و احکام آن در باب الاشر به بیاید انشاء الله تعالی و ضو به بنی تفرقت فیه است و خفیه اگر
 آب خالص باقی نماند و جاند و با وجود بنی زوایشان تیمم جائز است و این حدیث ابو زید را که از ابن مسعود روایت کرده دلیل
 آن می آید و در تفسیر حدیثی که معلوم شد طعن نیامید و تضعیف میکنند و نزد تحقیق حق با امام ابو حنیفه است و بهما است
 راویان حدیث متفق است و بودن ابن مسعود در لیلة الحین با آنحضرت صلی الله علیه و سلم نایب شده و تحقیق پیوسته است و چون
 آنحضرت بدعوت حق مشغول شد ابن مسعود را در یکجای بنشاند و دایره گردوی کشید و فرمود تا ازین دایره بیرون نرو و
 آنکه گفت وی در آن شب با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنووم یعنی در وقت مفاد و در کماله باجن حاضر بنووم یا در وقت بیرون
 آمدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم همراه بنووم و در آخر شب پیوستم و سخن در اینجا دراز است در شرح بسط نموده شده است آنجا باید
 مگر کسیت و الله اعلم - و سخن که پیشه بنت کعب بن مالک و کانت تحت ابن ابی قحافة - و روایت است از کشته انصاریه
 بفتح کاف و سکون موحده و دختر کعب بن مالک انصاری که از مشاهیر صحابه است و قصه وی در تحلف از غزوه تبوک مشهور است
 و بود و این دختر کعب زن سپر ابی قحافة ابی قحافة نیز صحابی مشهور است که او را فارس رسول الله صلی الله علیه و سلم گونید
 و ابن حبان گفته که کبشه را نیز صحبت است کذا فی التقریب - ان ابی قحافة و جمل علیها - روایت می کند کبشه که ابو قحافة

در آمد بروی یعنی بر کبشه نمکبت در وضوء پس ریخت کبشه برای ابوتقاده آب وضوء و در ظرفی در بعض روایات نمکبت
 بلفظ مشکلم نیز آمده - فحالت هرة کثرت منه - پس آمد گر به که نبو شد از ان آب که برای وضوء نموده بود - فاصغی لهما الانار -
 پس مائل و کج گردانید ابوتقاده برای گر به ظرف آب را تا با سانی آب بخورد - حتی شربت - تا آنکه بخورد گر به آب را
 فحالت کبشه قرآنی النظر الیه - گفت کبشه پس دیدم را ابوتقاده که نگاه می کنم بجانب دی از روی تعجب از آنکه مانند گر به را
 تا از ظرفی که در روی آب وضوء نموده بود بخورد - فقال - پس گفت ابوتقاده - انجمین یا اجنه اخی - آیا عجب داری می
 و خضر برادر من بر عادت عرب که مخاطب را برادر زاده و پسر عمی خوانند اگر چه در واقع نه همچنین باشد و اخوت اسلام
 خود باقی است - قالت فقلت نعم - گفت کبشه پس گفتم من آری عجب دارم از ان - فقال ان رسول الله پس گفت
 ابوتقاده بدرستی که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم قال - گفته است که - انما لیست نجس - بدرستی که گر به نسبت پلید که آب بهمان
 انداختن روی پلید گردد و نجس بکسر جمیع پلید و نفع جمیع نیز خوانده اند یعنی پلیدی - انما بن الطوافین علیکم الا لطوافات - بدرستی که
 گر به از طواف کنندگان و گردشمار آیند گان است اگر تراست از طوافین است که معنی ذکور است و اگر او است از طوافات
 است که معنی اناث است پس کلمه او بر اے شک را دی نباشد بلکه لفظ آن حضرت باشد صلی الله علیه و سلم و تواذکر
 برای شک بود که آن حضرت صلی الله علیه و سلم من الطوافین فرمود میان الطوافات و طواف صیغته مبالغه است که آفات
 غلبه و کثرت می کند و مراد آنست که چون سه گردشمار بسیاری گردد اگر حکم نجاست پس خورده او کنیم در هر ج و مشقت
 اعتقاد بنا بر آن رخصت کردیم یا مراد آنست که سه و اتم گردشمار یک دو چنانکه سالمان و محتاجان گردند پس مواسات
 و مهربانی با وی لازم باشد بر هر تقدیر باعث مسأله و مسامحه آمده و نزد امام ابو حنیفه سه سه مکرده است اگر آب دیگر باشد
 نشود وضوء کنند بان و تیمم کنند و اگر با وجود آب پاک وضوء کنند جائز بود و لیکن مکرده و نزد ابی یوسف دائم و دیگر طاهر است غسل
 ابی حنیفه بیکراهت بجبت آنست که در حدیث دیگر هر را از سباع خوانده و سور سباع نجس است لیکن حدیث انما من
 و الطوافین آورده و نجاست را بکراهت - رواه مالک و احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی -
 و عن داود بن صالح بن دینار عن امه ان مولانا ارسلنا به لیسته الی حالته - داود بن صالح بن دینار مدنی که از
 کبار تابعین است و از مولای انصار و بعض گفته اند مولای ابوتقاده انصاری بود از مادر خود روایت میکند که زنی آزادگانه
 مادر او بود و فرستاده مادر او را با هر سه که طعام مشهور است مشتق از هر سه که معنی کوفتن سخت است و معنی اکل شدیدن نیز آمده
 نزد حاکم و رضی الله عنهما - قالت - گفت مادر وی که هر سه برده بود - فوجدتها تلعی - پس یافتم حالش را که نماز سه کند
 فاشارت الی ان ضعیفا - پس بدست باز نمود بجانب من که بنم هر سه را و از اینجا معلوم میشود که مانند این اشارت کردن
 رواست در نماز و نماز بدان تنه و نگرود و در بعض روایات نقیبه آمده است که اشارت مغفیه مفسد نماز است و انجذبت
 خلاف آنست و مفسد نماز یا کلام است یا فعل کثیر - فحالت هرة پس آمد گر به - فاکلت منها - پس خورد پاره از ان هر سه - فلما

الفرقة عائشة من صلواتنا پس هرگاه برگشت و فارغ شد عائشه از نماز خود - اكلت من حيث اكلت الله خورده پس
 را از هانجا که خورده بود گریه گویا این زن نجیب کرد و پرسید - فقالت ان رسول الله یسکون عاتشه بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم قال انها لبست نجس - گفته است که گریه بلبی نیست و پس خورده او پلید نه - انها من الطوافین علیکم - بدرستیکه گریه از
 جمله گردندگانست برگرد شما و گفت - انی را ببت رسول الله بدرستیکه من دیده ام پیغمبر را صلی الله علیه و سلم تپوشنا بفضلهما -
 وضو میکرد و آب که باقی می ماند از گریه - رواه ابو داود - وعن جابر قال سئل رسول الله گفت جابر پرسیده شد پیغمبر خدا -
 صلی الله علیه و سلم استوضا با افضل الحجر - آبا وضو کنیم بآبی که زیاده و باقی گذاشته اند خان - قال نعم - فرمود آری وضو کنید - و با
 افضل السباع كلها - و با آنچه باقی گذاشته اند درندگان نیز همه و زندگان - رواه فی شرح السنه - و از اینجا معلوم میگردد که سوسبغ پاک
 باشد چنانکه در سبب شافعی است و نزد ما سوسبغ نیز نجس است زیرا که آن متولد است از لحم و حی که نجس است و در سبب امام احمد نیز
 همین است با اختلافی که در روایات است نزد اصحاب او و ادعای آن که در طهارت آن آمده و صحبت آنها نجس است و اگر بصحبت برسند
 مراد حوضها و غدیرهای بزرگ خواهند بود که در بیان آن است چنانکه بیاید و اگر درنده یا علی اعموم مراد باشند لازم آید که سوسبغ نیز
 پاک باشد و اینجا بحدیث زمره - فائدة - در محیط گفته است که اگر سبغ عضو انسانی یا جامه او را بگیرد اگر در حال غضب بگیرد
 پلید نگردد و اگر بطریق مزاج و ملاعبت گیرد و پلید گردد چه دسه در حالت غضب بدن آن گیرد فقط و در وند انهای می در طوبی نیست
 و در حالت مزاج بله میگیرد و آنها را طرباند اقال اشقی - وعن ام هانئ قالت تمثل رسول الله صلی الله علیه و سلم هو و میو نه در دست
 است از ام هانئ بنت ابی طالب ام او فاخته بود و بعض گفته اند تا که اسلام آورد و در سال فتح ردا بت میکند از وی سعه و
 ابن عباس و جماعة کثیر از تابعین باقی ماند تا بعد از حسین و در زمان معاویه که گفت غسل کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم میو نه
 بنت حارث که از انما المومنین است - فی قصه نهبا اثر الحین - بآبی که در کاسه کلان بود که در وی اثر و بقیه خمیر بود و گفته اند
 که مگر اثر خمیر در قصه بسیار نبود چنانکه تغییری یا به آب گذاشتن الشافعیه و نزد ما اگر تغییری یا بدیکه از اوصاف آب نجی ظاهر است
 مگر آنکه آب را از طبع وی که سیلان است بر آورد - رواه النسائی ابن ماجه

الفصل الثالث - عن یحیی بن عبد الرحمن قال ان عمر رضی الله عنه - خرج فی ركب فیم عمر بن العاص - یحیی
بن عبد الرحمن که از تابعین و مدینه و ثقه و رفیع القدر و کثیر الحدیث است فیلین حاطب ابن ابی بلتعنه که صحابی مشهور بود
گفت که امیر المومنین عمر بن العاص در سواران که در میان ایشان عمر بن العاص نیز بود - حتی وروا حوضه تا آنکه
فرود آمدند بر بالای حوضی - فقال عمرو یا صاحب الحوض هل تزوجتک السباع - پس گفت عمر بن العاص ای صاحب
حوض آیا فردمی آید و درمی آید برای آب خوردن در حوض تو درندگان - فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لا تخفنا -
پس گفت امیر المومنین عمر ای صاحب حوض خبر ده ما را بآن یعنی خبر دادن تو و خبر دادن تو برابر است نزد ما چنانکه فرموده فانا نرد علی
السباع و تزوجلینا - زیرا که ما فردمی آییم بر درندگان و فردمی آیند ایشان بر ما یعنی آبی است بسیار گاهی می آییم و گاهی

درندگان می آیند ضرر ندارد چنانکه در حدیث اول از فصل ثانی گذشت۔ رواه مالک و داود بن قائل۔ روایت کرد
 از جده شریف را مالک در زیارت کرده است زرین گفته است کہ۔ ز بعضی اراده فی قول عمر زیارت کرده اند بعضی را دیان در
 قول عمر این خطاب این را کہ گفت۔ وانی سمعت رسول اللہ و بعد ازیکم من شنیده ام پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ کہ
 میگفتند و میفرمود۔ اما ما اخذت فی بطوننا۔ مریض را است چیزے کہ گفتند و شکمهای خود و نوشیدند از آب۔ و باقی نو
 لنا طہور مشرب۔ و چیزی کہ باقی ماند از آب پس آن برای ما است پاک کننده و نوشیدنی۔ و عن ابی سعید الخدری
 ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سئل عن الحیاض التي بین مکة والمدینۃ۔ روایت است از ابی سعید خدری کہ از ان حضرت صلی
 اللہ علیہ وسلم پرسیده شد از آب حوضها کہ میان مکہ و مدینہ اند۔ ردوا الدیاب و الکلاب و الخمر۔ فردی آیند و در می زندان
 را و درندگان و سگان و خزان۔ عن الطہر منها۔ پرسیدند از طہارت کردن از ان حوضها کہ آیا طہارت حاصل میشود از ان۔ فقال
 لما ماحت فی بطوننا و لنا مغبر۔ پس گفت آن حضرت عریض و کلاب و خمر است آنچه برداشتند و شکمهای خود و ما را
 است آنچه باقی ماند۔ طہور۔ پاک کننده است۔ رواه ابن ماجہ۔ و عن عمر بن الخطاب۔ بعضی آمدند۔ فقال انسلوا
 بالمال الشمس امیر المؤمنین عمر گفت کہ غسل نکنید آب گرم شدہ در آفتاب۔ فانه یورث البهرض۔ زیرا کہ بدرستی غسل کردن
 با آب گرم شدہ با آفتاب می آرد برض را۔ رواه الدارقطنی۔ این امرے است از عمر رضی اللہ عنہ آمده اما رفع آن بحدیث
 رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بصحت رسیدہ کذا قالوا و در تنزیہ الشریعہ از حالتہ آورده کہ گفت گرم کردم برای آنحضرت۔
 صلی اللہ علیہ وسلم آب در آفتاب پس فرمود مکن یا حمیرا کہ آن مورث برض است رواه ابن نعیم فی الطب و الدارقطنی
 فی الاثار و فی السنن و ابن حبان از انس آورده کہ گفت غسل نکنید بآبی کہ گرم شدہ است در آفتاب کہ می میرساند
 برض و گفت کہ در اسابید این احادیث کذابان و وضعاعان اند کہ قبول کرده نمی شود از ایشان حدیث و ثابت
 شدہ و از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم درین باب چیزیے اما از عمر رضی اللہ عنہ درین باب این قول بثبت رسیدہ و شافعی آن
 را بسندی آورده کہ رجال وی ثقات اند مگر ابراہیم کہ در دوسے اختلاف است و شیخ دلمی صدقہ ضعیف است و در آثار
 از نسہ یونی و دیگر آورده شد رضی و غیرے آن را تحسین نموده است و انس اعلم دیگر اند کہ قول عمر کہ مؤلف آورده خصوص
 بغسل است و در سفر السعاده گفته در استعمال آب گرم شدہ با آفتاب حدیثی صحیح نشدہ و این شامل غسل و وضو و غیر
 آن است و پوشیده ماند کہ بر عقد بر ثبوت مراد اعتیاد و دوام بر آن خواهد بود و یا نزد عدم معارض و مانع از ان چنانکہ
 در بعضی اطعمہ کہ اطباء از ان منع کرده اند گفته اند

باب تطہیر النجاسات

نجاسات پلیدی ضد طہارت و پاکی و نجس بفتح جیم و کسر آن پلید و در اصطلاح فقہا بفتح معنی پلیدی آید و یکسر بمعنی پلید نجس
 نجس از باب سیم مع کرم کرم هر دو آید و نجاسات بمقتضای جمع آوردن بقصد ارادہ انواع است کہ مختلف است احکام آن۔
 فصل

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا شرب الکلب فی اناء احدکم - چون آب خورد سگ در آوندیک از شما - فلیغسلہ سبع مرات - پس باید کہ بشوید آن آوند را ہفت بار - متفق علیہ و سنہ روایتہ مسلم - و در روایتیہ مرسلہ را این چنین آمده کہ - قال طہور اناء احدکم اذا ولغ فیہ الکلب پاک شدن ظرف یکے از شما چون آب خورد سگ در آن ظرف و ولغ خوردن سگ آب با طراف زبان و آن مخصوص است بدرندگان - ان یغسلہ سبع مرات - بشستن آن ظرف ہفت بار - اولہن بالتراب نخستین ازان ہفت بار شستن بجاک است ہذا کہ شستن ظروف بولوغ کلب ہفت بار مذہب اکثر محدثین است و مذہب اکثر ثلثہ ہم مین است الا امام ابو حنیفہ کہ نزد سہ حکم سائر نجاسات دارد و آنچه در حدیث آمده است محمول بر احتیاط است نہ وجوب یا این در ابتدا می اسلام بود پس ازان منسج گشت و اللہ اعلم و آنکہ گفت اولہن بالتراب روایت مسلم است و در روایت ابو داؤد و اخرین آمده و در ترمذی و اولہن و در روایتیہ نزد بزار و احمدین آمده و در روایتیہ از امام احمد شہت بار بشویند باز بجاک - و عنہ قال قام اعرابی - گفت ابو ہریرہ ایستاد و بادی نشین و اعراب بادی نشینان عرب را گویند و بعضی گویند بادی نشین را اگر چه از عجم نیز بود اعراب گویند فبال فی المسجد - پس بول کرد اعرابی در مسجد - فتناول الناس - پس گرفتند اورا مردم و در افتادند و در دستہ تا گذارند کہ بول کند - فقال لہم النبی - پس گفت مرا ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم دعویہ - بگذارید اورا کہ بول کند - و ہر بقوہ علی بولہ بجلالہن ما - و بریزید بر جای بول او و لوی از آب - و ذو با من ما - شک راوی است کہ بجلا فرمودیاد ذوبا این بر تقدیری کہ بجل و ذوب یک معنی باشد و بعضی گفته اند کہ بجل بفتح سین و سکون جیم و لغظیم کہ پر آب باشد و ذوب بفتح ذال نزدیک پرمی و برین تقدیر اد برای تخمیر باشد صواب آن است کہ ہر دو معنی و لغظیم پر آب است و اد برای شک فاما لبعثتم بیسیرین - زیرا کہ برانگیختہ شدہ اید و پیدا کردہ شدہ اید شما مگر آسانی کنندہ و دروین و مہربانی نمایندہ - و لم یبعثوا محسین - و برانگیختہ شدہ اید و شوری و ہندہ و این صفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بگشاید رفیق و مہربانی و سہولت و ساحت دین و شریعت موصوف است صحابہ را کہ بتجان اویند بآن موصوف ساخت مقصود در غیب و تحریف بر حق و لطف است بآن اعرابی کہ لول کرد - رواہ البخاری - و این حدیث دلالت دارد بر آنکہ زمین پاک میگرد و بر ختن آب بر جات بکثرت غلبہ بر آنکہ غسالہ نجاست و زشائشہ پاک است اگر بر جای دیگر افتد از جامہ و بدن و زمین یا از حصیر و زمین چکد و علما را در اینجا اختلاف است فخرانست کہ اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد و پاک است اگر پیش از پاک شدن جدا گردد و علیہ است و اگر جدا گردد و رنگ و لوی آن متغیر باشد پلید میگردد و باتفاق کہ زمانی مجمع البحار و طبیبی گفته کہ این حدیث دلالت دارد بر آنکہ زمین چون پلید گردد و نجس شود پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک ازان واجب نیست و نزد ابی حنیفہ زمین نجس شود پاک گردد و اگر تا خشک شدن بگذارند زمین میباید کند و خاک ازان برداشت تا پاک گردد و انتہی و

معلوم نیست کہ اصحاب ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم بخدا تو مفتی کہ حدیث دلالت نکرد بر آنکہ قوم در اینجا نماز کردند پیش از خشک شدن شاید کہ ریختن آب بالفعل برای آن بوده باشد کہ تا نجاست سبک گردد و بوی درنگ بول بجفت غلبہ آب بر طوف شو و پاک خشک شدن شدہ باشد و حدیث ازین ساکت است و اللہ اعلم۔ وعن انس رضی اللہ عنہ۔ قال لما نحن فی المسجد مع رسول اللہ گفت انس در شامی آنکہ ما بودیم در مسجد با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از جا اعرابی۔ ناگاہ آمد اعرابی۔ مقام بیول فی المسجد پس ایستاد کہ بول کند در مسجد۔ فقال اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس گفتند صحابہ۔ مہمہ مکن کن و از اینجا معلوم میشود کہ تناول و در افتادن با اعرابی کہ در حدیث سابق مذکور شد بزبان بودہ بدست اگر قضیہ کلی باشد قطعاً رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا ترموه۔ قطع نکنید بول او را۔ و نحوہ۔ بمانید او را از رام بقصدیم زای بر اقطع کردن بول کسی را و زرم منقطع شدن بول اشک و جز آن و درین نہایت شفقت دہر بانی و علم و کرم است اذان حضرت بر غریب و نامہ انان کہ منع کرد و نصحت نمود و او را نہایت نرمی و شفقت و حکمت در مہی از از رام اعرابی آن بود کہ سجد چون آلودہ شد و در قطع بول بروی ہزار است و با وجود آن جامہ آن پدید میگردد و دو موضع متعذر از جہش خواہد شد۔ فترکوه حتی ہال۔ پس گذاشتند او را تا آنکہ بول کرد۔ ثم ان رسول اللہ۔ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم دعاه۔ خواند آن اعرابی را۔ فقال لہ ان ہذہ السابۃ لا تصالح شی من ہذا البول القذر۔ پس گفت آنحضرت مراور کہ این مسجد لائق نیست و نمی سزد و ہر چیزی را ازین بول و پلیدی۔ لا تأمنا لذلک اللہ الصلوۃ و قراۃ القرآن۔ نیست مساجد گیرای ذکر خدا و تعالی کردن و قرآن خواندن۔ او کما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ یا چنانکہ گفت آنحضرت این لفظ در جای بیگویند کہ مخصوص لفظ آنحضرت را و می را یا و نیست پس میگویند کہ باین لفظ فرمود کہ من گفتم یا بلفظ دیگر کہ مشابہ است۔ قال۔ گفت راوی۔ و امر رجلاً من القوم۔ و فرمود آنحضرت مردی را از صحابہ کہ دلوئی آب پیار و در زیر در را بجا کہ بول کردہ است۔ فجاہد لومن ما فسد علیہ۔ پس آورد آن مرد دلوئی را از آب پس ریخت از ابر بول و تن بسین مہل ریختن و اگر بریزند و پریشان کنند شش گویند بشین ہمہ در حدیث ہمما است و نسخ متعددہ متفقہ و در بعض نسخ فشنہ مجہ نیز واقع شدہ است۔ متفق علیہ۔ وعن اسماء بنت ابی بکر۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت سالت امراۃ رسول اللہ۔ گفت اسماء بنت ابی بکر صدیقہ کہ صحابیہ بہت و فضائل و مناقب بسیار دارد و والدہ عبد اللہ بن الزبیر رسید زنی پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فقالت۔ پس گفت آن زن۔ یا رسول اللہ ایت احدنا اذا اصاب ثوباً بالدم من حیضہ۔ خبر دہ کیے از ما را چون برسد جامہ او از خون از حیضہ بکسہ جاد فتح آن مرد و آندہ است۔ کیف تصنع۔ چکند و چگونه پاک کند جامہ را اذان۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا اصاب ثوباً احدکم الدم من حیضہ۔ چون برسد جامہ یکی از شما را خون حیض۔ فلتقرصہ۔ پس باید کہ بالآلہ از آب سر انگشتان و ناخنان۔ ثم لتغسلہا۔ پس بشوید و او را نسخ در نشت یعنی پاشیدن آب است و لیکن در اخادیش نزد ما مجہول بر شستن بہت۔ ثم لتغسل فیہ۔ پس اگر خواہد کہ نماز بگذارد و را بخامہ یعنی پیشتر از آنکہ خشک گردد و چنانچہ در احادیث آئندہ باید۔ متفق علیہ۔ وعن سلیمان بن سیار۔ یولای

آن پس را در کنار مبارک شربین خود - فبال علی تقدیر پس بول که در آن پس در کنار شربین آنحضرت - فذعاباوا - پس طلبید آن حضرت
 آبی را ففوضه و لم یغسله - پس پاشید آب بر آن جامه و شست آنرا متقی علیه - بدانکه مذہب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز طعام
 نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاهر اینچنینست دلالت دارد بر آن بعضی از شافعیہ فرق کرده اند
 میان صبی صیدیه کفایت نفع در اول است نه در ثانی و نزد امام ابی حنیفه و مالک همه جا غسل میباید و مراد بنفع در حدیث نزد ایشان
 غسل است و لم یغسل بآن معنی است که مبالغه در غسل نکرد و از جستن عموم و لاکل که دلالت دارد بر غسل بول دشمنی از طحاوی نقل
 کرده که مراد بنفع اینجا صیغ است یعنی بختن آب از غیر بلبیدن بوی فشرودن و در حدیث آمده است از عائشه رضی اللہ عنہا که خردی
 را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد و فرمود آنحضرت بریزند آب بروی ریختی و در بول صبی این کفایت است و در بول صبی صیب
 با عصری باید پس در هر دو غسل است لیکن در بول صبیہ مبالغه و تاکید بیشترست و وجوه فرق میان صبی صیبیه در شرح ذکر کرده شده
 است و انظر وجوه آنست که با سپران ابتلا و اختلاط بیشتر از دختران است پس در اینجا ب غسل و مبالغه در آن هر چه شوقست
 است - و عن عبد اللہ بن عباس قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا دغی اباب نقدر طهر - چون دباغت داده شد
 چرم پس بختن پاک شد و دباغت پیراستن پوست با نخچه گندگی و تنباہی آنرا بر و خواه بادویه یا با قصاب و اون باشد نه بخرچنگ
 شدن و در باد گذاشتن و آباب بکسر سہزہ چرم مطلقا پیش از دباغت یا بعد گذاشنی القاموس دشمنی گفته که آباب جلده پیش از
 دباغت بعد از دباغت او یکم گویند - رراہ سلم - بدانکه طهارت چرم بدباغت ثابت است باتفاق ائمہ اربعہ خواه میت
 بود یا ندیوح ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در آباب میتہ کلامی هست و محققان ایشان بر طهارت
 اند و احادیث درین باب مشہور است و پوست خنزیر و آدمی از آن مستثنی است آدمی از جهت کرامت و خنزیر بسبب است
 و در کلب اختلاف است و صواب آنست که وی نجس العین نیست چنانکه خنزیر و قبل نزد امام محمد حکم خنزیر دارد و نزد امام ابو حنیفہ
 و ابی یوسف و دیگر ائمہ نجسین است و از سلف منقول است که با سخوان موتی مانند فیل و جز آن استقلع میکردند و از آن میزدند
 و شانه میگرفتند و بهیچ از انس آورده که آن حضرت را شانه بود از علاج آورده اند که برای فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا
 آباہا الکرام دو دستوانہ خرید از علاج و مشہور آنست که علاج نام دندان فیل است و بعضی از محدثان گفته اند که نام جوان
 دیگر است و ربائی که آن را ذیل خوانند بعض گویند که نام سلخاۃ بحری است و الله اعلم - و عنہ قال تصدق علی سولاة
 لمیوتہ نشاة - و ہم از ابی ہریرہ است که گفت تصدق کرده شده بر جاریہ آنرا ذکر کرده شده که مرأی المؤمنین میمونه ابو
 بکرسفندی - فماتت - پس بمرو آن شاة و مرده افتاده بود - فمر بها رسول اللہ - پس گذشت بر آن شاة مرده افتاده
 پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فقال ہا اخذتم اہا ہا - پس گفت آنحضرت چرا اگر فقیہ شما بدست آن را - قد غنمہ - پس
 دباغت میکرد بر آن را - فاستقم - پس سو منہ میشدید بدان - فقالوا ہا میتہ - پس گفتند اہل خانه میمونه این شاة
 خود مرده است و استقلع بدان حرام - فقال انما حرم الکلبہ - پس فرمود آن حضرت حرام نیست مگر خوردن میتہ مطلقا

برایان و در بعض نسخ حرم بضم حاء تشدید را متفق علیہ۔ وعن سودة زوج النبي - روايت است از سوده کہ از ازواج مطہرات
 پیغمبر است۔ صلی اللہ علیہ وسلم قالت ماتت لنا سودة - گفت سوده مرگوست سغند سے کہ مارا بود۔ ذیقنا منکم ما یسیر باغت وادیم
 ما جریم اور اسک بفتح یمیم و سکون سین جرم سلخ کردہ شدہ۔ ثم ما زلنا ننبذ فیہ لیسیر ہمیشہ بودیم ما کہ بنید می ساختیم در مشک کہ از ان
 مشک ساختیم۔ حتی صار شتاء تا آنکہ گشت شتاء در بدین شدن شین بفتح شین معجمه و تشدید یون۔ رواه النجاشی
 الفصل الثاني - عن ابی جابر بن الحارث - أم الفضل لما لیه خواهرام المومنین یمینہ و زوجه عباس بن عبدالمطلب
 ام عبدالمطلب بن عباس و فضل بن عباس۔ قالت کان الحسین بن علی رضی اللہ عنہما فی حجر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال علی لہ
 گفت لباہ بود نام حسین بن علی مرتضیٰ در کنار آن حضرت پس بول کرد بر جامہ شریف دی۔ فقلت البس ثوبا و اعطنی ازارک۔
 لباہ میگوید کہ گفتم مر آن حضرت را پوش جامہ را و بده مرا ازار خود۔ حتی اغسلہ۔ تا آنکہ بشویم آن را۔ قال فما غسل من بول لاشئ۔
 گفت آنحضرت شستہ نشود جامہ مرا از بول دختر۔ و یضخ من بول الذکر۔ و پاشیدہ میشود آب از بول پسر شرح این حدیث
 در حدیث ام قیس معلوم شد۔ رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجہ و ابی داؤد و النسائی عن اسبے السمع۔ و آئندہ است
 و زود آئینہ مرابی داؤد و نسائی را از ابی اسبج بفتح سین و سکون یمیم کہ خادم آن حضرت بود۔ قال۔ گفت یغسل من بول البجاة
 و یرش من بول الغلام۔ شستہ شود از بول دختر و پاشیدہ شود از بول پسر کہ شیر خوارہ باشد و طعاسے نخورده باشد۔
 و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا طوی احدکم بقلعہ الاذی۔ چون پے سپر کند یکے از شما
 بپاوشن خود بپیدی را و اذی در اصل لغت چیزے کردہ است کہ طبع ازان نفرت آورد و اطلاق او بر مقدورات ہم ازین
 جهت است۔ فان التراب لہ طہور۔ پس بدستی کہ بالمیدن خجاک مراد را پاک کنندہ است لکن چہ خاکے باشد کہ بعد از پے سپر کردن
 اذی بر دے گذشتہ است و مراد نجاست خشک کہ چیزے ازان تعلق گرفته است تبطل یا خفت پس دلک کرد آن را
 بارض و اما رطب بدلک زائل نمیکرد و مذہب امام اعظم و امام محمد این است و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم است
 رطب نیز بدلک پاک میگردد و ایشان میگویند کہ امری بر سر و رفع حرج است و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم است
 اما و غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب است و توراتی این حدیث را تا و طے دیگر کرده است و گفته کہ مراد بول و رطب
 مطہر است کہ منتقل چون پے سپر کند نجاست را بعد از آن برود و اثر آن برابر میرسد و او را کہ در آید و مسجد و پے سپر کند زمین
 او را یعنی مراد بطہارت و ریح جو از صلوٰۃ نیست بلکہ طہارت و ریح دخول مسجد و طی الارض اوست زیرا کہ طہارت و ریح
 مستحسن است اگرچہ واجب نیست و این تاویل خالی از بعد نیست بحسب ظاهر عبارت حدیث بالجملة مراد آنست کہ نجاست
 نیست کہ بحسب نجاست و بدن و خلوت گردد بدان بلکہ من یا بس از آنست کہ موجب تلوث نباشد و در صورت تلوث غسل واجب است
 باجماع۔ رواه ابوداؤد و لابن ماجہ و معناه۔ روايت کرد این حدیث را ابوداؤد و ابن ماجہ این معنی را
 بلفظ دیگر آورده۔ و عن ام سلمۃ قالت لما امرأۃ۔ و زوايت است از ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ گفت اورا ز من

افى الطیلس ذلیلی - بدرستی که من دراز میگویم و اسن جانه خود را و امشی فی المکان القدر - و راه میروم در جایی پیدای یعنی
 اورا بچیز پاک کنم و بشویم یا چکنم - قالت - گفت ام سلمه - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم بطهره ما بعد
 پاک میگرداند و اچیزه که بعد از رفتن در مکان قدرست یعنی بعد از آن که در جایی پاک راه میروی خاصه که بدان برسد
 پاک میگرداند و اچیزه که در حدیث ابی هریره معلوم شد و درین حدیث ام سلمه البتة حمل بر قرینا پس می باید کرد و چو اجماعی منقذ
 که جامع چون پید گرد و پاک نشود و گشتن بخلاف تعلین و خفین که جماعه از تابعین بر آن رفته اند که پاک میشوند بلك
 اگر چه نجاست رطب باشد چنانچه قول امام شافعی و ابی یوسف معلوم شد - رواه مالک و احمد و الترمذی و ابو داود و الدارقانی
 و قالوا - گفته اند ابو داود و دارمی که المرأة ام ولد لایراهم بن عبد الرحمن بن عوف - آن زن که پرسید از ام سلمه
 این سبکه ام ولد است مرا براهم بن عبد الرحمن بن عوف را پس آن مرأة مجهول نباشد و این حدیث مطعون نگردد
 و عن الملقم ام بن معدی کرب - که بر اصحای است معذور و اهل شام نزول کرد و حصص را و وود آورده بر آن حضرت
 از کنده روایت میکنند از آن حضرت و از صحابه و روایت میکنند از وے جمعه از تابعین مات بالاشام منتهی سبع و
 ثمانین - قال نئی رسول الله - گفت نئی کرده است پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم عن ابی السباع - از ابی السباع
 پوششها و درندگان چنانکه شیر و یلنگ و بانه آن - و از کوب علیها - و از سوار شدن بر آن پوششها را و گستراندن
 آنهاست و زرد و تشنین بر آنهاست یا بر زمین انداختن و سواری کردن و علت نئی آن گفته اند که آن از میرت
 جباران و قاب تمکیران است پس نئی تنزیهی است و بر قول کسی که میگردد و میگوید یا سبک است و پاک نیکرود
 بد باعث نئی تحریری نیز میخواند شد - رواه ابو داود و النسائی - و عن ابی الملیح - یفتح میم - بن اسامة عن ابی عن النبی
 صلی الله علیه و سلم انه نئی عن جلود السباع - روایت است از ابو الملیح که نام و سبک عامر بن اسامة بن عمیر ذلی است
 و از ثقات تابعین است و پدر او سیامه از صحابه است ظاهر آنست که در ابو الملیح سیامی باشد و ابو الملیح فارسی دیگر نیز است
 تابعی ثقة که آن حضرت منع کرد از پوششها و درندگان - رواه احمد و ابو داود و النسائی - و نئی از جلود سباع
 شامل است پس و از فراش و در کوب بر آن - و از الترمذی و الدارمی ان تعترض - و درین روایت مخصوص با فراش
 گردد و عن ابی الملیح انه کره ثمن جلود السباع - روایت است از ابی الملیح که و سبک کرده داشته است بها
 خیرم هاس درندگان را و این مذہب ابو الملیح است و بعضی قید کرده اند که مراد پیش از و باعث است که بجهت نجاست
 هیچ آن کرده و حرام داشته است و در نسخه اصل در نجایا ض است بود و جاشیه نوشته اند که رواه الترمذی
 فی کتاب البیاض و سنده حمید - روایت کرد این حدیث را ترمذی و سنده و سبک و قوی است - و عن عبد الله
 بن عکرم یضم عن دفع کاف بانی اسلامی است که در یافته زمان سعادت نشان آن حضرت را و شناخته نشد و ادیا
 روایت و اختلاف است و صحبت و سبک صحیح آن است که تابعی است - قال آمانا کتاب رسول الله - گفت آمانا

ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آن لا تنفقوا من المیتة کہ سودمند نشوند از خود مرده - باب ابی و لا تعصب به مذہب است
 و نه به پیچے - رواه الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجه - این حدیث و امثال آن تمسک بعضی از اهل مذہب امام
 احمد است کہ جلد میتہ را ظاہر ندارند اگر چه مدبوغ باشند و صحبت احادیث وارده در طہارت آن تکلم کنند و بعضی از ایشان
 کہ التزام صحت آنها میکنند عقوم قرآن را کہ فرمودہ است (حرمت علیکم المیتة) اگر چه مدبوغ باشد بسبب تخصیص نکنند و گویند
 کہ مقصود حرمت ہر جزوے است بآنچه مقصود از ابی انتفاع بدوست چنانکہ مقصود از لحم کل است و حدیثی از
 دارقطنی نقل کنند کہ آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم کہ من رخصت کردہ بودم شما را در جلود میتہ و چون بیاید شمارا
 کتاب من سودمند نشوند از میتہ نہ باب ابی و نه به پیچے و این مشعرست کہ نہی بعد از رخصت است و حق آن است کہ احادیث
 طہارت بعد از دباغت بسیار اند و مشہور کہ مثل آن زیاد است بر کتاب میتوان کرد و ابی نام جلد است پیش از دباغت
 و خود در حدیث بخاری و مسلم آمدہ کہ حرام از میتہ اکل اوست نہ ہمہ چیز چنانکہ گذشت و جمہور ائمہ از مذہب امام احمد
 و محققین ایشان نیز بہین جانب اند کہ ظاہرست و حدیث عبداللہ بن عکیم ضعیف و اضطرابی دارد کہ مقتداست بآن احادیث
 نمیتواند کرد و در صحبت او نیز سخن است و صحیح آن است کہ دے ناسیجہ مخضرم است و اللہ اعلم و مولف بعد از این حدیث
 کہ ولالت دارد و برنجاست ابی میتہ احادیث آورد کہ دلالت دارند بر طہارت آن بعد از دباغت اشارت بآنکہ مراد
 درین حدیث ابی پیش از دباغت است پیش گفت - وعن عائشة - رضی اللہ عنہا - ان رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم امر ان یستمتع بجلود المیتة اذا ولغيت - گفت عائشہ کہ آن حضرت امر کرد بطریق اباحت بہ نفع کردن بچرمهای میتہ
 و میتہ کہ دباغت داوہ شوند و اگر بلا خطہ منع اضاعت و اسراف امر استحباب نیز مراد دارند صورتی دارد و اللہ اعلم و
 مالک و ابو داؤد - وعن میمونۃ قالت مر علی بن ابی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجل من قریش - گفت میمونۃ کہ گذشتند بر آن حضرت
 چند مرد از قریش کہ بچردن شاہ لہم مثل الحمار - یکشدیدند گو سفند مرده کہ مر ایشان را بود داشت و خرد و رخصت بہمت
 کلانی یا قرینی یا بسبب آناسیدگی - فقال لهم رسول اللہ - پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لو اعتدلتما ہما
 کا شکے میکرد خنثی شما پوریتہ اورا - قالوا ہما میتہ - گفتند کہ این شاہ خود مرده است پوست او را چگونه گیریم - فقال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم لعلہما الماء القطر - پس گفت آن حضرت پاک میگردد اند آن را آب و قزاقہ بفتحین برگ و خرت سلم کہ بے
 پوست پیرانید - رواه احمد و ابو داؤد - وعن سلمۃ بن الحبحق - یضم میم و فتح حاء ہملہ و کسر بائے موجدہ مشدودہ
 و غالب بر زبان مدح ثانی فتح باست صحابی است معبود در بصرین روایت میکنند از دے حسن بصری و غیر دے -
 قال ان رسول اللہ - گفت کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جانی غزوۃ تبوک - آمد در جنگ تبوک کہ نام موضع است
 در جانب شام و آخر غزوات آن حضرت است و در سال نہم علی اہل بیت ہجرت بخاند - فاذا قریۃ معلقہ - پس ناگاہ مشکہ
 آویختہ بود و سال لایس طلبید آنحضرت آب راں فقالوا - پس گفتند اہل آن خانہ - یا رسول اللہ ہما میتہ - این قریہ

از پست مینہ است کو باغش داده شده است۔ قال ذباغها طورہ۔ فرمود آن حضرت و باغت و اذان ادیاک کنندہ اوست۔ رواہ احمد ابو داؤد
الفصل الثالث۔ عن امرأة من بنی عبد الاشمل قالت قلت۔ روایت است از زن بنی عبد الاشمل کہ مجهول است
و معلوم نیست حال دسے گفت گفتم۔ یا رسول اللہ ان لنا طریقاً الی المسجد فنتنہ بنذرستی کہ ما را راهیست بسوی مسجد
گندین۔ فکیف نفعل اذا مطرنا۔ پس چگونہ احتیاط و احتراز کنیم و فتنیکہ باران داده میشودیم۔ قالت۔ گفت آن زن
فقال۔ گفت آن حضرت۔ البس بعدا طریق ہی الطیب منها۔ آیا نیست بعد از آن راه گندہ راہ دیگر کہ خوشتر و پاکیزہ تر باشد
از آن۔ قلت یلے گفتم آری ہست۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ تھندہ بہندہ۔ پس این راہ پاک
بعد از دسے می آید مقابل ست باین راہ کہ گندہ است یعنی از آن راہ گندہ اگر نجاست میرسد برہ پاک کہ می آئی از آن نجاست
پاک میشود چنانکہ در حدیث لبا بہ نیت الحارث و ام سلمہ گذشت الا آنکہ درین حدیث ذکر ثعلبین و ثوب نیست و احتمال
ہر دو دارد و نیز بہ قرینہ مظهر ظاہر میشود کہ در طوبیہ در نجاست باشد و اللہ اعلم۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن عبد اللہ
بن مسعود۔ رضی اللہ عنہ۔ قال کنا نصلی مع رسول اللہ۔ گفت ابن مسعود بودیم ما کہ نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
ولا نتوضا من الموطی۔ و وضو نمیکردیم یعنی نمی شستیم عضو را یا جامہ یا ثعلبین را از آلودہ شدن نجاست کہ در جامے پیے
سیر کردن بودے۔ رواہ الترمذی۔ این نیز محمول بر چیزے خشک از نجاست خواهد بود کہ متعلق میشود تکرار آلودہ میشود
چہ شستن اذان مجمع علیہ است چنانکہ گذشت۔ و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال کانت الکلاب تقبل وتدبر فی المسجد
فی زمان رسول اللہ۔ گفت ابن عمر بودند سگان کہ پیش می آمدند و پس میرفتند یعنی آمد و رفت میکردند در مسجد و زمان پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم فلم یکو ایرشون شنیما من ذلک۔ پس نبودند اصحاب کہ میپاشیدند چیزے را از آب از جهت آن
رواہ البخاری۔ و این بر تقدیرے کہ سگان تر نباشند نجاست کہ از دسے آبها جدا گرد پس آب نمیرفتند از مجرد آمدن
سگان و گفته اند کہ این در ابتداے اسلام بود و بر اباحت اصلبہ پس اذان وارد شد از تکبیریم مساجد و تطہیر آن طاعت
آن از درآمدن کلاب و حیوانات و ساختن درہا و در بندہا تا آنکہ یک وقتے اندر کردہ بچشتن سگان۔ و عن البراء قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا باس ببول ما یوکل لحم۔ روایت است از براء بن عازب کہ صحابی مشہور است گفت فرمود
صلعم نیست باک ببول آنچه خورده میشود گوشت دسے۔ و فی روایت جابر۔ و در روایت جابر بن جہین آمدہ کہ قال گفت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم اکل لحم فلا باس ببولہ چیزی کہ خورده میشود گوشت وی پس نیست باک ببول و در شک کہ است بظاہر این حدیث کہ
قال است بطہارت بول کول اللحم چنانکہ مالک و احمد و بعضے از شافعیہ و آن نزد ابی حنیفہ و ابی یوسف نجاست خفیفہ است از جهت تعاف آثار
شاید کہ تاویل نزد ایشان نیست کہ باس عظیم ندارد و غالب استعمال این کلمہ بجای بود کہ جانب تقیض حکم کنی و احری است اللہ اعلم۔ رواہ احمد و ابی داؤد

باب المسح علی الخفین

بدانکہ مسح موزہ جائز است بہ سنت و اخبار و آثار مشہورہ تا آنکہ ہر کہ اعتقاد آن کند مہج کذافی الہدایہ و تصحیح کردہ چھے

از حقا کہ حدیث مسح علی الخفین متواترست و جمع کرده اند بعضی از محدثان را و بیان آن را از صحابہ از مشتا و در گذشتہ اند
و عشرہ مبشرہ از ایشانند و ابن عبد البر گفت نمیدانم کہ هیچ یک از علمائے سلف انکار آن کرده اند کذا فی المواہب اللدنیہ
و حسن بصری گفتہ کہ در یافتن ہفتاد نفر از صحابہ را رضی اللہ عنہم کہ ہمہ اعتقاد میکردند مسح خفین را و گریختہ گفتہ کہ من بہر سبب کفر را
بر آنکہ قبول ندارد مسح موزہ را زیرا کہ آثار سے کہ در دسے آمدہ و در خبر تواترست و امام ابو حنیفہ گفتہ کہ قائل نشدم بہر موزہ
تا آنکہ آمدہ آثار را مندر و شنی آفتاب بعد از آن بدانکہ مسح کردن بر موزہ رخصتست و غریبت شستن پا سے است و در
ہدایہ گفتہ کہ ہر کہ اعتقاد ندارد مسح موزہ را بدیعست اما اگر اعتقاد دارد و مسح نکند از جهت اخذ بغیرت ماجر باشد و در
مواہب لدنیہ گفتہ کہ علماء را اختلافست کہ مسح کردن بر موزہ فاضل ترست یا بر کشیدن آنها و پایہا شستن بعض
گفتہ اند کہ مسح کردن فاضل ترست از جهت رد بطل بل بدیع از رد افض و خارج کہ طعن میکنند بر آن و مختار در مذہب
امام احمد ہمینست و امام نووی گفتہ کہ مذہب اصحاب ما آنست کہ غسل افضلست از جهت بودن دسے اصل باب شطر
آنکہ ترک نہ بد مسح را و در روایتی از امام احمد ہر دو برابرست از جهت در و شریعت ہر دو صاحب سفر السعادت گفتہ
مرآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را تکلف نبود در هیچ جاسبے نہ در مسح و نہ در غسل اگر موزہ پوشیدہ بود دسے نکشید سے
تا پاسے بشوید و اگر پا برہنہ بود دسے موزہ نہ پوشید سے تا مسح کند و علماء را اختلافست در آن و احسن اقوال ہائست
کہ موافق سنت باشد استنبہ

الفصل الاول عن شریح بعض شین معجمہ و فتح را۔ بن ہانی۔ ہمزہ در آخر از جملہ اصحاب امیر المؤمنین علی است نعمت
ولادت او در زمان آن حضرتست و پدر را و ہانی صحابیست و آن حضرت او را کنی بابو شریح ساخته۔ قال مسائل
علی ابن ابی طالب عن المسح علی الخفین۔ گفت پرسیدم علی بن ابی طالب را از مسح کردن بر موزہ ہا کہ حکم آن چیست فقال اعمل
رسول اللہ پس گفت علی گردانید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ ایام و لیا لیلین للمسافر۔ سہ روز و شبہای سہ روز را مسافر را
و یوما و لیلۃ للمقیم۔ و یکروز و یکشب را مقیم را۔ رواہ سلم۔ وعن المغیرۃ بن شعبۃ انہ غرامع رسول اللہ۔ روایتست
از مغیرہ بن شعبہ کہ صحابی مشہورست کہ دسے غرا کرد ہمراہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم غرۃ بتوک۔ کہ آخرین غزوات آنحضرتست
قال المغیرۃ فبئر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل الناطۃ۔ پس بھرا برد آمد آن حضرت بجانب قضای حاجت انسانی۔
معاذادۃ۔ پس برداشتم بآن حضرت آب را و نظرتے کہ آن را دادہ گویند و دادہ کہسراوند خردا و چرم دور باب و وضو تحقیق معنی
آن گذشت۔ قبل الفجر پیش از نماز بامداد۔ فلما رجع پس ہر گاہ کہ باز گشت آنحضرت از جانب صحرا۔ اخذت اہرن علی
یدیین الادادۃ۔ آب ریختن گرفتیم بہر دو دست مبارک وی از دادہ و از نیجا معلوم میشود کہ استعانت بغیر در وضو جائزست
و تخصیص آن بحالت سفر و جہی ندارد و اللہ اعلم بفضل یدیین دو جہہ۔ پس شست آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر دو دست خود را
و روی خود را۔ و علیہ تبیہ من صوف۔ و بر بدن مبارک آنحضرت جبہ بود از ششم جبہ جامہ کہ بریدہ و دوختہ شدہ باشد و تخصیص جامہ کہ جبہ نام

و گفته است خطابی که این حدیث صحیح است اسنادش - بهذا فی التلخیص - این چنین است و متعلق بهضم نیم و سکون لوزن و فتح قاف
 که نام کتاب خطابی است - و عن صفوان بن عسال - یفتح عین مهمله و سین مشدوده صحابی است سیاکن کوفه و دوازده غزوه
 کرده و گفته اند که عبداللہ بن مسعود از وی روایت کرده - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یامرنا اذا کنا سفرا - گفت بود
 آنحضرت که امر میکرد ما را وقتی که می بودیم ما مسافر و سفر بفتح سین و سکون فاجمع سا فرست چنانچه صحب جمع صاحب و کرب
 جمع را کب سان لا تفرغ خفانتا - بکسر خاء ثلثة ایام و لیا لیس - که نکشیم موزه های خود را از پایا های سه روز و شب های آن
 الا ان جنابة - مگر از غسل جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موزه ابا یک شیه - و لکن من غائط و بول و نوم لیکن
 در وضو کردن از غائط و بول و نوم نمی باید کشید و هم بر آن مسح باید کرد و درین عبارت بحسب قاعده عربیت کلاسه هست
 که در شرح آن را بیان کرده ایم - رواه الترمذی و النسائی - و عن المغيرة بن شعبه قال و ضأت النبی - گفت و هنوز از اینیم
 پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یعنی ریختم آب بر اعضای شریفش دی - فی غزوة تبوک - در جنگ تبوک مسج علی الخف و اسفله - پس
 مسح کرد آن حضرت با لاسه موزه را که بر پشت قدم است و پایا یان آن را که جانب پایا یان قدم است - رواه ابو داود و الترمذی
 و ابن ماجه و قال الترمذی - و گفت ترمذی - هذا حدیث معلول - این حدیث معلول است در وی اسباب جعل است که قاض اند
 صحبت آن و گفت - و سالت ابو ذر عتہ و محمد بن ابی بختی - عن هذا الحدیث - و پرسیدم ابو ذر و را که از کجا را نموده حدیث است و پرسیدم
 بخاری را ازین حدیث که آیا صحت دارد - فقال لیس بصحیح - پس گفتند این دو امام که این حدیث صحیح نیست - و کذا ضعفه
 ابو داود - و همچنین تضعیف کرده است این حدیث را ابو داود و وجه ضعف این حدیث دو چیز گفته اند یکی آنکه اتصال
 این حدیث بمغیره ثابت نشده است بلکه بوزن خرا که کاتب و مولای مغیره بود و وجه دیگر آنکه روایت کرده است
 او را ثور بن یزید از رجاء بن حیوة از کاتب مغیره و ثور سماع ندارد و از رجاء در اکثر طرق مغیره مطلق واقع شده است که مسح
 علی الخفین بے ذکر اسطی و اسفل و در حدیث آمینده آمده است که مسح علی ظاهرهما پس درین حدیث اضطرابی هست
 و این نیز از اسباب قاض و در صحت است - و عنه اند قال رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یمسح علی الخفین علی ظاهرهما - و هم
 از مغیره بن شعبه است که گفت دیدم آنحضرت را که مسح میکرد بر موزه ها بر ظاهر آنها - رواه الترمذی و ابو داود - و عنه قال
توضأ النبی صلی اللہ علیہ وسلم و مسح علی الجوربین و الخفین - و هم از مغیره است که گفت مغیره وضو کرد آن حضرت و مسح کرد بر
 جوربین و خفین - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه - جورب موزه که بر بالای موزه پوشیده می شود تا پا نشند
 و آن را جورب و موق نیز گویند و در شرح ابن ہمام از جوهری و مطرزی آورده که موق موزه کوتاہ که پوشیده می شود بالای
 موزه و در شرح کتاب خرقی گفته جر موق موزه کشا و که پوشیده شود بالای موزه در بلاد بار و در مسح بر جورب و خفین
 پوشیده می شود موزه بالا و پایا یان هر دو بر پلار است جائز است نزد محمد و ابی یوسف مطلقا و نزد امام اسبے حنیفه اگر خفین و
 مجد و منسل باشد چنانکه راه رفتن با آن ممکن بود و نامست بر ساق یا نیست جائز است و الا نه مگر آنکه نرم باشد چنانکه آب مسح

بموزہ درونی میرسد گویا کہ امیران مسح کرده و همچنین جائزست نزد امام احمد و نزد شافعی جائز نیست مسح بر جوربا کریم
منحل باشد و این حدیث حجت است بر دوسے روایات کرده شده است از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر
بن الخطاب و ابن عباس و جز ایشان رضی اللہ عنہم اجمعین

الفصل الثالث عن المغیرۃ قال مسح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی الخفین - روایت است از مغیرہ گفت
کہ مسح کردن حضرت بر خفین - نقلت - پس گفتم من بطریق استقام - یا رسول اللہ نسبت - فراموش کردی یعنی شستن
پایہا را کہ بر کشیدی موزہ ہارا - قال بل انت نسبت - فرمود من فراموش نکردہ ام بلکہ تو فراموش کردہ یعنی خطا کردہ نسبت
کردن شبان بمن درین فعل - ہذا امرنی ربی - باین امر کردہ است مرا پروردگار من - غروجل - و من فرمودہ او کردہ ام
نہ فراموش کردن شستن پایہا را گویا این اول بار است کہ مغیرہ مسح موزہ را دیدہ و خیال کرد کہ اگر شستن پایہا را فراموش
شدہ باشد پس فرمود امر الکی این چنین شدہ و مناسب آن بود کہ مغیرہ می پرسید کہ آیا حکم تازہ شدہ است و وجوب غسل
رجلین ساقط گشتہ - رواہ احمد و ابو داؤد - و عن علی - رضی اللہ عنہ - انہ قال - گفتم امیر المؤمنین علی - لو کان الذین
بالراۃ - اگر می بود کار و بار دین براسے و حکم عقل - لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاہ - نہرا بینی می بود پایان
موزہ بہتر و سزاوارتر بمسح کردن از بالا سے آن از جهت بودن جانب پایان محل تجسس و تلوٹ پس تطہیر و تطہیف آن اولے
و انسب باشد - و قد رایت رسول اللہ - و تحقیق دیدیم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم مسح علی ظہر خفینہ مسح میکرد بر ظاہر
یعنی ہر بالا سے موزہ ہا سے خود - رواہ ابو داؤد و الدارمی معناہ - روایت کرد این حدیث را باین لفظ ابو داؤد و دارمی مضمون
ان مال الجبازات و دیگر آورده و از اینجا معلوم گردد کہ حکم عقل و اتباع دوسے در مقابلہ حکم شارع و قیاس در برابر نفس باطل است

باب التیمم

تیمم در لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارتست از قصد کردن خاک پاک مسح کردن روسے و دست بدان بہت
تطہیر و قصد آیتہا سے شریعت تیمم آنست کہ در صحیح بخاری از عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا روایت میکند کہ گفت
بیرون آمدیم بابا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در بعضی از سفر ہا سے وی تا بودیم بہ بیدایا بذات البیش پس گسست گردن ہڈنا
پس توقف فرمود آن حضرت برای جستن آن و توقف نمودند مردم با وی و در آن مترل آب نبود و با خود آب نداشتند پس
آمدند مردم نزد ابو بکر صدیق و گفتند نخی بنی کہ چہ کرد عائشہ نگاہ داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آید ابو بکر و آنحضرت سر خود را بر
زانوسے من نہادہ بخواب رفتہ بود پس گفت مرا ابو بکر کہ نگاہ داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و فرستیدند آب پس عتاب کرد ابو بکر
و گفت ایچہ خدا خواستہ است کہ بگردید و لعن کرد بدست خود و تہنیک گاہ من و نتوانستم جنبہ بہت خواب کردن آنحضرت
بر ران من پس برخاست آن حضرت و صبح کرد بے آب پس فرستاد خدامی تعالے آیت تیمم را پس گفت اسید بن حکیم
این مگر نخستین برکت شہاد دین احوال ابو بکر عائشہ میگویی پس برخیز امیدند شتر را پس یا فتم گردن بند ما در شیب شتر

و در حدیث دیگر آمده که عائشه بخاریت گرفت تلواده را از آسمان است ابی بکر پس گشت تلواده پس فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را بر بختن آن پس در یافت مردم را وقت نماز پس بگزارند نماز شب و وضو و شکایت کردند بحضرت پس فرستاد خداوند تعالی آیه تيمم را پس گفت استید بن حضرت بخائشه جزا سے خیر و در خدا سے تعالی سے عائشه بخائشه اسو کنند فرود نیاید ترا مرید که ناخوش داری آن را مگر آنکه گردانید خداوند تعالی آن را براسے تو و براسے مسلمانان خیر گردانید علماء اختلاف است در آنکه تيمم و وضو است یکے براسے و بعد دوم برانے هر دو دست تا آبرنج یا یک وضو است براسے روئے و کفهای دست و اول قول ابی حنیفه و صاحبیه و مالک و محفوظ و مختار از مذہب شافعی و بعض اصحاب احمد بن حنبل است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله و سفیان ثوری و اکثر علماء اهل عمار و اصحاب ثانی مذہب مشهور امام احمد و قول قديم شافعی و منقول از عطاء و کحل و ادو اعی و اسحاق بن راهویه و ابن جریر و ابن المثنی و ابن خزیمه و غیر ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو جانب احادیث نیز واقع شده چنانکه در کتاب بیاید و محدثان میگویند که احادیث قول ثانی اصح و اقوی است و تحقیق آن است که احادیث مذہب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاهر و مذہب ثانی مآول اند و تمامه این بحث در شرح تفصیل ذکر کرده شده است و الله اعلم

الفصل المال عن حذیفه - رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فضلنا على الناس ثلاث فروع اولها شدة الاست ماله و در شرف و کرامت بر مردم که پیغمبر از ما گذرشته اند از اینها دانست ما سے ایشان بسبب خصلت و سه فضیلت - جعلت صفوة الملائكة و در سینه شده است صفهائے ما و در معرکه جنگ با کافران یا در نماز جماعت که جهاد است بانفس و جنود شیطان مثل صفوة فرشتگان در صورت و هیئت با تمام صف اول یا در قرب و ولو یا در تعظیم و تکریم و در قول خداوند تعالی که فرموده است و الصّافات صفا قسم است بلكم و صلیین - و جعلت لنا الارض کلها مسجدا و گردانیده شده است براسے ما زمین همه زمین مسجد یعنی موضع سجود و توانم که مراد موضع باشد که بنی و میاگردانید براسے نماز چون جائز شده نماز و ربه بکانه گویا که آن مکانها مسجد گشته و این مجلات اهم سابقه است که ایشان را نماز درست نبود و در صوامع و کنائس این چنین است عبارت حدیث و شاید که در مسافرت چیزے میبایختند و بنای نموده باشند مثل صوامع و کنائس ایشان و در غیر آن درست نه - و جعلت تربتها لنا طهورا اذ لم نجد الماء و گردانیده شده خاک زمین براسے ما پاک کننده که کنایت از تيمم است و قتیکه نیابیم آب را - رواه مسلم - و ازین حدیث تخصیص تراب براسے تيمم معلوم گردد و مذہب شافعی و احمد و اقوی و اثنین و ابی یوسف این است و در روايته از ابو یوسف و احمد بزرگ نیز درست است و نزد امام ابو حنیفه و مالک و محمد و احمد و در روايته درست است هر چه از جنس زمین است و آن هر چه بآتش نگدازد و در زمین نشود و بسوختن خاک کمتر گردد و دلیل ایشان حدیث جابر است که در صحیح بخاری است که و جعلت لی الارض سجدا و طهورا و این همه را شامل است و عمل باین حدیث او بیله و احولا است که درین عمل حدیث حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه که

مخصوص تبرابست بمفوت علی باین حدیث میگردد کذا قبل وبعض گفته اند که تربت مخصوص تبراب نیست چه تربت هر مکان
 آنچه در دست از تراب و غیره اما در قاموس گفته است که ترب بفتح و تراب و تربت همه یک معنی است و نیز روایت بلغنا تراب
 آمده است چنانکه ابن خزمیه و غیر او در حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند که وجعل التراب لی طهورا کذا فی فتح الباری
 و بدانکه خصائص و فضائل آن حضرت صلی الله علیه وسلم که بآن ممتاز و مخصوص است از انبیای سابق در ظاهر و باطن
 بحد و بی شمار است جمعی از علما بعض آن را ذکر کرده اند و چندے از آن در شرح نقل کرده شده است و الله اعلم و عن
 عمران قال کنانی سفر مع النبی صلی الله علیه وسلم گفت عمران بن الحصین که از پیشا پیر صحابه و عاقل قدرست سی سال
 صاحب فراش بود و ملائکه بروی سلام میدادند رضی الله عنه بودیم مادر سفر بے با آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصلی بالناس
 پس نماز بگزار و بگردیم یعنی امامت کرد ایشانرا فلما اقبلت بپس هرگاه که برگشت و فارغ شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز
 اذاهو برجل معتزل لم یصل مع قوم ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملائمت با مردی در گوشه نشسته که نماز نکرده است باقوم
 فقال ما منعک یا فلان ان تصلي مع القوم پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه منع کرد ترا ای فلان از نماز گزاردن باقوم
 قال اصابتنی جنابة و لا ماء گفت آن مرد مانع این است که رسیده است مرا جنابت و نیست آب که بدان غسل کنم قال گفت آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم عليك بالصعيد بر تو باد که لازم گیری صعیدا را فانه یغسلک زیرا که دمی بسته است ترا و صعید یعنی خاک آید
 و بعض گفته اند صعید یعنی روی زمین است و غالباً این مرد عالم بود بجزایم برای حدیث نه براسه جنابت و لهذا بیان نکرد آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم کیفیت تیمم را متفق علیه و عن عمار قال جاز رجل الی عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت است از عمار بن ابی
 گفت آدم و بنی نزار امیر المؤمنین عمر فقال انی اجبت فلم اصب الماء پس گفت آن مرد که من جنب شدم پس نیافتم آب
 چه کار کنم یعنی تیمم کنم براسه جنابت و درین حدیث جواب عمر مذکور نیست و گویا عمر رضی الله عنه خاموش ماند و جواب مسلم
 و بنی که تیمم براسه جنابت درست باشد یا نه پس عمار قضیه از سر گذشت خود نقل کرد که بدان معلوم گرد که تیمم برای جنابت
 کافی است و در بعض طرق مسلم و نسائی آمده است که عمر فرمود لا یصل و بعض شراخ زیاده کرده اند یعنی حتی تجد الماء و این
 بنی مشهور است از عمار بن مسعود و نیز موافق او است و میان ابن مسعود و ابی موسی بر سر این مناظره زخمیه که جنب را
 تیمم هست یا نه و ابن مسعود از آن رجوع نموده و بعض گفته اند که توقف عمر رضی الله عنه بجهت عدم تذکر قضیه بود که در آن
 سفر بود و بیا و او نیامد و لهذا در بعض روایات آمده است که عمر بجا رکعت از خدا ترس یا عمل که چه میگوئی فقال عمار عمر
 پس گفت عمار عمر را اما تذکر آن کنانی سفر نا دانت آیا یاد نداری که بودیم مادر سفری من و تو یعنی هر دو جنب بودیم
 فاما انت فلم یصل فاما تو که عمر بن الخطابی بگردی نماز را و توقف کردی در آن بگمان آنکه تیمم مر جنابت را کفایت نمی کند
 و اما نا تمحک و اما من غلطیدم در خاک بقیاس آنکه تیمم در جنابت چون بجای غسل است تمام بدن را باید کرد و آنکه
 در قرآن مجید فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و از اینجا معلوم میشود که از صحابه و در زمان آن حضرت اجتهاد واقع میشد

و بعد از آنکه دست نیست اگر چه جواب کند و چون عمل کرد بر اجتهاد و اعاده نیست بروی و لهذا آن حضرت صلی الله علیه و سلم
عمار رضی الله عنه امر با عاده نکرد و فصل است عمار گفت پس از آن نماز گزار و دم من - تذکرت ذلک للنبی - پس ذکر کردم
آن را بر آن بنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال انما کان یکفیک کذا - پس گفت آن حضرت این است جز این نیست که
کفایت میکند ترا چنین - فغضب النبی صلی الله علیه و سلم - پس بر و آن حضرت بر اے بیان کند اگر مرد بان صورت
تیمم است - بکفیه الارض - بهر دو کف دست خود زمین را - و افغ فیها - و دمی در هر دو کف دست از برای تخفیف خیار آنها
تا مشوه و زشت نشود بدان روی که در حکم مثله است - ثم مسح بهما وجهه و کفیه پیتر مسح کرد بهر دو کف دست خود روی
خود را و بهر دو کف دست خود را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بدست چپ و پشت دست چپ را بدست راست
و بعضی روایات بود آمده بتقدیم وجه بر کفیه و بعکس نیز آمده و بعضی تیمم آمده بتقدیم کفیه بر وجه و از اینجا معلوم می شود که
ترتیب در تیمم فرض نیست کذا قال الشيخ - رواه النجاری - روایت کرد این حدیث را نجاری - و مسلم نحوه - و مسلم را مانند
این آمده - و فیه - و در روایت مسلم این چنین است - قال - گفت آن حضرت - انما یکفیک ان تضرب بیدیک الارض
بسنده بود ترا که میزوی بهر دو دست خود زمین را و تمسح بهر دو کف دست را - ثم مسح بهما وجهک و کفیک -
پیتر مسح می کردی بهر دو دست روی خود را و بهر دو کف دست خود را و این حدیث دلالت دارد که ضرب و احد کفایت میکند و تیمم
چنانکه مذکور بعضی است برخلاف مذکور شیخ محی الدین نودی ازین جواب گفته است که مقصود آنحضرت بیان
صورت ضرب است برای تعلیم عمار و نمودن آردا که زدن دست بر زمین این چنین است و نمی باید بر زمین غلطید چنانکه کرد
عمار رضی الله عنه نه بیان کیفیت تیمم سه و تمامه آنچه حاصل می گردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کرد آن حضرت
ضرب را و لهذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داؤد و جز آن آمده است آنچه نفس در بودن تیمم و ضرب و نیست و بعضی
روایات این حدیث ضرب و احد صریحاً بیکه گفت ضرب بکفیه الارض ثم مسح وجهه و کفیه و این باطلاق خود احتمال نمی رود
نیز دارد و اما ذکر کفین و مسح آنها نیز بحجت آن است که مقصود بیان تیمم تمامه نیست پس اقتصار کرد بر آن از جهت کفایت
کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر در عین نام فقیهین در احادیث دیگر در جایی که مقصود ذکر تیمم تمامه بود و بعضی می گویند که مرد
بکفین اینجا بدین است و چنانکه گاهی می ذکر میکنند و گفته مراد میدارند مثل قوله تعالی و السارق و السارقة فاقطعوا ايديهما
اگر گفت ذکر کنند مراد دید دارند و در نباشد و کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول
بصترین ارجح و اقوی است و الله اعلم - و عن ابی الجحیم - بضم جیم و فتح او سکون یا سة تخمانيه - بن الحارث بن ابي
بکسر حاء و تشدید سیم مفتوحه انصاری صحابی مشهور است خواهر زاده ابی بن کعب باقیما نذات امارت معاویه - قال مرت بالنبی
گفت ابو جحیم که ششم من بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بود پول - و اما آنکه آن حضرت پول می گرفت و سلمت علیه - پس سلام کردم
بر روی - فلم یزد علی - پس گفت جواب سلام مرا و خشی تمام الی جداره تا آنکه ایستاد آن حضرت بجانب دیوار نشسته و فحتمه - پس

کاویہ دیوار بر آحت بمہلہ و شفاۃ تراشیدن منی خشک از جامہ و برگ از درخت و حنات تراشیدہ ہر چیز بہ بصاکا نیت مہر بہرچہ
کہ بآن حضرت بود عادت شریف بود کہ چوبے سرکہ در دست می بود یا بہان عنترہ مراد است کہ خادنان می برداشتند چنانکہ
در کتاب طہارت گذشت و ظاہر عبارت بمعناظر درین معنی است و کاویدن دیوار ہر اسے آن بود کہ غبار سے از دیوار بدست
بچسبید اگر چہ شرط نیست و لہذا در حدیث دیگر از ابی الجہیم کہ بیاید ذکر آن نیست۔ ثم وضع یدہ علی الجدار۔ یعنی بر دیوار دست
خود را بردیوار۔ مسح وجہ و ذراعینہ پس مسح کرد و دوسے مبارک خود را و ذراعین خود را۔ ثم را علی۔ یعنی گفت جواب سلام
مرا بہت تعظیم اسم آئی کہ السلام است و تحقیق این در باب الخلاء گذشت و مکتوف می گوید کہ صاحب مصابیح این حدیث را
در صحاح ذکر کرده۔ و لم اجد ہذہ الروایۃ فی الصحیحین۔ و نسبا نفتم من این روایت را و صحیحین۔ و لاشئ کتاب الحمید کے۔
و نہ در کتاب حمید می کہ جامع است میان صحیحین۔ و لکن ذکرہ فی شرح السنن۔ و لیکن ذکر کرده است آن را بھی السنن
و شرح سننہ از طریق شافعی۔ و قال۔ و گفته است۔ ہذا حدیث حسن۔

الفصل الثانی عن ابی ذر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان البصیۃ الطیبۃ وضوء المسلم
بمرتبتی کہ خاک پاک کنندہ مسلمان است۔ و ان لم یجد الماء عشرین۔ اگر چہ بنیاد آب را و فضاۃ سال و در نیجا با لحد و پاک
است و وضو بریت خاک و تبنہ بران کہ خاک خلعت مطلق است مراب را چنانکہ نہ ہب ما است تہ ضروری مثل وضو می بخورد
چنانکہ نہ ہب شافعی است و تحقیق این معنی در اصول فقہ و فروع آن در فقہ مذکور است۔ فاذا وجد الماء فلیمسہ بمشور۔ پس
چون یا بد آب را پس باید کہ برساند و صحت کند آب را بشو خود را یعنی اندام خود را تیس بطن یا یکسہ مییم از اسما سن یعنی مسح است
و مراد اینجا وضو است و بشو تحتین بشو بمعنی ظاہر جلد و مراد اندام است۔ فان ذلک خیر لک من ان یکرہک و اصل است
در تکبیر و مراد آن نیست کہ نزد وجود آب وضو تمیم بہر دو جائز است و لیکن وضو اولیٰ افضل است بلکہ وضو واجب است و تمیم
اضلا جائز نہ و لفظ خیر باین معنی کہ اینجا است نیز می آید چنانکہ در قول جن تعالیٰ اصحاب الجنۃ یومئذ خیر مستقر و احسن مقیلا
رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و دردی النسائی نحوہ الی قولہ عشرین۔ و عن جابر قال خرجنا فی سفر۔ گفت جابر
بن عبد اللہ انصاری بیرون آمدیم مادر سفری۔ فاصاب رجلا منا حجر۔ پس رسید دوسے را از رفیقان ما سنگی نشخ
فی راسہ۔ پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد۔ فاحکمہ پس محکم شد آن مرد۔ فسال اصحابہ۔ پس پرسید یاران
خود را۔ بل تجدون لی رخصۃ فی التیمم۔ آیا می یابید براسے من رخصت و تیمم۔ قالوا ما نجد لک رخصۃ۔ گفتند یاران او
نہی یابیم براسے تو رخصت و تیمم۔ و انت تقد علی الماء۔ و حال آنکہ تو قدرت داری بر آب و آب موجود است نزد تو
فہم کردند این جامعہ از قول جن سبحانہ فلم تجدوا ما کہ وجود آب و قدرت بر تحصیل آن مانع است از جواز تیمم و نہ انہند کہ
مرا تو قدرت بر استعمال و عدم تضرر بآن است۔ فاعتسل۔ پس غسل کرد آن مرد۔ فمات۔ پس بمرد فلما قد ساء علی النبی۔
پس ہر گاہ کہ ما قدوم آوردیم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اخیر ذلک۔ خبر کرده شد آنحضرت باین واقعہ۔ قال۔ فمرد۔

قتلہ وقتلم اللہ۔ کشتند اور اکشتند ایشان را خداے قتلے و آئینہ جہ معلوم شد کہ اگر بجز اسناد بسبب جائز است
انہا بل حقیقت بعد از آنکہ اعتقاد قلبی بر حقیقت ثابت باشد۔ الا سألوا اذا لم یعلموا۔ چہر سوال نکردند علما را وقتی کہ خدا نشتند
حکم را۔ فانما شفا علی السوال۔ پس نیست شفا و در شدن علت عجز و نادانی و نا فهمیدن مراد و ترسیدن بواسطہ
مگر سوال کردن و پرسیدن از و انانایان۔ انما کان کیفیہ ان یتیمم۔ جس را این نیست کہ بس بود و از آنکہ تیمم سے کہو۔
و یعصب علی جرحہ خرقة۔ وہی بست ہر جرحت خود جامہ پارہ را۔ ثم یمسح علیہا۔ پست مسح میکرد بر آن خرقة۔ و فیصل سائر
جسدہ۔ وہی شست باقی اندام خود را درین حدیث امر است بجمع میان تیمم و شستن باقی بدن۔ رواہ ابو داؤد و در روی
ابن ماجہ عن عطاب بن ابی رباح عن ابن عباس۔ وعن ابی سعید الخدری قال خرج رجلان فی سفر۔ یرون آمدند و مرد
و از سفرے۔ فحضرت الصلوۃ۔ پس درآمد وقت نماز۔ و لیس معہما ماء۔ و نبود با ایشان آب۔ فیتما صعدا طلیبا۔ پس قصد
کردند خاک پاک را یعنی تیمم کردند فصلیاً۔ پس بگزاردند نماز۔ ثم وجدا الماء فی الوقت۔ پستریافتند آب را در وقت نماز
یعنی ہنوز وقت باقی بود کہ آب یافتند۔ فاعادا احدهما الصلوۃ بوضو۔ پس باز گردانید یکے از ان دو مرد نماز را بوضو
و لم یعد الاخر۔ و باز نگردانید دیگرے۔ ثم اتیا رسول اللہ پستریآمدند آن دو مرد و نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم گذراؤ لکے۔
پس ذکر کردند این قصہ را۔ فقال للذی لم یعد۔ پس گفت آن حضرت مرا کس را کہ باز گردانید نماز را۔ اجبت اللہ۔ پستری
تو طریقہ مسلوک را در دین کہ بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعادہ نکردی حکم شریعت ہمین است۔ و اجزاک
صلوتک۔ و بس است ترا نمازے کہ کردی۔ و قال للذی تو صلا اعاد۔ و گفت آنحضرت مرا کسے را کہ وضو کرد و باز گردانید
نماز را۔ لک لا جرمین۔ مگر تراست اجر و ثواب عمل تو و باز یکبار با داسے فرض بہ تیمم بجهت عذر و بار دیگر بگزار دن نماز
نفل نزد وال عذر۔ رواہ ابو داؤد و الدارے۔ روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و دارمی۔ و روی النسائی نحوه
و روایت کرد نسائی مانند آن باختلاف و بعض الفاظ۔ و قد روی بہو ابو داؤد و ایضاً عن عطاب بن یسار مسلماً۔ و تحقیق
روایت کرد نسائی و ابو داؤد و غیر از عطاب بن یسار کہ از تابعین است بطریق ارسال

الفصل الثالث۔ عن ابی الجہیم بن الحارث بن الصمۃ۔ بکسر صاد و فتح میم مشدودہ۔ قال اقبل النبی۔ گفت
پیش آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من نحو بئر جمل۔ از جانب موضع کہ میخوانند اورا بئر جمل بفتح جیم و میم و آن موضع معروف است
بدنیہ۔ فلما قیہ رجل۔ پس طاقی شد آن حضرت را مردی کہ ہمین ابو الجہیم باشد کہ راوی حدیث است و ذکر کردہ است خود را بلفظ
غائب بیان کردہ است آن را شافعی در روایت خود از طریق اعرج۔ فسلم علیہ۔ پس سلام کرد آن مرد بر آنحضرت۔ فلم
یرد النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس نداؤ آن حضرت جواب سلام او را۔ حتی اقبل علی الجدار۔ تا آنکہ روی آورد آنحضرت
بر دیوار تمسح بوجہ دیدہ۔ پس مسح کرد بر روی مبارک خود و ہر دو دست خود۔ ثم رد علیہ السلام۔ پس جواب سلام
داد او را این حدیث ہر دو طریق را محتمل است و در حدیث سابقین از ابی الجہیم وجہ و ذراعیم بود و بعضی روایات درین

حدیث نیز وجه و ذراعیه آمده است اما از ضرب و ضربتین ساق است متفق علیه و حسن عمار بن یاسر فرماد که کان یحدیث انهم تسحر و در آیت است از عمار که پس حدیث می کرد که صحابه مسح کردند و بهم مع رسول الله و حال آنکه ایشان بزرگوار با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بالصنید بخاک و مسطوة الفجر بر آب نازل باد و نصرت با کفهم الصعیب پس بزرگواران است خود خاک را و شمس و البوجه بهم مسح و احدی بستره بالید بر رویا است خود و یکبار بالید یعنی بکار نکردند چنانکه در وضو میکنند ثم عادوا فنصرت با کفهم الصعیب بستره باز گشتند پس بزرگواران کفها را خود صعیب را - مرة اخری - بار دیگر مسح و باید بهم کفها پس بالید نه بدستهای خود تمامه و دستها را یعنی الی المناکب و الا باط - تا دو شهر از ظاهر و تا بغلها در باطن بین باطن و ایچم - بیان اباط است - رواه البوداد و - این حدیث از عمار نقل است در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از بے ظاهری و ضربت و آخده و تا ویش معلوم شد و لیکن درین حدیث تا مناکب و اباط آمده و غالباً نظر قوم بر این افتاد که الی در آیت تیمم مقید بغایت نیامده و بید تمام کل است از غیر بلا حظه فرعیست تیمم بر وضو عدم اطلاع بر بیان آنحضرت چنانکه از حدیث و ذراعیه معلوم می گردد و جمهور نظر کردند بر سه عین تیمم و خلافیت آواز و وضو با حصول بیان از جانب شایع فافهم

باب الغسل المسنون

بذلکه مولف درین باب چهار غسل ذکر کرد غسل جمعه و غسل بعد از رجاست و نیز و اسلام و غسل عیدین و ذکر کرد با آنکه مسنون و مستحب است نزد ائمه زیرا که نزد می بین حدیثی در غسل عیدین و رجاست و مولف در باب عیدین نیز حدیثی نیامده و در جامع الاصول نیز از کتب سته درین باب حدیثی نیامد و در کتب دیگر نیز یافته نشده الا در حدیثی که از فاکه ابن سعد و دیگر از زیاد بن عیاض و سر و حدیث را گفته اند که ضعیف اند و شرح ذکر آن کرده شده است و جامع الاصول از عبد الله بن عمر از حدیث مطا آورده که عبد الله بن عمر و زید بن عمرو بن قنبر پیش از آنکه بمکه آرد غسل می کرد و گفته اند که شدت مبالغه او در باب متابعت تقاضا میکند که حدیثی درین باب صحیح شده است و نیز مولف غسل روز عرفه ذکر کرد و در کتب احادیث نیز یافته نشود و فقها ذکر کرده اند و غسل برای احرام خود با اتفاق مسنون است و در احادیث صحیح و واقع ادراک از جهت آن ذکر نکرد که در مجلس مذکور ساخته است اما غسل جمعه را نیز در باب الجمعه ذکر کرده است و اینجا نیز ذکر کرد و بعد از آن بدانکه اختلاف است در غسل جمعه همه ائمه متفق اند بر سنیت و استحباب آن الا امام مالک و پروانیه از امام احمد که نزد ایشان واجب است از جهت ورود آن بصیغه امر و چنانکه فرمودین جائز نمیکوم الجمعه فلیغتسل کسی که بیاورد از شما نماز جمعه را باید که غسل و بصیرح لفظ وجوب نیز آمده چنانکه گفت غسل الجمعه واجب علی کل مسلم غسل جمعه واجب است بر هر بالغ مسلم و جمهر علماء گویند که را و بوجوب تاکید و مبالغه است و استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده است چنانکه از احادیث که در باب او آورده گرد

الفصل الاول - عن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا جاء احدکم بمسح فلیغتسل چون خواهد که بیاورد یکی از شما نماز جمعه را پس باید که غسل کند و مختار آن است که غسل بر آب نماز جمعه است که آن طهارت

نماز جمعه بگذارد و بعضی گفته اند که غسل بر اوست و تکبیر روز جمعه است و روايت است انصب احکم و رفیع الجمعة مناسبت این قول است
و برین وجه معنی عبارت آن باشد که چون بیاید یکی از شمارا جمعه متفق علیه - و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم - غسل کردن روز جمعه واجب است بر هر بالغ و ذر و روايتی علی کل مسلم آمده
و مراد آن نیز مسلم بالغ است زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبوده متفق علیه - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
علیه و سلم حق علی کل مسلم ان یغتسل - واجب و سنن و در نسبت بر هر مسلمان که غسل کند رفی فی کل سبعة ایام یومانه و در هفت روز یکبار
مراد روز جمعه است - یغتسل فیه رأسه و جسده - بشوید و در آن روز سر خود را و بدن خود را که درین هفت روز چه کهن شده و بد بویست
گفته است و درین کلام اشارت است بسبب وجوب غسل در روز جمعه متفق علیه -

الفصل الثاني عن سعة یخرج سید بن خنیم - صحابی مشهور است حلیث الفصار نزول کوفه و بعضی
گویند بصره زامعه و دست در بصره بین و الی بود بران و حافظ بود و کثیر الحدیث روايت میکند از وی حسن بصری و ابن سیرین
و شعبی مات بالبصرة سنة تسع و خمسين و قبل ست و عین - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من توضأ یوم الجمعة کسیرة
کندر و جمعة - فیهما یس باین خصائص و فعیات پیدا بد اهل فضیلت و طهارت را یا معنی آن است که بروی باد که اندکند باین
افعلت که در اداسه فرض کافی است - و نعمت - و نکو خصیلت است این در حدیث است اگر چه مفصل است نسبت غسل کردن
و غتسل فالتغسل افضل - و کسی که غسل کند پس غسل فاضل تر است - رواه احمد و ابو داود و ابو الیاس و ابی الدرداء
و عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من غسل متیا فلیغتسل کسی که شود میت را پس باید که غسل
کند از جهت مریضه لطافت با جمال اصحاب رتاشه غسل و حیران - رواه ابن ماجه - روايت کرد این مقدار را ابن ماجه - و زاد -
و زیاده کرده است - احمد و الترمذی و ابو داود - این را که درین جمله فلیتوضأ - و کسی که بزرگ و میت را یا جنازه را که در وسط
میت است باید که وضو کند و گفته اند که مراد بکل میت پس است و انشور جمعه مناسبت است معنی اول با مراد است که باید که وقت
جمل با وضو باشد تا ممکن باشد مراد از این ملائم معنی ثانی است و بعضی گفته اند که بزرگترین میت قربت است و قربت با طهارت
اولی است و بر هر تقدیر وضو جهت جمل واجب نیست همچنین غسل بسبب غسل است واجب نیست مختار نزد اکثر علما این است
و در جامع الاصول می آید که اسما بنت عیس زوجه ابی بکر صدیق غسل داد ابو بکر بعد از وفات وی پس از آن پرسید از آنها که حاضر بودند
از مهاجران و گفت که من روزه دارم و امروز نخت برداست آیا واجب است بر من غسل همه فرمودند که واجب نیست و از موطا
می آید که این عمر جمعه و تکفین کرد پسری را که فرعی بن زید را بود و برداشت او را پس از آن برآمد و نماز کرد و وضو نکرد و ترمذی گفت
که درین باب از علی و عائشه نیز حدیث آمده است و حدیث ابی هريرة حسن است و گفت اختلاف کرده اند اهل علم در کسی که غسل
و میت را بعضی گفته اند واجب است بر وی غسل و نیز بعضی واجب است بر وی وضو و بعضی گفته اند که استحباب غسل و میت است
که وضو کند و عبد الله بن المبارك گفته که غسل کند و وضو و عن عائشة ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یغتسل من اربع -

روایت کرو عائشہ کہ آن حضرت غسل میکرد و خواہ بطریق وجوب یا استحباب از چہار چیز من الجنابة۔ از جنابت۔ و یوم الجمعة۔ روز جمعہ من الجنابة۔ و از خون کم کردن۔ و من غسل المیت۔ اما غسل از جنابت واجب است و روز جمعہ سنت از حجامت و غسل میت مستحب و از جمع کردن این سه چیز بخنابت لازم نیاید کہ اینها نیز واجب باشند چنانکہ اشارت بدان کردیم۔ رواہ ابوہریرہ مائدا کہ از ظاہر این حدیث مفہوم میگردد کہ آن حضرت بغسل نفیس خود میت را غسل میداد و از آن غسل میکرد و بعضی گفتہ اند معنی آن است کہ اعتقاد میکرد و اعتساب را از آن و ابر میکرد و بدان و آن حضرت ہرگز میت را بدست خود غسل ندادہ و بعضی شروح از صاحب الزہد نقل کردہ کہ اول اقرب است از عبارت صاحب حاوی از شافعی حکایت کردہ کہ آن حضرت آن را کرده است و اصحاب دسے نیز کردہ اند و المد اعلم۔ و عن قیس بن عاصم صحابی است قوم آورد و بران حضرت و بروقدیم و اسلام آورد و در سال نهم و چون دید و اورا آن حضرت فرمود ہذا سید اہل البور و بود و غافل طہیم شریف خواہد بود و در بصرین روایت میکنند از دسے حسن بصری و غیرہ و مدائہ السلام۔ روایت است از قیس بن عاصم کہ دسے اسلام آوردہ۔ فامہ النبی۔ پس امر کرد و اورا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان لغتیل با و سدرہ کہ غسل کند بآب و برگ کنار و این امر براسے وجوب است اگر جنب باشد و الاستحب است و استعمال سدر بآب بجهت مبالغہ در تطہیر و تنظیف است۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ و ظاہر عبارت آن است کہ امر کرد و اورا بآب اعتسال بعد از اسلام نکرد و او با سلم ارادہ اسلام باشد چنانکہ در لفظ ابی داؤد و آمدہ کہ قال قیس بن عاصم انیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اریہ الاسلام فامر فی ان اغتسل و گفتہ اند کہ اصح آن است کہ امر کردہ شود اول بشہادتین بعد از آن غسل دادہ شود و اختلاف کردہ اند کہ آن واجب است یا مستحب و ثانی اصح است و همچنین مستحب است کہ شستہ شود جامہ ہائے او و علق کردہ شود و اعتسایان نمودہ شود۔

الفصل الثالث۔ عن عکرمہ۔ مولاتے ابن عباس از فقہائے مکہ و تابعین است اصل و از بربریت باقی احوال و در مواضع دیگر نوشته شدہ است۔ قال ان اناسا من اہل العراق جاؤا۔ روایت است از عکرمہ گفت کہ بعضی مردم از عراق آمدند نزد ابن عباس۔ فقالوا لیس گفتند۔ یا ابن عباس اتیری الغسل یوم الجمعة واجب۔ آیا اعتقادی کنی غسل را روز جمعہ واجب قال۔ گفت۔ لا۔ اعتقاد نمیکنم غسل را روز جمعہ واجب۔ و لکن اطہر و لیکن غسل کردن پاک کنندہ تر است پس اطہر اسم تفضیل است از تطہیر بخد فزاد چنانکہ مذہب بعضی شخاۃ است یا پاک تر است صاحب دسے۔ و خیرین غسل غسل بہترین مرتبہ کہ کسی را کہ غسل کند و من لم یغسل نفیس علیہ واجب۔ و کسی کہ غسل نکند پس نیست ہر دسے غسل واجب و انتم نمی گرد و دسے بزرگ آن۔ و ساجہ کہ کیفیت بآب غسل۔ گفت ابن عباس و سر انجام است کہ خبر ہم شمارا کہ چگونه بود آغاز شستہ و میت غسل روز جمعہ۔ کان الناس مجہودین۔ بودند اکثر مردم مشقت یا بندگان در کار معیشت۔ یلبسون الصوت۔ می پوشید جامہ پشمینہ بجهت تقوی و نارسائی۔ و یعملون علی ظهورہم۔ و کار میکردند بر پشتہاے خود۔ و کان مسجد ہم ضیقاً۔ و بود مسجد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ نماز میکردند مسلمانان در آن تنگ۔ مقارب اسقف۔ نزدیک بود سقف دی و بعضی شخہ سقفت نفیسین بلقفل

جمع آورده گوید اما در اجزای سقط اندر آورده اند که بلندی مسجد شریف هفت دست بود۔ اما هر عیش بنو موسی گرگانه خوانند که برای سایه بسازند از برگها و شاخهای خرما و همچنین بود سقط آن مسجد و عیش نیز آن خانها را گویند که برای رز بسازند و پنج رسول پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی یوم حار۔ در روزی گرم۔ و عرق الناس فی ذلک الصوت۔ و خوی کرده بودند مردم در آن پشه‌نیا که پوشیده بودند حتی تا رت منہم ریا ح از وی بذلک بعضهم بعضا۔ تا آنکه بر می جست از ایشان بوی که انداخته میگردید بسبب آن بعضی از ایشان بعضی را۔ فلما وجد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس هرگاه که یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تکلم بالخطب آن بویها را۔ قال۔ گفت۔ یا ایها الناس۔ ای مردم۔ اذاکان ہذا لیوم۔ چون باشند این روز یعنی روز جمعہ۔ فاعتسلوا غسل کنید۔ و یسجدکم۔ و باید که بسجده یکے از شما۔ افضل ما یجد من وہنہ۔ بهتر و خوشتر از آنچه بیاد از روغن خود۔ و طیمہ۔ و خوشبو خود۔ قال ابن عباس ثم جاء الله بالخیر لیسیر آورو خدا سے تقاضے برائے مسلمانان نیکی و تو انگری و فراخی و خیر مال کثیر را گویند و یسئلوا غیر الصوت۔ و پوشیدند جز جامہا سے پشه‌نیا را۔ و کفوا العمل۔ و کفایت کرده شدند عمل را که در آن مشقت میکشیدند و در جمیعست ہم میرسانید یعنی فراخ شد و جمیعست بے مشقت۔ و وسیع مسجد ہم۔ و فراخ گردانیده شد مسجد ایشان و نخستین کسی که توسعہ در مسجد کرد عمر بن الخطاب بود پس از دست عثمان بن عفان رضی الله عنہما۔ و ہم بسبب بعضی اندکی آن بود بعضهم بعضا من العرق۔ و رفت پاره از آنچه انداخته میگردید بسبب آن بعضی مردم بعضی را از عرق۔ رواہ ابو داؤد و اصل این حکایت آن است که در ابتدا مامور بودند بطریق و جوب بغسل بعلتے که مذکور شد و چون علت منتفی شد حکم نیز منتفی شد پانہای علت چنانکہ بر طرف شد ہم مولفۃ القلوب بر طرف شدن علت آن بعضی گفته اند کہ غسل اول واجب بود بعد از آن منسوخ گشت اما قول منسوخ بے علم بتاریخ بعد است و بعضی گفته اند کہ غسل ہرگز واجب نبود و مرد واجب در جائے کہ واقع شد ہست تاکید استحباب پس معنی قول ابن عباس آن باشد کہ غسل ہمیشہ مستحب بود و بعلت مذکور سابقا و غایت تاکید و سابقا بولس از آن تاکید و سابقا و اصل استحباب باقی ماند و در اول اوجہ است و بعضی از شراح بدان تصریح کرده اند و الله اعلم

باب الحيض

حيض در لغت بمعنی سیلان است خاض الواوی می گویند چون سیلان کند آب و درے و حوض نیز از دست و در شرح عبارت از خوسے کہ از رحم آید بے علت و ولادت و آنچه بعلت آید آن را استحاضہ گویند و آنچه بعد از ولادت و ذوات آن را نفاس خوانند بالکسر و حیض نیز بمعنی حیض آید و حیضہ کسر حاستہ کہ زن بر آن باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و گفته اند کہ حکمت در پیدا کردن حیض تربیت ولد است پس در زمان حمل مصروف می گردد بحکمت اتہی بتغذیہ و لذائذین جست است کہ حیض نمی آرد حاملہ و چون بیرون می آید آنچه فاضل باندہ از غذا سے ولد از آن خون آن نفاس باشد بعد از آن شیر میگرداند آن خون را کہ مادہ حیض بود و باین سبب کم است کہ در منہ حیض آید و اگر نہ حاملہ و نہ مرضیہ بود باقی می ماند خون و چون مضر فی نداد و بیرون می آید و غالب ہر راء شیش۔ و در باہشت روزی یک یا زیادہ چنانکہ طبیعت و مزاج اقتضا کند بیرون آید اما ابتدا سے حیض در حدیث

آمدہ است کہ این چیزے سے کہ نوشته است آن را پروردگار تعالیٰ بر و خستران آدم و نیر آمدہ است کہ نخست کہ فرستادہ
 حیض بر زنان بنی اسرائیل بود کہ مردان و زنان ایشان در مساجد جمع می شدند و نماز میکردند و مختلط می گشتند پس فرستاد
 خداے تعالیٰ بر زنان حیض و منع کرد ایشان را از در آمدن در مساجد و در تطہیق این و در وایت گفته اند کہ نبات آدم
 کہ در حدیث واقع شدہ است منافات بنسائے بنی اسرائیل ندارد کہ نبات آدم ہیو اسطہ مراد نیست و حاکم و غیرہ از ابن عباس
 آورده کہ ابتداے حیض بر جواد بعد از افتادن از بهشت و آمدن اعلیٰ

الفصل الاول عن النفس - قال ان اليهود كانوا اذا حاضت المرأة فيهم - گفت انس کہ یہود بودند و تھے کہ حیض می کرد
 زنہ در میان ایشان - لم یواکلوا ہاء باہم نمی خوردند با آن زن - ولم یجامعوا بہن فی البیوت - و نمی در آوردند زنان را در خانہ
 و نه نشینی نمی کردند با ایشان در خانہا - فسأل اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم النبی پس پرسیدند یا ران پیغمبر از این
 حال یہود کہ حق است یا باطل - فانزل اللہ تعالیٰ - پس فرستاد خداے تعالیٰ برائے وہ یہود این آیت را کہ
 ویساؤنکم عن الحيض الا یہ - تا آخر آیت تفسیرش آنکہ می پرسند ترا از حکم حیض قل ہو ادئی بگو در جواب ایشان کہ حیض
 چرک و پلیدی است کہ طبع از آن نفرت دارد و اندامیکشد فاعترفوا للنسائی الحيض پس گوشہ گیرید از زنان و یکسو کنید زنان
 در حالت حیض و لا تقربوا بہن حتی لیطهرن و نزدیک نشوید زنان را تا آنکہ پاک شوند - فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر
 صلی اللہ علیہ وسلم - و تفسیر و بیان مراد از عدم قرب با زنان در حال حیض - اصنعوا کل شیء الا الکلیح - بکنید با زنان ہر چیز
 از مواکلت و مجامعت و مخالطت مگر جماع - فبلغ ذلک الیہود - پس رسید این سخن یہود را - فقالوا ما یرید ہذا الرجل - پس گفتند
 یہود میخواہد این مرد یعنی حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - ان یرع من امرنا شیئا الا مخالفتنا فیہ - کہ بگذارد و از کار و بار ما چیزی را
 مگر آنکہ مخالفت کند با ما در آن چیز - فجاہد - یعنی بکنیم ہمزہ و فتح سین ہملمہ - بن حضیر - یعنی حاسہ ہملمہ و فتح ضاد و معجمہ و عباد بن قیس
 و تشدید موحده - بن بشر - بکسر باے موحده و سکون شین معجمہ و صحابی مشہور اند پس آمدند این دو صحابی - فقالا پس
 گفتند - یا رسول اللہ ان الیہود تقول کہ اذا کذا - بدستی کہ یہودی گویند از مضار و مفساد و علل و اسقام و مجامعت و مخالطت
 زنان در حالت حیض چنین و چنین - فلما تجامعون - پس مجامعت و مصاحبت نکنیم با زنان درین حال و بعض نسخہ فلما تجامعون
 استہمام و در بعض فلما تجامعون بلفظ انہی مخاطب - فتعجب وجہ رسول اللہ پس گردید از حال خود روی مبارک پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم حتی ظننا ان قد وجد علیہا - تا آنکہ گمان بردیم ما کہ تحقیق خشم گرفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر آن دو صحابی کہ این
 خرف گفتند و سو ادب نمودند - فخرجا - پس بیرون آمدند آن دو صحابی - فاستقبلتہما ہدیۃ من لبن پس پیش آمد آن دو کس با
 شخصی کہ می آورد پیشکش از شیر سالی النبی - بسموے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فارسل فی آثار ہما - پس فرستاد آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم در پی ایشان کسے را و طلبید ایشان را فسقا ہما - پس بنوشانید ایشان را شیر کہ بدیہ آورده بودند
 ناظاہر شود اثر عنایت و التفات و تبدیل یا بدجل و نادانی ایشان بعلم و دانش کہ شیر منکر آن است - فخرنا لہم لیمید علیہما

پس دانستند آن دو صحابی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم خشم نگرفته است بر ایشان - رواه مسلم - وعن عائشة - رضی الله عنها - قالت کنت اغتسل انا و النبی - کففت عائشة بودم من که غسل میکردم من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم من انار واحد - از یک ظرف - و کلانا جنب - و حال آنکه ما هر دو جنب بودیم شرح این در باب مخالطة الجنب تفصیل گذشت - و کان یا مری فارتد - و بود آن حضرت که امری کرد که از اریه بدم در ته خود پس از اریه را می بستم و اریه بتای میشد و آمده و بمقتضای قاعده صرت فاعتر بایدهمزه پیش از تا تحقیق این در شرح کرده شده است - فیهما شری پس هر دو و میرسانید بدن خود را به بدن من - و انا حائض - و من حائض می بودم ازین حدیث معلوم میشود که استمتاع بچیز منی که در از است حرام است و حد از از نزد فقها از ناز و لذت است و این مذهب امام ابو حنیفه و شافعی و مالک است و احادیث دیگر ناظر درین است و از حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض با دون فرج یعنی دلی جایز است و این مذهب امام احمد و ابی یوسف و محمد و بعضی اصحاب شافعیه است و گفته اند که گوید از آخر امر توسعه و ترخیص کردند و جزو دلی هر چه باشد بخیر نموند اما نیست که احتیاط و احتیاس در قول ابی حنیفه است و کرامی گفته که شافعی را در نجاسه مذهب است اصح آن است که حرام است و دوم آنکه کرده است که ایت تمیزی و مختار این است و سوم آنکه اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد و در توفیق داشته باشد بخیر و یا بجهت ضعف شهوت یا بسبب قوت و برع جائز است و الا نه - و کان یخرج رأسه الی - و عائشة می گوید که بود آن حضرت که بیرون می آورد سر خود را از مسجد پس می که در خانه می بودم - و هو معتکف - و حال آنکه آن حضرت معتکف می بود - فاعلم پس می شستم من سر مبارک او را - و انا حائض - و من حائض می بودم و از نجاسه معلوم می شود که بیرون آوردن معتکف بعضی اعضا خود را از مسجد جایز است و مباشرت اعضا حائض درست است - متفق علیه - و عنهما قالت کنت اشرب و انا حائض و هم از عائشه است که گفت بودم من که می نوشیدم آب از کوزه یا کاسه و حال آنکه من حائضم - ثم انا و له النبی - پیغمبر بودم آن را پیغمبر صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع فی - پس می نهاد آن حضرت و من مبارک خود را بر جای دهن من فی شستم پس می نوشید از غایت محبت و عنایت که بمن داشت - و القوق العرق - و می بودم من که میخوردم بدنمان گوشت را از استخوان و انا حائض - و حال آنکه من حائض می بودم و عرق بفتح عین و سکون را استخوان گوشت دار یا استخوانی که گوشت از او خورده شده است - ثم انا و له النبی - بعد از آن میدادم آن استخوان را به پیغمبر صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع فی - پس می نهاد و من خود را بر جای دهن من و در نجاسه فیا کل نه گفت گوید مقصود همان دهن نهادن بجای دهن محبوب بود نه گوشت خوردن چه گاهی باشد که گوشت بر آن استخوان نباشد بخلاف آب که بقیه میداشت - رواه مسلم - و عنهما قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یسکی فی حجری و انا حائض - بود آن حضرت که تکیه میکرد در کنار من و من حائض می بودم و حجر بفتح و کسر هر دو آمده است - ثم لیقرا القرآن - پیغمبر خواند آن حضرت قرآن را - متفق علیه و عنهما قالت قال لی النبی - کففت عائشه گفت مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم نادینی الحرة من المسجد - بده و بیار برای من خمره را از مسجد و خمره یعنی خمره و سکون بهم

این مؤید مذہب امام ابی حنیفہ است و باوجود آن فرمودہ والتعفف عن فلک الفضل۔ و پارسائی نمودن و باز ایستادن از آن فاضل ترست از ترس آنکہ مباد ابو طی گشتہ کہ حرامست و اما آن حضرت مامون است از آن۔ رواہ زرین و قال مجیی استہ اسنادہ لیس یقوی۔ روایت کرد این حدیث را زرین و گفت مجیی استہ کہ اسناد او قوی نیست۔ و عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وقع الرجل بالہ ذہی حائض۔ وقتہ کہ جماع کند مرد با اہلیہ خود در حالت حیض۔ فلیتصدق بنصف و نیار پس باید کہ تصدق کند بنصف و نیار کہ بحساب دیار ما نزدیک بیک روپیہ و ثمن آن باشد بعضی یک و نیار گفته بعض عتق رقبة گفته و بعض گفته کہ در آغاز خون و نیار و در پایان آن نصف و نیار یا و نیار و زمان خون نصف نیا بعد از انقطاع و بعض عتق رقبة گفته طبعی گفته کہ اکثر باشند کہ کفارت آن استغفارست و بس شافعی و اصحاب ابی حنیفہ بر این رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و الدارمی و ابن ماجہ۔ و عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا کان ذاکم و ما احمر و نیار و اذا کان اصفر نصف و نیار۔ و ہم از ابن عباس ستہ از آن حضرت کہ فرمود وقتہ کہ باشد حیض خون سرخ پس کفارت آن و نیار و چون باشد زرد و کفارت آن نصف و نیارست و این موافق آن قولست کہ از بعض نقل کرده شدہ کہ در آغاز خون و نیارست و در پایان آن نصف احتمال دارد کہ ہم در آغاز زرد باشد۔ رواہ الترمذی۔ و گفته است کہ کفارت نزد ائیمان حیض از ابن عباس آیدہ و این قول بعضی از اہل علمست و امام احمد و اسحق باین قائل اند و ابن مبارک گوید کہ استغفار کند پروردگار خود را و نیست کفارت بروسے و از بعض تابعین نیز همچنین منقولست و سعید بن جبیر و ابراہیم نخعی از ایشانست۔

الفصل الثالث عن زید بن اسلم قال ان رجلا سال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ روایت است از زید بن اسلم کہ مر لاسے عمر بن الخطاب از اکابر تابعینست و امام زین العابدین علی بن الحسین و مجاہد و اوی نشست و سماع حدیث میکرد باقی احوال در جاسے و گیر نوشته شدہ و ارسال میکرد در حدیث گفت کہ مردے پرسید از آن حضرت پس گفت آن مردے ما یکل لی من امراتی و ہی حائض۔ چه چیز حلالست مرا از زن من در حالتی کہ رے حائضست۔ فقال لہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت مر آن مردے یا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تشد علیہما از ارباب۔ استوار می بندی بزین از ارشاد شرمشانک با علما یا پیغمبر کار تو با علماے اوست یعنی ما فوق الا از ارباب است و ماتحت الا از حرام چنانکہ مذہب امام ابو حنیفہ است۔ رواہ مالک و الدارمی و سلا و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کانت اذا حضرت نزلت عن النمل علی الخصر گفت عائشہ بودم من چون حیض میکردم فرودی آدم از بستر بروریا۔ فلم تقرب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس نزدیک نمی شدیم یا یعنی از داج پیغمبر آن حضرت را۔ لم ندن منہ حتی نظرت و قریب نمی شدیم از رے تا آنکہ پاک نمی شدیم۔ رواہ ابو داؤد۔ ظاہر این حدیث منافیست بعضی احادیث گذشتہ را کہ دلالت دارند بر مباشرت و مخاطبت آن حضرت با ازواج مطہرہ خود در حالت حیض و جواب می دهند با آنکہ شان ایشان بآن حضرت و نگاهداشت ادب این چنین بود کہ ملاحظہ میکردند از خود حرکت و مباشرت نمیکردند تا آنکہ آن حضرت ایشان را بخود می طلبید پس می رفتند و بعض گفته اند کہ این حدیث منسوخست با حدیث مباشرت و مخاطبت پیغمبر با آنکہ در اکثر نسخ

فلم یقرب ست بنون چنانکہ تقریر کر دیم و میگوئید و جمیع شیخ اصل ابی داؤد مجتہدین ست و بعض فلم یقرب بیا نیز روایت کرده اند
یعنی نزدیک نمی آمد آنحضرت و یا از قربان ست بمعنی جماع و المذہب العلم

باب الاستحاضۃ

استحاضہ زنہ را گوئید کہ میرود و خون از وی نہ از حیض و نفاس بلکہ از رگے کہ نام او عاقل است و الفاظ کہ مشتق ست از استحاضہ
ہمہ بلفظ مجهول مستعمل میشوند و بعض الفاظ ہستند کہ جز مجهول مستعمل نیستند چنانکہ جن از جنون و غمی از غماؤ و ملک ہماعی و حکم دی حکم
معدوران ست مثل سلسل بول و مانند آن ہوی نماز میگرد و روزہ میدارد و جماع با وی حرام نیست و تفصیل احکام وی در احادیث بیاد
الفصل الاول عن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت جاءت فاطمۃ بنت ابی جہش - بضم حاء مہملہ فتح موحده و کون
تحتانیہ و شبن مجبہ - الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقالت - گفت عائشہ کہ فاطمہ کہ یکے از صحابیات ست و قریشیہ سیدہ است
آمد نزد آن حضرت پس گفت - یا رسول اللہ انی امرۃ استحاض فلا اطہر - بدرستی کہ من زنہ ام کہ استحاضہ کردہ میشود و ام
پس ہرگز پاک نمی شوم - افادع الصلوۃ - آیا پس بانم نماز را قیاس بحیض کردہ کہ ہمچنانکہ در حالت حیض نماز گزاردن درست نیست
و استحاضہ نیز نباشد - فقال - پس گفت آن حضرت - لا - مان نماز را - انما ذلک عرق و لیس بحیض نیست آن خون شفا
مگر خون رگے از رگہا نیست حیض کہ از رحم میرود و در حیض چون در ہر ماہ چند روز البتہ میرود از حیض دفع حرج و مشقت نماز
و روزہ را عفو کردند و چون در قضاہ نماز نیز حرج بود نہ در قضای روزہ قضای روزہ واجب گردانید نہ قضاہ نماز از ازالہ حکم
استحاضہ بیان فرمود و بقول خود - فاذا اقبلت خضتک فدعی الصلوۃ - پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر زن معتادہ است
ہمان ایام عادت خواہد بود اگر مبتدیہ است اکثر حیض کہ وہ روز ست این ورنہ یب با ست و نزدائکہ و دیگر و مبتدیہ عمل تمیز
می کنند یعنی اگر خون سیاہ غلیظ است از حیض ست و اگر نہ چنین است از استحاضہ چنانکہ حدیث آینہ بیاید چون تمیز متعسر
استبار اکثر حیض را ترجیح کردہ اند و ظاہر آن ست کہ زن مذکورہ معتادہ بود و المذہب العلم - و اذا اوہرت - و چون بگذرد ایام حیض
فاغسل عنک الدم - پس بشو از خود خون را - ثم صلی پیست نماز بگذارد متفق علیہ

الفصل الثانی عن عروۃ بن الزبیر بن کبیر ست برادر عبد اللہ بن الزبیر سائبہ بنت ابی بکر صدیق عین فاطمہ بنت
ابی جہش انہا کانت استحاض - عروہ بن الزبیر از فاطمہ مذکورہ روایت میکند کہ سبب بار بود کہ استحاضہ کردہ شد
فقال لہا النبی - پس گفت مراد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فاذا کان دم الحيض فانه دم اسود چون باشد خون حیض پس بدینی
آن می باشد و غالب احوال خون سیاہ - یعرف - شناختہ می شود باین نشان - فاذا کان ذلک فاسکی عن الصلوۃ - پس چون
باشد خون سیاہ پس نگاہدار خویش را از نماز کہ آن خون حیض است - فاذا کان الآخر فتوضاے و صلی پس چون باشد خون
دیگر یعنی جز سیاہ پس وضو کن و نماز گزار چنانکہ حکم معدوران ست - فانما هو عرق - پس نیست وی مگر خون رگ کہ استحاضہ است
نہ خون رحم کہ حیض است - رواہ ابو داؤد و النسائی - وعن ام سلمۃ قالت ان امرأۃ کانت تہراق الدم - بضم تاء فتح - گفت

خون را منع می کنند از بیرون آمدن آن بفرج ظاهر و ناخون بفرج ظاهر نباید حکم حیض و استحاضہ متحقق نگردد۔ قالت گفت حمند
 ہوا کثر من ذلک۔ خون بیشتر است ازین کہ باز دارد آن را اگرست۔ قال فیکفی۔ بفتح تا و لام و جیم مشد و فرمود پس بحکم
 بہ بند فرج خود را یعنی جامہ بہ بند بر صورت لگام اسپ یعنی با وجود کرست یا بی آن و ظاهر اول است۔ قالت گفت حمند
 ہوا کثر من ذلک۔ خون بیشتر از آن است۔ قال گفت آن حضرت۔ فأتخذی ثوبا۔ پس بگیر جامہ را یعنی زیر لگام۔ قالت
 ہوا کثر من ذلک۔ گفت ازین ہم بیشتر است۔ انما الخج ثوبا۔ خبر این نیست کہ میریزم خون را درختنی سخت مانند باران
 فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سارک بامرین۔ سر انجام است کہ اگر کم تر از بد و چیز ایما صنعت۔ ہر کدام
 یکے از آن دورا کہ بکفی وقوت آن و قدرت بران داشته باشی نہ بر دیگرے۔ اجزا عنک من الآخر یبندگی می کنند ترا از دیگری ایما
 را برفع و نصب ہر دو خوانند اند۔ وان قوی علیہما۔ و اگر قوی و قادری بر ہر دو کہ ہر کدام را کہ میتوانی کرد۔ فانست اعلم
 پس تو داناتری بالجہ اختیار میکنی از آن دور۔ قال لہا۔ گفت آن حضرت مرحمت را در بیان حقیقت استحاضہ و تسلیہ و تفویض
 وے۔ انما یندر کفۃ من رکضات الشیطان۔ نیست این علتی کہ رسیدہ است ترا یعنی استحاضہ یا این خط و حیرت کہ افتادہ
 تو در آن مگر کفۃ از رکضات شیطان یعنی افساد و اضرار از شیطان و تبلیس و تخیل کردن وے بر تو در امر دین تو و طہارت
 و نماز تو و اصل رکض و دفع و جنبانیدن پا و زدن بدان و برانگیختن اسپ برای دو انیدن و ازینجا معلوم می شود کہ شیطان
 را تصرفی در بدن آدمی نیز ہست کہ بعلتہا اگر قناری گرداند کہ بدن از عبادت پروردگار تعالی باز سیر و بعد از آن بیان آن دور
 می کنند می فرماید فحیضی۔ بفتح تا و حاد یاے مشدہ۔ ستہ ایام او سبتہ ایام۔ پس حائض شول یعنی التزام احکام حیض کن
 از ترک و طی و صلوة و صوم شش روز یا ہفت روز از آنچه موافق باشد ترا از عادت زنان کہ مائل و مشارک اند و سن و ذرات
 و مسکن یا تغییر گردانید اورا میان یکے ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در عادت زنان و تواند کہ او برای
 شک بود و آن حضرت یکے ازین دو عدد ذکر کردہ باشد و آنکہ فرمود۔ فی عالم المدۃ یعنی آن است کہ رجوع تو بآن عادت
 منہرج است در آنچه دانیدہ است ترا خداے تعالیٰ بر زبان من یا داخل است در آنچه دانستہ و تشریع نمودہ است بر مردم را
 و اگر او بر اے شک باشد این قول را وی می شود بمعنی و المدۃ علم کہ پیغمبر ستہ ایام فرمود یا سبتہ ایام۔ ثم غتسلی سبتہ غسل کن
 بعد از گذشتن این مدت چنانکہ زنان بعد از انقطاع حیض میکنند۔ حتی اذا رایت انک قد طهرت۔ تا آنکہ چون دیدی
 و دانستی تو کہ پاک شدی یعنی حکم طہارت یافتی بگذشتن ایام مذکورہ۔ و استنقاہ۔ و پاکیزہ شدی بحسب مقدور
 فصلی ثلثا و عشرين لیلۃ۔ پس بگو از نماز میست دسہ شب بر تقدیرے کہ ایام حیض ہفت روز اعتبار کنی۔ و اگر بعد از غیر این
 یا بیست و چہار شب اگر مدت حیض شش روز قرار دہی۔ و ایامہا۔ در روز ہاے این شبہا یعنی بوضو کردن برا
 ہر نماز چنانکہ حکم مغذوران است۔ و صومی۔ در روزہ دار۔ فان ذلک یجزیک۔ پس بدرستی کہ آن کفایت میکند ترا۔
 و کذلک فافعلی کل شہر و مہینین بکن در ہر ماہ شش روز یا ہفت روز خود را حائض گیر و احکام حیض بر خود جاری کن

و بیست و سه روز یا بیست و چهار روز نماز و روزه کن - کما حیض النساء چنانکه حیض می بیند زنان - و کما یطهرن - و چنانکه پاک می شوند ایشان - میقات حیض من و طهر من - در وقت حیض خود و طهر خود از آن بیان امر ثانی از آن دو امر اگر که تأخیر کرد اندید در آن بقول خود - وان قویت علی ان تؤخرین الظهر - و اگر قوت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض بر تأخیر کردن ظهر از وقت - و تجلبین العصر - دشتابی کردن عصر و گذاردن آن در اول وقت - فقتسلین و جمعین بین الصلواتین الظهر و العصر پس یک غسل کنی و جمع کنی میان این دو نماز که ظهر و عصر است - و توخرین المغرب و العشاء ثم ققتسلین و جمعین بین الصلواتین - تأخیر کنی مغرب را و دشتابی کنی عشاء را بگذاردن آن در اول وقت پیش غسل کنی و جمع کنی میان دو نماز - فاعلی - پس بکن این دو غسل را و جمع را میان این نمازها - و ققتسلین مع الشجر - و اگر قوت داری که یک غسل دیگر کنی با نماز فجر - فاعلی - پس بکن آن را و بگذارد آن نماز فجر - و صومی - و روزه بدار - ان قدرت علی ذلک - اگر قدرت داری بر آنچه ذکر کرده شد و تأخیر ظهر و مغرب از وقت که گفت و احتمال دارد یک آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد و در وقت عصر و عشاء چنانکه جمع میکند مسافر بر مذہب شافعی جمع تأخیر چنانکه از کلام طبعی معلوم می گردد با تأخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشاء بر آن وجه که حنفیه تاویل میکنند جمع مسافر از آن را جمع صوری نام میکنند چنانکه شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کرده و حدیث آورده نیز ظاهر در آن است پس حاصل این امر ثانی آن شد که هر روز سه غسل بکنید یک بر اسے ظهر و عصر و دیگرے برای مغرب و عشاء غسل دیگر برای فجر و صورت دیگر آن است که برای هر نماز غسل کند چنانکه در ضمن قول دی فرمود ان قویت علی ان تؤخرین الظهر انی آخره اشارت است بآن زیرا که ازین عبارت عجز وی از غسل کردن بر اسے هر نماز مفهوم می گردد و این مذہب امیر المؤمنین علی علیه السلام مستعد و ابن الزبیر و جماعه از تابعین است و طبعی گفته که این مذہب اشیئہ دالین است بفقہ و مذہب ابن عباس جمع است بین الصلواتین بغسل واحد و این مذہب اشیئہ است باین حدیث که دروے تسهیل و تیسیر است نسبت بغسل بر اسے هر نماز و اشارت باین است که گفت - قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هذا اعجب الامور الی - و این یعنی غسل کردن بر وجه مذکور خوش آئیده است نزد من از امر دیگر که غسل است بر اسے هر نماز چنانکه عادت شریف اوست و تسهیل و تیسیر بر اوست و در حدیث آورده است که تأخیر بین الامور الاختیار الیسر بما رواه احمد و ابو داود و الترمذی

الفصل الثالث - عن اسما بنت عمیس - بنعم عین و فتح میم صحابه جمیلہ عاقلہ صالحہ است هجرت کرد همراه زوج خود جعفر بن ابیطالب بکشته پس زانید بر اسے و سے عبد الله بن جعفر را و محمد و عون را پس هجرت آورد بدینہ و چون شهید شد جعفر قریح کرد او را ابو بکر صدیق و تولد کرد محمد بن ابی بکر را و چون صدیق وفات یافت تزویج کرد او را علی ابن ابیطالب پس زانید برای او یحیی و ابو داود خاندان و محبان و مخلص فاطمہ زهرا را اهل بیت نبوت روایت کرده اند جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و ابو موسی اشعری رضوان الله علیہم اجمعین - قالت قلت - گفت اسما گفتتم یا رسول الله ان فاطمہ نسبت الی جیش نصیب منہ گذارند - فاطمہ نسبت الی جیش استحاضه کرده شده است چندی و چندین مدت یعنی مدت دو روز را از قلم بغسل پس نماز نگارده

فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب سبحان الله ان هذا من الشیطان - بدترتی که این است از شیطان است که دوسه را از نماز باز میدارد و چیز آنکه در حدیث حمزه گذشت آنانکه رکضه من رکضات الشیطان تعجب می کردی میباید که نشیند آن زن در مرکز یکسریه و سکون را در فتح کاف نام آورد و کافان است که گرفته می شود و دوسه آب برای غسل نافه و ادرات صفارة - یعنی صاوه - فوق المار - پس چون بیندوی بالاسه آب و این علامت است آخر وقت ظهر است چه شعاع آفتاب در آخر وقت ظهر زدگونی می شود بلکه از ابتدا سه وقت زوال تغییری بدان راه نمی یابد اگر چه ظاهر نیست و این غیر از سفر است که در آخر وقت عصری باشد و عصر یوم در آن وقت کرده است مقصود آنست که چون وقت ظهر آید - فلتغتسل للغسل و العصر غسلاً واحداً - پس باید که غسل کند در ظهر و عصر را یک غسل - و تغتسل للمغرب والعشاء غسلاً واحداً - و غسل کند برای مغرب و عشاء یک غسل و تغتسل للمغرب غسلاً واحداً - و غسل کند در فجر را یک غسل چنانکه در حدیث سابق گذشت - و توضاؤه و باید که وضو کند فیما بین اولک و در میان این غسلها یعنی براسه عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشاء در صورت غسل برای مغرب و عشاء این غیر گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی نوشته اند که مراد و نوافل است در او قاسی که در میان این نماز است اگر خواهد نفل بگذارد و وضو نکند - رواه ابو داود و قال - و گفت ابو داود - روی مجاهد بن ابن عباس - زوایت کرده است مجاهد از ابن عباس که گفت - لما اشته علیہ الغسل هرگاه که سخت آمد و دشوار شد بر آن زن غسل براسه هر نماز - امر بان تجمع بین الصلوات فرمود آن حضرت و او را که جمع کند میان دو نماز یک غسل تمام شد بعون الله و توفیق وی کتاب الطهارة و الحمد لله و تالی میگردان

کتاب الصلوة

صلوة و رعت بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة ازین جهت گفتند که مشتمل است برین معنی از صلی بمعنی بریان کردن گوشت و تقصیه بمعنی سوختن آن بآتش و نیز صلی بمعنی نرم کردن خوب و راست گردانیدن و سه بآتش نیز آمده و این معانی نیز مناسب است بحقیقت نماز گویند که نفس مصلی را میگرداند بآتش مجاهده و مسوز و گناهان او را درست میگرداند از او بجا که در طبیعت اوست

الفصل الاول عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوات الخمس نمازهای پنجگانه - و الجمعة الى الجمعة - و نماز جمعه تا نماز جمعه دیگر - و رمضان الى رمضان - و روزه ماه رمضان تا روزه ماه رمضان دیگر - کفارات لما تبين - کفارت کنند و بپوشنده و بپوشنده اندر گناهان را که واقع شده اند در میان اینها - اذا اجتنب الکبائر - و قتی که کیسورده شوند بر چیز کرده شوند گناهان کبیره که آنها پوشیده و بپوشیده میشوند مگر توبه اما صغائر بخشیده می شوند اگر حق عبادان متعلق نباشد و گفته اند که بعد از عفو صغائر چون این اعمال مکرر گردد موجب تخفیف در کبائر شود و اگر از گناهان صغیره و کبیره هیچ ندارد و موجب رفع درجات گردد - رواه مسلم - اگر گویند که چون صغائر همه نمازهای یومیه مکرر شد بر ۱۰ جمعه چه باشد و چون یکم مکرر شد رمضان کفارت چه چیز گردد و جوابش آنکه مراد آنست که این اعمال همه

پس برپا کن حدیث بر من و بزن بند مرا - قال ولم یسأله عنه - گفت انس پرسید آن حضرت او را که چه فعل کرده است - حضرت صلوة
و حاضر شد نماز و در رسید وقت آن - فصلی مع رسول الله پس بگزار دان مروناز با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قلما اتقی الذی یأمر
علیه وسلم الصلوة قام الرجل - پس هر گاه که پرداخت آنحضرت نماز را ایستاد آن مرد - فقال - پس گفت - یا رسول الله انی صبت
حدیثاً فی کتاب الله - بدستی که من کرده ام کار سے کہ موجب حدیث پس اقامت کن و من حکمی را کہ در کتاب خداست فقال
الیس قیامیت معناه - گفت آن حضرت آیا نیست کہ تحقیق گزارده تو نماز با ما - قال نعم - گفت آری - گزارده ام نماز با شما -
قال - گفت آن حضرت - فان الله قد غفر لك ذنبک - پس خاطر جمع دار زیرا کہ خدای تعالی تحقیق آمرزید مرتکب آنرا و حدیث
شک را وی است کہ ذنبک فرمود یا حدیث متفق علیہ - بدانکہ ظاهر از اصابت حدیث آنست کہ ارتکاب کبیره کرده باشد مثل زنا
یا سرقه و جز آن و آن حضرت حکم کرد آمرزیده شدن آن بسبب نماز گزاردن و سے بآن حضرت پس از اینجا معلوم میگردد کہ کبار
نیز مگر میگرد و مگر آنکه آن مرد گمان برده باشد کہ آن فعل موجب حدیث است اگر چه در واقع نه چنان بود یا مردی تعزیر داشت و نیز
ظاهر از تائید رسیدن آن حضرت و تحقیق ناکردن کہ صغیره کردی یا کبیره آنست کہ مغفرت شامل هر دو قسم است مگر آنکه گویند کہ آنحضرت
و آنست بقرینه یا بوجی کہ صغیر کرده است و موجب حدیث است ازین جهت پرسید و هم ازین جهت گفت آن مرد در کتابی
کہ اقامت کن درین کتاب خدا را یعنی حدیث یا نباشد هر چه حکم خداست اقامت فرما تا ادا شود اگر چه من بخدا توفیق شایم آن
خصوصیات نماز گزاردن همراه آن حضرت بوده باشد و در قصه سابق ثابت نشده است نماز گزاردن آن مرد با آنحضرت بلکه حدیث
نشان گفته که امر کرد آن حضرت آن مرد را کہ وضو بکند و بگزارد و در کتب را و این نکته در خاطر کاتب حروف و ردیث مطهره
افتاد و بعضی زیارات شریف امید که بر صواب باشد و بر تو سے از نورانیست آن وقت باشد و الله اعلم - و عن ابن مسعود
رضی الله عنه - قال سألت ابی - گفت ابن مسعود پرسیدم پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم ای الاعمال احب الی الله تعالی -
کہام یکی از عملها محبوب تر و فاضل تر است نزد خدای تعالی - قال صلوة لوقتها - فرمود محبوب ترین عملها نماز گزاردن است
در وقتش کہ مکروه نباشد و در لفظ بخاری علی وقتها و در بعض روایات فی اول وقتها نیز آمده و گفته اند کہ این روایت
ضعیف است - قلت ثم ای - گفت ابن مسعود گفتم بپدرم کہ کدام عمل محبوب تر است - قال بر الوالدین - فرمود و نیکی کردن
با پدر و پدر و فرزند داری کردن و نیز بخاندان ایشان را - قلت ثم ای - گفتم بعد از و سے کدام عمل احب است - قال الجهاد فی
سبیل الله - فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشده باشد - قال حدیثی بہن - گفت ابن مسعود حدیث کرد و آنحضرت
باین اعمال یا باین کلمات - و لو استزوتہ لئلا ذنی - و اگر طلب زیادت نمی کردم از ان حضرت دمی پرسیدم از حضرت وی
و دیگر مراتب اعمال را یا مطلق مسائل را زیاده می کرد برای من مقصود تاکید و تحقیق مسموعات خود و بیان عنایت التفات
آن حضرت است ولیکن رعایت ادب و خوف ملال آنحضرت بران داشت کہ پرسیدم چنانکہ در روایت مسلم آمده است متفق علیہ
بدانکہ احادیث در بیان افضل اعمال مختلفه آمده است و بعضی احادیث آمده کہ بهترین اعمال اسلام اطعام طعام و شکر

سلام است و نماز گزاردن در شب و قحطی که مردم در خواب باشند و تیز آمدہ افضل اعمال آنست کہ مردم از دست و زبان تو سلامت مانند و تیز آمدہ کہ افضل اعمال جہاد است کہ دروے خیانت نکند و غنیمت و حج مبرور کہ دروے نصیحت نکند و تیز آمدہ کہ افضل اعمال ذکر خداست آمدہ است کہ بہترین اعمال آنکہ دایم کنند و بران مواظبت نمایند و گفتہ اند کہ اختلاف جواب بجهت اختلاف سائلان است ہر قوی را چیزے فرمود کہ بحال ایشان لائق تر و ایشان بدان محتاج تر و دران راغب تر بودند یا باعتبار اختلاف اوقات است چنانکہ جہاد از ابتداء اسلام فاضل ترین اعمال بود و نصوص متعارضہ و متطہرانہ بر آنکہ نماز فاضل تر از صدقہ است و با وجود آن در وقت مواسات مضطر صدقہ فاضل تر از نماز گردد و باجماع وجہ فاضل ترین حیثیات مختلف است ہر کدام بوجہ و حیثیہ در جائے خود فاضل تر از دیگرے است و این سخن صلی علیہ السلام است باب خیریت و فضیلت فاضلہ۔ وعن جابر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بین العبد و بین الکفر ترک الصلوة حدے کہ واقع است میان بندہ و میان کفر ہمین ترک نماز است چہ نماز حاجز و فاضل بود کہ نمیکند داشت کہ بندہ بکفر رسید چون فاضلہ نماز میان رفت مانع بر طرف شد و بندہ بکفر رسید چنانکہ دیوارے میان دو کس می باشد و نمیکند ارد کہ این بان چون دیوار از میان افتاد فاضلہ بر طرف شد و این بان و اصل گشت این چنین توجیہ و تقریر کردہ اند این عبارت را و توجیہات دیگر نیز وارد کہ در شرح مذکور است قدیر۔ رواہ مسلم۔ و این تغلیظ و تشدید است بر ترک نماز و اشارت است بآنکہ تارک صلوٰۃ نزدیک است کہ کافر گردد و نزو اصحاب ظواہر کافرست و از بعض صحابہ نیز چیز ہامدی است کہ نزدیک بتکفیر است و نزو بعض علما کہ شافعی و مالک از ایشانند واجب است قتل وے اگرچہ کافر نگردد و نزو حنفیہ واجب است ضرب و حبس و زندان تا دقتے کہ بگردد نماز را

و زندان تا دقتے کہ بگردد نماز را

الفصل الثانی۔ عن عیاقب بن الصامت۔ روایت است از عبادہ بن صم عن و تخفیف مسحدہ کہ از شاہیر صحابہ و کبار ایشان است احوال وے در مواضع نوشتہ شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خمس صلوات افترضن اللہ تعالیٰ۔ پنج نماز است کہ فرض گردانیدہ است آنہا را خداے تعالیٰ۔ من آسن مضویہن صلاہن لوقتہن کسے کہ نیک کند بر عایت سنن و آداب و خوبرے آن نماز با و بگزارد و آنہا را در وقت شان۔ و اتم رکوعن و خشوعن۔ و تمام و کمال بجا آورد احکام و ارکان آنہا را خصوصاً رکوع و سجود را کہ معنی بندگی و انقیاد و در انہا بیشتر است و مخصوص بنماز اند و اکثر مردم دران تہاون می نمایند۔ کان لہ علی اللہ عہد ان یغفر لہ۔ می باشد بر خدا عہد کہ بیا مژد او را مراد وعدہ حق تعالیٰ است بآمرزیدن آنکس و چون وعدہ ادا حق است و خلف دران جائز نہ تعبیر بعد کرد کہ متعدد میگردد و لازم کسے بر خود و نگاہ میدارد آن را۔ و من لم یفعل ذلک۔ و کسے کہ نکند آن را و نگذارد نماز را بران وجہ۔ فلیس لہ علی اللہ عہد پس نیست مراد او را بر خدا عہد لازم بآمرزیدن وے۔ ان شاء غفر لہ و ان شاء عذبہ لہ اگر میخواد ہی آمرزد او را و اگر میخواد عذاب بیکند او را و درین حدیث دلیل است بان کہ تارک صلوٰۃ کافر نیست و مرکب کبیرہ واجب نیست تعذیب وے

و محمد نیست در نماز چنانکہ مذہب اہل سنت و جماعت است۔ رواہ احمد و ابوداؤد و ترمذی مالک و النسائی بخوہ و عن ابی امامۃ۔ رضی اللہ عنہ روایت است از ابوامامہ باہلی کہ از مشاہیر صحابہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوا خمسکم بکزارید پنج نماز خود را۔ و صوموا شہرکم۔ و روزہ دارید ماہ خود را کہ رمضان است۔ و اداوا زکوٰۃ اموالکم و بدهید زکوٰۃ مالہاے خود را ظاہر ادران وقت کہ این حکم کردہ اند حج فرض نشدہ بود۔ و اطیعوا اذا امرکم۔ و فرمان برداری کنید خداوندانم خود را کہ خلیفہ و نائب خدا است اگر برخلاف فرمودہ خدا و رسول خدا امر نکند۔ تذخلوا جنتہ رگیم۔ می در آئید بہشت پروردگار خود را۔ رواہ احمد و الترمذی۔ و عن عمر بن شعیب عن ابیہ عن جدہ۔ حال این درموا ضعیف نوشتہ شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مردوا اولادکم بالصلوٰۃ و ہم انباء سبع سنین۔ اگر کنید فرزندان خود را نماز گزاردن و حال آنکہ ایشان ہفت سالہ باشند تا عادت کنند نماز گزاردن۔ و اضربوہم علیہا و ہم انباء عشر سنین۔ و بزنید فرزندان خود را بر نماز گزاردن نماز چون دہ سالہ شوند از برے مبالغہ و تاکید۔ و فرقوا بینہم فی المضاجع و جدائی کنید میان فرزندان خود در خوابگاہ ہچنانکہ برادر و خواہر در یک بستر نخبند این نیز احتیاط است بر پسریدن از مواءض تہمت چون دہن ہفت سالگی بدن آدمی را قوتی و شدت پیدای آید و در ہر ہفت سال حالتی دیگر پیدا چنانکہ در جاسے خود بین گشتہ است مناسب آید کہ دہن ہفت سالگی امر بدان کردہ شود و در ہفت سال دیگر خود بجد بلوغ میرسد و چون عدد دہ عقد اول بود و نزدیک بآن رسید مبالغہ دران فرمودہ بآنکہ اگر کنند بزرند و مادیب نماز و ہم ازین جہت فرمود کہ تفریق کنید در مضاجع کہ وصول بجد بلوغ منظم شہوت و وقوع در مفسدہ است۔ رواہ ابوداؤد۔ و روایت کرد این حدیث را ابوداؤد از عمرو بن شعیب۔ و کذا رواہ فی شرح السنۃ عنہ۔ و محمد بن روایت کرد و محمد بن در شرح السنۃ از عمرو بن شعیب۔ و فی المصابیح۔ و روایت کرد در کتاب مصابیح۔ عن سیرۃ۔ بفتح سین مملہ و سکون باے موحده بن معبد۔ بفتح میم و باے موحده صحابی است ساکن مدینہ نوزدہ حدیث روایت کردہ۔ و عن برید رضی اللہ عنہ۔ بضم با و فتح را اسلمی از مشاہیر صحابہ است احوال او درموا ضعیف نوشتہ شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لہم الذی یبثوا وینہم الصلوٰۃ۔ عہد و امانی کہ میان ما و میان منافقان است نماز است و ما کہ منافقان را نمی کشیم و احکام اسلام بر ایشان جاری میگرددانیم بحبت آن است کہ ایشان تشبہ بمسلمانان در اتقیا و ظواہر احکام دارند و عہدہ دران حاضر شدن ایشان برے نماز و لزوم جماعت است۔ فمن ترکہا فقد کفر۔ پس ہر کس کہ از ایشان نگزد نماز را پس بظاہر شد کفر او بیرون آمد از دائرہ اسلام و جاری نیگردد بروے احکام و محتمل کہ این حکم مخصوص بمنافقان نباشد و ضمیر بنہم راجع بجمع است اجابت باشد و این معنی مناسب تر است بقول او فقد کفر۔ رواہ احمد و الترمذی و النسائی و ابی

الفصل الثالث۔ عن عبد اللہ بن مسعود۔ رضی اللہ عنہ۔ قال جاء رجل الی النبی۔ آدمردے نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ این مرد ہمان ابوالیرس است کہ قصہ او گذشت یادگیرے است و ظاہر ہمین است از جہت اختلاف

وسأترتے کہ در ہر دو حدیث است واللہ اعلم۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ انی عاججت امرأۃ فی فیض
المدینۃ۔ من رسیدہ ام و ملاعبت کردہ ام باز نہ و گرفتہ ام اور در نہایت مدینہ و چاہنے دو رازان۔ و انی صبت
منہا ما دون ان امسہا۔ و بدرستی کہ من رسیدہ ام از ان زن و کردہ ام باوے انچہ خبر جماع و بپایان ترا و ست
مانند بوس و کنار و جزآن۔ فانہذا فاقض فی ما شئت۔ پس من اینک حاضر ام پس حکم کن در حق من ہر چہ بخوای
فقال لہ عمر۔ پس گفت مرا آن مرد عمر رضی اللہ عنہ۔ لقد شرک اللہ۔ بتحقیق پوشیدہ است ترا خدای تعالیٰ این حال ترا
بر مردم و آشکارا ساخت۔ لو سترت علی نفسک۔ اگر می پوشیدی تو بر نفس خود بہتر بود و حکم ہم بچنین ست کہ گناہ پوشیدہ
را تو بہ ہم پوشیدہ باید کرد و آشکارا کردن گناہ پوشیدہ ہتک حرمت شریعت است۔ قال ولم یرد النبی صلی اللہ علیہ وسلم شیئا
گفت عبد اللہ بن مسعود و جواب باز نہ داد آن مرد را آن حضرت چیزے یا رد نکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر عمر در سخن
کہ گفت۔ و قام الرجل فالطلق۔ و ایستاد آن مرد و روان شد۔ فابتغی النبی۔ پس بفرستاد و پس آن مرد پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم رجلا۔ مردے را۔ قد عاہ۔ پس خواند اورا۔ و تلا علیہ ہذہ الایۃ۔ و خواند بران مرد این آیت را کہ۔
واقم الصلوة طر فی النہار فی رفاں اللیل ان الحسنات ینہن السیئات۔ تفسیر این آیت در فصل اول معلوم شد۔ ذلک فکری للذکر
آن یاد دادن و پند کردن ست مریدان کنندگان را این تتمہ آیت است کہ در آنجا مذکور نہ بود۔ فقال رجل من القوم۔ پس گفت
مردے از قوم و بعض گفتہ اند کہ آن مرد عمر رضی اللہ عنہ و بعض گفتہ اند معاذ بن جبل۔ یا نبی اللہ ہذا۔ اسے پیغمبر خدا
آیا این حکم مرا در است۔ خاصۃ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ بل للناس کافۃ۔ بلکہ برلے مردم ست ہمہ۔ رواہ اکرم
و عن ابی ذر۔ رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خرج من الشتا و آیت است از ابی ذر کہ آن حضرت بیرون آمد
در زمان زمستان۔ و الورق یتہافت۔ و حال آنکہ برگہاے درختان می افتاد و پیالے چنانکہ درختان می افتد۔ فاخذ بعض
من شجرۃ۔ پس گرفت آن حضرت دو شاخ را از درخت۔ قال۔ گفت ابو ذر فجعل ذلک الورق یتہافت۔ پس افتادن
گرفت برگہاے آن درخت بیشتر از انچہ بطور خود می افتاد چنانکہ عادت ست کہ بچینانیدن شاخ برگ بیشتر می افتد قال فقال
گفت ابو ذر پس گفت آنحضرت و نہا کرد مرا کہ۔ یا باذر قلت لیک۔ بخدمت ایستادہ ام چہ میفرمائی۔ یا رسول اللہ قال۔
گفت آنحضرت۔ ان العبد المسلم یصلی الصلوة یرید بہا وجہا عند۔ بدرستی کہ بندہ مسلمان ہر آئینہ میگزارد نماز را در حالی کہ میخوا
بان نماز دات پاک خداوند تعالیٰ را بے شائبہ غرض عوض بلکہ بعض اقبال امر و طلب رضاے او سبحانہ۔ فتہافت عنہ ذریۃ
پس پیالے می افتد از بندہ گناہان او۔ کما تہافت ہذا الورق عن ہذہ الشجرۃ۔ چنانچہ می افتد این برگہا ازین درخت و کما
در ہر دو جابر رفع روایت ست و در ثانی بفتح تائید آمد۔ رواہ احمد۔ و عن زید بن خالد البہنی یضہم جیم فتح ہا رضی اللہ عنہ۔
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی سجدتین لایسوفیہا۔ کہے کہ بگزارد دو رکعت نماز را کہ سو غفلت نکند در ان
یعنی بحضور دل و خشعی باطن بگزارد۔ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ۔ یا مرنو خداے تعالیٰ مرا و ہر چہ گذشتہ است از گناہ و

یعنی صفائے۔ رواہ احمد۔ وعن عبد اللہ بن عمرو بن العاص عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه ذکر الصلوٰۃ یوماً روايت
 از عبد اللہ بن عمرو کہ آن حضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز را روزے۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ من حافظ علیہا
 کسے کہ نگاہبانی کند بر نماز با دامت واداعے آن بفراتقص و واجبات و سنن و آداب آن۔ کانت لہ نوراً
 باشد مرا و نماز سبب نورانیت۔ و برہانا۔ و حجت قوی و پیدا۔ و نجات۔ و سبب رستگاری و از عذاب الیم القیم
 روز قیامت۔ و من لم یحافظ علیہا۔ و کسے کہ محافظت نکند بر نماز و نگزارد بر وجه مذکور۔ لم تکن لہ نوراً و لا برہانا
 و لا نجات۔ باشد نماز برے وے نور و نہ برہان و نہ نجات۔ و کان یوم القیمۃ۔ و باشد آنکس روز قیامت مع قارون
 و فرعون و ہامان و ابی بن خلف۔ با این کافران کنایت ست از در آمدن او در دوزخ و تغلیظ و تشدید است
 بدان اگرچہ اینہا ہمیشہ در دوزخ باشند و در جائے بدر از ان باشند و ابی بن خلف بفتح لام یکے از اشیائے قریش ست
 کہ آن حضرت اورا بدست شریف خود روز احد بدوزخ رسانید و اورا اشیائے امت گویند۔ رواہ احمد و الدارمی
 و البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن عبد اللہ بن شقیق قال کان اصحاب رسول اللہ۔ عبد اللہ بن شقیق کہ از ان
 تابعین ست و کبار ائمہ ایشان ست از عمر و علی و عثمان و عائشہ سلمع دارومات سنتہ ثمان و مائتہ گفت بودند
 یا ران پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لایرون شیا من الاعمال ترکہ کفر غیر الصلوٰۃ۔ اعتقاد نمی کردند هیچ عملی را کہ ترک
 او کفر باشد جز نماز۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابی الہریرہ۔ قال اوصانی خلیلی۔ گفت ابو الہریرہ و او را
 کہ در ادست جانی من یعنی محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم۔ ان لا تشکر با لہ شیا۔ کہ انباز نکرد ان بخدا چیزی را
 و کافر مشو۔ و ان قطعت و حرقت۔ و اگرچہ پارہ پارہ کردہ شوی و سوخته شوی و صیت ست باخذ عزیمت و قطعت بطل
 و تخفیف ہر دور وایت ست و حرقت بتشدید۔ و لا تترك صلوٰۃ مکتوبہ ستعدا۔ و ترک کن نماز فرض را دیدہ و دانستہ
 و اگر خواب بر دیا فراموش گردد آن چیزے دیگر ست۔ فمن ترکها شعثاً فقبرت منہ الذمۃ۔ پس ہر کہ ترک کند نماز فرض را دیدہ
 و دانستہ پس تحقیق بیزارشدا زوے عند سلمانی و برآمد از دائرہ اسلام۔ و لا تشرب الخمر۔ و نوش شراب را۔ فانسا
 مفتاح کل شر۔ زیر کہ وے کلید ہر بدی ست چہ مانع و زاجر از بدی عقل ست و چون عقل رفت در ہر بدی کشادہ شد
 و لہذا اورا ام الخبائث خوانند۔ رواہ ابن ماجہ۔

باب المواعیت۔ مواعیت جمع میقات ست یعنی وقت و وقت زمان مفروض برے امرے و تعیین و تقدیر
 اوقات خمسہ برے نماز با حکم شارع ست و عقل در دریافت آن مستقل نیست و لیکن بعض معانی و حکمت ہا در ان
 می تواند یافت کہ مناسب باشد مثلاً چون آدمی زراد در شب در خواب بود و از شکرانہ نعمت شب از امن امان و امنیت
 غافل و از تحصیل اسباب معیشت معطل و حکمیت داشت و بہ برآمدن روز حیاتے تو نصیب بے شد و مستعد تحصیل
 اسباب زندگانی گشت از برے شکرانہ این نعم و ملا فی تقصیرات گذشتہ نماز فجر تشریع فرمودند و چون اسباب معیشت

حاصل کرد و بفضل نعم موسیٰ تعالیٰ از مطاعم و مشارب و جز آن مخصوص گشت بشکرانه آن نماز پیشین فرض گردانیدند چون عادت انسانی در نیم روز خواب و استراحت و فراغت است از برای تلافی این تقصیر و غفلت نماز دیگر فرض شد چون بعد از نماز عصر باز رفتن و خرید و فروخت کردن و بکار دنیا مشغول شدن متعارف بود نماز شام شروع شد و چون بعد از وی عادت تنگی و منام جریان داشت نماز نفلت فرض کردند از برای اتمام شکر نعمت های الهی و تحسین خاتمه که در حکم موت برایان است و باجماع عبادات همه از برای شکرانه نعم است و چون نعمت های الهی در ساعات لیل و نهار بطریق اتصال متواتر و متوالی است باید که بنده یک ساعت از عبادات مولیٰ تعالیٰ فارغ نباشد فضل و رحمت دی بجهانه اقتضای آن کرد که عبادات را برین پنج وقت که عمده اوقات است مقسوم و مقصور گردانید و اگر نه در حقیقت غفلت از یلحق و تقصیر در شکر و تعالیٰ باطل از کفران نعمت است مقنونی هر آن کو خافل از حق بگزینان است و در آن دم کافر است اما نمان است و اگر آن غفلت پیش بریسته بودی و در اسلام بروی بسته بودی بنمودن اللغو و الکفران

الفصل الاول عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وقت الظهر اذ زالت الشمس - ابتدا به بیان وقت ظهر بجهت آن است که در اول نماز است که بجاعت گزارده شد بآمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم براسه تعلیم اوقات نماز چنانکه در فضل ثانی بیاید و باین جهت اورا صلوة الاولیٰ یعنی نماز پیشین خوانند و وقت نماز پیشین هنگام میل کردن آفتاب است از میان آسمان بجانب مغرب که آن را وقت زوال گویند اول وقت این است و آخر وقتش آنکه می فرماید - وکان ظل الرجل کطولہ - و بگوید سایه شخصه مقدار درازی وی در ای قی زوال که عبارت است از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیز را در اکثر بلاد که آفتاب در آنجا بسطت الراح غیر سو مقداری از سایه میباشد و رای این سایه تا وقتیکه سایه مثل آن چیز گردد و وقت پیشین است - مالم یحضر العصر مادام که حاضر نگردد عصر و در نیاید وقت و غمی شستن سایه مثل آن چیز مقصود از ذکر این کلام تقریر و تاکید است و در و س دلیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست چنانکه با امام مالک نسبت کرده اند و در شرح مبین شده است پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر است و ابتدا می وقت عصر - و وقت العصر مالم یصفر الشمس - و وقت نماز دیگر از ابتدا که شستن سایه مانند درازی شخص است مادام که زرو نشده است آفتاب و این وقت اختیار است که گرا هست ندارد و وقت جو از تا وقت غروب است مراد بصفر الشمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و در بعض تغیر شعاع آفتاب است که در دیوار با افتاده است چنانکه بیاید و بدانکه مذهب ائمہ ثلاثه و ابی یوسف و محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص است مثل قامت وی و بعد از وی وقت عصر و انچه در دلیل ایشان است و بروایتی از امام ابو حنیفه نیز چنین است بعض گفته اند که فتویٰ هم برین است و مشهور از مذہب وی رضی الله عنه آن است که وقت ظهر تا رسیدن سایه است به تشبیه دلیل ایشان در برابر آن گفته که حدیث ابرو و بالطرکه بیاید و آلات دارد و برابر او ظهر و شد و در و یا را ایشان وقت رسیدن سایه مثل است

پس در حدیثی قاری آمد و احتیاط در آن است که وقت بشک و رنگد رود و لاکل و دیگر نیز در شرح تحریر یافته است و گفته اند که مختار آن است که ظهر را از نشستن در رنگد رانند و عصر پیش از نشستن ننگند و الله اعلم - و وقت صلوة المغرب مالم الغیب التفتن - و وقت نماز شام از غروب آفتاب است تا آنکه غائب نشده است شفق تخفیف نزد اکثر ائمه عبارت است از سرخی که بعد از زوال آفتاب پیدا آید و عامه اهل لغت نیز بر آنند و نزد امام ابوحنیفه و طائفة از علمای سنی که بعد از سرخی پیدا گردد و بر دیتی از امام ابوحنیفه نیز سرخی است و دلائل جابنین در شرح ذکر کرده شده است و بر دیتی از امام احمد در سفر حضرت جبر است و در حضرت بیاض بکبت جمع میان احادیث باختلاف حالین نظر بآنکه در حضرت گاهی نزول میکند حضرت پس بی پوشش آن را و باور با و گمان برده میشود که غائب شد چون غائب گردد و بیاض یقین می گردد و غیبت آن پس شفق نزد وی نیز حضرت است ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی دلیل بر غیبت حضرت و با جمله احتیاط و حق مزبنا اعتبار حضرت است و در حق مشایخ تا هر کدام در وقت خود واقع گرد و یقین چنانکه در ظهر و عصر گذشت و نزد امام شافعی در قول جدید وقت مغرب مقدار وضو و اذان و اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمه مذاهب شافعی است گوید اگر مقدار حین لقمه که بوی شد جمع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند و در نباشد و دلیل این قول آن است که حضرت آن را در هر دور و زور یک وقت گزارد و اگر وسیع و جمع بودی چنانکه و قتهای دیگر نماز با اشارت بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمه دیگر است که شیخ محمد بن الدین نووی گفته است که احادیث صحیح صریح است بقول قدیم و اختیار کرده اند آن را بسیاری از شافعیان مثل خطابی و ترمذی و غزالی و غیره این قول جدید است و الله اعلم - و وقت صلوة العشاء الی نصف اللیل الا وسطا - و وقت نماز مضمّن از غائب شدن شفق تا نیم شب میانه است یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان طیبی گفته که مراد مقدار نیم شب متوسط است یعنی معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اهل ظاهر ترست چه نصف شب معتدل شش ساعت است پیش شش ساعت تاخیر باید کرد و این در وثالث کوتاه ترین شهرها میشود و وثالث شب در از ترین شهرها و عکس این اولی و انصب است فافهم و بر هر تقدیر این حدود مختار است و وقت جواز تا قبل طلوع فجر است - و وقت صلوة التبع من طلوع الفجر مالم تطلع الشمس - و وقت نماز باید ادا کرد بر آمدن صبح صادق است تا آن زمان که برآمده است آفتاب و ظاهر حدیث در آنست که وقت صبح همه وقت اختیار است و بعضی گفته اند که وقت اختیار تا اسفارت و بعد از صبح وقت جواز است - فاذا طلعت الشمس فامسک عن الصلوة - پس چون برآید آفتاب باز همان از نماز فائزنا تطلع بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب می برآید میان دو شاخ شیطان یعنی دو جانب سروی چنانکه آمده است که شیطان می ایستد در مواجۀ آفتاب و نزدیک میگردد و سر خود را بوی و پنجه در وقت غروب پس می باشد و مقابل کی که می پرستد آفتاب اوداق میشود و سجده کفار بسوی وی پس می اندازد و در خیال خود و خیال عوان خود که این عبادت بر او می کنند بسوی او سجده می برند پس بنی کرد آنحضرت است خود را از نماز کردن درین وقت تا عبادت پرستندگان حق در غیر وقت عبادت پرستندگان شیطان باشد و بهرین خالص موصوت باشد و در بیان معنی قرن تو جهیات و دیگر نیز

کرده اند که در شرح مذکور اند و او سلم - و عن بریده قال ان رجلا سأل رسول الله - گفت بریده که مردی
 پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن وقت الصلوة - از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چیست -
 فقال له صل معنا ذین یعنی ایومین - پس گفت آن حضرت مرا آن مرد را بگزار با نماز درین روز و زتا بنمایم تا اوقات نماز را
 فلما زالت الشمس املا لا - پس چون برگشت آفتاب فرمود بآل را که اذان گوید - فاذا ن - پس اذان گفت بلال - ثم امره -
 پیتر فرمود او را که تکبیر برآورد - فاقام الظل - پس تکبیر برآورد و وی ظهر را - ثم امره فاقام العصر - پیتر امر کرد بلال را پس تکبیر
 برآورد عصر را - و الشمس مرتفعة بضیاء نقیة - و حال آنکه آفتاب بلند سفید پاک بود از آلاش زروی و تیرگی و درین
 حدیث ذکر مثل یا مثلین نیست و شک نیست که ارتقاع و بیاض و تفاوت و مثلین نیز می باشد - ثم امره فاقام المغرب
 پیتر فرمود او را پس تکبیر برآورد مغرب را - حين غابت الشمس - هنگام فرو رفتن آفتاب یعنی بحد و فرو رفتن آفتاب بی غیر
 ثم امره فاقام العشاء - پیتر امر کرد او را پس تکبیر برآورد عشاء را - حين غاب الشفق - هنگام ناپید شدن شفق - ثم امره فاقام
 الفجر - پیتر امر کرد او را پس تکبیر برآورد فجر را - حين طلع الفجر - هنگامیکه برآمد صبح صادق درین روز بگزار و آنحضرت
 نماز در اول وقت و تعلیم کرد که اول اوقات نمازها کدام است - فلما ان كان الیوم الثاني - پس چون شد روز دوم -
 امره فابعد بالظلم - فرمود او را بسرگردانیدن وقت و گفت پس سردی کن در گزاردن ظهر - فابعد بها - پس
 سردی کرد و در آن - فان لم ان به در بها - پس زیادتی کرد و مبالغه نمود در سرد گردانیدن وقت چنانکه شکست یافت
 گرمی تمام سوق حدیث در آن است که این ابرار و مبالغه در آن بحسب تاخیر از اول وقت بود برای تعلیم آخر وقت
 چنانکه در دیگر نمازها کردند و ابرار و مبالغه بحسب آنکه شدت حرا و جرم چنانچه بگوید و دیگر است و ناگاه درین وقت که
 این سائل آن فصل تابستان بود و فافهم و شرح آن در بلب تعیل الصلوة بیاید - و صلی العصر و الشمس مرتفعة - و گزار و نماز
 عصر را درین روز دوم و حال آنکه آفتاب درین روز نیز بلند بود و لیکن - اخر ما فوق الذی کان رتاخیر کرد آن را
 بیشتر از آنچه بود و در روز و این صریح نیست در گزاردن آن در مثلیه چه آفتاب بعد از مثلین نیز مرتفع می باشد و تا فافهم
 بر آن حمل میکنند بقریه روایات دیگر - و صلی المغرب قبل ان یغیب الشفق - و بگزار و نماز مغرب را پیش از آنکه غایب
 گردد شفق درین عبارت اشاره است تاخیر مغرب درین روز نسبت بر روز اول یعنی متصل غروب گزار و درین قدر
 کرد که پیش از شفق گزار و فافهم - و صلی العشاء بعد ما ذهب ثلث الليل - و بگزار و عشاء را بعد از رفتن سه یک از شب
 و در حدیث سابق تا نیم شب فرمود و هر دو وقت اختیار است و وقت جواز تا طلوع صبح است چنانکه معلوم شد و نزد
 حنفیه تاخیر عشاء تا ثلث لیل مستحب است و تا نیم شب وقت جواز است بی کراهت و بعد از نیم شب با کراهت و نزد بعض
 تا نیم شب با کراهت بی انهم و بعد از نیم شب با انهم - و صلی الفجر فاسفر بها - و بگزار و نماز با برادر وقت روشن شدن
 صبح و تاخیر کرد - ثم قال لیهن السائل عن وقت الصلوة - پیتر گفت آن حضرت کجا است آن سوال کننده از وقت

وگفت آن - فقال رجل انا - پس گفت آن مردم - یا رسول الله قال وقت صلواتکم بین ما را تیمم - فرمود وقت نماز شما در میان این دو وقت است که دیدید یعنی اول وقت و آخر آن راست ناخستید و ما بین آن همه وقت است - رواه مسلم

الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انی جبرئیل عند البیت مرتین - اماست که در میان جبرئیل نزد خانه کعبه دو بار یعنی گزارده نماز را دو بار در روز و روزی فصلی بی الطهرین زالت الشمس - پس بگزار و بین ظهر و وقت که گفت کتاب - و کانت قدر الشراک - و بود و آن کتاب یعنی سایه اصلی که در وقت زوال آفتاب میباشد در آن وقت مقدار بنده عمل از و اول ظاهر آنست که مراد عرض شراک باشد و سایه اصلی که آنرا فی زوال گویند مختلف میگردد و باعتبار اختلاف آنکه اوقات بعضی ملج و باشند که در وی بعضی فصولا صلا سایه اصلی نباشد چنانکه در مکة منورة در نوزدهم سرطان هر بلدی که در مختل کلی بود از جهت بودن آن کتاب برست از این تفاوت آن جبرئیل بوضوح ملبس چنانکه در علم نبیست تحقیق کرده شده است و از برای معرفت آن طریق است مذکور در کتب - و صلی بی الطهرین صلا کل شیء مثله و بگزار و جبرئیل باسن نماز عصر را در وقت گشتن سایه هر چیز مقدار آن چیز و رای سایه اصلی - و صلی بی الطهرین صلا انظر الصائم - و بگزار و باسن نماز مغرب را در هنگام افطار کردن روزه دار - و صلی بی الطهرین صلا غاب الشفق - و بگزار و باسن عشاء هنگام پدید آمدن شفق - و صلی بی الطهرین صلا حرم الطعام و الشراب علی الصائم - و بگزار و باسن نماز با دعا در هنگام حرام شدن خوردنی و نوشیدنی بر روزه دار که وقت طلوع صبح صادق است درین روزه نماز را در اول وقت گزارد - فلما کان الغد صلی بی الطهرین صلا کان غلظه مثله - پس چون شد فردا اگر در باسن ظهر را هنگام بودن سایه هر چیز مانند آن - و صلی بی الطهرین صلا کان غلظه مثله - و بگزار و باسن عصر را هنگام بودن سایه هر چیز و چندان درین حدیث ذکر اصغر از مغرب نیست ثبوت آن با حدیث دیگرست که مثبت زیادت اند - و صلی بی الطهرین صلا انظر الصائم - و بگزار و باسن مغرب درین روز نیز هنگام افطار کردن صائم ازین حدیث معلوم گردد که مغرب را یک وقت است بخلاف نمازهای دیگر چنانکه قول حدیث شافعی است اما در حدیث سابق اشارتی بقدر آن است چنانکه گفتیم - و صلی بی الطهرین صلا الی ثلاث لیل - و بگزار و باسن عشاء را تا ثلث آخر شب - و صلی بی الطهرین صلا فجر را پس اسفار کرد - ثم التفت الی - بعد از آن روزه آور و جبرئیل بجانب من - فقال - پس گفت - یا محمد هذا وقت الانبیاء من قبلک - این وقت نماز پیغمبران است که پیش از تو بوده اند که هر کدام از ایشان بعضی ازین اوقات داشتند اگر چه مجموع خمس اوقات مخصوص این امت است فافهم - و الوقت ما بین هذین الوقتین - و وقت نماز وقتی است که میان این دو

وقت است و این دو وقت اول و آخر وقت اند - رواه ابو داود و الترمذی

الفصل الثالث عن ابن شهاب - زهری که تابعی مشهور است یکی از اعلام است دایمہ ایشان است در نقل حدیث و کیفیت او ابو بکر و نام او محمد است و اکثرند که کونیت و نسبت میگردد و سان عمر بن عبد العزيز از عمر بن الخطاب روایت می کند که عمر بن عبد العزيز اموی که از تابعین است و احوال وی در امارت و عدالت مشهور و معروف است تا آخر کرد و گزارده نماز عصر را اندکس یعنی از وقت اختیار نه آنکه تاخیر کرد تا وقت کرده - فقال که عرو - پس گفت مراد از عرو بن ازیر

که از کبار تابعین و خواهرزاده عاتشه صدیقه و پسر اسامت ابی بکر صدیق است۔ اما ان جبرئیل قدس۔ آگاه باش ای
 عمر بن عبدالعزیز که جبرئیل تحقیق فرود آمد نصلی امام رسول الله۔ پس بگزارد نماز پیش غیر خدا۔ صلی الله علیه وسلم یعنی امامت
 کرد آنحضرت را و امام بفتح هزه و کسر آن هر دو روایت است مقصودش تذکره آنحضرت است امامت جبرئیل است که بگزارد در روز اول
 نماز باراد اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جهت شهرت آن در اعتقاد دوی و لابد نماز باراد اول وقت فضیلت دارد و تو چون
 تاخیر کردی و ترک فضیلت نمودی اگر چه اندک تاخیری بود۔ فقال له عمر اطمأننوا بقول یا عروه۔ پس گفت مر عروه را عمر بن عبدالعزیز
 بدان و هشدار که چه میگوئی ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری اعظیم است و رعایت احتیاط در وی واجب آگاه
 باش تا خطا نکنی و در ورطه کذب نیفتی اگر چه عروه جلیل الشان است با وی از زبان تو ان گفت اعظمت شان روایت او را
 تنبیه تو لایط داشت۔ فقال۔ پس گفت عروه از برای بیان ضبط و حفظ و ثبت و تثبیت خود که من درین باب علم یقینی دارم و این
 حدیث را از کس شنیده ام که در صحابی شنیده دوس از حضرت رسول شنیده چنانکه می گوید رحمت بشیر بن ابی مسعود بقول
 سمعت ابا مسعود یقول سمعت رسول الله شنیدم بشیر بفتح با ابن ابی مسعود را که نیز از کبار تابعین است و ابوسعد انصاری از مشاهیر
 صحابه است و احوالی در مواضع نوشته شده میگفت شنیدم ابا مسعود را که میگفت شنیدم پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه وسلم
 یقول میفرمود۔ نزل جبرئیل فاستنی۔ فرود آمد جبرئیل بر من برائے تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد در فضیلت منه پس گفتم
 نماز با جبرئیل علیه السلام۔ ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه۔ مجموع پنج بار است که عدد نماز با
 پنج گانه است بحسب یضه سین۔ با صا به خمس صلوات۔ در آن حال که می شمر د آن حضرت بعقد انگشتان مبارک خود پنج نماز را
 و حسب بیاضه بنون نیز روایت است یعنی می شمر دیم بالعقد اصابع آن حضرت و اول ظاهر تر است و بر هر تقدیر مقصود ازین
 کلام بیان ضبط و اتقان خودش است احوال شریف را۔ متفق علیه۔ وعن عمر بن الخطاب۔ رضی الله عنه۔ انه کتب الی
 عماله۔ روایت کرده شده است از امیر المومنین عمر که در نوشت بجانب گماشته های خود۔ ان اتم امورکم عندی الصلوة
 بدرستی که مهم ترین کارهای شما درین نماز است و ذکر کلمه عندی برای تندید و مبالغه است که همه از سطوت و ولایت عمری
 ترسان و لرزان بودند۔ من حفظها و حافظ علیها حفظ درین۔ کیسه حفظ کند نماز را و محافظت نماید بر آن نگاه میدارد
 دین خود را و ذکر این دو کلمه مکرر یا برائے تقریر و تاکید است یا مراد از حفظ یا وداشن و فراموش نکردن و ادا کردن نماز است
 در وقت مستحب و بحفاظت ادا و او بشرط الطوآداب و اهتمام بر رعایت صفات آن یا مراد بادل حفظ احکام طاهره
 و بدون محظوظات احوال باطنه۔ و من ضیعها فهو لما سواها منفع۔ و کیسه ضائع گرداند و هلاک کند نماز را پس وی مرچیزهای
 دیگر را که جز نماز است ضائع کننده تر خواهد بود چه هر کعبه ارکان دین و اهرام هات آن نه پردازد و بغیر آن چه خواهد بود
 ثم کتب ان صلوا النظرات کان الفی در اعا۔ پسر نوشت عمر بجانب عامل خود که بگزارید نماز نظر اوقات بودن فی زوال یک
 گزینی بعد از و س متصل بآن که اول وقت نظر خواهد بود و این در جایای خاص و زمانای مخصوص خواهد بود و در این جامع

در آنجا خواهند بود چه معلوم شد که فی زوال مختلف می گردد با اختلاف اکنه و اوقات - الی ان یکون ظل حرمک مثله تان وقت که باشد سایه یک از شما مقدار قامت او که آن آخر وقت اوست - والنصر و الشمس ترتفع بقیه لقیته - و بگذارد بر سر او حال آنکه آفتاب بلند سفید پاکیزه است - قدر یا سیر الراکب فرحین او ثلثه - مقدار آنچه سیر کند سوار بر سینه زود و فرنگ یا سه فرنگ - قبل مغیب الشمس پیش از فرو رفتن آفتاب - و المغرب اذا غابت الشمس - و بگذارد بر مغرب او قتی که ناپیدا گردد آفتاب - و العشاء اذا غاب الشفق الی ثلث الليل - و بگذارد بر عشاء او قتی که غایب گردد و شفق تا ثلث شب - فمن نام فلاناست عید من نام فلاناست عید من نام فلاناست عید - پس کسی که خواب کند پس خواب نکند و چشم او دعای بد است بر بقراری دل و بے آرامی بر کسی که تغافل و دزدان عشاء و خواب رود و تکرار سه بار بر اے تاکید و مبالغه است - و الصبح و النجوم با دیه مستکنه - و بگذارد بر نماز صبح او حال آنکه ستاره با سپید او در هم باشند کنایت از تیار یکی است - رواه مالک - وعن ابن مسعود قال کان قد رملوه رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فی الصیف - بود مقدار زمان گزاردن آن حضرت نماز پیشین را در تابستان - ثلثه اقدام الی خمسة اقدام - زمانیکه سایه سه قدم بود پنج قدم در صیف - و فی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام - و در زمستان پنج قدم تا هفت قدم و زیاده و تنایم در زمستان بحجت آنست که سایه صلی درین فصل بیشتر می باشد و در تابستان کم خصوصاً در حین شرفین و الا این هر دو وقت برابر است و هر هر قدر را نیندیشد صریح است در تأخیر نظر از وقت زوال الله اعلم و قدم عبارتست از هفت یک قامت شخص و طول هر چیزی به هفت قدم اعتبار کرده اند باعتبار آنکه قامت هر آدمی هفت قدم اوست - رواه ابو داود و النسائی

باب تعجیل الصلوة

باب در بیان فضیلت شتاب گزاردن نماز را و مذمب اکنه و در وقت مختلف است و نزد امام شافعی نماز گزاردن در اول وقت افضل است مطلقاً به تفصیل و ابراهیم طهر صیف که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه رفته است رخصت است نزد ایشان و آن نیز بر اے که بر اے دریافت جماعت براه دور میرود نه بر اے آن کسی که تنهایی گزارد یا در مسجدی که بر در خود دارد و بعضی شافعیه ابراهیم را تاویل بر ذوال کرده اند چنانکه میاید و مذمب مالک نیز نزد مالک باین است الا آنکه بعضی از اصحاب و منی در شدت حرمتها گزاردن برید افضل دارند و مختار و مذمب احمد نیز چنین است و لیکن تیرید در مذمب و می تحب است مطالب جماعت و تقدیم عصر نیز افضل است نزد ایشان و مغرب را خود یک وقت است تعجیل در دی تحب است باجماع و تأخیر عشاء تحب است نزد امام احمد و نزد مالک بهادرت افضل است و اگر بحجت اجتماع مردم تأخیر کنند با که نیست و نزد امام ابو حنیفه ابراهیم و طهر و اسفار مجرب و تأخیر عشاء تحب است و تأخیر عصر نیز تا آنجا که بافتاب تغیری راه نیاید نیز افضل میدانند و اینجی بتفصیل با دلائل و ضمن شرح احادیث بین گردد انشاء الله تعالی و بدانکه ظاهر از کلام بعضی از شرح آنست که گفتا

حدیث دارند - قال سألنا جابر بن عبد الله عن صلوة النبي - گفت پرسیدم جابر را از اوقات نماز پیغمبر - صلی الله علیه وسلم فقال كان يصلي الظهر بالهاجرة - پس گفت جابری گزارش داد آن حضرت نماز ظهر را در نیم روز یعنی بعد از زوال و عصر و انمس حیه - و میگذارد عصر او حال آنکه آفتاب زنده است یعنی روشن و تابان بود و در حدیث سابق گفت که بعد از بازگشت برجل زنده بود از اینجا معلوم شد که زندگی آفتاب و تابان و روشن بودن آن مخصوص با اول وقت نیست و حدودی همان است که بزرگوار نکشد چنانکه مذکور است - والمغرب اذا وجبت - و میگذارد مغرب را وقتیکه می افتد آفتاب و غروب یکدور و العشاء اذا اكثر الناس نخل و اذا اقلوا اخر - و میگذارد عشاء را بدین طریق که چون بسیار حاضری بودند مردم شبانی میکرد و چون کم می بودند ویرمی کرد و از اینجا معلوم شد که بقصد تکثیر جماعت تاخیر از اول وقت جائز بلکه مستحب است و گفته اند که امام ابوحنیفه و اصحاب وی رحمته الله علیهم که التزام اول وقت نمیکند هم ازین جهت است نه از جهت عدم فضیلت اول وقت که اول وقت بزرگتر افضل است ولیکن تواضع بعض جماعت دیگر تاخیر اولی واجب میگردد - والصبح فجلس - و میگذارد نماز صبح را در تاریکی و ظاهرت که این بجهت حضور جماعت کشیده و زیرا که صحابه بقیام لیل خو کرده بودند و از خواب شب بیدار می شدند و در عشاء بجهت بعض بقایای حجاج نماز تفرق گون راه می یافتند الله اعلم علس تحقیق تاریکی آخر شب مخلوط با صبح و در روایتی بغیس یا بجای لام نیز آمده بسین موله و بشین مجمر نیز روایت است و هر سه لفظ بیک معنی است و بعض گفته اند که غشش مجمر پیش از غشش است بموله و غلس بعد از غشش و هر سه در آخر شب است و غشش مجمر در اول شب نیز استعمال می یابد پوشیده ماند که این حدیث لغض نیست در دوام و اگر باشد هم امر با سفار و امتحان و قول نزد اراجح است از فعل متفق علیه - وعن انس رضي الله عنه قال كنا اذا صلينا خلف النبي - گفت انس بودیم ما چون نماز میگذاردیم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالنهار - و در نیم روز ما سجدها علی شایبنا - سجده میکردیم بر جامه های خود - التقارح - از جهت پرهیز کردن از گرمی زمین که بجهت مجمر و از اینجا معلوم می گردد که سجده بر جامه های مصلی که پوشیده باشد درست است و شافعی تاویل میکنند بجای مخریطه ملبوس یعنی اکثر سجد بر خاک میکردند و چون زمین بسیار گرم می بود چیز بر جامه میسرترا میدادند و نزد ایشان سجده بر جامه که بجهت بجهش مصلی روا نیست چنانکه در بیان سجد بسیار متفق علیه و لفظه البخاری - و ما ناکه آوردن مؤلف این حدیث را در باب تعجل صلاوة یا بن خیال که گرمی زمین در اول وقت بیشتر می باشد و نه چنین است چه در بعض اوقات در غیر اول وقت نیز زمین گرم می باشد بلکه گرم تری باشد چنانکه در حدیث آئیده بگویم - وعن ابی هريرة - عن النبي - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتد الحر فابروا بالصلوة - و وقتیکه سخت شود گرمی پس هر دی کنید نماز یعنی نماز ظهر و تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند سورت حرارت و در حدیث بخاری آمده است که صحابه را بدیدند تا نماز را سایه بر زمین می افتاد و تلما چون منبط است سایه بعد از زوال از زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند منار و جز آنکه سایه آنها زود تر نمایان گردد و انا آن مسود تا پنج قدم آمده و در بعض روایات آمده که در سایه های دیوار نماز میفرستد و دیوار در آن زمان مهفت گردد و بعض

زمهریر هم هست دوم آنکه یقین معلوم است که گرمی و سردی از آثار اجرام علویہ است پس آن را از آثار مذمذوم فروغ و کسوف
 چرخ و جہ و اردو جانش آنکه سختی گرمی و سردی را فرمودند نه اصل گرمی و سردی اگر فلسفی گوید که سختی گرمی و سردی نیز از جهت
 قرب و بعد آفتاب است جوایش آنکه با وجود آنکه تواند که دم و دوزخ سخت تر میساخته باشد نفی آن با وجود خبر بخبر صادق
 خارج از طریق اسلام است سوم آنکه مقتضای این حدیث باید که در وقت سختی سردی نیز تاخیر کنند جوایش آنکه سختی سردی
 در وقت بادا و است تا بآمدن آفتاب اگر تا آن وقت تاخیر کنند وقت میگذرد و عن النبی رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ
 گفت النبی بو پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عصر میگذارد و نماز دیگر را و آنش بر تقصیر حیثہ و حال آنکه آفتاب بلند و زنده یعنی تابان
 بی شوب زردی می بود - فیذهب الذاہب الی العوالی - پس می رفت روزنه بسوی جای نای که بالای مدینہ
 اند بجانب مسجد قبا و بعد بنی قریظہ و جز آن - قیامیم و آنش بر تقصیر - پس می آمد آن شخص اہل عوالی را و حال آنکه آفتاب هنوز
 بقدری بلند بالای افق می بود و غروب نکرده بود - و بعض العوالی من المدینۃ علی الرحۃ امیال - و بعض جانبہا از عوالی مدینہ
 بر چهار کردہ می بود - او نحوہ - یا مانند این مقدار مسافت و نزدیک بآن است و این قول زمهری است کہ ربوبی از انبیا است
 تا یکدہم جانب میرفت بجانبی کہ چار میل است یا کمتر از آن و تیز میرفت یا آہستہ سوار میرفت یا پیادہ و بہر تقدیر از نجبا
 لازم نمی آید کہ آن مقدار بگذرانند کہ ربع نماز باشد و سایہ مثلاً بود چنانکہ آنکہ میگوید واللہ اعلم متفق علیہ و عمتہ قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تلک صلوۃ المنافق - آن نماز عصر کہ در آخر وقت قبل غروب عمدائی عذر بگذارند نماز منافق است
 یا یکہ صفت نفاق دارد و مجلس یرقب الشمس - می نشیند در حالیکہ انتظار میبرد آفتاب را - حتی اذا اصفرت - تا آنکہ
 چون زرد گردد و آفتاب - و کانت بین قرنی الشیطان - و باشد میان دو قرن شیطان شرح این در باب سابق گذشت
 تمام - برنجیزد برای نماز - یفتقر ارجا - پس سجدہ می کند شب تا شب تا بی طمانینت چنانکہ مرغ دانہ می چندید و چهار سجدہ با وجود
 آنکہ نماز عصر را پشت سجدہ می باشد باعتبار آن فرمود کہ ہر دو سجدہ را یک رکن اعتبار کرد و بارادہ حبس یا با سہار یک رکعت
 یا چون سر تکبیر بر داشت گویا ہر دو سجدہ حکم یک سجدہ گرفت و تخصیص بیان بعض برای باعث نتوان و تقصیر باشد کہ ہنگام
 مشغولی مردم است بچرخ و شر یا بقصد مبالغہ در تقبیح و تشدید بحجت فضل این نماز و ظاہر است کہ احوال نماز برای دیگر ہرگز
 قیاس خواہد بود - لایذکر اللہ منہا الاقلیلا - ذکر نمیکند خدا را در آن نماز مگر اندک اشارت است بہ نتوان و تقصیر در احوال نماز و مشغول
 باطن و قرآن مجید در شان منافقان واقع است کہ ولایذکر اللہ الاقلیلا - رواہ سلم - و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما - قال
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الذی یفویہ صلوۃ العصر - آن کسیکہ در میگذرد او را نماز عصر و نماز و تراہل و مالہ - برفع نصب
 ہر دو روایت است و ہر دایت منع معنی آن است کہ گو یا نقصان کردہ شد الحائز آن کس مال وی و بر تقدیر نصب نقصان
 کردہ شد آن مرد و صیبت زدہ شد و تراہل و مال و مال و این معنی باصل معنی در مناسب تر است در روایت ہمزبور
 ہم منصب است و بیان ابن و شرح کردہ شد است - متفق علیہ - و عن بریدہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

من ترك صلوة العصر فقد حبط عمله - كذا ترك كذا نماز عصر را دیده و دانسته پس تحقیق باطلان ناقص شود ثواب عمل تمام روزه و مرا حقیقت حبط نیست زیرا که این بکفر و ارتداد است یا محبت بران بنا بر اختلافی که در آن است و مقصود تعلیل و تشدید و مبالغه در نقصان ثواب است بجهت فوت شدن نمازی که فاضل ترین نمازهاست و در بعض روایات طلق صلوة مکتوبه نیز واقع شده است نعم امام احمد حنبل بر آن است که تارک نماز عمد اکا فرست و کلام در آن گذشت در آخر کتاب الصلوة - رواه البخاری و عن رفع بن خریج - بر وزن کریم ضیابی الضاری است حاضر نشد بدر از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق و شارب دیگر روایت میکنند از دوسه جامعه صحابه و تابعین - قال کن اصابی المغرب مع رسول الله - بودیم با که میگزاردیم نماز مغرب را با پیغمبر صلی الله علیه و سلم تفسیر آن احد ناوانه لیجبروا قع بنبله - پس بر می گشت یکی از ما از نماز و حال آنکه وی هر آینه میباید جای آن اقتاد آن میز ما می بود و را بعد از آن وقت آن نه تیر بار امیدید که آن در روزیم نمی نمایم مقصود بیان تعجیل نماز مغرب است و آن سبب است با اتفاق - متفق علیه - و عن عائشة رضی الله عنها - قالت کانوا یصلون التیمه گفت عائشه بود که حضرت و اصحاب و نه که میگزاردند نماز عشاء - فیما بین ان یغیب الشفق الی ثلث اللیل الاول - در اجزای وقت که میان غایب شدن شفق و سه یک از شب است پس می بود ابتدا سه وقت و سه غایب شدن شفق و انتهای آن ثلث لیل این وقت فضیلت او اختیار است و وقت جواز و وسیع تر ازین است چنانکه معلوم شد متفق علیه - و عنهما قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی الصبح - و هم روایت است از عائشه گفت بود آن حضرت که هر آینه میگزارد نماز باید او را - تفسیر آن النساء تملطعات بمر و طمن - پس بر می گشتند زنان از نماز پیچیده و پوشیده رو با و بدنها می خود را با چادر با و کلیم های خود یا یعفر بن النلس - شناخته می شدند این زنان از جهت تاریکی و قید پیچیدن و پوشیدن روزه و بدن بجهت آن است که اگر کشاده نباشند البته شناخته می شوند درین قسم از تاریکی که در آن وقت می باشد و گاهی با وجود پوشش نیز بعضی مشخصات می توان شناخت تاریکی در آن وقت آن قدر بود که شناخته نمی شدند بآن و این حدیث بدانچه در حدیث ابی برزه گذشت که می شناخت مردم نشین خود را با منافات ندارد و چه آن از نزدیک است و این از دور متفق علیه و عن قتاده عین النس ان النبی صلی الله علیه و سلم وزید بن ثابت تسحر - روایت است از قتاده که از شب تا بیا بین است و حافظ و مفسر و امکه بود و حافظ اهل زمان خود بود و گفته است هر چه شنید گوش من یادداشت آن را دل من بات سنت سبع عشر و مائة روایت می کند سعید بن السیب حسن بصری از انس که آن حضرت وزید بن ثابت طعام حری خوردند و فلما فرغوا من سحورها - پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن خود و نحو یضم سین طعام و ز وقت سحر خوردن و بقیع طعام وقت سحر و بر وضبط کرده شده است در حدیث و محفوظ در روایت فتح است - تمام بنی الله صلی الله علیه و سلم الی الصلوة - ایستاد و بجزفت فصل آن نماز یعنی نماز صبح فیصلی - پس بگزارد نماز آنحضرت و در روایتی فصلیا یعنی گزارد آن حضرت وزید بن ثابت و در روایت دیگر فصلینا پس نماز بگزاردیم ما - قلنا لانس که کان بین فراغها من سحورها و دخولها فی الصلوة پس گفتیم ما

برائش را و پرسیدیم از دے کہ چه مقدار زمان بود میان فارغ شدن آن حضرت و زید بن ثابت از بخور و زین میان
 درآمدن ایشان در نماز۔ قال۔ گفت انس۔ قدر ما یقرأ الرجل تسین آیت۔ مقدار خواندن مرد بخواب آیت را یعنی متوسط
 نہ کوتاہ نہ دراز و قدر بر نفع و نصب ہر دو آمدہ است و در روایت دیگر بخواب آیت یا شصت آیت آمدہ و اینچہ
 تاخیر سخن معلوم میگردد و تعجیل فخر نیز مفہوم می شود و گفتہ اند کہ ابن تخمین بہت و علمہ را عمل کردن آن مستعذر است اگر سخن
 را بجاہ ترا دین وقت بخورند اصلح است۔ رواہ البخاری۔ و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال لی رسول اللہ گفت
 ابو ذر گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہت انت اذا کانت علیک امر۔ چگونہ خواہد بود حال تو چہ خواہی کرد و قتیکہ سلسلہ
 خواهند گشت بر تو بادشاہان کہ در مخالفت ایشان اثمارت فتنہ است۔ یسئرون الصلوٰۃ۔ می میرانند نماز را و رعایت
 نمی کنند شرائط و ادب آن را۔ و یخرجون عن وقتہا۔ یا پس می اندازند نماز ہا را از اوقاتش یعنی از اوقات مختار و افضل
 قلبت فمات ما مری۔ ابو ذر میگویی کہ گفتم من پس چہ میفرمائی مرا و چہ کنم۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ صل الصلوٰۃ لو قمتما۔ بگذار نماز را
 در وقتش بخوان اور کہ تمام فصل۔ پس اگر در یا بی نماز را با ایشان بگذار با ایشان نیز۔ فانہما یک باخلتہ۔ پس بدستی
 نمازی کہ ہمراہ ایشان بگزار می نفل خواہد بود براے تو۔ رواہ مسلم۔ و ازینجا معلوم میشود کہ اگر امام تاخیر کند در وقت
 نماز خصوصاً کہ بوقت مکروہ اندازد اماموم را باید کہ نماز خود را در اول وقت گزارد و پستتر بگزارد یا امام تا فضیلت وقت
 و جماعت ہر دو در یا بد و این در غیر نماز فجر و عصر و مغرب خواہد بود و از جهت کراہت تغل در آن وقت و عدم مشروعیت نفل
 سہ رکعت یا آنکہ ارتکاب این مکروہ اہون است از اثمارت فتنہ و اختلاف کلمہ کہ لازم می آید از مخالفت امری جاری
 بد آنکہ شرح گفتہ اند کہ مراد باین امر امرای بنی امیہ اند و تحقیق واقفند و آنچه خبر داد بدان منجر صادق بود و باین جامعہ کہ
 رعایت نمیکردند احکام و ارکان نماز را و محافظت نمیکردند بر اوقات اہا ابو ذر رضی اللہ عنہ موت وی در زمان خلافت عثمان
 بود و در سنہ اشین و ثلثین و دے در شام بود و در امارت معاویہ بن ابی سفیان کہ از جانب امیر المؤمنین عثمان داشت
 پس نزاع ہا کرد با معاویہ بن طلعبید اور عثمان بدینہ پس قامت نکرد بدینہ و بریدہ کہ موضعی بہت بیرون مدینہ
 سکونت کرد و ہانجا از عالم رفت و وقفتہ طولیہ۔ و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم من ادرک رکعت من الصبح۔ کسیکہ در یا بدرکتے را از نماز صبح قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکہ بر آید آفتاب۔ فقد ادرک
 الصبح۔ پس تحقیق دریافت صبح را۔ و من ادرک رکعت من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرک العصر۔ و ہر کہ در یا بدرکے کعت
 را از نماز عصر پیش از آنکہ فرو رود آفتاب پس تحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمی گردد نمازش پس بد کہ رکعت دیگر باطل
 ضم کند و تمام گرداند نماز را۔ متفق علیہ۔ و قول اکثر اہل علم ہمین است کہ بطولع آفتاب غروب دے نماز فجر و عصر
 باطل نمی گردد و امام ابو حنیفہ و اصحاب می بر آنند کہ نماز فجر بطولع آفتاب باطل میگردد و اما نماز عصر و غروب باطل نمیکرد
 نگردد و روایتی از ابی یوسف کہ میگویی فجر نیز باطل نمیکرد و بطولع و لیکن صبر کند تا بر آید آفتاب و تمام کند نماز را و این بحث

حجت میگردد و برایشان وجوب آنست که تقارض و اقتضای میان این حدیث و احادیث وارده در باب منی از
صلوة خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع و غروب پس عمل کردیم بقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون
تعارض کنند و آیت رجوع بحديث کنند و نزو تقارض و رجوع بقیاس نمایند و قیاس ترجیح که حکم انجیزیت را در نماز عصر
و احادیث منی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل است و تقصیر در آن نه پس واجب میگردد بصفت کمال و چون
بطلوع آفتاب نقصانی طاری نشود اما وجوب نشد و آخر وقت نماز عصر که آفتاب در روی گیرد ناقص است پس وجوب آن نیز بصفت
نقصان باشد پس بطریقی نقصان بسبب غروب فاسد نگردد و ادا کا وجوب باشد و شافعیة حدیث منی را مخصوص بنوافل میداند
و در این زمان از اوقات ثلثة جائز ظاهر احادیث در عموم است و درین مقام زیاده کلامی است که در حاشیه ذکر کرده شده است -
و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ادرك احدكم سجدة من صلوٰة العصر - و قیتکه در یاد یکی از مشارکتی از
نماز عصر قبل آن قزوین الشمس پیش از آنکه غروب کند آفتاب - فليتم صلوٰة - پس باید که تمام کند نماز خود را با دای که است
و دیگر - و اذا ادرك سجدة من صلوٰة الصبح قبل ان تطلع الشمس فليتم صلوٰة - و چون در یاد برکتی را از نماز صبح پیش از طلوع کردن
آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است و مراد بسجده رکعت است - رواه البخاری
و عن النبي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نسي سجدة او نام عنها - کسیکه فراموش کند نمازی یا خواب کند فاعل
انسان - فليطأ بها ان يعليلها اذا ذكرها - پس کفارت آن نماز اینست که بگذارد نماز را و قیتکه یاد آرد آن را و بیدار گردد و
از خواب بیداری را جدا ذکر نکند زیرا که یاد آوردن لازم است و خود نماز وقتی خواهد کرد که بعد از بیداری یاد خواهد آمد
و فی روایت - و در روایتی این زیادت آمده که - لا كفارة لها الا ذكرك - نیست کفارت مگر آن را که همان قضا کردن یعنی مال کفارت
نماز نمی شود چنانکه در عموم فایده می بیند متفق علیه - و عن ابی قتادة - ابو قتاده بن النعمان انصاری صحابی مشهور است عقی
بدری حاضر شده تمام مشاهد را در فضیله صحابه بود برادر ابوسعید خدری بود از ماور - قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ليس في النوم تفريط - نیست در خواب تفهیر چه آن محل تکلیف نیست - انما التفريط في القیطة - تفهیر نیست مگر در بیداری
که چنانچه پیش از غلبه خواب رخت و عیال کار - کرد که سبب خوابت بسیار شد مثل بپوشاندن و شطرنج باختن و بکار می مشغول شدن
که بحکم عادت فراموشی آورد - فاذا نسي احدكم صلوٰة او نام عنها فليطأها اذا ذكرها فان الله تعالى قال و اتم الصلوة الذکری -
زیرا که بدستی و راستی خدا می تالی گفته است و برپا دار نماز را و وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن نیست بر او
الفصل الثاني - عن علی - رضی الله عنه - ان النبي - روایت است از امیر المومنین علی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
قال گفت یا علی ثلث لا تؤخرها - ای علی سه خصالت تاخیر مکن در بجا آوردن آن - الصلوة اذا أتت - یکی نماز چون باید
یعنی و باید وقت آن و انت بدو تاسی فوقانیه است و انت بنون و بتا بامد الف نیز روایت است و بعض گفته اند که این بدست
صحیح تر است و اول تعقیف است والله اعلم - و الجائزة اذا حضرت - دوم جازه و قیتکه حاضر شود و اگر وقت مکرده نباشد و در

گزاردن نماز جنازه در اوقات ثلثه اختلاف است سنناتی در شرح هدایه میگوید افضل در نماز جنازه آنست که بگذارد و تاخیر کند و الا ایام
افراد جدت لها کفو - سوم زنی به شوی و قتیکه بیای برادر اکفو و ایم فتح هیزه و کسر پاسبانیه مشدود زنی که شوی ندارد بگوید یا شب
رواه الترمذی - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوقت الاول من الصلوة ضوان الله - اول وقت از نماز
و گزاردن نماز در آن سبب رحمت خداست و چنانچه در وی تاخیر سبب عتاب است چنانچه بر پدر و اسفار و غیره و چنانکه تاخیر
سبب تکبیل نماز و تهمین ثواب بود مثل حضور جماعت - والوقت الآخر عفو الله - و گزاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خداست یعنی
در گذشتن از مردان و عفو صلی یا براسه و منه تفصیل مذکور در اول وقت در اول باب معلوم شد و نیز مذکور شد که گزاردن در نصف اول گفتا
میکنند در آن - رواه الترمذی - وعن ام فروة قالت سئل النبی صلی الله علیه وسلم ای الاعمال افضل - ام فزده بفتح فاو
سکون را محاسبه انصاریه است بعضی گفته اند که دختر ابو قحافه خواهر ابو بکر صدیق است گفت پرسیده شد آنحضرت که کدام عمل افضل
تر است - قال الصلوة لاول وقتها - فرمود و گزاردن نماز در اول وقتش نماز خود فاضل ترین اعمال است بعد از ایمان و لا بد در اول وقت
گزاردن فاضل تر خواهد بود اگر جماعت میسر گردد و مستحب نبود در وی تاخیر و در بعضی احادیث بعضی اعمال دیگر را نیز افضل خوانده اند
و فضیلت در آنجا اضافی خواهد بود اما نماز افضل علی الاطلاق است چنانچه سابقا گذشت - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ترمذی
الترمذی لایروی الحدیث - روایت کرده نمیشود و این حدیث - الا من حدیث عبد الله بن عمر الترمذی - بگزار حدیث عبد الله بن عمر
بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب که باین نسبت ابراعمری خوانند مات سنة احدى و سبعین و مائة - بولیس بالقوی عند اهل الحدیث
و وی نیست قوی حفظ و ضبط نزد اهل حدیث اگر چه متجدد بود و زاهد و متراضع و لیکن زهد و شغل عبادت او را برده بود و از حفظ و ضبط
و ضبط آن باز داشته و او را برادر س بود عبید الله بن عمر البغیفة تصغیری ثقه و ثبت بود و احمد بن حنبل و ابراهام مالک تقدیم
میگرد و عمری بسیارند سابقا در تحقیق عالم مدینه کلام در آن واقع شده است و در شرح استیقامت نموده شده - وعن عائشة
رضی الله عنها - قالت ماصلى رسول الله - گفت عائشه نگذاشتیم خدا صلی الله علیه وسلم صلوة لوقتها الا اخر متین - پنج نمازی را در
آخر وقتش دوبار - حتی قبضه الله تعالى - تا آنکه گرفت روح پاک او را خدا تعالی دو قات یافت - رواه الترمذی - یعنی
اگر چه گفته شده است آنحضرت را که گزارده است نماز را در آخر وقت اما زیاده از یکبار نبوده است و آن بدان بار بود که مردی
آمد سائل از اوقات صلوة پس بگزارد هر نماز را در دوم در آخر وقت از برای تعلیم و اما احادیث امامت جبرئیل خارج از سبب است
مقصود گزاردن با امت است و در روایتی الامر متین نیز آمده پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد و ظاهر آنست که مراد گزاردن غیر
مقتد تعلیم و تعلیم باشد و بعضی گفته اند مقصود عائشه رضی الله عنها اخبار از حال شریف است بعد از ترمج وی و از آنجمله احاطه کرده است
علم و می بدان و الله اعلم و این سخن در گزاردن در آخر وقت است که بعد از وی از وقت چیزی نماند اما تاخیر از اول حقیقی وقت خدا
مذموم بسیار است که در شرح آن را بیان کرده ایم و شافعیان همه راجع بر عذری و ضرورتی کنند و ترمذی درین حدیث نیز حکم کرده و
گفته است که این حدیث غریب است و اسناد او متصل نیست - وعن ابی الیوب روایت است از ابی الیوب انصاری که از کمال

صحابہ و مشاہیر ایشیان است و آنحضرت بعد از ہجرت چند گاہ منزل اور انبزل شریف مشرف داشت۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال استی بخیر ہمیشہ اندامت من پوستہ بنیکی۔ او قال۔ یا لکفت بجای بخیر۔ علی الفطرۃ یعنی ہمیشہ اند بر آفرینش سلام مالم یؤخر و المغرب۔ مادام کہ تاخیر نکنند نماز مغرب را۔ الی ان یشتبک النجوم۔ تا آنکہ مختلط شوند ستارہ ہا کہ نایت ست از کثرت نجوم۔ رواہ ابو داؤد و دروسی الدارمی عن العباس۔ و از ظاہر عبارت چنان مفہوم میشود کہ این قدر تاخیر نباید و اگر کمتر ازین واقع شود ہا کہ نذر و یا گویند کہ اشتباک نجوم لازم تاخیر مغرب است ہر چند کمتر بود و نیز در بخیریت اشارت گویند میتوان یافت بہودن شفق بیاض چہ ظاہر از عبارت آن است کہ تاخیر تا اشتباک نجوم جائز باشد ولیکن مکروہ است و این حالت بعد از حمرت است واللہ اعلم۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لولا ان شفق علی امتی۔ اگر نیبو سخت پنداشت من بر امت تاخیر عشاء را۔ لا یرتم ان یؤخر و العشاء الی ثلث اللیل۔ ہر آئینہ امری کردہ ایشیان را کہ تاخیر کنند گزاردن نماز عشاء را تا ثلث شب۔ او نصفہ۔ یا تا نیم شب و در بعض شرح گفته کہ این شکستہ اویست و ہر کدام یکی ازین دو در صحیح بخاری و ترمذی و تہذیب و ظاہر بخیریت بر اعتبار تاخیر عشاء است از اول وقت کما لا یخفی۔ رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ۔ وعن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعتصموا بهذا الصلوۃ۔ در تاریکی بگزارید این نماز را یعنی نماز عشاء را۔ فانکم قد فضلتم سبعا علی سائر الامم۔ زیرا کہ بدستی شما فضل داده شدہ اید باین نماز بر باقی امتہا۔ ولم یصلها امتہ قبلکم۔ و نگزاردہ است آن سبچ امتی کہ پیش از شما بود و چون در تاریکی شب بگزارید شفق بیشتر خواهد بود و فضیلت بیشتر خواهد داشت۔ رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ و تہذیب و دار و بر تاخیر عشاء و محل اتمام بر تحقیق غیبت شفق و یقین بدان بودہ است چنانکہ حل اسفار الصلوۃ صبح بر یقین بطالع صبح چنانکہ باید۔ وعن النعمان بن بشیر۔ از معمار صحابہ است داول مولودے است در انصار بعد از ہجرت و در وقت وفات آن حضرت ہشت سالہ بود گذشتند اورا اہل حصہ با مردان سنہ اربع و ستین۔ قال انا احلم بوقت ہذہ الصلوۃ صلوۃ العشاء الاخرۃ لفت نعمان بن بشیر کہ من دانایم بوقت این نماز عشاءے سپین باشد و عشاءے آخرہ برائے آن گفت کہ گاہے عشاء بر نماز مغرب نیز اطلاق می کنند۔ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلیہما سقوط القمر ثلث لیلۃ۔ میگذازد آن حضرت آن را در وقت افتادن ماہ و غروب دے در شب سوم شج ابن حجر در شرح خود میگوید قمر اکثری افتد در شب سوم نزدیک فائز شدن شفق صبح و درین سخن نظر است چہ حساب تقاضا میکند کہ در قرب خمس از شب باشد پس در بخیریت نیز دلالت است بر تاخیر عشاء ولیکن نہ تا ثلث۔ رواہ ابو داؤد و الدارمی۔ وعن رافع ابن خدیج۔ صحابی انصاری مدنی است حاضر نشدہ در را از ہجرت صغیر و حاضر شدہ احد را و مشاہدے را کہ بعد از دست ہمہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فخر و بالفجر۔ اسفار کنید بفجر و در روشنی بگزارید آن را۔ فانہ اعظم للاجر۔ پس بدستیکہ اسفار بفجر بزرگ تر است از ہجرت مزد و ثواب۔ رواہ الترمذی ابو داؤد و الدارمی و بیس عند النسائی۔ و نسائی نیز این بخیریت را رواایت کردہ ولیکن نیست نزد او این عبارت کہ فانہ اعظم للاجر بدانکہ ظاہر متبادر از عبارت حدیث آنست کہ شروع در نماز وقت اسفار کنند و اسفار صبح انگشتان و تنوید و انتشار است و ہر

جز این گفته اند تاویل و تکلف است و حد اسفار چنانکه از مشائخ مذهب ما منقول است آنست که قرات سنون که از چهل و پنج
یا زیاده تا صد است بطریق ترتیل خواند و بعد از فرغ از نماز اگر فرضاً سهوسه در طایرات ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده
و ضرورتاً پیش از طلوع آفتاب گفته اند که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما این چنین کرده اند و مذهب شافعی تغلبس است یعنی در اول
وقت بتاریکی گزاردن و بیگویند براد با سفار تاخیر است تا یقین گردد که صبح طلوع کرده و عدم مبارزت نزدین لطلوع و بشک
اجر در ادای نماز نزدیک بدخول وقت اعظم و افضل خواهد بود و این تاویل بعد است چه متبادر از حدیث آنست که این علمیت
از جهت خصوصیتی است که در اسفار است نه از جهت تحقیق وقت که وی عام است اوقات تمام نماز بار اوجز گفته اند که امر با سفا
در شبهای ماهتاب است احتیاطاً از جهت همین فز در این شبها و طحاوی که از آنکه مذهب است میگوید که ابتدا بتغلبس کند و ختم
با سفار و جمع کند میان هر دو بتطویل قرات و گفته اند که این تاویل اولی و حسن و افضل است که بدان توفیق میان اجماع و حدیث
حاصل می گردد ولیکن ظاهر مذهب حنفی آن است که ابتدا ختم هر دو با سفار کنند و چندان تاخیر نکنند که شک در طلوع آفتاب
افتد و در روایتی از امام احمد تقدیم افضل است و در روایتی دیگر اسفار و در روایتی دیگر اعتبار بجال معتدیان است که فضل جماع
احب و اصلی است و حدیثی از ساذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بمن و فرمود در شب بتغلبس
کن بجز و تطویل کن قرات را آنقدر که طاقت آرند مردم و چنان کن که ملول شوند ایشان و در صیغ اسفار کن که شب کوتاه است
و مردم خوابناک توقف کن تا همه حاضر آیند و گفته اند که این در روایت بر تقدیری است که همه حاضر آیند یا بعض و اگر
همسایه با همه تاخیر کنند پس اولی تاخیر است می خلاف امام شافعی و آنکه دیگر که تعجیل در صلوة و تحب و از نگویند که در تقدیم مسامت
است در ادای عبادت پس افضل باشد بجم قول حق سبحانه (و سارعوا الی محقره من بکم) و ما میگوئیم که در اسفار تکثیر جماعت است و
بشک تکثیر جماعت افضل است و مسامت بمنفرت در چیزی است که افضل است نزد خدا و معنی فقهی درین باب آنست که تاخیر جز تا آخر وقت
مباح است باجماعی که است و تقیل جماعت امری مکرره است و انداختن مردم در مشقت نیز مکرره است چنانچه معا و را منع کرد از تطویل
قرات و فرمودن آن است و حال آنکه تطویل قرات در نماز سنت است و فوق تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جائی نماز یا
بر آمدن آفتاب تحب است و رعایت تاکید و این در اسفار مسامت و در تغلبس متعسر و اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات
از فضل آنحضرت اسفار است و آنچه مردمی است از تغلبس اگر ثابت شود شاید که در سفر باشد بحجت عذر سفر و لهذا چون آنحضرت
در مزدلفه تغلبس کرد گفتند که در غیر وقت مجبوز نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیثی عالیه که در فضل اول گذشت که
فخرفت النساء و تملعات محارض است باجندیش و قول ارجح است از فعل نزد ما و شاید که آن در وقت بود که زمان مامور
بود و ندیده بیرون آمدن بنابر بعد از آن نسخ گشت بلمویر شستن ایشان بقرارد و بیوت و الله اعلم

فصل الثالث - عن ارفع بن خدیج قال قال لنا الصلی العصر مع رسول الله - یودیم ما که می گزاریم نماز و دیگر را با پیغمبر
خدا - صلی الله علیه و سلم هم بخیر بخور - بعد از آن بخور کرده می شد شتر و جزو بر فتح جیم و هم زان شتر کشتنی واقع می شود

برو کرد انشی اما لفظ وی مؤنث است کذا فی الصراح فیقسم عشر قسم پس قسمت کرده میشد آن شتر کشته ده قسم - ثم یطبخ لیسر
 پخته میشد - فکامل کما فیضی قبل مغیب الشمس - پس بخوردیم گوشت پخته نرم شده پیش از غروب شدن آفتاب - یعلق علیه -
 از سبب این لطافت و تعیل عصر پیشک معلوم گردد که در وقت بلوغ ظل تا بمثل یا قریب آن باشد چنانچه مذکور شد است و این
 بروایتی از امام ابی حنیفه و نزد بعض فتوی هم برین است و شاید که در بعض احوال بقصد تعلیم و تقریر تخمین می کردند و دلالت کما
 بر دوام و استمرار منظور نمیه است شیخ ابن الهمام گفته که تخرج در وقت تقسیم و می ده قسم و پنج و می چنانکه ذکر کرده شده است آسان
 بر جماعه طها خان ما هر که کثیر باشد جلدی کند در مدت قلیل چنانکه مشاهده کرده میشد و در اسفار و محلی از امام احمد است که فضل در وقت
 عصر در غیر روز ابر تاخیر است تا آخر وقت مختار و ظاهر مذکور است تاخیر عصر است ما دام که تغیر نیافته آفتاب دلیل بر آن
 حدیث ابن مسعود است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگردید عصر را و حالانکه آفتاب سفید روشن بود و میفرمود
 ابن مسعود بیان تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و نیز در تاخیر عصر کثیر نوافل است از جهت کراهت تقیل بعد از عصر و کثیر نوافل
 افضل است از اول وقت و معتبر در تغیر شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است که نظر در وی خیره نگردد و نزد بعض تغیر
 شعاع آفتاب که بر دیوارها افتد و مختار نزد صاحب هدایه و بعض ائمه اذول است و بعض گفته اند که چون آفتاب بگرد و نیزه بالا است
 متغیر نیست و چون فروتر از آن آمد تغیر یافت - وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما - قال مکثنا ذات لیلة گفت ابن عمر و دیگر
 کردیم مایک شبی - ینظر رسول الله - در حالیکه انتظار می بردیم بر آمدن پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم صلوة العشاء الاخرة -
 از برای نماز عشاء پس این قید از برای آن است که گاهی مغرب را نیز عشا میخوانند گویا آن عشاء اولی است - فخرج الیها
 حین ذهب ثلث اللیل او بعده - پس بیرون آمد آنحضرت بسوی ما هنگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از سه - فلاندر می نشینی
 شغله فی الهله - پس در بنیافتم ما آ یا چیز باز داشت او را در اهل خانه وی - او غیر فلک - یا جز آن چنانچه در ذات شریف حق
 و عذر می پیدا شد که مشغول داشت - فقال حین خرج - پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد در اجابت زیادت تاخیر و شفقت
 و رحمت او بر امت و تسلیه و تثبیت ایشان - انکم لتنظرون صلوة ما ینظر اهل دین غیرکم - بدرستی که شما هر آئینه انتظار می ریزید
 نمازی را که انتظار می برند از برای سج اهل دین از یهود و نصاری که جز شما زیاده نماز عشا مخصوص این امت مرحومه است
 چنانکه گذشت - ولولا ان تقیل علی امتی - و اگر نمی بود خوف گران آمدن بر امت من تسلیت بهم هذه الساعة - هر آئینه
 میگردم این نماز را با ایشان درین ساعت - ثم امر المؤمن - پس امر کرد مؤذن را به تکبیر بر آوردن و تقام الصلوة صلی
 پس تکبیر بر آورد مؤذن و نماز را در آنحضرت - رواه مسلم - و از اینجا معلوم میگردد که گران آوردن نماز عشا در ثلث لیل افضل است
 چنانکه مذکور شد امام ابی حنیفه است و گاهی در اول وقت نیز میگردارد و قتی که حاضری آمدند اکثر صحابه چنانچه در حدیث دیگر آمده است
 که چون پیشتری آمدند پیشتر میگردارد و چون پستری آمدند پستری گردارد و مذکور شد امام احمد همین است - وعن
 جابر بن سمرة - صحابی است و پدر او نیز صحابی است و او را زاده سعد بن ابی وقاص خردل کرد و کوفه را و وفات یافت در روی

در سنته اربع و ستن و قيل سنته ستین - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی الصلوة نحو من صلواتکم - بعد آنحضرت سیکرد از نماز بارمانندی از نماز شام و نزدیک بآن در رعایت اوقات نه در باقی صفات - و کان یؤخر اعتمه بعد صلواتکم شیاء و لیکن بود که تاخیر میکرد نماز عشاء را بعد از وقت نماز شام چیزی اینچنین صریح است در تاخیر عشاء و اگر از آن عشاء در اول وقت خواه ایشان در اول وقت سیکردند یا بعد از وی - و کان یخفف الصلوة - و بود آنحضرت که سبک میکرد نماز فرض را بجهت رعایت صنفها از مقتضایان و این حکم غالب احوال است و الا آمده است که در نماز مؤثر سوره اعراف خوانده و تحقیق این در مجلس بیاید انشاء الله تعالی - رده سلم - و عن ابی سعید قال صلینا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة العتمة - گفت ابو سعید خدری که در دیم نابا آنحضرت نماز عشاء را شب با - فلم یخرج - پس بیرون نیامد یکبختی - حتی مضی نحو من خطر اللیل - تا آنکه گذشت نزدیک به نیم شب - فقال - پس بیرون آمد و گفت - خذوا مقاعدکم - بگیرند نشیگاه های خود را یعنی صفها به بندید برای نماز فاخذنا مقاعدنا - پس گرفتیم نشیگاه های خود را و بستیم صفها - فقال ان الناس قد صلوا و اخذوا مقاعدهم - پس گفت آن حضرت که مردم و یکبار اهل رومی زمین گزارند نماز را یعنی نماز شام را و بختند چنانکه گذشت که هیچ یک از اهل دین انتظار نمی برد نماز عشاء را کذا فی شرح الشيخ ابن حجر و مکن است که گفته شود معنی آن است که مردم دیگر از اهل محله که نه درین مسجد حاضر اند نماز عشاء گزارند و بختند و این معنی مناسب تری نماید باین قول که - و انکم لن تزالوا فی صلوة ما انتظرتم الصلوة - و بدرستی که شما حکم آن دارید که گویا همیشه در نماز یادام که انتظاری برید نماز را - و لولا الضعف الضعیف و تم اقیتم - و اگر نمی بودست و تا توفی ضعیفان و بیماری بسیاران - لاخرت هذه الصلوة الی شطر اللیل - هر آئینه تاخیر میکردم این نماز را تا نیم شب ازین دو حدیث معلوم می شود که تا نیم شب نیز تاخیر نماز عشاء را است بلکه مستحب است بجهت حصول ثواب و مشقت در عبادت حق و لا اقل کرده خود نباشد - رده ابو داود و النسائی - و عن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اشد تعجیلا للظهر منکم - گفت ام سلمه بود آنحضرت سخت تر و بیشتر در شبانی کردن منظر را از شبانبی در غیر شدت حراز جهت استحباب برادران - و انتم اشد تعجیلا للعصر منه - و شما سخت ترید در شبانی کردن عصر را از آن حضرت مقصود تخریص و ترغیب بر التزام اتباع است و در همه جای از حدیث نیز ظاهر میگردد که آنحضرت عصر را فی الجمله تاخیر میکرد - رده احمد و الترمذی - و عن الشقی قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یؤخر عشاء علیه و سلم اذا کان الحار بالصلوة - چون می بود سخت گرمی سرد میکرد نماز ظهر را - و اذا کان البرد یجئ - و چون می بود سردی تا سیکرد و تاخیر نمیکرد از اول وقت - رده النسائی - و عن عبادة بن اصاصت - صحابی مشهور است از نقبای انصار است حاضر شد بدر اوسان نمازها در مناقب و بسیار است مکرر نوشته شده است - قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم انما سکون علیکم بعدی امر - بدرستی که قصه این است سر انجام است که باشند مسلط بر شما بعد از من یا دشامان که شیخ علم شیاء عن الصلوة لوقتها - باز میزد ایشان را چیزی نماز مشاغل و شغوات ایشان را گزاردن نماز در وقت شب آن - حتی یزیب وقتها - تا آنکه میزد وقت آن فصلوا الصلوة لوقتها - پس بگیرند نماز را در وقتش که فحار و سخت است - فقال ریحل - پس گفت مردی

یا رسول الله صلی الله علیه و آله نماز بگذارم با ایشان نیز - قال نعم - فرمود آری بگذار چنانکه در حدیث ابی ذر گزشت - رواه ابو داود و عن قیس بنیه نفع قات و کسر موحده و جدا و مهمله - بن و قاص - بتشدید قات صحابی است ساکن بصره معدود است در ایشان
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بكون علیکم امرؤ من اجدی - میباشند مسلط و غالب شما با دشمنان پس ازین - یو خرون الصلوة تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار - فنی لکم پس ثواب آن نماز که ایشان میگذارند و نفع آن برای شماست چه اگر پیش از آن در پیش گزارده اید این نماز که با ایشان میگذارید نافله خواهد بود و بر اے شما و اگر نگزارده اید و همین با ایشان در آخر وقت میگذارید نیز شما را ضرر ندارد زیرا که شما بحیث خوف فتنه و دفع مفسده میگذارید - دهی علیکم - و ضرر این نماز دو بال تاخیر برگردن ایشان است - فصل اول
محم با صلوات الله علیه - پس بگذارید نماز همراه ایشان مادام که بگذارند بجانب قبله و این قید اتفاقی است و احتمال دارد که بحقیقت باشد فرضاً اگر نه بجانب قبله بگذارند و از رتبه اسلام بیرون آیند نمی باید گزارد - رواه ابو داود - و عن عبید الله بن جری
بن الحیار انه دخل علی عثمان - روایت است از عبید الله بن جری که از کبار تابعین است و در زمان نبوت متولد شده که
وے در آمد بر امیر المؤمنین عثمان - و هو محصور - و حال آنکه عثمان رضی الله عنه تنگ گرفته و گردوده شده بود و در آن فتنه کشید
شد - فقال - پس گفت عبید الله بن جری به عثمان - انک بام حاصره - به تنگی که تو امام همه مسلمانان و خلیفه عهدی - و نزول یک
ماتری - و فرو آمده است تو بلای و حادثه که بی بینی - و یصلی لنا امام فتنه - و نماز میگذار و برای ما امامت میکند پس در آن
اهل بنی و فتنه که برانگیخته شده است و نام وی کنانه بن بشیر بود - و تخرج - و بر میز میکنیم ما از بزه و نیشو اهییم که بگذاریم نماز عقب
وی - فقال الصلوة احسن الی اهل بنی - پس گفت عثمان رضی الله عنه نماز بهترین عملهاست که میکنند مردم - فاذا احسن الی اهل بنی
مهم - پس چون نیک کنند مردم نیکی کن همراه ایشان و شریک شو با ایشان در نیکی - و اذا اساو افاجتنب سائرهم - و چون بد کنند
پس یکسو شود و پرهیز کن از بدی ایشان حاصل که با مردم در نیکی شریک باشی و در بدی و این سخن از عثمان رضی الله عنه صادر است
از غایت دیدار جمیع الصفات و نصیحت و درین لیل است برگزاردن نماز خلف هر بر و فاجر چنانکه در قبل است جماعت است - رواه ابو داود

باب در توابع و متمات

انچه در باب سابق گذشت از فضائل صلوات و اوقات آن -

الفصل الاول عن عماره بنعم عین مهله و تخفیف میم - بن روایت - بر او بای موحده بر صیغه تصغیر صحابی است
تقنی است مودود است در کوفین - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول - گفت عماره شنیدم آنحضرت میگفت
لن یلج النار احدی قبل طلوع الشمس و قبل غروبها - البته در نیاید آتش دوزخ را کسی که نماز گزارده است پیش از برآمدن آفتاب
و پیش از فرو رفتن آفتاب - یعنی الفجر و العصر - میخواهد آن حضرت از نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فرموده و اسد و سلم
پرسیده مانند که ظاهر حدیث دلالت دارد که هر که این دو نماز بگذارد و بر آن مواظبت نماید هرگز در دوزخ ندر آید نه از جهت
ترک صلوة و نه بحیث ارتکاب گناهان دیگر ولیکن درین خلاف مقرر است میان جمهور علما از اخلاص کفارت بعضی و طبی

گفت کہ ظاہر از حال کسیکہ محافظت کند برین دو نماز با وجود متاع قل کہ در نماز فجر و تشاغل کہ در عصر است آنست کہ در اعمال دیگر نیز تقصیر و تغریط نخواہد کرد پس آمرزیدہ میشود و مراد او را آورده نمی شود در آتش و فتنہ قدر نماز ہر آنست کہ مراد مبانیہ در بیان نفس این دو نماز است کہ جائے آن دارد کہ محافظت کنندہ بر آنها اصلاً در دوزخ نہ در آید و لیکن پروردگار تعالی جزا بدہندگان را بر ہر عمل و با وجود آن اگر خواہند عفو کند از فاعل این دو صلوة و ہر گناہی کہ کردہ باشد واللہ اعلم وعن ابی موسی رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی البردین دخل الجنة۔ کسیکہ بگزارد نماز باراد و شبانگاہ رومی در آید بہشت را اکثر برانند کہ مراد نماز فجر و عصر است کہ در سروی روز واقع اندازن آخر بعض فجر و عشر را مراد داشته اند و حدیث سابق سدید و مقوی قول اول است۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یتاقون فیکم ملائکۃ باللیل و ملائکۃ بالنهار۔ در پے یکدیگر فرو می آیند در میان شباجامع از فرشتگان شب و جماعہ از فرشتگان روز از برائے ضبط احوال بندگان و بر داشتن اعمال ایشان۔ فیتقون فی صلوة الفجر و صلوة العصر۔ و جمع میشوند این دو جماعت بیکدیگر در نماز فجر کہ طائفہ اعمال شب را میبرند و طائفہ دیگر برائے اعمال روز می آیند و در آخر نماز دیگر کہ حملہاے روز را می برند و دیگران می آیند در وقت بالارفتن و پایان آمدن یکے از وجوہ فضیلت این دو وقت نماز گزاردن در آن این است۔ ثم یخرج الذین باؤوا فیکم۔ پیوستہ بالا میروند آن کسانیکہ شب کردند در میان شما۔ فیسالم زہم۔ پس می پرسد ایشان را پروردگار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود۔ و ہو اعلم بہم۔ و حالانکہ و سہ تعالی داناتر است باحوال بندگان خود و لیکن می پرسد از برائے انظار فضیلت و مباحات بدان نمود ملائکۃ کہ طعن میکردند بر ایشان بشیق و فساد و صبح میکردند خود را بہ تسبیح و تقدیس و ہذا می پرسد از ملائکۃ شب کہ عمل در وی فضل و ادخل است در صدق اخلاص و نیز گفتہ اند کہ ملائکۃ شب افضل اند از ملائکۃ روز بحجت آنکہ شب افضل است از روز می پرسد۔ کیف ترکم عبادی۔ چہ گوئد و بر چہ حال گذشتہ بندگان را رفیقون و کنایہ ہم ہمصلون۔ پس یگویند گذشتیم ایشان را در حالتیکہ ایشان نماز میکردند کہ نماز فجر باشد و اتینا ہم ہمصلون۔ و آدمیم ایشان را در حالتیکہ ایشان نماز می کنند کہ نماز عصر ہو۔ متفق علیہ۔ وعن جناب القسری یفتح قاف و سکون سین مملہ صحابی است و تشریطی است از قیس۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی صلوة الصبح فهو فی ذمتہ اللہ۔ کسیکہ بگزارد نماز صبح را پس آنکس در عہد و امان و زہنا خدا است۔ فلا یطلبکم اللہ من ذمتہ یعنی پس باید کہ نہ طلبد و نہ پرسد خداستوائے شمار از ذمتہ خود و پیچیدہ یعنی باید کہ کارے نکنند کہ بدان عہد خدا بشکنند و خدا طلب کند و خدا کند شمار ابران یعنی در بخانہ گزارند کہ نماز صبح را کہ شکست در عہد خدا و خیانت در امانت او لازم می آید و چون عہد خدا شکست در خیانت در امانت او کردید البتہ عذاب میکند خدا شمار او و نمیتواند ایند از عذاب و یتعالی اگر نخواست۔ فانه من لطلبہ من ذمتہ یعنی در کہ زیرا کہ بد رشتیکہ شان این است کہ ہر کہ طلب کند خدا او را پیچیزی از ذمتہ خود در می یابد او را از و یتعالی جای گزینیت۔ ثم یکبہ علی وجہ فی ناز جنہم۔ پستری اندازد خدا یتعالی او را بر روی وی در آتش و دوزخ۔ رواہ سلم و فی بعض نسخ للصلح البیہ

ایستادند و ازین گفتند که ما آنرا می دانیم و بعد صلوة العشاء یعنی تکلم نمکین شما بر حادوت اعراب و خواندن این دو نماز بنامی که ایشان میخوانند و بخوانید بنامی که کتاب و سنت بدان ناطق است پس لظا هر چه بنی مر اعراب راست بقلبه ناکردن لیکن در حقیقت مسلمانان راست بنی از موافقت ایشان تا غلبه ایشان لازم نیاید و از حیا معلوم گردد که زبان را باید که موافق اصطلاح شرع گردد و از تکلم با آنچه زبان زد اهل جاہلیت و ارباب بطالت است باید نگذاشت و بعد از آنکه بنی فرموده علت بنی بیان کرد اشارت فرمود بوجه تشبیه اعراب عشارا لجمته از برای تمیم کلام و از انحصار بقول خود - فانما نعلم - بضم تا و سکون عین فتح تامی دوم و کسر آن و معنی بر تقدیر فتح تا آن است که زیرا که بدستی نماز عشارا در تاریکی در آورده می شود بجلاب الابل - بدوشیدن شتران که اعراب شتران را بعد از پنهان شدن شفق در تاریکی میدوشیدند که وقت عشاء است باین جهت عشارا عتمه می گفتند که معنی سخت تاریکی است و بر تقدیر کسر تا این معنی میشود که اعراب در تاریکی میکردند و در شیدن شتران را و این نام مر این وقت را در زبان عرب مشهور بود و چون نوبت اسلام رسید و نماز درین وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند و نماز عشارا صلوة عتمه میگفتند پس بنی کرده شد ندانان و مکروه داشته شد بحجت تشبیه با اهل جاہلیت و بحجت آن نیز که عتمه معنی تاریکی است و نماز هم نور است و آنچه در بعض احادیث عتمه و اقصیه است گویند که اطلاق آن پیش از بنی بود و الله اعلم - و عن علی رضی الله عنه - ان رسول الله - روایت است از امیر المؤمنین علی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال یوم المخذق گفت روز خندق که آن را غزوه احزاب خوانند و در نزد جنگ و تیراندازی چهار نماز فوت شد و در آن میان نماز عصر نیز بود پس آنحضرت از برای اظهار زیادت فضل نماز عصر فرمود - حسبنا عن صلوة الوسطی - منع کردند و باز داشتند کافران را از نماز میان و فاضل ترجمه صلوة العصر - که نماز عصر است - ملا الله یوهم و قبور هم تارا - برگرداندند خدای تعالی خانه های ایشان را و گویا علی ایشان را با تش و این عیاست بر ایشان بقاب نیاد آخر پوشیده نماز که در روز احد چندین آنرا باز کافران بوجود مبارک و رسید و دعای بد کرد و اینجا کرد بسبب آنکه اینجا حق الله فوت شد که نماز است و اینجا خواست که بحجت نفس خود و مانند متفق علیه و از سید شیعیه معلوم شد که صلوة وسطی نام نماز عصر است و قول اکثر علما از صحابه و تابعین و ابو حنیفه و احمد و جز ایشان همین است پس در قرآن مجید نیز مجمل برین خواهد بود و دیگر رجال اختلاف مانند و غالباً اختلافی که در صحابه و تابعین و تبعیان آن اقع است چنانکه در فصل آن دیده باید پیش از شنیدن حدیث در بیان آن بود و با جهتا خود که در تاویل قرآن کرده بودند و بعد از صحت حدیث متعین شد که مراد نماز عصر است و الله اعلم

الفصل الثاني - عن ابن مسعود و سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الوسطی صلوة العصر گفتند این دو صحابی عظیم مشهور که گفت آن حضرت صلوة وسطی نام نماز عصر است - و داه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است هذا حدیث صحیح و این حدیث را حسن بصری از حمزة روایت کرده و از بخاری نقل کرده که در گفته است حدیث حسن از سمرة صحیح است و حسن از سمرة سماع دارد - و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله

و سلم فی قوله تعالیٰ - ابوهریره از آنحضرت روایت میکند در تفسیر قول حق تعالیٰ - ان قرآن الفجر کان مشهودا - بدرستی که قرآن فجر که مراد بدان نماز فجر است و تعبیر از وسط بقرآن باعتبار بودن قرات است از ارکان نماز چنانکه تعبیر میکنند از نماز بر کوع و سجود مشهود است و اگر از قرآن فجر قرات اورا نیز مراد دارند چنانکه بعضی کرده اند و امام فخر رازی از ترجیح نموده است نیز درست است و از اینجا افضل نماز فجر لازم می آید - قال - فرمود آنحضرت در معنی مشهود بودن نماز فجر که - تشهد ملائکه اللیل و ملائکه النهار - حاضر میشوند در آن وقت فرشتگان شب که صعود میکنند باسمان و می برند اعمال شب و فرشتگان روز که نزول می نمایند بر زمین و فرودی آیند بر آسمان ضبط اعمال روز و ملاقات میکنند بیکدیگر در راه و اینی در نماز عصر نیز موجود است و لیکن بنات نماز و آنکه در تفسیر بن کریمه یعنی آمده و اگر در حق نماز عصر نیز ورود یافته بودی تفسیر آن نیز همین بود - رواه الترمذی

الفصل الثالث - عن زید بن ثابت و عائشه رضی الله عنهما - قالوا الصلوة الوسطیة الصلوة الظهر - گفت زید بن ثابت و عائشه که مراد بصلوة الوسطی نماز ظهر است - رواه مالک عن زید - روایت کرده است این قول امام مالک در موطا از زید بن ثابت - و الترمذی عنها تعلیقا - روایت کرده است آن را ترمذی از زید و عائشه بطریق تعلیق که بعضی حدیث اسناد است از اول حدیث بعضی یا کل یعنی ترمذی آن را بی اسناد روایت کرده است و گفته است در جرح خود و قال زید بن ثابت و عائشه صلوٰۃ الوسطی صلوٰۃ الظهر و این قول دو صحابی است، و موقوف است بر ایشان که آنرا رفع به حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نکرده اند و عن زید بن ثابت قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی الظهر باهما جرة گفت زید بن ثابت برای دلیل آوردن بر آن که صلوٰۃ الوسطی نماز ظهر است بود آنحضرت میگردانید نماز پیشین را در پیروز - و لیکن یصلی صلوٰۃ شبه علی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم منها - و بنود هیچ نماز سخت تر از اصحاب زین نماز - فخرت حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی - نگاهبانی کنید بر همه نمازها بخصوص نمازی که فاضل تر است و میان است و این دلالت میکند که صلوٰۃ وسطی نمازی است مخصوص بپادشاهیت که بوی مخصوص امر کرده اند و این دو صفت و در نماز ظهر موجود است آنرا فضیلت نبوت آنکه گفته است که هیچ نمازی سخت تر از آن نبود و هر علی که سخت تر فاضل تر چنانکه در آمده است که افضل العبادات اخرا ای باشد با و اما میان بودن وی برای اثبات آن میگوید که - و قال - و گفت زید بن ثابت - ان تعلیها صلواتین - بدرستی که پیش از نماز ظهر دو نماز است یکی نهاری و دیگری یسلی که فجر و عشا باشد - و بعد از صلواتین - پس از وی نیز دو نماز است همین صفت که عصر و مغرب است و نیز در میان روز است پس باید که مراد بصلوة وسطی نماز ظهر باشد و این دلیل است که زید بن ثابت بر اثبات قول خود گفته و از اینجا ظاهراً میشود که این قول با جهاد و چنانکه گفته ایم نافع - رواه احمد و ابو داود - و عن مالک یبلغ ان علی ابن ابی طالب عبد الله بن عباس رضی الله عنهما - کانما یقولان الصلوة الوسطیة الصلوة الصبح - روایت است از امام مالک که رسیده است ادرا که علی بن عباس می گفتند که صلوٰۃ وسطی نماز صبح است زیرا که وی مشهود است و واقع است میان و دو نماز زود و دو نماز شب و حدیثی که

است میان آنجا رواه فی الموطا و رواه الترمذی عن ابن عباس و ابن عمر تعلیقا و مذہب امام مالک و امام شافعی نیز برین است و نووی گفته که احادیث صحیحہ وارد شده است در آنکه صلی و سلمی نماز حضرت و ماوروی که از آنکه شافعیہ است گفته شافعی تصریح کرده است که آن نماز صحیح است ولیکن چون احادیث یسخت رسیده است که نماز حضرت مذہب شافعی برین خواہ بود بکلمہ صحتی که وی کرده است که اگر حدیث صحیح بیاید کہ من برخلاف آن حکم کرده باشم بدانید کہ مذہب من باین است کہ بدان حدیث وارد شده و برین مذہب برادر یوار رضی اللہ عنہ و عن سلمان قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول سلمان فارسی گفت کہ شنیدم آن حضرت را کہ می گفت : شن غذا الی الصلوة المصبح غذا برایہ الایمان کیکیہ بر ابو موسی نماز با دعا میبرد و برایت ایان بجنگ شیطان و لشکر او چنانکہ غازیان با علمها بروند و من غذا الی السوق غذا برایہ ابلیس و کیکیہ با دعا برو و بجانب بازار میرو و برایت ابلیس و مراد آن است کہ نماز ناگزاردہ و او را بجا بیاوردہ برو و اگر بعد از آن برو و بقیہ کسب رزق حلال و کفایت معیشت عیال نہ این چنین خواہد بود و رواہ ابن ماجہ

باب الاذان

اذان در لغت بمعنی دانانیدن و خبر کردن و در شرع اعلام بدر آوردن وقت نماز یا الفاظ مخصوص در وقت مخصوص مشہور آنست کہ ثبوت آن بخواب دیدن عبداللہ بن زید انصاری است و دیدن عمر بن الخطاب نیز بعد از وی چنانکہ در حدیث بیاید و بعض گفته اند کہ ابو بکر صدیق نیز وید و امام غزالی گفته کہ وہ صحابی اند کہ اذان انجواب میدن و بعض بعد چہارہ تصریح کرده اند و صحیح آنست کہ بعد از خواب دیدن صحابہ و صحی نیز آمد و بعض گویند یا جہتا و از آنحضرت ثابت شد و در روایتی از امیر المومنین علی آمده کہ چون آنحضرت بموضع رفت تا بسلام و وہ غرت رسید کہ محل خالص کبریا می حق بود فرشته از آنجا برآمد آنحضرت از جبرئیل پرسید کہ این فرشته کیست جبرئیل گفت سوگند بخدا می کہ ترا بحق فرستاده نزدیک ترین خلق بدر گاہ عزت نم و دیدیم این فرشته را اذان باز کہ پید کرده سترہ ام من جز درین ساعت پس گفت آن فرشته اللہ اکبر اللہ اکبر ای پس پرده آواز آمد دست گفت نبی من انا اکبر انا اکبر پس ذکر کردیاست قلمات اذان را و تحقیق آن است کہ آن حضرت در شب مراج کلمات اذان را شنید اما حکم نشد کہ این کلمات را در اذان براسے نماز گوید و آن حضرت در مکہ نبی اذان نماز میکرد و تا بلندی آمد و درین باب باصحاب مشورت کرد و بعض از اصحاب اذان (در خواب شنیدند پس حق) مد کہ آن کلمات اکبر آسمان شنیده بود بر زمین سنت اذان باشد و اللہ اعلم

الفصل الاول عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ذکر و التار و التاقوس گفت النبی یاد کردند بعض صحابہ رضی اللہ عنہم آتش و ناقوس را - ذکر و التار و التاقوس پس یاد کردند بعض دیگر از اصحاب بیو در انصاری را این حدیث مختصر است از حدیث دوازده اول و قصه آنست کہ در فصل ثالث بیاید از ابن عمر کہ مسلمانان چون بدینہ قدم آوردند خواستند کہ وقتی معین گردانند برای نماز کہ در آن وقت همه خبردار شده حاضر آیند پس بعض گفته آتشی باید از دشت در جہا بلند تا چون آن را ببینند همه فراہ آیند یا ناقوس باید زد تا چون آواز آن را بشنوند حاضر شوند پس گفتند کہ آتش از دشت برای

اعلام وقت نماز عادت برود است و ناقوس زدن رسم نصارسه است و تشبیه بآنها خوب نباشد و ناقوس را تفسیر کرده اند بچوب
 بزرگ و دراز که زده شود بچوب خرد کوتاه و بزنند آن را از سایبان در وقت نماز و در بعضی روایات بلوق و اقصیه گفته اند
 بر پیرو و در بعضی قرن و قرن مرود اند و میده می شود در آن دو بعضی شروح هر ایه ناقوس را ایضا می بلوق
 برای پیرو و بار برای جوس و اقصیه و لیکن اینجا خدشته میشود که جوس را نمازی میباشند که از آن باشد که آتش
 افروختن باب آتش پرستان است از کتاب آن خوش نباشد و تورپشتی گفته که مشهور از پیرو و فخر نیست و شاید که بعضی
 از ایشان آتش افروزند و بعضی قرن درو مندر و با جمله قرار بر اذان و اقامت افتاد و فخر بلال را تفسیر الاذان پس ابر کرده شد
 بلال را که جفت کند اذان یعنی دوگان دوگان بگوید لفاظا آنرا - و ان یوتر الاقامته و امر کرده شد که طاق گردانند اقامت را و یگانگان گویند
 کلمات آنرا و ندیدیم امام مالک شافعی و بعضی علما این است که کلمات اذان را در دو بار گویند و اقامت را یکبار و در دو بار
 امام ابو حنیفه و اصحاب دی لفاظا اذان و اقامت هر دو دو بار است و احادیث نیز درین دارد دست و گویند که در زمان قدیم
 اذان را اقامت هر دو دوگان دوگان بود و بعضی از ملوک بنی امیه بهشت شبانی بعد از برآمدن اقامت را یگان یگان ساختند و در
 شرح تحقیق این مقام تبخیر کرده شده است آنجا باید نگریست - قال اسماعیل - گفته است اسماعیل بن ابراهیم که از راویان انجید است
 و شیع بخاری مسلم است - فذکرته لایوب - پس بعد از آنکه شنیدم انجید شیع را ذکر کردم آنرا مرایوب را که دی نیز انجید شیع را از او
 دارد و فقال - پس گفت ایوب همه الفاظ اقامت یکبار باید گفت - الا الاقامته مگر لفظ قد قامت الصلوة که دو بار باید
 گفت - متفق علیه و انجید شیع را بخاری نیز تنه روایت کرده است و در وی این استناد کو نیست و امام مالک اخذید ان کو در
 نزد ایشان قنات الصلوة را نیز یکبار میگویند - و عن ابی محمد و رة صحابی است نام او سمره و بعضی گفته اند اوس بن سلمان و بعضی سلمه
 و قول وی صحیح ترست مؤذن آن حضرت است و مگر راوی ترجیح در اذان است قال النبی علی رسول الله صلی الله علیه و سلم انما یزین
 هو بنفسه گفت ابو محمد و رة انکار درین تلقین نمود و انحضرت اذان گفتن را وی بذات شریف خود - فقال قل پس فرمود بگوید الله
 اکبر الله اکبر الله اکبر چهار بار و در روایتی دو بار نیز آمده و ندیدیم امام مالک و بار است - اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان
 لا اله الا الله اشهد ان محمد رسول الله اشهد ان محمد رسول الله اشهد ان محمد رسول الله - و این را ترجیح
 میگویند و این نیست است در اذان نزد شافعی و مالک و از امام احمد و در روایت است و ظاهر ندیدیم عدم ترجیح است چنانکه در
 ما است و در ترجیح در دو بار شهادتین را با و از پشت میگویند باز بر میگردد و با و از بلن میگویند و نمسک ایشان اینچنین است
 است و علمای حنفیه میگویند که این تکرار از برای تعلیم ابی محمد و رة بوده است نه برای تشریع و وی بار اول پشت
 گفت و انحضرت فرمود باز و بگوید بگوید و حدیثی دیگر از ابی محمد و رة آمده است که در آن ترجیح نیست و در حدیث بعد از
 بن نیز که اصل و باب اذان است نیز ترجیح نیست و در اذان بلال که رئیس و قدوة مؤذنان است نیز ترجیح نیامده

همین است و بعد اذان علمای کوفه حی علی الفلاح حی علی الفلاح احداثی کردند در میان اذان و اقامت و بعد از ایشان هر کس
چیزه متعارف ساختند اما مخصوص نماز فجر که وقت خواب و محل کسل است بعد اذان متاخرین و جمیع نمازها مستحب است
و مستحسن داشتند و این احداث بعد از احداث است و بدعت است و از امیر المؤمنین علی الحارث آن منقول است و آورده
اند که ابن عمر سجدی در آمد و مؤذن را شنید که در جز نماز فجر تشویب کرد پس از مسجد بر آمد و گفت بیرون روید از پیش این
مرد که بدعت است - رواد الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی ابو اسریل الراوی یسیر هو بذاک لقوی عند الی حدیث -
این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته که ابو اسریل که راوی این حدیث است نیست و
آن چنان قوی نزد محدثان - و عن جابر بن رسول الله - روایت است از جابر که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال
بلال - گفت بلال را - اذا اذنت فترسل - چون اذان گویی پس آهسته و نرم و فرو شده گوشتلبه کن - و اذا
اقامت فاصدر - و چون اقامت گویی رشتابی کن و تیزگو - و اجعل بین اذانک و اقامتک قدر ما یفرغ الاکل من الکله
و بگردان میان اذان و اقامت خود مقدار آنچه فارغ گردد و طعام خورنده از خوردن خود - و الشارب من شربه -
و فارغ گردد آب نوشنده از نوشیدن خود - و المفقتر اذا دخل لفقار حاجته - و فارغ گردد آنکه محتاج است بهل و
غالب چون در آید در آخانه براسه قضای حاجت خود - و لا تقوموا حتی ترونی - و برنجید برای نماز فجر و تکبیر بگردان
تا آنکه ببینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه و در رفقه مذکور است که تا چون حی علی الصلوة گوید باید برخاستند
که آن حضرت نیز درین وقت بیرون می آمدند - رواد الترمذی و قال لا ترفقه الا من حدیث عبد المنعم - گفت ترمذی
منی شناسیم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم ابن نعیم که از محبوبان و ضعیفان است - و اسناد این
حدیث مجهول است و گفته اند که این حدیث را شواهد است و طرق آن هم ضعیف اند و بعض گفته اند که این را حدی
معین نیست جز تمکن دخول وقت و اجتماع صلیین و یکس از علما اختلاف نموده در قطع میان اذان و اقامت چنانکه
بیاید - و عن زیاد بن الحارث الصدائی - یضم صا و ممله منسوب بعد اقبیله است ازین صحابی است بعیت کرد
آن حضرت را و اذان گفت پیش و بعد و است در بصرین - قال امرنی رسول الله - گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم ان اذن - که اذان گو - فی صلوٰۃ الفجر - این امر باذان در نماز با دعا بود - فاذنت لیس فان گفتم -
فاد بلال ان یتیم - پس چون وقت اقامت شد خواست بلال که اقامت گوید - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر
خدا - صلی الله علیه و سلم ان اخاصد اقد اذن - بدرستی که برادر صدای یعنی زیاد بن الحارث الصدائی متبقی اذان
گفته است و هر که از قبیله بیاض شد او را برادر آن قبیله بخوانند - و من اذن فیتیم - و هر کیسه اذان می گوید پس همان کس
اقامت میگوید و رواد الترمذی و ابو داود و ابن ماجه

الفصل الثالث - عن ابن عمر - رضى الله عنهما - قال كان المسلمون حين قدموا المدينة - گفت ابن عمر

بودند مسلمانان در وقتیکه آمدند از مکّه بدینجهت می‌رفتند - فراهم می‌آوردند - تمییز می‌کردند - پس ندازه میکردند و در میان می‌گفتند
 و گفته را که بیایند در و سه برای نماز - و بیس بنیادی به احد - و بنود که آواز میداد و میخواند بنابر آنچه یکی میگوید و یومانی
 فلک است پس سخن کردند و مشاورت نمودند و روز سه در آن باب - فقال بعضهم اتحدوا من ناقوس النصارى - پس گفتند بعض مسلمانان
 بگیرند ناقوسی مانند ناقوس ترسایان که بر آسمان وقت نماز می‌زنند - و قال بعضهم فزانشل قرن الیهود و بعض گفتند بگیرند
 شامی مانند شامی بود که میدیدند آن را - فقال عمر - پس گفت عمر رضی اللہ عنہ - اولاً تبشرون رجلاً بنیادی بالصلوة
 آیمای بگیرند ناقوس در قرن را در بر منی انگیزید مردی را که آواز بکند و بخواند بنماز - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا -
 صلوات اللہ علیہ وسلم یا بلال قم فناد بالصلوة - ای بلال برخیز و ندا کن بنماز ظاهر آنست که مراد اینجا مجروح و فریاد کردن و خبر کردن
 است بعد آمدن وقت نه اذان شرعی بطریق خاص و باین وجه حاصل میشود توافق میان احادیث پس گویا در ابتدا مجروح
 ندا بود پس از آن درین خواب پس بشرط شرح از آن بوجی یا با جهناد و در بعض احادیث آمده است که بلال ندا میکرد بنماز بلفظ
 الصلوة جامعة متفق علیہ - و عن عیبة العبد بن زید بن عبد ربہ قال - روایت است از عبد اللہ بن زید النصارى فرجی
 که از مشایخ صحابه است و او را صاحب اذان گویند رضی - لما امر رسول اللہ - چون امر کرد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم
 بالناقوس یعل - بناقوس که ساخته شود - یصرب به للناس کجمع الصلوة - نازده شود و او را براس مردم برای جمع آمدن
 برای نماز از اینجا معلوم میشود که با وجود اختلاف صحابه در گرفتن ناقوس امر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بدان افتش که ساخته
 شود و شاید که امر بطریق تمییز باشد و اللہ اعلم - طاف بی وانا نامم رجل - در خیال در آمد مرا حال آنکه من در خوابم مردی
 یعنی دیدم مردی را در خواب که کجیل ناقوسانی بیده - بر میدارد و ناقوسی را در دست خود - فقلت یا عبد اللہ اتبع الناقوس
 پس گفتم ای بنده خدا آیا میفرموشی این ناقوس را - قال و ما صنع به - گفتم آنم چه میکنی آنرا - قالت ندعو به الی
 الصلوة گفتم میخوانیم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز - فقال - پس گفت آن مرد - افلا اولک علی ما یوخر من فلک آیا
 میخواهی ناقوس را پس راه نمایم و تعلیم کنیم ترا بر چیزے که آن بهتر است از آن - فقلت له بلی - پس گفتم من مرا آموزد را بلی
 راه بنماز خیر یکبار بهتر است از آن - قال - گفت عبد اللہ بن زید - فقال پس گفت آموزد - تقول - میگوئی - اللہ اکبر الی
 آخره - تلاخ اذان بر کیفیت سابق - و کذا الاقامه - همچنین میگوئی اقامت را از اینجا ظاهر میشود که اقامت مثل اذان است
 در عدد و کلمات و شافیه گویند که معنی عبارت این است که همچنین تعلیم کرد اقامت را و تشبیه در مجروح تعلیم است - فلما صحبت است
 رسول اللہ - میگوید عبد اللہ بن زید پس چون صبح کردم آدمم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم فاجرت به بارایت پس خبر
 دادم آنحضرت ما با آنچه دیدم در خواب - فقال انما الروایة حق - پس گفت آن حضرت بدرستی که این خواب که تو دیدی حقیقت
 راست است انشاء اللہ تعالی - اگر خواسته است خدا تعالی این کلمه درین مقام از برای تبرک اظهار غیبت
 است نه از برای شک و تردید و بعض گویند که معنی کلام اظهار ترقیب و توقع است در نزول وحی بعد از خواب یا حصول اطمینان

و استعجاب و گویا در همین وقت وحی شد و اجتناب کرد پس فرمود عبد اللہ بن زید را تنقیم مع بلال - پس ایست بلال
 فاتح علیہ مارایت - پس القا کن بروی چیزی را کہ دیدہ و خواب - فیلوزن بہ - پس باید کہ اذان بگوید بلال علام
 کند با نچہ دیدہ تو - فائزہ اندلی صوتا منک - زیرا کہ بدستی نرم تر و بلند تر و شیرین تر و بہتر است آواز وی از تو -
 ثقت مع بلال - پس ایستادم بلال - فجلت القیہ علیہ - پس در ایستادم کہ القا میکنم آن کلمات را بروی سید لوزن بہ
 و اذان میگوید بدی بدان - قال - گفت عبد اللہ بن زید صبح بزرگ - پس شنید این قصہ را یا اذان بلال را - عمر بن
 الخطاب و ہونی بنیہ - و حالانکہ عمر و خاتمہ خود بود - فخرج کچہ رداہ - پس بیرون آمد عمر در حالیکہ میکشد روی خود را - یقول
 میگوید - یا رسول اللہ و الذی لبثک باحتی - سوگند بخداے کہ فرستادہ است ترا برستی - لقد رایت مثل ما ریت - ہر آئینہ
 بتحقق دیدم من مانند آنچه منودہ شدہ است عبد اللہ بن زید و در بعض روایات آمدہ است کہ عمر بن الخطاب شنید
 آواز اذان را از فرشتہ در آسمان در بیداری و عبارت این حدیث کہ فرمود دیدم من آنچه منودہ شدہ است ایہامی بانیہ دارد
 و اللہ اعلم - و قال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فلنمک - پس مرخدا می رست سپاس و تائید
 بر توافق این در روایت با برویت تو کہ از پیش حق ملہم و ناطق بصدق و صوابی - رواہ ابو داؤد و الدارمی و ابن ماجہ
 الا انہ لم یذکر الاقامتہ - مگر آنست کہ ابن ماجہ ذکر نکرد اقامت را کہ در روایت دیگران واقع شدہ - و قال الترمذی و
 گفته است ترمذی - ہذا حدیث صحیح لکنہ لم یصرح فقہ الناقوس - لیکن ترمذی ذکر نکردہ است فقہہ ناقوس و لفظ حدیث نزد
 این است کہ گفت عبد اللہ بن زید کہ چون صبح کردیم آمدیم بازو آن حضرت پس خبر دادیم مرآن حضرت را بخواب پس فرمود کہ این
 خواب حق است پس گفت بر خیز یا بلال کہ ہست وے از تو نرم آواز تر و القا کن بروے آنچه گفتہ شدہ است مرزا و باید کہ ندا
 کند بلال بآن پس چون شنید عمر بن الخطاب نداے بلال را بیرون آمد بسوے رسول خدا صلعم و حالانکہ میکشد روی از خود
 را و میگوید یا رسول اللہ سوگند بخداے کہ فرستادہ است ترا برستی ہر آئینہ دیدم من مانند آنچه وی میگفت پس گفت ہول
 خدا فلنکلمک بکلمت - و عن ابی بکرۃ قال خرجت مع النبی - گفت ابی بکرہ کفنی کہ نام وی نفع بن الحارث است بیرون
 آدم با پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم الصلوۃ الصبح - وقت نماز صبح - مکان لا یمر بہ رجل الا اداہ بالصلوۃ - پس بود آنحضرت
 کہ میگفت ہجج مردے اذان مردان کہ در خواب بودند مگر آنکہ ندا میکرد او را بنماز - او حر کہ برجلہ - یا میجانبانید او را پاسے
 مبارک خود و از خیا معلوم میشود کہ میدار کردن کسے را برای نماز جائز است خواہ بخواندن یا میجانبانیدن - رواہ ابو داؤد - و عن
 مالک بلغہ - روایت است از مالک کہ رسیدہ است آدا - ان المؤذن جاء عمر یؤذنه الصلوۃ الصبح - کہ مؤذن آمد عمر رضی اللہ
 عنہ کہ اعلام کند او را از برای نماز با مدلولہ اذان کہ اذان گفتہ بود - فوجہہ ناگما - پس یافت مؤذن عمر را در خواب فقال
 پس گفت مؤذن - الصلوۃ خیر من النوم فامر عمر ان یجلیما فی نداء الصبح - پس امر کرد مؤذن را عمر کہ بگردد اند این کلمہ و اذان صبح
 از حدیث ابی مخذومہ سابقا معلوم شد کہ آن حضرت بلال را امر کرد کہ در اذان با مداد این کلمہ را بگوید و بعضی روایات

آمده است که بلال نزد آن حضرت آمد و گفت الصلوة غیر من النوم آن حضرت خوش کرد و فرمود این را در اذان میگفته باشی و مانا که این سنت در غدیر نبه از آن حضرت متروک شده بود و در عهد امیر المومنین عمر بن الخطاب تقریب روشن و تازه شد و الله اعلم -
 رواه فی الموطا - و عن عبد الرحمن بن سعد بن عمار بن سعد مؤذن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال - گفت عبد الرحمن حدیثی ابی - حدیث کرد مرا پدر من که سعد بن عمار است - عن ابیه - از پدر خود که عمار بن سعد است - عن جده - و پدر پدر من از جد پدر من که سعد قرظ است لفتح قاف و راو زائے مجھے که مؤذن آن حضرت بود در مسجد قبا بدانکه سعد بن مؤذن آن حضرت است صحابی است و عمار بن سعد پسر و نایب مقبول است از طبقه ثالثة و پسر و نایب عبد الرحمن مستور است از طبقه سادسه روایت می کند و هر یک روایت می کند از پدر خود پس عبد الرحمن روایت می کند از پدر خود که سعد بن عمار است و وی از پدر خود که سعد صحابی است و جد پدر پدر جد است و ضمیل ابیه و جد هم در راجع بانی است فافهم - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امر بلالا ان یحیل اصبعیه فی اذنیه - آن حضرت فرمود بلال را که بگرداند هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود - و قال انه ارفع لصوتک - و گفت آنحضرت که گردانیدن انگشتان را در گوش بلند گردانده تر است و از ترا بلند تر

باب فضل الاذان واجابة المؤذن

فضل اذان و حمد ذات خود بسیار است چنانکه در احادیث بیاید سخن در آن است که اذان گفتن فاضل تر است یا امامت کردن و مختار آن است که اگر بدانند که حقوق امامت تمام بجای می تواند آورد و امامت فاضل تر است و الاذان و سخن کرده اند در آن که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بنفس نفیس خود اذان گفته است باین در حدیث آمده است که آنحضرت در سفر بود و قوم همه سوار و مجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت و هم بر مرکب نماز کردند و بعضی بن را نایل گشتند که مراد امر باذان است و این روش در زبان عرب بسیار است که هر که امر بخیزی کند گویند و گویند چنانکه گویند بادشاه قلعه بنا کرد و خلعت پرتش ایند حقیقت آن است که امر بدان کرده است و در روایت داری قطنی تصریح نیز کرده است که امر کرد باذان و الله اعلم و در هم آید از ابی یوسف آورده است که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان و اقامت مغرب گفت و نشست در میان منجد و ظاهر از کلام سنائی آنست که امامت نیز خود کوفت بر و اجابت مؤذن واجب است که اگر چند کس آن گویند حرمت مراد آن است و اگر از جواب اذان بشنود واجب است اجابت مؤذن مسجد خود را و اگر در مسجد باشد اجابت آن نبود از جهت حصول اجابت فعلی و در قاری قرآن و قول است مختار عدم اجابت است

الفصل الاول - عن معاوية قال سمعت رسول الله - گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم

يقول - میگفت - المؤمنون اطل الناس عناقيا يوم القيمة - مؤمنان دراز گردی تر اند از دیگران در قیامت کنایت است از بزرگی و گردن فرازی ایشان در آن روز یا از تر متب و انتفا را فان در در آبدن شبت و امتداد دیده باطنی سید ایشان و فضل و کرامت حق چه هر که منتظر و امیدوار چیزی باشد نگران او گردد و گردن بجانب وی دراز کند یا کنایت است از بزرگی

از قرب و دوزخ درگاه عزت و بعض اعناقار و ایت کرده اند بکبره معنی شتابی کردن و تیز رفتن یعنی به پشت
 رواه سلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نودي للصلاة او بالشیطان - و قیتکه آواز کرده
 می شود برای نماز خوانده می شود بسوی آن یعنی اذان گفته می شود و پشت میبرد شیطان و میگردد - له مضطرا - و حالیکه
 شیطان تیز میزند - حتی لا یسمع التافین - تا نشنود اذان را بعض گویند که این محمول بر ظاهر است چه شیطان جسمی است معنی
 اگر تیزی بزد عجب نباشد پس تیز میراند و میگردد چنانکه خبر بگزید و بعض گویند که تشبیه داده شد خافل کردن شیطان خود را از
 شنیدن اذان با دزدی که پرسکند گوش را و باز بیدار و از شنیدن جز آن و اذان تعبیر لفظی است که برای تفتیح و تشنخ آن دور است
 مسلم له حصاص و افع شد بضم حای جمله و اهل صا دین معنی نخت و دیدن - فاذا قضی الاذان قبل پس چون تمام کرده شد
 اذان پیش می آید شیطان - حتی اذا ثوب بالصلوة او بر - تا آن وقتکه اقامت گفته شد برای نماز پشت میدرد و میگردد -
 حتی اذا قضی التشیب قبل - تا آنکه چون تمام کرده شد اقامت پیش می آید - حتی یخطو بن المرد و لفنه تا آنکه حال میگردد و در
 می بیند میان مرد و نفس می دزد و سوسه می اندازد و او را - ليقول اذکرکذا اذکرکذا ایگوید باید کن چنان را یا و کن چنان را - لما
 لم یکن یدکر - یا و نمیدهد چیز را که نبود که یادداشت آن - حتی یطل الرجل لایدری کم صلی - تا آنکه میگردد و مرد چنانکه در نمی
 یابد که چند رکعت گزارده است - یفتق علیه - اگر گویند که چه سبب است که شیطان از اذان بگردد و از تلاوت قرآن او مناز
 بگردد و جانش آنکه حق تعالی در کلمات اذان سینه و غلظتی نهاده که او را در خوف و عیب می اندازد و نیز گفته اند که سر درین
 است که اگر چه وی مقدمه نماز است اما از عجب دریا جاری است و نماز بحجبت کمال فضیلت که دارد آدمی را در ریا و عجب
 می اندازد و از ان رخنه و دوسه شیطان راه می یابد و قرآن نیز بخندین است بالجمله در اذان این خاصیت نهاده اند

والله اعلم - و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یسمع مدی صوت المؤذن جن و
 لایس - یعنی نه جن و نه انس و نه شی - و نه هیچ چیز از حیوانات و نباتات و جهادات - الا شهده
 یوم القیمه - مگر آنکه گواهی میدهد بر اوست و روز قیامت بایمان و فضل و کرامت و مدی یقیم و دال غایت پیوسته و
 نهایت آن و تخصیص بذر غایت بحجت آن کرد که چون گواهی بدهد که هر که آواز است شود چه در نهایت آواز است
 میباشد پس آنکه نزدیک آواز بلند بشود بطریق اولی گواهی خواهد داد - رواه البخاری - و عن عبد الله بن عمر بن
 العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سمعتم المؤذن - چون بشنوید مؤذن را که اذان میگوید - فقولوا مثل
 ما یقول - پس بگویند مانند آنچه وی گوید - ثم صلوا علی - پیشر در دو بفرستید بر من - فانه من صلی علی صلوٰۃ صلی الله
 علیه بها عشر - از برای آنکه بدرستی هر که در دو بفرستد بر من یک بار در دو بفرستد خدای تعالی بر دی ده بار
 و این جزای در دو فرستادن بر من همیشه است پس درین وقت نیز بفرستید که وقت مبارک است و وعاد
 و سه مستجاب است - ثم صلوا الله لی الوسیله - پیشر سوال کنید خدا را و بخوابید از برای من وسیله را - فانه منزلته

فی الحجۃ۔ زیرا کہ وسیلہ درجہ است در بہشت کہ۔ لا یخفی الا بعد من عبدا و اللہ۔ معنی سرزد و غیر سدا آن منزلت مگر برائے یک بندہ
از بندگان خدا۔ و از جوان انا ہو۔ و امید میدارم کہ ہاشم من آن بندہ من سال علی الوسیلہ پس ہر کہ بخاطر
و سوال کند از خدا برای من وسیلہ را۔ حلت علیہ الشفاعۃ۔ فرود آید بروی و واجب گردد برای وی شفاعت۔ رواہ
مسلم۔ وسیلہ در لغت سبب و دستاویز توسل نزدیکی بہ تن بچیز و وسیلہ کو بچند و توسل کرد بسوی خدا یعنی تقرب بہت
بنوی اعلیٰ و مراد بوسیلہ کہ سوال آن برائے پیغمبر و واقع شدہ قرب در گاہ عزت و علو درجہ زدا و ست در آخرت
جل جلالہ و عظم شانہ کہ سبب شفاعت آن حضرت گردد در خلق را عموماً و خصوصاً و حصول منزلت و مرتبت در بہشت نیز
از نتیجہ آن قرب درجہ است و باین جہت تفسیر آن بمنزلی کہ در بہشت است واقع شدہ و از جو توضیح و مآدب است حضرت
الہیہ و حقیقت کنایت است از جزم و یقین حصول آن چہ رجائی جہت در حضرت مجیب ہر گز نصبت نہ پذیرد۔ وعن
عمر رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قال المؤمن۔ وقتی کہ گوید مؤذن۔ اللہ اکبر اللہ اکبر فقال
احدکم پس بگوید یکی از شما۔ اللہ اکبر اللہ اکبر ثم قال۔ پستتر بگوید مؤذن۔ اشهد ان لا الہ الا اللہ قال بگوید یکی از شما۔ اشهد ان
لا الہ الا اللہ ثم قال۔ پستتر بگوید مؤذن۔ اشهد ان محمد رسول اللہ قال۔ بگوید یک از شما۔ اشهد ان محمد رسول اللہ
ثم قال حی علی الصلوٰۃ قال لا حول ولا قوۃ الا باللہ ثم قال حی علی الفلاح قال لا حول ولا قوۃ الا باللہ۔ در احادیث
در اجابت جملتین ہمین کلمہ آمدہ و انچہ بعض مردم می گویند ما شمار اللہ کان و ما لم یشاء لم یکن آن را علی یاد نہ شدہ است
و جمع میان جملہ و حوالہ روایتی است از ضالمہ۔ ثم قال اللہ اکبر اللہ اکبر قال اللہ اکبر ثم قال لا الہ الا اللہ قال
لا الہ الا اللہ من قلبہ بگوید متبع اذان آن را از دل خود معنی باعتبار و اخلاص۔ و دخل الخیمۃ دمی آید بہشت را۔ رواہ
مسلم۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال جین سمع اللہ۔ کسیکہ بگوید ہنگام شنیدن
اذان۔ اللہ رب نہدہ الدعوۃ التامۃ۔ و در روایت بہقی آمدہ اللہ انی اسألك بحق نہدہ الدعوۃ التامۃ و مراد بوجہ
تامۃ دعوت توحید است کہ از منقصت شرک منہرہ است و از تغیر و تبدیل محفوظ و تار و زلف شور باقی است و حقیقت اتم
اتوال لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ است کہ جامع تمامہ سعادت دنیا و آخرت است۔ و الصلوٰۃ القامۃ اشارت است
بمضمون حی علی الصلوٰۃ و اگر از صلوٰۃ و عامر و دارند و از قامۃ دائمہ پس ابن بیان و تاکید دعوت تامہ می شود۔ است
محمد الوسیلہ و تفضیلہ۔ بدہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم را وسیلت و فضیلت یعنی ربتہ و درجہ زیادہ بہر خلالتی۔ و الہیۃ
مقام محمودہ۔ و برانکیز و ایستادہ کن محمد صلی اللہ علیہ وسلم در مقام محمود و مراد بمقام محمود مقامی کہ ستودہ شود
صاحب دے زبان ہمہ کس و رشک بزند بر دے تمامہ خلالتی و آن مقام قرب و شفاعت است کہ تمامہ عالمیان
حیران و سرگردان باشند و ہمگی از انبیا و رسل از بہیت و دہشت دم نتوانند زد و سر بالا کرد پس آنحضرت در سطر پدہ
عزت و رأید و ابن در یکیشاید و در حدیث آمدہ است کہ پروردگار تعالیٰ حمدے بآن حضرت تعلیم و تلقین کند کہ چون

پنجم حق تعالیٰ را بتایید در رحمت مفتوح گرد و نیز آمده است کہ آن حضرت را بر عرش بشناسند و خلعت خاص از حلقہ خضر
 پوشانند و اذن دہند کہ ہرچہ خواہد بگوید ہرچہ رضا سے دوست بخواد آن روز معلوم شود کہ مقام محمد صلی اللہ علیہ وسلم چیست و صدر و سلطان آن مجلس و معرکہ کیست سے آن چشم و چرخ اہل منیش بہ سلطان سر بر آفرین
 سے در مقامیکہ صدارت بہ بزرگان بخشند و چشم دارم کہ بجاہ از ہرہ افزون بانشی بخدای وحید سے آن مقام محمود کردہ
 کردہ اور بقول تو کہ در قرآن مجید فرمودہ علی ان یسئیک ربک مقاما محمود حلت نہ شفاعتی یوم القیامہ بہرکہ این دعا
 بعد از اذان بخواند فرود می آید شفاعت من مر اور روز قیامت و تحقق میگردد آن را اگرچہ ہمہ امت گناہکاران بر
 مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای رفع درجات امیدوار شفاعت اند و لیکن صاحب این علم کہ شفاعت لازم باشد
 و شفاعتی خاص و رحمتی بزرگ مخصوص و ممتاز بود و بعضی از علما رحمہم اللہ امثال ابن بشارت را کنایت از حسن عاقبت
 و موت بر ایمان داشتہ اند چہ شفاعت مخصوص مومنان است پس بشارت شفاعت مستلوم بشارت بایمان باشد چنانکہ
 در حدیث من زار قبری و جبت نہ شفاعتی این نکتہ بیان کردہ اند اللہم ازرقنا۔ رواہ البخاری۔ وعن انس۔ رضی اللہ عنہ
 قال کان النبیؐ گفت انس بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بغیرہ اذ اطلع الفجر۔ غارت میکرد و بتامیج ہنر و شہان میرفت بوقت
 بر آمدن صبح و غارت سخت دو ایندن اسپان برای قتل و نسیب و عادت شریف آن بود کہ چون بر سر قومی بغارت میرفت
 در ہنگام نماز بامداد میرفت برای امتحان کفر و اسلام آلتا چنانکہ میگوید۔ و کان یسبح الاذان۔ و بود آنحضرت کہ گوش می نہاد
 اذان را۔ فان سمع اذانا مسک۔ پس اگر می شنید بانگ نمازی را می ایستاد و غارت نمیکرد کہ مسلمانانند۔ والا غار۔ و
 اگر نمی شنید غارت میکرد کہ کافر اند پس موجود عدم اذان را اجلاست۔ ایمان و کفر ایشان می ساخت و در روایت فقہیہ
 است کہ اگر قومی اذان گفتن ترک دہند تحقیق قتال میشوند کہ اگرچہ سنت است اتا شمار اسلام است۔ فسمع رجلا یقول
 پس شنید آن حضرت یکباری کہ بغارت رفتہ بود و مردے را از ان قوم کہ میگوید۔ اللہ اکبر اللہ اکبر فقال رسول اللہؐ
 گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم علی الفطرۃ۔ بر فطرت اسلامی تو ای مرد پس گواہی داد بایمان وی۔ ثم قال۔
 پس گفت آن مرد۔ اشہدان لا اہ الا اللہ فقال رسول اللہؐ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم خرجت من النار این تاکید
 است مرایمان اورا و معنی آن است کہ برآمدی از استحقاق آتش یا اگر گناہی کنی و بشوی آن در آتش در آئی آخر بر
 ہی آئی از ان فافهم فیظروا البیہ۔ پس نگاہ کردند بسوی آن مرد تا بدانند کہ کیست۔ فاذا ہوراعی معوی۔ پس ناگاہ و
 چراندہ بزم است و معوی بکسریم و سکون عین و زائے ہمد و قصر و معرب ففتحین و فتح و سکون بر خلاف ضان۔ رواہ
 مسلم۔ وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یسبح المؤمن۔ کیکہ بگوید ہنگام
 شنیدن اذان۔ اشہدان لا اہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ وان محمد عبده و رسولہ رضیت باللہ ربا و ب محمد رسولا و بالاسلام
 دینا شرح این کلمات در کتاب الایمان گذشتہ است۔ غفرلہ ذنبہ۔ آرزویدہ شود مر اور گناہ وی یعنی صفات چہ پنجم

مذهب بابت - رواه مسلم - وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بين كل اذانين
 صلوة بين كل اذانين صلوة - در میان هر دو اذان نماز است - ثم قال في الثالثة بعد اذان فمؤدركرت سوم -
 لمن شاء - هر که را بخواند یعنی لازم نیست که بکند و اگر خواهد بکند و اگر نخواهد بکند از حدیث عیسی علیه السلام مراد بود و اذان بخواند
 اذان و اقامت است اقامت را نیز اذان گفت از جهت مشابهت و مجاورت چنانکه قمر بن میمون میفرمود و قمر را میخوانند
 امام حسن و حسین رضی الله عنهما یا از جهت آنکه اذان یعنی اعلام و اقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانکه اذان اعلام است
 بحضور وقت نماز و مراد آن است که بعد از اذان نماز باید کرد که وقت شریف است و دعا و روی متجایب اشارت است
 بنوافل پیش از فرض و اشتباه و دس که درین حکم است در نماز منوب است که بعد از اذان و دس پیش از اذان یعنی فرض
 نافله مکرره است چنانکه مذهب امام ابو حنیفه و اصحاب اوست اما در حدیث بخاری از انس آمده است که گفت چون اذان
 میخواند و مؤذن بر سر منبر بر میخاستند قریب از صحابه و میرفتند بجانب ستونهای مسجد و میخواندند پیش از فرض دو رکعت
 نماز تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله بیرون می آمد و ایشان را در نماز میبید و منع میکرد و زیادت کرد مسلم که چون غریب از بیرون
 می آمد گمان می برد که نماز فرض گزارده شده است از پس که مردم را در نماز میبید و بعضی مردم گمان بردند که این دو
 رکعت راتبه منوب بودند و چنین است که این دو رکعت بود که بعد از اذان میخواندند و آن حضرت خیر گردانیده بود صحابه
 را و اذان و امام ابو حنیفه میگوید که این در اول بود که چون نهی کرده شده بود از گزاردن نماز بعد از عصر پس بیان کردن
 حضرت باین حدیث وقت جواز را بعد از اذان منسوخ گشت کلام در بی مقام بسیار است در شرح آن ذکر کرده ایم

الفصل الثاني عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا امام خاص - امام پذیرنده و برادر
 و بر خود گیرنده است کار و بار نماز مقتضایان را پس بر میبید و قرائت را از ایشان و قیام را نیز اگر در رکوع و در ایستادن
 او را نگاه میدار و بر ایشان افعال صلوة و اعداد و رکعات را - و المؤذن مؤتمن - و اذان گوینده امانت دار است
 محافط اوقات در نماز و روزه - اللهم ارشد الائمة - خداوند راه را است نما امان را و توفیق ده ایشان را با علم و عمل
 و صلاح حال - و اغفر للمؤذنين - و بیامرز مؤذنان را در تقصیر و تغیر لطمه که بوجود آید از ایشان در بخیریت تفصیل کلی از
 امانت و اذان بردگیری مقتضی نیست بلکه مقصود بیان حال هر یک و دعا بخیر است هر یک کدام را فافهم - رواه احمد و ابوداؤد
 و الترمذی و الشافعی و ابی هريرة له بلغة المصاح - و در روایت دیگر شافعی را بلغته است که در مصباح است که گفت
 است الائمة ضمنا و المؤذن انما ارشد الائمة و غفر للمؤذنين - و عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من اذن سبعين - کسیکه اذان گوید هفتاد سال - محبتا - محبتت دهد و برای طلب اجر و ثواب
 در رضای او کتب له برائة من النار - نوشته شود برای وی بیزاری از آتش و خرج - رواه الترمذی و ابن ماجه - و عن
 عقیبة بن عامر صحابی مشهور است و ابی هريرة بعد از برآمدن عقیبة بن ابی سفیان بعد از اذان غل کرد

اورا وفات یافت در عصر شنبه شان و حسین رحمۃ اللہ علیہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عجیب یک من راعی عثم عجیب دارد پروردگار تو یعنی عظیم است نزد وی و راضی است از آن از چنانکه گوشتندان - فی رأس شیطیۃ للجلج - در سر بلندی از کوه - یوزن بالصلوة صلی - اذان میگویی برای نماز هر چند جماعت نثار دوی گزارد نماز را فیقول اللہ یس میگویی خدای عزوجل بفرشتگان - انظر والی عبدی تبار - نظر کنید بسوی بنده من که این است - یوزن فیقول اللہ اذان میگویی و برپا میدارد نماز را - نیجات منی - میترسد از من در ترک سنت و وجود خلق از نظر اعتبار اوست و قسط قد عفت بعدی تحقیق آمرزیدم این بنده خود را - و ادخلت الجنة - و در آوردم او را در بهشت رواه ابو داود و النسائی - و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تلتی علی کثبان المسک یوم القیامة - سه کس بر تلهای مشک اندر ذقیامت - کثیب بمثلته تل ربک کتب گرد کردن - عبدی حق اللہ حق مولای - یکی بنده که بزار حق خدا را در حق خداوند خود را در حقیقت آن نیز چون بفرموده شرع است حق خداست مقصود آنست که طاعت خدای کند و در جهاد ابواب و بار تکلیف بروی بیشتر است - و رجل ام قوما و هم بر راضون - دیگر مردی است گرد گرمی را و ایشان از دوی راضی اند بحیث رعایت احکام و ارکان سنن و آداب نماز و صحت قرأت و حسن آن - و رجل نیادی بالصلوة الخمس و دیگر مردی که اذان می گویند و وقت نماز را - کل یوم و لیلة - هر روز و شب - رواه الترمذی قال هذا حدیث غریب - و عن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المؤمن یقرء بصدی صوته - بانگ نماز گوینده آمرزیده میشود مرا و تا غایت آواز او یعنی هر مقداری که آواز بلند کند مغفرت نیز همان مقدار باشد اگر آواز را تا غایت رساند غایت مغفرت یابد و احتمال دارد که مراد آن باشد که اگر او را گناہان باشند که بر کند این مسافت را که از مکان اذان است تا جایی که آواز میرسد آمرزیده میشود برای او مؤید معنی اول است روایت مدصوت - و یتمد لکل رطب و یابس - و گواهی میدهد برای او هر شش خشک اگر چه ظاهراً این لفظ در نباتات است یا در حوادث و نباتات اما مراد هر چیز است چنانچه در قول حق سبحانه و لا یارب الا فی کتاب مبین یا گویند که چون حوادث و نباتات گواهی داد در حقش بطریق اولی دهند - و شأهد الصلوة کیتب له خمس و عشرون صلوة - و حاضر آئینده نماز را بسبب اذان نوشته میشود مراد از است و پنج نماز چنانکه در احادیث آمده است که نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنه اگرا در حقیقت و پنج درجه و این راجع بفضل اذان است که بسبب وی جماعت شد و باین درجه رسیده - کیف عرعه ما بنیا - و بخشیده میشود مراد گناہان که واقع میشوند در میان هر دو نماز که حاضر آمده است برای آنها - رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه و در وی النسائی و در کرده است نسائی - الی قوله - تناول وی - کل رطب و یابس - و فضل شأهد صلوة را روایت نکرده - و قال و کففته نسائی این زیادتی را که - و لک مثل اجر من صلی - در مؤذن است مثل ثواب کسیکه نماز گزارده است چه دال بر خیر شر یک خافل دست در ثواب یعنی وی نیز داخل ثواب میگردد که بسبب اجتماع ایشان برای نماز شده نه آنکه مؤذن را ثواب مقدار

ثواب تمامه نمازگزار و نمازگاران می باشد تا لازم می آید که اذان افضل از نماز است. و عن عثمان بن ابی العاص قال قلت لعثمان بن ابی العاص نقی که صحابی مشهور است عامل گردانیده بود او را آنحضرت بر طائف و مهران بود و در حیات آن حضرت علیه السلام و در خلافت ابوبکر و دو سال از خلافت عمر بعد از آن عزل گردید و الی گردانیده بر عثمان و حمرین گفت گفتم یا رسول الله اجلنی امام قومی - بگردان مرا امام قوم من - قال انت امامهم - فرمود آن حضرت تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت - و اقبله باضعفهم - و اقبله کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امانت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل تراست و دیگران چنان کن که ضعیفان بر نشاند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند - و انخذ مؤذنا لا یأخذ علی اذانه اجر - و بگوید مؤذنی را که بگوید در اذان خود اجرت را - رواه احمد و ابو داود و النسائی - و عن ام سلمة رضی الله عنها - قالت علمنی رسول الله گفت ام سلمة تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان اقول عند اذان المغرب - این که بخوانم نزد بانگ نماز شام این دعا را اللهم انقلب الیک - خداوند این وقت خویش آمدن شب است که پدید آورده آن را - و او بار بار مرا که بد وقت پشت دادن روز است - و اصوات دعائک - و این آوازها خوانندگان است بعبادت تو یعنی وقت آذان است و در روایتی را حضور صلوات یک زیاده آمده است - فاعفونی - و در روایتی اسألك ان تغفر لی - رواه ابو داود و البیهقی فی الدعوات الکبیرة و عن ابی امامة و بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از ابی امامة با ابی که صحابی مشهور است یا از بعض اصحاب آن حضرت یعنی ابیخالد بن العباس رواه از ابی امامة روایت کرده اند و بعضی محل آورده و گفته که بعضی اصحاب رسول الله ب آنکه نام صحابی برود - قال ان بلالا اخذنی الاقامة - گفت که بلال شروع کرد در اقامت گفتن فلان قال پس چون گفت - فقد قامت الصلوة قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اقامه الله و اداها - بر پا دارد نماز را خدا و پانیده دارد آنرا - و قال فی سایر الاقامة - و گفت آنحضرت در باقی الفاظ اقامت - که حدیث عمر فی الاذان مانند حدیث عمر در اذان که در فضل اول گذشت یعنی بگوید هر چه بشنود و تفصیل در آن حدیث پسین گشته است سده بود و آنرو و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرد الذی یردین الاذان و الاقامة - رد کرده نشود و رعایان اذان اقامت ظاهر عبارت این حدیث عام تر است که خواه متصل باذان کنند یا بفاصله و بهتر است که متصل کنند تا موانع نگردد حدیث آئیده که فرمود عن النضر - رواه ابو داود و الترمذی - و عن سهل بن سعد قال گفت سهل بن سعد با ابی العباس صحابی مشهور است و آخر من مات من الصحابة بالمدينة - قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نشان لا تر دان - و و است رد کرده نشینند - و یا گفت - فلما تر دان - کم است که رد کرده شوند و قلت کنایت از عدم است - الله عا عند النضر - یکی دعا نزد اذان - و عند الباس - و دیگر دعا نزد جنگ با کافران چنین بلیم بعضهم بعضا - در وقتیکه بچسبند بعضی از جنگ کنندگان بعضی را و در یکدیگر بچسبند و یکدیگر را بکشند و کشتن و بهم چسبیدن در جنگ هر دو آیه و احکام نیز با معنی است و بلیم فتح یا و جاد بعضی را در هر دو روایت است - و فی روایتی بجای عند الباس - و تحت المظلة - آمده و ظاهر عبارت است که زیر باران باشد

و یا بر آن بروی می باریده باشد و احتمال دارد که مراد نزد وقت نزول مطر باشد چنانکه در زوایاتی آمده است - رواه ابو داود و الدارمی الا انه لم يذكر - انجی بیث را ابو داود و دارمی هر دو روایت کرده اند لیکن دارمی ذکر کرده است این روایت را که و تحت المطر - وعن عبد الله بن عمر قال رجل - گفت مردی - یا رسول الله ان المؤمنین یغسلوننا - بیدشتیکه مؤذن زیاد می شوند ما را در اجزای ثواب که ایشان اذان می گویند و ما نمی گوئیم - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قل كما یقولون - بگو آنچه مؤذنان می گویند و اجابت کن ایشان را - فاذا انتهیت فقل تطبیح بین یمن بآخری بخواه از خداست تا آنکه چیزهای تاداده شوی آن را این زیادت است بجواب و اشارت است بآنکه اگر جواب مؤذن بگوید و بعد از آن دعای کند زیاد میشود و فضل - رواه ابو داود - و ازین حدیث مستفاد میشود که در مجزیه جواب مؤذن بگوید ثواب اذان بیاید برخلاف آنکه در مردم مشهور است که نزد حصول اجابت فعلی اجابت قولی در کافیه فافهم

الفصل الثالث - عن جابر قال سمعت النبی - گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یقول ان الشیطان اذا سمع النداء بالصلاة - بدرشتیکه چون شیطان می شنود آواز اذان را - ذهب - میرود و دور میرود - حتی یکون مکان روحا تا آنکه می باشد در جای روح الفتح را و سکون حاد - قال الرازی - گفته است ادوی - و الروح من المذنیة علی تسمیة یلقین حیاء روحا از مدینه برسی و شش میل است و بعضی حیل نیز گفته - رواه مسلم - و عن علقمة بن قاص قال انی لاند معویة علقمة بن قاص که از کباب تابعین است گفت که من نزد معاویه بودم - اذان مؤذن - ناگاه اذان گفت مؤذن معاویه - فقال حیوة کما قال مؤذن پس گفت معاویه کلمات اذان را چنانکه گفته مؤذن وی - حتی اذ قال - تا چون گفت مؤذن حی علی الصلوة قال - گفت حیوة لاحول و لا قوة الا بالله فلما قال - پس چون گفت مؤذن حی علی الفلاح قال - گفت معاویه - لاحول لا قوة الا بالله العلی العظیم درین مرتبه العلی العظیم زیاد کرد - و قال بعد ذلک اما قال مؤذن - و گفت بعد از آن آنچه گفت مؤذن - ثم قال سمعت رسول الله - پس گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال ذلک - گفت آن را که من گفتم - رواه احمد - و عن ابی هريرة قال کنا مع رسول الله - گفت ابو هريرة بودم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم فقام بلال نیا دی - پس بایستاد بلال در حالیکه اذان میگوید فلما سکت قال رسول الله - پس چون تمام کرد بلال اذان را و خاموش شد گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من قال مثل هذا یقرب و دخل الجنة - هر کس که بگوید یا نماز این که مؤذن گفت یعنی اجابت مؤذن بکند از سر یقین درمی آید بیست را - رواه النسائی سوق حدیث از برای بیان فضل مجیب مؤذن است اما فصل مؤذن نیز لازم می آید چه هرگاه که ثواب یکباره مثل گفته و می گفت این باشد ثواب وی نیز خواهد بود - و عن عائشة رضی الله عنها - قالت کان النبی - گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذا سمع المؤذن یتنهّد - چون می شنید مؤذن را که تنها و یتن می گفت - فقال می گفت آنحضرت - وانا وانا - یعنی وانا وانا وانا ابتدا تکرار را بخواند بکار تنها و یتن است - رواه ابو داود - و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اذّن ثلثی عشرة سنة و حجت له الجنة - کسیکه اذان گوید در دوازده سال می در آید و واجب گردد بر او در هشت سال با بقادر فصل فی مهفت

سال فرمود شاید که اول دو اذنه سال وحی شده باشد بعد از آن فسخ کرم حق و سبع شده فرمود که اگر نیست سال هم بگوئید
است بلکه بشارت زیادت آید که کتب که بر اوقاف من انبار و اینجا فرمود و بیت را اینجا بگوئید که بر اوقاف من انبار و اینجا بگوئید
که در آذان دو اذنه سال این زیادت است که فرمود و کتب که بتأذین فی کل یوم ستون حسنه و نوشته میشود بخوانی اذان
گفتن و بی هر روز هر بار شصت نیکی و بکل قائم نشستن حسنه و در هر اقامت سهی نیکی در ظاهر و درین بتا در آن دار که کاف
اقامت فراوی باشد و بکل که کثرت فضل اذان باعتبار کثرت توب و شقت و در آن باشد و هر تقدیر تعیین عدد و مکرر
بعلم شارع است و الله اعلم - رواه ابن ماجه - و عنه قال کنانوه بالدر عار عند اذان المغرب - و هم از ابی هریره است
گفته بودیم که اگر کرده می شدیم بدعا نزد اذان متوب و شاید که دعاهای آن است که در حدیث ام سلمه گذشت
رواه البیہقی فی الدعوات الکبیر

باب در لواحق و متاع است آنچه گذشت در دو باب سابق

الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بلا لایادی یل - بدینکه
بلا اذان سید در شب تا در پیش از وقت نفس و استیجا و وضو متقی و مستعد نماز شوند و از اینجا معلوم می شود که براس
نماز با مداد اذان در شب گفتن درست است چنانکه مذکور است امام ابو یوسف است و امام شافعی نیز برین است - مگوا و اذنه و اذان
نیادی - پس بخورید و بنوشید در تسبیح رمضان تا آنکه نداده - ابن ام مکتوم - که صحابی مشهور است و وی نیز مؤذن بود و از اینجا
معلوم میشود که آنحضرت را دو مؤذن بود که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالباً این در رمضان بودی یکی بر
تسبیح اذان میداد و دیگری برای نماز شافعی میگفتند که برای صبح دو مؤذن گفت است یکی پیش از فجر در نصف اخیر از شب اذان هر
و دیگری بعد از فجر در اول وقت - قال - گفت راوی - و کان برام مکتوم رجلاً اعلی - و بود این ام مکتوم مردی نابینا - لایادی حتی
بقال له صحبت صحت - زیرا نمیداد تا آنکه گفته میشد و در اوج شمع مشد کبر یعنی نزدیک شد صبح سالتی گفتند شد و این تاویل از
جست آن کردیم که فرمود تا ندای این ام مکتوم بخورید و بنوشید و چون وی نداده از بر آمدن صبح و مکرر خبر دادن مردم بدان اذان
میداده باشد بخورون و بنوشید تا آن وقت که بگوید جائز باشد که فی بعض الشرح فانه متفق علیه - و عن عمر بن الخطاب
صحابی مشهور است از حفاظ کثرین نزول کرد و بعد از آمدن است کرده اند از وی حسن بصری و نبی و جز ایشان قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا ینبئکم من سحرکم اذان بلال - باید که باز در این شمار از طلوع سحر اذان گفتن بلال زیرا که وی اذان شب
میگوید - و لا انظر استیصال - و نه باز در صبح و در آنکه نام سفیدی است که از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط دراز
می افتد و زود محض می شود و تارکیده می گردد و آن را صبح کاذب گویند و تشبیه بدیم گرگ دهند - و لکن الفجر المستطیل فی
الافق - و لیکن باز در صبح پرند و شبی منتشر شوند و در آنکه آسمان بین از جنوب شمال که بعد از محال فجر مستطیل پیدا گردد
و باقی ماند - رواه مسلم و فقط للترمذی - و عن مالک بن الحویرث - کینت اد ابوسلمان است صحابه است

اقامت کردند و آنحضرت بیست شب نزول کرده بصره را ساتنته اربع و عشرين فی عهد عبد الملک - قال انیت البنی گفت ملک بن الحویرث آمد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم انما ابن عمی - من پسرم که مرا بود و غالباً آن برای و در آن آمده بودند - فقال - پس فرمود آنحضرت - اذا سافرنا فاما و اقیما چون مسافر شویم شما پس اذان گوئید و اقامت گوئید یعنی باید که اذان و اقامت در میان شما قعود و چون فرمود - و یو کما اکبر کما - و باید که امام شود بزرگ ترین شماستین شد که اذان آن دیگر گوید که نه اکبر است و ما که آن هر دو در علم و در عبادت و در ایمان و با کبر فاضل است و در اینجا معلوم شد که فضیلت و اذان شریف است و با وجود آن باید که مؤذن عالم با وقار و صاحب دین و رفیع بصیرت و خوش آواز و دو کلمات اذان صحیح ادا تواند کرد - رواه البخاری - و عروه قال قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوا کما را یمونی صلی - و هم از ملک بن الحویرث است که گفت گشت ما را آنحضرت بگزارد نماز را چنانچه دیدید ما را که میگذارم - و اذا حضرت اهل الصلوة فلیؤذن کم اذکم - و چون و باید وقت نماز باشد که اذان گوید برای شما یکی از شما - ثم لیؤکم اکبرکم - پس شما باید که امامت کند شما بزرگ ترین شماستین علیه - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله - گفت اید هر بره که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حق من غزوة فیه خیر و در هنگام برگشتن از جنگ خیر بسوی مدینه - سار لیلته - راند شبی - حتی اذا اذکر که الکلی غرس - تا وقتیکه در ریاضت او را خواب فرو آمد تا استراحت کند و تشریس نزول مسافر در آخر شب برای خواب استراحت - و قال بلال کلنا لیل - و فرمود بلال را که نگاهبانی کن برای ما شب اقصی بلال ما قدره - پس نماز گزارد بلال آن قدر که تقدیر کرده شد بر او - و نام رسول الله خواب کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و اصحابه - و یاران وی - فلما تقارب الفجر استند بلال لی راحلته پس چون نزدیک شد طلوع فجر تکبیر زد بلال بسوی شتر خود - موجه الفجر - متوجه بجانب موجه بکسر جیم یعنی متوجه از وجه یعنی توجع چنانکه قدم یعنی تقدم و در نسخ سماع بفتح جیم نیز ضبط کرده اند فقلت یا لاعیاه - پس بلند کرد و بالا را چشمان او وی اختیار در خواب شد و هم میبندد الی راحلته - و حالانکه وی تکبیر زده است بسوی شتر خود - فلم یستطع رسول الله پس بیدار نشد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و لا بلال - و بیدار نشد بلال - و لا احد من اصحابه - و نه هیچ یکی از صحابه آنحضرت - حتی ضربتم ائیس - تا آنکه زد ما ایشان را شعاع آفتاب یعنی برآمد آفتاب - فکان رسول الله - پس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ادم استقامت ناخوش قوم از پی بیداری - و فزع رسول الله پس ترید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از خواب رفتن و نماز وقت شدن بشود و صفت جلایه حق تعالی - فقال ای بلال - پس گفت آنحضرت ای بلال چه واقع شد ترا و چرا خواب رفتی و در پاسبانی تقصیر کردی - فقال بلال - پس گفت بلال - اخذ بغسی الذی اخذ بنفسک - گرفت نفس مرا و عارض شد بوسی آنچه گرفت نفس ترا - قال - فرمود آن حضرت - اقاموا - یکشید شتران را و بر ایند از اینجا - فاذا داردا علم شیئا پس یکشیدند شتران خود را اندکی اذان دادی و بر آمدند و نزدیک با آنجا فرود آمدند و در سبب بر آمدن اذان و ادی اختلاف دارند کسیکه تجویز نمی کند چنانکه اصحاب باقتضای فوائت را در وقت منی میگویند که بر آمدن بجبت آن بود که آن و او سبب جایی شیطان بود که تا بلند کرد و آفتاب و آنکه تجویز می کند ویرا مخصوص بنوافل میدارد چنانکه شافعی میگویند

که سبب بر آمدن آن بود که آن وادی جاسه شیطان بود چنانکه در روایت دیگر بیاید - ثم توخیر رسول الله - پیوسته وضو کرد
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و امر بالالا - و امر کرد بلال را که اقامت گوید برای نماز - فاقام الصلوة - پس اقامت گفت بلال
 فصلی بهم الصبح پس گزارد آن حضرت با صحابه نماز بابد و در آن ظاهر بخیریت آن است که اذان در نماز نشانیست و مذہب شافعی
 این است در یک قول و می و قول دیگر از وی است که نه اذان است و نه اقامت و در بدایه گفته است که پیغمبر خدا صلی الله علیه
 وسلم گفت اگر در نماز غداة لیلہ استرئیس باذان و اقامت و شیخ ابن الہمام احادیث در معنی از مسلم و ابی داود و جز ایشان و از
 منوط آورده و گفته که آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت میافات بان ندارد و چگونه سنائی باشد
 حالانکہ صحبت رسیده که باذان و اقامت هر دو گزارده انشی و آنکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام مردم است
 بدخول وقت و نذر اندین باجماع و در فائمه هیچ ازین دو امر احتیاج نه بجوایش است که اذان مشروع برای اعلام است و از برای
 تحسین ثواب مذکر این کلمات نیز و لهذا افضل آنست که منفرد اذان و اقامت بگوید کذا قال السفناتی - فلما قضی الصلوة پس
 هرگاه که قضا کرد نماز را - قال - گفت - منشی الصلوة فلیصلها اذ ذکر یا کسیکه فراموش کند بخواب یا بخیز آن نماز را پس
 باید که بگذارد آن را و وقتیکه یاد آن را - فان الله تعالی قال - زیرا که بدرستی خدای تعالی فرموده است - و اتم الصلوة
 الذکر می - و بز یاد نماز را و وقت یاد کردن من و یاد کردن نماز یاد کردن خداست - رواه مسلم - تنبیہ - اینجا اشکالی
 ازند که در حدیث آمده است که آنحضرت فرمود چشم من خواب میکند اما دل بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از
 طلوع فجر آگاه نشد جوایش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است چون چشم در خواب باشد پوشیده بود طلوع و غروب
 مدرك نگردد اگر چه دل بیدار است کذا قالوا اگر گویند چرا بکشف و حی و الہمام در بیاضت گویم این فعل باری تعالی است
 اگر در آن وحی نفرستاد و کشف نکرد چه توان کرد در اینجا حکمتی خواهد بود تا باعث تشریع احکام و دریافت شرف باشد
 گرد و خواب دیگر آن است که نم دل بیدار است ولیکن تواند که او را حالتی و شود و دست و پد که در آن مستغرق
 گردد از ماسواے مشهور و از جمیع صور و معانی ذاهل و غافل گردد چنانکه در بعض احیان در حالت وحی مثل این حالت
 روی میدارد پس باعث نسیان و غفلت نوم قلب نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که جز خدای رب العزۃ حقیقت آن را نداند
 فانهم وباللہ التوفیق - وعن ابی قتادۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اقيمت الصلوة فلا تقوسوا
 چون اقامت گفته شود برای نماز پس بر خیزید حتی ترددنی قدر خیرت - تا آنکه به بنیاد مرا که تحقیق بیرون آدم از درون
 خانه فقها گفته اند مذہب آن است که نزد وحی علی الصلوة نباید برخاست و شاید که بیرون آمدن آنحضرت درین وقت نبود
 متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اقيمت الصلوة فلاتاتوا بالثون - چون
 اقامت گفته شود نماز را پس نیایید نماز را شتاب و دو ان - اذ اتوا بالثون و علیکم السکینۃ و الوقار - و بیایید نماز را
 در حالیکہ می رویید بر مقدار معتاد و غالب است بر شما اگر اتم و وقار و آهستگی و اگر انبارے - نماز را که تمام فعلوا - پس

آنچه در بیدار شدن با امام پس بگذارید و ما فاتکم نامتوا و آنچه فوت گرد و شمار او نباید پس تمام کنید و بعد از فراغ امام برخاسته
 بگواید و گفته اند علامت سبکی و غفلت بلکه بی عقلی و حماقت و دیدن است برای نماز و اگر شتابی کنید و خوابید که نگیرد و
 در بیدار شدن ازین می بایست مستعد و متین شد شتابی که محمود است این است متفق علیه و فی زوایه مسلم فان احکم اذا کان بعد
 الی الصلوة زیرا که یکی از شما و تنبیه قصد می کند نماز را و میرود و بسوے نماز - فهو فی صلوة - پس و می در نماز است پس دنده
 را حق تعالی محو و میگرداند بنماز باید که در همه جا در یاد و سر باشد و حاضر وقت باشد و از بعضی علماء مساعت به تنبیه
 منقول ماثور است - و هذا الباب خال عن الفصل الثانی - و این باب همی است از فصل ثانی

الفصل الثالث - عن زید بن اسلم قال عن رسول الله - گفت زید بن اسلم که از کبار تابعین است ترسیس کرد
 پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم لیلۃ بطریق مکة - شبی در راه مکة شاید که قصه متعدد است یا از دهم را و می است و الا وقوع
 ترسیس در طریق مدینه بود و مضمون این حدیث همان مضمون حدیث ابی هریره است که گذشت و گفت که در وقت جموع
 از خیر بود بحدیه بعضی از نقاد و ثما که ظاهری گرد و دو و کل بلال الان یوقظکم للصلوة - وکیل گردانید آنحضرت بلال را که بیدار
 گردانند صحابه را در وقت نماز - فرقد بلال در قند و - پس خواب کرد بلال و خواب کردند همه اصحاب - حتی استیقظوا - تا آنکه
 بیدار شدند - و قد طلعت علیکم الشمس - و حال آنکه تحقیق طلوع کرد بر ایشان آفتاب - فاستیقظ القوم - پس بیدار شدند قوم
 فقد فرحوا - پس تحقیق رسیدند برین تفصیح خود - فامرهم رسول الله - پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم ان
 یزکوا - اینکه سوار شوند - حتی یخرجوا من ذلک الوادی - تا آنکه بیرون آیند از آن وادی - و قال ان هذا وادی شیطان
 و گفت آن حضرت که این وادی است که در و شیطان است - فکیوا حتى یخرجوا من ذلک الوادی - پس سوار
 شدند تا آنکه برآمدند از آن وادی - ثم امرهم رسول الله - پسر امر کرد ایشان را پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم
 ان یزکوا - که فرود آیند نزدیک به آن وادی - و ان یتوضاوا - و امر کرد که وضو سازند - و امر بلال ان ینادی للصلوة
 و امر کرد بلال را که اذان گوید بر اے نماز - او یقیم - یا اقامت گوید شک را و می است - فصلی رسول الله - پس نماز بگذارد
 پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم باناس فم انصرف و قدر ای من فرعم - پسر برگشت از نماز و حال آنکه تحقیق دید از سر
 ایشان - فقال یا ایها الناس ان الله قبض ارداحنا - پس گفت آن حضرت از برای تسلیه و آنرا که فرغ ایشان ای مرد
 بدرستی که خدا تعالی گرفت جانهای ما را در خواب - و لو شاء لردنا الینا فی حین غیر هذا - و اگر میخواست باز میگردد ایند جانهای
 ما را بسوی مادر و وقتی جز این وقت یعنی پیش ازین وقت - فاذا قد احکم عن الصلوة و لیسها - پس چون خواب کرد یکی
 از شما از نماز یا زاموش کند نماز را - ثم فرغ الیها - پسر بیدار گردد و یا یاد آورد و پناه آورد بسوے نماز - فلیصلها کما کان
 یصلها فی وقتها - پس باید که بگذارد نماز را چنانکه بود که می گزارد آن را در وقتش یعنی با اذان و اقامت جماعت و سایر
 شرائط و آداب - ثم اتفت رسول الله صلی الله علیه و سلم الی ابی بکر الصدیق - رضی الله عنه پسر بروی گردانید و نگریست

آنحضرت بجانب ابو بکر صدیق - فقال - پس گفت آن حضرت - ان الشيطان اتي بلالا وهو قائم يصلي - پس بگوید که شیطان آمد بلال را و حال آنکه دست ایستاده است و نماز میگیرد و - فاحججه - پس بخوابانید او را و بپنجاهت او را بر زمین - ثم لم يزل يهدوه - پستتر همیشه شد شیطان که ساکن میگردد و آرام میدهد بلال را - كما يهد الصبي - چنانکه تسکین داده میشود کودک و خواب تا خواب را بخواهد رود فی الصراح - هر دو دور آر میدان و اهدا آرام داد و دست زدن کودک را تا خواب نشود - حتی نام - تا آنکه خواب کرد بلال - ثم دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم بلالا - پس بخواند آن حضرت و طلبید بلال را و پرسید حقیقت حل را - فاحضر بلال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل الذي احضر رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر - پس خبر داد بلال آن حضرت را مانند آنچه خبر داده بود آنحضرت ابو بکر را - فقال ابو بکر - پس چون مشاهده کرد ابو بکر این معجزه را که خبر از غیب بود گفت شهادت آنک رسول الله - گواهی میدهم که تو یغیر خبر دانی - رواه مالک - روایت کرد مالک این حدیث را بطریق ارسال زیرا که زید بن اسلم تابعی است - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خصلتان مخلقتان في اعناق المؤمنين للمسلمين - دو خصلت انداخته شده در گردنهای با نیک نماز گویندگان در مسلمانان را و گفته استند اند و در عهد ایشان تا هنگامی دارند آنها را و احتیاط نمایند و دیانت و رزق در آنها آن دو خصلت کدام است صیام هم و صلوات هم - روزه مسلمانان و نماز ایشان روزه در افطار و شمع و نماز در رعایت اول وقت و آخر - رواه ابن ماجه

باب المساجد ومواضع الصلوة

مساجد حج مسجد کعبه هم و فتح آن نیز جائز است نزد فقها بکسب حرم نام خانه خاص که برای نماز گزاردن بنا کنند و فتح مسجد گاه بخوبی چه نیز آمده و مساجد و مسجدی که بدان سجده کنند و مراد بوضع صلوة اینجا جای که نماز در آن کرده بود یا کرده بودند تا آنکه در آنجا بیان آن الفصل الاول - عن ابن عباس - رضی الله عنه استقال لما دخل النبي صلى الله عليه وسلم البيت - روایت است از ابن عباس گفت هنگامیکه درآمد آن حضرت خانه کعبه را در روز فتح مکه - دعائی نواذیه گفتم - و حاکم و دیگران نامی خانه چه کرانه یا یعنی در هر جای گوشه خانه - و لم يصل حتى خرج - و نماز نگذاشت و درون خانه تا آنکه بیرون آمد - فلما خرج رفع يمينه في قبل الكعبة - پس چون بیرون آمد گرد و دو رکعت در پیش و رکعبه و مقابل آن قبل القبتین و بعضی مسکن هر دو رکعت است و اول فصیح تر است - و قال - و گفت آن حضرت - هذه القبلة - این است قبله اشارت بجانب کعبه کرد و بیان فرمود که قبله بر توجیه بجانب دی قرار یافته و هرگز متغیر نگردد و نه بآن معنی که قبله همین جانب پیش است و توجیه بجانب دیگر و نیست و این ظاهر است و نه بمعنی آنکه توجیه به بیت از خارج معتبر است و درون خانه نماز درست نیست چنانکه امام مالک گوید در نماز فرض و بعضی علماء در فصل نیز - رواه البخاری و رواه مسلم عنه و عن اسامة بن زيد - و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما - ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل الكعبة - و روایت است از ابن عمر که آن حضرت در آمد کعبه را - هو - آنحضرت و اسامة بن زيد و عثمان بن طلحة ابی - که حاجب خانه کعبه و صاحب مفتاح وی بود - و بلال ابن رباح - همه در آمدند

و بعضی

فانقلها عليه - پس بستان بلال یا عثمان در کعبه را بر آنحضرت تا در دم نه در آیند و هجوم نکنند و تشویش ندهند - و کشتن بها -
 و درنگ کردن آن حضرت و درون کعبه را - منالکبت بلال الجین خج - ابن عمر ع گوید پس پرسیدم بلال را هنگامیکه بیرون آمد بلال
 آنحضرت - ما ذی صنع رسول الله - چه کار کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - و درون کعبه که در آمد فقال جعل عمودا عن
 یساره - پس گفت بلال گردانید آن حضرت یک ستون خانه را از چپایه خود - و عمودین عن بینه - و گردانید و ستون را
 از راستای خود - و ثلثه اعمدة و راره - و گردانید سه ستون را در پس خود - و کان البیت یومئذ علی ستة اعمدة - و بود
 خانه کعبه در این روز بر شش ستون اگرچه الآن بر سه ستون است بحسب تغیری که در بنا ع این خانه مبارک افتاده
 چنانکه در کتب تواریخ مذکور است - ثم صلی - پس نماز گذارد آنحضرت - متفق علیه - از حدیث که ابن عمر از بلال روایت کرده معلوم
 شد که آنحضرت در درون خانه که در آمد نماز گذارد و از حدیث سابق که ابن عباس از اسامه روایت کرده است معلوم شد که نماز
 در وجه تطبیق درین دو حدیث آنست که تواند که چون در کعبه در آمدند و در استند هر یکی در گوشه بدعا مشغول شد پس اسامه آنحضرت را
 در گوشه مشغول بدعا دید و خود در گوشه دیگر رفت و او نیز بدعا مشغول شد بلال نزدیک آنحضرت بود و آنحضرت بعد از دعا
 نماز گذارد پس بلال در نماز دید و اسامه ندید زیرا که او در بود و مشغول بدعا بود و نیز نماز همه در رکعت بود و یک گز او در
 رکعت بود و نیز آمده است که آنحضرت اسامه را بیرون فرستاده بود تا آبی بیارد که بدان صورتی که در دیوارها کشیده بودند نشویند
 پس تواند که نماز گذارد آنحضرت درین فرصت باشد که اسامه بیرون رفت پس بخار اثبات نماز گذاردن باشد نه نفی
 آن - و عن ابی هریرة قد صلی الله علیه و سلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة فی سجدة یزید بها - یک نماز درین
 مسجد من خیر من الف صلاة فیما سواه - بهتر است از هزار نماز در مسجدی که جز او است - الا المسجد الحرام - مگر مسجد حرام که نماز در
 وی از نماز در مسجد من بهتر است تا آنکه آمده است که یک نماز در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است و در غیر وی آنچه مطابق
 احادیث و موافق مذاهب اکثر ائمه است این است بخلاف مالکیه که این عبارت را بران حمل کنند که نماز در مسجد من فاضل
 تر است از نماز در مسجد حرام بکثر از هزار و این بنا بر مذاهب امام مالک است که فاضل است با فضیلت مدینه از که وجویش
 بعد از تسلیم قول با فضیلت مدینه چنانکه مذاهب دست آنکه با فضیلت منقص در مضاعفت ثواب نیست که مضاعفت ثواب نماز در
 مسجد حرام بیشتر از مسجد نبی باشد صلی الله علیه و سلم و لیکن انواع کرامات و برکات و فتوح و فیوض منافع که مخصوص مدینه مطهره است
 در فضیلت آن کافیت نیز مضاعفت بکثرت عبادت و شرف و نفاست و سامی آن است و تواند که یک چیز تقیس ترا از
 صد هزار بود چنانکه یک جوهر صندل از فلس زر پس تواند که یک نماز در مسجد شریف بحسب قرب جواری صلی الله علیه و سلم انفس
 و عظیم تر بود از صد هزار نماز که در مسجد حرام باشد و این بحسب تفاضل که مدینه را در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب تمام شد
 بتفصیل تذکر کرده ایم از اینجا بایست متفق علیه - و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تشد الرجال
 الا الی ثلاث مساجد - یعنی اختیار کرده نشود و بار یعنی مسجد - مسجد الحرام - یکی کعبه که او را مسجد حرام گویند زیرا که

وقال ما نماند آن در آن حرام است. و اسجد الاقصی. و دمیت المقدس که اورا مسجد اقصی خوانند زیرا که در آن زمان مسجدی پیش از وی بنا کرده نشده بود پس تمامی مساجد بر وی باشد یا بحکمیت بعد ساقط می شود از مسجد حرام. مسجدی بنابر سوم مسجدین که این است متفق علیه ظاهر این حدیث نمی است از اختیار سفر بموضع جز این سه موضع که پروردگار تعالی بزرگوار فضل و عظمت و کرامت اینها را امتداد مخصوص گردانیده است بخلاف مواضع دیگر که در فضل و برکت قریب اند و بزرگان شایع هیچ یکی از آنها مخصوص مخصوص فضل نشده مقصود آنست که از حیثیت تقرب و تعبد بذوات آن مواضع قصد نمایند و سفر کنند والا اگر قصد افتد مثل تحصیل علم و تجارت و ادای بعض حقوق مثلاً آن دیگر است و سفر باین قصد جائز اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین در رسیدن بمواضع مبتر که اختلاف است بعضی مباح دارند و بعضی حرام گویند کذا فی مجمع البحار و الله اعلم بعض گفتند که قصد بطریق نذر بجز این سه جا درست نباشد و اگر نذر کنند در غیر این سه مسجد واجب نمیکرد و دفای آن و بعضی از علما گفتند که سخن در مسجد است یعنی در مسجدی دیگر جز این مسجد سفر جائز نبود اما مواضع دیگر جز مسجد خارج از مفهوم این کلام است و گفت بنده مسکین کاتب حروف عبدالحی بن سیف الدین عفا الله عنه و ما ناکه مقصود بیان اهتمام شان این سه بقعه و سفر کردن بجانب آنهاست که مبترترین مقامات است یعنی اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و بغیر آن گران شقت کشیدن نمی کنند نه آن که سفر بجز این مواضع درست نباشد مصرع دل اگر بار کشد باز بکاری بازرسه و الله اعلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين يتي ومنبري روضة من رياض الجنة. موصی که میان خانه من و منبر من روضه ایست از روضه های بهشت و در روایتی بین قبر منبر من و در روایتی بین حجر من و در روایتی در روضه در اصل یعنی در غار وستان و جایی نمناک بود و در تاویل این حدیث بعض گویند که عبادت کردن در این موضع سبب درآمدن بهشت است و در حدیث دیگر حلقه های ذکر را ریاض جنت خوانده است و این موضع شریف نیز مجمع ملائکه و جنات است که در واکه ذکر حق می نمایند و تسبیح و تقدیس میکنند و این هر دو سخن ضعیف است چه این معنی خصوصیت باین مکان شریف ندارد و حکم تمامه مساجد و بقلع خیر همین است و نزد اهل تحقیق این سخن محمول بر ظاهر منی تاویل است یا باینکه این بقعه را بجنس و زقیات بر دارند و بهشت برند و قبل سائر بقلع ارض فانی و ملائکه و غیره یا باینکه این بقعه بعینه از بهشت است که بر زمین آورده اند چنانکه جبراسود برای خلیل آوردند این روضه را برای حبیب ستاوند اگر چه در حسن ظاهر ازین عالم مینماید در دیده باطن از آن عالم است و آدمی تا مجموع بحکمیت ظالمانیه و گرفتار عادت بشر است انکشاف حقائق اشیا و ادراک امور اخرویه از وی دور است و بجهت همین است عدم ظهور آثار اماكن جنت از عدم جوع و ظلم و امثال آن درین مکان الله اعلم و امثال همین تاویلات و تحقیقات است در قولی که فرموده و منبر من علی حوضی. و منبر من که الآن در مسجد قائم است بر حوض من است و در روایتی آمده که منبر من علی ترعه من ترعه الجنة یا ترعه لعمریکون ایمنی در در راه درآمد آب و آنچو در پای منبر آید روایت است که روزی از آن حضرت پرسیدند خود را ستاده بود فرمود قدیم من درین ساعت بر ترعه از ترعه های جنت است و در روایتی آمده است که فرمود پای من بر عرق حوض من است

و عنقریب عین و سکون قاف بجای در آند آب در حوض و از اینجا معلوم میشود که این موضع از مسجد شریف روضه از ریاض نبوت
 است که بزرگترین آن قائم است و بغض گفته اند که این اخبار است از مفسرین که آنحضرت در روز قیامت باشد و بنا شده بود
 بر حوض کوثر و این منبر که در مسجد شریف است در این سخن بعید است از سیاق حدیث کما لا یخفی متفق علیه و عن ابن عمر
 قال کان النبی ﷺ یؤتی فیہ ریحاً و یصلی اللہ علیہ وسلم بانی مسجد قبار - می آمد مسجد قبار - کل سبت - هر روز شنبه - مایه و الکبا -
 پیاده و نشو و نما فی فیہ ریحتمین - پس بیکه ارد و روزه و در رکعت نماز و این مسجد قبار مسجدی است در سمرقند و نهی مدینه منوره
 آن مسجدی است که در اول هجرت پیش از در آمدن مدینه بنا کرده شده و بقول مشهور کریمه (مسجد الحسن علی التقیه)
 من اول یوم در شان اوست و قبا بعنم قاف نام موضعی است مسجد این در دست متفق علیه و عن ابی هریره قال
 قال رسول اللہ ﷺ احب البلاد الی اللہ ساجد - دوست داشته ترین جاها از شهرها بسوی خدا مسجدی است
 که در این عبادت خدای کند و بکار وین مشغول اند - و بغض البلاد الی اللہ اسواقها - و دشمن داشته ترین جاها از شهرها بازارها
 که در اینجا بکار وین مشغول اند و از یاد خدا قافل اند - رواه مسلم - و عن عثمان بن عفان قال قال رسول اللہ ﷺ
 علیہ وسلم من حجی اللہ مسجد - کسیکه بنا کند بر اسم خدا و طلب رضا و قصد عبادت و می تواند مسجدی را بنی اللہ بنی
 فی الجنته بنا کند خدای تعالی برای و سه خانه در بهشت و در روایتی بیتا مثله و ماثلت و در رفعت و وسعت و صفاء
 و نقابت و الا ماثلت و در خانه با منی دنیا و بهشت صورتی ندارد و در حدیث دیگر آمده است که اگر چه مسجدی بود و مانند
 آتشیا که شک و این مبالغه است و در خودی و تنگی - متفق علیه - و بعضی از علما گفته اند که این حدیث متواتر است - و
 عن ابی هریره قال قال رسول اللہ ﷺ من غدا الی المسجد و اراح - کسیکه بروی مسجد در اول روز
 بپا برود و در آخر روز - اعد اللہ له نزل من الجنة - آماده گرداند خدا که تعالی برای وی طعام مهانی اوزاد و بهشت
 کما غدا و اراح - هرگاه که باندازد کند و شبانگاه کند و نزل بضم نون و سکون را سه و ضم آن طعامی که برای مهمان در
 اول نزل می پیش آرند و درین اشارت است بآنکه مسجد گویا خانه خداست ضیافت میکند و تعالی از ائران را در خود
 بنیگدازد و نیاک و منزه است کریم از آنکه محروم گزارد و مهمان خود را و یکی از نیات و مراقبات که در روز آمدن مسجد باید کرد
 این است چنانکه در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات گذشت متفق علیه و عن ابی موسی قال قال
 رسول اللہ ﷺ روحانیت است از ابی موسی اشعری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اعظم الناس اجرائی الصلوة -
 بزرگترین مردم از روی اجر و ثواب و رنماز - بعد از من فایده هم معنی - و در ترین ایشان پس و در ترین ایشان
 و در آیه هر یک با اندازه چند سافت از مسجد - و الذی یبصر الصلوة حتی یصلیها مع الامام - و آن کیکه نشسته است در مسجد
 و انتظار می برد رنماز تا بگذارد آن را با امام - اعظم اجرائی من الذی یصلی غم نیام - بزرگ تر است از روزه اجازان
 کسیکه می گزارد نماز تنها بستر بخواب میرود و انتظار رجاحت نمی برد اگر چه در اول وقت میگردد و اگر فرضاً یکی با جماعت

قلیل یا باکیکہ احق باہمیت گزارد و دیگرے انتظار جماعت کثیر بر دو یکے گزارد کہ احق باہمیت است باین قیاس
 عظیم تر باشد در اجر و نفعی خصوصاً کہ باعث بران نکاس و تہادن بود و این است بر فضیلت انصار در بنو خزیمہ۔
 متفق علیہ۔ وعن جابر رضی اللہ عنہ۔ قال قلت للبراء بن عازب عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سئل عن رجل
 آتک من مدینہ ساکنان آن یارفتند بجای دیگر۔ فاراد بنو سلمیۃ ان یتقلوا قرب المسجد۔ پس خواستند بنو سلمیۃ بکسر لام کہ نام
 قبیلہ است از انصار کہ پیانید از منازل خود کہ دورتر از مسجد شریف داشتند و ساکن شوند در نزدیکی مسجد۔ فبلغ ذلک
 النبی۔ پس رسید این خبر انتقال ایشان پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال لهم۔ پس گفت آن حضرت مر ایشان را۔
 یعنی انکم تریدون ان تتقلوا قرب المسجد۔ رسیدہ است مرا کہ شما میخواہید کہ انتقال کنید از منزلہای خود در نزدیکی مسجد
 قالوا نعم۔ گفتند آری۔ یا رسول اللہ قدر دنا ذلک۔ تحقیق خواستہ ایم ما آن را۔ فقال یا بنی سلمیۃ دیا رکم تکتب آثارکم۔
 پس گفت آن حضرت ای پسران سلمیۃ لازم گیرید جا ہے خود را کہ اینجا می باشید نوشتہ میشود در نامہ اعمال ثواب
 گاہما کہ شما میرید در آمدن در مسجد۔ دیا رکم تکتب آثارکم۔ لازم گیرید دیا خود را نوشتہ می شود آثار شما مگر فرمود از
 برای ناکید و ترغیب یعنی ہا اینجا باشید کہ ہستید ہر چند از دورتری آید ثواب بیشتر می یابید۔ رواہ مسلم۔ وعن
 ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سبقت لظلمہ اللہ فی ظلمتہ ہفت قوم از مردم کہ
 اند کہ در پناہ خود می در آرد ایشان را خداے قہارے۔ یوم لا ینظر الا ظلمہ۔ روزیکہ نیست هیچ پناہی جز پناہ وی ظل
 در اصل بمعنی سایہ است و معنی کف و غریب و غلبہ و راحت و نعمت نیز آید و بعض گفتہ اند کہ می نشاند در زیر عرش تا
 از تاب آفتاب قیامت در امان باشند۔ امام عابد۔ یکی از ان ہفت بادشاہی عادل است کہ در رعیت پروری
 و داد گستری بر فرمودہ خدا و رسول خدا و داد و مظلومان و ید و شاب نشانی عبادۃ اللہ۔ دوم جوانی کہ پیدا
 شدہ در پرستش خدا و ہم از کوکے متعب و صالح برخاستہ۔ و رجل قلبہ ملق بالمسجد اذا خرج منہ۔ سوم مردی کہ دل
 وے آویختہ است بہ مسجد و تنیکہ بیرون آید از ان۔ حتی یجد والیہ۔ تا آنکہ باز گرد و بسوے مسجد و پاید در وے۔
 و رجلان تخا بانی اللہ۔ چہارم ہر یکے از دو مرد کہ دوست میدارند یکدیگر را از جهت خدا و دین وی و طلب رضای
 وی و تقرب بوی تعالی۔ اجتماع علیہ و تفرقا علیہ۔ فہم آمدند بر محبت خدا و جدا شدند بر محبت خدا کنایت است از خلوص
 محبت در حضور غیبت۔ و رجل ذکر اللہ خالیاً ففاضت عیناہ۔ پنجم مردی کہ یاد کرد خدا را تنہا پس اشک ریخت ہر دو
 چشم او و قید تنہائی بر اے آن است کہ تکلف در بابا دران مدخلہ نباشد۔ و رجل وعدتہ امرأۃ ذات حسب جمال ششم مردی
 کہ خواند از ان صاحب جاہ و جمال و خواست کہ از راہ برد۔ فقال انی اخاف اللہ۔ پس آن مرد گفت بد کہ خود
 باز داشت نفس را یا زبان گفت بآن زن بد رفتیکہ من میترسم خدا را۔ و رجل تصدق بصدقہ من ہنم مردیکہ صدقہ کرد
 بنوعی از صدقہ۔ فاخفا۔ پس پنهان کرد صدقہ را۔ حتی لا تعلم شمالہ متفق باینہ۔ تا آنکہ ندانند دست چپ او انچہ میدہد دست

است ادرکنایت است از غایت سر و اخفا متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله - وهم از ای هر چه است که گفت
 گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم صلوة الرجل في الجماعة تصنع على صلوة في بيته - نماز در جماعت میگزارد و در مسجد جماعت
 زیاده گردانیده می شود ثواب آن در نماز او که میگزارد تنها در خانه خود - و نه سوره - و در بار خود که در آن برای کعب
 و تجارت می نشیند - خمس و عشرین صنف است و پنج درجه - و اولک انه اذا التوضأ - و آن تصنیف ثواب بسبب
 آنست که چون وضو کند مرد - فاحسن الوضوء - پس نیک کرد وضو را در رعایت کرد آداب و شکر کذا آن را - ثم خرج
 الى المسجد - پس بیرون آمد بسوی مسجد - لایخرجه الا الصلوة - در حالتی که بیرون نمی آرد او را مگر نماز و قصد ادای آن
 بر وجه مسنون نه غرض دیگر - لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجه - یعنی هر گامی که بگذارد تا آنکه بلند گردانیده میشود و مراد از آن
 گام پایه در ثواب - و خطه نه با خطی میسوم کرده می شود از روزه آن گام گناهی - فاذا صلى لم تنزل الملائكة لتصلی علیه - پس
 چون نماز گزار و همیشه اند فرشتگان که در رومی فرستند بروی - مادام فی مصلاة - تا آنکه نشسته است و در جای نماز خود
 و برنخاسته از آنجا در و باین صیغه میفرستند که - اللهم صل علیہ اللهم ارحمه - خداوند او را در و بفرست بروی خداوند از رحمت
 کنی و را و لایزال احدکم فی صلوة ما انتظر الصلوة - و همیشه است یکی از شما در نماز تا آنکه انتظار میسر و نماز این باب از
 برای بیان فضیلت شنیدن در مصلای میفرماید که از برای نماز دیگر انتظار میسر و باعث در و فرستادن فرشتگان می شود
 و فی روایتی و در روایتی انجین آمده است که - قال - گفت آنحضرت - اذا دخل المسجد كانت الصلوة تحبسه چون در مسجد
 وارد حالی که تحقیق باشد نماز که منع کند او را از بیرون آمدن - و زاد فی و عار الملائكة - و زیاده کرده است درین روایت
 در و جای فرشتگان این عبارت را که - اللهم اغفر له - خداوند او را بپایا مژمر او را - اللهم تب علیہ خداوند او را بجمع کن برکت بر او
 مالم یؤذیه - مادام که نه بخاند در مسجد هیچ یکی را از مسلمانان بدست و زبان خود - مالم یحدث فیه - مادام که حدث نکند و وضو نشکند
 در مسجد که آن نیز سبب ایذا می ملائکه و موجب زوال اہلیت نماز است و در بعض روایات یحدث تبشیر بدست از حدیث یعنی کلم
 نکند بکلام دنیا دازین جا معلوم میشود که این فضیلت مترتب بر بودن در جای نماز و صبر کردن بر آن است و اگر نماز گزار در جایی
 دیگر رود این فضیلت فوت میگردد و بعضی مشایخ به خلوت در روند و مشغول شوند از جهت خوف تشویش وقت و ریاء
 این نیست صحیح است و در رومی فضیلت ذکر و تسبیح حاصل است اما فضیلت صبر در جای نماز دیگر است صرح بعض العلماء متفق علیه
 و عن ابی اسید یحکم نمبره و فتح سبعین صحابی انصاری است سعدی و بعض فتح نمبره نیز گفته اند - قال قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلم اذا دخل احدکم المسجد فلیقل - و قیتکه درمی آید یکی از شما مسجد پس باید که بگوید و بخواند این دعا را - اللهم
 فتح لی ابواب رحمتک - خداوند ابواب بخششای بر من در باری رحمت خود را بدر آمدی در بین مکان شریف برکت آن یغنی
 نماز و در آن بادر نماز بکشف حقائق آن - و اذا خرج فلیقل - چون بر آید از مسجد پس باید که بگوید - اللهم انی اسألك من فضلك
 خداوند این سوال می کنم ترا برای طلبم از برای خودی کرم تو که مراد بدان رزق حلال است که اجد از رزق از نماز طلب آن

میرود و کسبی کند و تو آنکه در راه خود مسجد یا مسجد که موجب زیادتى ثواب بر ثواب است که بار اول حاصل شده بر او مسلم
 و عن ابی قتادة ان رسول الله در روایت است از ابی قتاده انصاری که صحابی مشهور است عقی بدری حاضر شد
 همه مشاهد از فضیلتای صحابه بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال - گفته است - اذ دخل حرم المسجد فلیس له کسین - چون در آن
 یکی از شما مسجد را پس باید که بگذارد و در رکعت قبل از آن مجلس پیش از آنکه بنشیند متفق علیه - در این حدیث مشکک شافعی است
 در اینجا بجهت مسجد محل امر بر وجوب و نزد امر برای ندب است و ظاهر سیاق حدیث ناظر برین است و الا لازم آید که
 واجب باشد پیش از مجلس و نه چنین است با اتفاق - و عن کعب بن مالک - صحابی مشهور و قصه خلف ادا و غزوه بئوک و
 توبه وی از اجاس قصص است و بود وی رضی الله عنه از شمرای اسلام - قال کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یقدم من سفر الا انما
 فی الصحیحه کعب بن مالک گفت بود آنحضرت که قدم نمی آورد از هیچ سفر مگر در زمانه در وقت چاشت - فاذا قدم بدأ بالمسجد
 چون قدم می آورد آغاز میکرد و بعد آمدن در مسجد فصلی غیر کسین - پس میگذارد و در رکعت - ثم یجلس فیها - پس نشستن در مسجد
 تا مردم زیارت بیایند و مساوت لازمیت شریف در یابند و بعضی مردم باین حدیث استدلال بر سنت صلوة صبحی کرده اند و کجی
 آن در باب صلوة الصبحی بیاید نشان دهد تالی و ازین حدیث استحباب نشستن مسافر بعد از قدم در مسجد معلوم گردد و آنکه عادت
 شریف نشستن در مسجد پیش از نماز آمدن بخانه بود و اگر بعد از نماز آمدن بخانه نشیند جایز است که اقلوا متفق علیه و عن ابی هريرة
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سجد رجلا ینشد هاتل فی المسجد - هر که نشیند و در سجده را که می جوید کم شده را در سجده
 فلیقل لا روم الله عليك پس باید که بگوید باز نکر داند آن کم شده را بخدای تعالی بسوزد تو بینی نیایی آن را ائمانا
 انما حیدلم یقین لهذا - خیر اگر مسجد نما بنا کرده نشسته است بر این کار و مانند آن از آنچه در عبادت است بخانه
 و فروخت و دیگر معاملات دنیا و ظاهر آنست که این را بر باین گوید از برای بر این چیز و منع از در آمدن در مسجد نه از برای
 غیبت و نه آن که از توبه این دعا بکنند و بخانه که مسلمانی کم شده خود را باز نیاید و اگر بدین نیز خواهد تا شمرای فعل خود بیاورد
 باز گرد این کار نکرده و دور باشد از علم - و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اکل من هذا شجر
 البغیة کسکله یخرد و ازین درخت ناخوش بوی انتشارت به پیان است یا سیر و در فصل ثانی بیاید که کسیکه بخورد ازین درخت
 یعنی بیاید و سیر فلیقرین مسجدنا پس باید که نزد یک نکرده مسجد مارا - فان الملائکة تنادی ما تیفای هذا الشجر -
 زیرا که بدستی از آن لیکند و فرشتگان از چیز که از امری کشند آسمیان از بسای ناخوش و هر چه بوی ناخوش دارد از
 ماکولات و غیره ماکولات درین حکم داخل است از گنده و پستی و گنده غلی و در حکم مسجد است جمیع محال و جمیع عبادات از مجلس علم
 و ذکر و سایر محال مسلمانان و مسجد مخصوص مسجد بنوی نیست و لهذا در بعضی روایات مساجد ناواقعه شده بلفظ جمع و در بعضی مسجدی
 نیز واقعه و آن مخصوص بزبان آنحضرت است بطریق اتفاق و مشک نیست که گرامت آن در مسجد شریف باشد و اعلا خواهد
 بود متفق علیه و عن النس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم البزاق فی المسجد خطیئة - آب وین از فکدن در مسجد

گناه است و کفار و منافقان و کفر کننده آن گناه و دور کننده بزه آن را اگر گردن بزاق است یعنی بزاق در مسجد نباید کرد
 اگر او توبه کرد و بگوید که بزه آن را می برد و بزاق و لباق برای ولع و بوسیدن آب و دهن که از دهن بیرون آفتند و
 تادیه دهن است آن را رایت گویند متفق علیه و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من غفلت علی اعمال
 الهی - ظاهر گردانیده شد بر من و نموده شد مرا کار با منی است من که بگوید و خواهد آمد از ایشان - حشمتا و سیهما - کار با من
 نیکی است و کار با منی بد ایشان - فوجده فی محاسن اعمالها پس با فتم در کار با منی است - لا اذنی بما طعن الطريق
 یلیدی و آنچه از ار کند از خار و سنگ و مانند آن که دور گردانیده شود از راه - و وجده فی مساوی اعمالها - و با فتم در کار
 با منی بد ایشان - الحاحه نکون فی المسجد لا تفتن - آب و دهن که باشد در مسجد و در مسجد که آن را انجامه نیز گویند
 آب من که از سینه بر آید یا از بینی - و در راه سلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام احدکم الی
 الصلاة - چون ایستاد یکی از شما نماز - فلا یصلح الا امره - پس باید که نمیدارد آب و دهن پیش روی خود بجانب قبله - فی نماز
 نیاید الله - و در بعض نسخ فانه نیاید الله - ما دام فی مصلاه - زیرا که و سه مناجات نمی کند و توجه نمی آرد که خدای تعالی
 را ما و ام که در جای نماز خود و دست پس گویا ذات پاک و بی تعالی و تقدس مقابل و محاذی است پس آب و دهن بآن جانب
 انداختن از او بی بود - و لا یمن یمنیه - و نه پند از او بجانب دست راست خود - فان یمن یمنیه ملکاه زیرا که بجانب راست وی
 فرشته است بزرگ عالی مرتبه که کاتب حسنات است که از ظاهر رحمت الهی است که غالب است بر مظاهر غضب و ابرامد مالکی است که
 حاضر شود و نماز از برای نماید و الهام بر دل مصلی و امین گفتن بر آب و دعای او و حکم از او دارد و حق مزور است که
 اگر ام کند و نماز را زیاده بر آنچه میکند با نهایی که همیشه با وی ملازم اند که کرام الکاتبین باشند و یصوب عن بسیاره - و باید که گفتند
 آب دهن را در جانب چپ خود - او تحت قدمه - یا بگنجد زیر پای خود - فیه منما - پس گویند آن را - و منی در وقت ابی سعید تحت
 قدمه البیسی - و در راه است ابی سعید خدری آمده است که بنید از دیر قدم چپ و این در غیر مسجد است اما در مسجد باید که در جلوه
 گیرد و باله متفق علیه و عن عایشه رضی الله عنها - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی مرضه الذی لم یقیم منه - ان حضرت
 گفت در بیماری خود که برخواست از آن - من الله الیه و انصار الیه - یعنی گفت که خدای تعالی بیهود و نصاری را - انخذ و قبور انبیاء
 مساجد که ساختند از برای پیغمبر این خود را مسجد یا متفق علیه چون دانست آن حضرت قرب اجل را و بهتر سید از است که مبارک
 شریف دینی آن کنند که بیود و نصاری بقبور انبیاء خود و در بیایا مانند ایشان را بر نهی از آن بلعن بیهود و نصاری که
 قبور انبیاء را بنا خد گرفتند و این بر دو طریق مقصود است یکی آنکه سجده بقبور بزد و مقصود عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان
 بت می پرستند و دوم آنکه مقصود منظر عبادت مولی تعالی دارند و لیکن اعتقاد بر آنکه توجه بقبور انبیاء در نماز و عبادت
 حق موجب قرب و رضای دینی تعالی است و موقع و سه عظیم تر است از وجوب استمال دینی بر عبادت و مبالغه
 تعظیم انبیاء او و این هر دو طریق نامرئی و نامشروع است اول خود شرکت جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از

جست آنکه در و سه نیز شراک بخداست اگر چه خفیست و بهر دو طریق منسب و متوجه است و نماز گزاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرامست و تحکیم را در آن خلاف نیست اما اگر در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی بکنند فی توجیه بجانب آن تا برکت مجاورت آن موضع که مدفن جد مطهر ایشان است و باید ادوار است از بر و حایت ایشان عبادت کمالی و قبولی باید در اینجا اخذ وری لازم نمی آید و با که نیست که اقال الشیخ ابن حجر العسقلانی - و عن جندب نام ابو ذر غفاری و در نام وی رضی الله عنه اختلاف بسیار است و جندب جزوی از صحابه نیز هستند یک جندب بن عبد الله بکلی و جندب قشیری تا اینجا را اکتست - قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم آن حضرت را که میگفت - الاذان من کاتب قبله بکسر آن و فتح آن آگاه باشید و بدانید که میگویم کسانی که می بودند پیش از شما - کانوا یتخذون قبور الانبیاء و صالحهم مساجد بودند که میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجد بنا - الا فلا یتخذوا القبور مساجد - آگاه باشید پس بگریزید قبر را مسجد بنا - اتی انما من ذلک - بدرستی که من شمار اینی کردم از آن بر واه سلم - و عن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلواتکم بگردانید در خانه های خود چیزه از نماز های شما که نازل باشد تا برکت و نورانیت آن بدان ابراج گردد و منور بنور عبادت باشد - و لا یتخذوا قبورا - و بگریزید و نازید خانهای خود را مانند گورهای که مرده صفت و در و سه افتاده باشند و هیچ کار نکنید یا در خواب باشند و چون نوم از الموت است خانه که در و سه بخواب رفته باشند و مشابیه قبر باشند متفق علیه

الفصل الثانی عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین المشرق والمغرب قبله بیان مشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله مدینه مظهره که واقع است بجانب جنوب زیرا که وی شمالی که مظهره است یا مرد آن است که هیچ جسته از جهات نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است و قومی را بحسب اختلاف جهات بلاد بموجب (حدیث ما کنتم فلولوا و جکم شطر المسجد الحرام) برواه ابی هریرة می - و عن طلح بن علی قال خرجنا بطلح بن علی که صحابی است و در وایت کرده است از وی قیل و عبد الله بن بدر و جماعة گفت بیرون آمدیم ما از دیار خود - و قد االی رسول الله فصار کفنه کان بسوسه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و دفن بفتح و دفن و سکون فاجتمعوا لگویند که بر رئیس قریه میانید از برای مصی چنانکه زیارت با ابی گری و این جماعة طلح از برای بیعت اسلام آمده بودند چنانکه گفت - فبا لینه - پس بیعت کردیم ما آنحضرت را - و صلینا معه - و نماز گزاردیم با و - و اخرجنا ان بارضنا بیعتنا - و خبر دادیم آنحضرت را که در زمین ما کشته است برای ما و این قوم نصاری بودند که ایمان آورده و خواستند که آن کلیسا را بشکنند - فاستو بهنا من فصل طوره پس طلب بخشش کردیم از آن حضرت از باقی آب و صوی و در و سه استو بهنا به شارت است که آب و صوی آنحضرت مثل ما لے و گنجی است که طلب بخشش آن از حضرت و بے نمایند - فدعا بنا و - پس طلبید آنحضرت آبی را - ففوضنا به پس و صو کرد - و مفضل - و آب و درین کردیم بعد از وضو از بقیه آب وضو - ثم صبه لنا فی ادا و - پس برخت آن آب ما

برای تادیر نظر از چرم - و امر تا - و امر کرد و امر بر آمدن از نزد و سے - فقال انرجوا - پس گفت بیرون آئید - فاذا ایتم
 اهلکم - پس چون بپایید شما زمین خود را - فاکسر و انشکم - پس شکنید کلیسا سے خود را - و انصحو امکانها بهذا المار - و بپاشید
 و ترکیند جائے آن کلیسا را کہ شکنند آید باین آب تا انوار و برکات دین شامل آن بقعه گردد - و انخذوا من مسجد - و بگیرید
 آن کلیسا را مسجد یعنی بسازید بجای مسجد - قلنا ان البلاء بعید - عرض کردیم تا که شر ما از مدینه مطهره دور است - و احر
 شدید - و گرما سخت است - و الماء یثقیل - و آب و رطوبت خشک می گردد و در پهلای گرم و شفت بخود کشیدن جامه خوب
 را و کاغذ سیاهی را و جو من آب را - فقال ملوه من المار - پس فرمود آن حضرت افزون کنید آن تا از آب یعنی بریزید در
 آبی دیگر - فانه لا یزید الا طینا زیرا که بدین آبی آب بقیه وضو که در او اوده است زیاده نمیکرد و اند این آب را که بر روی
 ریخته شده است باین آب و اگر بکبرکت و خوشی را باین بیج نقصان نداد اگر آب دیگر میریزد بکبرکت افزون میگردد و
 نظر آن قوم در عالم اسباب افتاد و پرسیدند که آب در او اوده بجزارت آفتاب خشک نگردد پس آن حضرت نیز تیسرا زمین عالم کرد
 و اگر سکت می ماندند و فعل علم آن حضرت اکتفا میکردند بپرسیدن آن آب تمام و کمال و هرگز آفتاب را راه تصرف در آن نمی بود
 شکر و نزد و تسبب در راه یقین و عالم قدرت سدر راه معقود است و الله علی کل شیء قدیر درین حدیث احتجاج بمرکت
 است ببقیه آب و خلوی و پس مانده آن حضرت و نقل آن ببلای و مواضع بعیده مانند آب زمزم و آن حضرت چون در مدینه
 میبود آب زمزم را از حاکم کعبه می طلبید بمرکت می ساختند و فضل و ارشاد او که علما و صلحا اند و بمرکت بنا را و انوار ایشان هم برین قیاس
 است - و رواه النسائی - و عن عائشة - رضی الله عنها - قالت امر رسول الله - گفت عائشه امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 بنیاء المسجد فی الدوزیر آوردن مسجد در سراها و محله ها و قبایله ها اگر بقصد ضرر نباشد تا هر قومی در محله خود جماعت میکرد
 باشد - و ان یثقیل و یطیب - و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجد ها و خوشبو گردانیده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و شفا
 مومنان و نظیف و طیب بیا و ناما صفت کرده شده اند - رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه - و عن ابن عباس
 رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما امرت بتشیید المساجد - امر کرده نشده ام من از نزد خدا تعالی
 به برافراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجد - قال ابن عباس گفت ابن عباس برای خبر دادن از فعل مردم بعد
 از آن حضرت نظر بجاوت نفوس آدمیان - لترخفنا - هر آینه فرخفت می کنید شما مسجد ها را - كما ترخفت البهائم و انما
 چنانکه خزف گردند بهود و نصارے و خزف در اصل طلا و کمال حسن چیزے را گویند یعنی نقش خواهند کرد و روی
 اند و خواهند ساخت بطلا و بعض متاخران آن را تجویز کرده گفته اند که مردم خانه ها بشید و خزف و طلا بسیار اند اگر مسجد
 بخشت و گل ساد و بنا کنیم شاید که در نظر عوام خوار نماید و حقیر در آید - رواه ابو داود - و عن انس قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان من اشراط الساعة ان یتباهی الناس فی المساجد - بدرستی که از علامات قیامت است که
 تفاخر کنند بنا نزد مردم مسجد با و تحسین بنا و تزین و تفتیش و تطویل آن بطریق سمع و ریاء تا مردم مدح و ثناء ایشان گویند

رواہ ابو داؤد و النسائی و الدارمی و ابن ماجہ۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عرضت علی اجز
امتی۔ عرض کردہ شد بر من و نمودہ شد مرا علمای امت من کہ بر آن ثواب ہی یابند۔ حتی القضاۃ فیہما الرجل
من المسجد یاخض خاشاک و مکرو خاک کہ بیرون می آرد او را سر داز مسجد و قحذی ایچہ در چشم و آب افندہ از خاک خاشاک
و دیگر و در اینجا اشارتست کہ مسجد بشما چشم انسانست کہ آنرا می کشد و حایت وی از آن یابانند آب لال است
از چشمہ حیات معنوی کہ بدان تیرہ می گردد و ہر کہ پاک دارد آن را از آن منظور نظر رحمت و سبب شرب صفوت گردد
و عرضت علی ذلک امتی۔ و عرض کردہ شد بر من گنایان امت من غلم اربابا عظم۔ پس ندیدیم هیچ گنہی بزرگ تر
من سورۃ من القرآن را فراموش کردن سورہ از قرآن۔ آیتہ۔ یا فراموش کردن آیتی۔ او تبہما الرجل تمسہما
کہ داودہ شد آن سورہ یا آن آیت مرد را پس فراموش کردن آن را و درین زجر و تشدیدست بر فراموش کنندہ قرآن بعد
از یاد گرفتن و بعضی از علمای شیافعیہ آن را در کبار شمر وہ انداعا و نا اہلہ منہ۔ و رواہ الترمذی و ابو داؤد۔ و عن
بریدہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بشر الشیاطین فی الظلم الی المساجد۔ گفت بریدہ بن اسمعیلی کہ صحابی مشہور است
و بعد و پیغمبر بشارت دہ مرد و نگار از بار یکی با مسجد ہا۔ بالبور اقام یوم القیمۃ۔ بروشنائی تمام در روز قیامت تلخ است بقول
حن عزوجل (فریم پس ہی بین ایدیم و با ہماتم یقولون ربنا انکم لنا افر بنا)۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و در ہاہ این ماجہ عن علی بن
سعد بن انس۔ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا راہتم الرجل یقادی المسجد و قیقکہ سبید
مروی را کہ تعبد و تفقد میکند مسجد را و خبر بگیرد و از دستہ دلازمت می نماید اورا بجا فطرت شود و مرمت کردن و جاردندان
و نماز گزاردن و بجا داشت مشغول شدن و فکر کردن و درس علوم و بی گفتن و اینہا اعلی و اعلی انعام تعاد ہندہ فاشیہ
کہ بالا ایمان۔ چون کہے را بر بینید کہ این چنین میکند پس گواہی و ہد و حکم کنید بقطع مراد را کہ وے مؤمن است۔ فان اللہ
یقول۔ زیرا کہ خدا استعالی میفرماید۔ انما یعمر مساجد اللہ من آمن باللہ و الیوم الآخر۔ معمور میکند مسجد ہاے خدا را کہ کسیک
ایمان آوردہ است بخدا و روز آخرت۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی۔ و عن عثمان بن طلحہ قال۔ گفت
عثمان بن طلحہ۔ یا رسول اللہ! انک لثانی الاختیار۔ و مستوری وہ ما را و خصی شدن تا از خطر زنا و خواطر آن باز
رہیم۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیس منا من خصی نیست از ما و بر نفیہ و سنت ماکسبکے
سازد دیگری را۔ لا اخصی۔ و نہ کسیکہ خصی شود از خود۔ لان خصا از امتی الصیام۔ بدرستی کہ خصی شدن است من روزہ
داشتن است کہ بدان شکست شہوت طبعی و فطرنی حاصل نشود و خصوصاً در وقتیکہ اساک جوارح و اعضا و قوی از نامشروع
و نامرغیات بآن ضم گردد۔ فقال۔ پس گفت عثمان بن طلحہ۔ انک لثانی السباحۃ۔ ازان کن ما را و ستوری
بر رفتن در زمین و کشتن در آفاق عالم۔ فقال ان سباحۃ امتی الجہاد فی سبیل اللہ۔ پس گفت آنحضرت بدرستی کہ
سباحۃ است من رفتن است از ہر سہی جہاد و در راہ خدا و کارزار کردن با کافران یعنی رفتن و کشتن در زمین و کجود است

از براسے جہا درست باقی پیوودہ در زمین گشتن چیزے نیست و در حدیث دیگر آمده است کہ لایساختہ فی الاسلام - فقال -
 پس گفت عثمان بن طلحون - الذن لنا فی التہرب - اذن کن مارا در رہبانیت چنانکہ بعضی اہل کتاب سے کردند عزت
 میکنند و مشاغل دنیا و لذات آن را با کلیہ ترک میدادند و گرد زمان تعلو نمی گردیدند و از ہمہ کس ہم چیز یکسوی شدند و ایشان
 را براسپ می گویند و ترہب در اہل از رہب است بمعنی خوف - فقال - پس گفت آن حضرت کہ - ان ترہب الی الجلس فی
 المساجد انتظار الصلوة - بدرستی کہ ترہب است من شستن است در مسجد با انتظار نماز کہ از ہمہ کس ہم چیز رو گردانیدہ متوجہ بہ
 پروردگاری نشینند و آن ترہب کہ رہبان می گردند چیزے نیست و حاجت آن محمودہ و آن را نیز بسترخی برزند - رواہ نے
 شرح السنہ - وعن عبد الرحمن بن عائش - بہ تخانیہ شین جہہ اخلاک است و صحبت وی و ابو حاتم گفتہ کہ ہر کہ گفتہ است در
 روایت وی سمعت رسول اللہ صلا کردہ واللہ اعلم - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم راہت بنی - دیدم پروردگار خود را عزو
 اگر این دیدن در خواب است چنانکہ در روایتی آمده پس اشکالی ندارد و اگر در بیداری است چنانکہ در روایت دیگر آمده است
 پس این از خصائص آنحضرت است چنانکہ در شب معراج بر قول مختار یا ممل است بدین مثالی تمثیل حق جل و علا بدان
 مثال فی جن صورت - ورنیکو صورتی اگر این بیان صفت و شان حق است پس مراد بصورت صفت است کہ تجلی بصفت جل
 و لطیف و کرم بود و مطلق صورت بر صفت شائع است چنانکہ گویند صورت حال چنین است و صورت مسئلہ این است و اگر بیان
 حال خود نمیکند کہ من در آن وقت در صورت خوب و حال مرغوب بودم فلا اشکال خود چون نباشد کہ وقت شود خاص و
 تجلی تمام و انعام عام بود - قال فی تمخیم الملائع الی - گفت پروردگار تعالی و پر سید از من کہ در چه چیز خصوصیت می کنند ملائکہ ملا
 جماعت از اکابر و اشراف قوم را گویند و مراد آن است کہ کدام اعمال است کہ فرشتگان و فضیلت آن بحث و گفتگو دارند یا در
 برداشتن آن محبت قبول منازعت و مسابقت می نمایند یا رشک می برند بر آدمیان در ان فضائل در غائب کہ با وجود ثنوت
 جسمانی بدان مخصوص و تمیزی شوند - قلت - می فرماید آن حضرت کہ گفت من در برابر این سوال پروردگار - انت علم - تو دانای
 کہ کدام است آن اعمال - قال - گفت آن حضرت - فوضع کفہ بین کفنی - پس نهاد پروردگار تعالی دست قدرت و انعام خود را
 میان دو شانہ من کنایت است از تخصیص و بمنزہ فضل و کرم و اکرام و انعام چنانکہ ملوک بعض از خادمان خود کنند چون
 خواہند کہ مخصوص گردانند ایشان را بمنزہ قرب و افاضہ نم - فوجدت بر دہا بین شدیدی - پس یافتہ من سردی دست و
 تعالی را در میان دو پستان خود کنایت است از وصول از فیض بقلب شریف و حصول بر یقین و چون حصول این اثر
 موجب حصول علوم و اتساع فیض آن بود فرمود فعلت بانی السموات و الارض - پس دانستم ہرچہ در آسمان با و ہرچہ در زمین
 بود عبارت است از حصول تمامہ علوم جزوی کلی و احاطہ آن - و تلاء - و خواند آنحضرت مناسب این حال بقصد شہاد بر کائنات
 آن این آیت را کہ - و کذلک نری ابراہیم ملکوت السموات و الارض - و همچنین بنویم ابراہیم خلیل اللہ علیہ الصلوٰۃ و السلام را
 ملک عظیم تمامہ آسمانہا و زمین را - و لیکن من المؤمنین - و تا آنکہ گرد و ابراہیم المؤمنین کنندگان بوجہ ذات و صفات و توحید

و اهل تحقیق گفته اند که تفاوت است در میان این دو روایت زیرا که خلیل علیه السلام ملک آسمان و زمین را در جیب هر چه در آسمان و زمین بود حالی از ذرات و صفات و ظواهر و باطن همه را دید و خلیل حاصل شد مراد از حقین بوجوب ذاتی و وعدت غنی بعد از دیدن ملکوت آسمان و زمین چنانکه حال اهل استدلال و ارباب سلوک و حجاب و طالبان میباشند و جیب حاصل شد مراد از حقین و وصول الی الله اول پس ازان دانست عالم را و حقائق آن را چنانکه شان مجذوبان و مجربان و مطلقان است و اول موافق است بقول ما را کیت شیا الار کیت الله بعد و ثانی به ما را کیت شیا الار کیت الله قبل و ثانی ما بینا - رواه الدارمی مسلا - روایت کرد این حدیث را دارمی از عبد الرحمن بن عایش که از تابعین است بطریق ارسال -

و الترمذی نحوه - و مر ترمذی را مانند این حدیث است با اختلاف در بعض الفاظ - عنه و عن ابن عباس و معاذ بن جبل - و از عبد الرحمن مذکور ما را ابن عباس و از معاذ بن جبل - و ترمذی - و زیاده کرده است ترمذی در بخندش این را که قال گفت پروردگار تعالی بعد از افاضه علوم و اعاده کرد سوال را که - یا محمد هل تدری فیم تحکم الملائ الا علی - ای محمد ایادری میانی که در چیز خصوصیت می کنند ملائکه - قلت نعم - این بار گفتم آری می دانم در چه چیز خصوصیت میکنند - فی الکفارات خصوصیت میکنند در کفارات یعنی در اعمالی که سبب بخشیدن و پوشیدن گنا بان می گردند - و الکفارات المکت فی المساجد الصلوة و آن اعمال که کفارات گنا بان می شوند سه اند یک از آنها درنگ کردن در سجده بعد از نماز یا مشغول نذکردن عباد برای انتظار نماز های دیگر - و اشقی علی الاقدام الی الجماعات - دوم نیت برپا نیا نیتی پیاده نیت بسوی جماعت های نماز - و

ابلاغ الوضوء فی المکاره - سوم رسانیدن وضو بحد کمال و اسباب او در احوالی که مکرره و ناخوش دارد و طبیعت از چنانکه حال مرض و سردی هوا - و من فعل ذلک عاش بخیر - و هر کس که بکند آن را از ننگانی می کند بشکی - و مات بخیر - و می میرد به نیکی و کان من خطیئته کیوم ولدته امه - و می گردد پاک از گنا بان خود همچو در روز زائیدن مادر او در او - و قال - و گفت پروردگار تعالی - یا محمد اذ صلیت نقل - ای محمد چون نماز بگذاری پس بگو و بخوان بعد از نماز این دعا را - اللهم انی اسألك فعل الخیرات - خداوند ابر رستیکم سوال میکنم ترا کردن نیکیها را - و ترک الشرکات - و گذشتن کارهای بد را که ناشایسته و ناآشنا اند در دین - و حب المساکین - و سوال میکنم دوستی مسکینان را که ایشان را دوست دارم من یا ایشان دوست دارند در مال یکی است چون ایشان را دوست دارم ایشان نیز مرا دوست خواهند داشت چه هر کس دوست دارد خود را دوست دارد و محبت یکی است در جانبین بر تو انداخته محبت محبوب است و محبوب محب - و اذا اردت لبا و کفنته - و چون خواهی بر بندگان خود ابتلا و آزمایش و گردین یعنی بلای بغیرتی که بدان بیم زوال ایمان باشد - فاقضنی الیک غیر مفتون پس بمیران مرا پیش از آنکه گرفتار فتنه شوم و عین ایمان از دست دهم این دعا و امثال این برای تعلیم است و ترساندن ایشان است - قال - گفت پروردگار تعالی برائے زیادت تعلیم پیغمبر خود صلی الله علیه و سلم بعد از ازان که بیان کرد کفارات را یا گفت آن حضرت برائے زیادت بیان بامت محمول علم از جانب حق - و الدراجات - و علمای

که آن قدر و مرتبه بندگان در درگاه حق بلند گرد و نیز سه اند - افشاء السلام - یکی فاش گفتن سلام یعنی ظاهر و پدید گفتن سلام بر آتش و بیگانه - و اطعام الطعام - دوم خوردن پدیدن طعام بسکینان و محتاجان و تصدق کردن بر ایشان و داد و دهانت نمودن ایشانرا - و الصلوة باللیل والناس نيام - سوم نماز گزاردن شب در حالتی که مردم در خواب باشند که آن بعد از و اخلاص نزد یک ترست و شغقت در ریاضت در آن بیشتر اشرار است باستماع صفت نواضع وجود و عبادت بیت شرف و بچو دست و کرامت بسجود و هر که این هر دو ندارد و خودش باز وجود دهد لفظ نه الحمد سیف کما فی الصلح - و لفظ اینجست بر آن وجهی که در مصابیح است - لم اجده عن عبد الرحمن الا فی شرح السنه - نیافتم من آن را از عبد الرحمن بن عایشه مگر در شرح سنت که آن نیز تصنیف صاحب مصابیح است - وعن ابی امامه قال - گفت ابو امامه با بلی که مجاباتی است و ابو امامه از تابعین نیز هست مشهورترین صحابی است - قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة کلمه فممن علی الله من کس اند که همه ایشان خداوند ضمان اند که واجب است بر خدا بجهت و عده و سه که تخلف نمیکند که نگاه دارد ایشانرا از فتنه و عسارت و ضرر آفت دنیا و دین - رجل خرج غازیا فی سبیل الله سیکه اذان سه کس مردی است که بیرون آمد قصد کننده غزاه در راه خدا - فهو ضمان علی الله - پس و سه خداوند ضمان است بر خدا - حتی یتوفاه فیه خله الجنة - تا آنکه بمیرد اندازد خدا پس راورد و او را در بهشت این سعادت دینی است - او برده بمانال من جریه یا نگردد اندازد را زنده با نچه یافته است از ثواب غزاه این نیز سعادت دینی است - او غنیمت یا بار گردد یا نچه یافته است از مال غنیمت این سعادت دنیاست بر هر تقدیر سود و سعادت دنیایا دین حاصل است - و رجل اح الی المسجد و دهم دی است که رفته است بسوی مسجد فهو ضمان علی الله - پس می هم خداوند ضمان است بر خدا و واجبست بر خدا حفظ و رعایت و تقایت و اجر و ثواب می - و رجل خل بیتہ لسلام - سوم مردی است که در آمده است خانه خود را لسلام - فهو ضمان علی الله - پس وی نیز ضمان است بر خدا و در آمدن در خانه لسلام در معنی دارد یکی آنکه نزد آمدن در خانه سلام گوید بر اهل خانه و ضمانت و رانجا بوصول خیر و برکت در و سه و در اهل خانه او است دوم آنکه لازم گیرد خانه را و بیرون نیاید از آن براس طلب امن و سلامت از صحبت خلق و مضمون در اینجا سلامت از آفات و فتن است و چون بر او دین و قسم اخیر ظاهر بود تصریح بدان نفی نمود - رواه ابو داود - و عنه و هم از ابی امامه است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج من بقیة متطرا - کسیکه بیرون آید از خانه خود بظلمات - الی صلوٰۃ مکتوبه - بسوی نماز فرض - فاجره کاجر الحاکم الحرم - پس اجزای همچو اجر کسی است که حج بر آورده است اجرام بیه نماز مشینج است و در وضو مشبه با حرام و جبر تشبیه ثبوت اجر و ثواب است از وقت بر آمدن از خانه تا وقت باز آمدن بجای چنانکه در باب فضیلت حج و امتداد است نه مساوات در ثواب بکج وجه یا این از باب الحاق ناقص بکامل است از جهت مبالغه و در مغیب الا اجر بقره ثبوت است اگر چه نماز از جهت ذات اہم خارج است - و من خرج الی مسیح الفصحی - و کسیکه بیرون آید بسوی نماز جاشت تسبیح و تسمی بعض نماز نقل نگارند - لا یغنیه الا اياه - در تعب و شغقت نه در آورد و اگر تسبیح ضعیفی یعنی خالص بقصد نماز بر آید بی ثواب

سمعه وریا و غرضی دیگر - قاجره کا جرم المعتر - پس ثواب آنکس بھیجو ثواب کسی است کہ عمرہ بجای آورد و عمرہ نسبت به حج بھیجو نماز نفل است نسبت بنماز فرض - و صلوة علی اثر صلوة لا لغویہا - و نمازی برپے نمازی دیگر کہ نسبت کلام بود و در دے - کتاب فی علین - علی است مکتوب در دیوان حفظه یا در اعلی مراتب و اشرف آن است و گفته اند کہ علین نام مقامی است در آسمان ششم - رواہ احمد و ابو داؤد - و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما در کرم بر ریاض الجنۃ فار قنوا - و قتیکہ بہ گذرید شما بر غزار بادستانهای بہشت پس بچہ پیدہ قیل - گفته شد - یا رسول اللہ و ریاض الجنۃ - و حیث ریاض جنۃ - قال المساجد - گفت ریاض جنۃ مسجد است کہ عمل در وی سبب در آمدن در ریاض جنۃ است قیل - پرسیدہ شد - و ما الریح - و حیث چریدن یعنی حیث کہ می باید چرید - یا رسول اللہ قال سبحان اللہ و الحمد و لا اکملہ الا اللہ و اللہ اکبر رواہ الترمذی - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من لم یحسب بشیء فو حظه - کسیکہ بپایہ مسجد را برای چیزے یعنی غرضی و کار دینی یا دنیوی پس بہان چیز نصیب اوست و حاصل وقت اوست مضمون این حدیث فروے است از افراد انا الاعمال بالنیات - رواہ ابو داؤد - و عن فاطمہ بنت الحسین عن جدتها فاطمہ الکبری - رضی اللہ عنہا قالہا ہنئیت است خواہر علی ابن الحسین زین العابدین زوج کردار و حسن بن الحسین بن علی بن ابی طالب و چون وفات یافت زوج او تزویج کرد عمر بن عثمان بن عفان روایت است از فاطمہ صغری و دختر امام حسین از جدہ و سے کہ فاطمہ زہرا است رضی اللہ عنہم - قالت کان النبی رگفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل المسجد - چون ہی در آمد مسجد را - صلی علی محمد و سلم - صلوة میفرستاد بر پیغمبر و سلام یعنی میگفت صلی اللہ علی محمد و سلم یا اللہ صل علی محمد و سلم - و قال - وی گفت - رب اغفر لی و فو بی - خداوند ایمازم را گناہان مرا و بی گناہی گفت یا اللہ صل علی محمد و سلم و اللہ اغفر ل محمد از جهت تعلیم اوست است لفظے را کہ بدان حکم نمایند یا مناسبتی کہ ابن شہر آشوب را بصلوة و رحمت است و انکسارے کہ در اللہ اغفر لی است - و انفع لی ابواب رحمتک - و بکشا برادر ہاے مہربانی خود را و اذ اخرج - و چون بیرون می آمد آن حضرت از مسجد میگفت - صلی علی محمد و سلم و قال رب اغفر لی و فو بی و انفع لی ابواب فضلک رواہ الترمذی و احمد و ابن ماجہ و فی روایتہما - و در روایت احمد و ابن ماجہ اینچنین آمدہ است کہ - قالت - گفت فاطمہ رضی اللہ عنہا - اذا دخل المسجد چون ہی در آمد از حضرت مسجد را - و کذا اذا اخرج - و همچنین و قتیکہ بیرون ہی آمد - قال - میگفت - بسم اللہ و السلام علی رسول اللہ بدل - بجایے صلی علی محمد و سلم - و قال الترمذی لیس سنادہ متصل - و گفته است ترمذی نیست اسناد این حدیث متصل - و فاطمہ بنت الحسین لم تدرک فاطمہ الکبری - و فاطمہ و دختر امام حسین و ریانہ است فاطمہ بزرگ را چہ امام حسین در وقت وفات فاطمہ زہرا بہشت سالہ پیش بنزد پس البتہ راوی درین متحرک است و عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده قال ہی رسول اللہ - ہی کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم عن تشارف الاشجار فی المسجد - از خواندن شہاد در مسجد او شہرزد و رویا بطل است کہ خواندن آن نام شروع است خصوصاً در مسجد

که مکان طاعت و عبادت است اما شکر که در توحید باری سبحانه و تعالی و نعمت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تابان می
رضی الله عنهم و مواظبت و نصاح باشد بر همه حال در همه جا محمود و مستحسن است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان
که در سجده می و سجود دشمنان و می گفت در مسجد منبر برپا می کرد و میفرمود که روح قدس تا میایدی کند حسان را اما در
که نخاصیت و مدارضت میکند از پیغمبر خدا - وعن النبی والاشترافیه - و نهی میکرد از فروختن و خریدن در مسجد و دیگر مساوات
دنیا و عین قیاس است - وان یخلق الناس یوم الحجة قبل الصلوة فی المسجد - و نهی کرد از حلقه کرده نشستن مردم روز هجرت پیش
از نماز در مسجد اگر چه برای مذکره علم و مشغولی ذکر باشد و در بیان سبب نهی چند وجه گفته اند یکی آنکه تخلق مخالف جهت اجتماع
مصلیان است دیگر آنکه اجتماع بر سه نماز جمعه کار بزرگ است که تا اذان فارغ نشوند مشغول شدن بکاری دیگر
گنجایش ندارد و تخلق پیش اذان موهم غفلت اذان است و باین وجه نهی مخصوص تخلق در وقت خطبه نباشد سوم آنکه
در وقت انصاب و اشتغال باستماع خطبه و توجه بآن سنت و باین وجه در ادنی از تخلق نزد خطبه نباشد و نیز نهی در دو وجه اول تنزی
میباشد و در سوم تحمیدی - رواه ابو داود و الترمذی - وعن ابی هريرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
علیه وسلم اذا رايتهم من بیع او بیتاع فی المسجد چون ببینید کسی را که میفروشد یا میخرد در مسجد - فقولوا له پس بگوید - لا اله الا الله
تجار تک - سودمند نکرد اند خدا تبتالی سود اگر می ترا - واذا رايتهم من بیعتهم فیه ضلالة - و چون ببینید کسی را که میبوید در مسجد گم شده
را - فقولوا له و اما علیک - پس بگوید باز نگرداند و زساند آن را خدا تبتالی بر تو - رواه الترمذی و الداری - وعن
حکیم بن حزام - بجای مملکت مکسوره و زاس برادر زاده ام المؤمنین خدیجه هست و ولادت او پیش از عام الفیل است بنیز در
سال و عمر او صد و بیست سال بود و شخصت در جاهلیت و شخصت در اسلام از اشرف قریش و فعلای قوم است باقی
احوال وی در جای دیگر ثبت یافته است - قال بنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یستقوا فی المسجد نهی کرد آنحضرت از
طلب مقاص کردن و کشتن قاتل در مسجد - وان یبیت فیه الاشار - و از خواندن اشعار در مسجد - وان تقام فیه الحودود - و برپا کردن
حد با مثل حد زنا و حد شرب و جز آن در مسجد و باید که بعد از ثبوت حد و مقاص زون و کشتن بیرون مسجد کنند - رواه ابو داود
فی سننه - روایت کرد این حدیث را ابو داود و حسن خود - و صاحب جامع الاصول فی عین حکیم - و روایت کرد صاحب
جامع الاصول در جامع الاصول از حکیم بنی نسبت ابن حزام و ظاهر آن است که مراد همین حکیم ابن حزام خواهد بود وجه حکیم از صاحب
یکی همین حکیم بن حزام است دیگر حکیم بن معاویه التیمی است و در صحبت وی اختلاف است و الداعلم فی المصباح بن
حبار - و روایت کرد در مصباح از جابر و ابن در اصول یافته نشده است - وعن معاویه بن قرة عن ابیه تابعی عالم
عالم ولادت او یوم النحل ذکر کرده و در ابن حبان در ثقات دریافت هفتاد و تن را از صحابه روایت میکند از پدر خود
در روایت می کند از سه قتاده و شبیه و اعش و جز ایشان - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن ایتین از سخن
معاویه بن قرة از پدرش قرة یعنی قات و تشدید را روایت کرد که آن حضرت نهی کرد از خوردن این دو درخت -

یعنی البصل والتموم۔ این تفسیر از رادی است کہ گفت مراد این شجر تین پیاز و سیر است۔ و قال۔ وگفت آن حضرت من اکلمہا فلا یقرن مسجدنا۔ کہ یکبارہ بخورد آنرا پس باید کہ نزدیک نیاید مسجد ما را مبالغہ است و مراد آمدن سجدہ کہ نزدیک بیان نکرد و چہ جای در آمدن۔ و قال ان کنتم لابد اکلہا۔ وگفت آن حضرت اگر ہستید شما ناچار خوردہ این دو درخت۔ فامینوہما طبخا۔ پس ہمہ ایندینی و در کیند بوی آنرا را بخن و سابقاً معلوم شد کہ ہر چہ بوی بد دارد از ماکولات و جز آن داخل است درین حکم و مراد مسجد عام تر است و مخصوص مسجد نبوی نیست و محاس و مجامع خیر بہرین قیاس نہ۔ رواہ ابو داؤد و عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الارض کلما مسجد۔ زمین ہمہ حکم مسجد دارد کہ نماز در وی جائز است بی کراہت۔ الا المقبرۃ والحمام۔ مگر مقبرہ و حمام اما مقبرہ از جهت آنکہ غالب در وی قذارت و نجاست و زہمت است و دیگرہ از مکرورہ ہا از نجاست و اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکے نیست و کراہتی نہ و بعضی بر آنند کہ نماز در مقبرہ مکروہ است مطلقاً از جهت ظاہر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد و اگر نہ حکم مقبرہ دارد اما حمام از جهت آنکہ محل کثف عورات و مادی شیطانی است۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و الدارمی۔ و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یصلی فی سبۃ مواطن۔ نہی کرد آن حضرت از نماز گزاردن در سبقت جا۔ فی المزبلۃ۔ یعنی با و صم آن جا سہ سرگین انداختن و زبل بکسر زای سرگین و دیگر نجاسات در حکم آن است بلکہ بعضی سخت تر از آن۔ و المجمرۃ۔ بحجم وزای و در جای فرج کردن چو انا از جهت محاذات نجاسات۔ و المقبرۃ۔ و در مقبرہ چنانکہ گذشت۔ و قارعة الطريق۔ و در میان راہ کہ جای پاکوب مروم است کہ می گززد از آن از جهت شغل خاطر بہ گزندگان و تنگ کردن جاے برایشان و نیز اگر مروم بی ضرورت از پیش نماز بگذرد آہم شوند و اگر ایشان را ضرورتے باشند مصلی بزدہ کاری شود۔ و فی الحمام۔ و در حمام چنانکہ گذشت۔ و فی مواطن الابل۔ و در جاے نشاندن شتران نماز در میدان ایشان تشویش راہ نیابد۔ و فوق ظہر بیت اللہ و بیت خاندہ کعبہ از جهت تاویب۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ۔ و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوا فی مزالیق الغنم۔ بگزارد نماز در جاے نشستن گوسفندان۔ ولا تصلوا فی اعطان الابل۔ و مگزارد در نشستگاہ شتران بچیت آنکہ مذکور شد کہ تنفر شتران موجب تشویش است بخلاف گوسفندان کہ متفرس نہ اند و تشویش نمی رسانند۔ رواہ الترمذی۔ و احتلاف کرده اند در آنکہ نہی بر اسے تحریم است یا تنزیہ و بہر تقدیر علت نہی نہ است کہ مکان نجس است و الا جائز نباشد و اما کن نجسہ منحصر نیست در آن و نیز بہرین تقدیر ظاہر آن بود کہ می گفتند نہی کرد از گزاردن نماز در مکان نجس بلکہ علت ہمسائی نجاست و قرب دوستی است کہ اگر بساطے گسترده باشند و بالاسے سجادہ ناکند نیز مکروہ است۔ و عن ابن عباس قال لعن رسول اللہ۔ گفت ابن عباس لعنت کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از اوقات المقبور۔ زنانہ کہ زیارت کنند قبر ہا را بدانکہ آن حضرت در ابتدای حال منع کردہ بود از زیارت قبر

مردان را و زنان را پس از آن رخصت کرد و فرمود منی میگویم شمارا از زیارت قبور اکنون زیارت بکنید آنها را پس بعضی میگویند که این رخصت شامل است مردان و زنان را اگر چه بعضی دیگر ذکر و واقع شده چنانکه عادت شرع است و در اغلب حکام که خطاب بمردان میکنند و زنان نیز داخل اند و مردان و بعضی گویند رخصت مخصوص مردان است و زنان باقی اند بر نمی آید از جهت کثرت جمیع و نحوه گرمی و این حدیث اگر بعد از رخصت مردان است چنانکه ظاهر است موید این قول است و همچنین علیها المساجد و السرى - و نسبت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسانی را که میگیرند بر قبور مسجد یا ریحی سجده برندگان بجا قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت و کسانی را که میگیرند چنانچه اعمار بر قبور بقصد تعظیم و نزد بعضی حرام است اگر چه بقصد تعظیم باشد از جهت اسرار و بعضی مال و بعضی گویند که اگر آن جاری بگذرد مردم باشد یا در سایه چراغ کاری میکرده باشند چنانچه است درین صورت چراغ گرفتن بجهت قبر نیست بلکه بجهت کار و دیگر است که قبر در آن منکوز نیست - رواه ابو داود و الترمذی النسائی و عن ابی امامه قال ان جبرائیل الیهود سال البنی - گفت ابو امامه که دانشمندی از یهود پرسید پیغمبر را - صلی الله علیه و سلم ای البقیع خیر - که امین از جا با بهتر است و این متفقین سوال از بدترین بقعه یا نیز هست کما لا یخفی - فسکت عنه - پس خاموش ماند آنحضرت از جواب این سوال - و قال - و گفت آن حضرت - اسکت حتی یجی جبرئیل - خاموش میباشم تا آنکه بیاید جبرئیل - فسکت - پس خاموش ماند آن حضرت تا آمدن جبرئیل - و جاء جبرئیل - فآخذ جبرئیل علیه السلام فمال - پس پرسید آنحضرت - فقال ما المسؤول عننا با علم من السائل - پس گفت جبرئیل نیست آنکه سوال کرده شده است از بقیع که که ام کی از آنها خیر است و انما تر از سوال کننده یعنی من هم بیندازم که بهترین بقعه با کدام است چنانکه شما نمیدانید - و لکن اسأل ربی - ولیکن میپرسم پروردگار خود را - بتبارک و تعالی ثم قال - پیتر گفت جبرئیل حیا محرابی و دنوت من الله و لولا - من نزدیک شدم از درگاه خدا نزدیک شدنی که - ما دنوت منه قط - نزدیک شده بودم و در مدت عزرا از آنجناب هرگز - قال - گفت آنحضرت - و کیف کان - و چگونه بود آن نزدیکی تو از احد تعالی - یا جبرئیل قال - گفت جبرئیل - کان بینی و بینی - بود میان من و میان خدا - سبعون الف حجاب من نور - هفتاد و هزار پرده از نور من نور از جهت آن گفت که جبرئیل بروحان نیست آن حجاب ظلمانی و جسمانی وجود ندارد و باید دانست که این حجب نسبت بمخلوقات است نه نسبت بمخالفات و حق سبحانه و تعالی نسبت محجوب بندگانش چنانکه حجاب آفتاب نسبت باعمی که محجوب است نه آفتاب و حجاب خلق از خالق و توهم است ظلمانی و نورانی روحانی و آدمیان بعضی محجوب اند برویت نعم از نعم و بعضی برویت اسباب او سبب و بعضی برویت شرف او مباحه با محرمه و دیگر حجابهای طبیعی و نفسانی و ملائکه و بعضی از آدمیان مقرب محجوب اند بمعانی آنها و صفات و افعال حق و در بیان محجوب اند بنور مهابت و عظمت و کبر یا وجلال و قدس و بیست بدر در همه پرده های خیال و نه مانند سربنده الاجلال و با جمله صفات پرده ذات اند و از اینان علی قلبی هم از این قبیل است و تجلی نسبت بذات اقدس بپرده نیست و اگر پرده نباشد کائنات همه بنور ذات سوخته گردد و بیست است از پس پرده گفت و گوی من و نوحه چون

پرده بماندند تو مانع و نه من به روزه ازین منته در اول کتاب نیز گذشته است و الله اعلم پس جبرئیل میگوید که بنهایت مرتبه قرب رسیدم و از حق سبحانه پر رسیدم - فقال - پس گفت وی سبحانه - شر البقاع اسواقها - بدترین جایها بازار است و خیر البقاع مساجد - و بهترین جایها مسجد است - رواد ابن حبان فی صحیح عن ابن عمر - روایت کرد این حدیث را ابن حبان در صحیح خود از ابن عمر در اصل کتاب برین موضع بیان است

الفصل الثالث عن ابی هريرة رضي الله عنه - قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول - گفت ابو هريرة شنیدم آن حضرت را که میفرمود - من جاء مسجدی نهرا - کسیکه بیاید مسجد مرا که این مسجد عظیم الشان واضح البرهان است و مساجد دیگر تالنج و دے و فرع و دے خواهند بود درین حکم - لم یأت الا نحر تلیه او علیه - نیاید مگر برای کاریک که خود بیاموزد یا بیاموزاند و دیگری را و نماز و ذکر و اعتکات نیز همین حکم دارند و تحصیل تعلم از جهت اظهار فضیلت است - فهو بمنزلة الجاهل فی سبیل الله - پس آن کس در اجر و ثواب بسبب مجاهده نفس همچو کسی است که جهاد میکند در راه خدا - و من جاء غیر ذلک - کسیکه بیاید برای کار دیگر جز امر خیر همچو لهو و لعب و عبث و ممرور - فهو بمنزلة الرجل یطرق الی متاع غیره - پس آن کس همچو مردیست که می نهد و بجای متاع دیگری که این مرد آن متاع ندارد و حشرت بخورد این کس نیز در آخرت چو ثواب آن کس که درین مسجد خیر کرده است می بیند حشرت بخورد و متاع میگرد که چه ازین دولت محروم ماند - رواد ابن ماجه و البیہقی فی شعب الایمان و عن الحسن مرسل قال قال رسول الله - روایت است از حسن بصری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یأتی علی الناس زمان - می آید بر مردم زمانی که - یکون حدیثیم فی مساجد هم فی امر دنیا هم - می باشد گفت دگوسه ایشان در مسجد های ایشان در کار های دنیای ایشان - فلا تخالسوهم - پس هم نشینی نکنید ایشان را تا شریک نشوید با ایشان اگر چه همزمانی نکنید فلیس نفهم حاجته - پس نیست مر خدا می توانی را در ایشان حاجت کنایت است از بیزاراری حق از ایشان و عدم اعتنا و مبالغات با ایشان و بر آمدن ایشان از عهد دے و پناه دے و الادوی توانی منزه است از حاجت - رواد البیہقی فی شعب الایمان - این حدیث دلالت دارد بر کراهت سخن و بنیاد مسجد ها و اخبار و آثار و رزم کلام و دنیا در مسجد و منع ازان بسیار آمده است و یاما که مراد آن خواهد بود که عبث و لایمنی باشد بسیار باشد بسیار فاحش و غلیظ باشد و لایک کلمه و دو کلمه که درین مرتبه تنها داخل آن نخواهد بود و در خلق شریف آن حضرت صلعم آمده است که بعض صحابه می گفتند بود آنحضرت که چون باز در طاهای کریم ذکر میکرد آن را با ما و چون دنیا ذکر میکردیم ذکر میکرد آن را با ما و غالب مجلس شریف در مسجد بود و الله اعلم - و عن السائب بن یزید صحابی بنی غیر است حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود و سهفت ساله بود روایت میکند از پدر خود از لیل احدی حلیف بنی امیه بنی عبد الشمس - قال كنت نائما فی المسجد - گفت سائب بودم من خوابیده در مسجد بنوی - محض بنی رجل - پس زود رنگ یزه مرد - فظننت فاذا عمر بن الخطاب - رضی الله عنه پس چون بیدار شدم ناگاه می بینم که عمر بن الخطاب حاضر است فقال ادع فأتیته بنی - پس گفت عمر بر بنیای این دو کس را اشارت کرد و بدو می گفت بودند در مسجد سخن میگویند و از بلند

فحکمہ بہا۔ پس آرد و من نزد عزرائل ہر دو مرد را۔ فقال ممن اتھا۔ پس گفت از کدام جماعہ اید شما۔ اوسن این نما۔
 یاکفیت از کجا اید شما شک را سے ست۔ قال من اہل الطائف۔ گفتند آن دو مرد از اہل طائف ایم نام جاے
 مشہورست از زمین حجاز سہ مرحلہ از کہ و قبر ابن عباس در آن است۔ قال۔ گفت عمر رضی اللہ عنہ۔ کو کنتما من اہل
 المدینہ۔ اگر می بودید شما از اہل مدینہ یعنی سے شما ختید حرم مسجد شریف را یا مردم غریب نمی بودید متحق عفو و
 شفقت۔ لا وجہ لکما۔ ہر آئینہ در دناک می گردانیدم و می دو مرد شمارا۔ ترجمان اصواتکما فی مسجد رسول مدہ بلند
 می گردانید آوازهای خود را در مسجد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البخاری۔ ازین جا معلوم میشود کہ بلند گردانیدن
 آواز در مسجد نہ ادب است خصوصاً در مسجد شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم کہ مقام خاص و محل در و نور و حضور است
 و در بحث علم کہ آواز بلند کرد در خستی است۔ وعن مالک قال قال بنی عمر رحمۃ فی ناچہ المسجد۔ روایت است
 از امام مالک گفت بنا کرد عمر رضی اللہ عنہ قضای در یکین مسجد تسمی البطلان نامیدہ شد آن وجہ را بطحا
 بعلم بافتح طابعتہ زمین سگریزہ۔ وقال۔ وگفت در بیان سبب بنا کردن این وجہ۔ من کان یبیدان بلیطہ۔
 کہ یکہ خواہد غوغا کند در گفتگو با مردم و لفظ الغین معجمہ و طائے مہملہ مفتوحین بانگ و خروش۔ اوینشد شعرا بجاوند
 شعرا۔ اوینہن صوۃ۔ یا بلند گردانند آواز خود را فیخرج الی نذرہ الرحبہ۔ پس باید کہ بیرون و در مسجد ورود
 بسوئے این وجہ۔ رواہ فی الموطا۔ روایت کرد این حدیث را مالک در موطا کہ نام کتاب ادب است۔ وعن
 انس قال راوی البنی۔ گفت انس دید پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نمازہ فی القبلۃ۔ نمازہ را در دیواری کہ در جانب
 قبلہ مسجد بود و نمازہ بعنہ لون براق کہ از خلق بر آید و آن را نخل غیر گویند۔ فشق ذلک علیہ۔ پس دشوار آمد آن بران
 حضرت حتی رمی فی وجہہ فقام محکم بیدہ۔ تا آنکہ دیدہ شد اثر ناخوشی در روی مبارک و پس برخاست آنحضرت
 و نماز کما لازم می کرد پس مالید و تراشید نمازہ را بدست مبارک خود۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ان احکم اذا قام الی
 الصلوۃ۔ بدستیکہ یکی از شاہون بالیثہ لبسوی نماز۔ فانما ساجی ربہ۔ پس مناجات نمیکند و نماز نمی گوید مگر پروردگار
 خود را۔ و ان ربہ بینہ و بین القبلۃ۔ و بدستیکہ پروردگار او تعالی و تقدس میان او و میان قبلہ است بسبب توجہ و حضور
 او بجانب حق۔ فلایسر قرن احکم قبل قبلہ۔ پس باید کہ براق نیکند یکے از شاہ جانب قبلہ بحسب رعایت ادب۔ لکن
 عن سیدہ۔ ولیکن باید کہ بفکند براق بجانب چپ خود۔ او تحت قدمہ۔ یا بفکند زیر پایہ خود۔ ثم انصرف رواہ
 فیصق فیہ۔ پس اگر گفت آن حضرت گوشہ رواے خود را پس براق انگند در دے۔ ثم رد بعضہ علی بعض۔ پس
 باز گردانید پارہ زرد را بر پارہ دیگر یعنی مالید بجامہ۔ فقال انفعیل بکذا۔ پس گفت یا بکنہن و گفتہ اند کہ اگر در مسجد
 است البتہ بکنہن کند و در غیر مسجد اختیار دارد کہ در جانب چپ بنید از دیوار یا چنانکہ گذشت۔ رواہ البخاری۔ وعن
 السائب بن خلاد ہوزجل من اصحاب البنی۔ و سائب بن خلاد مروی است از یاران پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ گفت

او ابو جہل است مدنی است و عامل عمرو در رضی اللہ عنہ برین - قال - گفت سائب کہ - ان رجلا ام قوا - سروی امامت
 کرد قومی را بمضیق فی القبلة - پس بصفاق کرد در جانب قبلہ اگر در مسجد بود و گاہت سخت تر بود و اگر در مسجد نبود گاہت سبب
 ترک دین قبایہ باقی است - و رسول اللہ - و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بنظر - میدید آزا - فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر
 خدا صلی اللہ علیہ وسلم لغومہ - مرقوم او را کہ امامت ایشان میکرد - چین فرخ - نہنگام کہ فانی شد از امامت سلاصلی اللہ
 امامت نکند این مرد و شرا لید ازین - فاراد بعد از لک ان یصلی لہم - پس خواست آن مرد بعد از ان کہ امامت کند
 مر این قوم را مقنوعہ - پس باز داشتند او را از امامت کردن - فاجزوه بقول رسول اللہ - و چون وی بپہن پی رسید
 خبر دادند او را بگفتہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - کہ فرمودہ بود امامت نکند وی و شرا - فذکر ذلک رسول اللہ
 ذکر کرد آن مرد منع کردن قوم مر او را از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم - کہ آیا در واقع منع
 کردہ ما را از امامت کردن - فقال ہم - پس گفت آنحضرت آری منع کردہ ام - و حسبت انہ قال - و گمان میکردم کہ آنحضرت گفت
 باین مرد و بیان سبب منع از امامت - انک قد اذیت اللہ و رسولہ - بدرستی کہ تو ای مرد از ار کردی خدا را و رسول خدا را با یادگار
 منی عنہ و خدا در نماز و در مسجد بپزاقی کردن جانب قبلہ را و راہ ابو داؤد - و عن معاذ بن جبل قال - بروایت است از
 معاذ بن جبل کہ - اجبتس عن رسول اللہ - باز داشته شد از ما پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ذات غدۃ عن صلوۃ الصبح - در
 یک وقت با مداد از نماز صبح یعنی در وقت مقتدا پیرون نیامد حتی کہ ما نیز ای عین انس - تا نزد یک بودیم ما کہ پیغمبر
 آن کتاب را اطلاع کردہ - فخرج سر لیا پس از پیرون آمد از خانہ شتابان - فثوب بالصلوۃ پس تکبیر بر آوردہ شد بر وی
 نماز ففعلی رسول اللہ - پس نماز گزار و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و بخور فی صلوۃ - و سبک و شتاب بگزارد نماز از رجلا
 عادت شریعت در نماز با مداد - فلما سلم و عا البصوتہ - پس چون سلام داد خواند با و از بلند - فقال لنا - پس گفت ما را -
 علی مہ افکم کیا انتم - بر جای خود باشید در جایہا کہ صفہا بنشیند بر اسے نماز چنانکہ مستقیم نشیند - ثم الفعل الینا - پشتر
 برگشت آن حضرت از نماز و سبب بجانب ما - ثم قال اما فی ساعدکم ما جئنی عنکم البعدۃ لیسہ گفت اگر گاہ باشد بدرستی کہ
 من خبر دهم شما را کہ چه چیز باز داشت مرا از شما درین با مداد - انی تحت من اللیل - باین رست کہ بدرستی من برخاستم با مداد
 از شب چنانکہ عادت بود در برخاستن از بر اسے نماز انجد - فتوحات - پس صو کردم - و صلیت ما قدر لی - و بگزاردم از
 نماز آنچه تقدیر کردہ شد برای من و خدا خواست - فغست فی صلوۃ - پس خواب کردم در نماز و تواس بضم نون گرانی
 اول خواب کہ آن را بفارسی بگی گویند چنانچہ فرمود - حتی انتقلت - تا آنکہ گران شدم و این لفظ صریح است کہ این رست
 در خواب بود و در ذاتی آمدہ کہ فاستیقظت پس بیدار شدم و این دلالت دارد بر آنکہ بعد از بیدار شدن از ان
 خواب بود و اللہ اعلم - فافلا نابری - پس ناگاہ می بینم من کہ یا بر در و گار خودم - تبارک تبارک فی آسن صورتہ در یک صفی
 و حالتی بیان صفت حتی است یا حالت خود چنانکہ در فصل دوم گذشت - فقال - پس گفت بر در و گار تبارک - یا محو قلت -

گفتم بلیک رب - ایستاده ام و در خدمت تو چه می فرمائی پروردگار من - قال - گفت - میختم الملأ الاعلی - در چه چیز بحث و نزاع می کنند فرشتگان معنی این عبارت گذشت - قلت - گفتم - لا ادری - در معنی یا هم و عین نام - تا انما تا گفت این کلمه را پروردگار تعالی و پر سید از من سه بار و هر بار همین جواب گفتم - قال - فرایت وضع کفر من کنی - گفت آن حضرت پس دیدم پروردگار تعالی را که نهاد دوست قدرت خود را میان هر دو شانه من - حتی و جذبت بر دانا طهرین نفی - تا آنکه یافتیم سروی انگشتان او را میان هر دو پستان خود - تجلی لی کل شیء و عرفنت پس ظاهر شد در روشن نمودن هر چیز از علوم و شناختم همه را - فقال - پس گفت پروردگار تعالی - یا محمد قلت - گفتم بلیک رب قال - گفت - میختم الملأ الاعلی - در چه چیز خصوصت میکنند ملا را علی - قلت فی الکفارات - گفتم خصوصت میکنند در کفارات - پس علمای که کفارات گناهان گذشته میشوند - قال - گفت پروردگار تعالی - یا هن - چه چیز اند و کدام اند کفارات - قلت - گفت کفارات سه چیز اند - مستی الاقدام الی الجماعات - یکی رفتن بسایه یا بسوی اجتماعهای نماز - و بجاوس فی المساجد - و الصلوات - و دیگر نشستن در مسجد یا بعد از نمازها - و اسباغ الوضوء و حین الکراهیات - و دیگر کامل و میسر آب کردن وضو در حالتها که ناخوش میدار و طبیعت استعمال آب را چنانکه در سرما و بیماری - قال - گفت پروردگار تعالی - ثم یج - بعد از آن در چه چیز خصوصت و محبت میکنند - قلت فی الدرجات - گفتم در درجات یعنی علمای که بدان پایه در ثواب و قرب الی تعالی بلند و مشیتر گرد - قال - یا هن - گفت پروردگار تعالی چه چیز اند و کدام اند درجات - قلت طعام الطوام - گفتم در درجات خوراک است طعام است بسکینان و محتاجان و مهانان یعنی جو دو و احسان کردن بخلق یک ازان میان طعام است که عام است نفع از رحمت است احتیاج بدان - ولین الکلام - و دیگر نرمی کردن در سخن و ببردن بخلق و لطف بودن و بازی و شادان و شکر دان و شتی نمودن - و الصلوة باللیل و الناس نیام - و دیگر نماز کردن بر شب و حال آنکه مردم در خواب اند - قال سل - گفت پروردگار تعالی سوال کن و بطلب از خبرات و دعا کن بر اے خود هر چه خواهی - قلت - گفتم دعا کروم باین دعا - اللهم فی اساک فعل الخیرات و ترک المنکرات و حب المساکین و ان تنفعل فی و ترجمنی و اذ اردت غفتم فی قوم فتونی - غیر فتونی - ترجمه این الفاظ در فعل ثانی معلوم شد باندک تفاوتی که در اینجا است باز یادنی طلب مرزش و مهربانی و اینجا این زیاده نیز هست که - و اساک حبک - و سوال میکنم از تو دوستی ترا که من ترا دوست دارم تا آنکه تو مرا دوست داری - و حب من حبک - و سوال میکنم دوستی کسی را که دوست دارد ترا بر دوستی - و حب عمل یقرنی الی حبک - و دوستی کاری که نزد تو اند مرا بدوستی تو اینجا معنی اول متعین است - فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما حق پس گفت آن حضرت بعد از حدیث این واقعه که این واقعه که دیدم و گفتم راست و درست است - فادرسوا ثم تعلوا - پس بخوانید آن را و یادگیرید معانی و الفاظ آن را بعد از آن تعلیم کنید آن را بر مردم - رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح - گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است - و سألک محمد بن اسمعیل عن هذا الحدیث - و گفت پرسیدم محمد بن اسمعیل

را یعنی بخاری را ازین حدیث که چه حال دارد و فقال پس گفت محمد بن اسماعیل بخاری - هذا حديث صحيح - وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال كان رسول الله - ﷺ - يود ينسج خده صلى الله عليه وسلم يقول اذا دخل المسجد يسكبفت وروفت در آمدن مسجد این کلمات را - اعوذ بالله العظيم - بيا هيجويم بخدايه بزرگ - و بوجو الکريم - و بذات پاکي کي کجام جمع بزرگي است و گفته اند که هر کراي کرم وصف کردی گویا همه صفات کمال وصف کردی - و سلطانه القديم - و سلطنت و قهرمان وی که قدیم است - من الشيطان الرجيم - از شيطان گسار کرده شده - قال گفت آنحضرت - فاذا اذناک پس چون بگويد کسی این کلمات را از دور آمدن مسجد - قال الشيطان حفظ مني سائر اليوم ميگويد شيطان نگاه داشته شد اين بنده از شیر من تمامه روز - رواه ابو داود - وعن خطا بن يسار قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عطار بن يسار که از مالعين است و مشاير عمار کبار ايشان است ثقه كثير الحديث يروى لاشي ام المؤمنين ميگويد ماتت سنة اربع و تسعين بر قول شرويه و هو ابن اربع و ثمانين گفت که گفت آن حضرت صلعم - اللهم لا تجعل قبري وثنا لقبي - خداوند اگر داند ان قبر مرا مانند بتي که پرستیده ميشود - اشته عقيب الله على قوم اتخذوا قبورا انبيائهم مساجد سخت شد يا سخت با دشمن خدا بر وجهي که گفت قبر نامي بنسج ان خود را مسجد باز وجهي که سابقا معلوم شده - رواه مالك مرسلا - وعن معاوية بن جبل قال قال النبي صلى الله عليه وسلم سجد في الحيطان - يوذ آنحضرت که در وقت ميشت نماز را در حيطان - قال بعض روايه - گفته بعضي از روايات انجريت در بيان مراد حيطان يعني البساتين ميخواهند از حيطان البساتين را در اصل جمع حاطه است يعني ديوار که احاطه ميكند موضعي را و معني بستان مي آيد بخيرت احاطه ديوار با بومي - رواه الترمذي و قال - روايت كرويه حديث را ترمذي و گفت - هذا حديث غريب - انجريت غريب است - لانوفه الامن حديث الحسن بن ابي جعفر - يعني شناسيم آنرا اگر از حديث حسن بن ابي جعفر - قد ضعه يحيى بن سعيد وغيره تحقيق ضيفت گفته او را يحيى بن سعيد وغيره و بعضي گفته اند حديث و گفته اند که حسن بن ابي جعفر شباب است در روايت حديث و منكر الحديث است يحيى بن سعيد که از نقاد ائمه حديث است ازوي روايت نمي كند ابو خاتم گفته که حسن سجاد الدعوات بود و لكن چون اشتغال بعبادت بسيار كرد از صناعات حديث و حفظ آن بوي غفلتي و ذهني راه يافت و الله اعلم - و ثخن الشن بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الرجل في بيته صلوة نساء مرد در خانه خود برابر است و محسوب است يك نماز و صلوة في مسجد القبايل خمس و عشرين صلوة - و نماز وي در مسجد محله محسوب است پست و پنج نماز - و صلوة في المسجد الذي يجمع فيه خمسة صلوة و نماز وي در مسجدی که جمع گزاشده ميشود در ويه پانصد نماز - و صلوة في المسجد الاقصي - و نماز وي در بيت المقدس - خمسين الف صلوة - به پنجاه هزار نماز و در بعض نسخ بالف صلوة هزار نماز و بعضي از علما نوشته اند و رواي که صواب زمين است - و صلوة في مسجدي خمسين الف صلوة - و نماز او در مسجد من به پنجاه هزار نماز است - و صلوة في مسجد الحرام باثني الف صلوة - و نماز او در مسجد حرام بصير هزار نماز - رواه ابن ماجه - و عن ابي ذر قال قلت - گفت ابو ذر گفتم يا رسول الله

ای مسجد وضع فی الارض اذل - کدام مسجد است که نهاده شده و بنا کرده شد و زمین نخت - قال مسجد الحرام - گفتن نخستین مسجدی که بنا کرده شده است و زمین مسجد حرام است که کعبه معظمه است - قلت ثم ای - گفتن بعد ازان کدام مسجد است که نهاده شده است قال - گفت آنحضرت - ثم المسجد الاقصی - بعد ازان مسجد اقصی است - قلت کم مبنیا - گفتن چند مرتبه است میان بنای این دو مسجد - قال اربعون عاما - گفت چهل سال - ثم الارض لک مسجد - پستتر زمین تمام تر مسجد است یعنی حکم مسجد دارد که جائز است نماز و روزهی چنانکه فرمود - فحیث ما ذکر کتاب الصلوة فصل - پس هر جا که در یاد نماز و برسد وقت نماز پس بگذارد نماز را متفق علیه - و این جائز است که آوروه اند که بانی کعبه ابراهیم است علیه الصلوة والسلام و بانی بیت المقدس سلیمان علیه السلام و میان ایشان بیشتر از هزار سال است پس چهل سال چون گفت جواب داده اند که ابن جوزی گفته است که اشارت در حدیث بادل بنا نهادن ابن دو مسجد است و نیست ابراهیم نخستین کیسکه بنا کرده کعبه را و نه سلیمان نخستین کیسکه بنا کرده بیت المقدس را زیرا که تحقیق روایت کرده شده است که اول کیسکه بنا کرد کعبه را آدم بود پس ازان عشر شدند اولاد او و زمین پس تواند که بعضی از اولاد آدم بنیاد بیت المقدس را نهاده باشند پس ازان بنیاد نهادن ابراهیم کعبه را شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که تحقیق یافتیم شاهده برای این سخن زیرا که ابن هشام در کتاب الیتمکان گفته است که چون بنا کرد آدم کعبه را امر کرد او را پدر و دروگارتا سلسله بسیر کردن بسوی بیت المقدس و بنا کردن آن پس بنا کرد آن را و عبادت کرد و در سب و بنای آدم کعبه را خود مشهور است و برین تقدیر فاصله چهل سال بعد بنا شد کذا فی بعض الشروح والله اعلم

باب الستر

ستر پوشیدن و مراد اینجا پوشیدن عورت است که از ستر الخطا نماز است و مؤلف درین باب حدیث آورد و در لباس ها که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و صحابه نماز در آن کرده اند آنچه مکره است در آن نماز قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت

الفصل الاول عن عمر بن ابی سلمة در روایت است از عمر بن ابی سلمة مخزومی قرشی که ربیب آن حضرت بود پس از سلمه صحابی صغیر است ولادت وے در ارض حبشه است و در سنه ثانیه از هجرت و در وقت وفات آنحضرت ۶۰ ساله بود و اگر گفت ازان حضرت احادیث و وفات یافت در زمان عبدالملک سنه ثلث و ثمانین قال ربیب رسول الله - گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم صلی فی ثوب واحد نماز میکرد و در یک جامه که روا است مشکا به - در حالیکه اشمال کننده بود آن حضرت بآن جامه دینی بیت ام سلمه - در خانه ام سلمه و صورت اشمال آنست که طرقت است از جامه که بر دوش راست است از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ بنید از دو طرف چپ که بر دوش چپ است از زیر دست چپ گرفته بر دوش راست بنید از دست بر بند و هر دو طرف را بر سینه و غالباً احتیاج به بستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیر است که گوشه های جامه دراز نباشد و نیم داشتند بود و اگر بسیار دراز باشد احتیاج به بستن بنا

چنانکه از لباس فقر آن عین ظاهر میگردد و در این باره بعضی شارحان این قید واقع نشده و اشتغال التوجه نیز
گویند ما خود از و شاح بمنی جاهل که در گردن اندازند - و اصحاب طریقه علی عاتقیه - در حالتی که نهند بود هر دو طرفت جا
را بر دوش خود چنانکه تصویر کرده شد متفق علیه - وعین ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یصلین احدکم فی الشوب الواحد - باید که نماز نگذار و یکی از شما در یک جامه که بیس علی عاتقیه منتهی نیست بر هر دو
دست از آن جامه چیزی بهمان طریق که در معنی اشتغال مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت این نبود و باید
گرفت بجایگاه ندارد و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت است میسر نگردد و با وجود آن اگر سر عورت حالت
نماز درست است نزد ائمه و ثلثه و جمهور علما الا نزد امام احمد و بعضی سلف نظر بظاهر این حدیث متفق علیه - وعنه - قال
سمعت رسول الله - و هم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یقول میگفت - من صلی فی ثوب واحد
خلجنا لفت بین طرفیه - کسیکه بگذارد در یک جامه نماز پس باید که مخالفت کند میان هر دو طرف آن جامه چنانکه در صورت
اشتغال گفته شد - رواه البخاری - وعین عاتقیه رضی الله عنهما - قالت صلی رسول الله - گفت عاتقه نماز
نگذار و پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فی جمیعته لها اعلام - و خمیصه که مراد از علمها بود خمیصه جامه از خز یا صوف سیاه
علم دارد و اگر سیاه و علم دارد بود و خمیصه نگویید - فطر الی اعلامها نظره - پس نگاه کرد آن حضرت بجانب علمها فی که آن خمیصه
را بود و یک نگاه کرد فی - فلما انصرف قال - چون برگشت آن حضرت دفاع شد از نماز گفت - او بود خمیصتی نهاده اس
ابی هریره بر این خمیصه را پیش ابی جهم که صحابی مشهور بود و معمر بود از پیران قریش و این خمیصه را وی بخد مت هدیه آورده
بود و چون آنحضرت را علمهای وی ناخوش آمد باز پس فرستاد و فرمود که این خمیصه را نزد وی ببرید - و انونی بانجامه ابی جهم
و بنیاد بر این من انجامه وی را انجامه بکسر نهاده و فتح آن و سکون آن و کسر بای موحده و فتح نیز آمده کلیم شین درشت
از فرد ترین جامه نامشوب بهیمنی که انجام نام دارد و طلبیدن انجامه از ابی جهم برای آن بود که چون وی فرستاده شود
باز پس فرستادن آن شکسته خاطر نگردد و بسبب ناخوش داشتن آن خمیصه آن بود که فرمود که - فاتها الی تنی الفاعن صلتی - پس بدین
این خمیصه نظر افتاد و بر نقوش و اعلام و ألوان آن باز داشت ترا از ذوق و حضور نماز اکنون متفق علیه و فی روایت البخاری
و در روایتی رنجباری را این چنین کرده - قال کنت انظر الی علمها و انانی الصلوة - گفت آنحضرت بود من نگاه میکردم بجانب علم
آن خمیصه و حالانکه من در نماز ام - فاخاف ان یغیبتنی - پس ترسیدم من که در رفتن بیندازد مرا و باز دارد از نماز و حضور
در آن و از اینجا معلوم میگردد که صورت نقوش ظاهره را در نفوس ظاهره و قلوب صافیة تاثیر بانی هست با وجود علونفا
و کمال نزاهت و نظر بحتیق این تاثیر و تغییر ناشی از کمال صفاد غایت لطافت است چنانکه در جامه سفید یک نقطه سیاه
اگر افتد نمایان گردد و هر چند سفید تر و صاف تر نمایان تر و آلودگان و تیره و لالان معنی آگاهی نبود و نزد من این
تعلیم است در آنست و او بنیسه است مرایشان ابر تثبیت و احتیاط و اجتناب از زیاده و ملاطفت و ملاهی و شغل و الله اعلم بحقیقه

وعن النضر بن الربیع قال - روایت است از انس گفت - کان قرام - یکسر قاف تخفیف را بود پرده باریکه رنگین نقش - لعائشه مد عا نشد - شربت بجانب بیتیا - پوشیده بود عا نشد بآن پرده گوشه مخا و خود را ظاهر این است که دیوار خانه را بدان پوشیده و مزین ساخته بود و بعضی گفته اند مثل حبله عروس ساخته بود و بعضی گویند که متاعی که در خانه درشت باین پرده آن را پوشیده بود زیرا که از پوشیدن دیوار با پرده گرفتن آزار نمی کرده اند پس عا نشد چگونه آن را از کتاب منموده باشد و تواند که این حال پیش از منی باشد و الله اعلم فقال لما النبئی - پس گفت مر عا نشد را پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی عاترا مک هذا - دور کن و بردار از پیش ما پرده خود را - خانه لا ینزال تصادیر تعرض لی فی صلواتی پس بدرستی که همیشه این نقشها و علمهای او ظاهر میگردد در من در نماز من - رواه البخاری - وعن عقیقه بن عامر قال اهدی رسول الله - گفت عقیقه بن عامر چیزی که صحابی مشهور است هدیه فرستاده شد برای پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرج حریه قنای ابریشم و فرج فتح فا و تشدید ای مضموم در آخر جم قبائی که از پس چاک دار و چنانکه برای سواری کنند اهدا کننده آن اکید بود کمان مروم و نه الجن و بعضی گویند دیگری بود - قلبیه - پس پوشید آنحضرت آن قنار او این پیش از تحریم پس حریر بود و بعضی گویند بعد از تحریم بود از برای استماله خاطر آن شخص که فرستاده بود پوشیده و این سخن بنایت بر بیست و پنج الف سونق حدیث - ثم صلی فیہ پیغمبر نماز گزار و ددان قنار - ثم انصرف - پیغمبر باز گشت از نماز - فرموده پس بکشید آن قنار از بدن مبارک - نه عا نشد بیدار - کشیدنی سخت - کالکاره له - همچو کرا هست و ازنده آن را - ثم قال للنبئی هذا للمتقین - لائق و شاد از نیست اینچنین جامه مستقیانرا خصوصاً متهم و بهتر و سرور متقیان را صلی الله علیه و سلم یعنی اگر مباح و درو است ولیکن از مقام غریب و فضیلت و در دست تواند که همین ابتدا می تحریم و مقدمه آن باشد و الله اعلم بتفصیل

الفصل الثانی - عن سلمه بن الاکوع قال قلت - گفت سلمه بن الاکوع که صحابی مشهور است و از شجاعان و دلیران روزگار بود پیاده بر سواران میزد و گفتم - یا رسول الله انی رجل اصید من مردی ام که شکار میکنم و پیر من تنهای بوشم که از را بادی نباشد تا دنبال شکار باستانی تو اومد و دید - انا صلی فی القیص الواحد - آیا نماز کنم در یک پیر من - قال نعم گفت آری بگذر نماز در آن یک پیر من - و از ره - و تکما کن پیر من را یعنی بر چند گریان را اگر فراخ باشد و عورت از آن نمایان گردد و زور کوع و سجود و بولش نکند - اگر چه ننگه کردن و بر لبستن به خاری باشد - رواه ابو داود - روایت کرد ابو داود و ابو بکر

باین لفظ - و روی النساء فی نحوه - و روایت کرده است نسائی مانند آن بلفظ دیگر - وعن ابی هریره قال بلغنا رجل یصلی - گفت ابو هریره در شنای آنکه مردی میگردد نماز را - پیش از ازاره - که در از کننده و فرود بسته است از خود را و اصل اسباب و نماز کردن جایز و فرود بستن آن تا زمین بطریق ناز و تکبر و مخصوص غیبت بازار و لیکن بیشتر استعمال در از را یاد - قال له رسول الله - گفت مرا و را پیغمبر صلی الله علیه و سلم از هب فتوقنا - بر و پس و صلو کن - فذهب و لم یبق - پس رفت آن مرد و وضو کرد و غم جبار - پیغمبر باز آمد فقال حل - پس گفت مردی دیگر که حاضر بود - یا رسول الله مالک امرنا ان یومئنا - چه بود ترا که امر کرد

اور با آنکه وضو کند - قال - گفت آن حضرت - اذ کان لصلی و هو یسئل ازاره - از جهت آنکه وی نماز میگرد و حال آنکه وی
 اسباب کننده است از آن خود را - و ان الله لا یقبل صلوٰة رجل یسئل ازاره - و بدین معنی خداست قبول نمیکند نماز مردی که اسباب
 کننده است از آن خود را از جهت نماز و تکبیر و ثواب نمیدهد بر آن اگر چه اصل صحت دارد و از ذمه ساقط میگردد - و روله ابو داود
 ماند آنکه قبول ناکردن نماز وی چگونه علت امر بود و گر دید درین دو وجه گفته اند یکی آنکه امر بود و خود را در آنجا باند که وی
 ترکیب صحت است چه در علم ایشان قرار یافته بود که وضو بکفر خطایا و بخشیدن گنا بان است و در دیگر داند سباب آن را همچو
 عفتب و مانند آن و یقینی گفته که شاید سرور مرتضی با وجود طهارت آن است که فکر کند مرد در سبب اگر در آن پس ریاضت و
 این فعل خود را که از تکاب کرده است و حق تعالی بمرتکب امر رسول الله صلی الله علیه و سلم بطهارت ظاهر پاک گرداند باطن
 او را از تکبیر و خیلا که باعث شده است در برابر اسباب از آن زیرا که طهارت ظاهر مؤثر است در طهارت باطن ظاهر و در فهم چنانی در آید که
 اسبابی نقص منسوب باشد یا موجب کراهت در آن کردن تا شرح بیان آن چنین کرده اند فافهم - وعن عائشة رضی الله عنها قالت
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقبل صلوٰة حائض الا بخارج یقبل کونه نائما او یقبل کونه یسئل ازاره - این حدیث در
 چهار کسب خاصی در اصل چیزیکه پوشیده شود بدان سر و اکنون استعمال او در سر پوشیدن زن آنکه در صرح گفته که خارج بکسر معجزان
 یعنی سر و سوی زن عورت است واجب است تر آن در نماز و این در حرجه است و امته حکم مرد دارد و در عورت چنانکه در کتب
 فقهیه معلوم شده است - و روه ابو داود و الترمذی - وعن ام سلمة انها سألت رسول الله - و روایت است از ام سلمه که وی
 پرسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم انقضی المرأة فی دبره - آیا نماز گزار دوزن در پیر این و مجزئ پس علیها ازار که نباشد بر تن وی
 ازار - قال - گفت آنحضرت بگوید - اذ کان الدبر سائما - و قتیکه باشد پیر این وی تمام یعنی در آن چنانکه لفظی ظهور قدیمها -
 پیوسته پشت هر دو پای او را که آن داخل عورت است - و روه ابو داود - و روایت میکرد این حدیث را ابو داود و ذکر جماعت
 و تفوه علی ام سلمه - و ذکر کرد ابو داود و جماعتی را از آنکه حدیث که وقف کرده اند این حدیث را بر ام سلمه یعنی گفته اند که
 قول ام سلمه است نه قول رسول الله صلی الله علیه و سلم و حتی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شده است - وعن ابی هريرة
 ان رسول الله - روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نمی عن السدل فی الصلوة - نمی کرد از سدل در نماز
 و صورت سدل آنکه جامه بر سر و دوش بیندازد و اطراف جامه را در جواسن رها کند و گذشتن بر دوش و در با گذ
 اطراف آن و پوشیدن قبای آنکه دستها در آستین درآرد و نیز داخل سدل است - و ان لعظمی الرجل فاه - و نهی کرده است
 از پوشیدن مرد در آن خود را در نماز جامه یا بست و بعضی شارحان تفسیر کرده اند آن را تلمیذیم که بستن دهن است بگوشه و تا
 و سبب نهی آن گفته اند که این فعل بیجا است و بعضی گفته اند بجهت آنکه بستن زنان و عادات ایشانست و بعضی گفته اند
 که مانع است از قرائت و تحنین آن و صاحب فازه و آروغ یا آنکه از دهن او بوی می آید آن مستثنی است بستن دهن است
 درین صورتها سبب و تحنین است - و روه ابو داود و الترمذی - وعن شداد بن اوس صحابی است برادر زاده حسان

بن ثابت نزول کرد بیت المقدس را آمد و راست در شامیین - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خالفوا اليهود وخالفوا
 الكهنة يهودا يكرهون نماز و رموزه و نعلین - قائم لا یصلون فی العالم و الخاقم - زیرا که یهود و تنبیه دارند نماز و نعلهای خود رموزه و
 خود و ازین جا معلوم می شود که عمل بخصت از برای اظهار خلعت با اهل ضلالت متشن و مرغوب است و هر چند حضرت است
 اما چون متشن خلعت با ایشان است حکم غمیت می کرد - رواه ابو داود - وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال
 بنی رسول الله در آنجا که آنکه بنیبر خدا - صلى الله عليه وسلم یصلی با صحابه - نماز میکرد و با یا سان خود - اذ یصل یعلیه -
 ناکاه بر کشید از پا نعلین خود را - فوضعه عن یساره - پس بنی و نعلین خود را در چپای خود مانا که کس در جانب چپ آن
 حضرت نبود و الا در آن جانب نمی نهاد از جهت درود و حتی از آن چنانکه در حدیث آئیده بیاید - فلما رای ذلك القوم - پس
 چون دیدند بر کشیدن نعلین را از آن حضرت صحابه - القوا النعل - بر کشیدند از پاهای خود و نعلهای خود را و بنیاختند - فلما قضی
 رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوته - پس چون تمام کرد آن حضرت نماز خود را - قال ما حکم علی القائم العالم - فرمود چه وقت
 شمار از انداختن شما نعلهای خود را - قالوا لربناک القیت نعلیک - گفتند و ندیم ما را که انداختی نعلین خود را - قال قینا انما
 پس انداختیم ما نیز نعلهای خود را بمثلت تو - فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان جبریل اتانی - پس گفت آنحضرت بدریکه
 جبریل آمد مرا و خبری ان فیما قدر - پس خبر داد مرا که در نعلین من پلیدی است و قدرش قات و ذال معجمه در اصل آنچه
 مکرده پندارد آن را طبع و ظاهر انجاستی نبود که نماز بان درست نباشد بلکه چیزی بود مستقدر که طبع آن را ناخوش دارد و
 نماز از سر میگرفت که بعضی از نمازبان گزارده بود و خبر داد و جبریل بان و بر آوردن از پا بجهت کمال تظلیف و تظلیف بود که
 لکن بحال شریف می بود و بعضی از شافعیه گویند که استصحاب نجاست بنیان منع نمیکند از درست بودن نماز نظر بظاهر
 این حدیث و این قول قدیم است مرثانی راجع از آن فرمود آن حضرت - اذا جاء احدکم المسجد فلیطهر - وقتیکه خواهد یکی از شما که وارد
 در مسجد پس باید که نگاه کند - فان راسی فی نعلیه قدر - پس اگر به بنی و نعلین خود پلیدی را قلمی و کفیل فیما - پس باید که
 مسح کند آن پلیدی را و بگذارد نماز و نعلین و تحقیق این در باب تطهیر النجاسات گذشت در راه ابو داود و الدارسمه و عن
 ابی هريرة رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلی احدکم فلا یضع نعلیه عن یمنه - چون نماز بگذارد یکی
 از شما پس باید که نعلین خود را در راستای خود - ولا عن یساره - و نیز باید که نهند در چپای خود - فتکون عن یمن غیره -
 پس باشد در راستای غیر او یعنی اگر بجانب دست چپ خود نهند و در جانب دست راست و یگاری که در پهلوی می درجا
 چپ او ایستاده است واقع می شود و چون در راستای خود خوش ندارد در راستای دیگر چون روا دارد بجهت هر چه
 بر جان خویش پسندی و نیز بر جان دیگری پسندد الا ان لا یكون عن یساره احد - مگر آنکه نباشد در جانب چپ او هیچ کی
 و لیسنه با من رجلیه - و باید که بنی نعلین را میان دو پای خود - و فی رواية - و در روایتی این زیادت آمده است که -
 اذ یصل فیما - یا باید که بگذارد نماز و نعلین و بر کشد آنها را از پا - رواه ابو داود و روی ابن ماجه بخانه -

الفصل الثالث - عن ابی سعید الخدری قال دخلت علی النبی گفت ابو سعید خدری در آمدم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرایتہ یصلی علی حصیر پس دیدم کہ نمازی گزارد آن حضرت بر بوریا۔ لیجد علیہ سجدہ میکرد بروی و ازینجا معلوم شد کہ نماز گزاردن و سجدہ کردن بر چیزے کہ حائل باشد میان وے و زمین درست است خواه از جنس رویہ گداز یا زمین باشد یا نہ و اگرچہ درین حدیث حصیر تخصیص بذکر یافته ولیکن دلائل دیگر دارند کہ بر غیر آن چنانکہ جامہ باصوف نیز جائز است و بعض گویند بر غیر آنچه از جنس رویہ گداز نیست۔ قال گفت ابو سعید۔ و ابی سعید یصلی فی آن واحد متوشابہ۔ و دیدم آن حضرت را کہ نماز میکرد و در یک جامہ در حالتی کہ متوشابہ بود آن جامہ چنانکہ گذشت۔ رواہ مسلم

و عن عمرو بن شیبہ عن ابیہ عن جده قال رایت رسول اللہ گفت دیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حافی و متوشابہ نماز میکرد گاهی پایے بر ہنہ و گاهی نعلین پوشیدہ۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن محمد بن المنکدر۔ تابعی است شیعہ از جابر بن عبد اللہ عاتقہ و ابو ہریرہ و جز ایشان۔ قال صلی بنا جابر بنی از ازار قد عقدہ من قبل قفاہ۔ گفت نماز گزارد جابر بن عبد اللہ عاتقہ صحابی مشہور و ازارے کہ تحقیق بست آن را در جانب گردن خود از ازار چادرست کہ اورا در تہی بندند و جابر آنرا بلند کرد و نماز گردن و بر بست و ہمین را پوشیدہ نماز گزارد۔ و ثابہ موصوفہ علی الشجب۔ و حالانکہ جامہ ہای وے نناده شدہ بود بر شجب بکسریم و سکون شین مجہ و فتح جیم چوبہای کہ سر ہائے آنها را بہم پیوندند و پایہای آن را کشادہ دارند و جامہ ہا را بر وے ننند و گاہے مشک آب را نیز بیاورند تا آب سرگرد و و اہل عرت اینجا آن را سہ پایہ خوانند۔ فقال کہ قال پس گفت مر جابر را گویندہ۔ تصلی فی ازار واحد۔ آیا میگزازی تو نماز در یک ازار با وجود آنکہ جامہ ہائے تو حاضر است فقال۔ پس گفت جابر۔ انما صنعت ذلک لیرانی حق متک۔ نکردم من آن را مگر برای آنکہ تا بہ بنید و ارجاہی مانند تو و بدانند کہ نماز گزاردن در یک جامہ جائز است و خلاف سنت نیست و وصف بجاقت بحجت مبادرت و می با کنار پیش از تامل و سوال و درین تنبیہ است بر ترک طعن و اعتراض بر اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بہر کسنت و حسن ظن با ایشان اگرچہ بظاہر خلاف صواب نماید و بر ہمین قیاس علمای سلف در علم از اہل انتقامت و ادلی سوال انتقامت نہ اعتراض و انکار۔ و اینا کان کہ تو بان علی عبد البنی۔ و کہ ام کی از ما بود و مر او را دو جامہ و در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و اگرچہ بعد از وصوت و قدرت نماز گزاردن در دو جامہ و تجمل و عیبت نماز سخت و محسن است لیکن برای غرض تعلیم و تنبیہ بر جواز در یک جامہ نیز محسن است چنانکہ جابر کردہ بطریق تمام و تساہل۔ رواہ البخاری۔ و عن ابی بن کعب از عائشہ صحابہ و عظمائے ایشان است کاتب وحی و حافظ قرآن مناقب او بسیار است و عمر رضی اللہ عنہ اورا سید المسلمین بنخوانند

قال۔ گفت۔ الصلوٰۃ فی الثوب الواحد۔ نماز گزاردن در یک جامہ سنت و طریق سلوک است در دین و جائز است چنانکہ گفت۔ کننا نفعلہ مع رسول اللہ۔ بودیم ما کہ میکردیم آن را با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و لایجاب علینا۔ و عیب گرفتہ نمی شد بر ما فقال ابن مسعود۔ پس گفت ابن مسعود۔ انما کان ذلک اذا کان فی الثیاب قلہ۔ نبود نماز گزاردن در یک جامہ مگر وقتی کہ بود

در جامه باکی - فاذا مسح الله بالصلوة في الثوبين اوكى - پس چون فراخ گردانید خدای تعالی ارزاق را پس بنماز
گزارید و در دو جامه فاضل تر و در ثواب زیاده تر است از جهت حسن ادب و اظهار نعمت و تحسین هدایت - رواه احمد

باب استرق

سینه بضم سین و سکون تا آنچه پوشیده شود بوی چیزی و مراد اینجا آنچه البتاه شود پیش مصطفی نامتیز شود و بعد گاه او بزرگوار گردد
گازنده بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی جز آن باید که درازی او کم از ده بند و سطر از انگشت احکام آن در احادیث
الفضل الاول عن ابن عمر رضی اللہ عنہما - قال کان النبی - یوسمیه - یصلی اللہ علیہ وسلم ینزل الی المصلی -

میرفت و در وقت باران بسوسه مصحلائی میداد. و الحضره بین بدیه شمل و عنبر در پیش آن حضرت برداشته میشد و عنبره
لطفات نام نیزه خرد است که سنان دار و بمقدار سه گز و عادت چنان بود که خادمان شهر لطف آنرا می برداشتند برای
مصلحتها و کارها که یک از آن ستره ساختن است در نماز چنانکه می گوید. و تصدیق بالمصطفی بین بدیه و الیتاوه کرده میشد
مبصلا پیش آن حضرت و ستره ساخته میشد بمصطفی الیها۔ پس نماز می گزارد آن حضرت بسوسه آن۔ برواه البخارے۔

و عن ابی جحیفه بنقدیم حیم مفهومی بر حاکم مفتوحه از صنایع صحابه است در وقت وفات آن حضرت بحد بلوغ نرسیده بود ولیکن شنیده است از وی و امیر المؤمنین علی از ابر بیت المال کوفه گذاشته بود - قال را بیت رسول الله گفت دیدم منیر خد را - صلوات الله علیه و سلم بگفت - در کعبه - و هو بالبلط - و حال آنکه بود آن حضرت در البلط که نام دادی هست نزد یک

بیمکه در راد منی و آن را سدید و بطبی اینیز گویند و مکر را بجهت آن نیز می گویند و آن حضرت را صلوات می کنند و بطبی خوانند و از طبع می یابند
آب که در دی سنگ زینیه های خرد بود - فی قبه حمار من ادم - بود و آن حضرت در اینجا سرخ از جرم و ادم خستین جرم و باغخت
کرد و شنده - در آیه ملا لا اخذ رسول الله - و دیدیم مال را که گرفت آب باقی مانده از وضو می غیر خدا - صلی الله

[illegible]

سایت بلال اخذ عشره پیتر ویدیم بلال را که گرفت عشره را - فرکها - پس بخلا بنید آن را و زمین و شتر و ما خن - و خج رسول الله و بیرون آمدیم بخدا صلی الله علیه و سلم فی حالة حمراء - و در صفت جامه از او و در او که خطهای سرخ داشت چنانکه جامه الاجه در دیار نامی باشد نه آنکه مراد جامه سرخ خالص باشد که آن مکروه است کراست تحریمی و تحقیق آن در باب لباس بیاید انشاء الله

تعالی - شمر - در حالتی که دامن برزده بود آن حضرت و برداشته گوشه از ارالهاقی - علی الی الغفر بالناس کتین گزاردن
حضرت متوجه بجانب غنره بامروم و در گفت - در ایت الناس والدواب - و دیدم مروم را و چهار پایہ ہارایہ مرون بین سید
الغفر - میگردشتند پیش غنره پس معلوم شد کہ بعد از نصب سترہ گذشتن مروم و غیر مروم ضرری ندارد و در نماز و گذرندگان

آنم نمی شود متفق علیہ۔ وعن نافع عن ابن عمر ان النبی۔ روایت است از نافع از ابن عمر که ستمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 کان یعرض را حلیہ۔ بود کہ می نشانید شتر سوار می خود را بر پنا بجانب قبلہ فیصلی الیہا۔ پس نماز میکرد و از آنحضرت بسوی
 الرحل و تبرض بفتح یا و سکون عین و بضم را و کسر آن و ضم ا فتح است و بضم یا و فتح عین و کسر ای شد و نیز روایت است در عرض
 التبرض بر پنا نهادن متفق علیہ۔ ابن مقدار از حدیث بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند۔ و زاد البخاری۔ و زیادت کرد
 است بخاری این عبارت را کہ قلت افرایت اذا نبت الركاب۔ گفت نافع گفتیم با این عمر خبرده مرا کہ چون برین میفتند
 شتران بر اسرے چریدن و آب خوردن چه کار میکرد آن حضرت و بجانب چہ چیز نماز میکرد۔ قال گفت ابن عمر۔ کان یاخذ
 الرحل۔ بود آن حضرت می گرفت پالان شتر را۔ مبعده۔ پس راست می نهاد آن را متفق از عدل یا از عدیل فیصلی
 الی آخرتہ۔ پس میگذازد آن حضرت بجانب چوب پسین پالان و آخرتہ بفتحات میزد و بد و کسر خای جوی کہ تکبیر میکنند بان
 شتر سوار چون آن چوب بلند می دارد آن را ستره می ساخت و بسوی آن نمازی کرد۔ وعن طلحة بن عبيد الله قال
 قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم اذا وضع احدکم بین یدیه۔ وقتیکہ بنهد یکی از شما پیش خود مثل مؤخرۃ الرحل۔ مانند پسین پالان
 شتر و مؤخرۃ بضم میم و سکون نهمزه و کسر خای و فتح آن و بضم میم و فتح نهمزه و تشدید خای شده یعنی آخرتہ کہ در حدیث سابق
 گذشت و آخرتہ بفتح از مؤخرۃ است تا آنکہ گفته اند کہ ظاهر آن است کہ لفظ آن حضرت آخرۃ الرحل است۔ راوی بلفظ خود
 مؤخرۃ الرحل روایت کرده زیرا کہ قریش انصح عرب است از روی لغت و آنحضرت انصح قریش است فلیصل پس
 باید کہ نماز بگذارد۔ و لا یبال من مرور اذ ذاک۔ و باک ندارد و کسیکہ بگذرد پیش آن ستره قطع نمیکند خشوع او را یا باک
 ندارد کسیکہ بگذرد و آنم نمی گردد۔ رواه مسلم۔ وعن ابی جهم بضم جیم و فتح یا و سکون تخانیہ صحابی مودت است خواهر
 زاده ابی بن کعب باقی مانند تا امارت معاویہ۔ قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم لولعلم الماربین یدیه الی ما ذاعلیہ۔
 اگر بدانند گذرندہ پیش منی کہ چه گناہ است بروی۔ کان ان لیقف الیمن۔ ہر آئینہ باشد ایستادن و نگذاشتن از پیش منی تا
 چیل بغیر الیمن ان یمر بین یدیه بہتر مر او را از گذاشتن و سپیش منی۔ قال ابو القحضر گفته است ابو القحضر بضا و حجه کہ یکی از روای
 انجیدین است از ابی جهم۔ لا ادری قال۔ و زنی یأیم کہ گفت۔ الیمن یونا چیل روز۔ او شتر او ستره یا گفت چیل ماہ چیل
 سال و از احادیث دیگر معلوم می شود کہ چیل سال گفته و مبالغہ بہرین است متفق علیہ۔ وعن ابی سعید قال قال
 رسول الله۔ گفت ابو سعید خدری گفت۔ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم الی شیء و یستره من الناس۔ چون نماز
 بگذارد یکی از شما بسوی چیزی کہ بپوشد او را از مردم یعنی ستره بر پا کند کہ حال گردد میان وی و مردم۔ فاراد احدان بخبا
 بین یدیه۔ پس خواست یکی کہ بگذرد پیش وی یعنی میان وی و ستره۔ فلیدعه۔ پس باید کہ براند و دور کند او را۔ فلان
 ابی فلیقاتلہ۔ پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید کہ کشتش کند با وی و دور و آستین فلیقتلہ پس باید کہ بکشد او را و این
 مبالغہ است و دفع و طرد و گفته اند اگر بچیز دفع کند کہ جائز است دفع کردن بآن و ناگاه کشته شود و ہمیر و قصاص

واجب نکرده و در روایت اختلاف است - فانما هو شیطان - زیرا که نیت و سهو که شیطان یعنی کار شیطان کند که آن قطع خشوع است بامر شیطان انس است چه شیطان بر جن و انس هر دو اطلاق می یابد و مردم شریر را شیطان انس گویند - نه لفظ البخاری - این لفظ بخاری است - و لمسلم معناه - و مسلم را معنی اوست و لفظ او دیگر است - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تقطع الصلوة المرأة والحمار والكلب - می برد و باطل میگرداند نماز را زن که از پیش مصلی بگذرد و همچنین خروس و گاو - و یقنی ذلک مثل مؤخره الرجل - و نگاه میدارد و قطع را از راه یافتن نماز منع میکنند آنرا نهادن چیزی مانند مؤخره رجل و پیش و ستره ساختن آن را چنانکه معلوم شد - رواه مسلم - بدانکه جمهور علما از صحابه و غیرهم بر آنند که قطع نمیکند هر چه و هر که از پیش مصلی بگذرد و چه این سه چیز و چه غیر آن را حدیثی که دارد شده است در آن چنانکه انجید و جن آن تحول است بر مبالغه و تاکید در نصب ستره یا مراد قطع خشوع و حضور در صلوة است که هر صلوة در وج است یا مراد آنست که نزدیک است که قطع شود بجهت شغل دل مصلی بدان و تخصیص این سه چیز بذكر از جهت شدت شغل است در آن اما در زن خود ظاهر است و اما حمار پس از جهت کثرت ملازمت شیطان مراد را چنانکه استجاب نمود از شیطان زودتر حمار ولالت دارد بر آن و اما کلب پس از جهت غلظت نجاست و می و بعضی بر آنند که مروزن حالفش و گسب یا قاطع است و این قول را ابانثنه و ابن عباس نسبت میکنند - و عن عائشة قالت كان النبي - گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یصلی من الليل - نماز میکرد و در شب - و انما سترته بنی و بین القبلة - و من برپا افتاده بودم میان آن حضرت و میان قبله - کا عترض الجنابة - همچو برپا افتادن جنابه میت در پیش نماز کنندگان اشارت است بآنکه تمام مقابل افتاده بودم نه در یک گوشه و با وجود آن آنحضرت نماز میکرد پس معلوم شد که پیش آمدن زن در نماز قطع نمیکند نماز را - متفق علیه - و عن ابن عباس قال قبلت راكبا على ائنان - روایت است از ابن عباس گفت که پیش آدم من سواره بر ماده خری دانا رفیع سبزه و کسر نیز آمده و حمار مذکور موث هر دو را گویند و ائنان مخصوص است بانثی و ائانه بتایز آمده و در ذکر ائنان اشارت است بآنکه چون مروز ماده خرقاطع نباشد مروزه نیز نخواهد بود - و انما یؤمنه قد ناهرت الاحلام - و من در آن روز تحقیق نزدیک شده بودم مدت بلوغ را - در رسول الله و پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یصلی بالناس عبا - میگزارد نماز با مردم درمی که بر سه میل است از که - الی غیره - و دیواری که ستره می باشد - فمرت بین یدی بعض الصف - پس گذشتم من پیش بعض صف نماز - فزلت - پس فرود آمدم - و ارسلت الا ئنان تنح - و بر ما کردم و سر را دم ماده خراکم بچرد - و دخلت فی الصف - و در آمدم و صف نماز - فلم ینکدک علی احد پس نگار نکرد آن ابر من هیچ یکی یعنی سواره بر ماده خربیش صف نماز آمدن و ماده خرا پیش صف سر دادن از جهت عدم قطع ائنان صلوة را و از جهت عدم بلوغ من اگر چه قریب بدان شده بودم متفق علیه

الفصل الثاني - عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم - چون نماز بگزارد یکی از شما - فلیجعل تلقاه هم - پس باید که بگرداند در مقابل رو به خود - شیئا - چیزی را از جنس دیوار یا درخت دستون جز آن

فان لم یجد فلیصّب عصاه - پس اگر نیا بد چیزه را که بگرداند آن را مقابل روئے خود پس باید که ایستاده کند عصای خود را
و یخلاند آن را در زمین و اگر زمین سخت بود بنهد عصا را بر آن طولا ً نه عرضاً تا بر مثال خلاییدن بود - فان لم یکن معه عصا -
پس اگر نباشد با وی عصا فلیخط خطا - پس باید که بکشد خطی را بر زمین - ثم لا یضرب مامراً مایه سیرت زیان ندارد و اجزایی
که بگذرد پیش او در قطع خشوع - رواه ابو داود و ابن ماجه - بدانکه خط کشیدن قول قدیم شافعی و قول امام احمد است و بعضی
از متأخرین مشایخ مایه زیان قائل شده و نزد اکثر مشایخ ما و نزد مالک خط مستبرئیت و امام محمد گفته الخط لیس شیء و شافعی نیز
قول جدید آنرا نفی کرده و گفته که حدیث وارد درین باب ضعیف و مضطرب است و نیز خدا در حیولات اعتبار ندارد و ان لیس
متمیز و مرئی نه و مختار صاحب هدایه نیز همین است و شیخ ابن الهمام گفته که سنت اولی است یا تبیل و فی الجمله بطور
و امتیازی هم وارد و موجب جمعیت خاطر و دفع انتشاری گردد و بعد از آن اختلاف است در صفت خط نزول بعضی بر شکل بال سبز
است و نزول بعضی طویل بجانب قبله و نزول بعضی بر عرض مینا و غالباً و مختار قول بطل است کذا فی بعض الشرح - و عن سهل
ابن ابی حمزة یفتح حای مملو و سکون مثله صحابی ضعیف است و لاوت وی در سنه ثلث از هجرت است انصاری است مات فی امه
مسعودیه مراد از اخیر حدیث است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی مشرقه - چون نماز کرد و یکی از شما بسو
مشرق - فلیدرن منها پس باید که نزدیک بایستد از ستره بقدر امکان سجود - لا یقطع الشیطان علیه صلوته - تا بر و شیطان بر وی
نماز وی را بوسوسه و قدرت یافتن بر آن چه اگر دور باشند از ستره احتمال مرور دارد و بخطور آن در سوسوسه می افتد - رواه
ابوداود - و عن مقداد بن الاسود قال ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الی عود و گفت مقداد و ندیدم من آنحضرت
را که سبک از نماز بسوی چوبی - و لا یعود ولا یجری - و نه بسو ستونی و نه درختی - الا یجلبه علی حاجبه الایمن ادا لا لیسر سکران که
میگردانید آنرا بر روی راست خود یا بر روی چپ خود - و لا یصله لصدا - و قصد نمیکرد مرا بر قصد کردنی راست که میان
دو چشم و بینی افتد بلکه میل میکرد از وی از جهت خوف مشابیهت بعبوات اصنام و کمال ستره ازان اگر چه از وی ظاهر باشد
رواه ابو داود - و عن الفضل بن عباس رضی الله عنهما - قال اتانا رسول الله - گفت فضل یفتح قاص سکون خدا و بچشم
برادر ابن عباس است آمد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و نحن فی بادیه لنا و بودیم مادر بادیه که ما را بود و مع عباس
و همراه آنحضرت عباس بود عرب را رسم است که از شهر برآیند و در بادیه خمیه زنند و منزل سازند و چندگاه آنجا بگذرانند و
جامه را بپاریدیم و جای مخصوص است که در آنجا باشند پس آنحضرت در بادیه که اهل بیت عباس ابو داود و فضلی فی صحرا پس
نماز کرد و در صحرا که لیس بین بدیه ستره - بنود پیش آنحضرت ستره از دیوار و درخت و عصا و جز آن و از اینجا معلوم شد که ستره نماز چوب
نیست بلکه امری است که اگر گذرگاه مردم بود - و حارة لنا و کلبه - و خرکی ما را بود و سنگی نیز بود - تعبتان بین بدیه - بازی میکردند
پیش آنحضرت و در نماز تعبتان یفتح تا و با - فاما لی بذلک - پس ناک نداشت آنحضرت بآن و تا در حارة و کلبه یا برای تانیت است
یا برای وحدت - رواه ابو داود و النسائی نحوه - و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة

شبی - یعنی برو باطل بشکود اند نماز را چیزی از آنچه بگذرد پیش مصلی - و او را ما استنطقم - و دفع کنید و برانید بقدری که نوبت از برای نماز باشد و شمع و شمع - فانما هو شیطان رزیرا که آن گزنده شیطان است - رواه ابو داود

الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها - قالت كنت انام بین یدی رسول الله - کف عاتشه بوم من که خواب میکرد پیش پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم در جلای فی قبلته - و حالانکه هر دو پاسه من در قبله آنحضرت بود یعنی در سجده گاه او - فاذا سجدت پس چون میخوابت که سجده کند زیر میکرو پاسه را فقط بخت رجلی - پس می کشیدم و گرد می آوردم من هر دو پای خود را و او تمام بسلطنتها - و چون می ایستاد و میکشادم و دراز میکردم پایها را - قالت - گفت عائشه و البیت یومئذ لیس فیها مصباح - و خانه های ما در آن هنگام نبود و در آنجا چراغ گویا این اعتذار است از عائشه از دراز کردن عائشه پایهای خود را در سجده گاه آنحضرت و اما دراز کردن وی رضی الله عنها پایها را بار و دم ببار از غم آنحضرت پایها را شاید که بگمان آن باشد که آنحضرت انتقال کرده باشد از آنجا بهتر ایستاده باشد یا غفلتی که آدمی را در او خواب می باشد و الله اعلم مستقی علیه - و عن ابی هریره قال قال رسول الله - صلی الله علیه وسلم یومئذ یعلم احدکم ماله - اگر بدانید یکی از شما آنچه مراد است از کلاه - می آن میر بین یدی اخیه - و در گذشتن از پیش برادر مسلمان در نماز - متر ضافی الصلوة - بر پنهان رنده و در نماز - کان لان تقیم مائه عام خیر له - باشد هر آئینه ایستادن از صد سال بهتر مراد است - من المخطوطة التي خطها - از گامی که بزدان را - رواه ابن ماجه - و عن کعب بن الاحبار قال روایت است از کعب احبار که گفت - لویعالم المارین یدی المصلی فاذا علیه اگر بدانی گذرنده از پیش مصلی آنچه بر دست از کلاه - لکان ان یخفف به خیر له - هر آئینه باشد انیکه فرو برده شود او را در زمین بهتر مراد است - من ان میر بین یدی سار گذشتن وی از پیش مصلی - و فی روایتی - و در روایتی بجای خیر له - ایمن علیه آمده یعنی باشد خشت او در زمین آسان تر بروی - رواه مالک - و عن ابن عباس قال قال رسول الله - صلی الله علیه وسلم اذا مصلی احدکم الی غیر السرة - چون نماز بگذارد یکی از شما بدون ستره - فانه یقطع صلوة اخاه - بدرستی که قطع میکند نماز او را گذشتن خمر - و آنحضرت و الیهودی و المجوسی و المرأة - و گذشتن خوک وجود و آتش پرست وزن و اوایل این در فضل اول گذشت - و بخوبی سنه او امر و این بیه - و بسندگی میکنند این مذکورات از عدم قطع صلوة چون بگذرد از پیش مصلی - علی قدره مجر - بر یک سنگ اندازد و گفته اند که مراد آن می چهارست و مرج و مقدار آن سه ذراع گفته اند - رواه ابو داود

باب صفة الصلوة

در صفت کردن نماز و بیان کردن صفات آن که چگونه باید گذارد و ارکان و اجزای آن چیست و از اینجا لازم نیاید که چه خارج از حقیقت نماز است بیان کند چه صلوة چون از قبیل اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود

الفصل الاول عن ابی هریره رضی الله عنه - ان رجلا دخل المسجد و رسول الله - روایت است از ابی هریره که مرده و آمد در مسجد و حالانکه پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم جالس فی ناحية المسجد نشسته بود و در گوشه مسجد - مصلی - پس نماز گذارد آن مرد و در وی رعایت تعدیل ارکان و تونم و عابسه خوب نکرد - ثم جاء فسلم علیه - پس آمد آن مرد پس سلام کرد بر آن حضرت

فقال له رسول الله - پس گفت مرا در این خبر خدا - صلی الله علیه وسلم وعلیک السلام ارجع فصل - بازگرد بمجملای خود
 پس بگذارد نماز را - فانک لم تصل - زیرا که بدرستی تو نگذاشته نماز را - فرج - پس بازگشت آن مرد و فصلی - پس بازگذاشت
 نماز بار دوم بهمان طریق که نخست گزارده بود - ثم جاء فسلم - پست بر آید پس سلام کرد - فقال - پس گفت آن حضرت - و
 علیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل - بازگرد پس بگذارد نماز زیرا که تو نماز نگذاشته - فقال فی الثالثة پس گفت اگر
 در رکعت سوم - اوفی التی بعد - یا در رکعتی که پس از سوم است یعنی در رکعت چهارم - علمنی - بیاموزان مرا - یا رسول الله نماز
 را که چگونه بگذارم پس آنحضرت تعلیم کرد و در نماز و تعلیم وضو و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرط
 است - فقال - پس گفت آنحضرت - اذ اقمت الی الصلوة فابیع الوضوء - چون خواهی که بایستی برای نماز پس کمال و تمام
 نماز کن و وضو را - ثم استقبل القبلة - پست روی آید بجانب قبله - فکبر - پس تکبیر گو - ثم اقرا بآیه مسک من القرآن - پست بخوان
 آنچه آسان و آماده گرد و از قرآن که بایست و محفوظ هست - ثم اركع حتی تطمئن را کعبا - پست رکوع کن تا آنکه قرار آرام گیری در
 رکوع - ثم ارفع حتی تستوی قائما - پست بر داری سر از رکوع تا آنکه برابر ایستی - ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا - بعد از آن سجده کن تا آنکه
 آرام گیری در سجده - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - پست بر داری سر از سجده تا آرام گیری در نشستن - ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا
 باز سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - پست بر داری سر از سجده تا آنکه آرام گیری در نشستن اجلس
 استراحت گویند و نزد شافعی سنت است که بعد از سجده بنشینند و بعد از آن برای رکعت دوم برخیزند - و فی رواية - و در
 روایتی بجای این عبارت که درم ارفع حتی تطمئن جالسا (اینچنین آمده است که - ثم ارفع حتی تستوی قائما - پست بر داری سر
 از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین روایت ذکر جلسه استراحت نیامده و سخن در جلسه استراحت
 در حدیث دوم مالک بن الحویرث بیاید - ثم اقل ذاک فی صلواتک کلها - پست بکن آنچه مذکور شد در همه نماز خود - متفق علیه
 و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طاعت در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیرا که آن حضرت
 نفی کرد از آن نماز مرد و مود فرمود که این نماز تو نماز نیست برگردد و باز بگذارد و این نشان فرضیت است که فعل یا شغای
 آن متغی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود و نزد امام ابو حنیفه و احمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و اطمینان
 توجیه این حدیث چنان کنند که مراد از نفی صلوة نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث روایت ابی داود و ترمذی
 و نسائی آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن
 نقصان کردی از نماز خود و این نشان وجوب و سنت است که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر با عاده
 نماز آن مرد را از برای آن بود تا بکراست و نقصان و نقض شود نه بجبت آنکه باطل و معدوم بود اگر چنین بودی تمام از
 اول منع کرده و از آن بازداشتی و نگذاشتی آن را که بے فرائض نماز بگذارد و الله اعلم - و عن عائشة
 قالت کان رسول الله - بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یفتح الصلوة بالتکبیر مشروع می بود نماز را بتکبیر احرام

والقراءة - و شروع می کرد قرأت با حمد لله رب العالمین یعنی بسوره فاتحه گویا که این نام آن سوره شده است از جهت
 ذکر این کلمه در اول و سه چنانکه گویند چه میخواهی گوید آنم ذلک الکتاب بخوانم و مرا دو تمام سوره میدارد و از اینجا لازم نمی آید
 که بسم الله الرحمن الرحیم بخواند و اگر مراد عدم جهر به سبب باشد پس نزد ما بی تاویل راست است و نزد شافعی بتاویل
 مذکور از جهت اختلاف در جهر سببه - و کان اذ اربع لم یخصر راسه - و بود آن حضرت چون رکوع میکرد و بلند نمیکرد مبارک
 خود را - و لم یصوبه - و پست نیز نمیکرد - و لکن بین ذلک - و لیکن نگاه میداشت میان آن خاص و تصویب و برابر میداشت پشت
 و گردن را - و کان اذ اربع راسه من الركوع لم یجد حتی لیتوی قائما - و بود آنحضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع سجده
 تا آنکه راست ایستاده نمیشد که آن را قومه میگویند - و کان اذ اربع راسه من السجده لم یجد حتی لیتوی جالسا - و بود چون
 بر میداشت سر خود را از سجده سجده دوم نیز پشت تا آنکه جایی کرد تمام - و کان یقول فی کل رکعتین التقیه - و بود آنحضرت که میخواهند
 بعد از هر دو رکعت التخیات را - و کان یقرش رجله اليسری - و بود که می گسترانید پای چپ خود را یعنی فرش خود میکرد ایند
 امرا و می نشست بر آن - و ینصب رجله الیمنی - و ایستاده می کرد پای راست خود را ظاهر این حدیث آنست که در هر دو قعده
 اولی و آخری همچنین میکرد و همین است قول امام ابو حنیفه و اصحاب او و در حدیث ابی حمید افتراش در قعده اولی و ترک در
 قعده ثانیه نیز آمده و این قول امام شافعی است و نزد امام مالک ترک است در هر دو قعده و نزد بعض مالکیه افتراش در هر دو
 قعده نیز آمده چنانکه قول امام ابی حنیفه است و نزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهد است در تشهد اخیر آن ترک است
 و اگر یک تشهد است افتراش است و هر چهار امام را درین مسئله قوسه علیّه است و وجه قول امام ابو حنیفه آنست که در سبک
 از احادیث مطلق افتراش واقع شده و آمده است که سنت در تشهد این است و نشستن آنحضرت در تشهد این چنین بود و بقیه تقیید
 باولی و آخری و جلوس برین طریق که ما اختیار کردیم اشد داشتن است و در حدیث آمده است که فضل الاعمال احمر است
 اشد و در بعض احادیث ترک در قعده اخیر نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کسرت است زیرا که قعود و روی طولی
 و مناسب است آسانی و معنی ترک بر سر نشستن است و در اینجا ترک را دو صورت گفته اند یکی آنکه ایستاده کند پای
 راست را و بگردد اند پای چپ را زیر ران راست و بگردد اند هر دو سر بر ران بر زمین و دوم آنکه بگستراند پای چپ را و ایستاده کند
 پای راست را و بر روی آورده و پای را از زیر ران با بجا بندد است و بنهد هر دو سر بر ران بر زمین - و کان یبني عن عقبه الشيطان
 و بود آن حضرت که بنی میکرد از عقبه الشيطان و مراد بقیه بعض عین و سکون قاف اتعا است که باتفاق در نماز مکرده است و
 صورتش آنست که هر دو سر بر ران بر زمین بچسباند و ایستاده کند هر دو ساق را و بنهد هر دو دست را بر زمین چنان که
 سنگ می نشیند و طبعی گفته که عقبه آنست که هر دو سر بر ران بر پاشنه یا بنهد بر زمین بلفظ عقبه مناسب تر است - و بنی ان
 یقرش الرجل ذراعیه - و بنی میکرد از آنکه بگستراند هر دو آغوش آن دست خود را بر زمین در وقت سجده و بر ندارد آنها را
 افتراش سبع مانند گسترانیدن درنده و ستمدار بر زمین و قبل مر و بچسب آن کرد که زن را باید که افتراش کند که آن بیشتر نزدیک تر

است. و کان تحمید الصلوة بالتسليم. و بود آن حضرت که ختم می کرد نماز را بسلام و آن فرض است نزد امام شافعی و واجبیت
نزد ما و تحقیق آن در شرح کرده شده است. رواه مسلم. و عن ابی حمید الساعدی قال فی نفر من صحابہ دل الله
گفت ابو حمید صحابی مشهور است انصاری از بنی ساعده حدیث می آید اجماع احادیث است در بیان نماز آن حضرت شهرت
بکفایت و در نام او اختلاف بسیار است مشهور عبد الرحمن است در میان جامعه از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و نفر
بفتح تین از سه تا ده را گویند. انا انقلکم لصلوة رسول الله من یاد و آورنده ترم از میان شمار نماز پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم را اینده اذ اکبر جل بیدیه حذر منکیه. و دیدم آن حضرت را چون تکبیر احرام میگفت میگردد و این هر دو دست خود را مقابل
هر دو دست خود را این مذہب شافعی است و نزد ما مقابل زمره هر دو گوش دارند و این نیز در احادیث آمده و در بعض روایات
تا بالای گوش نیز آمده و امام ابو حنیفه متوسط را اختیار کرده و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که گنهای دست
مقابل درش بود و انگشتان برابر گوش و سر انگشتان دیگر تا بالای گوش و تا آنکه در اوقات مختلفه هر کس بوضع آمده
باشد و الله اعلم. و انوار کح ممکن بیدیه من کبیته. و چون رکوع میکرد آنحضرت محکم و توانا میگردد و این هر دو دست خود را برابر دوز
یعنی محکم میگرفت هر دو را از برابر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را در رکوع کشاده و در
سجود بسته دارد و در تحریک و تشهد بطور خود گذارد. ثم یهبط ظهره. پس بر دوتا گردانید نشست خود را و پیچید بجانب زمین تا
هموار و برابر نشیند با گردن بهر صفا و مصله کشیدن و مائل گردانیدن و گشتن. فاذا رفع راسه استوی پس چون برین
سر مبارک را از رکوع برابر و درست ایستاده میشد. حتی یعود کل فقار مکانه. تا آنکه باز می نشست همه بند پای استخوان
نشست بجای خود و فقار نشستن فای مقدم بر قاف بنده و مهره های استخوان پشت را حد فقاره بفتح فاء و فقره بکسر فاء و سکون
قاف و فتح آن نیز گویند و فقر یعنی در پیچش مشتق از دست که از گزینگی و نا توانی پشت شکسته شده است. فاذا اید وضع بیدیه
پس چون سجده میکرد می نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی مقابل روی غیر فقرش و لا تقابلها. نگهش انداخته و دستها بر زمین
دنه گرد آورده آنها را بسوی پهلو بلکه انگشتان و گنهای بر زمین نهاده و ذرا جدا و بازو ها را بر آورده چنانکه اگر خواهی بر خال
خود از میان آنها بدر رود و درین حدیث این مذکور نشد که از قومه سجده رود و نشست زانو ها را بر زمین نهاد یا و دستها را برود
درست است و اقل فاضل تر و مختار اکثر آنکه است. و استقبال با طرف اصابع رجلیه القبلة. و بجانب قبله می نشست سر انگشتان
هر دو پای خود را در حالت سجده. فاذا جلس فی الركعتین. پس چون می نشست بعد از دو رکعت برای نشستن جلس علی رجله البسی
می نشست بر پای چپ خود. و نصب الیمنی. دایستاده میکرد پای راست را. فاذا جلس فی الركعة الآخرة. پس چون
می نشست در رکعت آخر برای قعدۀ اخیره. قدم رجله البسی. پیش می آورد پای چپ خود را. و نصب لآخری. و
ایستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد. و قعد علی مقدر می نشست بر پشتگاه خود. رواه البخاری
و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یضع بیدیه حذر منکیه اذ افتح الصلوة. روایت است از ابن عمر که آنحضرت

ثانی است و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز عدم نفع روایت میکنند و اگر فرضاً هر دو بود و عدم نفع راجح است بآنکه یکی از جنس سکونت که مناسب است بحال صلوة که خضوع و خشوع است و کلام درین مقام واسع است جمله ازان در شرح سفر السعاده ذکر کرده ایم و الله اعلم - و عنده انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم الصلوة - و هم از مالک بن الحویرث است که می دید آنحضرت را که نماز میکرد و ناذاکان فی وتر من صلاته - پس چون بود و رطاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و در رکعت - لم یفيض حتى يستوی قاعدة الخشبة - تا برابر می نشست یعنی بعد از هر دو استسقاء از سجده می نشست پس ازان بر میخاست - رواه البخاری - و این جمله استراحت است که شایسته بدان قائل اند و نزد ایشان سنت است و کیفیت آن کیفیت جلوس در رکعة اولی است و بعد از جلوس هر دو دست تکیه بر زمین کرده بر میخیزند و نزد امام ابو حنیفه و امام احمد بر دست چهار آن از جهت عذر و حاجت بود بکبر سن و غیر آن پس هر که محتاج بدان نباشد در حق وی سنت نه و تمسک امام شافعی اینجور است و در نزدی گفت حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است و عمل بدست نزد اهل علم و بهین قائل اند بعضی از اصحاب انتہی و دلیل با حدیث ابی هریره است که هم نزدی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر میخاست بر صدر و قدیم یعنی بی آنکه بنشیند و اگر چه بعضی طرق این حدیث ضعیف است لیکن صحیح الاصل است که اقبال شیخ ابن التمام و ابن ابی شیبہ از ابن مسعود آورده که وی بر میخاست و زمان بر صدر و قدیم خود بی آنکه بنشیند و از علی عمر ابن عمر و ابن الزبیر نیز آورده و از ثمال بن ابی عباس آورده که در آنم بسیار می از اصحاب چون بر میخاستند سر را از سجده دوم از رکعت اولی و ثالثه بر میخاستند همچنانکه بودند و بنشیند و دیگر اخبار و آثار درین باب بسیار است و اگر بعضی احادیث و اخبار برخلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت خواهد بود - و عن وائل بن حجر از رای آن روایت است از وائل بن حجر که صحابی مشهور است و از مالک بن بود و در پیش آنحضرت مغز بود و احوال او در جای دیگر نوشته شده است که وی دید پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم رفع یدیه حين دخل فی الصلوة - بر داشت هر دو دست خود را هنگامی که در آمد و نماز - و کبر - و تکبیر را آورد و در صحیح مسلم بی وادست - ثم انحنى ثوبه - پیر سر پیچید و در گرفت و دستها را بجامه خود ظاهر است که بر در پیچید و در آورد و بعضی گفته اند که مراد او را آوردن دستهاست و در این گفته اند که شاید یک بیت نمی رسد و در موضع یدیه الیمنی علی الیسری - پیر سر بنا و دست راست خود را بر دست چپ نهادن است و دست چپ متقی علی است میان الله الامام مالک که نزدی ارسال است با جواز وضع ولیکن نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد در نه زانف ندوزد و شافعی بر ابرسینه یعنی بالاتر از زانف و بروایتی از احمد غیر است خواه زیر زانف اند یا بر ابرسینه و احادیث در هر دو آمده و گفته اند که ابر درین باب واسع است هر چه کند درست است و آنچه متیقن است نهادن دست راست بر چپ و در زیر زانف یا بر سینه مخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابو حنیفه آنچه مرسوم و معتاد است در شاهد اختیار کرده و آن تحت سره است - فلما اراد ان یرکع - پس هنگامی که خواست که رکوع کند - اخرج یدیه من الثوب - بیرون آورد و هر دو دست را از جامه - ثم رفعهما و کبر فکع - پیر سر برداشت و دستها را و تکبیر گفت و رکوع رفت و

ادین معلوم میشود که دستها را در وقت برداشتن و بکسر گفتن از جامه آستین بیرون باید آورد - فلما قال - پس چون گفت
 سمع الله لمن حمده رفع یدیه - برداشت هر دو دست را - فلما سجد یسجدین کعبه - چون سجده کرد سجده کرد میان هر دو دست
 دست یعنی سر را در وقت سجده میان دو دست داشت - رواه مسلم - وعن سهل بن سعد صحابی مشهور است آخرین
 مات بالمدنیة - قال کان الناس یأمرون ان یضع الرجل ید الیمنی علی ذراع الیسری فی الصلوة - بودند مردم که امر کرده
 میشدند بنهاندن هر دو دست را بر ذراع چپ در نماز یعنی قریب بذراع چون دست را بر دست یابند دست ی بنامند تا چار
 نزدیک بذراع واقع میشد که بر ذراع اند چنانکه اصلا بر دست نماند و عقید رجل الثانی است و امر آنرا نیز همین حکم است -
 رواه البخاری - وعن ابی هریرة قال کان رسول الله - گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة
 چون می ایستاد بنماز - یکبر چنین یقوم - یکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد و مراو یکبیر تحریمه است - ثم یکبر چنین یقول - بعد از آن یکبیر
 میگفت در وقتیکه بر کوع میرفت - ثم یقول - پس میگفت - سمع الله لمن حمده چنین یقول - رفع صلیه من الركعة - در وقتیکه
 بر میگذاشت استخوان پشت خود را از رکوع - ثم یقول وهو قائم - پس میگفت و حال آنکه وی ایستاده است - ربنا لک الحمد ثم یکبر
 یکبیر میگفت - چنین یسجد - در وقتیکه فرو میرفت یعنی برای سجده - ثم یکبر چنین یقول - پس یکبیر میگفت در وقتیکه سر
 بر میگذاشت یعنی از سجده - ثم یکبر چنین یسجد - پس یکبیر میگفت در وقتیکه سجده دوم میرفت - ثم یکبر چنین یقول - پس یکبیر میگفت
 در وقتیکه سر بر میگذاشت از سجده دوم - ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها - پس میکرد آنچه مذکور شد در نماز همه نماز - حتی یفعلها
 ما انکله او امیکد و تمام می کرد نماز را - و یکبر چنین یقوم من الثنن بعد الجلس - و یکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد از رکعت
 از قعدہ اعلی درین حدیث ذکر یکبیر است درین اوقات و احوال مذکور بدین - متفق علیه - وعن جابر رضی الله
 عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضل الصلوة طول القنوت - بهترین نماز نماز است که در وی درازی قنوت
 است و قنوت یعنی قیام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و سکوت آمده و مرا و اینجا قیام داشته اند پس معلوم شد که طول
 قیام در نماز افضل است زیرا که در وی مشقت و خدمت و طاعت بیشتر و ظاهر تر است و علما را اختلاف است که قیام در
 نماز افضل تر است یا سجود و اینجا حدیث متمم طائفه است که میگویند قیام افضل است و نیز ذکر می که در قیام است قرآن است
 و قرآن افضل است از تسبیح و تهلل و غیره نیز همین است و این بحث در شرح سفر السعاده بتفصیل ذکر کرده شده است فلیطلبه من اراد
 الفصل الثانی - عن ابی حمید الساعدی قال فی عشرة من احباب النبی - گفت ابو حمید در میان ده کس از صحابا
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم انا احکم بصلوة النبی - من دانایتریم در میان شما بکیفیت نمازی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گزارده و از شما
 معلوم میشود که اگر یکی دعوی علمیت کند بحکم واقع بر اے مصلحت دینی نه بوضع نفسانی درست باشد - قالوا - گفتند آن
 جماعه از صحابا که پیش ایشان این دعوی کرد - فاعرض - پس چون دعوی میکنی که تو دانایتری عرض کن بر ما و ظاهر هر کس
 آنرا نماند انیم که صحیح است دعوی تو - قال کان رسول الله - گفت بودند پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة رفع یدیه حتی یجاو

بهامتنکیه - چون می ایستاد برای نماز بر می داشت هر دو دست را تا آنکه برابر میگردد و اینها را هر دو دست خود را بر سر می گذشت و میگفت
این حدیث صحیح است در تأخیر تکبیر تحریمه از رفع یدین چنانکه مذکور است امام ابوحنیفه است - ثم یقرأ - بپس از آن میگوید - ثم یکر و یرفع
یدیه حتی یجاذی بهامتنکیه - بپس از تکبیر میگفت و بر می داشت هر دو دست را تا برابر میگردانید هر دو دست را بر دوش خود را
بر کعبه و یضع راحته علی رکنیه - بپس از رکوع می کرد و می نهاد هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوئی خود را ثم یقعد - بپس
اعتدال میکرد و در رکوع و در تفسیر اعتدال می گوید که - فلا یصبی رأسه ولا یقنع - یعنی یضم یا مفتح صاف و در کسر نای شمرده
ولا یقنع یضم یا وسکون قاف و کسر نون پس پایان نمی کرد بر سر زانو بر می داشت بلکه برابر و هموار می داشت پشت و سر را و او
است که اعتدال یعنی اطمینان دارند چنانکه در جلسه میان هر دو سجده و جلسه استراحت خواهد گفت - فلا یصبی رأسه ولا یقنع
جدا دارند و این معنی در روایت ابن حبان و مسلم و لایصوب بی فاعله هر ترست و در لفظ یصبی تحقیق است که در شرح ذکر کرده شده است
ثم یرفع رأسه فبقول - بپس بر می داشت سر خود را پس میگفت - سمع الله من حمده - درین حدیث ذکر زینالک الحمد نیست - ثم
یرفع یدیه حتی یجاذی بهامتنکیه معتدلا - بپس بر می داشت هر دو دست خود را تا دو شانه با اعتدال تمام - ثم یقول - بپس میگفت - الله
اکبر ثم یمشی الی الارض ساجدا - بپس می افتاد بجانب زمین برای سجده - فیجانی یدیه عن جنبیه پس دور می داشت هر دو دست خود را
از هر دو پهلو و یفتح اصابع رجليه - و دو تنای گرد انگشتان هر دو پا را چنانکه سه سه بای انگشتان بجانب قبله بودی و پنج تنای
بعجمه شست کردن انگشتان پا سه وقت شستن و اصله الدین کذا فی الصراح - ثم یرفع رأسه - بپس بر می داشت سر را و سجده و
یعنی رجلا الیسی - و دو تنای گرد یعنی می گسترانید پای چپ خود را - فیقعد علیها - پس نشست بر آن - ثم یعتدل حتی یرجع کل عظم فی
موضعه - بپس اعتدال و اطمینان میکرد و درین نشستن تا آنکه باز می گشت هر استخوان در جای خود معتدلا - در حالیکه تمام
اعتدال است این تاکید یعنی اعتدال میکند ثم یسجد - بپس سجده میکرد یعنی بتکبیر چنانکه از حدیث سابق معلوم شد - ثم یقول - بپس میگفت -
الله اکبر یرفع و بر می داشت سر را - و ینی رجلا الیسی - و دو تنای گرد پای چپ خود را - فیقعد علیها - پس نشست بر پای چپ از
برای جلسه استراحت - ثم یعتدل - بپس قرار می گرفت - حتی یرجع کل عظم الی موضعه - تا آنکه باز می گشت هر استخوان بجای خود
فیض - بپس برخاست - ثم یصنع فی الركعة الثانیة مثل ذلک - بپس می کرد در رکعت دوم مانند آنچه کرد در رکعت نخستین را
اکثر است از جهت عدم استقلال - ثم اذا قام من الركعتین - بپس چون می ایستاد بعد از دو رکعت بنابر قرات تشهد و ذکر
آن درین روایت نیست چنانکه در روایت دیگر که مرابی و او را ذکر کند باید که رفع یدیه حتی یجاذی بهامتنکیه - تکبیر گفت و
بر داشت هر دو دست را تا مقابل دوش - کما کبر عند افتتاح الصلوة - چنانکه تکبیر گفته بود ادا دل نزد شروع کردن در نماز - ثم یضع
بپس می کرد از آنچه مذکور شد - فی لقیته صلواته - در باقی نماز خود - حتی اذا کانت السیة الی فیها التسلیم - تا آنکه چون می بود
سجده دوم از رکعتی که بعد از دو رکعت تشهد است و در دو سلام است - خرج رجلا الیسی - بیرون می آورد پای چپ خود را
و قعد موقفا علی شقه الایسر - و نشست بر سینه بر جانب چپ - ثم سلام - بپس سلام میداد فاولوا - گفتند آن صحابه

نشان

که میان ایشان گفته بود که من و اناترم نماز آن حضرت - حدیث - راست گفتی - بگو اکان یصلی - همچنین بود آن حضرت
که نماز سبک از دعا هر این عبارت و دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم باین تفصیل مذکور بودند پس دعوی حکایت از این
رضی الله عنه درست نیاید پس حل بر آن باید کرد که تصدیق ایشان بر او را بجهت وثوق بخیر اوست و بعد اعلم - رحمه الله - بود او
والله اعلم و در روی الترمذی و ابن ماجه مناه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - و این حدیث در سطر السعادة از صحیح ابن
حبان و مسلم نیز روایت کرده است - و فی روایت لابی داود و من حدیث ابی حمید - و در روایتی مرابی و در ذور از حدیث
ابی حمید این چنین آمده که - ثم رکع فوضع یدیه علی رکبته - پستتر رکوع کرد پس بناد هر دو دست را بر هر دو زانو خود
کانه قابض علیهما - گوید که وی پنج گزنده است بر دو زانو - و در تریه - و زه ساخت هر دو دست را دو تریه کردن کمان
را یعنی دو گز و این مرفیق مشابه زه گشتند و سیلو با مشابه کمان که بر آن زه کنند چنانکه گفت - فجاها عن
جنبیه - پس در روایت هر دو دست را از هر دو سیلو خود - و قال - و گفت - ثم سجد - پستتر سجده کرد و فاکر انما جنته الارض لیس
شکن و ثابت گردانید یعنی خود را در پیشانی خود از بر زمین از اینجا معلوم میشود که سجده به بینی و پیشانی هر دو باید کرد و آن حضرت
نیز همین موافقت می کرد و احادیث نیز متضاد و متوافق اند بر آن و اگر ریکه از این اقتضای کجاست درست نزد امام ابو حنیفه
آیا کرده است و بر روایتی بجهت تنها کرده نه و نه و نه صاحبیه جائز بود و در حدیث آمده است که سجده به پشت عضو باید و بر زانوی
به پشت استخوان روست و دو دست و دو زانو و دو پای و در حدیث صحیح بچای روی پیشانی واقع شده و تحقیق آن
در باب اسجود بیاید - و محی یدیه عن جنبیه - و یک خود داشت هر دو دست خود را یعنی مرفیق را از هر دو سیلو خود و وضع
کفیه و منکبیه و بناد هر دو کف دست را برابر هر دو دست خود - و فرج بین مخذبه - و کشاده گرد میان هر دو زانو خود غیر
حامل بطبقه علی شئی من مخذبه - باز نهنده شکم خود را بر چپ زانو خود - حتی فرج - تا آنکه فارغ شد از هر دو سجده - ثم
جلس - پستتر نشست - فافترش جله البسری - پس بگسترانید پاسب چپ خود را - فاقبل بعد الیمنی علی قبلته - و پیش
نشست پای راست بر قبله خود و این مستلزم ایستاده داشتن اوست - و وضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی - و بناد و کف دست
راست را بر زانوی راست خود - و کفه البسری علی رکبته البسری - و کف دست چپ را بر زانوی چپ خود - و اشار
باصبع الی السبابة - و اشارت کرد در وقت اشهدان لا اله الا الله بانگشت خود که سبابه است بر داشتن آن درونی و نما
در اشارت و سبابه انگشتی که مفارن بانگشت راست و او را سبابه ازان گویند که سب در لغت بمعنی دشنام آید و عرب در
وقت دشنام اشارت بدان کنند و این اسم جاہلیت است و در اسلام آنرا مسجد و سباحه گویند که در وقت تسبیح و توحید بدان
اشارت کنند و همین اشارت همچنانکه اشارت است بتوجید باری تعالی متضمن سب و شتم شیطان نیز هست که قبیل و فی آخری
و در روایت دیگر مرابی و در این چنین آمده که - و اذا قعدت رکعتین - و چون می نشست بعد از دو رکعت بر
تپه او - فعد علی یطین قدم البسری - می نشست بر کف پاسب چپ خود - و نصب الیمنی - و ایستاده می کرد پای

راست را - و اذا كان في الرابعة - و چون می بود در رکعت چهارم این دروغی است و حکم رکعت سوم در نماز میسرین
خواهد بود - انضی بولوكه اليسرى الى الارض - مناس میگرد و میسرین چپ را بسوی زمین - و اخرج قدميه من
ناحيته واحدة - و بیرون می آورد هر دو پاے خود را از یک جانب که جانب راست است - وعن وائل بن حذافه
البصراني صلی اللہ علیہ وسلم حين قام الى الصلوة رفع يديه - روایت است از وائل این حجر بن عدییم حاکم صحابی مشهور
است از ابنا می ملوک بین بود و بشرقت اسلام مشرف شد و نزد حضرت مسعود مکرگفت که وی دید آنحضرت را با سنگا میگرد
می ایستاد و بناز بر میداشت هر دو دست خود را - حتی كانتا بجبال منكبیه - تا آنکه می شدند در مقابلہ ہر دو پیش دی - و حکایت
ابہامیہ اذینہ - و برابر میکرد ہر دو انگشت ز خود را ہر دو گوش خود را - ثم کبر - پشتر تکبیری بر آورد و انجذبت نیز رفت
مذہب امام ابو حنیفہ است در ناخیر تکبیر از رفع - رواہ ابو داؤد و فی رواۃ لہ - و در روایتی مرابی داؤد و ابجای
حاذی ابہامیہ اذینہ این چنین آمده کہ - یرفع ابہامیہ الی تحتہ اذینہ - بر می داشت ہر دو انگشت ز خود را بسوی
زمرہ و گوش خود - وعن قتیبہ بن شیبہ یفتح قاف و کسر - با بین ہلب - یضم ہا و سکون لام و بعض گفتہ اند صواب یفتح ہا و کسر
ست ثانی ثقہ است و پدر او را صحبت است قدوم آورد پدر رے بران حضرت و کل بود پس آن حضرت دست مبارک
خود را فرو آورد بر سرش پس روید موسی او و ہلب یضم موسی را گویند و الہب موسی را دین لقب است و نام وی
یزید بن عدی است و بعض گفتہ اند سلام و صحیح قول اول است - عن ابیہ - روایت میکند از پدر خود کہ ہلب است
قال - گفت پدر رے - کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یومئذ - اقامت میکرد مارا - فیاخذ شمالہ
بیمینہ - پس میگرفت دست چپ خود را بدست راست خود - رواہ الترمذی و ابن ماجہ - وعن رفاعۃ بن رافع
صحابی النضاری خزرجی است کثرت او ابو معاذ است پدری است و پدر او از نقباء است و رے برادر مالک بن
رافع و خلا و بن رافع است و وی اول کسی است کہ ایمان آورد از قبیلہ خزرج و حاضر شد عقبہ ادلی را و ہو با علی
رضی اللہ عنہ در حرب جمل و حقین - قال - گفت - جاہ رجل - آمد مردے - فضلی - پس نماز بگزار و رے السید -
در مسجد - ثم جاہ فسلم علی النبی - پشتر آمد پس سلام داد بر پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ
وسلم اعد صلوٰۃ فانک لم تفعل - باز گردان نماز خود را زیرا کہ بدرستی تو نماز نکرده - فقال علمنی - پس گفت تعلیم کن مرا یا رسول
اللہ کیف صلی - کہ چگونه نماز بگزارم - قال اذا توجهت الی القبلة - فرمود آنحضرت چون روی آری بجاہ قبلہ - فکبر - پس
تکبیر بگو - ثم اقرأ بام القرآن - پشتر بخوان سورہ فاتحہ را - و انما اشار اللہ ان تقرو - و بخوان چیزے را یعنی سورتی دیگر را
با فاتحہ کہ خواہد خدا یتعالی کہ بخوانی یعنی چیزے را کہ بخوانی تو و چون خواست بندہ بخواند حق نمیشد باین عبارت
میگویند فاذا رکعت فاجعل احتیک علی رکبتیک - پس چون رکوع کنی پس بگردان ہر دو دست خود را بر ہر دو زانو خود
و کن رکوعک - و حکم کن و بقرا و آرام کن رکوع خود را - و امد و فکرت - و دراز کن و برابر در پشت خود را - فاذا رفعت فاقم

صلبک - پس چون بر داری سر را از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را - و ارفع ساسک - و بر داری خود را
یعنی راست بایست - حتی ترجع العظام الى مفاصلها - تا آنکه باز گردند استخوانها به پشت بسوی بندهای خود و جاها
خود - فاذا سجدت فکن للبحر - پس چون سجده کنی پس قرار کن و اطمنان کن بر سجد - فاذا رفعت فاجلس على
فخذک اليسر - پس چون بر داری سر خود را پس نشین بر ران خود یعنی قدم چپ خود احتمال دارد که این را بعد از
هر دو سجده بگوید پس مراد جلوسه است راحت بود و احتمال دارد که مراد سر برداشتن از سجده اولی باشد و بر هر تقدیر این مختصاری بین
کلام کرده - ثم اصنع ذلک فی کل رکعة سجدة - پس هر یک این مذکور را در هر رکوع و سجده یعنی لطمن - تا آنکه قرار دارا مکتبی در
رکوع و سجده و جلوسه نه لفظ المصاحیح - این لفظ مصاحیح است و رواه ابو داود و مع تغییر لیسیر و روایت کرد از ابو داود و ابانک
تغییری - و رومی الترمذی الشافعی معناه - و مضمون این حدیث مضمون همان حدیث ابی هریره است که در اول باب گذشت
باختلافی که در بعض الفاظ واقع است و مباحث و تحقیقات همان است که مذکور شد - و فی روایت الترمذی - و در روایتی مرتزقه
را این چنین آمده که - قال - گفت آن حضرت بر اس تعلیم آن مرد - اذ اتممت الی الصلوة فتوضأ چون خواهی که بایستی بسجده
نماز پس وضو کن - کما امرک الله به - چنانکه امر کرده است ترا خدا تعالی بوضو - ثم تشهد - پس تشهد از آن گو - فاقم - پس
اقامت گو و بعضی از تشهد قرات شما دینین مراد داشته اند که خواندن آن بعد از وضو فضیله کثیر دارد و اقامت بر پا
داشتن نماز و گزاردن آن - فان کان معک قرآن - پس اگر باشد با تو در حفظ تو مقداری از قرآن - فاقرا - پس بخوان -
والله - و اگر نباشد با تو قرآن و یاد داری چیزه از آن - فاحمد الله - پس حمد بگو خدا تعالی را - و کبر - و تکبیر بگو و بزرگی یابد
کن ادرا - و تلبیل کن و توحید کن - و از اینجا معلوم می شود که هر که قرآن یا ندانسته باشد یا ندانست سحان الله و الحمد لله و الله
الاله و الله اکبر بجای قرآن بخواند چنانکه کسی ایمان آورد و داند آمدن وقت نماز وضو یا گرفت قرآن نشد و اگر تسبیح و تلبیل
بکند و نزد بعضی از شافعیه هفت ذکر بکند بعد از آیات فاتحه الكتاب که نهفت اند و ظاهر آن مرد نیز نو مسلم بود و هنوز احکام
و شرائع بر تمام نیاموخته بود و از اینجا بود و تفسیر و در ادای نماز کما ينبغي - ثم اركع - پس سر رکوع رو - **عمن الفضل**
بن عباس - من اولاد عباس است و از انساب بسیار است کینت ابو محمد است و بعضی گفته اند ابو عبد الله و قات یافت در
زمان امیر المؤمنین عمر و طاعون عمواس شش شان عشر و بعضی گفته اند کشته شده بوم الیرموک شش شمس عشر و الله اعلم - قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم الصلوة تنقی نیتی - یعنی نماز فضل فضل است که دو روز و گرانچه در روز و چهره در شب و امام شافعی این را پذیرفته
است و نزد امام ابو حنیفه چهار رکعت افضل است در روز و در شب و بقول بی یوسف و محمد در شب و دو روز و در چهار رکعت
رکعت و دلیل امام شافعی اینجاست است و دلیل حنبلیه قیاس بر تراویح و امام ابو حنیفه میگوید بصحبت رسیده است که آنحضرت بعد
از عشا چهار رکعت میگذارد و در صلوٰۃ نخل نیز چهار رکعت آمده و نیز در چهار رکعت شقت بیشتر است با و است تحریمیه در عشا
که در وی شقت بیشتر فاضل نزد آنکه فرمود که نماز دو گان و دو گان است محمول بر آنست که نماز فضل فرود بیاورد یعنی یک رکعت و سه

رکعت نمی باید گزارده آنکه افضل است بجهت دلیل که گفتیم که مشقت در چهار بیشتر است پس وی افضل باشد فافهم و نصحت رسیده است که آنحضرت نماز تجدید و دو گزارده است - تشهد فی کل رکعتین - التحیات خواندن است در هر دو رکعت این بیان شنی شنی است و تاکید است - و فرستی کردن و نیاز مندی کردن است در باطن - و تضرع - و زاری کردن و فرستی نمودن بنظر و شکستن - و سبکی و نامرادی داشتن - ثم التفتع بدیک - پشتر بر میداری هر دو دست خود را افتراغ دست برداشتن در دعا - بقول دین قول بن عباس است در تفسیر کلام آنحضرت یعنی بگوید آنحضرت و بخوابد این قول خود که - ثم التفتع بدیک - پشتر بر میداری هر دو دست را بسوی پروردگار خود مستقبل ایستاده و جهک مقابل کننده کنه های دست را روی خود را چنانکه در حالت دعا سنون است - و تقول - و میگوئی - یارب یارب - ای پروردگار من ای پروردگار من قبول کن دعای مرا و به مطلوب مرا - ومن لم یفعل ذلك - و کسیکه نکند این مذکور را یا دعا را - فهو کذا و کذا پس آنکس یا نماز آنکه چنین چنین است کنایت است از حقوق نقصان و خسارت بحال و - و فی رواية فهو خداج - و در روایتی آمده که آن نماز خداند خداج است یعنی نقصان و خداج بکسر خاء معجمه در آخر حیم زائده بر پیش از مدت زائده ناقص الحلقه در واه التمدیدی

الفصل الثالث - عن سعید بن الحارث بن اسلم - یضمیم و تشهد بد لام - قال صلی لنا ابو سعید الخدری - گفت سعید بن حارث الفزاری که از مشاهیر تابعین است و ثقه است و قاضی مدینه مطهر بود نماز گزارد برای ما یعنی امام است کرد ما را ابو سعید خدری که صحابی مشهور است - فمر بالتکبیر پس بلند گفت تکبیر - حين رفع رأسه من السجود - و هنگام برخواستن سر خود از سجده و حين سجده و هنگام سجده کردن بار دوم - و حين رفع من الركعتین - و هنگام برداشتن سر از دو رکعت و لیستون برای رکعت سوم - و قال یکنه اریث التبی - و گفت همچنین دیدم پیغمبر صلی الله علیه و سلم رواه البخاری مقصود آن است که امام هر چند تکبیرات و تفتیس باین جهر تکبیر التفاتی است شاید که سخن در آنها افتاده باشد و اگر مخصوص باشد قیاس کرده میشود ماسوای آن از تکبیرات و سمع المدین حمده بران و در روایت اسمعیلی ذکر باتی تکبیرات نیز آمده و گفت بنابر شد ابوهریره یا خا شد پس گزارد ابو سعید پس جهر کرد تکبیر در هنگام افتتاح و هنگام رکوع الحدیث و در غیر روایت اسمعیلی این زیادت نیز آمده که جهر کرد ابوهریره و چون برگشت از نماز گفته شد او را که مردم اختلاف کردند در نماز تو که در آن جهر کردی بتکبیر پس پشتر بر آمد و گفت باک ندارم از شما که اختلاف کنید یا نکنید و دیدم من پیغمبر صلی الله علیه و سلم که همچنین میکرد و نماز را گویا که اختلاف داشتند مردم در آن زمان و در این گفتن تکبیر است گفتن آن مردان و غیره از بنی اسمعیلی گفتند ابوهریره امامت میکرد مردم را و اریث مردان بحدیث که از آن بعضی انشراح - و عن عكرمة قال صلیت خلف شیخ بکاه - گفت عکرمة که مولای ابن عباس و از فقهای مکه است نماز گزاردم در پس پیری در که گفته اند که مراد باین پیر ابوهریره است - فکبرتین و عشرین تکبیر پس تکبیر گفت یعنی جهر است و دو تکبیر در نماز چهار گانی است یعنی رکوع و تکبیر افتتاح و تکبیر قیام از تشهد اول - فقلت لان عباس انما حق - پس گفت مراد بن عباس آنکه وی یعنی آن شیخ احمق است یعنی جاهل بخیر است که جهر میکند تکبیرات - فقال - پس گفت

این عباس حکم را - بگوید ترا ما در تو و این دعائی است که بقصد جزو متع کنند و گاهی بمنی تعجب نیز اطلاق کنند
و تحقیق آن که دعا بمرگ اوست مرد نیست - سنه ابی القاسم - ابن جبر بن کبیر سنه ابی القاسم محمد رسول الله است - صلی الله
علیه وسلم رواه البخاری - وعن علی بن الحسین رضی الله عنهما برسله - روایت است از امام زین العابدین علی بن امام
حسین بطریق ارسال - قال کان رسول الله کف بوجیه خدای صلی الله علیه وسلم کبیر فی الصلوة کما خفض مرفق - تکبیر میگفت در
نماز هرگاه که نسبت میکرد در خود را چنانکه در وقت رفتن بر کعبه و سجود و هرگاه که بر می داشت نماز چنانکه در قومه و جلسه - فلم تنزل
مکاب صلوة صلی الله علیه وسلم - پس همیشه بود آن حضرت نماز آنحضرت - حتی لقی الله - تا آنکه ملاقات کرد خدا را و رسید به رگه او
یعنی وفات یافت - رواه مالک - وعن علقمه قال قال لنا ابن مسعود کف علقم بن قیس بن مالک که از کبار فقهاء و ثقات
تابعین و از باران ابن مسعود است و علقمه چند کس اند از تابعین و آنکه مخصوص است بسلخ از ابن مسعود است و نیز رواست
و از ابو بکر و عثمان گفت ما را ابن مسعود - الاصلی کلم صلوة رسول الله یا انگارم با شما نماز را چنانکه میگزارد پیغمبر خدا - صلی
الله علیه وسلم فیکلم پس بگزارد این سجود بالشیان نماز آنحضرت را - و لم یمنع یدیه الا فرقة واحدة - و بر نداشت هر دو دست خود را
مگر یکبار - مع تکبیر الا فتاح - با تکبیر تحریمه این حدیثی است از ابن مسعود که در عدم رفع یدین آمده چنانکه مزه خفیه است
رواه ابو داود و الترمذی و الشافعی و قال بود او و لیس هو صحیح علی بن الحسین بنیست انجید صحیح برین معنی و ترمذی و اباب
عقد کرده اول در رفع یدین و اباب بگوید در عدم رفع یدین و درین باب انجید است را آورده و گفته که درین باب از بر ابن عباس
نیز حدیث آمده و حدیث پیش این سجود حسن است و باین فاعلند بسیاری از صحابه و تابعین قول سفیان ثوری و ابی کوفه این است
لعمد الله بن المبارک در باب اول نقل کرده که حدیث رفع یدین ثابت است و حدیث ابن مسعود در عدم رفع ثابت است
و جز این حدیث در باب عدم رفع اخبار و آثار بسیار است چنانکه سابقا علی الاجمال شارت بدان کردیم - وعن ابی حمید
الساعدی صحابی مشهور است نصاری از بنی ساعده حافظ صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا قام الی الصلوة استقبال القبلة - بود آنحضرت چون می ایستاد و نیاز روی می آورد بسوی قبله - و رفع یدیه - و
بمیداشت هر دو دست خود را - و قال - و می گفت - الله اکبر رواه ابن ماجه - وعن ابی هريرة رضی الله عنه -
قال صلی الله علیه وسلم گفت گزارد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم النظر - نماز ظهر را وقتی مؤخر الصفوف رحل - و در صف پایان
از صف اول بود - فاسأله الصلوة - پس بگزارد نماز را - فلما سلم ناداه رسول الله - پس چون سلام داد آن مرد او را و او
و بخواند و این خدای صلی الله علیه وسلم - و فرمود - یا فلان الا تسقی الله - ای فلان نمی تری از خدا ویر بهتری کنی از
عذاب و - الا تری کیف تقابل - آیا نمی بینی که چگونه نماز می گزاری - انکم تزبون انی یحیی علی بنی هاشم و الصنفون - بدرستی که
شما گمان می برید که پوشیده است برین چیزی از آنچه میکنید شما - والله لاری من خلفی - بخدا سوگند بر پشتیکه من هر آینه
می بینم از پشت خود کماری من بین یدیه - چنانکه می بینم از پیش روی خود - رواه احمد و بدانکه این حدیث آنحضرت

صلی الله علیه وسلم از پیش پس بطریق خرقی حادث بود بوحی یا بالهام و گاه گاهی بودند دائم و مویده آن است آنچه در خبر آمده است که چون نائقه آن حضرت گم شد و در نیافت که کجاست متفقان گفتند که محمدی گوید که خبر آسمان میسرانم و نمیدانم که نائقه او کجاست پس فرمود آن حضرت و بعد من نمیدانم مگر آنچه بداناندر برادر و دگارسن اکنون بنمودم برادر و دگارسن که وی در جای چنین و چنان هست و مهار و سه در شلخ و درختی بنده شده است و نیز فرموده است که من بشنم نمیدانم که در پس این دیوار چیست یعنی بے دانایی بدن حق سبحانه و لا جرم چون نماز افضل و ارفع حالات آن حضرت بود و صلی الله علیه و سلم انگشتان حقائق اشیا و اعیان موجودات و اطلاع بر آن درین حالت اتم و کامل بوده باشد و شود و آنحضرت موجب استغراق غیبت از کائنات بنود چنانکه حال مشکنان که کائنات این اند می باشد و شلخ میگوید قدس بعد از ابراهیم که نماز مقام کشف و حضور است نه محل غیبت و استغراق و اضحلال و بعض میگوید که میان دو کشف آنحضرت صلی الله علیه و سلم آله البصار نیز مخلوق بود مانند سوره و برین سخن غریب است بر روایت صحیح ثابت نشده و الله اعلم

باب ما یقرأ بعد التکبیر

باب در بیان چیزی که خوانده شود در نماز بعد از تکبیر احرام بدانکه در احادیث صحیح و اربعه و اذکار در استغفار صلوة و از روضه چنانکه انی وجهت وجهی للذی فی سطر السموات و الارض و سبحانک اللهم و جزآن و آن مستحب است نزد شافعی و در بعضی از نواض کلا و بعضا و نزد حنفیه و همچنین در ظاهر مذاهب اکثر اهل حق مستحب است سبحانک اللهم و بحمدک لی آخره و هر چه جز این مروی میگوید مستحب است بخواند بر نماز سجده بلکه مطلق افضل است که انی اهدایه و نزد امام ابی یوسف جمع است میان ثنا که مراد بوسی سبحانک اللهم است میان توحید که وجهت وجهی است و مختار طحاوی همین است و غیر است که توحید بعد از ثنا گوید یا قتل از وی مشهور تا خیر توحید است از ثنا

الفصل الاول - عن ابی هریره قال کان رسول الله - گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا - **صلی الله علیه وسلم** لیست بین التکبیر و بین القراءة اسکانه - خاموش می شد میان تکبیر و میان قرات خاموش شدنی لیست لفتح یا و ضم کان است چنانکه مشهور است و بعضی با و کسر کاف نیز روایت است یعنی اول و اسکانه یکسر حمزه مصدر است یعنی سکوت بر روایت ثانی بر قیاس و بر اول برخلاف قیاس و مراد بسکوت در اینجا ترک جهر است نه سکوت از ذکر نقلت بابی انت و امی ابو هریره میگوید پس گفتم من بان حضرت پدر و مادر من فدای تو باد - یا رسول الله اسکا تک بین التکبیر و بین القراءة تمام تقول - می پرسم ترا خاموش شدن ترا میان تکبیر و میان قرات چیست که چه میگوید و چه میخوانی و ران اسکانه روایت مشهور است و برقع نیز روایت است - قال قول - گفت آنحضرت میگویم این کلمات را - اللهم یا عینی بین خطابانی بارخدا یا دوری کن میان من و میان گناهان من که کرده ام - کما بعدت بین المشرق و المغرب - چنانکه دوری کرده میان شرق و مغرب طلب میکند محو گناهان گذشته را بتوبه و آمرزیدن بر وجه مبارک و تا کبیر - اللهم لتقی - خداوند پاک گردان مراد از روایتی که قبلی پاک گردان من المخطیاء از گناهان کرده و ناکرده - کما تعنی الثوب الابيض من الدنس - چنانکه پاک و دیرینه

جس میں سفید از چرک پریم ناک شدن طلب میکنم جو انما زلوب گذشتہ و حفظ عصمت از گناہان آئینہ و شخصیت بجایہ سفید بخت
مبالغہ در تقیہ است کہ نمود و نش در وی بیشتر است اگر چہ قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت کہ مولود است آدمی زاد و بران -
اللهم غسل خطایہی خداوند بپوشی گناہان مرا کہ کرده ام - بالماء والنج والبر - آب و برف و ذراہ اشارت است بانواع طہارت
و انقسام مغفرت و مبالغہ و غسل و تقیہ است و تلج بسکون لام و بر و بفتح را متفق علیہ - وعن علی رضی اللہ عنہ - قال کان النبی
کففت امیر المؤمنین علی بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذ اقام الی اصولۃ - چون ہی ایستاد نماز - و فی روایتہ - و در روایتہ
بجای کان اذ اقام الی اصولۃ این عبارت آمده است کہ - کان اذ افتح اصولۃ - بود آنحضرت چون شروع میکرد در نماز بکبر
ثم قال تکبیری بر آورد و پیش میگفت - وجبت و جہی للذی فطر السموات والارض - رومی آورد و بسوی کسیکہ شکافندہ و از عدم
بوجود آوردہ آسمانها و زمین را - حیفا - مسلمان و درست دین مائل از باطل بحق - و اما نامن المشرکین - سو نیستیم از کافران
ایجاد کنندہ جز حق را بحق در عبادت - ان صلواتی و نسکی - بدرستیکہ نماز من و عبادت من - و بحیای و دمائی - و زندگی
من و مردن من - لیدرب العالمین - مر خدا سے راست کہ پروردگار جهانیان است - لا شریک لہ - نیت ایستادہ
در ربوبیت و اتحاق عبادت - و بذلک امرت - و بتوحید و اخلاص در وسے آوردن بسوسے حق ہر کردہ شدہ ام
و اما من المسلمین - و من از چلہ اسلام آرندگان و امثال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان ام امر حق را چہ
امر شرعی و چہ امر ارادی تو در وایتی چنانکہ و فصل ثالث بیاید (و اما اول المسلمین) و من اول مسلمانانم و گفته اند کہ
این مخصوص جناب نبوت مآب است صلی اللہ علیہ وسلم کہ اول و سابق است در اسلام بر ہر کہ جزاوست چہ ہر پیغمبر سابق است
در اسلام بر اوست خود و در قرآن مجید بآن حضرت امر واقع شدہ کہ این چنین بگوید و از غیر حضرت وی این سخن درست
نیاید و دروغ بود پس بعضی گفته اند کہ نماز بسوسے فاسد گردد و صحیح آن است کہ اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند
و اظہار از حالت خود فاسد نگردد و گفت بندہ ضعیف عفا اللہ عنہ کہ اگر این جملہ را بخبر ندارند و مقصود انشاء تعجید یا
و اسلام و اظہار انقیاد و ہتسلا و اظہار غایت اطاعت و انقیاد دارند و چہ دارد و چنانکہ خدام ملک نزد و و امر حکم انشاء
می گویند ہر چہ فرمان شود و سخت کسیکہ امثال امر نماید و گردن باطاعت و انقیاد و ہد من باشم مقصود اظہار و انشای
و رغبت و اطاعت است واللہ اعلم - اللهم انت الملک - خداوند اتوی بادشاہ علی الاطلاق متصرف در ملکات ملکوت
لا الہ الا انت - نیست هیچ معبودے بحق مگر تو - انت ربی و انا عبدک - توئی پروردگار من و من بندہ تو ام - ظلت لغسی
ستم کردم بر ذات خود و بتقصیر در بندگی - و اعترفت بذنبی - و اقرار کردم گناہان خود و تو فرمودہ کہ ہر بندہ کہ بہ گناہ
خود معترف آید بدرگاہ من آمرزم اورا - فاغفر لی ذنوبی - پس بیا مرز مرا گناہان مرا - جمیعاً - ہمہ - ان لا یغفر الذنوب
الا انت - زیرا کہ نمی آمرزد گناہان را بکس مگر تو - و اہدنی لاسن الاخلاق - و راہ نامر بہ نیکوترین خویش بختہا - لا یہد
لا حسنها الا انت - راہ نمی نماید بہ نیکوترین اخلاق بکس مگر تو - و اصرف حتی سبیہا لا یصرف عنی سبیہا الا انت - و در گناہان

از من خلق تاجی بدرابر منیکہ و انداز من خلق تاجی بدرابر منیکہ - لبیک - استادگی دارم برای خدمت تو و مقیم دوام بران دو
سعدیک - دیاری و نصرت مہم دین ترا دادم - و انجیر کلہ فی یکہ - و بکی ہمہ در دوست قدرت تست - و انجیر کلہ فی یکہ
و بکی نیست منسوب و صفات نبویہ تا و با و عظیمہا - اگرچہ ہمہ با فرشتہ تست و تحقیقت و آفرینش شریفست کہ حق سبحانہ را
در پیدا کردن ہر چیز حکمتا است شہ اگر هست در مخلوقات است چنانکہ گفت من شرا خلق و بعض گویند معنی الشرف لبیک
آن است کہ شرفیت نزدیک گردانند بسوے تو کہ بدان بدرگاہ تو تقرب تو ان جہت یا نیست شرف و صعود کنندہ بسوے تو
در سندہ بدرگاہ قبول تو چنانکہ فرمود الیہ الصبیحہ الحکم الطیب - ایاک والیک - من وثوق کنندہ و استواری کنندہ ام بشو
والتجا آرنده ام بسوے تو یا میریم وی میرم بتو و بقدرت تو و بازی گرام و بر سیکردم بسوے تو یا من قائم بشو و رغب
کنندہ ام بسوے تو - بتارک و تعالیبت - بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدن ادراک بکنہ ذات و صفات تو
استغفرک و اتوب الیک - آرزو من بخوابم از تو و باز منم از گناہان بسوے تو - و اذکرک قال - و بنحو
رکوع میکرد میگفت - اللہم لک رکعت - خداوند ابرارے تو و طاعت تو و رضاے تو رکوع کردم و رکوع و رکعت
نہشت خم دادن - و بک آمنت - و بتو ایمان آوردم و تو و صفات کمال تو - و لک اسلمت - و بر ترا اسلام
آوردم و کار خود را بتو سپردم - خشع لک سمعی و بصری - فروتنی کردم ترا شنوائی من و بینائی من - و مخی و عظمی و عصبی
و منرا استخوان من و استخوان من و سپہ من تقدیم منرا استخوان شاید کہ جہت آن باشد کہ خشع از باطن بظاہری آید ہمہ
لکنہ تقدیم عظم بر عصب بتو ان بود - فاذا رفع رأسہ قال - پس چون بر میداشت سر خود را میگفت - اللہم رب ملک الحمد
ای خدا منے پروردگار مرا ترا است ستودن - ملا السموات و الارض و ما بینہما - پرستی آسمان و زمین و چیزیکہ میان آسمان و
زمین است - و ملا ملک من شی بعد سو پرستی چیزیکہ خواہی بوجد آورده ان پس از آسمانها و زمین و چیزیکہ میان آسمان
و زمین است از ملکات معدومہ چون کمال قدرت وی سبحانہ آسمان زمین و میان آسمان و زمین و تمامہ مقدرات و ملکات
ترا گردنہ است ہمہ پس او شنایش دے پرخواستہ بود - و اذ اسجد قال - و چون سجدہ میکرد میگفت - اللہم لک بحدت و بک آمنت
و لک اسلمت - خداوند ترا سجدہ کردم نہ غیر ترا اشارت است باخلاص عمل و بتو ایمان آوردم و بر ترا اسلام آوردم و بر
بتو کار خود را - سجد و ہی للذی خلقہ - سجدہ کرد و سوے من یا ذات من سر کس را کہ پیدا کرد او را - و صورہ - و سر کس را کہ صورت
داد او را یعنی و جہ را فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن - و شق سمود بصرہ - و شگافت شنوائی او را و بینائی
او را و مزاولت شنوائی و بینائی است کہ مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت شگافت اند تعبیر شق کرد بتارک
اللہ احسن الخالقین - بزرگ است خدا کہ نیکیترین پیدا کنندگان است و پیدا کنندہ اوست تنہا و جزوی پیدا کنندہ نیست جمیع
خالقین باعتبار ظاہر است چنانکہ مصوران می سازند - ثم یکن من آخر الخلق یقول بین الیہ وسلم و یسجد و از آخر الخلق میگفت
انحرف میان التحيات و سلام این دعا - اللہم اغفر لی باقرین و ما خیر - خداوند ابرار مرا از گناہان کہ پیش کرده ام

و انچه پس کرده ام و ما اسریت و ما عقلت - و گنا بان که پنهان کرده ام و انچه آشکار کرده ام - و ما اسریت - و انچه اسریت کرده ام و ما فرونی کرده ام و انچه اعتدال در گذشته ام و در اعمال و مال و جاه و امثال آن - و ما انت اعلم بیتی - و گنا بان که تو دانایتری بان از من - انت المتقدم و انت المؤخر - توئی که پیش گذشته هر که خواهی از بندگان خود و در قدر و عزت و در بنیاد آخرت پس از گذشته هر که خواهی - لا اله الا انت رده مسلم - روایت کرد انچه پیش را مسلم - و فی روایتی لثانی - و در روایتی که مشافعی است انچنین آمده که بعد از قول وحی - و انشر لیل الیک - این کلمات گفته - و المهدی من بهریت - و هدایت کرده شده و راه یافته شده کسی است که تو هدایت کرده و مقصد رسانیده او را - اناک الیک شیخ این معلوم شد - انچه نیک نیست نجات و رستگاری از عذاب و قهر تو - و لا اله الا الیک - و نیست پناه و تکیه گاه مگر بسوی جناب رحمت تو منجا یافت است و لجا و بهره و گاه ای این را نیز بالف خوانند بموافقت - منجا تبارکت - بزرگی و عظمتی تو - و عن الش ان رجلا جاء فدخل لصف - روایت است از انس که عرضی آمد پس در آمد و وصف نماز - و قد حفره النفس - و حال آنکه تحقیق در تعب و مشقت انداختن آن مرد را در مجتهد سخت و دیدن وحی برای نماز و اصل حفر بجای مهر و فادای سختی و رفع کردن و درشت تاب آوردن بر کندن از جامی - فقال - پس گفت آن مرد - الله اکبر الحمد لله اکثر طیبا - حمد خدای را حمدی بسیار پاک و لطیف مبارکافیه - برکت کرده شده در و سه - فلما قضی رسول الله - پس هرگاه که گزار و تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صلواته - نماز خود را - قال - گفت - ایکم التکلم بالکلمات - کدام یک از شما بود گوینده این سخنان را - فارقم القوم - پس خاموش ماندند این گروه که نمازی کردند و حاضر بودند از ملاحظه آنکه شاید خطای از ایشان بوجود آمد که موجب عتاب و عقاب گردند از مفتح بهره و را و تشدید میم بخی سکت و در بعضی ابیات ازم برای تخفیف میتم نیز آمده اند از معنی اساک از کلام آید - فقال - پس باز فرمود آنحضرت - ایکم التکلم بالکلمات فارم القوم - این بار نیز سکوت و در دیدن از ترس عتاب - فقال ایکم التکلم بها - باز فرمود که کدام یکی از شما تکلم بود با این کلمات این بار فرمود خانه لم یعمل بابا - سرسید و اندیشه کنید زیرا که آن گوینده گفته است سختی را که موجب اثم و بزه گردد - فقال رجل - پس گفت مردی - جنت و قد حفر فی النفس - آندم تحقیق تنگ گرفت در نفس نقلت - پس گفتم این کلمات را ذکر تنگی نفس بیان و اقصت و الا ذکر فتن این کلمات و اعتذار از ان و علی نذر و - فقال لقد رأیت اثنی عشر ملکاً یسبحون و هنا - گفت آنحضرت تحقیق دیدم دوازده فرشته را که سبقت میکردند و شتابی می نمودند این کلمات را - ایهم یفعلها - تا کدام یکی از ایشان بالا برد این کلمات را بمصداق قبول در جناب حضرت الهی غرض تعیین عدد و دوازده غرض بعلم شایع است و بعضی از محققین گفته اند که هر یکی از جوهر و اعراض اربع مجروری است که مقدم و برپا دارند او است پس گویا ظاهر شد ارواح این حروف مذکوره که دوازده اند با متساویات و عدم اعتبار از الف و همزه که اول صورت او در خط ظاهر است نه در لفظ و ثانی در لفظ و خط چنانکه بیان کرده شده است در جای خود و در حدیث دیگر وارد شده که دیدم سی و چند فرشته را با اعتبار کلمات و الفات و الله اعلم - رده مسلم

جسمه سفید از بکری که ناک شدن طلب میکند محو آثار زوئوب گذشته و حفظ عصمت از گناهان آئینده و تخصیص بجایه سفید بخت
 مبالغه در تقیه است که خود رولش در روی بیشتر است اگر چه قلیل باشد یا اشارت بجایه نیت که موقوف است آدمی زاد و بران -
 اللهم غسل خطایابی - خداوند البشوی گناهان مرا که کرده ام - بالماء والنج والبر - بآب و برت و ذرات اشارت است بانواع طهارت
 و انقسام مغفرت و مبالغه در غسل و تقیه است و تلج بکون لام و بر و ففتح را متفق علیه - وعن علی رضی الله عنه - قال کان ابی
 گفت امیر المؤمنین علی بود و پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذ اقام الی الصلوة - چون می ایستاد نماز - و فی روایتی - و در روایتی
 بجای کان اذ اقام الی الصلوة این عبارت آمده است که - کان اذ اتم الصلوة - بود آنحضرت چون شروع میکرد و در نماز میکرد
 ثم قال تکبیری بر آورد و بیشتر میگفت - وجه وجهی للذی فطر السموات والارض - روی آوردم بسوی کسیکه شکافته و از عدم
 بوجود آورده آسمانها و زمین را - حیفا - مسلمان و درست دین مائل از باطل بختی - و ما انابن المشرکین - و نیستیم از کافران
 انباز کننده چپ بختی را بختی در عبادت - ان صلواتی و نسکی - بدرستی که نماز من و عبادت من - و بجای و ممانی - و زنگی
 من و مردن من - بعد رب العالمین - مر خدا را است که پروردگار جهانیان است - لا شریک له - نیست انباز آوردن
 در ربوبیت و استحقاق عبادت - و بزرگ امرت - و بتوحید و اخلاص در و س آوردن بسوی حق هر کرده شده ام
 و انابن المسلمین - و من از جمله اسلام آرندگان و امتثال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان ام امرتی را چه
 امر تشریفی و چه امر ارادی و در روایتی چنانکه در فصل ثلث بیاید (و اما اول المسلمین) و من اول المسلمان نام و گفته اند که
 این مخصوص جناب نبوت آب است صلی الله علیه وسلم که اول و سابق است در اسلام بر هر که جز او است چه هر پیغمبر سابق است
 در اسلام بر اوست خود و در قرآن مجید آن حضرت امر واقع شده که این چنین بگوید و از غیر حضرت می این سخن درست
 نیاید و در مرغ بود پس بعضی گفته اند که نماز بوسه فاسد گردد و صحیح آن است که اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند
 نه اخبار از حالت خود فاسد نگردد و گفته اند ضعیف عفا الله عنه که اگر این جمله را بخیر ندرند و مقصود انشا و بیاید
 و اسلام و اظهار انقیاد و تسلیم و اظهار غایت اطاعت و انقیاد دارند و چه دارد چنانکه خدام ملوک نزد و و امر حکام ایشان
 می گویند هر چه فرمان شود و نخواست کسیکه امتثال امر نماید و گردن باطاعت و انقیاد دهند من باشم مقصود اظهار و انشای
 در غیبت و اطاعت است و الله اعلم - اللهم انت الملك - خداوند اتوئی بادشاه علی الاطلاق متصرف در ملکات ملکوت
 لا اله الا انت - نیست هیچ معبودی بجز تو - انت ربی و انا عبدک - توئی پروردگار من و من بنده تو ام - ظلمت نفسی
 شتم کردم بر ذات خود و بتقصیر در بندگی - و اعترفت بنبی - و اقرار کردم گناهان خود و تو فرموده که هر بنده که به گناه
 خود معتصم آید بدرگاه من آمزم او را - فاغفر لی ذنوبی - پس بیا من را گناهان مرا - جمیعاً همه - انه لا یغفر الذنوب
 الا انت - زیرا که نمی آمزد گناهان را هیچکس مگر تو - و اهدنی لافضل الاخلاق - و راه نامرأه بنیکوترین خود را بختلها - لا یهد
 لافضلها الا انت - راه نمی نماید به نیکوترین اخلاق هیچکس مگر تو - و احرف عنی سبیلها لا یعرف عنی سبیلها الا انت - و بر گردان

از من خلقهای پدر بزرگوار و انداز من خلقهای پدر بزرگوار تو بسبب - استادگی و ارم برای خدمت تو و تقیم و دایم بران و
 سجد یک - و یاری و نصرت میدهم دین ترا دایم - و آنچه کلمه فی یک - و یکی همه در دوست قدرت تست - و الشکر الیک
 و بدی نیست منسوب و صفات تو - نام و با و عظمت - اگر چه همه با فرینش تست و بحقیقت در آفرینش شریعت کتب سجده را
 در پیدا کردن هر چه حکمتها است شکر اگر هست در مخلوقات است چنانکه گفت من شرا خلق و بعض گویند معنی الشکر الیک
 آن است که شکر نیست نزد یک گرداننده بسوی تو که بدان بدرگاه تو تقرب توان جست یا نیست شکر صبر و کنده بسوی تو
 در سنده بدرگاه قبول تو چنانکه فرمود الیه یصلی الکلم الطیب - انما یک و الیک - من و ثوق کننده و استواری کننده ام بنو
 و النجا از نده ام بسوی تو یا منیر یوم میسر بنو و بقدرت تو و بازی گرم و بر میگرم بسوی تو یا من قاهر بنو و رغبت
 کننده ام بسوی تو - بتا کت و خالیت - بزرگی و برتری و بلند می توان رسیدن و اراک بکنه ذات و صفات تو
 استغفرک و التوب الیک - آفرینش میجو اهرم از تو و باز می گردم از گناهای بسوی تو - و اذ انک قال - و به چون
 رکوع میکرد میگفت - اللهم لک رکعت - خداوند ابراهیم - تو و طاعت تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع و رغبت
 پشت خم دادن - و بک آمنت - و بتو ایمان آوردم و تو و صفات کمال تو - و ملک اسلمت - و مرزا اسلام
 آوردم و کار خود را بتو سپردم - و شمع لک سحی و بصری - و فروتنی کردم ترا شنوائی من و دنیا بی من - و حق عظمی و عصبی
 و مرزا استخوان من و استخوان من و پست من تقدیم نمود و استخوان من شاید که بخت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید پس
 لک تقدیم عظم عصب بتو ان بود - تا و ارفع را سه قال - پس چون بر میداشت سر خود میگفت - اللهم ربنا لک الحمد
 ای خدا من پروردگار ما بزرگوار است نشوون - ملاک السموات و الارض و ما بینها - پریمی آسمانها و زمین و چیزیکه میان آسمان و
 زمین است - و ملاک ملکات منشی بعد سر پریمی چیزیکه خواهی بوجود آوردن پس از آسمانها و زمین و چیزیکه میان آسمان
 و زمین است از ملکات معذومه چون کمال قدرت و بی سجده آسمان و زمین و میان آسمان و زمین و تمامه مقدرات و ملکات
 را اگر قدر است همه پس از من شایسته و نه پرخواهد بود - و اذ سجد قال - و چون سجد میکرد میگفت - اللهم لک سجدت و بک آمنت
 و لک اسلمت - خداوند ترا سجده کردم نه غیر ترا اشارت است با خلاص عمل و بتو ایمان آوردم و مرزا اسلام آوردم و مرزا
 بتو کار خود را - سجد و حق اللہ می خلقه - سجده کرد و بسوی من یا ذات من سر کنه را که پیدا کرد او را - و صور - و مرکت را که صورت
 داد او را یعنی و خبر مرا فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن - و شوق سمود و بصره - و شگافت شنوائی او را و دنیا فی
 او را و مرا و آلت شنوائی و دنیا فی است که مرا و پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت شگافت اند تعبیر شوق کرد بتا کت
 الله احسن الخالقین - بزرگ است خدا که نیکیو ترین پیدا کنندگان است و پیدا کننده است تنها و جزوی پیدا کننده نیست جمیع
 خالقین باعتبار ظاهر است چنانکه مصداق می سازند - ثم یکون من اخر ما یقول بین التبت و التسلیم - پس میگوید از آخر آنچه میگفت
 ان حضرت بیان التجیات و سلام این دعا - اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت - خداوند ما را بیا مرزا گناهای که پیش کرده ام

و مراد به نیت کردن و افتادن در مردم عجیب گوئی و طعن داشته اند و بعض گفته اند که بهر شیطان و وسوسه مراد است که در دل های مردم می اندازد و چنانکه در قول حق تعالی (و اعوذ بک من هزات الشیاطین) و مساوس و خطرات مراد داشته اند و رواه ابو داود و ابن ماجه الا انه لم یذكر و الحمد لله کثیر از ذکر فی آخره من الشیطان الرحیم - روایت کرده اند انجیدیت را ابو داود و ابن ماجه و لیکن ابن ماجه ذکر نکرد لفظ الحمد لله کثیر را و ذکر کرد در آخر حدیث لفظ من الشیطان الرحیم و او را دی از عمر رضی الله عنه و تفسیر این سه چیز نقل میکند و میگوید که و قال عمر رضی الله عنه لفظ الکبر و لفظ الشکر و هزات الموتیه - لفظ شیطان کبر و لغت وی شر و هز وی موتیه یعنی سكون و او و تبا به نوعی انجونی است مثل صرع که عارض میشود آدمی را وی اندر او را مانند است اگر روایت این تفسیر از عمر رضی الله عنه بصحت برسد متین گردد که مراد همین است - و عن سمره بن جندب بن سیم بن جندب یخبرهم فی فتح و ال و ضم آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث و در بعضی بود حسن بصری و غیر وی از وی شنیده در مواضع متعدده احوال و نوشته شده است - انه حفظ عن رسول الله - روایت است از سمره که وی یاد گرفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سکتین - دو سکت یعنی دو خاموشی که در نماز میکرد - سکتۀ اذ اکبر - یک سکتۀ چون تکبیری بر آورد که بعد از وی دعای استقلال بخواند و سکتۀ اینجا بمنتهی عدم جهر است نه سکوت مطلق و در بعض روایات آمده است که انحرث صلی الله علیه و آله و سلم دعای استقلال بخبر بخواند و گفته اند که آن از براسه خاطر مقتدیان بود تا بداند که بخواند و باید خواند - و سکتۀ اذ افرغ من قراءه - و سکتۀ دیگر چون فارغ می شد از خواندن - غیر المغلوب علیهم و لا الضالین - و چون انجیدیت سمره بن جندب بابی بن کعب که از عطای صحابه است رسید - قصدت - پس تصدیق کرد او را و قبول کرد ابی بن کعب - رواه ابو داود و روی الترمذی ابن ماجه و الدارمی نحوه - بدانکه سکتۀ اول بعد از تکبیر متفرق علیه است میان ائمۀ اربعه و غیر ایشان برای خواندن دعای استقلال و سکتۀ دوم سکتۀ بزدنشانی و از احمد نیز آمده چنانکه طبری گفته تا مقتدیان قرائت فاتحه کنند و منازع امام در قرائت نشوند که بنی واقفیه است از آن و سکتۀ دیگر گفته اند میان و لا الضالین و آمین برای دفع توهم آنکه آمین از فاتحه و چهارم بعد از افرغ از سوره فصل میکرد و بدان میان قرائت و تکبیر کوع و درند سبب خفیه و مالکیه نیست مگر سکتۀ استقلال و آن در حقیقت سکتۀ نیست چنانکه گفته شد - و عن ابی هریره قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا نهض من الركعة الأولى چون بر نیاست از رکعت دوم - استفتح القراءة - آغاز میکرد قرائت را - بالحمد لله رب العالمین و لم یسکت - و سکوت نمیکرد برای خواندن دعای استقلال ظاهر لفظ حدیث در آن است که ابتدا به سبیل نمی کرد و شافعی که قائل اند بجزئیت بسلمر فاتحه را تا دلیل میکنند که مراد بالحمد لله تمام سوره است بالبله چنانکه گذشت یا مراد آن است که حجر به سبیل نمیکرد و حکم بر خاستن از رکعت اولی نیز همین است ولیکن تخصیص آن حکم بر خاستن از رکعت ثانی و اعشده است زیرا که در اینجا چون شفع از نماز تمام شد جای توهم است که در اینجا نیز سکتۀ برای خواندن دعای استقلال باشد بکنه انی صحیح مسلم صحیحین است حدیث در صحیح مسلم و ذکر الحمید می فی نزاده - و ذکر کرده است انجیدیت را حمیدی که جمع بین صحیحین کرده در افراد مسلم و کذا صاحب الجامع

عن مسلم ومعه - همچنین ذکر کرده است صاحب جامع الاصول که حج میان صحاح سته کرده از مسلم تنها این کلام اعتراف است
از مولف بر صاحب مصابح که این حدیث را در حسان آورده نه در صحاح

الفصل الثالث - عن جابر قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا استفتح الصلوة کبر ثم قال ان صلواتی و تسلیما

و معانی تدریب العالمین لا شریک له و بذلك امرت و اما اول السلیم اللهم اهدنی لافضل الاعمال و احسن الاخلاق لایهدی
لا حسنا الا انت و معنی سلی الاعمال و سلی الاخلاق لایقینی سلیها الا انت رواه النسائی - شرح این حدیث در فصل اول معاد شد
و در اینجا و اما من السلیم بود و اینجا اما اول السلیم و نکته درین سخن نیز همین گشت و در اینجا اعمال و اخلاق هر دو مذکور است و
در اینجا اخلاق مخصوص بزرگداشت و در اینجا (و لا تضر عینی) بود و اینجا و معنی هر دو عبارت یکی است
و گفتن در عبارت است - و عن محمد بن مسلمة - بفتح تیم و لام و سکون بین انصاری اشملی است حاضر شده تمام مشاهد را
بتوکل که آن حضرت اورا بمذنبه گذاشته رفته بود از فضلاء صحابه بود و اسلام آورد و در دست مصعب بن عمیر پرستید

و گوشه گرفت و در ایام فتنه بامر نبوی رضی اللہ عنه مات شریف و اربعین - قال ابن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اذا قام یصلی تطوعا قال - چون می گزارد آن حضرت نماز نفل را میگفت - اللہ اکبر و جهت وجهی للذی نظر السموات و الارض
جینا و اما من السلیم - شرح این گذشته بود و در حدیث شل جابر - و ذکر کرد حدیث را چنانکه جابر کرد - الا انه
قال - مگر آن است که محمد بن مسلمة گفت - و اما من السلیم - و جابر و اما اول السلیم گفت - ثم قال - پس گفت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم اللهم انت الملک لا اله الا انت سبحانک و جمک - شرح این نیز گذشته است - ثم یقرأ - پس میخواند
آن حضرت قرآن را ظاهر آنست که قراة بعد از استعاذه و سبکه خواهد بود و چنانکه در احادیث دیگر آمده است مقصود راوی
اینجا بیان این است که پیش از قراة و خاتمه استفتاح بخواند رواه النسائی

باب القراة فی الصلوة

قراة در نماز و جهو را نه و علمای هر مذهب است و نزد شافعی و تمام نماز و نزد مالک و در سه رکعت باعتبار اقامت اکثر
مقام کل و نزد و در رکعت و مذاهب امام احمد در قول مشهور موافق مذاهب شافعی است و در روایتی موافق مذاهب ماز
نزد حسن بصری و در هر یک رکعت و مروی از ابوبکر اصم و سفیان بن عیینة قراة سنت است و معنای صلوة بر افعال است
نه اقوال و لهذا ساقطی گرد و نماز نجس عدم قدرت بر افعال با وجود قدرت بر اقوال نه و عکس کذا فی ترویج العبادة

الفصل الاول - عن عبادة بن عیین و تخفیف موحده - بن العمامت - از نقیابی انصار و عظامی صحابه

است و در مواضع احوال و سه نوشته شده است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة
الکتاب - نیست نماز هر کس را که نخواند فاتحة الکتاب را - متفق علیه و فی روایتی مسلم - و در روایتی بر مسلم - لمن لم یقرأ
بایم القرآن - نیست نماز هر کس را که نخواند ایم القرآن را این نیز نام سورة فاتحة است بجهت اشتمال بر مقاصد قرآن

اہدنا الصراط المستقیم۔ بنامے مارا اور راست۔ صراط الذین انعمت علیہم۔ راہ آن کسانے کہ نعمت دادہ بر ایشان۔
 غیر المغضوب علیہم ولا الضالین۔ نہ آنانکہ خشم گرفته شدہ است بر ایشان و نہ گمراہان۔ قال۔ بیگویند خدائے تعالیٰ
 ہذا البعدی۔ این سہ چیز مرندہ مرست۔ و بعدی ماسک۔ و مرندہ مرست انچہ سوال کرد حاصل آنکہ فاتحہ نہفت
 آیت است سہ خاص بحق و ثنائے او سہ مخصوص بر بندہ و سوال و دعائی و دینی مشترک بین دو نصف زمین خدا
 و بندہ و این حدیث دلالت میکند بر آنکہ سبلہ داخل فاتحہ و جزا و نہیت چنانکہ مذہب است و یکی از نہفت آیت صراط
 الذین انعمت علیہم است۔ رواہ مسلم۔ وعن الشان النبی صلی اللہ علیہ وسلم و ابابکر و عمر کأنوا یفتنون الصلوٰۃ و ما یست
 از انس کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما ابتدا میکردند نماز را۔ بالحمد للہ رب العالمین رواہ مسلم
 سابقا معلوم شد کہ ظاہر حدیث آن است کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم پنجواںند و لیکن قرأت آن مجمع علیہ است و پنج
 یکی را در ان خلاف نہیت و داخل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با حادیث دیگر نیز ثابت شدہ خواہ سبلہ را جزو فاتحہ
 دارند چنانکہ شافعیہ میگویند یا ندارند چنانکہ مذہب حنفیہ است و لیکن در اول صلوٰۃ فقط از امام ابو حنیفہ کہ اور امتیاز صلوٰۃ
 میدارد مثل تلوذ و در روایتی از وسع و بخیر صلیہ در اول ہر رکعت زیرا کہ تسبیح مفتاح قرأت است و ہر رکعت
 است در ان و از بہت احتیاط و اختلاف علما در جزئیات تسبیح مرفاقتہ را فہ در میان فاتحہ و سورت مگر زو امام محمد و صلوٰۃ
 سر پہ پس شانی تاویل میکنند انچہ حدیث را کہ مراد بالحمد للہ رب العالمین تمام سورہ است چنانکہ گذشت اما بیگوئیم کہ مراد نفی بہت
 بہ سبلہ نہ نفی قرأت آن و تحقیق ثابت شدہ است از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و از خلفائی اشدین و صحابہ دیگر و چون امام
 علیہم جمیعین کہ جہر نیکو و نہ سبلہ را اگرچہ نماز جہر بہی بود و شیخ ابن النہام از بعض حفاظ نقل کردہ کہ پیچ حدیثی ثابت
 نشدہ کہ صحیح باشد در جہر تسبیح مگر آنکہ در اسناد و سہن است و پیچیکہ از ابابکر ساینہ را بے مشورہ اخراج نکرد
 حدیثی در ان با وجود آنکہ کتب ایشان مثل است بر احادیث ضعیف نیز و چندین از صحابہ و تابعین و شیخ تابعین و غیر ہم از
 ائمہ لا تعد لا تحس ذکر کردہ اند کہ جہر نیکو و نہ واجباً تا اگر از بعض جہر روایت کردہ اند بر اسے تعلیم بود یا بحت کمال
 قرب بعضی از متقدمین ان را شنیدہ و ترندی و وہاب عقد کردہ یکے بر اسے جہر متبیینہ و دیگرے در ترک جہر
 و ترجیح کردہ احادیث ترک جہر را و گفته کہ درین جانب اند اکثر از اہل علم از صحابہ از ابی بکر و عمر و عثمان و علی و
 غیر ہم و تابعین و من بعد ہم و کلام درین مقام در شرح زیادہ برین کردہ شدہ است چنانکہ ظاہر شد کہ مذہب امام
 ابو حنیفہ صحیح و راجح است۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا بین الامام فامنوا۔
 چون آمین گویند امام آمین بگویند تا اظہار سنی حدیث آن است کہ امام بعد از قرأت فاتحہ آمین بگوید چون وی آمین
 بگوید شما نیز آمین بگویند و بعضی گفته اند معنی آنست کہ چون امام دعا میکند و اہدنا الصراط المستقیم تا آخر سورہ بخواند و این
 محل آمین امام است شما نیز متہی تا آمین یا شید تا با وی آمین بگویند چنانکہ بیگویند چون باو شاہ کج کہ شما نیز کج کنید یعنی ساختہ

وآماده کوچ باشند تا چون وقت کوچ وی برسد شمانیز یاومی کوچ کنند و حاصل هر دو معنی یکی است غایت آنکه از ظاہر معنی اول تقدم امام در تائین مفهوم میگردد و اگر همچنین هم باشد و در نیست چنانکه در سایر افعال حال با مومن با امام است گمانجا مبادرت بآمین و موافقت با امام و معیت مستحب باشد تا فہم بعد از ان تعطیل کرد تا مین امام و مومن را هر دو بقول خود فائزین و تائین تائین تائین الملائکہ یعنی ملائکہ نیز آمین میگویند پس شمانیز گوید زیرا کہ ہر کہ موافق افتد آمین گفتن و بے آمین گفتن فرشتگان غفرلہ تا تقدم من ونبہ - آخر یہ می شود و مراد را ہر چه پیش رفتہ است از گناہان و بے پوشیدہ ناند کہ ظاہر چنان می نماید کہ فرماید ہر کہ موافق آید تائین و بے استجاب کردہ میشود و مراد او قبول کردہ می شود و دعائے و بے مغفرت و ذنوب از کجا آمدہ اگر آنکہ گویند حق جل و علا مغفرت و ذنوب را از خضائص این موافقت و لوازم و بے گروانیدہ است با حصول اجابت نیز و شاید کہ ملائکہ درین وقت استغفار نیز میگردہ باشند مرا آمین گویند گان را چنانکہ نشینندہ و مسجد انتظار نماز را و دعائی کنند بر حمت و مغفرت و خود کار فرشتگان ہمیشہ دعا و استغفار است مومنان را چنانکہ در قرآن مجید فرمودہ است

لہ یجوز بجمہ و یستغفرون لمن فی الارض خصوصاً نزد مباحثت امر خیر پس حاصل معنی آن باشد کہ ہر کہ موافق افتد آمین او تائین ملائکہ را مغفور است و ہر کہ مغفور است مستجاب است دعائے او تا فہم متفق علیہ فی روایتہ قال اذا قال لا امام - و در روایتی گفت آن حضرت چون بگوید امام غیر المغضوب علیہم ولا الضالین - کہ وقت تائین است - فقو لا - پس بگوید آمین فائزین و افق قولہ قول الملائکہ غفرلہ تا تقدم من ونبہ ہذا لفظ النجاری - ابن لفظ نجاری است - و مسلم نحوہ - و مسلم را مانند این است یعنی و معنی موافق و در لفظ مخالف - و فی آخری للنجاری - و در روایت دیگر نجاری را این چنین آمدہ است - قال اذا امن النجاری - چون آمین گوید قاری کہ عبارت از امام است یا مطلق قاری مراد باشد اگر چه در غیر نماز باشد - فآمنوا - پس آمین بگویند - فان الملائکہ تؤمن بذکرہ ملائکہ آمین میگویند - فمن وافق تائین تائین الملائکہ غفرلہ تا تقدم من ونبہ - و آمین بمعنی استجب است و معنی و بے چنین باد و بعض گفتہ اند اسم آتی است و مراد طلب اجابت است از و بے تقابل بعض گفتہ اند درجہ ایست و در بہشت کہ قائل آن مستحق آن درجہ میگردد و بدالف و قصر و بے با تخفیف میم ہر دو آمدہ و اکثر روایت بہالف است اما بعد و تشدید میم بعض گفتہ اند خطا است بتحقیق آنست کہ آن نیز لغتی است و در ان و لیکن تلبیس شد بر و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلیتم - چون بگزارید نماز بجماعت و قید نکرد بجماعت بہت فہم آن از سیاق حدیث کہ فرمود - فاقیموا صفوفکم - پس راست گردانید صفہاے خود را و صف و رفت رشتہ و مراد با قامت صفوف متوہیہ آنهاست و برابر و ہموار ساختن چنانکہ اعوجاج و فرجہ در ان نباشد و اتمام صف را نیز داخل آن داشتہ اند ثم یقول احدکم - پسترباید کہ امامت کن شمارا کیے از شمار کہ کند جائزست و آنکہ در حدیث دیگر آمدہ کہ اعلم و اقر او کہ باید براے بیان او بے و افضل است - فاذا کبر فکبروا - پس چون تکبیر برآرد امام پس تکبیر برآرد شما - فاذا قال - و چون بگوید - غیر المغضوب علیہم ولا الضالین فقو لا - پس بگویند آمین - یحکم اللہ - پاسخ دہد شمارا خدا بے تقابل و قبول کن دعا

شمارا۔ فاذا کبر رکع فاکبر وادركوا۔ پس چون تکبیر گوید امام و رکوع کند پس تکبیر گوید شما و رکوع کنید و مدلول کلمہ فاذا آنست
که مقتدیان تکبیر و رکوع و هر فعل که کنند عقب فعل امام و متصل وے کنند چنانکه میفرماید۔ فان الامام ی رکع قبلکم و رفع قبلکم
زیرا که امام رکوع میکند پیش از شما و بر میدارد و پیش از شما چه شان امام تقدم و سبقت است و چون باید که مقدار
زمان رکوع امام و ماموم برابر باشد۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس گفت آن حضرت۔ فتکلم بتکلم
یعنی آن لحظہ کہ سبقت کرد شمارا امام در تقدیم رکوع منجر میگردد و بآن لحظہ کہ تاخیر کردید از دے در رکوع بعد از برداشتن دست
سرا از رکوع پس قدر رکوع شما مثل قدر رکوع امام شد و برابر شد زمان هر دو۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
واذا قال۔ و چون گوید امام۔ سمع اللہ لمن حمدہ۔ می شنود و خداے تعالیٰ کسی را که حمد میگوید ادا و قبول میکند
تخرن اورا۔ فقو لو۔ پس بگوئید ربنا لک الحمد۔ پروردگار امر ترا است حمد۔ یسمع اللہ لکم۔ می شنود و خداے تعالیٰ
حمد شما را و ربنا لک الحمد بواو نیز آمده و بزیادت اللهم نیز روایت است ب واد و جمع میان اللهم و واد و بعض گفته اند
صحیح نیست روایت آن و سیوطی گفته کہ روایت آن از عبد الرزاق آمده است و در صحیح بخاری نیز روایت کشمیری
نیز آمده است انتہی و درین حدیث دلیل است بر امام ابو حنیفہ را کہ می گوید کہ امام تسمیع کند و ماموم تحمید و نذیب امام الک
و امام احمد نیز همین است و نذیب امام شافعی جمع است بر امام را میان هر دو و همچنین ماموم و منفرد و نذر و ابویسین و محمد امام
جمع کنند و مختار طحاوی نیز همین است و روایتی از ابی حنیفہ نیز آمده ولیکن تحمید بر او نفس خود گوید اما جمع من منفرد از نزد
همه است و اکتفا بیک نیز جائز است و ظاهر اکتفا تحمید است و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت رفع راست است
و تحمید در حالت قیام همچنین گفته است نرناشی از حنفیہ و گفت اگر تسمیع در حالت رفع نغفتم در حالت استواء گوید و بعض
گفته اند هر دو گوید۔ رواه مسلم و فی روایتی لعن ابی ہریرۃ و قتادہ۔ و در روایتی مرسلم را از ابی ہریرۃ و قتادہ این کلمہ را
زیادہ کرده کہ۔ و اذا قرأ فانصتوا۔ و چون بخواند امام خاموش باشید و گوش دارید این دلیل است بر ابو حنیفہ را در منع
قرأت مرقتدی را و عدم وجوب قرأت بروے خواه ناز جہری باشد یا سری و در آخر فصل ثانی کلام درین مسئلہ
بتفصیل بیاید و عن ابی قتادہ۔ انفاری عقبی بدری است حاضر شد همه مشام را و او را مشامیر صحابہ است احوال و
در جائے دیگر نوشته شدہ است۔ قال کان ابنی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الظہر فی الاولین بام الکتاب سورتین من مخارج
آن حضرت در نماز پیشین در دو رکعت نخستین فاتحہ و دو سورہ یعنی در هر رکعت فاتحہ و یک سورہ۔ و فی الرکتین الآخرین
بام الکتاب و منخواند در دو رکعت پسین فاتحہ۔ و یسمعون الایۃ احیانا۔ و می شنوند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را آیت
از آیات سورہ کہ منخواند گاہ گاہ ظاہر آنست کہ این شنوایند ب قصد بود تا بداند کہ بعد از فاتحہ سورہ منخواند یا فلان
سورہ منخواند یا براسے بیان جواز آنکہ در صلوٰۃ سریہ یکان آیتہ جہرا منخواند نفیست و بعض گویند کہ این محمول است
بر غلبہ استغراق و تدبر کہ بے اختیار جہر حاصل می شد و ظاہر مفهوم اسماع در قصد و اختیار است و تخصیص بظہر اتفاقی است

وایطویل فی الركعة الاولى مالا یطیل فی الركعة الثانية۔ ودرازی می کرد و قرات رکعت نخستین آن قدر که درازی نسبی کرد و رکعت پسین و بکذا فی العصر و همچنین در نماز دیگر۔ و بکذا فی الصبح۔ و همچنین در نماز با مدا یعنی و درازی کرد رکعت او سلسله را بر ثانیة متفق علیہ۔ بدانکه تطویل رکعت او سلسله مذہب ائمہ ثلاثہ است و در همه نمازها و مذہب امام محمد نیز همچنین است بنص و ظاهر و عصر و صبح و بقیاس مغرب و عشاء بر آنها و عبدالرزاق از معمر در آخرین حدیث آورده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت ازین تطویل آن بود که دوم رکعت او سلسله در یابند و ابو داؤد و ابن خزیمہ همچنین روایت کرده اند کذا فی بعض الشروح و نزد امام ابو حنیفہ و ابو یوسف ابن مخصوص بنیاز فخر است که وقت نوم و غفلت است و الا یہ و در رکعت و در استحقاق قرات برابر است پس در مقدار نیز برابر باشد چنانکه در حدیث پایان آمده کہ فی کل رکعة قدر تلثین و اطالت و در حدیث محمود است برو عاصی استفتاح و قعود و تسمیہ و بکثرة از سه آیت و در خلاصہ گفته کہ قول محمد احب است کذا فی شرح ابن الہمام و اللہ اعلم و عن ابی سعید الخدری قال کما تحز قیام رسول اللہ بودیم ما که اندازه می کردیم ایستادن بغیر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فی الظهر والعصر۔ و نماز پیشین و نماز دیگر جز بجای مہل و زاس و در اندازه کردن کشت و سیوہ بروخت و خیز تا قیام فی الركعتین الاولیین من التہنئة قرات التہنئة السجدة لیس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت نخستین از نماز ظهر مقدار خواندن سورہ آلم تنزیل السجدة و خواندن مقدار این سورہ است و در هر دو رکعت یا در هر رکعت موافق این معنی است قول و س۔ و فی روایتی فی کل رکعة قدر تلثین آیت۔ و در روایتی همچنین آمده کہ سی و اند در هر رکعت مقدار سی آیت چه سورہ مذکورہ نیست و ثمة آیت است و بر تقدیر معنی اول ابن روایت مخالف روایت اولی می شود۔ و خیز تا قیام فی الاخرین قدر النصف من ذلک۔ و اندازه کردیم قیام آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم در دو رکعت پسین مقدار نیمہ از ان از نجای معلوم می شود کہ در رکعتین آخرین ظهر نیز سورہ یخو اند مختصر تر از آنچه در اولین میخواند۔ و خیز تا فی الركعتین الاولیین من العصر علی قدر قیام فی الاخرین من الظهر۔ و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت او سلسله از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت آخری از ظهر۔ و فی الاخرین من العصر علی النصف من ذلک۔ و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت آخری از عصر بر قدر نصف از ان۔ و رواہ مسلم۔ بدانکه ائمہ ہمہ قائل اند کہ در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحہ بجائز است و نزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز جائز است و قرات افضل است و شخصی و ثوری و تمامہ علمائے کوفہ برین اند و در محیط گفته است کہ اگر بعد از سکوت کند بر کرده باشد از جهت مخالفت سنت و در روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفہ آمده کہ قرات در مابعد اولین واجب است و ابن ابی شیبہ از علی و ابن مسعود روایت آورده است کہ فرموده اند قرات کن در اولین و تسبیح گو در آخرین کذا و اگر ششمی و غیر گفته است کہ اگر در آخرین فاتحہ و سورہ خواند سجده سهو واجب نگردد و هو الاصح زیرا کہ قرات فاتحہ تنها در آخرین سنت است و ترک سورہ واجب نیست و اصح نزد احمد آن است کہ قرات سورہ در آخرین کرده نیست زیرا کہ تحقیق آمده است از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ گاہ گاہ زیاد کرده بر فاتحہ در آخرین لیکن مستحب ترک سورہ است و عن جابر بن

سورة یسین وضمیم وسم وپدر وسم صحابی اند خواہ ہزار و سعد بن ابی وقاص ست بروایت دار و از ان حضرت و از
 عمر و علی رضی اللہ عنہما۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقر فی الظہر باللیل اذا لیثی منجوا من کان حضرت گاہے در نماز ظہر
 سورہ واللیل اذا لیثی۔ دنی روایت یسین اسم ربک الاسکے۔ ودر روایتی آید کہ است کہ منجوا یسین اسم ربک الاسکے ودر استن
 اینکه این سورہ ہمارا منجوا یا بقول آن حضرت باشد یا آنکہ می شنوایند آیتہ را احیاناً چنانکہ گذشت۔ دنی العصر بخود لک
منجوا در عصر مانند این سورہ ہادر و طول۔ و دنی الصبح اطول من ذلک۔ و منجوا در نماز با دعا و در نماز ترانہ۔ رواہ
 مسلم۔ بدانکہ در بعض احادیث واقع شدہ است کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منجوا اند در نماز فلانی سورہ فلانی
 بے بیان آنکہ در رکعت او سے منجوا اند یا در رکعت ثانیہ یا در ہر دو رکعت یا در یک رکعت لا علی یثعین او سے یا ثانیہ عبارت ہم
 این احتمالات را شامل است اما حمل بر ہر دو رکعت مستلزم تکرار یا بتعین سورہ ہست و ہر دو تعبید است اگرچہ جائز است موقوف
 از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ناور است و فقہا گفته اند کہ خواندن تمام سورہ اگرچہ قصیر بود افضل است از خواندن بعض سورہ
 اگرچہ طویل باشد و حمل بر قرأت در رکعتی خواہ از سے یا اخر سے ظاہر ترین احتمالات است بحسب عبارت و در جامع الاصول
 از حدیث نسائی آیدہ است از قطبہ بن مالک کہ گفت اگر اروم یا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز صبح پس خواند در یکے از دو رکعت
 و سے و انخل باسقات اگرچہ در حدیث ترمذی فی الركعة الاو سے واقع شدہ است و احتمال دارد کہ مراد بیان رکعت او سے
 باشد زیرا کہ در اکثر احادیث بیان رکعت او سے واقع است و شنیدیم از بعضی از فقہات فقہا سے کہ از انہم حنفیہ کہ انچہ فقہا
 گفته اند از تعین طول مفصل و اوساط و قصار ان معتبر در رکعت ہست و این بیان و تفصیل کہ کردہ شدہ از ہیچ یکے از شراح
 در نظر نیامدہ فند بر والہ اعلم و عن حمید بن عمار بن مہدی بن حکم و سکون طاسے مہملہ و کسر عین صحابی قرشی است از اشرف قریش
 سید حلیم و قود۔ قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقر فی المغرب بالطور منجوا و از نماز مغرب
 سورہ و بطور را متفق علیہ۔ و عن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول اللہ۔ ام الفضل کہ زوجہ عباس
 و مادر عباس بن عباس و فضل بن عباس ست گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقر فی المغرب بالمسلمات
 عرفا۔ کہ منجوا اند در مغرب سورہ و المسلمات را۔ متفق علیہ۔ بدانکہ این دو حدیث و حدیثی کہ واقع شدہ است کہ منجوا اند در نماز
 مغرب سورہ اعراف و انفال و دخان را و همچنین احادیث کہ در نماز ہا سے و دیگر واقع شدہ اند و حالات دارند بر عدم تعین قرأت
 چنانکہ آنکہ فقہا رحمۃ اللہ علیہم قرار دادہ اند از طول مفصل و فخر و ظہر و اوساط و عصر و عشا و قصار و در مغرب و در آخر فصل
 ثالث از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ بباید کہ گفت ہیچ سورہ از مفصل نیست نہ صغیر نہ کبیر کہ نہ شنیدم من ان پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم کہ ایست می کرد مردم را بدان در نماز فرض و اصل دلیل در تعین فقہا این سورہ را کتابا یا بملکون من عمر است
 بجانب ابی موسیٰ اشعری رضی اللہ عنہما کہ والی کوفہ بود از جانب دے کہ نوشت این تفصیل را در ان کتاب و قرار یافت
 از قرأت بر ان بالجملہ از قرأت و در زمان حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در طول و قصر مختلف بود با اختلاف احوال و اوقات

و مصالح و تعلیم جواز و خصصت و بعد از آن مقرر شد امیر کتاب عمر را بدو راضی انداخته و دلیل و سماعی از حضرت نبوت
صلی الله علیه و سلم درین باب خواہد بود و شاید کہ غالب احوال حضرت و سے صلی الله علیه و سلم همچنین و برین پنج خواہد بود
و احیاناً برخلاف آن و پس است از روی حجت و دلیل قول عمر رضی الله عنه و عن جابر قال کان معاذین جبل یصلی
مع النبی - روایت است از جابر کہ بود معاذین جبل کہ میگزارد نماز با پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثم یاتی فیہم قوم - پیغمبری آمد پس ایست
میگرد و قوم خود را - فصلی لیلۃ مع رسول الله صلی الله علیه و سلم انتشار - پس بگرد و معاذ کیشیہ بآن حضرت نماز عشاء را ثم اتی قوم
فامم - پیغمبر آمد قوم خود را پس ایست کرد ایشان را - فافتح بسورة البقرة - پس شروع کرد بسورة بقرہ - فاخرجت رجل منکم
پس برگشت از نماز مردی پس اسلام داد آن مرد یعنی قطع کرد نماز او برآمد از آن و این خود محل سلام نبود کہ محل آن آخر
نماز است و لیکن آن مرد خواست کہ بسلام برآید از جهت تشبیه تمام صلوة - ثم صلی وحده و الفرض پیغمبر گزارد آن مرد و نماز
تنها و برگشت و برآمد از نماز - فقالوا له انا فقت یا فلان - پس گفتند مردم آیات منافق شدی ای فلان کہ از جماعت برآمدی
و کسل کردی از نماز چنانکہ در شان منافقان است - و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی قال لا والله - گفت آن مرد منافق
نشده ام بخدا سوگند مراد از جهت کسل نہ برآمده ام و لیکن از جهت عجز زیرا کہ من طاقت ندارم تحمل این همه تطویل را نمی توانم
ایستاد و لا یتین رسول الله - و هر گز تشبیه تحقیق نمی آید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فلما خبره - پس تحقیق خبر میکنم من آن حضرت را
فعل معاذ - فاتی رسول الله - پس آمد آن مرد پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم فقال - پس گفت - یا رسول الله انما اصحابنا نوح
ما خدا و ندان شترانیم کہ آب میکشیم بآن نواضح جمع ناضحه بضا و مجع و ناضح شتر آب کش ناضحه نمونث - فقل یا فلان - کار میکنیم در
روز یعنی در شب گفت آن میکشیم - ان معاذ اصلی موبک العشاء ثم اتی قوم - و بدستی کہ معاذ نماز گزارد با تو عشاء را پیغمبر آمد
قوم خود را - فافتح بسورة البقرة - پس افتتاح کرد بسورة بقرہ و خواندن گرفت آن را - فاقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم علی
معاذ فقال - پس روی آورد آن حضرت بر معاذ پس گفت - یا معاذ انما انت - آیا در فتنه اندازنده قوم مردم را گرداننده
از ملازمت جماعت و افکننده در فساد باختلاف و باز ایستادن از دین - اقرأ بخوان - و الشمس و صبحا و اللیل و انشی
و سج اسم ربک الاعلی - و اذا السماء انفطرت و سورة انشقاق و البروج و الطارق نیز آمده - متفق علیہ بذا لکن شافعیہ
باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز اقتداء سے مفسر من یستفیل زیرا کہ معاذ چون یکبار همراه آن حضرت صلی الله
علیه و سلم نماز گزارد فرض از وی ساقط شد پس نماز بے کہ با قوم بگرد و نقل باشد و نماز قوم خود فرض بود و حضرت این معنی را
از معاذ تقریر فرمود و مسلم و اشت اعتراضی کہ بر معاذ کردیم بود کہ چرا قرأت دراز میخوانی و فرمود کہ امامت تو این جماعه را
درست نیست زیرا کہ تو نقل میگزاری و ایشان فرض و جواب ازین است لال آن است که این بر تقدیری تمام شود و آن حضرت
صلی الله علیه و سلم دانسته باشد کہ معاذ بآن حضرت صلی الله علیه و سلم اقتداء میکند و فرض او میکند پس ازال میگرد و قوم را
امامت میکند شاید کہ معلوم نشده باشد دلالت میکند برین معنی حدیثی کہ امام احمد روایت کرده کہ آن حضرت با معاذ گفت یا فلان

نشان یا باسن بگزار نماز یا تخفیف کن بر قوم پس حضرت تردید کرد و احد الامرین و مشروع گردانید و او را یکی ازین دو چیز یا نماز
 گزاردن همراه آن حضرت دیگر از دن با قوم از جهت لزوم اقتداءی مقرر شد پس بتغفل یا گزاردن با قوم تخفیف و چون همراه حضرت
 نگارند و مقرر شد اقتدای مقرر شد بخلاف آنکه اگر شیخ ابن الهمام و احتمال دارد و که نماز همراه آن حضرت به نیت نفل میگردانده باشد
 از جهت ادراک فضیلت جماعت با دے و فرض را تاخیر میگردانده باشد براسے امامت بقوم و عن ابی البراء قال سمعت رسول الله
 اُغتبت براء بن عازب که صحابی مشهور است و اهل مشاهد وے خندق است و بابر المؤمنین علی بود و در حرب جمل و صفین و نهروان
 و امامت الکوفه فی ایام مضطرب بن الزبیر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقر فی العشاء میخواند در نماز عشاء و التین و الزیتون
 و ما سمعت احدا حسن صوتا منه و شنیدم هیچ کس را خوش آواز تر از آن حضرت متفق علیه و در حدیث بخاری از براء بن
 عازب آمده که آن حضرت در سفر بود پس خواند در عشاء در یکے از دو رکعت و التین و الزیتون و از اینجا معلوم می شود که مراد
 قرأت و واحدی رکعتین است لا علی التبعین چنانکه در حدیث جابر بن سمره گفتیم و آن را از اهل احتمالات و اشیاء و عن جابر
 بن سمره قال کان النبی - گفت جابر بن سمره بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم یقر فی العشاء و القرآن المجید و نحو ما میخواند در نماز با صد و سوره و تا
 را و مانند سوره قاف و کانت صلوة بعد تخفیف و او مسلم طیبی در شرح این کلام گفته که بود نماز آن حضرت بعد از نماز فجر
 یعنی در بانی نماز با سه چهار گانه سبک و این معنی در حدیث جابر نیز آمده است که در نماز با صد و قرأت تطویل کردی و گفته اند که
 در تطویل قرأت صلوة فجر آن بود که نزول رحمت ربانی و در دو فیض رحمانی که در ثلث اخیر شب می باشد تا انقضا سے صلوة صبح
 و بر و استی تا طلوع فجر میماند پس تطویل قرأت و ذکر تسبیح و ران وقت او وے و افضل باشد یا سبب در تطویل صلوة صبح آن بود
 که بعد از استراحت و خواب شب واقع است و تفصیر در خدمت واقع شده و که در نیت در نیت بر آئینه دل شمشه پس تطویل
 آن موجب تلافی و غذار این تقصیر و از آنکه این رنگ و که در نیت بود و نیز هنوز اشتغال با امور معاش و اسباب دنیوی نشده و در
 وقتی است که دل باز بان و گوش موافق و موافق بود و فهم و تدبر در قرآن عظیم آسمان تر و روشن تر باشد و در سفر الساقه
 و شرح و نیت نیت با سه زائد نیز برین گفته شده است و این مذکور نیز از اینجا است و شیخ مشائخ حدیث ما این حجر کی و شرح
 این عبارت گفته که احتمال دارد که مراد آن باشد که بود نماز آن حضرت بعد از آن زمان سبک یعنی در اول هجرت چون صحابه کم
 بودند و منحصر بودند تطویل میکرد و چون بسیار شدند و در میان ایشان اهل اعمال بودند از تجارت و زراعت و صنعت و تجارت
 نمود و ممکن است که گفته شود که معنی عبارت آن باشد که آن حضرت تطویل میکرد و هنوز شمار کرده می شد نماز وے سبک یعنی
 سبک می نمود و نزد مقتدیان از جهت دودے و لذتے و حضور می که دست میداد ایشان را از استماع قرأت وے صلی الله
 علیه و سلم و از جهت طے و سرعته که در قرأت آن حضرت نهاده بودند و باین معنی تصریح کرده اند در حدیث انس که گفت
 کان رسول الله صلی الله علیه و سلم خفف صلوة فی تمام صاحب سفر السعادة میگوید که مراد از این حدیث آن است که تطویل
 صلوة وے صلی الله علیه و سلم نسبت با صلوة دیگران بغایت اندک نمود وے بسبب که گفته شد و تخفیف امر سے شبی است تا

وعن عمرو بن حريث یضم حائے مہملہ وفتح را و ثباتے مثلثہ کنیت ادا بوسعید است قرشی مخزومی آن حضرت را دیدہ و آن حضرت
دست مبارک بر سر او بردارودہ و بیکت و خیر و ماکرہ و در وقت رحلت آن حضرت و دوازده سالہ بود روایت میکند از ابو بکر
و ابن مسعود روایت میکند از وے عطاء بن السائب و غیرہ آنہم سمعہ البنی۔ روایت میکند کہ وے شنید پیغمبر را صلی اللہ علیہ
یقرانی الفجر میخواند و نماز فجر۔ و اللیل اذ اعسغن۔ مراد اذ الشمس کورت است کہ این کلمہ در آنجا واقع است بعد از سلم۔
و عن عبد اللہ بن السائب قال صلی اللہ علیہ وسلم الصبح بکلمۃ فاستفتح سورۃ المؤمنین گفت عبد اللہ
بن السائب کہ صحابی است مخزومی و اہل مکہ قرأت از وے گرفتہ اند و ادا از ابی بن کعب گرفتہ و روایت کردہ است از وے مجاہد
و عطاء و عبد اللہ بن السائب تا بیغہ دیگر است گزار و آن حضرت بزرے یا یعنی امامت کو دارا نماز صبح را بکلمہ در روایت از انسائی
در فتح مکہ پس شروع کرد در خواندن سورۃ قذافہ المؤمنون حتی جاز ذکر موسے و ہارون اذ ذکر علیے۔ تا رسید آنحضرت
بذکر موسے و ہارون را یا ذکر علیے را کہ درین سورۃ واقع شدہ۔ اخذت البنی۔ گفتم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم سلمۃ الفجر
سین و خم آن و سکون عین ہر خبر دگفتہ اند کہ گفتن ہر خبر بکلمہ کہ یہ بود۔ فکع۔ پس بر کعب رفت آن حضرت و قضا است
قرأت نمود۔ رواہ مسلم و عن ابی ہریرۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرانی الفجر یوم الجمعة بالتم نزل فی الرکعۃ الاولی۔ بود
آنحضرت کہ میخواند و نماز فجر روز جمعہ سورۃ الم ابعده را در رکعت نخستین۔ فی الثانیۃ۔ و میخواند در رکعت دوم۔ ہل فی علی الاشیان
متفق علیہ خواندن این دو سورہ در فجر جمعہ متعارف و موکد و استمرار است نزد شافعیہ و برین است عمل ایشان در حرمین
شیر لقین و در کتب ماند کہ است کہ متعین نگرداند چیزے از قرآن را نماز سے معین بہین را مثال می آرند و میگویند حسینا کلمہ
تعیین این دو سورہ الفجر جمعہ و یقین سورۃ جمعہ و منافقون برائے نماز جمعہ اما این سخن بعد از صحت حدیث و در وقت رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم خالی از غرابے نیست و تحقیق خفیف شیخ ابن العمام از طحاوی و اسبیجانی نقل کردہ کہ این بر تقدیرے است
کہ آن را لازم و تخم داند و خبر آن را کہ وہ پندار داما اگر از جنت تیسر و تبرک بقرات حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخواند بایکے ندارد بشرط
اگر احیا تا خبر آن را نیز میخواندہ باشد تا جاہل گمان نبرد کہ خبر آن جائز نیست و تحقیق وارد شدہ است و احادیث صحیحہ قرات
در بعض صلوات چنانکہ خواندن قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک الاعلی
و قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد در نماز و تراشال آن و نیز شیخ ابن العمام گفتہ کہ مقتضای دلیل عدم مداومت
نہ مداومت عدم چنانچہ خفیفہ حضر میکند بلکہ مستحب است کہ خواندہ شود گاہ گاہ ہے تبرکا یا لما ثور انتہی و گفت بندہ خفیف
عفا اللہ عنہ تنگ نیست کہ بعد از صحت حدیث مجال اعتذار با یہام و جوب و عدم صحت و غیران تنگ است پس ظاہر
آنست کہ نزد خفیفہ و دام این عمل از حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثابت شدہ است بلکہ گاہی بقصد انداز و بشیر بخواندہ باشد
چنانکہ از آنجا و وجہ خواندن این دو سورہ گفتہ اند کہ اینہا مشتمل اند بر ذکر مبادی و معاد و دخول جنت و نار این معانی و در ذر جمعہ است
و قیامت قایم و زجمعہ میشود و ظاہر منکر و چنانکہ در مجالل و مجامع عظیمہ سورۃ ق و اقرب است میخواند پس اگر احیا تا بخواند بہتر

وفاضل تر باشد و الله اعلم و عن عبید اللہ بن ابی رافع - مدنی ست از مشاہیر تابعین شنیدم از امیر المؤمنین علی
 و بود کتاب دے رضی اللہ عنہ و ابو رافع مولاے آن حضرت است رضی اللہ عنہ - قال تخلف مردان ابابہرہ علی لدنیہ
 و خرج الی مکہ گفت خلیفہ و جانشین خود گردانیدم و ان بن الحکم در وقت امارت خود ابوہریرہ را بر بنیہ مطہرہ و بیرون آمد خود
 در رفت بکہ براسے حج و جز آن - فصلی لنا ابوہریرہ الحججہ - پس بگزارد ابوہریرہ براسے ما یعنی امامت گردناز جمعہ را فقرا
 سورۃ الجمعۃ فی السجۃ الادسۃ فی الآخرة اذا جازک المنافقون - پس خواند ابوہریرہ در رکعت اولے سورۃ حمود را و خواند در
 دوم سورۃ اذا جازک المنافقون - فقال سمعت رسول اللہ پس گفت ابوہریرہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم تقرأ بہا يوم الجمعة
 میخواند این دو سورہ را در روز جمعہ یعنی در نماز جمعہ - رواہ مسلم و عن النعمان بن بشیر یفخ باکسیرین صحابی است بل بود کہ
 کہ در انصاری آمد بعد از ہجرت و در زمان وفات آن حضرت ہشت سالہ بود و احوال او در جاسے دیگر نوشته شدہ است - قال
 کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تقرأ فی العیدین و فی الجمعۃ میخواند آن حضرت در نماز عید فطر و اثنے و در نماز جمعہ پنج مرتبہ
 الاعلی دہل ایک حدیث الفاشیہ قال - گفت نعمان بن بشیر اذا اجتمع العید و الجمعۃ فی یوم واحد - و چون جمع میشد و الفاشیہ
 می افتاد عید و جمعہ در یک روز - قرأ بہا فی الصلواتین - میخواند بہین دو سورہ را در نماز عید و نماز جمعہ از نیجا تا کہ استحباب قرأت
 این دو سورہ در نماز عید و جمعہ مفہوم می شود و از نیجا معلوم می شود کہ خواندن سورۃ جمعۃ منافقون در جمعہ دائمی نبود - رواہ مسلم -
 و عن عبید اللہ ابن عمر ابن الخطاب سال ابوا دق اللیشی - عبید اللہ بن عمر بن مسعود پس برادر زادہ عبد اللہ بن مسعود کہ تابعی است
 و امام و از فقہاے سبجہ مدنیہ است روایت میکند کہ عمر بن الخطاب پرسید ابوا دق اللیشی را کہ از صحابہ است رضی - اکان تقرأ
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الاضحی و الفطر - چه چیز بود یعنی کدام سورہ بود کہ میخواند آن را آن حضرت و عید قربان عید رضا
 فقال کان یقرأ فیہما بن و القرآن الحمید و اقرب الساعۃ - پس گفت ابوا دق میخواند در ہر دو عید سورۃ ق و سورۃ قمر گفتہ اند
 کہ مقصود امیر المؤمنین در پرسیدن از ابی و اقد تقریر و تکبیر در زمین حاضران بود تا بداند و الا عدم علم دے رضی اللہ عنہ
 با وجود ملازمت و قرب کہ در آن حضرت داشت بدان بعید است و اللہ اعلم - رواہ مسلم - و عن ابی ہریرہ قال کان
 رسول اللہ گفت ابوہریرہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قرأ فی رکعتی الفجر - خواند در رکعتین سنت نماز فجر قل یا ایہا الکافرون
 و قل ہو اللہ احد - باید دانست کہ چون رکعتین فجر گویند یا رکعتین مغرب مرا و سنت آنهاست فرض را صلوات فجر صلوات مغرب گویند
 رواہ مسلم - و عن ابن عباس قال کان رسول اللہ گفت ابن عباس کہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تقرأ فی رکعتی الفجر
 میخواند در رکعتین فجر این دو آیت را یکے قولوا لا اله الا اللہ و انزل لینا الایۃ کہ در سورۃ بقرہ است در رکعت اولے - و اتی فی ال
 دوم آیتے کہ در سورہ آل عمران است - قل یا اہل الکتاب تعالوا الی کلمۃ سوا بیننا و بینکم الایۃ - در رکعت دوم - رواہ مسلم
 خواندن این دو آیت ظاہرا حیانا بود و غالب احوال خواندن - قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد - بود و از نیجا معلوم
 می شود کہ خواندن بعض سورہ خصوصاً از او سادہ سورہ کہ در سنت و اگر باشد و در بعض خواند بود و حق آن است کہ در نیجا ثابت و صحیح

شدہ روایت آن قول بکر است مجال نداد و اگر سخن خواهد بود در ثبوت وصحت آن خواهد بود و السلام

الفصل الثانی - عن ابن عباس قال کان رسول اللہ - گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بہم صلواتہ
 شرع میکرد و ناز خود را یعنی قرائت را - **بسم اللہ الرحمن الرحیم** رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث لیس سنادہ بذاک
 روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت ابن حدیثیست کہ نیست اسناد آن قوی ظاہر آنست کہ مراد جہر بمشیمہ خواهد بود
 و الا در افتتاح بمشیمہ خلافتی نیست در بعضی معایات صریح نیز آمدہ کہ کان یجہر بسم اللہ الرحمن الرحیم و احادیثی ترک جہر
 و ارجح است چنانکہ در فصل اول گذشت - **وعن وائل بن حجر** بقدم جابریم و گاہی مشتمبہ میگردد و بمقدم جیم جانشین ما شیخ
 خود نقل میکرد کہ میگفت براس حفظ این لفظ در دل خود نگاہ میداریم کہ این را جہری باید - قال سمعت رسول اللہ - گفت
 رسول خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم قرائت خواندہ غیر المنضوب علیہم و لا الضالین فقال یس گفت آمین بعد بہا صوتہ - در از و آید
 آواز را احتمال دارد کہ مراد جہر بدان باشد و احتمال دارد کہ مراد مدالف باشد کہ انصوح است و ظاہر معنی اولست بقریئہ روایات دیگر کہ در
 بعض جا آمدہ - یرفع بہا صوتہ - بریداشت بآمین آواز خود را و این صریحست در جہر در بعض بریداشت آواز تا آن کہ میشوند انید
 صفت اول را پس می آید بودے مسجد در روایتی چنانکہ می شنید کہ کسی کہ قریب می بود در صفت اول و بعض روایات مخفی
 صوت بآمین نیز آمدہ است و وجہ تطبیق میان این دو روایت آن کردہ اند کہ مراد مخفی عدم قرع عنیفست یعنی عدم بالذکر جہر
 جہر سماع کسی کہ قریب می بود در صفت اول چنانکہ در روایت آمدہ است - رواہ الترمذی و ابو داؤد و دارمی و ابن جہر - بذاک
 آمین بعد از خواندن فاتحہ سنتست باتفاق خواہ منفرد باشد یا امام یا ماموم اگرچہ آمین نگوید امام مے و در تائید مقتدی و صلوة
 سریر بر تقدیر سماع خلاف است نزد بعض بگوید از جهت ظاہر حدیث و نزد بعض بگوید از جهت عدم اعتبار این جہر و سماع کذا فی
 شرح المداۃ لابن الہمام و وار شدہ است و جہر بتائید احادیث و مذہب شافعی و احمد اینست در مذہب مالک خلافست و در مذہب
 ابو حنیفہ جہر کند مطلقا و احادیث در جانب جہر بیشتر و صحیح تر آمدہ و بعض علماء در عدم جہر نیز تصحیح حدیث نمودہ اند از عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنہ
 روایت کردہ اند کہ گفت چار چیزست کہ امام در وے اخفا کند یعوذ و یس و آمین و بجا نکال اللہم و بحدک و از این مسعود نیز شال این
 و تواند کہ جہر و اخفا سر و بدوہ باشد تا رة فتارة و السلام - **وعن ابی زہیر** یضم زاس و فتح ہا - النمی - یضم نون و فتح میم
 نام وے یکے ابن قیس است بقاف معد و دست در اہل شام حدیث او در آمینست ذکر کردہ است او را ابن عبد البر در
 صحابہ و گفته کہ اسناد این حدیث قائم نیست و السلام - قال خر جامع رسول اللہ - گفت بیرون آیدیم با پیغمبر خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم ذات لیلہ - یک شبے - فاتیما علی رجل قد الح فی المسکنة - پس آیدیم بر مردے کہ تحقیق ستمیدہ است در دعا
 و سوال و طلبیدن مراد از جناب حق و مبالغہ کردہ است در آن - فقال البنی صلی اللہ علیہ وسلم و جب ان ختم پس گفت آنحضرت
 واجب و لازم گردا مید قبول اجابت دعا و حصول مراد اگر مہر کرد یا تمام کمال کرد و عار او معنی اول مناسبست بحدیث آمین
 خاتم رب العالمین یعنی آمین مہر برورد گدست تعالی کہ فات و بلا با دفع کردہ میشود و بے چاں خاتم نگاہ داشته میشود کہ کتاب جہر مکرر شدہ

بران از فساد و انظار اسرار۔ فقال رجل من القوم بای شی یختم پس گفت مردی از قوم کہ حاضر بود نہ بچہ چیز ختم کند۔ فقال
 باین۔ پس گفت آن حضرت ختم کند باین کہ بمنزلہ مرست و تمام و کامل میگردد و عابوے۔ روادہ ابو داؤد۔ وعن عائشہ
 رضی اللہ عنہا۔ قالت ان رسول اللہ گفت عائشہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم صلی المغرب بسرۃ الاموات۔ گزاردہ نماز
 مغرب و بسرۃ اعراف۔ فرقی فی الرکعتین۔ جدا جدا کرد این سورہ را در دو رکعت یعنی بارہ ازان در رکعت اول و
 خواند و بارہ دیگر در رکعت دوم۔ روادہ النسائی۔ و مشک نیست کہ وقت مغرب گنجایش آن دارد خصوصاً اگر خفتن تمام میان
 باشد یا آنچه بود در قرأت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از سرعت و طے و مزید شوق و بعضی از شافعیہ گفته اند کہ اگر نیز وقت
 برآمده باشد با کے نیست و شروع در وقت پس است در وقت نماز و بعضی از ایشان گفته اند کہ مراد بسرۃ بعض سورہ است
 و در روایت بخاری و ابوداؤد و نسائی از زید بن ثابت قرأت بسرۃ اعراف آندہ بے ذکر تفریق در دو ایتہ قرأت سورہ
 آندہ و اعراف نیز آندہ و عن عقبہ بن عامر صحابی مشہور است روایت کردہ اندازد کہ بعض صحابہ مثل جابر بن عباس
 و از تابعین خلق کثیر بود و الی مصر از جانب معاویہ بعد از برادر و عتبہ بن ابی سفیان۔ قال لی انت اتود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 اتقتہ فی السفر۔ گفت عقبہ بن عامر بودم من کہ می کشیدم مرآن حضرت را ناقتہ او را در سفر۔ فقال لی پس گفت آن حضرت
 مرا۔ یا عقبہ الا علمک خیر سورۃ قرآن۔ آگاہ باش کہ بدانام ترا بہترین دو سورۃ کہ خواندہ شوند۔ فقلنی۔ پس داناسید۔
 قل اعوذ برب اللیل و قل اعوذ برب الناس قال فلم یرنی سرست بہاجدا پس ندید دنیاقت آن حضرت مرا کہ خوشحال گرد شد بام
 یعنی خوش شدہ باشم باین دو سورہ در بودن آنها بہترین سورہ خوش شدن بسیار یا اصلاً از جهت عدم احتمال باین دو سورہ بر عالم
 توحید و تفرید و صفات کمال مثل بعض سورہ ہای دیگر یا در دو فضیلت و عظمت بعض سورہ چنانچہ ناقتہ و سورہ بقرہ مثلاً فلما نزل بالصلوۃ الصبح
 صلی بہا صلوۃ الصبح للناس۔ پس ہر گاہ کہ فرد آمد آن حضرت برای نماز صبح گزارد باین دو سورہ نماز صبح برای مردم فلما نزلت
 الی پس چون فارغ شد از نماز باز برگشتہ نگریست و دید بجانب من۔ فقال یا عقبہ کیف رأیت۔ پس گفت ای عقبہ چگونہ دیدی یعنی
 دیدی و فهمیدی فضل این دو سورہ کہ چہ مقدار است چون آنحضرت و نفس عقبہ استنباعی و خیریت این دو سورہ در باب
 خواندہ آنها را در نماز صبح کہ بوجہ فاضل ترین نماز است و مستحب است در دوے تطویل قرأت تا بعد از نماز خیریت آنها را و گفته اند
 کہ مراد خیریت و فضیلت آنهاست در باب تعویذ مطلق و لہذا آنها را در نماز سفر خواند کہ محل و معرض آفات است و لفظ قرآن
 اشارت باین معنی دارد۔ روادہ احمد ابو داؤد و النسائی۔ وعن جابر بن سمرۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی صلوۃ
 المغرب لیلۃ الجمعۃ۔ سچو اند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در نماز مغرب شب جمعہ قل یا ایہا الکافرون قل یا ایہا الصاحد۔ روادہ
 فی شرح السنۃ و روادہ ابن ماجہ عن ابن عمر الا انہ لم یذکر لیلۃ الجمعۃ این حدیث را در شرح سنۃ از جابر بن سمرہ روایت کردہ
 و ابن ماجہ از ابن عمر کردہ و لیکن ابن ماجہ ذکر کردہ شب جمعہ را و تعقید بدان نکرد و مطلق روایت کرد کہ سچو اند در نماز مغرب
 این دو سورہ را و حدیث بذکر لیلۃ الجمعۃ صحیح است کذا فی شرح الشیخ۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال یا اخصی یا سمعت

رسول اللہ عبد اللہ بن مسعود گفت کہ شمار نمی توانم کرد از بس کثرت کہ چقدر شنیده ام پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم
 یقرا فی الركعتین بعد المغرب و فی الركعتین قبل صلوٰۃ الفجر بخواند در دو رکعت سنت کہ بعد از مغرب اند و در دو رکعت کہ پیش از
 نماز فجر اند - به قل یا ایها الکافرون و قل هو اللہ احد رواہ الترمذی و رواہ ابن ماجہ عن ابی ہریرۃ الا انہ لم يذكر بعد المغرب
 لیکن ابن ماجہ از ابو ہریرہ ذکر کردہ است رکعتین بعد المغرب را اگر چه ابن عمر و حدیث سابق روایت کردہ و عن سلیمان
 بن یسار عن ابی ہریرۃ قال - سلیمان بن یسار کہ از کبار تابعین و از فقہائے سبجہ مدینہ است از ابی ہریرہ روایت کرد
 کہ گفت ابو ہریرہ - باصلیت و راہ احد را شبہ صلوٰۃ بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فلان - نگار و دم پس پیچ کی کہ اندر
 باشد نماز و سے نماز آن حضرت از فلان گویند کہ مراد از فلان شخصی بود کہ والی مدنیہ بود از جانب مروان ابن عبد الملک
 و بعض گفتہ اند کہ آن عمر بن عبد العزیز بودہ و این قول خطاست زیرا کہ ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابی ہریرہ است
 بیکد و سال نعم مثل این قول انس و رشان عمر بن عبد العزیز گفتہ است چنانکہ در بابہا کریم بیاید و این صحیح است زیرا کہ انس
 زمان عمر بن عبد العزیز را دریافته است و بعض گویند کہ مراد از فلان علی مرتضیٰ است رضی اللہ عنہ و کرم اللہ وجہہ و بعض گویند
 کہ عمر بن سلمہ بن نفیع است کہ امام قوم خود بود و در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بالجملہ - قال سلیمان اصلیت خلفہ - گفت
 سلیمان بن یسار کہ از دم من نماز پس آن مرد کہ ابو ہریرہ او را شبہ صلوٰۃ بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ بودہ - فلان بطویل
 و رکعتین الا انہ من الظہر پس بود آن مرد کہ در از میکرو و در رکعت نخستین را از ظہر و خفیف الاخرین - و سبک میکرد و در رکعت
 پسین را از ظہر بانیکہ بخواند در اخیرین ظہر چہ سہ جز فائدتہ یا بخواند سورۃ قصیر مقصود تطویل قرات ظہر است - و یخفف العصر
 و سبک میکرد قرات عصر را - و یقرا فی المغرب بقضائہ المفضل - و بخواند در مغرب سور تہاے کوتاہ از مفضل - و یقرا فی العشاء
 بوسط المفضل - بخواند در نماز عشاء سور تہاے میانیہ از مفضل و در رازی و کوتاہی - و یقرا فی الصبح بطوال المفضل - و بخواند
 در نماز صبح بسور تہاے دراز مفضل و در نماز ظہر طوال مفضل گفتہ بلکہ مجمل گفت کہ تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف و کرد از قصار و اوساط
 پیچ گفت و تمول مقرالان و ظہر قرات از طوال مفضل است چنانکہ در صبح و در عصر از اوساط چنانکہ در عشاء بدانکہ مراد مفضل بقول مشہور
 از سورۃ حجرات تا آخر قرآن است و مفضل از ان جهت گویند کہ در وے فصول یعنی فصل بسیار است بعض گفتہ اند از جهت
 قلت فسوخ و در وے و سور و در وے سہ قسم طوال اوساط و قصار طوال از وی تا سورہ بروج و اوساط از بروج تا النجم باقی قصار اند
 و در فصل اول کلامی متعلق باین باب گذشت فندکہ رواہ النسائی و رواہ ابن ماجہ الی یخفف العصر و عن عبادۃ بن الصامت قال
 کنا خلف النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی صلوٰۃ الفجر فقرأت عبادۃ بولیم ما پس آن حضرت در نماز بآداب و پس قرات کرد آن حضرت فقلت علیہ
 القراءۃ پس گرائی کردیدی قرات و دشوار شد - فلما فرغ قال لعلکم تقرؤن خلف الائمکم پس ہر گاہ کہ فارغ شد آنحضرت از نماز فرمود
 کہ شاید شما کہ بخوانید پس امام خود و فرمود بخوانید پس من اشارت بانکہ اقتداء مقتدی خاموش بودن و گوش داشتن است بقرات امام
 و در ہر کہ باشد من باشم یا غیر من و سبب نقل و عشر قرات بظاہر ان ہی نماید کہ سماع اصداۃ قارئین باشد کہ بہ سبب

تشمیش وقت والتفات خاطر شریف شدہ باشد و اللہ اعلم لیکن قول دے صلی اللہ علیہ وسلم لعلمکم تقرؤن سنائی ابن
 معنی ست زیرا کہ ابن نزد جبرست و آن متیقن ست پس لعلمکم چرا و باید و گفته اند کہ تواند کہ سبب نقل تا اثر آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم باشد از نقصہ کہ ناشی می باشد مرایشان را از عدم انصات و استماع قرأت آن حضرت و کامل گاہے متاثر میشود
 بنقص ناقص چنانکہ در کتابا لطہارۃ گذشت کہ روزے آن حضرت در نماز صبح استسح قرأت کرد و بستہ شد و بیان کرد کہ سبب
 این بستی آن ست کہ قوسے پس من می ایستند کہ وضو را خوب نمی کنند و با داب نمیزارند چون آنحضرت فرمود کہ شاید شما
 میخوانید۔ قالوا نعم گفتند آری میخوانیم۔ یا رسول اللہ قال لا تفعلوا۔ گفت نمکنید این کار و بخوانید خلف امام۔ الا بقاۃ الکتاب
 اگر بقاۃ الکتاب را کہ آن را خواندہ باشد۔ فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها۔ زیرا کہ نیست نماز مگر کسی را کہ خواند بقاۃ الکتاب ظاهر این
 حدیث در فرضیت قرأت فاتحہ است و جوابش سابقاً معلوم شد۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی معناه۔ و مرئائی را
 معنی این حدیث ست و در لفظ مخالف است۔ و فی روایت لابی داؤد۔ و در روایتی مرابی داؤد و این عبارت نیز آیدہ است
 کہ۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ و انا قول۔ و من میگویم در دل خود و قتی کہ نقیل شد قرأت بر من۔ مالی نیاز عنی القدر آن
 چه شد مرا کہ نزاع و کشاکش میکند مرا قرآن و نمی آید و آسان نمیکرد بر من قرأت پس دانستم کہ سبب آن خواندن شماست
 قرآن را پس من۔ فلا تقرؤا بشئ من القرآن اذا جهرت الایام القرآن۔ پس بخوانید چیزی را از قرآن و قتی کہ جهر میگویم من بقرآن
 اگر بقاۃ الکتاب را و از قول دے صلی اللہ علیہ وسلم اذا جهرت مفہوم میگردد کہ اگر در نماز سری بخواند رواست و تفصیل این در شرح
 احادیث آئیدہ بیاید و عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ۔ روایت ست از ابی ہریرہ کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم الفرت
 من صلوٰۃ جهر فیہا بالقراءة۔ برگشت از نمازے کہ جهر کرد و دے بقرأت۔ فقال ہل قرءتم احدکم انفا۔ پس پرسید آیا
 خواند ہمراہ من یکے از شما اکنون فقال رجل نعم۔ پس گفت مردے آری خواندم۔ یا رسول اللہ قال انی اقول مالی نازع القرآن
 فرمود من میگویم در دل خود کہ چه شدہ است مرا کہ کشاکش کردہ می شوم یا کشاکش میکنم قرآن را انا نازع بفتح زائے و کسر آن ہر دو
 روایت ست و قول دے نیاز عنی القرآن در حدیث سابقین مؤید معنی اول ست۔ قال فانتہی الناس عن القراءة مع رسول اللہ
 گفت ابو ہریرہ پس باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فیما جهر فیہ بالقراءة من الصلوات و در چیزیست
 کہ جهر می کرد آن حضرت در آن از نماز ہا۔ حین سمعوا ذلک من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ ہنگامے کہ شنیدند آن
 سخن را از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ دلالت بر نبی از خواندن ایشان می کرد۔ رواہ مالک و احمد و ابو داؤد و الترمذی
 و النسائی و دے ابن ماجہ و ترمذی و عن ابن عمر و البیاضی۔ روایت از ابن عمر و بیاضی بفتح موحده و تخفیف تحتانیہ
 و بضاد و مجمہ مشدوب بیاضیہ بن عامر بن زرین نام ادبجد السدین جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشہور گشتہ بیاضی
 و مذکور میگردد و ہمین نسبت بے ذکر نام۔ قال قال رسول اللہ۔ گفت ابن عمر و بیاضی گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان الصلی
 نیا جی رہے۔ بدرستی کہ مصلی را از میگوید با پروردگار خود مناجات سخن پنهانی گفتن دو کس کہ دیگرے بران مطلع نرود فلینظر

مانیا جیہ بہ پس باید کہ نظر کند و بیند شید مصلی چیزے را کہ مناجات میکند پروردگار خود را بدان چیز از ذکر قرآن پس بیاورد
آن را در غایت حضور قلب و تامل و تدبر در آن و خضوع و خشوع - و لا یحجر بعضکم علی بعض فی القرآن - و آواز بلند کند بعضی از شما
بر بعضی قرآن چه در نماز و چه در غیر آن از مصلی و ناظم قاری و ذاکر نامو جب انید و تشویش نکرد و اجماع است بر آنکہ
مکروه است ماموم را جهر اگر چه قرأت امام را نمی شنود - رواہ احمد و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ - گفت
ابو ہریرہ گفت آن حضرت - صلی اللہ علیہ وسلم انما جعل الامام لیؤتم بہ - گردانیدہ نشدہ است امام مگر برائے آنکہ اقتدا
کرده شود برے و پیش روے کرده شود مراد را پس باید موافقت کرد باوے و متابعت نمود مراد را - فاذا کبر فکبروا و
اذا قرأ فافضوا - پس چون تکبیر گوید امام تکبیر گوید شما و چون قرأت کند امام خاموش شوید شما و گوش بنید قرأت او را
کہ متابعت در قرأت این است و خواندن باوے مخالفت و نزاع کردن باوے و تشویش دادن است مراد را -
رواہ ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ - بدانکہ مذہب شافعی و جوب قرأت فاتحہ است بر ماموم در صلوٰۃ سربہ و جہرہ
و جائز است قرأت ماورائے فاتحہ نیز و مذہب امام مالک و احمد و شافعی نیز در قولے و جوب قرأت در سربہ است فقط و در
جہرہ استماع قرأت امام کافی است و نزد بعضی از اصحاب احمد بخواند فاتحہ را در سکنت امام و بیان سکنت در باب یاقول البکیر
گذشت و نزد بعضی از اصحاب دے اگر نشود و بخت کری یا دوری بخواند و جہرہ و اگر بخواند ہم تمام است نماز دے
زیرا کہ ہر کرا امام است قرأت امام قرأت اوست و واجب نیست بر دے قرأت و منصوص و معروف نزد ابن امام
اجل ہین است و مذہب امام ابو حنیفہ آن است کہ بخواند نہ در جہرہ و نہ در سربہ لیکن در ردائے از محمد استحباب قرأت است
و نزد شیخین مکروه است و شیخ ابن العمام گفتہ کہ اگر است تحریمی است از جہت در دو وعید و حق آن است کہ قول محمد مثل قول
شیخین است و عبارات محمد در کتب او صرح است بدان و در آثار گفته است و بہ ناخذ و باین آمدہ است عامۃ آثار و اخبار
و گفته است کہ فاسد میگردد نماز در قول جمعی از صحابہ و مخفی نماند کہ احتیاط در عمل کردن است باقوی الدلیلین انتہی و کلام امام
محمد در موطا ہے او ملو است باخبار و آثار و در نیاب و اللہ اعلم انہ می گویند کہ قرأت کن نماز است پس شریک باشند
امام و ماموم در آن با ضمیمہ فرقی کہ امام مالک و احمد در سربہ و جہرہ اعتبار کرده اند و مارا و لیل این حدیث است کہ
من کان لہ امام فقرأہ الامام قسۃ لہ و این حدیث صحیح است و جز بخاری و مسلم ہمہ اوراد و ایت کرده اند و در ہادیہ گفتہ است
کہ علیہ اجماع الضحایہ و در شیخ زیادہ برین سخن کرده شدہ است فلیتبرر عن عین العمد بن ابی اسد فی قال جابر بن
الی البنی صلی اللہ علیہ وسلم فقال انی لا استطیع ان اخذ من القرآن شیئاً - آمدہ دے بحضرت رسالت پس گفت بنی تو انم
کہ گیرم از قرآن چیزے دیا و آدم آن را فعلی یا مجرئی پس تعلیم کن مرا آن چیزے کہ پسندگی کند مرا یعنی بجائے قرآن
نشند - قال قل - گفت آن حضرت بگو - سبحان اللہ الحمد للہ و لا الہ الا اللہ الحمد اکبر دلا حول و لا قوۃ الا باللہ - تبارک
بافہام بقرینہ ایراد این حدیث در باب قرأت در نماز آن میگردد کہ مراد عدم استطاعت آن مراد است برائے

اخذ چیزے از قرآن مقدارے کہ صحیح گرد و بدان نماز و این بعید است جدا زیرا کہ مستبعد است کہ عاجز آید عربی متکلم نبل این
کلام از لغت مقدار آنچه صحیح باشد بدان نماز اگر ہمین مقدار کہ ازین کلمات است گنیت یا زیادہ بر آن از قرآن نمی آموخت کفایت
میگرد میگویند کہ این مردے است کہ ہمین ساعت اسلام آوردہ و وقت نماز در رسیدہ و گنجایش حفظ چیزے ندارد از
قرآن پس بیا موخت او را آن حضرت این کلمات و با وجود این استبعاد و بطرف نمیکرد پس ظاہر است کہ در حفظ چیز
از قرآن است کہ آن را و در خود سازد و بدان اوقات خود را معمور دارد و لا بد چیزے بسیار از قرآن باید کہ در خود قرآن بود و
بعض مردم هستند کہ حفظ آن مقدار برایشان آسان نمی گرد و پس آموخت او را آن حضرت این کلمات را کہ یک گنجینه است
از گنجہائے الہی تا مدامت کند بر آن در خود سازد آن را شب و روز کند اقا و امد اعلم - قال - گفت آن مردے
یا رسول اللہ نماز مضمون این کلمات ہمہ بر اے خداست حمد و ثنا و تکبیر و تہلیل و است - فماذا الی - پس چیست بر
من یعنی دعائے و سوائے از حضرت حق کہ دعا و مراد من بر آید بدان - قال - فل - گفت آن حضرت بگو این دعا را اللهم
ارحمی و عافنی و ابدنی و ارزقنی - این سوال و جواب نیز نزد الفاضل ناظر در بہان است کہ آن مرد طلب و روضے دعا
نمودہ نہ طلب قرآن بر اے صحت نماز و همچنین قول او - فقال - پس اشارت کرد آن مرد - بکذا باید یہ همچنین بہر دو دست خود
و قیضہا - و بر بست ہر دو دست را یعنی اشارت کرد کہ یاد گرفت و نگاہ داشتیم آنچه فرمودید چنانکہ چیزے نفیس بدست افتد آن را
نگاہ دارند و باین وجہ اشارت کنند بہر دو دست و قبض کنند ہمان مرد باشد و ظاہر سیاق کلام ہمدین است و ہمدین بہت اراکی
کہ گفت فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اما ہذا فقد لمایہ من الخیر - اما این مرد پس تحقیق پر کرد ہر دو دست خود را
زیر یکی و تواند کہ اشارت کنندہ آن حضرت باشد صلی اللہ علیہ وسلم بر اے تنبیہ و ترغیب آن مرد در حفظ آن و امتثال آنچه او کرده
بدان و چون آنحضرت فہمید و دانست از ان مرد کہ حفظ میکند و امتثال می آرد فرمود - اما ہذا فقد لمایہ من الخیر رواہ ابو داؤد
و داہمیت کرد این حدیث را تا آخر ابو داؤد - و انتہت رواۃ النسائی عند قولہ الابا لہ - و منتهی شدہ است روایت نسائی
تزو قول آنحضرت لاحول و لا قوۃ الا باللہ و قال یا رسول اللہ الی آخرہ در روایت نسائی نیست و عن ابن عباس
ان البنی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا قرء - روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت بود چون بخواند این آیت را سبح اسم ربک
الا علی قال - میگفت سبحان ربی الاعلی - بقصد امتثال این امر کہ سبج است - رواہ احمد و ابو داؤد و عن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ منکم بالتین و الزیتون - گفت ابو ہریرہ گفت آنحضرت کہسے کہ بخواند از تین سورہ و الزیتون
و الزیتون را - فانتہی الی - پس منتهی گرد و برسد باین قول کہ - ایس ایس یا حکم الحاکمین - آیا نیست خدای تعالی حاکم ترین حاکمان
تلیقل - پس باید کہ بگوید - بلے - آری ہست خداے تعالی حاکم ترین حاکمان - و نا علی و لک من الشاہدین - و من بود
او حکم الحاکمین از گواہی و ہند گان و ایمان آرد گان ام - و من قرء - و کہسے کہ بخواند سورہ - لا اقسیم بوم القیمۃ فانتہی الی پس
تا برسد باین آیت - ایس و لک بقادر علی ان یحیی الموتی - آیا نیست آن خدای کہ پدید آرد از لطیفہ کم و وزان را تو نماز زندہ گردانند

مردہ ہا۔ فلیقل علی۔ پس باید کہ بگوید آری ہےست قادر بر زندہ گردانیدن مردہ ہا۔ ومن قرء۔ دیکسے کہ بخواند سورہ۔ والمرسلات
 عرفاً بلوغ دیس برسد این آیت را۔ نبائی حدیث بعدہ یونمون۔ پس بکہ ام سخن بعد از قرآن ایمان نمی آرد و می گردند پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم۔ فلیقل۔ پس باید کہ بگوید۔ آمنا با اللہ۔ ایمان آوردیم بخدا۔ رواہ ابو داؤد۔ و روایت کرد این حدیث را تا اینجا
 ابو داؤد۔ والترندی الی قولہ۔ و روایت ست مرتندی را تا قول ابو۔ و اما علی اولک من المشاہدین۔ کہ در جواب البس اللہ
 بالحکم الحاکمین است و در سورہ الدہین و ذکر لا اقسیم ہیوم القیمہ والمرسلات عرفاً در روایت ترندی نیست بدانکہ مثال این
 جوابها نزد قرأت آیات قرآنی بسیار است و نزد شافعیہ و نماز و غیر نماز برابر است و در نماز نیز جائز میزد و اندک در باب القراءۃ
 فی الصلوٰۃ آوردہ اند و الا فی ہایت در باب تلاوت قرآن و آداب آن می آورد و نزد مالکیہ محمول بر غیرہ حالت نماز
 است تا تہم نشود کہ از قرآن است ترشتی میگوید اگر کسے گمان برد کہ در نماز بود و نظر لفظ ہر اطلاق حدیث گویم کہ در نماز
 نقل خواهد بود نہ فرض چنانکہ در حدیث خذیفہ آمدہ است کہ چون آنحضرت میگرد و نماز شب را نمیرسید بآیت رحمت کرکے
 می ایستاد و طلب رحمت میکرد و نمیرسید بآیت عذاب مگر آنکے می ایستاد و پناہ از عذاب می جست و هیچ کی مثال این در اینجا
 جہر میکرد و نماز ہا سے فراغت روایت نکرده انتہی و عن جابر قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی اصحابہ فقرأ
 علیہم سورۃ الرحمن۔ گفت جابر بیرون آمد آنحضرت بر اصحاب خود پس خواند بر ایشان سورۃ الرحمن علم القرآن را بر این اہل
 البی آخریہ۔ از اول سورہ تا آخرش۔ فسکتوا۔ پس خاموش ماندند اصحاب۔ فقال لقد سرتما علی الجن لیلة الجن۔ پس گفت
 آن حضرت تحقیق خواندم این سورہ را بر جنیان در شبے کہ آمدہ بودند و جمع شدہ بودند بر من برای ایمان آوردن و قرآن شنیدن
 فکانوا احسن مردود نکم۔ پس بودند جن نیکوترین در جواب باز دادن و اجابت نمودن از شما و در اینجا آن معنی ست کہ جواب
 سلام را زد و سلام نیکوین۔ و در معنی باز گردانیدن و مردود نیز بمعنی رومی آید ليقال زودہ ردا و مردود و البعد از ان بیان کرد جن
 جنیان را کہ گفت کلماتیت علی قولہ۔ بودم من ہر گاہ کہ می آمدم بر قول و سے تعالے کہ۔ نبائی آثار یکب انکذبان پس کلیم
 لغتہ از نعمتہاے پروردگار خود نکذیب و انکار میکنید خطاب بجن و انس است۔ قالوا۔ می گفتند جن و دعا باین کلام۔ لا شئی
 من لکم رہا انکذب۔ نہ هیچ چیزے از نعمتہاے تو ای پروردگار ما انکار میکنیم۔ فلما الحمد۔ پس ہر تراست حمد۔ رواہ ابو داؤد
 و قال ہذا حدیث غریب

الفصل الثالث۔ عن معاوی بن عبد اللہ الجہنی یضہم جیم فتح ما تابعی مدنی نقہ است ذکر کردہ است اور ابن سعد
 و طبقہ ثانیہ از اہل مدینہ مات سنۃ ثمان عشر مائۃ۔ قال ان رجلاً من جنۃ اخرہ انہ سمع رسول اللہ گفت بد رستی
 مردے از قبیلہ جنۃ خبر داد اور کہ دے شنید پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم قرآنی البصیح۔ خواند و نماز صبح۔ اذ انزلت
 فی الرکعتین طیتہا۔ و ہر دو رکعت۔ فلما ادری النبی ام قرأ ذلک عدا۔ پس در نمی یابم من کہ آیا زاموش کردہ بغرثوشی خواندہ خوا
 آن را دیدہ و دانستہ شیخ ابن حجر در شرح خود گفته کہ ظاہر آن ست کہ عدا خواندہ براسے بیان جواز و اعلام آنکہ اصل ست

بتکریر سورہ واحد در ہر دو رکعت حاصل میگردد انتہی و میتوان گفت کہ شاید مقام اقتضای تکریر آن کرده باشند با سماع قول جن سبحانہ فمن یعمل مثقال ذرۃ خیر ایرہ من یعمل مثقال ذرۃ شر ایرہ ہر حاضران را کہ جامع الزام و عدد وعید است غایت تاکید و ایجاز چنانکہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در شان مردے کہ شنید آن را و گفت پس است در این دو کلمہ - فقہ الرجل - گویا تمام علم فقہ درین دو کلمہ مندرج است و اللہ اعلم - رواہ ابو داؤد و عن عروۃ مراد عروہ بن الزبیر است بن اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہم فرشی اسدی از کبار تابعین و ثقات ایشان یکی از فقہای سبغہ مدینہ فقیہ عالم کثیر الحدیث ثبت ثقتہ مامون صائم الدہر و در سنہ ثلثین و عشرين و مات سنہ الرابع و تسعين - قال ان ابابکر الصديق رضی اللہ عنہ صلی الصبح فقرأ فیہا بسورۃ البقرۃ فی الركعتین کلیمہا - عروہ بن الزبیر گفت کہ ابابکر الصديق رضی اللہ عنہ از نماز صبح در این دو رکعتی سورہ بقرہ را در ہر دو رکعت ظاہر در اینجا این است کہ تفریق کرد سورہ را پارہ در رکعت اول و خواند پارہ در رکعت دوم چنانکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سورہ اعراف خواند در نماز مغرب بہین طریق - رواہ مالک و عن انفرا فصمۃ یفتح فاعاد لے و کسر فاعاد ثانیہ و نزل بعض یضمن فاعاد لے بن عمیر تصغیر عمر الخفنی بنسب بہ بنی صنیفہ قبیلہ ایست از پیامبر شہور است - قال ما اخذت سورۃ یوسف الا من قرأہ عثمان بن عفان ایا فی الصبح گفت فرافصمۃ یا ذکرتم بن سورہ یوسف مگر از خواندن عثمان رضی اللہ عنہ آن سورہ را در نماز صبح من کثرۃ ما کان یردوا - از بسیاری تکرار کردن عثمان آن سورہ را از اینجا معلوم میشود کہ مواظبت بر تکرار یک سورہ با کے ندارد - رواہ مالک و عن عامر بن ربیعہ صحابی ست حلیف آل خطاب ایہان آورد پیش از عمر بن الخطاب و حاضر شد بدر را و تمامہ مشاہدات سنہ اثین و ثلثین و قبل خمس و ثلثین و کل الخطاب و را عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہما - گفت عامر بن ربیعہ گزار دیم ہا پس عمر بن الخطاب نماز صبح را - فقرأ فیہا پس خواند و دے و در بعض نسخ فیہا یعنی در نماز صبح بسورۃ یوسف و سورۃ الحج - سورہ یوسف و سورۃ حج را قرأہ بطبیئہ - قرأت است بدر قبل الاذن لہذا کان یقوم حين یطلع الفجر - گفتہ شد عمر عامرا آنگاہ ہر آنیہ تحقیق بود عمر بن ربیعہ است برای نماز فجر تکلم اذن فجر یعنی صبح صادق یعنی پگاہ بر نیاحت در اول وقت تا گنجایش این قرأت در ازمی بود - قال اجل - گفت عامر آری بر نیاحت تکلم طلوع میکرد فجر اجل یفتح ہمزہ و جیم حرف تصدیق است بمعنی آری سمیچو نعم - رواہ مالک و عن عمرو بن شعیب عن ابيہ عن جده قال ما من لفصل سورۃ صغیرہ ولا کبیرہ الا قد سمعت رسول اللہ گفت نیست از مفصل هیچ سورتے نہ خروندہ بزرگ گران کہ شنید تحقیق پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ہمہا بالناس فی الصلوۃ المکتوبہ - امامت میکرد بان سورہ دوم را در نماز فرض - رواہ مالک و عن عبد اللہ بن عتبہ بن مسعود - برادر زادہ عبد اللہ بن مسعود است مدنی الاصل ساکن شہر کوفہ را در بابت زان نبوت ذکر کردہ عقیل اورا در صحابہ و غلط کردہ و سہ تابعی است از کبار تابعین - قال قرأ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی صلوۃ المغرب بحم الدخان - گفت میخواند آن حضرت در نماز مغرب حم الدخان را - رواہ النسائی مرسل - برادیت کرد این حدیث را نسائی بطریق ارسال زیرا کہ عبد اللہ بن عتبہ تابعی است

باب رکوع

رکوع در لغت معنی پشت خم دادن رکوع پنجم شد بجهت پیری و رکوع نهم از اینجا است رکوع یعنی صلوة نیز گذر رکوع المصنوع
 الفصل الاول - عن النبی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقیوا رکوع والسجود - راست و درست و برابر
 کشید رکوع را و سجد را چنانکه در سنت آمده است و در باب صفه الصلوة گذشت - فوالله انی لاراکم من بعدی ایس بخدا گنبدی
 که من نیز آیم یعنی نهم شمارا از پس خود یعنی پوشیده نیست بر من آنچه می کشید شما شرح این در آخر فصل ثالث از باب صفه الصلوة در حدیث
 ابی هریره گذشت متفق علیه - وعن البراء قال کان رکوع النبی صلی الله علیه وسلم سجوده و یزید السجودین و اذ ارفع من رکوع
 ما قبله اقیام و تقعود و قریباً من السجود و اذ ایت الیست از بر این عازب که صحابی است و احوال و سعه کرد نوشته شده است
 بود رکوع آن حضرت و سجود و نشستن ایان و سجده و ایستادن و چون بر می داشت بر از رکوع غیر قیام که بر سعه داشت
 میکرد و غیر قعود که بر سعه نشسته نزدیک به برابر یعنی قیام که در سعه تراست میکرد و شک و رازی بود و قعود که در سعه
 ابعیاست میخواند و رازی شد انا باقی از رکوع و قعود و سجود و جلسه همه برابر و نزدیک یکدیگر در مقداری بودند متفق علیه
 و از بعضی احوال و نشسته معلوم می گردد که قیام قعود و سجود و نشسته برابر می بود و از بعضی آن است که چون قیام و راز
 می کرد آن ارکان را نیز دراز میکرد و از اینجا معلوم شد که در آن و لائق بحال آن و چون در قیام تحقیق می نمود در آن ارکان نیز
 تحقیق میکرد و تا آنکه ارکان را نیز متناسب و مشابه واقع میشدند آنکه رکوع و سجود با قیام و قعود برابر می بود و نعم در نماز خسوف
 و کسوف واقع شده است که رکوع و سجود بر مقدار قیام می بود و شایع آن را نیز همین نوع تاویل کرده اند متنبه این کلام در
 اول فصل ثالث در حدیث عوف بن مالک البیاضی الشافعی عن النبی قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قال
 بود و تحضر نک چون میگفت سبح الله من حمد و ثناء حتی نقول قد اودعهم بفتح همزه و سکون و اولی می ایستاد و تنبیه می ایستاد
 تا آنکه میگفتیم آنکه تحقیق ترک کرد آن رکعت را و قیام از سر گرفت و بعضی تفسیر بسیار نیز کرده اند و در وی از حدیثی نیست
 ثم سجود و یقعد بین السجودین حتی نقول قد اودعهم پس سجده میکرد و می نشست میان دو سجده تا آنکه میگفتیم تحقیق و هم که در روایات
 و عن عائشه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی رکوعه و سجوده - بود آن حضرت که بسیار
 میگفت در رکوع خود و سجود خود سبحانک اللهم ربنا و بحمدک اللهم اعظم لی تبارک و تعالی - یعنی میگردان حضرت باین سبب و اعتقاد
 بیان مراد آن که فرمود سبحانک و بحمدک و استغفره - آنکه است که تسبیح گویند پروردگار خود و آمرزش خواه از سعه در رکوع
 و سجود میگفت از برای آنکه افضل احوال و خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم می شود که در غیر رکوع و سجود نیز میگفت آورده اند که
 اغلب و اکثر آن حضرت در آخر عمر بعد از نزول سوره الاحقاف الصمدین بود متفق علیه و نعمت ان النبی صلی الله علیه وسلم
 کان یقول فی رکوعه و سجوده - و هم از جایزه روایت است که بود آن حضرت می گفتند در رکوع خود و سجود خود سبحانک و بحمدک
 رب الملائکه و الروح - سبحان قدوس و صلیه مبالغه اند در تنزیه و طهارت بضم و فتح و ضم اکثر است و مراد بروح جبرئیل است

گذشته است۔ متفق علیہ و عن عبد الرحمن بن ابی اوفیٰ۔ و سئل و ذریر و سئل عن ابی بنی است حاضر شد حدیثیہ و خیر را و هو
آخر من مات من الصحابة بكونه سنة است و سبع و ثمانین۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رفع ظہرہ من الركوع قال
تو ذان حضرت چون بریداشت پشت خود را از رکوع میگفت۔ سمع المدین حمہ اللہ ربنا لک الحمد لا السموات و لا الارض۔
بری آسمانها و بری زمین۔ و لا ما شئت من شیء۔ بعد بری آنچه بخوای و پس الکی چیزی را بعد ازین از ممکنات بعد مدین حدیث
والت دار و جمیع انام میان التسمیع و تحمید چنانکہ سب شافی است و قد مر الکلام فیہ رواہ مسلم۔ و عن ابی سعید الخدری قال کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا رفع رأسہ من الركوع قال۔ یوذا تخفرت چون بریداشت سر خود را از رکوع می گفت۔ اللہ ربنا لک الحمد لا السموات
و لا الارض و لا ما شئت من شیء بعد اهل الثناء و الحمد۔ ای سزاوار ستایش و بزرگی۔ احق تاجال بعد و کما لک عبد بنحوار
ترین و راست ترین چیزے کہ گوید بندہ و حال آنکہ ہمہ ما مر ترا بندہ ایم این کلام است کہ اللہ لا مانع لما اعطیت خلو ذلک
بچکس باز دارندہ چیزے را کہ تو دہی۔ و لا معط لما منعت نیست بچکس دہندہ چیزے را کہ تو باز داری و بعض روایات
و لا را و لا قضیت نیز آمدہ و نیست باز دارندہ مر چیزے را کہ تو قضا کردہ۔ و لا تنفع ذا الجہنم نیک لجد۔ و سئل عنک خداوند
بخت و مال و دولت را از قہر و عذاب تو بخت و عذاب تو و بخت و تو انگری و بے نیازی و بعض حدیثی بدید
پدر نیز مراد و از بدیعنی نسبت فائدہ ندارد و نزد تو عملی باید و فضل تو و در دایتے کہ سبب نیز آمدہ بمعنی کوشش و حرص
و دنیا و جمیع اموال یا در رکعتین از عذاب تو۔ رواہ مسلم۔ و عن رفاعہ بکسر ابن رافع قال گفت رفاعہ صحابی انصاری بدیک
است و پدر را از تقیاس انصاری است مات سبتہ احدی و اربعین۔ کما فی الفی در الہی۔ بودیم ما کہ نماز میکردیم دریم بن غیر صلی اللہ
علیہ وسلم فلما رفع رأسہ من الركوع قال۔ پس ہر گاہ کہ برداشت آن حضرت سر خود را از رکوع گفت سمع المدین حمہ اللہ ربنا لک الحمد
پس گفت مرسے کہ در پس آن حضرت بود و بنا و لک الحمد اکثر اطمینانبار کافیہ۔ ای پروردگار ما و مر است حمد حمد بسیار
یاں از شاکیہ شرک و زیادزدنی کردہ شدہ و زان حمد کثرت اخلاص و حضور۔ فلما انصرفت قال من استکلم انفا پس ہر گاہ کہ
برگشت آن حضرت از نماز و فارغ شد گفت کہ بود گویندہ این سخن اکنون۔ قال انما گفت آن مرد من بودم گویندہ این سخن۔
قال رایت بضعة و ثلثین ملکا۔ گفت آن حضرت دیدم سی و چند فرشتہ را۔ میتدرونا ہم کتبہا ابل۔ بیشافستہ بسوی این کلمہ شانی
میکردند کہ کدام یکے بنویسد نخست بہمت فضل و کرامت و قبول این سخن۔ رواہ البخاری

الفصل الثانی عن ابی مسعود و الانصاری نام او عقبہ بن عمر دین نقیہ است حاضر شد عقبہ ثانیہ را و در ابوری
گفتہ اند و جمهور بر آنند کہ نسبت او بہ بدر بہمت سکونت اوست بہ بدر نہ بسبب حضور و غزوہ بدر را ساکن شد کہ خود را و قاض
یافت در خلافت علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ و بعض گفتہ اند در سنتہ احدی و او ثمنین و اربعین۔ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لا تجزی صلوة الرجل حتی یقیم ظہرہ من الركوع و السجود کغایت نمیکند و قبول نمی افتد نماز مرد آنکہ راست
و برابر گرداند پشت خود را در رکوع و سجود این حکم محمول است بر ظاہر نزد شافی کہ قومہ و جلسہ فرض است نزد و سئل

و نیز ابو حنیفہ کہ نزد سہ سنت اند محمول است بر تشدید و مبالغہ۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی و
قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح۔ و عن عقبہ بن حاتم قال لما نزلت۔ گفت عقبہ ہر گاہ کہ فرود آید این آیت تسبیح باسم
ربک العظیم قال رسول اللہ ﷺ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جب وہانی رکوع علم بگردانیدن این کلمہ را یا این تسبیح را در رکوع نان ظاہر
پس ہر گاہ کہ فرود آید تسبیح اسم ربک الاعلیٰ قال جب وہانی سجود کم۔ گفت بگردانیدن این را در سجود نان و مراد چہ ہے است کہ مطلب
باین امر یعنی سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلیٰ۔ رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ و الدارمی و عن عیون بن یونس بن عبد اللہ
عن ابن مسعود عن ابن عبد اللہ بن عتبہ بن مسعود بنی زاہد نقیہ ثقہ کوفی نسبی را در رواہ عبد اللہ بن مسعود را در عبد اللہ بن مسعود
عتبہ تابعی ست بشیخ ابو ہریرہ را و ابو موسیٰ را و شینار ازو سے مسعود و مسعود و قباہ و ابو حنیفہ و گاہ ہے را در اعوان بن
عتبہ نیز میگوید نسبت بجد و غالب روایات و سے از صحابہ مرسل است و ترمذی گفتہ کہ روایت از ابن مسعود و ابن عباس مرسل
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رکع احدکم فقال فی رکوعہ چون رکوع کنیدی از شما پس بگوید در رکوع خود سبحان ربی العظیم
اگر آن فراتر از سہ بار۔ فقہ تم رکوعہ پس تحقیق تمام شد رکوع دس بروجہ سنت۔ و ذلک او ناہ۔ و این سہ بار گفتن تسبیح
یا تسبیح رکوع است و گفتہ اند فراد و ناہ کمال است و الا اصل تمام یکبار گفتن است و سہ بار گفتن داخل کمال است لیکن
او ناہ کمال و اسطیخ بار یا ہفت بار و غایت کمال را حد نیست و بعضی ثابہ گفتہ اند و بعضی ثابہ کہ تسبیح تسبیح و بعضی
تأویب مقدار قیام چنانکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بعض احیان کردہ و امام را مدحایت حال مقتدیان لازم است
و همچنین است کلام در سجود و اذا سجد فقال تسبیح۔ و چون سجد کنیدی از ایشان پس بگوید در سجود خود سبحان ربی الاعلیٰ ثبات
تقدم سجودہ و ذلک او ناہ رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ و قال الترمذی لیس استنادہ بمصل۔ و گفتہ است ترمذی استناد
این حدیث متصل نیست۔ لان عونالم یلق ابن مسعود۔ زیرا کہ عون ابن عبد اللہ ملاقات نکردہ است ابن مسعود را پس البتہ را
میان ابن مسعود است کہ ذکر کردہ نشدہ است پس این حدیث منقطع باشد و معنی حدیث منقطع و تقدیم معلوم شد و عن حدیث
از کبار رضایہ است صاحب سراسر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و عنہ علم المناقبین۔ و صلی تسبیح الہی۔ روایت است
از حدیث کہ دسے نماز گزار را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و کان یقول فی رکوعہ۔ و ابو داؤد آن حضرت می گفت در رکوع خود
سبحان ربی العظیم و فی سجودہ۔ و می گفت در سجود خود سبحان ربی الاعلیٰ و ما فی علی آیت رحمتہ الا وقف و سال نمی آید آخرت
بر پنج آیت رحمت مگر آنکہ می ایستاد و سوال میکرد و می طلبید رحمت را۔ و ما فی علی آیت عذاب الا وقف و تلوذ و میسرید و سج است خدا
مگر آنکہ توقف نمیکرد و نہا می جست از عذاب۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و الدارمی و ترمذی و النسائی و ابن ماجہ و ابو داؤد و ابن ماجہ
روایت کرد النسائی و ابن ماجہ تا قول وی سبحان ربی الاعلیٰ و ما فی علی آیت رحمتہ تا آخر ذکر کردہ۔ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن
صحیح و در بعض روایات این حدیث و صلوٰۃ لیل آید است کہ ذکر کردہ شد
الفصل الثالث۔ عن عوف بن مالک صحابی شجعی ست خشی اللہ عنہ نسب یا شجعی نام مردی اہل شام بود

خیر است و بگوید باوے رایت شیخ زونج ساکن شد شام را و در دوسے ششے ثلث و سبعین روایت کرد از آنحضرت و از
عبدالمؤمن سلام و روایت کرده اند از دوسے از صحابہ جابر و ابوہریرہ و مقدم بن معدی کرب و بسیاری از تابعین۔ قال
ثقت۔ گفت ایستادم و نماز نشب کردم۔ مع رسول اللہ بان پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و بعض گفته اند مرا وقت صلیت است
و آن در نماز کسوف بود۔ فلما رکع مکث قدس سورة البقرة۔ پس ہر گاہ کہ رکوع کرد آن حضرت و رنگ کرد در رکوع مقدار پنجہ سورہ
بقرہ خواندہ شود ازین حدیث ظاہری گرد کہ رکوع مقدار قیام بود کہ در دوسے سورہ بقرہ خواندہ شود چنانکہ در نماز کسوف
آمدہ است بر خلاف تاویلے کہ برائے تسبیح رکوع بقیام کنند چنانکہ در فصل اول در حدیث بزرگ گذشت۔ و یقول
فی رکوعہ سبحان ذی الجبروت و المکوت و الکبریا و العظمتہ رواہ النسائی۔ وعن ابن جبریر یضم جیم و فتح با مراد سعید بن
جبر است کہ از تابعین است و احوال شریف دوسے در موضع دیگر نوشته شدہ است و قصہ او با حجاج ظالم مشہور است
قال سمعت انس بن مالک یقول۔ گفت شنیدم انس را کہ میگفت۔ ما صلیت و راہ احد بعد رسول اللہ۔ فلما رکع و نماز
پس پیچید بعد از پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ شبہ صلوۃ بصلوۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بنیذا الفقی۔ کہ مشابہ تر بود
نماز دوسے بنماز آن حضرت ازین جوان۔ یعنی عمر بن عبد الغفریز قال قال۔ گفت ابن جبریر گفت انس بن مالک۔ فخر نماز رکوع
عشر تسبیحات و سجودہ عشر تسبیحات۔ پس اندازہ کردیم رکوع آن جوان را دہ تسبیح و سجود آن دہ تسبیح یعنی در آن مقدار از زمان
کہ دوسے رکوع و سجود میکرد تارہ تسبیح میگفت و دوسے ہم دہ تسبیح میگفتہ باشد یا کمتر یا زیادہ و همچنین بود حال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
رواہ ابو داؤد و النسائی۔ وعن شقیق قال ان حذیفۃ را ئی رجلا لا یم رکوعہ ولا سجودہ۔ روایت است از شقیق بن سلمہ
کہ تابع مشہور است کہ گفت بدرستی کہ حذیفہ از کبار صحابہ است و او را صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند
و علم منافقان نزد دوسے بود و دیدم دوسے را کہ تمام نمی کرد رکوع خود را و نہ سجود خود را ظاہر و شرک طمانیت است و اگر شامل
اعتدال و از بندہ بشر باشد۔ فلما انقضی اصلوۃ دعاہ فقال کہ حذیفہ ما صلیت۔ پس ہر گاہ کہ ادا کرد و خارج شد آن مرزا نماز
خواند حذیفہ آن مرد را نزد خود پس گفت مراد حذیفہ نماز نگذازدہ تو یعنی صحیح نیست این نماز کہ تو کردہ۔ قال۔ گفت
شقیق۔ و احسبہ قال۔ دو گمان میرم حذیفہ را کہ بآن مرد این کلمہ تیر گفت کہ۔ ولو مت مت علی غیر الفطرۃ التي فطر اللہ محمد
صلی اللہ علیہ وسلم۔ و اگر نمی میری تو توبہ ناکردہ ازین چنین نمازی تیری بر غیر سنت و دین اسلام کہ پیدا کردہ است خدای تعالی
محمد را بران دین و درین کمال مبالغہ و تشدید است بر شرک اتمام رکوع و سجود۔ رواہ النجاری۔ وعن ابی قتادہ
قال قال رسول اللہ۔ گفت ابی قتادہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اسود الناس سرقة الذی یسرق من صلوۃ
بشرین مرم از روی و زوئی کردن کسی است کہ نمی وزد و از نماز خود۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ کیف یسرق من صلوۃ
و چگونه می وزد و از نماز خود و وزیدن از نماز چه معنی دارد۔ قال لا یم رکوعہا ولا سجودہا۔ گفت وزیدن از نماز این معنی دارد
کہ تمام نکنید رکوع نماز را و نہ سجود نماز را چنانکہ شخصے می وزد و مال کسی را۔ رواہ احمد۔ وعن الثعالبی یضم نون و سکون عین

بن مرقہ یضم سیم و تشدید راے مفتوحہ تابعے نقہ انفصاری ست و بعض اور راہوں ذکر صحابہ آورده اند آن دہم است و حق آن کہ کتابے ست و احادیث او میرسل است۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ماترون فی الشارب والرائی و اسانہ گفت آن حضرت و پرسید از صحابہ چہ میگوید و چہ راے میزنند و ایشان خمر نوشندہ و زنا کنندہ و زودی کنندہ کہ عقوبت بعصیت آن چہ مقدار است و در چہ مرتبہ است۔ و ذلک قبل ان تنزل فیہم الحدود۔ و آن پر رسیدن حضرت حال شارب و زانی و بارق پیش از ان بود کہ فرود آید درین کار با آیات حدود خاصہ قائمہ این قول راہی از بیان و جد سوال است بقولش ماترون با آنکہ بعد از نزول حدود و شک نیست کہ ارجح و اشیع در سوا بند و اللہ اعلم قالوا گفتند صحابہ۔ اللہ و رسولہ اعلم۔ خدا و رسول خدا دانانرا ندان۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ ہن فواحش۔ این گناہان کبارند فواحش از ذل و بے نیچہ سخت با شقیج وی ہزار حد گذر و بہی او۔ و ہمین عقوبت۔ و درین گناہان گرفتگی سخت است۔ و اسوۃ السرقۃ الذی یسرق من صلبہ تہ۔ و بہترین و زودی و زودی کہے ست کہ می دزد و از تنہا ز خود۔ قالوا و کیف یسرق من صلوۃ۔ گفتند چگونه می دزد و از نماز خود۔ سیا رسول اللہ قال لا یمرکون عبادا لا یسجدوا۔ فرمود آن حضرت تمام نمی کنند رکوع آن را و نہ سجود آن را۔ رواہ مالک و دروی الدارمی نحوہ

باب السجود و فضلہ

باب در بیان کیفیت سجہ کروین و فضیلت آن و سجود و رنعت سر بر زمین نہادن و فروتنی کردن و سر فرود آوردن و در شرع روئے بر زمین نہادن بر وجہ مخصوص

الفصل الاول۔ عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ۔ روایت است از ابن عباس کہ گفت گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم امرت ان اسجد علی سبتہ اعظم۔ امر کرده شدہ ام من کہ سجہ کنم بر سبت استخوان علی الجبہ و الیدین و الکبتین و اطراف القدین۔ بر پیشانی و دو دست و دو زانو و کمر و تنہا سے ہر دو پا سے کہ این ہمہ را در سجہ بر زمین باید نہاد و در روایتے بجایہ جبہ و جد واقع شدہ و در روایت دیگر جبہ و الف آمدہ و از نیچاست کہ اکثر ائمہ بر ان رفتہ اند کہ بینی و پیشانی ہر دو باید نہاد و بے آن سجہ روا نہ باشد و در مذہب حنفیہ سجہ بجبہ و الف ہر دو اصل است و اگر یکے ازین دو کنند کفایت ست پس اگر بجبہ تنہا کنند نزد امام ابو حنیفہ و صاحبیہ و در روایتے بے کراہت است و اگر بالف تنہا کنند نزد صاحبیہ جائز نیست و در روایتے از امام نیز جائز نبود و در روایت دیگر جائز با کراہت و اما نہادن و ستہا و زانوہ سنک نزد حنفیہ و شافعیہ ابواللیث گوید اگر زانوہا بر زمین نہند جائز نبود کذا فی شرح ابن الہمام و اما وضع قدین اگر ہر دو پاے برادر نماز فاسد است و اگر یک پاے برادر مذکورہ است۔ و لا تکف الشیاب لا الشعر۔ و امر کرده شدہ ایم ما کہ گردنیا ریم و زانوہا ہم نیاریم جامہ را و نہ مویہا را و زانوہا را گردان و زانوہا را گردانیم و در مذہب شافعیہ و مالکیہ و حنفیہ اگر گردانیدن و داخل آن دارند و کمر بستن را و زانوہا را بعض مستحب از بعض مذکورہ و زانوہا را گردان موی جمع کردن آنهاست و زانوہا را بعض گویند کہ مذکورہ آن است کہ با ندہا بچیزے بر بندند و گزہ زنند اما اگر بے آن جمع باشند

مکروه نیست یقین علیہ۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعتدوا فی السجود۔ اعتدوا کی تہذیب کردن ظاہر آنست کہ مراد باعتدال ظاہر نیست است چنانکہ در رکوع و طبعی گفته مراد باعتدال در سجود آنست کہ ہموار و در پشت و بر زمین نہند ہر دو دست را و بر دار و از زمین ہر دو آرنج را و در دار و شکم را از رانہا۔ ولا یسط احدکم ذراعیہ انبساطا الکتب۔ و یا کہ گنبد اندکی از شہر ہر دو دست خود را ہچو گسترانیدن سگ متفق علیہ۔ وعن البراء بن عازب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجدت فضع کفیک۔ چون سجدہ کنی نہ ہر دو کف دست خود را یعنی بر زمین۔ و ارفع رفقیک۔ و بر دار ہر دو آرنج خود را و این حکم مردانست اما زنان نہند آرنجہا را بر زمین و چپا نہند پہلوئے خود را کہ در ستر داخل و قرب است۔ رواہ مسلم عن معیوۃ

قالت کان البنی۔ میمونہ کہ کئے از امیات المؤمنین است گفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد جانی بین یدیرہ۔ چون سجدہ میکرد و در میداشت و کسو میداشت ہر دو بازوئے خود را پہلو ہا و شکم را از رانہا حتی لو ان بہتہ ارادت ان تمر تحت یدیرہ۔ این مقدار دور میداشت و فرجہ میگذاشت کہ اگر نہ رفت الہ میخو است در زیر دستہاے مبارک دے بگذرد و میگذاشت کہ ہمہ یقع با و سکون تا پیچہ بزیامیش کہ در اول زانیدن آن را بخند گویند یقع سین مہلہ و سکون خای مجہد چون بقدری کلان تر شود و راہ رود بہمہ خوانند۔ ہذا لفظ ابی داؤد و کما صرح فی شرح السنۃ باسنادہ۔ و این حدیث باین عبارت کہ مذکور شد لفظ ابی داؤد است چنانچہ صاحب مصابیح خود تصریح کردہ است بآنکہ این لفظ ابی داؤد است در شرح سنت باسنادش و لمسلم بمعناہ۔ و روایت مسلم را یعنی اوست و لفظ دوسے دیگر است و آن لفظ این است کہ۔ قالت گفت میمونہ۔ کان البنی بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد لوشادت بہتہ ان تمر بین یدیرہ کمرت۔ و درین روایت جانی بین یدیرہ مذکور نیست و بجای ارادت شادت و بجای کمرت کمرت مقصود و مؤلف اعتراض است بصاحب مصابیح کہ لفظ ابی داؤد در فصل اول آوردن کہ مقصود موضوع ہر اسے حدیث شعیب است مناسب نیست وعن عبد اللہ بن مالک ابن بکنیۃ۔ یعنی موصوۃ و فتح مہملہ نام ماہر عبد اللہ است و مالک نام پدر اوست و لہذا مالک را منون میخوانند و الف را بر سر بن اثبات میکنند تا نماند کہ مالک ابن بکنیۃ است بلکہ عبد اللہ را و وصف است ابن مالک و این بکنیۃ دوسے ہا بن بکنیۃ مشہور است و مشہور ابنست و دو صحابی است حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقانست مات فی امارۃ معویۃ باین سنۃ اربع و خمسین و ثمان و خمسین

قال کان البنی۔ گفت عبد اللہ بن مالک بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد فرج بین یدیرہ۔ چون سجدہ می کرد کشادہ میداشت و فرجہ میگذاشت میان دو دست خود حتی مید و بیاض الطبیۃ۔ تا آنکہ ظاہر میشد سفیدی ہر دو بغل آن حضرت ظاہر درین نماز کہ دوسے دید جامہ بر بدن مبارک نبود مراد ظہور موضع اوست و بیاض الطبیۃ بچیت آن گفت کہ بغل ہاے آن حضرت سفید بود چنانکہ تمام بدن نہ مکر و نہ سیاہ چنانچہ در مردم دیگری باشد متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال کان البنی صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی سجودہ۔ گفت ابو ہریرۃ کہ میخواند آن حضرت در سجدہ خود این دعا را۔ اللہم اغفر لی و لی کلہ خداوند ما بیازمہر گناہ مرا ہمہ۔ دقت و جملہ گناہ بار یک و بزرگ یعنی قبل و کثیر یا صغیر و کبیر و حق بکسند و ال و جل بکسر جیم این ہر دو ہر یک

مستعمل می شوند و میگویند بالردق و لاجل احوال و دقیق و لاجلیل - و اول و آخره و گناہ اول و آخر - و علامت و سحره - و گناہ
 آشکارا و نهانی و در بعض نسخ سر بر علامت مقدم است - رواه مسلم - و عن عائشة بنت ابی بکر قدست رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم لیلة من الفرائض - گفت عائشہ کہ کم کردم آنحضرت را شب از جامہ خواب و نیا فتم او را نزد خود - فالتسعة حسبت
 ان حضرت را - فوقعت یدی علی بطن قدیمیہ - پس افتاد دست من بر گف پائے آن حضرت و از بنجا معلوم میشود کہ مس مرقۃ تافض
 و حضرت چنانکہ مذہب ناست - و هو فی السجدة - و حال آنکہ منہ در سجده است و در بعض نسخ فی المسجد بفتح جیم معنی سجدہ گاہ
 و ہما منصوبان - و ہر دو پائے آن حضرت ایستادہ بود چنانکہ در حالت سجدہ می باشند - و ہو یقول - و آنحضرت میگفت
 و میخواند این دعا را - اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک بخدا یا بدستی کہ من پناہ میجویم بخشنود و تو از خشم خود بفرج من
 و غاظلات رضا - و عافاتک من عقوبتک - و بعافیت و ادون تو سلامت داشتن تو از آفات و مکر و ہات از عذاب تو
 و خیر و ادون تو برگناہان - و اعوذ بک منک - و پناہ میجویم بتو از نوعی بصفات جمالہ لطیفہ تو از صفات جلالہ قہرہ تو از صفات
 معنی این فقرہ او سے ہمین است کہ چون سچکس خبر تو مالک و قادر نیست پناہ از تو جز بقصورت ندارد - لا احصى ثناء علیک
 شمار نمی توانم کہ در هیچ ستایش را بر تو نمی توانم ثنا گفت ترا - انت کما انت علی نفسک - چنانکہ ثنا میگوئی تو بر تو سچکس
 ترا چنانکہ توئی شناسا و چون نشناسد ثنا چگونه گوید چہ ثنا بر اندازد شناخت است - رواه مسلم - و عن ابی ہریرۃ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما یكون العبد من ربه و هو ساجد - نزدیک تر من بودن بندہ از پروردگار خود
 حاصل است در حالے کہ سجدہ کند است - فاکثر والادعاء - پس بسیار کنید دعا را در حالت سجدہ - رواه مسلم - و عنہ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما قرأ ابن آدم السجدة سجدة - چون بخواند آدمی ترا و آیت سجدہ را پس سجدہ میکند
 اعزل الشیطان یکی - گوشہ می گیرد و دور میرود شیطان در حالے کہ میگردد بلیقول یا ولیتی امر ابن آدم بالسجود فسجد فله
 الجنة - او ہلاک من دانندہ و نصحت من امر کردہ شد آدمی را و سجدہ پس سجدہ کرد پس مرا و رہشت شد - و امرت بالسجود فافیت
 فی النار - و امر کردہ شدم من بسجدہ پس سر باز زدم و سجدہ نکردم پس شد مرا آتش - رواه مسلم - و عن ربیعۃ - بفتح راء کسرا
 بن کعب - سلمی بہت بعد و در اہل مدینہ و از اصحاب صفہ است و توبہ و رضی اللہ عنہ خادم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و ملازم در گاہ و سفر و حضر و توبہ و از قدما سے صحابہ - قال کنت ابیت مع رسول اللہ - بودم من کہ شب میگویم با پیغمبر خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم فایتہ بوضوہ - پس می آوردم آن حضرت را آب وضوئی او را و تیار میداشتم آن را - و حاجۃ - و می کردم حاجتہا و غدتہا
 و گیر آن حضرت را مانند جامہ و سواک و شبانہ و جز آن - فقال لی سل - پس گفت آن حضرت مرا طلب ہر چہ میخواستی از خیر دنیا
 و آخرت - فقلت اسألك من فضلك فی الجنة - پس گفتم من سوال می کنم و میخواستہم از تو ہر ازی ترا و با تو بودن در بہشت - قال
 گفت آنحضرت - او غیر ذلک این کلمہ بفتح و او سکون آن در حق غیر و نصب آن خوانندہ اند و یقاعہ نخوان آن را تحقیقہ است
 و بر محاش مذکور و حاصل معنی آنکہ چیزے دیگر خواہ کہ این مرتبہ کہ تو میخواستی پس عظیم است - قلت ہذا کہ گفتم دعا و مقصود من

ہمان است کہ عرض کردم دیگر نمیشود۔ بیت من از تو هیچ مرادے و گرنہ خواہم بہمین قدر کمینی کہ خودم خدا نمکنی۔ قال فاعنی علی نفسک بکثرة السجود۔ گفت آن حضرت پس چون بجہزی تو در حصول این مطلب یاری وہ مراد و کن بنفس خود و حصول خود را بسیار کردن سجده یعنی نماز گزاردن و دعا کردن و سجدات و قابل و مستعد این مرتبہ شدن یعنی من خود سعی می کنم در حصول مطلب تو اما ترا ہم باید کہ کوشش کنی و کارے کنی و از پائہ نشینی چنانکہ طبیب بر بیمار گوید کہ من علاج میکنم و در حصول شفا می تو میگوئیم بشرطیکہ انچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و بر فرمودہ من روی کہ بطریق تحصیل شفا و تدبیر کار این است بیت فتح قفل ارجہ از کلید است ای عزیزہ جنبش از دست تو میخواہند نیزہ رواہ مسلم۔ و از فوائد این حدیث آن است کہ خدمت بزرگان و اراضی ساختن ایشان موجب سعادت و حصول مہبت و کرامت است و چه بزرگ و کدام بزرگ کہ سید کائنات و وجود و اکرم اہل عالم و خلاصہ موجودات است صلی اللہ علیہ وسلم و از اطلاق سوال کہ زمود سل خواہ و تخصیص نکرد و مطلوبے خاص معلوم می شود کہ کار تہ بہت است کرامت است صلی اللہ علیہ وسلم ہر چه خواہد ہر کار خواہد باذن پروردگار خود بدہ مہبت فان من جودک لہ دنیا و ضربتہا و من علوک علم اللوح و القلم و بیت اگر خیریت دنیا و عقبے آرزو داری و بزرگ آہش بیا و ہر چه میخواہی تمنا کن و تنبیہ است بر آنکہ طالب صادق را باید کہ مطلوب جز نعم آخرت کہ باقی و دائم است نخواہد و بخلط و دنیویہ فانیہ التفات نکند لا سیما اتم نعم و افضل کمالات یعنی مہبت و مہبت حضرت سید کائنات علیہ الفضل الصلوات و التحیات است و لیکن باید کہ در سلوک بطریق تحصیل آن بقصید از خود را ضعیف نہ باشد و بجز دہوس و آرزو و اکتفا نکند کہ بیکار نشستن و آرزو داشتن آہن سر و کوفتن است بیت کار کن کار بگذر از گفتارہ کا ندین راہ کار و ارد و کار و آن گرفت جان برادر کہ کار کردہ خصوصاً نماز کہ بہترین کار ہا و جامع تر و تمام ترین عبادتہا است چنانکہ حقیقت جامعہ محمدیہ است و باللہ التوفیق و عن معدان مفتیہم و سکون عین۔ بن ابی طلحہ۔ تابعی است شہید عمر بن الخطاب و ابوالدرداء و ثوبان را و بعض ابن ابی طلحہ را گفتہ اند شامی است رضی اللہ عنہ۔ قال لقیت ثوبان مولی رسول اللہ گفت معدان پیش آمد ثوبان را کہ آذاد کردہ پیغمبر خدا بود صلی اللہ علیہ وسلم فقلت۔ پس گفتم ثوبان را۔ اخبرنی بعمل اعلمہ یا خلی اللہ الخیرہ و بیاموز مرا کارے کہ بکنم آن کار را تا در آرد مرا خداے تعالیٰ بسبب آن کار بہشت را فسکت۔ پس خاموش ماند ثوبان و هیچ جواب نگفت۔ ثم سالتہ فسکت۔ باز پرسیدم باز خاموش ماند و جواب نگفت گویا کہ سکوت ثوبان بجهت تحیر و تفکر بود در آنکہ چه گوید یا برائے طلب مزید شوق و رغبت سائل تا قدر آن را بشناسد۔ ثم سالتہ الثانیۃ۔ پست پرسیدم از او بار سوم۔ فقال سالت عن ذلک رسول اللہ۔ درین مرتبہ جواب داد و گفت پرسیدم من ازین عمل کہ تو می پرسی پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال علیک بکثرة السجود ثم پس گفت آن حضرت در جواب بر تو باد کہ سجده بسیار کنی و نماز بسیار گزاری برای خدا فاناک لا تسجد لله سجدة الا رفعک اللہ بہا و رجبہ۔ زیرا کہ بدرستی تو نمی کنی خدا را سجده مگر آنکہ بر میدارد و بلند میگردد و اندر ترا اللہ تعالیٰ بسبب آن سجده در جہ عظیم و پایہ بزرگ در درگاہ عزت و قہر ب۔ و حط عنک بہا حطیۃ۔ و فرمی آرد و کم میکند و سے تعالیٰ از تو ثوبان سجده گناہے را یعنی سجده ہم بسبب کفارت سیئات میگردد و ہم موجب رفع درجات و زیادت

حنات و بهر دو طریق دفع ضرر و جلب نفع موجب نجاح و فلاح است - قال بعد ان تم لقيت ابا الدرداء و انفسا الله فقال لي شئ ما قل لي
 قرآن - گفت معان بعد از ان ملاقات کردم ابو الدرداء و او را که از کبار صحابه است پس پرسیدم او را نیز پس گفت ابو الدرداء اين
 آنچه گفته بودم را تو بيان از سوال کردن از ان حضرت از علي که در پشت درآورد و جواب داد ان آنحضرت که آن عمل کثرت سجود است - رواه مسلم
 الفصل الثاني عن وائل بن حجر - بضم حاء و سکون جيم - قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد وضع ركبتيه
 قبل يديه - گفت و ديدم آن حضرت را که چون بسجده ميرفت می نهاد بر زمين هر دو زانو را خود را پيش از نهادن هر دو دست
 خود - و اذا مضى رفع يديه قبل ركبتيه - و چون بريخت از سجده بر مي داشت هر دو دست خود را پيش از برداشتن هر دو زانو بلند
 نهادن اعضاي سجده بر نسبت قرب است بر زمين هر چه بر زمين نزديک تر نهادن او پيشتر و بر دشتن بر عكس آن و نهادن پيشاني
 و بيني ترتيبه نيست که هر دو در حکم يك عضو اند و نزديک بعض بيني پيشتر نهد که نزديک تر است بر زمين و چيني گفت اگر دستها را نهد
 زانو پيش از دست با جهت غدره مانند موزه و خبر آن نهد دستها را پيشتر - رواه ابو داود و الترمذي و النسائي و
 ابن ماجه و الدارمي و عمن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد احدكم فلا يركب كما يركب البعير - گفت ابو هريره
 که گفت آنحضرت چون بسجده رود يکي از شما پس بايد که نشيند چنانکه می نشيند شتر و می نهد زانو را پيشتر - و يوضح يديه قبل
 ركبتيه - و بايد که نهد هر دو دست را پيشتر از دو زانو - رواه ابو داود و النسائي و الدارمي - اين حديث بظاهر مخالفت
 حديث اول است که دلالت دارد بر نهادن دستها پيش از زانو ها و حديث اول دلالت دارد بر نهادن زانو ها پيش از
 دستها و در ميان ائمه نيز اختلاف است جمهور ائمه و ابو حنيفه و شافعي و احمد بن حنبل و در آنچه مشهور است از مذهب دس
 عمل بحديث وائل بن حجر کرده اند و زانو ها را پيش از دستها می نهند و مالک و داود و راجع و احمد و در روايت از دس و طائفة ائمه
 حديث عمل بحديث ابى هريره ميکنند و دستها را پيش از زانو ها می نهند و گفته اند که حديث وائل بن حجر صحيح و ثابت است
 از حديث ابى هريره و جماعه از حفاظ آن را صحيح نموده و ترجيح کرده اند و چون دو حديث مختلف اند سبيل آن است که عمل باقوي او کنند
 و بعض گفته اند که حديث وائل بن حجر ناسخ حديث ابى هريره است و ترجيح ابن جرير کرده است که چون آنحضرت بسجده ميرفت
 ابتدا ميکوبد بر کعبتين و در حديث سعد بن ابى وقاص و حديث ابى سعيد خدری آمده که ما می نهاديم دستها را پيش از زانو ها پس
 امر کرده شد به نهادن زانو ها پيش از دستها و ابى هريره وجه اشارت کرده بود گفت بقول خود - و قال ابو سليمان الخطابي حديث وائل
 بن حجر ثابت من هذا - گفت خطابي که از علمای حديث و شرح آن است که حديث وائل بن حجر ثابت تر قوی تر است از بن يثني
 از حديث ابى هريره - و قيل هذا منسوخ - و بعض گفته اند که اين يعني حديث ابى هريره مشيخ است بحديث وائل بن حجر چنانکه
 بيان کرديم شيخ ابن حجر کی از امام نزدي نقل کرده که گفت ظاهر نشده است بر من ترجيح کی از بن و دس و مذهب بردگري از حديث اول
 و عمن ابن عباس رضي الله عنه - قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقول بين السجدة - بعد آنحضرت که می گفت در ميان دو سجده
 در وقتي که سر از سجده نخستين برداشته می نشست اين دعا را - اللهم اغفر لي وارحمي و ارحمني و ارحم مني رواه ابو داود و الترمذي

وعن حذیفۃ ان البنی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول بن السجدة بن - وروایت ست از حذیفہ کہ آن حضرت میگفت میان دو سجده این کلمہ را - رب اغفر لی رواہ انسائی والداری - درین حدیث زیادہ برین کلمہ نیامده است شاید کہ گاہی مقتضای نموده بر طلب مغفرت کہ اصل وعده مطالب ست حذیفہ ہن را شنید و روایت کرد و در اوقات دیگر زیادہ نیز برین می گفتند ابن عباس آن را روایت کرد

الفصل الثالث - عن عبد الرحمن بن شبل - کسبر شین معجمه و سکون باے موحده صحابی الفزاری ست بعد و در اہل بدینہ نزول کرد و محض رامت فی امارۃ معویہ بن ابی سفیان - قال نہی رسول اللہ گفت نہی کردہ است پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم عن لقۃ الغراب - از داند چیدن زاغ کنایت ست از مبالغہ کردن در تحقیق سجد و عدم رعایت اعتدال و در بعض احادیث لغویک واقع شدہ یعنی داند چیدن خروس و مبالغہ درین بیشتر ست - و افزائش اسبج - و نہی کردہ از گستر آیدن درندہ مانند سگ و شیر و خربان و ستہارا چنانکہ در فصل اول از حدیث انس گذشت و در بعض روایات کمتر بسین مہلہ نیز آمدہ بمعنی شکار کردن و دریدن و این افزائش بشین معجمہ قدرہ افزائش بسین مہلہ است کہ چون درندہ خواہد بر شکار حمله کند یا بہار را گستر آند و بگذرد - و ان یوطن الرجل المکان فی المسجد کما یوطن البعیر - و نہی کرد از وطن گرفتن مرد مکانے مخصوص را از مسجد و قرار گرفتن در آن و بازداشتن دیگران را از آن مکان چنانچہ شتر را می باشد کہ جائے مخصوص براسے خود میگیرد و جزو سہ و را بنجانی نشیند و چون مسجد جائے عامہ و حق تمامہ مسلمانان ست تخصیص مکان بخود و حجر مردم ازان کردہ ممنوع باشد و اثر این نہی در مسجد شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر میگردد کہ بعض مردم امکانہ معمودہ مشہر کہ را چنانچہ قرب مشہر شریف و بعض اسطوانات منیف بنفس خود مخصوص میگرددند و مردم را ازان نعمت محروم میدارند - رواہ ابو داؤد و النسائی

والداری - وعن علی رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا علی انی احب لک ما احب لنفسی - اے علی من دوست میدارم مرا ترا آنچه دوست میدارم ذات خود را - و اگر لک ما اگرہ لنفسی - و ناپسند میدارم مرا ترا آنچه ناپسند میدارم مرا خود را - لا تقع بین السجدة بن - اتفاقا مکن میان دو سجده واقعا نہادن سرین با بر زمین و ایستادہ داشتن زانو ہا این چنین تفسیر کردہ در ہدایہ و گفتہ وہو الصحیح و در شرح ابن الہمام گفتہ کہ این احتراز ست از قول کرخی کہ گفت اتفاقا ایستادہ داشتن پاہا چنانکہ در حالت سجده می باشد و نہادن سرین با بر پاشنہ و صحیح قول اول ست زیرا کہ اتفاقا صفت کتب داشتہ اند و این مناسب معنی اول ست و ثانی نیز کردہ است و لیکن بعضی اتفاقا نیست و بعضی علما را در کراہت این معنی خلاف ست و از ابن عباس آمدہ است کہ گفت اتفاقا ست پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و آنرا برین معنی اخیر حمل کردہ اند کہ فی شح ابن الہمام - رواہ الرندی - وعن طلق بن علی الحنفی - منسوب ست بہ بنی حنیفہ کہ قبیلہ است از یامانہ صحابی ست والد تیس راوی حدیث عدم انتقاض و منسوبس ذکر چنانکہ در کتاب الوضوء گذشت قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تظن اللہ عزوجل انی صلوۃ عبد لا یقیم فیہا صلیبہ بن خثعم و نماز سجدہ - قبول نمیکند خدای تعالی

نماز بنده را که ایستاده نمیکند راست نمیدارد استخوان پشت خود را در رکوع نماز و سجود آن - رواد احمد - و عن نافع ابن ابن عمر کان یقول - روایت است از نافع که مولا ابی عمر است که عبد الله بن عمر می گفت - من وضع جبهته بالارض - کسی که بنهد پیشانی خود را بر زمین یعنی سجده کند - فلیضع کفیه علی الذی وضع علیه جبهته - پس باید که بنهد سر و کف دست خود را بر آن مکانی که نهاده است بر آن مکان پیشانی خود را یعنی باید که در سجده دستها نیز بر زمین بنهد یا مرد آن است که دستها قریب بجای نهاده جبهه می نهارد و در رد پست و پیشتر نه نهاده گفته اند که اگر در جای نهاده سجده میکند دستها را نیز بر آن جا نهارد و پایان نماز آن نهاده یعنی عبارت آن است که دستها را نیز بر وجه بر زمین نهاده جبهه را نهاده است یعنی مستقبل قبله نب - ثم افرأ رفع فلیرفعها - پست چون بردارد وجه را باید که بردارد و سر و دست خود را - فان الیدین یجدان کما یسجد الوجه - زیرا که بدستی سر و دست سجده میکنند چنانکه سجده میکنند رو به پس باید که دستها را بر زمین نهارد و در جهت اندک روی رومی نهارد و بر میدارد و این قول صحیح معنی اخیر است که عبارت سابق را بر آن حمل کرده شد - واده الماک

باب التشهد

شهادت خبر راست دادن که در روئے ول یا زبان یکی باشد و گواهی دادن و بمعنی علم یقینی نیز آید و تشهد گواه گشتن و اظهار علی که در دل است و در شرع تشهد آن لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ذکر می که در قعده صلوٰۃ خوانند بحجت اشمال و در نهانین الفصل الاول - عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قعد فی التشهد - بود آن حضرت که چون می نشست و تشهد اول یا نانی - وضع یدیه الیسر علی رکبته الیسر - می نهاد دست چپ خود را بر زانوئیس چپ و وضع یدیه الیمنی علی رکبته الیمنی - می نهاد دست راست خود را بر زانوئیس راست خود - و عقد ثلثه و خمسين - و عقد می کرد پنجاه و سه بار - و اشار بالسبابة - و اشارت می کرد آن حضرت بانگشت سبابة که نام انگشته است که همسایه انگشت نرست و سبابة از سب است بمعنی دشنام کردن و عادت عرب آنست که بآن در مقام دشنام اشارت کنند و زبان شرع نام دهن مسجده است و انگشت شهادت نیز گویند پس آن حضرت اشارت می کرد باین انگشت بوجه انیت حق تعالی و صورت اشارت آن است که بردارد آن را نزد تکلم الله یا نزد تكلم الله و مشهور آن است که بردارد این انگشت را نزد نفی و نه نه نزد اثبات و از بعضی آنکه شافعیه منقول است که برداشته دارد آن را تا آخر شهادت و باید که بجانب فوق اشارت نکند تا موهوم جهت نگردد - و فی روایتی - و در روایتی این چنین آمده است که - کان اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبته بود آن حضرت که چون می نشست در نماز برائے تشهد می نهاد و دست خود را بر هر دو زانوئیس خود - و رفع اصبع الیمنی الی تلی الا بهام ید عو بها - و بر میداشت انگشت دست خود را که نزدیک است بانگشت نرست و در حالتی که دعای کرد بآن انگشت و مراد بر عاها ان اشارت است بوجه انیت حق نزد تملیل چنانکه مذکور شد و ذکر را و عا نیز گویند زیرا که مستحب لغام و اکرام است و یدیه الیسر علی رکبته - دست چپ آن حضرت بر زانوئیس و برود - باسطها علیها - در حالتی که گستراننده

آن بود بر زانو یعنی عقدے و اشارتے کہ میکرو با انگشت دست راست پیچود و دست چپ همچنان بر زانوے چپ بر حال خود
 میداشت۔ رواه مسلم۔ اگر کوئی کہ شرح حدیث کردی و ضمنون آن معلوم گشت ولیکن معنی عقد ثلاث و خمسين معلوم نشد
 کہ حیثیت بدانکہ اہل حساب عقد ہا دارند کہ در انگشتان می بندند و ہر یکے را از انہا بر اسے عددے معین وضع کردہ انداز
 احاد و عشرات و مئات والوف چنانچہ ارقام مثلاً ہین عقد پنجاہ و سہ کہ درین حدیث مذکور است صورتش آن است
 کہ قبض کند خضر و بنصر وسطے را و بسط کند مسجد را کہ آن را سبابہ نیز می گویند و بہند طرف انگشت نر را کہ آنرا ابہام خوانند
 و بر پنج سبوعہ و شافعی و احمد بروایتے باین اخذ کردہ اند علما ہذا الحدیث دیگر عقد تسعین و صورت ادا آن است کہ قبض کنند
 خضر و بنصر را و بسط کنند مسجد را و بہند سر ابہام را بر سر وسطے و حلقہ بند و نر و خفیفہ و مختار و در مذہب احمد ہم این است
 و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل است و این در حدیث مسلم از عبد اللہ بن الزبیر در حدیث آیندہ بیاید و در حدیث
 احمد و ابی داؤد و ذوالکلی بن جبر آمدہ است و نر و مالک قبض کنند ہمہ انگشتان دست راست را و بسط کنند سبابہ را و شافعی
 در کیفیت این تخلیق و جعہ دیگر نیز آمدہ است و آن نهادن سر انگشت وسطے است میان دو عقدہ ابہام و روایت ثالث
 آن است کہ بسط کنند ہمہ انگشتان را تا مستقبل قبلہ شوند چنانکہ در حالت سجود در بعض احادیث اشارت سبب عقد نیز
 آمدہ و مختار بعض خفیفہ این است غالباً عمل آن حضرت نیز مختلف بود گاہے چنین و گاہے چنان و وجہ تطبیق ورا کثر
 مواضع کہ روایات مختلف آمدہ ہین است مانند آنکہ از خفیفہ ماوراء النہر و ہندوستان این عمل عقد و اشارت ترک
 یافتہ و مختار نر و متقدیرین ہان اول بود و در متاخرین ایشان خلافتے ظاہر شدہ و مختار نر و علماے حرین و غیر آن
 از بلاد عرب عمل بدان است و محقق خفیفہ شیخ ابن الہمام گفتہ کہ در اول تشہد تا شہادتین بسط کنند و در وقت تہلیل عقد و اشارت
 کنند تا عمل بہر دو طریق جمع گردد و گفتہ است قول بمنع اشارت خلاف روایت و در روایت است و حضرت شیخ علی
 متقی رحمہ اللہ رسالہ درین باب نوشتہ جانب عمل را راجع ساختہ اند و در شرح سفر السعاده از ان نقل کردہ ایم
 و در محیط گفتہ است رفع سبابہ یعنی نزد ابی حنیفہ و محمد از سنن است و همچنین مردی است از ابویوسف و علامہ
 نجم الدین زاہدی گفتہ کہ متفق اند روایات از اصحاب ما ہمہ در بودن وے سنت و چون مذہب آنکہ از محدثین و فقہا
 و بسیاری از صحابہ و تابعین و علماے کوفہ و مدینہ برین است و بسیار است اخبار و آثار و ران عمل بدان اولے
 واضح باشد۔ وعن عبد اللہ بن الزبیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قعد یسبح۔ بود آن حضرت
 کہ چون می نشست در نماز کہ دعا کند و مراد بدعا تشہد است۔ وضع ید الیمنی علی فخذہ الیمنی و ید الیسر علی فخذہ الیسر
 می نہاد دست راست خود را بر زانو راست خود و دست چپ خود را بر زانو چپ خود۔ و اشار باصبعہ السبابۃ۔ و اشارت
 می کرد با انگشت سبابہ چنانکہ معلوم شد۔ و وضع ابہامہ علی اصبعہ الوسطی۔ و می نہاد انگشت نر خود را بر انگشت
 میانہ خود چنانکہ مذہب ما است از عقد تسعین۔ و یلقم کفہ الیسر رکبتہ۔ و می گردانید زانوے خود را در دست چپ

ما نزل لقمہ و دروہن۔ رد او مسلم۔ و عن عبد اللہ بن مسعود قال کنا اذا جئنا مع البنی۔ عبد اللہ بن مسعود گفت بودیم با
چون نمازی کریم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قلنا السلام علی اللہ قبل عبادہ کہتیم بالفظ السلام علی اللہ پیش از سلام فرستادن
بر بندگان و سہ سہانہ۔ السلام علی جبریل السلام علی میکائیل السلام علی فلان۔ و نیز میگفتیم سلام جبریل السلام بر میکائیل و سلام
بر فلان و مراد بفلان ملائکہ دیگر باشند غیر جبریل و میکائیل کہ سلام بر ایشان میفرستادند و تو اند کہ بعض انبیاء و مرسلین با
ذکر میکردہ باشند مثل آدم و ابراہیم و نوح و غیر ایشان علیہم السلام و اللہ اعلم۔ فلما انصرفت البنی صلی اللہ علیہ وسلم قبل علینا
بوجہ پس ہر گاہ کہ برگشت آن حضرت از نماز پیش آمد بر ما و روست آورد با۔ قال لا تقولوا۔ گفت مگوئید۔ السلام علی اللہ
فان اللہ ہوا السلام۔ زیرا کہ خداے تعالیٰ خود سلام است یعنی سالم است از جمیع نقائص و آفات و سلامت بخش است
ہر کرا خواہ از بندگان از آفات ظاہر و باطن پس سلامت او راست و از دست دعا کردن بسلامت کسے را سزا نیست کہ او را
احتیاجی باشد و خوشی و سلام اسم باری تعالیٰ است بمعنی سالم یا مسلم فاذا جلس احدکم فی الصلوٰۃ فلیقل پس چون
بنشیند یکے از شما در نماز پس باید کہ بگوید۔ التحیات لہد الصلوٰۃ و لطبیات۔ مراد تحیات عبادات تو لہم میدارد و بصلوات
عبادات بدنیہ و لطبیات عبادات مالیہ قاعدہ است کہ چون کسے در حضرت ملوک در آید اول سلام فرستد و ثانی کہ بگوید پس
از ان خدمت کند و تذلل نماید بعد از ان تحفہ لائق در گاہ بگذراند تا لائق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و شیخ محی الدین
نوی گفت تحیت بمعنی سلام و ملک و بقا و عظمت و حیات آید و لفظ جمع آورد زیرا کہ ہر ملوک را از عرب و عجم تحیات بود مخصوص
کہ تعظیم و تکریم می کردند ایشان را اصحاب ایشان بدان پس فرمود تحیات ہمہ مرخدا می راست و بر دیگران عاریتہ پیش نیست
بلایت خداے راست بزرگی و ملک بے انبازند و گر بہر کہ بر مبنی بجاریت و ادست و نیز مراد تحیات اقسام تعظیم دارند
و بصلوات نماز ہائے فرض و نفل و لطبیات کلمات طیبہ و تمامہ اعمال طیبہ۔ السلام علیک ایہا البنی و رحمۃ اللہ وبرکاتہ۔
و حاجی و سلامت است بر تو ای پیغمبر و مہربانی خدا و از خودی ہائے خیر و کرم و سہ و وجہ خطاب بآن حضرت بجهت بقای
این کلام است براخیہ در اصل بود کہ در شب معراج از جانب پروردگار تعالیٰ و تقدس بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطاب
بسلام آمد پس آنحضرت در حق تعالیٰ است نیز ہر سان لفظ اصل گذاشت تا ایشان را اندر آن حال کرد و نیز آن ہمیشہ نصب بعین
نومنان و قرۃ العین عابدان است در جمیع احوال و اوقات خصوصاً در حالت عبادت و آخر آن کہ وجوہ نورانیت و انکشاف
درین محل بیشتر و قوی ترست و بعضی از عرفا گفته اند کہ این خطاب بجهت سر بران حقیقت محمدیہ است و در اثر موجودات نور
مکانات پس آن حضرت در ذات مصلیان موجود و حاضر است پس مصلی باید کہ ازین معنی آگاہ باشد و ازین شہود غافل
بنود تا با نور قرب و اسرار معرفت متور و فاضل گردد۔ السلام علینا۔ سلام بر ما کہ حاضر اند از گردہ مصلی و ہر کہ با دست
از ملائکہ و مومنان انس و جن ہمہ درین جاد و اخل اند۔ و علی عباد اللہ الصالحین۔ و بر تمامہ بندگان خدا کہ نیکوکارانند
حاضر و غائب و دور و نزدیک و بر زمین و در آسمان و صلاح ضد فساد است بندہ صالح آن بود کہ او را سہ حق عبودیت

بر وجهی که فرموده اند چنانکه باید بجای آرد و استقامت بر آن ورزد و هیچ وجه خلل و فساد و در کارخانه حال ظاهر و باطن و سبب راه نیابد و صلاح اعلا سبب و ارفع مقامات است و لهذا وصف کرده است بدان حق جل و علا انبیاء و رسل را و صواب آن است که صلاح را مراتب بسیارست بعضیها فوق بعضی و همه را بر قدر صلاح نصیب از سلامت حاصل است و اقصی درجات و اعلا مراتب صلاح آن است که شیخ ماوشیخ انس و جان غوث الثقلین محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس سره العزیز در کتاب خود مسیبعی الغیب ذکر کرده است که صلاح حالت زوال ارادت و فناء مطلق است و بودن بنده قائم بر مرد حق و فعل او صالح بحقیقت کسی است که باین مقام رسیده باشد و لطف حق متولی امری باشد قوله تعالی ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین و باین بنده ایست که دست تدبیر از جلب منافع و مصالح و دفع مضار و مفاسد خود باز داشته و دید تقدیر متولای تربیت دے گشته بے آنکه او را اختیار دے و تدبیر دے از نفس خود باشد مثل طفل رضیع با دایه و میت با غاسل و گوسفند پیش چوگان انتی و چون بنده باین حال برسد لاجرم از جمیع آفات نفسی و آفات سلامتی خواهد بود و چون خود را تسلیم کرد سلامت ماند یعنی اسلام تسلیم این خواهد بود و اللهم اجعلنا من الصالحین چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ذکر بعض عباد و اشخاص علی التبعین بزرگات کریم خود که هیچ تمامه بركات و خیراتست منع کرد اشارت کرد بوجه آن و فرمود - فانه اذا قال ذلک صاب کل عبد صالح فی السماء و الارض پس بد رستی کردی که بگوید بنده این عالم بزیل عموم میرسد اثر آن هر بنده صالح را که در زمین و آسمان است حاجت تجفیص چیست بعد از آن ختم بر شاه دین کرد که خلاصه کار و اصل تمامه اعمال است و فرمود - شهدان لا اله الا الله و شهدان محمد عبده و رسول بعد از آن که بحقیقت اسلام منصوب شد و در مقام قرب و قبول تمکن گشت اشارت کرد بدعا و سوال هر چه خواهد و فرمود - ثم یتخیر من الدعاء اعجبه الیه فی دعوه پشتر باید که اختیار کند و برگزیند از دعا هر چه خوش آید ترست بسوس و دے پس دعا کند و بخواند از خدا متفق علیه و عن عبد الله بن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یعلمنا التشهید کما یعلمنا السوره من القرآن گفت ابن عباس بود آنحضرت می آموخت ما را تشهید را چنانکه می آموخت ما را سوره از قرآن را تا بگوید و بیا بعد در ضبط و حفظ آن

فکان یقول التحمیات المبارکات الصلوات الطیبات سلام علیک ایها النبی و رحمة الله وبرکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین شهدان لا اله الا الله و شهدان محمد رسول الله و اه سلم - این تشهید ابن عباس است و کل اکثر شافعیه باین است و مذہب ما بر تشهید ابن مسعود است و آنچه در حدیث سابق گذشت تشهید ابن مسعود بود و میان این دو تشهید تفاوتی در لفظ و معنی موجود است و گفته اند که تشهید ابن مسعود اصح است و شیخ ابن حجر گفته است که صحیح ترین تشهید است که روایت کرده شده است و تشهید حدیث ابن مسعود است و در مذہب امام احمد نیز همین است و اکثر اهل علم از حایه تابعین اینند و تحقیق دارد شده است امر بدان و بتعلیم آن در سند امام احمد گفته که امر کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم ابن مسعود را که تعلیم کند آن را بر مردم و در روایتی آمده که گفت ابن مسعود که گفت آن حضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشهید چنانکه

تعلیم میکرد و قرآن و حدیث ابن مسعود متفق علیہ است و حدیث ابن عباس کہ گفت از افاضہ اسلام روایت کرده است آن را صاحب کتب ستہ الانجاری و تشہد امام مالک تشہد عمر ستہ التحیات لحد الزکیات لحد الطیبات لحد الصلوٰات لحد السلام علیک ایہا النبی الخ این چنین است و در رسالہ ابن ابی زید کہ در مذہب مالک است و گفته اند کہ نماز جائز است بہر وجہ کہ خواہد سخن در آن و افضل است و بدان کہ در تشہد ابن عباس صاحب مصابیح سلام علیک و سلام علینا بی الف و لام ذکر کرده است و گویند کہ اولم اجدنی الا یحییٰ دلانی الجمع بین الصحیحین - و نبیانہم من در متن صحیح بخاری و صحیح مسلم و نہ در جمع بین الصحیحین کہ کتاب حمیدی است سلام علیک و سلام علینا بغیر الف و لام و لکن رواہ صاحب الجامع عن الزہدی - و لیکن روایت کرده است آن را صاحب جامع الاصول کہ کتب بہ رجوع کرده است از زہدی پس اگر در دن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول درست نباشد و لحد السلام علیک الفصل الثانی - عن وائل بن حجر عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روایت است از وائل بن حجر از آنحضرت در کیفیت جلسہ تشہد - قال - گفت - ثم جلس - پست نشست آن حضرت یعنی بعد از برداشتن ہر از سجدہ دوم نشست دوم نشست آن حضرت - فافترض رجاء الیسر - پس بگستر امید پائے چپ خود را - و وضع ید الیسر علی فخذ الیسر - و دست چپ خود را بران چپ خود - و جد مرفق الیمنی علی فخذ الیمنی - و گردانید طوت آویخ راست خود را بران راست خود و این موافق است بحدیثی کہ صحیح کویہ است آن را بہیچ جعل مرفق الیمنی علی فخذ الیمنی و این لفظ را بوجہ دیگر نیز خواندہ اند و بر شرح آن را ذکر کردہ ایم - و قبض ثنیتن - و قبض کرد و انگشت را از انگشتان دست راست کہ خنصر و مبصر باشد - و طعن حلقہ - و بست حلقہ یعنی از وسط و ابهام چنانکہ عقد تسعین است و مذہب حنفی است و قول قدیم شافعی - ثم رفع اصبعہ - پست برداشت انگشت خود را یعنی سبابہ را - ثم امسک بکسایہ عوبا - پس دیدم آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم کہ سبابہ آن انگشت را در حالتی کہ دعا میکند بوسے مراد اشارت است بتوحید نزد تہلیل چنانکہ گذشت - رواہ ابو داؤد و الدارمی و عن عبد اللہ بن الزہیر قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یثیر باصبعہ اذا دعا و لا یحرکها - بود آن حضرت کہ اشارت میکرد با انگشت خود چون دعا می کرد و نمی جنبانید آن را در حدیث اول فرمود کہ نمی جنبانید انگشت را و درین حدیث میفرماید کہ نمی جنبانید آنجا کہ فرمودی جنبانید مراد برداشتن اوست برائے اشارت کہ مستلزم جنبانیدن اوست از کار کش و اینجا کہ فرمود نمی جنبانید مراد نفی تکریر تحریک است و درین نفی مذہب امام مالک است کہ نزد ایشان این انگشت را متحرک میدارند تا آخر تشہد و میگویند کہ این انگشت اتصالی بر گماں دل دارد و جنبانیدن و سبب یقناؤ دل و حضور اوست و لحد العلم - رواہ ابو داؤد و النسائی و زاد ابو داؤد - و زیادہ کرده است ابو داؤد این لفظ را کہ - و لا یجاہز بصرہ اشارتہ - و در نمی گذشت بنیائی ادا از اشارات و سے یعنی ازین انگشت کہ بر میداشت و آن را اشارت می کرد بوسے یعنی نظر در وقت برداشتن و اشارت کردن بر انگشت می داشت و بجانب دیگر نمیدید از جهت شہود معنی توحید کہ اشارت می کرد بآن - و عن ابی ہریرۃ قال ان رجلا کان یدعو باصبعیہ - گفت ابو ہریرہ بود مردی

الادل

که دعائی کرد و انگشت یعنی سبابه هر دو دست گرفته اند که آن مرد سعد بن ابی وقاص بود چنانکه بود او و دو نسائی پروریده اند - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم احد احد - توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن به یک انگشت که خدا یک است - رواه الترمذی والنسائی و البیهقی فی الدعوات الکبیرة وعن ابن عمر - رضی الله عنهما - قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجلس الرجل فی الصلوة و یمسک علی یدیه - گفت ابن عمر نهی کرد آن حضرت از نشستن مرد در نماز حال آنکه دست تکیه کننده است بر دست خود یعنی بنهد هر دو دست خود را در تشدید بر زمین و تکیه کند بر آنها یا اعتماد کند بر دو دست خود وقت برخاستن - رواه احمد و ابوداؤد - ومعنی اخیر مناسب تر است بر روایت دیگر که گفت - و فی روایتی که - و در روایتی دیگر مراد بود او در این چنین آمده است که - نهی ان یمسک الرجل علی یدیه اذا نهض فی الصلوة نهی کرد آن حضرت از اعتماد و تکیه کردن مرد بر دو دست و قتی که برخیزد و این روایت موافق مذہب حنفیه است و منافات دارد و بهد سبب بشافعی که قائل اند بجلوس استراحت که تسلیم اعتماد است بر دو دست وقت برخاستن و ایشان میگویند که این روایت ضعیف است و اما علم و عن عبد الله بن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم فی الركعتین الاولیین کانه علی الارض حتی یقوم - بود آن حضرت در دو رکعت اولی یعنی در جلسه اولی که براس تشهید می نشست خواه نماز تلا فی باشد یا رباعی گویا که بر سنگ گرم کوه شده بآتش نشسته است تا آنکه بر خاست و می ایستاد کنایت است از زد و برخاستن از قعود اولی و ثانی کردن در آن و وضع بفتح را و سکون ضا و محو و فتح نیز آمده سنگ گرم کوه شده بآتش که در شیر می اندازند تا گرم گردد رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی -

الفصل الثالث - عن جابر رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا التشهد كما یعلمنا

السورة من القرآن - بود آن حضرت که تعلیم میکرد ما را تشهید را چنانکه تعلیم میکرد سوره از قرآن را باین طریق که - بسم الله الرحمن الرحیم خدا و متوفیق و اعانت و - التحیات لله الصلوات الطیبات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله وبرکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین شهد ان لا اله الا الله و شهد ان محمد عبده و رسوله اسال الله الخیر و اعود بالهدی من النار سوال میکنم خدا را بهشت و نپایه میجویم بخدا از آتش و زرخ - رواه النسائی - این نیز وجهی است از وجه تشهید و گویا که ابتدا بسم الله نیز داخل وجه تشبیه تعلیم است بتعلیم قرآن و توفی و از کار خود گرفته است که بخاری و نسائی گفته اند که زیادت تشهید صحیح نیست از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و عن نافع قال کان عبد الله بن عمر اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبته و اشار باصبعه و ابیها بصره - روایت است از نافع که گفت بود ابن عمر چون می نشست در نمازی نهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانو - خود و اشارت می کرد با انگشت خود و در پی میفرستاد آن انگشت را بصر خود یعنی در وقت اشارت نظر بر انگشت میداشت چنانکه گذشت - ثم قال قال رسول الله - پس می گفت ابن عمر گرفته است پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم لم یشد علی الشیطان من المحدث - هر آینه این اشارت با انگشت سبابه بخت تر است بر شیطان از آن که بوسه کشند مثل تیر و شمشیر - یعنی السبابه - میخوابد باین انگشت سبابه را بخت اشارت کردن بوی تجوید ثبات

برایمان و قطع طمع شیطان از وقوع صلی در شرک و کفر - رداة احمد - وعن ابن مسعود وکان یقول من السنة اخفاء الشهادة
روایت است از عبد الله بن مسعود که میگفت از سنت است پنهان و پست خواندن احتیاط یعنی سنت آن است که احتیاط
بند بخواند و جهر نکند - رداة ابو داود و الترمذی و قال - و گفته است ترمذی - فاحذروا حسن ضرب

باب الصلوة علی النبی وفضلها

صلوة بمعنی دعا و رحمت و استغفار آید و در رسول صلی الله علیه و سلم و صلوة از سندگان طلب فاضله رحمت
شامله خیر دنیا و آخرت است از جناب حق بر حبیب و صلی الله علیه و سلم و در سیهانه امر کرده است مومنان
را بفرستادن صلوة و سلام بر و صلی الله علیه و سلم و اجماع کرده اند بر آنکه این امر برائست و واجب است پس
بعض گفته اند واجب است هر یک که ذکر شریف و بگذرد و بعض گویند که فرض است یکبار در عمر چنانکه شهادت بر نبوت
و صلی الله علیه و سلم و زیاده بر آن مستحب و مستنون و از او که سنن اسلام و شعائر آن قاضی ابوبکر گفت فرض گردانید حق
جل و علا بر مومنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر و و نگردانید و آن را وقت معین پس واجب است که بسیار گفته شود
صلوة و غفلت و رزیده نشود در آن و بعضی از علما قول اول را اصح داشته اند و شافعی فرض گردانید آن را در تشهد
و گفته اند که این قول شافعی شاذ است موافقت نکرده است او را در آن هیچکس از علما و نزد امام ابو حنیفه واجب است
صلوة فی الجاهل و سنت است و تشهد و فضائل صلوة بر آن حضرت لا تعد و لا تحصى است و بنده اذان و کتاب جذب القلوب
ذکر کرده ایم و در رساله جدا نیز انتخاب نموده چیز بسیار افزوده شده است و اختلاف کرده اند که آیا جائز است صلوة و
سلام بر غیر انبیا یا باستقلال یا نه و مختار نزد جمهور آنست که مخصوص است با نبیا و مشارکت نیست با ایشان جز ایشان را
بلکه ذکر کرده شود و بمغفرت و رحمت و رضوان و نقل کرده است طبری که آن خلاف او است و بعض گفته اند حرام است یا مکروه
که است تحریمی یا تخریمی و متعارف و معتقدین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و از و ارج مطهرة و در کتب قدیمه از
مشائخ اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته می شود و درست یا آخرین ترک آن متعارف شده است و الله اعلم
الفصل الاول - عن عبد الرحمن بن ابی لیسة یفتح اللامین - قال لقینی کعب بن عجرة - یضم عین و سکون
جیم و فتح زار وایت است از عبد الرحمن بن ابی لیسة الضاری مدنی که از ثقات تابعین است و دریافت حدیث صحابی را
که همه از انصار بودند عبد الله بن الحارث گفت گمان نمی برم که زنان مانند و سه زائیده باشند ولادت یافت و شش سال
که باقی مانده بود از خلافت عمر و پدر او صحابی است از اهل غزوة احد گفت ملاقات کردم کعب بن عجرة را که صحابی است از اصحاب
شجرة - فقال - پس گفت کعب - الا اهدی لک هدیه سمعتها من النبی - آیا نفرستم برات هدیه و کلامی که شنیده ایم آن را
از پیغمبر صلی الله علیه و سلم - و هدیه یفتح اب و کسر دال و تشدید یا تحفه که یکسے بفرستد بطریق احترام و اکرام و آنچه بفرستد
و هند بطریق ترحم و تعطف آن را صدقه نام است - فقلت - عبد الرحمن میگویی پس گفتم کعب بن عجرة - بله بفرست

وگو- فایده اهل بیت چون بدین دست داده است ترا بفروست آن هدیه را بمن و این تاکید است بر چیزی که مفهوم شد است از بی- فقال- پس گفت کعب بن عجره- سالنار رسول الله- پرسیدیم مابین صحابه پیغمبر خدا را- صلی الله علیه وسلم عظاما- پس گفتیم- یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت- چیست کیفیت در و در ستاون بر شما اهل بیت نبوت مقصود رسول از کیفیت در و در ستاون بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذکر اهل بیت بتبعیت و انتظار است و گویند اهل بیت کنایت از ذات شریف و سه است و اهل معنی آل است و آل فلان میگویند و مراد از ذات فلان را میدارند چنانکه در آل را و در و در آن گفته اند و اهل بیت گفتن تمییز است بقول حق تعالی رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت و تفریض بر اراده این معنی قول آل است که فان الله قد علمنا نسلم علیک- زیرا که خداست تعالی تحقیق دانانید ما را کیفیت سلام فرستادن بر تو که در الحیات تعلیم کردی و آن را تعلیم کنی گفتند زیرا که تعلیم آن حضرت تعلیم الهی است زیرا که در لفظ نمیکند در احکام مگر بوحی- قال- گفت آن حضرت براس تعلیم کیفیت صلوة- قولوا- گویند- اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم خداوند در و در بفرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه در و در ستاده بر ابراهیم و بر آل ابراهیم- انک حمید مجید- بدرستی که تو ستوده شده بر صفات کمال و بزرگی و گرامی پس صلوة بفرست بر اندازه کمال و بزرگی خود- اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید- خداوند ابرکت ده و افزون گردان خیر و نعمت خود را بر محمد و بر آل محمد چنانکه برکت داده بر ابراهیم و بر آل ابراهیم- متفق علیه- این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند- الا ان مسلما لم يذكر علی ابراهیم فی الموضعین- مگر آن است که مسلم ذکر کرده است لفظ علی ابراهیم را در هر دو جا یعنی نه در صلوة و نه در برکت و لفظ ادا این است کما صلیت علی آل ابراهیم و کما بارکت علی آل ابراهیم چون آن حضرت از آل ابراهیم است تشبیه بهان آل ابراهیم کردند و آل رحل اهل و عیال اذر گویند و بمعنی اتباع نیز آمده و باین معنی واقع شده است که اهل کل مومن و در روایتی کل مومن تقی و ظاهر آن است که مراد در حدیث معنی اتباع باشد و بعضی آل را تفسیر باین است کنند بمعنی کسی که حرام است بر دست صدقه و مراد بنو هاشم اند و امام فخر رازی گفته که او معنی آن است که گفته شود اهل بیت ازواج و اولاد آن حضرت اند و علی نیز از ایشان است بجهت اختلاط معاشرت و سه فاطمه راضی اند عنهما و گاهی به مخصوص به فاطمه و علی و حسن و حسین افتد چنانکه قصه مباہلت و حدیث کسا و آل است بران و خطاب انما یرید الله لیسب عنکم الرحمن اهل البیت و لیظهرکم بالیشان دارند و حق آن است که ازواج مطهرات نیز داخل این خطاب اند زیرا که سوق آیت قرآنی سنادی است بدخول دو به تطبیق درین قول آن است که بیت بیت نسب است چنانکه اولاد جد قریب را بیت فلان گویند باین معنی بنو هاشم اهل بیت آن حضرت اند صلی الله علیه وسلم بیت سکنی و باین معنی ازواج داخل اند و بیت ولادت و اولاد آن حضرت اهل بیت ولادت اند و کلام درین مقام در حائمه رساله که در ذکر بشیرین بحیث مستحق تحقیق الاشارة فی لغز البشارة تالیف یافته است مشع تر کرده شده است فاما آنکه درین حدیث اشکال کرده شده است

الهم صلی علی محمد و علی آل محمد
صلی ابراهیم و علی آل ابراهیم
حمید مجید
بدرستی که تو ستوده شده

که یقیناً تشبیه لازم می آید که صلوة و برکت برابر ابراهیم و آل ابراهیم کامل و قوی تر باشد و جواز اشتباه است که شهرت و ظهور کافی است
و تشبیه است در کمال وقوت و جوا بهای دیگر داده اند که تا این معنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام تنبیه و در تمامه احوال و مافیها
در رساله جدا نوشته ایم اینجا باید ذکر نیست و عن ابی حمید بنهم جاذع میم - الساجدی - بحسب عین - قال - گفت - قالوا
گفتند صحابه - یا رسول الله کیف فعلی علیک - چگونه درود فرستیم بر تو - فقال رسول الله پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
گویند - اللهم صل علی محمد و آل محمد و در زیره کما صلیت علی ابراهیم - و در بعض نسخ علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و آل محمد و در زیره
کما بارکت علی ابراهیم اینجا نیز در بعض نسخ علی آل ابراهیم است و گفته اند که در روایات احمد ذکر ابراهیم در صلوة و آل ابراهیم در برکت
انکب حمید مجید مفسر علیه - و شیخ ابن حجر گفته است که حق آن است که ذکر محمد و ابراهیم و همچنین ذکر آل محمد و آل ابراهیم در اصل حدیث
ثابت است و بعضی روایه آن را حفظ کرده و بعضی نکرده و بالجمله این صیغه صلوة با الفاظ مختلفه آمده است و خواندن آن در حدیث
اول مذکور شد کافی است که اسم معنای المشایخ و آنکه در بعض روایات و ارحم محمد کما رحمت و ترجمت واقع شده بصحت رسیده است
گذا قالوا - و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی علی واحدة صلی الله علیه و سلم - فرمود که هر که درود
فرستد بر من یکبار درود فرستد خداست که تعالی بر دوسه بار - رواه مسلم - اینجا می پرسند که چگونه روا باشد که بر آن حضرت
درود یکبار بود در بعضی ده بار و جابش آن است که یکبار صفت فعل صلی است که حکم من جاز یا محسنه فیک عشر ائمه اما جازای آن
ده درود و از درگاه رحمت حق بر دوسه میرسد از اینجا لازم نمی آید که آنحضرت از جناب حق یک درود میرسد اگر فرضا یک می باشد
شاید که آن یک در شرف و تفاوت برابر صد هزار درود باشد چنانکه یکصد مرتبه است برابر صد هزار ناس باشد

سند ایک درود صحیح
فرا فرستد خداست که تعالی
بر دوسه بار - جلد ششم

الفصل الثانی - عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی علی صلوة واحدة صلی الله علیه و سلم ثلاث
و حطت عنه عشر خطیئات - فرودانگند و کم کرده می شود و از دهن ده گناه - در وقت ائمه در جات - و در و اشته و لیست
کرده می شود و در او ده پایه در قرب حق - رواه النسائی - و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
اولی الناس بے یوم القیمة اکثرهم علی صلوة - نزدیک تر و پیوسته ترین مردم من روز قیامت بیشترین ایشان درود
گویند است بر من و آنکه در حدیث دیگر واقع شده است که کثرت درود موجب شفاعت آن حضرت صلی الله علیه و سلم میگردد و
همین است که بجهت حصول قرب بآن حضرت نور رحمت حق که فائض میگردد بر جوهر شریف و بے باکس نیز میرسد
که حقیقت معنی شفاعت است - رواه الترمذی - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله لا یستأجر فی الاصل
سیلونی من امتی الاسلام - بدرستی که مرخداست تعالی را فرشته گانند روزی که میرسد از امت من سلام
و صلوة که میگویند بر من - رواه النسائی و الدارمی - و در خبر دیگر آمده است که می برند نام او را و نام پدر او را و میگویند
یا رسول الله فلان بن فلان چنانکه میگوید بنده یحیاه مسکین عبد الحق بن سیف الدین یقربک السلام شعر که بشارة
ناخلع علیک نقد بذکرت ثم علی ما فیک من عوج - به جان می دهم در آید و ای قاصد آخر باز گوید مجلس آن نازنین حق

حسن الیک درود صحیح اولی
مرا خفاست بر من او را
رحم الله بهی

حکیم بگوید و در هر روز
در قیامت میوه یکبار است
و ده مرتبه میوه
(کثرت درود و شفاعت)

در امتی از من و من و من
چون میرسد که من و من و من
این

چون محال بود که در
این کتاب چیزی از او
یا چیزی که از او نقل شده

که از امام وردی و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من احد یسلم علیکم فی صبحکم فیکلمکم بسلام من غیره
بر من - الا رد الله علیه من غیری - مگر آنکه باز میفرستد خدای تعالی بر من روح مرا - حتی ارد علیه السلام - تا آنکه رو میگرد
بر من سلام را یعنی جواب سلام دو سه میگوید - رواه البوداء و رواه البیهقی فی الدعوات الکبیرة و رجا اشکال می آرند که مضمون
این حدیث مخالف حدیث حیات آن حضرت صلی الله علیه و سلم در برزخ زیرا که در روح بر آن حضرت در وقت سلام
دالات دارد و بر مفارقت روح از بدن شریف و سه در بعض اوقات و جواب میدهند که مراد بعود روح نه عود او است
بعد از مفارقت بلکه افاقت و توجه اوست باین عالم و سماع صلوة و سلام است و آن حضرت مشغول است در
برزخ باحوال ملکوت و مستغرق است در مشاهدۀ رب العزّة چنانکه در دنیا در حالت وحی میبود پس تعبیر کرده شده از افاقت
و سه ازان مشاهده و استغراق بر روح چنانکه در حدیث معراج واقع شده که فاشیفت و انا بالسیّی الحرامین میباشیم
و حال آنکه من در مسجد حرام و معراج در خواب نبود بر مذمت حق پس مراد افاقت و بر آمدن اوست از مشاهده آن عالم
حیات انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم و در روح بعد از افاقت موت است یکبار بخیر بیان سنت الهی
و بعد از ازان هیچ زمانه خالی نیست از صلوة و سلام است و مفارقت روح در سه مرتبه بعد از سه مرتبه کمر داخل تقدیب است
که واجب است تخریه ساحت عزت و کرامت و سه صلی الله علیه و سلم از ازان پس باید که دائم در حیات باشد تا فهمد با صلوة
التوفیق سخن در ازان ماند که این فضیلت بود سلام از ازان حضرت مخصوص بزرگواران قبر شریف است مثل داخل مجلس
که سلام گوید یا عام است هر کس را که سلام فرستد چنانکه در مشهد و غیر آن و ظاهر برین است الا آنکه سلام را از ازان را نفس
شریف بپوشانده سماع کند و در سلام کند و دیگران بوساطت ملائکه سیاحین بود چنانکه از حدیث ابی هریره در فصل
ثالث ظاهر میگردد و عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول - و نیز روایت است از ابی هریره
که گفت شنیدم آن حضرت را که میفرمود لا تجملوا بهوکم قبورا - بگردانید خانه های خود را مانند قبور که مثل مرد در ازان
افتاده و خفته باشید و هیچ عبادت و نماز و سه نمی کرده باشید و همچنانکه در ساجد عبادت میکنید و اکتساب
النوازیح یا چیز است از ازان در خانه یا نیز بیکر و یا شنید تا انوار و برکات آن شامل خانه و اهل خانه نیز شود و در انقض را
در مسجد بزرگوارید و نوافل در خانه بکنید و گواران نوافل در خانه با افضل است از کردن آن در مسجد یا مردان است که در خانه
مردۀ را دفن نکنید و دفن آن حضرت در خانه از خواص اوست صلی الله علیه و سلم - لا تجملوا قبری عبدا - و نگردانید
قبر مرا عیدگاه که اجتماع کنید بزان بریت و سرود و دوا و لعب که موجب غفلت است چنانکه میبود و نصارے بر قبور انبیا
خود کنند و بعض گویند که مراد آن است که زیارت مرا مثل عید نسا زید که در ساعی جز یکد و بار حاضر نیاید پس بن جریب و بنیست
بر کثرت زیارت و حاضر آمدن بان درگاه عالم پناه و زقنا الله و صلوا علی فان صلواتکم تغنی حیث کنتم - در دو فرستند
بر من و اندیشید که بعد از آنست زیرا که در دو شما میزد مرا هر جا که باشید غیبت در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست

این که در این کتاب
در حدیث آمده است
که هر کس که در این
کتاب را بخواند
یا چیزی که از او نقل شده

چون محال بود که در
این کتاب چیزی از او
یا چیزی که از او نقل شده

پس در روز فرستد بر من یعنی آن در مجمل است کہ مال خود را با وجود میل طبیعت و حکم جبلت از خود جدا نتوان کرد کل این روزی که
 اگر بگویم کس و غفلت یک کلمہ بنام آن سرور می تواند از نفس خود بیرون آورد و ادائے حق و شکر نعمت گذارد و ادب محبت داد و اجاب
 آن است کہ جانا خدا سے او کند چہ جائے یک کلمہ کہ بنام و سے بر زبان آرد شعر حمیدی یک شتاقان بد پیغام دوست
 تا کہم جان از سر رغبت فدائے نام دوست بد رواہ الزیڈی و رواہ احمد بن الحسین بن علی رضی اللہ عنہما۔ قال الزیڈی ہذا
 حدیث حسن صحیح غریب۔ معانی ابن القفاط و توجیہ اجتماع ابن صفات و حدیث واحد و مقدمہ معلوم شد فقہ ذکر
 و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی علی عتہ قبری سمعته۔ کہے کہ در روز فرستد بر من نزد
 قبر من می شنوم من صلوة اورا۔ و من صلی علی ناسیا المفعۃ۔ و کہے کہ در روز فرستد بر من از دور و در حضور قبر
 رسانیدہ شود صلوة او مرا کہ بلا کلمہ سیاحتیں میرسانند و بر تقدیر و سلام میگویم جواب سلام و سے میگویم از نیجا
 میتوان دانست کہ سلام بر آن حضرت چہ نصیحت دارد و سلام گویندہ بر آن حضرت را خصوصاً بسیار گویندہ را چہ
 شرف است اگر سلام تمام عمر ایک جواب آید سعادت است چہ جائے آنکہ ہر سلام را جواب بشنود و بیت ہر سلام
 مین رنجہ در جواب آن لب بد کہ صد سلام مرا پس یکے جواب آرتو۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان و عن عبد اللہ
 بن عمر قال من صلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم واحدۃ صلی اللہ علیہ دلائل کثیرۃ سبعین صلوة۔ عبد اللہ بن عمر گفت کہے کہ
 در روز فرستد بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یک در روز فرستد خدا سے تعالے برو سے و فرشتگان و سے مفتاد
 و رواہ ابن قول عبد اللہ بن عمر و اما از حضرت شنیدہ گفتہ است چہ ثواب اعمال و سے و کثرت و کیفیت جز
 بشنیدن از حضرت نبوت نتوان گفت پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکہ در مقدمہ گذشت۔ رواہ احمد
 و عن روفیع بن رافع واد و سکون یا ذکر فاضحی است۔ بن ثابت۔ الفصاری مجد و است در مصر بن امیر
 اگر آید او را معویہ بر طرابلس پس غرا کرد از فقیر استہ سبع و از بغین و مات بروم و قبل بالنام سنہ ست و خمین است
 از اہل مصر روایت میکند۔ ان رسول اللہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت۔ من صلی علی محمد کہے کہ در روز
 فرستد بر محمد۔ وقال۔ و گوید۔ اللهم انزل المقعد المقرب عندک یوم القیمۃ۔ خداوند از خود او را محمد را در جائے نشنگاہ
 کہ نزدیک گردانیدہ شدہ است نزد تو روز قیامت۔ و جنت شفاعتی۔ واجب می گردم او را شفاعت من اگر چہ شفاعت
 آن حضرت ثابت است مگر تمامہ مسلمانان را اگر گویندہ این در روز یا بن صیغہ واجب و محتم است و شفاعتے خاص
 و رجبے مخصوص است و ران چنانکہ در اثر ان قبر شریف دارد شدہ است۔ رواہ احمد۔ و عن عبد الرحمن
 بن عوف قال خرج رسول اللہ۔ بیرون آمد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم حتی دخل نخلا۔ تا آنکہ در آمد در ختان خروار۔
 فجدل بس سجده کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فاذا حال السجود۔ پس در آن کرد سجده را حتی خشیت ان یكون اللہ تعالے
 قد توفاه۔ تا آنکہ ترسیدم من کہ باشد خدا سے تعالے کہ بہ تحقیق میرسانیدہ است آن حضرت را۔ قال فثبت النظر۔

ح میرزا قمر پرورد در روز سجده
۱۱ سجده سے بھی وہ ہو سکتا

حسہ در دل

الہم صل علی محمد و آلہ المق
عبدک یوم القیمۃ
او کما فی شفاعت واجب ہو

حضر زکریا علیہ السلام
ہو گیا تھا۔ ایک وقت ان کی
حضور کی سیدہ ادریسہ
چھا تو ہوا کہ حضور
نہا دیکھ کر غلطی آئی

گفت عبد الرحمن بن عوف پس آمد و حاسے کرنگہ میکنیم - فرغ راستہ پس برداشت سر خود را - فقال پس فرمود -
 مالک - چرخندہ است ترا و چہ میکنی تو - قدرت ذاک کہ پس ذکر کردم من و گفتیم حالت خشیت خود را کہ اگر میزند است
 اور خداے تعالیٰ - قال فقال ان جبرئیل علیہ السلام قال پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ جبرئیل گفت را
 الا انک ان الله عز وجل يقول لک - آياتنا تراءى لهم تراک تحقیق بخدای عز وجل میگردانند ترا من صلی علیک صلوٰۃ صلیست
 علیہ - کہے کہ درود فرستد بر تو صلوٰۃ فرستم بر تو - ومن سلم علیک سلمت علیہ - ویکسے کہ سلام فرستد بر تو سلام
 فرستم بر تو - رواہ احمد - وعن عمر بن الخطاب - رضی اللہ عنہ - قال - گفت عمر - ان العرب لم یوقوف من السماء
 والارض - بدرستی کہ دعا ایستادہ گردانندہ میشود میان آسمان و زمین یعنی - لا یضعہ منہ شیء - الا تمسہ وودیا
 بالابرودہ نمی شود ازان دعا چیز بے - حتی یصل علی ذنک - تا آنکہ در دو میفرستی بر غیر خود یعنی اجابت و قبول دعا و قوت
 پرورد فرستادن است و در دو خود دستجاب و مقبول و یصعد قبول و اصل و موصول است بطغییل و قبول و بے
 نیز دعا تحمل قبول میرسد شمع بر سبکین ہو سے داشت کہ در کعبہ رسد و دست و پا بے کیو ترز و
 ناگاہ رسید رواہ الزندی

روح الکریم ہر آنکہ روحی
 صورت کی حالت صحت و
 مادہ ہر آنکہ حسیل صلوٰۃ
 یا دعا کہ خدای عزوجل در او
 داخل فرمات و کہ صلوٰۃ
 دو سجہ جوں لو کہ روح
 از جبرئیل خیر فرماید
 اگر بر سجہ
 رتہ عمر زانی
 دعا حاصل و روحی
 سماوی - اگر
 ذکر و دعا

باب العار فی التشہید

در کتب فقہ مذکور است کہ بعد از خواندن التعمات و در دو دعا کند ہر چہ خوش آید اور بعد از آنکہ شاہد گام ہر شاہد
 بر سوال طلب آن آرا ایشان ممکن نمود و سابقا در باب تشہید از حدیث ابن مسعود گذشت کہ شہر بخیر من الدعاء
 اعجب الیہ - وادعوی مخصوص اذان حضرت نیز آید ماناکہ مراد اعجب از من ادعویہ یا نورہ خواہد بود و بالجملہ تو سبیل و تسکین
 ادعویہ اولے و افضل و اکمل است از جهت نبودن آنها تمام تر و جامع تر و مقاصد دنیا و آخرت را و ادعویہ التوفیق
 التفصیل الاول عن عائشہ - رضی اللہ عنہا - قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یروی
 الصلوٰۃ - بود آن حضرت کہ دعای کہ در نماز یعنی بعد از تشہید - بقول میکنم - اللہم انی اعوذ بک من عذاب القبر
 خداوند منہا میجویم تو از عذاب کہ در گور بود بیان آن تفصیل در لؤل کتاب در باب اشات عذاب و گذشت
 و اعوذ بک من نقیۃ السجۃ الدجال - و بناہ میجویم تو از نقیۃ و از نیش مسیح و حال کہ در آخر زمان بر آید و دعوی خدای کند
 و ما یستدراج جواری عادیست بر دست و بے ظاہر گرد و در دم را کہ گردانند و تفصیل ابن احوال در او در کتاب در باب علامات
 المسیح و ما یدرسج اسم مشرک است اطلاق کردہ می شود بر رجال علیہ اللغۃ و بر عیسے علیہ السلام و لیکن چون مطلق واقع شود
 بر ادعوی علیہ السلام افتد و نیز در آوہ آن ملعون مقید گردانند بر حال چنانکہ درین حدیث واقع شدہ است و در حدیث
 و سے حضرت عیسے علیہ السلام باین نام و آنجہ متعلق است بدان در حاشیہ بیاید انشاء اللہ تعالیٰ - و اعوذ بک من نقیۃ
 الحما و المہات - و بناہ میجویم تو از استلا سے حالت زندگانی و مردن و مراد نقیۃ محیا آنجہ موجب نفع ذر لیل و نجران

و اعوذ بک من نقیۃ السجۃ الدجال
 و ما یستدراج جواری عادیست
 بر دست و بے ظاہر گرد و در دم
 را کہ گردانند و تفصیل ابن احوال
 در او در کتاب در باب علامات
 المسیح و ما یدرسج اسم مشرک
 است اطلاق کردہ می شود بر رجال
 علیہ اللغۃ و بر عیسے علیہ السلام
 و لیکن چون مطلق واقع شود
 بر ادعوی علیہ السلام افتد و نیز
 در آوہ آن ملعون مقید گردانند
 بر حال چنانکہ درین حدیث واقع
 شدہ است و در حدیث

گروہ و از راه راست و ثبات بروین اسلام و تحصیل مرئیات حل از انواع بلا و محن و اسباب ضلالت و بطالت و بفتنه
 مہمات و سوء شیطان در حالت تنزع و سوال منکر و نکر و اگر سوء شیطان را داخل فتنہ محیا و از دفعه مہمات مخصوص
 بفتنہ فیریز و جہ دار و - اللهم انی اعوذ بک من الماتم - خداوند ما را بپناه میجویم بتوازی گناه و از امری که سبب وقوع
 در اثم گردد - والمغمم - و از و ام که برگردانی نشیند و ادا پسے آن دشوار افتد یا در معصیت کثرت را با اگر در طاعت و کار خیر
 کند و از وفای آن عاجز نماید آن محل استعاضات نیست و با وجود آن امر دین بے ضرورت نیست شاید کہ برود
 و در وفای آن گفتند و گرفتار ماند و چون آن حضرت استعاضات می کرد و از و ام و در نظر ظاهر کار آن آسان بنماید
 فقال له قائل - پس گفت مرا آن حضرت را گویند از صحابہ - یا اکثر المستعین من المغمم - عجب بسیار است استعاضه
 تو از و ام - فقال - پس بیان کرد آن حضرت قناعت و ایم و شناعت آن را و گفت - ان الرجل اذا غرم حدث -
 بدستی کہ مرد چون و ام دار می شود سخن میکند با مردم از احوال و معاملات خود و اظهار فقر و فاقه تا بدین بدینند یا در تمسید عذر
 خود در تقصیر ادا پسے آن در ماضی - فکذب - پس دروغ میگوید و معنی اخیر مناسب تر است بقول و پسے - و عدل و اخلاق
 و وعده میکند بوفای آن در مستقبل پس خلافت و عده میکند - متفق علیہ - و عن ابی ہریرۃ قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا فرغ احدکم من التمشد الاخر - گفت آن حضرت چون فارغ گردید یکی از شما از تمشد
 پسین - فليتموا بالبدن الرابع - پس باید کہ پناه جوید بخدا از چهار چیز - من عذاب جهنم و من عذاب القبر و من فتنۃ الحیاء و المہمات
 و من شیعۃ المسیح الذجال رواہ مسلم - و عن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یعلم ہذا الدعاء کما یعلم المسلم
 من القرآن - روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت می آموزانید صحابہ را این دعا را چنانچہ می آموزانید سورہ از
 قرآن را تا کہ یاد و متذکران و تعهد بحفظ آن - ليقول قولوا - میگفت گویند - اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و اعوذ
 بک من عذاب القبر و اعوذ بک من فتنۃ المسیح الذجال و اعوذ بک من فتنۃ الحیاء و المہمات رواہ مسلم - و عن ابی بکر الصديق
 رضی اللہ عنہ قال قلت یا رسول اللہ علمنی دعاء اذ عوبہ فی صلوتی - ابو بکر صدیق بآن حضرت عرض داشت کہ یا رسول اللہ
 مرا آموخ پیغمبر خدا عیبی کہ در نماز من بآن دعا در نماز خود یعنی بعد از تمشد اخیر و فهم این قید بحجت آفکد و عاصی کہ متعارف و مقرر
 بود و خدا آن در نماز درین محل بود - قال قل - گفت آن حضرت بصدیق بگو و بخوان این دعا را - اللهم انی ظلمت
 نفسی ظلمًا کثیرًا - خداوند تحقیق من گنہگارم بر نفس خود و گنہگارم در کثرت روایات کثیرا بشائے مثلث است و در بعض
 روایات مسلم کہ ابو سعید آبدہ و انام نویدی در اذکار گفته کہ اگر خواندن ہر دو را جمع کند بہتر باشد - ولا یغفر الذنوب
 الا انت - نبی آموز و ہمہ گناہان بندگان را هیچ کس مگر تو - فاعف عني مغفوة من عندک - پس یا مرز مرا آمرز بدینی خاص
 از تو و تو را عفو کن - و رحمت و مہربانی کن مرا - انک انت الغفور الرحیم - بدستی کہ توئی آمرزنده گناہان و مہربانی کنندہ
 بر بندگان - و عن عمار بن سعد عن ابيه - روایت میکند عمار بن سعد بن ابی وقاص کہ تا پسے

ثقة است شیعہ پر خود را عثمان و عائشہ را و شیعہ از وہ زہری وغیرہ روایت میکند از پدر خود۔ قال۔ گفت
 سعد کہنت اری رسول اللہؐ نبودم من کہ میدیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم عن بینه وعن يساره۔ سلام میداد
 از جانب راست و از جانب چپ حتی اری بیاض خدہ۔ تا آنکہ میدیدم من شیعہ نمی رخصت مبارک اور البین مقدار
 روتے در سلام می گردانید کہ رخصت روشن او دیده می شد رتے سعادت کہے کہ در پہلوئے اومی بود بیت
 کا شنگ اندر نماز می جانشود پہلوئے یوہ تا بتقریب سلام افتد نظر بر روتے توہ رواہ مسلم۔ وعن سمرقہ
 بفتح سین و ضم میم صحابی مشہور احوال اور ہواضع دیگر نوشتہ شدہ۔ بن جندب۔ بضم جیم و وال و فتح وال نیز مذکور قال
 کان رسول اللہؐ گفت سمرقہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی صلوٰۃ۔ چون می گزارد نماز را۔ اقبل علیا لوجہ۔ توجہ
 می کرد برابر روتے مبارک خود یعنی در حال سلام دادن یکے از دو جانب روبرو است یا چپ و اقربان است کہ او بخلاف
 سلام باشد چہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از سلام و فرغ از نماز گاہے بر یکشت بجانب دست راست و گاہے
 بر دست چپ چنانکہ در احادیث بیاید و گاہے روتے بجانب قوم و پشت بسوئے قبلہ نیز می نشست۔ رواہ النجاشی۔
 وعن انس قال کان الابی صلی اللہ علیہ وسلم یصیر عن بینه۔ یوہ آنحضرت کہ بر یکشت از نماز از جانب روتے رخصت
 رواہ مسلم۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال۔ گفت ابن مسعود سلام بعمل حکم لشد یدان شیا من صلوٰۃ۔ باید کہ نگردد اند
 یکے از نماز شیطان را نصیب از نماز خود و بیان کرد آن را بقول خود۔ یعنی ان حقاً علیہ ان لا یصرف الا عن یمنینہ
 بدانند و اعتقاد کنند یا گمان برزد کہ حق است و لازم است بروئے کہ برگردد از نماز مگر از جانب دست راست خود رتے
 بفتح یا و ضم آن سرور روایت است بفتح یعنی علم و بضم یعنی حق۔ لہذا روایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شیعہ عن يساره
 ہرگز نہ تحقیق دیدم من آن حضرت را بسیار کہ بر یکشت از جانب چپ خود۔ متفق علیہ حاصل مقام آنکہ آن حضرت بخلاف
 سلام دادن گاہے بر می گشت از جانب یمن و می نشست بجانب یسار و در بیشتر احوال از یمن چنین بود کہ سلام میداد
 و دعائی خواند و بجانب حجہ شریف کہ در جانب یسار است میرفت و گاہے بر عکس این می کرد از جانب یسار بر یکشت
 و بہ جانب یمن می نشست و اول را بر عکس حمل کرده اند کہ در وقت نیامدن آن حضرت و اکثر احوال از یمن بود لیکن
 ابن مسعود نے گوید کہ ثانی اگرچہ رخصت است و کہ توہ او را در پشت اعتقاد و جواب نباید گرفت و از ترخیص شارع اعراض نباید کرد
 کہ در حدیث آمده است کہ حق تعالی دست میدارد کہ عمل کرده شود بر رخصت یا او چنانکہ دست میدارد کہ عمل کرده شود بغیر چپ
 او و شافعیہ ازین دو حدیث اخذ کرده اند کہ مصلی را باید کہ برگردد بصورت حاجت بخود اگر حاجت از بجانب یمن است چنانکہ
 منزل او در آن جانب است یا کاسے دارد بآن جانب بجانب یمن برگردد و اگر بجانب چپ است بجانب چپ برگردد و از
 امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ نیز مجتہدین مروی است و باز گاہے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مستقبل قوم یمنی نشست
 و رتے بجانب ایشان می کرد و پشت بسوئے قبلہ اگر کارے میداشت با ایشان و خطابے میکرد و سخن میگفت چنانکہ

اشعہ اللغات ترجمہ مشکوٰۃ جلد اول
 بفتح سین و ضم میم صحابی مشہور احوال اور ہواضع دیگر نوشتہ شدہ۔ بن جندب۔ بضم جیم و وال و فتح وال نیز مذکور قال

در میراث سابق گذشت اداصلی صلوة اقبل علینا بوجہ خود در حدیث بخاری و مسلم آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون فارغ میشد از نماز باندو استقبالی می کرد و توجه شریفه خود را صاحب را وحی گفت آیا دیده است هیچ نیکی از شما خواب طلب می کرد و خوابی را که در دست بشارت بفتح کبیر بود و غیر این اخبار و دیگر نیز ظاهر و زین معنی است فتنه برت و عن البراء قال کنا اذ اصابنا خلف رسول الله گفت نبرابر بن عازب رضی الله عنه بودیم ما چون پشت از میکردیم در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اجدنا ان نکلون عن بینه دوست میداشتیم که باقیم در جانب راست آنحضرت اقبل علینا بوجہ که استقبال و توجه از او بر ما بر دهن مبارک خود در وقت سلام و اذان یعنی در سلام اول یعنی بیشتر اذان که در سه جانب چپ کن قطر شریف بجانب ما افتد و اول بمشاهده جمال دست مستعد شوم و بخطاب اکرم و شریف مشرف گردیم و اقتباس انوار و استمداد ابرار از مواجست مشرف او بنایم خصه خدا در وقت رجوع و از جانب حق و انصاف از صلوة که قره العین و محل ثنائیت شهود و وقت غایت قرب اوست صلی الله علیه وسلم و این نیکی از وجود فضیلت ایستادن است در جانب یمن امام و سر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر میکرد بزرگان صحابه را که نزدیک تر به بایستند - قال فسمعتہ - گفت برادر بن عازب پس شنیدم آن حضرت را بلیقول - میگفت آنحضرت بعد از سلام در دو جانبی که می کرد و رب قبی غدا بک - خداوند آگاه دار امر از عذاب خود - یوم تبعثک و یجمع عبادک روز قیامت که بر می انگیزی یا جمع میکنی بندگان خود را و یجمع شک را وحی است که تبعث گفته یا جمع از بنمایم معلوم میشود که بندگان خاصین و مقربان درگاه از عذاب و سه پناه میجویند و این براس تعلیم است که از او ب درگاه آگاه باشند رواه مسلم و عن ام سلمة قالت ان النبی صلی الله علیه وسلم اقبل علینا بوجہ خود در حدیث بخاری و مسلم آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون سلام میداد و نماز فرضا بر میخواست و میرفت پیش از مردان و و تحت رسول الله صلی الله علیه وسلم و من صلی من الرجال انشا الله و بر جانب خود می بود آن حضرت و هر که نماز گزارده بود از مردان نماز سنانی که خواسته بود خدا پس گاهی به همین قدر می نشست که می گفت اللهم انت اسلام و منک اسلام الی آخره و گاهی بقدری می نشست و دعای کرد و قرآن میخواند و تبلیغ احکام میکرد و گاهی می نشست در مصلاست خود تا بر آمدن آفتاب بنا بر اختلاف احوال و مقتضیات آن - فاذا قام رسول الله پس چون می ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قام الرجال - می ایستادند مردان - رواه البخاری و مشکوٰۃ حدیث جابر بن سمرة فی باب الضحک انشا الله تعالی - و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث جابر بن سمرة را که در ذکر نشستن آن حضرت است بعد از نماز با مدا و تا بر آمدن آفتاب در باب ضحک که ذکر ضحک آنحضرت نیز در دو موضع و مؤلف ذکر آن حدیث را در باب مناسب تر دیدیم

الفصل الثانی عن معاذ بن جبل قال اخذ بیدی رسول الله گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال انی لاجبک یا معاویہ پس گفت آن حضرت بدرستی کہ من ہر آئینہ دوست میدارم ترا از عبادت
تقلت و انا احبک۔ پس گفت من دوست میدارم ترا۔ یا رسول اللہ قال قلنا تدع ان تقول فی ہر کل صلوٰۃ گفت آن حضرت
پس ترک کن این را کہ گوئی در پس ہر نماز این دعا را خاص از ایزد پروردگار این حدیث در باب الدعاء فی التہجد خواندن اوست
از التہیات پیش از سلام و از کتاب سفر السعادت معلوم میشود کہ خواندن او بعد از فراغ از نماز بود۔ رب اعنی علی ذکرک
و شکرک و حسن عبادتک۔ ای پروردگار من یاری ده مرا بر یاد کردن تو و سپاس داشتن تو و نیک کردن عبادت تو و بجای
آوردن آن بخت شہود و مراقبہ کہ الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه الحدیث۔ رواہ احمد و ابو داؤد و النسائی الا ان
ابو داؤد و لم یذکر لیکن ابو داؤد ذکر کرده است این کلمہ را کہ۔ قال معاویہ انا احبک۔ و این حدیث مسلسل است
باین فعل اخذ بیدی و یقول انا احبک و بکاتب حروف نیز از قبل بعضی از علمائے مین رسیدہ است و اخیر علی بنک
و عن عبد المہد بن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یسبح عن عینہ یؤد آن حضرت کہ سلام میداد و از راستای
خود میگفت۔ السلام علیکم ورحمۃ اللہ علیہ بری بیاض خدہ الایمن۔ تا آنکہ دیدہ می شد سفیدی رخسار راست دے۔
و عن یسارہ۔ و سلام میداد و از چپای خود میگفت۔ السلام علیکم ورحمۃ اللہ علیہ بری بیاض خدہ الایسر تا آنکہ دیدہ
می شد سفیدی رخسار چپ دے۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی و لم یذکر الترمذی۔ و ذکر کرده است ترمذی
ایمن کلمہ را حتی برے بیاض خدہ۔ نہ در ایمن و نہ در الیسر و ہین مقدار آورده کان یسلم عن عینہ السلام علیکم ورحمۃ اللہ
و یجہنن در جانب دیگر و این اللہ این حدیث را از عبد المہد بن مسعود روایت کرده اند۔ و رواہ بن ماجہ عن عمار بن یاسر
و روایت کرده است اورا ابن ماجہ از عمار بن یاسر و معلوم شد کہ ابن ماجہ موافق ابو داؤد و النسائی است و ذکر کرتے
برے بیاض خدہ یا ترمذی است و در عدم ذکر آن و ہذا نظر ہے۔ و عن عبد المہد بن مسعود قال کان اکثر انصراف الہنی۔
گفت ابن مسعود بود بیشتر برگشتن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من صلوٰۃ۔ از نماز خود۔ اسے شفعہ الایسر نے حجرہ۔ بسوسے
پہلوے چپ خود و بجانب حجرہ خود کہ بجانب الیسر مسجد بود۔ رواہ فی شیعہ السنہ و عن عطاء بن خراسانی عن المغیرہ
قال قال رسول اللہ۔ روایت است از عطاء خراسانی کہ از مشاہیر تابعین است و لم یجئ است و ولادت یافت شہین
و وفات یافت سنہ خمس و ثلثین و ائہ ابو حاتم گفت بقدر است و نسائی گفت لا باس بہ روایت کرد از دے مالک و
معمر بن مغیرہ بن شعبہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یصلی الا امام فی الموضع الذی صلی فیہ حتی یتحول۔ نگارند
امام جائے کہ گزارده است و در دے تا آنکہ برگردد و انتقال کند از جاسے خود بجاسے دیگر و گفته اند کہ این حکم مخصوص
بامام نیست بلکہ شامل ست مقتدیان را نیز و وجہ تحول در امام آن است کہ تو ہم نمکند کسے کہ ہنوز در نماز فرض است و بعض گویند
کہ وجہ تحول آن است کہ تا گواہی دہند ہر دو موضع بعبادت و بعض گویند اظہار تکثیر عبادت و بعض گویند تاخیر تہنہ نقل از تہنہ
فرض و این وجہ شامل امام مقتدیان و تمامہ مصلیان است باید کہ نقل در جاسے فرض نگزارند۔ رواہ ابو داؤد و قال

ساعتی پس در ذکر
آنکہ کہ حسن عبادت

عطاء الخراسانی لم یدرک المغیرۃ۔ وگفت ابو داؤد عطایہ سے خراسانی در نیافتہ و ندیدہ است مغیرہ را پس ابن حدیث متصل
نباشد زیرا کہ فوت میفرہ بن شعبہ ششہ خمیسین است و ولادت عطایہ خراسانی در ششہ خمیسین است پس حدیث منقطع است
و عن النسائی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خصم علی الصلوة و نہا ہم ان ینصرفوا قبل ان ینصرف من الصلوة۔ روایت است از نسائی
کہ آن حضرت بزرگداشت و بر غلامید صحابہ را بر نماز یعنی تاکید و ترغیب کرد بر نماز فطنت و اداست آن و سیاق حدیث در آنست کہ
بر او مبارکت و مساعت بجاعت و اوراک تکبیرہ اولی باشد بآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و نہی کرد ازین کہ برگردند پیش از برگشتن و
صلی اللہ علیہ وسلم از نماز خود و چنانکہ پیشتر از حضرت سلام بدہند و از نماز برآیند یا بعد از سلام دادن پیشتر از آن کہ آن حضرت
برخیزد و برخیزند و بر دند و منتظر ذکر دعاء نشینند و نہی بر معنی اول تحریر می است ویرتائے تشریحی است۔ رواہ ابو داؤد۔
الفصل الثالث۔ عن شہادۃ اوسیف بن شہین و تشہید دال۔ بن اوس۔ بفتح ہمزہ و سکون و او کتبت
او ابو یعلیٰ است برادر زادہ حسان بن ثابت اور او پدر او را صحبت است نزول کرد بہ بیت المقدس و بعد دست از اہل شام
ابو الدرداء گفت کہ شد او داوہ شہدہ است علم را و علم را۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی صلوتہ۔ بود آنحضرت
کہ می گفت در نماز خود یعنی در آخر نماز و تشہید یا بعد از سلام عقیب صلوة و در روایت احمد آمدہ۔ فیہا ادنی و سہل۔ یعنی
سیگفت در نماز یا بعد از نماز و مولعت این را در باب و عا بعد از تشہد آوردند بر۔ اللهم انی اسألك لثبات فی الامر خداوند
من سوال میکنم ترا و بخیر ہم از تو استقامت و پابرجا بودن در کار دین۔ و العزیز علی المرشد۔ و ہمت و آہنگ بر رشد
و اہم آوردند و رشاد بر آوردن و برہ شدن خلافت غی۔ و اسألك شکر نعمتک۔ و سوال می کنم ترا تو فین شکر نعمت تو
کہ سبب مزید نعمت و حفظ اوست از ہلاک و زوال۔ و حسن عبادتک۔ و خوبی و نیکی عبادت ترا۔ و اسألك قلبا سلیما
و بخیر ہم ترا دل سلیما کہ نزد بے عیب یعنی نخی از عقاید فاسدہ و میل مشہوات و التفات با سوائے تو۔ و لسانا صاوقا۔ و زبان
راست گو۔ و اسألك من خیر ما تعلم۔ و سوال میکنم ترا از نیکی آنچه میدانی تو کہ آن خیر است نہ آنچه من خیر نپندارم چہ سبہ
چیز را خیر نپندارم و دوست دارم و در نفس الامر شر باشد و در آوردن کلمہ من کہ مفید تبعیض است بجهت آنست کہ
تمامہ خیر کہے را حاصل نیست لکن آنچه قسمت است او است یا من زائدہ است و سوال کل خیر و تمامہ آن در او عینہ مانورہ بسیار است
و اعوذ بک من شر ما تعلم۔ و پناہ بخیر تو از بدی آنچه میدانی تو۔ و استغفرک لما تعلم۔ و طلب آمرزش میکنم از تو مرگنا ہائے
کہ میدانی تو و انیمہ تعلیم است کہ این چنین خواہند والا آن حضرت را حاصل است خیر کل خیر و شر را اگر سر برہ حال
مجال نیست و آمرزیدہ شدہ است او را ما تقدم و ما تاخر و اکثر حال او عینہ مانورہ ہم برین است یا این ہمہ تو اضع و تذل
انظار بندگی است و شہود کہ پائے حق دلا ابا بی نور گاہ اولست۔ رواہ النسائی و در سہ احمد نحوہ و عن جابر قال
کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی صلوتہ بعد التشہد می گفت آن حضرت در نماز خود بعد از تشہد چہ کلام کلام
و احسن المذہب ہرے محمد صلی اللہ علیہ وسلم بہترین کلاما کلام خداست و بہترین سیرت سیرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم بہترین

ہا و سکون وال سیرت نیک و این کلام از ان حضرت در خطبہ بامانورست کہ بعد از حمد و ثنای حق این را می گفت و در تشهد نیز آمده است و مضمون آن تاکید و تقرر بر شہادتین است۔ رواہ النسائی و عن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسلم فی الصلوٰۃ تسلیتاً مطلقاً و حمدہ گفت عائشہ کہ بود آن حضرت کہ سلام می داد آن حضرت یک سلام بجانب مبارک خود یعنی خم میل اسے الشیخ الایمن شنیئاً پس میل میکرد و می خمید بسوی پہلوے راست اندکے یعنی بابت و سلام مستقبل قبلہ می کرد پس میل می کرد اندکے در اثناے سلام و تمام میکرد و سلام را چنانچہ نموده میشد بیاض خدا و چنانکہ در روایات سابقہ گذشت و مذہب امام مالک یک سلام است بطاہر این حدیث دائمہ ثلاثہ و دیگر علماء بروسلام انداز جهت کثرت احادیث دارودہ در آن و تأویل حدیث عائشہ آنست کہ حمد میکرد یک سلام و سلام دیگر خفیہ میگفت۔ رواہ الترمذی و عن حمرة قال انما قال رسول اللہ۔ روایت است از حمرة بن جندب کہ گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان یروئے الامام۔ کہ در میگویم سلام را بر امام یعنی مقتدیان کہ سلام گویند میت جواب سلام امام کنند و از اینجا معلوم می شود کہ امام نیست سلام بر مقتدیان میکند۔ و نجاب ان یسلم لبعضا علی بعض۔ و امر کرد کہ یکدگر را دوست گیریم یا سلام دادن بعضی بایر بعضی یعنی در سلام دادن در نماز میت سلام بر یکدگر کنیم تا ان باعث محبت و مودت است و در سلام نماز میت ملاکہ تقریب نماز میت را بایر کرد و چنانکہ در احادیث آمده است و در فقہ نیز مذکور است۔ رواہ ابو داود و

باب الذكر بعد الصلوٰۃ

بدانکہ حمد و ذکر مطلقاً و بعد از نماز مشروع است و در وقت احادیث چنانکہ باید و اختلاف است در آنکہ بعضی بعد از نماز با کہ بعد از وقت نماز نیست است برخیز و یا تسلیتہ نامند و بعد از برخاستن در مکان فرض سنت بگذارد یا انتقال کند در مکان دیگر نزد اکثر مختار آن است کہ باسند در جواب دیگر سنت بگذارد و مستحب است کہ قوم افضل کنند صفیون را و امام نیز پس و پیش رود تا منتهی نگردد بر مردم کہ در آنند کہ هنوز در جماعت اند و بناگاه یکے از در آئینہ گان نماز برین توہم افتد کنند و فاسد گردد اقتداے او و بعض گویند اگر بعض اوجیہ مختصر کہ بصحت رسیده است خواندن آن از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مثل اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام و آتیه الکرسی اگر بصحت رسیده حدیث خواندن آن بعد از فرض چنانکہ اکثر برانند تسبیح خواند درست است و نیز اختلاف است کہ فضل آخر اوقات و انتقال بجانب بین سنت یا بجهت و صبح آن است کہ مخیر است بہر جانب کہ انتقال کند و اکثر برانند کہ بجانب بسیار انتقال کنند تا بسیار او بین گردد و در مسجد شریف نبوی بجانب بسیار کہ حجرہ شریفین در آنجا سنت افضل است باتفاق و از انجا باید دانست آن است کہ تقدیم روایت منافی نیست بعیدی را کہ در باب بعض اوجیہ و از کار و احادیث واقع شده است صحیح ہے الشیخ ابن الہمام و بعض قیام نسبت مغرب منافی نیست برخواندن آتیه الکرسی و امثال آن را چنانکہ در حدیث صحیح وارد شده است کہ بخواند بعد از نماز فجر و مغرب ده بار لا الہ الا اللہ و حمدہ ثلاثہ یک لیلہ الملک و لیلہ الحمد و ہوسے کل شیء قدیر

و آنکه بعض مردم تعجیل کنند چنانکه آیه الکرسی در سنت مغرب بخوانند چیزی نیست و بخلاف سنت است که در نماز آن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت مغرب وارد شده است.

الفصل الاول - عن ابن عباس قال كنت اعرف انقصا صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالتكبير متفق عليه گفت ابن عباس که بودم من که می شناختم تمام شدن نماز آن حضرت را بتکبیر و اختلاف کرده اند شرح در بیان مراد بتکبیر بعض گفته اند که مراد بتکبیر اینجا ذکر است چنانکه در صحیحین از ابن عباس آمده است که رفع صوت بذكر وقت انصراف مردم از نماز فرض در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم معهود بود و گفت ابن عباس می شناختم انقصا صلوة را بدان بهتر آورده است بخاری این حدیث را پس معلوم شد که مراد بتکبیر مطلق ذکر است و بعض گفته اند که مراد بتکبیر است که در تسبیح و تحمید و تکبیر که بعد از نماز ده بار یا سی و سه بار میگویند واقع است و بعض میگویند که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز تکبیر میگفتند یکبار یا سه بار و بعض میگویند که این در ایام ما بود که تکبیرات تشریف میگویند و طبعی گفته است که مراد بتکبیر آنست که در نماز نزد دیگر آوردن و زود بودن در رکوع و سجود میگویند و مراد آنست که من می شناختم انقصا هر هیئت را که انتقال میکرد از وضو به دیگر و این بتکبیر و این وجه بعید است از عبارت و بر هر تقدیر شکل می شود که این قول ابن عباس چه معنی دارد مگر و رضی الله عنه حاضر نمی شد در نماز قاضی عیاض گفته است که و صغیر بود شاید که در حضور جماعت مواظبت نمی نمود و احتمال دارد که حاضر می شد و در آخر صفوف می ایستاد پس نمی شناخت انقصا نماز را به تسلیم و الله اعلم و عن عائشة رضی الله عنها - قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سلم لم يقعد الا مقدار ما يقول - گفت عایشه بود آن حضرت که چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنچه می گفت این کلمات را - اللهم انت السلام و منک السلام - خداوند اتوئی سالم و منزه از جمیع نقایص و منصف تمامه کمالات و از سلامت بندگان از همه آفات و مخافات - بتارکت یا ذا الجلال و الاکرام - بزرگی تو ای خداوند صفات سلبيه و ثبوتیه - رده سلم - داین ذکر همین مقدار در احادیث واقع شده و بصحت رسیده است و بعض و الیک بیحج السلام زیاده کرده اند و گفته اند که آن در روایات نیامده و در او را بعض مشایخ زیاده برین نیز میخوانند معلوم نمی شود که این زیادت از ایشان است یا رواستیه هم دارند و الله اعلم - و عن ثوبان قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انصرف من صلوة استغفر ثلثا - گفت ثوبان که مولای حضرت رسالت پناه و حاضر گاه و بیگاه در گاه بود چون بر میگشت آن حضرت از نماز خود یعنی تمام می کرد و سلام میداد استغفار می کرد سه بار و میگفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله بخند آمده است تفسیر آن از بعض ساعت و در بعض روایات آمده است که میگفت سه بار استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم و ارجو اليه - و قال - و میگفت نیز بعد از استغفار - اللهم انت السلام و منک السلام بتارکت یا ذا الجلال و الاکرام رده سلم - و عن المغيرة بن شعبه صحابی مشهور است احوال و در موضعی نوشته شده است - ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول في و بر كل صلوة مكتوبة

تفق۔ و بزرگوار و می کنند ایشان و آزاد نمیکنیم باینی ایشان در عبادات بدینیه بشریک مانند و عبادات مالییه ممتازند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم افلا اعلمکم شیئاً نذکرکون به من سبقکم۔ آیا پس باینها موزانم شمارا علی که در باب سبب آن عمل نفس کشانه را که پیشی کرده اند شمار از متقدمین این امت یا امم سابقه نیز۔ و تسبقون به من بعدکم۔ و پیشی کنید شما بسبب آن عمل کشانه را که بعد از شما ایمان بیارند یا بعد از شما پیدا شوند در اینجا بیان فضلیه عظیم است مرا ایشان را در امری آنچه شکایت کرده بودند از آن از اخطا و درجه ایشان از اغنیاء و مقصود این جا همین بود۔ و لا یکون احد افضل منکم و نباشد هیچ کی از اغنیاء فاضل تر و زیاده تر در اجر و ثواب از شما۔ الا من صنع مثل ما صنعتهم۔ مگر کسی که بکند از ایشان مانند آن علی که شما کنید۔ قالوا بلی۔ گفتند آری تعلیم کن یا رسول الله قال تسجون و تکبرون و تحمدون و تبرکون صلوۃ ثلثا و ثلثین مرة۔ و مودت و تسبیح کنید و تکبیر گوئید و حمد خوانید پس بفرموده سی و سه بار ظاهراً عبارت و اکثر روایات و زان است که هر یک را سی و سه بار باشد و در روایتی مجموع سی و سه بار هر یک را سی و سه بار نیز آمده است و در بعضی تقدیم و تاخیر هم در ذکر تسبیح و تحمید و تکبیر واقع شده است و در حدیث دیگر صریح آمده است که زیارت نمیکنند ترا بهر کدام از اینها ابتدا کنی۔ قال ابو صالح گفت ابو صالح که کی از رواۃ این حدیث است از ابی هریرة تابعی است۔ فرجع فقرا المهاجرین الی رسول الله پس باز برگشته آمدند فقراے مهاجران بسوی پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه وسلم فقالوا۔ پس گفتند۔ سمع اخواننا اهل الاموال بافعالنا ففعلوا مثله شیعند برادران ما که مالدارانند آنچه کردیم ما از تسبیح و تحمید و تکبیر پس کردند مانند آن پس باز از فضیلت ایشان از ما لازم آمد۔ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلوک فضل الله یوتیه من یشاء یعنی زیادتی اغنیاء بر شما فضل خدا است که مبد بدوے تعالی فضل خود را هر کما می خواهد چه توان کرد صبر کنید و بر قضاے الهی و قسمت دے تعالی راضی باشید که دے سبحانه فضل نهاده بعضی از بندگان خود را بر بعضی متفق علیہ۔ این حدیث بخاری و مسلم است۔ و پس قول ابی صالح اے آخره الاعند مسلم۔ و لیکن نیست قول ابی صالح که گفت فرجع فقرا المهاجرین اے آخره مگر نزد مسلم و منفرد است بدان بخاری و در بعضی روایات آمده است که فقرا در آید بهشت را پیش از اغنیاء نیز در که پانصد سال هست یعنی اگر چه اغنیاء افضل بر فقرا ثابت شد و لیکن لطف حق سبحا تلافی کو آن را بسبب دخول فقرا بر اغنیاء در بهشت دیگر بدانکه حدیث مخصوص است بفقراے مهاجرین نه عام جمیع فقرا را یا رب مگر قیاس کنند حال سایر فقرا را بر حال فقراے مهاجرین و الله اعلم۔ و فی روایتی للبخاری۔ و در روایتی هم بخاری را این چنین آمده است که تسجون فی و تبرکون و تحمدون و تسبیح کنید و تکبیر و ثلثا و ثلثین پس هر یک ده بار بود و مجموع ثلثین گردود و در روایتی هر یک یازده بار نیز آمده است تا مجموع ثلثا و ثلثین شود چنانکه گفتیم و درین حدیث دلیل است بر فضل غنی بر فقیر و قتی که برابر باشند اعمال هر دو و در جانب فضل فقیر غنی نیز دلالت است و علما را اختلاف است در آنکه غنی شاکر فضل است یا فقیر صابر و دلالت جانین در محل خود نذکر است و سبقت دخول فقرا در بهشت از اغنیاء مانی فضل اغنیاء و علو درجات ایشان نیست چه آن بجهت نفعت افعال و سیر حساب ایشان است و الله اعلم و عن کعب

بن حجره بعض عین و سکون جیم در اصحابی است از اهل بیت شجره قصه اسلام او در موضعی نوشته شده است. قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم معقبات بلعضم میم و فتح عین و کسرات شده و بای مرصده بمعنی بعض عقب بعض آئیده و لفظ صفت کلمات است
چنانکه در صفت ملائکه که براسه محافظت آدمیان می آیند نیز در قرآن مجید واقع شده که در معقبات من بین یدیه و من خلفه
محفوظند و صفت این کلمات این است. لا تحیب قائلین او قائلین. نوید گردانیده نمی شود از یافست مطلوب گوینده
آنها یا کننده آنها شک را می است. و بر کل صلوة مکتوبه. در پس هر نماز فرض. ثلث و ثلثون تسبیح. سی و سه بار
سبحان الله گفتن. ثلث و ثلثون تحمیده. سی سی و سه بار الحمد لله گفتن. و اربع و ثلثون تکبیره. سی و چهار بار الله اکبر
گفتن تا مجموع صد بار گردد. و در راه مسلم. و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سبح الله سبعا و سبعین
صلوة ثلثا و ثلثین. کسی که تسبیح کند خداوند را و بیای یا و کند او را پس هر نماز بگوید سبحان الله سی و سه بار. و الحمد لله ثلثا و ثلثین
و ثنا گوید خدا را و بگوید الحمد لله سی و سه بار. و کبر الله ثلثا و ثلثین. و به بزرگی یا و کند خدا را و بگوید الله اکبر سی و سه بار. و قلنا ک
تسبیح تسعون. پس این مجموع نود و نه مرتبه می شود. و قال تمام المائة و بگوید براسه تمام کردن عدد صد این کلمه را.
لا اله الا الله و حده لا شریک له الله ملک و له الحمد و هو علی کل شیء قذیر. و در بعض روایات بعد از اول الحمد تکبیر و میسبت
و در بعض هجری لا یموت و در بعض سیده الخیر نیز آمده است. غفر خطایاه. آمرزیده شود گناهان آنکس. و ان کانت
مثل زبد البحر. و اگر چه باشد گناهان دسے مانند کف دریا در کثرت. و در راه مسلم. و درین روایت تمامی صد باین ذکر است
که مذکور شد و در حدیث سابق بسی و چهار بار گفتن تکبیر هر وجه که خواند کفایت کند و فایز گردد و بمقصود این در وقت نومیز
آمده است و در اینجا همین سی و چهار بار گفتن تکبیر است چنانکه در محل خود بیاید انشاء الله تعالی

الفصل الثانی. عن ابی امامة قال قیل. روایت است از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور است سزاگن شده
مصر را بستر انتقال کرد و محض وفات یافت در آن دوازدهمین است و در روایت و اکثر حدیث دسے نزد شایمین است و از
بقایای صحابه بود و محض روایت دارد از حضرت رسول و از بسیاری از صحابه و در وقت وفات آن حضرت سی و سه ساله
بود بعض گفته اند سی ساله بود مات ستمه است و ثمانین و قیل احدی و ثمانین و له احدی و تسعون گفته اند گفته
آن حضرت یعنی پیرمیدند صحابه یا رسول الله صلی الله علیه و آله. کدام دعا مسموع تر است یعنی قریب تر و دور تر است
اجابت و قبول او. قال جوف الليل الآخر. فرمود دعا سے درون شب یا معنی آن است کدام وقت از اوقات دعا
مستجاب و مقبول است در دسے دعا و قول دسے الآخر صفت جوف است یعنی میان شب که در جانب آخر باشد که مراد
بدان وقت بحر است چنانکه تفصیل آن در باب قیام الیل بیاید و لفظ جوف و الآخر برفع و نصب هر دو روایت است و بحر
نیز جایز است و همچنین قول دسے. و در الصلوات المکتوبات. و عقب نماز براسه فرض ظاهر عبارات متصل فرض است
و اگر بعد از روایت باشد امید است که همین حکم داشته باشد چنانچه سابقا اشارت بدان کرده شد. و در راه الترمذی

وعن عقبته بضم عین وسکون قاف - بن عامر قال امرني رسول الله - کففت فرمود مرا پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم ان اقرأ بالمعوذات فی ذری کل صلوة - کہ بخوانم معوذات را در پس ہر نماز و معوذات بکسر واد و تشدید آن سورتها سے کہ در اول آن استعاذہ است میگویند آن خود و سورہ بیش نیست قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و جواب میگویند کہ گاہے لفظ جمع را بر دو نیز اطلاق می کنند و بعض میگویند کہ در پنج سورہ اخلاص را تنہایا با سورہ کافرون نیز داخل معوذات داشته اند بطریق تغلیب یا باعتبار آنچه درین دو سورہ است از توحید و برات از شرک کہ دینی استعاذہ است از شرک و بعض گویند کہ مراد بمعوذات آیات است کہ تتضمن استعاذہ است لفظاً و معنی و این دو سورہ نیز داخل آنست یا مراد کلمات معوذہ است و در روایتی بالمعوذتین آمده بلفظ تثنیۃ فلا اشکال - رواہ احمد ابو داؤد و النسائی و البیہقی فی الدعوات الکبیر و عن النسائی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لان اقع مع قوم یذکرون الله من صلوة الغداة حتی تطلع الشمس - گفت آن حضرت ہر آئینہ شستن من با گرد و ہنہ کہ ذکر میکنند خدا را بعد از نماز با مداد تا بر آمدن آفتاب احب الی من ان اعشق اربعة من ولد اسمعيل - دوست داشته شدہ ہرست بسوے من از آزاد کردن من چار مرد از اولاد اسمعیل و لان اقع مع قوم یذکرون الله من صلوة العصر الی ان تغرب الشمس حبالی من ان اعشق اربعة - ظاہر آن است کہ این اربعہ را نیز از اولاد اسمعیل دارند و احتمال دارد کہ ندارند با دعائے فضیلت ذکر و در اول روز نسبت با خود بد آنکہ ظاہر از شستن با ذکر ان شریک شدن است با ایشان در ذکر و اگر مجرد وقوع و مجاہد است با ایشان مراد باشد نیز صورت دارد چنانکہ حدیث ہم القوم لا یشتق جلیس ہم کہ در کتاب دعوات باید ناظر در ان است و نیز بدانکہ حقیقت ستر بعد از اربعہ موکول بعلم شارع است و همچنین ہر جا کہ عدو است و بعض علما مناسبات و سبب نفیہم بطن تخمین ذکر کنند چنانکہ ناین عل کہ این جزایران موعود و سبب منقسم ہر چار است ذکر الله و وقوع و اجتماع بران و صبر تا بر آمدن آفتاب و فرو رفتن آن و الله اعلم و تفسیر با اولاد اسمعیل از جهت شرف و فضل ایشان است - رواہ ابو داؤد و - و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الفجر جماعة - کسی کہ بگزارد نماز با جماعت - ثم تعد یذکر الله حتی تطلع الشمس - پستہ نشیند در حالے کہ یاد میکند خدا سے تعالی را تا آنکہ بر آید آفتاب - ثم صلی رکعتین - پستہ بگزارد دو رکعت استل این است و تا دو از وہ رکعت نیز آمدہ است و اول وقت وے حکم ظاہر این حدیث طلوع آفتاب است و بعض ہم برین اند و نیز در کتابہ شد ان آفتاب مقدار یک نیزہ و در روایات نیز آمدہ است و مشہور در مردم این است کہ این را نماز اشراق گویند و در بعض روایات نیز باین اسم موسوم شدہ است و اکثر در احادیث این را صلوة ضحی نام شدہ و ظاہر آن است کہ این مرد نماز کی بہت اول وقت ہے نزد ارتفاع شمس است و آخر وے قبل زوال و در باب صلوة ضحی کلام متعلق باین مقام میاید انشاء الله تعالی و بالجملة ہر کہ دو رکعت درین وقت بگزارد - کانت لہ کاجر حجة و عمرہ - باشد مراد را مثل احتیج و عمرہ واجب بادا سے فرض در جماعت و اگر عمرہ بگزارد و دو رکعت نفل چنانکہ فرض است و عمرہ نقل - قال قال رسول الله

گفت انس کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم برائے تاکید و مبالغہ در زیادت اجز برین عمل - تامة تامة تامة صفت عمرہ است یا ہر کدام داین اگر چه بحقیقت مثل آن نباشد زیرا کہ اجز بقدر تعجب است و لیکن مشابہ باوست و چندان ثواب کہ گویا عین اوست داین را از باب الحاق ناقص بکامل دارند - رواہ الترمذی

الفصل الثالث عن الاثر في - بفتح سیمزہ و تقدیم زائے بر او در آخر قات - بن قیس - از تابعین است عارفی بصری معدود است از کوفین ثقت است مات سنۃ احدى و عشرين و مائة - قال گفت صلی بنا امام لنا کینی ابار مشہ - گزار و نماز با ما بجاعت اما سے کہ ما را بود کہ کنیت کرده می شود ابار مشہ کبیر را و سکون مہم و ثابے مشہ صحابی است - قال - گفت ابر مشہ - صلیت ہذہ الصلوٰۃ مع رسول اللہ - گزار دم این نماز را با پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - داین نماز اشارت است بنماز سے کہ گزارده چنانچہ ظہر یا عصر باشد مثلاً - او مثل ہذہ الصلوٰۃ - شک را دی است و مثل باین ملاحظہ گفت کہ این نماز سے کہ با ایشان گزارده است بعینہ شخصہ آن نماز نیست کہ آنحضرت گزارده اگر چه نوع یک است و احتمال دارد کہ مثل باعتبار آن گفته باشد کہ این نماز کہ با ایشان گزارده غیر آن نماز سے باشد کہ آن حضرت گزارده چنانکہ آن ظہر بود و این عصر مثلاً فافہم - قال دکان ابو بکر و عمر یقومان فی الصفا المقدم عن یمنہ - گفت ابر مشہ بود و دند ابو بکر و عمر کہ می ایستادند در صف اول از جانب راست آنحضرت - و کان جبل قد شہد التکیفۃ الاو لے من الصلوٰۃ - و بود و مرد سے کہ حاضر شدہ بود و در یافتہ بود و کبیر او سے را از نماز یعنی در رکعت او سے درآمدہ بود و مسبوق بنور نصلی بنی اللہ پس نماز گزارد و تمام کرد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ثم سلم عن یمنہ عن یسارہ پیغمبر خدا از جانب راست خود و از جانب چپ خود حتی را نیابا ض خدیہ تا آنکہ دیدیم ما مقمذیان سفیدی ہر دو رخسارہ آنحضرت را آنکہ در جانب یمن بود رخسار ایمین دید و کسی کہ در جانب یسار بود الیسر وید - ثم انقل کان قتال ابی رشتہ پیتر گشت آن حضرت بعد از سلام مانند برگشتن ابی رشتہ یعنی نفسہ میخا ہذا ابو رشتہ نفس خود را یعنی برگشت آن حضرت همچو برگشتن بن خود را بلفظ غایب یاد کرد و این تفنن است در عبارت و این برگشتن او بجانب چپ خواہد بود و بجانب راست چنانکہ انقل آن حضرت مروی است - فقام الرجل الذی ادرک معہ التکیفۃ الاو لے من الصلوٰۃ - پس برخاست آن مرد کہ دریافتہ بود بآن حضرت کبیر او سے را از نماز و فاکدہ این قید کہ دریافت کبیر او سے آن است کہ سے مسبوق بنود کہ برائے تمام برخاستہ باشد بلکہ برائے گزاردن سنت را تہہ برخاست چنانکہ فرمود - یشفع - در جائے کہ جفت میکند نماز را با نماز یعنی بر خاستہ تا راتہ بگزارد - فوثب - پس بجمید - عمر فاخذ بمنکبہ - پس گرفت عمر دوش آن مرد را و در بعض نسخ بمنکبہ یعنی ہر دو دوش او را نہزہ - پس بجمیانید او را - ثم قال جلس - پیتر گفت عمر بنشین - فانه لن یہلک اہل الکتاب الا انہ لم یمن بین صلوٰۃ تم فصل پس بدستی کہ ہلاک نکرد اندیدہ است اہل کتاب را مگر ہمین کہ بنود در بیان نماز ایشان فصل مراد بفصل انجا باقول است و نقل از مکان نماز بکان دیگر چنانچہ در حدیث ابی ہریرہ آمدہ است کہ آیا عاجز می آید یکے از شما چون نماز گزارد کہ پیش رود یا پس رود یا راست

یا چاہا یا مراد کلمہ یا خروج است چنانکہ در روایت مسلم آمده است از سائب کہ گفت امر کرد مارا رسول خدا کہ وصل کنیم نماز تا آنکہ سخن کنیم یا بیرون آئیم و آوردن این حدیث در باب ذکر بعد از صلوٰۃ وال بران است کہ مراد بعدم فصل ترک ذکر بعد از نماز باشد یعنی بعد از نماز فرض باید کہ ذکرے بکنند از آنچہ وارد شدہ است و احادیث بعد از ان برخیز و جبنا کہ مذہب بعض است پس این حدیث دلالت کند بر عدم وصل تطوع بقرضہ چنانکہ مذہب بعض است۔ کہ مراد بعد علم نفع البنی۔ پس برداشت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بصرہ۔ چشم خود را۔ فقال۔ پس گفت۔ اصحاب السدک یا ابن الخطاب۔ برساند ترا خداے تعالیٰ ای کسبہ خطاب حق را یعنی ہمیشہ ترا براہ صواب برد و الہام صواب کند مقصود تصویب عمر رضی اللہ عنہ درین فعل۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن زید بن ثابت۔ کہ صحابی مشہور است کاتب وحی و یکے از فقہائے صحابہ و اہل بیت ایشان قائم بقرائض و در وقت ہجرت یازدہ سالہ بود جامع قرآن در زمان ابوبکر و اقل آن در مصحف در زمان عثمان رضی اللہ عنہم قال امرنا ان نسبح فی دبر کل صلوٰۃ ثلاثا و ثلاثین و ثمانا و ثلاثین و ثمانا و ثلاثین و ثمانا و ثلاثین۔ اگر دہ شدہ ایم از حضرت رسول کہ تسبیح کنیم در پس ہر نمازی دسہ بار و صد کہ نیم سی و سہ بار و تکیبہ بر آریم سی و چار بار۔ فاتی جل فی المناہم من الانصار پس آمدہ شد مرد سہ در خواب از قبیلہ انصار یعنی آمد آن مرد از فرشتہ در خواب در حدیث آمدہ است کہ رویای صالح از ملک الرؤیا است کہ میناید مرد را در رویا سہ غیر صالح از شیطان است۔ فقیل لہ امرکم رسول اللہ۔ پس گفتہ شد مر آن انصارے را یعنی گفت اورا آن فرشتہ در خواب آیا امر کردہ است شمار پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان تسجونی کل صلوٰۃ کذا و کذا۔ کہ تسبیح کنید در پس ہر نماز چندین و چندین بار اکتفا بذکر تسبیح کرد از جهت اختصار یا ہمہ را تسبیح نام کرد کہ مفید ترمیم و تقدیس الہی اند سجانہ و تعالیٰ۔ قال الانصارے فی منامہ نعم۔ گفت انصارے در خواب خود آریے امر کردہ است۔ قال۔ گفت آن فرشتہ در خواب۔ فاجعلوا خمساً و عشرين خمساً و عشرين پس گردانید آن کلمات را بیست پنج بار بیست پنج بار در ہر سہ۔ و اجعلوا فیہا التہلیل۔ و دیگر دیند در ان کلمات لا الہ الا اللہ را بیست پنج بار تا صد و صد تمام شود۔ فلما صبح غذا علی البنی۔ پس ہر گاہ کہ صبح کرد آن انصاری آمد وقت باہر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فاجزہ پس خبر داد آن انصاری آن حضرت را۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فافعلوا۔ پس چون رویای صالح است بکنید چنانکہ آن مرد گفتہ است و این بہ تقریر آنحضرت یکی از وجوہ این ذرا حجت شدہ اگر آنحضرت تقریر نمی کرد حجت نمی شد فافہم۔ رواہ احمد و النسائی و الدارمی۔ وعن علی رضی اللہ عنہ۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی اعداء البیتر۔ روایت از علی مرتضیٰ گفت شنیدم آن حضرت را کہ میگفت بر جوہاے این منبر من قرأت آیتہ الکرسی فی دبر کل صلوٰۃ۔ کہے کہ بخواند آیتہ الکرسی را در پس ہر نماز۔ لم یمنع من دخول الجنة الا الموت۔ باز نمیدارد او را از در آمدن بہشت مگر موت این عبارت را مشکل میدانند زیرا کہ موت مانع از دخول جنت نیست بلکہ موصل است بآن و ظاہر آن میناید کہ گویند لا الخیمۃ چہ حیات مانع و دخول جنت است کہ درین عالم پاسہ بند آن است و جواب میگویند کہ مانع از دخول جنت معجل وجود موت است و بدون او

شرط دخول جنت کہ موجل است اگر وجود موت و شرطیت دے نمی بود بالفعل در بہشت می درآمد یا مراد آنست کہ اگر وجوب
 موت و لزوم ذوق امر بہ نفس را بیکم کل نفس ذائق الموت نبود می درآمد بہ بہشت آن محل و لیکن برین تقدیر لازم نمی آید وجود موت
 در بہشت بہشت جای موت نبود باین جهت در دخول جنت تا جیل تاخیر راہ یافت طبیعی گفتہ کہ موت حاجز است میان آن لی آتہ الکرسی و دخول
 چون متحقق گردد منقضی گردد و حاصل گردد و دخول جنت و بعض گویند مراد از موت بودن بندہ است و در پیش از بعثت چون بعثت شود
 در آید در بہشت بے توقف۔ من قرأ احصین یا خذ مضجعه۔ و ہر کہ بخواند آتہ الکرسی را ہنگامے کہ میگردد خوابگاہ خود را۔ آمندہ امری را
 دار جبارہ و اہل و دیار ت حولہ۔ ایمن گرداند اورا خداے تعالیٰ بر سرے او و سرای ہمسایہ او دہل چند سزا بکہا کہ گردا ویند۔ رواہ البیہقی
 فی شعب الایمان و قال اسنادہ ضعیف۔ بدانکہ صاحب سفر السعاده خبر دہل این حدیث را کہ من قرأ آتہ الکرسی لم یغن عنہ من خول الخیال
 از نسائی آورده و در روایتی قل ہو اللہ احد را نیز آن صنم کرده و گفتہ کہ این حدیث را جامعے دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند
 مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و غیر ایشان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح است و ابن جوزی در موضوعات ذکر کرده
 و حفاظ بر ابن جوزی از نجیب طعن کرده اند و جزو ثنائی را باین لفظ آورده من قرأ آتہ الکرسی فی دبر الصلوٰۃ المکتوبہ کان فی ذمہ
 الصلوٰۃ الاخری و گفتہ این حدیث را جامعے از صحابہ روایت کرده اند از انجملہ امیر المؤمنین علی است و جابر بن عبد اللہ
 و عبد اللہ بن عمر و انس ابن مالک و مغیرہ بن شعبہ و ابوالوامتہ و احتمالات طرق و تعدد و خارج حدیث دال است بر اینکہ
 این حدیث را اصیل صحیح است و موضوع نیست انتہی و تفصیل آتہ الکرسی چہ بعد از نماز خواند و چہ غیر آن بسیار است
 و اللہ اعلم و عن عبد الرحمن بن غنم۔ بفتح معجم و سکون نون اشعری شنائی دریافت جاہلیت او اسلام آورد و در زمان
 آن حضرت اما بعد از است شریف دے نرسید التزام کرد صحبت معاذ بن جبل را در زمین تا وقت وفات معاذ و بخاری گفتہ
 کہ او را صحبت است و قول اول صحیح تر است روایت میکنند از قدامے صحابہ و بود و آنکہ شام کہ تابعین بروئے در شام
 نفقہ کردند و بود و اورا بجلالت و قدر تو نے سنہ ثمان و سبعین۔ عن النبی۔ روایت میکنند عبد الرحمن بن غنم از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 قال من قال قبل ان یفترق ذلین رجلیہ۔ کہے کہ بگوید پیش از آنکہ گرد و از نماز و دعا گرداند یا ہایے خود را یعنی ہم بر آن وضع
 باشد کہ در شہد می شنید۔ من صلوٰۃ المغرب والصبح۔ از نماز شام و با دعا۔ لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ لا الہ الا اللہ
 الخیر بخیر و نیست و ہو علی کل شیء قدر عشر مرات۔ و در بعض روایات بریدہ الخیر بخیر نیست نیست وہ بار۔ کتب الہ کل واحد
 عشر حبات۔ نوشتہ می شود مرا کس را بہر یک از این کلمات دہ نیکی۔ و محبت لہ عشرہ سیات۔ نحو کہ دہ می شود مراد را دہ بدی۔ و دفع
 لہ عشر درجات۔ و بلند گردایندہ می شود مراد را دہ پایہ۔ و کانت لہ حرز امن کل مکروہ۔ و باشد ہر یک از این کلمات
 مراد را امان و پناہ از ہر امر ناخوش۔ و حرز امن الشیطان الرجیم و پناہ از شیطان نگسار کرده شدہ۔ و لم یل لذنب
 و در روایتی لم یغ۔ ان یدرکہ۔ و در انبیت و نمیرسد ہر گناہے را کہ در یاد و احاطہ کند او را و تا شکر کند در دے
 یعنی بتوفیق تو بہر دستغفار یا غفور مغفرت کردگار۔ لا الشکر۔ مگر کفر کہ بجز بیان سنت الہی غفور مغفرت بدان تعلق نمیگیرد۔

وكان من افضل الناس علما - و باشد گوینده این کلمات از فاضل ترین و زیاده ترین مردم از دوسه عمل - الا رجلا یفصله
 المکرر دوسه که زیاده و غالب شود او را - ليقول افضل ما قال - گوید فاضل تر و زیاده تر از آنچه گفته است آنکس - رواه
 احمد - روایت کرد این حدیث را احمد - و دوسه الترمذی نحوه عن ابی ذرالی قوله الا الشکر - و روایت کرد ترمذی
 مانند این یعنی در معنی متحد و در لفظ مغایر تا قول دوسه الا الشکر - و لم یذكر صلوة المغرب ولا بیده الخیر - و ذکر نکرد ترمذی
 نماز مغرب را و نه لفظ بیده الخیر را - و قال - و گفت ترمذی - هذا حدیث حسن صحیح غریب و عن عمر بن الخطاب -
 رضی الله عنه - عن النبی صلی الله علیه و سلم بعث بعثا قبل یجد - آنحضرت فرستاد لشکر را بجانب بخند که بلا و مشهور است
 تها و حجاز و نجد و اصل زمین بلند را گویند فغنموا غنائم کثيرة - پس آوردند مالها س بسیار را - و اسرعوا الرجعة - و شتاب
 کردند بازگشتن را از آن حرب - فقال رجل من امیج - پس گفت مردی از امیج که بیرون نیامده بود و همراه با جنگ - ما را
 بعثا اسرع رجعة و لا افضل غنیمت من هذا البعث - ندیدیم لشکر را که شتاب حرب باشد بازگشتن دوسه از جنگ و نه فاضل تر و
 زیاده تر غنیمت دوسه ازین لشکر که زود برگشت و بسیار آورد غنیمت - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم الا انکم
 علی قوم افضل غنیمت و اسرع رجعة - آیا راه ننایم شمارا برگرد دوسه که افضل انداز دوسه غنیمت و اسرع انداز دوسه رجعت
 تو باشد و اصوله الصبح ثم جلسوا یدکرون الله حتی طلعت الشمس - میخواستیم باین قوم تو سوسه را که حاضر شدند نماز باد او را سیر
 نشستند در حالتی که ذکر میکنند خدا را تا برآید آن آفتاب - فاولئک اسرع رجعة و افضل غنیمت - پس آنجا سوسه اسرع انداز روی
 رجعت و افضل انداز روی غنیمت که در یک ساعت چند آن ثواب حاصل کردند که از حد و عدد و حضر بیرون است - رواه الترمذی
 و قال هذا حدیث غریب و حماد بن ابی حمید الراوی هو ضعیف فی الحدیث - بخاری گفته که دوسه منکر الحدیث است و ابن معین
 گفته که حدیث دوسه چیز نیست و نسائی گفته که ثقه نیست

باب ما لا یجوز من العمل فی الصلوة

باب و ذکر اجادیت و ادویه و عملها که جائز نیست کردن آن در نماز و در بعض نسخ و مایباح منه زیاده کرده یعنی عملها
 که مباح است کردن آن در نماز بدانکه بعض اعمال است که فاسد میگرداند نماز را و بعض مکروه است و بعض مباح و تفصیل
 آن مذکور است در کتب فقه و عمل کثیر مفسد است باتفاق لیکن اختلاف و تفسیر عمل کثیر است بعض دوسه گویند
 آنچه بیک دست قرآن که تسلیل است و آنچه در آن احتیاج بدو دست افتد کثیر و مراد آن است که شان آن عمل جریان
 عادت در آن استعمال و دو دست است چنانکه دست راستین و چپا برین در بر کشیدن و از بر پوشیدن و تیر از کمان انداختن
 اگر این عمل را در فرض بیک دست هم کند مفسد است و هر عملی که جریان عادت در آن بیک دست است مثل از کشادن و کلاه
 بر سر نهادن اگر بدو دست کند مفسد نباشد و اختیار عامه علماء بر آن است که اگر بجائے باشد که هر کز دو دگر و یقین کند که دوسه در نماز
 و اگر در شک فتد یا شک نیز نکند آن قلیل است و مختار نزد بعض آن است که سه نعل متوالی کثیر است و مادون سه قلیل که اندک است

و نیز نقل از خلاصه کرده است که اگر موعظه ایست می کند یک کس را و درین میان ناشسته در آمد و اکتفا کرد و پیشتر رفت اگر مقدار
انچه میان صفت اول و اتمام میباشد رفت فاسد نمیگردد و نیز اگر در نماز مشغول کند اگر مقدار صفت واحد رود فاسد نمیگردد
و اگر مقدار دو صفت رود بدفعه واحد فاسد میگردد و اگر مشغول مقدار یک صفت کرد و بایستاد و باز تا صفت دیگر رفت
باز بایستاد فاسد نمیشود و از فتاوی ظهیری آورده است که مختار آنست که اگر بسیار گردد فاسد است و در حاشیه
شمنی بعلامت ظهیر نوشته است اگر در نماز آفتاب در آمد و گرمی آن اندک می کند اگر بجانب سایه رود و بقدر دو گام فاسد نگردد
الفصل الاول عن معویه بن الحکم - یفتتین صحابی سلمی ست موعود و در اهل حجاز ساکن مدینه دینی سلمی

الفصل الاول - عن معوية بن الحكم - لفتيتين صحابي سلمی ست مود و در اہل حجاز ساکن مدنیہ و نبی سلمی

قال بنیانا اصل مع رسول الله - گفت در تثنای آنکه من نماز میگیرم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و عطف من عمل من القوم
ناگاه عطفه زود مردے از قوم - فقلت - پس گفتم من - یرحمت الله فرمائی القوم با بصراجم - پس انداختند مرا قوم نظرباے
خود را و در لفظ رمانی که از رمی است بمعنی تیر انداختن اشارت است بشدت وحدت نظر باے ایشان یعنی تیر تیر نگاه کردند
بجانب من که در نماز وے جواب عطف من میدہی - فقلت و انکل انیاء پس گفتم من دای پس مردن مادر من و نکل یعنی مثلش
و سکون کان و ضم آن و ففتحین تیر آرمه مردن پس با دوست پس با شد یا غیر وے و این لفظی است کہ عرب در وقت سب
و استبعاد امرے استعمال کنند و گفتم در دل خود - ما شاکم نینفون الی - چه شده است شمارا کہ این ہمہ نگاه میکنند بسوی من
و جعلوا یضربون بایریم علی انخازیم - پس در ایستادند کہ نمی زنند دستها سے خود را بر اہنا سے خود از جهت زیادت تعجب اہنا
و اظهار اعتراض بر من - فلما را تیم یحتمونی - پس ہر گاہ کہ دیدم من ایشان را کہ خاموش میکردانند مرا فهمیدم کہ اشارت
میکند مرا بخاموشی و انکار میکنند بر من متغیر شدم و در خشم آمد بجہت اجل من بفتح الخیر از کتاب کرم و سبالہ ایشان و انکار
بر من و خواستم کہ چیزے بگویم و انتقام کشم از ایشان - لکنی سکت - لیکن من سکوت کردم و عمل نکردم بقضای غضب - فلما صلی
رسول الله - پس ہر گاہ کہ گزار نماز و فارغ شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فبانی ہودامی - پس پدر و مادر من خدا و باد
را بیت معلما قبلہ و لا بعدہ احسن تعلیماتہ - ندیدم و نہ انتم هیچ تعلیم کننده را نہ پیش از وے و نہ بعد از وے نیکوتر از وے تعلیم
مہربان تر از وے - فوالله ما کفنی و لا ضرتنی لا شتمنی - پس بخدا سوگند قبر نکردم و نہ مرد و نہ دشتام نکردم و نہ با ناک برزدن
و نہ کردن و نہ برش ردنی پیش آمدن کسی را بجہت خوارداشت وے و در قرآن در آیت و اما الیتیم فلا تقهر فلا تمیز قرات است
قال - و فرمود - ان ہذہ الصلوۃ لا یصلح فیہا شئ من کلام الناس - این نماز کہ ما را امر کرده اند بگردن آن نیکو نیست و روا
روے چیزے از سخن مردم و مراد سخن مردم سخنی است کہ خطاب توان کرد ایشان را بآن و توان طلبید از ایشان در مسائل
درودہ اندازا کہ کسی کہ در نماز است بپرسم کہ از چه جنب است مال تو بگوید یا تحیل البغال و الحمیر کہ کلمات قرآنی است یا شخصی
پیش او کتابے نہادہ اند و مردے بچہ تام ایستادہ پس بگوید یا یحی خدا الکتاب اگر مراد او فادہ سختی است فاسد میگردد نماز
اگر ادرہ قرات کند فاسد نمیشود - انما ہی التبییح و التکبیر و قراۃ القرآن - نیست نماز بگر تبیح و تکبیر و خواندن قرآن کہ اینها از

جنس کلام آدمیان نیست و اگر یکے سو گند خورد که سخن نگوید تسبیح و تکبیر گوید و قرآن خواند حائث نمیکرد۔ او کہا قال رسول الله
صلی الله علیہ وسلم یعنی لفظ حضرت این است که گفته شد یا لفظ دیگر گفت آنحضرت که این معنی را افاده میکند و از اینجا معلوم شد
که تسمیت طافس یعنی بر حکم الله گفتن حرام است و نماز و مفسد است اورا و آن حضرت که اورا فرمود با جماعه نماز حجت آنکه
جابر بن عبد الله بود که اباحت تکلم منسوخ شده است چنانکه اعتنا کرد آن مرد که من نوعی بجا نیست دلالت دارد بر این معنی غیر
بر من تسبیح کردن من در نماز که من نذر استم که آن حرام است و مفسد نماز است مگر آن و نذر شافعی و ابو یوسف تسمیت در نماز اگر چه
حرام است اما باطل نمیکرد اند نماز را زیرا که آن دعا است بمغفرت و رحمت از حجت آنکه آنحضرت امر کرد اورا با عاده تسبیح
ابن الهمام گفته که اگر مصلی بر اسے نفس خود خطاب کند و بگوید بر حکم الله فاسد نمیکرد و نماز چنانکه گوید چینی و اگر طافس حمد گوید
و نفس خود فاسد نمیکرد و در ظاهر هر دوایت و بر وایت از ابی حنیفه آمده است که آن بر تقدیر است که حمد گوید و نفس خود
و لهما بخندند و اگر بخندند فاسد نمیکرد و باز معاویه بن الحکم میگوید که قلت گفتیم یا رسول الله فی حدیث عهد بجا نیست من
نوعی بجا نیست و نزد حکم آن۔ و قد جازنا الله بالاسلام۔ و تحقیق آورده است خدا سے تعالیٰ ما را دین اسلام را۔ و ان
من ارجال الایاتون الکمان۔ و تحقیق از ما رواستے اند که می آیند کا ہنمان را و کا ہنمان و عرب جماعہ بودند کہ با جن و شیاطین
و ارواح خبیثہ مناسبتہ و قرابتہ داشتند و شیاطین چیز ہا سے راست و دروغ آورده بر ایشان القا میکردند و ایشان با دعا
علم غیب ب مردم بدان خبر میدادند و بیان آن بتفصیل در باب الکمان فی بیان الشار الله تعالیٰ۔ قال فلا تأتمم گفت آنحضرت
پس چون اعتقاد بدین اسلام کرده میا کا ہنمان را۔ قلت و من ارجال یطیرون۔ گفتیم و از ما رواستے اند کہ قال بدر ثکون میگرد
وی پرانند جانوران را اگر بجانب دست راست پریدند از آنیک میدانند و بکار سے کہ پیش می آید میروند و اگر بہت چپ رفتند
آنرا بد میدانند و آن کار نمیروند و اصل در تطییر این است بعد از آن بہر نوع ہر قسم کہ قال بدگیرند منع است و بیان این نیز در باب
الغال و الطیرة بیاید۔ قال۔ فرمود آن حضرت۔ ذلک شیء یجب و نہ فی صد و رہم فلا یصد نہم۔ آن تطییر چیزی است کہ می یابند
آن را در سینه ہا سے خود از وہم و شوم پس باید کہ باز نذر و ایشان را از کار سے کہ پیش کرده اند کہ ہمہ بقدرت خداست و حضرت
انگروے و اگر خلجی بے درد دل بگذرد و توکل بر خدا کرده باید گذشت و دعائے کہ ما ثور است باید خواند چنانکہ در باب خود بیاید
قال قلت و من ارجال یطیرون۔ گفتیم و از ما رواستے اند کہ خطہ امی کشند اشارت بعلم رمل میکنند و خطہ امی دے و تعرن احکام
و احوال مرغیبات ازان۔ قال کان نبی من الانبیاء یخط۔ فرمود آن حضرت کہ بود پیغمبر سے از پیغمبران کہ این خطہ امی کشید و او
ادریس پیغمبر است یا دانیال پیغمبر علیہما السلام۔ فمن وافق خطہ فذاک پس کسی کہ موافق افتد خط او خط آن پیغمبر پس آنکس
محبوب است و در اینجا تصریح فرمود و نبی از اشغال آن بحجت انتساب وی بعض انبیاء و نگاہ داشت و ب نبوت با وجود احوالات شریع
و منسوخیت آن و از اینجا است کہ بعض باین حدیث تمسک در اباحت دی کنند و اکثر علما گفته اند کہ باین حدیث استدلال بر اباحت
آن نتوان کرد زیرا کہ معلق گردانید بر موافقت خط آن پیغمبر اورا ہی نیست بعلم آن بچہ توان دانست کہ موافق است و از آنحضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اصحاب دے رضوان اللہ علیہم اجمعین و از علمای سلف رحمہ اللہ نصیب و روا تھے در اشتغال با شکل
رمل نتران یافت و در حقیقت قول آنحضرت فمن وافق خطہ زجر و تعجز است از ادراک موافقت پس واضح گشت منع ازان
و ہوا الصواب و اشکال تکسیر و عملہاے دیگر کہ ازین عالم است نزد عملہاے متیقین و مشائخ محققین بہین حکم دار دیکے از
مشائخ گفته است کہ شعر باین البونی و اشکالہ بہ و وافق النساج و امثالہ و شیخ ابو العباس بونی مردے ست از اہل عوت
اسما و علم تکسیر و خواص حرث میگوید کہ جدائی کن و دور باش از بونی و شکہاے کہ او میکشید و موافقت کن نساج و ازان
خاہر شیخ ابو بکر نساج معاصر ابن شیخ ابو العباس بونی بودہ است رحمہ اللہ رواہ مسلم و لکنی سکت ہذا و حدیث فی صحیح مسلم و فی
کتاب التحدید۔ و راول حدیث لفظ لکنی سکت گذشت اور امو لفت می گوید ہمچنین یافتہ ام من و رتن صحیح مسلم و در کتاب
حمیدی کہ جمع بین ایصحین کردہ است و میگوید صحیح فی جامع الاصول بلفظ کذا فوق لکنی۔ صحیح گردانیدہ شدہ است این
لفظ لکنی سکت در جامع الاصول کہ جمع صحاح ستہ کردہ است نہ نوشتن لفظ کذا فوق لکنی و لفظ کذا علامت تصحیح است
چون بخوانند کہ بر لفظ کہ منطوقہ عدم صحت دارد نشان صحت نہند لفظ کذا بر بالاسے او نیویسند چنانکہ صواب نیویسند یا صح
نیویسند یعنی این لفظ ہمچنین واقع شدہ در کتب اصول و صحیح است لکن عدم صحت ہر دے نمی باید کرد و این لفظ لکنی سکت
بظاہر مستدرک نہاید پس است کہ گوید فلما را تیمم یستونی سکت و در مصابح ہم نیست و براسے توجیہ ہے تقدیرے و کلام
میکنند چنانکہ در ترجمہ اشارت بدان کردہ شدہ است فافہم و عن عبد اللہ بن مسعود قال کنا نسلم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم
و ہونی الصلوٰۃ۔ عبد اللہ بن مسعود میگوید بودیم کہ سلام میگفتیم بر آن حضرت و حال آنکہ آن حضرت در نماز میبود۔ و علینا پس
رومی کرد بر ما سلام را و جواب سلام مای گفت۔ فلما رجعنا من عند النجاشی۔ پس ہر گاہ کہ باز آمدیم باز نزد نجاشی کہ او شاہ
حبشہ بود و صحابہ از شر کفار مکہ ہجرت کردہ بودند بجانب حبشہ و قدم آور و ندیر نجاشی ددے بسا بقئہ علمے کہ بیعت
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از تورات و انجیل داشت و بدین نصارے بود ایاں بآن حضرت آورده و قدم صحابہ را
غنیمت دانستہ و ہذا کہ و حق دوستی اسلام بچاسے آورد و بحضرت تحف و ہایا فرستاد و نجاشی بفتح نون و بعض کبیر
نون نیز نقل کردہ اند و صاحب قاموس کبیر نون انصح داشته و تخفیف جیم و آن انصح است و تشدید یا و گفته اند کہ صواب
تخفیف اوست و ابن تین گفته کہ یا ساکن است زیرا کہ اصلی است نہ یاسے نسبت و صاحب قاموس تشدید یا گفته و کین تخفیف
انصح داشته و نجاشی در سنہ سبع از عالم رفته و آن حضرت با صحابہ در مدینہ ہر دے نماز خانبا نہ گزاردہ پس ابن مسعود میگوید
کہ چون از نزد نجاشی باز آمدیم سلمنا علیہ۔ سلام گفتیم بر آن حضرت و در نماز بر عادت قدیم کہ داشتیم۔ فلم یرد علینا پس رد کرد
آن حضرت این بار بر او جواب سلام مانگفت۔ فقلنا پس گفتیم یا۔ یا رسول اللہ کنا نسلم علیک فی الصلوٰۃ و تر علینا بودیم
کہ سلام میگفتیم بر تو و نماز پس جواب سلام مانگفتی و الا ان کہ سلام کردیم جواب نگفتی سبب حبسیت فقال ان فی الصلوٰۃ شغلا۔
پس فرمود آن حضرت بدستی کہ در نماز ہر آئینہ کار روانی عظیم است کہ محل مناجات با حق و استغراق در عبودیت است مقصود

تکلم کردن کہ جواب سلام از آنجمله است و مباح بود در نماز منسوخ گشت متفق علیہ۔ وعن معیقیب۔ بضم میم و فتح
عین و سکون یا و کسرات و سکون یا سے ثانیہ در آخرش موحده صحابی است اسلام آورد بکہ و ہجرت کرد و بحدیثہ واقامت
کرد و ران تا آنکہ قدوم آورد و بران حضرت بدریہ و خاتم آن حضرت حوالہ ابلو و استعمال کردند و را ابو بکر و عمر بیت المال
و دوزکاشت گفتہ کہ او بدری است مبتلا شدہ بخدا و در خدمت امیر المؤمنین عثمان می بود و فائقش نیز در زبان و تہ بود
و بعض گفتہ اند در زبان امیر المؤمنین علی بود و معیقیب دیگر است تابعی ثقہ روایت میکند از ابن عمر و روایت کردہ است
از و ثنیہ انش۔ عن ابی بنی صلی اللہ علیہ وسلم فی الرجل یسوی التراب حیث یسبی۔ روایت میکند از آنحضرت در شان مردیکہ
برابر و ہموار میکند خاک را از آنجا کہ سجده میکند۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ ان کنت فاعلا فواحدۃ یعنی کمن و اگر میکنی
یکبار کمن و زیادہ بران کمن معلوم نمی شود کہ منع از زیادت بر یکبار بخت آن است کہ مفسد صلوة است یا مکروہ است این بیتی
بر تفسیر فعل کثیر کہ گذشت متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الاختصار فی الصلوة
نہی کرد آن حضرت از اختصار بفتح خانے معجزہ و سکون صا و مملہ در نماز متفق علیہ۔ و در اکثر روایات نہی عن الاختصار و در
روایتی نہی ان یصلی مختصرا و در روایتی مختصرا مختصر و لغت میان مردم خاصہ و ہیکل گاہ تفسیر کردہ اند و اختصار را بندان
دست و در حدیث آمدہ است اختصار را راحت اہل ناراست و اشکال میکنند کہ اہل نار را راحت نمی باشد و جواب سیدہ
کہ مراد آن است کہ چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند با اختصار و بعض گویند کہ این فعل یہود است و را
باہل نار ایشانند و در روایت آمدہ است کہ ابلیس نہاد دست خود را بر خاصرہ در وقتی کہ افتاد بر زمین و رسید او را منصب
لعن و بعض تفسیر کردہ اند اختصار را بگرفتن مخصرہ یعنی عصا و دست کہ در نماز بران تکیہ کردہ بایستند و بعض تفسیر کنند اختصار را
باختصار سورہ کہ تمام بخوانند و آن کردہ است با اختصار بر آیات سجۃ تا سجۃ نکنند یا ترک آیت سجۃ کہ بآن قرأت رسیدہ است
تا سجۃ نکنند یا اختصار نماز کو تا ہی قیام و رکوع و سجود و این معنی از احتمالات لفظ است و در روایتی کہ لفظ اختصار
واقع شدہ است و تفسیر سے کہ مشہور است از صحابہ و سلف ہمان اول است وعن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ قالت
سالت رسول اللہ گفت عائشہ پرسیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم عن الالتفات فی الصلوة۔ از نگر بستن بچپ و راست
و در نماز۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ ہوا خلاص تخلص الشیطان من صلوة العبد۔ الالتفات رہوئی است کہ میکند آن را
شیطان از نماز بندہ یعنی بیگردد و تیرد یا شیطان از نماز بندہ کمال آن را متفق علیہ۔ باید دانست الالتفات کہ مکروہ است آن است کہ بچپ
گردن خود را تا برون آید از مواجہہ قبلہ و اگر سینه نیز بگرداند تا اتمام از مواجہہ قبلہ بر آید فاسد میگردد نماز را بگوشتہ چشم نگر بستن
کہ آن را ملاحظہ گویند نہ مفسد است و نہ مکروہ اما باید کہ آن را نیز بسیار نکنند و عادت نگردانند و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حدیثی
روایت کردہ اند کہ گاہی ملاحظہ می کرد بگوشتہ چشم باحوال مقتدیان می نگرست و لیکن در صحت این حدیث سخن است
کنے از امام احمد پرسید گفت بعض از اہل حدیث روایت میکنند با سناد کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ملاحظہ الالتفات

می کرد امام احمد بر دوسے انکار عظیم کرد و رنگ رو سے او متغیر شد و بدن او در القاش و ارتقا و افتاد و گفت این حدیث را
 اسناد صحیح نیست و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیتبین اقوام عن رفعہم البصار ہم عند اللہ عباد
 فی الصلوٰۃ الی السماء۔ البتہ باید کہ باز آئند گروہ ہا سے مردم از برداشتن ایشان نظر ہا سے خود را نزد دعا و نماز بسوے
 آسمان۔ او تحفظ البصار ہم تا آنکہ روبروہ شود بنیائی ہا سے ایشان یعنی باید کہ باز آئند از برداشتن بصر ہا اگر باز نیامند روبروہ
 می شود بصر ہا و روایت کردہ شدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر میداشت در نماز بصر خود را بسوے آسمان و چون
 نازل شد قول جن سبحانہ الذین ہم فی صلوٰۃ ہم خاشعون بہت کرد و سر خود را۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی قتادہ قال
 راایت البنی صلی اللہ علیہ وسلم یوم الناس و امامتہ بنت ابی العاص علی عاتقہ۔ گفت البتہ دیدم من آنحضرت را کہ اہم
 میکرد مردم را و حال آنکہ امامہ دختر ابی العاص برکتش آنحضرت می بود ابو العاص و اما دان حضرت بود زوج زینب کہ یکے از
 نبات مطہرہ آن حضرت بود و این امامہ دختر زینب بود کہ در بعض اوقات نماز با حضرت آمدہ متعلق شدہ بود و آنحضرت را
 برکتش خود نشانندہ نماز میکرد۔ فاذا رکع وضعہا پس چون رکوع می کرد آن حضرت می نهاد او را بر زمین و تا رکوع کردن
 و سجہ کردن آن طفل بر زمین افتادہ می بود۔ فاذا رفع من السجود اعادہا۔ و چون بر میداشت سر را از سجود باز میداشت
 برکتش اینجا کہ راتو ہم می شود کہ این برداشتن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم امام را و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل
 کثیر بود اگر قلیل ہم باشد لابد کردہ بود پس خطاب میگوید کہ برداشتن امامہ بقصد و تعمد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبود بلکہ
 و سے بجهت غایت محبت و الفت کہ بآن حضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمدہ چسبیدہ متعلق شد و در وقت رکوع
 از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود و در نمی کرد پس این برداشتن نهادن فعل آنحضرت نبات شد نسبت آنها با حضرت
 در صورت فعل مجاز است پس حاجت نیست کہ گویند این فعل کثیر بود فعل کثیر آنست کہ متوالی باشد و این نہ چنین بود زیرا کہ آنست
 در ارکان نماز از آن حضرت بسیار بود یا گویند کہ این حالت پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص آنحضرت باشد و گفتہ اند کہ این از غایت رعایت
 خشوع آن حضرت بود کہ اگر بر نمی داشت گرہ میکرد و موجب شغل نیز می شد بیشتر از شغل رفع و اختلاک کردہ اند کہ این در نماز
 فرض بود یا نفل و ظاہر از قول و سے یوم الناس آنست کہ در نماز فرض بود و نیز در روایتہ آمدہ است کہ در نماز ظہر یا عصر
 بود بعض گویند در نماز نفل بود و احیاناً نماز نفل بجاعت نیز می گزارد و انظار ہر دو الاول و السلام علیہ متفق علیہ
 و عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا تسابح حدکم فی الصلوٰۃ فلیکظم استطاع تسابح بہمزہ است
 و تسابح بود و خطاست داسم از دے ثوبار می آید یعنی مثلثہ دفع ہمزہ و بہد یعنی فازہ و آن متفقہ است کہ یکشاید از دے دہن
 و سبب و سے استلا سے معده دکر و رت حواس و نقل بدن کستی او و میل کبیل و نرم است و لہذا نسبت کردہ اند آن را بشیطان
 و فرمودہ التسابح من الشیطان میفرماید چون فازہ کند یکے از شمار نماز باید کہ رو کند و باز دار و آن را تا آن کہ تواند طریق
 در بہتن و آن آنست کہ فراہم آورد بہما را و بگوید لب زیرین خود را بندان یا بہند نسبت دست چپ بر دہان و در روایتہ

پیش از آنکہ بیا تم مازین جنبہ را و ہجرت کنیم بسوے قس۔ غیر علینا پس روئید و آن حضرت بر اسلام را دیکھت جواب
سلام مارا۔ فلما رجعنا من ارض الحبشۃ پس ہر گاہ کہ باز گشتیم مازین جنبہ۔ ایتیم۔ آدم من آن حضرت را۔ فوجدتہ
یصلی۔ پس یافتیم من اورا کہ نماز میکرد و فیصلت علیہ پس سلام گفتیم بروے۔ فلم یرد علی۔ پس رد کرد بر من سلام را
و گفت جواب سلام مرا۔ حتی اذا قضی صلوٰۃ قال۔ تا آنکہ تمام کرد نماز خود را گفت۔ ان الذی یحدث من امرہ ما یشاہد
بدرستی کہ خداے تعالیٰ نوید می کند از امر دین و حکم خود ہر چہ بخواد۔ وان مما حدث ان لا تکلموا فی الصلوٰۃ۔ و تحقیق
از جملہ آنچه نوید کرده است از امر خود این است کہ سخن نکشید و نماز فرمود علی السلام پس رد کرد بعد ازین سخن بر من سلام را
و قال ما الصلوٰۃ لقراءة القرآن و ذکر اللہ۔ و گفت نیست نماز مگر برائے خواندن قرآن و ذکر خدا۔ فاذا کنت فیما فلیکن
ذلک شاکم۔ پس چون باشی تو در نماز پس می باید کہ باشد کار تو ہمین خواندن قرآن و ذکر خدا پس۔ رواہ ابو داؤد۔
و عن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبی۔ روایت است از ابن عمر گفت گفتم م بلال را چگونه بود پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم و علیہم السلام را۔ حین کانوا یسلمون علیہ۔ ہنگامے کہ سلام میدادند ایشان بروے
و پیغمبری۔ در حالے کہ وہ نماز میکرد اور۔ قال۔ گفت بلال۔ کان لیشریبہ۔ بود کہ آن حضرت اشارت میکرد
بدست خود باین طریق کہ بسط میکرد و گفت خود را پس میکرد این بطن کف را اسفل و ظہر اور افوق چنانکہ در حدیث ابی داؤد
و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمدہ و گاہے بسندگی میکرد یا شاہد گشت چنانچہ ہمین سہ کس روایت کردہ اند از صہیب
و صاحب سفر السعاده گفته است کہ گاہے ایما میکرد بسربارک خود و مابین را صریحا در حدیث نیافتیم و بعضی شرح
نوشته اند کہ جائز است رد سلام با اشارت چشم و سربے ذکر حدیث و اللہ اعلم ما ندانکہ رد سلام باین طریق پیش از تسبیح و یا بعد
از تسبیح و آنچه منسوخ شد رد سلام بکلام بود و ہوا الظاہر۔ رواہ الترمذی و فی روایت النسائی نحوه و عوض بلال صہیب۔ و در
روایت نسائی بدل بلال صہیب واقع شد یعنی در روایت ترمذی انجین آمدہ کہ ابن عمر از بلال سوال کرد و در روایت نسائی
آمدہ کہ ابن عمر از صہیب پرسید پس احتمال دارد کہ از ہر دو پرسیدہ باشد کذا فی شرح الشيخ و آنچه در روایت ترمذی و ابی داؤد
و نسائی است آنست کہ صہیب گفت گذشتم بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و حال آنکہ می ناز می کرد پس سلام کردم بر او
پس رد کرد و سلام را با اشارت اصبع و ذکر سوال ابن عمر را در حدیث بلال ذکر کردہ اند و عن رفاعۃ کبیر بن رافع
قال صلیت خلف رسول اللہ۔ گفت نماز گزاردم پس پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فخطبت۔ پس خطبہ کردم
فقلت الحمد للہ حمد البکر طیباً مبارکاً ثم بارکاً علیہ۔ شام خداے را شناسے بسیار پاک برکت کردہ شدہ و ذات آن شاکر
کردہ شدہ مرثا گویندہ را بران ثنا و خبر اے آن۔ لکما یجب رنبا و یرضے۔ چنانکہ دوست میدارد و پروردگار را حمد را
و خشود است از ان حمد و از گویندہ آن۔ فلما صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الفرض۔ پس ہر گاہ کہ نماز گزارد آن حضرت
برگشت۔ فقال من التکلم فی الصلوٰۃ۔ پس گفت و پرسید چه کس بود سخن کنندہ در نماز۔ فلم ینکلم احد۔ پس سخن نکرد

و جواب مذاہب کے از ترس آنکہ موجب زجر و عتاب نگردد۔ ثم قال اما الثانية۔ پیر گفت آن حضرت بہین کلمہ را کہ چہ کس بود سخن کنندہ در نماز دوم بار نہ فلم شکلم احد۔ پس جواب مذاہب کے۔ ثم قال اما الثالثة۔ پیر گفت آن حضرت امین را سوم بار نہ فقال رفاعۃ۔ پس چون ضرورت شد کہ جواب آن حضرت باید داد گفت رفاعۃ۔ انا۔ من بودم متکلم۔ یا رسول اللہ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ۔ سو گندبان خدا سے تعالیٰ کہ بقایا سے من در دست قدرت اوست۔ لقد ابتدہا بالصنعة وثلثون ملکاً۔ ہر آئینہ تحقیق شستابی کرد و در پیش آمدن باین کلمات و برداشتن آنرا را بصدقہ قبول می چید فرشتہ۔ ایم یصعد بہا۔ کہ کلام سیکہ از انہا بردارد آن کلمات را۔ رواہ احمد الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ و این حدیث دلالت دارد بر آنکہ عاطس و رطلوۃ اگر چہ گوید اگر چہ بلند گوید نماز فاسد نگردد و شیخ ابن ابی امام گشتہ اگر نفس خود گوید و لب نجس باشد فاسد نگردد و اگر نجس باشد فاسد گردد و انتہی مگر این حدیث در وقتے دارد شدہ باشد کہ مباح بود تکلم و رطلوۃ و اللہ عالم و عین الہی ہر سرقہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التثارب فی الصلوة من الشیطان۔ فافزہ کردن خصمہ سازد نماز را شیطان است زیرا کہ آن تجلب کسل و نوم و ثقل بدن و سستی و سبب شوقی است و شیطان بدان راضی است و در حدیث آمد است کہ ان اللہ یحب العطاس ویکرہ التثارب و محبت عطسہ بہت است آنکہ و سے علامت قدرت و ماغ و فرج و شفاء صحت بر عکس تثارب و با وجود آن دارد شدہ کہ عطسہ شدیدہ از شیطان است چنانکہ تثارب مفروض آن حضرت بہت میکرد و آواز را بطسہ می بست و بان را با تثارب و تماس فی باب العطاس و التثارب۔ فاذا تثاربت احکم فلیکظم بالاستطاع۔ ترجمہ این گذشت۔ رواہ الترمذی۔ روایت کرد ابن حدیث را ترمذی۔ و فی آخری کہ دلائل ما جہ۔ و در روایت دیگر و ترمذی را و در روایت ابن ماجہ بجا سے فلیکظم بالاستطاع۔ فلیضج یدہ علی فیمہ۔ پس باید کہ بہند دست خود را بر وہین خود و کظم لبہا فراہم آوردن و لب بندان گرفتن نیز می شود چنانکہ گشت و لیکن چون در حدیث نہادون دست بردہاں آمدہ باید کہ بہین متعین باشد مگر آنکہ در اخبار و آثار آن نیز آہہ باشد و کظم کف و لب ابن عجرۃ۔ بضم عین مملوہ و سکون خیم صحابی سنت از اصحاب شجرہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضا احکم فاحسن وضوء۔ و متعہ کہ وضو کند سیکہ از تثارب شیک کشد و وضو را بشیر الہ و آداب و توجہ و حضور و گفتہ اند ہر مقدار توجہ و حضور و آداب کہ در وضو دست و ہر ہاں مقدار در نماز دے نماید۔ ثم خرج عابد الی المسجد۔ پیر بر آید بسوے مسجد فاصعد و ناوی التمثال امر و عبادت و تقرب و مناجات۔ فلا تشبک بن بین الصابغۃ فی الصلوة۔ پس باید کہ تشبیک نکن میان اصابع خود یعنی نہ در آورد انگشتان را در یکدیگر زیرا کہ چون بہریت نماز میرود گوایکہ در نماز است و تشبیک و در نماز منہی عنہ است از جہت منافات دے تشبیک و خنوع و بہین قیاس ہر چہ التصلوۃ منافات دارد و درین تنبیہ است کہ بندہ را باید کہ در طریق وصلوۃ حاضر و متختم رود و باوب و وقار باشد۔ رواہ احمد الترمذی و ابو داؤد و النسائی و الدارمی۔ ہر آنکہ از تشبیک اصابع نہی واقع شدہ است طبعی گشتہ شاید کہ نہی از جہت بودن او ست علامت خصوصیت و قنہ و در ہم افتادن و در وقتے کہ ذکر و آن حضرت متقن را تشبیک کرد میان اصابع پوشیدہ مانند تشبیک براسہ اتفاق و التیام نیز ذکر کردہ اند چنانکہ در باب عطای خمس ان ولی التقر

از برائے اتفاق بنی ہاشم دینی المطلب ذکر کرده شدہ است۔ و ظاہر آنست کہ سبب نہی تہجد بودن اوست بر خلاف سال
خشوع و خضوع و لهذا تخصیص کرده اند نہی را بحالت نماز یا رفتن نماز و بخاری و صحیح خود از برائے تشبیک لاصابع فی المسجد بلایے
عقد کردہ و باز در حدیث آورده کہ ولالت بر جواران دارند و گفته اند کہ نہی بر تقدیر سے است کہ بر طریق عبث باشد و جواز
بطریق تمثیل در عرض افادہ معنی چنانکہ در ذکر فتن کردہ اند۔ و حسن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال اللہ
غروب قبل مقبل علی العبد یمونی صلوٰۃ۔ ہمیشہ است خداے تعالیٰ اقبال آرنده و بظرف لطف و عنایت و محبت نگرندہ بر بندہ
در حاسے کہ بندہ در نماز است۔ الم یلتفت۔ مادام کہ چپ در راست نگرندہ بندہ۔ فاذا التفت انصرف عنه۔ پس چون
چپ در راست بنگرد بندہ بر میگردد و خداے تعالیٰ از اقبال و باز میگردد و اند نظر عنایت و لطف را از بندہ فی الحال رواہ احمد
و ابوداؤد و النسائی و الدارمی۔ و ترمذی از حدیث انس کہ درود و تسبیح نموده است کہ چون بایستد در نماز اقبال کند برودے
بر در و در گار تعالیٰ بوجہ کہیم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرند بندہ بگوید پروردگار تعالیٰ یا ابن آدم بجانب کہ می نگری
ترا کہمے هست بہتر از من کہ بسوے آدمی نگری رودے خود و بجانب من آر چون بار دوم التفات کند باز حق جل و علا
ہمچنین بگوید چون بار سوم نگرند و گرداند خداے تعالیٰ و جہ کہیم خود را ازودے و این معنی را شاعر و لباس خزانہ نموده بگوید رباعی
اند سحر آن دلبر خونین جگر آن گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران ۱ شربت بادا کہ من بسویت نگران ۲ ہاشم تو نیمی چشم بسوے و گران ۳
و عن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یا انس اجعل لک حیت تشجرو۔ ای انس بگردان بنیائی خود را آنجا کہ سجده میکنی ظاہر این
حدیث دلالت دارد بر استحباب نظر بسوے موضع سجود در تمام نماز و ہمین است علی شانعیہ چنانکہ کلام بیضادی در تفسیر کہیم بنی صلوٰۃ
خاشعون دال است بر آن ولیکن طبعی گفته کہ مستحب است کہ نظر کند در قیام موضع سجود و در رکوع پیشیت پا و در سجود و بیٹنی در تشهد کنار
و این موافق است بانچہ علمائے حقیقہ گفته اند باز یا قتی آنکہ نظر کند ترو سلام بر و دشماے خود کند فی النہایۃ شرح الہدایۃ بعض علما
گفته اند کہ در حرم شریف نظر بر کعبہ دارد اینجاد و نوکر را وی در اصل کتاب بیاض است و در حاشیہ نوشتہ اند۔ رواہ البیہقی فی السیور الکبیر
من طریق الحسن عن انس یرفع و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا بنی۔ ای پسر کہ من تشریف کرد انس را باین خطاب
بجہت صغیر من دے و صدق او در خدمت و محبت دے صلی اللہ علیہ وسلم دوسے ہشت سالمہ بود کہ آن حضرت ہجرت آورد
و بخدمت شریف درآمد۔ یا کہ دالالت فی الصلوٰۃ۔ و در در خود را از التفات کردن در نماز۔ فان الالتفات فی الصلوٰۃ ہلکۃ۔
زیرا کہ بدرستی التفات کردن در نماز سبب ہلاک شدن است در آخرت از جہت بودن او طاعت شیطان درودے گردانیدن
از توجہ بعبادت رحمن و ہلکۃ لفتح ہلاک ہلاک بمعنی نیست شدن۔ فان کان لا بد ففی التطوع لانی الفریضۃ۔ پس اگر ہست کہ چنانکہ
ترا از التفات کردن در ارضائی می شوی بقصان نماز و فوت کمال پس بارے در نماز نقل کن کہ کار آن نسبت بفرض سہل است
نہ در نماز فرض کہ اہتمام کمال و تمام آن ضروری است و در حقیقت نقصان و نقل موجب طرق نقصان است بفرض زیرا کہ نقل
کلمات فرائض اند۔ رواہ الترمذی۔ و عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یحفظ فی الصلوٰۃ مینا

دور ہوا یہ گنتہ کہ اگر نالہ یا آہ کشد یا گریہ دہاؤ از بلند گردا گردا زیاد کردن بہشت و دوزخ ست قطع نمیکند نماز را اگر چہ با مصیبت قطع میکنند و عن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام احدکم الی الصلوة فلما مسح الخشبین ہون بالیہدیکے از شما ہزار پس باید کہ ہوار نکند زمین را از سنگ ریزہ و در روایتی فلما یسوی الخشبین از تسویر یعنی برابر گردانیدن۔ فان الرحمة تواجہ۔ زیر کہ بدستی رحمت مواجہت میکند مصلی را و اقبال میکند نماز را میگردد بر دوسے پس اگر نیک نیست کہ درین مقام سوراخ و لب بکھنہ کند تا از دریانت الوار فضل و رحمت محروم نگردد بعض گویند مردان ہست کہ رحمت نازل می شود و بر چیزے می افتد کہ مواجہ مصلی ہست کہ زمین باشد یا حصے باشد پس باید کہ ہم بر حصے سجدہ کند و تفسیر مذہب۔ رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ۔ و عن ام سلمة قالت راسے النبی صلی اللہ علیہ وسلم غلاما لنا یقال له اطلج۔ گفت ام سلمہ دیدم آنحضرت غلامے را کہ مارا بود گشتہ میشد اورا اطلج یعنی نام او اطلج بود و در روایتی بر آج آمدہ۔ اذا سجد نفخ۔ چون سجد می کردی و مید یعنی زمین را تا گرد آلود و گرد و دوسے دوسے۔ قتال۔ پس گشت آنحضرت۔ یا اطلج قرب و جہک۔ خاک آلودہ کن روستے خود را و دم کن کہ تذل و تسکین درین صورت بیشتر است۔ رواہ الترمذی۔ و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الاختصار فی الصلوة راحة اهل النار۔ نماز و ست پرست بترنگاہ در نماز آسایش اہل دوزخ ست و آسایش در دوزخ نمی باشد لیکن کا فران با تو ہم آنکہ شاید آسایش یا بند میکنند کلام درین حدیث در فصل اول در حدیث البہرہ گذشت۔ رواہ فی شرح السنہ۔ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقلوا الاسودین فی الصلوة الحیۃ والعقب۔ بکشد و سیاد و اور نماز کہ مار و کرم است و گشتہ اند کہ بزند بیک زد و یا و زدن و اگر سہ بار بزند پیہم نماز فاسد گردد۔ رواہ احمد و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ۔ و مرسل فی ابن ماجہ و تفسیر یعنی ابن معنی را بلفظ دیگر روایت کردہ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی تطوعا و الباب علیہ معلق۔ گفت عائشہ بود آن حضرت کہ میگردد نماز نفل را و حال آنکہ در آنحضرت بستہ بود یعنی در بستہ نماز میگردد و فحبت فاستفت۔ پس آدم من پس طلب کردم کشادن و را نمشی قفج لی۔ پس راہ رفت آن حضرت پس بکشد و در برابرے من یعنی از آنجا کہ برابرے نماز ایستادہ بود قدے چند زد و بکشد و در را۔ ثم رجع الی مصلاہ لیستہ باز گشت بجائے کہ نماز میکرد۔ و ذکرک ان الباب کان فی القبلة۔ و ذکر کرد عائشہ کہ در خانہ بود در جانب قبلہ یعنی نزد آمدن آن حضرت بکشد و در تحول از قبلہ لازم نیاید و بر گشتن بمصلا بطریق باز پس رفتن بود پس بر آمدن و بر گشتن استقبال قبلہ بحال خود بود و نیز گشتہ اند کہ خانہ تنگ بود و گنجایش زیادہ بر یک دو خطیہ نہ داشت۔ رواہ احمد و ابو داؤد و الترمذی و دوسے النسائی نحوه و عن طلح بن علی رضی اللہ عنہ صحابی ست روایت میکند از دوسے پیروے نفس ابن طلح بن علی۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا نسأ احدکم فی الصلوة۔ چون گند کند یکے از شما یعنی با دوسی بر آید بے آواز در نماز۔ فلینبصر فلیتوضأ۔ پس باید کہ برگردد از نماز پس وضو کند و در روایتی و لیتوضأ باو۔ و یبعث

الصلوة - و باید که بازگرداند نماز را و این بر وجه فضیلت و اولویت است و اگر بنا کند بشرطیکه در فقه مذکور است نیز جایز است -
 رواه ابو داود و در دی الترمذی مع زیاده و نقصان و عن عائشة رضی الله عنها - انها قالت قال النبی صلی الله
 علیه وسلم اذا حدث احدکم فی صلوته - چون بشکند وضوے یکے از شما در نمازش - فلیأخذ بالفتحة ثم لینصرف -
 پس باید که بگیرد بیتی خود را پست بر گرداند و از نماز تا در خیال مردم افتد که رعانی حادث شده و خون از بینی میرود و پره حیا
 از نقض وضو نماز بر نهفتد که در عادت آن را داخل نقض میدانند و غیبت نیفتد و حیا و بیم عیب کردن مردم و بجز برون
 در نماز کردن بحدث نیفتد و ازین جهت گفته اند که هر که در نفس الامر محی بود و در ظاهر محل اعتراض باید که بنفس خود ستر و کتمان
 کند تا مردم آبروی و سنی نیفتد و بعضی که نزار و منسوب نگردانند این از باب کذب نیست بلکه از جمله معاریض بفعول است و از ادای
 رای نیز نیست بلکه از محل و ستر است و در دوسرے رخصت است کذا قالوا - رواه ابو داود و حرکات آورده اند که در عهد
 امیر المؤمنین عمر در جماعه که در نماز ایستاده بودند از شخصی حدیثی واقع شد و آن شخص بواسطه شرم بوضو نپرداخت و بحدیث
 خواست که نماز کند عمر رضی الله عنه فرمود بیا سید تا همه وضو کنیم که تصور می نداشتند و وضو فرمود و نور علی نور است تا آن شخص موسوم
 بعیب نگردد و در ورطه بوضو نماز کردن نیفتد - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 اذا حدث احدکم و قد جلس فی آخر صلوته - چون بشکند وضو یکے از شما و حال آنکه تحقیق نشسته است و آخر نماز خود یعنی مقدار
 تشهد نشسته - قبل ان یسلم - پیش از آنکه سلام گوید - فقد جازت صلوته - پس تحقیق روا شد و تمام گشت نماز و س و این
 موافق مذہب امام ابی حنیفه است که سلام دادن نزد دوسرے فرض نیست و نزد شافعی فرض است و لیکن خروج بفعول
 نزد ابی حنیفه نیز فرض است پس حدیث را بر تقدیر آن حمل کنند تا بفعول حاصل شود پس ظاهر این حدیث مؤید مذہب ما من باشد
 که خروج بفعول مصلی را بفرض نمیدانند - رواه الترمذی و قال هذا حدیث اسنادہ یس بالقوی - روایت کرد این حدیث را
 ترمذی و گفت این حدیثیست که اسناد دوسرے نه قویست - و قد اضطربوا فی اسنادہ - و تحقیق اضطراب
 کرده اند و راویان در اسناد دوسرے در مقدمه معلوم شد که حدیث مضطرب آنست که روایت کرده شد و بر وجهی شکند و این
 علامات ضعف است از جهت دلالت بر عدم ضبط رواة آن

الفصل الثالث - عن ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج الی الصلوة - روایت میکند
 ابو هريرة که آن حضرت بیرون آمد براسے نماز - فلما کبر الفرض - پس هرگاه که تکبیر آورد و براسے احرام گزشت -
 و اما الیهم ان کما کنتم - و اشاره کرد بسوے صحابه که بحال خود باشند چنانکه هستند - ثم خرج - پست بیرون آمد و مسجود
 فاعتسل - پس غسل کرد - ثم جاء و راسه یقطر - پست آمد آنحضرت و حال آنکه می چکید آب از سر مبارک و س و فاعطی بهم
 پس بگردان نماز با صحابه - فلما صلی قال انی کنت جنباً - پس هرگاه که تمام کرد نماز گفت بدرستی که من بودم جنب یعنی نیست
 ان اعتسل - پس فراموش کردم که غسل کنم و فراموشی در نماز آوردم - رواه احمد و رواه مالک عن عطاء بن یسار و رواه

روایت کو این حدیث را امام احمد از ابی ہریرہ و روایت کو آن را امام مالک از عطاء بن یسار کہ از تابعین بہ طریق ارسال
و معنی ارسال در مقدمہ معلوم شد و استلال کردہ اند شافعیہ باین حدیث بر آنکہ نماز مقتدیان باطل نمیشود و بطریق ارسال
چہ آنحضرت نماز در آمدہ و قوم نیز در نماز در آمدند بعد از آن ظاہر گشت جناب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و باطل شد نمازی و مقتدیان
ہم بران تکریمہ باقی و مستمر ماندند و حکم بطلان نماز ایشان نکردند و امر با عادت تکبیر احرام واقع نشدہ مذہب حنفیہ آنست کہ نماز
نماز امام متضمن فساد نماز قومست زیرا کہ امام ضامن نماز مومست و در حدیث آمدہ است کہ الامام ضامن وجوب میگوید اصحاب
مالکہ ازین حدیث این معلوم نشد کہ قوم نیز تکبیر احرام بر آوردہ بودند و نماز داخل شدہ شاید کہ استثناء را آن حضرت بجناب بعد
از تکبیر خود و پیش از تکبیر ایشان باشد و حال آنکہ در صحیح مسلم آمدہ است کہ ایستاد آن حضرت در صلائی خود پیش از آنکہ تکبیر بر آورد
پس گشت و بغسل بر آمد پس اگر قضیہ حدیث کتاب و حدیث مسلم کیست بران حمل باید کرد کہ خواست کہ تکبیر گوید و در نماز در آمد
و اگر قضیہ است جواب ہمانست کہ گفتہ شد کہ بر آمدن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیش از تکبیر قوم بود و شیخ ابن الہمام از
امام مجہد در کتاب الآثار می آورد کہ امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ گفت در باب دروے کہ امانت کرد و قوسے را جنب یا بے وضو
اعادت کند امام نماز را دا عادت کنند قوم نیز و نیز می آورد کہ یکبار امیر المؤمنین علی نیز امانت کرد و قوسے را جنب یا بے وضو پس
اعادہ کرد نماز را و امر کرد ایشان را کہ اعادہ کنند و عن جابر قال كنت اُصلي الظهر مع رسول الله - ﷺ - فقلت جابر بودم من کہ میگزاردم
نماز پیشین را با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاخذ قبضه من اُصبعه - پس نمی گرفتہ شستن را از انگشت ہما - یا بترتبی گفتی تا سر گردود
گفت دست من - اصعبا لحبته اسجد عليها - می نهادم زیر پیشانی خود و در حالتی کہ سجہ میکنم بران - شدہ التحرمی کردم من این فعل را
از جهت سختی گرا ازین جا معلوم می شود کہ این مقدار فعل عفوست و نماز و کثیر غم نیست زیرا کہ میگفت آن را بیک گرفتن نیست
زادہ ابو داؤد و در روی النسائی نحوه - و عن ابی الدرداء قال قام رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم یصلی - گفت ابو داؤد
ایستاد آن حضرت در حالتی کہ نماز میکند فسمعناه یقول - پس شنیدم آن حضرت را کہ میگوید - اعوذ بالله منك - پناہ بخویم
سجدہ از تو - ثم قال الفاك بلعنه الله - پستتر گفت آن حضرت لعنت میکنم ترا بلعنت خدا - ثلثا - سه بار گفت این قول را - و بسطیہ کہ
تینا دل شکیا - و زان کرد آن حضرت دست خود را گویا کہ میگوید چیزے را - فلما فرغ من الصلوٰۃ قلنا پس ہر گاہ کہ فراغ شد آنحضرت
را از نماز گفتیم ما - یا رسول الله قد سمعناک تقول فی الصلوٰۃ شکیا لم نسمعک تقولہ قبل ذلک - بتحقیق شنیدیم ترا کہ میگفتی در نماز
را کہ شکیا ہم ترا کہ میگفتی آن را پیش از آن - و را کیا کہ بطلت یک - و دیدیم ترا کہ فراخ کردی دست خود را - قال ان حدود الله
الغیس جابشہا ب من نار - گفت آن حضرت کہ دشمن خدا کہ ابلیسست آورد و شعلہ را از آتش و دشمنان فی الصلح شہاب و شمش
آتش - یجعله فی وجہی تا بگرداند آن را و بزند در درے من - نقلت - پس گفتیم - اعوذ بالله منك - ثلث مرات - سه بار ثم قلت
پستتر گفتیم - الفاك بلعنه الله - ثلثا - لعنت میکنم ترا بلعنت خدا کہ نام و کامل است - فلم یستافر - پس سپس برفت
و در نشدہ ثلث مرات - این کاملہ را ہم ہمہ گفتیم و لعنت خدا کردم - تمام ادوات آخذہ - پستتر خواستم کہ بگیرم او را و در بعض نسخ

ان آخذه - وانه لو اذعوه اخذنا سليمان لا يصح موثقاً لمعب برورد ان اهل المدينة - بخدا سوگند که اگر نمی بود دعای برادر ما که سلیمان است که بتخریجین و اختصاص او تصرف در ایشان کرده هر آینه صبح میکرد این شیطان بسته شده که بازی میکردن بوسه خردان اهل مدینه تخریج این در آخر فصل اول در حدیث ابی سعید گذشت ولیکن در آن حدیث غفرت من الجن واقع شده و درین جا ابلیس و میگویند که تصرف و تخریج که سلیمان علیه السلام را بود بر جن بودند بر ابلیس و جواب میگویند که چون ابلیس بصورت جن متمثل گشت و ظاهر شد سلیمان را بر بوسه نیز تصرف باشد چنانکه بر جن میتوان گفت که مرا و ابلیس این جانشینان آدم است بلکه جن است و ابلیس محمول بر معنی نفی است از ابلاس یعنی نوزیدی از رحمت حق - رواه مسلم و عن نافع قال ان عبداً بن عمر مرسى رجل و هو یصلی - روايت است از نافع مولاى ابن عمر گفت که ابن عمر گذشت بر مردى و حال آنکه آن مرد نماز میکرد و غصب علیه پس سلام کرد ابن عمر بر آن مرد - فرار الرجل کلاماً پس جواب داد آن مرد سلام ابن عمر را بکلام چنانکه متعارف است - فرجع الیه عباد الله ابن عمر فقال له پس برگشت ابن عمر بسوسه آن مرد پس گفت فراروا - اذا سلم علی احدکم و هو یصلی فلا تشکمون و لیفسر بیده - و ستی که سلام کرده شود بر یکی از شما و آن یکی نماز میکرد و پس باید که جواب سلام دی بکلام ندید و باید که اشاره کند بر دست چنانکه سابقاً گذشت - رواه مالک

باب السهو

و در بعض نسخ باب سجود السهو و نسیان و غفلت و سهو خبری آدمی از چیزیست که در وقت در قیام بجانب و غیره باید نیست که سهو و نسیان بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در اقوال و در آنچه متعلق باخبار و ابلاغ باشد جائز نیست و افعال اخلاف است و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث صحیح درین باب وارد شده پس چاره نیست از قائل شدن بدان و مخدوری هم لازم نمی آید بلکه متضمن حکمت است و بحقیقت از جای اتمام نعمت بر امت و کمال دین ایشان است تا بشرف اقتداء و اتباع سنت مشرف شوند چنانکه فرموده است انما انسی لاسن و اگر چه وجود سنت بقول و امر نیز می باشد چنانچه مثلاً می فرمود هر که سهو کند در نماز واجب است بر او سجده اما وقوع سهو از آنحضرت و شریعت فعل سجده مستلزم و متضمن حصول شرف اقتداء است فافهم و باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت از کدام مقام است لابد از مرتبه اشتغال و استغراق و مقامی خواهد بود که دست عقول از دامن او را که آن قاهر است

الفصل الاول - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احدکم اذا قام یصلی جالس شیطان - بدستی که یکی از شما چون می ایستد که نماز میکرد می آید او را شیطان - فلبس علیه یس می پوشد شیطان کار بدی و خلایا میکند و در شک و شبهه می افکند او را و لبس بجهنم لام و سکون با پوشیدن کار بر کسی و اینچنین تاریکی بارو شامی و لبس تخفیف و تشدید هر دو روایت است و تشدید مفید باشد و تشدید است - حتی لا بدی کم صلی - تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گوارد ده است - فافهم و جدو لک احدکم تلبيس سجدة تبين و هو جالس - پس چون بیاید آن لبس و شک را یکی از شما پس باید که سجده کند و سجده و حال آنکه و سهو و نسیان است و تشفق علیه بدانکه این صورت شک نیست و فرق میان شک و سهو آن است که در سهو چیزی نمیکند بلکه جانب

ودر شک تردید در این است یا آن گویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هرگز در شک نیفتاده از جهت بودن آن از حدیث
 اما در سهو و نسیان افتاده و غلبه استغراق و توجع بعالم دیگر و حکم شک نیز حکم سهو است در وجوب سجدتین و حکم وی بنفسبیل در حدیث
 آئینده بیاید و عن عطاء ابن یسار عن ثعلبة ثقفی مشهور است و از کبار علماء مدینه مولای میسرور عن ابی سعید قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا شک احدکم فی صلوته چون شک کند بکے از شاد و نماز خود فلم یدر کم صلی پس در نباید
 که چند رکعت گزارده است ثلثا و اربعه یا چهاره فلیطرح الشک پس باید که بپندارد و شک را یعنی آن رکعت را که شک در است
 و یسین علی ما استیقن و باید که بنابر چیزی که یقین دارد و متیقن است وجود و یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار
 سه بنهند و قرار دهد غم سجد سجدتین پستر باید که سجد کند و سجد چنانکه سجد سهوی باشد قبل از آنکه پیش از آنکه سلام دهد
 و در روایت بخاری این قید نیست از نجاست اختلاف آنکه در بودن سجد سهو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکه تفصیل در شرح حدیث
 بیان کنیم و بعد از آن فائده سجدتین بیان میفرماید بقول خود فان کان صلی حسا پس اگر هست مصلی که گزارده است پنج رکعت
 را یعنی شک کرده در سه یا چهار و بنا نهاد بر سه و در واقع چهار رکعت بود چون رکعت دیگر گزارد پنج رکعت شد شفعن له صلوته شفع
 این پنج رکعت را بسبب این دو سجد که در حکم یک رکعت اند مصلی را نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجد سهو و حکم شش
 رکعت میشوند و ان کان صلی اتماما لریح و اگر گزارده است رکعت دیگر را بعد از بنا نهادن بر سه از برای تمام کردن چهار را
 چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس این رکعت چهار رکعت تمام شد کانتا تعیما للشیطان می باشد این دو سجد خوار گردانیدن
 دینی بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگر چه برین تقدیر احتیاج سجدتین نیست که شفعن گویند نماز مصلی را چنانکه بر تقدیر اول بود
 ولیکن فائده سجدتین غم شیطان است که منجی است که در شک اندازد و از عبادت باز دارد و مصلی بر غم و سجد که در عبادت
 افزوده رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم از عطاء ابن یسار از ابی سعید خدری و رواه مالک عن عطاء ابن سلام
 و روایت کرد آن را مالک از عطاء ابن یسار بطریق ارسال بے ذکر ابی سعید و معنی ارسال در مقدمه معلوم شد یعنی روایت
 شفعها بهاتین السجدتین و در روایت مالک بجای شفعن له صلوته که در روایت مسلم مذکور شد همچنین واقع شده شفعها
 بهاتین السجدتین یعنی شفع میگرداند مصلی آن پنج رکعت را با این دو سجد چنانکه وجش معلوم شد پیشتر بدانکه ظاهر این حدیث
 در آن است که در صورت شک بنا بر اقل نهد که یقین است و عمل تجری یعنی غالب ظن بکند و مذہب جمهور آنکه همین است و نزدی
 میگوید که نزد بعضی از اهل علم در صورت شک اعاده کند نماز او امام ابو حنیفه گوید که اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت
 او نشده است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبه ظن بر جانب واحد واقع شود همان عمل کند و اگر غلبه ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد
 و سجد سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی مقرر است و در شرع چنانکه در قبله دانند آن دو صحیحین از این سهو آمده که
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا شک احدکم فلیتم الصواب و لیتیم علیه و در این حدیث را شنی و شرح نقایه و در شرح جامع الاحوال
 از حدیث نسائی نیز در تحری صواب آورده و امام محمد و مؤطای خود گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار آمده و گفت که اگر

و همچنین کرده نشود پس نجات از سهو و تنگ متعذر گردد و در عاده در صواب کثرت تنگ و اعتبار هر چه عظیم است انتهی گفت
بنده ضعیف صانه الله عما شاهد که حاصل مقام این است که درین باب سه حدیث آمده اول اذا شک احدکم فلیستألف او
کما قال دوم من شک فی صلوته فلیتحر الصواب سوم این حدیث که درین باب مذکور است که حاکم است بر بنامه اذن بر یقین پس
جمع کرد ابو حنیفه میان این هر سه حدیث بحمل اطلاق بر عرض تنگ و اول و ثانوی بر صورت وقوع تحری بر یک جانب و ثالث
بر عدم وقوع تحری و این کمال جامعیت و نهایت تحقیق است در مذاهب امام اعظم اکرم رضی الله عنه و الله اعلم و عن عبد الله
بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی الظهر خمساً - روایت است از ابن مسعود که آنحضرت گزارده اند از خداوند را پنج رکعت
فقیل له پس گفته شد مرآن حضرت را - ازید فی الصلوة - آیا زیاده کرده شد در نماز که چهار رکعت بود پنج حکم شد - فقال باذاک
پس گفت آنحضرت چیست این پرسیدن شما و بر اے چه می پرسید مگر زیاده از چهار رکعت گزارده ام - قالو صلیت خمساً گفتند
گزارده پنج رکعت - فسیجد سجدین بعد ما سلم - پس سجد که کرد و دو سجده بعد از سلام و اذن - و فی روایتی قال - و در روایتی آمده
که فرمود - انما انا بشر مثکم - نیستیم من مگر آدمی مانند شما - انشی کما تشون - فراموش میکنم چنانکه فراموش میکنید شما -
فاذا نسیت فذکونی - پس چون فراموش کنم من یا دهمید مرا - و اذا شک احدکم فی صلوته فلیتحر الصواب پس چون شک
کنید یکی از شما در نماز خود پس باید که تحری و طلب کند صواب را بالغالب قلن - فلیتم علیه پس باید که تمام کند بنا بر غالب قلن ثم یسلم
پس باید که سلام گوید - ثم یسجد سجدین - پس سجد باید که سجد که کند و دو سجده متفق علیه - درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست مراد
آن است یعنی اگر تحری فائده نکند بنا بر اقل نهد و تمام کند و شافعی چون قائل نیستند تحری مراد از تحری صواب مذبال
دارند و نزد حنفیه در صورت گزاردن خمس تفصیل است اگر سهو کرد از قعده آخره و برخاست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده
مادام که سجده نکرده است برای رکعت خامسه و اگر سجده کرد و باطل گردد فرض او و لغو کند خامسه را و اگر کرده است قعده آخره
و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است برای خامسه و اگر سجده کرد تمام گشت فرض و ضم کند بر
سادسه و محسن است که سجده کند بر اے سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضم نکرد
سادسه را و گفتا که سجده بر اے سهو چنانکه مذاهب شافعی است و جواب ازین در شرح گفته شده است فتدبر - و عن ابن
سیرین عن ابی هریره قال قال رسول الله - ابن سیرین که احتشاهم یرتابعین است احوال وی در موضع دیگر ذکر کرده شده است
روایت میکند از ابی هریره که گفت نماز گزار و با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی امامت کرد و احدی صلوٰتی العشی یکے اند
و نماز شب نگاه را که نماز فله باشد یا عصر و عشی از زوال آفتاب تا غروب را گویند - قال - گفت ابن سیرین - بعد ما بال ابو هریره
ولکن نسیت انما - تحقیق نام برده بود آن نماز را تبعیین و لیکن فراموش کردم من - قال صلی بنا رکعتین پس بگزارد آنحضرت
با ما دو رکعت - ثم سلم - پس سلام داد یعنی سهو کرد و برخاست برای رکعت سوم - فقام فی حشبه معروضه فی السجده پس ایستاد
آنحضرت بسوی چوبه که بر عرض نهاده شده بود و سجد و در بعضی از نسخ مشکوٰۃ لفظ فی السجده نیست ولیکن در بخاری هست

فانما علیہا۔ پس تکبیر و بران چوب۔ کاندہ غضبان۔ باین صفت کہ گویا آنحضرت جنتگین است۔ و وضع یدہ الیمنی علی الیسری۔
 و نہاد دست راست خود را بر دست چپ خود۔ و مشک بین اصابع۔ و در یکدیگر داور و انگشتان خود را۔ و وضع خدہ الایمن علی
 ظہر کفہ الیسری۔ و نہاد و خسارۃ راست خود را بر پشت کف دست چپ خود۔ و خرجت سر علی الناس من ابواب مسجد۔ و بران
 آمد بیشتر و زودتر برآمدگان مردم از درهای مسجد و بران فتح سین در اوایل ناس کہ شانی کنند بفتن و بسکون را نیز آید، و بسکون و تنم
 نیز ضبط کرده اند و اگر وی انگه بعد از گذاردن نماز برآید و در دعا ترقی نکنند و شتاب از هر پیشتر برآیند و جامع را کہ از مفرک جنگ
 از ہر پیشتر برآیند و بے صبری نمایند نیز میگویند فقالوا۔ پس گفتند صحابہ بشارتہ این حالت، از آن حضرت کہ ہم بر دو رکعت تمام
 داده برآمدت الصلوٰۃ۔ کوتاہ شد یا کوتاہ کرده شد نماز و قصرت یعنی قاف و ضم صا و وینم قاف و کسر صا و ہر دو را بیت است
 یعنی ہر چہ از رکعت بدو رکعت آورد۔ و فی القوم ابو بکر و عمر۔ و در میان صحابہ کہ حاضر بودند ابو بکر و عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما نیز بودند۔
 فہما باہ ان لیکما۔ پس ترسیدند و بزرگ داشتند ابو بکر و عمر آنحضرت را از نیکو پند اورا از حقیقت سال و بیت ترس یا بزرگی داشتن
 چنانکہ از بادشاہ ہبت می باشد و از زودخوت۔ و فی القوم رجل فی یدہ طول۔ و در میان صحابہ مروی بود کہ در ہر دو رکعت وی در رک
 بود و ازین بیت۔ فقال لہم کفتمہ بشا۔ و الیہ ین۔ خداوند دوست و بعض گویند کہ از آنجست ذوالیہ ین میگفتند کہ بہر دو رکعت
 کاری کرد و بعض گویند از آنجست کہ دو رکعت داشت و مضمون حدیث صحیح است کہ وجہ تسمیہ بدان دراز بودن و ہستاست نام او
 عمیر بن عبد عمر و کنیت او ابو محمد و بعض گویند نامش خرباق بود و کسر خاے مجر و بعض گویند کہ خرباق نام مروی دیگر است کہ او را
 ذوالشمالین گویند و بعض گویند خرباق غیر ذوالیدین و ذوالشمالین است و قبل غیر ذلک و انہما علم قال۔ گفت این مروی ذوالیدین است
 یا رسول اللہ السیت۔ آیا فراموش کردی و سہو شد ترا۔ ام قصرت الصلوٰۃ۔ یا کوتاہ شد یا کوتاہ کرده شد نماز فقال لہم انکم قصرتم
 پس گفت آن حضرت نہ فراموش کرده ام و نہ کوتاہ شد و نہ کوتاہ کرده شد نماز فقال انما لقیول ذوالیدین۔ پس گفتند و بر سر
 آن حضرت از صحابہ آیا واقع این چنین است کہ میگوید ذوالیدین۔ فقالوا نعم۔ پس گفتند آری بے بچنین است کہ بے میگوید۔
 تقدم و صلی ماترک۔ پس پیش رفت آن حضرت و بگزارد آن دو رکعت را کہ ماندہ بود و نگزارد۔ ثم سلم۔ پس سلام داد۔
 ثم کبر بستر تکبیر برآورد۔ و سجد مثل سجودہ و اطول۔ و سجدہ کرد مانند سجود خود کہ در نماز کرده بود یا در از ترازان بجهت اعتذار
 از وقوع تقصیر و مشاہدہ عظمت حق و نفاذ حکم و تقدیر و سبجانیہ ثم رفع رأسہ و کبر بستر برداشت۔ ہر از سجود و تکبیر
 گفت۔ ثم کبر سجد مثل سجودہ ادا طول۔ بستر تکبیر گفت و سجدہ کرد مانند سجود و معا و یا در از ترازان۔ ثم رفع رأسہ و کبر بستر برداشت
 ہر خود را و تکبیر گفت حاصل کہ دو سجدہ کرد چنانکہ در سہو شروع است۔ فرما سآلوا۔ پس بعد از روایت کردن ابن عمر بن
 حدیث بخوسہ کہ مذکور شد بسا کہ پرسیدند ابن عمر بن را بطریق استفہام گفتند۔ ثم سلم۔ یعنی آیا گفت ابو ہریرہ
 ثم سلم یعنی سجدتین سہو بعد از سلام کرد یا پیش از سلام۔ فیقول۔ پس میاغت ابن عمر بن و جواب سوال ایشان بخت ان
 عمران بن حصین قال ثم سلم۔ آگاہانیدہ شدہ و خبر داده شدہ ام کہ عمران بن حصین در حدیث خود گفته است ثم سلم

نظام الناس معه - پس ایستادند مردم با حضرت - حتی اذا قضی الصلوة وانظر الناس تسليمة - تا آنکه چون تمام نماز را خوشیم داشتند مردم که سلام گوید - کبر و دهو جالس - تکبیر گفت و حال آنکه در نشسته است - فسی سجدةین قبل ان یسلم پس سجده کرد و سجده پیش از آنکه سلام گوید - ثم سلم - پس سلام داد و از نماز - متفق علیه

الفصل الثانی عن عمران بن حصین ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم سبعا - روایت است از عمران بن حصین که صحابی مشهور است و احوال و در مواضع نوشته شده که آن حضرت نماز کرد و با صحابه پس سبوحه و فسی سجدةین - پس سجده کرد و سجده براسه سو - ثم تشهد ثم سلم - پس تشهد خواند پس سلام داد و درین حدیث تعیین می شود که موضع سجده و ذکر تشهد کرد و در احادیث دیگر ذکر تشهد نیست و این حدیث موافق مذہب است و مذہب امام احمد نیز همین است بعضی از کاتبان نیز هم برین اند و اختلاف است که صلوة و دعا که در تشهد آمده است در تشهد که پیش از سجده است بخواند یا در آنکه بعد از است اختیار کنی که از خفیه است بر ثانی است و در هدایه گفته صحیح همین است و در بعضی از شرح هدایه گفته که صواب آن است که در اول بخواند و طحاوی گفته که در هر دو بخواند شیخ ابن الہمام گفته که قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوی قاضی خان رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب - از جهت تفرد راوی و در زیادہ تشهد یا مخالفت روایت دیگر با وجود کثرت ایشان و حفظ ایشان و حاکم گفته است که این حدیث صحیح است بشرط ثنخین و بیہقی و ابن عبد البر و غیر ایشان تضعیف کرده آن را و عن المغيرة بن شعبه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الامام فی الركعتین - چون ایستاد امام در دو رکعت و قعدہ نکرد - فان ذکر قبل ان یستوی قائما فلیجلس - پس اگر یاد آورد که قعدہ کرده است پیش از برآوردن و تمام ایستادن پس باید که بنشیند و تشهد بخواند ظاهر حدیث آن است که سجده سهو نکند و در هدایه گفته است که بعضی گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر و اصح آن است که نکند - وان استوی قائما - و اگر تمام ایستاد - فلا یجلس و لیس سجدةین پس باید که نه نشیند و سجده کند و سجده سهو - رواه ابو داود و ابن ماجه - و این حدیث دلالت دارد که معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذہب ما این است که اگر بقعد و اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند اگر بقیام اقرب باشد برگردد و نه نشیند و اختلاف کرده اند و تفسیر اقرب بعض گفته اند که اگر نصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب است و اگر نه بقعد و اقرب است و بعض گفته اند اگر سرین یا وزانو یا برداشت به قیام اقرب است و اگر نه به قعد و بعض گفته اند معتبر برداشتن زانو یا است شیخ ابن الہمام گفت اعتبار اقربیت روایت است از ابی یوسف که اختیار کرده اند انک در مشایخ بخارا انا ظاهر مذہب نزد عدم است و لم یقام عودت و هو الاصح

الفصل الثالث - عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی العصر و سلم فی ثلث رکعات - آن حضرت گزارد نماز دیگر را و سلام داد و در سه رکعت - ثم دخل منزله - پس در آمد منزل خود را - فقام الیه رجل یقال له الخریاق - پس ایستاد و رفت بسوی او آن حضرت مردی که گفته می شود او را خریاق - و کان فی یدیه غول -

و بود در هر دو دست و درازی تحقیق آن است که این مرد بهمان ذوالیبدین است که سابقاً ذکر اورفت کذا فی شرح شیخ
 فقال - پس گفت - یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - پس یاد او آن مرد و آن حضرت را که آن حضرت را که در بعضی سلام
 دادن در سه رکعت - فخرج غضبان کجور و آره - پس بیرون آمد آن حضرت خشمگین در حالی که می کشید و اسے مبارک
 خود را هیچ معلوم نمی شود که سبب سهو چه بود و باعث این خشم و اضطراب چه و اللہ اعلم باسره - حتی انتهى الی الناس فقال
 تا آنکه رسید آن حضرت بسوے مردم که حاضر بودند پس فرمود - اصدق هذا - آیا راست میگوید این مرد - قالوا نعم گفتند
 آری راست میگوید - فصلی رکعت - پس بگزارد آن حضرت یک رکعت را که مانده بود و از نماز و سهو کرده بود - ثم سلم بیست
 سلام داد - ثم سجد سجدتین - بیست سجده کرد و سجده بر اسے سهو ثم سلم بیست سلام داد و از نماز برآمد - رواه مسلم - پوشیده نماند
 که مخالف است میان این حدیث عمران بن حصین و حدیث ابی ہریرہ کہ گذشت از دو وجہ است یکی آنکه اینجا سلام پروردگرت
 بود و اینجا بر سه و آنجا گفت اعتماد کرد و بر خشیہ کہ در مسجد بود و اینجا میگوید در آمد در منزل و در وجہ ثانی خود ممکن است کہ
 هر دو امر باشد البہرہ یکے را ذکر کرد و عمران بن حصین دیگرے اما مخالف است در وجہ اولے صورت اجتماع ندارد و از این
 جهت حکم کرده اند کہ واقع متعدد است و در هر دو واقع متکلم ذوالیبدین باشد و اللہ اعلم - وعن عبد الرحمن بن
 عوف قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - شنیدم آن حضرت را می گفت - من صلی صلوۃ لیشک فی تحقیق
 کسی کہ بگزارد نماز اسے را کہ شک میکند در نقصان چنانکہ شک کرد و در رباعی کہ سه گزارده یا چارہ فلیصل حتی یشک
 فی الزیادۃ - پس باید کہ بگزارد تا آنکہ شک کند در زیادت یعنی نبا کند بر اقل چنانکہ در صورت مذکور سه رکعت قرار دہیں
 رکعت دیگر بگزارد تا شک افتد کہ چار رکعت شد یا پنج با احتمال آنکہ شاید در نفس الامر چار رکعت باشد و این کویت پنجم باشد
 این معنی دارد کہ فرمود بگزارد تا شک کند در زیادت - رواه احمد - بدانکہ سهو از آنحضرت در چند موضع واقع شده اول از تعداد
 اولے چنانکہ در حدیث عبداللہ بن بکینہ وارد شدہ دوم از دو رکعت اخیر چنانکہ در حدیث ذوالیبدین واقع شدہ سوم از یک رکعت
 اخیر چنانکہ در حدیث خریاق آمدہ چارم در زیادت خامسہ چنانکہ در حدیث عبداللہ بن مسعود بن محمدان بران قیاس کردند
 و گفتند کہ اگر فراموش کند واجبی را از واجبات نماز سجدہ سهو بر وے واجب گردد و اصحاب نظر اہریم برین موضع
 کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ کرد و اقتصار کنند و در غیر این موضع سجدہ نکنند دیگر بدانکہ از احادیث کہ وارد شدہ و
 درین باب معلوم شد کہ آن حضرت در بعض مواضع سجدہ سهو پیش از سلام کرده و در بعض بعد از سلام و ظاہر آنست کہ فعل
 آن حضرت گاہے چنان بود و گاہے چنین و ہر دو جائز باشد ولیکن مذاہب کہ متفرق افتاد امام شافعی و ہمہ جاقبل اسلام
 گوید و احادیث را کہ وارد شدہ اند و در وے ترجیح نماید بلکہ دعوی کنند کہ احادیث واردہ در سجدہ بعد از سلام منسوخ اند
 و گوید آخر فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن بود کہ قبل از سلام میکرد اما این دعوی ثابت نشد و اللہ اعلم و امام عظیم
 در ہمہ جا بعد از سلام کند از جهت کثرت احادیث واردہ در وے و قوت آنها در کتب ستہ از عبداللہ بن مسعود آمدہ است

کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ کرے بعد از سلام اگرچہ از عبدالمعین مجتہد قبل از سلام نیز آئمہ کذا ذکر الشیخ ابن الہمام
و نیز ابو داؤد و ابن ماجہ و احمد و عبد الرزاق از ثوبان آورده اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت لکل سہو سجدتان
بعد یا یسلم و چون فعل و قول متعارض آئمہ تمسک بقول کردیم و قول اقوی است از فعل نزد امام ابو حنیفہ چنانکہ در اصول
فقہ ثابت شدہ و شنی گفتہ کہ این قول جمیع از صحابہ است کہ سجدین ابی وقاص و عبد المعین بن مسعود و عمار بن یاسر بن عباس
و ابن الزبیر از ایشان رضی اللہ عنہم جمعین و امام مالک گوید ہر جا کہ سہوہ نقصان است سجدہ قبل از سلام کند و ہر جا کہ
بزیادت است بعد از سلام و اگر جمع گردد ہر دو سہو سجدہ کنند و روا قبل از سلام و مزنی و ابو ثور از ائمہ شافعیہ ہم
برین قول اند و ابن عبد البر گفتہ کہ قول مالک موافق نظر عقل است زیرا کہ در صورت نقص جبر نقصان است پس باینکہ
داخل اصل صلوٰۃ باشد و زیادت ترغیم شیطان است و درین سخن نظر است و مذہب امام احمد آن است کہ در ہر موضع
کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قبل از سلام کردہ قبل از سلام باید کرد و در ہر موضع کہ بعد از سلام کردہ بعد از سلام باید کرد
و گفتہ اند کہ این قول اقوی و اقرب بصواب است و نقل کردہ شدہ است از احمد کہ گفت اگر نمی بود درین باب چیزی
مروی از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حکم می کردیم کہ سجدہ قبل از سلام باید کرد و باید دانست کہ اختلاف مذکور در سجدہ کہ بعد
از سلام باید یا قبل از سلام در احنلیت و ادوایت است و در اصل جواز اختلاف نہ صرح بہ فی کتب الائمۃ الاربعہ و اما
بودن سلام یک یا دو اول قول محمد بن یحییٰ و مختار فخر الاسلام و گفتہ است کہ مقابل روئے و ہر دو قبل بجانب یمن و در ہر ایہ
گفتہ کہ اصح آن است کہ دو سلام دہد و اختیار شمس الائمہ این است بعد از آن اختلاف است در تشہد بعد از سجدہ و سہو و آن
مذکور است در بعض احادیث و مذہب ما این است چنانکہ گذشت

باب سجود القرآن

اختلاف کردہ اند در سجدہ تلاوت ائمہ ما بر آنند کہ واجب است و امام مالک و شافعی و احمد بر آنند کہ سنت است و فعل آن
افضل از ترک است و در روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث سنت
کہ در زم ترک آن واقع شدہ و تاکید و مبالغہ کہ در اداسے آن در روایانہ و گویند کہ سجدہ خبر و صلوٰۃ است کہ بحجت تحقیق
و اقتصار بر آن کردہ شدہ پس فرض باشد چنانکہ قیام در نماز جنازہ و لیکن چون دلائل آن قطعی نبود و وجوب فاعل شایع
نہ فرضیت و تمسک ائمہ دیگر حدیث زید بن ثابت است کہ گفت خواندم سورۃ و النجم را در حضرت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم سجدہ نکرد و جوابش آن است کہ وجوب سجدہ تلاوت علی الفور نیست شاید کہ در وقت دیگر کردہ باشد و نیز خواند
کہ قرات در وقت کردہ واقع شدہ باشد یا سجدہ نکرد و حجت بیان جواز تاخیر یا مخصوص سجدہ و النجم باشد کہ در روئے
اختلاف است و ائمہ اعلم و ظہارت شرط است در سجدہ تلاوت و از بیچس خلافت و زان منقول شدہ الا در روایتی
از ابن عمر آئمہ کہ در سجدہ رضی اللہ عنہ بے وضو نیز میکرد و بیچس یکے از علما و زین حکم براہ موافقت دی نرفتہ الا شعی نیز میکرد

که گاهی شعبی در راه میرفت و اشارت می کرد بغیر جهت قبله بی وضو می گذشت کذا قال الشيخ و بعضی از سلف
برین هم گفته اند که سجده تلاوت بر شمع است نه بر سماع اگر اتفاقاً بی قصد آیت سجده بگوش رسیده سجده واجب نگردد
و بعض گویند که اگر قاری سجده نکرد بر سماع نیز واجب نکرد و گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسماع و این را از امام مالک نیز
روایت کرده اند و بعض گفته اند که وجوب بر تقدیر است که قاری قصد قرات کند نه بر قصد قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان
می خوانند و نه سب بادجهور بلکه بر آنست که واجب است بر قاری در سماع مطلقاً بشرط صلوة و بر آنست

الفصل الاول - عن ابن عباس قال سجد النبي صلى الله عليه وسلم بالنجم - سجدة كروان حضرت مسطوره عظم
که در آخریت سجده دارد و سجده المسلمون و المشركون - و سجده کردند همراه آن حضرت مسلمانان و کافران - و الحق بالاش
و جنیان و آدمیان مراد همین جن و انس که در زمین مجلس حاضر بوده باشند بطریق تکریر و تاکید یا هر کبر روی زمین از آدمیان
و پریان بود و علم آن از جانب رسول خدا ثابت شده - رواه البخاری - گفته اند سجده آن حضرت صلی الله علیه و سلم
بجست امتثال امر الهی قیامی بود و سجود شکر گزاری و نعم عظیمه و سبحة که معدود اند در اول سوره و سجده مسلمانان
بجست متابعت آن حضرت و امتثال امر و اتیان شکر و سجده مشرکان بجست سماع اسمها سبحة که شان بود از لایست
و عزت و منات یا از جهت ظهور سطوت و سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و کبریا که توحید الهی عزوجل
چنانکه تاب و طاقیت اختیار باطل شد و از توحید و انکار و استکبار و توحید و منجلی گشت مگر از آن کسی که اشقی و اطی قوم بود
که گفته از خاک برگرفت و بر جهنم زشت خود زد و گفت این قدر بس است چنانکه در فصل ثالث بیاید و در این جا قصه است
از وضع زنا و قد و مقتضیات ایشان خذلیم الله که بعضی از ارباب سیر و تواریخ که موع اند بزرگرایب و اعاجیب آورده اند
و علمای محدثین حکم بوضع آن کرده و ابطال آن نموده اند و آن این است که آنحضرت در نزد کرام اسماء لایعنی و شای
مذبح ایشان کرد و گفت شجر ملک الفرائین العلی و ان شفاعت من لترجی یا یا سهو بر زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
یا شیطان با و از بلند مشابیه صوت شریف آن را از پیش خود خوانده مشرکان را شنو اند و سجده مشرکان ازین جهت بود که گفتند
اکنون محمد مدح الله ناکرد و ما را با و سزا سزا نمائند ما میدانیم که خالق محیی ممیت علیم قدیم زرا قیکست اینها شفاعت
مانند و مجروح و ثبات شفاعت برائے ایشان کرد و این قصه عقلاً و نقلاً بوجه باطل و موضوع مست و کلام دوری بسیار
پاره از آن در شرح بیان کرده ایم و الله یقول الحق و یویدئ السبیل - و عن ابی هريرة قال سجد نافع الهی گفت ابو هریره
سجده کردیم با یا یغیر صلی الله علیه و سلم فی اذا السمار انشقت و اقرب اسم ربک - پس ثابت شد که درین دو سوره سجده هست
و مرد و گشت قول کسی که گفت در فضل سجده نیست و آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آمد بدینیه در و س سجده
نکرده چنانکه در فصل ثانی در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما بیاید - رواه مسلم و عن ابن عمر قال کان رسول الله
یوسجد سجدة و یسجد و یسجد و یسجد - فی سجدة و یسجد و یسجد - پس

سجده میگردان آن حضرت و سجده میگردیم یا با او سجده میفرماید - پس انبوسه میگردیم یا - حتی بایجاد احدنا بجهت موصفا السجده علیه - تا آنکه نمی یافت یک از ما پیشانی خود را جای که سجده کند بر آن - متفق علیه - پوشیده ماند که این همه مبالغه و تاکید اجتماع و از جمیع بظاہر علامت و وجوب سجده است و اگر واجب نبود پس این همه از وجام براسه چه کردند و الله اعلم و عن زید بن ثابت قال قرأت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و النجم فلم یسجد فیها - گفت زید بن ثابت خواندم من را آن حضرت سوره النجم را بر سجده نکرد و پس و این بعد از تحویل بدین بود این همان حدیث است که قائلان بحدوم و وجوب سجده تلاوت بدان تمسک کرده اند و جواب آن معلوم شد و واجب باشد آوردن آن متفق علیه - و عن ابن عباس قال سجده من لم یسجد من غلام السجود - ابن عباس گفت که سجده سوره من نیست از سجده آن که امر کرده شد بدان و عنایت در اصل قصد قلب بر شئی فی الصراح عزیم با نفع و انفع و عزیمت آهنگ کردن دل نهادن بر چیزی پس از آن استعمال کرده شد در امر واجب متعمد و اصطلاح فقها حکم ثابت باقیست و قد رايت النبی صلی الله علیه وسلم یسجد فیها - و تحقیق دیدم آن حضرت را که سجده میگردان گفته اند که سجده کردن آن حضرت در آن بجهت موافقت داود علیه السلام و شکر قبول توبه بود و در حدیث نیز آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد بر آدم و او بجهت قبول توبه بود و ما نیز سجده میکنیم شکرگزاری آن - و فی روایتی قال مجاهد قلت لابن عباس اسجد فی ص - مجاهد که از تابعین است و از فقهای مکه و قرار اوست و از اعلام علماء و مشاهیر ایشان است و سی بار قرآن بر این محاسن عرض کرده بود و یات مسنة اربع و ایه گفت گفتم من ابن عباس را با سجده کنم در سوره ص - فقرأ یس خ اند این محاسن این آیت را - و من ذریته داود و سلیمان حتی الی - تا آنکه آمد در رسید باینجا که فرموده است حق تعالی و امر کرده است حبیب خود صلی الله علیه وسلم پس بعد از آن که بنشیند بر آن که ذکر شود مذاق آن و پیروی کن - فقال یس گفت ابن عباس بنیکم پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم من امران یقتد بهم - از جمله آن کسانی است که امر کرده شده اند که اقتدا کنند بایشان پس من را و از تری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد و آن حضرت بموافقت و سجده کرد و ما را نیز باید کرد رواه البخاری - اگر کوئی نسبت اقتدا و تبعیت بآن حضرت صلی الله علیه وسلم چگونگی باشد و حال آنکه دس مقتدی و تبعوع و افضل و اکمل از همه است گوئیم که آن باعتبار ظاهر و باخروج و عنصری اوست از انبیاء علیهم السلام چنانکه در تابع ملت برانیم گفته اند بلکه همین را دلیل فضیلت و اکمیت و صلی الله علیه وسلم ساخته اند که چون دس تابع و عامل بهدی همه آنها باشد لاجرم جامع و شامل کمالات همه بود و افضل و اکمل همه گرد و بیت خوبی و نیاز و کرشمه حرکات و سکات و آنچه خوبان همه از آن توتهاداری و علیه افضل الصلوات و التسلیات و اتها و اکملها و این حدیث تمسک شافعی است در عدم وجوب سجده بر آن و آن نزد ما و نزد مالک و نزد احمد و در واسطه واجب است چنانچه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم وجوب غایت آنکه بیان کرده سبب سجده داود را که از جهت قبول توبه بود و سبب سجده خود را که از جهت شکر قبول توبه داود و موافقت و سجده بابتا لعل آن حضرت و اقتدا بانبیا که امور است آن حضرت صلی الله علیه وسلم بدان

و در حقیقت همه عبادت از قرآن فص دو اجبات بجهت شکر نعمت و امتثال امر و اتباع پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و قول ابن عباس که این سجده از عزائم نیست باین معنی باشد که وجوب وی از ان قبیل نیست که استلزام بطریق تعبد بدان امر کرده شده باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور و الله اعلم و امام احمد از ابو بکر بن عبد الله بن فرنی آورده که گفت در خواب دیدم که سوره ص می نویسم و چون بابت سجده رسیدم دو ات و قلم در هر چه حاضر بود همه را دیدم که بسجده در افتادند پس این قصه را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم عرض کردم بعد از آن سجده می کرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر بمواظبت بر آن مثل سایر سجدهات شد و استقرار یافت بر آن اگر چه در ادللی نه از عزائم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم ولایت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود که از آنجمله است

الفصل الثانی عن عمرو بن العاص قال اقرأه - و در بعض نسخ اقرانی - رسول الله - گفت خوانانید و خوانانید مرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم خمس عشره سجده فی القرآن - پانزده آیت سجده در قرآن - منها ثلث فی الفصل - از آنجمله سجده در مفصل که از سوره حجرات تا آخر قرآن و بیان مفصل و اختلاف در مبدای آن در کتاب الصلوة گذشت و سه سجده در مفصل یکے در آخر سوره و النجم دوم و در او السمارا نشقت سوم در سوره اقرأه - و فی سوره الحج سجدتین - و خوانانید در سوره حج دو سجده یکے در آیه الم تر ان الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض الا یتد و دوم در بابا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا - رواه ابو داود و ابن ماجه - بدانکه ائمه همه اتفاق دارند که مجموع سجدهات قرآنی چهارده است الا نزد امام مالک در روایتی و در قول قدیم از شافعی و مفصل سجده نیست و امام ابو حنیفه قائل است بسجده ص و قائل نیست بسجده دوم حج و میگوید در بیان سجده نماز است بقرینه ذکر ارکعوا و امام شافعی و امام احمد بر عکس و در روایتی از امام احمد پانزده است با شبات سجده ص و دوم حج چنانکه این حدیث مثبت آن است و گفته اند که حدیث عمرو بن عاص ضعیف است و صلاحیت احتجاج ندارد و بعضی از رواة آن مجید اند و عن عقبه بن عامر قال قلت - گفت عقبه بن عامر نعم بطریق استفهام - یا رسول الله فضلت سوره الحج بان فیها سجدتین - فضیلت داده شده سوره حج باینکه در دسے دو سجده اند - قال نعم - گفت آن حضرت آری - و من لم یسجد بها فلا یقرأها - و هر که سجده نکرد و هر دو سجده را پس گوید یا خواند هر دو آیت را خواندن کمال معتبر - رواه ابو داود و الترمذی و این حدیث نیز ضعیف است چنانکه گفت - و قال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی - و گفت ترمذی این حدیثیست که نیست اسناد و س قوی زیرا که یکے از راویان و ابن حمیه است و دسے ضعیف است اگر چه از ائمه حدیث است ولیکن در آخر عمر خلط و خلطه بحفظ دسے راه یافت که موجب عدم اعتماد بر حدیث دسے گشت - و فی المصابیح فلا یقرأها کما فی شرح السنه - و واقع شده است در مصابیح بجای سے فلا یقرأها بصنیر تشبیه که راجع بآیتین سجده است فلا یقرأها بوجوه ضمیر که عاید سوره است و در شرح السنه نیز همچنین است و در اینجا بنا بالغه بیشتر است که دلالت میکند بر آنکه هر که هر دو سجده نکرد گو یا تمام سوره خواند و هر که سجده مغفوت ثواب قرأت تمام سوره است و عن ابن عمر ان النبی - در روایت است از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه و سلم سجده فی صلوٰۃ الظهر سجده کرد و در اثنا سے رکعت نماز پیشین سجده تلاوت - ثم قام فركع - بستر با ستاد از سجده پس

رکوع کرو۔ قرآن نہ قرآن تنزیل السجۃ۔ پس دانستند واعتقاد کردند صحابہ کہ آن حضرت خواند سورہ آل عمران ذیل کتاب را کہ در رکوع
 آیت سجدہ است و این اعتقاد نہ از مجر و سجدہ کردن و ایستادن و برکوع رفتن حاصل شد بلکہ آیت از سورہ شنیدند کہ بدان
 دانستند کہ این سورہ خواند و آن حضرت گاہے آیت از سورہ می شنو انید تا بدانند کہ فلان سورہ خواند یا بے اختیار از جہت
 غایت شوق و حضور جہر ظاہری شد چنانکہ در باب القراءت گذشت۔ رواہ ابوداؤد۔ و ظاہر این حدیث دلالت دارد
 کہ بعد از سجدہ کردن و برخاستن باقی سورہ را ناخواندہ برکوع رفت و این جائزست و نیز جائز است کہ باقی سورہ بخواند بعد از آن
 برکوع برد و غایت آنکہ بر تقدیر اول قراءت بعض سورہ لازم می آید و آن فی الجملہ جائزست و از اینجا لازم نمی آید قیام رکوع مقام
 سجود قراءت جائز نباشد چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ است زیرا کہ آن نزد دوسے واجب نیست اگر بکند دوست فافهم وعنه انه قال
 کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ علینا القرآن۔ گفت ابن عمر بود آن حضرت بخواند براقرآن را۔ فاذا امر بالسجۃ کہ سجدہ
 و سجد نامہ پس چون میگذاشت بآیت سجدہ تکبیر میگفت و سجدہ میکرد و سجدہ میکردیم با دوسے پس معلوم شد کہ سجدہ بر رکوع
 و سامع ہر دو میباشد۔ رواہ ابوداؤد۔ وعنه انه قال ان رسول اللہ۔ دہم از ابن عمرست کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 قرأ عام الفصح سجدۃ۔ خواند در سال فتح آیت سجدہ را فی سجدۃ الناس کاہم پس سجدہ کردند مردم ہمہ۔ منہم الراكب و المساجد علی الارض
 بعضی از سجدہ کنندگان سوار بودند و بعضی سجدہ کنندگان بر زمین۔ حتی ان الراكب لیسجد علی یدہ۔ تا آنکہ سوار تحقیق سجدہ می کرد
 بردست خود و شاید کہ بعضی از سواران فرود آمدہ بر زمین نیز سجدہ کردہ باشند و لفظ حدیث نص نیست در آنکہ سواران ہمہ
 سوارہ بردست سجدہ میکردند فافهم۔ رواہ ابوداؤد۔ و این واقعہ جز آن واقعہ است کہ آن حضرت سورہ و النجم خواند و مسلمانان
 و کافران ہمہ با دوسے سجدہ کردند چنانکہ گذشت زیرا کہ آنجا در میان مشرکان یکے بود کہ کفے از خاک و سنگریزہ گرفت و چوبہ
 خود زد و گفت بس است مرا این قدر و در عام فتح مشرکان موجود نبودند آن قصہ در مکہ است پیش از فتح مدینہ۔ وعن
 ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لم یسجد فی شئ من المفصل منذ تحول الی المدینۃ۔ روایت است از ابن عباس
 کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ نکرد در چیزے از مفصل ازان باز کہ انتقال کرد بدینہ اگرچہ پیش ازان بکبہ سجدہ کردہ بود
 و تمامہ آدمیان از مسلمانان و کافران و انس با دوسے سجدہ کردند۔ رواہ ابوداؤد۔ و این حدیث مخالف حدیث ابی ہریرہ است
 کہ گفت سجدہ کرویم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و از آن سمار نشقت و اقرأ باسم ربک و السلام الی ہریرہ بعد از تحول بدینہ است
 در سال ہفتم از ہجرت و گفته اند کہ حدیث ابی ہریرہ اصح و ارجح است و بسیارے صحابہ روایت کردہ اند سجدہ را در مفصل مشیت
 مقدم است بر نانی۔ وعن عائشہ راعا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی سجود القرآن باللیل۔ گفت
 عائشہ بود آن حضرت کہ میگفت و میخواند در سجدہ تلاوت در شب این دعا را۔ سجود حبی للذی خلقہ و شق سمعہ و بصرہ۔
 سجدہ کردوی من یا ذات من مرسے را کہ پادار و دشگاف نشنوائی و اورا و بینائی اورا یعنی گوش و چشم را کہ دشگاف اند و تو متوجع
 و بصیر و انجانانہ۔ بجز دل و تو نہ۔ سجدہ کرد بقدرت و توانائی و توفیق او و تقیید بسبیل اتفاقی است کہ عائشہ این دعا را

از آنحضرت در شب شنیده و گفتن این قول از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مطلق سجدہ تلاوت بے تفسیر و تشبہ یا روزی که آمده و خواندن این دعا نیز مروی است رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی خواندن این تسبیح نیز آمده است سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولاً و ظاهر مذہب حنفیہ آن است کہ تسبیح مسنون در سجدہ صلوٰۃ کفایت میکند در سجدہ تلاوت چه سجدہ صلوٰۃ افضل است و چون در آنجا کفایت کند درین جا بطریق اولیٰ کند و با وجود آن شک نیست کہ انچه صحیح شدہ است روایت آن از ادعیه خصوص در سجدہ تلاوت خواندن آن در دوسہ اولیٰ و النسب خواہد بود۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی

و النسائی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح و عن ابن عباس قال جاہ رجل لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال گفت ابن عباس آمد دوسہ بحضرت رسالت پناہ پس گفت۔ یا رسول اللہ انا اتقنی اللیۃ و انا انما کانی صلی خلف شجرۃ۔ دیدم من خود را متشبہ و حال آنکہ من در خواہم گو یا ناز میکنم در پس درختی۔ فسجدت۔ پس سجدہ کردم یعنی سجدہ تلاوت۔ فسجدت الشجرۃ بسجودی۔ پس سجدہ کرد آن درخت وقت سجدہ کردن من یا بجهت سجدہ کردن من۔ سمعنا القول۔ پس شنیدم آن درخت را کہ میخواہد در سجدہ این دعا را۔ اللهم اکتب لی بہاء عندک اجزا۔ خداوند انبویس برائے من باین سجدہ پاداش را۔ وضع غنی بہا و زرا۔ و بہنہ از من بسبب دے گرانی بزرہ را۔ و اجعلہالی عندک ذخرا۔ و بگردان این سجدہ را برابرے من نزد خود ذخیرہ

و تقبلہا منی کما تقبلتہا من عبدک داؤد۔ و پذیر آن را از من چنانکہ پذیرفتہ سجدہ را از بندہ خود کہ داؤد است علیہ السلام قال ابن عباس نقرا النبی صلی اللہ علیہ وسلم سجدۃ۔ گفت ابن عباس پس خواند آن حضرت بعد از شنیدن خبر این خواہا از آن مرد آیت سجدہ را در ہمین مجلس بقصد خواندن این دعا یا وقتی دیگر کہ خواندن آیت سجدہ اتفاق افتاد۔ ثم سجد۔ پستہ سجدہ کرد و صفحه

وہو یقول مثل ما خبرہ الرجل عن قول الشجرۃ۔ پس شنیدم آن حضرت را و حال آنکہ دے میگوید مانند انچه خبر داده بود آن مرد از گفتار درخت و دعاے او۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ الا انہ لم یذکر۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی و ابن ماجہ مگر نگذاشتند ذکر کرد این لفظ را۔ و تقبلہا منی کما تقبلتہا من عبدک داؤد۔ معلوم نمی شود کہ آن مرد سورہ ص خواندہ یا سورہ بقرہ و دیگر ظاہر از روایت ذکر این لفظ چنان در ذہن می افتد کہ سورہ ص خواندہ باشد و از عدم ذکر آن اطلاق و مانا کہ بنی روایتین این مرد احتمال است اما از قرأت آن حضرت کہ در روایت اولیٰ مطلق آورده قرأت آیتہ از آیات سجدہ است مطلقاً و اللہ اعلم۔ و قال

الترمذی ہذا حدیث غریب۔ و ترمذی گفته است کہ این حدیث برہم دو روایت غریب است

الفصل الثالث۔ عن ابن مسعود ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قرأ النجم سجد فیہا و سجد من کان معہ۔ روایت است از عبد اللہ ابن مسعود کہ آن حضرت خواند سورہ النجم را پس سجدہ کرد و سجدہ کرد کسی کہ بود باوے غیر ان شیخا من قریش اخذ کفاس حصی او تراب ز فعدلی چہتہ و قال بکفینی ہذا۔ جز آنکہ بر دے از قریش گفت کہنے از سنگریزہ یا از خاک پس برداشت آن را بسوی پیشانی خود و گفت پس است مرا بہین مقدار از سجدہ تکیہ کرد و ترمذی و زید و باوجود آنکہ ہمہ شمرکان کہ با او بودند سجدہ کردند۔ قال عبد اللہ فلقد رأیتہ بعد قتل کافرا۔ گفت ابن مسعود پس تحقیق دیدم آن بزرگوار

را بعد ازین واقعہ کہ گشتہ شد در حالت کفر گفتمہ اند کہ آن مقتول اسمی بن خلف بود فتح لام گشتہ شد روز بدو دستے بر او را
 الی بن خلف را بدو کہ گشت اورا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بدست شریف خود و زراحد و بعض گفتمہ اند کہ عقبہ بن ربیعہ بود بعض
 گفتمہ اند ولید بن مغیرہ و بعض گفتمہ سعید بن العاص و قول اول اصح است و ازین جا معلوم شد کہ این قضیہ پیش از قضیہ
 فتح مکہ است از جهت عدم وجود این کافر و ہنگام فتح متفق علیہ در اذان بخاری فی روایتہ و ہوا سیمہ بن خلف - این حدیث
 متفق علیہ است و زیادہ کردہ است بخاری در روایتی کہ آن پر کہ سجدہ نکرد و کئے از حصہ یا تراب برداشت و بچندہ خورد
 اسمی بن خلف بود پس معلوم شد کہ معتمد و مختار بہین است چنانکہ گفتمہ - و عن ابن عباس قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 سجدی فی ص - و روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت سجدہ کرد و در سورہ ص - و قال سجدہ با دو کو توبہ - و گفت آنحضرت کرد
 سجدہ سورہ ص را دو کو یعنی در قضیہ کہ در سورہ ص از دوسے مذکور است از افتنان پر و در کار لغائے مراد از بخت توبہ
 و استغفار از تقصیر کہ از دوسے واقع شدہ بود - و سجدہ ہا شکوہ - و میکنیم با آن سجدہ را از جهت شکرگزاری قبول توبہ و او و پر کہ
 انبیاء صلوات اللہ و سلامہ علیہم حکم شخص واحد دارند و فاضلہ نعمت از حق لغائے بر یکے افاضہ بر ہمہ است و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 حکم پر مشفق و در نسبت با ایشان پس حاصل می گردد مراد از تذکر نعمت بر ایشان اجل فرج و اعظم سرور و رواہ الثنائی

باب اوقات النبی

باب در بیان اوقاتے کہ نمی کردہ شدہ است از نماز گزار و در این شامل است اوقات ثلثہ را کہ حرام است
 نماز در آن کہ وقت طلوع و غروب و استوا است را کہ در وقت دیگر کردہ است در آن کہ با بعد فجر و عصر است و در شب بانی
 شامل فرض و نفل ہر دو است پس در آن سہ وقت جائز نیست نماز نہ اواردہ قضاء بکمر عصر لمیہ و نہ نماز جنازہ و نہ سجدہ
 تلاوت و در نماز جنازہ و سقے کہ حاضر گردد درین اوقات و در سجدہ تلاوت چون خواندہ شود درین با قوسے ہست
 و جائز است در وقت دیگر و شروع و نفل جائز است و لیکن قطع کند و قضا کند در وقت غیر نکردہ و اگر تمام کند از عہدہ
 برمی آید و قطع افضل است کذا فی شرح ابن النہام عن المبسوط و نزد شافعی و احمد جائز است قضا از جهت قول آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم فلیصلہا اذا ذکر یا و صلوة الجنائزہ چون حاضر گردد و تحنہ المسجد اگر اتفاق افتد و دخول مسجد و لیکن
 اگر قصد تحنہ درین اوقات و آید تا خیر کند قضا را تا درین اوقات بگذارد و جائز نبود زیرا کہ این داخل تحری این اوقات
 و این حکم حدیث ممنوع است چنانکہ برایدہ ہمچنین جائز است صلوة کسوف از جهت خوف فوات یا بخلا و رعیتین بعد از وضو
 و رعیتین احرام طواف و سجدہ تلاوت چون خواندہ شود درین اوقات و نیز کراہت نزد ما شامل است تمامہ از منہ و اکثہ
 را نزد شافعی و ہر کہ موافق اوست در روز جمعہ وقت استوا جائز است و در مکہ معظمہ نیز جائز است در ہمہ اوقات و نزد امام
 احمد جائز است رعیتین طواف بعد از فجر و عصر و در وقت استوا و طلوع و غروب از دوسے در روایت است و امام مالک
 گفت در بنی فتم من اہل فضل را کہ اگر آنگہ اجتناب و کوشش میکردند و میکردند نماز و در نصف النہار و مذہب حنفیہ حوط است

زیراکہ چون ہج و محرم جمع گردد ترجیح و محرم راست و امداء علم

الفصل الاول - عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یخیر علی حکم فیصلی عند طلوع الشمس ولا عند غروبها۔ باید کہ طلب کند و قصد نہ نماید یکے از شما پس بگذارد نماز نذر و برآمدن آفتاب و باید کہ نگذارد نماز نذر و نشستن آفتاب و تحرری در اصل بمعنی طلب احرمی و آخری بمعنی لائق تر و سزاوارتر بود و مراد اینجا مطلقاً بمعنی طلب و قصد است بمعنی اصلی نیز معتبر و منظور است چه ہر کہ قصد و قے میکند برائے نماز آن را سزاوارتر دلائق تر پنداشتہ میکند و از اینجا گفت امام شافعی کہ تحت مسجد و قضاے نماز بقصد درین اوقات جائز نبود و اگر اتفاقاً بود جائز است و تا سیکریم کہ مقصود از حدیث نبی از صلوة است درین اوقات مطلقاً۔ فی روایتی قال۔ ووروا سیۃ این جنین آمدہ و باین عبارت آمدہ است کہ گفت آنحضرت۔ اذا طلع حاجب الشمس۔ چون برآید بروے آفتاب مراد وقت طلوع است کہ چون گوشہ از آفتاب می برآید مشابہ ابروی باشد و در قاموس گفته کہ حاجب الشمس ناحیۃ اذان و صراح گفته حاجب شمس کرانہاے وے۔ فذروا الصلوة۔ پس بایند نماز را و نگذارید آن را۔ حتی تبرز۔ تا آنکہ پیدا گردد و بیرون آید تمام قرص آفتاب و اگر تا بلند گشتن آفتاب مقدار یک نیزہ صبر کنند بہتر باشد چنانکہ در حدیث دیگر بیاید۔ و اذا غاب حاجب الشمس۔ و چون فروشنید و ناپیدا گردد کرانہ آفتاب۔ فذروا الصلوة حتی تغیب۔ پس بایند نماز را تا آنکہ فروشنید تمام قرص وے۔ ولا یخینوا بصلواتکم طلوع الشمس ولا غروبها۔ و نگذارید نماز خود را وقت طلوع آفتاب را و نہ غروب او را یا قریب نشوید یا منتظر نگردید بنماز خود و طلوع و غروب را مقصود آن است کہ نگذارید نماز در وقت طلوع و غروب۔ فانہا تطلع بین قرنی الشیطان۔ زیرا کہ آفتاب طلوع میکند میان دو قرن شیطان شخ این عبارت در باب مواقیت گذشت و ذکر غروب نکرد اکتفاً و اختصاراً۔ متفق علیہ۔ و عن عقیقہ بن عامر قال ثلث ساعات کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یہیئ ان یصلی فیہن۔ سہ ساعت و سہ زمان بود کہ آن حضرت بازمی داشت مارا کہ نماز کنیم در آن سہ ساعت۔ اول قبر فیہن ہوتا۔ یا دفن کنیم درین سہ ساعت مرده ہاے خود را مراد از قبر کردن نماز جنازہ است و الا دفن کردن مرده ہا را و ہا دن ایشان را در قبر درین اوقات منہی عنہ نیست باجماع کہذا قالوا آن سہ ساعت کدام است۔ حین تطلع الشمس بازغہ۔ یکے ہنگام اول برآمدن آفتاب بزغ بمعنی تابش آفتاب و ابتداء برآمدن وے آید حتی ترفع۔ تا آنکہ بلند گردد و مقدار یک نیزہ۔ و حین تقوم قائم الظہیرہ۔ دوم ہنگام ایستادن ایستادہ شونہ نیم روز کہ مراد بدان سایہ است یا آفتاب۔ حتی تبیل الشمس۔ تا آنکہ کج گردد و خم شود آفتاب یعنی وقت زوال۔ و حین تضییف الشمس للغروب حتی تغرب۔ سوم ہنگام میل کردن آفتاب از برائے غروب تا تمام غروب کند و فرود رود۔ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا صلوة بعد الصبح حتی ترفع الشمس۔ نیست نماز بعد از نماز بادا تا آنکہ بلند شود و آفتاب۔ و لا صلوة بعد العصر حتی تغیب الشمس۔ نیست نماز بعد از نماز دیگر

تا آنکہ فرو رود آفتاب مراد نفی صلوة کامل خواهد بود زیرا کہ نماز درین ودوقت مکروه است نہ حرام متفق علیہ۔ وعن عمرو بن عبسۃ یفتحات عین وسین مہلین صحابی مشہورست احوال شریف دسے وقصہ ابتداء اسلام دسے در موضع نوشته شدہ است۔ قال قدم النبی صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ۔ قدوم آورد آنحضرت مدینہ را۔ فقدمت المدینۃ قد خلعت علیہ ثقلت اخبرنی عن الصلوۃ۔ پس قدوم آورد من نیز پس درآمد بر آن حضرت پس گفتم خبر دہ مرا از نماز یعنی از وقت آن بدلیل جواب۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ صل صلوۃ الصبح۔ بگذار نماز بامداد را۔ ثم اقصر عن الصلوۃ حين تطلع الشمس حتی ترتفع۔ پستتر باز آئی از نماز ہنگامے کہ طلوع کند آفتاب تا آنکہ بلند گردد و اقصر یعنی ہمراہ امرست از اقصا چون شخص باز آید از چیزے باوجود قدرت بر آن میگوید اقصر ہمراہ و اگر عاجز است از آن میگوید قصر بے ہمراہ این چنین است استعمال عرب۔ فانہا تطلع حين تطلع بين قرني الشيطان۔ زیرا کہ آفتاب طلوع میکند در وقتے کہ طلوع میکند میان دو قرن شیطان۔ و حينئذ یسجد لهما الکفار۔ و درین ہنگام سجدہ میکنند آفتاب را کافران۔ ثم صل۔ بعد از آن بگذار نماز نقل ہر چہ خواہی۔ فان الصلوۃ مشہودۃ۔ زیرا کہ نماز درین وقت یا مطلق حاضر میشود یا در بلائیکہ یا گواہی میدہند بدان برائے مصلی و قول او۔ محضوۃ۔ بضم و معجمہ بمعنی اول تاکید و تکریر است و در روایتی مشہودۃ مکتوبۃ آمدہ یعنی حاضر میشود و ملائکہ می نویسند در نامہ اعمال بندہ اجر و شہود ملائکہ ہم از بہر کتابت است۔ حتی لیستقل الطل بالرح۔ تا آنکہ کم میشد سایہ در نیزہ کہ خلائیدہ میشد در زمین و میر سجد غایت قلت را چنانکہ در وقت استواء میباشد و استقلال بمعنی ارتفاع نیز آمدہ بلندی شد سایہ بر رخ و بر زمین نمی افتاد و در بعض روایات حتی لیستقل الرح بالطل نیز آمدہ و آن بمعنی ہر دو عبارت یک است یا محمول بر قلت است۔ ثم اقصر عن الصلوۃ۔ پستتر باز آئی از نماز۔ فان حينئذ تسجد جہنم۔ پس بد رستی کہ درین ہنگام یعنی وقت استواء فرو خیزد و تافتہ می شود و در رخ و تسجود تخفیف و تشدید ہر دو روایت است فاذا قبل الفی فصل۔ پس چون پیش آید سایہ زوال پس بگذار نماز ظہر و ہر چہ خواہی از نوافل۔ فان الصلوۃ مشہودۃ محضوۃ حتی تصلی العصر۔ تا آنکہ بگزار می نماز دیگر را۔ ثم اقصر عن الصلوۃ حتی تغرب الشمس۔ پستتر باز آئی از نماز تا آنکہ فرو رود آفتاب۔ فانہا تغرب بين قرني الشيطان۔ زیرا کہ بد رستی کہ آفتاب فرو میرود میان دو قرن شیطان۔ و حينئذ یسجد لهما الکفار۔ و درین ہنگام سجدہ میکنند مراد را کافران۔ قال قلت۔ گفت عمرو بن عبسہ گفتم۔ یا بنی اللہ فالوضو حدیثی عنہ ای پیغمبر خدا پس بیان کن وضو و خبر دہ مرا از فضیلت آن۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ ما من رجل یقرب وضوۃ ینتج داو نیست ہیچ مردے کہ نزدیک گرداند آب وضو سے خود را اشارت است باہتمام آوردن امر طہارت تا بنفس خود متحد حصا و نہی آن میکرد و مشتقت میکند و غیرے را در عبادت موسے شریک نمیکرد اند۔ فیمن مضی و مستنشق پس بپا دہن بینی میکند و مستنشر۔ بنا بر شلشہ پس ہیفشانہ بینی در استنشاق برائے مبالغہ و تطہیر و تطہیف الف کہ محل بیعت شیطان چنانکہ در باب فضل وضو گذشت۔ الآخرت خطایا و جہہ و فیہ و خبائثیہ۔ مگر آنکہ ساقط میگردد گناہان بدوی او

یعنی باطن روئے و وہاں و پنہائے بیٹی او و حرث بخائے مجتہد و تشدید را از خور معنی افتادن از جانب بالا و تحکیم و تخفیف را از جریان نیز روایت است۔ ثم اذا غسل وجهه كما امر الله۔ پستری چون بشت ظاہر روئے خود را بران و جبے کو اکرودہ است اور خداوند تعالیٰ۔ الاخرت خطایا و جہ من اطراف محیطہ مع المار۔ مگر آنکہ می افتد گناہان روئے وے از کرانہائے ریش وے ہمراہ آب۔ ثم بغسل يديه الى المرفقين۔ پستری می شوید ہر دو دست خود تا ہر دو آرنج۔ الاخرت خطایا و جہ من اناملہ مع المار۔ مگر آنکہ می افتد گناہان ہر دو دست وے از سر دست انگشتان وے ہمراہ آب۔ ثم مسح رأسه۔ پستری مسح میکند سر خود را۔ الاخرت خطایا و جہ من اطراف مشعرہ مع المار۔ مگر آنکہ می افتد گناہان سر وے از کرانہائے موئے ہمراہ آب۔ ثم بغسل قدميه الى الكعبين۔ الاخرت خطایا و جہ من اناملہ مع المار۔ پستری می شوید ہر دو پای خود را تا ہر دو پاشنه مگر آنکہ می افتد گناہان ہر دو پای وے از سر انگشتان وے ہمراہ آب۔ فان اهو قام فغسل۔ پس اگر آن مرد ایستاد پس نماز گزارد۔ محمد امجد و مجدہ بالذی ہولہ اہل۔ پس بستند و خدا را دستایش کرد و بر دمی بزرگی یاد کرد و را بصفائے کہ وے تعالیٰ سزاوار آن است۔ و فرغ قلبہ۔ و خالی گردانید دل خود را برائے یاد خدا گردانید۔ قول اشارت است بتبہیہ از ذنوب باطن چنانکہ در وضو طہارت از ذنوب جوارح حاصل شد پس درست آید تربیت کہیکتہ یوم ولدتہ امہ بران۔ الا الاخرت من خطیکتہ یوم ولدتہ امہ۔ مگر آنکہ باز میگردد از نماز پاک از گناہ خود مانند چکر و نہاد خود و روز زائیدن ماوراء را۔ رواہ مسلم۔ و عن کرب سبب یضم کاف و فتح را۔ ان ابن عباس و المسور۔ بکسر میم و سکون سین مملہ۔ بن مخمرتہ۔ بفتح و سکون خائے مجتہد و فتح را بن اخت عبد الرحمن بن عوف صحابی صغیر است و بود ولادت وے بعد از ہجرت بمکہ و قدوم آورد و بدنیہ سنتہ ثمان و وقت وفات آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم می ہشت سالہ بود و شنید از آنحضرت و یادداشت و حدیث کرد کہ تا قتل عثمان پس انتقال کرد و کہ بود در وے تمام و معاویہ و کردہ داشت بیعت نیرید را تا آنکہ فرستاد یزید لشکرے را بکہ و محاصره کرد آن را پس رسید مسور را حجرے از احباب خبیث و وے نازمی کرد پس کشتہ شد رضی اللہ عنہ۔ و عبد الرحمن بن الازہر۔ بفتح ہمزہ و سکون رای نیز صحابی برادر زادہ عبد الرحمن بن عوف حاضر شد جنین را و بود از اقران ابن عباس روایت است از کرب کہ مولاے ابن عباس است و ثقہ است کہ این سہ صحابہ۔ ارسلوہ الی عائشہ۔ فرستادند او را بسوئے عائشہ رضی اللہ عنہا۔ فقالوا۔ پس گفتند این سہ بن کرب او علیہا السلام۔ بخوان بر عائشہ سلام را۔ و سلمنا عن الکعبین بعد العصر۔ و پس عائشہ را از حال و در رکعت بعد از نماز و دیگر کہ جائز است گزاردن آنها یا نہ و آن حضرت گزارده است یا نہ گویا ایشان شنیدہ بودند گزاردن آن حضرت را این دو رکعت۔ قال۔ گفت کرب۔ فدخلت علی عائشہ۔ پس درآمد بر عائشہ رضی اللہ عنہا۔ فبلغتها ما ارسلونی۔ پس رسانیدم عائشہ را پیانے کہ فرستادہ بودند ایشان مراد بان پیش او کہ سوال از حکم رکعتین بعد العصر است۔ فقالت سل ام سلمہ۔ پس گفت عائشہ بر سر ام سلمہ را کہ او عالم است بدان کرب میگوید۔ فخرجت الیہ و فانی الی ام سلمہ۔

پس بیرون آمدیم از پیش عاقلش و رفتیم بسوی ابن عباس و غیرہ پس باز فرستادند مرا ایشان بسوی ام سلمہ تا از وسع
 برسم این غایت ادب و ہوشیاری بود از کرب کہ خود از پیش عاقلش نزد ام سلمہ رفت زیر کراہ ایشان و در نزد عاقلش فرستاد
 بودند نزد ام سلمہ نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمہ فرستادند نزد ام سلمہ رفت۔ فقالت۔ پس گفت
 ام سلمہ سمعت النبی۔ شنیدم من پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم نہی عنہا۔ نہی می کرد از گزاردن و رکعت بلکہ مطلق نماز
 بعد از نماز عصر۔ ثم رأیتہ یصلیہما۔ پستردیدم آن حضرت را کہ میگزارد این دو رکعت را۔ ثم دخل۔ پستردان حضرت گویا وارد
 آن در مسجد بود پس ازان درآمد در خانہ یا در صفحہ وارد بود پس درآمد در درون خانہ۔ فارسلت الیہا لجزایہ پس فرستادم
 من بسوی آن حضرت و اہ را۔ فقلت قوی لہ۔ پس گفتم آن جاریہ را بگو مر آن حضرت را۔ تقول۔ میگوید ام سلمہ
 یا رسول اللہ سمعتک منہی عن ہاتین۔ شنیدم ترا کہ نہی میکردی از گزاردن آن دو رکعت۔ و اراک فصلیہما۔ و الا ان یخیر
 ترا کہ میگذاری آنہا را۔ قال۔ گفت آن حضرت در جواب ابن سوال۔ یا انبتہ ابی امیہ۔ ای دختر ابی امیہ نام پدر ام سلمہ
 سهل بن مغیرہ مخزومی است و کنیت او ابو امیہ بود۔ سالت عن الرکعتین بعد العصر۔ پرسیدی از گزاردن این دو رکعت
 بعد از نماز عصر۔ و اذ اتانی ناس من عبد القیس۔ سبیش این است کہ بدستی کہ شان این است کہ آمدند مرا و دم از قبیلہ
 عبد القیس برائے تعلم احکام دین۔ فتشغلونی عن الرکعتین المتین بعد الظهر۔ پس باز داشتند مرا از گزاردن دو رکعت کہ بعد از
 نماز پیشین است۔ فہا ہاتان۔ پس این دو رکعت کہ گزاردم بعد از عصر آن دو رکعت است کہ گزارده بودم بعد از پیشین
 متحقق علیہ۔ و این حدیث و دلالت دارد بر آنکہ تعلیم علم دین و احکام شریعت و ہدایت خلق اہم و اقدم است برگزاردن نماز
 نافلہ اگرچہ پسند روا تب بود و نیز دلالت دارد بر آنکہ نوافل موقتہ اگر فائدت گردد در وقتش قضا کردہ شود بعد از وقت چنانکہ
 شافعیہ برانند و نزد حنفیہ در وقت می توان گزارد نہ در غیر وقت و شاید کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شروع کردہ باشد در آن
 و بہت ضرورت تعلیم و ہدایت نقص کردہ ازین جهت قضا کرد و اللہ اعلم اگر گفتمہ شود کہ این حدیث دلالت ندارد بر آنکہ آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت بعد از عصر گزارد و بہت شغل و در عبد القیس بود از رکعتین بعد از ظهر اما با حادیت دیگر گزار عاقلش
 و صحیح بخاری آیدہ است و دلالت دارد بر موافقت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر آن کہ کار میکنی چنانکہ گفت دی رضی اللہ عنہا
 سوگند بآن خدای کہ برد آنحضرت را از عالم ترک نکرد و دو رکعت را بعد از عصر تا آنکہ ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتیہ گفت
 کہ ترک نمی کرد این دو رکعت را آشکارا و نہان و گفت نیاید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد من روزی بعد از عصر گزارد و دو رکعت
 را جو آبش آنکہ با حادیت صحیح ثابت شدہ است کہ نماز بعد از نماز صبح و عصر کردہ است و جمہور علمائیز ہم برین اند و عمر رضی اللہ عنہ نہی
 میکرد ازان و نیز در آن ولکین گزاردن کونین بعد از عصر آنحضرت نیز ثابت شدہ و سخن درین باب بسیارست بارہ ازان شرح
 گفتمہ شدہ است و مقاب آن است کہ گزاردن رکعتین بعد العصر و مداومت بر آن از خصائص آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم
 با وجہ دیگر است را نہی کرد ازان چنانکہ خود مصوم وصال میداشت و دیگران را نہی میکرد ازان و بعض گویند کہ نہی از صلوٰۃ

بعد از عصر جهت آن است که مبادا واقع نشود در وقت غروب و بی آن کرده نیست و زدن عمر رضی الله عنه مردم را بر آن هم ازین جهت بود و بعضی میگویند که کرده نیست نماز بعد از صبح و بعد از عصر گرد حق کسی که قصد کند نماز طلوع شمس و غروب آن را چنانکه در حدیث آمده است که لا تحینوا الصلوة کلم طلوع الشمس و لا غروبها چنانکه در ازل باب گذشت و جمهور بر آنست صلوة آن بعد از هر دو وقت مطلقا نقل است که امام احمد را دیدند که در وقت نماز میان از مردم دو رکعت نماز میگذارد و گفتند چرا مردم را میگذارد فرمود از ترس مردم ظاهر اند به این امام اجل برخلاف مذہب دم بود و چون جمهور ناس برین بودند نخواست مخالفت کرد و الله اعلم

الفصل الثانی عن محمد بن ابراهیم عن قیس بن عمرو - روایت است از محمد بن ابراهیم که از صفار تابعین است از

قیس بن عمرو که صحابی انصاری است - قال رای النبی صلی الله علیه وسلم بعد الصلوة الصبح رکعتین گفت و آن حضرت

مردی را که میگذارد بعد از گزاردن نماز صبح دو رکعت - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم صلوة الصبح رکعتین گفت

آیامی گزاردی نماز صبح را دو رکعت و در رکعت باین طریق که میگذاری فرض را دو رکعت و میگذاری بعد از دو رکعت و دیگر نقل

و حال آنکه میدانی که بعد از دو نمازی نیست - فقال لریل انی لم اکن صلیت الکرختین الا بتین قبلهما - پس گفت آن مرد بدینیکه

من نگارده بودم آن دو رکعت را که پیش از دو رکعت که فرض اند یعنی رکعتین بنت - فصلتیهما الا ان پس گزاردم آن دو رکعت را

اکنون - فسکت رسول الله پس خاموش ماند پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - و انکار نکرد و تقریر فرمود پس معلوم شد که اگر سنت فجر

پیش از فرض گزارده نشود بعد از دو باید قضا کرد و همینست مذہب شافعی و محمد و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف قضا نیست

مرسنت فجر را نه پیش از طلوع شمس و نه بعد از آن مگر آنکه با فرض قضا شود چنانکه در لیلیه استعریس کردند امام محمد گفته که دوست دارم

که قضا کرده شود تا وقت زوال و تخمین گویند که اصل و رسنین عدم قضا است و قضا مخصوص است بواجب و حدیث وارد

نشده است مگر در قضا آن بر تبعیت فرض پس باقی ماند ما در آن بر اصل که عدم قضا است و حدیث محمد بن

ابراهیم ضعیفست احتجاج بآن نتوان کرد اما سائر سنن قضا کرده نشوند بعد از وقت تنها و در قضا آن بر تبعیت فرض

اختلافست کذا فی المدایه و ترمذی گفته که قوسه از علمای مکة قائل شده اند بحديث قیس و گفته اند که باکی نیست که گزارد

مرد و در رکعت بعد از مکتوبه پیش از طلوع آفتاب و حدیث دیگر نیز آورده اند از ابی هریره من لم یصل رکعتی الفجر فلیصلها بعد اذ طلعت الشمس

و این چنین رسیده است از علی ابن عمر و باین قائل اند سفیان ثوری و ابن المبارک و شافعی و احمد و حق انشی - رواه ابو داود

و روی الترمذی نحوه و قال اسناد هذا الحدیث یسیر متصل - و گفته است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست - لان محمد

بن ابراهیم لم یسمع من قیس بن عمرو زیرا که محمد بن ابراهیم که روایت میکند این حدیث را از قیس بن عمرو و وی سماع ندارد از او

و فی شرح السنه و نسخ المصاحج عن قیس بن قهده نحوه - و در شرح السنه و در نسخهای مصاحج از محمد بن ابراهیم از قیس بن قهده نحوه

و سکون بمانند این حدیث روایت کرده شد و ترمذی روایت از قیس بن عمرو و قیس بن قهده و آورده و گفته که صحیح نزد حفاظ

قیس بن عمروست و در تقریب و کاشف مذہبی قیس بن عمرو را ذکر کرده نه قیس بن قهده را و بعضی کتب قیس بن عمرو قیس بن قهده را

مذکور اند و گفته اند که سر دو از بنی بخارا ندو گفته اند آنکه محمد بن ابراهیم التیمی حدیث رکعتی الفجر از دوسه روایت کرده نفیس ابن
 قعدست و بعضی گفته اند نفیس بن عمرو و انداعلم و عن جبر بن مطعم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال - روایت است از
 جبر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی نوفلی و اسلام آورده پیش از فتح بعد از عام خیبر از اشرف قریش بود
 که آنحضرت فرمود - یا بنی عبد مناف لا تمضوا احدا طایف هذا البیت - ای پسران عبد مناف و در راستی یا بنی عبد المطلب
 باز نذارید هیچ یک را که طواف کند باین خانه یعنی کعبه - و صلی ایته ساعت شام من لیل و نهار - و نماز بگزار و دهر ساعتی که خواهر
 از شب و روز - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی - و طواف کردن هر ساعت که خواهر خواهد در وقت طلوع و غروب
 و استنوا بعد از نماز فجر و نماز عصر و خواه جز آن باشد خلاصه نیست خلاف در نماز است نزد شافعی جائز است هر نماز که باشد
 خواه رکعتین طواف یا جز آن بطاهر این حدیث و نیز در احمد جائز است رکعتین طواف خاصه بیعت طواف و نیز در ما جاز است
 هیچ نماز و حکم که حکم سائر بلاد است و حرمت و کراهت از جهت عموم حدیث نبی و از جهت آنکه محرم راجح است و بعضی گویند
 حکم نبی مانع است و انداعلم و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس
 الا یوم الجمعة - روایت است از ابی هریره که آن حضرت نهی کرد از نماز گزاردن نیم روز تا برگرد آفتاب مگر روز جمعه -
 رواه الشافعی - و این نیز مذکور است شافعی است چنانکه گذشت باین حدیث و گفته اند که احادیث وارده در اطلاق
 نبی مشاهیر اند و این حدیث ضعیف است صحاحیت معارضه بآن احادیث ندارد و آنکه محرم راجح است هیچ نزد قائلان
 و عن ابی الخلیل عن ابی قتاده قال کان النبی صلی الله علیه وسلم کره الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس
 ابو الخلیل بخاسه معجمه که از ثقات تابعین است روایت میکنند از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است که گفت بود که آنحضرت
 که مکرده می داشت نماز را در نیم روز تا برگرد آفتاب - الا یوم الجمعة - مگر در روز جمعه - و قال ان جهنم تسبح الا یوم الجمعة -
 و گفت که در رخ گرم کرده می شود و تا بانیده می شود یعنی در نیم روز مگر در روز جمعه و تسبیح تخفیف و تشدید هر دو روایت است
 رواه ابو داود و قال ابو الخلیل لم یلق ابی قتاده - روایت کرد این حدیث را ابو داود و گفت ابو الخلیل ملاقات نکرده است
 ابی قتاده را پس اسناد این حدیث متصل نباشد و انداعلم

الفصل الثالث - عن عبد الله بن الصنابحی - یضم صا و مهله و کسب با و حاسه مهله منسوب بصنابحی بطی است
 از مروی صحابی است و بعضی ابو عبد الله صنابحی گفته و صواب آن است که ابو عبد الله تابعی است و عبد الله صنابحی
 صحابی است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشمس تطلع و معها قرن الشیطان - بدست می آید آفتاب طلوع میکند
 و حال آنکه با دوسه قرن شیطان است معنی قرن شیطان گذشت - فاذا ارتفعت فارتما پس چون بلند میگردد آفتاب
 جدائی میکند شیطان آفتاب را - ثم اذا استوت فارتما - باز چون وقت استوائی شود نزدیک میگردد شیطان
 آفتاب را - فاذا زالت فارتما - پس چون وقت زوال می شود جدائی کرد - فاذا دنت للغروب فارتما پس چون

نزدیک میشود و مغرب را نزدیک میکند و او را - فاذا غربت فارقها - پس چون غروب میکند جدا میکند و - و حتی رسول الله
 و نبی کرده است پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم عن الصلوة فی تلك الساعات - از نماز که در آن درین ساعتها - رواه مالک
 و احمد و النسائی - روایت کرده است این حدیث را مالک و احمد و نسائی و مالک با وجود آنکه روایت کرده است این حدیث را قائل
 بحسرت صلوة وقت استواء گفته که در دنیا نیتیم ما اهل فضل را اگر آنکه کوشش می کردند و میگردانند نماز و غیره و عن ابی بصرة
 یفتح موحدة و یکون صا و مملء - الغفاری - بکسر غین مع جمعی صحابی است نام دوسه جمیل بضم حای مملء و فتح میم و بعض یفتح حاکم
 میم گفته و جمیع بفتح جیم نیز گفته اند و این و هم است و الله اعلم قال صلی بنی رسول الله - گفت نماز اگر در باب پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم بالمخص - بضم میم و فتح حای مع جمعی و تشدید میم مفتوحه در آخرش صا و مملء نام جاسه است صلوة العصر اگر در نماز
 و گیر را - فقال ان هذه صلوة عرضت علی من کان قبلكم پس گفت که این نازی است که عرض کرده و ظاهر کرده شده بر کسانی
 که پیش از شما بوده اند از اتمام سابقه قضیعو - پس ضائع کردند او را و بجای نیار و دند حق او را و مواظبت نکردند بر آن فمن
 حافظ علیها کان له اجره مرتین - پس کسی که محافظت کند و مداومت نماید بر آن باشد مراد از امر دوری و دو بار و دو حجت
 یکجمله است آنکه علی است و بر هر عمل اجر است و دیگر بجهت محافظت بر آن بر خلاف پیشینیان - و لا صلوة بعد ان یطلع
 الشاهد - و نیست نماز بعد از صلوة عصر تا آنکه طلوع کند شام - و الا شام النجم - و شام ساره نیست از جهت حضور او و شب
 یا گواهی داد آن او بوجود شب مقصود و غروب آفتاب است - رواه سلم - و عن معاویة قال - و روایت است از معاویة
 بن ابی سفیان که گفت - انکم تصلون صلوة لقد صحبتنا رسول الله - و پرستی که شما میکردید در دو رکعت نماز که تحقیق صحبت
 داشتیم با پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم نماز را تا یصلیها - پس ندیدیم با آن حضرت را که میگردان و آن را - و لقد نبی عنهما
 و هر آینه تحقیق نبی کرده است از آن - یعنی الکرعتین بعد العصر - مراد میدارد و باین نماز دو رکعت بعد از عصر را و اگر در آن
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن را در خانه بود و تاویل آن در حدیث کریم گذشت - رواه البخاری - و عن ابی ذر
 قال دق سعد علی درجۃ الکعبۃ گفت ابو ذر و حال آنکه تحقیق برآمده بود و سوسه بر پاسه زین کعبه که بوسه و کعبه بجهت
 بلند می درمی آمدند و سوسه الان از چوبی است بر شکل منبر که زینیه با دارد و در مقابل در کعبه نزدیک نیز مزم نهاده اند
 و هر دو طوط پاهای مثل پاهای عرابه ساخته و چون خواهند که مردم را در کعبه در آورند او را کشیده متصل به باب سازند پس بر
 برآیند و درون در آیند و چون فارغ شوند باز در جاسه خودش کشیده بیارند و احتمال دارد که در آن زمان نیز این چنین بود و
 دیگر بود و الله اعلم پس ابو ذر رضی الله عنه برین درجه برآمد و گفت - من عرفنی فقد عرفنی - کسی که بشناسد مرا می شناسد
 براست گوئی و صدق آنچه چنانکه در حدیث آمده است که سایه نکر د آسمان و برین داشت زمین بر اینست که ترا از ابو ذر - و من لم
 یعرفنی فانا جندب - و کسی که نمی شناسد مرا پس باید که بداند مرا که من جندب ام تا قرار گیر و اطمینان یا بدول دے
 بصدق آنچه روایت می کنم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و جندب بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابو ذر

پس روایت کرد و رضی اللہ عنہ و گفت - سمعت رسول اللہ ﷺ یغیر خیارہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت - لا صلوة بعد الصبح حتی تطلع الشمس نیست نماز بعد از نماز صبح تا برآمدن آفتاب - ولا بعد العصر حتی تغرب الشمس - و نیست نماز بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب - الا بکة الا بکة الا بکة - مگر بکے سه باز مکرر فرمود و در بعض نسخ خبر دو بار نیست - رواه احمد و زرین

باب الجماعة وفضلها

اختلاف کرده اند که جماعت سنت است یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایه بعض گفته اند که فرض عین است مگر بعد از این قول امام احمد و داود و عطاء و ابی ثور است ایشان میگویند کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست نیست نماز او و بعض گویند فرض کفایه است و طبعی گفته ظاهر مخصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایه است و اکثر صحابه بر اینند و نزد بعض سنت مؤکده است در حکم واجب و ذی هب امام ابو حنیفه و اصحاب او این است و شیخ ابن همام نقل کرده که اکثر مشایخ ما بر این اند که جماعت واجب است و نمیه او سنت بحجت آن است که ثبوت و جوب آن به سنت است و در بعض گفته که واجب است بر هر دو عاقل و بالغ که معذور نیست حاضر شدن بسجده برائے جماعت و اگر در نیاید جماعت واجب نیست گشتن در مسجد یا در دیگر اتفاق و اگر بر دو نیکوست و اگر در مسجد حی تنها بگذارد و هم نیکوست و قدوری گفته که اهل عمال خود را جمع کند و در خانه جماعت بگذارد و نیز اختلاف کرده اند که جماعت در مسجد حی افضل است یا در مسجد جنان و اگر در مسجد جامع باشند اختیار کنند قدم را و اگر هر دو برابر باشند اختیار کنند اقرب را و اگر در اقرب گزاده اند و شین یک مسجد البعدا اگر در اقرب در آمده است تردد و اگر در آمده است تردد و اتفاق دارند که جماعت بعد از سیاق میگرد و در جمله اعدار مرض است و برینگی دست و پا از دو جانب و فالج و احتقا از سلطان و ضعفی که نتواند بدان راه رفت و کوری و زوای حنیفه و بعض گفته اند اتفاق و باران و گل و لاله و سختی سر را در قول صحیح و روایت ابی یوسف که گفت پرسیم ابو حنیفه را از حضور جماعت در گل و لاله فرمود بهتر آن است که ترک نکند و امام محمد حدیثی روایت کرده که اذا تلبت النعال فالصلوة فی الحال

الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الجماعة تفضل صلوة الفرد نماز که جماعت بگذارد زیادتی میکند در ثواب بر نماز که تنها بگذارد بحد سبع و عشرين درجه - بیست و هفت پایه قد یفتح نا و تشدید و ال معجبه یعنی نزد و تنها در روایتی پنج و عشرين آمده یعنی بیست و پنج و گفته اند که در اکثر روایات بیست و پنج آمده است مگر در حدیث ابن عمر آمده که بیست و هفت است شاید که نخست بیست و پنج و حی شده پس از آن زیاد کرده شد تفضلا و العا و نیز اختلاف تفاوت حال صلوة و مصلی است یا بیست و هفت و مجرب است و بیست و پنج در سر و بعض گفته اند که در ذکر قلیل و کثیر منافات نیست از جهت وجود قلیل و ضمن کثیر و اختلاف است و آنکه این فیضات مخصوص جماعت در مسجد است یا عام بعض گفته اند که مخصوص جماعت در مسجد است و بر تقدیر علم تخصیص عند و ماکول بعلم شارع است که جز او را بحقیقت بران اطلاع نیست و بعض علما مناسبات در آن ذکر کرده اند و الله اعلم

متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ گفت گفت انکسر
والذی نفسی سیدہ۔ سوگند بآن کسے کہ بقاے نفس من و دوست قدرت اوست۔ لفظ ہمیت ان امر بطلب محطوب
بتحقیق آہنگ کردم کہ اگر کنم جمیع کردن ہیزم پس جمع کردہ شود ہیزم۔ ثم امر بالصلوة فیقولن لما یستمر امرکم باذان گفتن
برائے نماز پس اذان گفتہ شود مراد را۔ ثم امر رجلا فیقوم الناس۔ پستہ امر کنم مروجے را بامامت کردن مردم را پس
امامت کند ایشان را۔ ثم اخالف الی رجال۔ پستہ بیایم بسوے مردانے کہ حاضر شدہ اند برائے نماز تا کہ ہم ایشان
را یکا یک یا معنی این است کہ مخالفت کنم چیزے را کہ ظاہر کردہ ام از اقامت صلوٰۃ بامصلیان یا مخالفت کنم از نماز و رجوع کنم
بسوی آن مردان برائے معاقبت و تعذیب ایشان۔ و فی روایت لایستہدون الصلوٰۃ۔ و در روایتیہ این زیادت مذکور است
کہ الی رجال لایستہدون الصلوٰۃ مخالفت کنم بسوے مردانے کہ حاضر نمی شوند نماز را و اگر مذکور نیست ہم مراد است چنانکہ در
اظہار کردیم و در تعین این نماز احادیث مختلف آمدہ کہ جمیعہ است یا عشا یا فجر و ظاہر این حدیث عام است۔ فاحرق علیہ
بیوہم۔ پس بسوزم برایشان بمبالغہ خانہ ہائے ایشان را تا سوختہ شوند ایشان دران و در حدیث مبالغہ است و اہتمام
بتعذیب جماعہ کہ حاضر نشوند بجامعت کہ آن حضرت بنفس شریف خود مقید بامامت نمی شود و دیگرے را خلیفہ بگیرد و خود
بتحریق آن جماعت مقید میشود۔ والذی نفسی سیدہ۔ و یعلم احدہم انہ یجری عرقا سینا۔ و بخدا سوگند اگر بدانے یکے از ایشان
دی ای یا بد استخوان فرب را و عرق بفتح عین و سکون را استخوانے کہ گرفته شدہ است از وی گوشت بعضی گفتہ اند کہ عرق استخوان
با گوشت و اگر گرفته شود از دسے گوشت آن را عرق گوشت بضم عین۔ و در معانی۔ بکسر سیم و بفتح آن۔ جنتین یا
می یا بد و دم گاویا گو سپند را کہ نیکو اند و در نظر حرص و طمع و دنات ہمت و دے و بعضی مرآتین را تفسیر بد و گوشت پارہ
کردہ اند۔ لیشہ العشا۔ ہر آئینہ حاضر میگردد نماز عشا را بیان و دنات ہمت و دے میکند کہ برائے این چنین آخرتیں حقیر باد
حاضری آید و برائے ثواب آخرت و حصول قرب و گاہ حق نمی آید رہے بے تمیزی و بخیر دی۔ رواہ البخاری و مسلم و
وعنه قال اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجل اعرج۔ و ہم از ابی ہریرہ روایت است کہ آمد آن حضرت را مرد دسے نابینا
بعضی گفتہ اند مراد این ام بکتوم است کہ از مشاہیر صحابہ است چنانکہ در بعضی روایات تصریح بدان واقع شدہ و بعضی گویند
غیر اوست۔ فقال پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ انہ لیس فی قامی قودنی الی المسجد۔ بدرستی کہ نشان این است کہ نیست
مرا کشندہ یعنی شخصے کہ دست مرا بگیرد و بکشد بسوے مسجد و قود کشیدن ستور و جز آن از پیش چنانکہ سوق را ندان از پس
سال رسول اللہ پس طلب کرد و خواست آن مرد از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان یرخص لہ۔ کہ رخصت دہد
مراد را و تکلیف نکند حضور مسجد را۔ فیصلے فی بیتہ پس بگزارد آن مرد نماز در خانہ خود و مسجد نیاید فرخص لیس رخصت کرد
آن حضرت مراد را۔ فلما ولی دعاہ۔ پس ہر گاہ کہ شہت داد آن مرد خواند آنحضرت اورا۔ فقال ہل تسمع اللہ بالصلوٰۃ
پس فرمود آیا میشنوی آواز دادن را برائے نماز یعنی میشنوی اذان را۔ قال نعم گفت آری می شنوم اذان را

قال فاجب - فرمود پس اجابت کن و بیا مسجد بهر نوع که باشد و درین کمال مبالغه است و حضور مسجد بشنیدن اذان
 رواه مسلم - و عن ابن عمر انه اذن للصلوة - یعنی همزه و کسر و ال شده و نفتح همزه و فتح ذال هر دو روایت آمده بر وجه
 اول یعنی آن شود که آمده است از ابن عمر که اذان گفته شد در مسجد و یا نزد و یا بر وجه ثانی اذان گفت
 ابن عمر و ظاهر هر سیاق حدیث بدرین است و از عبارت بخاری همین معنی ظاهر می شود که ابن عمر خود اذان گفته باشد بر تقدیر
 و از آن واقع شد بر آن نماز - فی لیلته ذات برود و یج - در شبی که خداوند سر ما و با و بود - ثم قال - پیوسته گفت مؤذن یا ابن عمر
 در اذان - الاصلواتی الرخال - آگاه باشید و بدانید بگزارید نماز و مسکنها و منزلها در محل مسکن مرد و آنچه با اوست
 از رخت و اکثر اطلاق کرده میشود بر آنچه با اوست در سفر و در نیست که وقوع این قضیه در سفر باشد - ثم قال ان رسول الله
 پیوسته گفت ابن عمر که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان یا الم مؤذن اذا كانت لیلته ذات برود و یج یقول - بود آن حضرت
 که امری که مؤذن را وقت می بود شبی خداوند سر ما و باران که گوید - الاصلواتی الرخال - از اینجا معلوم شد که با و
 و باران و سر ما از عذار ترک حضور جماعت است و ظاهر آن است که اصلواتی الرخال برای اباحت باشد که مفید خست است
 و تواند که محمول بر ندب بود از جهت غایت شفقت و تسبیر بر امت - متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم اذا وضع عشاء احدکم و اتممت الصلوة - چون نهاده شد طعام یکے از شما و بر پا کرده شد نماز و تکبیر بر آورده شد
 فانه و با عشاء یسب آغا ز کنیه بطعام - ولا یجمل - لفتح یا و سکون عین و فتح جیم یعنی شتابی نکند آنکس بر آن سه نماز -
 حتی یفرغ منه - تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و عشاء بفتح عین طعام شبانگه ای خوردن و تخصیص بدان حکمت آن است
 که عادت عرب در طعام تغذی و نقشی است که در چاشندگاه و شبانگاه بخورند و وقت نماز جز در صورت دوم نبوده ظاهر نیست
 که امر بابتدای طعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا غلبه گرنگی تا باعث بر شغل باطن نگردد - و کان ابن عمر
 یوضح له الطعام و یقام الصلوة - و بود ابن عمر رضی الله عنهما که نهاده می شد بر آن سه طعام و تکبیر بر آورده می شد
 بر آن سه نماز - فلا یاتها حتی یفرغ منه - پس نمی آمدن عمر نماز را تا آنکه فارغ می شد از طعام - و انه یسمع قراءة الامام
 و بدستی که ابن عمر هر آینه می شنید قرات امام را از جهت قرب منزل ایشان از مسجد شریف و این عمر موصوف است
 بکمال سنت و اتباع و وجود این فعل باز و ناشی از کمال استقامت و تکلیف است - متفق علیه - و عن عائشة
 رضی الله عنها - انها قالت سمعت رسول الله - روایت است از عائشه که و گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
 علیه و سلم یقول - میگفت - لا صلاوة بحضرة طعام - نیک نیست نماز و حضور طعام و در بعض نسخ الطعام - و لا یؤید فقه
 الاخصیان - و نه در حالتی که و معنی مصلی مدافعت میکنند و زور می آرند و ارجل و غائط که موجب نقصان وضو
 و شغل خاطر است و اگر تنگ گردد وقت چنانکه اگر مشغول گردد بدان وقت بیرون میرود و بگزارد و چنانکه است ذکره الطیبی -
 رواه مسلم - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نیت الصلوة فلا صلاوة الا المكتوبة - چون اقامت

کرده شد نماز پس جائز نیست مگر نماز فرض خواه شروع در نفل کنند یا نشسته نماند - رواه مسلم - و از اینجا معلوم می گردد که سنت فجر نیز چون تکبیر بر آورده شد مقید نشود بلکه موافقت امام کند و جماعت در آید و باین قابل سنت شافعی و نزد ما اگر اند که یک رکعت با امام خواهد یافت سنت بگزارد پس ازان و آید اما بر دو مسجد بگزارد و در وصف جماعت از جهت امکان جمع هر دو فضیلت اما اگر ترس فوت هر دو رکعت باشد جماعت در آید که ثواب جماعت عظیم ترست و شیخ ابن الممام گفته است که اگر امید دریافت امام در تشهد دارد و بعضی گفته اند که حکم ادراک رکعت دارد و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و هر قول محمد اعتبار ندارد چنانکه در جمعه و گفته اند که آنچه منقول است از نقیبه اسمعیل زاهد که می باید شروع کند در سنت فجر پس ازان قطع کند آن را پس لازم گردد و بشروع و واجب گردد قضا بعد از تمام کردن نماز دفع کرده است آن را امام خسر می که این شروع است در عبادت به قصد افساد و ابطال عمل قصد منتهی عنده است اگر چه بقصد اداسه یا دیگر باشد و دفع مقصود مقدمست جلب مصلحت بدانکه در حرم شریف ابتدا باین امر لازم آمده است بر حنفیه در چهار نماز و بر شافعیه در نماز مغرب که شافعیه نماز فجر نیز و ایشان به سنت مشغول شوند یا نشسته مانند بعضی از ایشان نماز قضا اگر داشته باشند همراه امام کنند و بعضی نماز نفل بگزاردند یا جماعت و بعضی هم (ه) شافعیه گردانند و در اقتدای حنفی باشند شافعی سختی است و کاتب جردون نیز در ابتدای اقامت آن مقام شریف متردد و متذبذب بود و تارة تارة عمل سبکیه ازین طریق میکرد شکایت حال بحضرت شیخ برادر خود متذبذب را بنمود و آید و بر مذہب خود مستقیم باشد و از شیخ بزرگ نقل کردند که ایشان میفرمودند علما پیش از ما چیزی قرار داده اند و ترتیبی نهاده بر همان باشند و وحدت وجهت از دست مذہب ایشان دانند که قرار داده اند پس بفرموده شیخ بر همین طریق تعیین کرد و از متذبذب برآمد - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استأذنت امرأة أحدكم الى المسجد فلا ينعها وقتها - که طلب اذن کند و اجازت طلب زن یکے از شما بسوی مسجد پس باید که منع نکند آن زن را و باز نرود و از رفتن بسوی مسجد برآید و دریافت نماز جماعت و گفته اند که این حکم در سیزده مست که مشتهات نیست و نمی برد یا طیب و زینت و درین زمان مکرده است بر آمدن زنان برای جماعت از جهت فساد زنان و تیر بر آمدن زنان در آن زمان بقصد تعلیم شرائع بود و احتیاج نیست بدان درین زمان از جهت شیوع و اشتها را احکام شریعت و مستحکال زنان اولی است متفق علیه و عن زینب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت است از زینب که زن عبد الله بن مسعود بود و صحابه است روایت کرده است از دوسه زوج وی و ابو سعید خدری و ابو هریره و عائشه گفتند ما را آن حضرت - اذا شهدت أحدكم المسجد فلا تمس طيبا - چون حاضر شود یکے از شما مسجد را پس باید که ساس نکند چیزی خوشبورا - رواه مسلم - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا امرأة اصابك بخور فلا تشم منها حتى الآخرة - هر نه که برسد بخور را پس باید که حاضر نشود با نماز عشاء را و بخور بچشم با و خفت خاک گرفتن و دو طیب سوخته و بفتح با آن چیزی که او را بسوزند و دو و او را بگیرند در جامه و در بدن مثل عود و عنبر و حبان و در آید عشای آخره

نماز عشا است و قید آخره براسے آن است کہ گاہے بر نماز مغرب نیز اطلاق عشا میکنند و تخصیص ذکر عشا ی آخره بہت است کہ وقت تاریکی است و وقوع فتنہ در وی بیشتر و نزدیک تر است نہ براسے تخصیص حکم چنان در روایت مسلم

الفصل الثانی عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یتمتعوا النساء کم النساء جد و یوتن خیر لمن منع تکفیر زن ان خود را مسجد را یعنی زن ان اگر کسی بیان منع نکند و لیکن اگر در خانه یا بگزارد بہتر و خانه اسے شان بہتر است مرا ایشان را۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوة المرأة

فی بیتھا افضل من صلواتھا فی حجر تہا۔ نماز زن در درون خانہ اش قاضی تر است از نماز سے در حجرہ اش حجرہ وصال بمشی ناخیمہ بمعنی خانہ خرد آید و این جائز تفسیر کردہ اند بعضی بیت و از زن العرب منقول است کہ مرا و حجرہ چیزی است

کہ در اسے خانہ یا بسوے اوست مصدوق این معنی یہاں صحیح خانہ است۔ و صلواتھا فی حجر تہا افضل من صلواتھا فی بیتھا۔ و نماز زن در حجرہ عشا افضل است از نماز سے در خانہ اش و مخدع کبیر میم و فتح آن و گاہے ضم نیز و ہند و فتح

وال خانہ درون خانہ کہ نہادہ می شود در سے المتعہ تفسیر از جنع بمعنی اخفا یعنی زن نہر حید نہان تر و درون تر بگزارد بہتر و مناسب تر۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابی ہریرۃ قال انی سمعت جی ابا القاسم۔ گفت ابو ہریرہ کہ من شنیدم

محبوب خود را کہ ابوالقاسم است و حب کبیر خا و تشدید یا بمعنی محبوب۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ لا تقبل صلوة امرأة تطیبت للزوج۔ پذیرفتہ نمی شود و نماز خطے کہ خوشبو سے کردہ است براسے درآمدن بسجده حتی لغسل غسلا

للجمابة۔ تا آنکہ غسل کند محو غسل او کہ براسے جنابت میکند مقصود شستن بدن است از طیب و تعبیر غسل جنابت اشارت است بآنکہ طیب براسے درآمدن در مسجد ہر گاہ کہ سہی و هیچ شہوت است در حکم جامع است و لهذا تفسیر کردہ آن را بر بنا طیبی گفتہ

کہ این بر تقدیر سے است کہ طیب تمامہ بدن را مالیدہ اما اگر موضع معین را مالیدہ یہاں موضع معین را بشوید۔ رواہ ابو داؤد و روی احمد و انسائی نحوہ۔ وعن ابی موسیٰ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل عین زانیۃ بہ

ہر چشم کہ بنظر بد نگرد و شہوت در زن یا مرد بیکانہ نگاہ کند زنا کنندہ است بزنا سے چشم۔ وان المرأة اذا استعطت فمرت بالمجلس۔ و بد رستی کہ زن چون خوشبو سے بالابس بگزرد مجلس کہ در وی مردانہ و خواہد کہ خود را با ایشان بنماید بنظر شہوت۔

نہی کند او کہ بالابس آن زن چنین و چنین است یعنی زانیۃ۔ رواہ الترمذی و ابی داؤد و انسائی نحوہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوما۔ روز سے۔ الصبح۔ نماز باید او را فلما سلم

قال اشاہ فلان۔ پس ہر گاہ کہ سلام داد گفت آیا حاضر است فلان کس نام شخصے را برد۔ قالوا لا۔ گفتند حاضر نیست۔ قال۔ باز گفت۔ اشاہ فلان۔ نام کسے دیگر را برد۔ قالوا لا۔ این بار نیز گفتند حاضر نیست۔ قال ان یاتین الصلوة یتین

انقل الصلوات علی المنافقین۔ فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشا اگر ان ترین نماز ہاست بر منافقین و ضم عشا با صبح بقرینہ حال بود یا علم سابق بدان دو شستن و ازینجا مفہوم می گردد کہ آن دو شخص کہ حاضر نشدند موسیٰ بود و یافق و اعظم

اولیٰ قلمیون باقیہا لا یمتدوا ہا ولو حیوا علی الکرب۔ اگر میدانستید تو اسے کہ درگزاروں این و نماز است ہر آئینہ می دید
 این و نماز را برانزہا سے روندہ یعنی اتمان و خیزان و جبہ و راصل بر دستہا و زانو ہا راہ رفتن و بعض گفتہ بر دستہا
 و شکم رفتن و فی الصرح جو غیر بدن کو دک۔ وان الصفۃ الاول علی مثل صفۃ الملائکۃ۔ و بدستی کہ صف اول از نماز دانند
 صف فرشتگان است و فضل و شرف کہ بدرگاہ کبریا سے الٰہی الیتادہ می باشند۔ ولو علمتم ما فضیلتہ لا بتدرتوہ۔ اگر میدانستید
 کہ چیست فضیلت صف اول ہر آئینہ شتابی میکردید و می شناختید دریافتن آن را در سبیل بدان۔ وان صلوة الرجل
مع الرجل از کے امن صلوة وحدہ۔ و بدستی کہ نماز گزاروں مرد با یک مرد پاکیزہ تر و گوارندہ تر و فاضل تر است از گزاروں بی تنہا
 و صلوة مع الرجلین از کی من صلوة مع الرجل۔ و نماز دوسے با دو مرد فاضل تر است از نماز دوسے با یک مرد۔ و اکثر خواہد
 الی المرد تقاسے۔ و ہر چہ بسیار است از جماعت پس آن دوست دامنہ شدہ تر است بسوسے خدا و بیشتر است از روی
 ثواب۔ رواہ ابو داؤد و النسائی۔ و عن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من ثلثۃ فی قریۃ ولا بدو لا تقام فیہم
 الصلوة۔ نیست سہ مرد و رویتے یا در بادید کہ بر پا کردہ نمی شود در میان ایشان نماز یعنی جماعت۔ الا قد استحو علیہم الشیطان
مگر آنکہ چہ روئی گردد غالب می آید بر ایشان شیطان۔ فلیک بالجماعۃ۔ پس بر تو باد کہ لازم گیری جماعت را۔ فانما یکل
 الذئب القاصیۃ۔ زیرا کہ نمی خورد گرگ مگر شاستے را کہ در افتادہ است از رمہ و تنہا گشتہ و بعض گفتہ اند کہ این حدیث دلالت دارد
 بر بودن جماعت فرض کفایت فافہم۔ رواہ احمد و ابو داؤد و النسائی۔ و عن ابن عباس قال قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم من سمع المناویٰ فلم یمنعہ من اتباعہ عذر۔ کہے کہ بشنود بانگ نماز را پس باز ندارد و اورا پیروی کردن آن
 و کسی حاضر آمدن هیچ عذر سے وہمانہ۔ قالوا۔ گفتند و پرسیدند صحابہ در میان کلام آن حضرت کہ۔ وما العذر۔ چیست عذر
 کہ بوجد آن کہے را در حاضر نیامدن معذوری توان داشت۔ قال خوف۔ فرمود ترس ہلاک یا زبیاں از دشمن یا روندہ و شال
 آن۔ او مرض۔ یا بیماری و ضعف کہ بوجد آن نمی تواند آمد۔ لم تقبل منہ الصلوة الٰہی صلی۔ قبول کردہ نمی شود از وی نماز سے
 کہ گزاردہ است بے جماعت اگر چہ در مسجد بود این حدیث بظاہر خود دلالت دارد بر فضیلت جماعت یا این تاکید و مبالغہ است
 در اہتمام بدان و اللہ اعلم۔ رواہ ابو داؤد و الدارقطنی۔ و عن عبد اللہ بن ارقم۔ صحابی است اسلام آوردہ سال
 فتح و کاتب وحی بود و کاتب ابو بکر و عمر بود و تولیت بیت المال می کرد بر اسے عثمان بے اجرت بعد از ان استعفا نمود و ان
 قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت شنیدم آن حضرت را کہ می گفت۔ اذا قیمت الصلوة و وجد احدکم
الخلل۔ وقتے کہ بر پا کردہ شود نماز و تکبیر بر آورده شود و بیاید یکے از شما حاجت بر رفتن دین تو ضا ہر اسے بول یا غائط
 بطریق مدافعت۔ فلیبدا بالخلل۔ پس باید کہ آغاز کند بر رفتن بسوسے خلا یعنی اگر چہ فوت گردد جماعت چہ امر طہارت
 و تکمیل آن اہم و اقدم است از جماعت۔ رواہ الترمذی و روی مالک و ابو داؤد و النسائی نخوہ۔ و عن ثوبان
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلاث لا یحل لاحد ان یتعملن۔ سہ خصالت است کہ حلال نیست هیچ کی را کہ کند نماز را۔

لا یومن بیل قوماً یخص نفسه بالعدم و یمنونہ۔ امامت نکلند مروتے گردے رہے را پس مخصوص گردانند نفس خود را بدعا یعنی دعا
لصیغۃ واحد کند کہ مخصوص ہوے گرد و بلفظ جمع نکلند تا شامل قوم نیز گردد۔ فان فعل ذلک فقد خانہم پس اگر کیند آن یا
پس تحقیق کہ بے امانتی و بے دیانتی کروا ایشان را و لا یظن فی قعر بیت قبل ان یستاذن۔ و نگاہ نکلند در درون خانہ
پیش از آنکہ طالب اذان کند براسے درآمدن۔ فان فعل ذلک فقد خانہم پس اگر کیند آن را پس تحقیق بی امانتی کروا ایشان
را و لا یصل و یوحقن حتی یخفف۔ و باید کہ نماز نکرار و دو حال آنکہ دی باز دارندہ است بول را و حقن بول باز داشتن بول در
حکم است باز دارندہ غلط و اورا حقب گویند براسے موجودہ تا آنکہ سبک شود۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی بخوہ۔ و عن
جابر قال قال رسول اللہ صلی علیہ وسلم لا تخرؤا الصلوٰۃ لطعام ولا لغيرہ۔ تاخیر نکنید نماز را از جهت طعام نماز جهت
غیر طعام و گفته اند کہ این محمول است بر اخرج نماز از وقت یا بر عدم حضور طعام و قرب حضور و آنکہ در حدیث سابق است
بر تقدیر حضور طعام است و بعض گفته اند کہ نہی در حقیقت راجع بعدم احضار طعام است یعنی در وقت حضور نماز حاضر
نہی باید آورد طعام را تا موجب تاخیر نماز نگردد۔ رواہ فی شرح است

الفصل الثالث۔ عن عبد اللہ ابن مسعود قال لقد رايتنا و ما یختلف عن الصلوٰۃ الا منافق ف من علم
لنفاقہ۔ گفت ابن مسعود ہر آئینہ تحقیق و استیم خود را و صحابہ دیگر را کہ حکم میکردیم باینکہ واپس نہی ماند از نماز بجاعت مگر
منافقی کہ تحقیق معلوم بود و ظاہر بود لفاق وی و آنکہ پنهان بودے لفاق و سے آن نیز یختلف نمیکرد۔ او مریض یا بیمار
کہ اصلا طاقت و قدرت نہ داشت کہ بے سجود بیاید۔ ان کان المریض لم یسئ بہن جلیس۔ تحقیق بود بیمار کہ راہ میرفت میان
و مرد و تکیہ کردہ بر ایشان حتی یا فی الصلوٰۃ۔ تا آنکہ می آمد و در سجود براسے نماز و ظاہر این کلام دلالت دارد بر وجوب
جماعت۔ و قال ان رسول اللہ۔ و گفت ابن مسعود کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم علمنا سنن الہدی تعلیم کرد ما را سنن
کہ اخذ آن و عمل کردن بدان موجب ہدایت و رسیدن بدرگاہ قرب و رضائے الہی تعالیٰ است و اکثر اطلاق این لفظ
بر سنن موکدہ آید و غیر موکدہ را سنن زوائد گویند۔ و ان سنن الہدی الصلوٰۃ فی السجد الذی یؤذن فیہ۔ بدرستی کہ از جملہ
سنن ہدائے سنن نماز کردن و در سجودے کہ اذان گفته شدہ است و روستے این قول دلالت دارد بر آنکہ جماعت
سنن است نہ واجب مگر بسنت اینجا طریقہ مسلم کہ در دین مراد دارند یا آنکہ ثبوت وجوب اولیبت است۔ و فی رد
قال من سرہ ان یلقی اللہ غذا مسلماً۔ و در روایتی آندہ است کہ ابن مسعود گفت کہے کہ خوشحال میگردد و اندازد و بخور
کہ ملاقات کند خدا سے را و پیش آید مراد از مسلمان کامل۔ فلیحفظ علی ہذہ الصلوٰۃ الخمس۔ پس باید کہ نگاہ بانی کند
برین نماز ہائے پنجگانہ ظاہر سیاق حدیث درین است کہ مراد گرداردن آنها باشد جماعت چنانکہ دلالت دارد بر
قول او۔ حیث نیادی بہن۔ یعنی بگذارد آنها را در جاسے کہ آواز داده می شود و خواندہ می شود برای آنها یعنی مسجد۔
فان اللہ شرع لیسلم سنن الہدے۔ پس بدرستی کہ خدا سے تعالیٰ مشروع کرده و راہ نہادہ است براسے پیغمبر شما

طریقہ ہاے ہدایت را۔ و آنہن من سنن الہدے۔ و بدستی کہ گزاردن این نماز ہاے پنجگانہ از جملہ آن طریقہ ہاے۔
 و لو انکم صلیتم فی بیوتکم کما یصلی ہذا الخلف فی بیتہ۔ و اگر ثابت شود کہ شاگرد دید نماز را در خانہ ہاے خود چنانکہ سیکر ادین
 شخص واپس ماندہ و دور افتادہ از محل قرب و خیر ظاہر شخصہ بود کہ جماعت حاضر نمیشد و در حاشیہ نوشتہ اند کہ حاکمے بود
 و در نہ منافق نشان و اعدا علم۔ لکن کہ منہ نبیکم۔ ہر آنکہ ترک کردید شائست پیغمبر خود را۔ و لو ترک منہ نبیکم فضلکم اگر
 ترک کردید سنت پیغمبر خود را ہر آنکہ گمراہ شدید۔ و امن رجل تکیفہ فحس الطہور۔ و نیست پیچ مردے کہ طہارت کند از وضو
 یا غسل پس نیک کند بشرائط و آداب کند طہارت را۔ ثم یعداے مسجد من ہذہ المساجد۔ پستہ قصد کند و برو بسوسے
 مسجدے ازین مساجد۔ الاکتب الہد لکل خطوۃ بخطوۃ حستہ۔ مگر آنکہ بنویسد خداے تعالیٰ مرا و راہبر گام کہ میزند
 نیکی عظیم و ثوابے جزیل۔ و رفقہ بہا و رجہ۔ و بلند گرداند بہر گام پایہ ارجمند در درگاہ قرب و کرامت۔ و حظ عنہ بہا
 سیتہ۔ و فرود کہ گرداند پوسے بدی را و مفر گرداند آن را بدان۔ و لقد رأینا ما یخلف عنہا الامنافق معلوم النفاق۔
 و تحقیق دانستیم خود را و صحابہ را و خلف نمیکرد از ان مگر منافق کہ معلوم بود نفاق وے۔ و لقد کان الرجل یوتی بہ ہادی
 بین الرجلین حتی یقام فی الصف۔ و تحقیق بود مرد و بیارے کہ آورده می شد در حالتی کہ تکیہ میکرد و میل می کرد از غایت ضعف
 میان دو مرد تا آنکہ ایستادہ کردہ می شد و در صف نماز ہما دات کسے را بدو تن آوردن چنانکہ یکے بزرگ جانب باشد و دیگری
 بر جانب دیگر۔ رواہ مسلم۔ و عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لولا ما فی البیوت من النساء والذریۃ۔ گفت
 آن حضرت اگر نمی بود چیزے کہ در خانہ ہاے از زنان و ذرہان۔ انمت صلوة النساء و امرت فیتاتی بحرقن ما سفے
 البیوت بالنار۔ ہر یکم نماز عشا را و امریکم خادمان خود را کہ بمبالتہ می سوختند چیزے را کہ در خانہ ہاے از متاع
 بائش بلکہ آن مردان را کہ مملکت اند و جماعت حاضر نمی آیند بائش ازینجا معلوم می شود کہ عقوبت تارک جماعت تحریم است
 و این عقوبت در پیچ جا واقع نشدہ است مگر در نیجا و در خیانت از غنیمت بعض گویند نیجا نیز ہوا تہدید شد بحدیث حقیقت کلام
 مراد نیست و اعدا علم۔ رواہ احمد۔ و عنہ قال امرنا رسول اللہ۔ و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت اگر دمارا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 اذ انتم فی المسجد فنودی بالصلوۃ۔ و سنے کہ باشد شما در مسجد پس اذان گفتہ شود براسے نماز۔ فلا یخرج احدکم حتی یصلی۔
 پس باید کہ بیرون نیاید یکے از شما تا آنکہ بگزارد نماز را۔ رواہ احمد۔ بدانکہ درین باب ہا وایت متعددہ آمدہ چنانکہ در حدیث
 آیندہ و ابوداؤد و از سعید بن السیب نیز آورده کہ بیرون نیاید از مسجد پیچ یکے بعد از اند اگر منافق و دیگر آنکہ بیرون آوردن
 حاجت دوسے میخواہد رجوع را و این نہی در مذہب مامقیدست بآنکہ منتظم نباشد بوجود دوسے امر جماعت مسجد و دیگرہ الا کہ نیست
 زیرا کہ این در معنی تکمیل است اگرچہ در صورت ترک است و اگر پیش اذان گزارده است در عصر و مغرب و فجر برآمد اما در عصر و فجر
 از جهت عدم تنفل بعد از ایشان و اما مغرب از جهت عدم مشر و عیت نفل سہ رکعت و در ظهر و عشا ہم اگر برآید باکے بنود زیرا کہ
 وے با اجابت کردہ است و اعنی حق را یکبار اگر آنکہ مؤذن آغاز و تہمیر کند برین تقدیر نہ آید تا منہم بترک جماعت نگردد

ويزداد كنهه ويكر اعاده كنه الجته ونزد امام احمد اگر چه بجماعت گزارده باشند و نزد ما حديث نهى مقدم و راجح است از جهت
 زياوت وصحت آن و از جهت آنكه محرم مقدم است بر مباح يا محمول است بر ما قبل النبي از جهت جمع بين الاوليه و بعض اوقات
 استثنائے مذکور نیز در وديافته است و الله اعلم - وعن ابى الشعثاء بن شيبان معجمه وسكون عيين موهله و ثبائے
 مثلثه و بهر - قال خرج رجل من المسجد بعد ما اذن فيه - ابو الشعثاء انك از ثقات تابعين است گفت بيرون آمد و روى از مسجد
 بعد از آنكه اذان گفته شد در مسجد - فقال - پس گفت - ابوهريرة لما نه افقد خصى ابا القاسم - اما اين مرد پس به تحقيق گناه كند
 ابو القاسم را صلى الله عليه وسلم رواه مسلم - وعن عثمان ابن عفان - رضى الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من ادرك الاذان في المسجد - كسى كه در ياد او با نك نماز در مسجد ختم خرج لم يخرج لحاجة يستبر برون آيد در حالى كه بيرون نيامده است
 برائے كارے ضرورى - و هو لا يريد الرجعة - و دے نخواست باز آمدن را در مسجد - فهو منافق - پس دے منافق است
 و رجعت بفتح را و كسبر و در روايت است - رواه ابن ماجه - وعن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من سمع
 الاذان فليحجه فلا صلوة له - كسے كه بشنود اذان را پس اجابت نكند و در مسجد بنياز نيايد پس نسيبت نماز مرا و را - الا من عذر
 كذا از جهت عذر دے از اعداد كه سابقا شمرده شد - رواه الدارقطني - وعن عبد الله بن ابي مكرم - صحابي است مشهور
 كه اعمى بود - قال - گفت - يا رسول الله ان المدينة كثيرة الهوام والسباع - بدرستی كه مدنيه بسيار است و دے گزنده ها
 و درنده ها - و انا ضربه البصر - و من نابيا ام - فعل تجردى من رخصته - پس آيا مى يابى براى من رخصت در دين و آسانى
 كه روا دارى برائے من عدم حضور جماعت - قال بل تسمع حى على الصلوة حى على الفلاح - فرمود آن حضرت آيا مى شنوى
 اين كلمات را كه ميخوانند نماز و بشارت ميدهند بر ستگارى و در يافت مقصود و غرض شنيدن اذان است و تخصيص جعلت بين
 جهت است كه گفته شد - قال نعم - گفت عبد الله آراء مى شنوم - قال گفت آنحضرت - فحى هلا - پس اجابت كن و بيا -
 و لم يرخص - و رخصت نكرد گفته اند حى هلا كلمه است كه در مقام حش و استعجال استعمال كنند نواوه شد بجای اجب و حاشيه
 نوشته جيمس يعنى بيا و بشتاب و اين لفظ است مركب از حى و دل و دهر و كلمه تعجيل اند و چون وقف كنى حى هلا گوئى در و ابود
 كه در حال وصل تنوين و رارى دگوى حى هلا و تحقيق اين لفظ در باب اذان تيز گذرشته - رواه ابو داود و النسائى -
 و عن ام الدرداء قالت - گفت ام در دا كه زوجه ابوالدرداء است - دخل على - و رآمد بزم من - ابو الدرداء و ابو
 و حال آنكه دے در غضب در آورده شده است و خشنگين است - فقلت ما غضبك - پس گفتم من چه چيز در غضب
 آورده است ترا و باعث خشم تو چه است - قال - گفت ابو الدرداء - و الله ما عرفت من امراته محمد - بخدا سوگند
 نمى شناسم من از كار است محمد - صلى الله عليه وسلم شنيد - چيزى را - الا انهم يصلون جميعا - مگر آنكه ایشان
 نماز ميگزارند بجماعت يعنى و آن را نيز ترك ميكند - رواه البخارى - و عن بكر بن سليمان بن ابى حنيفة بفتح حاسے
 موهله و سكون مثلثه - قال ان عمر بن الخطاب - رضى الله عنه - فقه سليمان بن ابى حنيفة في صلوة الصبح - گفت كه

رضی اللہ عنہ کم کرو پیر مرا کہ سلیمان بن ابی حشمہ است و از کیا زمانہ بعین است و قرشی عدوی است در نماز صبح چنانچه
 نیافت و ندید و از راهی جماعت و حاضر نشد و سے برای جماعت نماز بامداد و ان عمر خدا الی السوق و بدرستی
 عمر زخم بود با ندو بجانب بازار و مسکن سلیمان بن السجد و السوق و جاسے سکونت و خانه سلیمان و در میان مسجد
 و بازار بود و فر علی الشفاء ام سلیمان پس بگذشت بر شفا بکسر شین و فا کہ نام مادر سلیمان است و از مہاجر اہل مدینہ
 بود و از عقل و نسا و فضل و غازیات ایشان بود و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد وی می آمد و قبول می کرد و
 گویند کہ نام وی لیلیہ بود و شفا لقب بود کہ بروی غالب آمدہ - فقال لہا لم اری سلیمان فی الصبح - پس گفت عمر شفا
 را ندیدم سلیمان را و در نماز صبح سبیش چہ باشد - فقالت انہ با ت یصلی فلیقبہ عینہا - پس گفت شفا کہ سے یعنی سلیمان
 شب نماز کرد پس غالب آمد و او را و چشم او بچہ غلبہ کرد خواب بروی - فقال - پس گفت عمر - لان اشد
 صلوة الصبح فی جماعة احب الی ان اتوم لیلۃ - ہر آنکہ حاضر شدن من نماز بامداد و در جماعت و دست داشتن شدہ
 است بسوے من از قیام من در شب و گزاردن نماز در شب و درین دلیل است کہ نماز صبح جماعت گزاردن
 فاضل تر از نماز شب و تہجد است و لہذا گفتہ اند کہ اگر قیام بیل موجب ثقل در نماز فجر گردد ترک آن ارے است رواہ
 مالک - وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اثنان فاقوا فقاما جماعة - و کس و کس
 بالارے آنرا و بیشتر از انہا است جماعت است اگر دو کس باشند یکے امام شود و دیگرے مقتدی جماعت حاصل میشود
 رواہ ابن ماجہ - وعن بلال بن عبد اللہ بن عمر بن ابیہ قال قال رسول اللہ - بلال کہ یکے از پسران عبد اللہ
 بن عمر بن الخطاب است تابع مدنی صالح الحدیث رضی اللہ عنہم روایت می کند از پدرش کہ گفت گفت پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم لا تمنعوا النساء من المسجد - منع نکنید زنان را از مسجد - پس گفت بلال
 اذا اسناؤکم و فیکم طلب اذن کنند زنان شمار اہر اسے رفتن بمسجد - فقال بلال و اللہ تمنعن - پس گفت بلال
 بخدا سوگند ہر آنکہ منع می کنیم ما زمان را از رفتن بمسجد - فقال لہ عبد اللہ - پس گفت عبد اللہ مرا و ابیہ از جہ
 و شدت - اتول قال رسول اللہ - میگویم من کہ گفتہ است پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم و تقول انت تمنعن - و
 میگوئی تو در برابر آن حضرت البتہ منع می کنیم ما - و فی روایت سالم عن ابیہ قال - و در روایت سالم بن عبد اللہ
 بن عمر از پدرش آمدہ کہ گفت - فاقبل علیہ عبد اللہ فسیبہا مسمحة سبہ مثکہ قط - پس پیش آمد بر بلال عبد اللہ بن عمر
 و شام کرد و او را دشنام کہ نشنیدہ بودم او را کہ دشنام کردہ بود او را مانند آن - و قال اخبرک عن رسول اللہ -
 و گفت خبر میدہم ترا از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم و تقول و اللہ تمنعن - و میگوئی تو و اللہ البتہ منع میکنیم ما زمان را
 و در بعض روایات آمدہ است کہ دیگر ہرگز عبد اللہ بن عمر بآن پسرخن نگفت و رضی نشد و در بخدایت دلیل است کہ
 رای معارض نمیکرد و نص را - رواہ مسلم - وعن مجاہد عن عبد اللہ بن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا تمنعن

رجل بلان یا تو المساجد - روایت میکنند چنانکه از علمای تابعین و قریب الشبان و اعلام دین است از ابن عمر که آن حضرت گفت باید که منع نکنی هیچ مردی که آن خود را از زنان مثل زوجه و ام و اخت و غیر الشبان از آمدن الشبان بمسجد با - فقال ابن عبد الله بن عمر پس گفت پسری که مر عبد الله بن عمر را بود که همان بلال باشد لیکن درین حدیث بهم آوردند و تعیین اسم نکرد - و اما آن سخن - پس بالیقین منع میکنیم ما و میگوایم زنی را که بمناسبت رود - فقال عبد الله بن عمر عن رسول الله - حدیث میکنم من ترا از پیش خدا - صلی الله علیه وسلم و نقول نه - و میگوئی تو این سخن را - بلکه عبد الله بن عمر پس کلام نکرد آن پسر را عبد الله تا آنکه مر عبد الله آن پسر و در نجد پیش هجران و لدیت از جهت ترک سنت - رواه احمد

باب تسویه الصفات

مراد بتسویه صفت آن است که متصل بایستند و در میان فرجه نگذارند و پس و پیش نایستند و هموار بایستند و اگر صفوف متعدد باشند بر سمت واحد قیام نمایند و در رنگ خطوط متوازیه که نمیدر میان الشبان برابر باشد در عین ترتیب نمایند و این از ادب ظاهر است که ترک آن موجب اختلال احوال طین است کما قالوا النظام عنوان الشبان چنانکه در حدیث بیاید که برابر بایستند و اختلاف نکنند تا مختلف نگردد و ولما شایسته شایسته شرح آن کرده شود

الفصل الاول - عن عثمان بن عفیم بن - بن بشیر - بن فتح با و کثیر شین از صفار صحابه است تولد او بر سر چهارده ماه از هجرت است و در اول مولود است و در انصار بعد از هجرت چنانکه عبد الله بن زبیر اول مولود است از مهاجرین و در وفات آنحضرت هشت ساله و هفت ماهه بود اهل مدینه میگویی که او را از آنحضرت صلوات الله علیه عراق صحیح میدادند صلوات الله علیه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسوی صفوفنا بود آن حضرت که برابر میکرد و همواره ما را یعنی در نماز - حتی کما نایسوی بها القدر - تا آنکه گویا برابر میکرد با آن صفوف قدر را قدر جمع قبح بکسوفات چوب پیش از آنکه بر و پیکان نشانند و بعد از پیکان نشانند هم خوانند و آن مثل است در راستی و همداری که بوی چیزها برابر است و همدار گردانند و در اینجا مبالغه است که صفت ما را بمانند است و برابر میکرد که تیر ما را بوی است و همدار و آن کرد و بعضی شاعران گویند اینجا عبارت مجمل بر قلب است و معنی آنست که گویا برابر میکنند آنها را بقدر - حتی رای انا قد عقلنا عنه - تا آنکه دید و دانست آنحضرت که ما به تحقیق نمیدیم و آموختیم از قول و فعل وی این سنت دین ادب را و زبیر بن عوف - یوم فقام - پسر زبیر بن عبد الله آن حضرت روزی از خانه پس بایستاد - حتی کما وان کثیر تا آنکه نزدیک بود که تکبیر بر آورد بر اے احرام - برای رجلا با و یا صدره من الصف - پس دیدم مردی را که ظاهر و سیردن است سینه آن مرد از صف - فقال عباد بن ریحان بن عوف - پس گفت ای پندگان خدا هرگز نمیدانید که برابر و همدار کنید شما صفها خود را - اولی الفتن الدین و جهرکم - یا آنکه به تحقیق مخالفت می اندازد خدا اے توانی در میان ذواتی شایسته که در حدیث ابی مسعود بیاید که اختلاف نکنید که مختلف گردد و ولما شایسته شما و آن سبب این است که در اختلاف و تقدم و توفیق

بعض بعض متماثل قلوب و محد و شب کینه و وحشت و آثار حد و است و شاید که آن منجر گردد و باختلاف کلمه وین و
 انحلال شکوت اسلام یا در ترک اطاعت و امتثال امر خدا و رسول او طریبان خلعت و کدورت است بر قلوب که سرایت
 می کند بظواهر و وجود آنکه شاید در دین سر و و خاصیت باشد در حد و اختلاف چنانکه از سابق احادیث ظاهر
 می گردد و بعضی گویند مراد بخلعت وجه آن است که بگرداند او را خدا را تعالی بجانب پشت یا سر کند بر صورت بعض
 جهانات چنانکه در مخالفت امام و اقصیه است که نمی ترسد آنکه بر میدارد و سر پیش از امام که بگرداند سر او را مانند
 سر حمار - رواه سالم - و عن النسن قال اقيمت الصلوة فاقبل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم بوجهه فكيف كنتم
 برايه نماز پس روئے آورد و بر ما و التفات کرد و بجانب ما روئے مبارک خود پیغمبر خدا - فقال - پس گفت - اقيموا
 لصفوكم و توجعوا و است کرد این صفا سید خود را و متصل با اینیت تا در میان فرجه نماز چنانکه سنگها و خشت های بنا
 بیکدیگر متصل می نشینند و در تمام نماز هم برین حال باشید و از آن خافل نشوید - فانی اراکم من وراء ظهري پس
 بر رتبه که من بنیم شما را پس پشت خود بدوید یا بصیر بطریق اعجاز و در نماز نورانی خاص حاصل می شد که بدان شکفت
 می گردید و تحقیق این معنی سابقا گذشت است - رواه البخاری - روایت کرد این را بخاری - و منصف علیه
 و در حدیث متفق علیه این چنین آمده است که - قال - گفت آن حضرت - انتموا الصفوف - تمام کنید صفها را - فانی
 اراکم من وراء ظهري - و تمام صفوف یا معنی تسویه آنهاست یا معنی آن که تا صف اول تمام نشود صف دوم
 نشان ند و بهتر آن است که شامل هر دو معنی آمده نمایند - و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و صفوكم فان
 تسوية الصفوف من اقامة الصلوة - برابر سازید صفها را خود را زیرا که تسویه صفوف از جمله اقامت نماز است که امر
 کرده شده است بدان واضح کرده شده است در آیات کثیره مثل تقيمون الصلوة و انتموا الصلوة و لتقيم الصلوة
 و جز آن و گفته اند که در هر موضع که حاج کرده شده است صلوٰۃ و فاعل را بآن اقامت است و اما اصل صلوٰۃ گاهی
 دوم بدان نیز آمده مثل فويل للمصلين الذين هم عن صلوٰۃهم ساهون متفق علیه - این حدیث در بخاری و مسلم هر دو است -
 الا ان عند مسلم - مگر آن است که نزد مسلم بجای لفظ من اقامت الصلوة - من تمام الصلوة - و اقصیه و مال معنی
 هر دو عبارت یک است - و عن ابي مسعود الانصاری قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یسبح منا کتب
 فی الصلوة - روایت است از ابی مسعود انصاری که از مشایخ صحابه است سوائے ابن مسعود رضی الله عنهما گفت
 بود آن حضرت که می کرد گفتن سوره یا را در نماز و بدست برابر و هموار می ساخت آنها را و تسویه میکرد و صف نماز را
 و یقول استواء ولا تختلفوا تختلف قلوبکم - برابر بشوید و موافق باشید و اختلاف نکنید پس مختلف گردد و لها
 شایع این گذشت یعنی بحدیث یا و تخلف لون و در بعض نسخ یلینی به ثبوت یا و لون تا کبر و بعض رواه بثبوت یا
 و سکون و سے نیز روایت کرده اند و گفته اند که این غلط است و ضواب آن است که صحیح است و لیکن نا درست

بنگم اول الاحكام والتمی - بیان ترتیب صفوف می کند و میفرماید باید که متصل شوند مراد وصف اول بالیستند خداوندان
 باو حق تعالی و احکام گاهست جمع جلم دارند یکسر و اجتناب ثبوت و وقار و حقیقت جلم حفظ نفس است نزدیکی ان غضب و قبل نیز نفس
 گفته با اعتبار از دم و گاهست جمع جلم دارند بضم معنی خواب پانچ و هجی بضم نون و الفج با جمع بنی معنی عقل زیرا که وی ناهمی است
 مراد از کاره شایسته و برحق اول از قبیل تاکید و تفسیر بود و حکمت در ایامی اهل عقل و فضل است که تا یاد گیرند کیفیت
 مسئلة و احکام آن را و برسانند بامت - ثم الذین یلوئهم - لیست آن کسانی که قریب اند با ایشان در رتبه چنانکه صبیان
 و آنها یکبارگی قریب ببلوغ اند که ایشان را امرای خوانند - ثم الذین یلوئهم - لیست آن کسانی که نزدیک متصل اند با ایشان
 چنانکه خنایه که علامت مروی و زبانی هر دو دارند و متین است که بعد از سه صفت نسا خواهد بود - قال - گفت
 ابو سعید - فانتهم الیوم اشبه اختلافا - پس شما امروز سخت ترید از روزی که اختلاف در کلمه و وقوع فتن و این بسبب ترک

تسویه صفوف و عدم امتثال امر شارع است - رواه مسلم - و عن یحیی العبد بن سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 لیکنی منکم اولوا الاحکام والتمی ثم الذین یلوئهم ثلثا - در حدیث ثم الذین یلوئهم راسه باز ذکر کرده است پس مراتب صف
 چهار خواهد بود و در حدیث سابق مرتبه نسا ذکر کرده از جهت تعیین آن ذکر کرده است در هدایه که صف اول برای مردان
 است بعد از رتبه صبیان بعد از سه نسا و ذکر نکرد صاحب هدایه خنایه را و شیخ ابن الهمام گفته است که صف خنای
 میان صبیان و نسا است کمترین است و در قایده و مذمب شافیه نیز همین است چنانچه در شرح شیخ مذکور است -

و انیکم و هذین است الاسواق - و در و در و از بدخودها از بلند کردن آوازها در مساجد چنانکه در بازارهای کنند یا مراد
 اختلاط با لغات یا صبیان و ذکر با ناسا است چنانچه مختلط می شوند در اسواق یا مراد آن است که در پیش از بازارها
 و اشتغال بکار باشد آن تا مانع آید از سبقت کردن بجاعت و انفصال با من و صف اول و بعض گفته اند معنی حدیث
 آنست که خبر کنید از نماز گزاران در بازارها و در مواضع که مانع آید از حضور قلب کثرت اصوات که باعث و هتایش
 جمع همیشه است و هوشه بمنه فتنه و تنوع و اضطراب و بخت جاعت مختلط نیز آید - رواه مسلم - و عن ابی سعید الخدری

قال یرای رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الصحابة ما خرا - گفتند و بد آن حضرت در باران خود پس ماندنی را یعنی در
 صفوف صلوای با در اخذ علم و طلب مزید و بر وجه اول معنی قول و سه - فقال لهم لقد مواب - پس گفت مرا ایشان را پیش
 بپرسید و در صف سابق بالیستند و التتموا ای - و آنچه کنید بمن یعنی بالیستند پس من متصل تا افعال را دیده بکنید و لیکن
 بکم من بعد کم - و باید که آنچه کنید شما و متابعت نماید شمارا کسیکه پس شما ایستاده است زیرا که صف پسین متابعت
 پیشین میکند و افعال او را دیده است که شماست که سابق اند اسبق اند در علم باحوال امام و حرکات و سکنات و سه
 و اسبق و اسرع اند و متابعت و سه - و لایزال قوم یثاخرون حتی یؤخروهم الله - هم خیزند و قومی که پس می ایستند و در
 صفوف تا آنکه پس می ایستند ایشان را خدا از عظیم توایب و فضل محبت خود و بزرگ ثلثی پیشتر بنید قدم و سادرت نماید و طلب

علم و معرفت و کتاب فضائل و کمالات و اقتدایکند درین باب بمن که با وجود مرتبه رسالت و غفران ذنوب
 تا تقدم و تا آخر چگونه مبالغه میکنم و عمل و ریاضت و طلب یا این بیان تقدم و مزید طلب نیست یعنی تقدم و تجاوز بر طلب
 همین است که ابتلع من کیند قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و یحبکم الله و چون شما کامل شوید و درین کسب و بیان
 میکنید و دیگران که پس از شما بیایند متابعت شما کنند یا این امر ب دیگران است که ایشان نیز در طلب تطهیر متابعت شما کنند و
 هر که او را اقتدا و از طلب سختی کرد و در آن دور افتاد و از مرتبه قرب و وصول شمر تو راه زنی از آن مغذوری و قدره که
 زوایین در که برو نکشودند و هر قدر که تو امید تقصیر نکنی طبیعت اندرین راه گران چنان کنی دست و پای زن زریان
 کنی و ظاهر عبارت حدیث در همین معنی است و لیکن بعضی محدثان آن را در باب تسویه صفوف آورده اند و آن نیز در
 طلب قرب و کمال است و لیکن مخصوص نیست بآن و الله اعلم - رده مسلم - و عن جابر بن سمره قال خرج علينا رسول
 الله کفیت جابر بن سمره که صحابی عامری و ابن اخت سعد بن ابی وقاص است بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا - صلی الله علیه
 و سلم فرآنا حلقا - پس دید ما را حلقه حلقه نشسته هر چند کس یا باریان و مخصوصان خود نشسته و حلق بکس جامع حلقه و
 بفتح حا و سکون لام مثل بدره و بدر و قصعه و قصع لغت مشهور این است و بعضی گفته اند بفتح حاست مثل ترمه و ترمه و حلقه
 بفتح لام نیز آمده و جمع وی حلقی و خجبتین و بعضی از علما لغت آن را منکر اند - فقال بانی اراکم غریب چیست مرا که می بینم شما را
 حلقه حلقه نشسته افکار است بر ایشان در نشستن برین حالت که علامت تفرق قلوب و اختلاف و مبايئت آنهاست
 و موجب دشمنی و در آن است و عزیزین جمع عزه بکسر و تخفیف گروه محتج از مردم و در باب الجمع باید که این تخیل روز جمعه بود
 در وقت خطبه یا پیش از نماز - ثم خرج علينا - پیغمبر بیرون آمد آن حضرت بر ما بار دیگر - فقال الا تصفون کما تصف
 الملائكة عند ربها - پس گفت آیا صف می بندید چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود و نزد قیام برای
 طاعت و این در نماز خواهد بود - نقلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله کیف تصف الملائكة عند ربها - چگونه صف می بندند
 فرشتگان نزد پروردگار خود - قال یتیمون الصفوف الاولى و تیراصون فی الصف - گفت تمام میکنند صفهای نخستین
 را و پیوسته بیکدیگر می ایستند و صف اگر گوی صف نخستین یک خواهد بود و جمع آوردن بچه ملاحظه است جوایش آنکه
 ملائکه هر جا در آسمان و در هر لقیه بر زمین صفهای می بندند و در هر جا صف نخستین را تمام میکنند - رده مسلم - و عن
 ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر صفوف الرجال اولها و شرها آخرها - بهترین صفهای
 مردان نخستین آنهاست و بدترین صفهای مردان پسین آنهاست - و خیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها - و بدترین
 صفهای زنان پسین آنهاست و بدترین صفهای زنان پیشین آنهاست یعنی مردان باید که در پیش صف می بندند و مقدم
 باشند بر صف زنان و زنان پس و تا آخر از مردان چنانکه در ترتیب صفوف گذشت - رده مسلم
 الفصل الثانی - عن الش قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رصو صفوفکم - پیوسته و استوار کنید

صفہاے خود را در رنگ استوار کردن بنا و پیوستہ نهادن تنگ و خشک آن - و قار بواستینیا - و نزدیک کنسید
میان صفہا و نزدیک بہم بایستیدن ہیست از فرجہ - و حاذوا بالاعناق - و برابر کنند گردن ہارا ہیست از پیش و
پس ایستادن - نو الذی نفسی بیدہ انی لاری الشیطان یدخل من خلل الصف - پس شوگند بخدای کہ بقضای قدرت
من در دست قدرت اوست بدرستیکہ من ہر آئینہ می بینم شیطان را کہ می در آید از کشادگی و رختہ صف - کاہتا
الحزف - گو یا کہ آن شیاطین حذت اند بجائے حملہ و ذال کچہ مفتوحین و فاگو سفندان سیاہ ریزہ از گو سفندان
حجاز و بین کذا فی شرح الشیخ و تفسیر کردہ است آن را دے در حدیث ابی امامہ کچہ پامی پیش کہ خرد اند و در روایتی کہنا

بنات حذت گو یا کہ اتنا و ختران حذت اند - رواہ ابو داؤد - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتوا صف
المقدم - تمام کنند صف پیش را - ثم الذی یلیہ - پشتر تمام کنند صف را کہ متصل است و بعد از اوست مرا و جز صف اولی
ست نہ تانی - فاما کان من نقص فلیکن فی الصف الموتر - پس اگر باشد از کمی و ناتمامی باید کہ باشد در صف پسین سداہ

ابو داؤد - وعن البراء بن عازب قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ و ملائکتہ یصلون
علی الذین یلون الصفوف الاولی - بود آن حضرت کہے گفتند بدرستی خداے تعالی و فرشتگان وے درود
میں فرستند بر کسانیکہ متصل اند صفہاے پیشین را چون فضیلت صف اول بسیار بیان کرد اشارت کرد بفضیلت
صف دوم نیز کہ متصل است کہ بعد از صف اول اورا نیز فضلی است بر صفہا می دیگر کہ پشتر از دستیار و بالذین

یلون الصفوف الاولی کسانیکہ ایستادہ اند در ان لیکن ابن حنفی خلاف ظاہر لفظ است و اللہ اعلم - و ما من خطوط
احسب الی اللہ من خطوط ہمیشہا یصل بہا صفاء - و نسبت سچ گامے دوست و اشتہ شدہ تر بسوے خدا از گامے کہ
برود بسوے تائب پیوند بسوے صف را یعنی اگر در صف فرجہ باشد برود در انجا و بایستد و صف را پیوستہ گرداند
و تشبہا و تفصیل بتاء خطاب نیز روایت کردہ اند - رواہ ابو داؤد - وعن عائشہ قالت قال رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ و ملائکتہ یصلون علی مابین الصفوف - بدرستیکہ خدا و فرشتگان وے درود
میں فرستند بر جانب ہاے دست راست صفوف یعنی بر کسانیکہ در جانب مابین ایستادہ اند و گفتہ اند کہ ایستادن
بر مین امام اگر چہ دور باشد از وے فاضل تر است از ایستادن بر یسار و اگر چہ نزدیک بود وے و بعضی

از علمائے شافعیہ گفتہ اند کہ این در بنجر مسجد شریف است و در وے ایستادن بجانب یسار امام فاضل تر است
کہ قبر شریف در ان جانب است رحم اللہ فائکہ - رواہ ابو داؤد - وعن النعمان بن بشیر قال کان رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسوی صفوننا اذا قمنا الی الصلوٰۃ - بود آنحضرت کہ برابر میکرد و در دست یساخت صفہا
ما را و قیبتکہ می ایستادیم در نماز بام یا بدست چنانکہ گذشت - فاذا استوینا کہر - پس چون برابر می شدیم و خوب
می ایستادیم در نماز تکبیر بر آورد و برائے احرام - رواہ ابو داؤد - وعن النس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

يقول عن كونه اعتمدوا اسود واصفونكم - بود آن حضرت می گفت از جانب دست راست خود راست با سبب برابر
کنید صفهای خود را - وعن يساره اعتمدوا اسود واصفونكم - و از جانب دست چپ نیز می گفت از جهت غایت اتمام
و احتیاط در این - رواه ابو داود و سوعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خياركم اليكم
مناكب من الصلوة - بهترین شما کسانی اند که نرم ترست گفتاے ایشان در نماز این را بچند وجه معنی گفته اند یکی
آنکه متقا و ترست هر کس را که گفت او را که بیرون برآمده است از صفت پیش و پس کشد تا برابر گردد و صف بعض
گفته اند که اگر یکدیگر خواهد که در صف در آید منع نکند او را و بگذارد که در آید خصوصاً که برای سد خلل صف و فرجه آن در آید
و گویند که این منکب کنایت از سکون و خشوع و سکینه و وقار است - رواه ابو داود

الفصل الثالث عن انس قال قال كان النبي - بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقول - می گفت - استودوا استودوا

استودوا - سه بار مکرر میگفت برابر است و درست با سبب در صفت نماز - فوالذي نفسي بيده اني لاراكم من خلفي كما اراكم
من بين يدي - پس سوگند بخدا می که بقای ذات من در دست قدرت اوست بدینگونه من می بینم شما را از پس خود چنانکه
می بینم شما را از پیش خود - رواه ابو داود - وعن ابی امامة - بنعم هنو - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان السدود
ملائكة يصلون على الصف الاول - بدینگونه خدا و فرشتگان وی در دو میفرستند بر صف اول - قالوا گفتند - یا رسول الله
و علی الثاني - و بر ثانی نیز فرستنی بفر با بر صف اول و بر صف ثانی و این را عطف تلقی میگویند که مخاطبین میکند متکلم را که
عطف کند و این را نیز ذکر کند - قال - گفت آنحضرت در برابر ایشان - ان السدود ملائكة يصلون على الصف الاول -
باز و جا برای صف اول کرد و صف ثانی را ذکر نکرد - قالوا - باز گفتند صحابه - یا رسول الله و علی الثاني قال - باز گفت
آنحضرت - ان السدود ملائكة يصلون على الصف الاول قالوا یا رسول الله و علی الثاني قال و علی الثاني - بار سوم گفت و علی

الثاني مانکه بالتماس آنحضرت درین مرتبه وحی شد باشد که صف ثانی بر صف اول در بین فضیلت و معلوم گشت انحطاط او را
در جبهه از صف اول - و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم - و گفت آنحضرت - سودا صقونکم - برابر سازید صفهای خود را
و حافظ و این مناکبکم - درستی و برابری کنید میان مناکب خود - و لیونانی ابیدی اخوانکم - و نرمی کنید در پیش و تنهای

برادران خود این عبارت بمعنی اول که در حدیث ابن عباس گفته شد مناسب است و لیونانی تخفیف و تشدید هر دو در آن
کرده اند و صواب تخفیف است - و سدوا الخلل - و بربندید فرجه های صف را - فان الشيطان يدخل فيما بينكم من وراء الخد
زیرا که بدینگونه شیطان می در آید در میان شما در زنگ خد - یعنی اولاد القنان الصغار - میخورد و بخت بچه های

میش را که خورند - رواه احمد - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني اتموا الصفوف و حافظون
المناکب و سدوا الخلل و لیونانی ابیدی اخوانکم فلا تزدوا فرجات الشيطان - پس نگذارید فرجه های شیطان را و من وصل
صفاء وصله الله - و یکدیگر پیوند و وصل را و پیوند و او را خدا افضل و رحمت خود - و من قطعه قطعه الله - و یکدیگر

یہ برویہ رخنے کند در ان بہ بردا و را خدا و در انداز و از مقام قرب و رحمت و کرامت - رواہ ابو داؤد - و روایت کرد ان حدیث را ابو داؤد - و روایت النسائی منہ قولہ - و روایت کردہ است نسائی از بن حدیث قول اورا - و من اصل صفاء الی آخرہ - و اول حدیث را از انہما الصفوف تا این قول روایت نکرده - و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تو خطوا الامام - بگردانید امام را میان خود چنانکہ باستیلا پس وی را سنا و خپا - و سد و الخلل - و بہ بندید بر جہ را - رواہ ابو داؤد - و عن عائشۃ قالت قال رسول اللہ - روایت است از عائشہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لایزال ان قوم یتاخرون عن الصف الاول - ہمیشہ بودند گرد ہی کہ پس می افتادند از صف نخستین و طلب میکردند پیشی را و مقام فضل و ثواب - حتی یوخرہم اللہ فی النار - تا آنکہ پس انداخت خدا ایشان را و خطا گردانید مرستہ ایشان را و انداخت و آتش و دوزخ - رواہ ابو داؤد - و عن ابی ہریرۃ - کہ بر بانی موحده و بعد از ان صاومہم - بن معبدہ - بفتح میم و سکون حین مراد از صحبت است قدم آورد و در رشتہ تنہا صالح و گریان یو نزول کرد و کونہ را بعد از ان با مجزیہ و مرد و بر قمرہ و قبر و در انجا نشست - قال را می رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رجلا صلی خلف الصف و جدہ - و بعد از حضرت مردی را کہ می گزارد نماز پس صف نخستین تنہا - فامرہ ان یصلی الصلوۃ - پس بفرمود او را کہ باز گرد نماز را بچہن قلینا و تشدید بر تقصیر از تقدیم نہ از صحبت بطمان و قسا و نماز و نزد امام احمد و بعضی ائمہ و دیگر باطل میگردانند نماز شہناکار و پس منصف با وجود اسکان و خول و صف از صحبت این حدیث و احادیث دیگر و بعضی از اہل مذہب ایشان استنکار کردہ اند نماز جنازہ را و قبیحہ میگویند کس باشد از برای تحصیل نہ صف کہ مستحب است در ان و نجلات زن کہ پس مردان بگذارد و بیشتر مشا و صلوۃ نزد ایشان بر تقدیم است کہ تمام نماز خلف صف تنہا بگذارد اما اگر احرام خلف صف بندد و بعد از ان بصفت و آید فاسد نگردد و چنانکہ در باب الموقف از حدیث ابی بکرہ معلوم گردد و ہم در مذہب امام احمد حکم نماز گزار در پیامدی امام بروست چہن بہن است - رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و قال الترمذی ہذا حدیث حسن - و ابن حبان و حاکم ان را صحیح نموده و حدیث دیگر صحیح روایت میکند الاصلوۃ للذی خلف الصف و نزد ائمہ دیگر محمول بر نفی کمال است

باب الموقف

باب در بیان جائے ایستادن امام و ماموم در نماز کہ پیشتر بالیشہ یاد رہی و چہن جانب و است

الفصل الاول - عن عبد اللہ بن عباس قال بت فی بیت خالتي لمیونہ - گفت ابن عباس شب کردم در خانہ خانہ خود میونہ کہ یکے از ازدواج مطہرہ است - فقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی علی - پس برخاست آنحضرت کہ نماز شب کند پس من نیز برخاستم و وضو کردم و آب وضوئی آن حضرت را ہمچنان ختم پس آنحضرت وضو کرد و بنماز ایستاد من نیز ایستادم - فقمت عن سبارہ - پس ایستادم من از جانب دست چپ آنحضرت و حدیث انجا آنحضرت و تمام آن در باب قیام اللیل بسیار یاد ایشان را نموده - فآخذ بیدہ من و را از نظرہ - پس گرفت آنحضرت دست مرا از پشت

خود بعد از آنکه من در آن طهره الی الشق الایمن - پس بگردانید مرا بخین یعنی دست من گرفته از پس پشت خود بجانب دست راست یا در وقت گفتن این لفظ تصویر کرده باشد و نموده باشد گردانیدن را و بگذارد اشارت بانجا است و چنانچه عادت است در امثال این حکایات خصوصاً عرب را که لفظاً با اشارت جمع کنند فافهم - متفق علیه - و عن جابر قال قام رسول الله - و اینست از جابر گفت ایستاد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یصلی - تا بگذارد نماز را ظاهر در نماز شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و احتمال نافله و یکم دارد که گاهی بجاعت واقع می شد - فجئت حتی انقمت عن لیساره - پس آمدم تا ایستادم از جانب چپ آن حضرت - فاخذ بیدی فادارنی حتی اقامنی عن یمنیه - پس گرفت آن حضرت دست مرا پس بگردانید مرا تا آنکه ایستاده کرد مرا از جانب راست خود - ثم جاب جابر بن صخر لیثراً آدم جابر بپوشید بن صخر که از انصهار بود و از جمله متقاد تن بود که در لیلۃ العقبة حاضر بودند - فقام عن لیساره رسول الله - پس با ایستاد جانب چپ پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فاخذ بیدینیا جمیعاً - پس گرفت آن حضرت دست هر دو را از هر دو قفلاً پس دور کرد و بر اندام هر دو را هم ملاز جانب راست و هم جابر را از جانب چپ - حتی اقامنا خلفه - تا آنکه ایستاده گردانید ما را پس خود از اینجا معلوم شد که متقدمی اگر سبک بود بجانب راست امام بایستد و اگر تر یا ده اند خلف امام بایستد - رواه مسلم - و عن انس قال صلیت انا و یتیم فی بیتنا خلفت البنی - گفت انس نماز گزاردم من و یتیمی که در خانه ما بود پس پیغمبر - صلی الله علیه وسلم و ام سلمة خلفنا - و ام سلمه که نام مادر انس است پس با بود از این حدیث معلوم شد ایستادن صبی بارجل و صفت چه یتیم چه صبی را نگویند و بعض گفته اند که یتیم نام برادر انس است که صبی بنو دوس دلالت نیست بر این حدیث را با ایستادن صغیر با مرد می توان گفت که چون نماز نقل بود مسا بگذرفته باشد و آن احکام سابق در نماز فرض است و الله اعلم - رواه مسلم - و عن ابن النبی - دهم از انس است که پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - صلی به و اباه او خالته - نماز گزار و با و سه و با و سه که ام سلمه است یا بخاله و سه شک را و می است - قال - گفت انس - فاقامنی عن یمنیه و اقام المکره خلفنا - پس ایستاده گردانید مرا جانب راست خود و ایستاده گردانید زن را که مادر وی یا خاله وی باشد پس مادر و یتیم نیست - رواه مسلم - و عن ابی بکره انه انتقی الی البنی - روایت است از ابی بکره بتاکه صحابی مشهور که وی رسید بسوسه پیغمبر - صلی الله علیه وسلم و بهو راح - و حال آنکه آنحضرت در رکوع بود پس نیت کرد ابو بکره و تحویل بر پیش از آنکه بصفت برسد تا آنحضرت را در رکوع بیاورد و داخل رکعت گردد و فیصل بکسیره او را در یابد - فزع قبل ان یصل الی الصف - پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد بصفت - ثم مشی الی الصف - پیش رفتی که در رکوع بسوسه صفت - فذكر ذلك للبنی - پس فرموده شد این فعل ابی بکره پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم فقال زاو ک الله حصراً - زیاده گرداند ترا خدا استیلائی از هر اطلب خبر در وصول بمقام قرب - و لا تقعد و باز گردان بن فعل که اقتضا می نمود و با باشد خلف صفت تا رکوع پیش از وصول بصفت یا مشی بسوسه صفت در نماز پس این امر است با ایستادن در موضعی که احرام بسته پس این حدیث دلالت دارد

که انحراف و خلط صفت مبطل مساوۀ نیست زیرا که امر با حادۀ صلوٰۃ نکرد و بعضی رواہ و لا تقدیر لکون عین و ضم و آل نیز ضبط کرده
 اند از عدد و بعضی رویدن یعنی چند ان شتایی در مشی مکن که بدویدن برسد و اول صحیح تر است و روایتی در ابواب رواہ البخاری
الفصل الثانی - عن سمرۃ بن جندب قال امرنا رسول اللہ - گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم
 اذا کان ثلثۃ ان یتقدیمنا احدنا - و قتیکہ باشیم ماہم کس در نماز که پیش شود ما را یعنی امام شود یکی از ما و اقلہ گفت
 بوسے و کس - رواہ الترمذی - و عن عمار انہ ام الناس بالحدائق - روایت است از عمار بن یاسر رضی اللہ عنہ
 کہ دوسے صحابی مشہور است و در صحبت امیر المؤمنین علیؑ بود و در حصین کشته شد و آنحضرتؐ او را فرمودہ بود **قلک النبی**
الباغیۃ کہ دوسے امامت کرد مردم را بعد از آن کہ نام شہرے است - و خام علیؑ انک کان یصلی ذالناس یصل منہ - و بالیث
 عمار بن یاسر روایتی و بایستاد مردم کہ اقتدا کردند بوسے پایان تر از ان - فقہم حدیثہ فاختد علیؑ بیدہ - پس
 پیش رفت حدیثہ پس گرفت ہر دو دست عمار را و کشید او را پس پشت وی دہنادرست خود را بروی - فابتمہ عمار پس
 متابعت کرد و انقیاد نمود عمار حدیثہ را - حتی انزلہ حدیثہ - تا آنکہ فرود آورد عمار را حدیثہ از دکان - فلما فرغ عمار من
 صلوٰتہ پس ہر گاہ کہ سزا داشت عمار از نماز خود - قال لہ حدیثہ - گفت مرا در حدیثہ - الم سمع رسول اللہ یا شہیدہ
 پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول - کہ می گفت - اذا ام الرجل النوم فلا یقیم فی مقام ارفع من مقامہم - چون اما
 کند مردی نومی را پس باید کہ نایستد آن مرد در جاسے بلند تر از جاسے ایستادن این قوم - او بخود لگ - یا ماندا بدین
 میگفت آنحضرتؐ لفظ حضرت شخص معلوم حدیثہ بود ازین جهت کہ این شک کرد کہ باین لفظ گفت یا ماندا این گفت -
 فقال عمار لک تنبک حین اخذت علیؑ بیدہ - پس گفت عمار از ان جهت متابعت کردم من ترا ہنگامیکہ گرفتی تو ہر دو
 دست مرا فرود آوردی - رواہ ابو داؤد - ازینجا ظاہر میشود کہ عمار میدانست این مسئلہ را شنیدہ بود از ان حضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم اگر گفته شود کہ چون میدانست چرا از اول رکاب این فعل کرد و جوابش آنکہ شاید فراموش کردہ بود و چون تعرض کرد و او
 حدیثہ یاد آید یا فعل عمار خلافت اولی بود و اول جو از دست پس از ان کہ حدیثہ اختیار کرد و اولی و انھما باید انکہ عمار
 نزد ما است کہ مکرہ است کہ امام تنہا بر دکان باشد زیرا کہ درین تشبہ است باہل کتاب کہ ایشان مخصوص میکردند امام
 خود را بمکان مرتفع اما اگر بعضی از قوم نیز با امام باشند مکرہ یا شد و همچنین اگر قوم بر دکان باشند و امام تنہا یا
 مکرہ نبود و ز ظاہر روایتی از جہت عدم تشبہ و بعضی گویند مکرہ است بہت آنکہ در وی خوار و اشتقاق امام است و تقصیر
 کردن در حق دی و احتمالات است و در مقدار دکان در ارتفاع و می کہ متعلق است ابوی کہ است بعضی گفته اند کہ مقدار
 اتناست میانہ است و بعضی گفته اند مقدار آنچه واقع گردد ابوی اعتبار از گفتہ اند مثل ذراع چنانچہ شہرہ و ابن قول شہار
 و شیخ ابن الہمام گفته کہ وجہ ثانی اوجہ است زیرا کہ موجب کہ شہرہ خوار و اشتقاق امام است متحقق می گردد و دی و متحقق نیست
 بر قدر ذراع و معلوم نشدہ است مقدار دکان کہ عمار ابن یاسر رضی اللہ عنہ بروی نمازی کرد اگر مقدار آن معلوم بودی

حجت نیستند بر آنکه مخالف ادست و تحقیق معلوم شده است ارتقاء آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر پس با آنکه تحقیق کرد که ارتقاء
 کرده زیاده بر آن است یا گفته شود که کراهت بر تقدیری است که بر آن عرض صحیح نباشد یا آن را از خصائص آنحضرت
 داشت و الله اعلم البقی - و عن سهل ابن سعد الساعدی انه سئل عن امی شی المبرهیل بن سعد ساعدی که از انصار
 سنت و آخر کسی است که وفات یافته از صحابه و در مدینه پرییده شده که از چه چیز بود منبر آن حضرت صلی الله علیه وسلم یعنی
 از کدام قسم چوب بود اگر از چوب بودن او سائل را پیش از بن معلوم بوده والا تو آنکه مراد آن باشد که از چه چیز بود
 از سنگ بود یا از چوب و ظاهر از عبارت جواب که گفت - فقال هو من اثل النابیه - پس گفت سهل آن یعنی منبر
 از اثل غابه بود اول سنت و اثل بفتح هجره و سکون مثلثه طرفاء سکون راوند که آن را درخت گز گویند بعضی گفته اند که
 اثل درختی است مشابه طر فاعظیم تر از دوسه و غابه بر تحقیف با معنی همیشه است و غالباً در بعضی بجا از آن درختان
 بسیار دارد و در شرح شیخ گفته که بر مسافت نه میل است از مدینه - عمله فلان موبله فلانته رسول الله صلی الله علیه وسلم -
 ساخت آن منبر را فلان که غلام فلان زن بود بر آن حضرت و نام آن غلام با قوم رومی بود و بعضی گفته اند
 میمون و قول اول مشهور تر است و در نام و ساقوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد و اما نام زن معلوم نه شده
 بعضی گفته اند عدائمه بن و ال مهلبین و مثلثه و بعضی گفته اند عائشه و از انصاریات بود و بعضی گفته از مہاجر ات
 و این غلام بخار بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم بان زن فرمود که اگر غلام بخار تو برای ما منبری ساز و پس ساخته شد
 سه پایه ارتفاع هر پایه ششبر س و درازی ذراع پس نهاده شد در مسجد - و قام علیه رسول الله - و ایستاد بر وی پیغمبر
 خدا صلی الله علیه وسلم حین عل و وضع - در هنگامیکه ساخته شد و نهاده شد - فاستقبل القبلة - پس رومی کرد آنحضرت علیه
 و کبر و تکبیر گفت برای احرام - و قام الناس خلفه - و ایستادند مردم پس آن حضرت - فقرأ رکع در رکع انداس خلفه
 پس قرائت کرد آن حضرت و رکوع کرد و رکوع کرد مردم که پس و سجد و سجده - ثم رفع رأسه - پس بر پشت مبارک
 خود را از رکوع - ثم رجع القهقری - پس برگشت بجا بن پس فی علی الارض - پس سجد کرد بر زمین نه بر منبر ثم عاد
 الی المنبر - پس بعد از سجدتین باز بر منبر رفت و ایستاد - ثم قرأ ثم رکع - پس قرائت کرد و پس رکوع کرد و در بعضی نسخ و
 رکع بود و ثم رفع رأسه - پس بر پشت مبارک خود را از رکوع - ثم رجع القهقری - پس برگشت بجا بن پس فی علی
 الارض - تا آنکه سجد کرد بر زمین - نه لفظا بخاری - اینکه مذکور شد لفظا بخاری است - و فی التفتی علیه نحوه - و در حدیث
 متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مانند این لفظ است - و قال فی آخره - و گفته است بخاری ظاهر حدیث
 فلما رفع اقبل علی الناس - پس هرگاه که فارغ شد آن حضرت از نماز و سجد و رکع - فقال - پس گفت - ایها
 الناس - آگاه باشید ای مردمان - انما صنعت هذا لئلا یخجلوا منی - نکردم من این را که بر منبر ایستادم و بلند تر که نماز دارم
 مگر برای آنکه اقتدا گیرند بمن و متابعت کنند مرا و لتعلموا صلوٰتی - و تا یاد آید نماز را و در بعضی تعلیم و بشد ید لام یعنی تا

بیاموزید نماز را کہ بچہ صفت و بچہ کیفیت می گنم و این از مواضعی است کہ از حدیث کراہت ارتفاع امام بر ماموم مستثنی است چنانکہ در حدیث سابق اشارتے بآن کرده شدہ و آنکہ شافعیہ گفته اند کہ محل کراہت ارتفاع امام است و تنبیکہ برای غرضی وجابت نبود و غرض آن حضرت تبلیغ و تعلیم قوم بود و کیفیت نماز را ماند آنکہ تو ہم کنید کہ ابن فضل شیر بود کہ مفصل صلوٰۃ است زیرا کہ منبر سہ پایہ داشت متعارف کہ نزدل و عروج بیک خطوہ یا دو خطوہ میسر بود و خصوصاً اگر ایشان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر پایہ پایان بود و اللہ اعلم۔ وعن عائشہ قالت صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حجرہ والناس یاتون بہن وراہ الحجرۃ۔ گفت عائشہ نماز گزار د آن حضرت در حجرہ خود و مردم اقتدای می کردند بوسے از پس حجرہ۔ رواہ ابو داؤد۔ گفتہ اند کہ مراد حجرہ این جانبلی است کہ گرفته بود آن حضرت در مسجد از حصیر و تنبیکہ ارادہ آن مکان کردہ بود و مراد بصلوٰۃ در دے نمازے است کہ چند شب از رمضان گزارد و مردم بوسے اقتدا کردند و چون بسیار هجوم آوردند ترک کرد تا مبادا غرض گردد و چنانکہ ابن حدیث در محل خود بریادیدہ مراد حجرہ عائشہ یا حجرہ نبض و دیگر از امہات المؤمنین کہ در اینجا گزاردہ و مردم در مسجد اقتدا کردہ باشند زیرا کہ معقول نمی افتد در مثل این صورت روضت مامومین امام را چنانچہ نزد بعضی علماء است یا اطلاع بر اتوال و سے کہ نزد بعضی دیگر شرط است و این مفقود است بظاہر در ریضت و اگر این را می کرد در مرض موت می کرد کہ میزد و بود کند اقا و اللہ اعلم

الفصل الثالث۔ عن ابی مالک الاشعری قال الا احدکم لصلوٰۃ رسول اللہ۔ گفت ابو مالک اشعری

کہ از مشاہیر صحابہ است اورا ابو مالک اشعری نیز گویند و در اسم او اختلاف است آیا خبر نہ ہم نماز را بنماز پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و موقف او در نماز و ترتیب صفوف و کیفیت صلوٰۃ۔ قال۔ گفت ابو مالک در بیان آن۔ اتمام الصلوٰۃ بر پا کرد آن حضرت نماز را۔ وصف الرجال خلفہ۔ وصف بہت آن حضرت مردان را یعنی ایستادہ گردانید ایشان را پس خود۔ وصف خلفہم العلمان۔ و ایستادہ کرد پس مردان خود را و ذکر نشانکہ در شاید کہ درین جا جاہل فرمودند۔ ثم صلی بہم۔ پیشتہ بگزارد نماز با ایشان۔ فذکر صلوٰۃ۔ پس ذکر کرد ابو مالک کیفیت نماز آن حضرت را۔ ثم قال۔ پیشتہ گفت آن حضرت یا گفت ابو مالک از جانب آن حضرت۔ ہذا صلوٰۃ۔ عجمین است نماز۔ قال۔ گفت۔ عبد اللہ اعلی۔ کہ راوی حدیث است از ابی مالک۔ لا احبہ الا قال۔ گمان نمی برم ابو مالک را اگر آنکہ گفت۔ امی۔ یعنی روایت کرد از آن حضرت کہ گفت ہذا صلوٰۃ امی۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن قیس بن عباد یضہم حین تحقیف موحده از طبقہ اولی از تابعین بصرف ثقتہ است قبل الحدیث از خیا و صالحین شعی بود و متناہ و متعبد روایت میکند از علی و عروابی بن کعب و عبد اللہ بن سلام و روایت کردہ است از وی حسن بصری متکہ الحجاج۔ قال بنیانا فی المسجد فی صف المقدم۔ گفت و راوی آنکہ من در مسجد بودم ایستادہ در صف اول۔ فجمعی من رجل من خلفی حنیۃ۔ پس کشید مرا و بے از پس کشید فی سخت فمخانی و مقام متغابی۔ پس یکسو کرد مرا و ایستاد بجای ایستادون من۔ نو اللہ اعلم و صلوٰۃ فی پس بچہ اسو کند و بنماز

من نماز خود را و فراموش کردم که چگونه میگو دارم که چند رکعت گزارده ام صحبت آنکه حاصل شد مرا از غفیب بسبب شستن و تاخیر کردن مرا از مکان فاضل با وجود سبقت من بوسه غسل انصراف از اهلوا بی بن کعب - پس هرگاه که برگشت آن مرد از نماز و تمام کرد نگاه آن مرد را بی بن کعب است که از عظمای صحابه بود - فقال یا فتی لایسورک الله - پس گفت ای جوان اندوهناک نگذارند ترا خدا نیازی بسبب آنچه کردم من با تو - ان ثم اعمد من النبی - بدر بنیکه این عود است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم الشیخ بسوسه ماکه خداوند آن احلام و غنی و اهل فضل و علم ایم - ان نلیه که پیوسته با سیتیم با باوسی و صفت اول پس همچنین بعد از وی صلی الله علیه و سلم می ایستاد حکم و بتیالی با آنکه - ثم استقبل القبلة - پیغمبر روی آورد را بی بن کعب قیله را - فقال - پس گفت - ملک اهل العقد و رب الکعبه - هلاک شدند اهل عقد یعنی امر که رعایت امور مردم و اتهام همه احکام دنیا و دین حتی زنا صفوف در نماز و ایستادن و در آن بدست ایشان است - ثلثا - سه بار گفت ابی این عبارت را که - ثم قال الله علیهم آس - پس گفت بخدا سوگند نه از ایشان اندوه و غصه میخورم - ولكن آسلی علی من اضلوا - ولیکن اندوه میخورم بر کسانی که گمراه میکنند امر ایشان را که رعایا باشند که متابعت میکنند امر را و مینویان گفت که معنی عبارت این است که اندوه میخورم بر کسانی که گمراه کردند امر را که آنها علما اند که راهت کنند در امور شریعت و بسبب آن گمراه میشوند امر اچنانکه گفته اند فساد رعیت بفساد ملوک است و فساد ملوک بفساد علما و ظاهر آن است که خرن ابی بر کسان باشد که می آیند بعد از آن زمان از امرای بنی امیه و غیر هم طبعی گفته شاید که ابی بن کعب توفیق کرده با امرای عهد خود انتی مخفی نماند که موت ابی بن کعب و در خلافت عثمان است بعضی گفته اند در خلافت عمر رضی الله تعالی عنها و قول اول صحیح تر است و مانا که شکایت از بعضی امر و احکام ایشان باشد خصوصاً امرای امیر المؤمنین عثمان و الله اعلم قلت - قیس بن عباد میگویی که بنی بن ابی بن کعب - یا بالقبوب - کنیت ابی بن کعب است و مانندی با اهل العقد - و چه میخوای تو با اهل عقد و کرامی خواهی - قال الامار و راه النسائی

باب الامامة

امامة پیشوا شدن و امام پیشوا و مراد درین جا پیشوای در نماز است که آن را امامت صغری خوانند و امامت کبری پیشوائی در کار و بار عالم و تصرف در امور اهل عالم است و درین باب بیان می کند که مستحق امامت اولی و اخری بآن کیفیت

الفصل الاول - عن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از ابی مسعود رضی الله عنه گفت گفت آن حضرت - یوم القوم اقراهم کتاب الله امامت میکنند قوم را خوانان تر کتاب خدا را یعنی بهتر و نیکوتر تجوید کنند قرآن را و رعایت کنند مخارج حروف و صفات و قواعد و توانین آن را بعد از آن که عالم باشد با حکام و ارکان نماز اگر چه عالم نباشد بتفصیل مسائل و احکام حوادث و نوا رب که حادث گردد در نماز - فان کانوا فی القیوة سواد فاعلمهم بالنسبة - پس اگر باشند قوم همه برابر در قرأت پس امامت کنند و ناما ترین قوم هستند یعنی با حکام نماز

و مسائل و حوادث بعد از آنکه خوب میخوانند و قرائت مسنونه را و این مذهب امام احمد است نزد اکثر اصحاب و می و امام ابو یوسف نیز بهین جانب است از جهت این حدیث و حدیث ابی سعید و ابن عباس که بیانید و مذهب امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد در رد اینی آن است که اعلم و افقه مقدم است بر اقرآن زیرا که احتیاج بقرائت در یک رکن است و بیلم در تمامه ارکان و گویند احادیث که دلالت کننده اند بر تقدیم اقرآن بر جیت آنست که قتر اقرآن زمان اعلم بوده اند زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را با حکام آن ازین جهت تقدیم کرده شده است اقرآن در حدیث و در زمان مائه آخرین است پس تقدیم کردیم اعلم را کذا فی الهدایه اگر گفته شود پس چیست معنی قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم فان کانوا سئلوا القراة سوا فاعلمهم بالسنة و برین تاویل که شما گفتید مساوات است در قرائت مستلزم مساوات در علم است چو آنکه این قول بحسب ظاهر و غالب است قطعی و کلی زیرا که مقرر است که ابی بن کعب اقرأ بود و ابن مسعود اعلم پس مقصود است مساوات در قرائت با تفاوت در علم پس شایع بیان کرد حکم این مقصود ممکن را بر تقدیر اتفاق وقوع آن یا گوئیم که این را بر حسب زمان مافزود کذا فی بعض شرح الهدایه شیخ ابن الهمام گفته که اقرآن و اعلم بکتاب بود چنانکه دعوی کرده اند و آنچه حدیث دلالت دارد بر آن آنست که اگر در قرائت و علم با حکام کتاب برابر بود پس بامت کذا آنکه اعلم بکتاب است و نیز گفته اند که تیسرین آنچه استدلال کرده شود بدان بر تقدیر اعلم بر اقرآن حدیث تقدیم ابی بکر است در باب مرض با وجود آنکه در صحابه اقرآن از دوسه بودند نه اعلم و لیل اول قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقرآنکم ابی و دلیل ثانی قول ابی سعید کان ابو بکر اعلمنا و این در آخر امر بود از آن حضرت که اقال شیخ - فان کانوا فی السنة سوا فاقدمهم هجرة - پس اگر باشند در علم نسبت و در قرائت برابر پس امامت کند ویرینه ترین مردم در هجرت یعنی هر که هجرت بعد از پیشتر آورد و در برین تفصیلات سابق و متقدم شدوی با امامت و تقدیم در نماز اولی و احق باشد و در فقه بعد از مساوات و علم و قرائت اوسع و اقلی را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای دوی هجرت از نو به خطایا که موطن طبعیت است اعتبار کردند و در حدیث آمده است المهاجر من هجر الخطایا و الذنوب - فان کانوا فی الهجرة سوا فاقدمهم سنا - پس اگر باشند در علم و قرائت و هجرت که معنی هجر باطنی است امامت کند کلا ن ترین قوم در سن و سال و در نجیث بهین مقدار از مراتب مذکور شده و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هر که خوشتر و جلیل شکل تر بود امامت کند و اگر در صورت و شکل نیز برابر باشند هر که شریف النسب تر بود مقدم بود و اگر در تمامه این امور برابر باشند قرعه بینند از نذیا اختیار بدست قوم است که اذکر شیخ ابن الهمام و گفته که نزد بعض مسافر و متقیم برابر اند و نزد بعض متقیم اولی است یعنی برای یقینان و در حاوی که در مذهب امام شافعی است بعد از سن نسبت را تقدیم کرده و بعد از دوی لطیف الثوب و بعد از دوی حسن الصوت و بعد از دوی حسن الصورة - ولایک من - بفتح یحتمیه و ضم هجره و فتح تیسیم و تشدید نون - الرجل الاصل فی سلطانه - و باید که امامت نکند مرد در اور محل ولایت و مقام حکم و سلطنت دوی و در جای که مالک است چنانکه در روایت دیگر آمده است فی اهل البس تقدیم کند بر والی تا ترقیه که در ولایه است مثل امام اعظم و خلفا و حکام دوی

توضیح

خبر خود را در اخبار و وجبات و نه امام جمعی و صاحب خانه مگر باذن ایشان زیرا که این مفسفی میگردید و بهر دست گردانیدن این طاعت و غیرت و مودی می شود به تبعاض و تقاطع و نظیر خلاف که شرعیت جماعت برای رفع و دفع آن است مروی است که ابن عمر بن فضل شریف که وی داشت در پس حجاج نماز میکرد و که بی شبهه ظالم و فاسق بود - و لا یقعد - بخیم دال و رفع آن - فی بیتی علی مکرمت - و نه نشیند مرد در خانه مرد دیگر بکرمت و می که مراد بدان فراتست و سجاده و وساده است که براسه خود انداخته و نهاده و صلش از مکریم و اکرام است و بعضی از مکرمت مکرمت مزاد داشته اند و اول صواب ترست -
 الا باذن - مگر باذن وی متعلق به هر دو حکم است که لایوسن و لا یقعد است - روه مسلم و فی روایت له و لایوسن الرجل ازل فی الهمه - و امامت نکند مرد در اهل خانه و می درین روایت بجای فی سلطان فی الهمه آمده و باین جهت تفسیر کرده اند سلطان را با آنچه در ملک و حکم است چنانکه گفته شد - و عن ابی سعید قال قال رسول الله - گفت ابی سعید خدری که گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اذ کانوا ثلثة فلیکونهم احد هم - و قتیکه باشند قوم سه کس پس باید که امامت کند ایشان را یکی از ایشان نیز ثلثة اتفاق است اگر کمتر باشد نیز حکم همین است - و احقتم بالامامة اقروهم - و شر او ازین ایشان با امامت خواندین ایشان است - روه مسلم و ذکر حدیث مالک بن الحویرث - بعضی های مهله و فتح و او و کسر را -
 فی باب بعد باب بفضل الاذان - و در وی امرست که اگر دو کس باشند یکی اذان گوید و دیگری امامت کند پس مؤلف ذکر این حدیث را در اینجا مناسب دیده و در مصلح این جا ذکر کرده است

الفصل الثانی - عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیؤذن لکم خیارکم - باید که اذان گویند براسه شما بیکان و دیانت داران شما که امر حفظ اوقات براسه نماز و روزه بدست ایشان است پس باید که این و مستدین باشند و نیز اذان بر جاها بے بلند میگوبند و در درون خانه های مردم مطلع میشوند پس باید که از نظر بر حرام و اسرار ایشان پرهیز کنند - و لیؤذنکم قراکم - و باید که امامت کند شمار اقراریان شما که قرآن را خوب میخوانند و رعایت تجویز میکنند - روه ابو داود - و عن ابی عطیة العقیلی قال - ابو عطیة عقیلی بن عیین و فتح قان که از طبقه ثلثه تابعین است گفت - کان - بود - مالک بن الحویرث - که از صحابه است و در ملازمت آنحضرت آمده و بیست روز در خدمت و صحبت گذرانیده - یا یثیبا الی مصلانا - می آمد ما را مالک بن الحویرث بجای نماز گزاردن ما که مسجد بود یا جای دیگر که متین ساخته بودند برای نماز - یثیث - در حالیکه سخن می کرد مالک با یاران و صحبت میداشت آنحضرت الصلوة یوما - پس رسید وقت نماز روزی - قال ابو عطیة نقلنا له تقدم فضله - پس گفتیم مالک را پیش او امام شو پس بگزار نماز - قال انما ذکره ارجلنا منکم صلی بکم - گفت مالک بن الحویرث ما را پیش کنید و امام سارید و بے بر از میان خود که بگزار نماز باشد امامت کند - و ساجدکم لم لا صلی بکم - و سرانجام است که حدیث کنم شمار و خبر و هم که چرا نماز نمی گزارم شما را گفت منی کنم شمار است رسول الله - شنیده ام پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول - می گفت - من زار قوما فلما یومهم -

کسیکے زیارت کند تو میرا دبیاید بدیدن ایشان پس باید که امامت نکند ایشان را۔ و لیومهم رجل منهم۔ و باید که امامت
 کند ایشان ہمہ دی از ایشان اگر چه ایشان اذن کرده بودند و منی مقید بیدم اذن است اما مالک اورا بطریق حمل کرد و
 مصلحت را اور ترک امامت خود بدید۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی والنسائی الا و انقصر علی لفظ النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔
 مگر آنست کہ ترمذی کوتاہی کرد بر لفظ آنحضرت کہ من زار تو ما الی آخرہ و قصہ آمدن مالک در مصلای بنی عقیل و تکلیف کردن
 ایشان اورا امامت و ابا آوردن اورا ایشان ذکر نکرده۔ وعن النسائی قال۔ گفت النسائی اختلاف رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم ابن ام مکتوم یوم الناس ہو اعمی۔ خلیفہ گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را کہ از مشاہیر صحابہ و قدیم الاسلام و از مهاجرین
 اولین است و سبب نزول سورہ عبس و توتلی است کہ امامت کند مردم را و حالانکہ ابن ام مکتوم نابینا بود و گفته اند کہ آن سیزده
 بار بود یکبار از ان وقتیکہ بغزوہ بتوک رفت بآنکہ امیر المؤمنین علیؑ در مدینہ بود و خلیفہ بود بر اہل عیال و باعث بر اختلافات
 ابن ام مکتوم برای امامت ہمین بود تا علیؑ را رضی اللہ عنہ اشتغال با امر امامت مانع از قیام ب حفظ اہل و عیال نیاید۔
 رواہ ابو داؤد۔ و در بخاری و ترمذی و مسند و در روایات فقہیہ در مذہب مانع آمده است
 کہ اگر اعمی مقتدای قومی باشد جائز است امامت وی و بعضی گفته اند کہ اگر اعلم باشد پس دے اولی است کہانی شرح
 اکثر نقلا عن المبسوط و مخبین است در کتاب اشباہ و نظائر و دیدم من شیخ اجل اکرم اعلم عبد الوہاب متقی مکی را کہ رفته بود
 بصروی در آخر عمر امامت میکرد و ہمجا بخود او بود و نفس من چیزی از ان و بیست و نیشتر مسائل بحجت تاؤب و عقاب
 بر آنکہ ہر چہ ایشان کند خلاف سنت و روایت نخواہد بود پس یافتہم در فقہ چیزے کہ حکم میکند ب جواز ان و نیز در حدیث دلیل است
 ب جواز امامت مفضل و ابو جعفر علیؑ ابن ام مکتوم را امامت فرمود بحجت عذر یکہ مذکور شد۔ وعن
 ابی امامۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تلثہ لا تجاوز صلوٰۃ منہم اذانہم۔ سہ کس اند کہ فرماید در نماز ایشان کوتاہی
 ایشان را و نیز سہ بعد قبول و نمیکند و متقی سمع رضای حق۔ العبد الابن حتی یرجع۔ یکے بندہ گریختہ تا آنکہ باز گرد و یعنی ہوسے
 مالک۔ و از آتہ بات و زودجا علیہا ساخط۔ دوم زنی کہ شب کرد در حالتی کہ شوہر دے بر دے غضب کندہ و ناراضی است
 بحق و اگر غضب بناحق باشد امر بر عکس خواہد بود۔ و امام قوم دہم کہ کارہون۔ سوم امام گرد ہی و حالانکہ اکثر ایشان را از
 ناپسند دارندہ اند و ناخوش اند از جہت امر مذہب شری کہ دروست۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب۔ وعن
 ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تلثہ لا تقبل منہم صلوٰۃ منہم۔ سہ کس اند کہ پذیرفتہ نمیشود از ایشان نماز ایشان۔ من تقیم
 تو ما دہم کہ کارہون۔ کسیکہ امامت کند تو میرا و حالانکہ ایشان را اورا ناخوش دارندہ اند۔ و رجل فی الصلوٰۃ و بارے دیگر
 مردی کہ باید نماز را آخر وقت۔ والد باران یا بیتا بعد ان تقوۃ۔ و بارے دیگر حال آمدن مرد است نماز را بعد از در گذشتن وقت
 آن یعنی وقت کامل متعجب۔ و رجل اعتقد حجرۃ۔ و دیگر مردے کہ بندہ گرفت نفس آزاد کردہ شدہ را چنانکہ آزاد کرد و بندہ
 را و شمشیر برداشتہ ام وی بکاراہ یا با خفائی اعتناق از دے یا دعوی عبودیت کند بر او مالک گرد و اورا تصرف کند در دے

فتح مکہ را یعنی می گفتند اگر مکہ فتح شد همه می در آیم و در اسلام - فیقولون اگر کوه و قومه پس میگفتند عرب بگذار بیا آن مرد را با قوم خود که زیش اند و بزرگ ترین و در پیش ترین عرب اند و ساکن مکہ اند که عظیم ترین جاها می عرب بگذار عالم سست - خانه ان خمر علیهم نمونی صادق - پس بدرستی که وی اگر غالب آمد بر قوم خود و فتح کرد مکہ را پس وی پیغمبر راست گو است - فلما کانت وقعة الفتح - پس هرگاه که شد واقعه فتح مکہ در سال ششم از هجرت - با در کل قوم با اسلام - شتابانی کردند هر قومی با اسلام خود چنانکه مضمون سورۃ اذاجاء نصر الله و الفتح مخبر است بدان - و با در ابی قحیف با اسلام شتابانی کردند و درین هم مراد سابقیت کرد ایشان را با اسلام ایشان و اختلاف کرده اند که این عمر بن سلم هم همراه پدر آمدند و هم از نجاشی اختلاف است و صحبت وی که صحابی است باینه و ظاهر سیاق حدیث در قول اول است و الله اعلم - فلما قدم پس هرگاه که باز آمد از سفر پدر من نزد قوم خود - قال قد جئکم و الله من عند النبی حقا - گفت به تحقیق آمدم شمار انجا سوگند از نزد پیغمبر بحق - فقال - پس گفت پیغمبر - صلوا صلوة کذا فی حین کذا و صلوة کذا فی حین کذا - بگذارید نماز چنین در وقت چنین و نماز چنین در وقت چنین یعنی کیفیت نماز با تعیین اوقات آن همه بیان نمود - فاذا حضرت الصلوة فلیؤذن احدکم فلیؤکم اکثرکم قرآنا - پس چون حاضر شود و در آید وقت نماز پس باید که اذان گوید یکی از شما پس امامت کند شمارا که بیشتر یا دوارد از شما قرآن را - فقل و افعل کمین احدا کثر قرآنا منی - پس نگاه کردند پس بنویسید یکی که بیشتر باشد قرآن او از من و من بیشتر از همه یا دو داشتم - لما کنت املقی من الرکیان - از جهت آنکه بودم من که پیش می آمدم قرآن را و یا دیگر قسم آن را از سواران - فقد مونی بین یدیهیم - پس پیش کردند و امام ساختند مرا میان خود و انا ابن است و سبع سنین - و حال آنکه من شش ساله بودم یا هفت ساله - و کانت علی برة کنت اذ اصبحت فقلصت حتی - و بود بر بدن من چادرے که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن من تا آنکه کشف می شد عورت از من - فقالت امرأة من انبی پس گفت زنی از محله - الا غفلون عنا انت فارکم - آیا نمی پوشید از ما و بر قرآن خواننده و امام خود را - فاشتردا فقلعوا لی قمیصا - پس خریدند جامه پس بریدند برای من پیراهنی را - فاذا حلت بشی فرجی بذلک القمیس - پس شادان نشدم من بچیزی همچو شادمان شدن من بآن پیراهن عجیب و غریب که هرگز پوشیده بودم از جهت خردیها و انتقصای طبیعت و از جهت حصول فضل و کرامت آنی که باین مرتبه رسانید و راه بخاری - و با حدیث استدلال کرده اند ثنا فیه بر صحبت امامت صبی و لیکن بالغ اولی است اگر چه صبی مخصوص باشد بقبضه و قرات از جهت اختیارات علماء و دی و این خلاف راجع میگردد و نجلات در اقتضای مقرر من متقبل و در بالا در باب القراوة کلام در آن گذشت و در باب من صلی مرتین نیز بیاورد انشاء الله تعالی - و عن ابن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون المدينة - گفت ابن عمر رضی الله عنه هنگامیکه قدم آوردند مهاجران که پیش از مقدم آنحضرت صلی الله علیه و سلم هجرت کردند مدینه را بجم آنحضرت و امیر المؤمنین عمر از ایشان بود - کان یومهم - بود که امامت می کردند ایشان را - سالم ولی ابی حدادیته - که فارسی بود از فضلا می موالی و خیار صحابه و معهود بود و از فرزان

و آن حضرت امر فرمود که گیرید قرآن را از چهار کس و یکی ازین چهار کس سالم را شمرده و فهم عمر و ابوسلمه بن عبداللہ و اسحاق بود و در میان ایشان عمر بن الخطاب و ابوسلمه که از کبار صحابه اند و امامت کردن وی یا از جهت آن بود که اقرأ بود یا برای تعلیمی دیگر و الله اعلم - رواه البخاری - و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ترفع لعمركم صلواتي فوق رؤوسهم شبرا - نه کسی اند که برداشتن نمیشود و ایشان را نماز ایشان بالای سرهای ایشان یک بدست - رجل ام قوا و هم که کارهون - مردی که امامت میکنند قومی را و حال آنکه ایشان ناخوش دارند او را - و امرأة بائت و زوجها علیها سوط و نزلت له شب کند و شوهر دے از دے ناراضی باشد - و اخوان تصارمان - دو مسلمانان که قطع کرده باشند حقوق اسلام را از اسلام و جز آن یعنی زیاده بر سه روز و این مسئله را تفصیلاست مذکور در موضع خود - رواه ابن ماجه

باب ما علی الامام

باب در بیان حقوقی که بر امام است و مقتدیان را و اهم آنچه بر امام است تخفیف است در نماز بحجت رعایت حال مقتدیان از مرض و کسیر و حاجت و عدم تطویل چنانکه مردم بگریزند از حضور جماعت و باید دانست که مراد به تخفیف ترک تطویل آن نیست که ترک کند هفت قرات و تسبیحات را و نتواند کند در رعایت سنن و آداب چه جای واجب است بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکه بخواند مفصل با تسبیح سبین است در فتنه و آنکه خاکند بر سر یا گفتن تسبیح باد او رعایت قومه و جلسه و اکثر آنچه مراد می افتد به تخفیف در نماز که دارد است و را حدیث تخفیف قرات است

الفصل الاول - عن انس قال ما صلیت و را امام قط اخف صلوة و لا اتم صلوة من النبی - روایت است از انس که گفت نگذاشتم نماز پس هیچ امامی هرگز که یک تر بود نماز دے و تمام تر بود از پیغمبر - صلى الله عليه وسلم یعنی نماز آنحضرت سبک می بود و با وجود آن تمام کامل میبود چنانکه در حدیث دیگر آمده است (کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخف الناس صلوة فی تمام بعض گفته اند که معنی این است که تخفیف میکرد در قرات و تمام می کرد رکوع و سجود و تعدیل را بعض گویند مراد آن است که تطویل آن حضرت در نماز نسبت بنماز دیگران در رعایت قلت و نخت می نمود یعنی اگر دیگرے این چنین قرات تطویل نمیخواندند گران می نمود و ملائت می آورد و بخلاف آن حضرت دے صلى الله عليه وسلم که استماع آن صورت فوق و نشاط و لذت و حضور می گشت بحجت حسن صوت و وجودت ادا و بروزانوار و ظهور اسرار و نیز در قرات آن حضرت سرعتی و طی لسانی بود که در زمان لطیف پیغمبر از قرات را تمام می کرد و بلند در نماز مغرب سورۃ اعراف و بروایتی دیاده بر آن خوانده و بعض گویند تخفیف امری است بسا تطویل که قصیر باشد نسبت با طول از خود و قصیر تطویل بود نسبت با تفسیر جمع میکرد تخفیف و تطویل با هم گفت بنده حقیق کاتب این بطور عبدالحق بن سیف الدین عقی عثمان که تواند که این را بداند باشد که گاهی تطویل می نمود و نزاد احساس شوق و اشتیاق تطویل از صحابه و زمانے تخفیف می کرد و نزاد و جو و عذری و باعثی بر آن داین معنی است نسبت بسباق حدیث که در بیان تخفیف می گوید - و ان کان لیسع بجاء النبی تخفیف مخففه

ان یحقق امره به تحقیق بود آنحضرت که می شنید گریه کودکی را پس سبک میکرد و ایند نماز را از جهت ترس آن کودک و ترس آنکند
نشود و مادر او قطع صلوة یا زوال شوع و غفل خاطر متفق علیه - وعن ابی قتادة - صحابی مشهور است و از فضلا
صحابه است عقی بدری است حاضر شد نماز مشاهد را و در غزوه احد با پدر چشم دی از خانه خود بیرون شده بدست او افتاد
و آنحضرت آنرا باز بجای دی نشاند و بهتر از چشم دیگر شد - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لا ادخل فی الصلوة
و انما یدر اظالمنا - گفت ابو قتاده که گفت آنحضرت بدرستی که من می در آیم و در نماز و حال آنکه من میخواهم در از کردن نماز
را - فاصبح بکاء لصبی - پس می شنوم گریه صبوی را - فاجتوز فی صلاتی - پس آنسانی و مساله تخفیف میکنم در نماز بترک تطویل در
قرأت و ادو کار و اسراع در آن - مما اعلم من شدة وجدا منه من بکاء - از جهت اینچنینم و می در بایم از سختی حزن
و تاثیر دارد و می از گریه و می و این از رعایت رحم و شفقت است بر امت و ضعفها که در چنان مقام عالی با و میکند و رعایت می
نماید صلی الله علیه وسلم و جزاه عنایه الجود اشعر خواجه را پس که در شین رازیده بنده را با و میکند به نیاز و فاضل از زیر آید از چرخ
بلندی نماند که با بجان برده تنبیه رواه البخاری - وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
صلی احدکم للناس - چون نماز بگزارد و یکی از شما بر او مودم یعنی امامت کند ایشان را - فلیخفف - پس باید که تخفیف کند
در رعایت جانب ایشان نماید - فان فیهم السقیم والضعیف والکبیر - زیرا که در میان ایشان بیست و ناتوان است بحسب خلقت
و پیر است - و اذا صلی احدکم لنفسه فلیطول ما شاء - و چون نماز بگزارد و یکی از شما برای خود یعنی تنها پس باید که تطویل
کند هر مقدار که خواهد - متفق علیه - وعن قیس بن ابی حازم - بجای مهله و زامی از کبار تابعین است که جاهلیت و
اسلام هر دو را دریافته - قال اخبرنی ابو سعود ان رجلا قال - گفت خبر داد مرا ابو سعود الصاری که مرده گفت - و الله
یا رسول الله فی لا تاخر عن صلوة الغداة من اجل فلان - بدرستی که هر آینه من پس می نمایم از نماز با مدا و به جماعت
نمی آیم از جهت فلان نام شخصی را بر دو گفته اند مراد ابی بن کعب است و بعضی گفته اند که مراد بن جبریل و قول دل صحیح تر است
ما یطیل بنا - از جهت در از کردن دی قرأت را با - فلما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا منه یومئذ
پس ندیدم من آنحضرت را و هیچ بند دانی سخت تر از دوسه غضب از خود که در آن روز بود - ثم قال ان منکم منفرین - بستر
گفت آنحضرت بدرستی که بعضی از شما گریزانده اند مردم را از جماعت نماز و حضور مراسم خیرات - فایکم ماصلة بالناس فلیتجزر -
پس هر که ام از شما که نماز بگزارد و مردم پس باید که تخفیف کند و آن چنان تطویل نکند که ملالت آرد و از حضور جماعت باز
دارد - فان فیهم الضعیف والکبیر و الحاجة - پس بدرستی که میان ایشان ناتوان است و پیر است که بسبب ضعف و پیری
نمی تواند ایستاد و خداوند حاجت است که کاری ضروری دارد و متفق علیه - وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم یصلون لکم فان اصابوا فاکم - نماز میکنند اما مان بر او شما پس اگر راست و درست میگزاردند بر او فائده
شماست و فائده ایشان هم هست ولیکن ذکرش نکرد و بجهت فهم آن بقریبه مقام و در بعض نسخ مصابیح و لایم موجود است - فلما

اخطا و انکلم - و اگر ناراست و نادرست میگزارند پس مشنار است ابر که راست و درست گزارید و ثبت و قصد
 جماعت کردید - و علیهم - و بر ایشان است و بال بحبت نقص و تقصیر یک نمودند و این وصیت است از آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم که در وقت ابتلا و افتنان بگوید و امر که بعد ازین پیدا شوند و امامت نماز کنند و در ادای آن رعایت احکام
 و آداب تقصیر و تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را هست و درست بگزارید اگر ایشان نیز شیخ صواب و ندر بهتر و الا شما را
 از آن ضرری نیست و شافعی با پیچید مشک می نمایند که فساد نماز امام متضمن فساد نماز مقتدیان نیست و ظاهر
 این جا سخن در ترک سنن و آداب است نه فوت شرائط و ارکان و الله اعلم - و راه بخاری و هذا الباب خال عن الفصل ثانی
 و این باب خالی است از فصل ثانی که در روی صاحب مصابیح احادیث حسان می آورد مؤلف فصل ثالث آورده و گفت
 الفصل الثالث - عن عثمان بن ابی العاص - ثقی صحابی است و عامل طائف بود در زمان آنحضرت
 و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر و چون آن حضرت وفات یافتند خواستند ثقیف که مرتد شوند و گفت ای
 گروه ثقیف شما پیشترین مردم اید و در اسلام پس پیشترین مردم نباشید و در ارتداد و دوی خودترین قوم خود بود و قال
 آخر ما عهد الی رسول الله - گفت عثمان آخر آنچه عهد کردیم بن پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این بود که - اذ ائمت قوما
 فاخت بهم الصلوة - چون امامت کنی گروهی را پس سبک بگزار بالیشان نماز را - و راه سلم و فی روایتی که ان رسول
 الله - و در روایتی مرسل را اینچنین آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال - گفت عثمان بن ابی العاص را -
 ام قومک - امامت کن قوم خود را - قال قلت - گفت عثمان گفتیم - یا رسول الله انی اجد فی نفسی شیئا - بدرستی که من
 می بینم در نفس خود چیزی را از عجب و کبر در امام شدن یا عجز از ادای حقوق امامت و شرائط آن یا دوسوسه - قال اونه
 گفت آنحضرت نزدیک بیا - فاجلسنی بین یدیه - پس نزدیک آدم پس بنشیناندر پیش خود - ثم وضع کف فی صدری بین
 یدیه - پس نهاد کف دست خود را در میان سینه من میان دو پستان من - ثم قال تحول فوضعه فی نظری بین کفیه - پس
 گفت برگرد یعنی پشت بجانب من کن پس نهاد کف دست خود را در میان پشت من میان دو شانه من یعنی بر طرف شد آن
 علت که بالغ بود از اقامت امامت بیکت دست مبارک آن حضرت و تصرف وی صلی الله علیه و سلم - ثم قال ام قومک
 پس گفت امامت کن قوم خود را من ام قوم فلیخفف - پس کسیکه امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند - فان فیهم الکبیر
 و ان فیهم الرعین ان فیهم الضعیف و ان فیهم ذالاجابة فاذا صلی احدکم وحده فلیصل کیف شاء - ترجمه این الفاظ از شرح اتحاد
 سابق معلوم شد - و عن ابن عمر قال کان رسول الله - بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یا مرا با تخفیف - امر
 که کرمایه سبک گزاردن نماز و تخفیف قرائت - و یومنا بالصافات - و امامت می کرد ما را بالسوره و الصافات و مانند
 یعنی تطویل میکرد و تطویل آنحضرت حکم تخفیف و شست بوجوبی که گفته شد - و الله اعلم

باب ما علی المأموم من المتابعة وحکم المسبوق

باب در بیان چیزهائی که مقتضای است از متابعت امام در رفع و خفض و بیان حکم مسبوق که اول نماز را با امام و ریاضه
 الفصل الاول - عن البراء بن عازب - بنحو عین مملو و زائے صحابی مشهور است اول مشاهدے حضرت
 است و پیش از دے اور اصغیر داشتند و حاضر شد با امیر المؤمنین علی و رحیل و صفین و نهقان - فقال کنا نصلی
 خلف النبی - گفت بودیم مکه نمازے کریم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاذا قال - پس چون می گفت آن حضرت سمع
 المدین حمد لم یحین احد منا ظوخم نمی کردیم هیچ یک از ما پشت خود را و به سجده نمی افستادیم بحین لفتح یا وسکون حاضرم نون
 و کسر کن از نصر نیزه و ضرب بضر - حتی لیضع النبی - تا آنکه می نهاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم جبهته علی الارض - پیشانی خود را
 بر زمین نه که همراه آنحضرت سجده می افتادیم بلکه بعد از سر برداشتن از رکوع ایستاده می ماندیم و چون آنحضرت پیشانی شریف
 بر زمین می نهاد آنگاه می افتادیم متفق علیه - وعن النسائی قال صلی بن رسول الله علیه وسلم ذات یوم - نماز
 گزارد با آنحضرت زورے - فلما نفضت اصلوته قبل علینا بوجه - پس هرگاه که تمام کرد آنحضرت نماز خود از پیش آمد بر ما
 بر دے مبارک خود یعنی روستے بجانب ما کرده نشست - فقال ایها الناس الی امامکم - پس گفت آگاه باشید ای مردم که من امام
 و پیشوای شما ام - فلما تنفونی بآرکوع و لا بالسجود و لا بالقیام و لا بالانصراف - پس پیشی نکنید مرا بر رکوع و نه بسجود و نه بایستادن
 از رکوع و نه باز برخاستن از نماز یعنی پیشتر از من بر رکوع و سجود و زورید و سر از رکوع بر نداردید و از سجود بر نه خیزید و مرا بالانصراف
 یا سلامت یا برخاستن از مکان نماز و بر آمدن از مسجد و اول ظاهر تر است و ندانید که من خبر دار نیستیم از احوال شما - فانی از امام
 امے و من خلفی - زیرا که بدستی من می بینم شما را از پیش خود پس خود نداده سلم - وعن ابی هريرة قال قال رسول
 الله صلی الله علیه وسلم لا تبدأ و لا الإمام پیشه نکنید امام را و شتابی نکنید - اذا کبر فکبروا - و تشبکوا تکبیر بر آرد امام از پس و می صل
 تکبیر بر آریزید - و اذا قال ولا الضالین فقولوا آمین - و چون بگوید امام لا الضالین متصل او بگوید آمین - و اذا رکع فاکرعوا -
 و چون رکوع کند از پس و می متصل بر رکوع بر ویزید - و اذا قال - و چون بگوید امام سمع المدین حمد فقولوا - پس بگویند شما اللهم
 ربنا الک الحمد - از اینجا معلوم شد که منصب امام تسبیح است و منصب مأموم تحمید هر دو مقسوم است میان ایشان و تحقیق این کلام
 سابقا گذشت - متفق علیه الا ان البخاری لم يذكر و اذا قال ولا الضالین - انجدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند که
 آنست که بخاری ذکر نکرد این کلام را که اذا قال ولا الضالین فقولوا آمین - وعن النسائی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 رکب فرس و انصرف عنه - روایت است از انس که آنحضرت سوار شد پس ای را پس انگنده شد از پشت اسب بر زمین و فقال
 طبعی حکم بشریت از آنحضرت واقع میشد بطریق اعجاز بخشش شفعه الایمن - پس خراشیده شد جانب راست وی چنانکه قوت
 قیام در نماز نماید و بخشش تقدیم جسم است بر جان فیصلی صلواته من الصلوات فهو قاعده پس گزارد آنحضرت نمازے را از نماز با
 و حال آنکه وی نشستم فصلینا و راه فتودا - پس بگذاردیم ما نیز پس آنحضرت نشست - فلما انصرف قال - پس هرگاه که برخاست

آنحضرت از نماز گفت - نماز اجل الامام است و اگر در اینده نشنیده است امام نگر برای آنکه اقتدا و اتباع کرده شود بوی غلام
صلی قانما فصولا قیاما - پس چون بگزارد امام ایستاده بگزارید شما نیز ایستاده - و اذا رکع فاركعوا - و چون رکع رکوع رکوع رکوع
پس رکع رکوع رکوع رکوع فاركعوا - و چون سر بردارد روی پس سر بردارد و اید شما - و اذا قال - و چون بگوید امام سمع
الله من حمده فقولوا - پس بگوید شما - ربنا لک الحمد - و در بعض نسخ هاست مشکوة این هم هست - و اذا سجد فاسجدوا - و چون
سجده رکوع پس سجده رکوع و اید شما و نوشته اند که در لفظ بخاری نیست - و اذا صلی جالساً - و چون نماز بگزارد امام نشسته
فصلوا اجلسوا جمعون - پس بگزارید شما نیز نشسته همه - قال الحمیدی - گفته است حمیدی که از شیوخ بخاری است نه حمید
صاحب الجمع بین الصحیحین و این نیز عبارت بخاری است که نقل از حمیدی میکند که گفت - قوله - قول آنحضرت که فرمود
و اذا صلی جالساً فصلوا اجلسوا بهیئة مرفعة القدریم - این قول در بخاری قدیم آنحضرت بود که عارض شده بود و بیت نه نقطه
از پشت اسب یا جز آن - ثم صلی بعد ذلک البنی - پیشتر بگزارد و بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و سلم جالساً نشسته - و اذا قال
خلفه قیام - و مردم در پس رسته ایستاده بودند - لم یأمرهم بالقعود - امر نکرد ایشان را به نشستن - و اما یؤخذ بالآخر فالآخر
من فعل البنی - و گرفته نمی شود و فعل کرده نمی شود مگر باخر پس آخر از فعل پیغمبر صلی الله علیه و سلم - که تا سجد اول است - تنها
لفظ بخاری - این لفظ بخاری است - و الفقه مسلم الی جمعون - و اتفاق کرده است مسلم بوی در روایت تا قولی
اجمعون و قال الحمیدی الی آخره روایت نکرده - و زاد فی روایتیه و زیاده کرده است مسلم در روایتی این عبارت را که فلا
تختلفوا علیه - پس اختلاف مکنید بر امام - و اذا سجد فاسجدوا - و چون سجده کنید پس سجده کنید ازین عبارت معلوم میشود
که آن در لفظ بخاری نیست چنانچه گفته اند - و عن عائشة قالت لما نقل رسول الله - روایت است از عائشة
که گفت هنگامی که گران نشد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی سخت شد بخاری و بهنایت رسید ضعف وی - جابلاً
یؤدیه بالصلوة - آید بلال در حالیکه می آید با نذا آنحضرت را به نماز و خبر دهد که وقت نماز شده و مردم همه در مسجد گرد آمده اند
حادث بود که بعد از اذان چون در بر آمدن آنحضرت تاخیر می یافت بلال بر آورده خبر میکرد و درین حالت نیز گاهی
که خبر کند و آشکاف نماید که خود بوجوه شریف سجده را منور میکرد و اندوامست کند یا کسی را از اصحاب مر می فرماید که دست
کند فقال مرد ابا بکر ان یصلی بالناس - پس گفت آن حضرت امر کنید از جانب من ابو بکر را و بگوید که نماز کند مردم
و است کند لیساً فیصلی ابو بکر تلک الا بام - پس نماز گزارد و ابو بکر رضی الله عنه با مردم و بان روزی - ثم ان البنی صلی الله علیه
و سلم و جبنی نفس خفته - پیشتر آن حضرت یافت در ذات شریف خود بی ایستاده و تدرستی - فقام بهادی بن حلیس - پس
بایستاد آنحضرت در حالیکه میبرد و تکیه کرده میان دو مرد و دو ستار و روشن این دو مرد و نهاده آهسته و مائل - و رجلاه مائلان
فی الارض و هر دو پای مبارک وی خطمی کشند و در زمین سجیت بی ثبوتی بر پایی برداشتن تمام سابقا اشارت کرده شد که
انبارا صلوات الله و سلامه علیه و در عارض مدنی و صفات جسمانی واقف بر حد بشریت گذاشته اند تا مشاهده صفات جلالی

منموده حق بیدگی بجای آید و در وقت اعجاز که قدرت الهی ظهور نموده خرق عادات می نماید و فی الجمله کمال مکی در آن
کمال بشری است که مرتبه جامع ناموس و ملکوت و کمال جسمانی و روحانی است مصراع یا را این دارد و آن نیز هم
یا رب بگو در وقت انظار معجزه قدرت کامله ظهور نموده خرق عادات می نماید آن دیگر است حتی دخول السجده بنا بر آنکه
در آمد آن حضرت باین روش مسجد را - فلما سمع ابو بکر حسه ذهب تباخر - پس هرگاه که شنید ابو بکر نماز در آمدن آن حضرت
را باین جانب رفت و خواست که پس رود تا آن حضرت پیش آید و امامت کند فی الصلح حسن و درازم - فادبار الیه
رسول الله - پس اشارت کرد بسوای ابی بکر پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - و ایما اشارت باعضا مثل سر و دست
و چشم و ابرو - ان لا یتاخر - که پس نرو و بجای خود ایستاده ماند - فجار - پس آمد آن حضرت - حتی جلس عن يسار
ابی بکر - تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابی بکر - و کان ابو بکر یصلی قائما - و بود ابو بکر که می گذارد نماز ایستاده
و کان رسول الله - و بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم یصلی قائما - می گذارد نشسته - یقتدی ابو بکر بصلوة رسول الله
اقتداء میکرد ابو بکر نماز پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و الناس یقتدون بصلوة ابی بکر - و مردمان اقتداء میکردند نماز ابی بکر
یعنی افعال ابی بکر را دیده نماز می کردند و الا امام در آن نماز آن حضرت بود و همه اقتداء با آن حضرت صلی الله علیه و سلم و شنیدند چون
مردم که دور بودند و افعال آن حضرت را بینیدند و تکبیرات نمی شنیدند و افعال ابو بکر و تکبیر او را دیده و شنیده نماز میکردند
گویند اقتداء با ابو بکر میکردند متفق علیه و فی روایه لها - و در روایتی مر جاری و مسلم را آمده - یسبح ابو بکر انما یسبح التکبیر
چنینا شنید ابو بکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابو بکر امام نبود اهل سنت و جماعت را دلیل بر اختلاف ابو بکر با جانشینان آنکه
دلیل در محل امر کردن آن حضرت است ابو بکر را امامت و چندین ایام گذشت که ابو بکر امامت میکرد و همه بوی اقتداء میکردند
اما امری که آن حضرت بنفس شریف خود حاضر شد خود امامت کرد و اگر این نسخ حکم سابق علیہ و چنانکه شیعه توهم میکنند بقول
نسخ میکرد و کسی دیگر را می فرمود و امامت ابو بکر نزد عدم آن حضرت صلی الله علیه و سلم متعین بود و یکباری دیگر آن حضرت
باصلاح میان بنی عمر و بنی عوف که ساکنان قبا بودند رفته بود چون وقت باختر رسیدن گرفت بلال اذان گفت صحاب
همه ابو بکر را امام ساختند و بن میان آن حضرت رسید ابو بکر خواست که از نماز برگردد تا آن حضرت امامت کند پس آن حضرت
اشارت کرد که بر جاسه خود باشد و امام باشد پس اقتداء کرد در پس ابو بکر و نماز گذارد و کذا فی صیح البخاری - و کذا فی هر
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما یخشی الله من عباده الا ان یحول الله رأسه من ارض حمار آبیانی ترکان
سکینه بر منبذارد سر خود را پیش از امام اذین که بگرداند سر او را همچو سر خود در روایتی آمده است که بگرداند صورت او را مانند
صورت خاتم غزالی گفته که این کنایت است از بلاهت و بی فقی آنکس که تفهیم معنی امامت را که ایام و اتباع و اتفاق
است یعنی از خری است که امام سازند و اتباع نکنند و گفته که متعین است این تاویل و الا امامی منم بحس که نگاشته است بوی و
و صورت وی از وی حمار و صورت حمار و پوشیده ماند که ثابت غیبت تحویل است نه وقوع آن و طبیی گفته است که مراد از این

اورست بر صفت حمار و ملاذت و الاسخ غیر جائزست درین است و مکن است کہ گفتہ شود مرد و تحویل اورست در آخرت نہ در دنیا تا آنکہ اختلافی ہم است در عدم وقوع مسخ درین است و اللہ اعلم بمشفق علیہ

الفصل الثانی - عن علی و ما ذہب جہل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی احدکم الصلوة والامام علی حال - و قتیکہ ہیایدیکہ از شما نماز را و امام بر حالے است از احوال چنانچہ قیام و رکوع و سجود و جہان فیضیہ کہ ایضاً الامام پس باید کہ بکشد چنانچہ میکند امام پس تحریمہ بہ بند و در آید در بہان فعل لیکن رکعت حساب کرہ میشود بخلاف رکوع

نہ بعد از آن - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب - **وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

اذا جئتم الی الصلوة و نحن سجد و فاسجدوا - چون بیایید شما بسوے نماز و حالانکہ ماسجدہ کنندہ ایم پس سجدہ کنید و لا تفتد وہ شیئاً - و شمار نکنید آن را چیرے از نماز و رکعتے از آن چنانکہ بدر آمدن در رکوع میکنید - ومن اورک رکعتہ نقد

اورک الصلوة - و کسیکہ در باب رکعت را پس بہ تحقیق دریافت نماز را این را و معنی گفتہ اندیکہ مراد بر رکعت یک است و الصلوة رکعت یعنی کسی کہ امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و رکعت محسوب شد چنانکہ گفتہ دوم آنکہ مراد

آن است کسیکہ دریافت رکعتے را پس بہ تحقیق دریافت نماز را با امام و حاصل شد اورا ثواب نماز جماعت و فضیلت آن و ہر بابہ گفتہ است کسیکہ دریافت از ظہر رکعتے را و دریافت سہ رکعت را انگار از ظہر جماعت یعنی نمی توان اطلاق کرد کہ

و می ظہر جماعت گزارده و لهذا حانت نمی گردد در زمین خود کہ لا اصلی الظہر جماعتہ بلکہ دریافت ثواب جماعت را و این در غیر

جمیعہ است و اما در جمیعہ مذہب ما آن است کہ ہر کہ امام را دریافت و در نماز جمیعہ دریافت جمیعہ را و بنا کند بروی جمیعہ را پس نزد

امام محمد اگر در باب اکثر رکعت ثانیہ چنانکہ در بابہ در رکوع و اگر در بابہ اقل آن را بنا کند بروے ظہر و نزدیکین بنا کند بروے

جمیعہ را و اگر چہ در تشہد و سجود و سہو دریافت - رواہ ابو داؤد - **وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم**

من صلے بعد اربعین یومانی جماعتہ بیدرک التکیبۃ الاولی - کسیکہ نماز بگذارد و نماز خالص لوجہ اللہ بی شائبہ عنوض چہل روز

در جماعت و در حالیکہ در بابہ تکبیرہ اولے را ظاہریش در آن است کہ در حین تحریمہ حاضر باشد و گفتہ اند کہ اوراک در دعا

استفتح نیز در حکم آن است و نزد بعض اوراک در رکعت اولی کافی است - کتب کہ بران زمان براتہ من النار و براتہ

من النفاق نوشته میشود برائے او و خطا بنیاری یکی خطا بنیاری از آتش و قبح دوم از نفاق و ظاہر آنست کہ مراد بہ براتہ

از نفاق در دنیا باشد بصمت الرب یا کسل و نماز کہ در قرآن مجید اسناد آن بمناققان کردہ اند و سایر صفات نفاق از

ذریعہ گفتن و خلف در وعدہ کردن کہ در احادیث از علامات نفاق دانستہ اند و تحیل کہ در آخرت بود بخلاصی از عذاب

مخصوص منافقان - رواہ الترمذی - روایت کرد این حدیث را ترمذی و لیکن سخن کردہ است در آن - **وعن ابی ہریرۃ**

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ فاحسن وضوہ - کسیکہ وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی ترقانہ و ستر

بار عایت شرط و آداب و حضور دل - ثم راح فوجد الناس قد صلوا - پشتر رفت بمسجد پس یافت مردم را کہ تحقیق

نماز گزار دہ اندونہ یافت جماعت را۔ اعطاء اللہ مثل اجر من صلا با وحضر۔ بدہ اور اجدای تعالیٰ مانند
 اجر کیسکے گزار دہ است نماز اور حاضر شدہ است آن را و این بر تقدیری کہ تاخیر تفسیر وی بنود پس بحکم صدق
 نیت خود اجر آن بیابد۔ لایق قص ذلک من اجر ہم شیدا۔ کم نمی کند آن عطای اجر مراد را از اجزای این
 کسانیکہ گزار دہ اند و حاضر شدہ اند چیزے را زیرا کہ آری اجر فعل خود یافتہ اند و وی اجر نیت خود۔ رواہ ابو داؤد
 والنسائی۔ وعن ابی سعید الخدری قال جاز رجل وقد صلی رسول اللہ۔ آمد مروی و حالانکہ گزار دہ بود غیر خدا۔
 صلی اللہ علیہ وسلم فقال الا رجل یصدق علی ہذا۔ پس گفت آن حضرت آیا نیست مردیکہ تصدیق کند و احسان نماید
 برین مرد کہ منجوا ہند تنها بگزار و نماز را فیصلی معہ۔ پس بگزار و نماز باوے تاوے ثواب جماعت و درجات آن را بیابد
 این احسان است کہ این مرد باوے می کند۔ فقام رجل فصری معہ۔ پس برخاست مردے پس بگزار و نماز باوے و
 گویند کہ در سنن بیہقی آید کہ آن مرد ابو بکر صدیق بود رضی اللہ عنہ۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد۔

الفصل الثانی عن عبد اللہ بن عبد اللہ بن عبد اللہ بن عتبہ بن مسعود و اللہ بن مسعود
 رواہ عبد اللہ بن مسعود و فقیہ ائمہ یکہ اذا اعلام تابعین و فقہائے سبعہ مدینہ است خلق کثیر از صحابہ را در یافتہ
 ثقہ امام مامون و بود و سے رضی اللہ عنہ عمر بن عبد العزیز مراد است شرح چند مات سنۃ الثین و تسعین و قبل سنۃ ثمان
 و تسعین و عبد اللہ بن عتبہ نیز از کبار تابعین است و بعض اوراد صحابہ ذکر کرد اند و اثبات روایت نموده اند و تحقیق است
 کہ تابعی سنۃ و ابن سعد گفت کہ تابعی ثقہ کثیر الفقیہ و الحدیث است مات سنۃ اربع و سبعین۔ قال و خلعت علی
 عائشۃ فقلت۔ گفت عبید اللہ در آمد بر عائشہ پس گفتم۔ الا تجدینی عن مرض رسول اللہ۔ آیا حدیث نمی کنی مرا
 از حال بیماری پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ کہ بہماز بر آمد و چگونہ بر آمد۔ قالت ہلی۔ گفت عائشہ آری حدیث میکنی
 ترا از بیماری آن حضرت پس شروع کرد در حدیث بقول خود۔ نقل البی۔ گران شد آن حضرت۔ صلی اللہ علیہ وسلم
 فقال۔ پس گفت۔ اصلی الناس۔ آیا نماز گزار دہ اند مردم۔ فقلنا لا۔ پس گفتیم ما نماز گزار دہ اند۔ یا رسول اللہ و ہم
 یتفقونک۔ و الیشان چشم دارند آمدن ترا۔ قال ضوالی ماری مخضب۔ گفت آن حضرت نہید برائے من
 آبے در مخضب مخضب بکسر میم و سکون خاوتع ضاوتین نام نوعی از ظروف است۔ قالت۔ گفت عائشہ فقلنا
 پس کردیم ما آنچه فرمود آن حضرت و ہماوم برائے آداب در مخضب۔ فاعتسل۔ پس غسل کرد۔ قدیم لبینہ۔
 پس رفت و خواست کہ بر خیزد۔ فاعنی علیہ۔ پس ہیوش شد و برگاشہ شد ہیوشی بروے داغما چون از جنس
 مرض است جائزست طریان آن ہر امیاع مخالف جنون کہ وے نقص است و بمقدار ختم اندان را چنے
 از شافعیہ بغیر تطویل۔ ثم افاق۔ بہتر ہیوش یا رشد و بہ ہوش آمد۔ فقال اصلی الناس۔ پس گفت آیا نماز گزار دہ اند
 مردم۔ قلنا لا ہم یتفقونک۔ گفتیم نماز گزار دہ اند ایشان انشا اللہ می برد ترا۔ یا رسول اللہ قال ضوالی ماری مخضب۔

گفت بہنید بر اے من آبے در مخضب۔ قالت فقلت فاعلم ان حضرت عائشہؓ میں نشست آن حضرت پس غسل کر دے ثم
 ذهب لیتور فاعنی علیہ ثم افاق فقال اهل الناس قلت لاہم یظنونک یا رسول اللہ قال صغوالی ماری لمخضب فقلت
 ثم ذهب لیتور فاعنی علیہ ثم افاق فقال اهل الناس قلنا لاہم یظنونک یا رسول اللہ قال صغوالی ماری لمخضب فقلت فقلت
 و مردم مقیم اند و رجعت انتظار می برند پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم لصلاۃ الشارۃ الآخرۃ۔ برای نماز عشا یسین احقر از رت
 از نماز مغرب کہ گاہے اور انہر عشا ی گویند۔ فارسل النبی صلی اللہ علیہ وسلم الی ابی بکر ان یصلی بالناس۔ پس فرستاد
 آن حضرت کہے را بسوے ابو بکر کہ نماز بگزارد با مردم و امامت کند۔ فاباہ الرسول۔ پس آمد ابو بکر و فرستادہ آنحضرت
 فقال ان رسول اللہ۔ پس گفت کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم با بکر ان یصلی بالناس۔ میفرماید کہ نماز بگزاری با مردم
 فقال ابو بکر و کان رجلاً قتیفاً۔ پس گفت ابو بکر بود و سہ مرد نرم دل۔ یا عمر صل بالناس۔ ای عمر بگزار نماز با مردم فقال
 لہ عمر انت احق بذلک۔ پس گفت مرا و عمر تو سزاوارتری بآن کہ یا کہ ایشان در اول امرند انشد کہ تعیین ابی بکر بر اے
 امامت بطریق الزام و امر برای وجوب مستند و در آخر معلوم شد کہ امر برای وجوب است چنانکہ از احادیث دیگر معلوم میگردد
 فصلی ابو بکر ملک الایام پس نماز بگزارد ابو بکر در آن روز ہما کہ ہفجہ روز بود۔ ثم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم و بعد من نفسه
 ختمہ۔ پستہ آنحضرت یافت از ذات خود و در بعض نسخ فی لفسنہ یافت و در ذات خود سبکی۔ و خرج من رجلین احدهما عباس۔
 و بیرون آمد تکبیر کردہ در میان دومر کہ یکی از ان دومر عباس بود۔ لصلاۃ الظہر۔ برای نماز ششمین و ابو بکر صلی اللہ علیہ وسلم
 و حالانکہ ابو بکر نماز بگزارد و مردم۔ فلما آہ ابو بکر ذهب لیتاخر۔ پس ہر گاہ کہ دید آنحضرت را ابو بکر خواست تپس رود۔ فادام الیہ
 اللبۃ۔ پس اشارت کرد بسوی دس پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بان لا تاخر۔ باینکہ پس نزد بجای خود باشد فقال۔ گفت آنحضرت
 بان دومر کہ تکبیر کردہ ہر ہما آمدہ بود۔ اجلسانی الی جنبۃ بنشین مرا در پیروی ابو بکر فاجلسا الی جنبۃ ابی بکر پس بنشانند
 و کس آنحضرت را در پیروی ابو بکر۔ والنبی صلی اللہ علیہ وسلم قاعد۔ و حالانکہ آنحضرت نشست است و ثابت و سہمیت بران۔ فقال۔
 پس گفت عبید اللہ کہ بروی ایخذ بیت است از عائشہ۔ فدخلت علی عبداللہ بن عباس۔ پس در آمدیم بر عبداللہ بن عباس
 فقلت لہ الا عرض علیک حدیثی عائشہ عن مرض رسول اللہ۔ پس گفتم مرا بن عباس را آیا ظاہر کنم بر تو حدیثی را کہ حدیث کردہ
 مرا عائشہ از بیماری پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ہات۔ پس گفت ابن عباس باید و بدہ آنحدیث را۔ فوضعت علیہ حدیثا
 پس عرض کردم بروی حدیث عائشہ را۔ فما انکر منہ شیئاً۔ پس انکار نکرد ابن عباس از ان حدیث چہیزے را۔ ثم غیر انہ قال
 جز آنکہ گفت۔ است لک لرجل الذی کان مع العباس۔ کہ ایا نام برد عائشہ برای تو آن مردی را کہ بود با عباس تکبیر
 دہندہ حضرت را و آمدن مسجد قلت لا۔ گفتم نہ برد آن مرد را نام۔ قال ہو علی۔ گفت ابن عباس کہ آن مرد کہ نام نہ برد
 اورا عائشہ علی است صنی العدنہ سخن در ان است کہ چہ بود سبب در نام نہ بردن عائشہ علی را با عباس صنی العدنہ بعض
 گفته اند عائشہ را با علی نراکتہ بود از ہنگام فقنہ انک عائشہ کہ علی در انجا ہما لوتہ نکرد و در تبریت عائشہ از ان تمست

چنانکہ صحابہ دیگر گردن چنانکہ از ریائی قصه ظاہر میگردد و این سخن ضعیف است زیرا کہ عائشہ تحقیق نام برده است علی را در مواضع کثیره و مدح کرده و در ابوابین قضیه حاشاکہ سبب آن باشد و نزاکت بخدی رسد کہ نام بردن بزبان گران آید بلکه بعض گفته اند کہ در روایتی در بخدیث نیز نام برده است پس صواب است کہ بعض گفته اند کہ سبب نام بردن بحجت آنست کہ در جانب دیگر مروی متعین نبود چنانکہ عباس در جانب دیگر بلکه نوبت بنوبت بود و نگاہی علی بود و نگاہی اسامہ یا فضل بن عباس و لہذا در روایت دیگر آمده است کہ گفت عائشہ در جانب دیگر مروی بود و از اہل بیت دی تا شامل باشد ہمہ را بطریق اجمال و لہذا علم متفق علیہ و عن ابی ہریرۃ انہ کان یقول من ادرک رکعتہ فقد ادرک السجۃ - کیسکہ دریافت رکعت را یعنی رکوع را پس بہ تحقیق دریافت سجدہ را یعنی رکعت را تعبیر کرد از رکعت سجدہ از جہت نامی رکعت نبوی - و من فاتتہ قراۃ ام القرآن - و کیسکہ فوت شد و از فاتحۃ الكتاب یعنی خواندن او - فقہ قاتہ خیر کثیر - پس بہ تحقیق فوت شد و از اینکی بسیار ظاہر بخدیثست و در عدم فرضیت قراۃ فاتحہ است شیخ و شرح خود میگوید کہ مراد آنست کہ کسی را کہ فوت شود فاتحہ خلف امام از جہت مسبوتیت و سہ و این بخدیثست و در باب مسبوتیت است کہ خلف بنوہ و فاتحہ بخواند مقصود تر عینیت تا کیست برادر اک جماعت از اول تا این خیر کثیر فوت نکرد و یعنی اگر چه با و رک رکعت دریافت لیکن فوت شد از زمی ثواب کثیر بقوت قراۃ ام القرآن رواہ مالک - و عنہ انہ قال الذی یرفع رأسہ و یخفیضہ قبل الامام فانما ناصیئہ بید الشیطان - کیسکہ برادر و سر خود را دست کند سر خود را پیش از امام پس نیست مومے پیشانی او مگر بدست شیطان کہ میگردد و از او بر خلالت شریعت و سنت - رواہ مالک

باب من صلی صلوٰۃ مرتین

باب در بیان حال کیسکہ نماز گزار و دو بار و این شامل حضور تمامی مختلف است و مقصود از آن اینجا چنانچہ در احادیث ذکر کرده آنست کہ چون گزارد فرض یکبار پس از آن آمد مسجد جماعت را بگذارد و جماعت بر فصلی کہ مذکور است و رفقہ و کلام کہ واقع است میان ائمہ چنانچہ پاره اذان در باب و قات منی عنہا گذشت و اگر گزارده با امام یکبار بعد اذان امامت کند مردم را چنانکہ در حدیث معاذ بن سبایہ و ابن مہسوم است و زود ثانیہ بیکبار فرض و حقیقت نہ تکرار فرض است بلکہ دوم نقل غایت آنکہ نیت کند فرض را بر قول مشہور زود ایشان لازم می آید بر ایشان اقتدای مفسرین متقبل و این جائز است زود ایشان

الفصل الاول عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی - گفت جابر بود و معاذ بن جبل کہ نمازی کرد با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثنایاتی قومہ فیصلی بہم - پیسترمی آمدنم خود را پس میگردارد نماز با ایشان و در لفظ مسلم - تلک الصلوٰۃ - یعنی میگردارد همان نماز کہ ہمہ از آن گزارده بود و لفظ بخدی - الصلوٰۃ المکثورہ - یعنی میگردارد نماز فرض الکہ گزارده بود و متفق علیہ - و عنہ قال کان معاذ یصلی مع النبی - و ہم از جابر است گفت بود معاذ کہ میگردارد با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم العشاء - نماز عشاء - ثم یرجع الی قومہ فیصلی بہم العشاء - پیسترباز بر میگشت معاذ بسوی قوم خود پس میگردارد با ایشان عشاء - و ہم از نافلہ - و آن نماز کہ معاذ با قوم میگردارد و بر اے دی لعل بود و ایشان فرض میگردارد و پس اقتدای مفسرین

مبتغی درست باشد - رواه البیهقی والداریقینی - و گفته اند که در این نافله صحیح نیست و در شرح شیخ گفته که عبد الرزاق و شافعی و طحاوی آن را ردایت کرده اند و بعضی گفته اند این زیادت از کلام شافعی است بنا بر اجتماع و دلالت از غیر جهت شافعی این زیادت یافته نشده و در کتاب مشکوٰۃ اینجا بیاض است پس مؤلف نیافته و در طریقی از سنن و تواتر شافعی گفته که علمای حدیث گفته اند که قول دربی که نافله غیر محفوظ است در حدیث جابر و در حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مجاز گفت ای معاویا با نماز یکبار یا تحفیف کن بر قوم خود از اینجا مسلم می شود که اگر با حضرت مجاز و با تو خود امانت نکرد زیرا که برین تقدیر نماز و سه نافله خواهد بود و با است منقرض تبطل جایزه و این حدیث منافی این زیادت است و قصه نماز معاوی در باب ثرات تفصیل گذشت است فلینظر

الفصل الثانی - عن یزید ابن الاسود - مراد وصحت است وعداوا از اهل طائف است و حدیث او در کوفین است و بعض یزید بن ابی الاسود گفته اند - قال شددت مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم حجتہ - گفت حاضر شدم باحضرت حج آنحضرت را که آن را حجتہ اوداع گویند و گزاردم با دوس حج فصلیت موصوٰتہ این فی مسجد نجیف پس گزاردم باحضرت نماز صبح را در مسجد نجیف که در مناسبت تحقیق پس که در بیخ کوه باشد و این مسجد را بنیاست - فلما تممت صلوٰتہ و انخرفت پس هنگامیکہ تمام کرد آنحضرت نماز خود را و برگشت - فاذا هو برجلین فی آخر القوم - پس ناگاه آنحضرت لباس و مقدار است با و مرد که نشسته بودند در پایان قوم - لم یصلیا معا - نگزارند نماز با آنحضرت آن دو مرد - قال علی بہا - گفت آنحضرت بر من بیارید این دو کس را - فبی بہا ترعدا فزلفهما - پس آورده شد بر آن حضرت آن دو کس را و در حالے که میلز دو گوشه شامی شانه ایشان از خوف و ہیبت رسول خدا که نزد غضب و جلال دی کو بجای خود نمی ایستاد و فرانس جمع فریبه به فتح فاصلا و مصله گوشه شام پاره ایست میان پهل و شانه که میلز و زود خوف و گاسه مشاهده می افتد این حال از نگاه زوداراده فوج - فقال ما نعلم ان یصلیا معا - پس گفت آنحضرت چه باز داشت شمار از نماز گزاردن شما با ما - فقالا پس گفتند آن دو مرد - یا رسول اللہ انا کنا قد صلینا فی رحلتنا - بدرستی که ما بودیم که گزارده ایم بنشر شما و جای رخت خود با قال فلما انعمنا - گفت آنحضرت پس نکلند و تخمین یعنی که در وقت حضور جماعت و ران داخل نگردید - اذ اعلیتما فی رحالکما - چون بگزارید نماز در منبر شما خود - ثم اتینا مسجد جماعتہ - پستریا میزد مسجدے را که در دوس جماعت میکنند - فصلیا معہم - پس بگزارید با ایشان که جماعت میکنند - فامنا لکما نافلہ - پس بدرستی که این نماز که با جماعت میگزارد بر شما شمار نماز نفل است خواه سابقا نماز یا جماعت گزارده شد یا بی جماعت - رواہ الترمذی و ابوداؤد و الترمذی

الفصل الثالث - عن ابیہر بن نعم موصوفہ و سکون مہملہ - بن محجن - بکسر میم و سکون حاء مہملہ و فتح جیم
تالیف است بر قول اصح و پیر او محجن صحابی است - عن ابیہر - روایت می کند از پدر خود - انه کان فی مجلس
مع رسول اللہ - کہ پدر او بود در مجلس با پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فاذا بالصلوۃ - پس اذان گفتہ شد برای

نماز۔ مقام رسول اللہ پس بایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فصلی ورجع پس نماز گزار دو رکعت۔ محدث فی مجلسہ۔ و حال آنکہ
 محسن در جائے نشست خود ثابت ماند و نماز گزار نماز با آن حضرت تبسیر کرد از خود بلفظ غائب و گفت من نشستم مانند درجایی
 خود از جهت تخاشی نسبت این منصب بنحو عصر سجا و دور انداختن نفس خود را از مقام حضور۔ فقال له رسول اللہ پس گفت محسن
 را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مانند آن فصلی مع الناس۔ چه باز داشت ترا از نماز گزاردن با مردم۔ است جمل مسلم۔
 ایابنیتی تو مرد مسلمان۔ فقال بلی پس گفت محسن آری مسلمان ام۔ یا رسول اللہ لکنی کنت قد صلیت فی الہی۔ و لکن ہم من
 کہ تحقیق گزارده ام نماز را اہل خانہ خود۔ فقال له رسول اللہ پس گفت مراد را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذ اجبت المسجد
 و کنت قد صلیت فاقیمت الصلوٰۃ۔ چون بیانی تو سجد را و باشی تو کہ گزارده نماز یعنی در خانہ خود پس بر پا کرده شود نماز تبسیر
 بر آورده شود برای وی فصل مع الناس۔ پس بگزار نماز با مردم۔ و ان کنت قد صلیت۔ و اگر چه ہمیشہ تو کہ تحقیق گزارده نماز
 را۔ رواہ مالک و النسائی۔ و عن رجل من اصحاب بن خرمیہ۔ روایت است از مردی از قبیلہ اسد بلفظ حیوان
 مشہور و اسد نام پدر قبیلہ است از مشہر دوے اسد بن خرمیہ بن مدرکہ بن ابیاس بن حضرت ابہ سأل ابایوب الانصاری
 کہ آن مرد سوال کرد ابایوب انصاری را کہ از مشاہیر صحابہ است و آن حضرت در ابتدا سے ہجرت خانہ اش را بقدم
 مسرت از دم مشرف ساخت و نزول فرمود۔ قال۔ گفت آن مرد سائل صلی احدی فی منزله الصلوٰۃ ثم یاتی المسجد
 نماز سے گزار دیکہ ازاد در منزل خود پشتری آید و در مسجد کنایت از نفس خود میکند یعنی من میگذارم وی آیم۔ و تقام الصلوٰۃ
 و بر پا کرده میشود و در مسجد نماز۔ فاصلى معهم۔ پس میگذارم نماز با ایشان۔ فاجد فی نفسہ شیان۔ پس بیایم در نفس خود چیزی
 از خدشہ و کراہت۔ من ذلک۔ از جهت مکرر گزاردن من نماز را و از جهت مخالفت با امام و صحت نفل و فرض و بعضی
 از شرح گفته اند کہ مراد پیغمبر از روح و راحت و انس و حضور است۔ فقال پس گفت۔ ابایوب بن کان عن ذلک
 النبی۔ پس یہ ایم ما ازین حالیکہ تومی یا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ این حدیث و از کجاست۔ فقال پس گفت آنحضرت
 و رجواب سوال ما۔ فذلک لہم حجج۔ پس آن مراد انصیب جماعت است و ثواب آن پس باید کہ بیج خدشہ و کراہت
 نیاید یا حصول نفل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاہر است یعنی آنچه تومی یا پیغمبر از روح و حضور از ارجاعات
 نوزائنت است۔ رواہ مالک و ابو داؤد۔ و عن یزید بن جابر۔ بن عامر قال حبت رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم و بہ فی الصلوٰۃ۔ روایت است از یزید بن عامر کہ صحابی است حاضر شد حنین را با شکر کان بعد از ان سلام آورد
 گفت آدم آنحضرت را و حال آنکہ دسے در نماز بود با مردم فجلت ولم ادخل معهم فی الصلوٰۃ۔ پس شستم من و در دنیا دم با
 ایشان در نماز۔ فلما انصرف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رآنی جالسا پس ہر گاہ کہ برگشت آن حضرت از نماز دیدم نشستم
 فقال اقم سلم۔ پس گفت آیا اسلام نیاورده و مسلمان نیستی۔ یا یزید۔ کہ نماز نمی کنی۔ قلت بلی۔ گفت بلی۔ یا رسول اللہ قد
 اسلمت۔ تحقیق اسلام آورده ام۔ قال و ما منک ان تدخل مع الناس فی صلوٰۃم گفت آنحضرت و چه باز داشت ترا از در آمدن

تو بامردم در نماز ایشان - قلت انی كنت قد صلیت فی منزلی - گفتم بدرستی که من بودم که تحقیق نماز گزاردم من من منزل خود -
 ان قد صلیتم - در حالیکه گمان می بردم که به تحقیق گزارده اید شما - فقال اذا حثت الصلوة فوجدت الناس فصل معهم پس گفت
 آنحضرت و قتیکه بیایی تو نماز را پس بیایی تو مردم را که گزارده اند نماز پس بگزار نماز با ایشان - وان كنت قد صلیت - و اگرستی
 تو که تحقیق نماز گزارده - لکن لک نافله - باشد نماز که دوم یا سبکی یا مردم نفل مرتزا - و نه مکتوبه - و باشد این نماز که نخست گزارده
 فرض و این معنی موافق است بظاهر احادیث که دلالت دارد بر بودن نماز دوم نفل از جهت سقوط ذمه با دای اولی طبی
 گفته که ضمیر در نفل راجع است به نماز که گزارده است نخست و اشارت به نمازی است که گزارده است با جماعت و گفته که گزارده
 شد نماز که واقع است بر وقت و سقط است بر مقدار نافله و نماز که با جماعت است و غیر مسقط است بر مقدار و فریضه از
 جهت دلالت بر آنکه اصل در نماز آن است که گزارده شود با جماعت و آنچه نه با جماعت گزارده شده است اعتبار و اعتداد
 بدان نیست - رواه ابو داود - و حسن ابن عمر ان رجلا سأل فقال له انی صلی فی بیتی - مردی سوال کرد این عمر را پس
 گفت آن مرد مرا این عمر را که من نماز می گزارم در خانه خود - ثم ذکر الصلوة فی المسجد الامام - پشتر بیایم نماز را در مسجد با امام -
 فاصلموه - آیا پس بگزارم نماز با امام - قال له نعم - گفت ابن عمر آن سائل را آری بگزار نماز با امام - قال الرجل ایتمنا -
 اجل صلواتی - گفت آن مرد کدام یکی را ازین دو نماز نخست یا دوم بگزارم نماز خود یعنی نماز فرض که ام ی ازین دو نماز است -
 قال بن عمر ذلک لیک - گفت ابن عمر آن بطریق متفهام انکار و این گردانیدن یکی ازین نماز فرض مفوض بسوی است و
 در بعض نسخ و ما ذلک لیک بکاف - انما ذلک لی العدم نیست آن مگر بسوی خدای - سو و حل محل ایتمنا - میگردد و اندک کلام
 ازین دو نماز که شیخا هر نماز تو درین تا بید است هر چه می رسد که رفته اند به ان بعض شافعی و اختیار کرده آن را اعرالی که فرض یکی
 ازان دو نماز است لایحیاء لکن اکثر احادیث مبرج اند که ثانی نافله و فرض ولی و یحیی موافق قیاس است زیرا که دمه تحقیق
 بری شده با دای اولی پس فرض همان باشد والله اعلم - رواه مالک - و حسن سلیمان مولی میمونه قال یتیمان عمر علی البلاء
 گفت سلیمان که آذو کرده ام المؤمنین بیوت است و از کبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد و عجت و یکی از فقهائى سبعه و
 سلیمان بن سیرین هم او را گویند بعض گفته اند که سلیمان سولای میمونه سلیمان بن سیرانیت و فیه نظر گفت آیدیم ما این
 عمر را ببلای طغ موحد و تحقیف لام که نام مضعی است بمیدیه مطهره که امیر المؤمنین آنرا بیرون مسجد ساخته بود بر اے مردم تا
 اگر خواهند سبک گیر حرف و حکایت گویند آنجا بروند و بنشینند و در مسجد ازین باب سخن نکنند و ببلای نوعی است از سنگ گذارند
 بعض الشرح و فی الصراح بلاط سنگ که درین سرای گسترده باشند - و هم یصلون - آیدیم مادرین موضع و حال آنکه مردم نماز می کردند
 یعنی در مسجد - قلت لا تصلی معهم - پس گفتم من با این عمر آیا نماز نمی گزاری تو با ایشان - قال قد صلیت - گفت ابن
 عمر تحقیق نماز گزارده ام من - و انی سمعت رسول الله - و بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول -
 می گفت - لا تصاد صلاه فی یوم مرتین - نگذارید یک نماز در یک روز دو بار - رواه احمد و ابو داود و النسائی - و یخبر

بظاہر مخالف است مراد حدیث سابقہ را و آنچه گذشت از اثر ابن عمر و تطبیق میان احادیث بآن است کہ این حدیث در باب کسے است کہ گزارده است نخست بجماعت و احادیث دیگر در حق آنکہ تنها گزارده چنانکہ مذہب حنفیہ است یا قول است بر کسیکہ میخواہد تنها کند و مذہب شافعیہ آن است کہ نماز وی تنها مستغنی دیگر و در صحیح بخاری افزہ چنانکہ در شرح شیخ مذکور است زیرا کہ اصل عدم اعادہ است مگر در آنچه وارد شدہ است اعادہ کہ ادب جماعت باشد پس اقتضای کرده شود بر آن کہ قال شیخ در این تاویل منافی است بقول قوم الاصلی نعم زیرا کہ دی ظاہر است در جماعت و گفته اند کہ سخن در صحت این حدیث حسن است حدیث اولہ بر خلاف آن صحیح اند یا صحیح اند از آن و توشیحی گفته کہ حل کرده میشود حدیث ابن عمر بر اقامت صلوة در مسجد دو بار یا شمار او اختیار کیا بر اعادہ صلوة بعد از آنکہ گزارده شدہ است بجماعت تحقیق زعم کرده اند بعضی از اہل حدیث کہ حدیث یزید بن الاسود مانع است حدیث ابن عمر اند زیرا کہ وی شنیدہ است در حجة الوداع و آن آخرا بام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و گفته کہ این قول غیر سدید است زیرا کہ ابن عمر صحبت داشته است بحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد از حجة الوداع تا وقت وفات آن حضرت پس شاید کہ شنیدہ باشد بعد از یزید بن الاسود پس جزم برسخ نتوان کرد و اللہ اعلم تنبیہ اکثر احادیث عام اند در ہمہ نماز و لیکن مجتہدان نظر بر احادیث دیگر کہ در کراہت نماز در بعض اوقات واقع شدہ آہنار اقتضای نمودہ اند چنانکہ این حدیث آیندہ تخصیص کردہ - وعن نافع قال ان عبد اللہ ابن عمر کان یقول سددت است از نافع مولای ابن عمر کہ تنقیہ بود از کبار تابعین گفت کہ ابن عمر می گفت - من صلی المغرب او الصبح ثم ادرکہ ما مع الایام فلا یجد لہا - کسیکہ گزارد نماز مغرب را یا نماز صبح را بہت در یافت آہنار اہام پس باید کہ باز نگردد اند مرآئنا و نگوارد با امام و بعد نسخ تحنانیہ و منعمین و ابن حدیث بظاہر موقوف است بر ابن عمر و اگر مراد آن است کہ می گفت بطریق روایت رفع می شود و این مؤید مذہب مالک است کہ گوید درین دو نماز اعادہ نیست و نزد اعصر نیز ہمین حکم دارد و نزد شافعی جائز است مطلقا و نیز درین حدیث ایماے است بآنکہ سابقا بہ جماعت نگزاردہ است - رواہ مالک

باب السنن وفضائلها

مراد نماز ہای کہ ادا کردہ می شوند با فرایض در روز و شب آنحضرت بران مؤلفیت میفرمود بتاکید یا بنی ناکیر چنانکہ سنت عصر قسم اول در او است خوانند ما خود از توب یعنی دوام و ثبوت و ترتیب نیز مشتق از است ممکن است کہ اہل علم از مکرر خواندن و اللہ اعلم **الفصل الاول** عن ام حبیبہ قالت قال رسول اللہ - روایت است از ام حبیبہ کہ از اصنام المؤمنین است و خواہر سادیہ بن ابے سفیان گفت کہ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم من صلی فی یوم و لیستہ تنفی عشر رکعت بنی الہ بیت فی الحجۃ - کسیکہ بگزارد در روز و شب دو از وہ رکعت برآوردہ شود برای و خانہ در بہشت - اریا قبل الظہر چارہ رکعت پیش از نماز پیشین - و رکعتین بعد ہا - و دو رکعت پس از وہ - و رکعتین بعد المغرب - و دو رکعت بعد از نماز شام - و رکعتین بعد العشاء - و دو رکعت پس از نماز نختن - و رکعتین قبل صلوة الفجر -

و دو رکعت پیش از نماز با مداو ذکر صلوة ظهر را مقدم آور و بجهت آنکه و سه اول نماز است که جمیل برای تعلیم اوقات
صلوة آمده با آن حضرت گزار و بلند اورا صلوة الاولی نام کنند ترجمہ و سه بقاری نماز پیشین است - رواہ الترمذی
روایت کرد این حدیث را ترمذی در صحیح ابن ابی فضیل اول آورده کہ موضوع است ہر اسے احادیث شریفین - و سنہ روایت
مسلم - و در روایتی مسلم را این چنین آمده کہ - انہا قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - ام حبیبہ گفت شنیدم
آن حضرت را کہ - یقول - میگفت - ما من عبد مسلم یصلی السجۃ یوم تثنی عشر رکعۃ تطوعا غیر فیضیۃ - نسبت پنج بندہ سلمان
کہ گزارد برای خدا ہر روز دو رکعت نفل جز فرض مراد بیوم اینجا شامل روز و شب است و غیر فیضیۃ تاکید تطوع است -
الابی اللہ بیتانی الجنبہ - مگر آنکہ بنا کہ خدا بتیالی برای آن بندہ خانہ در پشت - او - یا باین لفظ فرمود کہ - الابن لہ بیت
فی الجنبہ - بنا کردہ شود برای او خانہ در پشت - و عن ابن عمر قال صلیت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکعتین قبل الظهر رکعتین
بعدا - گفت ابن عمر گزاردم با آن حضرت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و این حدیث متشکک شافعی است کہ سنت
نزد ایشان پیش از پیشین دو رکعت است و این حدیث ابن عمر در کتب آمده با احتمالات الفاظ و نزد ما چار رکعت است
و در وی نیز احادیث آمده از علی و عائشہ و ام حبیبہ و ترمذی گفتہ کہ برین است عمل نزد اکثر اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ
وسلم و من بعد ہم ہمین است قول سفیان و ابن المبارک اسحق و از شافعی و احمد نیز چار رکعت آمده و لیکن بدو سلام و مانا کہ آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم گاہی چار میگزارد و گاہی دو ہر کسی آنچه دید روایت کرد و نیز شاید کہ در خانہ چار رکعت میگزارد و
ازواج مطہرہ از او ابیت کردند و چون در سجہ می آمد و دو رکعت بختہ مسجد میگزارد و ابن عمر آن را سنت نظر گمان بر وی
اعتقاد ابن عمر آن بود کہ سنت نظر ہمین دو رکعت بود و چار کہ میگزارد صلوة فی الزوال بود چنانکہ بیاید - و رکعتین بعد المغرب
فی بیتہ - و میگوید ابن عمر گزاردم با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت بعد از مغرب در خانہ آن حضرت مراد چوہ حفصہ است
کہ خواہر ابن عمر است - و رکعتین بعد العشاء فی بیتہ - و گزاردم دو رکعت بعد از عشاء در خانہ وے - قال وحدثنی حفصۃ ان
رسول اللہ - و خبر داود را حفصہ کہ بختیق پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی رکعتین خفیفین حین یطلع الفجر - بود کہ می گزارد
دو رکعت سبک را ہنگامے کہ می بر آ صبح صادق و چون ابن عمر درین ہنگام در خانہ حضرت حاضر نمی بود از حفصہ شنید
روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است کہ گفت ابن عمر بود این ساعت کہ در بنی آدم بران حضرت و از بنی معلوم میشود
کہ این دو رکعت نیز در خانہ می بود و بصرنج نیز در احادیث آمده چنانکہ در باب صلوة اللیل بیاید متفق علیہ و عنہ قال
کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی بعد الجنبۃ حتی یموت - بود آن حضرت کہ نمی گزارد بعد از فرض نماز جمعیۃ تا آنکہ بر میگشت
از نماز وی در آمد در خانہ فیصلی رکعتین فی بیتہ - پس س گزارد دو رکعت در خانہ خود متفق علیہ - و عن عبد اللہ
بن شہیق - روایت است از عبد اللہ بن شہیق کہ از مشاہیر تابعین و ثقات الشیخان است و شنید از عمر و عثمان و علی و عائشہ
و ابی ذر و دیگر صحابہ کبار مات سنۃ ثمان و مائتہ - قال سالت عائشہ عن صلوة رسول اللہ - گفت پرسیدم عائشہ را

از نماز آن حضرت صلی الله علیه وسلم عن طوعه - از نماز اقل آن حضرت - نقلت که کان یصلی فی بیتي قبل النظر لبنا - پس گفت عائشه بود آن حضرت که میگردید در خانه من پیش از نظر چهار رکعت - ثم یمخر فیصلی بالناس - پس میفرمود پس میگردید در خانه من یعنی فرض نظر را - ثم یدخل فیصلی رکعتین - پس میفرمود پس میگردید در خانه من میگردید در دو رکعت و کان یصلی بالناس المغرب - و بود که میگردید بامروم مغرب را - ثم یدخل فیصلی رکعتین - پس میفرمود پس میگردید در دو رکعت - ثم یصلی بالناس العشاء و یدخل فی بیتي فیصلی رکعتین - پس میفرمود پس میگردید در دو رکعت و کان یصلی من الليل تسع رکعات فبین الترت - و بود که میگردید از شب نه رکعت که در آنها دو داخل بود یک رکعت یا سه رکعت و در نماز شب از آن حضرت روایات مختلف آمده است شش و هشت و نه و ده و یازده و سی و ده که در اوقات مختلفه بهر کدام عمل می نمود و تحقیق آن در بابش بیاید - و کان یصلی لیل طویلاً قاناً و لیل طویلاً قاعداً و بود که میگردید و آن حضرت زانی در از از شب ایستاده و زمانه و راز از شب نشسته - و کان اذا قرأ و هو قائم کعب و سجده و هو قائم - و بود چون قرائت میکرد ایستاده رکوع و سجده میکرد و ایستاده یعنی انتقال میکرد و آنها از قیام نه که می نشست و رکوع و سجده می نشست - و کان اذا قرأ قاعداً کعب و سجده و هو قاعداً - و بود چون میخواند نشسته رکوع و سجده می نشست و در نصیحت رکوع و سجده ایستاده نیز آمده است چنانکه قرائت می کرد نشسته پس ایستاد و رکوع و سجده می نشست بعد از خواندن پاره از قرائت ایستاده یا بے آن اما در صورت اولی نمی بود که بنشیند و رکوع و سجده برود پس بود نماز آن حضرت بر سه وجه یا ایستاده تمام یا نشسته تمام یا قرائت میکرد نشسته پس از آن می ایستاد و رکوع و سجده میکرد و آن چنان نبود که قرائت ایستاده کند پس از آن بنشیند و رکوع و سجده رود - و کان اذا طلع الفجر فیصلی رکعتین - و بود آن حضرت چون طلوع می کرد صبح صادق میگردید و دو رکعت که سنت فجر باشد - رواه مسلم و زاد ابو داود - و زیاده کرده است ابو داود این عبارت را که - ثم یمخر فیصلی بالناس صلوة الفجر - پس میفرمود پس میگردید بامروم نماز فجر - و عن عائشه - رضى الله عنها - قالت لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم علی شی من التوکل اشد لهما منه علی رکعتی الفجر - گفت عائشه نبود آن حضرت بجز آنکه از توکل سخت تر از روی محافظت و مداومت چنانکه محافظت و مداومت می نمود بر دو رکعت فجر که مراد بدان سنت فجرست یعنی سنت فجر از همه سنتها مگر آنکه در سفر و حضر آن ترک نکردی و در کتب فقه مذکور است که درست نیست که از آن گن نشسته بے عذر - متفق علیه - و عنهما قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما الفجر خیر من الدنيا و ما فیها - و دو رکعت سنت فجر بهتر است از این عالم غلی و هر چه در دست از متاع آن اگر چه آن را در راه خدا صرف کنند چنانکه در فضیلت آن ذکر آمده است که بهتر است شمار از انفاق ذهب و فضه و برین وجه معنی بهتری است و درست می آید که انفاق در راه خدا بهر است و لیکن سنت فجر بهتر از آن است و اما متاع دنیا که بدان نخل کنند و در راه دین صرف نمایند اصلاً بهی ندارد و تا این را بهتر از آن گویند و تو حش آن می کنند که این بر نعم و عقاد اهل دنیا است که متاع دنیا را بهی دانند پس فرمود بر تقدیر

که آن به باشد چنانکه شاگمان می برید این عبادت بهتر از آن است فافهم - رواه مسلم - و گفته اند که اتومی و او کندن سنت
فجرست پس اذان سنت مزب و بعد از دو سه سنت بعد از ظهر و بعد از اذان سنت عشاء و بعد از همه سنت پیش از ظهر و بعض
گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابرند در رتبه کذا ذکر اشمنی - وعن عبد الله بن مغفل - بعنهم میم و فتح
قاسی مشدده بعد از غن مجبه صحابی است از اصحاب شجره سکونت کرد و بیند راس اذان بصره و حسن بصری و غیره می شنیدند
از وی حدیث - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا قبل صلاة المغرب - نماز بگذارید پیش از نماز مغرب یعنی
و در رکعت این را سه بار مکرر فرمود - قال فی الثالثة - گفت در بار سوم - لمن شاء - یعنی امر کرده و گفته ام براس
کسیکه بخواد - کراهیه ان یخذه بالناس سنة من بشیت ساختم این را از جهت مکرده پنداشتن آنکه بگیرند این نماز
را مردم سنت مکرده و شریعت لازم مبره غایت آنکه مستحب گردانیده ام آن را تا هر که خواهد که ثواب آن در یاد بگذارد
و اکثر سلف و خلف از صحابه و تابعین برین اند و اکثر فقها بر خلاف این اند و کلام برین در باب فضل اذان گذشت و
در شرح حدیث بن کل اذانین صلوة و در فصل ثالث نیز در ان احادیث بیاید متفق علیه - وعن ابی هريرة قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان منكم مصليا بعد الجمعة فليصل اربعا - کسیکه هست از شما نماز گزارنده بعد از جمعه سربا بید که
بگذار و چهار رکعت - رواه مسلم و فی آخر سله - و در روایت دیگر مسلم را این چنین آمده - قال اذا صلى احدكم الجمعة
فليصل بعد اربعا - گفت چون بگذار و بیکه از شما جمعه را پس باید که بگذار و بعد از دو سه چهار رکعت را و در حدیث این
عمر گذشت که میگزار و آن حضرت بعد از جمعه و در رکعت و در فصل ثالث از عطاء ابن عمر بیاید که شش رکعت می گزارد
و تحقیق این مقام در باب الجمعه بیاید انشاء الله تعالی

الفصل الثاني عن ام حبيبة قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من حافظ على اربع
ركعات قبل الظهر واربع بعدها - امی گفت کسیکه محافظت کند و مداومت نماید بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار بعد از
حرمة الله على النار - حرام گرداند از خدا می نغالی بر آتش و درج - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن
ماجنه و بعض روایات آمده که بگذار و آن را بد و سلام و سخن در ان است که اینها یا بر کعبین سنت اند یا در ای آن و الظاهر
الثانی - وعن ابی الیوب الانصاری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع قبل الظهر ليس فیهین تسلیم ففتح لمن
ابواب السماء - فرمود چهار رکعت است پیش از نماز پیشین که نیست در آنها سلام و اون کشاده میشود برای آنها در ای
آسمان و میرسد بعد قبول و نازل میگردد و از آسمان بسبب آنها انوار رحمت و وصول رواه ابو داود و ابن ماجه و درین
جانب اختلاف است که بر او باین چهار رکعت رابطه نظر است یا این نمازی دیگر است مستقل که گزارده میشود درین وقت و
تا مبده میشود آن را صلوة فی الزوال پس آنها که فاک اند بآن که رابطه قبل ظهر و رکعت است جزم دارند باین و آنها که فاک
اند بر اربع متر و اند در ان وثبوت این فضیلت منافات ندارد و بودن از روایت و مختار است که غیر واجب اند - وعن

عبد الله بن السائب صحابی است خوانده قرآن را بر ابی بن کعب و گرفت از وی مجاهد و اهل مکة و عبد الله بن السائب
 تابعی هم هست و ظاهر آن است که مراد اینجا صحابی است - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الرکعات ان تنزل الشمس
 قبل الظهر - بود آنحضرت میگزارد چهار رکعت بعد از برگشتن آفتاب پیش از ظهر - و قال هنا ساعة یفتح فیها ابواب السماء فاحب
 ان یصعد فیها عمل صالح - و گفت آن حضرت این ساعتی است که گشاده میشود در وی درهای آسمان پس دوست
 میدارم که بالا رود برای من درین ساعت کاریک - رواه الترمذی - از پنجدهی معلوم میشود که این ساعت اجابت
 و قبول است هر عمل نیک که درین وقت بکنند مقبول است و چون وقت نماز که فضل اعمال است نماز گزاردن ارجح
 و افضل باشد حدیث اول که فرمود که گشاده میشود بر اے این رکعات درهای آسمان نیز محمول بر این معنی است -
 و عن ابن عمر قال قال رسول الله - گفت ابن عمر گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم رحم الله امرأه صلی قبل العصر اربعاً -
 رحمت کند خدای تبارک و تعالی بر او که بگذارد پیش از نماز دیگر چهار رکعت و در عبارات رحم الله اشارت است باستجاب
 آن - رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد - و گفته است ترمذی هذا حدیث حسن غریب و ابن خزيمة و ابن حبان و ترمذی
 خود آن را روایت کرده و ابن حبان تصحیح نموده است - و عن علی - رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 یصلی قبل العصر اربع رکعات - روایت است از امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت بود آن حضرت میگزارد پیش از نماز
 عصر چهار رکعت یفضل منهن بالنسب علی الملائكة المقربين و من یختم من المسلمین و المومنین - جدائی میکرد و میان این چهار
 رکعت سلام و دون بزرگترگان نزدیک و آنها که تابع ایشانند در وجود و ذکر از مسلمانان و مومنان یعنی سلام که در نماز
 می دهند نیت فرشتگان و حاضران جماعت میکنند - رواه الترمذی - و از اینجا معلوم می شود که تسلیم در چهار رکعت که
 پیش از عصر بگذرانند مستحب است و بعضی اربع قبل الظهر را نیز بران قیاس کنند و بقوی گفته که مراد تسلیم اینجا تسبیح است
 نام کرد آن را تسلیم بحسب اقبال و بران - و عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی قبل العصر تسبیحاً
 و هم از علی رضی الله عنه روایت است که آن حضرت میگزارد پیش از عصر دو رکعت در سنت عصر هر دو روایت آمده است
 چهار و دو و صلی پیغمبر است در آن و چهار افضل است - رواه ابوداؤد - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکم فیما بینهن بسوء - کسیکه بگذارد و بن منزهشش رکعت که سخن نگوید در میان
 آنها بسوء یعنی سخن بد که در آن اشعی باشد نگوید و بد کرد تسبیح مشغول باشد - عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنة - برابر کرده میشوند
 این شش رکعت بر اے صلی بعبادت و دوازده سالی هر رکعت را ثواب دو سال - رواه الترمذی و قال هذا حدیث
 غریب لا یعرفه الا من حدیث عمر بن ابی شعم - و گفته است ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم آن را مگر از حدیث عمر بن
 ابی شعم یفتح خای معجمه و ساکن مثلثه - و معنی محمد بن اسماعیل لبقول یومئذ الحدیث - و گفت ترمذی شنیدم بخاری را که میگفت
 عمر بن ابی شعم منکر الحدیث است یعنی حدیث منکر در مقدمه معلوم شد - و ضعف جدا - و ضعیف گردانیده است بخاری اول

اللبیع در میزان الاعتدال گفته است که عمر بن عبداللہ بن ابی شخم روایت می کند موضوعات را روا نمیت و کردی مگر بسبیل قدح و انکار روایت کرده است و در کتب دیگر از ابی سلمه از ابی ہریرہ بن سلمی بن المغرب الحدیث و مروم این شش رکعت را صلوٰۃ الادیب گویند و در حدیث ابن تام با فیمہ نشدہ است و اگر یافتہ شدہ است در باب صلوٰۃ النسخی ست چنانکہ در کتاب شمس آمدہ - وعن عائشہ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی بعد المغرب عشرين رکعة بنی اللہ لہ دنیا فی الجنة - کیسکہ بگزارد و بعد مغرب بیست رکعت برآورد خدا سے تعالیٰ براسے او خانه و درشت - رواہ الترمذی - روایت کرده است ابن سعدیث را ترمذی اما بطریق تعلیق کرده و در بعضی شرح گفته اند روایت کرده است و ابن ماجہ مسند او محدثان این را تصحیف کرده اند و گفته اند کہ در اسناد او یعقوب بن الولید است و در کتب کذاب و وضع است چنانکہ امام احمد و غیر ایشان گفته اند و الداعلم - وعن عائشہ قالت قال رسول اللہ - و ہم از عائشہ است کہ گفت نگار و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الشاء قفا - نماز عشا را هرگز - فخل علی - پس در آمد بر من - الاصلی اربع رکعات و است کجاست - مگر آنکہ او گزارده چهار رکعت یا شش رکعت آنچه در مشهور از روایات آمده بعد از عشا در رکعت آمده و در بعضی روایات چهار نیز آمده اما شش رکعت جز در بن حدیث نیامده و الداعلم و در بعضی حواشی نوشته کہ مراد ایشان اینجا مغرب است و گویا باعث برین قول حدیث ترمذی است کہ در باب شش رکعت بعد از مغرب آمده باز در آن کہ آنها یا رکعتین مذمت اند یا و رای آن فافہم اما در تجاب چهار رکعت پیش از عشا چنانکہ در کتب فقہ مذکور است حدیثی منظرہ در آمدہ و اہل حرمین سنن گزارند بلکہ نمی شناسند کہ انی من المدی - رواہ ابو داؤد - وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوبار النجوم اگر کتان قبل النجوم و اوبار السجود اگر کتان بعد المغرب - گفت ابن عباس مراد ب تسبیح اوبار النجوم بکسر ہمزہ کہ در قرآن مجید کہ در آخر سورہ طور واقع شدہ است و در رکعت مذمت فجر است کہ در وقت غیبیوت کو اکب میگزارند و ب تسبیح اوبار السجود و فتح ہمزہ کہ در سورہ قی آمده است مذمت مغرب است و از سجود و تسبیح مغرب - رواہ الترمذی - و در تفسیر فاضل بیضاوی گفته کہ مراد اوبار السجود و اوبار النجوم است کہ بعد از مکتوبات گزارده می شود و بعضی گفته اند و مراد بعد از عشا و گفته اند کہ اوبار سورہ ق جمع دبر و تلفظ و ابن کثیر و خلف حمزہ کسر خوانندہ اند و اوبار در آخر سورہ طور کسر است بفتح ہمزہ نیز خوانندہ شدہ است و زفات شافہ

الفصل الثانی عشر - عن عمر - رضی اللہ عنہ - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اربع قبل الظہر بعد الزوال - روایت است از امیر المؤمنین عمر گفت شنیدم آن حضرت را کہ می گفت چهار رکعت پیش از نماز ظہر بعد زوال احتمال دارد سنت نظر را سنن زوال را در تحسب شبان سنن صلوٰۃ السحر - حساب کرده می شوند و برابر داشتہ می شوند در فضل و اثر اسبہ چهار رکعت کہ در حیاتی سحر گزارده شود نہ کہ وقت مشہود لفضل عظیم است یعنی نماز گزاردن درین وقت مثاب نماز گزاردن در وقت سحر است و شبی صلوٰۃ سحر برابر سنت و فرض فجر حمل کرده و شک نیست کہ حل بر نماز تجدد نظر واجب است بلفظ سحر و اما کہ با ششہ بر حمل نماز فجر اربع رکعت است و صلوٰۃ تجدد بیشتر از آن است و در سفر السجاده

آورده که بعد از این مسعود میگزار و هشت رکعت بعد از زوال میگفت که این رکعات برابری میکنند مانند خود را از قیام لیل و این در حکم نفع است چه نقاد بر رکعات و ثواب جمیع از شایع نتوان دانست که اکثر فی موصوفه و با نجدیش ابن مسعود و کل صلوة بخیر بر قیام لیل استیاسی میتوان یافت و ظاهر آنست که مراد باین هشت رکعت مجموع فی الزوال و سنت ظهر باشد و بعضی مشایخ گفته اند که شاید سرورین آن باشند که این هر دو وقت زمان نزول رحمت و حصول قربت اند زیرا که کشاده می شوند و ابواب رحمت و قبول بعد از انقضا نماز و نزول میکند رحمت الهی و نصف اخیر شب چنانکه در احادیث آمده است و چون این دو وقت متناسب بودند نماز درین باین مقدار و متوازی باشد و چون نزول رحمت در آخر شب ظهر و آخر وقت انفعال را عدیل و تشبیه بدان ساخت بعد از ان اشارت فرمود بفضیلت وقت زوال بقول خود - و ما من شیء الا وهو یسبح الله ملک الساعة - و نیست هیچ چیزی مگر آنکه وسی بیایگی یا میکند خدا را در آن ساعت - ثم قرأ پیوسته خواند آنحضرت برای ترغیب نماز درین وقت این آیت که یتقوا ظلاله عن الیمین و الشمال میل میکنند و دیگر دو سایه ها از جانب راست و چپ سجده کنند و هم و آخر و آن - در حالیکه سجده کننده اند مرخصا و حال آنکه ایشان خرد و خوار اند اول آیت این است که (اولم یروا انما خلق الله من شیء) آیاتی بنمید و نظر نمی کنند آدمیان که تسلیم و انقیاد یعنی نمایند امریه و در دگر بار او عبادت نمی کنند مرا و را بسوی مخلوقات که مرآن را سایه ها است میل کننده و برگزنده از ایمان و شمال ایشان سجده کننده و خرد و خوار شوند و مراد سجده انقیاد و تسلیم است خواه بطبع بود یا با اختیار و همه متقاد امر ارادی اویند و در آنچه خلق کرده و تدبیر نموده است تسلیم نشاند - رواه الترمذی فی شنب الا بیان - وعن علی الشیخ - رضی الله عنهما - قالت ما یزک رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین بعد العصر عندی قطا - گفت عائشه ترک نکرد آن حضرت دو رکعت بعد از نماز عصر نزد من یعنی در خانه من هرگز متفق علیها و فی روایتی للبخاری قالت و الذی ذهب به ما ترک ما حتی لقی الله - و در روایتی مزخاری را این چنین آمده که گفت عائشه سوگند بآن خدا که برد آن حضرت را ازین عالم ترک نکرد این دو رکعت را تا آنکه ملاقات کرد خدا را و رفت بآن عالم در باب اوقات منتهی سخن درین گذشته است مجمل آنکه بعضی گویند که این دو رکعت سنت ظهر است که بحسب اشتغال و اوقات فوت شده بود که الآن قصدا که دو عادت شریف چنان بود که چون عمل کردی بر آن مداومت نمودی و این سخن خالی از بعدی نیست و یقین میگویند که این دو رکعت پیش از نماز مغرب بود بعد از اذان و بعد از این نیز بعید است زیرا که ظاهر حدیث آنست که گزاران آنها بعد از عصر است پیش از مغرب و نیز گزاران دو رکعت بعد از مغرب از فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم مروی نیست و بعضی از اصحاب می گزارند پس نه امر کرد ایشان را بدان و نه فی گزاران چنانچه در احادیث آینده بیاید و گفته اند که در احادیث بطرق متعدده آمده که این دو رکعت را بینه عصر بود و بسبب عارض نبود و با جمله اخبار و آثار در معنی از صلوة بعد از عصر بسیار است و جمهور هم بر آنند پس احسن آن است که گفته شود که گزاران دو رکعت بعد از عصر از خصایص آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم که مذکور بعضی المتأخرین و الله اعلم - وعن المنحدر بن قنقل یقین فابین مسکون لام اولی بخیر و یحیی

کوفی تابعی ثقہ است شہید از انس و روایت کرد از دوسے ثوری وغیرہی۔ قال سالت انس بن مالک عن القطوع بعد العصر۔ گفت مختار پر سیدم انس را از نفل گزاردن بعد عصر۔ فقال کان عمر یضرب الایدی علی صلوٰۃ بعد العصر۔ گفت انس بود عمر میزد دستهای کسے را کہ عقد می بست این نماز را و بر می داشت دستہا را بہ تکبیر بعد عصر یعنی منع می کرد از آن و کنا نفعی علی عمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ تین بعد غروب شمس قبل صلوٰۃ المغرب۔ و بودیم ما کہ میگزاردیم در زمان آن حضرت دو رکعت بعد از غروب شمس آفتاب پیش از گزاردن نماز مغرب۔ فقلت ہا کان رسول اللہ۔ مختار میگوید پس ہم را را ایابا بود پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یصلیہا۔ کہ میگزارد این دو رکعت را بعد از غروب آفتاب پیش از نماز مغرب۔ قال کان یرانا فصلیہا فلم یامرنا ولم یمننا۔ گفت انس بود آن حضرت کہ میدید ما را کہ میگزاردیم این دو رکعت را پس نہ امر میکرد ما را بآن و نہ نہی میکرد ما را از آن پس بتقریر آن حضرت مشرعبیت نماز بعد از عصر ثابت شد۔ رواہ مسلم۔ اینجا گفتہ اند کہ مگر عمر رضی اللہ عنہ از قول عائشہ کہ گفت ماتک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واقف بودند از قول انس کنا نفعی علی عمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعض گفتہ اند کہ سبب ضرب عمر مردم را از صلوٰۃ بعد عصر خوف وقوع نماز است وقت غروب و بی آن مکروه نیست و این مذہب عمر است و مذہب غیر دے کراہت است مطلقاً و باجماع مسئلہ کراہت نماز بعد از عصر و حدیث آن خالی از اختلافی و اضطرار بہ نیست و اللہ اعلم۔ وعن انس قال کنا بالمدينة۔ گفت انس بودیم ما بعدینہ۔ فاذا اذن المؤذن لصلوٰۃ المغرب۔ پس چون اذان میداد مؤذن نماز مغرب را۔ ابتر و السواری۔ می نشستند و پیہر فتند صحابہ بسوے ستونہاے مسجد و می ایستادند پس ستونہا۔ فرکوا کتین۔ پس میگزاردند دو رکعت را۔ حتی ان الرجل الغریب لیدخل المسجد۔ تا آنکہ مردے غریب مسافر ہر آئینہ می در آمد مسجد را۔ یحسب ان الصلوٰۃ قد حلیت۔ پس گمان می برد آن مرد غریب کہ نماز فرض تحقق گزارده شدہ است و این مردم نماز سنت بعد از مغرب میگزاردند پس کثرۃ من فصلیہا۔ از بسیاری کسانیکہ میگزاردند این نماز را گویا ایشان نمی از صلوٰۃ قبل الغروب نمیدانند بعد آن۔ رواہ مسلم۔ وعن مرشد۔ بفتح میم و سکون را و فتح مثلثہ۔ بن عبد اللہ۔ تابعی ست معنی اہل مصر بود و عبد العزیز بن مردان برادر عبد الملک بن مردان اورا حاضر می کرد و براسے فتویٰ پیش خود می نشاندا بن حبان اورا و ثقات ذکر کردہ است۔ قال سالت عقبۃ الجہنی۔ گفت آدم عقبۃ بضم جین و سکون قاف ابن عامر جہنی را بضم جیم و فتح ہا کہ از صحابہ است۔ فقلت الا عجبک من ابی تیم۔ پس گفتم آیا تعجب نکنم و در عجب نمیدانم ترا از ابی تیم کہ تابعی کہ بود و در زمان آن حضرت اسلام آردہ۔ یک کہ کتین قبل صلوٰۃ المغرب۔ میگزارد و دو رکعت را پیش از نماز مغرب۔ فقال عقبۃ انا کنا نفعلہ علی عمر رسول اللہ۔ گفت عقبۃ بدرستیکہ بودیم ما کہ میگردیم ابن نفل را در زمان پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت فنامینک الآن۔ گفتم پس چہ باز میدارد ترا اکنون و چرا نمی کنی۔ فقال اشغل۔ بضم شین گفت باز میدارد کار ہا دیگر و نیز سنت مکروه نیست و لودوی گفتہ است کہ مختار احتیاج آہنا است از جہت احادیث صحیحہ صحیحہ دران۔ رواہ البخاری

وعن كعب بن عجرة - بنجر عین وفتح جیم صحابی است از اصحاب شجره و احوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده -
 قال ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى مسجد بني عبد الاشمل فبقي فيه المغرب - گفت آنحضرت آمد مسجد بنی عبد الاشمل که نام قبله است
 پس بگذارد و روی نماز مغرب را - فلما انقضى صلواتهم رأوا لم يجزوا بعد ما - پس هرگاه که نام کردند مردم نماز فرض را بدید آنحضرت
 صلى الله عليه وسلم اثنيان را که نماز نفل می گزارند که مراد بوسی سنت مغرب است بعد از فرض یعنی در مسجد - فقال هذه
 صلوة البيوت - پس گفت آن حضرت این یعنی سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نماز خانه است که در خانه باید گزارده در مسجد -
 رواه ابو داود و دونه روايته الترمذي والنسائي فام ناس متفقون فقال النبي - ایستادند مردم در جایی که نفل می گزارند
 پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم علیکم بهذه الصلوة فی البيوت - لازم گیرید بر خود گزاردن نماز را در خانه مباد آنکه فتنه
 آن است که نماز نفل غیر فرض در خانه بگذارند و همین بود مثل آن حضرت صلی الله علیه وسلم که بیست یا عذری مخصوصا سنت
 مغرب که هرگز در مسجد نگزارده و بعضی از علما گفته اند که اگر سنت مغرب را در مسجد بگذار دست و پا می شود و بعضی گفته اند که
 عاصی میگردد از جهت مخالفت امر که ظاهرش در وجوب است و ظهور بر آنکه امر برای انتخاب است و ادعای آنست که در خانه
 باشد و در حاشیه هدایه الزجاء صغیر نوشته که اگر نماز مغرب در مسجد گزارد اگر میسر شود که بعد از رجوع به بیت شغلی پیش خواهد آمد که
 مانع خواهد شد از سنت گزاردن پس در مسجد بگذار و اگر این ترس نیست افضل آنست که در خانه برود و بگذار و اگر ترس
 نجانه میسر نیاید بر در مسجد بیرون بگذار و اگر امام در داخل گزارده است و اگر امام در مسجد خارجی گزارده است در داخل بگذار
 و اگر مسجدی است که داخل و خارج ندارد و بهلوی سنونی یا در گوشه بگذار - وعن ابن عباس قال كان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يطيل القراءة في الركعتين بعد المغرب - گفت ابن عباس بود آنحضرت که در اذان و اقامت را در سنت مغرب
 حتی تفرق أهل المسجد - تا آنکه جدا میشوند مردم که در مسجد بودند از یکدیگر یعنی بیرون می رفتند - رواه ابو داود - این حدیث
 اشاری دارد که آن را در مسجد می گزارد پس محول بر عذری و بیست خواهد بود که مانع آمده باشد از دخول بیت و احتمال دارد
 که در خانه گزارده باشد و ابن عباس آن را در یافته زیرا که خانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم متصل مسجد بود و در میان جز
 دیواری نبود و در دیوار و رسی بود بجا است مسجد که آنرا او نیز ظاهر آنست که این تطویل قرات در سنت مغرب در بعض
 اخبار بود باشد زیرا که ثابت شده است که آنحضرت درین دو رکعت قیل یا ایها الباقون قیل هو ایها احد خوانده -
 وعن محول سلخ به ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من صلى بعد المغرب قبل ان يتكلم ركعتين - روایت است از محول
 شامی که از مشاهیر تابعین و کبار ثقات اثنیان است میرساند حدیث را آنحضرت و رفع میکنند آن را که آن حضرت گفت
 کسیکه بگذارد بعد از نماز مغرب پیش از آنکه تکلم کند دو رکعت - و نه روایت اربع رکعات - و در روایتی آمده که بگذار
 چهار رکعت - رفعت صلوة فی عینین - برداشته میشود نماز او در عینین که مقایسه است با لای هفتم آسمان و بعض
 گویند نام آسمان هفتم است و گفته اند نام دیوان ملائکه است که برداشته میشود در آن اعمال صالحان و بعض گویند

مراد اعلیٰ آنکه داشتند و اقرب مراتب است بجناب عزت حق جل و علا - بر سلا - روایت کرده است که قول بطریق ارباب
 و بود و می رضی الله عنه کثیر الارسال - وعن حفصه بن غنم - روایت کرده شده است از حفصه بن غنم که از صحابه است
 مانند انجمنیث - و زانو - و زیادت کرده است حدیث ابن عباس را که - مکان یقول عجلوا لکرتین بعد المغرب - پس بود
 که میگفت آن حضرت شبانی کنید این دو رکعت را که بعد از مغرب اند و متصل بفرض بگذارید - فانما ترخوان مع لکرتین
 زیرا که این دو رکعت بر داشته میشود تعلیمین با فرض پس و در بگذارید به فاصله تا آنکه که بر دارنده اعمال در نظر
 نباشد و ظاهر آن است که فرات دعائی یا ذکر کی که لصوت رسیده است و رو آن بعد از فرض منافی تجمل نباشد یا گویند
 که خواندن آن بعد از کرتین منافی بحدیث که اینجا مراد است نیست و سابقاً در باب اندک بعد از صلوٰۃ مثل این سخن گذشته است
 ولیکن در دل میگوید که فضیلت ادای این دو رکعت در خانه ثابت شده است پس اگر خانه دور باشد بخان یا استحال چه کار کند و در خان
 و در وجه است و ظاهر آنست که حدیث اختیار کن که تا کب در وی بسیار است و الله اعلم - رواه اربابین - روایت کرد این هر دو
 حدیث را اربابین - و روی لهیثی الزیاده عنه خوب روایت کرده بهیچین زبانت را از حدیثی مانند آن - فی شعب الایمان
 و عن عمر بن عطاء قال ان نافع بن جبریر ارسله الی السائب - روایت است از عمر بن عطاء که از تابعین است
 گفت که نافع بن جبریر بن مسلم که دے نیز از تابعین است فرستاد و را بسوی سائب که صحابی است - لیسأله عن شی
 راه منه موثقه فی الصلوة - و حالیکه سوال سے کند عمر و یا نافع سائب را از چیزی بگوید دید آن را از سائب ملو یه و منی
 کرد از آن در نماز - فقال نعم - پس گفت سائب اری صلیت معه الحجة فی المقصورة - گزاردم با معاویه و بچه را در
 مقصورة جامع مکاینکه بنا کرده میشود و مرکب کوبندگان را و امر را از قصر بمنه کوشک - فلما سلم الامام قسنت فی مقامی -
 پس هرگاه که سلام داد امام ایستادم من در جاس که ایستاده بودم بر نماز فضیلت - پس نماز گزاردم - فلما دخل الس
 الی - پس هرگاه که در آمد معاویه خانه خود را کس فرستاد بسوی من - فقال لا تمهلا فقلت - پس گفت بازگرد
 این فعل را که کردی تو یعنی نماز نفل کردن در جای فرض - اذ صلیت الحجة فلما انصبا بصلوة - چون بگذاری تو نماز
 جمعه را پس صل کن آنرا بنماز - حتی تکلم او تخرج - تا آنکه سخن کنی یا بیرون آئی - فان رسول الله - زیرا که پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم آنرا ندانک - امر کرده است ما را بان - ان لا تصل صلوٰۃ بصلوة حتی تکلم او تخرج - آن چیز این است که وصل نه کنیم
 نمازی را به نماز دیگر تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آییم و در بعض نسخ صلوٰۃ نیست پس ظاهر عبارت این بات که وصل کنیم جمعه را به نمازی
 تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آییم - رواه مسلم - و عن عطاء - نام چند کس است از تابعین - قال کان ابن عمر اذا صلی الحجة مکب
 تقدم - بود ابن عمر چون می گذارد نماز جمعه را بکه پیش میرفت از جای که میگذارد و در دے جمعه پس این رفتن از مکانی بجا
 موجب فصل بود و نیز در تکلم یا خروج مذکور در قول معاویه فی فصلی رکعتین - پس میگذارد ابن عمر پیش رفتن دو رکعت - ثم
 تقدم - پیشتر پیش میرفت از این مکان نیز فیصلی ارباب - پس میگذارد و چهار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت میشود که بعد از نماز جمعه

میگزارد و در که تخمین میکند - و اذا کان بالمذنبه صلی الحجة ثم سج الى بیتہ - و چون می بود بدین میگرد و بعد از این سر میبایست بدین خانه خود فصلی کمترین - پس میگرد و دو رکعت - و لم یصل فی المسجد - و نمی گزارد در مسجد - فقیل له - پس گفته شد مرا بن عمر را که چرا در خانه گزار می نه در مسجد - فقال کان رسول الله پس گفت ابن عمر و دو پنجم خدا صلی الله علیه وسلم فیله - میگرد و آنرا رواه ابو داود - و گفته اند شاید که فرق میان که و بدین آن باشد که خانه ابن عمر رضی الله عنهما در مدینه نزدیک مسجد بود و متصل بود بدان و در که مسافر بود و منزل از حرم دور بود پس تقدم را فاکم مقام رجوع به بیت ساخت و اما زیادت صلوة در که تا شش رکعت از جهت مضاعفت ثواب در وقت و نزدیکی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که وی امر میکرد بدو رکعت بعد از جمع و پس وی چهار و مؤلف نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آورده و گفته - و فی روایت الترمذی قال رايت ابن عمر صلی بعد الحجة رکعتین ثم صلی بعد ذلك اربعاً - گفت عطا و بدیم ابن عمر را که گزارد بعد از جمع دو رکعت سپهر گزارد و بعد از وی چهار رکعت چنانکه از امیر المؤمنین علی آورده و سنت نزد ابی حنیفه بعد از جمع چهار است و نزد ابی شیش نخست چهار بعد از وی دو این حکم نماز بعد از جمع است اما سنت قبل الحجة نیز ثابت است و بعضی از محدثین آن را انکار کرده و متابعت نموده اند و بعضی گفته اند که هر که اثبات سنت پیش از جمع نموده است بقیاس بر ظاهر نموده و اثبات سنت بقیاس جابر نباشد که قبل و حتی آنست که سنت قبل الحجة ثابت است و کلام در وی طویل است و در شرح سفر السعادة از او ذکر کرده ایم فافهم

باب صلوة الليل

بدانکه در نماز شب از آن حضرت صلی الله علیه وسلم روایات مختلفه آمده و در هر وقتی بنوعی گزارده و تشدید غیرست در آن بهر نوعی که تشک کند شرف اتباع و ریابد و اگر در اوقات مستوده بهر نوعی از آن دست زندا و فقی و شب باشد سیزده و یا نوزده و نه و هفت آمده و بعضی علما پنج نیز گفته اند و از سیزده اکثر بنویس بعضی با سنت بر گفته و بعضی بآن و این اصح و احوط است و گاهی نیز بیک رکعت کرده و گاهی سه رکعت و در بعضی روایات عدد و نزد داخل آن شمرده و در بعضی خارج و در بعضی اطلاق کرده و نیز بر یک رکعت و در بعضی بر سه پنج و هفت و در بعضی روایات تمام نماز شب را در گفته چنانکه در روایت ام سلمه آمده که بود آنحضرت که ایتار میکرد سیزده رکعت و چون ضعیف پیری شد ایتار میکرد و هفت و در حدیث آمده است و ترکیب اسی اهل قرآن و مراد بدان نماز شب داشته و جمیع آنست که نماز شب بضم جز بدان و در میگرد و چنانکه نماز روز بضم نماز مغرب و نیز میگرد و وارد شده است که نماز مغرب و نیز روز است و کلام در آنکه نماز تجدد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود یا بهر است بعد از آن منسوخ شد مشهورست و مختار آنست که از امت منسوخ شد و بر آنحضرت باقی ماند تا آخر عمر و قد تحقق فلک ضمه

الفصل الاول عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فیما بین ان یفرغ من صلوة العشاء

الی صلوة الفجر احدى عشرة رکعة - روایت است از عائشه گفت بود آن حضرت که میگرد و در میان فارغ شدن آنحضرت از نماز عشا تا نماز فجر یازده رکعت را بسلام من کل کمترین - سلام میداد بعد از هر دو رکعت - و دو نیز میگرد و یک رکعت

فی سجدة السجدة من ذلک قدر بقرا احدکم تسین آیت۔ پس سجده بیکه ازان و از مقدار آنچه بخواند یکی از شانچاه آیت۔ فصل ان
 یرفع رأسه پیش از آنکه برود و آنحضرت سر خود را شرح این عبارت توجهیات کرده اند ظاهر آنست که مراد آنست که سجده
 میکرد سجده از سجدهات و ترنا یا همه سجده های او را طویل القدر که کسی پنجاه آیت تواند خواند و بعضی از شانچیه بران جل کردن
 اند که مراد سجده شکر است که میکرد بشکر آنه و نوع این فعل از روی دو توفیق صد در عبادت و در جواز سجده منفرد خلیج از صلوة
 خلافت است چنانکه در باب سجود الشکر بیاید اما آنچه واقع شده است عمل بران در بعض بلاد که بعد از وتر دو سجده کنند
 بکیفیت مزدقه و واقع شده است فضل آن در بعض روایات فقہیه ضعیفه مروجه اصلی ندارد از اخبار و آثار و در گذشته
 بان روایت فقہیه رختار و عمل فقہیت بران در حرمین شریفین بلکه در سائر دیار عرب و حدیثی درین باب روایت کرده شده
 است که حکم کرده اند بران بوضع و آثار وضع بران لایح است و زنته است هیچ یک از آنکه مذاهب اربعه فقہیت و نه باستجاب
 آن و اکثر حنفیه و یار عرب آن را نمی شناسند و بعض نقل می کنند که است آن را که اقلوا۔ فاذا سکت المودون من صلوة الفجر
 در اکثر روایات حکمت تهای فوقانیه است از سکوت یعنی چون خاموش می شد مؤذن از نماز فجر و بعضی سبک بای می خوانده
 نیز روایت کرده اند از سبک یعنی ریختن و این نیز راجع بمعنی سکوت است یعنی چون میریخت مؤذن اذان را در گوشه نشاء و
 بتین له الفجر۔ و ظاهر می شد مر آن حضرت را طلوع فجر اشارت است بآنکه آن حضرت گفتافنی کرد و راوی حدیث فجر با اذان
 مؤذن شاید که خطا کرده باشد و در شب گفته باشد بلکه تحقیق می کرد وقت را۔ قام۔ می ایستاد آنحضرت۔ فزکح کتین
 حقیقتین پس میگردارد و در کت سبک را چنانکه در سنت آمده است که قل یا ایها الکاذبون و قل هو الله احد در ان بخواند۔
 ثم اطلع علی شقة الایمن۔ پیشتر می گفت بر پهلوی راست شریح این در حدیث ثالث بکنیم۔ حتی یأیته المودون للاقامه۔ تا آنکه
 می داد مؤذن بحیث اقامت نماید اعلام می نمود و بخند و جماعت۔ فخرج۔ پس میزدن می آمد آنحضرت۔ متفق علیه۔ و عنهما
 قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر۔ گفت عالشه بود آنحضرت چون میگردارد و سنت فجر را۔ فان کنت مستقیظه
 حدیثی۔ پس اگر می بودم من بیدار سخن میکرد و با من۔ و الا اطلع۔ و اگر نه می گفت۔ و رواه مسلم۔ و بخاری نیز در باب حدیث
 بعد رکعتی الفجر در باب من یحدث بعد الرکعتین ولم یصلح روایت کرده و از حدیثی جو از حکم بعد از سنت فجر معلوم شده و ترند
 برای تکلم بعد از سنت فجر بانی عقد کرده و حدیثی از عائشه درین باب آورده بلفظ او اصلی رکعتی الفجر فان کانت له
 الی حاجه کلمنی و الا خرج الی الصلوة و گفته اند حدیث حسن صحیح و گفته اند بعضی از علما از اصحاب پیغمبر صلی
 الله علیه وسلم غیر هم کلام بعد طلوع فجر تا گذاردن نماز فجر را الا آنچه باشد از ذکر خدا سبحانه یا نمنی که چاره نیست ازان و بتین است
 قول حمد و حق انتی و حکم آن حضرت صلی الله علیه وسلم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشه فان کانت له الی حاجه کلمنی مشربست
 به ان و فرضا اگر نه ازین قبیل باشد هم مطلق سنت و موجب عاده نیست یارب مگر بحیث شدت که است تکلم درین وقت احتیاج
 و تکمیلان۔ و عنهما قال کان النبی۔ بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر۔ چون میگردارد و در کت سنت فجر را۔
 ثم اطلع علی شقة الایمن۔ پیشتر می گفت بر پهلوی راست شریح این در حدیث ثالث بکنیم۔ حتی یأیته المودون للاقامه۔ تا آنکه
 می داد مؤذن بحیث اقامت نماید اعلام می نمود و بخند و جماعت۔ فخرج۔ پس میزدن می آمد آنحضرت۔ متفق علیه۔ و عنهما

علی سقۃ الایمن خواب می کرد بر پهلوی راست خود متقی علیه به آنکه کلام درین حدیث از دو جهت یکی خطیای بعد
 سنت فجر دوم خطیای بر شق ایمن اما اول بعضی از ظاهریه بوجوب خطیای رفته اند و غریب آنکه بعضی شرط احت فرض
 داشته اند که اگر نکند باطل گردد و فرض دس و جماعت بکراهت آن رفته اند و آن را بدعت شمرده پوشیده مانده که قول بود و این
 بدعت بعید است از جهت ورود احادیث صحیح در آن پس یا گویند بود بعد از آن مسح گشت یا از خصائص آن حضرت
 صلی الله علیه وسلم دارند یا حمل کنند بر بودن آن نقصد استراحت نه بر وجه تعب و همچنین قول بوجوب نیز بعید است از جهت
 اختتام روایات در دس و در بعضی روایات ذکر خطیای نیامده و همین قدر آمده که اگر او برآمد پس قول مختاران باشد
 که مستحب است نه مکروه و نه واجب و امام ابو حنیفه گفته که اگر برائے استراحت باشد و دفع ثقل و تعب که حاصل شده است
 از نماز شب نیکوست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز ازین قبیل بوده است و امام مالک هم برین است و اما ثانی عادت کرد
 خطیای بر شق ایمن بود در جمیع احوال و گفته اند که حکمت در آن آنست که تا استغراق در نوم حاصل نگردد زیرا که قلب
 که مضطرب است در جانب بسیار است و اگر بر شق ایمن بخشد ترا میگرد قلب و غالب می آید استراحت و مستغرق
 می گردد و نوم و بر تقه بر خطیای بر شق ایمن قلب معلق می ماند پس غالب نمی شود استراحت و مستغرق نمیکردد و نوم و تسیر
 می گردد و انتباه و استیقاظ و لهذا اطباء نوم بر شق ایسر قرار داده اند از برای طلب راحت قلب و عظم طعام از جهت
 توجه حرارت غریزیه بدخل بدن و در حالت نوم و هر چند نوم غالب تر و غرق تر از جهت بیشتر و عظم طعام و افرق و صاحب
 شرع اختیار کرد نوم بر شق ایمن از برای طلب خست نوم و تسیر قیام لیل و لازم است این را تقلیل طعام بعد از آن بدانند که در
 احادیث صحیح آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم میگرد و درین خطیای که بعد از رکعتین فرمیکرد تا نشیند میشد از خواب
 بعد از آن بر میخاست و بنماز میرفت به آنکه وضو می نازد و عدم نقض وضو نوم از خصائص آنحضرت است بکلم تمام
 عینای و لایانام قلبی بعضی گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم جمعین و در باب اذان در قصه الیه التعلیس کلامی باین
 مقام گذشت و تذکر و عثما قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة - گفت عائشه بود آن
 حضرت میگذاشت و از شب سیزده رکعت - منها الوتر - از جمله آن سیزده رکعت و تر بود یک رکعت یا سه رکعت - و رکعت
 و از آنجمله دو رکعت سنت فجر بود یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز در آن شمرده اند از جهت قرب
 و اتصال و انتهای آن بدان اصل نماز شب آن حضرت یازده بود چنانکه در روایات دیگر آمده است و صاحب السوابق
 گفته است که خواب آنست که سیزده رکعت در آن رکعتین فجر بود و اما در داخل است در آن - رواه مسلم -
 و عن مسروق قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل - روایت است از مسروق
 که از عائشه پرسیدم که آنست او را در خوابی و زودیده بود نماز شب مسروق نام او شد گفت پرسیدم عائشه را از نماز
 آن حضرت در شب - فقالت - پس گفت عائشه - سبع و تسع و احدی عشرة رکعة - بود نماز آن حضرت در شب گاهی هفت

وگاسه نه دگاسه یازده - سوی رکعتی الفجر - و در رکعت سنت فجر ظاهر اینست که این تعلق با حد عشره است و در روی
اشارت است بآنکه در ولایت سیزده رکعت یا بیستین فجر است - رواه البخاری - وعن عائشة قالت کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا قام من اللیل لصلی - بود آن حضرت چون برخواست از شب برای آنکه نماز کند - فتح صلوة بکسین خفیفین
آغاز می کرد نماز خود را بدو رکعت سبک که مراد بدان دو رکعت است که بعد از وضوی گزارد و تخفیف در روی تعجب است
و روایات تخفیف آن وارزوده قولاً و فعلاً - رواه مسلم - وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا قام احدکم من اللیل فليفتح الصلوة بکسین خفیفین - گفت آن حضرت چون برخیزد و یک از شما از شب پس باید که شروع کند
بدو رکعت سبک - رواه مسلم - وعن ابن عباس قال یب علی بن ابی طالب میبوت لیلته - گفت ابن عباس شب کردم نزد خاله خود که
ام المؤمنین میبوت است شبی بود وی رضی الله عنه در آن زمان خرد - و النبی صلی الله علیه وسلم عندهما - و بود آنحضرت نزد میبوت در ولایت
او - و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم اهل ساعته - پس سخن کرد آن حضرت با اهل خود که میبوت است ساعتی در اینجا دلیل است
بر بابت کلام بعد از عشاء اگر متصل باشد در آن چنانکه در باب اوقات اصلاوة نیز گذشت - ثم رقد - پسر خواب کرد آن حضرت
فلما کان ثلث اللیل الآخر - پس هنگامیکه باقی ماند بعضی از ثلث اخیر از شب - اولیفته - یا باقی ماند بعضی از ثلث اخیر که سدر اخیر
باشد - رقد - بیدار شد و نشست - فنظر الى السماء ففرأى فیها کواکب کرویة فی آسمان پس خواند این آیت را - ان فی خلق السموات
والارض اختلاف لللیل والنهار لا یات لاولی الا بالباب حتی ختم السورة - تا آنکه ختم کرد سوره یعنی تا آخر سوره خواند و در بعض روایات
نیز نزد سواک کردن آمده است - ثم قام الى القربة - پسر ایستاد آنحضرت و رفت بسوی مشک آبی که در اینجا بود و قریب بکس
قائمت بسکون را مشک - فاطلق شاکفا - پس بکشا و بند مشک او شاق بکسر شین و تخفیف لون و قاف در آخر رفته یاد دلی
که بدان دهن مشک را بپزند - ثم صب فی الجفنة - پسر ریخت آب از مشک در کاسه و جفنه بفتح جیم و سکون فاولون کاسه
بزرگ - ثم لوضوا وضو احیاء بن الوضوین - پسر وضو کرد آن حضرت وضوئی نیک میان دو وضو یعنی متوسط میان هر دو
و تعبیر نه بسیار آب ریخت که بسره اسرار کشد و نه چندان کم که اعضا تر و تازه و بسیار نگر و در چنانکه گفت - لم یکنش و
قد بلغ - بسیار فکر در تحقیق آب و به تحقیق رسانید آب را هر جا که باید رسانید و نیکو رسانید - فقام فصری - پس شروع
کرد در نماز و ایستاد بنماز - فتمت و توضأت فتمت عن یساره - پس برخاستم من نیز از خواب و وضو کردم پس ایستادم
در نماز جانب دست چپ آن حضرت - فاخذ باذنی فادارنی عن یمین - پس گرفت گوش مرا پس گردانیدم روایستاده گرد
بجانب راست خود - فقامت صلوة ثلاث عشرة رکعة - پس تمام شد و کامل شد نماز آن حضرت سیزده رکعت و این سیزده
باوتر خواهد بود ولیکن دو رکعت سنت فجر خارج از آن است پس این مخالف است بحديث عائشة که گفت در کتان فجر داخل
آن سیزده بود و چون مقرر شده است که نماز آن حضرت در شب مختلف بود گاهی چنان خواهد بود و گاهی چنین و مدار و قطب

[illegible]

تا چنان شود که گفته است شش هزار و دویست و پنجاه رکعت در روز و بیرون رانده و چون نور اسم خاص
 آتی و مصدق ذات مقدس است در پیشه حاصل این دعا را این مصرع خوانده است که ستر ناپایم خدا سے
 ستر ناپایم **اِنَّهُ لَکُلِّ شَيْءٍ مُّجِيبٌ** - و عنده اند رقد عند رسول الله صلی الله علیه وسلم - و هم از ابن عباس است ظاهر
 آنست که این هم در خانه میبونه است که وے خواب کرد و زو آن حضرت و آن حضرت نیز خواب کرد - فاستیظن یس
 سید از شد آن حضرت - فتشوک و قوضاً - پس مسواک کرد و وضو ساخت - و بهو یقول - و حالانکه دعی میگوید و بخواند
 این آیت را **ان فی خلق السموات والارض حتی ختم السورة** - تا آنکه ختم کرد سوره را - ثم قام - پستربت و براے
 نماز فصلی رکعتین - پس گزارد و در رکعت - اطال فیها القيام والکوع والسجود - دراز کرد درین دو رکعت قیام را و
 رکوع را و سجد را - ثم انصرف فنام حتی لفتح - پستربگشت از نماز پس خواب کرد تا آنکه دم کرد - ثم فعل ذلک ثلث مرات
 پستربمجموع آن را سه بار - ست رکعات - تا مجموع آن شش رکعت شد - کل ذلک یستاک و یتوضا و یقرأ بهولاء الآیات
 و در هر بار از آن مسواک میکرد و وضو می ساخت و بخواند این آیت بار - ثم اوثر ثلث - بعد از آن و تکرار سه رکعت
 رواه مسلم - این حدیث دلیل است بر شریعت و ترتبه رکعت و در بسیاری از روایات و ترتیب رکعت آمده و تشریح
 میباید کرد و اندر ترتیب قول ثلث و حالانکه احادیث و آثار صحیح در آن آمده و حق آنست که ایثار سه رکعت
 و نه رکعت واحد مختلف فیه است میان علما از صحابه و من بعدهم و هر دو مشروع است چنانکه در باب و ترتیب اید
 این اختلاف در اول و افضل است و الا خلاف نیست هیچ کس را در ایثار به ثلث - و عن زید بن خالد الجنی
 البصری جمی فتح - انه قال لا یمن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم اللیل - روایت است از زید بن خالد که از
 مشایخ صحابه است و روایت کرد از آن حضرت و از عائشه و ابی طلحه و روایت کرد از وے ابو سلمه و عطاء بن یسار
 و غیر ایشان مات بالکوفه سنه ثمان و سبعین که وی بان خود گفت هر آینه نگاه کنم تا بل در نگم نماز آن حضرت را شب
 که چگونگی می گزارد - فصلی رکعتین - پس رفت باین قصد پس دید که گزار و آن حضرت و در رکعت سبک را - ثم
 صلی رکعتین طویلتین طویلتین - بعد از آن بگزارد و در رکعت و از حداد و از زینبی در عایت و رازی - ثم صلی
 رکعتین و هادون اللتین قبلها - پستربگزارد و در رکعت و حالانکه این دو رکعت فرد این و در رکعت بودند که پیش گزارد
 ثم صلی رکعتین و هادون اللتین قبلها - پستربگزارد و در رکعت و آن دو رکعت فرد و آن دو رکعت بودند که پیش گزارد
 ثم صلی رکعتین و هادون اللتین قبلها - پستربگزارد و در رکعت به همین صفت که و در آن دو رکعت پیش بودند ثم صلی
 رکعتین و هادون اللتین قبلها - این پنج دو گانه شد باین ترتیب که هر دو گانه متاخر کوتاه تر از دو گانه مقدم بود
 ثم اوثر - پستربخواند - فذلک ثلث عشرة رکعة - پس آن سیزده رکعت است اگر دو رکعت خفیه را داخل این نماز اندازد پس
 این یعنی ست بر ایثار سه رکعت و اگر داخل دارند ایثار سه رکعت باشد و اول اظهر است زیرا که آن برای وضو است

نہ نماز شب - رواہ مسلم - وگفت مولف کہ - تو کہ ششم صلی رکعتین و ہما دون البتین قبلہا اربع مرات - یعنی این قول چہار بار است تا مجموع آن ہشت رکعت باشد و با آن دو رکعت نخستین کہ در غایت طول گزارده وہ رکعت گردو - بگذرانے صحیح مسلم - همچنین است در صحیح مسلم - و افزا دہ من کتاب الحمیدی - و در افراد مسلم از کتاب حمیدی کہ جمیع صحیحین کردہ و در دسے سہ قسم احادیث است یکے متفق علیہ کہ بخاری و مسلم ہر دو روایت کردہ اندہ دوم افراد بخاری کہ مخصوص است بہ بخاری و متفقہ است دسے روایت آن سوم افراد مسلم کہ متفقہ است مسلم بر دایت آن بخاری آن روایت نکرد پس این عبارت در متن صحیح مسلم چار بار مرقع شدہ است و در کتاب حمیدی نیز چنین است - و موطا مالک - سنن ابی داؤد و جامع الاصول همچنین است در موطا کہ کتاب امام مالک است و در سنن ابی داؤد و در جامع الاصول کہ جمع میان صحاح سنہ کردہ است و این کلام باین مبالغہ رواست از مولف بر صاحب مصلح کہ این قول را ہر بار ذکر کردہ است تا مجموع یازدہ رکعت گردو بعضی شرح توجیہ کردہ اند کہ طوطیتین طوطیتین سہ بار محمول است بر شش رکعت بحدت حرف عطف و رکعتین خفیفیتین خارج اند و نزدیک رکعت پس مجموع باین توجیہ سزودہ رکعت باشد و این توجیہ تکلف است و ظاہر آن است کہ تکریر طوطیتین برائے تاکید و مبالغہ در تطویل است چنانکہ گفتیم - وعن عائشہ قالت لما بدن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و تقفل - ہر گاہ کہ من و عمر و تن دار شد آن حضرت و گران شد بدن مبارک بچہت ضعف پیری - کان اکثر صلواتہ جالسا - بود بیشتر نماز شب دسے یا مطلقا نوافل ششہ متفق علیہ - ہدائیکہ بدن در حدیث بہ تخفیف و ال و ضم آن روایت کردہ اند از بدانت بمعنی فرہی و تن و دسے و فتح و ال تشدید آن نیز روایت است از بدین بمعنی کبر سن و بعضی علما این روایت را بر ضعیفتر دانستہ اند زیرا کہ در حدیث شریف آن حضرت معتدل الخلق مثلاً ساء البدن نوشته اند و من و فرہی منافی آن است و بعضی ترجیح روایت اولی نمودہ اند بحدیث عائشہ کہ در روایت دیگر آمدہ است فلما اسن و اخذہ الحکم و اخذ الحکم بوجه عبد ال منافی اعتدال خلقی و ما بدن نہیت و اللہ اعلم - و عن عبد اللہ بن مسعود قال لقد عرفت النظائر التي كان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقرآن من گفت ابن مسعود تحقیق شناختہ ام من سورتہا را کہ نظیر مثل یکدیگر اند و در قدر و منزلت تطویل و قصر کہ نزدیکی میکرد و انحصار میان آن سورہ - فذكر عشرین سورۃ من اول المفصل علی تالیف ابن مسعود - پس ذکر کرد ابن مسعود بیت سورہ را از اول مفصل معنی مفصل در باب القرآۃ معلوم شد کہ بر قول مشہور ابتدای آن از سورہ حجرات است تا آخر اما این سورہ کہ نظائر یکدیگر اند علی تالیف ابن مسعود اند کہ تصحیف راجع کردہ بود و بعضی صحابہ قرآن را موافق بعضی مصلح ترتیبی دادہ بودند چنانکہ ابی بن کعب و عبد اللہ بن مسعود دسے گویند کہ امیر المؤمنین علیؑ نیز ترتیبی دادہ بود و بر وفق نزول کہ نافع و منفع از ان معلوم مے شد اما بعد از ان کہ ثابت شدہ است کہ ترتیب قرآن بوحی است و آن نیز منزل است و جبریل و قدرت انزال میگفت کہ این سورہ را بعد از فلان سورہ باید ہنار داد این آیت را در فلان موضع باید ہنار داد و اجماع نیز بر ان

یعنی همین مقدار شب برخاستن و قرآن خواندن این فائده کند که باری نام غفلت از فاعل آن بردارد و اورا بخلقت
موسوم ندارد و از تخصیص غفلت برآورد و این اونی در جات است - و من تمام کانه آیه کتب من القاضین - و کسیکه
قیام نماید بعد آیت نوشته می شود از جمله قاضیان و مطیعان و بامرأی قیام کنندگان و نماز و رزق از رزقندگان و این اوسط
مراتب است و قنوت یعنی طاعت و طول قیام و خشوع و خضوع آید - و من تمام بالف آیه کتب من القاضین - و کسیکه
قیام کند بهر آیت نوشته می شود از بسیار گرد کنندگان ثواب را و مانند آنهاست که اموال کثیر گرد آورند و مقدار مال
کثیر را گویند و گویند که اقل آن مقدار هزار دینار است و این اعلی مقامات است و فوق آن مراتب مقامات بسیار است
رزقنا الله - رواه ابو داؤد - و عن ابی هريرة قال کانت قرأة النبی صلی الله علیه وسلم باللیل - گفت ابو هریره
بود قرات آن حضرت در نماز شب یا عام تر مختلف - بیع طوراً - بلند می خواند گاهی - و تخفیف طوراً - و بیست می خواند
گاهی بیست هر طور که وقت اقتضای کرد و گفته اند که اگر تنهایی بود بلند می خواند و اگر در آنجا خواب کننده می بود بیست می خواند
رواه ابو داؤد - و عن ابن عباس قال کانت قرأة النبی صلی الله علیه وسلم على قدر ما یسعه من فی الحجة و هو
فی البیت - گفت ابن عباس بود قرات آن حضرت بر اندازده آنکه می شنید آن را کسیکه در محن خانه می بود
حال آنکه آن حضرت در درون خانه می بود و حجره را تفسیر محن خانه و ایوان خانه کرده اند و بعضی از شارحان گفته اند
که مراد به بیت و حجره یکی است یعنی چون در خانه می خواند آنکه در خانه می بود می شنید و در بعضی روایات آمده است
که چون آن حضرت در نماز می میخواندی شنید آنکه بیرون مسجد می بود - رواه ابو داؤد - و عن ابی قتادة قال ان
رسول الله - روایت است از ابی قتاده گفت بدرستیکه پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم حج لیلة فاذا هو بانی بکبره لصلی -
بیرون می آمد شبی پس ناگاه که و سه لباس و ملاتی است بپوشید که نماز میکرد - و بعضی تخفیف من صوت - و حال آنکه
ابو بکر بیست می کرد و چندی از آواز خود را - و مرعبر و هو یصلی را فضا صوت - و گذشت آن حضرت بعد نماز می گزارد بلند
کننده آواز خود را - قال - گفت ابو قتاده - فلما اجتمع عند النبی - پس هنگامی که جمع شدند ابو بکر و عمر و زید بن حارثه - صلی الله
علیه وسلم قال - گفت آن حضرت - یا ابا بکر مررت بک و انت تصلی تخفیف صوتک - ای ابو بکر گذشتم بتو و تو نماز می کردی
در حالیکه بیست می کردی آواز خود را سبب بیست کردن آواز حسیت - قال - گفت ابو بکر - قد سمعت من حاجت -
به تحقیق می شنواید که کسی را که مناجات می کردم آواز را از گفتم با و سمع - یا رسول الله - یعنی باری متبارک و تعالی -
و قال عمر مررت بک و انت تصلی را فضا صوتک - و گفت آنحضرت مرعبر که شستم بتو و تو نماز میکردی بلند کننده آواز خود را
سبب بلند کردن آواز چه بود - فقال - پس گفت عمر - یا رسول الله اوقظ الیسان - بیدار می کنم خوابندگان را
و غافلان را که در وقت عبادت بیدار نمی شوند می خوانند که بیدار باشند لیکن گاهی خواب و تبسیر شیطان نمیکند و
که بیدار شوند - و اظفر الشیطان - و می رانم شیطان را تا بشنیدن قرآن بگریزد و اگر دوازه و سوسا نکند و خود شیطان

از سایہ عمر میگنجیت و چون قرآن بشنود گردد آن مکان نگر دو و هر یک ازین دو بزرگ نیست خود را بیان کرد و هر دو صبح است
ماند آنکه میگوبند که در جامی که کسے در خواب باشد ذکر بلند بناید گفت و قرآن بلند بناید خواند پس قول عمر افظا لوالسان
چپ باشد و در تقریر ترجمه اشارت بجواب ازین سخن کرده شد و نه که آنجا که عمر نماز میکرد و برین سخن آنکس خفته بود بلکه مقصود تنبیه
خافلان است و از بعض مشائخ شنیده ام که هر که نماز میکند و بجز است او را بیدار باید کرد و هر که نه آتشین باشد نباید کرد تا
در آن یک ساعت مکلف نباشد و خود اهل آن زمان همه نماز گزار و بجز در کار بودند۔ فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا بکر
اربع من صوتک شتیا۔ بلند کن از آواز خود چیزے و این ہمہ بیت مخوان۔ و قال عمر خفض من صوتک شتیا۔ گفت سر مرا بیت
کن از آواز خود چیزی را این هایت است بطریق وسط و اعتدال و تقریر است بتفسیر آنچه ایشان بران بوده اند چنانچه عادت
مرشدان و تقریر ایشان است۔ رواه ابو داود و ترمذی و توح۔ و عن ابی ذر قال قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم حتی أصبح بآیه۔ بنام لیل کرد آن حضرت تا وقت صبح بیک آیت یعنی همین آیت را در نماز نکراد میکرد و تفکر و تدبیر مینمود
و بعضی از شافعیہ گفته اند که درین دلالت است که نگذار فاسخه و رقیام و احدی بسطل صاوة استغ و تکرار سوره ضرر نکراد بلکه
مستحب است نزد نشاط از حضرت شیخ پرسیدیم زید صد علیہ السلام که بگاہی تکرار اہلنا الصراط تا آخر سوره خوش می آید و فووق می بخشد
چہ کار باید کرد و فرمود و رنای فرض خود نباید کرد و در نماز نفل مختار آید۔ و آلا تیر۔ و آیتی کہ آنحضرت تمام شب تا صبح بخواند این آیت
است۔ ان لنذبحنم فانهم عبادک و ان لنفسر لکم فانک انت الکوز الحکیم۔ و این آیت قول عیسی است علیہ السلام در حق قوم خود
کہ بدر گاہ حق گفت اگر عذاب میکنی ایشان را پس ایشان بنندگان نمانند چہ چاہد دارند و تفسیر است خود مستحق آند و محل رحمت
و مغفرت اند و اگر نمی بخشی و می آمرزی ایشان را با وجود تخلف عذاب پس تو خدایی کہ راجع نیست کہ گوید چرا کردی
و چینی لابد در آن حکمتی و مصلحتی خواهد بود گویا کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حال است خود را بدر گاہ عزت مرض کرد و از این
خواست۔ رواه الترمذی و ابن ماجہ۔ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سلمی احدکم کتبی
الجمیز طبع علی یمنیہ۔ چون بگزار و بیک از شما دور گشت دست نجر را پس باید کہ بنجد بر جانب دست راست خود شرح این گشت
و در بین حدیث اربعہ دفعہ نقل آن و از بخواب است کہ بعض اہل نظر اہر حکم بوجوب آن کرده۔ رواه الترمذی و ابو داود
الفصل الثالث۔ عن مسروق قال سالت عائشہ اسے اهل کان احب الی رسول اللہ۔ گفت
مسروق پرسیدم عائشہ را کہ ام علی بود و دوست داشتہ تر بسوے پیغمبر نہاد۔ صلی اللہ علیہ وسلم قالت الدائم۔ گفت
عائشہ محبوب ترین علما نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ مواظبت کند و استمرار نماید عاقل بران و بعض روایا
آمده است کہ اگر چه آن عمل قلیل بود۔ فلینفذ فی جبین کان تقدم من الیل۔ گفتم پس در کہ نام نہنگام بر نیاحت از شب۔
قالت۔ گفت عائشہ۔ کان یقوم از صبح الصارح۔ و او آن حضرت کہ بر نیاحت و قیام کہے شنیدہ آواز کنندہ را
مرا منزع حسرت کہ آواز میگردد در آن وقت و گفته اند کہ عازت بران است کہ آواز منزع بعد از نیم شب می باشد یا نزدیک

بآن این گریه باشتاد عادت در بلاد باشند و در بلاد غالب فریاد و سه و شلث اخیر بلکه سس اخیر میباشد شفق علیه
 وعین الش قال ما کننا نشار ان نری رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی اللیل مصلیا الا راہیاء۔ گفت انس بنودیم کہ
 میجوایتیم کہ بر بنیم آن حضرت را در شب نماز گزارندہ مگر آنکہ می دیدیم اورا نماز گزارندہ۔ ولانشار ان نراہ ناما الا راہیاء
 و بنودیم کہ میجوایتیم کہ بر بنیم آن حضرت را خواب کنندہ مگر آنکہ می دیدیم اورا خواب کنندہ یعنی در شب منام ہم میکرد و قیام ہم
 بینود و تمام شب بیدار می بود و نہ تمام شب خواب میکرد پس ہم در خواب می دیدیم اورا ہم بیدار می دیدیم۔ رواہ النسائی
 وعین حمید بن عمار۔ بن عبد الرحمن بن عوف۔ از کبار تابعین است۔ قال۔ گفت۔ ان رجلا من اصحاب ابنی صلی اللہ علیہ وسلم
 قال قلت وانا فی السفر مع رسول اللہ۔ یک مردی از اصحاب آنحضرت گفت کہ گفتم با خود و قرار دادم و حال آنکہ بودم من
 در سفری با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و اللہ لاربعین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم للصلوة۔ بخدا سوگند ہم آئینہ نظر کنم و اعل نامیم و
 نیکاد دارم آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بر اسے نماز یعنی می خواهم کہ نماز آن حضرت را ببینم و اعل نامیم و محفوظ دارم حتی اگر
 فقام۔ نام بنیم فعل اورا کہ چه طور می کند۔ فلما مصلی صلوٰۃ العشاء۔ پس بہر گاہ کہ گزارد آنحضرت نماز عشاء۔ و ہی العتمة مدان نماز
 عشا کہ اورا ختمہ می خوانند اصرا از رت از نماز شام کہ اورا ہم عشا می گویند و در او ازل ارباب نماز سبب اعشای گفتن و عشا
 راعیتمہ یعنی تاریکی بعد از ان نمی ازان واقع شد و تحقیق این معنی سابقا در باب اوقات صلوة گذشتہ است۔ این جو باقی
 پہلو نما و نجفت آن حضرت زمان در از از شب و ہومی بفتح با و کسر و او و تشدید با زبان طویل و بعضی گفته اند کہ مخصوص است
 لشب۔ ثم استیقظ۔ پیسترید ارشد و نظر فی الافق۔ پس نگاہ کرد و در کرانہ آسمان بینی در آسمان و در اکثر روایات فی السماء
 واقف شد و گویا و کرائق درین روایت بجهت آنست کہ ستارہ باد و رافق و نزدیک بآن روشن بزو تا بان تر می باشد۔ فقال پس
 خواندین آیت را۔ ربنا ما خلقت هذا باطلا حتی یبلغ الی انک لا تخلق البیاد۔ تا این آیت و در روایات دیگر ابتدا از ان فی خلق
 السموات و الارض تا آخر سورہ یا تا انک لا تخلق البیاد است۔ ثم اہوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی فراشہ فاضل منہ سواک پیستری
 کرد و تخت بوسی جامہ خواب خود پس بکشد از جامہ خواب سواک ازل کشدن چیزی بزمی چنانکہ شمشیر از نیام۔ ثم افغس
 فوج من ادا و غده مار۔ پیستریخت و در قدحی از مسطر کہ نزد و سے بود آب را۔ فاستق۔ پس سواک کرد۔ ثم قام مصلی۔ پیستری
 ایستاد پس نماز بگذاورد۔ حتی قلت قد صلی قدر ما نام۔ تا آنکہ گفتم من تحقیق نماز گزارد و مقدار آنچه خواب کرد۔ ثم اطلع۔ باز خیزید
 حتی قلت قد نام قدر ما صلی۔ تا آنکہ گفتم تحقیق خواب کرد و مقدار آنچه نماز بگذاورد۔ ثم استیقظ ففعل کما فعل اول مرۃ۔ پیستری بیدار
 شد پس کہ چنانکہ کرد اول بار۔ و قال مثل ما قال۔ و گفت مانند آنچه گفت اول بار از او بعد و اذکار فضل رسول اللہ پس کرد
 پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ثلاث مرات قبل الفجر۔ سه بار پیش از فجر۔ رواہ النسائی۔ وعن علی۔ بفتح تحاتینہ و سکون
 مہملہ فتح لام۔ بن ملک۔ پیستریم او سے و سکون ثانیہ و فتح لام از طبقہ ثانیہ است از تابعین روایت میکند۔ انہ سال ام
 سلمۃ زوج النبی۔ کہ و سے پرسید ام سلمہ را کہ جفت پیستری است۔ صلی اللہ علیہ وسلم عن قراۃ النبی۔ از روایت پیغمبر صلی اللہ

علیه وسلم و صلوة - و از نماز دس که بجه کیفیت می خواند قرآن را و بجه طریق میگرد و نماز را - فقالت - پس گفت ام سلمه - و مالک و صلوة - چه کار میکنی شما با نماز او و چه می پرسید از آن و گفتم که مانند آن و بعضی شاعران گفته اند که مرا دام سلمه تحسرو تمام است از تذکر احوال آنحضرت بحال آن ذکر می صلی الله علیه وسلم پس شمسیت ذکر صلوة کرد و بیان آن نمود که هم در آن است پس گفت - کان یصلی ثم ینام قدر ماضی - بود آنحضرت که بر میخاست و نماز میکرد و پست خواب میکرد و اندازده آنچه نمازی کرد - ثم صلی قدر ما نام - پست بر میخاست و نماز میکرد و اندازده آنچه خواب کرد - ثم ینام قدر ماضی - پست خواب میکرد و اندازده آنچه نماز کرد - و حتی یصبح ناکم صبح میکرد - ثم تعطف قرآن - پست و صفت کرد ام سلمه قرآن آن حضرت را و بیان نمود کیفیت آنرا - فاذا هی تحت قراة مفسر حرفا حرفا - پس ناگاه ام سلمه نیت میکند قرآن را که مفسر است یعنی بیان کرده شده حرفا بعد حرف جدا جدا - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی

باب ما یقول اذا قام من اللیل

ذکر و دعا آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دائم و مستمر بود در هیچ اوقات و احوال خصوصاً در قیام لیل که افضل اوقات و احوال و محل نزول رحمت ربانی مسطح انوار رحمانی و ظهور آثار قربت و اجابت و برز نور و حضور است

الفصل الاول - عن ابن عباس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل یخجده - گفت ابن عباس بود آن حضرت چون بر میخاست بعضی از شب که نماز میخواند و سجود و رقت یعنی نوم و استیقا لا هر دو آید بعد از آن غالب آمد بر نماز بعد نوم و بعضی گویند تخجد یعنی ترک سجود است چنانکه تا ثم یعنی ترک آنم میگوید که چون آنحضرت برای نماز میخاست بر سر خاست بخواند این دعا را - اللهم لك الحمد انی قد تم السموات والارض - خداوند من است حمد تو را بر پادارنده آسمانها و زمین - ومن ین - و بر پادارنده کسانیکه در آسمان و زمین اندازد مایه که در آن است یعنی تویی قائم بحفظ خلق و مدبر امور ایشان و بر پادارنده ایشان علی الله و ام که اگر یکم حصول این فیض انقطاع پذیر و همه عالم از پادارنده عینیت گردند قافله بر قافله فیض تو بر همه قدر این سلسله و تفصیل شوییت لعل که کلمه من مفید است جهت شرف و اهتمام بذکر قیومیت است مرئیان را چه وجود و قتل موهم قیام بنفس و استبداد بر امور است و قیوم و قیام هم صیغه مبالغه اند و روایت بهر سه لفظ آمده و مناسب است ذکر آن در مقام قیام لیل باز سه فرماید - ولك الحمد انت نور السموات والارض ومن ین - و در تر است حمد تویی روشن کننده و موجود گرداننده آسمان و زمین و هر کس بگوید و الله و زمین است کنایت است از تمام خلق و نور در مطلق قوم ظاهر بذات خود و ظاهر گرداننده غیر خود باشد و تحقیق این معنی از تفسیر کریمه الله در السموات والارض باید جست و کاتب حروف نیز تذکر آن در رساله مفروضه توفیق یافته است و حق ذکر نور درین مقام روشن است - ولك الحمد انت ملک السموات والارض ومن ین - و تویی پادشاه آسمان و زمین و هر که در آسمان و زمین است و ذکر ملک نیز در اینجا مناسب است که پادارنده از ملک نیم شب می دهد که پادشاه بادشاهان حکم توفیق الملک من تشار بکدایان کوسه خود و عطای نایب چنانکه سبکی از اعلا عالم اولیا گفته است بپیش از آنکه که با قلم خیم

اولاً ملک نیم شب ۲ صد ملک نیم روز یک جوینی خرم ۳ و ملک الحمد انت الحق۔ و مرز است ستایش بی هیچ کمالات و توفی موجود و ثابت و متق بے تویم عدم و بطلان و ہرچہ غیر نیست و در صد ذات باطل و معدوم است و علیہ ثبوت و وجود و رعایت است بروے۔ و وعدہ الحق۔ و وعدہ تو کہ بندگان خاص بنصر و عون و بر و نبیا و اجر و ثواب در آخرت خصوصاً دولت و دیدار کردہ حق است و نامرادان دل بدان بستہ نشا و مانند اگر نہ زحمت اغیار و محنت این واریہ جفا کہ بر جان این مسکینان نیکند بلینیت مرا امید وصال تو زنده مپدار و بد و گرنہ ہدر ہم از چہ ترست ہم ملاک۔ و لقا تو کج حق۔ و برگشتن بدار آخرت و پیش آمدن بد گاہ عزت و کبر پائے تو و دیدار تو حق است۔ و تو ملک حق۔ و کلام تو صادق و ہرچہ بدان خبر دادہ حق است این محل سنت و تفصیلش آن سنت کہ فرمود۔ و الحبتہ حق و النار حق و البیون حق و محمد حق و الساعۃ حق اللہ ملک است۔ فلا یزول مرتبہ انقیاد می نمایم و فروتنی مے کنم و احکام تشریف دار آدمی ترا امتثال و تسلیم می کنم۔ و بک منت۔ و بتو ایمان می آورم۔ علیک تو کلت۔ و بر تو ہمہ کار با باز مے گزارم۔ و الیک انبت۔ و بسوی تو در ظاہر و باطن باو گشتن میکنم و تو بہ و انابت ہر دو بخیر رجوع اند و مقام انابت اعلیٰ دارنم است۔ و بک خاصیت۔ و بخت تو و قوت و نصرت تو پیکار میکنم باعدای دین و الیک حاکمت۔ و بسوی تو بر می دارم ادخو و را کہ مرز است حکم نہ غیر ترا می گردانم ترا قاضی و حکم میان خود و میان کسیکہ مخالفت مے کند مرا و در بین و دنیا و محاکمہ رفع امر بسوی قاضی۔ و نا غفر لی ما قدست و ما اخرت۔ پس یار مرز مرا گناہان کہ پیش فرستادہ ام و پس خواہم کرد۔ و ما اسررت و ما علنت۔ و چیزیکہ پنهان کردہ ام و چیزیکہ آشکارا کردہ ام از گناہان۔ و ما انت اعلم بمنی۔ و گناہان کہ تو دانائی بدان از من۔ انت المقدم و انت الموفق۔ توئی پیش کنندہ و پس انگندہ ہر کار خواہی۔ لا الہ الا انت۔ نیست هیچ معبودے بہ حق مگر تو۔ و لا الہ غیرک۔ و میت آہ جز تو این ناکید و قریح است یعنی الوہیت غیر بعد از علم بدان بحسب الوہیت دروے سبحانہ متفق علیہ۔ و عن عائشہ۔ رعنہ الصد عنہا۔ قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل افتتح صلوٰتہ فقال۔ گفت عائشہ بود آن حضرت چون بر میخواست شب شروع می کرد در نماز پس مے گفت۔ اللہ رب۔ ای خداے پروردگار۔ جبہ یل و میکایل و اسرئیل فاطر السموات والارض۔ آ پیدا کنندہ و از عدم بوجود آورندہ آسمانها و زمین۔ عالم الغیب والشہادۃ۔ ای و انامی آنچه ناپید است بر خلق و آنچه پید است بر ایشان۔ انت تجلیم بین عبادک فیما کانوا انبیاء یخلفون۔ تو حکم مے کنی میان بندگان خود و بر چیزے کہ ہستند ایشان کہ اختلاف می کنند در ان۔ اہدنی لما اختلفت فیہ من الحق۔ راہ نام را بچیزے کہ اختلاف کردہ شدہ است دردی از حق و ثابت دار بران و زیادہ کن در ان چہ مقامات قرب و انوار تجلی بجد و بے نہایت است و لهذا امر کردہ شد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بگفتن رب زدنی علما۔ باذنک۔ بدستوری تو و تیسر و توفیق تو۔ انک نندی من تشاء الی صراط مستقیم۔ بدرستی کہ تو راہ می نمائی ہر کرامی خواہی بسوی راہ است۔ رواہ مسلم۔ و عن عبادة یفہم عین و تخفیف موحده۔ بن الصامت۔ صحابہ مشہور است از تقبایے النصارا حاضر شد عقبہ اولی و ثانیہ سادہ حاضر شد بدر او ہمہ شاہد باو

وہ بار و ہلال صد عشر - میگفت لا الہ الا اللہ وہ بار - ثم قال - پستے گفت - اللہم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا و ضیق یوم القیمۃ
خداوند من پناہ می گویم بنوازشنگی و دنیا و آخرتگی روز قیامت - عشر - وہ بار - ثم تفتح الصلوٰۃ - پستے آغاز می کرد نماز را و این
ورد را عشرت سبع می گوید بطریق مبعثات عشر کہ نام در مشہور است آنجا وہ چیز سنت کہ ہر یک را نہفت بار بخوانند این
جام نہفت چیز است کہ ہر یک را وہ بار میگویند - رواہ ابو داؤد

الفصل الثالث عن ابی سعید قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول - بود
آن حضرت وقتیکہ برے خاست از شب تکبیر میگفت پستے میگفت - سبحانک اللہم و بحمدک و بتبارک اسمک - و بزرگست نام تو
و ثغای جدک - و بلندست بخت و غنا و عظمت و بزرگی تو - و لا الہ غیرک - و نیست خدا ہی جز تو - ثم یقول اللہ اکبر کبر اثم
یقول اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم من ہزہ - از وسوسہ وی - و فتنہ - و کبر و سے کہ می اندازد آدمی را در آن
و بر باد می سازد - و نقشہ - و ویدن و سے مراد بدان شعر مذکور است یا بحر - رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و زاد ابو داؤد
بعد قولہ غیرک - و زیادہ کردہ است ابو داؤد و بعد از قول و لا الہ غیرک این را کہ - ثم یقول - پستے میگفت - لا الہ الا اللہ ثلثا
سہ بار - و فی آخر الحدیث - و زیادہ کردہ است در آخر حدیث این کلمہ را - ثم یقرأ - پستے بخواند یعنی فاتحۃ الکتاب یا او شروع میکرد
در قرات - و عن ریحیۃ بن کعب الاسلمی - روایت است از ریحیۃ اسلمی کہ از اصحاب صفہ بود و از قدما می صحابہ بود و ملازم
آن حضرت بود و در سفر حضرت - قال کنت ابیت عند جرجہ البنی - گفت میبویتم سے کہ دم من نزد جرجہ پسنبر - صلی اللہ علیہ وسلم
فکنت اسمعہ اذا قام من اللیل - پس بودم من کہ سے شنیدم آن حضرت را چون قیام لیل سے کرد - یقول - میگفت - سبحان
رب العالیین - پائی پروردگار جہا نیان - الہوی - می گفت این کلمہ را از زمان طویل بفتح ہاو کسر و او تشدید یا - ثم یقول -
پستے میگفت - سبحان اللہ و بحمدہ الہوی - زمان طویل - رواہ النسائی و الترمذی و قال ہذا حدیث من معج

باب التیمم علی قیام اللیل

تیمم در لغت و غلامیدن و گرم کردن کے را بر چیزے و معنی تہلیل بر قیام لیل بر غیب و ترہیب کردن و بیان
کردن فضائل عمل بدان و نقائص ترک آن است و فضائل قیام لیل بسیار است و عمدہ آن نزول رحمت حق بر عباد و
تقریب ایشان لفصل و کرم و اجابت دعا و عطای مسؤل و مغفرت ذنوب و تحقیق وعدہ کردہ است و یقول علاء العلیب خود
سأبرئ بعد را بچخت و سے صلی اللہ علیہ وسلم در مقام محمود و لا یتا لجان اور انیز یہ توی از ان مقام نور انیت نصیبہ باشد و مشائخ
گفتہ اند کہ درین دنیا کہ نمونہ لذات بہشت و لذتے و آسے است کہ در وقت سحر بکثرت تلقی در مناجات حاصل می گردد
شعر در رد و دل نشین کان و لبر خگا ہی ہ وقت سحری آید یا نیم شبی باشند

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقیع الشیطان علی قافۃ رأس
احدکم اذا ہو نام ثلاث عقد - می بندد شیطان بر قفای سر یکے از شما و قتیکہ خواب میکند سر گرد چنانکہ را حران می بندد کہے را

کہ سخری کنند و گفته اند کہ ابن محمول بحقیقت ست یا مجاز ست و تصویر و تشبیل ست زیرا کہ ہر کہے خواہد کہ کہے را حکم بند و
 بہ بند می بندد و تانہ چند و نگاریند و مگر بعد از کشادن آن بندہ با مقصود و درست گردانیدن شیطان ست خواب را نزد نام و
 آراستن دے آرام و راحت را بر دے و تنگ گردانیدن بحال حرکت بر دے۔ بیضرب علی کل عقدہ۔ نیز مذکور
 ہر کہے یعنی مے اندازد و در دل نام۔ علیک یل طویل۔ بر توشب و راز ست۔ فارقد۔ پس خواب کن۔ فان استیقظ
 فذكر الله اخلت عقدہ۔ پس اگر بیدار شود پس ذکر گوید خدا را سے کشاید یک گرہ۔ فان توحنا اخلت عقدہ۔ پس اگر وضو
 کند سے کشاید گرہ دیگر۔ فان صلی اخلت عقدہ۔ پس اگر نماز بگزارد و می کشاید گرہ دیگر و در بعض روایات عقدہ در بخا
 بلفظ جمع ست یعنی می کشاید ہر گرہ ہای وی۔ فاصح نشیطا طیب النفس۔ پس صبح میکند تا ومان پاک نفس۔ والا صبح
 خیر نفس کسلان۔ و اگر نہ بیدار شود ذکر نکند و وضو نہ نکند صبح میکند پلید نفس کاہل متفق علیہ۔ وعن المغیرہ
 قال قام النبی صلی اللہ علیہ وسلم حتی توردت قردماہ۔ روایت می کند مغیرہ بن شعبہ کہ صحابی مشہور ست گفت ایستاد آنحضرت
 در نماز شب تا آنکہ آما سپید ہر دو قدم مبارک وی۔ فیقول لہ لم تصنع هذا وقد غفر لک ما تقدم من ذنبک و ما تأخر۔ پس گفت
 شد مرا آنحضرت را ہرچی چہ میکنی اینہمہ ریاضت وی کنی اینہمہ توب و عنا و حالانکہ آمرزیدہ شدہ است برای تو ہمہ گناہان تو
 اینچہ پیش رفتہ و اینچہ پس آمدہ۔ قال انما اکون عبد اشکورا۔ گفت اگر گناہان ہمہ بخشیدہ باشند آیا پس بنا شمن نہدہ مشک
 گویندہ بر نعمتہای من خصوصاً این نعمت عظیم کہ مغفرت ذنوب ست و تحقیق این معنی در موضع دیگر کردہ شدہ است متفق علیہ
 و عن ابن مسعود قال ذکر عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجل۔ گفت ابن مسعود کہ ذکر کردہ شد نزد آن حضرت مرد سے نقیل
 ازال نام لہتی صبح۔ پس گفتہ شد ستر مانند آن مرد خواب کنندہ تا آنکہ صبح کرد۔ ما قام الی الصلوة۔ نہ ایستاد بر اے نانہ
 شب۔ قال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنہ۔ گفت آن حضرت آن مرد سے ست کہ شافہ کرد شیطان در گوش او۔ اذ قال
 فی اذنیہ۔ شک را وی ست کہ فی اذنہ گفت یا فی اذنیہ یعنی در ہر دو گوش وی یا در یک گوش وی۔ متفق علیہ۔ بدانکہ
 علم حقیقت آن موکل ست بعلوم شائع و مکن ست حل آن بر ظاہر زیرا کہ نسبت کردہ شدہ است اکل شربتی و فراط و مانند آن شیطان
 پس متفق نباشد نسبت بول نیز و گاہی تاویل سے کنند بنا و بیات مناسبہ پس بعض میگویند کہ این شبلی ست کہ زودہ است آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم برای غفلت آن مرد از نماز و ناشتیدن وی آواز مؤذن را و تشبیہ دادہ بحال کسیکہ افتادہ است بول
 و در گوش او پس گران شدہ بسبب آن شنوائی او بتاہ گشتہ حس او و بعض گفتہ اند کہ مراد آنست کہ پر کردہ است شیطان
 گوش او را بکلام باطل و با حادیت لغو و حادث شدہ بسبب آن گرافی در سح دے از استماع دعوت حق و این دو وجہ
 ناظر در آن ست کہ بر اے نماز صبح نیز برنجاسدہ و اذان آن نشیندہ و ظاہر آن ست کہ مراد نماز شب باشد و اللہ عالم پس این
 کنایت ست از اتخاف و امانت زیرا کہ عادت ست کہ ہر کہ اتخاف کند چیز سے را بول کند بر دے و بعض گفتہ اند
 کہ کنایت ست از ضرب نوم در وجود دے و تخصیص اذن بحبت بودن اوست علیہ انتباه و اللہ عالم و عن ام سلمہ

قال رسول اللہ - گفت ام سلمہؓ بیدار شد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم بیلہ قرعاً - یکشب ترسان - بقیول - در حال تکلم
 می گوید بطریق تعجب از عظمت قدرت حق و کبر باری او - بجان اللہ ماذا انزل البلیلہ من الخیر ان - پاکی خدا را چه چیز با
 فرود می آید و شدہ شب از خواران رحمت - وماذا انزل من الخیر - و چه چیز با فرود می آید و شد از نعمت با و خدا بپایان حفظ
 صاحب الحجرات - کہبت کہ بیدار کنند زمان را کہ صاحب جود با اند - برید از داجہ - مراد بیدار دان حضرت بصواب جرات
 از دواج مطہرہ خود را - لایصلین - نماناز بگو آرند - رب کا سبتہ فی الدنیا عاریتہ فی الآخرۃ - بہا زین بالنفس صاحب کسوت
 پوشندہ یا پوشانندہ انواع حل و حلل را بر بہرہ و ر آخرت کسوت پوشانیدن کسے را جامہ پس کا سبتہ انجلی بمنہ لابسہ باشد
 عقیقہ نسبت بترتیب عاریت یا محمول بر مخی خود بقصد مبالغہ یعنی در دنیا دیگران را می پوشانند و در آخرت خود بر بہرہ است
 بر زاد الخجاری - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزل ربنا تبارک و تعالی کل لیلۃ الی السحاب
 الدنیا - فرود می آید پروردگار ما بین رحمت خاص و فضل مخصوص او ہر شب با آسمانے کہ فرود پرودا بپایان ترست از آسمانها
 و فرود متیقن نزول صفتی است از صفات انہی مثل ید و استواء جز آن از مشابہات کہ ایمان بدان باید آورد و از کیفیت
 آن ایتنا و لینے بجلی میکند وی توانے باین صفت در وقت سحر - حین یقع ثلث اللیل الآخر - ہنگامیکہ باقی میماند سوم صدم
 شب کہ آخرت یعنی وقت سحر - بقیول - می گوید وی بجانہ - من یدعونی فاجیب لہ - کہبت کہ دعا کند مرا تا قبول کنم
 دعاے او را - من لیالنی فاعطیہ - کہبت کہ درخواست کند و طلبد از من تا بخشم آنچه می خواهد و می طلبد بدانکہ دعا
 خواندن ست چنانچہ بندہ گوید یا رب و در برابر وے اجابت و قبول ست چنانکہ گوید پروردگار تعالی لبیک عبیدی و
 سوال طلبیدن ست و در برابر آن اعطای مطلوب ست چنانچہ در وصف ام ظہم و اقصیہ است کہ چون دعا کردہ شود
 بوسے اجابت کردہ شود و چون سوال کردہ شود و ادہ می شود و گاہے دعا و سوال بجای یکدیگر نیز واقع می شود -
 من یستغفر فی فاعفہ لہ - کہبت کہ آمرزش خواهد از من پس بنیامرزم او را - متفق علیہ و فی روایہ سلم - و در روایتی سلم را
 این زیادت آمدہ است - ثم یبسط یدیه - پس فرخندے کند پروردگار تعالی ہر دو دست خود را - و بقیول من یقرض غیر
 عدوم و لا ظلم - و می گوید وے تعالی کہبت کہ قرض دہد کسے را کہ نہ فقیر ست کہ مال ندارد و تا ازان قرض ادا کند و نہ
 ظلم کنندہ کہ با وجود غنا و مال ظلم کند حق کسے نہ دہد مانع از ادای قرض ہمین و دیگر ست یا فقر یا ظلم و وے تعالی
 از ہر دو مشرہ است - حتی یفر الفجر - حتی توانے اینہا را بزبان لطف و گرم بگوید تا میکشاید فجر و می در آید وقت صبح - وعن
 جابر قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان فی اللیل لساعۃ لا یوافقہا رجل مسلم کمال اللہ خیر من ان الدنیا و الآخرۃ
 الا اعطاه ابادہ - گفت جابر بن عبد اللہ شنیدم آن حضرت را کہ می گفت بدرستی کہ در شب ساعۃ و زمانے لطیف ست
 کہ موافق نیستد و در نیابد آن را مردے مسلمان در حالے کہ سوال سے کند ندارد اینکی از کار دنیا و آخرت مگر آنکہ میدہد وی
 تعالی آخر در آن نیکی را - و ذلک کل لیلۃ - و این ساعت در ہر شب است نہ شب مخصوص مثل شب جمعہ

و ما نبتہ آن ماند آنکہ آن ساعت متعین است یا بہم بعضی گویند کہ بہمست مثل شب قدر و ساعت جمعہ و در بعضی روایات آمدہ است کہ آن ساعت میانہ شب است۔ و رواہ مسلم۔ و عن عبد اللہ ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حب الصلوة الی اللہ تعالیٰ صلوۃ داؤد۔ و دوست داشته شدہ ترین نماز ہا بہ سوسے خدا نماز داؤد پیغمبر است علیہ السلام۔ و حب الصیام الی اللہ تعالیٰ صیام داؤد۔ و دوست داشته شدہ ترین روزہ ہا بہ سوسے خدا روزہ داؤد پیغمبر است۔ کان نیام نصف اللیل۔ بود داؤد کہ خواب بے کرد سہ دانگ شب۔ و یقوم ثلثہ۔ و برمی خاست و نماز میکرد و دو دانگ شب۔ و نیام سہ۔ و باز خواب بے کرد یک دانگ تمام شب و علیہ السلام مقسوم بود باین قسمت کہ اول شب تا نیم شب خواب می کرد و ثلث شب نماز می کرد و سہس اخیر باز خواب می کرد پس دو حصہ شب خواب می کرد و یک حصہ نماز۔ و یصوم یوما۔ و روزہ میداشت داؤد و یک روزہ۔ و یفطر یوما۔ و روزہ می کشاد و روز دیگر۔ متفق علیہ۔ مشکل درینجا آنست کہ علی سید انبیاء صلی اللہ علیہ وسلم دائم نہ برین وجہ بود پس احب الی اللہ چون باشد و آنحضرت ترک احب چون کند جو آتش آنکہ احبیت فعل مذکور از بعضی وجوہ است نہ بحجج و جوہ از جہت بودن او اقرب باعتبار حفظ صحت مزاج و بحجت آنچہ در نوم سہس اخیر شب از دفع کلف و طلال و عدم تلویذ و ثمر عبادت از صفت لون و شگفتی آن داین در نماز است و وجہ احبیت صوم داؤد و رباب صیام سید انبیا اللہ تعالیٰ فعل سید انبیاء علیہ من الصلوۃ افضلہا و اکملہا بر مقتضیات اوقات و احوال بر اطوار مختلفہ بود و متعین حکم و مصالح لا یجد ولا یصحی کہ راجع بہ نفس کریم و می دامت مرحومہ وی بود از انبیا و ضعیفا فافہم و بالمد التوفیق۔

و عن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان گفت عائشہ بود۔ یعنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نیام اول اللیل و یکی آخرہ۔ خواب میکرد آن حضرت اول شب و زندہ میداشت آخر شب را یعنی بیداری بود و روی و از بیداری تیسرہ زندگانی شب میکند زیرا کہ حیات زمان در عبادت کردن است در دے و زمانیکہ در دے عبادت واقع نشود گو یا مرده است یا مرد زندہ گردد و بیدار نفس است در شب بہ بیداری و عبادت چہ خواب و در حکم مرگ است چنانکہ گفته اند النوم ای الموت و ہر دو معنی در لفظ احیاء اللیل گفته آید و معنی اول ظاہر نزست و لفظ حدیث نیز ظاہر در انست فافہم ماند آنکہ بیان نکرد کہ چہ مقدار از اول شب خواب می کرد و از آخر شب بیداری بود و ظاہر در مناقصہ است و گفته اند کہ نیم شب آنحضرت بخواب میگذاشت و نیم نماز اگر چہ خواب و بیداری تارہ قنارہ می بود و اللہ اعلم۔ ثم ان کانت لہ حاجۃ الی اہلہ قضی حاجۃ۔ پستہ اگر می بود مر آنحضرت را حاجتی بسوی زنان خود می پرداخت حاجت خود را۔ ثم نیام۔ پستہ خواب میکرد و بی آنکہ غسل کند لیکن وضو میکرد کہ آن طہارت نوم است۔ فان کان عندہ انہ ارادہ اول جنبہ۔ پس اگر میبود و نزدیک بانگ نخستین جنب بر تقدیر شغل بقضای حاجت۔ و تب فافاض علیہ الماء۔ بے حسبت پس میرنجست بر بدن مبارک خود آب و مراد بہ ندای اول اذان است و اولیت یا نسبت قامت است یا بہ نسبت ایذا و اعلام کہ مؤذن بر در آنحضرت آمدہ ہم میکرد۔ وان لم یکن جنباً تو ضا للصلوۃ ثم صلی رکعتین۔ و اگر نمی بود جنب وضو می کرد بر اسے نماز پستہ گزار و در رکعت سنت فجر متفق علیہ

الفصل الثانی - عن ابی امامہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علیکم بقیام اللیل - برشتا باو برخواستن شب برای نماز - خانه داب الصالحین تلکیم - پس بدرستی کہ قیام لیل عادت دکار نیکو کاران است کہ پیش از نماز بوده اند - و هو قریبکم الی ربکم - و قیام لیل سبب نزدیکی است مرثا را بسوی پروردگار شما - و کفرۃ للسیئات - و سبب پوشیدن است مرثا بپارا کفرہ بفتح میم و سکون کاف منفتح فاصبحی شرف کفارت گناہان کہ میگوید ہم باین معنی است - و منہات - منع ہم و سکون نون - عن الاثم - و باز دارندہ است از گناہان و حسنات ہمہ کفارت سیئات اند و صلوٰۃ مطلقاً ناهی است از فحشاء و منکر و صلوٰۃ لیل بجهت زیادت فضلی کہ دارد اتم و اکمل است در ان - رواہ الترمذی - **وعن ابی سعید الخدری** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ یفجک اللہ الیہم - سه کس اند کہ می خند و خدا بتعالی برای ایشان کنایت است از رضا و لطف و اقبال بروح و رحمت و اطلاقی ضحک و اسناد آن حضرت رب العزت در احادیث آمده است و از جملہ متشابہات است - **الرجل اذا قام باللیل یصلی** - یکے ازان سه کس مرد چون برخیزد برای نماز شب - والقوم اذا صفوا فی الصلوٰۃ - و قوم چون صف میبندند در نماز و متوجہ شوند و روضہ آرند بجنباب قرب و تقیالی - والقوم اذا صفوا فی قتال انہ و یوموم قوم چون صف میبندند و کشتن دشمنان دین و جہت بندند بر شتر کردن روح بہ محبت مولے تعالی و اعلامی دین دی - رواہ فی شرح السنۃ - **وعن عمرو بن حبیبہ** - یفجکات - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرب ما یكون الرب من العبد فی جوت اللیل الآخر - نزدیک تر بودن پروردگار تعالی از بندہ در میان شب است در جانب آخر کہ بعد از نیم شب است و این قرب اتم و اکمل است از قربے کہ اشارت است بسوی قول دے صلی اللہ علیہ وسلم اقرب ما یكون العبد من ربہ و ہو ساجد نزدیک تر بودن بندہ از پروردگار وقتی است کہ بندہ ساجد است آنجا بندہ تقرب میجوید بسجود و اینجا پروردگار تعالی و تقدس نزول سے کند بر حمت و قرب بسوے بندہ و صلوٰۃ لیل جامع قرین است - فان تطلعت استکون ممن یدکر اللہ فی ملک الساعۃ فکن - فرمود آنحضرت پس اگر میتوانی کہ باشی تو ای عمر بن حبیبہ ازان کسانیکہ یاد می کنند خدای را در ان عت و شاہد اند حضور مولی و نزول قرب او را پس باش تو ازان کسان و عمرو بن حبیبہ از مقربان حضرت و محبوبان در گاہ است در مباد از ظهور نور نبوت کہ آنحضرت در مکہ بود و دوسے در وطن خود بود و در دل وی یکایک نور توحید و کراہت بت پرستی و شرک انداختند پس شنید کہ در مکہ مردے پیدا شدہ است کہ مردم را بتوحید بخواند و از عبادت اصنام منع میکند بکہ آمد خبر آن حضرت پرسید آن حضرت در ان وقت بحکم آنہی تنالی از نظر ہای اعدای دین مخفی بود و پرسید کہ در میان شما کس پیدا شدہ است کہ از راه و روش شما برآمدہ بدین دیگرے خواند گفتند بے دیوانہ است کہ طریقہ آباد اجداد گذار شدہ رے نو در میان آورده است شعر دیوانہ کنی ہر دو جہانش بخشی بد دیوانہ تو ہر دو جہان را چہ کنی گفت اورا کجا توان یافت گفتنیم شبی باشد کہ برآید دگر و این خانہ بگردد عمرو بن حبیبہ نیم شبے برآمد و در ہتار کہ بہ پنهان شد ناگاہ مردی را دید کہ پیدا شد مردے و چہ مردے کہ ہمہ مردان خاک آستان او نیکد لا الہ الا اللہ لا الہ الا اللہ میگوید و در خانہ بے گردد

عمر بن عبسہ برآمد و سلام کرد و پرسید کہ چہ کسی تو دوین تو چہیت آن حضرت گفت کہ من رسول خدا ام و دوین من لا اله الا الله است و عمر بن عبسہ گفت من نیز این دین را دوست میدارم پس ایمان آورد و دوسے سوم با چهارم ست و دوین پس آن حضرت ابدا و داع کرد و گفت کہ پروردگار من بامن وعده کرده است چون آن وعده را بسر بردم و نزد ما بیایم عمر بن عبسہ بدینہ آمد و صحبت داشت و کمال رسید و در این حدیث درین وقت ست - روادہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن صحیح زبیر بناد -

و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رحم اللہ علیہ من اللیل فصلی و اقیظ امرأۃ - رحمت کند خدای تعالی بندہ را کہ برخاست بنماز شب پس گزارد نماز را و بیدار کرد زن خود را - فصلت - پس نماز بگزارد آن زن نیز فان است یصح فی وجہہا الماء - پس اگر کاہلی کند و سر باز زند زن از برخاستن یا نشید در روی وی آب - رحم اللہ امرأۃ قامت من اللیل فصلت و اقیظت زوجہا فصلی فان ابی الفحوت فی وجہہ الماء - رحمت کند خدای تعالی زن را کہ برخاست بنماز شب پس گزارد نماز و بیدار کرد مرد خود را پس گزارد آن مرد نماز پس اگر آب آورد مرد و بپاشید آن زن در روی وی آب بینی مرد و زن باید کہ مرد و معاون یکدیگر باشند بطاعت و عبادت و همچنین ہر جا کہ یاران و رفیقان اند - روادہ ابو داؤد و الشیخ

و عن ابی امامۃ قال قیل - گفت گفته شد - یا رسول اللہ ای الدعا سمع - کدام دعا سمع ترست بمع اجابت و قبول - قال جوف اللیل الآخر - فرمود آن حضرت دعا می کہ درون شب کنزد جانب آخر یا تقدیر کلام آن ست کہ پرسیدہ شد کدام وقت مستجاب ست دعا در دوسے گفت وقت درون شب - و در العلومات المکتوبات - و پس نمازهای فرض شامل ست دعا را در آخر کشد و آخر نماز متصل یا بعد از ذکر و دعا می کہ ماثور ست و این حدیث در باب الذکر بعد الصلوة گذشتہ است - روادہ الترمذی -

و عن ابی مالک الاشجری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان فی الجنۃ غفاری عطا ہر امان باطنہا و باطنہا من ظاہرہا - بدرستی کہ در بہشت غرقہ ہاست کہ دیدہ می شود آنچه بیرون آنهاست از درون آنها و دیدہ می شود آنچه درون آنهاست از بیرون آنها از غایت صفات لطافت و غنہ بضم غین مجیدہ و فتح راجع غرقہ بضم غین و سکون را منزل رفیع و خانہ بالاسے خانہ - اعدا بالبدن الان الکلام - مہیا و آمادہ ساختہ است آنها را از خدای تعالی برای سیکہ نرم گویند و در دشتی نهند و با مردم نجوی نیک زندگانی کند - و اطمع الطعام - و بخور اند طعام را و بخوری کنزد کہ سنگان و صاکنان را - و تابع للصیام - و پیایے دارد و زہ ہار امر او کثرت صیام ست نہ دوام آن صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و الناس یلیام - و نماز بگزارد و شب و حال آنکہ مردم در خواب باشند کہ این وقت اقرب است بصدق عبودیت و خلاص حل اشارت ست با جمیع اصفت تواضع وجود و عبادت طبیعت شرف بر وجود ست و کرامت بسجود ہر کہ این ہر روز بار حدیث بہر وجود از خدای تعالی - روادہ الترمذی نے شعب الایمان و ردی الترمذی عن علی رضی اللہ عنہ نحوہ و سنہ

روایت ہر روز روایت ترمذی کہ لیل الان الکلام من اطاب الکلام - آمد و مرد از طیب کلام کہ کلام کی ست -

فصل الثالث - عن عبد اللہ بن عمر بن الخطاب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روزیت سنت

از عبد اللہ بن عمر و گفت گفت مرا آنحضرت - یا عبد اللہ! لیکن مثل فلان - مباشر مانند فلان نام شخصے را برودہ باشند شیخ و ر
مقدم فتح الباری نے گوید کہ واقف نشدم برنام آن فلان شخص کیے از طرق ابن حدیث - کان یقوم من اللیل فیک
قیام اللیل - بود کہ بر بچاست آن فلان بنام شب پس بگذشت بر خاستن شب را مقصود بتبذیر عبد اللہ بن عمر است بر شیخ
وے از کثرت قیام لیل و از اراط در آنکہ صورت مالیت و سامت گشتہ مجربتر آن گرد و چنانچہ از قصہ وے رضی اللہ عنہ
معلوم شدہ است کہ تمام شب قیام مینمود و قطعا خواب نمیکرد و پدرش از آن منع میکرد پس پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد
پس حضرت از راضی کرد و چنانکہ در احادیث آمدہ است فانہم متفق علیہ - وعن عثمان بن ابی النضر قال سمعت رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول کان لد اود علیہ السلام من اللیل ساعۃ یوقظہا اہلہ گفت شنیدم آنحضرت را کہ میگفت بودم را دود
پنجمین از شب ساعتی کہ بیدار میکردم در آن ساعت اہل و عیال خود را - ل یقول میگفت داود علیہ السلام - یا آل داود قوموا
فصلوا - بر خیزید پس نماز کنید - فان ہذہ ساعۃ یستجیب اللہ عزوجل فیہا الدعاء - زیرا کہ ہر سیکہ این ساعتی است کہ قبول میکند
خدا تبارک و تعالی در دعاء - الا ساحر او عشار - لکن ساحر را و عشر رسانندہ را از اموال من این عشر را آن مودی میباشد و
بناحق اموال و اشیای مردم را میر بایند و در حدیث شب تیرہ شعبان نیز ذائق شدہ است کہ ہمہ را درین شب می آمرزد الا عشار
و درین خبر و حاق والدین و بیل انار را - رواہ احمد - وعن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول -
گفت ابو ہریرہ شنیدم آنحضرت را کہ می گفت - افضل الصلوٰۃ بعد المفروضۃ صلوٰۃ فی جوف اللیل - افزون ترین نماز و ثواب نماز
است در درون شب این باعتبار زمان است و نماز در خانہ افضل است باعتبار مکان سید الطائفہ جنید بغدادی رضی اللہ عنہ را
عباد زرقن دی از در فناد خواب دیدند پرسیدند چہ کرد و پروردگار تعالی با تو گفت (تا بہت عبارات و نہایت الاشارات
باقتضای الاریکات صلیتا فی جوف اللیل) سرگردان شد و رفت آن ہمہ عبارات و تمخھا کہ در حقائق و معارف می گفتم و قالی شد
آن اشارت کہ میکردیم و سود نکرد ما را بجز آن رکعت چند کہ میان شب می کردیم ترغیب کرد و مطالبان را با ہتھام و جدوجہاد
در ریاضت و عدم اغترار و اعتبار بر طامات و ثبات صوفیہ بیت کارکن کار بگذرا ز گفتار بہ کا ندرین راہ کار و در کار
رواہ احمد - وعنہ قال جابر جلی الی النبی - و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت آمد مودی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال
ان فلانا یصلی باللیل فاذا صبح سرق - پس گفت آن مرد کہ فلان شخص نماز میکند شب چون صبح میکند دزدی میکند - فقال
سنبہاہ بالقول - پس گفت آنحضرت بدر سیکہ زد و باشد کہ باز دارد او را از دزدی انچہ میگوئی تو از نماز کردن وی در شب
بتوفیق توبہ و سرایت نورانیت و رکعت نماز دزدی چنانچہ در قرآن مجید میفرماید ان اصلوۃ تنفی عن الفشار و المنکر - رواہ
احمد و البیہقی فی شریک الانبان - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا یطأ الرجل
اہل من اللیل فصلیا اولی کتین حبیا - ابو ہریرہ و ابو سعید ہر دو روایت می کنند کہ گفت آن حضرت چون بیدار گردانند
مرد زن خود را پا رہ از شب پس بگذارند و در رکعت ہر دو و اولی شک را دوی است کہ فصلیا گفت بلفظ تنبیہ یا فصلی گفت

ملفوظ افراد و مرد و هر دو حضرت کتبیانی الذاکرین و الذاکرات - نوشته میشوند هر دو ذکر گویندگان مرد و مردان و ذکر گویند
 و زن در زمان ذکر گویند که مداومت دارند و منالویند و ذکر گویند و حضرت خصوصیت قضیات قیام و ایستادن - روزه ابو و اهل
 و این ماجه - و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اشرف امری حمله القرآن - بزرگ قدران
 است من بزرگوارندگان قرآن اند یعنی حافظان آن و عمل کنندگان بدان و شب خوانندگان آن و نماز و غیر نمازچنانکه
 فرموده اصحاب اللیل - و انما یکنه لما تم و مداوم اند بر بیداری شب و نماز کردن و قرآن خواندن و رومی - رفاہ الدینی
 فی شعب الایمان - و عن ابن عمر ان باہ عمر بن الخطاب - رضی الله عنہما - کان یصلی من اللیل ما تبارک الله - روائیہ است
 از این عمر که پدر و می عمر بن الخطاب میگزارد و نماز شب آنچه خواسته بود خدا از مقدار شب و عدد رکعات - حتی اذاکان
 من آخر اللیل یقظ اہل الصلوة - تا آنکه چون می شد آخر شب بیدار میکرد اہل خود را برای نماز شب - یقول اہل الصلوة
 میگفت عمر اہل خود را وقت نماز شب بگزارید نماز را - ثم یلو نذیرہ الا یہ - پیر بخواند عمر این آیت را کہ و امرکم
 بالصلوة و صلی علیہا - و امرن اہل خود را بنماز و مبالغہ کن در صبر کردن بر نماز - لا تأکل زرقا - طلب نکنیم ماکہ پیور و گارتا
 از تو زرقی را برای خودت مالی شانه یا سوال نکنیم کہ موی طلب رزق و وجہ معیشت سعی کنی و تعب نمائی چنانکہ باز و روز از نماز
 سخن نروفت و التاقیہ للفقوی - ماہ و رے میرسانیم ترا و عاقبت کار خوبی آن مستقیان راست رواد مالک است

باب القصد فی العمل

قصد و اقتصاد توسط میان طریقین افراط و تفریط و فی الصراح قصد و اقتصاد میانہ رفتن در ہر چیزے فلان قصد و
 اقتصاد میکند در اتفاق یعنی نہ اسراف می نماید نہ تقصیر و قصد در عمل محمود است بچہ آنکہ موجب دوام اوست و اسلم است از
 غرض مال کہ بقصدی تنہا گردد و داخل است در ادای حق نفس و اہل و عیال چنانکہ در احادیث آمده است

الفضل الاول عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یفطر من الشہر حتی لیطن انہ لا یصوم منہ شیئا بود
 آن حضرت کہ گاہی افطاری کرد و روزه نمیداشت از ماہ تا آنکہ گمان برده می شد کہ روزه نخواهد داشت
 از آن ماہ چیزے را از بس کہ افطاری کرد - و یصوم حتی لیطن انہ لا یفطر منہ شیئا - و گاہی روزه میداشت تا آنکہ گمان
 برده می شد کہ روزه افطار نخواهد کرد و از ماہ چیزے را از بسکہ روزه داشت یعنی نبود کہ ہمیشہ روزه دار باشد و افراط کند
 و نہ آنکہ دائم افطار کند تا تفریط لازم آید از ہر ماہ گاہی روزه میداشت و گاہی افطاری کرد و لیطن بضم ثناء تجاہد و
 فتح طاقت چنانکہ ترجمہ کردیم کثرت روایات بطح و ن و بضم طائیز روایت است یعنی گمان می بردیم ماہ - و کان لا تبارک
 ان تبارک من اللیل مصلیا الاربیۃ - و بود آن حضرت باین حال کہ نمی خواستی تو ای مخاطب کہ بیتی تو او را از شب نماز گزارند
 مگر آنکہ میدیدی نماز گزارند و لا یابا الاربیۃ - یعنی خواستی تو کہ بیتی او را خواب کند مگر آنکہ میدیدی خواب کند
 یعنی در شب ہم نمازی کرد و خواب ہم می کرد و تمام شب نمازی گزارد و نہ تمام شب خواب میکرد و پس بود عمل آخرت قصد

نہ افراط و نہ تفریط چنانکہ در باب قیام اللیل گذشت۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشہؓ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احب الاعمال الی اللہ و ما و ان قل۔ فرمود دوست داشته شدہ ترین عملها بسوی خدای تعالی ہمیشہ ترین آنما بود اگر چه کم می بود و عمل قلیل کہ دائم باشد موثر تر و کارگر تر از عمل کثیر کہ گاہ گاہ بود بر مثال قطره قطره از آب کہ دائم حکم رخنہ کند بجای آب بسیار کہ گاہ گاہ بریزد۔ متفق علیہ۔ و عنہما قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خذ من الاعمال ما تطیقون۔ دہم از عائشہ رضی اللہ عنہا روایت است کہ گفت گفت آنحضرت بکسیہ از علما چیزی را کہ طاقت دارید و آن باشد بر شما تا دائم باشد و دائم گردود بدوام آن ثواب آن۔ فان اللہ لایکل حتی تملوا۔ زیرا کہ خدایتعالی ملول نمیکند و از ثواب و ادن و قطع نمیکند ثواب را تا آنکہ شما ملول گردید از عمل و قطع کنید عمل را و مال انتقال شد و نفوس از وی بدار محبت و میل بدان و بفارسی بستہ آمدن و کل بفتح تخفیف و نکلوا بفتح فوقیہ و میم در ہر دو مفتوح است۔ متفق علیہ۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصل حدکم نشاطہ۔ باید کہ نماز بگزارد یکی از شما تا مدت خوشداشتن آن و ذوق گرفتن بدان و نشاط بفتح نون شادمانی نمودن۔ و اذا فرغ۔ فلیقعد۔ و چون سست گردود مانده شود پس باید کہ بنشیند و ترک و نہ نماز آورد و اگر بفرمودہ اضطجاع ایمانی است بآن کہ باید منتظر نشیند شاید کہ شوق و نشاط باز حادث گردود و باعث عمل پیدا آید و تمام فایز شدہ بخشد بد آنکہ در تنہی و ترقیہ نفس بعمل و ترک آن نزد کسل و ملال احادیث بسیار واقف شدہ و گران عمل بر نفس مزہ شب ترک عمل و گفتگان آن گردود و لیکن طالب را باید کہ کوشش کند و نفس را بر کثرت عمل متاد گرداند و شہقت در حیات خوگیرد مانند ارباب کسل و استراحت نباشد کہ باند کثرت عمل فی الحال نده شوند و دیگرانند و بسیار باشد کہ باعتبار حد رکعت نماز و دہ جزو از قرآن و زمان قلیل آسان شود و نشاط افزا اگر دو رکعت نماز و دہ رکعت گزاردن و یک جزو خواندن گران مینمود و ملالت می افزود و باللہ التوفیق۔ متفق علیہ۔ وعن عائشہؓ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا نس اعدکم و ہو یصلی فلیقر۔ چون خواب کند و یکی از شما در حالیکہ نماز میکند بچشم باید کہ خواب رو بچشم سبک کند نماز او تمام گرد حتی بیدار شد عنہ النوم۔ تا آنکہ برود از دس خواب و نفاس یعنی نون گران خواب و اول آن قآن را و سن بخوابد و سنے بکسر نیز گویند قولہ تعالی لا تاخذہ سنہ و لا نوم و آن باو لطیفی است کہ از جانب دماغ می آید و چشم را می پوشاند و بدل نمیزند و چون بدل رسید آن را نوم گویند و رتود و زفا و بضم یعنی نوم است و اگر برخیزد و کاری کند کہ دماغ خواب کند نیز میشود و گرا کہ نوم غالب شد و دماغ آن بدماغ زیران کند و موجب نفل بدن گردد و این باحوالات اوقات و احوال معلوم میگردد و بخوان اجمہ کہ فی صلی و ہو ناعس۔ پس بدینیکہ کی از شما چون بگزارد نماز و حالانکہ دس نفاس کشند۔ لا بدری لحہ لتستغفر فیہ تفسر و تفسر یا بد کہ چه میکند و چه میگوید از انجبال و اتوال نماز شاید کہ دس استغفار دعا کند پس غلط کند و غلط و شام کند نفس خود را و بجا (اللہم اغفر لی یا اللہم ارحمی اللہم غفر لی و انی) مثلاً بر زبان آورد و متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الدین سیر بدرستیکہ دین مسلمانانی بنی بر آسانی است پس سخت نگیرد آن را بر نفس خود بر طریقیہ بسیار

دن پیشاد و بضم یا و تشدید دال - الدین احد الاله - و تحت گیر و دین را پیچید و تشدید کند بروی کما که صیر گرد و دین
 بروی و حاجز آید و سی ازل بدان و ایضا حق آن چنانکه در حق را همان غیر و فاعل و با حق را بجا میسر و واپس
 چون دانستید که با دین مخالفت نمی توانید کرد و تمام حق آن نمی تواند بجای آورد و آن موجب فترت عمل است لازم که هر
 طریق مستقیم را در اعتقاد و عمل و اعتدال را بی افراط و تفریط و قار بوان تا گیر رسد و است و مقاربت یعنی سداد و مقصد او
 آید یعنی انصراف سداد و الفتح درستی و راستی کرد و در گذشتار و به تشدید و توفیق سداد یافتن گویند معنی آن است که اگر سداد
 نتوانید کرد در حجب بسداد کنید و گویند قار بوا یعنی طلب کنید قربت خدا را و قریب بشدید نیز روایت است یعنی نزدیک
 گردانید و دیگران را بدرگاه حق - و البشر و - و شاد شوید و مشر و گانی و به نفسهای خود را بخیر و خوبی - و استعینوا بالصلوة
 و الارضه - و یاری جویند در سیر و سلوک طریق حق بسیر در اول روز و در آخر روز - یعنی من الله بجه و سیر و پاره از مایه
 اگر چه اندک باشد و خد و روایت کرده شده است بضم و فتح و بضم معنی با دو یا میان نماز یا نماز تا بر آمدن آفتاب و دعوات
 نیز گویند بفتح و بضم سیر در اول نماز و این روایت اخبر است در معنی و در و فتح و بضم سیر بعد از زوال و در و فتح و بضم آن هم
 است یا از اول و بضم سیر در آخر شب یا از اول و بضم سیر در اول شب و حل بر معنی اول مراتب
 است تا اشارت بقیام لیل و نماز بخند گرد و این سه وقت خوشترین اوقات مسافران است و مردان است که بسیار میانه
 و از اول بکنند و عمل چنانچه هیچ اوقات را استیجاب نمایند بلکه غنیمت شمارید اوقات نشاء و خوشی را که اول روز و آخر است
 و بضم از شب و در میان اینها رفیق و زمینی بکنند نفس تا منقطع نگردد و سیر و مانده نشوید و براحت و خوشی بمقتصد رسید و مسافر
 چون شب در در مثل راه رود مانده نشود و از وصول بمقتصد عاجز آید و منقطع گردد و عنایت دیگر از حکم مطلق بلکه عبادت
 و طاعات را متوقع ساخت تا موجب ملال نگردد و هر ساعت بنده خود را بملی کار فرماید و در هر علی نورانی خاص و هر دینی
 مخصوص کند که خداست روح سالک گردد و توانی شانه و دست لغت - رداه البخاری - و عن عمر - رضی الله عنه - قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من نام عن حوزة المؤمن نمی کند - یکم خواب کند و غافل گردد از و شب خود و ترب کسرت
 و سکون زان در اصل نوبت در و آب چنانکه در و نیز باین معنی آید: امید شد بآن آنچه بدش خود گرفته است بنده از نماز
 یا قراة یا ذکر که هر وقت بران می آید چنانچه برای خوردن آب بر حوض یا نهری میسر و در حجب بجه طائفه و جماعه از آدمیان
 نیز آید و مناسبت این معنی نیز ظاهر است غرض که شش مثلاً و ردی داشت که به شب بجای می آورد و وقت شد - فراه فیه
 صلوة انحر و صلوة الظهر پس بخواند آن در در اینی بجا آورد و در وقتیکه میان نماز باراد نماز نشین است یعنی پیش از زوال
 و تنصیف بقرآن بجهت آن است که در و اکثر از قبل مقدست از قرآن یا دعا یا ذکر - کتب که تا قراة من اللیل - نوشته
 میشود برای وی آن شب که در روز خواند که یا خوانده است آن را در شب و حکم در و ذکر فوت شود و شب بخیر
 نیز همین است در و در شب خلیفه یکدیگر اند و تنصیف حزب شب بجز حکم غالب است و اشارت است بقیام لیل و نماز شب

که ازین جهت ابن حدیث را در ین باب آورده - رواه مسلم - و عن عمر بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
صل قائما - بگزار نماز ایستاده - فان لم تستطع تقاضا - پس اگر نمی توانی گزار و ایستاده بگزار نشسته - فان لم تستطع علی جنب -
پس اگر نمی توانی گزار و نشسته پس بگزار بر پهلو این را اگر بر نماز فرض حل گشته ظاهرست و اگر مراد نماز ناکله و از نماز میان فصل
و اکل است چنانکه در حدیث آمده پس باید و قول او علی جنب دلالت دارد بر قول مختار از فقها و قول دیگر استلزام است
متوجه قبله - رواه البخاری - و عنه انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن صلوة الرجل قاعدا - و هم از عمر بن حصین
است که دس پرسید آن حضرت را از نماز گزاردن نشسته - قال ان صلی قائما فهو افضل - گفت اگر بگزار و ایستاده
پس آن افزون تر است از روزه ثواب - و من صلی قاعدا فله نصف اجر القائم - و یکسکه بگزار و نماز نشسته پس مراد است
نصف اجر ایستاده نماز گزارنده - و من صلی قائما فله نصف اجر القاعده - و یکسکه بگزار و نماز بر پهلو افتاده پس مراد است
نصف اجر قاعدا بن حدیث محمول بر نماز فصل است زیرا که صلوة فرض نشسته اگر بی عذر باشد درست نیست پس حکم
کرده نشود بر او ایستاده که آن افضل است و اگر عذر باشد قیام ساقط است پس افضل باز نمودن بود و قاعده نصف
اجر قائم نباشد و این حدیث دلالت دارد بر جواز صلوة افضل تا ما با قدرت بر قیام باز نمودن و قوسه از علما بآن درفته اند
و امام حسن بصری رحمه الله علیه هم بالشیان است کذا نقل الطیبی - رواه البخاری -

فصل الثانی - عن ابی امامة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من اوی اسله فرائشه فلما هرا - یکسکه
پناه آورد و در شب باش کند بر سر جامه خواب خود در حالتی که پاک است و پا و وضو است و آدوسه بعد از شب و نه هر دو
آمده است و بی ما شمرست و فرارش بالکسر و فرش بساط انگذره - و ذکر الله - و یاد کند خدا را - حتی بیدر که الناس -
تا آنکه در پا و خواب - ثم یقلب ساعته من اللیل - بزرگوار و از پهلو بر پهلو در پنج ساعتی از شب - لیال الله فیها خیرا
من خیر الدنیا و الآخرة - در حالتیکه می خواهد از خدا در آن ساعت بکی از نیکی و نیا و آخرت - الا اعطاه ایاها مگر آنکه بد خدا نیکی
انکس را آن نیکی - ذکره النووی فی کتاب الاذکار بروایت ابن السنی - و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم عجب ربنا من جلیس - عجب میبارد و پروردگار ما از دو مرد یعنی عظیم و کبیر اند آن دو مرد و زودی و بعض گفته
اند مرغی و شبانه - رجل ثمار عن وطائه و لحافه - یک ازان دو مرد و دس که بخت و ثواب بر خاست از فرارش از خود
که بر وی خفته است و از لحاف خود که خود را بدان پوشیده است و دطابکسر و لا و فتح آن و کاف بکسر لام است - من یمن به
و امله - بر حبت از میان محبوب خود داهل خود - الی صلوة - بسوی نماز و حب بکسر حایمی محبوب - فیقول الله لعلما که -
پس نیگو بد خدا بیتیست از شکران خود را - انظر الی عبدی ثار من فرائشه و دطائه من یمن به و امله الی صلوة - نگاه کنید
بسوی بند من که بر حبت از فرارش خود و دطابه خود از میان محبوب خود داهل خود بسوی نماز خود - رفعت قیما
عندی و شفا ما عندی - از حبت میل و خواهش نمودن در چیزه که نزد من است از ثواب و از حبت خوف و هراس

از چیزیکہ نزد من است از عقاب و شوق بختن خون - در جل غزائی سبیل اللہ - و دم از ان و دم در دست کہ جنگ کرد
کاقران در راه خدا - فانهزمم صحابہ - پس شکست خود دبا یاران خود کہ در جنگ باوے بودند - فاعلمنا علیہ فی الاہتمام و
مالہ فی الجمع - پس دانست آن مردانے و ضرری کہ بروست و شکست خوردن و گر بختن و فضلی و فتنے کہ مراد راست در باختر
مشتن بچنگ - فزع حتی ہریتی دمہ - پس برگشت و جنگ کرد تا آنکہ ریختہ شد خون وی - فبقول اللہ لما لکنا انظر الی
عبدی رج رجہ فیما عندی و شفقنا ما عندی حتی ہریتی دمہ - پس میگردد خدا بفرشتگان خود نظر کند بسوی بندہ من کہ برگشت
بجست و غبت در ثوابی کہ نزد من است و از بہت رسیدن از عقابی کہ نزد من است تا آنکہ ریختہ شد خون وی - رواہ فی شرح السنہ

الفصل الثالث - عن عبد اللہ بن عمر قال حدثت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال - روايت من از عبد اللہ
این عمر بن العاص گفت حدیث کردہ شدہ من کہ آن حضرت گفت - صلوة الرجل قاعد الصف الصلوة - نماز و نشسته ثواب و
نصف ثواب صلوة است یعنی کہ ایستادہ گزارد - قال فاتیقہ فوجدتہ لصلی جالساً - پس آں دم آنحضرت را پس یافتہ ام کہ می گزارد
نشسته - فوضعت ید علی راسہ - پس نهادم دست خود را بر سر مبارک آنحضرت گفتہ اند کہ این بر عادت عرب است و رجائے کہ عثمان
و از نذایا استغراب و تعجب نمایند و نظیر آن است کہ بعض اعراب بجایہ شریف اورامی بوسیدند و در شرح خود میگوید با وجود آن خلوات
ادب و نجاست و بعض گفتہ اند شاید کہ این فعل از عبد اللہ بن عمر و یکایک بنے تصدیق و تشہد از بہت تعجب استغراب و گفتہ کہ ظاہر
آست کہ این را بعد از نزاع آنحضرت از نماز کردہ باشند و در چین نماز و اللہ اعلم - فقال پس گفت آنحضرت و مالک - چہ شدہ است
ترا و چہ میکنی تو - یا عبد اللہ ابن عمر - و گویا کہ آنحضرت را نیز غریب نمود این فعل و تعجب کرد - قال حدثت - گفت عبد اللہ بن عمر
داودہ شدہ ام من - یا رسول اللہ انک قلت صلوة الرجل قاعد علی نصف الصلوة - کہ تو گفتہ نماز و نشسته واقع است بر نصف
صلوة مرد - و انت لصلی قاعدا - و حال آنکہ تو میگذاری نشسته رک افضل اکمل از تو کہ افضل و اکمل فاضلان و کما ملانی جون و انشدو
محل تعجب است - قال - گفت آنحضرت - اجل - آری همچنین است نماز قاعد نصف نماز قائم است - و لکنی است کا حدیثکم
ولیکن من میتم مانند یکے از شما یعنی اینکہ گفتہ حکم غیر من است از است و من خارج ام ازین حکم قبول میکند پروردگار من نماز نشسته
مثل نماز من ایستادہ از بہت فضل و لطف و کرم کہ من دارم و این مخصوص من است از بہت غایت توجہ و حضور و معرفت و قرب
کہ من دارم برابر دیگران قیاس نکنید و دیگران را بر من - رواہ مسلم - و عن سالم بن ابی الجعد - یفتح جیم و سکون عین مہملہ از

مشاہیر تابعین و ثقات ایشان است در عبد اللہ بن عبد العزیز و فوات یافت - قال قال رجل من خزاعہ یثینی صلیت
فما سترحت - گفت سالم کہ مردے از اصحاب کہ از قبیلہ خزاعہ بود و گفت کاشکے نماز میکردم پس راحت می یافتہ - فکانہم
عابوا ذلک علیہ - پس گویا کہ مردم دیگر از صحابہ و غیرہم کہ حاضر بودند عیب کردند این سخن را بران مرد کہ گویا آنرا بر نم
ایشان - فقال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - پس گفت آن مرد و جاحیب میگردد بر من باین سخن زیرا کہ من
شنیدہ ام آن حضرت را کہ میگفت - اقم الصلوة یا بلال یا بلال - ای بلال راحت دہ ما را نماز و تکبیر برآ تا نماز بگزاریم و

راحت یابیم۔ رواہ ابو داؤد۔ بدانکہ در معنی قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ارحنا یا ہلال و دوحہ ذکر کردہ اندیکی آنکہ اذان بگو
ای ہلال تا نواز کنیم و بادای آن از شغل قلب بدان استراحت یابیم دوم آنکہ اشتغال آنحضرت نماز موجب است بود و بادای
آن و مناجات حق از تعب اعمال و بنویہ و مباشرت خلق خلاصی می یافت و لهذا فرمود جلالت قرۃ معنی فی الصلوۃ و میان این
و معنی نزق سنت با آنکہ راحت در اول یا برای دومہ و وجود طاعت و اعتدال و خلاص از تعب شغل و تعلیق قلب باوست
و در ثانی بوجود صلوۃ و ذوق مناجات و شہودے کہ حاصل میشود در آن و تنگ نیست کہ محل معنی ثانی آنست و البتہ است
بمقام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و قول رجل خزاعی ناظر در معنی اول است و لهذا عجیب گرفتہ بردی ممکن است کہ مراد سے
ہمان معنی ثانی باشد یعنی کہ نواز کنیم و استراحت یابیم بوی از اشتغال با سوسے اللہ فہم جالہ التوفیق۔

باب الوتر

احکام و در ترجمان علماء از دوحہ است اول آنکہ سنت است با واجب اکثر آنکہ و ابو یوسف و محمد از اصحاب ما بر آنست
کہ سنت است و نزد امام ابو حنیفہ واجب است نہ بمعنی فرض و بردایتی از وی فرض و بردایتی سنت نیز آمدہ و صحیح قول
اول است و گفته اند کہ با وجود سنیت وے تقضا واجب است و اختلاف ثانی آنکہ و ترکیب رکعت است یا سه رکعت و
بیچ و بیست رکعت نیز آمدہ است نزد اکثر ائمہ یک رکعت است و نزد ماسہ رکعت و احادیث در ہر دو جانب دارد و آنہا
کہ یک رکعت گویند و رکعت پیش از سے بگزارد و سلام دهند و اگر نگزاردند مکررہ است از امام احمد پرسیدند کہ صورت
چہ گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است و من ہم باین جانب ام و در وقت دیگر پرسیدند گفت سلام و ہر
در دو رکعت و اگر نہ و ہزریان ندارد و بعضی از شافعیہ مبالغہ کردہ اند و در مزید قول لبسہ رکعت و حق آنست کہ احادیث
کثیرہ و آثار صحیحہ در سے آمدہ است و کلام در باب و تر بسیار است و دلائل و جوب آن و بدون ادیک رکعت یا سه
رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعادت تفصیل مذکور است

فصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ اللیل منی منی۔ نماز شب دو گان
دو گان است۔ فاذا خشی احدکم النجس۔ پس چون بترسد یکے از شما طلوع صبح را۔ صلی رکعتہ واحدة تو تر کہ ما قد صلی۔
بگزارد یک رکعت را کہ تو گردان این یک رکعت براسے وی چیزے را کہ تحقیق گزاردہ است از نماز شب و تر بمعنی
طاقت مقابل حبست از عدد دو چون دو و گردار دہ است ہمہ حبست قانع می شود و یک رکعت کہ با وی ضم کند و تر میگرد و در
حدیث آمدہ است کہ ان اللہ و ترکیب الوتر سبب مشروعیت و تر این است و گاہ تمام نماز شب را نیز تر میگویند و ظاہر
مفہوم این حدیث ہمین است و قول او فاذا خشی احدکم النجس گویا اشارت است بتبطل نماز شب تا نزدیک وقت صبح
والا اداسے و تر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافہم۔ متفق علیہ۔ و حکم۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الوتر رکعتہ من آخر اللیل۔ و ترکیب رکعت است از آخر شب بہمان طریق کہ دو رکعت پیش از وی بگزارد و سلام و ہر

متحد آن حضرت و درین طریق متعین است که لایکس محمول بر ظاهر است و از جلوس سلام مراونیت و الا حکم استنا لازم آید که در
 نماز سلام می داد و به تحقیق تصریح کرده که در و سه می نشست و سلام بنید او - ثم یسلم تسلیما یسینا - پس سلام میداد سلام
 دادنی که میشنو ایند را - ثم یصلی رکعتین بعد بایسلم و هو قاعد - پستتر از گزار و در رکعت بعد از سلام دادن و حال آنکه وی نشسته
 است فلک احدی عشره رکعت یا نبی - پس آن یازده رکعت است ای پسر کمن - قلما سن - پس هرگاه که بزرگ سال
 شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اخذ اللهم - و گرفت گوشت را و تن دار شد و ضعیف شد و آخر عمر شیخ ابن جرگفته که پیش
 از رحلت یک سال - او ترسج - و ترک و بهفت رکعت - و صنع فی الرکعتین مثل معینه فی الاولی - و کرد و در رکعت مانند
 فعل او در صورت نخستین - فلک تسع یا نبی - پس آن مجموع نه رکعت بود ای پسر کمن چنانکه در صورت اولی یازده بود - و گاه
 نبی الله صلی الله علیه و سلم از صلی صلوة حب ان بدادم علیها - و بود آنحضرت چون میگزار و نمازی را و دست میداشت که پیشگی
 کند بران و اکثری گزار و آنرا از جهت محبتی که لفعل صلوة داشت و این منافات ندارد بآنکه گفته اند که فعل نوافل از ان
 حضرت تارة فتارة بود و لازم نمی گرفت تا بر امت واجب نگردد - و گاه ان اذا غلبه نوم او حج عن قیام اللیل صلی من
 النهار ثنتی عشره رکعت - و بود آن حضرت چون غلبه کرد او را خواب یا در و سه و بیماری و مانع می آمد از برخاستن
 بنماز شب میگزار و در پاره از روز و دوازده رکعت و در روز بان تفصیل بنود که گاه سه روز میگزار و گاه بی یازده یا
 یابفت - و لا اعلم نبی الله صلی الله علیه و سلم قرأ القرآن کلمة فی لیلته - و نمی دانم پیغمبر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در
 یک شب - و لا صلی لیلته الی الصبح - و نمیدانم که نماز گزارده باشد شب تمام تا وقت صبح - و لا احیام شهر کما لا غیر رمضان
 و نمیدانم که روزه داشته باشد ماه تمام جز رمضان حالش صد لقیه اسناد بعلم خود کرده احتیاطا گفت نمیدانم و شاید که در غیر
 نوبت او یا در بعض احیان مانند سفر و غیره میگردد باشد و الله اعلم - و راه مسلم تعلیمی بدانکه گزار و در رکعت بعد از وتر
 در احادیث بسیار آمده است و لیکن باین با حدیث اجلوا آخر صلواتکم باللیل و تر الباطر معارضی اند و تحقیق مشکل شده
 است این بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شده حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفته صحیح نشده است این حدیث و امام
 احمد گفته من نمی گزارم این و در رکعت را وضع نیز نمی کنم کسی را از ان و چاهای علما فاکل اند بدان از جهت ورود آن در
 احادیث صحیح و میگویند که آنحضرت بهین جهت گزار و تا بدانند که تغفل بعد از وتر جائز است پس حدیث اجلوا آخر صلواتکم
 و تر محمول بر استحباب بودن بر وجوب باز اختلاف است که آیا گزار و در رکعت بعد از وتر اول لیل بود یا آخرین حدیث
 ابوامامه مطلق و اتفق شده و بهین مقدار گفته که آن حضرت صلی الله علیه و سلم و در رکعت بعد از وتر میگزار و در رکعت که اول شب یا
 آخر شب حدیث ثوبان دلالت میکند که آن بر تقدیر بر گزار و در و ترست و در اول لیل و این هر دو حدیث در آخر باب بیاید
 و حدیث بخاری و مسلم و موطن دلالت دارند که بر تقدیر قیام لیل بود و هو الصبح و بعض علما گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر
 و جاری و مجری سنت رابته و تر از خصوصاً بر قول کسیکه قائل است بوجوب آن و چنانکه در ترنهار که نماز منرب است

مشغوع است بدور رکعت و ترشيب نیز بدان مشغوع شد بعد از آن بد آنکه نیت کشف و ترشيب بر تقدیر انبیا را دلایل چنانکه بعضی مردم میکنند بگردانیدن دو رکعت نشسته در حکم یک رکعت چیز نیست و ناقص و مطلق ترست بضرورت با وجود آنکه بواجب صلوٰۃ بعد الوتر و برین تقدیر اگر دو رکعت اول شب بگذرانند بعد از آن بقیام لیل توئین یا بند و نماز هجده رکعت حاجت با عادت و ترشيب و قول مختار همین سنت صریح به شیخ ابن الهمام و تحقیق واروشده است لا وتران فی لیلة واحدة فتدبر و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اجعلوا آخر صلوٰتکم باللیل و ترا بگردانید آخر نماز خود را شب ترشيب چنانکه در ضمن بیان حدیث سابق حاصل شد - رواه مسلم - و گفته اند که بخاری نیز در باب و تران روایت کرده است - و عنه النبی صلی الله علیه وسلم قال باءروا الصبح بالوتر - شبانی بکنید و در بایا صبح را مسبق بوتر یعنی بگذارید و ترشيب از طلوع صبح و در حدیث ترمذی آمده است و ترشيب پیش از آنکه صبح بکنید و در حدیث دیگر آمده است که چون طلوع کرد و فجر رفت نماز شب پس بگذارید و ترشيب از فجر و در روایتی آمده است که نیست و ترشيب صلوٰۃ صبح و امر او ای آن خواهد بود و الا فضا جائزست در وقت صبح چنانکه در فضل ثانی از حدیث زید بن اسلم بیاورد و خود فضا جائزست و هر وقت که باشد با رعایت ترتیب رواه مسلم - و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خاف ان لا یقوم من آخر لیل فلیوتر اوله - یکسکه میسر که نمی تواند برخاست از آخر شب پس باید که بگذارد و تر اولی شب بخیمد - و من طمع ان یقوم آخره فلیوتر آخر اللیل - و یکسکه میسر دارد که میتواند برخاست از آخر شب اعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید که ترکند آخر شب - فان صلوٰۃ آخر اللیل مشهورة - زیرا که بدینیکه نماز آخر شب گوهری داده شده است بفضل و کرامت دمی و حاضر میشود در وی لما که رحمت و در روایتی مشهورة محشورة - و ذلک فضل - و در و تر آخر شب فاضل تر است از و تر اول شب ازین حیثیت که مذکور شد که مشهور است و تواند که چیزی حاضر گردد که در حق خصوص شخصی و تر اول شب ولی و احوط و این بحال باشد و در حدیث ابی داود از ابی قتاده آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت مرا ابو بکر صدیق را توجیه وقت و تر میکنی گفت اول شب گفت مرا عمار را تو کی میکنی گفت آخر شب پس گفت مرا ابو بکر را اخذ کرد این بجزر گفت مرا عمار اگر گفت این بقوت و میفرمود آخرت مرا ابو هریره را که و تر اول شب بگذارد و نیمید زیرا که اول شب بنیاد دینی بود و احادیث که از حضرت می شنید یا می گرفت - رواه مسلم - و عن عائشة

قالت من کل اللیل اوتر رسول الله - گفت عائشة از همه شب و تر کرده است پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم من اوله و اوسطه و آخره - اولی شب میان شب و آخر شب - و انتهی و تره الی آخر - و غنی گشت و ثابت و مقرر شد و زوے در آخر عمر تا وقت سحر و آخر شب متفق علیه - و عن ابی هريرة قال اوصانی خلیل - گفت ابو هریره اندرز کرد مرا دوست جانی من که محبت دمی در دوزخ دل من جای گرفته است - صلی الله علیه وسلم ثلاث - صیام ثلثة ایام من کل شهر - یک روز داشتی سه روز از هر ماه هر سه روز که باشد و در اکثر روایات از میان شهر واقعه که آنرا ایام بعین خوانند چنانکه در کتاب الصوم بیاورد - و رکعتی لغنی - دوم دو رکعت بعد از برآمدن آفتاب و بلند شدن دس و در باب صلوٰۃ الفجر بیاورد که

این اقل صلوة یعنی است و اکثرش تا دو رکعت گویند که این مخصوص بانی هر چه بود - و آن او تر قبل از انام - سیم آن که
بگذاریم و در پیش از آنکه خواب کنیم و گفته اند که پیش از آنست که روی زمین انداخته مشغول می بود اول شب بخط احادیث رسول
صلی الله علیه و سلم و مختصر محفوظات خود که بیشتر از صحابه بود و داشت و نیز در کثیر از کتب بر روی میگذشت که قیام آخر شب
آن متعبر بود و همین است بسبب در اقتضای دو رکعت مخفی نیز زیاده و اندک یا معاد می شود که اشتغال بعلم دینی افضل است
از عبادت حکایت یادوارم از بعض اساتید خود که می فرمود در پیش از روایات فقهیه آمده است که مستحب است هر
طالب علم او دو رکعت بعد از ترک میگزارد اول شب و ظاهر شد در این وقت وجه تخصیص این حکم بطلب علم و اکنون
که برین حدیث اطلاع افتاد ظاهر شد وجه آن زیرا که طالب علم در اول شب مشغول است بکار علم و حفظ آن چنانچه
حال ابوهریره بود و این دو رکعت قیام مقام نماز شب میگرد و چنانچه در آخر فصل ثالث باید متیق علی

الفصل الثانی - عن غصیف - بضم غین و فتح فاء و تحمیلین و فاء - بن الحارث - زمان آن حضرت را صلی الله
علیه و سلم در یافته در صحبت دسبب اختلاف است و می گفته که بودم در عهد آن حضرت و سبب کردم با وی و مصافحه کرد
آن حضرت را روایت کرد از عمر بن الخطاب - قال قلت لعائشة - راایت رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یغتسل
من الجنابة فی اول اللیل ام فی آخره - ابوابی نو آن حضرت را بود که غسل میکرد از جنابت در اول شب یعنی بعد از
جماع متصل یا در آخر شب که جماع میکرد و میخسید و چون براسه نماز تجدید میخواست غسل میکرد - **قالت -** گفت عائشة - **ربما**
غسل فی اول اللیل و ربما غتسل فی آخره - گفت عائشة بسا بودی که غسل میکرد از جنابت در اول شب یا که غسل میکرد در
آخر شب - **قلت -** غصیف میگوید بگفتم من - **ابو اکبر -** خدا بزرگ است از آنکه گران سازد باریندی را بر بندگان خود - **الحمد لله**
جل فی الامرته - سپاس و ستایش مر خدا را که گردانید در کار و دین کشا و وفراخی را - **قلت کان یوتر اول اللیل ام فی**
آخره - گفتم و تر میکرد از حضرت اول شب یا آخر آن - **قالت -** ربما او تر فی اول اللیل و ربما او تر فی آخره - گفت عائشة بسا
بود که در میگرد و در اول شب و بسا که در میگرد و در آخر شب - **قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامرته قلت کان یوتر**
ام یخف - گفتم بود از حضرت که بلند بخواند یا بسپرد بخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق - **قالت -** ربما هر چه در با حضرت گفت
عائشة بسا که بلند بخواند یا بسا که بسپرد بخواند و حضرت آرامیدن آورد و نهان گفتن را از - **قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامرته**
تتبعه و بران که سعادت امر در نکالین غنی عظیم و رحمتی و ارح است که واجب است بر بندگان شکر آن گفتن و چنانکه فرمود خدا
ای ربه و خلقات اکثر از تو و تنوع انحال پیغمبر آمده است صلی الله علیه و سلم و می شگفت بر امت و توسع امر از ایشان
و از اختلاف مجتهدین در استنباط احکام و همه غیر حق و موجب زیادت و کمالات در دین و بسبب مزید انوار و تحقیق احکام
و احادیث - ردا و بود او و در وی ابن ماجه **الفصل الاخر -** روایت کرد تمام این حدیث را بود او و روایت کرد این ماجه فضل
ابوهریره اینچنین است بقرات - **عن عبد الله بن ابی قیس -** نام ابو موسی اشعری است عائشة را بر روی کینت تغال

سألت عائشة کما کان رسول اللہ گفت پرسیدم عائشہ را بچند رکعت بود غیر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم لوتر - وترے کرو - قالت
گفت عائشہ - کان یوتر بارج وثلث - بود آن حضرت وترے کرو بچهار و سه رکعت یعنی چہار رکعت می گزارد و بعد از وی
سه رکعت و تر پس مجموع دس نہت رکعت باشد - دست و ثلث - و وتر ہشش و سه کہ مجموع وی نہ باشد - و کان
و ثلث - و بہشت و سه کہ باز دہ باشد - و عشر و ثلث - و بدہ و سه کہ سیزدہ - و لم یکن یوتر بالقص من سبع - و بنود کہ وتر کند
بکثر از نہت کہ چہار و سه است - و لا اکثر من ثلث عشر - و می گزارد بیشتر از سیزدہ کہ وہ و سه است داین حدیث
ظاهر و صریح است در وتر سہ رکعت و احادیث دیگر نیز درین باب آمدہ است کہ در شرح مذکور است - رواہ ابو داؤد
و عن ابی ایوب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الوتر حق علی کل مسلم - و تر ثابت و لازم است بر ہر مسلمان
من احب ان یوتر بحس فیفعل - پس کسیکہ دوست دارد کہ وتر کند بیچ رکعت پس باید کہ بکند و باین رفتہ است
سفیان ثورے و بعضی از ائمہ دیگر - و من احب ان یوتر بثلاث فلیفعل - و کسیکہ دوست دارد کہ وتر کند بسہ پس باید
کہ بکند و این مذہب امام ابو حنیفہ و اصحاب ادرست - و من احب ان یوتر بواحدۃ فلیفعل - و کسیکہ دوست دارد
کہ وتر کند بیک رکعت پس باید کہ بکند و این مذہب شافعی و دیگر ائمہ است - رواہ ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ
و عن علی رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ و رجب الوتر - خدا و ترست و دست میدارد
و ترزا - فادتر و یا اہل القرآن - پس وتر کنید یعنی بگردانید نماز خود را در شب و تر بضم یک رکعت یا سه رکعت بدان
امی اہل قرآن یعنی امی کسانیکہ ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و متولی حفظ و تلاوت او میشوید
ہست بر ملازمیت قیام لیل و تلاوت قرآن در آن چنانکہ امر فرمود حق سبحانہ و تعالی امر حبیب خود را بقول خود و قرآن
القرآن تر تیلاد انکہ و تر یکسر و از فتح آن عدو فرود را گویند و اطلاق کرده میشود بر حق سبحانہ یعنی فرد و ذوات خود کہ
قبول نمیکند آن انتقام را در صفات بھمنہ بمیش و مانند و در افعال بمعنی آنکہ شر یک و مبین نذار و پس در وی سبحانہ
مستی و تر بیت است بمعنی فردانیت و باین مناسبت و دست میدارد و تر را و ثواب میدہد بر آن اگر از قبیل انصال
باشد و آنحضرت رعایت میکرد آن را و این را اشلہ بسیار است و شرح کما لا یخفی علی المتبحر - رواہ الترمذی و ابو داؤد
و النسائی - و عن خارجہ بنجای مجھے و حیم - بن خذائہ - صحابی قرشی عدوی است معد و دست در زفسان قریش
و اورا باہتر از سوار بر ابرمی نہاد و نہ یکبار می عمرو بن عاص از امیر المؤمنین عمر سے نہار سوار کمک طلبید پس عمر سے کس
را فرستاد و خارجہ بن خذائہ و زبیر بن عوام و مقداد بن اسود را - قال خرج علينا رسول اللہ - گفت بیرون آمدہ با پیغمبر
خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قال - ان اللہ ادم بصلوۃ - بدرشتیکہ خدا انبیاء می مدو کرده است شمارا بنمازی یعنی زیادہ
کرده است بر نماز پنج گانہ نماز دیگر از آنرا و بر پی فرستاد آن یکی را بر دیگر می برای تقویت و تاکید و در روایتی زادکم آمدہ
و در بعض امر کم - ہی غیر کم من حمر النعم - انجبین نمازیکہ بہتر است شمارا از چہار پاپہای سرخ مراد شتران سرخ است کہ

اعزو نفس سوال سنت نزد عرب یعنی بهتر است از مناع دنیا و زینت آنکه محبوب است نزد خدا و حرم بعضی ها و سکون میم حج احرار و بعضی
 میم حج عمارت الوتر - آن نماز که امام است و تر است - جمله اید که نمازین صلوٰۃ العشاء الی ان یطلع الفجر - گردانیده و مشروطی است
 است آن را خدا تعالی برای شما درستی که میان نماز عشاء است تا آنکه طلوع کند فجر یا این حدیث استدلال کرده
 اند بر وجوب وتر - رواه الترمذی و ابو داود - وعن زید بن اسلم - اذا کا برتابین ست مولای عمر بن الخطاب
 ثلثة عالم فقیه عابدی نشسته و در مجلس دس زیاده چهل از فقها امام مالک و سفیان ثوری و ابن عیینة و ایوب سختانی
 از دس روایت کرده اند و امام علی زین العابدین پیش او میرفت و حدیث می شنید گفتند یا ابن رسول الله تو بهترین
 مردم و فاضل ترین ایشان باشی و زوزید بن اسلم که از مولی ست میروی فرمود علم باید طلبید هر جا که باشد - قال
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن وتر فلیصل اذا صحیح - کسیکه خواب کرد و غافل شد از وتر خود پس بایکد که بگردد
 و ترا و قضا کن آن را و فقیه صحیح کند - رواه الترمذی مرسل - وعن عبد الله بن جریج - بعضی جم اری و فتح را
 و سکون یا - قال سالت عائشة بای شی کان یوتر رسول الله - گفت پرسیدیم عائشة را بکدام سوره بود که وتر می کرد
 پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم قال ست کان یقرأ فی الاولی - گفت عائشة بود آنحضرت که میخواند در رکعت نخستین - لیج اسم
 ربک الاصلی و فی الثانیة - و یخوند در رکعت دوم - بقل یا ایها الکافرون دنی الثانیة - و در رکعت سوم - بقل هو الله
 احد المؤمنین - بکسر و او مشنه و نام قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است - رواه الترمذی و ابو داود
 در دوی النسائی عن عبد الرحمن بن ابری - ففتح همزة و سکون موحده و برای صحابی صغیر ست دوالی خراسان بود از جانب
 امیر المؤمنین علی رضی الله عنه - و رواه احمد عن ابی بن کعب الداری عن ابن عباس لم یذکر المؤمنین - و ذکر کرده اند
 احمد و دارمی مؤذنین را بلکه تنها قل هو الله احد و ترمذی گفته عمل اکثر علما از صحابه و من بعد هم برین ست که تنها قل هو
 الله احد بخوانند و شیخ ابن الهیام گفته که اصحاب ما همین را اخذ کرده اند انتهی اما آنچه بعضی مردم از اهل دیار ما در رکعت
 اولی سوره انا انزلنا میخوانند آنرا و اینی در اخبار و آثار یافته نشده است و میگویند در بعضی روایات نقل شده است
 و عن الحسن بن علی - روایت ست از امام حسن بن علی رضی الله عنهما - قال - گفت حسن - علمنی رسول الله تعلیم کرد مرا
 پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم کلمات اتو لن فی قنوت الوتر - دعای شکر چند کلمه که میگویم و میخوانم آنرا در قنوت و تراجم
 دارد که تعلیم آنحضرت آن بود که آن را در قنوت و تراجم انداخته اند و دارد که آنحضرت این دعا را بوی تعلیم کرد و وی رضی الله
 عنه خوش داشت که در قنوت بخواند ظاهراً و عیناً معنی ست و لیکن میگویند که در بعضی روایات آمده است
 که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اجملہ فی وترک و این روایت غریب ست و قنوت شافعی معنی ست و در ترجمه و نزد امام
 انا نستعینک است و گفته اند افضل آن ست که هر دو بخواند و در باب قنوت تفصیل بیاید - اللهم اهدنی فیمن یدیت -
 خدا یا راه راست نماز در میان آن کسانیکه راه راست نموده - و عافنی فیمن عافیت - و عافیت ده مراد من آن

کسانیکه غایت داده ایشانرا و مراد بجا نیست سلامت است از جمیع آفات دنیا و آخرت - و تو لنی فین ذلک - و دوست
 داد و مراد متوسل امرن باش و بر دهنه لطف و کرم خود گیر همه کارهای مرا - و بارک لی فیما علیت - و برکت و زیادت
 ده مراد چیزیکه داده از نعمت - و منی شرف نیست - و نگاهدار مرا از بدی آنچه نضا کرده است و تقدیر بنموده طلب غایت
 ازین باعتبار ظاهر سباب و آلات است که در لایزال محو و اثبات در آن جاری است - فانک تقضی و لا یقضی علیک -
 پس بدستیکه تو حکم میکنی هر چه میخواهی و حکم کرده نمیشود بر تو - انه لایذل من والیت - بدستیکه شان این است که نخواهند
 کسیکه دوست داری تو او را - و لایغر من حاویت - و گرانی و غالب نمیشود کسیکه دشمن داری تو او را - تبارک ربنا
 و تقالیت - بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی تو و شمتی این کلمات را نیز زیاده کرده و فلک الحمد علی ما تقضیت نستغفرک اللهم
 و متوب الیک رب غفر و ارحم دانت خیر الرحمن (و در روایات ختم می برد و نیز آمده است بصیغه و صلی الله علی النبی محمد و
 آله وسلم - رده الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - و عن ابی بن کعب قال کان رسول الله
 الله علیه وسلم اذا سلم فی الوتر قال - بود آنحضرت چون سلام میداد در وتر میگفت - سبحان الملک القدوس رده ابوداؤد
 و النسائی و داؤد و زیاده کرده است نسائی ابن لقمان که - ثلاث مرات لیل - یعنی میگفت سبحان الملک القدوس را
 سه بار در حالیکه در از می کرد و بلند می کرد و از خود را یعنی در بار سوم چنانکه بیان میکنند آن را در روایت دیگر که میگوید -
 و فی روایت النسائی عن عبد الرحمن بن ابی عن ابیه قال کان یقول اذا سلم سبحان الملک القدوس ثلاثا و یرفع صوته بالثانی
 سه بار میگفت و بلند می کرد و از خود را در مرات ثلاثه یا بکلمه ثلاثه و در نچیدش دلیل است بر مشربعت چهار بار و آن
 ثابت است بی شبهه لیکن خفی افضل است و در غیر آنچه وارد است در سه جهر - و عن علی رضی الله عنه - ان النبی صلی
 الله علیه وسلم کان یقول فی آخر وتره - روایت است از امیر المؤمنین علی که آنحضرت میگفت در آخر و تر خود یعنی در آخر
 بعد از رکوع و امام احمد بن قائل است و بعضی گفته اند مراد بعد از سلام است و بعضی گفته اند پیش از سلام و در مشربعت
 گفته اند در سجده - اللهم انی اعوذ برضاک من بخلک و بمعافاک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثنای علیک است
 کما اثبت علی نفسك - ترجمه این در باب السجود و بوضوح پیوسته است - رده ابوداؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه
الفصل الثالث - عن ابن عباس قیل له - گفته شد مرا بن عباس را - هل لک فی امیر المؤمنین مؤننه آیا هست
 ترا بیل و رغبت و محبت در معاویه با وجود صدور این فعل نامشروع از وی که - ما او تر الا بواحدة - و ترا یک رکعت
 ظاهر این قائل نمیدانست که در تربیک رکعت مشروع است - قال - گفت ابن عباس - صحاب - صحاب کرده است
 معاویه در است رفته است - انه نقیه - بدستیکه وی نقیه و عالم است بشریعت - و فی روایت - و در روایتی تخمین آمده است
 که - قال ابن ابی لیلیه - بضم هم فتح لام و سکون تخانیه که تابعی ثقه است - او تر مؤننه بعد العشاء برکعت و ترا یک رکعت معاویه
 بعد از نماز عشاء یک رکعت - و عنده مولی لابن عباس - و ترا معاویه مولی بود مرا بن عباس را - قائلی ابن عباس پس

آمد آن مولای ابن عباس نزد ابن عباس - فاجره - پس خبر داد ابن عباس را آنچه دیده بود از معاویه اگر از او ندی و تربیک رکعت - فقال وعنه فانه قد صحب النبی - پس گفت ابن عباس بگذر معاویه را و تطهیر و اعتراف کن او را زیرا که و منی محبت داشته است با پیغمبر صلی الله علیه وسلم رواه البخاری - بدانکه این یک رکعت واحد بهائش بود و بی تقدیم شفع بر وی پس بیشک محل انکار است و اثر اثیر میگوید که منی عنه است با اتفاق یا با تقدیم شفع است چنانچه عاتقه امه بدان قائل اند و ظاهر احتمال ثانی است چنانکه از تصویب ابن عباس معاویه را بجهت محبت وی حضرت را صلی الله علیه وسلم ظاهر میگردد زیرا که آنچه موافق سنت است همین است و احتمال دارد که اول باشد چنانکه تصویب بجهت نقابت باطل در این ممکن است که رای او بآن رفته باشد و از موارد سنت آنرا استنباط کرده باشد ابن عباس تلمیذ امیر المؤمنین علی است و اخذ علم از وی کرده با وجود آن مراعات جانب معاویه مینمود و مدارات میکرد و بار بار بادی در وقت نزاع و باعلی گفتیکه شتابی کن اگر از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و عده می داشتاری داری صبر کن و منتظر باش و اگر نزاع و جملات چه لائق است چنانچه بشارت داده اند ما را انجالات در اعتقاد و منتظر عده نشسته ایم تا وقت درسد و الله اعلم و از چند پیش مفهوم میشود که متعارف در آن زمان و مردم و ترسبه رکعت بود - و عن بریدة قال سمعت رسول الله - گفت بریده سلمی شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - الوتر حق فمن لم یوتر فلیس بمنذر حق است و ثابت پس کسیکه و ترک کند پس نیست آنکس از تابعان ما در بطریق ما - الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا - سه بار که فرمود با این و عبید و این دلیل است بر وجوب وی - رواه ابو داود - و عن ابی سعید قال قال رسول الله - گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت - صلی الله علیه وسلم من نام عن الوتر او نسیه - کسیکه خواب کرد و از وتر یا فراموش کرد آنرا غلطی است اذ او را اذ استیضا - پس باید که بگذارد و قضا کن آنرا و غنیکه یا دارو آنرا یا بیدار گردد - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه - این حدیث نیز بحسب ظاهر دلالت بر وجوب دارد اگرچه احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و این قدر کافی است در ثبوت وجوب یعنی مقابل فرض - و عن مالک بن انس بن حنبل قال بلغنا ان رجلا سأل ابن عمر عن الوتر اوجب هو - روایت است از امام مالک که رسیده است او را که مردی سوال کرد ابن عمر را از وتر آیا واجب است آن - فقال غیب الله قد اذن رسول الله - پس گفت عبد الله بن عمر بن حنبل در کرده است پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم و اذن اسلامون - و ذکر کرده اند مسلمانان یعنی اصحاب پیغمبر - فحمل الرجب بر دو علیه - پس در ایستاد آن مرد که نکرار میکند این سوال را بر ابن عمر - و عبد الله یقول - و در ایستاد عبد الله که میگوید بهین سخن را که - اذن رسول الله صلی الله علیه وسلم و اذن رسول الله رواه فی الموطا - روایت کرده است مالک این حدیث را در موطا و ظاهر این حدیث نیز در است میان وجوب و عدم وجوب یعنی آنچه ثابت شده است فعلی است و آن احتمال وجوب نیست هر دو وارد و احتمال دارد که اشارت باشد به بودن او فرض عملی که دلیل اذ قطع نیست و معنی وجوب در اینجا همین است و الله اعلم - و عن علی قال کان رسول الله

صلی الله علیه وسلم یوتر بثلاث - گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه بود آنحضرت که در ترمیکه و سه رکعت - یوتر باین سه رکعت
سور من الفصل - میخواند و در این سه رکعت که سوره از فصل - یقرآنی کل رکعتی ثلاث سور آخرهن قل هو الله احد -
میخواند و در هر رکعت سه سوره آخر این همه سورتها نقل بود الله احد میبود و در بعض روایات تفسیر این مجلی این طریقی آمده
که میخواند در رکعت اولی القدر و الهکم و زلزلت و در ثانیة العصر و النصر و الکوثر و در ثالثه الکافرون و ثبت و اخلاص -
رواه الترمذی - وعن نافع قال كنت مع ابن عمر بکبة و السما مغمیة - گفت نافع بودم من با ابن عمر بکبه و حالانکه در آنجا
ابر بود و این لفظ را بوجود متعدده روایت کرده اند منقاة بضم میم و تخفیف میم و منقاة بضم میم و فتح غین و تشدید
میم و مغمیة بضم میم و فتح غین و تشدید یا و مغمیة بضم میم و کسر غین و سکون یا - مخشی الصبح - پس ترسید طلوع صبح را بجهت
اشتباه - فاوتر بواحدة - پس و تر کرد ابن عمر بسبب ترس صبح بیک رکعت - ثم انكشف فرأى ان علیه لیل - پشتر کشاد
و پس دید ابن عمر که بانی ست بروی شب - فشفع بواحدة - پس جفت ساخت آن یک رکعت را بیک رکعت دیگر
و از و تریت برآورد - ثم صلی رکعتین رکعتین - پس بگزارد دو رکعت و در رکعت - فلما خشی الصبح اوتر بواحدة - پس هرگاه
ترسید صبح را و تر کرد بیک رکعت - رواه مالک - وعن عائشة رضی الله عنها - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی
جالساً یقرأ هو جالس - روایت است از عائشة که آنحضرت بود که نماز میکرد و نشسته پس قرات میکرد و حالانکه وی نشسته
است - فاقبلتی من قراته فذرا بیکون ثلثین و اربعین آیت - پس چون بانی میان از قرات او اندازه آنکه میبودی پاچهل
آیت - قام و تراد هو قائم - می ایستاد آنحضرت و میخواند و حالانکه وی ایستاده است - ثم رکع ثم سجد - پس بکمره میرفت
و سجد میکرد - ثم یفعل فی الركعة الثانیة مثل ذلک - پس در دو رکعت دوم مانند آن و عکس اینحال موی نیست که
ایستاده نماز میکرد باشد بعد از آن بنشیند و قرات کند پس نشسته بر کوع رود و شبیه نیست در اصل جواز آن اگر چه خالی از
کراهتی نبود اگر بی عذر کند و ذکر این سابقاً در باب السنن از حدیث عبد الله بن شقیق گذشته است - رواه مسلم و ابن
ام سلمة - رضی الله عنهما - ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی بعد الوتر رکعتین - روایت است از ام سلمه که آنحضرت بیکر
بعد از و تر دو رکعت - رواه الترمذی - روایت کرده است ابنجریث را از ترمذی - و تراود ابن ماجه - و زیاده کرده است
ابن ماجه این لفظ را که تخفیفین و هو جالس - یعنی میگذارد دو رکعت بیک و حالانکه وی نشسته است شرح این در اول باب
در حدیث سعد بن هشام گذشته - وعن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر بواحدة ثم یرکع
رکعتین یقرأ فیها هو جالس - گفت عائشة بود آنحضرت و ترمیکه و بیک رکعت پس بکمره میخواند و در این
دو رکعت و حالانکه وی نشسته است - فاذا اراد ان یرکع قام فركع - پس چون میخواست که رکوع کند می ایستاد پس بکوع
میرفت شرح این نیز گذشته - رواه ابن ماجه - وعن ثوبان عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان هذا السهر جند و
قتل - فرمود این بخوابی مشقت است و گرانی ست بهترین بیداری و بخوابی و جند بفتح جیم و سکون ما مشقت و ضم جیم

نیز آمده است نماز او ترا حکم فلیکرت رعین - پس چون ترک کند یکی از شلایس باید که بگزارد و رکعت - فان قام من الليل والا کانت له - پس اگر بخاست یکی از شلایس پیش آن فصل اکل است و اگر بخاست میباشند این دو رکعت برادر باشند از نماز شب و حصول اصل ثواب آن - رواه الدارمی - وعن ابی امامیه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلیها بعد الوتر و هو جالس - روایت است از ابی امامیه که آنحضرت سیکزاد و این دو رکعت را بعد از وتر حال آنکه وی نشسته است یقیر آنها - میخواند در بین دو رکعت - و اذا زلزلت و قل یا ایها الکفرون داه جهده -

باب القنوت

قنوت بمعنی طاعت و سکوت و دعا و قیام در صلوة آید و مراد اینجا دعای مخصوص است و از بعضی متسلخ و از امام محمد نیز روایت کرده اند که دعای در قنوت وج و غیر آن تعیین نیست و گویند که تعیین دعا منزلت رقت قلب و مورش ساست است و اکثر بر توفیق تعیین اند و ابر زبان چیزی رود که مشابه کلام ناس بود و نماز بعد از آن فاسد گردد و این خلالت در جای مقبول است که تعیین و توفیق و تشریع دارد نشده است نه در جای که دارد شده خواهد بطریق وجوب یا احتیاج و در تحیط و ذخیره از ان اللهم انما نستعینک اللهم اهدنا الصراط المستقیم و در تدریب حقیقه موقت در قنوت اللهم انما نستعینک است و گویند که صحابه اتفاق دارند بر آن و ادلی آنست که اللهم اهدنا فیمین هدیت نیز با وی بخواند و شعی از ابی الیث اللهم اغفر لی سه بار نیز آورده و بعضی گفته ربا آتانی الیه یا حسنه و فی الآخرة حسنه و قنا عذاب النار نیز بخواند و گفته اند هر که دعای قنوت نداند اللهم اغفر لی و ربا آتانی بخواند کفای شرح ابن الهمام و نزد شافعی گفتا کنند اللهم اهدنا اللهم انما نستعینک را از قنوت شمارند و گویند که روایت آن در صحیحین و سنن مر و نه نیست و لیکن علامی با و ثابت کرده اند از طریق صحیح از طبرانی و غیره و شیخ ابن الهمام از ابی داود آورده که در اثنای آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد بر مضر آمد و ارج بریل و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد خدا یتجالی ترا سبب لیسان نیافریده ترا جسته للعالمین فرستاده ترا در اینجا کاری نیست هر که ادیتجالی هست کرده دارا ده او بهلاک وی رفته خواهد کرد بعد از آن تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را اللهم انما نستعینک اللهم فی شج جلال لدین سبطی از شافعیه در عمل الیوم و اللیله این را آورده با اختلاف الفاظ فی الجمله که در روایات آمده است و اختلافاتی که علماء در قنوت است که خواندن آن پیش از رکوع و خواندن آن مخصوص است بوتر یا در نماز مجز و آن نیز آمده و خواندن قنوت در وتر و انعم است یا مخصوص است بنصف اخیر رمضان با و لائل آن و شرح کتاب شرح سفر السعاده مذکور است و در سبب شق اول زین تریات است فتر

فصل الاول - عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یدعو علی احد او یدعو لاجد بود پیغمبر خدا که چون بخواند دعا کند بر کسی یعنی دعا کند بر مضر کسی یا دعا کند بر کسی را یعنی دعا کند بر کسی فتنه کسی بعد الركوع - دعا میکند بعد از رکوع - فربا قال اذا قال - پس بسا بود که میگفت و دعا میکند و چون میگفت - سمع الله لمن حمده

ربح ملک الحمد - برای نجات بعضی اصحاب خود که گرفتار بند عذاب کمال کفار بودند و دعا میکرد برای هلاک لعن بعضی بتیان ایما
 عرب - اللهم لك الوليد بن الوليد - خداوند نجات و خلاص ده و لید بن ولید قرشی مخزومی را که برادر خالد بن ولید بود
 اسیر کرده بود و او را عبد المعبود بن جحش روز بدر کافر بود پس قدم آوردند و برادر وی خالد و هشام و قتیبه و داند چهار
 هزار درم و چون فدیه دادند او را بکمر بستند اسلام آورد و گفتند چرا پیش از فدیه اسلام نیاوردی و تو در میان مسلمانان
 بودی تا ترا هم مال میبود و هم اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند که برای سبزی صبر نکرد و اسلام از بی صبری آورد پس برادرش
 او را در مکّه حبس کردند و ایندو می نمودند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا میکرد و او را در قنوت نجات و خلاص از دست آن ظالم
 پس بگرخت و سی از دست ایشان ملحق شد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم - سلمه بن هشام - و دیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت
 و میگفت که خداوند نجات ده سلمه بن هشام بن مغیره مخزومی را که برادر ابو جهل بود و قدیم الاسلام بود و از اخبار صحابه
 و فضلاء ایشان بود او را کافران در مکّه حبس کرده بودند و عذاب میکردند و وی نیز از دست ایشان گریخت و بر رسول
 خدا ملحق شد و در زمان عمر رضی الله عنه در چهار درم شهید شد - و عیاش بن ابی ریحیة - و نجات ده خداوند عیاش بن رجاء
 مشدود و شلین مجیه بن ابی ریحیة را این نیز برادر ابو جهل بود و لیکن از مادر قدیم الاسلام بود پیش از دخول آنحضرت بدو
 ارقم ایمن آورد و به هجرت کرده بود و بکشته پس از آن هجرت آورد و بعد بنیه در وقت هجرت آوردن عمر رضی الله عنه پس
 ابو جهل که برادر وی میبود و بعد بنیه آمد و گفت که مادر تو سوگند خورده است که در سایه نه نشیند تا ناله بنید پس برادر همراه ایشان بکمر
 آمد پس ابو جهل او را بر بست و بند کرد پس بگرخت و بعد بنیه آمد و در شک شهید شد این مثال آن بود که آنحضرت در قنوت برای
 مومنان دعا میکرد و در دعای بر کافران میفرمود - اللهم انشروا طائفتک علی مفر - خداوند آنخت گردان و پاپایل گردان
 و هلاک گردان تو مضر بن نزار که نام قبیلہ ایست - و اجملها سنین کنی یوسف - دیگران و طاعت را و ایامی را که ایشان
 در وی کفر میکنند و عنادی و در زند محط مانند خط که هفت سال بر اهل مصر و زمان یوسف علیه السلام شده بود و درین
 جم سیه است در اهل مبنی سال و غالب آمد بخط سال و اهل مکّه نیز بدعای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قهر الهی تعالی
 هفت سال گرفتار عذاب خط بودند و در آن مدت آنخواند و مردار با شیخ و زند و نوحه و باله من غضب الله و غضب رسوله
 میبهرند لاک - جهر میکرد و بلند میخواند آنحضرت این دعا را در قنوت - و کان یقول فی بعض صلوة - و بود آنحضرت که
 میگفت و بعض احیان در نماز خود - اللهم العن فلانا و فلانا - خداوند لعنت کن و رانده گردان از درگاه رحمت
 خود فلان فلان قبیلہ را - لاجبار من العرب - میگفت این را برای قبیلہ یا عرب که کافر و معاند حق بودند حتی
 انزل الله تا آنکه فرستاد خدا این تعالی این آیت را که - ایس لیک من الامر شیء الایة - تا آخر آیت که او توب
 علیهم اولینم فانه ظالمون میفرماید نسبت مرزا امی محمد نصر فی ذر کارخانه خداوندی و اعتراضی بکار وی جل و علا
 تصرف و اختیار همه بدست قدرت اوست و او است مالک ابر ایشان که هلاک گردانند طائفه را از ایشان و گرفتار

مگر و اندر بقیه و غضب خود یا توبه کند برایشان رجوع کند بفعل رحمت خود اگر مسلمان شوند یا عذاب کند ایشان را اگر هم بر خود
ظلم خود بمانند منتی تو مگر بنده امور با نذار و جدا ترا آنچه مافرموده ایم و حکم کرده ایم بکن باقی هر چه ما داریم بکنیم و در
روایت آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم این دعا را بخواند و گفت یکبار در جبرئیل مدد اشارت بسکوت کرد و گفت
یا محمد ما تر اسباب و نماند نفر ستاده ایم تر از رحمت للعالمین فرستاده ایم چنانکه در شرح ترجمه گذشت و اکثر بر آنند که نزل
این آیت روز احد بود و در هنگامیکه سر مبارک آنحضرت بخرم شد و منج منعم در رخساره شریف فرد رفت و گوشت
از دندان شریف لبکست و آنحضرت خون از روی مبارک پاک میکرد و میگفت (کیف یفلح قوم خصنوا و جبهه غیسم
چگونه دستگاری یابند گردی که رنگ کرد و روی مبارک پیش خود را بخون و گوشت بچکم حصه از بشریت و طبیعت که
برای حکم و مصالح دین و دنیا در جوهر شریف وی ایداع نموده بودند غضبی از وی ظهور نمود پس نازل شد این آیت
و این در حقیقت تاویب و تمذیب خلق شریف وی بود که پروردگار تعالی او را بوی میگذاشت و در جمیع اوقات
مردی احوال و مذهب اخلاق او بود و صلی الله علیه و سلم و قول عائشه را که فرمود کان خلفه القرآن بانه یعنی آورده اند
یعنی قرآن مذهب اخلاقی او بود و این معنی را در شرح فتوح الغیب بین تر از این شرح کرده شده است و الله اعلم بالصواب
و عن عاصم الاحول قال سألت انس ابن مالک عن القنوت فی الصلوة - روایت است از عاصم الاحول که از
ثقات تابعین است گفت پرسیدم انس را رضی الله عنه از خواندن قنوت در نماز - کان قبل الركوع او بعده - بود پیش
از رکوع یا بعد از رکوع و سر برداشتن اذان - قال - گفت انس - قبله - قنوت پیش از رکوع بود - اما قنوت رسول الله
صلی الله علیه و سلم بعد از رکوع شهر - قنوت بخواند آنحضرت بعد از رکوع نیکو یک ماه - انه کان یبث انما سأل قال لهم القار
بدین تکیه شان این است که فرستاده بود آنحضرت مردمان را که خوانده میشد و نام کرده میشد ایشان را آنرا یعنی خوانندگان قرآن که
تلاوت قرآن بسیار میکردند و لعبادت مولیٰ تعالی مشغول می بودند متعاده در روایت خود آورده که روزی هم گشت
میکردند و شب نماز میکردند و قرآن میخواندند و در روایت ثابت بنانی آمده است که بنیر می کشیدند و طعمای برای اهل
خانه خود می خریدند و در شب مدرست قرآن میکردند رضی الله عنهم - سبعون رجلا - هفتاد تن بودند این قرا و برداری چهل
تن و بر و ابی سی - فاصیبوا - پس رسیده شدند بدلا و گشته شدند و قصه گشته شدن ایشان از عراشب و اوقات و احوال
فصل است در شرح مذکور است و در شان ایشان نازل است (الا تحسن الذین تمکون فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند
ربهم یزبون فیهم الا میح ففقت رسول الله پس قنوت خواند بنیر خدا - صلی الله علیه و سلم بعد از رکوع شهر - بعد از
سر برداشتن از رکوع یک ماه - یدعو علیهم - در حالتیکه و جامیکه و برکشندگان قرا و در روایتی نشین جاما یا اربعین صبا حانجا
سلام شد که خواندن این قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح که قنوت خوانده اند در حق تفسیر بود نقطه که دانی بود چنانکه شافعی میکنند تفسیر علی
الفصل الثانی - عن ابن عباس قال قلت رسول الله گفت قنوت خواند بنیر خدا - صلی الله علیه و سلم

شهر اکتالجا - یک ماه پی در پی یعنی هر روز - فی الظل والعصر والمغرب والشام وصلوة الفجر - در هر پنج وقت - اول وقت
وقتی که میگفت سبح الله من حمد من الركعة الأخيرة - از رکعت پسین و در بعض نسخ الآخرة - بدعو علی اخیار من بنی سلیم
و عامیک و بر ضرر چند قبیل از بنی سلیم علی علی - بکسر را سکون عین - و ذکوان - نفع و آل معجر و سکون کاف - و عصیته
بضم عین و فتح صا و تشدید با و اینها همه قبایل بنی سلیم اند که بر بنیام و عامیک و آنحضرت - و یومئذ من خلفه - و این میگفتند
آن کسانیکه پس او بودند از مقتدیان - رواد ابو داود - و عن الحسن ابن ابی - روایت است از انس که پیغمبر
صلی الله علیه و سلم قنوت شهر ششم ترک کرد - قنوت خواند یکماه بعد از آن بگذشت قنوت را و خواند چنانکه گذشت و اکثر اهل
علم بر آنند که نیست قنوت نه در نماز صبح و نه در غیر آن جز در نماز مالک و شافعی میگویند که قنوت کند در نماز صبح و اما در
همه نمازها اگر واقع میشود واقع - رواد ابو داود و النسائی - و عن ابی مالک الأشجی قال قلت لابی یابث انک
قد صلیت خلف رسول الله علیه و سلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی - رضی الله عنهم گفت گفتم مرید خود را ای پدر من
بدستیکه تو حقیق نماز کرده پس آنحضرت و پس خلفای اربعه - هتیا بالکوفه - اینجا یعنی بکوفه این متعلق بعلی است رضی الله
عنه زیرا که نماز بکوفه پس علی بودند خلفای شش - نحو اسنن - یعنی نزدیک پنج سال - اکابر یقینون - آیا بودند
ایشان یعنی آنحضرت و خلفای اربعه که قنوت میخواند یعنی در نماز صبح و جز آن در نماز پنجگانه چنانکه حالا میخوانند بعضی مردم
قال ای بنی محمد - گفت پدر من ای پسر من اینکه میخواند و اولیبت بران میانید بدعت است تو پدر آمده در
و خواندن آن حضرت نبود و یکماه که در وقت صبح خواند بعد از آن ترک کرد چنانکه گذشت - رواد الترمذی و النسائی و
ابن ماجه - و این حدیث اول دلیل است بر نذیب حنفیه شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند ازین امر
با که آن کسانیکه احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده علما اند و بسیار اند و اجب است تقدیم
ایشان بر خبر کسانیکه نفی کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت میخواند آنحضرت در راجع
نمازی ضعیف است همچنین آنچه روایت کرده شده است از ابن عباس که گفته بدعت است همچنین آنچه روایت کرده شده
است از ام سلمه که آن حضرت بنی کرده از قنوت امین احادیث هم ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست السلام
الفصل الثالث - عن الحسن بن عمر بن الخطاب جمع الناس علی ابی ابن کعب - روایت است از
حسن بصری که عمر زکاد و مردم را برای بن کعب که یکی از آنها بود که حفظ کرده بودند تمام قرآن را در زمان
آن حضرت و اقرا همی بود و او را سید القراء میگفتند یعنی فرمود که ای امام شود و مردم همه پس او اقتدا کنند و این وقایع
رمضان بود - بخان بعلی بهم عشرون لیلة - پس بود ابی بن کعب که نماز میگزارد و برای مردم و امامت میکرد و ایشان را
بست شب - و الا یقتت هم الان فی النصف الباقی - و قنوت میخواند برای ایشان مگر در نصف اخیر از رمضان - فاذا
كانت الشمس الا و انزل - پس هرگاه که شده شب اخیر یعنی عشره اخیر تخلف فصلی فی بدیة تخلف نمود ابی از آمدن مسجد و

نماز گزاردن بامروم و گزارد در خانه خود و تکلف پس آمدن از کسے - فكانوا يقولون ابي ابي پس بودند مردم میگفتند بطریق تعجب و شکی گریخت ابی - رواه ابو داود و ترمذی النس بن مالک عن القنوت - و پرسیده شد انس رضی الله عنه از خواندن قنوت که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع - نقال ترمذی رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الركوع - پس گفت انس قنوت خوانده است آنحضرت بعد از رکوع - و فی روایت قبل از رکوع و بعد - و در روایتی گفت خوانده است پیش از رکوع و بعد از رکوع رواه ابن ماجه - این هر دو حدیث احسن بصری دلیل است بر شافیه را اما اول بر تخصیص نصف اخیر از رمضان و شش ماه دیگر که احادیث و قنوت و من مطلق آمده و بی تخصیص بر رمضان بسیار آمده و در خود دائمی است مخصوص بر رمضان نیست قنوت نیز دائم باشد چون احادیث بسیارست عمل به آن ولی اراج باشد و اما ثانی بر بودن قنوت بعد از رکوع و اما اینجا هم میگوئیم که احادیث و قنوت قبل از رکوع بسیارست عمل صحابه هم موافق همین نقل کرده اند و آنچه بعد از رکوع و آنچه پیش از رکوع است مخصوص به یک شهرت نه دائم و الله اعلم

باب قیام شهر رمضان

مراد بدان تراویح است و سبب تسمیه آن تراویح آن است که مردم که در اول جمیع میگردند میشتند بعد از هر دو سلام و راحت میگرفتند ازین جهت تراویح نام آن افتاد و کلام در تراویح بسیارست و جمله از آن در رساله کسے بنا ثبت من استنه فی ایام السنه ذکر کرده ایم و از خثیث آن است که آنحضرت منوطت نکرده بر آن شی چیزی گزارد و چون مردم بسیار اجتماع و از و خام نموند ترک کرد از جهت شغقت بر اوست که مبادا فرض گردد و صحیح است که آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گزارد همان نماز تهجدی بود که باز در رکعت یا شش و این ابی شبیه از ابن عباس روایت آورده که آنچه آنحضرت گزارد و پیش از قنوت بود و نیز بعد از آن حضرت تا خلافت عمر رضی الله عنه حال هم بر آن منج بود که هر کسی برای خود در خانه یا مسجد میگردارد و چون صدری از خلافت عمر گذشت مردم راجع کرد چنانکه در احادیث بسیارست و اهل بدر نیز در رکعت رکعت شش از زوده رکعت دیگر میگردارد و پیش از آن بود که اهل مکه میان هر دو ترویج طواف میگردند و در رکعت طواف میگردند و این قضیلت و در افتادند و بدل آن چهار رکعت افزودند و الا آن نیز درین مقام شریف متعارف است و آن را سه عشر میگویند و در آخر شب بعد از گزاردن تراویح که در اول شب میگردانند از خانه های آیند و میگردانند

الفصل الاول - عن زید ابن ثابت ان النبي صلی الله علیه وسلم اتخذ حجرة فی المسجد من حصیر روایت است از زید بن ثابت که از نعمات صحابه است و قائم بود بغیر الف و کاتب وحی بود که آن حضرت ساخت حیره را در مسجد از شلخ خرما چنانکه عادت شریف بود برای اعتکاف و حجر یعنی منع است و آن منع میکند و باز میآورد مردم را از دست آمدن و در روایتی حیره نیز آمده برای و حجر نیز بمنته باز داشتن است صلی فیها لیلای - پس نماز گزارد آنحضرت در آن حیره چند شب حتی رجب خلیه ناسن بها آنکه گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار - ثم فقد واد صوته لیلای - بیشتر کم کردند مردم یعنی نشینند و از آنحضرت را شبی - و طنوا انه قد نام و گمان بردند که آنحضرت بختی خواب کرد - فجل بعضهم من الخرج الیهم - پس گشتند

بعض که بگو آواز کردند بایرون آید بسوی ایشان - فقال ما زال کلم الذی رایت من صلیکم - پس گفت آن حضرت همیشه بود
 با شما آنچه دیدم از کار شما که شدت حرص شماست بر قیامت نماز شب با جماعت - حتی خشیست ان یکتب علیکم - تا آنکه نوبت رسید
 که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما گو یا حق عزوجل وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر نوبت طلبت کردی بین نماز و
 میگردانم آن را بر ایشان یا افتاد و در دل آن حضرت اتفاق افتاد که در بعض عبادتها یککه مداومت کرد آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم پس فرض کرده شد و بعض میگویند که عادت الله جاری بود بر آن که هر چه آنحضرت بر آن مداومت نماید فرض گردود
 این مثل میشود که بسیاری از سنن روانب بود که آنحضرت بر آن مواظبت می نمود و فرض نشد - ولو کتب علیکم تا ختم به - و
 اگر نوشته میشد بر شما یا نمیتوانستید کرد آنرا - فقلوا ایها الناس فی سبوتکم پس بگردانیدای مردمان در خانه های خود - فان لم یصل
 صلوٰۃ امرئی بیتی الا صلوٰۃ المکتوبه - زیرا که فاضلترین نماز و نماز است در خانه اش مگر نماز من متفق علیه - و عن ابی هریره
 قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یغضب فی قیام رمضان - بود آنحضرت که ترغیب بمنو و صحابه را در گردانیدن نماز شب در
 رمضان - من غیر ان یأمرهم فی یومیه - بی آنکه امر کند ایشان را در قیام رمضان بحد و تاکید و ایجاب - فبقول من قیام رمضان
 ایامنا و اجتنابا - پس میگفت کسیکه قیام کند رمضان را بجهت ایمان و قصد بدین جنواب و طلب اجر آخرت بهتر بود و نعمه -
 غفر له ما تقدم من ذنبه - امر زبیده شود بر او را چیزی یک پیش رفته است از گناهان صغیره و سی - فتوفی رسول الله - پس
 قبض کرده شده روح پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و الامر علی ذلک - و حال آنکه شان دکار قیام رمضان بهترین بود
 که هر کس بخواند طلب اجر و ثواب آنرا بطور خود و بگذارد و جماعت و روحی مهوود و مقرر نبود - ثم کان الامر علی فلک فی
 خلافت ابی بکر - پیشتر بود امر بهین روشن و در زمان خلافت ابوبکر - و صد دامن خلافت بر علی ذلک - و بود امر و زمان
 اول در خلافت عمر نیز زمان نبود از ان اتهام کرد عمر رضی الله عنه ایشان آن ولید کرد مردم را با تجمیع و گردانیدن آن عبادت
 چنانکه در حدیث بیاید - و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قضی احدکم الصلوٰۃ فی محله
 چون بگذارد یکی از شما نماز را در مسجد خود - فلیجعل لیتیم یسبیا من صلوٰۃ - پس باید که بگرداند در خانه خود را بهتر از نماز خود و بگذارد
 نماز فضل و در آن - فان الله جاعل فی بیتی من صلوٰۃ خیر - بدرستی که خدا شیعیانی گرداننده است در خانه و سه از نماز
 و سی یکی آوردن آن حدیث درین باب گو یا اشارت است بآنکه در رمضان نیز چیزی از نماز در خانه باید گردانید - رواه مسلم -
الفصل الثانی - عن ابی هریرة قال قال صلی الله علیه و سلم - گفت ابو هریره و ما یستقیم ما یا پیغمبر خدا - صلی الله
 علیه و سلم فلم یقیم بنا شیئا من الشهر پس قیام نمود با ما چیزی از ماه رمضان یعنی نماز و جماعت از نماز فضل چیزی جز
 نماز فرض - حتی یقی سبع - تا آنکه باقی ماند هفت شب - فقام بنا پس قیام نمود با ما - حتی ذهب ثلث الليل - تا آن که
 رفت سوم حصار از شب - فلما کانت السادسه - پس هرگاه که شد شب ششم یعنی باقی ماند شش شب - لم یقیم بنا - قیام نمود با ما
 فلما کانت الخامسة - پس هرگاه که شد شب پنجم یعنی باقی ماند پنج شب - فقام بنا - قیام نمود با ما - حتی ذهب ثلث الليل - تا آنکه رفت

نصف شب قلت - ابو ذر میگوید پس گفت من - یا رسول الله لو نقلنا قیام هذه الليلة - کاشکی زیاده میگردی باز قیام
این شب را - فقال ان الرجل اذا صلى مع الامام - پس گفت آنحضرت بدرستی که مرد چون بکزار نماز را با امام - حتی نصرت
تا آنکه رگ و دوازده حساب له قیام ليلة - حساب کرده میشود مرد را بر خاستن شب تمام در ثواب - فلما كانت الاربعة
لم یقیم بنا - پس هرگاه که شد شب چهارم قیام نکرد با ما - حتی التي ثلث الليل تا آنکه باقی ماند سوم حصه شب - فلما كانت
الثلثة جمع اليه ولساره والناس - پس هرگاه که شد شب سوم جمع کرد آنحضرت این میت خود را و زنان خود را و مردم
را مقام بنامی خشیان بقوتنا افلح - پس قیام نمود با ما تا آنکه ترسیدیم ناکه فوت گردد ما را فلاح را وی با ابو ذر میگوید -
قلت وما الفلاح - گفت من باین درصیت را و فلاح - قال السجور - گفت ابو ذر را و فلاح طعام سحر است زیرا که وی سحر است
بر تمام صوم که سب فلاح است و در وی اقامت نیست و تمام فلاح در آن است - ثم لم یقیم بنا بقية الشهر پس قیام
نه نمود با ما باقی شهر - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و روی ابن ماجه بنحوه الا ان الترمذی لم يذكره لیکن این است
که ترمذی ذکر کرده زن عبارت را که - ثم لم یقیم بنا بقية الشهر - وعن عائشة رضي الله عنها - قالت فقدت رسول الله
صلی الله علیه وسلم ليلة - گفت عائشه کم کردم دنیا کنم نزد خود را و زوایت خود آنحضرت را و در شی - قال ابو بقیع - پس
ناگاه دیدم که آنحضرت بقیع است که مقبره مدینه مطهره است - فقال كنت تخافين ان يحيف الله عليك ورسوله - پس گفت
آنحضرت آیا بودی تو که می ترسیدی که جو رستم میکند خدا بتهاسله بر تو و پیغمبری و گمان بروی که نویت را خیر ترا
بدهم قلت - عائشه میگوید بدگفتم من - یا رسول الله انی ظننت انک ایتت بعض النساء - من گمان بردم که تو آمدی
بعضه از زنان خود را این سخن را عائشه پیش از قول آنحضرت گفت تخافین الخ گفته باشد یا آنحضرت بقرینه و حال زوجه
نهییده و شاید که بعد از این قول نیز گفت بجهت اعتذار و اظهار مافی الضمیر فقال پس گفت آنحضرت برای بیان جواب
پیرون آمدن آنحضرت از نزد عائشه - ان الله انما یبذل لیلته لیسئل من شعبان الى الساعات الدنيا - بدرستی که خدا بتهاسله
نزول میکند بفضل و رحمت در شب نصف از شعبان بسوی آسمانی که در تر از آسمانهاست - فیغفر لاکثر من عدد غفر غفر
کلب پس می آمد و بیشتر از شمار مویهای گوسفندان قبله کلب که بیشترین عرب بود از روی غم نبین پس بخوانم که قیام
این شب کنم و برقیع بروم و مرده ها را استغفار کنم و این محل است قطعه از تفصیل در شرح ذکر کرده شده است و ذکر
این حدیث درین باب بناسبت قیام رمضان است - رواه الترمذی و ابن ماجه و ترازو زرین - و زیادت کرده است زرین
که از اکابر محدثین است این لفظ را که - فمن استحق النار - یعنی می آمرزد مردم را از آلهای که مستحق نار و عذاب شده اند - وقال
الترمذی سمعت حماد بن العنبر البخاری - گفت ترمذی شنیدم حماد بن بخاری را یضعف هذا الحديث - ضعیف میگفت این حدیث را
و عن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المرء فی بیته افضل من صلوة فی مسجدی هذا - نماز مرد در خانه
خود افضل است از نماز وی در مسجد من که این مسجد عظیم الشان است که نماز در وی برابر نماز است در غیر وی - الا المکتوبة -

مگر نماز فرض که وی در مسجد است این را در آنجا فرمود که قیام لیل با مردم چند شب و مسجد کرد و بعد ازان ترک کرد و اعتذار نمود پس فرمود که بروید در خانه های خود مشغول باشید و نماز کنید و مشکاک کردند مالک و ابو یوسف و بعضی شافعیه و غیر ایشان که فضل در صلوٰۃ تراویح آنست که در خانه ها بگذرانند تنها و آنحضرت که در مسجد میگزارد برای بیان جواز بود و از جهت آنکه منکف بود و ابو حنیفه و شافعی و جمهور اصحاب وی و بعضی مالکیه و غیر ایشان بر آنست که فضل صلوٰۃ است بجماعت و در مسجد بلکه عمر بن الخطاب صحابه بعد از وی کردند و مکرر است بر آن عمل مسلمانان زیرا که وی شمار دین است و مشابه نماز عید است و این مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث درین باب اشارت بجواز تراویح است و در بیت و مختار آنست که اگر مردی باشد مقتدا که وجود وی سبب تکثیر جماعت گردد باید که در مسجد بگذارد و اگر آنچنین نیست روایت که در خانه بگذارد و کذا که فی کتب الفقه

رداه ابو داود و الترمذی

الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عبد القاری - نسبت بقاره است که نام قبیلہ ایست و این بیای
مشهد است و قاری یعنی قرآن خوانی بهمه است و ولادت دے در زمان رسالت پناه است و لیکن اورا ساعی در واد
نسبت و واقف می اورا در صحابه ذکر کرده و مشهور آنست که وی تابعی است حامل عمر بن الخطاب بود بر بیت المال
اقال خرجت مع عمر بن الخطاب لیلۃ الی المسجد - گفتند بیرون آدم با عمر رضی اللہ عنہم کیسه ششی یعنی از معغان بسوسه
مسجد - فاذا الناس اذلج متفرقون - پس ناگاه مردم پریشان و جدا شدند نشسته اند یعنی الرجل لنفسه - نماز
میگزارد مردی برای نفس خود یعنی تنها - ویصلی الرجل بصلوٰۃ الرہط - و نماز میگزارد مرد دے و میگزارد با نماز وی نفسه
یعنی بجماعت و در هر دو نام جماعت کم ازده - فقال عمر انی لو جمعت ہذا علی قاری واحد لکان افضل - پس چون دید
عمر این تفرق گفت بہر آنکه من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام ہر آنکہ باشد افضل قاری اینجا ہمزہ است - ثم عزم
لیشر چون عمر این رای و این نسبت دست و او قصد یک کرد و جمع علی ابی بن کعب - پس جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب
و اورا امام قوم ساخت - قال - گفت عبد الرحمن بن عبد القاری - ثم خرجت مع لیلۃ اخرى - پس بیرون آدم با عمر مسجد
شب یک - و الناس یصلون بصلوٰۃ قراہم - و حالانکہ مردم نماز میگزارد و نہ با نماز امام خود که ابی بن کعب است - قال عمر
البدیۃ ہذہ - گفت عمر بن کعب یعنی است ابی بن کعب بدعت بدعتی گفتن آن را با علم بر حدیث این ہیئت و اجتماع است
و اما اصل جماعت و در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود و آن حضرت چند بار بجماعت گزارده چنانکہ گذشت و حق
آنست کہ آنچه خلفای راشدین کنند سنت است و داخل است در عموم بن شہ حنیفہ الحدیث - والی تنامون عنہا
افضل من الی تقونون - برید آخر اللیل - و آن صلواتی کہ خواب می کنید و غفلت می ورزید شما ازان فاضل ترست از آنچه
قیام میکنید منجوا ہر عمر آخر شب را یعنی گزاردن آن آخر شب فاضل ترست ازان نماز کہ قیام میکنید و در اول حطیل
اشارت با فضیلت قیام تبرایح و در آخر شب از جهت فضل وقت و زیادہ مشقت کہ اقال الطیبی و این معنی اظہر

او قتی هست بقول دمی که سید آخر اللیل اما قول طیبی که تحقیق اخذ کرده اند بدان اهل مکہ زیرا که ایشان میگزارند نزاج را
بعد از نوم این مگر عادت ایشان باشد در زمان قدیم اما الآن خود در اول شب میگردند و تمام شب زنده میگردند و در آخر
شب برای تسخر بخانه میروند و بعضی گفته اند که معنی این عبارت این است که آن نمازی که فلان میخواند از آن خواب
میکنند بعد از آن بهتر است از آنچه برخیزد برای آن بعد از خواب یعنی گزاردن در اول شب افضل است و آن باعتبار
احتیاطا تا نوبت نکرود و برین معنی آخر اللیل متعلق به تقیومون خواهد بود و بعضی فرق کرده اند میان کسیکه وثوق دارد باینکه
در استیقامت و کسیکه ندارد چنانکه در فضیلت ایثار اول لیل یا آخر آن گفته اند که اقال الکافی - و کان الناس یقومون

اولیه و بودند مردم که قیام میکردند در اول شب - رواه البخاری - وعن السائب بن یزید قال امر عمر ابی بن کعب و
بیتما الداری ان یقوموا بالناس فی رمضان باحدی عشره رکعت - امر کرد عمر ابی بن کعب و بنیم داری را که دمی نیز از شما که
صحابه است و اهل نصرانی بود و مسلمان شد که قیام نمایند این هر دو صحابی برای مردم در رمضان بیازده رکعت چنانکه
آنحضرت نیز بیازده رکعت که عادت دمی در تخی بود قیام نمیداد و گفته اند که این روایت و هم است زیرا که صحبت رسیده
است که قیام میکردند در خود عمر بیست رکعت و جواب داده اند که سندی نیست صحیح است و تواند که در بعضی اوقات گاهی
بیست میکردند باشد و گاهی بیازده و بعضی گفته اند که تواند که در بعضی ایالی قصد تشبیه با آنحضرت صلعم میکردند باشد و بعد از آن
قرار بر عشرين یا نتم باشد چنانکه از آن حضرت هم روایتی هست و روایت است و سه که آمده است باعتبار سه رکعت و
است - و کان القاری یقرأ بالمئین جمع مائده بود امام میخواند سوره نهار که هر یکی از آنها زیاده بر ضد آیت است -

حتی کما نتمد علی الصفا من طول القیام - تا آنکه بودیم ما که تکیه میکردیم بر عصا از جهت ورازی ایستادن و استقامت و نماز
نفل درست است خصوصاً نزد وضعت و عدم طاققت - فما کان تنصرف الان فی فروع الفجر - پس نبودیم ما که برمی گشتیم از نماز اگر
در ادای فروع اعلای آن فروع هر چیز اعلای آن چیز را گویند چنانچه فروع شجر در حدیث آمده است که آن حضرت
بر می داشت و سواران تا فروع او بنین یعنی اعلای گوشها - رواه مالک - وعن الاعرج قال ما ادرکنا الناس

الا و هم یلعنون الکفره فی رمضان - روایت است از عبد الرحمن اعرج که از شما پیروان بنین و ثقات ایشان است که گفت
در بنایتم ما مردم را اگر آنکه ایشان است میکردند کافران را در رمضان یعنی در ثنوت و تروی از جهت تعظیم نکردن ایشان
چیزی را که تعظیم کرده است آن را حق بجانم و عدم اهتدای بیکه فرستاده است در دس از قرآن - و کان القاری یقرأ

سوره البقره فی ثمان رکعات - و بود قاری که امام بود و بخواند سوره البقره را در ثمان رکعت - فاذا قام بهانی ثمنی عشره رکعت
پس چون قیام میکرد بدان و بخواند آن را در دوازده رکعت - ای الناس انه قد خفف - اعتقاد میکردند مردم که دمی تخفیف

کرد در قرأت - رواه مالک - وعن عید العبد بن ابی بکر - از اکبر اولاد هدی است و قدیم الاسلام است - قال
سمعت ابا یوسف یقول کما تنصرف فی رمضان من القیام - گفت شنیدم ابی بن کعب میگفت بودیم ما که برمی گشتیم در رمضان

از قیام شب - فصلی بخدمت باطعام - پس شتابی می کردیم خادمان را بجا حاضر آوردن طعام - مخافته فوت السحور - از جهت ترس مگر شستن و قنق طعام سحر بجهت طلوع فجر - و فی اخری مخافته الفجر - و در روایت دیگر بجای مخافته فوت السحور این لفظ واقع شده است که مخافته الفجر از جهت ترس طلوع فجر و آن هر دو یکی است - رداه مالک - وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال - روایت است از عائشه که روایت کرده اند آنحضرت که گفت هر یک تدرین مانی نهده اللیله - آید و درمی یابی نوای عائشه که چه چیز است درین شب از برکات و غرائب امور - یعنی لیلۀ نصف من شعبان - بیان نهده اللیله است - فالت مانیها - گفت عائشه چه چیز است درین شب - یا رسول الله فقال فیها ان یکتب کل مولود من بنی آدم فی نهده استه - پس گفت آنحضرت درین شب یکی این است که نوشته میشود هر که زانیده میشود از اولاد آدم درین سال - و فیها ان یکتب کل بالک من بنی آدم فی نهده استه - و دیگر درین شب درین شب این است که نوشته میشود هر که هلاک کرده میشود و میرانیده میشود از اولاد آدم درین سال - و فیها ترفع اعمالهم - و دیگر درین شب این است که برداشته میشود و در ایامی و اولاد آدم طبعی نوشته میشود اعمال بنی آدم که برداشته میشود در سال روز بروز چنانکه نوشته میشود که خواهد مولود شد که خواهد و پس نوشتن درین شب است و برداشتن در ایام تمام سال و این معنی از عبارت و در است زیرا که گفت سرف کرده میشود در وی اعمال نه نوشته میشود و تواند که اعمال تمام سال که رند بروز برداشته و نوشته شده است و درین شب نیز یکبارگی تمام دفتر رفع میکرد و باشند از برای مقابله چنانکه اهل حساب میکنند از جهت تکبیر این شب و حکم الهی بدان و الله علم - و فیها تنزل رزاقهم - و درین شب فردز ستاده میشود رزقهای بنی آدم مراد بازال از رزاق است چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در احادیث آمده است نوشته میشود در وی اجلها و رزقها و نوشته میشود حاجبانی که درین سال حج خواهند کرد و توافق آن خواهند یافت و چون عائشه ذکر رفع اعمال صا که که موصول اند بجهت شنیدن که نوشته میشود پیش از عمل که نندگان آنرا میکنند فهمید که پس آمدن جنت بجهت برائی است و فضل وی نه تنها بل - فقال - پس گفت عائشه - یا رسول الله ما من احد یخل الخبئه الا برحمته الله تعالی - آیا هیچ یکی در نمی آید بهشت را مگر برحمت خدا تعالی - فقال - پس گفت آنحضرت - ما من احد یخل الخبئه الا برحمته الله تعالی نیست هیچ یکی که در آید بهشت را مگر برحمت خدا تعالی - مثلث یعنی گفت آنحضرت این سخن را سه بار با سوال عائشه و جواب آنحضرت هر دوسه بار بود و در بعض نسخ لفظا مثلث است - قلت و لا انت - عائشه میگوید که نفهم من و تو نیز که نمی خردی و محبوب ادنی یا رسول الله نیز در نمی آئی بهشت را مگر برحمت و تعالی - فوضع یدیه علی هامته پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر مبارک خود - فقال و لا هنا - پس گفت آنحضرت و نه من می در آیم - الا ان یخفی الله منه برحمته مگر آنکه پوشد مرا خدا تعالی برحمت خود که صادر است از جناب فضل و لطف وی و خود وجود شریف وی سر اسرار رحمت است برای عالمیان چه جای خودش - یقول لماثلث مرات - در حالتیکه میگوید آنحضرت این کلمه را سه بار و معنی دست بر سر نهادن اظهار ذلت و افتقار است در پیش درگاه حق و علا اشارت بشمول رحمت و تعالی مراد از رزق تا قدم و تعظیم نعمت رحمت و مغفرت و توبه و تخفیف میم معنی سر - رداه البیہقی فی الدعوات الکبیر - وعن ابی موسی الاشعری عن رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللیلۃ تنزل علی لیلۃ النصف من شعبان - فرمود بدرستی کہ خدا بیست و دو شب از شب نیمی از شب شعبان بر زمین نازل می شود یعنی بر احوال بندگان بصفت نفس و رحمت و برین معنی بطلع بتشدید طاعت و کسر لایم است و بطلع بسکون طاعت و کسر لایم نیز در بیت است از طلوع و مراد بدان نزول است کہ در حدیث تجد واقع شدہ کہ نیرل ربا و در حدیث نیز در روایت بہیقی نیرل واقع شدہ کہ در حدیث تجد است باز بادت آنکہ نزول درین شب از وقت غروب سست چنانکہ در حدیث آئندہ ہیا بدو حال آنکہ تجلی بصفت رحمت و مغفرت است - فیقفر بکلی خلق - پس می آفرزد و مژگانہ خلق خود را - الا لشکرک و مشاخص - مگر کافر و دشمن دارندہ را و کنبہ و رزندہ مسلمان را بی جہت شرعی نہ برای خدا - رواہ ابن ماجہ در رواہ احمد بن عبد اللہ بن عمر بن النواص و فی روایت - و در روایت احمد بن حنبل و واقف شدہ - الا ثلثین مشاخص و قائل نفس می بخشد ہمہ را اگر دو کس را مشاخص را کشفہ نفس را و خون ریزندہ بنا حق و در بعض احادیث زیادہ کردہ قاطع رحم را و در بعض سبل زاد و حاق و مدین خمر نیز زیادہ کردہ و در بعض عشار و ساحر و کاشن و عریف و تجالی و صاحب کوہ یا عرطبہ نیز آمدہ و کوہ بدر عرطبہ بمعنی ظہور است - و عن علی رضی اللہ عنہ انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان شب النصف من شعبان نفقوا الیہا و صوموا الیہا - چون باشد شب نصف از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب آنرا و روزہ دارید و روز آنرا - فالن اللہ نیرل فیما لفرز وہ - الشمس الی السائر الدنیا - زیرا کہ خدا بیست و دو شب از وقت غروب آفتاب بسوی آسمان پیاپی - فیقول الاسر استغفر فاعف - پس میگوید آیا نیست هیچ طلب آرزوش کشفہ نہیں بیامیزم ادرا - الا ستر رقی قار و سہ یا نیست طلب روزی کند پس روزی و ہم ادرا - الا تبلی فاعافیہ - آیا نیست بلا رسیده پس برہانم او را از بلا الا کذا الا کذا - گنایت است از انواع ارباب حاجات و مطالب چنانچہ آیا نیست گناہکاری پس بیامیزم ادرا آیا نیست محرومی کہ شاد گنم ادرا آیا نیست کذا کذا - حتی بطلع الفجر - میگوید حقیقتا ای ایہارا تا طلوع سے کند فجر - رواہ ابن ماجہ -

باب صلوٰۃ الضحیٰ

صنوع و صحت بلند شدن روز و خطی البصر و قعر فوق آن بمنہ چاشت و بمنہ شعل آفتاب نیز آید چنانکہ قول دے سجائہ و الشمس و صبحا و متعارف میان مردم در اول روز و نماز سہ بی پس از برآمدن آفتاب یک و دویزہ و آن را نماز شراق خوانند دوم هنگام برآمدن آفتاب تا ریح آسمان تا نزد یک نیم روز و آن را صلوٰۃ صبحی گویند و در بسیاری از احادیث اسم صلوٰۃ صبحی شامل نماز ہر دو وقت آمدہ و در بعض اطلاق صلوٰۃ اشراق نیز آمدہ چنانچہ سیوطی از حدیث طبرانی آورده کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت یا ام ہانی ہذہ صلوٰۃ الا اشراق و حالانکہ نماز یکہ در بیت ام ہانی گوارد وقت چاشت بود و بقیادی در تفسیر قول حق سبحانہ بالضحی و الا اشراق گفتہ کہ وقت اشراق در وقتیکہ روشن گرد آفتاب و صاف گردد شعاع وی و آن وقت صبحی است و با کلمہ بر نماز اول روز اطلاق صلوٰۃ صبحی آمدہ و بر نماز و وقت رطل نماز اطلاق اشراق آمدہ پس ہر دو را ہم نماز صبحی امینان گفت و ہم نماز اشراق و متعارف است کہ گفتہ شد و حقیقت یک

[illegible]

آن حضرت نماز چاشت را - فالت اربع رکعات و بزبد ماشاء الله - گفت عايشه ميگزارد چهار رکعت را و زياده ميگردد چيزي را که خواست بود خدا در ديات زياده برود و زده نيامده - رواه مسلم - و ابن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يصح على كل سلامي من اجرك صدقة شابت سيار و در هر پنجواستخوان اندام کسي از شما صدقه و سلامي بضم سين تخفيف لازم و فتح ميهم عضو و بعض گفته است هر استخوان که بند دارد و هر استخوان که تکيه کند بر آن آدمي نزد حرکت و مختار آن است که سلامي نام بند هر استخوان است چنانکه در حديث بریده آمده است که لازم است بر آدمي که نصدق کند بر هر فصل از وي صدقه يعني هر عضو و هر استخوان و بدن استخوان و سخت و سلامت آن و در آتوني است که شکر آن بر دي لازم است و چون وجود شکر که تيققت آن صرف عبادت هر چيزي را که داده شده است بوي بسوي چيزي پيدا کرده شده است براي او و شوارست گردايند و مي بجا نه تعالي آنچه هم در رسته شود از بنده از ذکر خدا و شناسي و دے و جز آن از خيرات امر معروف و نهی منکر از جمله صدقات که واجب است بر دي در مقابل هر سلامي و فرمود نفل تسبيح صدقه و کل تحميدة صدقه و کل تلبيله صدقه و کل تکبيرة صدقه يعني کيدار سبحان الله گفتن و الحمد لله گفتن و لا اله الا الله گفتن و الله اکبر گفتن هر کدام صدقه است که شکر آن نفل است مي گردد - و امر بالمعروف و صدقه - و امر کردن کسي را بکار مشروع صدقه است - و نفل عن المنکر صدقه - و باز در استخوان کسي را از نام مشروع صدقه است - و بچهره من ذلک رکعتان يکهما من الصلوة - و بسندگي ميکنند يا جزاي و هدايت شکرانه تمام سلامي و صدقه بران و در رکعت که بگذارد آن در رکعت را از نفل و نفل حقيقت نماز شکرانه گانه نه نماي ظاهر و باطن است زيرا که هر عضو و هر جزا و از آدمي ان بدن همه مشغول بذكر و خدمت مولی تعالي است و مخصوص گرداينده شد باين فضيلت صلوة نفل از جهت دفع آن و اول نماز که بعد از رفع نفل است و بجزاي بضم ثمانية بهتره دفع آن بي نمره هر دو روايت است اول از اجز است بکسر نمره يعني کفايت و ثاني از اجز است پاداش - رواه مسلم و حسن زبدين ارقم انه را مي قويا يصلون من الصلوة - روايت است از زبدين ارقم که از مشايير صحابه است و هفده غزوه با تحفرت حاضر شد و از خواص علي مرتضی بود رضی الله عنه که وي و ديگر هاي را که ميگزارند نماز نفل - فقال - پس گفت - لقد علموا ان الصلوة في غير نية الساعة افضل - هر آينه تحقيق دانسته اند ايشان باخبار و احاديث که نماز در جزاين ساعت زياده تر است از دي ثواب - ان رسول الله - بدر نيکه بسمي خدا - صلى الله عليه وسلم قال - گفته است - صلوة الاردين حين ترفع الصلوة - نماز آن جانشه که رجوع کنند گانند بنوبه و لوجه بدرگاه حق سبحانه در هنگامی است که گرم ميشوند و يوزن بچه هاي گا و شتر گري آفتاب در من محک سخت افتادن آفتاب بزرگ و مانند آن کثرت گرم شدن روز و سوختن بامی از زمين گرم و فضيلت نماز در اين وقت بجهت آن است که اين وقت پهل کردن نفوس است بفرغ و استراحت پس نماز نميکنند در وقت گرمي که رجوع دارد و بدرگاه حق سبحانه و انس ميگيرند و بزرگي و حل و خلا چنانکه در ميان شب - رواه مسلم الفصل الثانی - عن ابي الدرداء و ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عبد بنارک و ثعلبة

تقد فی صلوة حین یفتر من صلوة الصبح - کسیکه به نشیند یعنی تا بر آمدن آفتاب و بلند شدن وی در جای که نماز کرده است چون برگردد و فایغ شود از نماز بامداد - حتی مسح رکعتی استخی - تا آنکه بگذارد و در رکعت ضعی را - لایقول الاخیر - نگوید که سخن نیک را و چیزی که در آن ثواب آخرت از ذکر و تلاوت و مانند آن و اگر سخن گوید که در آن نفع مسلمانی است نیز حکم آن دارد - غفر له خطایاه - آمرزیده شود و در آنگاه بان او - و آن کانت اکثر من زبد البحر - و اگر چه باشد گناهان او مانند کف دریا و بسیاری - ردا و ابوداؤد - ایجاب و بصلوة ضعی نماز اشراق است و در احادیث دیگر احتمال اشراق و چاشت هر دو دارد و مانند آنکه ظاهر حدیث در آن است که این ثواب مترتب بر نشستن در جای نماز است و اگر بر خیزد و در خلوت رود و مشغول گردد این ثواب بر آن مترتب نگردد و در حدیث دیگر نیز آمده است که هر که بعد از نماز در جای خود بنشیند بماند و ذکر کند و حامی بکند او را فرشتگان بر حمت و مغفرت و در وصایای مشایخ مذکور است که اگر ترس فقره و بریشانی باشد یا بار بار باید در خلوت خود برود و مشغول گردد و بعضی میگویند که ثواب ذکر و شنوی بحال خود است هر جا که بنشیند اما جزا بر سر محل نفس بر آن دیگر است و گفته اند که استقبال قبله درین وقت از دست ندهد و اگر خواب آید هم پس پا بردود و دفع کند شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی گفته که علی که جزای هم آن در دنیا فی الحال بقدر نورانیت باطن میشود این عمل است کاتب حرمت گوید عفا الله عنه که همچنانکه آفتاب آفاق از ازل صبح طلوع کرده می آید و بسط زمین را روشن میگرداند همچنین آفتاب ذکر و حضور و انفس بلند شده میرسد و ساحت سینه را روشن میگرداند و این سخن نزد دریا است محسن شهر است

الفصل الثالث - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حافظ على شقطة لضعف -
 کسیکه محافظت کند بر دو رکعت ضعی - حضرت له و لوبه و احوال مثل زبد البحر - آمرزیده می شود و در آنگاه بان او و اگر چه باشد مثل کف دریا شقطة بضم شین و فتح نیز آمده و هر دو روایت است از شفع یعنی زوج مقابل و تر - رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه - **وعن عائشة انها كانت تصلی الضعی ثمانی رکعات -** روایت است از عائشة که وی می گزارد نماز ضعی را هشت رکعت - ثم تقول - پیوسته میگفت - لو نشری ابوی ما ترکتها - اگر زنده گردانیده شوند برای من پدر و مادر من ترک نمیکشم من آنرا این تعلیق بحال عادی است بقصد مبالغه یعنی این لذات را بان لذت از دست می دهم رواه مالک و عن ابی سعید قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یصلی الضعی حتی تقول لا یدعها و یدعها حتی تقول لا یصلیها - بود آن حضرت می گزارد و چند گاه نماز ضعی را تا آنکه می گفتیم ماکه هرگز ترک نخواهد کرد آن را و ترک می کرد گاهی تا آنکه می گفتیم ماکه هرگز نخواهد گزارد چنانکه آن را عادت شریفت در نوانل بود که همیشه نمیکرد از جهت شفق است تا بر ایشان لازم نگردد و در مشققت نیستند و حکم بفریض آن نازل نگردد و این حکم فاضل آنحضرت است و اگر امت الآن التزام نمایند مستحب است و بعضی علما میگویند که هنوز سنت در نماز چاشت گاه گاه گزاردن است - رواه الترمذی - **وعن موریق بضم میرو** فتح و او ذکر برای شده در آخرات - النجلی - بکسر عین و مسکون حیم منسوب لبطل بن اللجیم تابعی بصری ثقة عابد است - قال

باشد در خیریت آن و اگر خیر محض باشد استخاره در دوسه باعتبار تعیین وقت خاص یا حالت مخصوص خواهد بود و غیر کتب
 کتبین من غیر الفریضه - پس باید که بگذارد در رکعت از غیر فریضه یعنی در رکعت نماز فرض چنانکه نماز باشد و یا جز آن در غیر
 کفایت نمیکند و اگر سنت را بته باشد کفایت است و اگر در رکعت علیحدہ بہ نیت استخاره بگذارد بهتر و در حدیث دیگر
 آمده که بخواند از قرآن آنچه میسر شود و در بعضی روایات تخصیص نقل یا یا یا الکافرون قیل هو الله احد نیز آمده و آثار و سلف
 نیز همین است - ثم لیقل - بیشتر باید که بخواند این دعا را - اللهم انی استخرک لعلک یخداوند من طلب خیر میکنم از تو با شتاب
 علم تو - و استقدرک بقدرتک - و طلب قدرت میکنم بر دریافت خیر و تحصیل آن بوسیله قدرت تو - و سالک من
 فضلك العظیم - و سوال میکنم از تو چیزے از فضل تو که بزرگ است و بحد و نهایت آن نتوان رسید - فانک تقدر و لا اقدر -
 پس بدینیکه تو قادرى و من قدرت ندارم - و تعلم و لا اعلم - و تو میدانى و من نمیدانم - و انت علام الغیوب - و تو داننده
 غیبیانی - اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر - خداوند اگر میدانی تو که میدانی که این کار من که قصد آن دارم - خیر لى فی و
 معاشی و عاقبه امری - بهتر است مرا در این و یا بآن من در زندگی و ازیت من در پایان کار من - اذ قال - شک
 راوی است یعنی یا گفت آنحضرت بجای تمامه این الفاظ یا بجای فی معاشی و عاقبه امری - فی عاجل امری و آجله - درین
 جهان و در آن جهان - فاقدره لی و یسره لی - پس تقدیر کن آن را برای من و آسان گردان آن را برای من و توفیق ده
 مرا بدان کار - فاقدره لی و یسره لی و کسر آن هر دو روایت است مشتق از قدر - ثم بارک لی فیہ - بیشتر رکعت ده و افزونی ده
 مراد از آن کار - و ان كنت - و در بعض نسخ - اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر شر لی - و اگر میدانی تو که این کار بد است مرا -
 فی دینی و معاشی و عاقبه امری اذ قال فی عاجل امری و آجله فاصرفه عنی و اصرفنی عنه - پس بگردان آن را از من و برگردان
 مرا از وی - و اقدر لی الخیر حیث کان - و تقدیر کن برای من نیکی را هر جا که باشد - ثم ارضنی به - بیشتر ارضی گردان مرا
 به هر چه واقع شود و ارضنی - بفتح هزه و سکون را از ارضاء و بفتح را از تشدید صا و بے هزه نیز روایت است - قال و یسبی
 حاجته - گفت آنحضرت یا راوی و نام بر دو حاجت خود را نزد قول دے هذا الامر و بظاہر آنست که ان هذا الامر که در حدیث
 و آتشده است عنوان حاجت است بطریق عموم و در عبادت مستحبه مخصوص همان امر خاص خواهد بود مثل هذا السفر و غیره
 الاقامه و نحو ذلک و است که ان هذا الامر گوید و بیان کند آنرا نیز که حاجت خود و الله اعلم و بعد از آن

الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه - قال حدیثی ابو بکر رضی الله عنه و صدق ابو بکر - روایت است از علی که
 گفت حدیث کرد مرا ابو بکر در سنت گفت ابو بکر - قال سمعت رسول الله - گفت شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم یقول
 ما من رجل ینیب ذنبا - می گفت نیست هیچ مردی که بکند گناہ را - ثم یقوم فیتطهر ثم یصلی ثم یتغفر الله - بیشتر بغیر و پس
 طهارت کند بیشتر نماز بگذارد بیشتر آمرزش خود را بخواند آن گناہ را - الاغفر الله له - مگر آنکه بیاورد خداے تعالی مراد را و
 این را صلوٰۃ الاستغفار گویند - ثم قرأ - بیشتر خواند آن حضرت این آیت را - والذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم

ذکر اللہ فاستغفر والذنوب ہم رواہ الترمذی وابن ماجہ الا ان ابن اجہ لم یذکر الآیہ۔ ترمذی وابن ماجہ ہر دو روایت
 کردہ اند این حدیث را دیکھن ابن ماجہ ذکر کرد خواندن آن حضرت این آیت را وعن جندب بن جندب قال کان النبی صلی اللہ
 علیہ وسلم اذا حزبه امر صلی۔ گفت جندب بود آن حضرت چون میرسید او را مصیبتی و سختی شد و تنگ می گشت بروی کاری
 نماز میکرد و استغاثت میبست بدان در کشاد کار و خلاصی از غم و هم از جهت امثال امر وی بجانہ و استغینوا بالصبر الصلوة
 رواہ ابو داود۔ و گفته اند کہ چون مشغول شود آدمی بعبادت منکشف می گردد بروی عالم ربوبیت و چون منکشف شد
 عالم ربوبیت و بینا بکلیت خود حقیر نمود پس آسان گشت بر دل فقدان آن دو جهان آن پس متوجش نمیکرد و دنیا بآفت
 آن و شادمانی شود و بیافت آن چنان کہ گفته اند اگر هست غم نیست و اگر نیست غم نیست و بعضی گفته اند کہ چون فردو آید
 بر بندہ مصیبتی و مکر و ہی میگردد بسوسے طاعت گو یا میگوید پروردگار تعالی انجوب گردان بر من عبادت خود را و مرا و مرا
 پدہ یا مدد و شاد و دریا و در محنت انداز و میتوان گفت بنور طاعت و مناجات و حضور و شہود مولی تعالی نوری در باطن پیدا
 میگردد و کہ ظلمت غم دہم را می زداید و رنگی را می برد و سبب را میکشاید چنانکہ آمدہ است کہ اذ دخل النور الفتح القلب عون
بریدۃ قال حج رسول اللہ صبح کرد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فدعا بلالاً۔ پس خواند بلال را۔ فقال یا ہاشمی الی الحجۃ۔
 پس گفت بلال را بچہ چیز کہ ام عمل پیشی کردی تو مرا بسوی بہشت و پیشتر از من برنتی در آن موطن۔ ما دخلت الحجۃ
 قط الا سمعت خشخاشک اما سمع۔ نہ در آمد من بہشت را اگر آن کہ شنیدم آواز تو یا آواز غلین را بقرینہ حدیث سابق
 و خشخشا آواز سلاح و مانند آن۔ قل۔ گفت بلال۔ یا رسول اللہ ما اوتت قط الا صلیت رکعتین۔ اذان گفتیم
 من ہرگز مگر آن کہ گزاردم و در رکعت بعد از اذان۔ و ما اصابتہ حدیث لظا الا توضأت عنہ۔ و نہ رسید مرا
 بیوضوئی ہرگز مگر آن کہ وضو ساختم نزد آن۔ درایت ان حدیث رکعتین۔ و دانستم و اعتقاد کردم کہ مر خدا راست برین
 دو رکعت کنایت است انا انرا م و اوست مواظبت دے بران۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہما پس
 آن حضرت لازم گیرانید و رکعت ایامین در رکعت سبقت کردی تو و یا منی تو این در جہ را۔ رواہ الترمذی۔ و عن عبد اللہ
 ابن ابی اوفی۔ صحابی ست از او پدید را در صحبت است حاضر شد حدیبیہ را و خیر را و با بعد آن را از مشاہد بعد از آن
 بکوفہ آمد و ہما بخارفت از عالم دوسے آخر کہے ست کہ مرد بکوفہ از صحابہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من
 کانت لہ حاجۃ الی اللہ ادالی احد من بنی آدم۔ کسیکہ باشد مراد و حاجتی بسوسے خدا یا بسوی یکی از آدمیان فلینوضأ
 پس باید کہ وضو کند فلینحس الوضو لیس باید کہ نیک کند وضو را و خوب سازد آن را۔ ثم یصل رکعتین۔ پستتر باید کہ
 بگزارد دو رکعت یا۔ ثم لیثن علی اللہ۔ پستتر باید کہ ثنا گوید بر خدا سے تعالی۔ ویصل علی النبی۔ و باید کہ درود
 بفرستد بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثم یصل۔ پستتر بگوید۔ لا اکھ الا اللہ اکبیم الکہیم سبحان اللہ رب العرش العظیم والحمد
 للہ رب العالمین اسالک موجبات رحمک یسوال سے کنم ترا علما را کہ موجب رحمت و سبب نزول آن شوند۔

و غیر انکم منفرد تک۔ سوال میں کم تر اخصائیاں را کہ حاصل کر دو و متنا کہ شود بان آمرزش تو و غم قصد بر فعل تو عقد قلبی بر آئی۔ و التبیح من کل بر سوال میں کم تر حاصل از ہر نیکی و غنیمت در اصل مال کہ از حرب کفار حاصل شود۔ و السلام من کل اثم۔ و سوال میں کم تر بے گزندے از ہر بڑے۔ لا تریع بے ذنبنا الا غفرتم۔ مگر از برائے ہر نیکی گناہی را مگر آن کہ بیمار سے آن را۔ و لا ہما الا فرجہ۔ و مگر از پنج آند و ہی را مگر آن کہ یکشانی و برداری آن را۔ و لا حاجت ہے لک رضی الا قضیتہا۔ و مگر از پنج حاجتہ را کہ آن حاجت تر از رضی است مگر آن کہ سپرداری آن حاجت را و بد ہی آن را۔ یا ارحم الراحمین۔ اسی مہربان ترین از مہربانان و این نماز را صلوۃ الحاجۃ خوانند۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب۔ و گفتہ اند کہ در مسئلہ فی سجن است و انہ اعلم۔

صلوۃ التبیح عن ابن عباس۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال للعباس بن عبد المطلب۔ روایت سنت از ابن عباس کہ آن حضرت گفت مر عباس را۔ یا عباس یا عمارہ الا عطیلت الا اٹحک۔ الا خبر کہ۔ اسی عباس انی عرم آیا اندیم فزا یا عطا نکم ترا یا خبر ندیم ترا۔ الا انزل باب عشر خصال۔ آیا نکم بتو وہ خصلت یعنی چیزے کہ یکطرفہ خصلت است یعنی ایما و مزم ترا چیزے کہ کفارت وہ نوع از ذنوب گرد کہ اولہ و آخرہ الی آخرہ بیان آن میکند پس مراد عشر خصال برین وجہ انواع ذنوب باشد کہ بعد و اند و بعضی گفتہ اند کہ مراد عشر خصال تسبیحات رحمت و آن در غیر قیام وہ بارست۔ اذ انتم قلت ذلک غفر اند لک ذنوب۔ و قیتکہ تو بکنی آن را بنیامرزد و خدا تر الگناہان ترا۔ اولہ و آخرہ۔ گناہان را کہ پیش ازین کردہ و گناہان کہ پس ازین خواہی کرد و با تہ گناہان کہ پیش و پس بیکر کردہ۔ قدیمہ و حدیثہ۔ گناہان کہ نہ در غلطہ و عمدہ۔ و گناہان کہ بے قصد و نادیدہ و نادانستہ کردہ و گناہان کہ بفسد کردہ و صغیرہ و کبیرہ گناہان خود و طمان۔ سرہ و علانیہ۔ گناہان پوشیدہ و آشکارا۔ ان تلی اربع رکعات۔ و آن این حدیث کہ بگزار از پنج رکعت را۔ تقرانی کل رکعت فاتحہ الکتاب و سورۃ۔ میخوانی در ہر رکعت فاتحہ و سورۃ از قرآن را ہر سورہ کہ باشد و شیخ جلال الدین سیوطی در علی ایوم واللینہ گفتہ کہ بخواند و روسے اللکم التکاثر و العصر و الکافرون و الاخلاص۔ فاذا فرغت من التلاوة۔ فی اول رکعت و انت قائم قلت۔ پس چون فاتحہ شوی از قرآن در رکعت اولی و حالانکہ تو ایستادہ می گویی۔ سبحان اللہ و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ ابدا کبر خمس عشرۃ مرتہ۔ پانزدہ بار و در روایتی لاحول و لا قوۃ الا باللہ زیادہ آمدہ ثم ترک۔ پس ہر رکوع می کنی۔ فتقولہا دانت رکع عشر۔ پس سے گوئی این کلمات مذکورہ را و حالانکہ تو رکوع کہندہ وہ باز بعد از تسبیح رکوع۔ ثم ترفع رأسک من الركوع فتقولہا عشر۔ پس بر می داری سر خود را از رکوع پس می گویی این کلمات را و بار بعد از سمع اللہ من حمد ربنا لک الحمد۔ تم ہوتے ساجد۔ پس بترا بیان می انتی برائے سجدہ فتقولہا و انت ساجد عشر۔ پس میگوئی این کلمات را در سجدہ وہ بار بعد از تسبیح سجود۔ ثم ترفع رأسک من السجود فتقولہا

عشتر - پستبر میداری سرخورد از سجده پس میگوئی آن را ده بار - ثم تسجد فتقولما عشر - پستبر میداری پس میگوئی آنرا ده بار - ثم ترفع رأسک فتقولما عشر - پستبر میداری سرخورد پس میگوئی آن را ده بار بعد از هر دو سجده - فذلک من وسعون فی کل رکعة - پس مجموع آن هفتاد و پنج بار میشود و در هر رکعت - تفعل ذلک فی اربع رکعات - میکنی آن را در چهار رکعت و در تشهد این نماز بعد از تحیات پیش از سلام زین دعا آمده است - اللهم انی اسالک توفیق اهل الهدی و اهل البیت و مناصحة اهل التوبة و عزم اهل الصبر و جد اهل الخشعة و طالب اهل الرغبة و تعب اهل الورع و عرفان اهل العلم حتی اقلک اللهم انی اسالک مخافة تجبر فی عن معاصیک حتی اهل بطاعتک علما حتی برضاک و حق انا حکم بالتوبة خوفا منک و حتی خلاصک النصیحة جبار منک و حتی توکل علیک فی الامور حسن ظن بک بجان خالق النور - ان تطلعت ان تعصیانی فی کل یوم مرة فافعل - اگر بنیتانی که بگزارم این نماز را در هر روز یکبار پس بکن آنرا - فان لم تفعل ففی کل جمعة مرة - پس اگر نکنی تو هر روز پس بکن در هر هفته یکبار - فان لم تفعل ففی کل شهر مرة - پس اگر نکنی تو در هر جمعه پس بکن در هر ماه یکبار - فان لم تفعل ففی کل سنة مرة - پس اگر نکنی تو در هر سال یکبار - فان لم تفعل ففی عمرک مرة - پس اگر نکنی تو در هر سال پس بکن و در هر دو یکبار رواه ابو داود و ابن ماجه و البیهقی فی الدعوات الکبیر و روی الترمذی عن ابی رافع نحوه - بدانکه مشهور و معمول در صلوة تسبیح همین طریق است که مذکور شد و در روایت ترمذی از عبداللہ ابن المبارک یا زوده بار بعد از ثانی پیش از تود و تسبیح ده بار بعد از قرأت تا آخر از کارکان و بعد از سجده تسبیح نیست و خیر نیست که یک سلام بگزارد و یا بد و سلام و موافق مذہب امام عظم یک سلام است بدانکه حدیث صلوة تسبیح را در جامع الاصول از حدیث ابی داود و ترمذی آورده و در روایتی نهایت در هر سال و اشته و در تمام عمر یکبار ذکر کرده و مؤلف از حدیث ابن ماجه و بیهقی نیز آورده و در حسن حصین بر مرز ابی داود و ابن ماجه و مستدرک حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و بعضی محدثان را در بخیریت سخن است و ابن جوزی که در نسبت وضع از مستحیلان است آن را در موضوعات آورده و نزد اهل تحقیق سخن ابن جوزی مردود است و بسیاری از علمای محدثین آن را صحیح نموده اند و از زمان سلفه از تابعین و من بعد ہم الی یومنا ہذا معمول و مشہور شده و مشایخ طریقت بدان وصیت کرده اند و شیخ ابن حجر در تقویت و اشہات آن مبالغہ نموده و جمله از ان در شرح مذکور است اینجا بن مقدار کافی است و الله الموفق - و عن ابی ہريرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة من علمه ما یومر بخیر من علی که حساب کرده می شود بدان بنده روز قیامت از اعمال و نماز او است - فان صلحت فقد افرح و انجح پس اگر نیک بود نمازی پس تحقیق رنگاروی سپرد شد بنده و برآمد حاجت وی - و ان فسد فقد غاب و خسر - و اگر تباہ باشد نمازی پس تحقیق نا امید و زیان زده شد آن بنده - فان انتقص من فزیمة شیء - پس اگر کمی یافت از نماز فرض او چیزی از سنن و اذاب - قال الرب تبارک و تعالی انظر و اهل البعدی من طلوع - میگوید پروردگار تعالی نظر کنید آیا هست مرنبده مرا از نماز نفل بیگم کل بهما اما انتقص من الفریقة - پس تکمیل و تمیم کرده می شود بآن چیزی که کم شده است

از فرض - ثم لیکن سائر علماء کذاک - بیشتر بپایند باقی علمای آن بنده از رکوة وصیام و جزآن برین وجه که اگر چیزی
از کمالات فرائض کم شده تمام کرده می شود بنواقل - و فی روایت - و در روایتی همچنین آمده که - ثم الزکوة مثل ذلک بیشتر
زکوة مانند نماز است و تکمیل بنواقل - ثم توخذ الاعمال علی حسب ذلک - بیشتر گرفته میشوند تمامه علماء بر اندازده آن و درین
روایت فکر زکوة بعد از صلاوة صریح آمده بعد از وی ذکر باقی اعمال علی العموم کرده - رواه ابو داود - روایت کرد این حدیث
را از ابو هریره ابو داود - و رواه احمد بن رطل - و روایت کرد آن را امام احمد از مروی غیر معین از اصحاب و خصوص از ابی
هریره نکرده - و عن ابی امامه قال قال رسول الله علیه وسلم ما اذن الله بعد فی شیء افضل من رکعتین یصلیهما - گوش
نمی بند خدا تعالی و اقبال نمیکند بر حجت و رافت مر بنده را در عمل فاضل تر از دو رکعت که میگردد آنها را یعنی نماز فاضله از
همه علماست و لطف و عنایت و رحمت و تعالی به بنده در وی بیشتر از علمای دیگر است و ذکر اشاع و گوش نهادن صفا
بجهت آن است که حمد و در نماز و فاضله ترین ارکان و اذکار و بی قرآن است اگر چه اعمال و اذکار دیگر هم دارد - و ان الله
لیذر علی راس العباد امان فی صلاتهم - و بدینیکه نیکو حجت شاکر کرده میشود بر بنده ما دام که بنده در نماز خود است و بعضی از
بیهوشی و بهال مملو خوانده اند از دو بخوبی بخشن آب و شیر و مانند آن اگر چه معنی دارد اما چون مخصوص با بیعت است یعنی چیزهای که
سیلان میکنند مثل آشپزی مذکوره از مناسبت مقام و در است و گفته اند که آن تضعیف است و صحیح نبال محجه است - و ما تقرّب
العبد الی الله بشئ ما خرج منه یعنی القرآن - و نزدیکی بخت بنده بسوی خدایانند چیزیکه بیرون آمده از دس بجانه که قرآن است
و بیرون آمدن قرآن ابرق باعتبار علم است یا از لوح محفوظ و تواند که مراد بیرون آمدن از بنده باشد که بزرگان وی میروند
لقرأت و بر دست وی نوشته میشود در مصاحف اشارت است بوجوه فضیلت نماز از اعمال دیگر - رواه احمد و الترمذی

باب صلوٰۃ السفر

بدانکه خاتم نیست مریچیکه از انکه و علماء است را در جز از قصر مسافر و لیکن نزد ما قصر واجب است و فرض وقت
بر مسافر دو رکعت است و قصر غریبیت است اگر چه اطلاق خصت بر آن نمیکند مجازا اگر مسافر چهار رکعت بگذارد و درست
نیست مگر آنکه در قعه اولی بنشیند زیرا که آن در حقیقت قعه اخیره است اگر چه آنم گردد بترک سلام و ندب مالک
چنانکه مفهوم میگردد از رساله ابن ابی زید که در ندب ایشان است موافق ندب است و از بعضی شروح مفهوم میشود که ندب بی وفی
ندب شافعی و احمد است که قصر خصت نیست و صلی بخیر است میان قصر و تمام و اصل فرض اربع است و هرگز مردی نشده که آن قصر است
صلی الله علیه وسلم در سفر چهار رکعت گزارده باشد و نه خلفای اربعه الا عثمان رضی الله عنه که بعد از گذشتن چند سال از دو رکعت
وی در منا چهار رکعت گزارد آن را تا و بیات و محال است و سخن درین باب دلائل طریقین طویل است و شرح آن را ذکر کردیم
الفصل الاول - عن النسائی ان رسول الله علیه وسلم صلی الله علیه وسلم صلی الله علیه وسلم صلی الله علیه وسلم صلی الله علیه وسلم صلی الله علیه وسلم صلی الله علیه وسلم
که آن حضرت گزارد نماز ظهر در مدینه چهار رکعت - و صلی العصر بزمی الخلیفه رکعتین - و گزارد نماز عصر در مدینه بزمی الخلیفه رکعت

وود و اخیلفه بضم حاء ممله فتح لام و سکون تخانیه و فامو ضعی است برنج و شش میل از مدینه داین در وقت قصد آنحضرت
ست صلی الله علیه و سلم کج پس نماز ظهر بدرینه گزارد و برآمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه است مسافر شد و
نماز عصر و رکعت گزارد و اسرام بست و بکلمه متوجه گشت - متفق علیه - و عن چهار نفره نجای ممله و ثانی مثلثه بن و ب
لفتح و او در سکون با الحزاعی بضم خای حجه و زبای بسا در عبد الله بن عمر از یک مادر مرد اصحبت است روایت می کند
از آنحضرت از حفصه ام المؤمنین - قال صلی بن رسول الله صلی الله علیه و سلم و نحن اکثر ما کنا قضا و آمنه بمناکعتین گفت
گزارد و با ما آنحضرت و حال آنکه ما بیشتر بودیم از روی عدد و هرگز با بن جماعت نبودیم و این نزدیم از قننه و نسا و
کافران بمنا و رکعت و آمنه بفتحات جمع امن بر وزن طلب جمع طالب نیز روایت است و این در حجه الوداع بود و جماعت صحابه
و این از حد و احصا خارج بود و این را برای این گفت که شریعت قصر موقوف بر خوف از قننه کفار چنانکه ظاهر آن
دلائل دارد و بران نیست چنانکه در حدیث آمده بصریح و اقشده است - متفق علیه - و عن لیلی بفتح ثناته و سکون عین بن
امیه بضم حمزه فتح میم و تشدید تخانیه صحابی است اسلام آورد و در وقت و حاضر شده چنین را و طائف و بتوک و عامل عمر
بن الخطاب بود بر خزان کشته شده شش بن همراه امیر المؤمنین علی - قال قلت لعمر بن الخطاب اما قال الله تعالی ان تقصر و
من الصلوة - روایت است از یحیی بن امیه گفت گفتیم عمر بن خطاب را که نیست جز این نیست که گفته است خدا تعالی گناهیست
نیست بر شما و قصر کردن شما نازل - ان ختم ان لقیتمکم الذین کفروا - قصر کنید اگر پیوسته شما که در قننه و فساد می اندازد شما را
آن کسانی که کافرانند - فقد امن الناس - پس تحقیق این اند مردم درین سفر که ما بکم پس چگونه قصر کنیم - قال عمر رضی الله عنه عجبت
مما عجبت منه - گفت عمر عجب کردم من یعنی در زمان آنحضرت از آنچه عجب کردی تو - فسالته رسول الله پس پرسیدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه و سلم که با وجود عدم خوف قصر چون کنم - فقال صدقه تصدیق الله بها علیکم - این قصر کردن حدقه و احسانی
ست که تصدیق کرده است خدا تعالی بآن بر شما - فاقبلوا صدقته - پس پذیرید شما صدقه و احسان خدا را و چون پروردگار
تعالی تخفیف و آسانی کرد بر شما سخت گرفتن شما کار را بر خود موجب جرأت و گستاخی است که مناسب بمقام عبودیت
نیست و این حدیث دلیل خفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی بجهان و تعالی روزه را در سفر استقفا نموده و با نطق
تخفیف فرموده است آنجا چرا صوم را جائز می دارید و غریبت می شمارید و انظار را محض رخصت می انگارید و چنانکه
آنجا چهار رکعت گزاردن جرأت و سخت گرفتن است بخود و آنجا نیز روزه داشتن همین حال دارد پس چه فرق است میان نماز
مسافر در روزه و می جوایش آنکه چنانکه در انظار آسانی است در روزه داشتن در رمضان بموافقت مسلمانان نیز آسانی
و در وقت دیگر هر دن رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشواری افتد و اما در نماز آسانی در جانب قصر تعیین است
فانهم و اما تفتید در آیت بقول وی سبحانه ان ختم ان لقیتمکم الذین کفروا باعتبار عادت و غلبه است که غالب بر حال
مسافران خوف است خصوصا در آن مان که کافران در حد و ایند و اهلک مسلمانان بوده اند - رواه سلم - و عن النس قال خیر

مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من المدينة الى مكة - گفت انس بیرون آمدیم بابا آنحضرت از مدینه بکه داین در حجت
 الوداع بود - فكان یصلی کعینین کعینین - پس بود آنحضرت که میگردید و دو رکعت و دو رکعت بجهت مسافرت - حتی رجعا الى مكة
 تا آنکه باز گشتیم بمدینه - قبل له اتمم بکته شینا - گفته شد مرا انس را آیا اقامت کردید شما بکه چیزی یعنی مدتی - قال قلنا بها
 عشر - گفت انس اقامت کردیم بکه ده روز زیرا که رسیدن بکه در صبح چهارم ذی الحجه بود و در گشتن بمدینه در صبح چهارم پس
 معلوم شد که باقامت ده روز مقیم میشوند و نماز چهارگانی نمیکارند - متفق علیه - وعن ابن عباس قال سأل النبي صلى
 الله عليه وسلم سفر اقامت تسعة عشر يوما یصلی کعینین کعینین - گفت ابن عباس سفر کرد آن حضرت سفری پس اقامت کرد
 نوزده روز میگردید و نماز دو رکعت و دو رکعت - قال بن عباس نحن نصلی فی اینینا و بین مکة تسعة عشر کعینین کعینین - گفت ابن
 عباس پس ما میگردیم در مانند منزلی که میان ما و میان مکة است نوزده روز و دو رکعت و دو رکعت یعنی چون اقامت می کردیم
 در منزلی که میان مکة و مدینه نوزده روز میگردید و دو رکعت و دو رکعت و این در غزوة فحج بود و ما را دانست که چون سفری میکردیم در از
 چنانکه میان ما و مکة است و ما را وقوع سفر در مکة و مدینه نیست - فاذا اتمنا اکثر من ذلك صلینا ازبعا - پس چون
 اقامت میکردیم بیشتر از آن میگردیدیم چهار رکعت - رواه البخاری - بدانکه نه هب نزد ما آنست که اگر نیت اقامت کند
 پانزده روز یا بیشتر تمام کند نماز را اگر کمتر از پانزده روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماه و سال بایست قصر کند و این تقدیر مروی است
 از ابن عباس ابن عمر و طحاوی آن را روایت کرده و امام محمد و کتاب الاثار آورده و از ابن عمر آمده است که در
 آذربایجان شش ماه ایستاده که امروز و فردا بید مسافرانه میگردید و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس نیز با عبد الملک بن مروان
 در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگردید و نه هب شافعی آنست که اگر بی نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و دو
 چهار رکعت میگردید و اگر بی نیت بقصر آمدن امروز و فردا یا ده روز یا بیشتر تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر باریبه
 را از عثمان رضی الله عنه روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقدیر بپانزده را بقیاس بدلت طهر که بر پانزده است و نیز اقامت
 آنحضرت در مکة ده روز با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر میکند و ظاهر آنست که این اقامت بی نیت بود زیرا که ایشان بر
 حج آمده بودند و آن تا تاریخ بنزدیم میکنند و اعتبار نوزده روز منافی است با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن
 عباس که در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر پانزده روز است گفته اند شاید که روز زول و حیل را راوی دخل و شش و تسعة عشر
 گفته باشند و این بعید است و الله اعلم و در بعض روایات ثمانية عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و خمسة عشر نیز آمده است
 و وجه تطبیق در شرح مذکور است و الله اعلم - وعن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب قرشی عدوی از اجله تابعین و ثقه
 مجمع علیه و کثیر الحدیث است - قال صحبت ابن عمر فی طریق مکة فصلی لنا الظهر کعینین - گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راه
 مکة پس بگذارد بر اے ما ابن عمر نماز ظهر را دو رکعت - ثم جاز رحله و جلس - پیستر آمد ابن عمر خست و جای باش خود را داشت
 فراخی تا ساقیا ما - پس دیدم مردم را ایستاده - فقال ما یصلح هؤلاء - پس گفت ابن عمر چه میکنند ایشان - قلت لیحییون کفتم

نمازهای نفل میگزارد این احتمال سنن رواتب و جزآن هر دو دارد - قال لکن من سجا - گفت ابن عمر اگر می بودم من که نماز نفل تنگیدم - اتهمت صلیوتی - تمام میگزاردم نماز فرض را یعنی اگر نفل گذاردن نوافل میبود اتمام فرقیه هم و ادلی میبود پس بگو که فرائض قصر کرده شد ترک نوافل اولی باشد زیرا که تکمیل فرض ادلی است از نفل صحبت رسول الله صحبت داشتیم پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم مکان لازمیدنی السفر علی کتبتین - پس بود آنحضرت که زیادت نیکو در سفر بود و کتبت یعنی نیکو از نوافل را - و ابابکر و عمر و عثمان که لکث - صحبت داشتیم ابابکر و عمر و عثمان را همچنین یعنی زیاده نیکو در سفر بود و کتبت متفق علیه بدانکه این حدیث دلالت دارد بر انکار وضع ابن عمر نوافل را در سفر و عدم منع و انکار نیز از وی منقول است چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید که وی رضی الله عنه پس خود را می دید که نفل میگزارد و انکار نمیکرد و جمهور صحابه و من بعد هم رضی الله عنهم به جواز آنند بعض گفته اند که اتفاق است بر استحباب نوافل مطلقه و اختلاف در رواتب است و آنرا که تجویز کرده اند نیاس کرده اند آنها را بر نوافل مطلقه بعض فرق کرده اند در حالت سیر و نزول بعض فرق کرده اند در نوافل پیش از نماز و بعد از نماز باینکه آنچه پیش از نماز است منقول است از وی پس گمان برده نمیشود که آن از فرائض است پس گویند که خارج است از حکم رواتب بخلاف آنچه از نماز است متصل است بوسی صورته و معنی تحقیق ثابت شده است که آنحضرت رواتب را گذارده و نماز چاشت را در فتح مکه گذارده و قطبی گفته که شاید آنحضرت میگزارد در رواتب را در جاهای رخت و جای باش خود و ابن عمر آن را نمیدید و شاید که در بعض احوال ترک هم میکرد از برای تعلیم جواز و الله اعلم پس گویند از بقول ابن عمر لازمیدنی السفر عدم زیادت در غالب احوال است و مروی از حنفیه در سنن سه قول است اتمام و قصر و ترک و مختار قول اول است - و عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجمع بین صلوٰۃ الظهر والعصر اذا کان علی ظهریه و یجمع بین المغرب والعشاء - گفت ابن عباس بود آنحضرت که جمع میکرد میان نماز پیشین و دیگر و تنگید میبود بر پشت سینه در سفر یا در احوال سیر است در حالت نزول و جمع میکرد میان نماز مغرب و عشاء این شامل جمع تقدیم و تاخیر هر دو است جمع تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد و عشاء را در وقت مغرب و جمع تاخیر آنکه نماز ظهر را در وقت عصر و نماز مغرب را در وقت عشاء بگذارد و چنانکه در احادیث آئینده بیاید - و الله اعلم

و عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به - بود آنحضرت که میگزارد در سفر بر شتر خود بهر سو که رومی می آورد و شتر دیکر رومی می آورد و به قبله وقت تحریم چنانکه در حدیث الش آمده - بومی ایما - اشارت میکند آنحضرت اشارت کردنی برای رکوع و سجود و اشارت سجود پست تر از رکوع میکند - صلوٰۃ اللیل میگزارد و نماز شب را - الا الفرائض میگزارد همه نمازها را اگر نمازهای فرض را - میبوی تر علی راحلته - و میگزارد و نیز را بر راحله خود متفق علی در نسیه است و وحکم مذکور شد یکی آنکه جواز صلاوة بر دواب مخصوص نوافل است و مراد بدان شامل رواتب و تنجید است و در نسیه مخصوص بیکر صلوٰۃ اللیل واقع شده و در احادیث دیگر عام آمده و در ترجمه اشارتی تقیم کرده شد و مروی از امام ابو حنیفه آن است که مستحب است نزول برای سنت فجر و در وایتی واجب و لهذا جایز نیست گذاردن آن نشسته

میپذیرد تا اگر در آن فرصت بر دایه درست نیست مگر بعد از چنانکه در بادیه باشد که غالب در رمی خوف هلاک بر نفس یا مال از
 وزو یا درنده یا در افتادن از قافله یا گم کردن راه یا دایه گشش باشد که میسر نگردد و بروی سواری بعد از فرو آمدن مصلی
 پس وضعیف باشد که سوار نتواند شد و کسی را نیابد که بر دار و سواری دهد یا گسل و لای چنان باشد که نماز بر آن ممکن نباشد و
 بعد از مظهر نیز جائز است و ضرورت مستثنی اند از قواعد شرع کذا فی شرح الهدایة و آورده است امام محمد و موطای خود آثار
 کثیره از صحابه و تابعین که ایشان نزول میکردند برای و ترو مروی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز چنین است و شنبی گفته
 که نماز جنازه و منذور و سجده تلاوت که بر زمین خوانده نیز جائز نیست حکم دیگر آنکه جو از صلوة بر دایه بشرط سفر است و جمهور
 ائمہ برین اند و در وقتی از ابی حنیفه و ابی یوسف نیز چنین است صحیح از نذهب ابی حنیفه شرط بودن مصلی است خارج مصر
 مسافر باشد یا نه و مسافر اگر داخل مصر باشد جائز نیست مراد آنکه بر دایه نزول ابی حنیفه و نزد محمد جائز است اما مکرده و ابی یوسف
 گفته لا باس به بعد از آن اختلاف کرده اند و بعد مسافت خارج مصر جائز باشد بعضی گفته اند و فرخ بعضی سنخ و نزد بعضی یکسبیل
 پس است صحیح آن است که جائز است بعد از مسافت بیوت مصر چنانچه در جو از تصدیر

الفصل الثانی عن عائشة قالت کل ذلک فضل رسول الله - همه آن را کرده است پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم قصر الصلوة دایم - قصر کرده است نماز او تمام نیز کرده است یعنی هر دو فعل از آنحضرت بوجود آمده است هم
قصر و هم تمام صاحب سفر السعاده گفته است که این حدیث صحیح نرسیده است و از آن حضرت تمام بوجود نیامده است
و در ترمذی صحیح این حدیث را دو کار کرده است و حدیثی دیگر آورده است از ابن عمر و حکم بحسن آن کرده و الله اعلم
رواه فی شرح السنه - وعن عمران بن حصین قال غزوت مع النبی - گفت غزا کردم با پیغمبر - صلی الله علیه و سلم
و شهدت معه الفتح - و حاضر شدم با آن حضرت فتح مکه را - فاقام بکبة ثمانی عشرة لیلة - پس اقامت کرد در بکبة هفت شب
الایام الاربعة - و میگذارد و در دو رکعت - یقول یا اهل البیت صلوا ربعا - می گفت ای اهل مکه بگزارید چهار رکعت - فاما
سنة - زیرا که ما مسافریم و الاثت کرد این حدیث بر آنکه چون مقیم اقتدا بمسافر کند چهار رکعت کند و در رکعت کند و متابعت
نمکند او را اما مسافر چون اقتدا بمقیم کند متابعت کند و چهار رکعت بگزارد و سفری سین و سکون فاجمع مسافر مثل رکب و
راکت فصل مسافر است و مسافر بلفظ مفاعلت بجهت آن اطلاق میکنند که سفر اکثر با یکدیگر می باشد - رواه ابو داود - و عن
ابن عمر قال صلیت مع النبی صلی الله علیه و سلم الظهر فی السفر کثرتین و بعد یار کثرتین - گفت ابن عمر که گزاردم با آن حضرت نماز
پیشین را در سفر دو رکعت فرض و بعد از وی دو رکعت سنت - و فی رواية قال صلیت مع النبی - گفت نماز گزاردم با پیغمبر
صلی الله علیه و سلم فی السفر و السفر فصلیت معه فی السفر الظهر اربعا و بعد یار کثرتین - پس گزاردم بادی و در حضر
ظهر اربعا رکعت و پس وی دو رکعت - و صلیت معه فی السفر الظهر کثرتین و بعد یار کثرتین - و گزاردم بادی و در سفر ظهر را دو
رکعت و پس وی دو رکعت - و العصر کثرتین و لم یصل بعد هاتین - و گزاردم در سفر عصر را دو رکعت و نماز آنحضرت پس وی

چیزی بمان عصر نمی گذارد که قضاء و المغرب فی الحضر و السفر سوا ثلث رکعات - و گزار دوم نماز مغرب را در حضر و سفر برابر سه رکعت -
و لا یقیض فی حضر و لا سفر - و کم نمی شود نماز مغرب نه در حضر و نه در سفر و لا یقیض یفتح محتایه و ضم قاف تصحیح کرده اند فتاوی پس
معلوم شد که قصر مخصوص رباعی است - و ہی و ترا النمار - و نماز مغرب و تر و ترست چنانکه نماز و تر و تر شب است پس در
ثابت است در شب و روز یکم ان الصد و ترجیب الوتر - و بعد بار کعتین - و گزار و لب مغرب دو رکعت و ذکر نماز عشا نیز نکرده
و بر مقالیسه گذشت - رواه الترمذی - و ازین حدیث ابن عمر معلوم می شود که گزاردن سنن و استب و سفر آمده است و از
حدیث حفص بن حاصم از ابن عمر که گذشت خلافت این معلوم شد ظاهر احوال آن بود که بنیگزار دو گاهی سه گزار دو
ابن گزاران مردم جدی و اجتهادی در گزاردن وید پس انکار کرده و شرح سفر السعادت کلام سیرت ازین واقع شده است و الله اعلم
و عن معاوی بن جبل قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک اذا غابت الشمس قبل ان یرحل حج بین الظهر و العصر
بود آنحضرت در غزوة تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است چون میل میکرد آفتاب و یکشت پیش از کوچ کردن حج میکرد و ظهر
عصر و عصر او وقت ظهر میکرد و این حج تقدیم است - و ان یرحل قبل ان تغرب الشمس - و اگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب
و بر کشتن وی - اخر الظل حتی ینزل للعصر - تا خیر میکرد و ظهر را تا آنکه فرو می آمد برای عصر و هر دو وقت عصر میکرد و این حج
تا خیر است - و فی المغرب مثل فلوک - و میکرد و در مغرب مانند آن یعنی - اذا غابت الشمس قبل ان یرحل حج بین المغرب و العشاء
چون ناپدید می شد و غروب میکرد و آفتاب پیش از آنکه کوچ کند حج میکرد و میان مغرب و عشاء و عشا را با مغرب میکرد و - و ان
یرحل قبل ان تغرب الشمس اخر المغرب حتی ینزل للعشاء ثم یحج بنیها - و اگر کوچ میکرد پیش از غایب شدن آفتاب تا خیر میکرد و در مغرب
تا آنکه فرو می آمد برای عشا پس حج میکرد و میان مغرب و عشا را آنکه وارو شده است احادیث صحیح و رجح بین الصلواتین در سفر بعض
احادیث مطلق و بعض مقید بحالت سیر و بعض بحالت جدد و سیر و بعض بتجلیل سیر و از اینجا اختلاف کرده اند علما پس بعض قائل شده
اند بحجرا جمع علی الاطلاق امام شافعی از ایشان است و بعض تخصیص کرده اند بحالت سیر نه زول و بعض مخصوص گردانیده اند بصورت عبد
و سیر و میل و در ان و در فتح الباری گفته که مشهور از مذاهب مالک این است و صاحب سفر السعاده گفته که جمع و در سفر عادت و می
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه چون میل میکرد و در سیر جمع میکرد و اما جمع و در حالت زول و تر اصرار می نیست و تخصیص کرده
اند بعض بحالت جدد و از مذاهب حنفی و شافعی و مالک این است و از امام احمد و نیز نزد وی مقید
است بحالت سیر و مشهور از مذاهب و سه جواز است مطلقا و نزد امام ابی حنيفة جائز نیست مطلقا و میگویم مادر اثبات
مذهب سی رضی الله عنه و بعدا توفیق که تعیین اوقات صلوٰۃ قطعی است و ثابت است بتواتر که شک و شبهه را بدان راه نیست
تا که شمرده اند تاخیر صلوٰۃ را از وقت از جمله کبار و امام محمد و ربوطای خود گفته است که تحقیق رسیده است بلکه عمر بن الخطاب
بجانب حکام خود در آفاق می نوشت و میگردانید ایشان را از حج بین الصلواتین و در وقت واحد و خبر میکرد و ایشان را که حج
بین الصلواتین در وقت واحد گیره است از کبار و چون تعیین اوقات صلوٰۃ قطعی و متواتر باشد معارض نکرده و بدان خبر

احادیث و اخبار و قصور و سفر که هر دو ثابت اند بنص قرآن و روایت کرد بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که گفت
نمی بینم هیچ رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گزارده باشد نمازی را در غیر وقت خود مگر مغرب و عشاء را که جمع کرد و بفرقه تحقیق آمده است جمع
میان ظهر و عصر و عرفات و آن از جهت مناسک است بود نه بسبب سرفروغ آنحضرت صلی الله علیه و سلم دائمی نبود بلکه آنچه روایت کرده
اند از آن دو اقتضا است تصریح بدان در احادیث نیست جز در غزوه تبوک و ثابت نشد در آن غزوه نیز دوام تحقیق آنست که کل
کافران بروام و استمرار و ولایت ندارد و چنانکه پوشیده نیست بر متدبر و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابن عمر آورده که
گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگز میان مغرب و عشاء هیچ سفری مگر یکبار و نیز از ابن عمر آورده که وی رضی الله عنهما جمع
نکرد و یک شب هنگامیکه شنید خبر فوت زوجه خود صفیه بنت ابی عبید را پس بیرون آمد بسوی وی و جمع کرد و در روایتی جمع
نکرد و یکبار یا دو بار از حدیث ترمذی آورده که پسریده شد سالم بن عبد الله بن عمر کباب جمع میکرد و عبد الله در یک شب دو نماز را در سفر
گفت نمیکرد و بفرقه و احادیث و جمع تقدیم قل قلیل است در صحاح و مختلف آمده روایات بخاری در آن و لهذا فرمود اند بسیاری
از امام بعد از جمع جواز جمع تقدیم و قائل نشده اند مگر جمع تاخیر در بعض احیاناً تا دلیل آن نزد ما آنست که مراد جمع بین الصلوات آنست
که تاخیر کرده شود صلوٰۃ اولی و او کرده شود در آخر وقتش تاخیر کرده شود صلوٰۃ ثانی و او کرده شود در اول وقت و تسمیه کرده اند بعضی
این را جمع صوری این جمع و صورت و در ظاهر است نه در معنی حقیقت اطلاق جمع بر مثل اینصورت که محل کرده اند بر آن جنفیه
جمع را و سفر آمده است در باب استحاضه و در حدیث حمزه بنت جحش چنانکه گذشت و لفظ حدیث اگر چه در بعض روایات
آنچنین آمده که جمع کرد و اگر در مظهر عصر را در وقت عصر بر تقدیر صحیح این روایت محمول است بهین معنی از جهت دلایل که ذکر کرده
شده و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از علی رضی الله عنه آورده که چون سفر میکرد وی رضی الله عنه میکرد و بعد از غروب
شمس تا قریب غیبت شفق پس فرودی آمد و میگزارد مغرب را بعد از آن طعام طلبید و بخورد و پس میگزارد عشاء را و کوچ میکرد و
میگفت چنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و امام محمد و موطائی خود گفته که پسریده است ما از ابن عمر که میگزارد مغرب را در
آخر وقتش تا قبل غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفته است حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از حدیث ابی داود
از نافع و عبد الله بن و افاده آورده که گفت موزن ابن عمر الصلوة پس گفت ابن عمر سیر کن و برو تا نزدیک شد غروب شفق
پس فرود آمد و گزارد و مغرب را پس منتظر نشست تا غاب شد شفق پس گزارد عشاء را و گفت آنچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه
و سلم هنگامیکه در شبانی می آورد وی را کاری چنانچه من کردم و در روایت نسائی آمده که چون آخر شد شفق این روایات
سنت که ناظر است بسوی جمع بطریق که امام ابو حنیفه اعتبار کرده و ظاهر آنست که روایات و در عدم جمع و در وقت واحد و جمع یعنی
تاخیر تا آخر وقت همه وارد شده و اختیار کرده امام عدم جمع را یا جمع یعنی اخیر را احتیاطاً بجهت محافظت بر وقت نه بجهت رد
و انکار روایات احادیث جمع شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که نزد شافعی نیز ترکیب جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده که جمع کرد
است فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر این بیان جواز بود و نیست که میسر شد ما از کلام دین مقام بتوفیق ملک علام دنیا و آخرت

یکی از شایعین را که حکم کرده باشند این قدری شیخ ابن الهمام و الله اعلم این کلام در جرح بین اهلوتین بود و مسافر را اجمع مقیم
 را پس نزدی گفته که بعضی از تابعین صحیح بین اهلوتین مرخص را رفته اند و احمد و حق بدان قائل شده و بعضی صحیح از جهت مطایبه
 رفته و باین قائل شده شافعی و احمد و حق و قائل نشده شافعی صحیح بجهت مرض ابن عباس گفت کسیکه جمع کند بین اهلوتین
 بیغیر تحقیق در آید بانی از ابواب کبار اهل برین است و اهل علم که جمع کرده نشود میان دو نماز مگر در سفر یا بعرفه این عبارت
 ترمذی است و نزد ما جائز نیست جمع هیچ وجه اگر چیزی از آن ثابت بماند صحیح شود و نادیش همان است که گفته شده و الله اعلم و حق
 انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر و اراد ان یطیّع - بود آنحضرت چون مسافرت میکرد و میخواهست که نماز نفل بگذارد
 استقبال القبلة یا قنیه فکبر روی می آورد و قبله را برشته مژده خود پس تکبیر میگفت - ثم صلی حیث وجهه کایه - پستتر نماز میکرد و هر سو که
 مشوجه میکرد ایند او را مرکوب دی و رکاب بکسر را شتر - رواه ابو داود - و عن جابر قال لثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فی حاجته - گفت جابر شتر او را آنحضرت در کاری سخت و بهیصلی علی را حایه نحو المشرق - پس آمد من و حالانکه آنحضرت
 میگذارد نماز بر اطله خود بجانب مشرق - و یجعل السجود خفض من الركوع - و میگردانید سجده را پست تر از رکوع - رواه ابو داود -

فصل الثالث - عن ابن عمر قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنار کنتین - گفت ابن عمر گزار و آن حضرت
 بمناد و رکعت را - و ابوبکر بعد و عمر بعد ابی بکر - و گزار و ابوبکر بعد از آن حضرت و گزار و عمر بعد از ابی بکر و رکعت یعنی در
 و قتی که آن حضرت و ابوبکر و عمر کج آمدند و بمنار رسیدند چون مسافر بودند نماز مسافران گزار دند - و عثمان بعد رامن خلافت
 و گزار و عثمان نیز در او اهل خلافت خود تا شش یا هشت سال بمناد و رکعت - ثم ان عثمان صلی بعد اربعا - پستتر بدستی عثمان
 بگزار و بعد از آن بمناد چهار رکعت - عثمان ابن عمر و اهل صحیح مع الامام صلی اربعا - پس بود این عمر چون میگردانید امام یعنی با عثمان رضی
 الله عنه میگردانید چهار رکعت - و اذ صلی وحده صلی کنتین - چون میگردانید و تنها یعنی نه همراه عثمان میگردانید و در رکعت - متفق علیه و در
 سبب گزاردن عثمان رضی الله عنه چهار رکعت وجه بسیار گفته اند در صحیح آن را ذکر کرده ایم و اقرب وجه آن است که در
 موسم حج مردم بسیار از اعراب اهل بدو و غیر هم که عالم بتفصیل احکام نبودند جمع میشدند پس باینها میبود که فرض صلاوة چهار است
 و اگر دو میگردانید و شاید که همین دو رکعت شریعت خیال میکردند و نمی دانستند که آن بسبب سفلت و بعضی گفته اند که شاید سفلت
 عثمان آن بود که اگر مسافر در مقام امن باشد قصر نکند و قصر بنجد بحال خوف است چنانکه ظاهر آنست یا آنکه عثمان آن خوفی
 عایشه شد که قصر و تمام هر دو جائز است و قصر نعمت است و آنحضرت اختیار نعمت میکرد برای تنبیه امت - و عن
 عائشة رضی الله عنها قالت فرضت الصلوة کنتین - گفت عائشه فرض کرده شد نماز در اول زمان نبوت دو رکعت در
 سفر و حضر - ثم جاز رسول الله صلی الله علیه وسلم فرضت اربعا - پستتر بجهت آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت - و ترک
 صلاوة السفر علی الفرغیه الاصلی - و گذشته شد نماز سفر بر فرغیه اولی که دو رکعت است و زیادت کرده شد در حضر و در سفر
 مسلم آمده که در یذنی الحضر زیادت کرده شد دو رکعت دیگر در نماز حضر و ازین حدیث معلوم میگردد که دو رکعت در سفر و نعمت نیست

بعد از شریعت چهار رکعت بلکه اصل مشروع دو رکعت است پس حریمت باشد نه نقصیت و این مؤیدند بهبختی است - قال الزهری
تکملت لعمرو - گفت زهری گفتم مروده را - ما بال عائشه تم - چیست حال عائشه که تمام میکرد و چهار رکعت میکرد و در سفر فقال
ما دولت کما تاول عثمان - گفت تادیل کرد عائشه چنانکه تادیل کرد عثمان در گردن و در تادیل عثمان بوجه متدوده
است و صحیح و تادیل عائشه و عثمان آنست که ایشان قصه را تمام راه و دو جائز داشتند چنانکه گفته شد متفق علیه و عن ابن
عباس قال فرض من لای صلوة علی لسان نیکم علی الله علیه وسلم فی الحضر اربعاً - گفت ابن عباس فرض کرد خدا استیخالی نماز را بر زبان
بنی مشرک و حضرت چهار رکعت - و فی السفر رکعتین - و فرض گردانید در سفر دو رکعت - و فی الخوف رکعة - و در حالت خوف یک رکعت اخذ کرد
اند نظایم همین طائفه از سلفه حمل کرده اند آنرا جمهور بر آنکه چون با امام یک رکعت گزارده میشود همان را اعتبار کرد و فرمود فرض
روی یک رکعت است و ثمره خلافت در اینجا ظاهر خواهد شد که اگر از یکی صلوة خوف فوت شد یک رکعت نقصان کند یا در ظاهر قول جمهورست زیرا که
فرض اگر یک رکعت است چار رکعت دیگر میگرداند و تادیل این در باب صلوة خوف بیاید - رزاه سلم و عنه و عن ابن عمر روایت است
از ابن عباس از ابن عمر قال - گفتند سن رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة السفر رکعتین - سنت کرد و شریعت بنهاد و آنحضرت نماز
سفر را دو رکعت - و بها تمام غیر قصر - و آن دو رکعت تمام است بی قصر یعنی در ثواب یاراد آنست که مشروع در سفر همین دو رکعت
است نه آنکه چهار بود و دو رکعت کوتاه ساختند چنانکه حدیث عائشه ناظر است بدان اگر چه در قرآن لفظ قصر نظر هر دو از طلاق
یافت - و الوتر فی السفر سنت - و وتر در سفر سنت است یعنی طریقه مسلک در وین است ترک کرده نشود و در سفر چنانکه ترک کرده میشود
نوافل الا وتر اگر واجب است سنت نیست و اگر سنت است در سفر حضرت سنت است تخصیص بسفر نیست - رزاه ابن ماجه - و عن
مالک بن یحیی عن ابن عباس کان یقیم الصلوة فی مثل ما یکون بین مکة والطائف - روایت کرد مالک که رسیده است از مالک بن یحیی
عباس که قصر میکرد نماز را در مانند مسافتی که میان مکة و طائف است مراد طریق قریبی است که میر می کنند در وی ابل اما طریق دوس
نزدان که راه کوه است قریب است - و فی مثل ما بین مکة و عسفان - و قصر میکرد و در مانند مسافتی که میان مکة و عسفان است و عسفان
بعیم عین سکون بین مکة و عسفان است و در راه مکة مدینه قریب مکة - و فی مثل ما بین مکة و جده بعیم حیم و مشهور میان عوام که قصر شده
است - قال لک ذلک رجبیه برکتین گفته است مالک آن مسافت چهار بر یک است که شانزده فرسخ باشد و فرسخ سه میل و میل تا
آنجا که نظر کار کند بعض گفته اند تا آنجا که در زمین هم از نظر شخصی انگند و در دنیا یک مرسو است یا زن و میر و دیامی آید و بعض شش هزار
فرسخ گفته و بعض چهار هزار فرسخ یا سه هزار فرسخ و ذراع بیست چهار انگشت برین بعض گفته اند و دوازده هزار قدم آدمی گذائی
فج الباری می ظاهر بخدیث در است که این مسافت که در حدیث مذکور شده برابر باشد اما واقع آنست که مسافت میان مکة
طائف در از مرتب از هر یک آنکه اشارت بانیه باشد که مسافت میان مکة و جده است - رزاه فی الموطا - بعد از آن بدانکه بعضی از
عالم گفته اند که ثابت نشده در کتاب نه در سنت مسافت در حدیث بلکه آنچه ثابت شده است مطلق سفر است و مسافت
و سفر تا یک و گفته شده است در وی قصر تفاوت است بعض قریب بعض بعید چنانچه ظاهر میشود از احادیث و آمده در باب صحابه

والبین من بعدہم و تعیین آن اجتماع مانموده و استنباط کرده مختلف شده اند اما شافعی تعیین بیک روز و در روایتی بدو روز
نموده چنانکہ در ہدایہ گفتہ است و در حادی کہ در مذہب ایشانست تعیین بشانزودہ فرسخ کردہ و مذہب امام مالک و امام
احمد بن سبت نیز بیکہ در احادیث اربع برواقع شدہ و آن شانزودہ فرسخ است لیکن در صحت این احادیث بحث
و امام ابو حنیفہ بمسافت سہ شب و روز بسیر اہل وشی اقامت تعیین نمودہ و امام ابو یوسف و در روز و اکثر رسوم اعتبار کردہ
نیز بیکہ اکثر حکم کل دارد و مذہب ایشان احوط است و اصحاب ظواہر مطلق سفر معتبر داشتہ دراز باشد یا کوتاہ و تشریح
تحقیق آن کردہ شدہ و الداعلم - وعن البرار قال صحبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثمانیۃ عشر سفرا - ہر امرین
عازب گفت صحبت داشتیم بآن حضرت در ہر سفر - فارا مینیہ ترک رکعتین اذ از اغتال شمس قبل الظہر - پس ندیم من
آن حضرت را کہ ترک کردہ باشد دو رکعت را و قتیکہ می گشت آفتاب پیش از ظہر ظاہر آنست کہ این دو رکعت است
پیش از ظہر باشد و انکار ابن عمر گزاردن روایت را مستحکم است از وجہ اختلاف روایات و اضطراب آن از وی
و تواند کہ آن حضرت گاہی می گزارد و گاہی نی پس از برابر ابن عازب دیدن گزاردن اتفاق افتاد و از ابن عمر نا
گزاردن و بعضی فرقی کردہ اند و قبلیت و بعدیت چنانکہ گذشت و بعضی گفتہ اند کہ این دو رکعت از مطلق نوافل بودند
روایت و این قول بعید است و با بکہ روایات در گزاردن جز فرض در سفر مختلف آمدہ و الداعلم - رواہ ابو داؤد و الترمذی
و قال ہذا حدیث غریب - وعن نافع قال ان عبد اللہ بن عمر کان یرمی ابیہ عبید اللہ تنفیل فی السفر ولا ینکر علیہ گفت
نافع کہ ابن عمر میدید پدر خود را کہ عبید اللہ نام داشت کہ نماز نفل میکرد و در سفر و انکار نمیکرد بروے سابقا گذشت کہ ابن
عمر گروہی را دید کہ نفل می گزاردند و در سفر پس انکار کرد و بر ایشان ظاہر آنزدوے رضی اللہ عنہ ہر دو جائز بود و مقامی
انکار مصلحت دید و در مقام تسلیم یا فرقی میکرد و در روایت و نوافل و الداعلم - رواہ مالک -

باب لہ مجمعۃ

مشہور و در جمیع مذہبیم است و بسکون میم نیز آمدہ و آن قرأت اعش است و از ذرا و الفتح میم و از زجاج کسر آن نیز آمدہ و
این روز را در زمان قدیم عرب بہ پنجہ اندند پنج جین و تسمیہ بحجہ گفتہ اند بحجت آنست کہ اجتماع آفرینش عالم و تمامی
او درین روز بود و ابتدای آن روز یکشنبہ بود و این وجہ دلالت دارد بر تعیین ایام و اسامی آن پیش از پیدا کردن
آسمان و توکل این خالی از اشکالی نیست فافہم و بعضی گفتہ اند بحجت اجتماع خلق آدم و تمامی وی درین روز یا بحجت
اجتماع امور عظام دروے از پیدا شدن آدم و افتادن او بر زمین و قیام قیامت چنانکہ از احادیث معلوم خواہند
و بعضی گفتہ اند کہ کعب ابن لوی جمع میکرد درین روز مردم را و تذکرہ میکرد ایشان را و امر میکرد بتغذیم حرم خدا و خبر میداد بر
آمدن نبی آخر الزمان از حرم و بعضی گفتہ اند کہ قضی جمع میکرد و بعضی گفتہ اند تسمیہ وی بحجہ از حجت اجتماع ناسبت در وی
برای نماز و این اسم اسلامی است و نام او در جاہلیت عرب بود و تحقیق آنست کہ عربہ اسم قدیمی جاہلی است و ہم در جاہلیت

تفسیر و ادو در جمعه نام نهادند چنانکه باقی نامهای هفتگی را دو نام ایام هفتگی در جاهلیت اول آهون خیار و بار مونس عربی و غیره
 و این روز را در جاهلیت نیز شرفی و امتیازی و اعتباری بود و در اسلام بزیادت شرف و فضائل و خواص و کرامات مخصوص شد
الفصل الاول - عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نحن الآخرون - ما یسینا نیم در دنیا باعتبار
 زمان و حقیقت - السابقون یوم القیامة - پیشینانیم در آخرت در شرف و منزلت بسبقت در خیر و نشر و حساب و حکم
 در آئین بهشت یاد و احراز فضیلت روز جمعه - بیداریم او کوا الکتاب من قبلنا - جزانیکه ایشان یعنی اهل کتاب داده شده اند
 یعنی انبیای ایشان را کتاب پیش از ما - و او یثناون بعدهم - و داده شده است ما را کتاب پس از ایشان و حقیقت این نیز
 بموجب فصل ما است چه کتاب متاخر نماند متقدم است و باین ظاهر شد که قول ادنخن الآخرون نیز برای بیان فضل است
 ثم یجوز توطیة ذکر قرین اوست و بدین فتح باد سادین یا یعنی غیر و میبایست نسی است در وی سیم نه ایام مهم الذی فرض عظیم - بهترین
 روز بود و نصاری است که فرض کرده شد بر ایشان - یعنی یوم الجمعة - مراد باین روز روز جمعه است - فاختلّفوا فیها - پس اختلاف
 کردند ایشان در وی بدانکه شرح اختلاف کردند در بیان مراد بفرض گردانیدن پروردگار تعالی روز جمعه را بر یهود و نصاری
 و اختلاف کردند ایشان در آن بعضی گفته اند که در تبتالی فرض گردانید بر ایشان عبادت را در روز جمعه تعیین و امر گردانید ایشان
 را با جمیع در وی برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث است پس مخالفت کردند ایشان امرائی را و عمر و وزیر و دیگران
 چنانکه عبادت ایشان بود و عمر و عصیان و اختیار کردند یهود یوم السبت را و تعطیل کردند بآنکه این روز انتهای آفرینش
 عالم است و نصاری یوم الاحد را که روز ابتداء آفرینش است و اکثر بر آنند که مراد بفرض گردانیدن امر کردن ایشان است
 با استخراج آن روز با فخر خود تعیین و دریافت آن برای واجبه و گفته شد بر ایشان را که حق تعالی فرض گردانیده است
 بر شما در علم خود روزی را که فایده شوی و روزی برای فکر و ذکر و عبادت و در بیدار آن را با جهتا و خود و این ابتلا است
 است از حق سبحانه و تعالی که حق را در می یابند یا نه پس تعیین نمودند یهود یوم السبت را و گفتند که این روزی است که پروردگار
 تعالی فایده شد از شغل خلق قطع عمل کرد پس ما را نیز باید که فایده شویم برای عبادت از شواغل و صنایع و ترک کنیم اعمال
 دنیا را و مشغول شویم بعبادت پروردگار تعالی تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که پروردگار تعالی ابتدا کرد در وی
 آفرینش را پس این روز مبدأ کمالات و نعم است و روزی که وی سبحانه و تعالی اقبال کرد بر خلق با فائده و انعام پس
 وی احق است بتعظیم و عبادت و شکرگزاری نعمت و هر دو طائفه خطا کردند دنیا فتنه آنچه در علم الهی بود و آن روز جمعه است
 و مگر اه شده در طریق اصابت - فهدانا الله - پس راه نمود و دانایند ما الله تعالی مر آن روز را در اینجا نیز هر دو وجه بیان
 کرده اند و اول ظاهر تر است که حق سبحانه و تعالی امر گردانید است را بعبادت در روز جمعه بقول خود یا ایها الذین آمنوا اذا
 نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و هدایت گردانید ایشان را باقتضای امر و مگر اه نمودند با یاد و تمر و تعطیل چنانکه عبادت
 آن خیر الام است و بعضی گفته اند که حج گردانید اهل مدینه که شرف اسلام شرف شده بود و پیش از قدم شریف حضرت مصطفی

صلی الله علیه وسلم پیش از نزول آیت جمعه مردم را گفتند که چون یهود و رومی است که جمیع پیشوایان در روزی برای عبادت و
 همچنین نصاری را در روزی است مانیروزه تعیین کنیم که جمیع شیعیان در آن برای عبادت پس گرد آیند ندیوم عز و بهر پس
 نازل شد بدان قرآن این مضمون حدیثی است که شیخ ابن حجر از ابن سیرین ذکر کرده و وجه تسمیه نیز ذکر کرده که حق تعالی
 خلق کرد آدم را برای عبادت و خلق آدم روز جمعه بود پس عبادت در روزی اولی واسب باشد و از جهت آنکه پروردگار
 پدید آورد سائر ایام چیز نادر که منتفع گردید بدان انسان و در روز جمعه ایجا کرد و ذات انسان را و شکر نعمت وجود که اصل
 نعمت است اهم و هر می است از شکر و نعم خارج از ذات و الله اعلم - و الناس لنا قیمة شیخ - و مردم یعنی یهود و نصاری ما را
 در روز جمعه مبالغه اند - الیهود و عذرا و النصاری بعد غد - یهود و فریسی جمعه که شنبه است و نصاری پس فردا که یکشنبه است و شنبه
 آنجا باعتبار فضل و قبول طاعت است که محروم شدند از آن آن مردم بعضی گفته اند که اینجیست دلالت دارد بر آنکه جمعه اول
 هفت باشد شرعاً و لیکن زبان زو عرف برخلاف آن شده است و دلالت میکند بر آنکه یکشنبه و جمعه چنانکه بنیود نام می کنند
 هفتشنبه را سبت و سیوطی گفته که اگر چه جمعه مسبوق بسبت واحد میباشد ولیکن تصحیح است اجتماع این سه روز بر یک توألی مگر آنکه
 جمعه سابق باشد فافهم متفق علیه فی روایت مسلم - و در روایتی مسلم را از ابی هریره اینچنین آمده که - قال نحن الاخرون الاولون
 یوم القیامة - بجای السابقون الاولون ذکر کرده دیگر این زیادت است که - ونحن اول من یدخل الجنة - و ما اول کسانیم که
 می در آید بهشت را - بیدانیم - جز آنکه ایشان یعنی یهود و نصاری و ادو شده ایشان را کتاب پیش از ما - و ذکر نحوه الی آخره -
 و ذکر در بین روایات مانند آنچه مذکور شد و در حدیث متفق علیه باختلاف در بعضی الفاظ تا آخر آن - و فی آخری له عن عمن حذیفة
 و در روایتی دیگر مسلم را از ابی هریره و از حذیفة بن یحیی آمده - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر الحدیث - گفت
 آنحضرت در آخر حدیثی که مذکور شد - نحن الاخرون من اهل الدنیا و الاولون یوم القیامة لتقضى لهم قبل الخلق آن کسانیم
 که حکم کرده شده است آن کسان را بتقدیم حساب و دخول جنت پیش از خلقان دیگر درین و در روایت معنی سبقت در روز قیامت
 سبقت شده - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه شمس یوم الجمعة - بهترین روزیکه
 بر آمده بروی آفتاب یعنی ظاهر شده بنظر آفتاب یا طلوع کرده آفتاب بر اهل آن روز جمعه است و مقصود از ذکر این
 صفت تعبیر است چه سبج روزی نیست که آفتاب بر آن نفاخته - فی خلق آدم علیه السلام - عین روز پدید آمده شده است آدم
 یعنی تمام شد خلقت وی - و فیما دخل الجنة - و در روز جمعه در آورده شد آدم در بهشت - و فیما خرج منها - و در روز جمعه
 بر آورده شد آدم از آن و در روایات آمده است که آدم صبح جمعه پدید آمد و در وقت پیشین در بهشت و آورده شد
 در وقت دیگر بر آورده شد از آن - و لما تقوم الساعة الانی یوم الجمعة - و بر پانمی شود قیامت مگر در روز جمعه را نشانه
 اولی است که برای صحن و هلاک است یا نشانه ثانیه که بر آنست بعثت و نشور است هر دو در روز جمعه اند چنانکه بیاید - و راه
 مسلم پوشیده نماند که بیان فضیلت روز جمعه به پدید کردن آدم در روزی و در آورده وی در بهشت ظاهر است اما بیرون

آوردن سے ازبخت ازبخت بودن آن سبب وجود انبیاء و اولیاست لکن وی حکمتاً و برکت ہمارا کہ از شمار سیرت و تحسین سیرت آدم و در روز جمعہ کہ سبب وصول بخوار رب العالمین است و لهذا ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام در مقام امتنان از نعم الہی سبحانہ و تعالیٰ فرمودہ و اللہ ہی یختار فی تمجیدہ و تہلیلہ و تہلیلہ فیام ساعتی سبب دخول جنت و تلوہ و اعبدتہی است متقیان را یا مقصود بیان امور عظام است کہ واقع میشوند درین روز و درین حدیث اولی است بفضیلت جمعہ از روز عرفہ و بعض گویند عرفہ افضل است و در فضل ثانی از حدیث اوس بن اوس بیاید کہ جمعہ از جملہ افضل ایام است و برین تقدیر احتمال دارد کہ روز عرفہ افضل باشد از جمعہ یا مساوی یا ادنی و اللہ اعلم۔ و حدیث قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان فی الجمعة ساعۃ لا یوافقہا عبد مسلم لیسالہ فیہا خیرا بدستیکہ در روز جمعہ ساعتی است کہ موافق نیفتد از ربیعہ و در نیاید از راندہ مسلمان در حالتیکہ سوال میکند خدا را در آن ساعت نیکی را و چیزی را کہ حرام و نامرضی نباشد۔ الا اعطاه ایاہ۔ مگر آنکہ بدہد خدای تعالیٰ آن بندہ را آن نیکی را یعنی دعا و رزاق ساعت البیتہ شجاب است۔ متفق علیہ و زاد سلم۔ و زیادہ کردہ است مسلم این عبادت را کہ۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ ہر ساعتی بخیر است۔ و آن ساعت ساعتی سبکہ است یعنی کوتاہ است و در آن نیست۔ و فی روایتی لہما و در روایتی مزخاری و سلم آوردہ است۔ قال۔ گفت۔ ان فی الجمعة لساعۃ لا یوافقہا مسلم قائم لصلی۔ در جمعہ ساعتی است کہ در نیاید از مسلمان کی کہ البیتا وہ است میکند از روز زیادہ و کم میکند و موافقت مینماید بر دعائیس مراد بملوۃ نماز است یا دعا۔ لیسال اللہ خیرا۔ سوال میکند خدا را نیکی را۔ الا اعطاه ایاہ۔ مگر آنکہ میدہد خدا را آن خیر را۔ و عن ابی ہریرۃ یقول با و سکون را بن ابی ہریرۃ۔ قال سمعت ابی یقول سمعت رسول اللہ۔ گفت ابو موسیٰ شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی شان ساعۃ الجمعة ہی ما بین ان یجلس الانام الی ان یقفی الصلوة۔ میگفت آنحضرت در شان ساعۃ الجموعہ کہ آن ساعت میان نشستن امام است بر منبر تا گذاردن نماز ظہر از جلوس نشستن میان دو خطبہ مراد داشته و احتمال دارد کہ نشستن بعد از بر آمدن بر منبر مراد باشد و اللہ اعلم۔ و رواہ سلم۔ بدانکہ اقوال در تعیین این ساعت بسیار است تا قریب بچل میرسد و شرح سفر السعادت آنرا نقل کردیم و راجع ترقوی ترین اقوال و اقوال است بکی میان نشستن خطیب تا گذاردن نماز دوم آخر ساعت از روز و رفع الباری گفتہ کہ ہر قوبے کہ جز این دو قول است یا راجع بکی ازین دو یا ضعیف الاسناد است یا مستند باجمہاد قائل است بے سلع و توفیق و اکثر علماء بر ترجیح قول اخیر اند آما ہم احمد گفت اکثر احادیث درین جانب اند ابن عبد البر گفت ثابت بن اجادین درین باب حدیث عبد اللہ بن سلام است و ترجیح کردہ اند اورا اکثر ائمہ و نقل کردہ شدہ است بران حدیث ابی موسیٰ اگرچہ در صحیح مسلم مذکور است ولیکن در اسناد وی سخن است و این از جملہ آن ساعتی است کہ در بعض احادیث مسلم و تفسیر است گفت بندہ ضعیف عفا اللہ عنہ تحقیق بصحت رسیدہ است از حضرت فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا و علی سائر اہل بیت النبوة کہ وہ می گماشت خادم خود را تا انتظار کند دنگاہانی نماید آخر ساعت از روز جمعہ و خبرکت تا ذکر و دعا کند در وہ و اللہ اعلم و بعض گفتہ اند کہ این ساعت در زمان حضرت ابو صلی اللہ علیہ وسلم پس از ان برداشتہ شد یعنی بر طرف کردہ شد و خالصت وی نقل

وہے نیز از علماء یہود و بود۔ تحدیث مجوسی مع کعب الاحبار۔ پس خبر دوم اور بجایے کہ مرابہ کعب الاحبار واقع شدہ بود
و ما حدیث فی یوم الجمعة۔ و خبر دوم پچھنے کے کہ تحدیث کہ دم کعب الاحبار اور روز جمعہ۔ نقلت کہ قال کعب ذاکسفی
کل سنتہ۔ پس گفتیم مر عبد اللہ بن سلام را کہ گفت کعب آن ساعت جمعہ در ہر سال است۔ قال عبد اللہ بن سلام کذب
کعب۔ و رفع گفت کعب احبار و بن خبر کہ آن ساعت در ہر سال است۔ نقلت کہ ثم قرأ کعب التورۃ فقال بل ہی نے
کل جمعہ پس گفتیم مر عبد اللہ کہ بشیر خواند کعب احبار توریت را پس گفت بلکہ آن ساعت در ہر جمعہ است۔ فقال عبد اللہ
بن سلام صدق کعب۔ پس گفت عبد اللہ بن سلام راست گفت کعب۔ ثم قال عبد اللہ بن سلام قد علمت ایہ ساعتی۔
بتحقیق دانستم ام من یسأل عن حضرت یا قرأت از توریت و ظاہر اول است کہ کدام ساعت است آن ساعت۔ قال ابوہریرہ نقلت
اخر فی بہاد النسخ علی۔ پس گفتیم من بعد اند خبر وہ مرابان ساعت و نخل مکن بر من۔ فقال عبد اللہ بن سلام ہی آخر ساعت
فی یوم الجمعة۔ آن ساعت آخر ساعتی است در روز جمعہ۔ قال ابوہریرہ نقلت کیف تکنون آخر ساعت فی یوم الجمعة وقد قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یصلوا و نما عبد مسلم و یصلی فیہا۔ گفت ابوہریرہ پس گفتیم بعد عبد اللہ بن سلام چگونہ باشد آخر ساعت در روز
جمعہ و حالانکہ تحقیق گفتہ است آنحضرت در نیابد اورا بندہ مسلمان و حالانکہ وہی نماز نیکند و روی نماز خود و در آخر روز
نمی باشد زیرا کہ نماز بعد از نماز دیگر ممنوع و مکروہ است۔ فقال عبد اللہ بن سلام الم یقول رسول اللہ۔ آیا گفتیم است پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم من جلس مجلسا یبصر الصلوۃ فہو فی صلوۃ حتی یصلی۔ کیسکہ بشنید نشستی یا در شش گاہ کہ انتظار سے برو
نماز را پس آنکس در نماز است تا وقتیکہ گنجد نماز را کہ منتظر نشسته بود بر ای وہی۔ قال ابوہریرہ نقلت بلی گفت
ابوہریرہ پس گفتیم من آریے گفتہ است این را آنحضرت۔ قال ابوہریرہ۔ گفت عبد اللہ بن سلام پس انچہ گفتہ است آن
حضرت و ہو یصلی بہا حق معنی است کہ منتظر نماز نشسته است و این در آخر روز می باشد پس اگر درین وقت دعا کند سجا بہ
بعض گفتہ اند کہ مراد بصلوۃ دعا است۔ رواہ مالک و ابو داود و الترمذی و النسائی و روی احمد ابی قولہ صدق کعب و روایت
کر وہ است احمد تا قول وہے صدق کعب قول وہے ثم قال عبد اللہ بن سلام قد علمت تا آخر ذکر کردہ۔ وعن الش قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التمسوا الساعۃ الیہی ترجی فی یوم الجمعة۔ طلب کنید ساعتی را کہ امید داشتہ می شود اجابت
و عاوری در روز جمعہ۔ بعد العصر الی غیبیۃ الشمس۔ بعد از نماز دیگر تا غائب شدن آفتاب و غروب وہی از ظاہر
ایحدیث مفہوم میشود کہ نماز دیگر در آخر روز است نہ چنانکہ ائمہ دیگر میگویند بعد از بلوغ غل شل را کہ ربع ہزار باقی ماند
در حدیث دیگر واقع شدہ است کہ دے آخر ساعت است از روز جمعہ فافہم۔ رواہ الترمذی۔ وعن اوس
بنفح ہمزہ و سکون داو۔ بن اوس۔ صحابی است کہ در دمشق سکونت داشت و ہم در اینجا از عالم رفت۔ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان من فضل ایاکم یوم الجمعة۔ بدرستی کہ فاضلترین روز ہای شمار روز جمعہ است۔ فیہ خلق آدم و فیہ قبض
وہے پیدا کردہ شد آدم و در دے قبض کردہ شد روح وہی۔ و فیہ النوحہ و فیہ الصوفیۃ۔ و درین روز است نوحہ و درین

روز است صفت و صفة معنی هلاک است و اشارت است بقول وی سبحانه (ونفخ فی الصور) من فی السموات ومن فی الارض پس مراد به نفخه که در مقام بلیه این مذکور است نفخه ثانیه باشد که برای اجبا و بیرون آمدن مرده هاست از قبور چنانکه فرمود و نفخ فی الصور فاعلم انهم قیام یظرون و نفخه دیگر است که سبب نزع و انهال و ترس است چنانکه فرمود و یوم نفخ فی الصور فخرج من فی السموات ومن فی الارض و اینمقدمه نفخه صفت است پس و نفخه باشد بعضی قائل بسنه نفخه شده اند و این مشهور و نفخه است بلیه برای اهلک دیگری برای اجبا - فاکثر داعی من الصلوة فیه - و چون روز جمعه روزی فاضل و عظیم الشان است بسیار بگویند بر من از روز و درین روز - فان صلواتکم معروضه علی - زیرا که بدین در روز شماعرض کرده میشود بر من بزدنست مالا که سیاحین چنانکه در حدیث آمده است - قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله کیف توصی صلواتنا علیک و قد است - و چگونه عرض کرده شود و روز ما بر توها لاکه تحقیق استخوان بوسیده شدی تو کنایت است از موت و زوال اوراق - قال یقولون بلیت - این قول را وی است یعنی میگویند صحابه میخواهند بقول خود است بلیت نفخ با و کسر لام و نفخ تا یعنی گفته شدی و بوسیده شدی و تحقیق لفظ از مت و ضبط آن اختلاف بسیار است و آنچه در اکثر نسخ مشکوة ضبط کرده اند و وجه است یکی از مت نفخ نه و کسر را و اسکان میم و فتح تائی مخففه بلفظ معلوم دیگر از مت بضم نه و کسر را و فتح تا بلفظ مجهول یعنی بوسیده گرد آورنده شدی و تفسیر به بلیت موافق وجه اول است مگر آنکه بلیت بلفظ مجهول تا با کون ما خواهد شد - قال ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء - گفت آنحضرت بدرنیکه خدا حرام گرد آورنده است بر زمین نهان پیغمبران را کنایت است از حیات چنانکه صریح و فصل ثالث از حدیث ابی الدرداء بر بیان حیات انبیا متفق علیست هیچکس را از روی خلائی نیست حیات جسمانی و دنیوی حقیقی نه حیات معنوی روحانی چنانکه شنیدار است و در حدیث است که فرمود ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء اشارت است بدان اگر چه درین باب که عرض صلوة و حصول علم و ادراک است حیات روحانی نیز کافی است لیکن مذہب همانست که گفته شد و تحقیق این مسئله در تاریخ مدینه که سمس است بحسب الثواب لی و یار المحبوب ذکر کرده شده است از انجا باید حجت - رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و البیهقی فی الدعوات الکبیر و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیوم الموعود یوم القیامه و یوم المشهور و یوم عرفة و الشاهد یوم الجمعة و در قرآن مجید میفرماید و الیوم الموعود و شاهد مشهود و آنحضرت میفرماید که مراد یوم موعود و روز قیامت است که حق سبحانه و تعالی خبر داده است به آمدن وی و وعده کرده است مومنان را بعد از آمدن وی بختهای بهشت و مراد یوم مشهود و عرفه است زیرا که مومنان حاضر می شوند و از آفاق و حاضری شوند مالا که مشهود و بینه حضور است و مراد شاهد روز جمعه است که حاضر می شود بخلق وی آید و گویا که تمییز روز عرفه مشهود و تمییز روز جمعه بشاهد بخت آن است که خلایق میروند بسوی عرفه و حاضر میشوند در مکانی که نسبت بآن روز دارد و پس وی مشهود باشد و در روز جمعه ایشان بر جای خود اند و یوم حاضری آید بر ایشان پس وی شاهد باشد و تفسیر آن شاهد را بخلق نیز تفسیر میکنند که حاضر می آیند روز قیامت

و مشہور و راجح ہے کہ شاہد کردہ میشود در روزے از عجب آب امور یا مراد بشا بہ پیوست و بشہود است خصوصاً او عموماً یا شاہد این است
است و مشہود اہم دیگر یا خالق و خلق یا عکس زیرا کہ خالق مطلع است بر احوال مخلوقات و مخلوقات شاہد اند بر وجود وی
و صفات دے یا یوم عرفہ و حجاج یا روز جمعہ و اہل آن یا ہر موم و اہل دے کہ انی تفسیر البیضاوی و ظاہر آن است
کہ این تاویلات از محتملات لفظ اند کہ ممکن است حل آن بر آن و تفسیر بان است کہ مسند است بان حضرت صلی اللہ علیہ
و سلم اگر صحیح باشد اسناد آن و الد علم و ما طلعت الشمس و لا غربت علی یوم فضل منہ۔ و طلوع نکرد آفتاب و نہ غروب کرد در روز
کہ فاضل تر از روز جمعہ باشد۔ فیہ ساعتہ لا یوافقہا عبد مومن بدعو اللہ بخیر الا استجاب اللہ لہ۔ درین روز ساعتہ
است کہ موافق نیفتد و درینا بد آن ساعت را بندہ کہ دعا کند یا مخرجہ اگر آنکہ قبول کند خدای تعالیٰ دعا ی اورا۔ و لا
یستغنی من شئ الا اعافہ۔ و پناہ بخوبی از چیزے از شر مگر آنکہ پناہ دہد خدای تعالیٰ و نگاہ دارد اورا از ان شر۔
رواہ احمد و الترمذی و قال۔ گفت ترمذی۔ ہذا حدیث عریب لا یثبت الا من حدیث موسیٰ بن عبیدہ۔ شناختہ نمیشود
این حدیث مگر از حدیث موسیٰ بن عبیدہ بضم عین و فتح با۔ و بہو الضیف۔ و ابن موسیٰ بن عبیدہ ضعیف گردانیدہ میشود
و نسبت بضعف کردہ می شود اورا و حدیث اورا اما تحقیق آن است کہ در دے اختلاف است نسائی و غیرہ گفتہ اند کہ وی
ضعیف است و ابن سعد گفتہ است کہ دے ثقہ است اما حدیث او حجت نیست بحت بعضی از رواۃ وی و حدیث اورا
ترمذی و ابن ماجہ روایت کردہ اند و قات وی ترمذی و ابن خنیم و ماتہ و گفتہ اند کہ از قیر دے بوی مشکب و غیرہ فلاح
بود و در ربذہ کہ بلد وی بود در ان وقت اصلاً مشکب و غیرہ بود

الفصل الثالث عشر عن ابی لیاثہ بضم لام و تحقیف باے موحده اولی نام اور قاضی بکسر را۔ بن عبد المنذر۔
صحابی مشہور است احوال او در آخر ذکر اہل بدر یا رہ ذکر کنیم انشاء اللہ تعالیٰ۔ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان یوم
الحجۃ سید الايام و اعظمها عند اللہ۔ بدستیکہ روز جمعہ بہتر روز ہا و بزرگ تر انہا است نزد خدا۔ و بہو عظم عند اللہ من یوم الاشی
و یوم الفطر و روز جمعہ بزرگ تر است نزد خدا از روز عید قربان و عید رمضان انچہ حدیث صریح است و فضیلت یوم الحجۃ بہر
ایام لیکن تصریح بیوم عرفہ نکرد گو یا ذکر یوم اضحیٰ مضمین ذکر اوست یا یوم اضحیٰ را افضل از عرفہ داریم و الد علم فیہ خمس
خلال۔ در روز جمعہ پنج خصلت است۔ خلق اللہ فیہ آدم و اہبط اللہ فیہ آدم الی الارض و فیہ توفی اللہ آدم۔ در روز جمعہ پیدا کرد
خدا آدم را و فرودانگند در وی آدم را و در وی بمیرانید خدا آدم را۔ و فیہ ساعتہ لا یسأل العبد فیہا شیئاً الا اعطاه۔ در روز
جمعہ ساعتی است کہ نطلب بندہ در ان ساعت چیزے را اگر آنکہ بدہد اورا۔ مالم یسأل حراماً۔ مادام کہ نطلب چیزی را کہ حرام
است و نامرضی حق است۔ و فیہ تقوم الساعۃ۔ و در روز جمعہ برپائی شود قیامت۔ مامن ملک مقرب نیست پیچ فرشتہ
نزدیک گردانیدہ شدہ بجانب حق۔ و لا سار ولا راض۔ و نیست پیچ آسمانی و نیست زمینی۔ و لا یریح ولا جبال ولا بحر۔ و نہ یا و ہا
و نہ کوہ یا و نہ یا۔ الا ہو خلق من یوم الحجۃ۔ مگر آنکہ آن ترسندہ است از روز جمعہ یعنی از ناگمان برپا شدن قیامت درین

لا اله الا الله في علم الله

معلوم می شود که با وجود ریاد کوه و زمین و آسمان همه را علم بوجود و قیامت و آمدن وی در روز جمعه داده اند و هم
از زمینیت خاک و آب و باد و آتش بنده اند و باطن و تومرود باطن زنده اند و راه این ماجر و روی احمد بن سعد
دایت کرد و خدیش را از ابی بنابه ابن ماجه در روایت کرده است احمد از سعد بن مسافر بنجین که - ان رجلا من
بنی - که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فقال اخبرنا عن يوم الجمعة ما ذاقه من الخير پس گفت آن مرد فرموده
بعده که چه چیز است در وی از خیر و خوبی - قال فی خمس خلال و سابق الی آخر الحدیث - گفت آنحضرت در سه پنج
ست در آن کلام را تا آخر حدیث که مذکور شد - وعن ابی هریره قال قال النبی صلی الله علیه و سلم لای شیء یوم الجمعة
هر چه گفته شد مرا آنحضرت را که از چه چیز و چه جهت نامیده شد روز جمعه - قال لان فیها طبع طینة اسیک آدم گفت
آنحضرت از جهت این نامیده شد جمعه که در وی ساخته شد گل پدر تو که آدم است و برشت وی یعنی خلقت وی و گفته اند
که مرا طبع طینت آدم است کردن وی را در گردانیدن وی بر صورت مخصوصه مبدعه و فیها الصلوة و البقیة - و در روز جمعه
هلاک شدن و مردن جانور است و پنجمین ایشان بعد از مردن ازینجا معلوم میشود که مرا دفعه که در حدیث اوس با صفت مذکور
شد طبع و احیاست - و فیها البطش و در روز جمعه است بطش و گفته اند که مراد بان روز قیامت است چنانکه فرمود زیوطش
الصلوة الکبری (و ذکر این بعد از صفت و بقیه برای تاکید است و بطش بمعنی اخذ قوی شدید و اگر مراد بان اخذ و بطش آینه
تعالی مریدگان را بعد از طبع و شمر مراد و در در نباشد و بعض گفته اند که مراد اخذ و بطش مشرکان مکه است روزی که آن نیز در روز
جمعه بود - و فی آخر ثلث ساعات منها ساعة و در آخر سه ساعت از ساعات جمعه ساعتی است که - من دعی الله فیها عجیب که سیکه
و عا که خدا تعالی را در آن ساعت قبول کرده می شود دعا برای او پس چون این امور عظام درین روز جمع شده از جمعه
خوانند - رده احمد - وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اکثر الصلوة علی یوم الجمعة بسیار
گویند در روز برین روز جمعه فانه مشهور و مشهوره الملائکة - زیرا که بدستیکه روز جمعه حاضر کرده شده است حاضر می شوند و را
فرشتگان بر حمت و برکت - و ان احد الم یصل علی الاعرضت علی صلوة - و بدستیکه پنج سیکه درود نمی فرستد برین مگر آنکه
عرض کرده می شود و ظاهر گردانیده می شود برین درود آنکس همیشه پس درین روز جمعه که افضل و اشرف ایام است بطریق
اولی و احتمال دارد که در روز جمعه عرض اجب لازم باشد و در وجه کمال بود و این مخصوص همین روز باشد و الله اعلم - سینه
یفرغ منها - تا آنکه فارغ شود از صلوة یعنی تا آن زمان که درود میفرستد و چند آنکه میفرستد عرض میکنند ناخود ازان فارغ شود
و ترک کند - قال - گفت ابوالدرداء - قلت و بعد الموت - گفت بطریق استفهام و استبعاد پس از موت عرض میکنند - قال گفت
آنحضرت - ان الله تعالی جرم علی الارض ان تاكل اجساد الانبیاء - بدستیکه خدا تعالی حرام گردانیده است بر زمین خوردن
و می تهناس پیغمبران را - یعنی اندر خی بر روق - پس پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات و بناوی تا آنکه روزی داده می شود
روزی می این همه کلام آنحضرت یا قول ابی الدرداء است بعد از روایت حدیث برای تاکید اثبات حقیقت حیات و

برای ترغیب صلوٰۃ بر آن حضرت واکثر آن - رواہ احمد - وعن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ما من مسلم يموت يوم الجمعة او ليلة الجمعة - شك راوی است یا برای تنویع است و این اظہرست میفرماید نیست هیچ مسلمان کی کہ
 بمیرد در روز جمعہ یا شب جمعہ - الاوتاه اند فتنۃ القبر - مگر آنکہ نگاہ دارد و از اجزای نعمائے از عذاب قبر - رواہ احمد و الترمذی
 و قال نہ احدیث غریب و لیس سادۃ متصل - و این استاد حدیث را بیسوطی در جمع الجوامع از احمد و بیہقی از شیرازے در
 القاب از ابن عمر از ابی نعیم در حلیہ از جابر آورده باین لفظ کیسکہ بمیرد در روز جمعہ خلاص کردہ می شود از عذاب قبر و بیاورد در
 قیامت و حال آنکہ بدست مہر شہیدان - وعن ابن عباس انه قرأ - روایت است از ابن عباس کہ دے خواند
 این آیت را - الیوم اکملت لکم دینکم و لیس الا یہ - کہ در روز عرفہ در حجۃ الوداع نازل شد کہ امر در کامل گردانیدم و بن شمارا و تمام
 کردم بر شما نعمت خود را و واضحی شد برای شما دین اسلام را این آیت را ابن عباس خواند - و عندہ یهودی - و نزد ابن عباس
 یهودی بود - فقال لو نزلت نہ الا یہ علینا لا اتخذناہ عیداً - پس گفت یهودی اگر فرود می آمد این آیت بر ما ہر آئینہ دیگر غیرتم
 نزول این آیت و آن روز را کہ فرود می آمد روز عید از جهت غایت سرور و شکرانہ این نعمت یعنی عجب کہ شما عید نکر فتنہ لید
 آن را - فقال بن عباس فانما نزلت فی یوم عیدین - پس گفت ابن عباس گرفتہ ایم ما آن را عید زیرا کہ این آیت فرود
 آمدہ است در روز و عید یعنی در روزیکہ فرود می دو عید است - فی یوم جمعہ و یوم عرفة - در روز جمعہ و در روز عرفہ زیرا کہ حجۃ
 الوداع در روز جمعہ بود پس یک عید چہ باشد و عید گرفتہ ایم یا مراد آن است کہ بگرفتیم عید حاجت نمازیم بے آنگاہ بگویم در
 روز عید بود کہ جمعہ و عرفہ ہست فافتم رواہ الترمذی و قال نہ احدیث حسن غریب - وعن الش قال کان رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم اذا دخل رجب قال - بود آنحضرت چون می در آمدہ رجب می گفت - اللہم بارک لنا فی رجب و شعبان و بلنا و فضلا
 خدا و ثلثا فزونی و ہمارا و زخیر در حجت و در ماہ رجب و شعبان و برسان مارا بر مسلمان - قال - گفت الش - و کان یقول
 لیلة الجمعة لیلة اغفر لکم ذنوبکم یوم الجمعة یوم الہجر - و بود آنحضرت کہ میگفت شب جمعہ شبی است سفید و روزی است سفید و روز
 روشن و از امام احمد منقول است کہ گفت شب جمعہ فاضل تر است از شب قدر کہ در دے خلوق آنحضرت در رحم آمدہ در آمدہ
 و موجب چندین خیرات و برکات در دنیا و آخرت کہ از حدیث و خبر خارج است گشتہ - رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

باب وجوبہا

جمعہ فریضہ حکمہ است بہ کتاب و سنت و اجماع کا فریضہ منکر و می و مراد بیک در قول حق سبحانہ فاسعوا الی ذکر اللہ صلوٰۃ جمعہ است
 یا خطبہ وی و وجوب خطبہ مستلزم وجوب جمعہ است کہ اقاوالو اند کہ در تقابیر آنست کہ مراد خطبہ و صلوٰۃ ہر دو است چہ ذکر ہر دو را
 شامل ست ہر دو صادق و جمعہ خلف نہرست و آنحضرت چون مصعب بن عمیر را بدینہ فرستاد حکم فرمود کہ اذما لست لکم فی فضل الاناس لجمعہ
 الفصل الاول - عن ابن عمر و ابی ہریرۃ انہما قالایہما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی اعدائکم
 روایت است از ابن عمر و ابی ہریرۃ کہ ایشان می گفتند شنیدیم ما آن حضرت را کہ می گفت بر چو بہائے منہر خود

یعنی بر منبر خود و تعبیر باین عبارت ظاهر بجهت آن است که در اول ساختن محلی شناختن ایشان منبر را و متعارف نبود در
ایشان جز چوبی چند بر هم نهاده و ترکیب داده یا تصریح بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ و خشت لیکن بنین التوام عن دوهم
الجمعات - باید که البته باز آیند کرده های مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعه ها را و عادت گرفتن ترک آنها اندک بلفظ صحیح آورده
و اکثر آن ترک سبب جمعه است چنانکه در احادیث بیاید از عثمان بن عفان رضی الله عنه یا تحقیق هر یک خداوند تعالی بر دلهای ایشان
شرم یکون من غافلین - بعد از آن هر آینه می باشد ایشان از غافلان و معذور در ایشان میشود و محکوم بدان دوام باین یعنی
ازین دو امر البته ثابت و موقع است یا باز آمدن از ترک جمعه یا مهر کردن بر دلهای اگر باز آیند مهر کرده نمیشود و اگر باز نیایند مهر کرده
میشود بر دلهای ایشان و مهر کردن بر دل کنایت است از نهایت غفلت و انسداد باینکه قبول و عظمت نصیحت رسوله اسلام
الفصل الثانی - عن ابی الجعد بن جهم و سکون حین مهله - الضمیر - بضم ضا و مجله و فتح میم و سکون یا این
چنین است در نسخ مشکوٰۃ و صواب خبری است بفتح ضا و سکون میم نسبت بضمه بن بکره بن عبد مناة که صحبه کذا فی جات
الاصول - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ترک ثلاث جمع تها و نابها - کیسه ترک کند سه جمعه را از جهت آسان و یک
و خود و حقیر پنداشتن آن را و ظاهر امر او بتها و ن اینجا محاسن و عدم جد و ادای دوست نه امانت و استخفاف چه آن که است
بیشک و مراد اینجا بیان بودن اوست بصفت عظیم که مفتی بطبع و درین و کفر است - طبع الله علی قلوبهم - مهر کند خدای تعالی
بر دل و سه و در روایت زرین آمده که برخی الله تعالی منه بیزاری شود خدا بخواسته از وی و از ابن عباس آمده که هر
ترک کند جمعه یا بیاینی پس تحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی
و رواه مالک بن صفوان بن سلیم - بضم سین صحابی مشهور است - و احمد بن ابی قتاده - که تابعی جلیل القدر است از اهل مدینه
مشهور است بعبادت از خیار بنندگان صلح امام و مقتدای کیسه استغفار کرده شود بزرگ و می گویند که در جبهه و پیشانی وی سوراخ
افتاده بود از کثرت سجود و قانع بود و قبول نمی کرد جائزه سلطان را و گویند که وی سوگند خورده بود که تا چهل سال پیلو بر زمین
نهد چون سی سال گذشت بیمار شد و بجا است نسخ رسید و متشرش گفت که اسی پدر پیلو بر زمین بنه که وقت نازک است نهادیم
نشسته جان داد و میگوند قائل بود بقدر و الله اعلم - و عن سمره بن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من
ترک الجمعة من غیر عذر فلیتصدق بدینار فان لم يجد فب نصف و بیار - کیسه ترک کند جمعه را یعنی اگر کفالت نظر از ان بی عذر از آن
اعذار که ساقط میگردد و بدان فرضیت جبهه بیاید که تصدق کند بیک و بیار پس اگر نیابد و بیار و درست تصدق کند بنصف دینار
رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه - اگر گفته شود که این علامت عدم فرضیت جمعه است زیرا که فرض مکفر نمی گردد و تصدق جبهه بزرگ
آنکه جبهه فرض است اما اصل فرض ظهر است لیکن ما موردیم باسقاط وی از ذمه با دای جمعه بر تقدیر اجتماع شر الطاهره درین باب
و اگر کفالت نظر از جمعه حرام است و تصدق کفالت از کتاب باین فعل حرام است و تقصیر در ادای آن باینکه با وجود ادای فرض
فی الجمله نائم - و عن عبد الله بن عمرو بن النبی صلی الله علیه و سلم قال الجمعة علی من سمع النداء - جمعه فرض است بر کیسه

نیشود بانگ نماز جمعه را یعنی سنی بسوی جمعه واجب است در وقت سماع ندا و احتمالات دارند که مراد بند اذان اول است یا اذان خطبه مختار اول است و بعض گویند ثانی زیرا که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین اذان بود و فصل این کلام در باب خطبه و صلوة بیاید - رواه ابو داود - و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال الجمعة علی من اداها اللیل الی اهل جمعة فرض است بر کسیکه جائز و در راجع گرداند از شب بسوی ایلخانه و می یعنی جمعه واجب است بر کسیکه باشد میان وطن او و میان جایی که گزارده میشود و جمعه این قدر سافت که بعد از ادای جمعه بطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد و می تواند باز آمد و شب در خانه خود کرد و این را مسافت عبودی میگویند برخلاف مسافت قصر که بوی مسافری گردد و طبی گفته که باید بن قائل است امام ابو حنیفه و اصحاب وی بشرط آنکه وطن وی داخل دیوان مصر می بود که گزارده می شود و در وی جمعه و اگر وطن او در دیوان دیگر باشد غیر دیوان آن مصر واجب نگردد آمدن - رواه الترمذی و قال هذا حدیث اسناد ضعیف - و گفته است ترمذی که این حدیثی است که اسناد وی ضعیف است - و عن طارق بن شهاب - احسب کونی است دریافت جا هلیت و دید آنحضرت را و شنید از وی صلی الله علیه و سلم گویا دروغ را کرد و در خلافت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما می و سه یاسی و چهار غزوه و سه پیر روایت دارد از حضرت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما استثنای نین و ثمانین و قیل ثلث و ثمانین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الحجة حق واجب علی کل مسلم فی جماعة - جمعه حق واجب است بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت نماز جمعه فرض است و جمعه بی جماعت درست نیست - الا علی الیته - مگر بر چهار کرده واجب نیست - بعد ملوک - یکی بنده که در ملک کسی است و در تصرف دیگری باین علت فرضیت جمعه را از وی ساقط گردانیدند - او امرأة - دوم زن بخت حتی زوج و وجود نماز اگر چه زنان در زمان آن حضرت برای نماز جماعت می آمدند لیکن فرضیت جمعه از ایشان ساقط گرداند از جهت کثرت از دحام مردم - اوصی - سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بروی - او ریح - چهارم بیمار از جهت ضعف و ناتوانی و دروغ ضرر و مسافرو اعمی و اعرج نیز جمعه فرض نیست چنانکه در احادیث دیگر واقعه است ظاهر اسقاط فرضیت از این طوائف بتدریج و ترتیب آنست که رواه ابو داود و توشیح الشرح لفظ الصلح عن رجل من بنی داکل - روایت کرد این حدیث را با لفظ مذکور و نیز ابو داود و در شرح السنة بلفظی دیگر که در مصباح بیان لفظ مذکور است از مردی از بنی اهل که بنحو جن نام دارد ذکر کرده

الفصل الثالث - عن ابن مسعود و ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لقوم یخلفون عن الجمعة - روایت است از عبد الله بن مسعود که آن حضرت گفت مگر دین را که پس بپایانند از نماز جمعه و حاضر نیشوند از - لقد سمعت ان امیر جمالی صلی بالناس - هر آنیکه تحقیق قصد کردم من که بفرمایم مردی را که بگذارد نماز جمعه را بمردم و امامت کند ایشانرا - ثم اخرج علی رجال یتخلفون عن الجمعة بیدتم - پیشتر من باین کار مشغول شوم که بسوزم بر سر مردانی که حاضر نیشوند جمعه را خانه های ایشانرا مثل این حدیث در شان متخلفین از نماز عشاء نیز در بابش گذشت و اخرج بتخلف و تخلف از تحریف و اخرج هر دو روایت است رواه مسلم - درین حدیث دلیل است بر آنکه امام را میرسد که اگر هم ضرورتی باشد یکی را خلیفه سازد و خود بآن مشغول

گرد و چنانچه در حج و رسال اول نیت آن کردند - و عن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من ترک الحجۃ من غیر ضرورة کتب من انفا - کیسکه ترک کند نماز جمعه را بی ضرورت نوشته شود از جمله منافقان و داشته شود در حکم ایشان - فی کتاب لایحی ولا یمیدل - نوشته میشود در کتابی که سوده نمیشود و تغییر داده نمی شود یعنی حکم بفاق دی همیشه ثابت و دائم است تا جزای آن دهم یا بیا مردوی بجانم - و فی بعض الروایات ثلاثا و اربعه یعنی کیسکه ترک کند جمعه را سه مرتبه - رواه الشافعی - و عن جابر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من کان یومن بالحد و الیوم الاخر فعليه الجمعة یوم الجمعة - کیسکه ایمان دارد و بخدا و روز آخر از روزهای دنیا که مراد بدان روز قیامت است پس فرض است بروی نماز جمعه در روز جمعه یا بروی باو که لازم گیرد در روز جمعه و ترک نکند آن را - الامر یض او مسافر او امرأة او صبی او مملوک من اتغنی بلبه او تجارة استغنی العبد عنه - پس کیسکه بی نیاز شود از نماز جمعه و عبادت مولی تعالی بیبازی کردن و بازگانی کردن بی نیاز میگردد و از وی خدای تعالی و غنائت نمیکند و میخواند اهدا و اذنا - و اللہ غنی حمید - و خدا تعالی بی نیاز است از بندگان و طاعت ایشان و باز نمی گردد بکس و سوسه از ان و ثنا گوینده است و تعالی مرگه را که بندگان کند و شکری گوید او را - رواه لادار سقطنه

باب التطیف والتکبیر

تثانیست پاکیزگی و تطیف پاک کردن و مراد اینجا پاک کردن بدن است بغسل و قص شارب یعنی بریدن سبیل و قلم اظفار یعنی چیدن ناخن و حلق عانة یعنی ستردن موی زهار و وقف البطن یعنی برکندن موی بطن و پاک کردن جامه ها و بکار بردن بوسه خوش و مانند آن که این همه بر روز جمعه سنت است و تفصیل آن در اول کتاب در بیان فطرت گذشت و تکیه بر تقدیم بابرکات در اصل یعنی وقت با مداد آمدن و یعنی ثباتن بسوی چیزی و آمدن بوی در اول وقت و می هر وقت که باشد چه با مداد و چه جز آن نیز آید و مراد اینجا این معنی است که در اول وقت نماز جمعه برسد از سهل بن سعد رضی اللہ عنه منقول است که میگفت طعام چاشت نمیخوریم ما و قیلوله نمیکردیم مگر بعد از نماز جمعه گزاردن از جهت ترس فوت شدن تکیه بر جمعه و اول هر چیز را با کوره گویند چنانکه نوباده را با کوره گویند و در حدیث نسبت تکیه بر نماز مغرب و هر نماز آمده پس حقیقت تکیه بر جمعه باد و مسامحت است بحضور در اول وقت و این را مراتب متفاوت است چنانکه در حدیث بیاید و اگر در اول نماز بیاید اصل و افضل خواهد بود چنانکه امام غزالی در احیای بعضی سلف نقل کرده که ایشان وقت با مدامی آمدند آن نه از جهت آن است که تکیه بر معنی با مداد حمل کرده اند بلکه مقصود مبادرت و مسامحت است و ایشان مبالغه در ان می نمودند و در وقت با مدامی آمدند فافهم و حادث و مسجد شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم الا ان آن است که می آیند و احراز نکنند شریف نمیکند و سبابة های گسترانند و میر و ند و نمی نشینند و بعضی علما درین فعل تکلم کرده اند و گفته اند که این تنگ گردانیدن جای است بر مردم نعم اگر نمیشیند و به فکر مشغول شوند ثواب الا محرومان مکان که مستلزم تقصیر است بیکس است

الفصل الاول - عن سلمان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یغسل رجل یوم الجمعة - غسل نکرد

مروی در جمعه برای نماز جمعه و تظلم استقل من طهر - و مبالغة نکند در پاکي آنقدر که تواند از پاکي بی آنکه بر وجه و سواس و اسراف برسد - و نیز من - بنشدید و ال - من دهنه - و بر وزن بالدار و رغن خود یعنی از آنچه پیشتر گرد و در خانه بی تکلف و دهن بفتح و ال سکون ما و ال بنشدید و ال طلاق کردن و رغن بر خود و درین اشارت است آنکه باید که خانه از رغن و طیب خالی نباشد بلکه آستین است استعمال آن برای جمعه و جز آن از مجالس مجامع خیر - او من من طیب بیدیه - و اگر رغن نیا بد بسیار از بوی خوش هر چه در خانه وی باشد یا کلمه او یعنی دوست یا شکر را وی است و مراد بر رغن خوشبو داشته اند و نزد امام ابوحنیفه رغن نکند و اصل طیب است حتی که جائز نیست مس آن محرم را - ثم بخرج - بعد از آن بیرون آید بسوی مسجد - فلا یفرق بین این - و چون در بایه در مسجد پس جدائی نیکنند میان دو کس که بهم نشسته باشند بی آنکه در میان ایشان جای باشد و اندک باشند یا مرد و زن یکجا مردن در گذشتن از اینجا و رفتن به بالاست بلکه هر جا که برسد و خالی بنشیند و اگر بی تفریق و تخطی بالا رفتن و در جیف اول و نزدیک بآن نشستن میسر گردد بهتر است و در حقیقت این اشارت است بتبکیه و بر آمدن در اول وقت تا تفریق واجب نیست - ثم یصلی ما کتب له - پیشتر نماز بگذارد آنچه تقدیر کرده شده است برای وی از لوافل و بعض این را بر سنت جمعه حمل کرده اند و علما را در سنت قبل از جمعه سخن است و قوسه آزماس کرده اند گفته که هر که آن را ثابت کرده است بقیاس بر نظر ثابت کرده است و سنت بقیاس ثابت میگردود و در باب این اشارتی بآن گذشت و ما در شرح سفر السعادت آنرا اثبات کرده و اطلاق کلام در وی نموده ایم و عبارت اینجاست نوع اشارتی بقول آن قوم دارد چه در اغلب این عبارت در تطوع از غیر رواست استعمال کنند چنانکه در حدیث بال و اول باب التطوع گذشت - ثم یصیت اذا حکم الامام - پیشتر خاموش نشیند و گوش دارد و قیاساً کلام کند امام یعنی خطبه خواند و رعیت یعنی یا از انصاف یعنی سکوت یا استماع و فتح یا نیز جائز است و انصاف در وقت خطبه واجب است نزد ما و اکثر علما و تفصیل آن در شرح حدیث و دیگر بایم - الا غفر له ما بینه و بین الجمعه الاخری - این کار را هیچ نکند مگر آنکه آمرزیده شود مراد از آن که میان او است و میان جمعه دیگر که گذشت چنانکه احادیث دیگر بر آن دلالت دارد - رواه البخاری - و من ابی هر سیرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من غتسل ثم اتی الجمعه فغسل ما قبله ثم انصت حتی ینزل خطبه ثم یصلی معه - هر که غسل کند پیشتر بیاید جمعه را پس بگذارد نازی که تقدیر کرده شده است برای او پیشتر انصاف کند تا آنکه فارغ گردد و امام از خطبه خود پیشتر نماز جمعه بگذارد با امام - غفر له ما بینه و بین الجمعه الاخری - آمرزیده شود برای او چیزیکه میان او و میان جمعه دیگر است از گناهان - و فضل ثلثه ایام - یا زیادت سه روز دیگر و این زیادتی بحجت آنست که هر سه بدیه مانند است و از جمعه تا جمعه هفت روز است سه و دیگر که می افزایند و می شود و فضل برفع و نصب هر دو روایت است - رواه مسلم - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء - کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را - ثم اتی الجمعه فاستمع وانصت - پیشتر بیاید جمعه را پس بشنود و خاموش نشیند - غفر له ما بینه و بین الجمعه و زیاده ثلثه ایام - آمرزیده شود آنچه گذشته میان او و میان جمعه و زیاده سه روز - و من یصلی فقد نسی - و کسیکه مسان کند و بسایه نگرید را پس تحقیق نکند و لغو سخن لایق و کلام باطل کردن و کلام در وقت خطبه یعنی است و صحیح

در حکم لغو داشت بجهت شافل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شافل است از آن و مراد پس حصی باز می گردنت بدان
بعثت یا بر او رجوع کردن آنهاست بر زمین بی ضرورت تا سجده کند بر آن و بعضی گفته اند مراد گردانیدن سنگینه یا شمار کردن
تسبیح است بدان این تسبیح است نبی از تکلم و خطبه رواه سلم - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا كان يوم الجمعة وقفت
الملائكة علی باب المسجد یكتبون الاول فالاول - چون میباشند در جمعی ایستند فرشتگان بر در مسجد جمعی نویسنده نام هر که پیشتر می آید
پیرتیب - و مثل الهمز کشل لازمی میدی بدنه - و قصد و حال همچو حال کسی است که میفرستد شتری را بلکه برای قربانی که از همه قابل
تر است مجرب تر می بیند یا و کسریم میشود آنکه نیر و زور گرما می سخت یعنی در اول وقت دی بر آئیده است و بدنه بفتحات نام آنچه
میفرستند بلکه رجوع دی بدان بختین - ثم کالذی میدی بقرة - پیرتیب حال آنکس که پس از وی می آید همچو حال کسی است که میفرستد گاوی
را و بدنه نزد جاحه از علما و شافعی از ایشان است نام شتر است و این حدیث مؤید آنست که بقرة مقابل بدنه ذکر کرده و نزد جاحه
لغت و بعضی از فقهاء ابو حنیفه از ایشان است شامل شتر را گا و را جوهری گفته که بدنه نام ناقه یا بقرة ایست که زوج کرده
میشود و بگوید بجهت آن می گویند که فسر می سازند و تن دارد میشود و مراد در حدیث شتر است بقرة مقابل بقرة - ثم کیشاء
بعد از آن هر که پس از آن می آید حال آنچو کسی است که میفرستد تحفقا را یعنی شاة را و ذکر گشت بجهت آن باشد که وی افضل
است از انعام شاة - ثم و جاحه - پیرتیب آنکه تصدق میکند ماکیان را و و جاحه یعنی و آن کسر آن و بعضی بقرة نیز گویند و فتح افصح است -
ثم بقرة - پیرتیب آنکه تصدق میکند بعقیرا - فاذا خرج الامام - پس چون بیرون می آید امام برای خطبه طود و صغیر و یقول الذکر
می بخیزد فرشتگان نامه خود را که مردم را نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه او در روایتی مسلم فاذا جلس الامام
چون می نشیند امام بر منبر ناگاه ای طی نزد خروج است و انتهای او نزد جلوس و درین مقام سخن از روی سوال و جواب
بسیار است در شرح ذکر کرده شده است متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة
والامام یطلب نقد الموت و قتیله بکونی تو میار خود را که با تو نشسته است روز جمعه خاموش باش سخن کن حال آنکه امام خطبه بخواند
پس تحقیق تو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه و این نیز که بدیگری امر کند و خود نکند شناعتی دارد که داخل لم یقولون ما لا یقولون
است و از اینجا معلوم میشود که حکم منوع است اگر چه بطریق امر و منفی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافی است
و حکم عبت است متفق علیه - و از اینجا معلوم میشود که انصات واجب است تفصیل کلام درین مقام آنست که انصات خوب
است و اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشان است و نزد بعضی مستحب است و امام شافعی از ایشان است و در مواهب لدیه گفته که رجوع
را درین کلمه و قول است و چنین از امام احمد و قول آمده و این عبد البر نقل کرده اجماع بر وجوب انصات مگر از قلیله از تابعین و
این قول غریب است انتهی و ترمذی گفته کرده پنداشته اند اهل علم کلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در و سلام و تمییز است
خاطن بعضی مکرر است اند و بعضی متروک اند و در آن نبی و مذہب ما آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلاه و کلام
هر دو حرام است و اگر کسی نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع کند نماز را بر سر و رکعت و نزد صاحبیه باک نیست بکلام بعد از خروج

امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از آنکه تکبیر احرام ببرد زیرا که کراهت از جهت منع استعمال بوده و نیست محل حرمت استعمال درین دو وقت در نزدی حدیثی آورده در تکبیر بعد از نزول امام بخلاف صلوٰۃ که او را امتداد است و شاید کسی نگوید قطع و می تواند شروع در خطبه و امام ابو حنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی است که وارد شده است در شان هر دو کلام نیز گاهی میسر نیگردد قطع و می بکلم طبیعت و امام مالک در موطا روایت کرده است اذ اخرج الامام فخلصه و لا کلام و اتوال صحابه نیز برینست قول صحابی جرت است نزو ما و واجب است تقلید آن و گفته اند که مراد نماز نفل است و تقنای فائمه مکره نیست و اختلاف کرده اند در کسیکه و نوشته است چنانکه خطبه پیش از نماز واجب سکوت است و بعض گفته اند احسن آنست که مشغول گردد بکروسیج و تبلیس و حرام است اکل و شرب و کتابت و مکره است تثبیت عاقل و در سلام و در روزه از ابی یوسف مکره نبود زیرا که اینها فرض اند جواب میگویند که اینها فرض اند در هر وقت مگر نزو و سلم خطبه از جهت عدم آن در آنها و در روزه نفس خود برتر است تا شغل از سماع خطبه نگردد و هو الصواب و همچنین در روزه عطسه و در منکر با شارت چشم و دست مکره نیست و هو الصحیح و در نظر بکتاب و اصلاح آن بقلم روایتی آمده است از ابی یوسف که اذ قال الشیخ ابن الهمام و کلام ذکره المسجد و آخر باب خطبه بیاید انشاء الله تعالی - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یمن احدکم ان یخاف ان یجمع ثم ینحی الف الی مقعد فیتعد فیه - باید که بر بنی خیز اندیکه از شمار برادر خود در روز جمعه نیز تعد کند و بیاید بسوی پشتگاه و بیاید بشنیدن و روزه - و لکن یقول امحو - و لکن بگوید کشته جان را چنانچه در قرآن مجید امر بدان واقع است - رده ام

الفصل الثانی - عن ابی سعید و ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل یوم جمعه کسکبه غسل کدر و جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة و مراد بآن نزد اکثر آنست که غسل کند غسلی کامل و جمع جمیع ارکان و شراط و شستن و آداب چنانکه برای جنابت غسل میکند و بعض گفته اند که این اشارت است باستحباب جلع و رین روز از برای تخلیه باطن و تسکین نفس از خواطر و ریه و سد باب نظر حرام و مؤید اینست روایت غسل تبشیر در حدیث آینده - و لبس من احسن ثیاب - و پوشیدن از نیک ترین جامه های خود و ظاهر آنست که مراغش تر و آراسته تر و دوست تر و زود می بعد از آنکه باشد و نباشد و بعض گویند در ادجامه سفید است که محبوب ترین جامه با بود تر و رسول خدا صلی الله علیه وسلم - و من طیب النکان عذمه - و مساس کند از بوی خوش اگر باشد زود - ثم اتی الجمعه فلم یخط اعناق الناس - پیتر باید جمعه را پس بگذرد و اگر کسی مروت را و پایمال نکند آن را - ثم صله ما کتب الله له - پیتر نماز بگذارد آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدا یتعالی برای وی از نماز نفل و سنت - ثم انصت اذ اخرج الامام حتی یفرج من صلوٰۃ - پیتر خاموش شود و گوش دارد و قیامه ببرد که امام دست برای خطبه تا آنکه فایح شود از نماز خود - کانت کفارة لما بینها و بین الجمعه التي قبلها - باشند این اعمال پوشیده مگر تا آنکه میان این جمعه اند و میان جمعه که پیش ازین جمعه بود - رواد ابو داود - وعن اوس بن اوس صحابی ثقیفی است نزول کرد شام را و در روی روایت کرد از آنحضرت و فضل جمعه اغسال آن حدیثی - قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم من غسل یوم الجمعة تمسک به تخفيف هر دو روایت است و تشدید احتمال دارد و مبالغه را و احتمال دارد و قل لعبد
 مرأة را بر غسل جماع و تخفیف با وجود قول او - و غفلت - یا برای تاکید است یا برای انقباض شستن سرست خطبی و جز آن زیرا که عرب
 را موعی بسیار است که شستن آن کلفتی است و با غسل شستن تمام بدن - و بگو تمسک به - و انبک - و بنیاید نماز را در اول وقت
 و او را که کند اول خطبه را یا تکرات است برای تاکید بعضی گفته اند بگو یعنی تصدیق کند پیش از بر آمدن بخیر می گفته اند بگو یعنی رفت
 در ساعت اولی و انبک یعنی کردن قبل مسکران را از اشتغال بصلوة و ذکر و بعضی گفته اند بگو یعنی دیگری را احاطن باعث شد بر باد
 ببردن آمدن - مثنی و لم یکب - و بپای رفت و سوار شد - و دو ناسن الامام - و نزدیک شد از امام بی خطبی رقاب - فاشح
 پس شینه خطبه را - و لم یخ - و لغو نکرد سخن را یعنی گفت یعنی انصاف کرد - کان له بكل خطوة عمل حسنة - باشد او را هر گام ثواب
 عبادت یکسال - اجر صیامها و قیامها - پا داشت روزی یکسال و نماز شب یکسال یعنی اینچنین عمل که صیام و هر قیام میل است
 و این خاصیت مخصوص نماز جماعت است باین شرایط که مذکور شد و در آمدن مسجد برای نماز چنانچه نیز در هر گام رفع درجه و کفایت
 جنة و محو سیئه است اما در جمعه در هر گام اجر ثواب یکسال قیام میل و صیام هزار است و در کتاب سفر السعادت خاصیت های روز
 جمعه جمع کرده است باز یاد می دهم دیگر که در شرح ذکر یافته آنجا باید دید - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه - و
 عن عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما علی احدکم ان وجد ان یخذه ثوبین یوم الجمعة - نیست بر یکی از
 شما باکی و نقضی اگر بپاید و میسر گردد که بگیرد و لباس او دو جامه برای روز جمعه - سوی ثوبی منته - و رای دو جامه خدمت خود
 و منتهی ششم و کس آن و سکون تا بمی خدمت داشتند از او جامه هاست که میباشد بروی همیشه در خانه که آن خدمت خانه
 و کار و بار آن میکند و درین دلیل است بر آنکه اگر کسی چیزی را ندید بر حاجت گیرد برای غرضی که راجع بکمال عینی گردد و منافی و مخل
 بزیاد او را و در آنکه آنحضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص ای جمع پوشیدی - رواه ابو داود و ابن ماجه و رواه مالک عن یحیی بن
 سعید - روایت کرد از احمد بن زمام مالک از یحیی بن سید الفارسی تابعی - و عن سمره بن جندب - الفتح تبیین و ضمیم و جندب
 بنضم هم رسکون لون و ضم دال و فتح آن صحابی مشهور است و کثیر الحدیث است روایت میکند از وحی حق ابن سیرین مات بالبصرة
 سنة تسع و عشرين و قبل سنة ستین و الی بود بر آن از جانب معاویه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احضروا الزکر حاض
 شودید ذکر را یعنی خطبه را - و و نواسن الامام - و نزدیک شوید از امام و بایستید در صف اول نزدیک بان - فان الرجل لا یزیر
 یتیا بعد حتی یوخرنی الجمعة و ان وظلما - زیرا که مرد همیشه و در و پس می افتد از مواضع فضائل و موقوف خیرات تا آنکه لیل فکند
 میشود و در پشت از احوالی و زیجات اگر چه می در آید پشت را - رواه ابو داود - و ورین ترغیب است بطلب عالی امور
 و زجر است از سکون و آرام باونی آن اشیاء هست بلند و از که نزد خدا تعلق به باشد بقدر رحمت تو اعتبار تو به ترا نگردد
 غرض میزند منقیر به ندانمت که درین عالم چه افتاد است به و عن معاذ بن انس الجبلی عن ابيه - اینچنین و اتمشده است در نسخ
 مشکوٰۃ و صواب است که گوید عن سهل بن معاذ بن انس الجبلی زیرا که معاذ صحابی است و پدر وی صحابی نیست پس معاذ عن ابيه در

میاخذ و اماصل بن معاویہ ثمالی است روایت از پدر خود دارد و گفته اند کہ سهل بن معاویہین الحدیث است و آنجا حدیث احسان
 اند در فضائل و ریاضات - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تخطی رقاب الناس یوم الجمعة اتخذه جبرئیل جنم یکسبہ
 سیکزد و برگردنهای مردم روز جمعه گرفته میشود آنکس پل بسوی دوزخ و درین مجازات مثل است چنانکہ وی مردم گذرگاه
 خود گرفت و او را نیز گذرگاه مردم ساختند و اتخذه بلفظ معلوم و مجہول ہر دو روایت است و معنی مجہول ظاہر تر است اگرچہ روایت
 معلوم قوی تر است - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب - وعن معاویہ بن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی عن الحیوۃ
 یوم الجمعة والا امام خطیب - ہنی کرد آنحضرت از احتیاط روز جمعه و حال آنکہ امام خطیب بخواند و احتیاط نوعی از جلوس است و ان حج
 کردن پشت و ساقہا است بسوی شہکم بدو دست یا یکامہ یعنی نشانکازدہ نشستن چنانکہ عادت عرب است و الان در اہل حرمین شمار
 است وجوہ لفتح حادضم و کسر نیز آمده اسم است ازان و آنحضرت نیز باین جلسہ در حرم پیش گزینہ شدہ است و لیکن در وقت
 خطبہ ازان ہنی فرمودہ زیرا کہ خواب می آرد و از استماع خطبہ باز میدارد و یا لقص وضو میکند - رواہ الترمذی و ابو داؤد - و
 عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جلس احدکم یوم الجمعة فلیقول من مجلسہ ذلک - چون نیکی زندگی از
 شمار روز جمعہ پس باید کہ برگردد و برخیزد و از پشت نگاه خود کہ در آنجا نشسته است و بشنید بجائی دیگر ای نفع غلبہ خواب - رواہ
 الفصل الثالث - عن نافع قال سمعت ابن عمر یقول - روایت است از نافع مولائی ابن عمر گفت شنیدم
 ابن عمر کہ میگفت - ہنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یقیم الرجل الرجل من مقعدہ و یکسب فیہ - ہنی کرد آن حضرت از
 چیز ایندن مردی مردی دیگر از جای نشست و می نشست و در جای وی قبل نافع فی الجمعة گفتہ شدہ نافع را
 این ہنی در روز جمعہ است چنانکہ در احادیث دیگر آمده است - قال فی الجمعة و غیرہا - گفت نافع ہی کردہ است ازان در جمعه
 و غیر جمعه موجب ہنی آید است تخصیص بجمعه نہ دارد متفق علیہ - وعن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 یحضر الجمعة ثلثہ نفر - حاضر میشود جمعه را سه مرد - و رجل حضر بالجموعہ پس مرویت کہ حاضر میشود جموعہ را بلغوی یعنی نجس لایبغی و کلام
 باطل و آنچه در حکم است - فذلک حلیہ منہا - پس ان لغو نصیب اوست از جموعہ و از ثواب جموعہ و از کمال آن محروم است - و رجل
 حضر بایعار - و مروی دیگر است کہ حاضر میشود جموعہ را بعد از سوال مطالب مقاصد از در گاہ حق - نہ و رجل دعا اللہ انشاء
 اعطاه و انشاء منفعہ پس ان مروی است کہ دعا کرده است خدا را بچنانہ اگر خواهد خدا بیتیالی میدہد او را مطلوب او را و اگر
 نخواہد منع میکند و نمیدہد پس او متردد است در دو قبول - و رجل حضر بالانصات و سکوت - و مروی است حاضر شدہ جموعہ
 را با استماع و خاموشی - و لم یخطب رتبہ مسلم - و لکد مال نکرده است گردن مسلمانی را - و لم یؤذ احدہا - و ایذا نکرده است
 هیچ کی را تخطی و اقامت و جز آن - فی کفارتہ الی الجمعة التي تلیہا و زیادۃ تلیہا ایام - پس این جموعہ باین خصال کفارتہ است
 ازین جموعہ تا جموعہ کہ متصل است او را با زیادت سہ روز چنانکہ در احادیث متعددہ گذشت کہ کفار ازین جموعہ تا جموعہ گذشتہ است و
 جموعہ گذشتہ متصل انجمہ گفتن درست است اگرچہ ظاہر مضمون تلیہا در تناخرت فافہم - و ذلک بان لایقول - و این کفارتہ تا جموعہ

باز یاد است که در سبب این است که خدا میگوید: من جاد با حسن و قبح عشر مثلاً - کسیکه بپارود و بکند نیکی را پس مراد است
 و مانند آن پوشیده نماند که لغو و عوارضات هر سه در وقت خطبه است و عوارضی یا بدل و باطن مراد از اندیشه زبان آن
 خود کرده است یا حرام پس منع و روی غالب است پس مراد اول بدکار است جز با و دوم متردست و ریشی و بدی و در سوم
 طالب ضای حق است و منقطع است از باسوی عدم از خلق و هم از نفس و مقبول درگاه است یقیناً احتمال دارد که و عوارضی وقت
 خطبه مراد از بد فایده - رواه ابو داود - و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تكلم يوم الجمعة والا امام خطيب
 فهو كمثل الحمار يحمل اسفارا - کسیکه سخن کند و حال آنکه امام خطبه بخواند پس حال آن مرد همچو حال خرست که بریدار و کتابها را بر پشت
 خود کنایت است از علم بی عمل و عدم نفع علم با وجود قسب و شقت در تحصیل آن - و اندکی یقول له انصت ليس له جنة - و آن کسیکه
 میگوید مرا و انصت و امریکند بناموشی نیست مراد از ثواب جمیع از جنت و وجود لغو و از کتاب منعی عنه چنانکه در حدیث ابی هریره
 گذشت - رواه احمد - و عن عبد بن السباق - نفع سبعین و تشدید با - رسلاً - روایت است از عبید بن سباق که از تابعین چهارم است
 بطریق ارسال - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جمعة من الجمع - گفت آنحضرت در جمعه از جمعی - یا منشر المسیرین ان یذیروا
 جملة ما عیدوا - ای کرده مسلمانان این روزی است که گرد آورنده است او را خدا تعالی روز حشر و اجتماع و سرور و خاندن و ایس
 غسل بآید - و من كان عنده طيب فلا يفره ان يسمنه - کسیکه باشد نزد وی بوی بوسه خوش پس زیان ندارد او را که مساس کند
 اذن و عبارت زیان ندارد و حجت آن گفت که کسی تو هم کند که طیب عاوت زنان است مردان شاید اشتغال آن کرد که نقیل - و
 علیکم باسواک - و بر شما باد که مسواک کنید و درین روز - رواه مالک و رواه ابن ماجه عنه و عن ابن عباس مثلاً - بدانست که درین
 حدیث را را که از عبید بن سباق مرسل و ابن ماجه از وی و وی از ابن عباس متصل با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این مرسل است
 که متفق شد است بمسند و آن مقبول است قطعاً - و عن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مخاطباً علی بن ابی طالب ان
 لقیتموا یوم الجمعة حق و ثابت است بر مسلمانان که غسل کنند روز جمعه - و لیس احمد هم من طیب اهل - و باید که مساس کند یکی از ایشان
 از بوی خوش زوجه خود این را بخت آن گفت که زنان اکثر طیب نگاه میدارند و اشارت است بآنکه اگر خود نداده از زن طلبند
 آخر نفع این هم بوی راجع خواهد شد و تواند که تمام اهل بیت مراد باشند - فان لم یجد فالمال طیب - پس اگر نیابد طیب پس
 آب برای و طیب است که سبب لطافت است و میر و بوسه بد را - رواه احمد و الترمذی و قال هذا احمد بن حنبل -

باب الخطبة والصلوة

خطبه بضم مصدر است اطلاق کرده میشود و بر کلامیکه خطاب کرده میشود بدان و در عرف شریع عبارت است از کلام مثل بر تو که تشهد و
 صلوة و دعا و خطبه شرع است و نماز جمعه و فرض است و روی و ادعای مقدمه فرض نماز امام ابی حنیفه او فی چیزیکه مثل است بر تو که
 خدا از تسبیح و تحمید از جوت قول حق تعالی (فاستعوا لی ذکر الله) که ذکر مطلق آورده و هیچ فرق نکرده میان طوبی که آن را
 خطبه گویند و قصیر که آن را خطبه می نامند پس بشرط ذکر مطلق باشد لیکن ما ثور از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکر رسمی خطبه است و مسواک

بران سنت پس آن یاد واجب باشد یا سنت نہ شرک کہ جزوی کفایت نکند و صاحبہ میگوید کہ لابد است از ذکر طویل کہ از خطبہ میگویند و در
عزت تجسم و تحمیدہ را خطبہ میگویند و شامی گفته کہ جائز نیست تا بخوانند و خطبہ و از امیر المؤمنین عثمان آورده اند کہ چون خطبہ ایستاد
گفت الحمد للہ و دیگر بستم شد پس فرود آمد و نماز بگزارد و بخاکس بروے نماز نکرد پس اجماع شد بر جواز آن و قطعہ دی رضی اللہ
عنه آن است کہ چون بادل خطبہ بعد از خلافت خود بر شاست و بمنبر برآمد گفت الحمد مد و بستم شد و گفت ابو بکر و عمر مر این مقام
را مقامی مہیامی ساختند و شما با امام فعال محتاج ترید از امام توال و نزدیک است کہ بیاید شمار خطبہ یا بعد خطبہ یا دو بار
خدای تبارک مراد شمار او شیخ ابن العمام گفته کہ قطعہ عثمان شناخته نشدہ است و در کتب حدیث و نہ در کتب فقہ و اللہ اعلم
الفصل الاول - عن الشیخ ابن النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی الجُمُعۃ جُنَّ ثَلَاثَ شَہَس - بود و آن حضرت کہ می گزارد نماز
جمعه را ہنگام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر عدم آمدن اور و در تقدیر آمدن او حضرت
میکرد و چنانکہ در حدیث دیگر از انس بیاید مقصود آن است کہ پیش از زوال نیگزارد و در روایتی از امام احمد آمدہ کہ وی
تجوید کردہ است نماز جمعه را پیش از زوال چنانکہ نماز عبید و مسیح کہ از علماء مناقبت نکرده است اورا درین قول - رواہ
البخاری - و عن سهل بن سعد قال ما کنا نقیل ولا نتخدی الا بعد الجُمُعۃ - روایت است از سهل بن سعد را عدی انصاری
کہ از مشاہیر صحابہ و آخر کسیکہ وفات یافتہ است از صحابہ بر قول مشہور در مدینہ اوست شتہ احدی تسعین و در وقت خلعت
آنحضرت پانزدہ سالہ بودہ گفت بنو دیم کہ قبیلہ میکردیم و نہ طعام چاشت میخوردیم مگر بعد از نماز جمعه و آنکہ نصف ہمارا گویند
و قبیلہ خواب نصف ہمارا گویند کہ فی القاموس در ہری گفته کہ قبیلہ و قلیل استراحت و نصف نماز خواب باشد یا نہ و حضرت
و اقامت سنت نیز ہین است و این حدیث فی الجملہ تایید نہ ہبل امام احمد میکند لیکن مقصود بیان اہتمام بشان جمعه و تسکیر
بدان سنت تا اول وقت بدان برسد متفق علیہ - و عن الشیخ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اشد البرد و البر بالصلوۃ و اذا
اشد الحر ابر و بالصلوۃ - بود و آنحضرت چون سخت میشد سردی یعنی چون سخت میبود گرمی شبانی میکرد برای نماز و در اول وقت
میکرد و دو چون سخت میشد گرمی سردی میکرد و نماز پس از اول وقت میکرد یعنی الجُمُعۃ - میخواند نماز جمعه تا گویا آئینہ شیت در
نماز جمعه وارد شدہ است و الاحکم ظہر نیز ہین است چنانکہ در باب اوقات الصلوۃ گذشت - رواہ البخاری - و عن
السائب بن یزید - صحابی صحیفہ بنی امیہ یا بنی عبد شمس حاضر شد حجۃ الوداع را ہمراہ پدرش و دومی ہفت سالہ
بود و روایت میکند از پدرش تلیل الحدیث است گردانید اورا عمر رضی اللہ عنہ عامل بر سوتی مدینہ مات شتہ ثمانین و قیل است
و ثمانین و ہوا آخر من مات من الصحابۃ بالمذنبۃ علی قول - قال کان النہار یوم الحجۃ اولہ اذا جلس الامام علی المنبر علی عهد
رسول اللہ و کثرت بود او ان روز جمعه اول و می و قتیکہ نشست امام بر منبر در زمان پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم دلی کہ
و عمر فلما کان عثمان و اکثر الناس - پس ہر گاہ کہ موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شدند مردم - زاد النہار و النہار
علی الزوراء - زیادہ کرد او ان سوم را بر زوراء کہ نام جاسے بلند است و در بازار مدینہ نزدیک مسجد شریف رواہ

بدانکه در زمان شریف بنو سنت آن بود که وقتی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم می آمد و بر سر منبر نشست اذان
 می گفتند و پیش از وی در اول در آمدن وقت اذان می نمود و نخستین بود در زمان نخستین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و چون
 امیر المؤمنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و بتأخر و تفرق و اشتغال ایشان بکار با ملاحظه نمود و در زمان آن حضرت همه
 در مسجد در ملازمیت شریف حاضر می بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از وقت خطبه نیز اذان می گفتند و تا مردم از دور شتابانند
 و در وقت خطبه حاضر آیند و اختلاف است فقها را که معجز در وجوب سبی و حرمت بیج اذان و وقت خطبه است زیرا که
 اوست اصل و شرع یا این اذان اول میخیزد اگر در وقتش گفته باشند اصح آن است که نهین معجز است زیرا که مقصود
 که اعلام است بوی حاصل شده که زانی الهدایه بدانکه ندای اول عثمانی را در بعضی احادیث ثانی گفته اند باعتبار حدوث اگر چه
 اول است باعتبار فعل و بعضی از فضلا استغراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است زمانی اول در بعضی احادیث ثانی است
 نیز گفته چنانکه در بخاری کتاب و آن باعتبار تسمیه اقامت است باذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و باین اعتبار
 واقعه است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو اذان بود و در بعضی روایات آمده است که اذان اول در زمان
 امیر المؤمنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المؤمنین عثمان استمرار یافته و لیکن در زمان عمر مجروح اعلام بود و عثمان امر کرد که به
 لفظ اذان گویند و بر هر قدریر آنچه خلطای را شنیدین کرده باشند از بدعت نباید گفت و اطلاق سنت بران آمده است چنانکه
 سنت ابی بکر و عمر و عثمان و همچنین واقعه است و در کلام بعضی اطلاق بدعت بران واقعه باعتبار آنکه امری میخیزد است
 که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و مقصود تبیین و تمیز آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسنه تواند بود و گفته
 قالوا لعل اذان بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذانی است که ذکر کرده شد اما اذان دیگر که از وی که
 در وقت سنت میگویند در زمان بنو نبوت بود و نه در زمان صحابه و نه بعد از ایشان و غل نیست بران در اکثر دیار اسلام
 و معلوم نیست که از کی باز حادث شده و ذکر کرده پس بهتر است که سنت هم باذان اولی اذکن و اگر بقصد اعلام الصلوة
 البته رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند کافی است - و عن جابر بن سمرة قال کان للنبی صلی الله علیه وسلم خطبتان مجلسین -
 بود و آنحضرت را دو خطبه می نشست میان هر دو خطبه آن مقدار که قرار می یافت هر خطبه بجا می خود و بصحبت رسیده است و روی
 دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این جمله سنت است نه واجب و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایتی آمده که خطبه
 خواند و نشست - لقرأ القرآن و بعد کر الناس - میخواند قرآن را و خطبه میخواند و مردم را و پاد میاد آخرت را و احوال آن
 جهان را از ثواب و عقاب - ثم کان صلوته فصد و خطبه قصد را پس بود نماز آنحضرت میان و بود خطبه او میان یعنی نه بسی دراز
 و نه کوتاه و این منافات ندارد و کوتاهی خطبه را نسبت به نماز چنانکه در حدیث آئیند میاید رواه مسلم - و عن عمار بن رباح
 است از عمار بن یاسر که اذاکا بر صحابه است و احوال و در آخر کتاب در باب جامع المناقب بیاید - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
 وسلم یقول ان طول صلوته الرجل و قصر خطبه من فقهه می گفت آنحضرت که دازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی علامت و دلیل فقه

و فهم اوست و نامش است از آن بعضی تفسیر منطبقه کرده اند و تحقیق این در شرح کرده شده است - فاطیله الصلوة و الخطبة -
 پس در از گزارید نماز را دو کوتاه بخوانید خطبه را دو روجه بودن آن مظنه فقه و علم طبی گفته که نماز اصل است و خطبه فرع است بر آن
 و از جمله تقنایای تقسیمه است که اصل ابر فرج اشیار کنند و اهتمام بشان آن بیشتر نمایند و گفت بنده نمیتوانم بفهمم که شاید چه
 در خطبه است که کفایت است در اتقان یک کلمه خصوصا از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که منصف بر جوامع کلام و مظهر غرائب حکم بود
 و در خانه اگر کسی است یک حرف پس است بد و در امر بدان تنبیه است از حضرت دی مر است را بر آنکه سعی کنند در تکثیر طاعت و
 عبادت نمایند و منقول شوند بپند سبب نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنه عجیب عدم موافقت قول بفعل است و محل آنکه گفته شود مردم
 تقوون یا لا تفعلون پس از شما و در میان آن قول و فعل - فان - و در روایتی دان - من البیان - چرا که بدینستیکه از جمله بیان
 سحر است این قول مناسب است بمعنی که گفته گویا این دلیل است بر قهر خطبه یعنی خطبه باید که با الفاظ و جملات قلیله و اله بر معانی جزایه
 باشد چنانکه میگویند خیر الکلام قلیل و ان زیاده اطاله کند شاید که موهم معانی لا طائل که مذموم است و در این قول هم
 متضمن مدح است و هم مفید و هم زیاده بیان را تا بیشتر عظیم است و در الهام الصفت و امانت بجای چنانکه سحر تا بیشتر است پس اگر
 صرف بجای نه چنانکه مذموم باشد و اگر بسوی باطل کنند مذموم بود و بیان سخن پیدا و کشاده گفتن و تفصیل کلام در روی و در باب
 بیان و شعر بر یاد انشاء الله تعالی - رواه سلم - و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا خطبنا احرست عنیاه و در
 آنحضرت چون خطبه میخواند ما را سرخ میشد هر دو چشم می - و علاصوته - و بلند میشد آواز و می - و داشتند غشیه - و غشت میگشت
 چشم می بسبب اینچنینی میگردید و از بوارق انوار عظمت و جلال و لواحق اصدا می ابلغ و انداز - حتی که مانند جوش - و
 حالت آنحضرت در خطبه چنان میشد گویا که دی خبر و نهاده است از آمدن لشکر یومی و ترساننده است ایشان را به نزول آن بر ایشان
 یقول صبحکم و مساکم میگوید آن مندر میشد مرا آن قوم را صبح کرد و شمار او شام کرد و شمار آن چنین یعنی نزدیک است که در وقت صبح و در وقت
 شام بر شما آید و غارت کند و ما را از روزگار شمار آورد - و یقول - می گفت آن حضرت بقصد آن انداز و بیان قرب قیام
 ساعت - یبث انما الساعة کما تین - برانگیزته شده ام و فرستاده شده ام من باقیامت مجوین و و انگشت - و لیقرن بین صبیبه
 السبایه و الوسطه - و پیوست آن حضرت بر سه بیان تشبیه میان و و انگشت خود که انگشت شهادت است و انگشت بیانه
 یعنی سبابه در کتاب الصلوة در باب التشهید و انسته شده است و اختلاف کرده اند و تاویل این بعضی گفته اند که مراد
 باقران سبابه است بواسطه از جهت اشارت باقران ساعت معیت و سه صلی الله علیه و سلم و بعضی میگویند که مراد آن است
 که دوری که میان لبث و ساعت است مقدار دوری است که میان سبابه و وسط است یعنی وسط از سبابه اند که بیشتر
 رفته است و سبابه عقب است و اندکی پیشتر بخین من بیشتر از قیامت آمده ام و قیامت از عقب من رسیده می آید و میگویند
 لفظ لیقرن ناظر بر معنی اول است زیرا که بعد میان سبابه و وسط ثابت است پیوسته کنند یا نکنند تا ایش آنکه به پیوستن ظاهر میگردد
 وجود بعد و کشاده داشتن ظاهر نیست ما فهم - رواه سلم - و عن علی بن ابیته - یضم هره و فتح میم و تشدید تحتانیه این منبیه

نیز سے گویند بضم میم و سکون نون فرسخ تختانیہ مخفف حلیف قریش صحابی ست اسلام آوردہ روز فتح و حاضر شد جنین طائف و بنوک را بود و دے رضی اللہ عنہ عامل عمر بر بخران معد و دست در اہل حجاز۔ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی المنبر ینخواند آن حضرت بر منبر ابن آیت را۔ و ناد و ایا مالک لقیض علینا ربک۔ و فریاد میکنند و بانگ میزنند و در بخانای مالک کہ نام خازن و خز ست گو حکم کند بر پا پروردگار تو بمیرانیدن یعنی در خواہ از پروردگار خود کہ بمیراند ما را تا از عذاب خلاص شویم و در قرآن مے گوید کہ جواب میدہد مالک انکم ما کثون این آرزو مے شما باطل ست شما دنگ کنندگان پند و آتش و ہشیشہ خواہید بود و دے پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ابن آیت را میخواند از برای انداز متفق علیہ۔

و عن ام ہشام بنت حارثہ بن النعمان ثالث ما اخذت فی القرآن المجید الا عن لسان رسول اللہ۔ روایت ست از ام ہشام کہ صحابہ انصاریہ است گفت یاد نکردم من سورہ ق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقول اہل کل جمعیۃ علی المنبر اذا خطب الناس۔ میخواند آن حضرت این سورہ را ہر جمعیہ بر منبر چون خطبہ میخواند برای مردم ظاہر آنست کہ مراد از خواندن در ہر جمعیہ چند گاہ خواهد بود کہ این امر آتہ حاضر شدہ و شبندہ نہ آنکہ ہمیشہ در مدت عمر و خطبہ میخواند و گفتہ اند کہ مراد اول این سورہ است زیرا کہ تمام سورہ را در خطبہ میخواندہ است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام ہشام را نیز اول سورہ خواهد بود و اللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ و عن عمرو ابن حرث۔ بضم حای مہملہ فرج را۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خطب علیہ عامۃ سودا و اسد است است از عمرو بن حرث کہ صحابی قرشی ست کہ آن حضرت را در خودی دیدہ و از دے حدیث شنیدہ و آن حضرت دست مبارک خود را بر روی ما میدہ و دعا بہ برکت کردہ و در وقت وفات آن حضرت و دازدہ سالہ بود کہ آن حضرت خطبہ خواندہ و بر سر دے و ستار سیاہ بود۔ قدر خنی طرفیابین کتفیہ۔ در حالیکہ بہ تحقیق فرو ہستہ بود و ہر طرف عامہ را میان و شش خود و تحقیق این مسئلہ در باب اللباس بیاید انشاء اللہ تالی و کتفیہ بلفظا تشبیہ است و در جمیع نسخ مسلم و بخین ست و در جمیع بین الصحیحین حمیدی و کتفہ بلفظا افراد نیز آمدہ است و اول اہل سنت روایت و درایت۔ یوم الجمعة۔ این حال در روز جمعہ بود۔ رواہ مسلم۔ و عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہو خطب۔ گفت جابر گفت آن حضرت دعا لاکہ دے خطبہ میخواند۔ اذا جاز احدکم یوم الجمعة والا امام خطیب۔ چون بیاید یکے از شما یعنی در مسجد روز جمعہ و حالانکہ امام خطبہ میخواند۔ فلیرکع رکعتین۔ پس باید کہ بگزارد دو رکعت۔ و لیجوز فیہما۔ و باید کہ تخفیف کند درین دو رکعت شافیہ این را حل کردہ اند بر تئیمہ المسجد کہ نزد ایشان واجب ست اگرچہ نزد خطبہ یا شافعیین نزد امام احمد و ابن حدیث استدلال مے کنند بر تاکد و جواب آن کہ در وقت خطبہ نیز بان امر فرمود و نزد حنفیہ ہر گاہ کہ تئیمہ المسجد در غیر وقت خطبہ واجب نیست در وقت خطبہ بطریق اولی واجب نخواہد بود و ہمین ست مذہب مالک و سفیان ثور مے و برین اندجہم صحابہ و تابعین کذا قال النودمی و تاویل این حدیث نزد ایشان آن ست کہ مراد خطبہ ارادہ خطبہ ست یعنی میخواند امام کہ خطبہ میخواند نہ آنکہ بالفعل میخواند بقرئیمہ احوال و بیش صحیح کہ مال اندر حرمت صلوة در وقت خطبہ و در صحیحین

انه حديث جابر بطريق متصدة آمده که در مسجد در آمد آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه بخواند پس گفت آن حضرت آیا نماز کرده یا فلان گفت نکرد و ام فرمود بگزار و رکعت و تخفیف کن در آنها و تاویل کرده اند این را که در و این و آن پیش از این صلوة در وقت خطبه بود یا این مخصوص باین مرد اهل بود و بعض گویند این قضیه پیش از آن بود که آن حضرت شروع در خطبه کند و گفته اند که این نیز در خطبه جمع بود و الله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته معارضه این حدیث احادیث دیگر را لازم نمی آید شاید که آن حضرت قطع کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شده آن مرد از نماز و واقع بخین است چنانکه داری قطنی در سنن خود روایت کرده که گفت مراد از این خبر صلی الله علیه وسلم بگزار و رکعت پس آن حضرت اسباک کرد از خطبه تا فارغ گشت آن مرد از نماز و سخن در اینجا بسیار است جمله از آن در شرح ذکر کرده ایم و استیفای آن در فتح الباری است و تلخیص نیز در راه مسلم

وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادرك ركعة من الصلوة مع الامام فقد ادرك الصلوة - کسیکه دریافت یک رکعت از نماز با امام پس تحقیق دریافت نماز را این حکم عام است شامل جمیع صلوة مخصوص جمیع نماز و ولیکن ایشان تفسیر کرده اند از آنچه بقرینه حدیث آورده در آخر باب - متفق علیه - و در بدایه گفته است کسیکه دریافت امام را در وجه بگزار و با وی آنچه دریافت است و بنا کند برومی جمعه را بدلیل قول رسول الله علیه وسلم ما اورکم فصلوا و ما فاکم فافضوا هر چه در یاد بر می آید با امام بگزارید و آنچه فوت شد تقاضا کنید آن را و اگر دریافت امام را در تشهد یا در سجود و بنا کند برومی جمعه را از و ابی خیفه و ابی یوسف و امام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیه را بنا کند برومی جمعه را و اگر دریافت اقل از ثانیه بنا کند برومی ظهر را انتی و مراد با رک اکثر رکعت ثانیه او را رک است در رکوع نه بعد از برداشتن سر از آن شیخ ابن الهمام گفته که دلیل ترجیح را اطلاق حدیث مذکور است و آنچه روایت کرده شده است که کسیکه دریافت رکعت از جمعه را اضافه کند رکعت را و الا بگزار و چهار رکعت را ثابت نشده

الفصل الثاني - عن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطيب خطبتين كان مجلس اذان بعد المبرر حتى يفرغ - بود آن حضرت خطبه بخواند و خطبه و بود که می نشست چون بر می آمد مبرر را تا آنکه فارغ میشد از راه الموزن - این قول را وی ابن عمر است که گفت گمان میبرم که گفت ابن عمر حتی یفرغ الموزن و چون این لفظ با و ندارد و گفت از راه بعضی مبرر یعنی اظن - ثم یقوم لیستبر بر منی است - فیخطب - پس خطبه بخواند - ثم یجلس - لیستبر می نشست - و لا ینکح - و یکلم نمیکند نه به عاده غیر آن - ثم یقوم - لیستبر ایستاد فیخطب - پس خطبه بخواند خطبه دوم را - زواه البود او و - و عن عبد الله بن مسعود قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا استوى على المنبر استقبلناه بوجوهنا - بود آن حضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما را بر روی ما می نمود پس سنت آن است که مردم متوجه بجانب امام میشدند و خطبه را استماع نمایند و از اینجا این نیز لازم می آید که خطبه پشت بپایه می خواند و اگر مقصود بیان این معنی در اند نیز درست است ولیکن آنچه ذکر کردیم نیز مطبوع صحیح است و مراد از نزدی و قال نه حدیث لا نعرفه الا من حدیث محمد بن الفضل - روایت کرد این حدیث را

ترمذی گفت این حدیثیست کہ نمی شناسیم آن را اگر از حدیث محمد بن فضال - و ہر ضعیف و اہم باب الحدیث - و در ضعیف
ست روئے است حدیثی کہ نایب است از ہر حفظ و

الفصل الثالث عن جابر بن سمرة - و سے و پدر وی ہر دو صحابی اند وی خواہر زوہ سعد بن ابی وقاص

است و مادر و سے خالدہ بنت ابی وقاص روایت می کند از ان حضرت و از پدر خود و از عمر و علی رضی اللہ عنہم - قال کان

النبی صلی اللہ علیہ وسلم یخطب قائما ثم یقوم فخطب قائما - بود آن حضرت کہ خطبہ میخواند ایستادہ بستر می نشست بستر

می ایستاد پس خطبہ میخواند ایستادہ - بمن ہناک انہ کان یخطب جالسا فکذب - پس یکسکہ خبر دہد ترا کہ و سے خطبہ

میخواند نشسته پس تحقیق و روئے گوید - فقد رواہ صلیت معہ اکثر من الفی مئوۃ - پس تحقیق بخدا سوگند گزارده ام ہا تحقیق

بیشتر از و ہزار نماز آنچه زود بفہم می آید آن است کہ مراد ہماز جمعہ باشد و این درست نیست زیرا کہ آن حضرت نگزارده

مگر نزد یک ہا ہفتاد جمعہ چہ اول جمعہ کہ گزارده بعد از قدم ہدیتہ بود و ہدیت اقامت ہدیتہ دہ سال است پس مراد نماز

پنجگاہ است و مقصود جابر بیان کثرت صحبت است بآن حضرت - رواہ مسلم - و عن کعب بن عجرۃ - یضم عین و سکون

جیم از مشاہیر صحابہ جلیف الصداست و از اصحاب شجرہ است آورده اند کہ اورا بتی بود کہ در خانہ نگاہ میداشت وی ہر سبت

عبادہ بن الصامت یار او بود و روزی درون خانہ او درآمد و بت را شکست وی بجنب در آمد نزد یک بود کہ ہشام

کنہ عبادہ را پس بفکر در رفت و با خود گفت کہ اگر این بت فائدہ و قدرتی داشت باز میداشت خود را از شکستن پس

بیزار گشت از بت پرستیدن و سلمان شد رضی اللہ عنہ - انہ دخل المسجد - روایت میکند کعب کہ و سے در آمد مسجد را - و عبد الرحمن

بن اہم الحکم - کہ از بنی امیہ و ابلع ایشان است یخطب قاعدا - خطبہ میخواند نشسته - فقال انظر الالی ہذا الخبیث - پس

گفت کعب ابن عجرۃ نگاہ کنید بسوے این پلیید یخطب قاعدا - خطبہ میخواند نشسته - وقد قال اللہ تعالیٰ - و حالانکہ

بہ تحقیق گفته است خدا می تعالی - و اذ اراد ان تجارۃ اولہوا انفسہا الیہا و ترکوک قائما - چون می بیت ایشان بازگانی را

یا یا زے را میروند و گریزے کنند بسوے آن و میگزارند ترا ایستادہ قصہ آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

خطبہ میخواند ناگاہ قافلہ از شام آمد و ایام خطبہ بود پس صحابہ بی طاقت شدند و برای دیدن قافلہ بدر رفتند مگر نزد یک

بود از و ہ کس پس این آیت نازل شد پس از بخا سلام میشود کہ آنحضرت ایستادہ خطبہ میخواند و قیام و خطبہ نزد ابی حنیفہ

و مالک احمد سنت است و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب نزد باقی امہ قیام و خطبہ شرطست مگر کہ را کہ قدرت

ندارد و چنانکہ نماز را شیخ ابن الجوزی الباری گفته اول یکسکہ نشسته خطبہ خواند معاویہ بود ہنگامیکہ بسیار شد پیہ شکم وی

و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دابو بکر و عمر و عثمان ہمہ ایستادہ خطبہ میخواندند و عثمان چون شاق شد برومی ایستادہ میخواند چون

ماندہ می شد می نشست و خاموش میبود و باز بر میخاست و میخواند و معاویہ خطبہ اولی نشسته میخواند و خطبہ دوم ایستادہ و آن حکم

ضرورت بود پس جہت نباشد مگر کہ را کہ تجویز میکند نشسته خطبہ میخواندن کذا و کذا شیخ رواہ مسلم - و در حدیث دلیل است بر جواز

تعلیظ و تشدید بر کسیکه از تکاب میکند حرام را یا کرده رازی را که از تکاب خلاف چیز یک عداوت کرده بر آن غیر خدا صلی الله علیه و سلم بی ضرورت مبنی از خست باطن است - وعن عماره - لعنم عین و تخفیف میم - بن روایت سلیم بن اوشیح و اسکون یا - انه را می بشنوی مروان علی المنبر را فایده - روایت است از عماره که از صحابه است که وی دید بشنوی مروان را بر منبر بردارنده هر دو دست را از خطبه خواندن چنانکه اب بعض جهانه و عاظ و خطباست - فقال پس گفت عماره تج الله تملین الیومین - زشت گردانند خدا را بتیالی این دو دست را - لقد راایت رسول الله - هر آنکه دیدم غیر خدا را صلی الله علیه و سلم یا زید علی ان یقول بیده کهندا - زیاده نمیکرد آنحضرت بر نیکی اشارت میکرد بدست خود و تخفیف - و اشارت باصبعه الیها - و اشارت کرد عماره با انگشت خود که سجده است برای نمودن صورت اشارت کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم مبنی آن حضرت یک اشارتی با انگشت شهادت خود میکرد و گویا که خطاب میکرد و مردم و تنبیه میکرد ایشان را بر اشتغال و تامل در آنچه ذکر میکرد - رواه مسلم - وعن جابر قال لما استوی رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم الجمعة علی المنبر قال اجلسوا - روایت است از جابر گفت هنگامیکه نشست آنحضرت روز جمعه بر منبر گفت یعنی مردم را بنشینید گویا که مردم به برآمدن آنحضرت بایستادند فافهم - فمع ذلك ابن مسعود مجلس علی باب المسجد - پس شنید این امر حضرت را این مسعود که بر در مسجد ایستاده بود و بسیار نشست از جهت تباد و مساعت با مثال مشاع - فراه رسول الله - پس دید او را پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فقال تعالی پس گفت آنحضرت پیش آ می - یا عبده الله ابن مسعود - از غایت شفقت و رحمت بحجت مبادرت با مثال و بحقیقت هر که مثال امر کند محل کرم و عنایت گردد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب گردد و بهیئت هر که او در عشق صادق آمده است - بر سرش معشوق عاشق آمده است - رواه ابو داود - و درین حدیث دلیل است بر جواز تکلم بر منبر بر این قبل از شروع در خطبه بود یا آنحضرت اشارت کرد و رومی از ان تعبیر کرد بقول مؤرخ سراج ابن الهام گفته که مکره است مخاطب را که تکلم کند در حال خطبه مگر آنکه امر معروف باشد چنانکه قصه عمر با عثمان رضی الله عنهما در وصف آمده است آن مشهور است و در باب الغسل مذکور شده است و در سفر السعاده گفته است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مسجد می و آمد سلام میداد بر قوم یا چون بر منبر نشست بار دیگر سلام میداد - وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ادرك من الحجته ركعة فليصل اليها اخرى - کسیکه دریافت با امام از جمعه یک رکعت را پس باید که فهم کند با وی رکعت دیگر را و جمعه را تمام کند - وین فائده اگر کنان فلیصل اربعا - و کسیکه فوت کرد و او را دو رکعت پس باید که بگذارد چهار رکعت - و ان قال الظهیری یا گفت بجای اربعا - فلیصل الظهیری چون جمعه نیافت نماز بگذارد چهار رکعت و فصل اول هم در حدیثی است هر چه کلام در منی گذشت - رواه الدارقطنی

باب صلوة الخوف

صلوة خوف ثابت است بکتاب و سنت و بروایتی از ابو یوسف و حسن بن زباید از حنفیه و مزنی از شافعیه مخصوص بود بر زمانی بنوت از جهت قصد احراز فضیلت صلوة بار رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد از آنکه مشرعی نیست و ظاهر

مفهوم آیه کریمه فاذا كنت فيهم فليظعن بهم است و مختار نزد جهو و جوامداست بعد از زمان نبوت نیز در گذاردن بعضی از صحابه مثل علی رضی الله عنهما ابو موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین بعد از زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم حجت ایشان و بعضی گفتند اندک صلوة خوف بر صفت مذکوره بر تقدیری لازم است که نزاع کنند قوم در گذاردن خلف امام و اگر عزرا ح علیه السلام بگوید امام بیک طائفه تمام نماز را و بگذارد بطلائعه دیگر امام دیگر و نیز بعضی ائمه مثل امام مالک مخصوص است بحالت سفر و نیز و ما جائز است در سفر و حضر و صلوة خوف روایت کرده شده است بروجه متعدده بحسب احتمالات زمان و مکان بر آنچه مصححات بنید امام و حر است و پیر نیز از عدد و هر یکی از ائمه وجهی را اختیار کرده و امام ابو حنیفه روایت ابن عمر را گرفته که ثنابت است در کتب متقدمه که گفته که صلوة خوف از آنحضرت در چهار موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و از اینجا ظاهر میشود که در سفر بوده است پس تجویز نعمت از اینجا در حضر بقیاس بوده باشد و الله اعلم

الفصل الاول - عن سالم بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر از فقهای مدینه است از سادات تابعین و علما و ثقات ایشان امام مالک گفت بنود و زمان سالم هیچ یک مشابه ترکبند شنگان و فضل و زهد و زندگی آن در شت سلیمان بن عبد الملک اور اور کعبه و دیگر گفت بطلب از من هر چه خواهی گفت هرگز نطلبم در خانه خدا از غیر خدا و سالم بن عبد الله بر حجاج در شت گفت و مردم میگفتند رحمت بر او را که او را سالم نام کرد - قال ابن عمر غزوت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل نجه - گفت ابن عمر غزا کردم من با حضرت بجانب نجد فتح نون و سکون جیم نام شهر است اعلامی آن تمامه و بمن و دخل تاعراق و شام و بخند و اصل معنی زمین بلند و راه روشن بلند آید و این بلاد نیز مرتفع اند و در ادای نجه عراق است نه نجه یمن - فوازینا الله و پس مقابل و مواجه شدیم با دشمنان را انحصافنا لهم - پس صفها بستیم با برای جنگ دشمنان - فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی لنا - پس ایشان و آنحضرت در حالیکه نماز میکند برای ما یعنی امامت میکند ما را - فقامت طائفة معه و طائفة علی العدو - پس ایستادند گروهی با آن حضرت و ایستادند گروهی دیگر با دشمنان و ایستادند در مقابل ایشان - و رکع رسول الله - و بگزارید و پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم بمن معه - با گروهی که با وی بودند - و سجد سجدتین - و سجده کرد آن حضرت و سجده یعنی گزارد یک رکعت - ثم انصر فوامکان الطائفة التي لم تقبل - پیوسته برگشتند و فرزند این گروه که یک رکعت با آن حضرت گزاردند بجای آن گروه که گزاردند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو - فجاؤا - پس آمدند آن گروه - فزکع رسول الله صلی الله علیه و سلم بهم رکعة - پس رکوع کرد آن حضرت با ایشان یک رکوع - و سجد سجدتین و سجده کرد و دو سجده - ثم سلم - پیوسته سلام داد آن حضرت - فقام کل واحد منکم - پس ایستاد هر یکی از قوم - ثم رکع لنفسه رکعة و سجد سجدتین - پس رکوع کرد برای خود یک رکوع و سجده کرد و دو سجده پس دلالت کرد حدیث بر آنکه هر طائفة ایستادند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم در یک رکعت و گزاردند برای خود رکعت دیگر و تنها و این فریب ابی حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق است نص قرآن فتر بر پوشیده نماند که سبیل نیست با آنکه هر دو طائفة یکبارگی بگزارند رکعت باقیه را چه در

تفصیل امر حرب و تفویض مصلحت اوست و از حدیث معلوم نشد که کدام یک پیشتر بگزارد پس گفت اشهب که صاحب مال است
 طائفه دوم پیشتر بگزارد که اسلم است از کثرت مخالفت و حدیث آئیده بر آن دلالت دارد و امام ابو حنیفه گفت طائفه
 اولی پیشتر بگزارد و کذا فی بعض الشرح این روایت سالم است از ابن عمر و رومی نافع نحوه و روایت کرد نافع از
 ابن عمر مانند آن - و زاد - و زیاده کرده است نافع این را که - فان کان خوف یوشم من ذلک - پس اگر یافتم شود
 ترس از دشمنان که آن سخت تر است از آن خوف که با و نماز بجایست توان کرد بر وجه مذکور صلوات جلا لا تقیا ما علی
 اقتدام بگزارند پیاده ایستاده بر پایها خود اگر توانند پیاده ایستاد - و بر کمانا - یا بگزارند سواره اگر نتوانند پیاده
 شده مستقبل القبلة - رومی آورده بجانب قبله اگر ممکن باشد استقبال - و غیر مستقبلین - یا بگزارند مستقبل کنند قبله
 اگر ممکن نباشد استقبال بر هر نقطه یا ممکن است نماز از دست نبرد بیست بدون انتم از خود به برگزینی - نه انتم بدون با تو
 از برگزینی به لنگ و لوک و حقیقه شکل و بی ادب و سوسه اوی خیر و ادراعی طلب بد قال نافع لا اری ابن عمر و ذلک
 الا عن رسول الله - گفت نافع گمان ندارم ابن عمر را که ذکر کرده باشد این حقوق و این تفصیلات را مگر از پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم رواه البخاری - و عن یزید بن رومان - یقنم را و سکون داد که تابعی است و نقله کثیر الحدیث - عن صالح
 این خواب - یقنم خاصه جمعه و تشدید و او و تاسع فوقانیة نیز تابعی نقله است عزیز الحدیث و حوات صحابی است جلیل
 اول مشاهد او حدیث - عن صلی مع رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم ذات الرقاع صلوة الخوف صلح روایت
 میکنند از کسی که نماز گزارده است بآن حضرت در روز ذوات الرقاع نماز خوف را و ذوات الرقاع یکسره را نام غزوه است
 که در بنه خامسه از هجرت بود که ملاقی شد آن حضرت کفار را و گزارد این نماز را و بی آنکه جنگی واقع شود برگشت و ذوات الرقاع
 از هجرت آن گویند که مسلمانان پاسه برهنه بوده و پایها سوده شده و ناخنان پانی افتاده پس جامه پاره بار بار پا پیچیده
 بودند مشهور این وجه است و بعضی گویند که در اینجا کوهی بود که پاژه او سیخ بود و پاره او سفید و پاره او سیاه و پاره
 او زرد بود رنگ بزرگ گویند باقیست بر هم دوخته بعد از آن بیان صلوة آنحضرت که در روز ذوات الرقاع کرد و میکند بقول خود
 ان طائفه صفت مع و طائفه وجاه العبد - گروهی صفت بستند با آنحضرت و گروهی صفت بستند و ایستاده شدند در مقابل و شمشیر
 و جباه یقنم و او و کسر آن و در روایتی تجاه العبد و بتا - فصلی بالتی مسر کتبه - پس گزارد آن حضرت با آن طائفه که با او بودند
 یک رکعت - ثم ثبت قائما - پیشتر بجای خود مانند آن حضرت ایستاده - و اتموا لانفسهم - و تمام کردند ایشان نماز را برای
 خود - ثم انصرفوا پیشتر نماز کرده برگشتند و بر رفتند نصفوا وجاه العبد - پس صفت بستند در مقابل و دشمنان - و جارات
 الطائفه الاخری - و آمدند طائفه دیگر که تخیف در مقابل و دشمنان صفت بستند ایستاده بودند - فصلی بهم الركعة التي لقیته
 من صلوة - پس گزارد آن حضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده از نماز وی - ثم ثبت جالسا - پیشتر بجای خود مانند آنحضرت
 نشسته - و اتموا لانفسهم - و تمام کردند این طائفه نماز برائے خود - ثم سلم بهم - پیشتر سلام داد آنحضرت با ایشان متفق علیه

واجب الخجاری بطریق آخر عن القاسم - ویرود آورده در روایت کرده است بخاری با سواد و دیگر از قاسم بن محمد بن ابی
 بکر صدیق - عن صالح بن خوات عن سئل - لفتح سین و سکون ها - بن ابی حمزة - لفتح حامی مملیه و سکون ثلثه صحابی صغیرت و
 سال سوم از هجرت ولادت یافته و او مراد است در روایت یزید بن رومان که گفته عن صلی مع رسول صلی الله علیه وسلم
 و بعضی گفته اند اینجا پدرش را مراد داشته که خوات است و صی صحابی است عن النبی صلی الله علیه وسلم - و این وجه دیگر
 از وجه صلوة الخوف و درین وجه نیز هر یک طائفه یک رکعت یا تحضرت صلی الله علیه وسلم گزار و در کعتی دیگر تنها و لیکن در
 وقت صلوة آنحضرت نه نقصانی آن بعد از اتمام صلوة و صلی الله علیه وسلم و این اخذ کرده اند مالک و شافعی و عوف
 جابر قال اقبلنا مع رسول الله - پیش آمدیم با پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم حتی اذا كنا بذات الرقاع ثلثه بودیم ما
 بذات الرقاع - قال کنا اذا اتینا علی شجرة غلیلة - گفت جابر بودیم ما چون می رسیدیم بروخت سایه دار که خوب میبود سایه
 او - ترکنما رسول الله - می گذاشتیم ما آن درخت سایه دار را برای پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - تا استراحت کند و آفتاب
 بخورد - فجاء رجل من المشکری سیف رسول الله - پس آمد روی از مشرکان و حالانکه شمشیر پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم
 بر شمشیر آن مرد شمشیر را از نیام - فقال رسول الله - پس گفت مر پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اخافنی - آیا میترسی از من
 قال لا - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی ترسم - قال فمن یمنک منی - گفت آن مرد پس که باز میدارد تر از من - قال الله
 یعنی منک - گفت آن حضرت خدا باز میدارد مرا از تو - قال - گفت جابر - نهاده اصحاب رسول الله - پس ترسانند
 آن مرد را یا را آن پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فغمز السیف و حلقه - پس گردانید شمشیر را در نیام و آویخت او را بران درخت
 چنانچه بود - قال فتودی بالصلوة - گفت جابر پس آواز داده شد و اذان گفته شد برای نماز - فصلی بطائفه رکعتین پس
 گزار و بیک رکعت و در کعت - ثم تأخر - پس تأخر رفتند این طائفه و صلی بالطائفه الاخری رکعتین - و گزار و آن حضرت
 بطائفه دیگر در کعت - قال فكانت لرسول الله صلی الله علیه وسلم اربع رکعات - گفت جابر پس بود آنحضرت را چهار
 رکعت - و القوم رکعتان - و مردم هر که ام را در کعت - متفق علیه - و اختلاف کرده اند در توجیه گزار و آنحضرت چهار رکعت
 را پس بعضی گفته اند که قصه رخصت است چنانکه مذکور بعضی گفته است و در اینجا چهار رکعت گزار و لیکن این سخن مخالف است
 با آنچه ذکر کرده اند بعضی محققین که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در سفر چهار رکعت نگذاشته و دالدا علم و بعضی گفته اند که این از
 خصائص صلوة الخوف است تا هر طائفه پس آنحضرت تمام نماز گزارند و شاید که نزاع و اعتشده باشد درین وقت نه در
 اوقات دیگر و بعضی گفته اند این از جهت نکرار صلوة است چنانکه شافعی به ان قائل اند و صحیح است اقتدای منقصر
 بمستفصل نزد ایشان و بعضی گفته اند که این صلوة در نجالت در حضر بود و انقصار قوم بدو رکعت از خصائص ضرورت
 خوف بود و در روایتی مرابنه دارد - اولسانی را آمده است که آن حضرت در بعضی احوال با هر طائفه یک رکعت میگرد

و تقوم القنابر یک رکعت میگردند و قضا میگردند رکعت دیگر را پس معلوم شد که حالت خوف خواص دارد که در غیر آن نیست
و الله اعلم - و عنه قال صلى بنارسل الله صلى الله عليه وسلم صلوة الخوف نصفان خلفه صفین - و هم از جابر روایت
ست گفت گزارد با ما آنحضرت نماز خوف را پس صف بسیم پس سه و وصف پس پیش - و الله یؤتی ما یشاء و ینزل
و شمنان میان ما و میان قبله بودند فائده این قید معلوم خواهد شد - فکبر النبی - پس تکبیر بر آورد و تکبیر - صلى الله عليه وسلم و کبرنا -
و تکبیر بر آوردیم - جمیعاً - همه یعنی هر دو وصف - ثم رکع در کنا جمیعاً - پستتر رکوع کرد آنحضرت و رکوع کردیم ما همه - ثم
رفع راسه من الركوع و رفعنا جمیعاً - پستتر برداشت آنحضرت سر خود را و برداشتیم ما نیز همه تا اینجا آنحضرت و ما همه موافق بودیم
ثم خمد بالسجود و الصف الذی یلیه - پستتر فرو رفت به نشیب آن حضرت برای سجده و صف پیشین که متصل بود ادا را - و تمام
الصف المؤخر فی نحر العدو - و ایستاده ماند صف پائین و در مقابل دشمنان و در برابر ایشان - فلما قضی النبی صلى الله عليه وسلم
السجود و تمام الصف الذی یلیه پس هر گاه که تمام کرد آنحضرت سجده را و ایستاد صفی که متصل بود با آنحضرت یعنی بر داشتند سجد
سجده - اتخذ الصف المؤخر بالسجود - پائین افتادند صف پسین برای سجده - ثم قاموا - پستتر برخاستند از سجده - ثم تقدم
الصف المؤخر و تاخر المقدم - پستتر پیش رفت صف پسین و پس رفت صف پیشین - ثم رکع النبی صلى الله عليه وسلم در کنا جمیعاً
پستتر رکوع کرد آنحضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم ما همه - ثم رفع راسه من الركوع و رفعنا جمیعاً - پستتر برداشت
آنحضرت سر خود را از رکوع رکعت دوم و سر برداشتیم ما نیز همه - ثم اخمد بالسجود و الصف الذی یلیه الذی کان مؤخر فی
الركعة الاولى پستتر اخمد کرد آنحضرت بر سه سجود و صفی که متصل بود آن حضرت را آن صفی که مؤخر بود در رکعت اولی - و
قام الصف المؤخر فی نحر العدو - و ایستاده ماند صف پسین و در مقابل دشمنان - فلما قضی النبی صلى الله عليه وسلم بالسجود و الصف
الذی یلیه اخمد الصف المؤخر بالسجود و سجد و اثم سلم النبی صلى الله عليه وسلم و سلمنا جمیعاً - پستتر سلام داد آنحضرت و سلام دادیم
ما همه - رواه مسلم - این طریق دیگرست مبنی بر اختلاف زمان و صلح و ید حراست و نگاهداشت از عدو و چون عدد اینجا
در مقابل بود بجانب قبله همه یکجا در مقابل ایستادند و تارک رکوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده یک طائفه ایستاده
ماند و دیگری سجده رفت چنانچه تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبله نبود احتیاج بفرستادن جماعه بآن طرف نشد
الفصل الثانی - عن جابر ان النبی صلى الله عليه وسلم کان یصلی بالناس صلوة الظهر فی الخوف بطن نخل فصل
بطائفه کعبین ثم سلم - گفت جابر بود آنحضرت که میگردارد نماز ظهر در حالت خوف بطن نخل که نام موضع است میان مکه
و طائف پس بگزارد بطائفه دو رکعت پستتر سلام میداد - ثم جاز طائفه اخری فصلی بهم کعبین ثم سلم پستتر آمد طائفه دیگر
پس بگزارد با ایشان دو رکعت پستتر سلام داد - رواه فی شرح السنه - و یفید ورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا و در اینجا
نیز آنحضرت را صلى الله عليه وسلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانکه در حدیث سابق از جابر گذشت لیکن اینجا
ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آن حضرت چنانکه مؤلف آورده و در سفر السعادت میگوید که آنحضرت توقف کرد و نشاند

تا آنکه گزار و طائفه دوم پس سلام داد آن حضرت و قوم با اتفاق

الفصل الثالث - عن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل بين ضحجان - بفتح ضا و جمع و يكون جیم و نونین نام موضع یا کو به است قریب مکہ - و عسفان - یضم عین مهله و سکون سین نام جای مشهور است برو و من حله از مکة بشریفة - فقال البشرکون لهؤلاء صلوة ہی احب الیهم من آبائهم و ابنائهم - پس گفتند مشرکان در ایشانرا یعنی آنحضرت و صحابہ او را نمازی است که ذمی محبوب تر است بسوی ایشان از پدران ایشان و پسران ایشان و در روز اسیب من اینانیم و اموالهم - و ہی العصر - و آن نماز که محبوب تر است نزد ایشان نماز عصر است - فاجمعوا - بفتح هاء و سکون جیم و کسر میم - امرکم - پس اجماع کنید رای خود را و اتفاق کنید و غم جزم کنید و تمیلا و علیهم صلیة واحدة - پس حاکم کنید بر ایشان یک حکم کردن و یکبارگی بر ایشان بریزید و هلاک کنید مشرکان با خود این قرار دادند - و ان جبرئیل اتي النبي صلى الله عليه وسلم فامر ان یقسم الصحابة بشرین - و بدرستیکه جبرئیل آمد نزد آنحضرت پس بر ما موخت تدبیر برای دفع شر مشرکان امر کرد آنحضرت را که قسمت کند یاران خود را دو طائفه فیصلی بهم - پس نماز بگذارد و یک طائفه - و لقیوم طائفه - باخری و بائین طائفه و یک لیل ایشان یا پیش ایشان جدا یعنی در مکانی مقابل دوشن دورا یعنی پس پیش هر دو آید - و با یخیزد و احذر هم و استختم - و باید که بگیرند پیر خور یعنی چیزیکه بدان پیرمیزد احذر از کنند و سلامهای خود را بخدر بکسر جای مهله و سکون زوال پیرمیزد و سلاح بکسر سین ساز حرب - نمکون لهم رکعة - پس باشد مرقوم را یک رکعت - و لرسول الله صلى الله عليه وسلم رکعتان - و مر آن حضرت را و در رکعت و مر او بیرون یک رکعت قوم را و دون آن با امام در رکعت و دیگر را تنها خوانند که در بعضی بظاهر حمل کنند و آن را از خصائص صلوة خوف دارند چنانکه گذشت و الله اعلم - و الله اعلم فی السأ

باب صلوة العیدین

گفته اند عید را بحجت آن عید خوانند که عود میکند هر سال و مکرری آید در اوقات خود و این معنی صادق است بر هر موسمی که عود میکنند و مکرر میشوند پس زیاده کردن بعضی تشدید دیگر را گفتند عود میکند فرج و سرور و باعث فرح و سرور و عید فطر شکر نعمت تمامی صیام است و در آن ایامی نعمت حج بوقوف عرفات که عده ارکان حج است چنانکه واروده است الحج عرفه و جمعه عید هر هفته و شکر نعمت صلوة هفته است پس وضع کردند شکر نعمت هر طاعت را عید می از جنس وی تا بسبب مزید آن کرد و حکم کن شکر نعمت لازیم نگم و اما زکوة هر گاه که ادای آنرا وقتی معین نبود و اجتماعی برای آن اتفاق نیفتاد و آنست شکر تمام آنرا عید بنسب آن گذاشتند و بعضی گفته اند که از حجت آن عید گفتند که تقاضا شود برای عود او چنانکه قافله را در ابتدا می خرود آن قافله گفته اند که از قبول بمعنی رجوع است یعنی بازگرد و بیاید و صلوة عیدین فرست بر قول امام ابو حنیفه مثل جمعه و در روایتی واجب است و تسبیح او نیست از حجت نبوت او است سنت نه کتاب و نزد صاحبیه سنت است و نزد شافعی فصل سنت و گردانیده اند او را افضل از افضل و در قوی سنت مکرر است و مالک گفت است که

سنت واجب است شاید که وجوب یعنی تا کدست و احتمال دارد که مراد چیزی باشد که در مذہب ابو حنیفه گفته شد و مشهور نزد امام احمد
فرض عین است چنانکه مذہب ابو حنیفه است و صحیح نزد وی فرض گفتار نیست مثل صلوة چهار و چهار و ده و ایضا از ابو حنیفه نیز منکر کرده اند
الفصل الاول عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یخرج یوم الفطر الاصلی الی المصلی یؤد
انحرفت که بیرون می آمد و در عید فطر و در عید قربان بسوی مصلی که جای تهنوت در مدینه بیرون شهر که آنجا نماز عید
میگذازند و الآن چهار دیواری گرد آن کشیده اند و میگویند مسافت از حجره شریف تا آنجا هزار قدم است و نماز عید در مسجد شریف
میگذازند فاول شی سیدایه الصلوة پس نخست چیزیکه آغاز میکرد و آنحضرت بعد از رسیدن آنجا نماز بود یعنی نماز را بخطبه
تقدیم میکرد - ثم یصرفت فیتقوم مقابل الناس پس بر میگشت از نماز پس می ایستاد و بروی مردم ایستاده بر منبر با دست و در آن
شریف منبر و مصلی نبود - والناس جلوس علی صفوفهم - و حال آنکه مردم نشسته بودند در صفهای خود و میخواندند و میگویند و یا عمر هم پس
پیدا میکرد مردم را و انداز میکرد ایشانرا بخیر و امر میکرد ایشانرا این سه معانی نزدیک بهم اند بطریق تاکید و تقریر ذکر کرده شد
طیبی گفته است عظیم یعنی انداز میکرد و تحریف مینمود و یوسف یعنی در حق غیر تامل و خیر خواه مردم باشد و یا عمر هم یعنی امر میکرد
ایشانرا بحلال و نهی میکرد از حرام - و انکون یرید ان یقطع لغنا قطعه و اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکر را جدا میکرد و میفرستاد
آنها - او یا عمر یعنی امر - یا اگر میخواست که بفرماید کاری را میفرمود و آنرا این تقسیم بعد تقصیر است شامل قطع بحث و غیر آن - ثم
یصرف - پس بر میگشت از دعا و توحید و جز آن بسوی خانه متفق علیه - و عن جابر بن سمره قال صلیت مع رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العیدین غیر مره و لا مرتین بخیر اذان و لا اقامه - گفت جابر که از مردم با آنحضرت هر دو عید را یکبار
و نه دو بار بلکه بارها بسیار اذان و اقامت یعنی برای نماز عید اذان اقامت نبود و چنانکه برای نمازهای دیگر اذان و اقامت
رواه مسلم - و زیاده کرده است در روایتی و لا الصلوة جامعته یعنی این هم نبود که گویند الصلوة جامعته - و عن ابن عمر
قال کان رسول اللہ یؤتی غیر خدای - صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر و عمر یصلون العیدین قبل الخطبه - میگردانند نماز هر دو عید
پیش از خطبه و تخصیص ابوبکر و عمر از برای تاکید سنت است زیرا که آنحضرت فرموده است اقتدوا بالذین بعدی الی بکر و عمر
اقتدوا و اتباع کنید آنان دو کس که بعد از من باشند که ابوبکر و عمر هستند رضی اللہ عنهما و میگویند که عثمان رضی اللہ عنہ آنرا تفسیر از خطبه
پیش از نماز خواند بحجت وجود کثرت مردم تا در بایند نماز را در بستان تمام کلام و برین بیاید متفق علیه - و عن ابن عباس
اشهد مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العیدین فیرسیدہ شد ابن عباس را آیا حاضر شده تو با آنحضرت نماز عید را - قال نعم - گفت
ابن عباس ای حاضر شده ام خراج رسول اللہ بیرون آمد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فصلی ثم خطب - پس بگذارد نماز عید
را پس بر خطبه خواند - ولم یدکر اذانا و لا اقامه - و ذکر نکرد ابن عباس اذان را و نه اقامت را - ثم اتی النساء و عطفن و ذکر
بعد از آن آمد آنحضرت زنان را که بحکم آنحضرت نماز عید را حاضر میشدند پس پند کرد ایشانرا و یاد داد ایشانرا احکام دین
و احوال آخرت از ثواب عقاب - و امرهن بالصدقة و امر کرد زنان را بتصدق کردن - فرائض نیزین الی اذانین

و جلوسن - پس دیدم زمانه که در آن میکردند و دستهای خود را بسوی گوشهای خود و گلوهای خود تا آنچه در گوش و گلو بود از زیر
 بیضن الی بلال - می انداختند بسوی بلال و می سپردند بوسه بیوی بنضم یا و فتح آن هر دو روایت است - ثم ارفع
 بهو و بلال الی عیبه - پسر رفت و شتابی کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بلال بسوی خانه آنحضرت فی الصراح رفع شتابی و بجا
 کردن ستور در رفتن - متفق علیه - و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی یوم القطر کتبت - روایت
 میکند ابن عباس که آنحضرت گذارد روزی در عید و رکعت - لم یصل قبلها و الا بعدها - نگذاشت آنحضرت پیش از آن دو رکعت
 و نه بعد از آن - متفق علیه - اینجندیت و لکن وارد کعبه پیش از نماز عید و بعد از وی نمازی نیست ترمذی گفته است
 که در بیانات حدیث از عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمر و ابی سعید خدری آمده است حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است
 و عمل برین حدیث نزد بعضی از اهل علم از صحاب کرام و غیرهم و تحقیق گفته اند بعضی از اهل علم نماز بعد از نماز عیدین
 و پیش از آن دو رکعت صحتش در نهی گفته است که نشنیدم هیچ یکی را از علمای مکه ذکر کرده باشد از سلفین است
 که گذارده باشد پیش از نماز عید و نه بعد از وی و در هدایه گفته است که تمقل نکند در صلی پیش از صلوة عید زیرا که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم نگارده باکمال حرص بر نماز پس بعضی گفته اند که اگر است در صلی مست خاصه و بعضی گفته اند در صلی
 و در غیر صلی از زیرا که آنحضرت نگارده است و بعضی شروح هدایه گفته که اگر بگذارد و اشراق و ضعی پیش از خروج بمصلی مکرره
 نیست و در فتح انباری گفته که کوفیان میگویی که بگذارد بعد از آن دنه پیش از آن و بصریان میگویند بگذارد و پیش از آن
 نه بعد از آن مدینان میگویند پیش و نه پس بادل فائل است و از اعمی و ثوری و حقیقه و ثباتی فائل است حسن بصری و جماعة
 و ثالث و نهی و ابن حجر و احمد و شافعی جماعه از سلف گفته اند که اگر است نیست در نماز قبل و نه بعد از آن از خلا
 کرده اند که چون فوت شود نماز عید فضا کرده شود یا نه و ظاهر مذکور است که چون فوت گردد با امام قضا نکند زیرا که نماز بان
 صفت ساخته نشده است بدون اوعبادت و تکریر الطلح خصوصه که تمام نشود و آن شر الطلح بقدر کذا فی الهدایه و در بعض
 شروح مذکور است که اگر خواهد و رکعت بگذارد یا چهار رکعت صلوة ضعی که در نماز ایام گوارده میشود و نقل کرده از محیط و قاضی
 خان که هر که بمصلی بیاید و نماز با امام در نیاید وی فحیر است اگر خواهد باز گرد و بخانه بی آنکه بگذارد و نماز او اگر خواهد بگذارد و
 بگذرد و فضل آنست که چهار رکعت بگذارد تا حاصل گردد و از نماز مخفی و همچنین است مذکور است - و عن ام عطیه قالت امرنا
 ان نخرج الحیض یوم العیدین - ام عطیه که از کبار صحابیات و عاقلات سارست و همراه آنحضرت غزائیکرد و در غزایاران را تیار
 میکرد و مجروحان را مداوی میکرد و گفت مکرره شدیم ما طائفه زنان که بیرون آریم زمان حالض او هر دو عید - و ذات الخدر
 و بیرون آریم زنان پوده نشین - حیض بنضم حوافر پای نشین و ده جمیع حالض و خود و جمیع خدر بکسر خای مجسمه پوده که کشیده میشود
 مرزن بگذارد و گوشه خانه میشیند و روی مقصود آنکه اگر در آنحضرت که زنان همه در روز عید بر آیند - فیشندن جماعه
 المسلمین و حاتم پس حاضر شوند جماعت مسلمانان را و روی ای شازا - و تفرغ الحیض عن مصلان - و گوشه گیرند و میکوشند

زنان حاضر زجای نماز خود - قالت امرأة - گفت زنی - یا رسول الله احدنا لیس لها جلباب - یکسری همگی از ما نیست
 ما را و چادر که پوشیده بر آید - قال تلبيها صاحبها من جلبابها - گفت باید که پوشانند آن زن را که چادر ندارد و زنیکه
 یار و مصاحب است از چادر خود یعنی زنیکه قدرت دارد و چادرهای متعدده دارد و چادر می برای زنیکه عاجز است بخاریت
 دهد باید دانست که گوشه از چادر خود پوشانند و درین در یک چادر بنشینند و اگر عاجزه از قاوره استعارت نماید و سوال
 کند نیز جائز است که عیله از محرمت منقذ علیه - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت ان ابی بکر دخل علیها و عندها جاریتان
 فی ایام منی - گفت عائشه که ابو بکر در آمد بروی و نزد وی دو دختر که بودند از دخترکان انصار در روزهای مناه که روز
 عید منی و ایام تشریق اند - تدفغان و تضرعان - یعنی سر و میگردند و دوف میزدند و تضرعان گویا تا کید تدفغان است و بعضی گفته
 اند که تضرعان یعنی رقص میکردند از ضرب ارض بمنجی سپردن آن وقت بضم و ال فتح نیز آمده و در
 زون وی سه قول است بعضی بواج دارند مطلقا بعضی حرام علی الاطلاق و صحیح آنست که در عرائس و دلائم و آنچه در حکم آنست
 مباح است بعضی فرق کرده اند و آنکه جلال دارد و آنکه ندارد و درین نیز خلاف است - و فی رواية تغنیان بانقا و لیت
 الانصار یوم لیاث - و در روایتی آمده است که سر و میگردند آن دو جاریه یا شمار یکیه گفت و گو کرده بودند میان یکدیگر گفتا
 میکردند بدان از اشنا حرب و شجاعت انصار چنانکه عادت شجاعان است روز لیاث بضم موحده و عین مهمله مخفیه که نام
 منجی است تزیب بدین برسانست و در شب یا نام قلعه الیت که میان اوس و خزرج که نام دو قبیلکه انصار است در اینجا جنگ
 بود و تا صد و شصت سال میان یکدیگر محادات و محاربت میکردند و بدور اسلام آن جنگ و منی بر طرف شد و بدو منی بدل گشت
 و آیه که میگردید **ایها الذین امنوا اذکرو النعمه الله علیکم انکم کنتم اعداء فآلف بین قلوبکم** الایه اشارت بان میکند
 پس این زنان آن شمار سخنانند و آن همه در وصف حرب شجاعت بودند و ذکر آن موت است در امر دین و در عیص است در دنیا
 را بر جبار و قتال کفار و ذکر فواحش و منکرات که حرام است ذکر آنها و حاشا که در حضرت رسول الصلی الله علیه و سلم ذکر آن رود
 و در روایتی از صحیح بخاری بعد از تغنیان گفته اند و لیتا یعنی غنا میکردند و ذوات آنها متعنه بودند که غنا حرفت آن با
 باشد و غنا خوب توانست گفت و مشهور و معروف بدان باشند و تشویق بفاحشه و تعریض بهوا کنند که داعی بفتنه و فساد
 بود بلکه دخترکان بودند از اهل خانه چنانکه در خانه یا چیزی میگویند - والنبی صلی الله علیه و سلم تشفیث ثوبه - و آنحضرت پوشیده
 و پهنیده بود و خود را بجائمه خود و در روایتی از صحیح بخاری آمده که پیروز آنحضرت و یکداند رومی خود را - فانهتم بها ابوبکر
 پس منع کرد و زجر نمود آن دو جاریه را ابو بکر رضی الله عنه از غنا کردن و دوف زون در حضرت رسول صلی الله
 علیه و سلم و در صحیح بخاری آمده که گفت ابو بکر یا منار شیاطین میزند نزد پیغمبر و منار است که میزند آن را
 اهل غنا مثل منی و رباب دوف و مانند آن و اضافت بشیطان بجبت آن کرد که وی شنول می گرداند و لها را
 با هو و لعب و بازی میدارد و از یاد خدا - فکشف النبی صلی الله علیه و سلم عن وجهه - پس بکشا و آنحضرت پرده از روی برداشت

تقال و عبا یا ابابکر پس گفت همان و بگذارد ایشان را ای ابو بکر فاما ایام عید نه زیرا که این روزها روزهای مناسبت که
ایام عید و اکل و شرب و ایام ضیافت است و فرج و سرور و در آن اگر چه به تدفیف و تقنی باشد با حرام است - و فی روایتی
و در روایتی این چنین از مسلم آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم - یا ابابکر آن نخل تویم عید - ای ابابکر
مهر تو بر عید است - و نه عید نا - و این روز عید است و در روایتی از مسلم آمده است که چون فاضل شد آن حضرت
اشارت کرد عائشه آن دختر کان را و بدر رفتند متفق علیه - بدانکه این حدیث است که شک میکنند بدان اهل سماع و رجحت
غنا و شنیدن آن بآله و آنچه ازین حدیث بنظر انصاف بی شوب تعصب و اعتناء بهتا و زیاده است که ابو بکر صدیق را
کرد تقنی و تدفیف را و منع و زجر کرد از آن بجهت آنچه مقرر بود و نزد و از حرمت و کراهت آن و گمان بر آن منع ناکردن
آن حضرت صلی الله علیه و سلم از آن از جهت عدم علم بود بدان بجهت نوم یا غفلت یا آنچه است که منع کند و فرصت آن نشد
و نه آنست که آن حضرت آن را تقریر نموده و رواداشته است درین روز چیرے از آن را و لهذا فرمود فاما ایام عید
و ابوبکر را باین فرق و تفصیل علم نبود پس ولایت کرد حدیث بر اباحت مقداری اذان در روز عید و غیر آن از موضعی
که مباح است در بعضی فرج و بهر در شک نیست که این در ماده مخصوص بر وجه مخصوص است و ازین جا اباحت علی
الاطلاق لازم نیاید مگر بقیاس بر آن و آن جائز است مگر تقدیر عدم نص در فرع و آن محل نزاع است و انصاف
آن است که نصی قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر آمده ثابت نشده است تحقیق تصریح
کرده اند بعضی از متأخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده است و بعضی علماء گفته اند که یافته شده است دلیل
قطعی بر حرمت آن و نه بر اباحت آن و اصل در انبیا اباحت است و با وجود آن شک نیست که دوام اعتقاد بدان
و است است آن برخلاف طریقه اجماع است و فقها درین باب تشدید تعصب بسیار است مگر مقصود انبیاان جسم ماده
و بعد از آن صحیح آن است که قول امام اعظم کراهت آن است و الله اعلم - و عن النس قال کان رسول الله
صلی الله علیه و سلم لا یبذل و یوم الفطر حتی یاکل تمرات - بود آن حضرت که نمیزشت بمصلی روز عید نظر تا آنکه میخورد چند خمرانه
یا کلمن و تراب و میخورد تمرات را طاق - رواه البخاری - و در روایت حاکم از عتبه بن حبه آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر
از آن یا زیاده بر آن در عایت و ترمجود است در همه امور آن الله و ترجیح کوثر و اختیار اکل تمرات از جهت آن بود که در
وقت حاضر بودند و بعضی گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمرات حلاوت آن بود و حلاوت نافع است در تقویت بصر که
صوم ضعیف است و حلاوت موافق مزاج ایمان است و گفته اند که هر که در خواب بیند که چیزی شیرین میخورد تا دلش
آنست که حلاوت ایمان نصیب او شود و حلاوت نرم میگرداند دل را و لهذا انظار بشیرین افضل است - و عن جابر
قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا کان یوم عید خالف الطریق - بود آن حضرت که چون میبود روز عید مخالفت میکرد در راه
یعنی بیرون می آمد از راهی و بر میگشت از راه دیگر - رواه البخاری - بدانکه احوال در بیان حکمت و صحت و این فعل از

{ ماده مخصوص
 بوجه مخصوص }

آنحضرت بسیارست بعضی گفته اند کہ حکمت درین آن بود کہ تا گواہی ہند مرا در اقبال و شوق تسکینہ شگفتہ اندہ روز راہ سالکان
آن ازین دانستن بعضی گفته اند حکمت اظہار شعائر اسلام بود و در ہر دو طریق یا اظہار ذکر خدا و اشاعت آن و در ہر دو باوجود
و غم انداختن و ترسب کافران با اظہار شوکت اسلام و رفعت اعلام دین و عزت و کثرت اہل آن یا نشان گروانیدن
مسلمانان ہر دور راہ را تعلیم ایشان بہ برکت و دیدن جمال شریف و محی صلی اللہ علیہ وسلم قضای حاجت ایشان و استغناء
تکامل و استراحت و صدقہ و سلام بر ایشان و بعضی گفته اند میکراہن را از برای تحقیق مجموعہ و از وہام خلقت و بعضی گفته اند کہ در وقت
رفتن راہ دور را اختیار میکرد و در برگشتن راہ نزدیک را بقصد تسکین ہر یک شیطانات و زد با ب و درین سخن نظر است
زیرا کہ اجتناب است از شتہ میشود و رجوع نیز چنانکہ در حج کہ تار سیدن بجا نہ اجزائے سنت و تصریح کردہ اند بعضی علما بعد از آن
آن پنج و مشہور در مردم آنست کہ آن از جهت حذر از کید اعدای دین بود تا در کین نباشند و پوشیدہ فائدہ اگر قصد این
میکردند و نمیکرد آنرا زیرا کہ برین تقدیر مترصد میشوند و در طریق رجوع بر تقدیر علم ببادت شریف و احتمالات طریق خروج
و عود و حق آنست کہ این ہمہ احتمالات است کہ ہر کس بغم خود استنباط نمودہ دی بجا نہ دانست است با سزا و مصالح افعال
رسول خود و عقول خلق قاصر است از ادراک آن و احاطہ بدان۔ وعن البراء قال خطبنا النبی صلی اللہ علیہ وسلم

یوم النحر فقال ان اول ما یبند ابہ فی یومنا ہذا ان یصلی ثم یخرج فتنفر۔ و استیست از برای بن عازب کہ از مشاہیر صحابہ
است گفت خطبہ خواند ما را آنحضرت در روز نحر پس گفت بدرستی کہ اول چیزیکہ آغاز کنیم بومی در روز ما کہ این روز است
اینکہ نماز کنیم پسترا باز گردیم پس بخنیم۔ فمن فعل ذلک فقد اصاب منتہا۔ پس کسیکہ کرد آنرا پس بتحقیق دریافت سنت
ما را۔ ومن فوج قبل ان یصلی فانما ہو شاۃ لحم عجلا لانیہ۔ و کسیکہ فوج کرد پیش از آنکہ نماز بگذاردیم بپس نیست این مگر گوشت
گوسفند کہ کثرتاب کردہ است از برای اہل خانہ خود۔ لیس من الفسک فی تنگی۔ نیست از عبادت و رنج و مشہد
بضم لون و سکون سین عبادت کردن ناسک عابد نیکی تر بانی نیک بعضی جمع فسک بفتح سین و کثرت آن جای زبان
متفق علیہ۔ وعن جندب بن عبد اللہ الجلی۔ بفتح بائے موحده و جمیم صحابہ سنت و او را جذب بن سفیان

نیز گویند نسبت بجد روایت کردہ اند از دے حسن بصری و ابن سیرین۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من فوج قبل الصلوٰۃ فلیندج مکانہا اخری۔ کسیکہ فوج کند پیش از نماز پس باید کہ فوج کند بجای دی شاة و دیگر را
و من لم یندج حتی یصلی فلیندج علی اسم اللہ۔ و کسیکہ فوج ناند تا آنکہ نماز بگذاردیم بپس گوہ فوج کند بر نام خدا یعنی
درست است فوج دے و واقع است از عبادت۔ متفق علیہ۔ وعن البراء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من فوج قبل الصلوٰۃ فانما یندج لنفسہ۔ کسیکہ فوج می کند پیش از نماز پس فوج نمیکند مگر برائے نفس خود یعنی گوشتی است
کہ برای خود حاصل کرد و برائے خدا نیست و داخل عبادت نہ۔ و من فوج بعد الصلوٰۃ۔ و کسیکہ فوج کرد بعد از نماز۔
فقد تم شکہ و اصحاب شہ المسلمین۔ پس بتحقیق تمام شد عبادت دے و بافت سنت و طریق مسلمانان را متفق علیہ

به قسمه و غلبه و مجاریه تکبیر کرده شود و در آن بلده بسطلاح و آنکه فتح کرده شد بی آن تکبیر کرده شود و در آن بعضی آنکه میگویند شافعی
 بکمره شمشیر زیر آنکه فتح مکه نزد ایشان بجا برده است و نزد حنفیه بعضی از آنکه فتح آن نزد ایشان بصلح است و اما در مدینه مطهره اعتقاد
 نیست بسطلاح باتفاق زیرا که فتح دوسه بجا برده نیست - و عن عطاء و مرسلان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا خطب لجمعه على
 عشرة اعداد - روايت است از عطاء که از کبار تابعین است بطریق ارسال که آنحضرت بود که چون خطبه بخواند تکبیر میکرد بر عشره و خود
 تکبیر کردنی - و فخر بن فتح عین و نون و ذی ای نیزه خود که مرا آنحضرت را بود که خادمان می برداشتند و بدان عشره میکرد و چنانکه در
 احادیث آمده است - رواه الشافعی - و عن جابر قال شهدت الصلوة مع النبی صلی الله علیه و سلم فی یوم عید فبدأ بالصلاة
 قبل الخطبة بغير اذان ولا اقامة - گفت جابر حاضر شدم با آنحضرت در روز عید پس آغاز کرد بنماز پیش از خطبه بی اذان و اقامه
 فلما قضی الصلوة قام مشکا علی بلال - پس هرگاه که تمام کرد نماز را ایستاد آن حضرت یعنی برای خطبه تکبیر زده بر بلال -
 فحمد الله و اتلى علیه - پس حمد گفت خدا را و ستایش کرد بر دسے تعالی و تقدس - و وعظ الناس - و پند کرد مردم را و وعظ
 منع و زجر تجویف - و ذکر هم - و تذکیر کرد ایشان را و یاد و بایند ثواب و عقاب آخرت را - و حثهم علی طاعة - و برانگیخت
 ایشان را بر فرمانبرداری و پیروی سبانه - و مضی الی النساء و معه بلال - و گذشت در وقت بجانب زنان که در یک گوشه نشسته
 بودند و حال آنکه بود بادی بلال - فامرهن بقوی الله و عظمین و ذکرهن - پس امر کرد زنان را بنحیث و پند گفت و تذکر
 کرد - رواه النسائی - و عن ابی هريرة قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا خرج یوم العید فی طریق رجعت فی غیره -
 بود آنحضرت که چون بیرون می آمد روز عید در یک راهی باز بر میگشت در راه دیگر چنانکه گذشت بیان اسرار حکم
 در آن در فصل اول - رواه الترمذی و الدارمی - و عنه انه اصحابهم مطرفی یوم عید فصری بهم النبی صلی الله علیه و سلم صلوة
 العید فی المسجد - و هم از ابی هریره روایت است که شأن این است که رسید مردم را بارانی در روز عید پس بگذارد آن
 حضرت نماز عید را و مسجد ظاهر ازین عبارت آنست که نماز اعیاد در جهان افضل است از نماز مسجد مگر بگذرد و الا آن
 جاری شده است عادت اهل مدینه طیبه و همچنین مکه منظمه نماز گزاردن در مسجد شریف و حرم منیف - رواه ابو داود و
 ابن ماجه - و عن ابی الحویرث بضم ح و فتح و او و سکون تخنینه و کسر را در آخر ثانی مثله - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 کتبالی عمرو بن حزم و هو بنجران - ابو الحویرث که از تابعین است روایت کرده است که آنحضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم
 بفتح حای مملکة سکون زامی که صحابی انصاری است اول مشابه و بی خندق است و وی در آن زمان پانزده ساله بود
 و عامل گردانید در آنحضرت در بنجران بفتح نون و سکون جیم نام شهر است به بین و بود و دسے در آن زمان هفتده ساله و
 کتابی نوشته بوی پسرد که در وی فرائض و سنن و دیات بود و نوشت عجل الا تحمی شتایی کن نماز عید اضحی را - و اخر اللفظ
 و در یک نماز عید فطر را - و ذکر الناس و تذکیر کن مردم را و گفته اند شاید که حکایت در تحویل اضحی و تاخیر فطر آنست که هرگاه
 که ادا کرده شد صدقه فطر در خورده شد طعامی و باقی نماز هر چه می تاخیر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا آن که صنفی فطر

بصوم را می یافته است که مانع می شود از اسراع و استیجال بخلاف آنجی که بعد از صلوة قصد تنه و اکل هست پس استیجال مناسب آن باشد بدیه الشافعی - وعن ابی عمیر بن عیین - ابن النضر عن عوفه عن من اصحاب النبی - روایت است از ابی عمیر بن النضر از اعمام که مراد را انداز اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن را که با جواد الی النبی صلی الله علیه وسلم شنیدند انهم را در التلال بالامس - بدینیکه سوار می چند آمدند نزد آن حضرت در حالیکه گواهی می دهند آن سواران که ایشان دیده اند هلال عید را و پرور - فامرهم ان یقسطوا - پس اگر مرد آن حضرت اصحاب را که افطار کنند و اذا أصبحوا ان یقسطوا الی مصلایهم و امرهم که چون صبح کنند بروند بشوی مصلای را که آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و روایت این باب در دو طریق صحیح آمده است که قدم آورند سواران آخر روز و لفظ حدیث در دو طریق اینچنین آمده است که صحابه گفتند که پوشیده شد برنا هلال شوال پس برخاستیم باروزه و این آمدند سواران در آخر هزار پس گواهی دادند نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم که ما دیدیم هلال را و شب و روز و بی بعد از زوال آفتاب عید - نزد ما همین است چنانچه در حدیث آمده است - رواه ابو داود و النسائی -

فصل الثالث عن ابن جریر - بضم جیم اولی و فتح زاء سکون تخانیة و زوایت جرج حکیم و حاکم منله - بفتح جیم و ضم جیم آن اصلا نیست و ابن جریر نام او عبد الملک بن عبد العزیز بن جرج فقیه کنی قرظی مولای قریش و در اصل رومی است بیکه از اعلام ائمه مشهور و معدود و روحی اولی که است که تصنیف کرد و در اسلام و رد قولی و گفته اند که وی ثابث ترقوی ترست از امام مالک روایت کردند از وی و جرجی و گویند که متعه را مباح میدانست و میگوید که از تونی بیکه ششصد و پنجاه و یک نفر از عبد العزیز تابعی مشهور است امامی افقه و اوثق از پدر است - قال اخبرنی عطاء بن ابن عباس و جابر بن عبد الله قال لم یکن یؤذن یوم الفطر و لایوم الاضحی - گفت ابن جریر خبر داد مرا عطاء بن عباس و جابر گفتند این هر دو صحابی بنود که اذان گفته شود در عید فطر و نه روز عید اضحی - ثم سألته یعنی عطاء بن عباس عن ذلک - جریر میگوید که بعد از آن سوال کردم او را یعنی عطاء را بعد از زمانی از آن مسئله مذکوره - فاجبرنی - پس خبر داد مرا عطاء - قال یلقب عطاء - اخبرنی جابر بن عبد الله ان لا اذان للصلوة یوم الفطر - خبر داد مرا جابر که نیست اذان نماز را در عید فطر و این را عطاء تخصیص کرد و روایت از جابر بن عبد الله بن عیین فطر را بیان کرد و چیزهای دیگر را نیز ذکر کرد و گفت عیین تخرج الایام و لا بعد ما تخرج - هنگامیکه بیرون آید امام برای نماز و نه بعد از بیرون آمدن برای خطبه - و لا اقامه و لا اذان و لا شئی - نه بود اقامت و نه آواز دادن و نه چنانکه گویند الصلوة الصلوة و مانند آن و نه بود چیزهای تاکید است برای کسی مطلق باز تاکید کرده میگوید - لا اذان یومئذ و لا اقامه - بنود آواز دادن همان روز و نه اقامت - و بعد مسلم - وعن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یخرج یوم الاضحی و یوم الفطر - بود آن حضرت که بیرون می آمد روز عید اضحی و روز عید فطر - فیه ابا الصلوة - پس آغاز میکرد و بناز - فاذا صلی صلوة - پس چون میگذاشت آن حضرت نماز خود را و

خارج میشد از آن - تمام تا قبل علی الناس و هم جلوس فی مضللتهم - علی ایستاد پس روی می آورد بر مردم و حال آنکه مردم نشسته بودند
 در جای نماز خود - فان کانک لہ حاجۃ بہمبت ذکرہ للناس پس اگر میبودم آنحضرت را حاجت بفرستادن لشکر بجای ذکر میکرد و اگر
 برای مردم بدان و میفرستاد - اگر کانک لہ حاجۃ البیہ ذلک امر ہم بہا - یا میبودم آنحضرت را حاجتی بکار می دیگر فرستادن
 لشکر بجای امر میکرد مردم را بآن کار - و کان یقول - و بود آنحضرت که میگفت - تصدقوا تصدقوا تصدقوا - صدقه کنید صدقه
 کنید صدقه کنید مکرر سه بار - و کان اکثر من تصدق النساء - و بود بدیشترین کسیکه تصدق میکرد بفرموده آنحضرت و تا کیدوی صلی
 اللہ علیہ وسلم زنان - ثم یصرف - پسر بر میگشت آنحضرت بمنزل خود - فلم یزل کذلک - پس همیشه بود تقدیم صلوة بر خطبه در زمان
 خلفای اربعه و بعد از ایشان - حتی کان مروان بن الحکم تا آنکه شد امارت مروان بن الحکم بر مدینه از جانب معاویہ بن ابی
 سفیان - فخرجت من حاکم مروان - میگوید ابو سعید خدری پس بیرون آمدن مردم من دست و دست گرفته مروان را و فخاصرت بجانب حیمہ
 و ستامی یکدیگر گرفتن از حاضر و حتی تنگیگاه زیرا که در بخت دست یکی بر خاصره دیگری باشد - حتی اتینا المصلی - تا آنکه آمد
 من مروان ہر دو مصلی را - فاذا اکثر بن الصلت قد بنی منہ من طین و لبن - پس ناگاه کثیر بن الصلت کندی منبری در مصلی بنا
 کرده از گل خشت خام و خانه او هم در آنجا بود و بنی لفتح لام و کسر بار وزن کثف و لبن بر وزن ابل نیز آمده و این کثیر بن الصلت
 در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم متولد شد و آنحضرت اندک کثیر نام کرده و بود نام او قلیل و صاحب جامع الاصول او را در صحابہ
 باین بیان ذکر کرده و فرمودی در کاشف گفته که قیل فی صحیحہ و بعض گفته اند وی تابعی سنت و کثیر نام وی عمر بن الخطاب نموده
 و ظاہر این حدیث آنست کہ اول کسیکه منبر در مصلی ساخته مروان - و او از مدوثر مالک نقل کرده اند کہ اول کسیکه خطبه در مصلی
 بر منبر خواند عثمان بن عفان بود و رضی اللہ عنہ ابو سعید خدری میگوید - فاذا مروان نیاز منی یدہ - پس ناگاه مروان کشاکش
 میکند مرا دست خود را بمنی میکشد مرا بدست خود - کانه یحیر فی نحو المنبر و انا اجزہ نحو الصلوة - گویا کہ دست میکشد مرا بجانب منبر تا
 خطبه پیش از نماز بخواند و من میکشتم او را بجانب نماز تا نماز پیش از خطبه گوارد و چنانکہ سنت است - فلما رأیت ذلک متہ قلت این
 الاستاذ بالصلوة - پس ہر گاہ کہ دیدم من آن قصد و ارادہ را از وی گفتم کجا شد ابتدا کردن نماز و گرازدن آن پیش از
 خطبه کہ فعل غیر صلی اللہ علیہ وسلم و خلفای او بود - فقال لایا ابو سعید پس گفت مروان نزاع مکن در نیابت ای ابو سعید - قد
 ترک ما لتکم تحقیق ماندہ شد و گذاشته شد چیز کیہ تو میدانی از ابتدا بخطبه یعنی ترک کردم من آن را از جهت مصلحتی کہ دیدم و
 آن آنست کہ اگر تقدیم صلوة میکردم مردم بر ای استماع خطبه انتظار نمیدادند - قلت کلا و الذی نفسی سیدہ لا تا تون بخیر ما
 اعلم ابو سعید یکدیگر گفت من - چنین است تو کند بخدای کہ بقای ذات من در دست قدرت اوست نمی آید شما بهتر از آنچه
 میدانم من - قلت مرا گفت این کلمہ را سه بار - ثم انصرف - پسر برگشت ابو سعید و حاضر نشد جماعت را کذا قال الطیبی و محمل کہ
 معنی این باشد کہ برگشت از جانب منبر بجانب نماز و نیز احتمال دارد کہ معنی این باشد کہ برگشت مروان بجانب منبر تا خطبه بخواند و شنید
 سخن ابی سعید را کہ نماز پیش از خطبه باید کرد و این از روی عبارت ظاہر ترست و ابی سعید را رواہ مسلم - و بدانکہ سنت در عیدین

گزاردن نماز است پیش از خواندن خطبه اتفاق کرده اند صاحب کتب سنت بر روایت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گزاردن نماز پیش از خطبه عمل کرد ابو بکر و عمر بعد از وی همچنین ترمذی گفته که برین است عمل نزد اهل علم از صحابه و غیر هم و گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مردان بن الحکم بود و در فضیله امیر برین بود از قبل معاویه و در فتح الباری میگوید که بعضی گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود و بعد از مدتی از خلافت خود چون دید جماعت از مردم که نماز را بر سر بلند چنانچه ابن المنذر با اسناد صحیح تا حسن بصری روایت کرده است و این علت غیر علمی است که مردان قصد کرده چه صلحت عثمان رضی الله عنه رسیدن مردم بود و جماعت و قصد مردان تلی خطبه بود و مردم ترک داده بودند در زمین مردان سماع خطبه از جهت سب و شتم وی کسانی را که سخت بنودند آن را و افراد در میان بعضی مردم و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه اجابا آن را بجهت مصلحت صحیح که وید کرده باشد که مردان بجهت غرض ناسد خود بران موافقت نموده و بعضی گفته اند که اول کسیکه تنبیه را و معاویه بود و مردان در مدینه و زیاده بصره که عامل او بودند متابعت و مطاوعت وی کردند و الله اعلم انتی کلام الشیخ و بر تقدیر شوش این روایت قول مردان که قدر ترک نه ترک محمول بر ظاهر خواهد بود و نام

باب الاضحية

اضحیه بضم هـ و کسر آن و تشدید یا و تخفیف آن و جمع و سه اضافی تشدید یا و تخفیف آن نام خیر است که فسخ کرده شود بر وجه تقرب از شتر و گاو و گوسفند در وقت مخصوص که از قربانی گویند و تضحیه بمعنی فسخ کردن و قربانی کردن و یوم نحر ایوم الاضحی از اینجا نام شده یا از تضحی بمعنی ارتفاع بنا بر بلکه اصل همین است و اضحیه هم از دست که اول وقت تضحیه است بدانکه تضحیه واجب است در مذهب امام ابو حنیفه و صاحب دی بر هر چه مسلم میقیم موسر و نزد شافعی در رد روایتی از ابی یوسف سنت موکده است و مشهور و مختار در مذهب امام احمد همین است و در روایتی از وی واجب است بر غنی و سنت است بر فقیر و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک است گفته که وی سنت واجب است بر کسیکه استطاعت دارد آنرا یا مرد است و بر طبقه سلوک در دین است یا مرد و بوجوب تا که است و معنی اول قریب تر است و دلیل وجوب حدیثی است که روایت کرده است از ابن ترمذی و ابو داود و دشانی که روایت کرده اند از محقق بضمیم و فتح حامی علیه تشدید یا بی موحده و قات در آخرین سلیم گفت بودیم ما بار رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعزات پیش شنیدیم که میگفت بر اهل بیت و این صیغه وجوب است و فرمود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیا بدست و تضحیه نکنند باید که قریب بنگرد و مصلای پدر او مثل ابن عبد الواحی میگوید و دیگر ترک اجتنابی الله است

الفصل الاول - عن انس قال سئلت رسول الله - روایت است از انس که گفت قربانی کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکشنبین - بدو کیش لفتح کات و سکون با گو سفند ز که سر در میزند بفارسی قفقار - انجین - املع آنکه سیاهی می آنضحیه سبیدی باشد و بعضی گفته اند که بیاض و بیشتر از سواد او باشد و ملحه بضمیم و سکون لام از اولان بیاض مخلوط با سواد و قرین شاخه در بینه و در از شاخ و الا هر کیش شاخه درست یا مرد و سالم اکثرین است - و یکجا سبیده و فسخ کردن آنحضرت آن و کیش را

بدست مبارک خود - و می و کبر - و نام خدا بر دو تکبیر گفت و در وقت فرج کردن چنانکه شرط فرج است - قال رایتہ و انما
قدمه علی صفحاها - گفت انس دیدم آن حضرت را ای مبارک خود را بر پهلوی وی یا بر روی وی و صفحا کبر
جمع صفح لفتح و سکون معنی پهلوی و جانب در روی و پهنای روی - و یقول - و می گفت - بسم الله و الله اکبر متفق علیه - و
عن عائشة رضی الله عنہا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بکثرت الاقرن - روایت است از عائشة که آنحضرت فرمود و باوردن
تختخار شاخدار - یطافنی سواد - که پی سپری کند زمین را در سیاهی یعنی پامپاسا و سیاه باشد - و میرک فی سواد و سواد
در سیاه است یعنی سینه و شکم وی سیاه باشد و بروک خسیدن و سینه بر زمین نهادن و اصل و سه و شتر است -
و یطافنی سواد - و نگاه میکند در سیاهی یعنی چشم سیاه باشد که اقال الطیبه و بعضی گفته اند که حوالی چشم او سیاه بود و فانی
بعضی بر پس آورده شده بخین کیش را تا فرج کند و قربانی کند بدان - قال یا عائشة ہی المدینه - گفت آنحضرت ای
عائشه یار و دهره را کار در او ندیده شایسته المیم است - ثم قال تخدیه با کج - پسر گفت بود آنحضرت کن کار و را بشکشی ششین و
مهمه و ذال عجمه نیز کردن کار و مانند آن الشیخسان - فقلت - عائشه میگوید پس نیز کردم - ثم اخذنا - پسر گفت آنحضرت
کار در - و اخذ الکبش فاعجمه ثم فجبه - و گرفت آنحضرت کبش را و بر پهلوی او باند آنرا پسر فرج کرد آنرا یعنی خواست که فرج
کند - ثم قال - پسر گفت - بسم الله اللهم قبل من محمد و آل محمد - خداوند ایدیز از محمد و آل محمد - ومن الله محمد و آل محمد
محمد زین جالبصل استلال کرده اند که قربانی بر فقر نیز میباشد چه آنحضرت از جانب تمام است قربانی کردن فقر او انشیا و این سخن
ضعیف است زیرا که مراد شتر اک در ثواب است و این فضل و کرم آنحضرت است با است که شریک میگردد اند ایشان را در ثواب
عبادت خود جزاه الله عننا افضل از جزی بنیای است - ثم فصحی به - پسر طعام چاشت خور اید بدان مبروم را الصغیر چنانکه گفته
فرج کرد است معنی خور اید بن طعام در وقت ضحی نیز آمده ابن جابنا یعنی است - و عن جابر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا تأخذوا الا منته - بعض مسم و کسرین و نون شده و فرمود فرج نکنید مگر منته را - الا ان یسیر علیکم فتدبحوا
جذعه من الضان - مگر آنکه و شوار شود بهم رسانیدن منته بر شاپس فرج کنید جذعه را از پیش لفتح جیم و ذال سواد مسلم
شرح این حدیث تفصیلی دارد آنرا موافق مذهب خفی بیان کنیم و در شرح موافق مذهب اربعه کرده شده است بدانکه اصغیر
جائز نیست مگر از ابل و بق و غنم و روایت کرده نشده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نه از اصحاب وی رضی الله عنهم
جز اصناف ثلثه از ذبائح و غنم و وحش است معرکه آنرا بگویند و ضان که آنرا پیش خوانند و جاموس پسین مملکه که مریب گاومیش
است نوعی از بقر است و جائز است از هیچ این تسام شنی ثنای مثلثه همین مراد است بمنه که در بخیریت مذکور است و آن از ابل
انچه تمام کرده چنبال کامل را و پانزده و ششم و در خلاصه گفته انچه تمام شده بر وی چهار سال و از بق انچه استکمال کرده و در
او از غنم خواهد ضان باشد یا مغز یکساله که ذانی الهدایه و مذهب امام احمد نیز موافق مذهب است و وجه تسمیه بمنه آنست
که وی می اندازد و دندان پیش را که آنرا شایا گویند درین عمر منته از سن است یعنی دندان یا بمنه سال پس در

بتجسس این اقسام نمی شرط است مگر از خنان که جذعه صم درست است و در پدایه گفته است که جنس از خنان در زهر بپختن
 آنچه تمام شده باشد بروی گش ماه و زعفرانی گفته هفت ماه و این بر تقدیری که عظیم الجسم باشد چنانکه اگر خلط شود بانی شنبه
 گردد و بر نظر از دور و اگر صغیر و حقیر باشد باز نیست مگر آنکه تمام شده سته او درست نیست جذعه از مغز - و عن عقبه
 بن عامر بن النبی صلی الله علیه وسلم اعطاه غنما یقسمه علی صحابته ضحایا - روایت است از عقبه بن عامر که از مشاهیر صحابه است
 که آنحضرت داد او را گو سپندان که قسمت کند آنها بر صحابه آن حضرت بطریق قربانی پس شست کرد - یعنی عتود پس باقی ماند
 بعد از قسمت عتود بقیع بن بعد از وی تابی ثناته یکساله از او داد مغز بعض گفته اند آنچه گذشته بروی اکثر حول و خلاصه
 گفته عتود از مغز مثل جذع از خنان آنچه گذشته بروی اکثر سال - تذکره رسول الله پس ذکر کرد عقبه آن عتود را که
 باقی مانده بود و در سینه خدای صلی الله علیه وسلم را و گفت غنم همه شست یا زنت عتودی باقی مانده است چه حکمی شود
 فقال - پس گفت آنحضرت صبح به انت - تفسیح کن بدان عتود تو - و فی روایتی - و در روایتی این چنین آمده است که -
 قلت گفتم - یا رسول الله اصابتی جنج - رسید مرا جذع یعنی از مغز - قال صبح به - گفت آنحضرت تفسیح کن تو بدان اگر عتود
 نام بر یکساله است خود درست است نزد ما مطلق تا اگر کمتر از آن است میگویند که کفایت آن مخصوص بعقبه بن عامر است چنانکه
 در حدیث ابی بکره در جنج مرده است که فوج کن تو آزاد کفایت نمیکند از هیچ یکی مگر از تو و آنحضرت را میرسد که تخصیص کند
 بعض احکام را بعض احکام و احکام مفوض بود بوی بر قول صحیح متفق علیه - و سخن این عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
 ینبج و ینحر بالصلی - بود آنحضرت که فوج میکرد و خرمیکرد و مصلی از جهت اول وقت و سابقا معلوم شد که نحر مخصوص است
 بابل و فوج عام و خرا بل افضل است از فوج وی - رواه البخاری - و این حدیث در باب سلوة العیدین در آخر فصل
 اول گذشت از ابن عمر بر روایت بخاری و ظاهر این است که همین جا ذکر میکردند آنجا - و عن جابر بن النبی صلی الله علیه
 وسلم قال البقرة عن سبتة - گا و واقع میشود در قربانی از هفت کس که شریک میشوند در آن - و الحجور عن سبتة - و شتر
 نیز واقع میشود از هفت کس - رواه مسلم و ابوداؤد و اللفظه - و این لفظ حدیث مرابی داؤد است این حدیث
 است بر صاحب مصابح که چون لفظ حدیث مرابی داؤد است میبایست که آن را در فصل ثانی ذکر کرده و
 عن ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر و اربعکم ان یضحی - چون در آید و سه ماه
 ذی الحجه و خواهد بعضی از شما که قربانی کند - فلا یس من شعره و بشره شیا - پس باید که مساس نکند و نگیرد و آن کس از مومنه خود
 و مومنه پوست خود چیز را - و فی رواجه فلا یاخذن شعر او لا یقلین ظفرا - پس باید که نگیرد و مومنه را و پنجد ناض
 و یقلین بپوشد و تخفیف هر دو روایت است از تعلیم و قلم هر دو یک معنی است - و فی روایتی من را می بلال ذی الحجه
 و اراد ان یضحی فلا یاخذن شعره و لامن اظفاره - کسیکه به بنید بلال ذی الحجه را خواهد که تفسیح کند پس باید که نگیرد و از
 موی خود و نه از ناخن خود - رواه مسلم - اگر گویی که گرفتن مومنا ناخن معقول و متصور است لیکن گرفتن از بشره که به

معنی پوست است که زیر موی نباشد چه معنی دارد و جواش آنکه مقصود است که کسی قتل جلد خویشی از اسباب یا بغیر آن کند پس نمی
می کند که نباید که شمشیر در شرح می گوید که تضرع کرده اند آمده یعنی و میگوید که شارح مطلع گشت برین معنی پس گفت که مراد به
بشره اینجا طغرس است بقرینه روایت دیگر و گفته اند که حکمت در نمی از گرفتن موی و ناخن یا تشبه است بکجا جایت است الله اعلم
اند در رنگ تعریف که نزد بعضی سب است یا بجیت آنکه تا نفعیه از هر جزو سب موی و ناخن و آتش شود و اندازد بچ قبل خلق است
در روز خرمینا و مؤید این معنی است که اگر مقصود تشبه بکجا بود می شامل و عام بودی تمامه خطورات احرام را مثل لبس
مخیط و مس طیب و غیر آن و این نمی براسه تحريم است نزد قومی و براسه تنزیه است نزد جماعت و در جامع الاصول
از حدیث مسلم از عمر بن مسلم بن عمار شمی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزد یک پیغمبر صلی الله علیه و آله پس نوره کرد و جمعی از اهل حمام
و بعضی گفتند که منع میکنند علما از این باز چون ملاقات کردیم سعید بن السیب را و ذکر کردیم این را و فرمودی گفت یا این نمی
این حدیثی است که فراموش کرده اند مردم و ترک کرده اند از حدیث کرده است ام سلمه زوجة بنی - قالت قال رسول

الله صلی الله علیه و سلم اذ ایتهم بال ذی الحجة الحدیث - وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
یا من ایام التمل الصالح فیمن احب الی الله تملی من هذه الايام العشر - نیست هیچ روزی که کار نیک در وی دوست داشته
تر باشد نزد خدا از این ده روز که در ذی الحجة است - قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله و لا اله الا الله -
و نه کارزار کردن و راه خدا با کافران که در غیر این ایام و آتش شود - قال - گفت آنحضرت - و لا اله الا الله
و نه کارزار کردن در راه خدا آن نیز بزرگوار است و دیگر نیست که درین روزها کند اگر چه علمای قلیل و آسان باشند -
الا رجل خرج بنفسه و ماله فلم یج من ذلک بشیء - مگر جاهد از مردی که بیرون آید بنفس خود پس باز نگشت از نفس و نه
از مال خود و بچیزه اگر باین سرحد که برسد آن چیزی دیگر است و این فضل شهادت است - رواه البخاری

الفصل الثانی - عن جابر قال فرج النبی صلی الله علیه و سلم یوم الذی کبشین الطین اقرین - و فرج کرد آنحضرت
بروز فرج یعنی روز خرد و کبش ایلح اقرن معنی این دو لفظ معلوم شد - موجوین - کوفته شده و گاه می خستین آنها
یعنی خصی اگر چه خصا در لغت بیرون کشیدن خستین است اما مراد این جا همین است اگر گفته شود که خصا نقصانست بکمی
بعض اجزا و هرگاه گوش و شلخ شکسته درست نباشد بجهت نقصان خصی چون درست باشد جواش آنکه خصا در
جوان نقصان است در صورت لیکن کمال است در معنی که لحم خصی الطیب و الذست و قیمت وی اعلی و غلی است -
فلما وجهها قال - پس هرگاه که وی قبله گردانید آن دو کبش را براسه فرج گفت - انی وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض علی ملة ابراهیم حنیفا - بدرستی که من متوجه گردانیدم روی خود را بسوی آن کسیکه فطرانته و از عدم بوجود آورد
آسمانها و زمین را و رحالتی که برکش ابراهیم باطل بحق و قربانی کردن نیز سنت ابراهیم کبش است -
و ما اناس المشرکین - و نیست من از مشرکان که در عبادت و در فرج کردن غیر خدا را شریک گردانند و بنام بتان فرج کنند

ان صلوٰتی و تسبیحی - بدرستی کہ نماز من و ہمہ عبادات من و بیشتر اطلاق شک برین عبادت مخصوص آید کہ قربانی
کردن است - و مجپای و ممانی - و زیستن من و مردن من - و در رب العالمین - مرخدا می راست کہ پروردگار جہانیا
لا شریک لہ نیست بیچ انباز مرا و را - و بذلک امرت - و بہین یعنی بتوجید و ترک شرک امر کرده شدہ ام من - و انا
من المسلمین - و من از جملہ اسلام آندگان ام و تسلیم کنندہ تھا و قدر اویم و گاہی میگفت و انا اول المسلمین و من
اول مسلمانان این است ام چہ ہر پیغمبر اول مسلمانان است نسبت بامت خود بلکہ اول تمامہ مسلمانان علی الاطلاق
بحسب ذات و ربہ و این وعدہ کتاب الصلوٰۃ در باب ما یقول بعد التکبیر گذشتہ است - اللہم شک - خداوند این قربانی
از عطای تو و فضل تست - و شک - و مر تر است و برای ثواب تو و رضای تومی کنم - عن محمد و امہ - قبول کن از محمد و امت
وے در اینجا ذکر آل نکر و زیراکہ آل نیز داخل است اند و گفت - بسم اللہ و اللہ اکبر ثم فوج - بہتر فوج کہ ہمین و و کلمہ فروزج
کافیت باقی فضیلت است - رواہ احمد و ابو داؤد و ابن ماجہ و الدارمی و فی ردائہ لاحمد و ابی داؤد و الترمذی و فوج
بیدہ - آمد بز یادوت لفظ بیدہ و این نیز آردہ کہ - و قال - و گفت آن حضرت - بسم اللہ و اللہ اکبر اللہم ہدانی و عن لم
یضح من امتی - خداوند این قربانی از من است و اگر یکہ قربانی نکرده از میان است من - و عن حنش بجای ہملہ و لون
مستوحشین و شین معجمہ کو فی تابعی است روایت میکند از امیر المؤمنین علی و در احادیث دے سخن است و ابو داؤد
می گوید ثقہ است - قال رأیت علیاً یضحی بکبشین - گفت و دیدم علی را رضی اللہ عنہ کہ قربانی می کرد بد و کبش - نقلت لہ
ما ہذا - پس گفتم مراد را چیست انیکہ بد و کبش قربانی میکنی و تنہا یک کبش کفایت است - فقال - پس گفت علی رضی اللہ
عنہ - ان رسول اللہ - بدرستی کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم اوصانی ان اضحی عنہ - وصیت کرد مرا کہ تضحیہ کنم از جانب
وے - فانما اضحی عنہ - پس من تضحیہ کنم از جانب وی صلی اللہ علیہ وسلم اما وصیت کہ آن حضرت فرمودہ بود کہ یکبار
از من تضحیہ کن پس علی رضی اللہ عنہ تضحیہ کرد و وصیت آن حضرت را بجای آورد و وصیت کردہ بود کہ ہمیشہ از جانب
من تضحیہ می کردہ باشی پس دے رضی اللہ عنہ دائم از جانب ایشان تضحیہ می کرد و ظاہر لفظ حدیث ناظر برین معنی
است و اللہ اعلم و ازین جا معلوم ے شود کہ تضحیہ از وصیت جائز است و بعضی علما جائز نمی دارند تضحیہ از وصیت و
از ابن المبارک نقل می کنند کہ گفت محبوب تر نزد من آن است کہ تصدق کند بتضحیہ و اگر تضحیہ کند خود از دے
چیزے بخورد و ہمہ تصدق کند - رواہ ابو داؤد و در دے الترمذی نحوہ - و عن علی رضی اللہ عنہ قال امرنا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان نستشر العین و الاذن - امر کرد مرا آن حضرت کہ تامل کنیم و نیک و زنگیم از تضحیہ
چشم را و گوش را کہ در ان نقصانے نباشد کہ بدان تضحیہ نتوان کرد - و ان لا تضحی بمقابلہ - و امر کرد مرا با آن کہ
تضحیہ نکنیم بمقابلہ بفتح با آن کہ بریدہ شدہ است از بالائے گوش وے و لا مدبرۃ - و نہ تضحیہ کنیم بدابرہ نیز فوج
با آنکہ بریدہ شدہ است از پایان گوش و می - و لا شرقاء - بفتح شین و سکون را بر وزن حمرا آنکہ شکاف دارد گوش را

وراه - ولا خفا - انه انما تشكك في داره وگوش وی کرد - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و الدارمی و ابن ماجه و
 انتهت روایه منتهی شده است روایت ابن ماجه - الى قوله والاذن - تا قول وی والاذن - وان الاذن - تا آخر حدیث
 وی نیست - وعنه قال - و هم از علی حضرت رضی الله عنه که گفت - بنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان محی باعضب
 المقرن والاذن - بنی کرد آنحضرت که تفسیح کنیم به تشکک شده شلخ و تشکک شده گوش و غضب یعنی جمله و ضا و محج و معضو تشکک
 شدن شلخ و غضب را گویند شلخ تشکک و اکثر استعمال غضب در شلخ است و گاهی در گوش نیز استعمال یا بدینا که درین
 حدیث آمده است و مراد بان قطع اذن است - رواه ابن ماجه - وعن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه
 وسلم مثل ما ذاقني من الضحایا - پرسیده شد آنحضرت که چه چیز است که پرهنز کرده شود از ضحایا یعنی که همراه است که بان تفسیح
 نتوان کرد - فاشا بریده فقال اربعا - پس شارت کرد بانگشتان دست پس گفت پرهنز کنید چهار را - العجاة البینة ظلمها
 لنگ که پدید است لنگی او - والعجراة البینة عوریا - و یک چشم کر که میدارت کوری او کل یا اکثر و المرصنة البینة مرضها - و بیمار
 که پدید است بیماری او چنانکه امید حجت او نماند - والجفارة التي لا تنقي - و لا نزع که مزدور آنخوان ندارد تنقی بضم تاد سکون نونی مکسر
 تمام - رواه مالک احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - وعن ابی سعید قال کان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم یغشی بکبش اذن یخل - گفت ابو سعید خدری بود آنحضرت که ترسانی می کرد بچقار شاخدار قوی بکبش بکبش
 فخیل بر وزن کریم این جا باین معنی است و اصل معنی وی تراست قوی بر جنده بر ماده و گفته اند که اولی ترک زری است
 که بسیار می جند بر ماده و مراد اینجا قوی و بزرگ است - نیظر فی سواد - سیاه چشم - و یاکل فی سواد - سیاه دهاج و میشتی فی
 سواد - سیاه پای - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه - وعن مجاشع بضم میم و شین مجشبه مکسوره بین
 بنی سلیم بضم سین و فتح لام - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول ان الجنج یونی بیا یونی منه الشی - روایت است از ابی
 که صحابی است و از قبیل بنی سلیم است از مهاجرین است که بود آنحضرت میگفت که جنج بضم جیم و ذال تمام میکند حق را از چیزی که
 تمام میکند از آن چیزی و مراد از جنج ضامن است چنانکه در اول باب گذشت و اگر جنج را تفسیر کنند بانچه تمام شده مراد ایا سال
 جنج از مؤنث درست باشد چه شنی از مؤنث کسباله را گویند و یونی تشدید است از توفیه - رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه
 و عن ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول نعمت الایحیه الجنج من الضان - میگفت آنحضرت نیکو تفسیح
 است جنج از ضان یعنی جائز است برخلاف جنج از منکر - رواه الترمذی - وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی
 الله علیه وسلم فی سفر فحضر الانبی - گفت ابن عباس بودیم با آنحضرت و در سفری پس حاضر شد روز بعد انبی - فاشترکنا فی البقرة سبعة
 و فی البعیر عشرة - پس شریک شدیم مادر گاؤ هفت کس و در شتر کس و شتر کس در شتر عمل بعضی از علماست و جمهور بر آنند که این
 منسوخ است و گاؤ شتر یک حکم دارند - رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب - و در کفایت
 یک شاة از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کرده است و حکم او نزد جمهور نیز همین است که گفته شد - وعن عائشة قالت قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم ما عمل ابن آدم من عمل يوم النحر احب الي الله من احراق الدم - نكروا دمي فنجح كارسه بذكر نحر ودرست ودرسته
 شده نزار نحر ودرست خون نونی قضیه و اگر چه من اضحیه تصدق کند ثواب دوی باضحیه نرسد اما درین روز قضیه افضل از تصدق است چنانچه
 گوشت آنرا تصدق نکند اگر چه تصدق ثلث است و این را چنان که آفاقی را در مکة طواف افضل است از نماز - و از آنکه گاهی
 یوم القيمة بقر و نهاد و شمار با و اطلاقها - و بدینکه آن جانور خون ریخته شده میاید بشاخهای شان و موهای شان و سهاله
 شان و طاعت هم بشکافند تا گوشت چون سم گاؤ و گوسفند امثال آن یعنی می آید و در میزان اعمال و گران میگردد و اند میزان - و ان الله
 یقبح من سئل ان یبکان قبل ان یقبح بالارض - و بدینکه خون هر انسانی که نذر خود را در برشته قبول پیش از آنکه افتد بر زمین فطریا باها
 نفسا - پس خوشحال گردانید و ان نفس را با خوش شوید بدان از روی نفس طیب و تشدید و تخفیف از تطیب و طیب هر دو روایت است معنی
 اول هر دو جلد اول ثانی بر ثانی - رده الهی از نذر می این باجه - و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من ایام احب
 الی الله ان یجعله فیها من عشر ذی الحجة منیستحج روزی که دوست داشته تر باشد زمو خدا عبادت کردن مضار و در آن روزها
 و نه ذی الحجة یعنی عبادت کردن درین روز محبوب تر است از عبادت در روزهای دیگر عمل کند باشد خصوصا تضحیه که فاضل است و
 محبوب است از عملهای دیگر است - بعدل صیام کل یوم فیما الصیام نسته - برابر است نوزده هر روز در آن روزها هر نوزده یکسال سو قیام کل
 لیلة منها البقیام لیلة القدر - و برابر است بر خاستن و گزاردن نماز هر شب از شبهای آن روزها نماز شب قدر و عملار اختلاف است در
 فضیلت عشر ذی الحجة و عشر رمضان مختار است که روزهای عشر ذی الحجة افضل است از جهت وجود روزه و روزه و در ذی و شبهای شریف
 و رمضان افضل است بسبب جو شب قدر و آن قدر - رده الهی از نذر می این باجه و قال النضر بن ابی صهیف و گفته است ندی سنان بنی شافعی
 الفصل الثالث - عن جندب بن عبد الله صحابی کبلی است کینت وی ابو عبد الله و گاهی جندب بن سفيان نیز گردید
 نسبت بجد و او را کبلی و سلمی گویند نخست در کوفه بودند پس به بصره رفت و از آنجا تیر آمد و در قبه ابن الزبیر بعد از چهار سال
 از آن از عالم رفت روایت میکنند از وی حسن بصری محمد بن سیرین و غیرها - قال شهر بن الاضحی یوم النحر مع رسول الله
 صلى الله عليه وسلم - گفت جندب بن عبد الله حاضر شدم روز نحری که روز خراست با آنحضرت - فلم یجد ان صلی و فرغ من صلوته و سلم
 پس تجاوز نکرد و یا باز نخواست آنحضرت از نماز گزاردن فارغ شدن از آن و سلام دادن - فاذا هو یری لحم اصنامی قد ذبحت
 قبل ان یفرغ من صلوته - پس ناگاه آنحضرت می بیند گوشت قربانها را که تحقیق فرج کرده شده اند پیش از آنکه فارغ گردد از نماز خود
 فقال من کان من قبل ان یصلی فی صلی - پس گفت آنحضرت کسیکه فرج کرده است پیش از آنکه نماز کرده شود و یا پیش از آنکه
 نماز بگذارد آنحضرت یا پیش از آنکه نماز بگذارد یا پس از آنکه صلی است چه لا و معلوما یا فی صلی بنون - فلینسج ماکانها
 اخری - پس باید که فرج کند بجای دمی اضحیه دیگر را - و فی روایتی - و در روایتی همچنین آمده است - قال گفت جندب - صلی
 النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر ثم یخطب ثم فرج - نماز گزارد و آنحضرت نماز بخواند پس فرج کرد - و قال - و گفت -
 من کان من قبل ان یصلی فی صلی بنون فلینسج ماکانها اخری و من لم یسج فلیسج باسم الله - و کسیکه فرج کرده است پیش از نماز پس باید

که فرج کند بنام خدا یعنی در سبت فرج می که بگذرد متفق علیه - و عن نافع ان ابن عمر قال الاصلی یومان بعد یوم الاحد
 قربانینا و روز سبت بعد از روز عید اضحی جمع اضحیة است که گفت سبت در انچه پیش از تقیبه جائز است در سه روز روز عید
 و روز و روز دیگر بعد از وی یا زده و روز زده این مذہب است و مذہب مالک و احمد و زوشانی سه روز سبت بعد از روز
 عید و در بنیاد گفته است که دلیل است ما را انچه روایت کرده شده است از عمر علی و ابن عباس رضی اللہ عنہم کہ ایشان گفته اند یا
 سبت سه سبت افضل آن روز نخستین سبت و بیشیک آنرا از حضرت شنیده گفته اند زیرا کہ رای و اجتهاد و در مقامی و خلی نیست و
 اگر در اخبار تقاضی و مخالفی باشد با احتیاط اقل کردیم از جهت احتیاط - رواد مالک و قال یثنی عن علی ابن ابی طالب
 رضی اللہ عنہ مثله - و عن ابن عمر قال اقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالمدينة عشرین لیلیم - اقامت کرد و آنحضرت بنه
 ده سال تقیبه میکرد و ظاهر ازین عبارت آن سبت کہ تقیبه در مدت ده سال بود اما ارباب سیر و کرده اند کہ شریعت اصلی
 در سبت ثانیه است فتدبر - رواد ابن عمر - و عن زید بن ارقم - قال قال اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت
 زید بن ارقم کہ از مشایخ صحابه است کہ گفتند اصحاب آنحضرت - یا رسول اللہ ما نذہ الاضاحی - چیست این قربانینا و چیست
 اهل آن - قال گفت آنحضرت - سبت یکم ابراهیم - این اضاحی سبت پدر شاست کہ ابراهیم است علیه السلام قالوا انما نذہ
 گفتند صحابه پس چیست ما و در آن از ابو ذؤاب - یا رسول اللہ قال کل شجرة حنظل - گفت در مقابل هر موی نیکی است و این و موی
 بقر است کہ موی دارند - قالوا انما الصوت - گفتند پس ثواب در انچه بشیر دارد چنانکہ ضامن دابل چیست - یا رسول اللہ قال کل شجرة
 الصوت حنظل - گفت در مقابل هر موی از بشیر حنظل است از اینجا معلوم میشود کہ شعور و صوت نیز استعمال نمی کنند - رواد احمد ابن

باب العترة

عترة بکسر عین و عترة بر وزن فرجی گویند قربانی جاهلیت است کہ در ماه رجب بر سه بتان فرج کردند و در ابتدای
 اسلام نیز میگردیدند بعد از آن منسوخ شد و تشریعی گفته کہ بسیاری از علماء عترة را مکروه پنداشته اند و فی مشروعیات آن
 می کنند از جهت حدیث ابی هریره کہ باید و بعضی مباح میدانند و بود این سیرین کہ فرج میکرد و عترة در ماه رجب داننا
 کہ تجویز میکنند میگویند کہ نهی مخصوص است لغصب جاهلیت کہ برای بتان می کردند اما مسلمان کہ برای خدا فرج می کنند تنگ
 نیست کار بروی و دلالت میکند بر عترة بنیسه کہ روایت کرده است آن را ابو ذؤاد و کہ گفت مروی یا رسول اللہ ما
 عترة می کردیم و جاهلیت در ماه رجب اکنون چه می فرمائی ما را فرمود فرج کنید برای خدا در هر ماه کہ باشد انتی
 الفصل الاول - عن ابی هريرة رضي الله عنه - عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا فرع بنيت فرع نفع فاما
 در - و لا عترة - و بنيت عترة - قال - گفت راوی - و الفرع اول نتاج كان نفع لهم - فرع اول ولدی که نر از ایشان
 از نافع یا غنم برای ایشان - كانوا يذبحونه لطلبوا عتيتهم - بودند ایشان کہ فرج میکردند ایشان آنرا برای بتان خود -
 و العترة في رجب - و عترة انچه فرج میکنند در رجب متفق علیه - انچه ریت دلیل لغی و حرمت عترة است

الفصل الثاني - عن مخنف بكسر ميم وسكون خاى تحججه بنون وفار بن هيلم - بعظم بين فتح لام صحابي ست والى كراسته

بود اورا امير المؤمنين على رضى الله عنه بر صنفان روايت كرده است از اين حضرت حديث در اخيه وعيتره فقال كذا وقولنا

رسول الله صلى الله عليه وسلم بعزته فسمعه يقول رگفت بوديم ما قوف كنده يا آنحضرت در روز عرفه پس شنيدم من آنحضرت

كه ميگويد يا ايها الناس ان على كل اهل البيت في كل عام حجة وعيتره - اى مردمان بدرستي كه هر سال اخيه وعيتره

هل تدرن ما العيتره - آيامي در يابيد كه چيست عيتره - هي التي تسمى بها الرجبية - عيتره آنست كه ميتايد شما آنرا بر جبهه بگوشيد

او در ماه رجب - رواه الترمذي وابوداؤد والنسائي وابن ماجه وقال الترمذي هذا حديث غريب ضعيف الاسناد وقال

ابوداؤد والنسائي منسوخه - وگفته است ابوداؤد كه عيتره منسوخ ست و توشقي درج وى سخن كرده است كه خطبة آنحضرت بعزته

در حجة الوداع بود و آن پيش از فوت آنحضرت بدرسه ماه بود كه ثابت كرونى را بعد از ان داد الله اعلم

الفصل الثالث - عن عبيد الله بن عمرو - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت بيوم الاضحى عيد اجمعه

لهذه الامة - گفست آنحضرت امر كرده شده ام بر روز اضحى در حاليكه آن عيدي ست كه گداينه است آن را خداى تعالى براى

اين امت - قال له رجل - گفست مرا آنحضرت را مروى - يا رسول الله اريت ان لم اجد الاضحية انى - خبر ده مرا كه اگر نيايم من

مگر نيچه كه انى ست - افاضى ابها - آيا پس قرباني كنم بوسه و نيچه بجاي ميلم بر وزن كرميه انسخ است يعنى عطاى عرب را عادت بود كه

ناقه شير و اريا غنم شير و ار باجها جان مبدادند كه بشير و سبكه به پشم وى و ولد وى مدنى كه احتياج باشد بشفع شوند و بعد از وقت

حاجت باز گداينه بدنند و از تقبيد بانشى معلوم ميشود كه ذكر رانيز نيچه ميگويند و تاى اشل تاى حمامه خواهد بود كه بر وزن اطلاق

ميكنند يا اين قيد اتفاقى ست براى تاكيد آورده كني كه انفعاع حدودى بيشتر ست پس گفست اگر نيچه نداشتيم تاى ايا و ارام

تقصيه كنم - قال لا - فرمود آن حضرت مكن - ولكن خذ من شره و اظفارك - وليكن بلكه از موى خود و ناخن خود - و نقص شريك

دمى برى و كوناه ميكنى بر دهنماى خود را - و تحلق عانتك - وى سترى موى ز بار خود را - فذلك تمام احتياك عند الله تعالى

پس آن تمام افعال قربانى ست و در حكم قربانى ست در اجر و ثواب نزد يك خداى تعالى - رواه ابوداؤد و النسائي

پس آن تمام افعال قربانى ست و در حكم قربانى ست در اجر و ثواب نزد يك خداى تعالى - رواه ابوداؤد و النسائي

باب صلوة الخوف

مشهور در لغت استعمال خوف در ترس و سكوت و ترس است و رواه احاديث بعض يكاف روايت كرده اند در هر دو و بعض يكجا

در هر دو و جماعه بخادر و ترك و بجات در ترس احاديث كه مذكور ست در باب بجز ست از فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم منه در

كسوف شمس است خبر حديث ثمانى كه نقل ست و شيخ در شرح خود آنرا بر خوف قمرى كرده و بجز امري كه در حديث ابن عباس و اقتضاه

كه ان شمس القمر ايتيان من آيات الله فاذا رايتهم فاذكرو الله و در حديث عائشه فاذا علمت كبر و اهلوا و تصدقوا انما فعل آنحضرت

درين و حديث معلوم نشد شيخ ابن الهمام از داؤد قطنى از حديث ابن عباس آورده كه آنحضرت در كسوف شمس قمرى بجز ركعات و در

چهار ركعات و از حديث عائشه نيز آورده كه آنحضرت ميگزارد در كسوف شمس قمرى چهار ركعات و چهار ركعات و چهار ركعات و چهار ركعات

بمقال است و الله اعلم و بدانکه زود ما صلوة کسوف شمس و در رکعت است چهار رکعت و در صورت افضل در هر رکعت یک رکعت چنانکه متواتر است
 و در نماز بی خطبه و در خسوف کسوف جماعت نیست هر یک بنفس خود و تنها میگردند و در شامی برای هر دو جماعت خطبه و دو رکوع در هر رکعت
 بر دو رکعت مذکور در حدیث ابن عباس و یحیی بن زید امام احمد و شمس و از مذہب می و جاز نیست نزد اکثر اصحاب بی تنها نیز دو رکوع و احد و
 بی خطبه دلیل برای ما حدیث ابن عمر است که ناظر است بآنچه مذہب ماست و حال آنکه است مرجع الی ما که در وصف پیش ایشان
 اند از انس و صبیان که موقوف ایشان صف پسین است پس روایت ایشان را حج تر باشد کذا فی الهدایہ شیخ ابن الہمام احادیث آورد
 بر ادیان صحیحہ و حسنہ کہ مثبت مذہب خفیه اند و تکلم کرده اند بر احادیث خود و رکوع کہ در ما هنا اضطراب کرده اند و اذ آن بعضی در رکوع
 روایت کرده اند بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس واجب شد کہ گزارش شود بر وجهی کہ محمود است و موافق است در روایت اطلاق
 مثل قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاذا کان ذلک فصلوا و بحجت همین اضطراب کثیر گفته اند بعضی از مثل ما کہ سبب آن اشتباه است
 کہ بحجت کثرت از دحام اہل صفوت پسین را افتاده و ظاہر آنست کہ کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشد و بکس تعداد
 وقوع آن را روایت نکرده و وقوع آن متعدد و در مدت ده سال بعید و خلاف عادت است لیکن قول صاحب ہدایہ کہ حال آنکه
 است در رجال را بر تفسیری تمام است کہ غیر عائشہ از رجال کہ موافق وی روایت نکرده باشد و الله اعلم بحقیقہ الحال

الفصل الاول - عن عائشہ رضی اللہ عنہا - قال قلت ان الشمس خسفت علی عبد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 گفت عائشہ کہ آفتاب گرفت در زمان آن حضرت یعنی بعد از ہجرت در مدینہ - فبعت منا دیا - پس بر آنکست مذکونہ
 و آواز دہندہ را کہ فریاد کرد - الصلوة جاسئة - پس جمع شدند مردم - فقدم - پس پیش رفت آن حضرت بر اسے
 امامت - فصلی اربع رکعات فی رکعتین - پس بگذارد آن حضرت چهار رکوع در دو رکعت در هر رکعت دو رکوع چنانکہ
 صورت آن بیاید برخلاف معمولہ کہ در هر رکعت یک رکوع می باشد - و اربع سجعات - چنانکہ معمولہ است - قالت -
 عائشہ ما رکعت رکوعا قط و لا سجدت سجودا قط کان اطول منہ - گفت عائشہ رکوع نکرده ام من هیچ رکوعی را ہرگز و سجده
 نکردم هیچ سجده را ہرگز کہ دراز تر باشد از این رکوع و سجود کہ در نماز خسوف کردم کہ این از ہمہ دراز تر بود متفق علیہ
 و عنہا - قالت جہرا لنبی صلی اللہ علیہ وسلم فی صلوة الخسوف بقرآنہ - گفت عائشہ بلند خواند آن حضرت در نماز
 خسوف قرات خود را یعنی خسوف تمرکز اقبال نشینے شرحہ و گویا کہ ثابت شدہ است روایت آن والا استعمال
 خسوف و شمس نیز آمده است چنانکہ معلوم شد و الله اعلم - متفق علیہ - و عن عبد اللہ بن عباس قال سمعت
 الشمس علی عبد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والناس مہمہ - گفت ابن عباس کہ گفت
 آفتاب در زمان آنحضرت بخمیسین است در روایت بخاری و در روایت مسلم انکسفت و در شرح السنہ خففت پس نماز گزار
 آنحضرت و نماز گزار و مردم بارے یعنی آن حضرت امامت کرد و ایشان اقتدا کردند باوے - فقام قیاما طویلا و
 من قراة سورة البقرہ پس قیام کرد آن حضرت قیام دراز و یک از قراة سورة البقرہ یعنی آن مقدار از زمان کہ ورد

سوره بقره بخوانند از پنجایه یقین معلوم نمی شود که سوره بقره خوانده باشد و الله اعلم - ثم رکع رکوعاً طویلاً - پس رکع رکوعی دراز در
 بعضی مایات آمده که مانند ای از قیام - ثم رفع - پس بر داشت سر از رکوع - فقام قیاماً طویلاً و هو دون القیام الاول پس ایستاد
 ایستادلی دراز و این ایستادن فرود قیام اول بود و دون یعنی قریب نیز می آید از بخندیت معلوم شد که در قیام دوم قرأت کرد یا هیچ
 خواند ظاهر ثانی است و الله اعلم - ثم رکع رکوعاً طویلاً - بعد از آن باز رکوع کرد بار دوم رکوعی دراز - و هو دون الركوع الاول - یعنی
 رکوع دوم فرود یا قریب رکع نخستین بود - ثم رفع راسه - پس بر داشت سر از رکوع دوم - ثم سجد سجدۀ کرپنی و سجدۀ چنانکه معروف است
 دو سجدۀ و جلسۀ پنجایه بیان طویل نکرد - ثم قام قیاماً طویلاً و هو دون القیام الاول - پس قیام کرد قیامی طویل برای رکعت دوم و
 این قیام فرود یا قریب با قیام اول بود که در رکعت اولی کرده بود - ثم رکع رکوعاً طویلاً و هو دون الركوع الاول - پس رکع رکوعی کرد
 رکعت سوم رکوع دراز و این رکوع دون رکوع اولی بود که در رکعت اولی کرده بود - ثم رفع فقام قیاماً طویلاً و هو دون القیام
 الاول - پس ایستاد ایستادنی دراز و این ایستادن دن ایستادنی اول بود که درین رکعت ثانیۀ کرده بود - ثم رکع رکوعاً طویلاً و هو دون
 الركوع الاول - پس رکع رکوعی کرد رکوع طویل و این دون رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود - ثم رفع ثم سجد - پس بر داشت
 سر بر دو سجدۀ کرد - ثم انصرف - پس برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد و تسلیم و ذکر نکرد درین راز جهت ظهور - و قد تجلت المس
 و حالاً لانه تحقیق آشکارا در روشن شد آفتاب - فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لیس گفتم آنحضرت که آفتاب
 و ماه دو نشان اند از نشانه های که دلالت می کنند بوجود خود و خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باری تعالی
 و موجب حیرت اند سراسر اهل دانش را که در یک ساعت بآن نورانیت و اهبت نظم و کسوف شد بچنین قیاد است و قیام
 و العیاذ بالله که نور علم و ایمان از آدمیان کشف کند و تاریک گرداند - لا یخشیان الموت احد و لا حیوة - نیکی نداشتند از جهت حیات
 کسی و نه از جهت ممات کسی این وضع است مرعقا و اهل جاهلیت را که خسوف و کسوف بسبب حادثه عظیم مانند موت
 شخصی بزرگ و ضرر عام میباشد و در آن روز موت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز اتفاق افتاده و میگفت
 مردم که مگر سببت آن باشد از پنجایه معلوم شد که اعتقاد اهل جاهلیت در موت عظیم و ضرر عام بود پس ذکر حیات با وی بجهت
 استیلاء و استعلا در موت باشد و الله اعلم - فاذا را یتیم ذلک فاذا را الله - پس چون به بیدید شما خسوف را پس ذکر کنید خدا را
 قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله را اینک متداولت شیانی مقامک هذا - ویدیم ترا که رفتی تو خبر می ریا قصد گرفتن آن
 گرد می رجا می ایستادن تو که این است یعنی در اینجا که نماز می گزاردی یا در اینجا که چند نصیحت میکردی را زیرا که آنحضرت بعد از نماز
 خطبه نیز خواند چنانکه در احادیث آمده است - ثم را ینک تلک - پس ویدیم که باز ایستادی پس آن مردی - فقال انی ریت
 البیت ففعلت منها عقوداً - پس گفتم آنحضرت بر سببیک ویدیم بهشت را پس گرفتم از بهشت خوشه را در صراح گفتم عقود خوشه انگور
 و ظاهراً دانست که قصد گرفتن آن کردم بقرینه قول رسول الله صلی الله علیه وسلم - و لو اخذتم لاکلکم منه بالقیث الدنیا - و اگر می گرفتیم
 آنرا هر آنکه بخورد و دنیا از وی ماند بقای دنیا یا مرد دانست که گرفتم برای خود و اگر می گرفتیم برای شما ویدیم شما را بخورد و دنیا از شما ماند

همیشه ماین طور که هر دانه که ازان میخورد و بداند که دیگر بجای آن پیدا میشد چنانکه خاصیت سیوهای بهشت است و مانند زیارت
 طعام و شمر و دروغن و عجزه آنحضرت صلی الله علیه و سلم - درایت النار فلم ارکا یوم منظر اقطا انظر - و دیدم آتش را پس ندیدم هیچ منظر را
 مثل منظر کلبه امروز دیدم هرگز شنیع تر و رسواتر - درایت اکثر الیها النساء - و دیدم بیشترین اهل آتش زنان را - فقا لوالهم - پس
 گفتند صحابه بسبب چه چیز زنان بیشترین اهل آتش اند - یا رسول الله قال بکفرهن - گفت آنحضرت بسبب کفر ایشان - قیل یکفرن بالله -
 گفته شده آیا بسبب آنکه کفری در زند بجا - قال - گفت - یکفرن العشر - کفران نعمت میکنند زوج را - و یکفرن لاحسان - و کفران میکنند
 نیکی را از هر که باشد - لو احسنت الی احد من الدهر - اگر نیکی کنی تو بومی یکی از زنان تمام روزگار - ثم رأت منک شیئا - پستتر بنید
 یکی از ایشان از تو اندک چیزی را از بدی - ثم آلت ما رایت منک غیر اقطا میگویند دیدم از تو هیچ نیکی هرگز متفق علیه - و عن عائشه
 نحو حدیث ابن عباس - روایت است از عائشه مانند همین حدیث ابن عباس - و قالت - و گفته است عائشه - ثم تجدد بهتر
 سجد کرد آنحضرت و زیادت کرده است عائشه بران این عبارت را که - فاطال السجود - پس در از کرد سجود را و نیز زیادت کرده است
 خطبه و دعا و تکبیر و صلوة و تصدیق و زیادت دیگر را که بیاید - ثم انصرف وقد اجلبت الشمس - پستتر بگشت آنحضرت از نماز و حال
 تحقیق آشکارا شد آفتاب مغرب الناس - پس خطبه کرد آنحضرت مردم را - فحمد الله و انشی علیه پس پارس گفت خدا را و ستایش
 کرد بروی - ثم قال - پستتر گفت - ان الشمس والفر آیتان من آیات الله لا یخفان لموت احد ولا حیوة و اذا
 را تیمم ذلک فادعوا الله و کبروا - پس چون به بنید آن را پس دعا کنید خدا را و بزرگی یاد کنید - و صلوا و تصدقوا
 و نماز بگزارید و تصدق کنید ثم قال پستتر گفت - یا الله محمد و الله یا احد غیر من الدان نینی عبده اوزنی امته - ای است محمد جدا سوگند
 نیست هیچ یکی غیرت ناک ترا خدا و رین که زنا کند غلام دی یا زنا کند راه دی معنی غیرت که است شخص است اشتراک نیروی را در
 چیزیکه حق است خدا و غیرت خدا که است مخالفت از دینی و بی نیت متعالی در همه عاصی است و ذکر زنا باطنی متشکل است و تخصیص
 خود کردی بجهت زیادت غیرت است در وی - یا الله محمد و الله و لعلکم ان اعلم الضحی که یبکوا و لکنتم کثیرا - ای امت محمد جدا سوگند اگر میدانستید
 شما آنچه میدانم من احوال خشت احوال قیامت صفات جلایه حق احکام قهریه و یتقانی و تقدس هر یکند کمیند بد و بسیار
 میگردد بسینید - متفق علیه و عن ابی موسی قال خفت الشمس فقام النبی صلی الله علیه و سلم فزعا - گفت ابو موسی آنحضری
 گرفت آفتاب پس برخاست آنحضرت ترسان گشتی ان تكون الساعة و حالیکه میسر شد از پیدا شدن قیامت یعنی چنان ترسید که
 گویا که قیامت بر پا خواهد شد و این از تحمیل راویست و تمثیل است الا آنحضرت عالم است بآنکه تا وی در میان مردم است قیامت
 قائم شدنی نیست و هنوز آن مواعد که حقیقتا نه بادی کرده تمام کرده نشده - فاتی المسجد - پس آمد آنحضرت در مسجد فصلی باطلول
 قیام و رکوع و سجود را ائمه و ائمه و ائمه پس نماز کرد و در از ترین قیام و رکوع و سجود که ندیدم من آنحضرت را هرگز که میکرد آنرا - و قال انهم
 الآیات التي برسل الله لعلکم ان لا یخفوا لکم یخف الله بها عباده - و گفت این نشانهها که میفرستد الله تعالی نمایانند از
 جهت موت هیچ یکی و نه از جهت حیات دی لیکن میسر شد خدا متعالی بدان بندگان خود را بقدرت بر تنبیه حالت و سلب نعمت

و حلول نعمت و نزول بلیت عاذا بالله چنانچه سابقا تقریر کردیم - فاذا را تیمم شتایم و لک فافزعوا الی ذکره و دعائه و استغفاره - پس چون ببینید شایسته چیزی را از ان پس بترسید از خدا و پناه جوئید بسوی ذکر و دعا و استغفار و می و فی الصلوة فسرع بالتحریک ترس پناه جستن - یشتقی علیه - و عن جابر قال مکثت اثنی عشر فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت جابر گفتم آفتاب در زمان آنحضرت روز موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و سلم که از انامیه قطیفه که در مدینه سه شان منول شده بود و در سه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم می گفتند که رفتن آفتاب بسبب موت اوست فصلی بالناس است رکعات پس گزارد بر دهم شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع - باربع سجدهات - چهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه مرسوم است در راه سلم - و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا دهم ربیع الاول بود و درین روزت مرقول چنین که میگویند رفتن آفتاب نیباشد مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنین است این برخلاف عادت بود و اگر گویند در غیرین سه روز محال است این سخن باطل است ان الله علی کل شیء قدیر - و عن ابن عباس قال صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت اثنی عشر رکعات - گزارد آنحضرت هنگام رفتن آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع - فی باربع سجدهات - در چهار سجده - و عن علی مثل ذلك - و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز مانند این روایت یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت چنین گزارد یا از ایشان نیز آمده است که همچنین گزاردند - و عن عبد الرحمن بن سمره - از اولاد عبد شمس بن عبد مناف است و کمینت می ابو سید عیسی گویند نسبت بعبد شمس و نام اصلی وی عبد الکعبه بود آنحضرت عبد الرحمن نام کرد اسلام آورد و در فتح و بود و اطلاق فتح کرد و بستان و کابل را برای عثمان رضی الله عنه - قال گفت اثنی عشر باسهم لی بالمدينة فی حجة رسول الله - گفت بودم من که سیزده نوازی میکردم چه سیزدهای که بودم از مدینه در حیات پیغمبر صلی الله علیه و سلم انا گفت اثنی عشر - نگاه گرفت آفتاب فنبهت بها - پس انداختم تیر بار از دست - فقلت و الله لا نظرن الی ما حدث رسول الله - پس گفتم خدا سوگند هر آینه نظر کنم و ببینم چنانکه زبید باشد و پیغمبر را - صلی الله علیه و سلم فی کوفت اثنی عشر - در گرفتن آفتاب یعنی ببینم که آنحضرت چه حال دارد و چگونه است درین وقت - قال گفت عبد الرحمن بن سمره فاتیته بهی قائم فی الصلوة - پس مردم آنحضرت را دیدم و حالانکه می ایستاده است در نماز - رفیع یدیه - بر دارنده است هر دو دست خود را بحمل تسبیح و تهلل و تکبیر و سجده و یدعو - پس شروع کرد در تسبیح و تهلل و تکبیر و تحمید و دعا - حتی حصر عنهما - تا آنکه دور کرده شد و بر داشته شد از آفتاب کسوف - فلما حصر عنهما - پس هنگامیکه دور کرده شد از آفتاب کسوف - فرائد کسوف - خواند آن حضرت دو سوره را - و صلی کعبین - و گزارد و در رکعت دهم کرد آنرا صورتش چنانکه طبعی ذکر کرده است که در آمد آنحضرت در صلوة و ایستاد در قیام اول و تطویل کرد در تسبیح و تهلل و تکبیر و تحمید و دعاء تا آنکه رفت خورشید بعد از ان خواند قرآن رکوع و سجود و سوره باریتاد در رکعت ثانیة و خواند در سه قرآن رکوع و سجود کرد و بشد خواند و سلام داد و فافزعوا - رده مسلم فی صحیحین عبد الرحمن بن سمره و کنه فی شرح المسائل و نسخ الصحاح عن جابر بن سمره - اگر چه صاحب صحیح و کفر صحابی عبادت ندارد اما اینجا ذکر جابر

بن سمره کرده است و مؤلف از عبد الرحمن بن سمره آورده و تأیید کرده آن را بر روایت مسلم و شرح السنه که آن نیز از جهاب
مصاحب است و هم از جهت تأکید و تأیید خود رواه مسلم فی صحیح گفت و اگر نه ذکر فی صحیح حاجت نیست که لا یخفی - وعن اسماء
بنت ابی بکر - رضی الله عنها - قالت لقد امر النبی صلی الله علیه وسلم بالثلاثه فی کسوف الشمس بتحقیق امر کرد آنحضرت بآنرا کردن
بنده در گرفتن آفتاب و عتاق و بفتح صین یعنی عتاق است - رواه البخاری

الفصل الثانی - عن سمره بن جندب قال صلی بن رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کسوف الشمس له صوتا - گفت
سمره بن جندب نماز گزار و با ما آنحضرت در گرفتن آفتاب و در حالیکه نمی شنویم امر آنحضرت را آواز یعنی قرائت پست
خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذہب شافعیه احتیاط قرائت است و در صلوة کسوف الشمس از جهت بودن وی نماز یافتی
و ازین جهت حمل کر شیخ و در حدیث عالیه که حدیث دوم باب است خوف را بر گرفتن مگر که گفت هر کس پیغمبر صلی الله علیه
و سلم در صلوة خوف قرائت را در همین است قول ابی حنیفه و نزد صاحبیه هرست و بر روایتی قول محمد بن قول ابی حنیفه است
زیرا که آنرا بر سبب نوافل میگذازند چنانکه گذشت - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه - وعن حکمرته قال
قیل لابن عباس ماتت فلانة لبعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم - حکمره که مولای ابن عباس است یکی از فتنهای مکه و مدینه
است و قسری گفت هیچ یکی ندیدیم که اعلم بود بکتاب الله از حکمره اصل او از بربرست گفت که گفته شد مرا بن عباس را که مرد
فلان زن که بعضی از ازواج آنحضرت است و مراد باین فلان صغیه است رضی الله عنها - فخر ساجد پس بر روی افتاد
بن عباس سجده کنان فقیل له تسجد فی هذه الساعة - پس گفته شد مرا بن عباس را آیا سجد میکنی درین ساعت یعنی بی وجود موجب
سجده و سجده بی موجب منع است کذا فی شرح الشيخ و تواند که وقت کراهت نماز باشد و قیاس کرده باشند سجده را بر نماز و تواند که مراد به
سجده نماز باشد چنانکه بعضی علما در سجده شک بدان تأویل کرده اند فافهم - فقال - پس گفت این عباس - قال رسول
الله - گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ را تیمم آیت فاسجدوا - و قتیکه به بیدار شدن شما فی از نشانههای نزول بلا یا چون
که میسر سازد خدا می تواند بندگان را بدان پس سجده کنید از برای تضرع و استغفار و استغفار رسوای آیت اعظم من ذهاب
ازواج النبی - و کدام آیت است بزرگ تر و شدید تر و ترساننده تر از گرفتن ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم - از عالم زیر که
ایشان را افضل صحبت است با فضل خواص و حیث و اختلاط و ارتباط که یکس از صحابه را آن نیست پس در رفتن ایشان
فما ب برکت و خیر کثیر باشد یا آنکه بر رفتن ایشان رفتن علی است که متفر و بود و ایشان بدان از علم باحوال در دلی آن حضرت
صلی الله علیه وسلم - رواه ابو داود و الترمذی

الفصل الثالث - عن ابی بن کعب قال انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی بهم فقرأ
سورة من الطول - گرفت آفتاب و در زمان آنحضرت پس خواند سوره را از سوره های دراز طول بضم طاء و فتح واد مخففه
جمع طوے ابروزن طوبی مونث طول کذا فی القاموس و در بعض نسخ بکسر طاء نوشته و وجه آن ظاهر نیست - و در کتب خمس

است بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگر چه بطریق سنت واجب است و احتیاج باشد و دومی تکلیف مالا یطاق است لیکن آنها که قائلند میگویند که مراد نعمتهای متجدده حادثه اند که احیاناً واقع میشوند و یا کثرتاً مثل وجود و تولد و لوازم آن و از آنحضرت مروی است که نزد و وصول خبر قتل ابی جمل لعین سجده کرد و ابو بکر صدیق رضی الله عنه بقتل سیله کتف آب و علی مرتضی کرم الله وجهه بقتل فوی الشذیه خارجی و کعب بن مالک بشارت قبول توبه او از خلعت غزوه بتوک و قسمه دمی از افسان قهصص است و شرح سفر السعادت آنرا ذکر کرده ایم و اینجا قسمی دیگر است از سجده که آنرا بجهت تحیت گویند و سختی در آن بعضی روایات قویه است و الله اعلم

الفصل الثاني - عن ابی بکره ابو بکره بنادور آخر که صحابی مشهور است و احوال و سعه و وجهه تسمیه دمی باین اسم در مواضع نوشته شده است - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاءه امر سروراً - گفت بود آنحضرت چون می آمد و در امور که موجب سرور و نشاط می است - اولیسیر به - شکر را دمی است که بجای سرور السیر به بلفظ مجول گفته یعنی امریکه خوشحال و نشاط گردانیده میشد آنحضرت بآن مهر - خراساجدا شکر الله تعالی - بر دمی ملی قناده سجده کنان بجهت شکر کردن مر خدا تعالی را - رواه ابو داود و الترمذی و قال بنی حدیث حسن غریب - و عن ابی جعفر ان ابی صلی الله علیه وسلم رای رجلاً من الغاشیین - آنحضرت دید مردی را از غاشیان - خراساجدا - پس بر دمی افتاد و سجده کنان و غاش و غاشی بضم نون تخفیف غین مجیمه مرد بنیایت کوتاه قامت ضعیف حرکت ناقص خلقت پس اگر بی یاست یا وزن جمع است و اگر بیاست یا مخدوف شده و در بعض نسخ غاشیین تبشید غین و تشدید یای اولی نوشته و آنچه از قاموس مفهوم میشود تخفیف غین بی یا و تشدید و از سنت است که چون مبتلائی را به بینه از خدا عافیت خواهد گوید یا الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به لیکن اگر مبتلا بسلام ظاهر را به بینه اند مرض و زشت روی آهسته بگوید چنانکه نشود و تا ایدانک شروست که ول نکرد و اگر فاسق را به بینه آشکارا گوید تا بشود و توبه کند و باز آید - رواه الدارقطنی مرسل و فی شرح السنه لفظ المصانع - و در شرح السنه لفظ مصانع است یعنی این حدیث بلفظی که در مصانع مذکور است روایت کرده است و مغایرت لفظی که مذکور شد دارد - و عن سعد بن ابی وقاص قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من مکة فترید المذنبه - گفت سعد بن ابی وقاص که از مشرفه مشرفه است بیدون آدمیم بابا آن حضرت از که در حالیکه می خواهم مدینه را و میریم بسوی آن - فلما کن قریباً من عذرا نزل ثم رفع یدیه فدعا الله ساعة - پس هرگاه که بودیم نزدیک بعزرا بس فرج عین مہله و سکون زای اولی فرج داد و از اسه ثابته مژده به یا مقصوره نام موضعی است میان مکة و مدینه فرو آمد آن حضرت یعنی از ناته پیش برداشت هر دو دست خود را پس دعا کرد و خدا را ساعتی - ثم خراساجدا نکلث طویلاً - پیش بر روی افتاد و سجده کنان پس وزنگ کرد و در سجده در از ثم قام پیش برخواست - فرج یدیه ساعة - پس برداشت هر دو دست خود را ساعتی - ثم خراساجدا - پیش بر روی افتاد و سجده کنان - نکلث طویلاً ثم قام فرج یدیه ساعة ثم خراساجدا - سه بار سجده کرد و برخاست و دستار او دعا کرد ظاهر اصحاب به پرسیده باشند که این چه بود یا پیش از پرسیدن ایشان - قال انی سالت بنی و شفعت لاهتی - گفت بزرگوار

من سوال کردم پروردگار خود را و در خواستم آمرزیدن است خود را - قاعطانی ثلث استی - پس داد مرا سه یک است مراد
 بخشید مرا ایشان را بمن فخرت ساجد الربی شکر - پس بروی افتادم سجده کنان پروردگار خود را بجهت شکرگزاری این نعمت
 ثم رفعت راسی فسألت ربی لا یمتی قاعطانی ثلث استی - پسر برداشتم سر خود را پس سوال کردم پروردگار خود را از برای
 آمرزیدن است من پس داد مرا سه یک دیگر از است من - فخرت ساجد الربی شکر انتم رفعت راسی فسألت ربی لا یمتی
 قاعطانی الثلث الآخر - پس داد مرا سه یک دیگر را یا ثلث اخیراً الآخر فیفتح خدا کسر آن هر دو خوانده اند - فخرت ساجد الربی
 شکر - این بود سر سه بار دست دعا برداشتن و سجده رفتن شعر چه غم دیوار است را که باشد چون دوشتبان به چه پاک
 از صبح بجهت آن را که باشد نوح کشتبان بد آنجا انکالی می آرند که خیدین آیات و احادیث در وعید کباب زردار و شده است
 که فردا احصیان را عذاب بی خواهد بود و بوقوع خواهد آمد و جواب میگویند که مراد باین دعا شفاعت اعطای اسلخت و فتح درها
 آنست از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شده نه عذاب آخرت و بعض گویند که مراد امن از خلود عذاب است
 . و وصول اثر شفاعت آنحضرت با ایشان و خروج از نار - رواه احمد و ابوداود -

باب الاستقار

استقار در لغت است خواستن و در شرع نماز یا دعا و سوال باران نزو و سال با کیفیت مخصوصه و نزد اکثر ائمه صلوٰه
 در استقار سنت است نزد امام ابو حنیفه استقار دعا و استقار و سوال و تضرع است از جناب کریم رزاق و باب استقار
 بحکم نص قرآن سبب او را امطار است و ایشان می گویند که آنچه واقع شده است از وجوه استقار و اکثر احادیث
 صلوٰه در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز به جمیع خصوصیات به صحت رسیده است و آنچه مذکور است همین دعا
 و تحقیق بصحت رسیده که امیر المومنین علیه السلام در حق استقار دعا و استقار و تضرع و نماز و اگر نماز
 مستنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر بنان با عموم بلونی و قرب عهد بزمان نبوت بعید است هر فایست بعد و ترک و می
 با وجود علم بدان بعید است با وجود آن که این در حضور صحابه بود و تبیین تا کردن ایشان بر آن گنجایش نداشتند و گفته اند
 که مراد بقول امام ابو حنیفه لا صلوٰه فی الاستقار آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط نه
 و اگر هر کسی نماز نفل بکن و دعا و تضرع و سوال نماید و استقار کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استقار خالی از اضطراب
 نیست و بسیاری از طرق که خصوصیات و کیفیات در آن مذکور است خالی از ضعف نیستند پس امام ابو حنیفه خلاصه و مقصود
 اصلی آن اخذ کرده اخذ با التیقن و ابویوسف و محمد نیز موافق آنکه دیگر اندرین باب بعض گویند که محمد یا ابی حنیفه است
 فتوٰی الآن نزد حقیقه بر مذہب صاحبیه است از جهت ثبوت فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عدم دلیل اختصاص آن حضرت با صلوٰه
 الفصل الاول عن عبد الله بن زيد قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس الى المصلى يستقرون
 روايت سنن عبد الله بن زيد النخعي عن عبد الله بن زيد النخعي عن عبد الله بن زيد النخعي عن عبد الله بن زيد النخعي

گفت بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی منی و در حالیکه قصد استئصال دارد فصلی بهم رکعتین جهر فیها بالقراءة پس بگذارد
 بالایشان و در رکعت جهر کرد و در آن دو رکعت بقرأت - و استقبال القبلة ی دعوا - و رومی آورد و به قبله در حالی که دعا بکنند
 و رفع یدیه - و بر داشت هر دو دست خود را به منبالتی چنانکه در حدیث آئینده بیاید - و حول ردا و حسین استقبال القبلة
 و گردانید روی خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله تا آن که بگردد اندر طرف راست و از جانب چپ و طرف چپ
 بر جانب راست و بگردد اندر اهراباطن و باطن او ظاهر و کیفیت آن انیست که بگیرد بدست راست خود گوشه پایان ردا را
 از جانب چپ و بدست چپ گوشه پایان را از جانب راست و بگردد اندر دو دست خود را پس پشت خود تا آنکه باشد در
 که گرفته شده است بدست راست بر کتف اعلا از جانب کین و باشد طرفی که گرفته شده است بدست چپ بر کتف اعلا از
 جانب بسیار و گفته اند که این تحویل و تغلیب از برای تقاوی و تبدل حال مساکین و طارقی بفرانجی است و بعضی گفته اند که
 این مثال بر پروردگار است که اگر در آنحضرت را که بگردد تا مبدل گردد و حال یا آنحضرت با جهتا خود و بقصد جمل حال نه چرخ و فاعل
 زیرا که تقاوی بقصد و اختیار نباشد بلکه چیزی دیده میشود در خارج و این قصد پس تقاوی گرفته میشود و بدان وظایر است
 که مراد قائل تقاوی بجا نمیست که آنحضرت این فعل کرد تا دلالت کند بظاهر بر تئیه حال و علامت باشد بر آن یا آنکه در
 تقاوی البته بی اختیار غیر مسلم است و الله اعلم - متفق علیه - وعن النضر قال کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یرفع یدیه فی
 شی من فانه الانی الاستقاء - گفت اش بود آنحضرت که بر نمیداشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعای خود مگر در استقاء
 یعنی بر داشتن بلع بالا از مقابل سینه و در سه - فانه بر رفع حتی یرسی بیاض الطیه - پس بر شیکه بر میشت یعنی در استقاء تا آنکه
 دیده میشد سپیدی هر دو بغل آنحضرت یا بجهت آنکه در خیال جامه در بدن شریف نبود و یا روائی میدوید غیر سائر آن موضع
 یا مراد ویت موضع بیاض الطیه است اگر پیرایشی بر بدن شریف میدوید و الباطن بکسر سهره و سکون با و کسر بانیز آمده باطن
 و و شما گفته اند که دانه هر چند صعب تر و مطلب قوی تر بر داشتن و متمایلند بر دو بالا تر - متفق علیه - وعن النبی صلی الله
 علیه و سلم استقی فاشاظر لظفر کعبه الی السار - و هم از آنست که آنحضرت استقاء کرد پس اشارت کرد به پشت هر دو کتف دست
 خود بسوی آسمان عکس آنچه متعارف است در دعا که بطن کف دستها بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب مال
 چیزی از جنس نجا بود و متعجب است که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هرگاه که برای رفع وضع فتنه و بلا باشد شتهای دست
 بجانب آسمان کند از برای اطفای نائره فتنه و بلا و دست کرون قوت حادثه و غلبه آن طبعی گفته اند نیز برای تقاوی
 است بقلب و تبدل حال شل صنع و سه در تحویل ردا و اشارت است بمطلوب که بطون بجانب بجانب زمین گردد و بریزد و بپاشد
 و درست از امطار و الله اعلم - ردا و سلم - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا
 راحی المطر قال - گفت عائشه بود آن حضرت چون می دید باران را پاشید بعد از استقاء میگفت - اللهم صیبا ناعما - خداوند
 نفست باران ریزان بسیار سودمند و صیب بر فتح صا و نشاندیدای تخیائیه و بعضی صبا بوجه شریفه روایت کرده اند یعنی

رنجتن - رواه البخاری - وعن انس قال اصحابنا ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم مطر - گفت انس رسید ما را و حال آنکه
 ما با آنحضرت بودیم بارانی - قال - گفت انس آنحضرت رسول الله پس بکشا و پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم - کوبه - جامه خود را از بدن
 مبارک و حشر گنج و سکون بین مهلتین و در کردن و برداشتن جامه از بعض بدن - حتی اصحابه بن المطر - تا آنکه رسید او را پیغمبر خانی
 باران - فقلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله لم صنعت هذا - برای چه کردی این را مگر در برداشتن جامه و رسانیدن بالان
 میدان حکمت است - قال لانه حدیث محمد بنه - فرمود زیرا که باران نور رسیده است از زوایا و در و کار خود و آمده است از عالم قدس و
 طهارت و آلوده نشده است با جزای این عالم کثیف بدین ای نفس خرم باد صبا و از بر بار آمده غر حباب و حکمت و در دست
 داشتن آنحضرت و خوش کردن نو باده هائیز همین بود که قریب آمدت از درگاه عزت جل جلاله - رواه مسلم

الفصل الثانی۔ عن عبد العبد بن زید قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى أهله فاستسقى بيرون ثم
آن حضرت به سوی صلی پس استسقا کرد۔ و حول رواد حین استقبل القبلة۔ و گردانید و اسے خود را هنگام استقبال
قبلہ۔ فجعل عطافه الایمن علی عاتقه الایسر۔ پس راست گردانید جانب است ردای خود را بر دوش چپ خود۔ و صلی
عطافه الایسر علی عاتقه الایمن۔ و گردانید جانب چپ ردای خود را بر کتف راست خود عطافت بکسر یعنی بر پشت
و این جا جانب روم او است۔ ثم دعا الله۔ بعد از آن دعا کرد و خدای تعالی را۔ و رواه ابو داؤد۔ و عنہ قال استسقی
رسول الله صلى الله عليه وسلم وعليه خميسه له سوداء۔ استسقا کرد و آن حضرت دبروی خمیسہ بود و او را سیاه خمیسہ یعنی پنج تنگای
مجموعہ و کسر میم کسی مریج از صوف یا غیر آن کہ مراد او و علم است از دو طرف و بعض گفته اند جامہ از خز یا صوف۔ فاراد
یا خند فلما تجولہ اعلاما۔ پس خواست آن حضرت کہ بگردد با بیان او را پس بگرداند آن را بالای آن چنانکہ معبود بود و بر
تجول روا۔ فلما اقلعت قبلها علی عاتقه پس هرگاه کہ گران شد خمیسہ یعنی و شوار شد گردانید مثل آن اعلامی آن بگردان
آن را بر دوش نامی خود و قبلها تخفیف لام و تشدید آن هر دو روایت است۔ رواه احمد و ابو داؤد۔ و عن غیر مونس
آبی اللحم۔ آبله اللحم مروی است از قدمای صحابہ کہ حاضر شدند بر او و شهید شدند روز حنین و از خوردن گوشت ابا کریم
بابی اللحم گوشت و بعض گفته اند کہ در جاهلیت از خوردن لحم آنچه فوج میکردند بر اضمنا ابا کریم و خمیس کفیم حنین و فتح میم مولای
بود و بے پیوسته صحابی است و هر دو و فتح خیر حاضر بودند پس ابن عمیر مولای ابی اللحم روایت میکند۔ انه رأى النبی صلی الله
علیه وسلم یستقی عندا حجار الزیت۔ کہ دے و دید آن حضرت را کہ استسقا میکرد و نزد موضعی کہ نام او حجار الزیت است آن
موضع را با حجار الزیت بحبت آن نام کردند کہ در اینجا سنگهاست سیاه گویا کہ زیت کہ روغن زیتون است طلاق کرده اند و قریبا
من الزودار۔ نزد یک از زوداران فوج زامی و سکون و او کہ آن نیز نام معنی است در میان بازار مدینه و ذکر این مواضع در ادا
جوبه گذشت۔ قال یارب عویشتی۔ ایستاده و دعای کرد و در جایی کہ استسقا می نمود۔ را بخایدیدہ قبل و جبہ۔ بر و از نذر هر دو
و سنت خود را مقابل ردی خود۔ لایحاز بهار است۔ و نمی گذارند و سنتها را از سر مبارک خود و چنانکہ متعارف است و در

و دعا و گاهی در بر داشت و ستمها بانه میکرد و از بالای سر میگذاشتند چنانکه گذشت و اگر مردان باشند که تا سر برداشت
بالاتر از سر برداشت هنوز ضمن نوعی از مبالغه می باشد چه متجاوز در دعای برداشت و ستمهاست تا سینه و دوش - رواه

ابوداؤد و الترمذی و النسائی نحوه - و عن ابن عباس قال حج رسول الله - بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
یعنی فی الاستسقاء چون خرج در حدیث مطلق بود تفسیر کرد روی که مراد خرج از برای استسقاءست - پس بذا - ترک کننده
زینت را در جامه و ثیاب بنده بکنس میگردید آن جامه بار که سائر ایام در خدمت خانه می پوشند زینت و کار نمی کنند
و آن را ثوب منقطع میگویند و کسر آن نیز میگویند چنانکه در باب جمعه گذشت و این تَبْذُل بقصد تراضع و اظهار غریب و مسکنت
بود چنانکه گفت متوضعا - فروتنی در زمین کردنی کننده متخشعا - فروتنی کننده و چشم فرو خواباننده و تواضع و خشوع قریب اند در معنی اول
را بر ظاهر حمل باید کرد و ثانی را بر باطن - متضرعا - زاری کننده - رواه ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه - و عن عمرو

بن شعیب عن ابيه عن جده قال قال النبي صلی الله علیه و سلم اذا استسقی قال - بود آن حضرت و قتیکه استسقای کرد می گفت
اللهم انت عبادک - خداوند آب ده بندگان خود را - بهیچیک - و چار پا بهیچ خود را - و التضرع - و پرانده کن
رحمت خود را بر دانه ساختن نباتات و رو به نشستن کشت زار و پیدا کردن زرق جالور این - و احمی بیک المیت
و زنده گردان زمین مرده خود را بیک معنی شهر و زمین آید - رواه مالک ابوداؤد - و عن جابر قال رايت رسول الله

صلی الله علیه و سلم یأکی - بهمه یعنی بر میداشت و ستمها را و درازی کرد و خود دست از لوبکا بر حصا - فقال اللهم استسقا غیثنا
پس گفت خدایا آب ده ما را و بنوشان ما را با زبان سیر گرداننده و رباهی دهنده از شدت و خشیت و حقیقت باری
تعالی ست و باران سبب است - مرئیا - بفتح میم و کسر رای مدود و گوار یعنی زیان نکننده مرئیا - نیز بفتح میم حاصل مرئیا
پیدا کننده و فراخی سال پیدا آورنده ثامنا غیر ضار - سودمند زیان نکننده - عاجلا غیر آجل - زود آئیده دیر نکننده - قال -

گفت راوی - فاطبقت علیکم السماء پس عام شد و برگرفت ایشان را باران و طبق بحر یک باران عام را گویند و در
کتاب اسباب است و اطبقت بلفظ مجول - رواه ابوداؤد

الفصل الثالث - عن عائشة رضی الله عنها - قالت ثمکا الناس الی رسول الله صلی الله علیه و سلم تحوط

المطر - گفت عائشه که کردند مردم بسوئے آن حضرت باز ایستادن باران را - فاحم بر منبر فوضع له فی المصلی پس مرکبان
حضرت بنهادن منبر بناوه شد منبر برای وی در مصلی که بیرون مدینه است - و دعوای الناس یومیا بخیر چون نیمه - و نوبه داو
مردم را بر روی مکه بیرون آید و در آن روز - قالت عائشه فخرج رسول الله - گفت عائشه پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله

علیه و سلم صین بدو حاجب الشمس - و قتیکه ظاهر شد یا آغاز کرد بر آمدن را که انداخت و بدو حاجب و بهمه هر دو روایت است
و اول ظاهر ترست ففقد علی المنبر - پس نشست آنحضرت بر منبر فکبر و حمد الله پس تکبیر را آورد و ستایش کرد خدا را - ثم قال یحشر
ايفت - انکم شکوتم ديارکم - بدرستی که شما گله کردید و خطا شنود و یار خود را و یار جمع دارست یعنی سرای - و استیخار المطر

ایاں زمانه منکم و گله کرد پس ماندن باران از وقت معین و معهود که برای اوست از نماز ایاں یکسر سزده و تشدید موصوفه یعنی
 وقت معین و معهود هر چیزی را و قد امرکم العدا ان تدعوه تحقیق فرموده است خدا تعالی شمارا که بخوانید را و در پیشه امید
 از وی - و قد علم ان تجیب لکم - و توید داده است شمارا که قبول کند دعا و سوال برای شما - ثم قال - پس گفت آنحضرت - الحمد
 لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک يوم الدين - جمع سپاس و ستایش ثابت است مرخدا می را که پروردگار جهانیان است و همراهی
 در دنیا و آخرت مالک همه چیز در روز جزا - لا اله الا الله تعالی بایرید نیست معبود بر حق مگر خدا می کند آنچه میخواهد - اللهم انت الله لا اله الا انت - خداوند اتوئی معبود بر حق نیست که بر حق مگر تو - انت لثنی توئی بی نیاز - و نحن الفقراء - و ما ینا تمیدانیم و محتاجیم انزل
 علینا الغيث - فرود فرست بر ما باران را - و اجل ما انزلت لنا قوة و بلاغا الی حین - و بگردان چیزی را که فرود فرستاده برای
 ما از باران سبب توانائی و رسیدن تا زمان طویل یعنی بریم مطالب خود و کمال و تمام شود انتفاع ما بونی و ببلغ نفع با چیزی که
 بومی بمطالب برسد - ثم رفع یدیه - پسر برداشت آنحضرت هر دو دست خود را و سلم تیرک الرفع حتی ابد ابيض الطلیه - پس نماز
 و گفتا شد بر داشتن ساد بر داشته میسر هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سپیدی هر دو قبل آنحضرت - ثم حول الی الناس فله -
 پسر برگردانید بجانب مردم پشت خود را - و قلب او حول روده - و گردانید ردای خود را و قول او حول شک را وی است در
 لفظ که قلب گفت یا حول و معنی هر دو یکی است - و بعد رفع یدیه - در حالیکه آنحضرت بر دارنده بود هر دو دست خود را - ثم انزل
 علی الناس نزل - پسر روی آورد بر مردم و فرود آمد فیصلی کریمین پس بگردار و دور گشت - فانشار الله حجابیه - پس میدار و قرار
 تعالی یک ابری را - فرغدت - پس غریب آن ابر - و برقت - و درخشید نفع ترا و کسر آن هر دو دست - ثم امطرت باذن الله پسر
 بسیارید آن ابر بدستوری خدا و امروی - فلم یات سحبه حتی سالت السیول - پس نیاید آنحضرت از مصلی مسجد و راتا آنکه در آن
 شد سیلها و سیل رفتن آب و خون و جز آن - فلما رآه بر عظم الی لکن - پس هر گاه که دید آنحضرت شباب رفتن مردم را بسوی
 خانه ما و بنا باضحک حتی بدت لواء جده - خندید آنحضرت تا آنکه نمایان شد دندانهای درون و دهن و کن یکسر کاف
 و تشدید لون پوشش زیر جامه و آنچه دفع کند گرمی و سردی را از اسینه و ساکن و لواء جمع ناجیه و دندانهای سپین و
 آن نام چهار دندانست که نتهای دندانست که آنرا اضراس العقل و اضراس الحکم گویند که در زمان بلوغ و کمال عقل میروند و در
 این دندانها درخته بنایت بعید است و لهذا این را بر مبالغه حمل کرده اند و بعضی محل بطلاق انسان کرده اند و گویند که لواء جده
 برانیاب نیز اطلاق میکنند و الله اعلم - فقال - پس گفت آنحضرت چون مشاهده نمودن اثر این دعا کرد و بطریق منجزه - اشهد
 ان الله علی کل شیء قدیر و انی عبد الله و رسوله - گوای میگویم که خدا بر هر چیز قادر است و گوای میگویم که من بنده خدا و فرستاده
 اویم - رده ابو داود - و عن النس ان عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - کان اذا خطب استقی بالعباس بن عبد المطلب
 بود عمر بن الخطاب چون خطا کرده میشدند مردم و امساک باران میشد استغاث میکرد و بوسه میبوسید عباس عم رسول الله صلی الله
 علیه و سلم - فقال - پس گفت عمر - اللهم انما کننا نوسل الیک بنینا فتعجبنا - خداوند ما را بوسه کردیم که بوسه میکردیم بپوی تو به پسر رسول

میدادی تو ما را و تسبیحنا بفرم تا و فتح آن هر دو روايت است و معنی یکی است و معنی دیگری هر دو لغت است - و اما تامل
 الیکم بعلم بیننا فاستقنا - و بدینکه اکنون وسیله سے جو ہم بعلم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم پس آب وہ مارا - قال - گفت
 انس شیعقون - پس آب دودہ می شدند مردم و آورده اند کہ چون عمر رضی اللہ عنہ و صحابہ کہ با دی بودند دست شک
 و توسل عباس میزدند عباس میگفت خداوند این قوم نسبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من توسل کرده اند خداوند از این
 پیغمبر مراد و مراد از روی ایشان شمرند مکن پس باران می آید - رواہ بخاری - و عن ابی ہریرۃ قال
 سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - گفت ابو ہریرہ شنیدم آنحضرت را کہ میگفت - خرج نبی من الانبیاء بالناس
 شیعقۃ بیرون آمد پیغمبری از پیغمبران با مردم بقصد آنکہ استحقاقند و گفته اند کہ مراد سلیمان پیغمبر علیہ السلام - فاذا
 ہونہ رافعة بعض قوائمہا الی السارۃ ناگاہ آن پیغمبر گذشت بمردی کہ برداشته است پایہای خود را بسوی آسمان
 و ظاہر مراد بہ بعض قوائمہا پیش باشد کہ بمنزلہ دستہا است - فقال ارجو انقلد الخشب لکم - پس گفت آن پیغمبر مردم
 باز گردید پس تحقیق قبول کرده شد و عابری شما - من اجل ہذہ النملہ از بہرین مودعہ - رواہ الدارقطنی

باب

انچنین واقف شدہ است در بعض نسخ مطابق بے تعلیقہ ترجمہ بر عادت مؤلف کہ عقد می کند بانی را در لواحق و تمتات
 باب سابق و در بعض باب یک مہبت باب و در بیان با و یکہ بوز و در بعض باب فی الراح باب بریان با و در بعض باب ابرہ
 الفصل الاول - عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نصرت بالصبا - باری دودہ شدہ ام
 من بہا و صبا - و اہلک عا و بالہ بور - و ہلاک کردہ شدہ نذہاز کہ نام تو م ہودست بدو بفتح و ال صبا یا و یکہ باید از جانب
 پشت تو چون روے آری بقبلہ و در مقابل آن و عبارت و دیگر چون شخص دی مطلع آفتاب باشد یا و یکہ از مقابل
 روے آید صباست و انچہ از پس پشت آید و بور است و انچہ از جانب دست راست آید جنوب انچہ از جانب دست چپ
 آید شمال مشور این است و در قاموس گفته است کہ صبا - بچی کہ مہبت دی مطلع ثریا یا بیانات نقش است و در مقابل صبا
 و فرق است میان ہر دو تفسیر زیرا کہ تفسیر اول شامل مشرق و مغرب است تمام و ثانی در ناحیہ الیت از وی و نصرت آنحضرت
 بصبا و در رزخندقی بود کہ آنرا غزوہ احزاب گویند چنانکہ در کتب سیر مذکور است و تراجمید بدان ناظر است و قضہ ہلاک
 عا و بروج صبر مشور است و مقصود با ترجیح و تفضیل صباست بر و بور یا بیان آنکہ بروج امور امر الہی است گاہی برای نصرت
 تو می است و گاہی برای اہلاک گرد ہے - متفق علیہ - و عن عائشہ - رضی اللہ عنہا - قالت ما رایت رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم ضاحکا حتی اری منہ لمواتہ - گفت عائشہ ندیدم من آن حضرت را خندان تا آنکہ بنیم من لموات
 اور بفتح لام و جامع لہا نام گوشت را اندکہ در سقفت نہایت نرم است و بعض گفته اند کہ انچہ باسن آخنج زبان تا آخر
 خلق از اعلا می نم بعض گفته اند قعودان و در سراج گفته لہا نام کام - اما کان یقیم - بنود آنحضرت مگر آنکہ بنیم میکرد و در قاموس

گفته که تسم اقل شک و مشهور آن است که تسم دندان سفید کردن در اصل گفته دندان شیرین کردن - همان اذکار است غیرها
 اوریک اعرف ذلک فی وجهه - پس بود چون میدید آنحضرت ابریا باور اندوگمین میشد و نشناخته میشد اثر آن در روی مبارک
 وی جیت خوت آنکه مباد از ان بلای وزیانی ب مردم برسد مقصود آنست که آنحضرت در شود و جلال حق و نام خالص و نامو گمین
 بود و هرگز ب غم و فغان نبود چون باد و باران میدید اندوگمین تر و گمین ترمی شد یعنی علیه - و عجبها - قال است کان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم اذا عصف الريح قال - بود آنحضرت چون بخت و تند می وزید باو میگفت - اللهم انی اسالک - خیر ما خیر ما فیها -
 خداوند امن سوال میکنم تر اینکی این باد که در ذات اوست و اینکی آنچه در دست از آثار و منافع - و خیر ما ارسلت به - و اینکی چیزی که
 فرستاده شده است این باد برای آن چیز - احوذ پاک من شر ما و شر ما فیها و شر ما ارسلت به - و پناه بخیر و بدی این باد
 و چیزیکه در دست و بدی چیزیکه فرستاده شده است این باد برای آن چیز و ارسلت به یعنی محمول غائب است و بلفظ استعلاوم
 مخاطب نیز روایت است - و اذا تحلیات السماء تغیر لونه - و چون ظاهر میشد در آسمان ابر و آلوده میشد برای باران متغیر میشد رنگ
 آنحضرت و قیله ابر باران دار را گویند زیرا که محل تحلی و مطنه است - فخرج و دخل و قبل و ادبر - و بیرون می آمد آنحضرت و درون
 می رفت پیش می آمد و پس می رفت - فاذا مطرت سری عنه - پس چون میبارید و بخیر میگذاشت کشاده کرده میشد از وی خوف و دوری
 میشد از وی خوف و دوری بلفظ محمول تخفیف تشدید هر دو روایت است و تشدید برای مبالغه است - فرغت ذلک عاقله
 پس شناخت آن حالت را عاقله و دانست که بدیدن بار و باران تغیری در آن حضرت پیدای آید و چون بخیر میگذاشت و خوشحال میگردد
 فسالته - پس پرسید عاقله آنحضرت را از علت آن - فقال لعلمه یا االله که اتقال قوم عاقله - پس گفت آنحضرت شاید که این ابر و
 بادای عاقله مثل آن باشد که گفته است جائه عاقله و در آنچه حکایت کرده است پروردگار تعالی از حال ایشان - فلما را اوفه عاقله اقل
 او و قسم قال ان هذا عرض مطرنا پس هر گاه که دیدند ایشان یعنی قوم هود که عاقله نام ایشانست ابر می را که ظاهر شد در کناره آسمان گشتند
 که این ابر می است که باران آورده است برای ما و آخر آیت این است که بل هو ما استجاب لهم بدیع فیها عذاب الیم که این ابر باران نیست
 بلکه این عذابی است که شبانی میکرد و بشا و طلب آن بادی است که در وی عذاب و درناک است - فی روایه - و در روایتی بجای
 فاذا مطرت سری عنه بخین آمده است که - و یقول اذ ارأی المطر حتمه - و عادت شریف آن بود که میگفت آنحضرت و قیله
 میدید باران را خداوند را بگردان او بار رحمت و برین وجه رحمت بصب است یا معنی آنست که چون ابر میدید میترسید و چون
 بعد از وی باران می آمد میگفت این رحمت است از خدا تعالی و برین وجه رحمت مرفوع است یعنی عاقله - و عمل بن عمر
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مغالجه الغیب خمس - خزان غیب پنج علم است که نمیدانند از احوال خدا و گفته اند که مغالجه
 جمع مفتح است یعنی مخزن و مغالجه نیز روایت است جمع مفتاح یعنی کلیدی علمی که رسیدگی شود بان بسوی
 منیبات و طلبی گفته که مغالجه و مفتاح هر دو جمع مفتح و مفتاح می آید - ثم قرر - پس خواند آنحضرت برای بیان آن پنج علم
 این آیت را - ان الله عنده علم الساعة و یُنزل الغیث الایم - رواد البخاری - و عن ابی هریرة قال قال رسول

الصلوات علی الداعیه و سلم لیست السنه بان لا تظنوا انیست قحطاً بانیکه باران داده نشود شما - و لیکن السنه انی قحط و اولاً تمیز اللفظ
 شما - و لیکن قحط باین است که باران داده نشود یعنی بسیار و نزدیک زمین چیزی را یعنی گمان نبرید که بزرگ برکت و ثواب
 از باران است بلکه از جناب حق است و بقدرت اوست تعالی و تواند که باران بسیار و چیزی نمیدهد قحط بگوید آید شمر بار و دهن
 نامی ببارید زمین نادر و ناکوئی بیارید و سنه مخفی سال است غالب مد و قحط سال و مراد و حدیث این است - رواه مسلم
 الفصل الثانی - عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول الرجح من روح الله - گفت آن حضرت
 باور از رحمت الهی است یعنی غالب است که رحمت است و عذاب کافرنیز رحمت است بر مومنان یا مراد آن است که
 رحمت است نسبت به یک قومی و عذاب است نسبت قوم دیگر و در کلام حذف اختصار است ای من روح الله و من
 عذاب چنانکه گفتیم - ثانی بالرحمة و بالعذاب می آرود گاهی رحمت را و گاهی عذاب را چون آمدن باد و بقدرت
 و اراده است - فلا تسبوا - پس شتم نکنید آن را - و سلوا الله من غیر ما و عوذوا به من شره - و سوال کنید خدا را
 از نیکی باد و پناه جوید بخدا از بدی و معنی بنده باید که اضی باشد تقبلاً و قدر آبی اگر چه نسبت بوی بد باشد و لیکن از
 خدا نیکی خواهد یافتی از حاکم است هر چه میخواهد میکند و میدهد - رواه الشافعی و ابوداود و ابن ماجه و الترمذی فی الدعوات البکیر
 و عن ابن عباس ان رجلاً من الریح عند النبی صلی الله علیه و سلم - مروی است و نفرین کرد و بگفت و شتم داد
 باد را و اظهار کراهت کرد از وی - فقال لا تغفلوا - پس گفت آن حضرت لعنت ما کنید باد را - فانما مأمورة - زیرا که بگفته
 باد امر کرده شده است و تحقیق لعن نیست - و انه من لعن شما لعن له باهل رحمت اللعنة علیه - و بدین کسی که لعنت کند چیزی را که
 نیست آن چیز لعنت را بر او باز بر میگردد و لعنت بر آن کس - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب - و عن ابی
 بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تسبوا الریح - و شتم نکنید باد را - فاذا را یتیم ما تکرهون فقولوا - پس
 چون میبینید باد می را که ناخوش میدارد شما پس بگویید اللهم اننا نسألك من خیر ذره الریح - خداوند ما سوال میکنیم از نیکی
 این باد - و غیر اینها - و نیکی چیز است که در دست - و غیر ما امرت به - و نیکی چیزیکه امر کرده شده است این باد و این چیز نمیدهد
 من شر ذره الریح و شر فیه و شر ناس امرت به رواه الترمذی - و عن ابن عباس قال ما یسترجع قط الا جاثا للنبی صلی
 الله علیه و سلم علی رکبتیه - گفت ابن عباس نوزید باد می هرگز مگر آنکه نشست آن حضرت بر دوزخ نوبی خود - و قال - و گفت
 اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها عذاباً - خداوند بگردان این باد را موجب رحمت و نکر و ان او را و عذاب - اللهم اجعلها
 ریحاً و لا تجعلها ریحاً - خداوند بگردان او را ریح و نکر و ان او را ریح - قال ابن عباس فی کتاب الله تعالی - گفت ابن
 عباس که در کتاب خدا واقع شده است - انا ارسلنا علیهم ریحاً صریحاً - بدرستی که ما فرستادیم بر عادی ریح صریح یعنی باد سخت - و ارسلنا
 علیهم الریح العقیق - و فرستادیم بر ایشان باد نازاینه که بارور نمی گرداند و رخا نازا - و ارسلنا الریح لولح - و فرستادیم بادهای استی
 که درختان بومی بارور میشوند - و ان یرسل الریح بقرات - و از آیات الهی است که میفرستد بادها را بشارت ده باران

برود الشافعی و البیهقی فی الدعوات الکبیر بذاکله شود آنست که ریح بلطف مفرد و عذاب استمال دنیا بر چنانکه در وایت نخستین ریاح باخط جمع
در رحمت و دعای مذکور که در روایت ابن عباس مدینه بنی بر آنست و قول ابن عباس که مذکور شد نیز موبد آن ساخته اند و خطابی تفسیر
آن کرده که ریاح چون متکثر گردد و حباب بار بید آرد و امطار بسیار آید و زرع و نهال پیدا گردد و چون کیباری و در عظیم میباشد نخستین است
اعتقاد عرب و ابو جعفر طحادی این را منکر شده و استظهار آورده بقول حجاج (در جرین هم ریح طیبه) ریاحیه در بعض احادیث آمده از
استمال مفرد و ریخ در چنانکه در احادیث ابی هریره گذشت الیخ من روح السمات فی بار رحمة و الذاب قول حضرت انانسا الک من
خیر نه الیخ و غیره و فی حدیث عائشه که مذکور شد و گفته اند که انجدریث که از ابن عباس مذکور شد ضعیف است و مقاومت بآن حدیث
صحیح نتواند کرد و طیبی گفته غالباً ریخ و ریاح چون مطلق و اقشود این حکم دارد و خجالات آنکه مقید بوصف گردد و درین جا سخن بسیار است
در شرح مذکور شده است - و عن عائشه قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذ ابصرنا شایم السماء - بود آنحضرت چون میدید
ابر می را که پدید آید از آسمان - یعنی اسحاب میخوابد از ناشی ابر را ناشی از آن گویند که پدید میگردد از میان زمین و آسمان
و در صرح گفته ناشی نخست آنچه پدید میشود از ابر - ترک عله میگذاشت آنحضرت کاری را که میکرد بحسب عوض خوف خشیت -
و متقبله - در وی نمی آورد بآن ابر - و قال - و میگفت - اللهم انی اعوذ بک من شر مافیہ - خداوند من پناه میجویم بتو از شر چیزی که
درین ابر است - فان کشف الله حمد الله پس اگر کشاد خداست ای کمالی آن ابر احمد میگفت خدا را - و ان مطرت - و اگر میبارید - قال
اللهم سقیانا فیما - گفت خداوند ما را بده آب سرد و بنده را درستی بفتح سین و سکون قات بتوین یعنی آب نوشاندن و بفتح سین بی
توین نیز روایت است و آن اسم است از استقیا یعنی آب نوشیدنی - رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الشافعی و اللفظ له -
و عن ابن عمر النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا سمع صوت الرعد و الصواعق قال - بود آنحضرت چون میشنید آواز غریدن
ابر و آواز آتش که از آسمان بار میگفت - اللهم لا تقبلنا انضباک و لا تملکنا بعدا بک و عاننا قبل ذلک - خداوند ما را
بخشم خود و هلاک مکن ما را بعد از خود و عافیت سلامت بخش ما را پیش از آن - رواه احمد الترمذی قال نهاده نیز

الفصل الثالث - عن عبد الله بن الزبیر - انه کان اذا سمع الرعد ترک الحدیث - از عبد الله بن الزبیر
آمده است که بود وی چون میشنید رعد را میبند سخن را و خاموش میشد از جهت ترس و هبیت - و قال - و میگفت - سبحان
الذی یبع الرعد بمجده و الملائکة من حیثه - پاکي آن خدا می را که بپاکی یاد میکند رعد فی ثانی وی درشتگان از ترس وی
و رعد اگر بمینی آواز است اسناد تسبیح بوی بجاز است زیرا که چون بسبب وی تسبیح کرده میشود گو یادی تسبیح می کند و اگر نام
فرشته است بحقیقت است و الله اعلم - روله مالک

کتاب الجنائز

جمع جنازه بفتح و کسر تخت که مرده را بر وی بر و اندازند و آنچه مرده بر دوش نباشد آن را نعش و سر بر خوانند که فی الصرح و در ثبات
گفته جنازه بکسر فتح میت بر سر بر و بعض گویند بکسر سر بر و بفتح میت قبل بالعکس و مشتق است از جثه یعنی سر

باب عیادة المریض وثواب المرض

عیادت و عیاد بکسر عین بیمار پرسی کردن و عیاده بضم نون آمده مشتق از عود و سنت بمعنی رجوع چه عاید رجوع میکند بسوی بیمار گاه گاه و عود نیز بمعنی عیادت آمده است

الفصل الاول - عن ابی موسی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اطعموا الجائع - طعام و سید کہ سنہ را و طعام دادن کہ سنہ را سنت است اگر بجا خاطر از رسیدہ است و فرض است اگر باضطرار کشیدہ فرض کفایہ اگر متعین نگردد یکی و فرض عین اگر متعین گردد - و عود و المریض - و عیادت کنید بیمار را این نیز سنت است اگر کسی باشد کہ شہید بیمار گردد و واجب است اگر متعذر نبود و عود و البضم عین و سکون داد - و فکوا العانی - و خلاص کنید ایسر اگر بناحق بند کردہ باشند یا حکم کردہ باشند امیر بقدر یعنی سرہای او و فکوا البضم فادلتش بدکات و فک جدا کردن دو چیز باہم در شدہ از یکدیگر - سداه البخاری - و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حق المسلم حق المسلم خمس حق مسلمان بر مسلمان پنج سنت - را السلام - جواب سلام دادن و اسلام دادن نیز از حقوق اسلام است چنانکہ در احادیث آمدہ و تخصیص رو بہ ذکر کجبت اہتمام است کہ فرض است بدو کہ کفایت - و عیادۃ المریض - و بیمار پرسی کردن از آنجا معلوم میشود کہ عیادت حق اسلام است نہ حق صحبت و از بعض کتب مفہوم میگردد کہ حق صحبت است و لہذا در جامع الاصول باب العیادۃ در حقوق صحبت آورده و امام حجت الاسلام آن را از حقوق اسلام ایراد کردہ و اول مسامحہ است بگردانیدن اسلام در حکم صحبت زیرا کہ مسلمانان ہمہ در عہد نبوت اصحاب یکدیگر بودند - و اتباع البخاری - پس سر کردن جنازہ با دو بنال جنازہ رفتن و نماز جنازہ کردن نیز داخل این سنت و فرض کفایت است و ذکر اتباع کجبت اہتمام است و اشارت بآنکہ می باید کہ توقف کند بعد از نماز و پس روی کند ہر قدرے کہ تواند و توقف تا دفن افضل است - و اجابۃ الدعویۃ و قبول کردن خواندن طعام اگر بدعتی از ملاہی و مناہی در آن جانا باشد و امام غزالی گفتہ طعام کہ کجبت مفاخرت و مباہا پیزند و برای نام و آوازہ بسازند نیز مانع از اجابت دعوت است و سلف مکرہ می پنداشتند آنرا - و تسمیۃ الحاطس - پیچیم از حق مسلم بر مسلم و عا کردن عطسہ زنندہ را بر سر حاکم اللہ بشرط آنکہ بگوید وی الحمد للہ و تسمیۃ بشین مجہ و مہملہ و اول فصیح تر است و مشتق است از آنچه مشتق است شوامت بمعنی توأم و ابہ و گویا دعاست و حاطس را بہ ثبات قدم بر خیز صحبت یا از ثبات بمعنی شاد شدن ببلای دشمن گویا دعاست باز آنکہ ثبات اعدا از حاطس و ثانی از سمت بمعنی ہدی و سیرت و نیک و تسمیۃ سنت عین سنت بر واحد و سنت کفایت است بر جمع و کلام بروے در باب عطاس و ثواب از کتاب الادب بیاید انشاء اللہ تعالیٰ و متفق علیہ - و عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حق المسلم حق المسلم ست حق مسلمان بر مسلمان شش سنت - قبل ماہن - گفتہ شد چه چیز است و کدام است آن شش - یا رسول اللہ قال اذا تعقیبہ فسلم علیہ - گفت چون پیش آئی مسلمانرا پس سلام کن بروی و در سلام لازم است و در حدیث اول رو سلام گفت و اکفا کرد بوی از ذکر سلام - و اذا دعاک فاجبہ - و چون بخواند تر الطعام اجابت کن اورا - و اذا انتفضحک فاصبح لہ - و چون طلب صیحت کند از تو نصیحت کن مرا و ترا نصیحت

در رفت خلوص است غسل یعنی خالص از شوب موم و مراد اینجا خیر خواہی و حق گزاری مسلمانانست و این سنت است
و نزد استصحاب واجب - و از ائمتسن محمد کاندہ فہمہ - و چون عسلطہ نزد مسلمان پس حد گوید خدا را پس شہیت کن مراد او حکم
العبد کو - و از امراض فعدہ - و چون بیاید شود پس عبادت کن ادا - و از آیات فایمہ - و چون بمیرد پس وی کن جنازہ ادا
بعد از نماز گردان بر وی نصیحت درین حدیث زیادہ کرد و مراد حضرت نیست و حقوق مسلمانی بسیارست در ہر مقام چیزے
از ان بیان کرد و تواند کہ نزول وحی بر ان بتدریج باشد - و رواہ مسلم - و عن البراء بن عازب قال امرنا البئی صلی اللہ
علیہ وسلم لیسح وینما عن سح - امر کرد ما را از حضرت پیشت چیز دینی کرد ما را از سخت چیزے - امرنا بالعبادة الرقيق و اتباع الجنان و نهي
العاقل و رد السلام و اجابة الدعای - معانی این پنج لفظ معلوم شد - و از ابرار القسم - و امر کرد ما را بر بہت گردانیدن ہو گند
خوردہ را و قسم بضمیمہ و سکون قاف و کسر بین مخففہ و ابرار القسم فتح قاف و بین معنی ہو گند نیز روایت است یعنی شخصی ہو گند
خوردہ و فعلی گو کہ این کار را البتہ خواہی کرد پس باید کہ کنی تو آن را تا ہو گند وی راست گرد و حاشا نشود و باید کہ خوردہ
فعلی خود کہ البتہ این کار بکنم پس باید کہ سعی کنی در تیسرہ تفصیل این کار و ہم رسانیدن اسباب آن و بعض گفتہ اند کہ معنی
آن آن است کہ اگر کسی دیگرے را سو گند و بدو یگوید بخور سو گند بر تو کہ این کار کنی بخت است بروی کہ بکند بخت بظلم اسم
پروردگار تعالی اگر چه لازم نیست و در دو صورت سابق بخت بر آوردن مسلمانان است از مصیبت کہ حشت است - و لقمہ
المنظوم - و امر کرد ما را آن حضرت بسیار می داون کسیکہ بروی تہی رفتہ است مسلمان باشد یا کافر و می دانست من و ہانا
عن خاتم الذہب - و ہنی کرد ما را از انگشت می طلا - و عن الحریر - و از پوشیدن جامہ بریشے - و الا بشرق والد بیاج بکسر
و ال و از پوشیدن استبرق و دیباج و در صراح گفتہ استبرق و دیباجی سطر و دیباج فاری سحر و دیباج و این ہمہ اقسام
حریر است - و المئثرۃ الحریر - و ہنی کرد ما را از مئثرۃ سرخ و مئثرہ بکسر میم و سکون یا و فتح مثلاً فزاش صغیر ہو کردہ شدہ بہ پنبہ
کہ بر زمین بنهند و بروی بنشینند و آن را بخیزین گویند و این از عادات عجم است کہ برسم تکبر و رعوت از حریر و دیباج و زان
بسا زند و قد تجر انما ظردان است کہ اگر سرخ نباشد حرام نیست و اگر بے قصد رعوت بخت صفت و آسودگی بود نیز حرام
نیست - و القسی - و ہنی کرد از قسی لفتح قاف و تشدید سین مہملہ نام جامہ مشوب بقس کہ قریہ است از صحر از کتان چلو
بکسر یہ و بعض گفتہ اند کہ معنی قزی بزاس نسبت بقرع یعنی از ریشم و زای را بسین بدل میکنند و ذکر این ثواب و احکام آن
در کتاب اللباس تفصیل بیاید - و آئینہ الفضیہ - و ہنی کرد از آوندہای فقرہ - و ہنی روایت عن الشرب فی الفضیہ - و در روایت
آمدہ کہ ہنی کرد از نوشیدن و آوندہ فقرہ و خوردن نیز ہن حکم دارد - فائہ من شرب مہنامی الدنیا لم یشر بہ فیہا نے
الآخرة - پس بدستیکہ شان این است کہ کسیکہ بنوشد و آوندہ فقرہ و دنیائوشد در ان در آخرت و این محروم گردانیدہ شود
از ان ہمیشہ یا مدت طویل بہت محاقبت بدین خطیہ و آئینہ ذہب نیز ہن حکم دارد و تخصیص لفظ بخت جریان عادت
بشرب در ان یا این چون ادنی است حرمت ذہب بطریق ادنی خواہد بود و این نہیات مذکورہ مخصوص بمردان

الا آئینه فتنه که حرام است بر مردان و بر زنان تحقق علیه - وعن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان المسلم اذا عاذا جاءه المسلم لم يزل في خرفة الجنة حتى يرجع - بدرستیکه مسلمان چون عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه میباید در چیدن میوه بهشت تا آن وقت که باز میگردد از عیادت و خرفه بضم خا و سکون با آنچه چیده شود از میوه و خرفه و خمر بفتح بیسم و کسر رافع آن بستان و گاهی از خرفه نیز بستان اراده نمایند و گاهی بمیوه کوچه میان و در رشته نخل آید طوی گفته که مناسب اینجا حل برین معنی است بدلیل روایت دیگر که گفته من فحارت الجنة یعنی در بستان بهشت است و در طهاری که موصل است بدان فافهم - رواه مسلم - وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى يقول يوم القيمة يا ابن آدم حضرت فلان تعدني - بدرستیکه پروردگار تعالی میگوید در روز قیامت ای آدمی بیا رستم من پس باز پرس نکردی مرا - قال يارب كيف اعدوك انت رب العالمين - گوید آدمی ای پروردگار من چگونه عیادت کنم ترا تو پروردگار جهانیانی و منبری از بیامی - قال انا علمت ان عبدي فلان من فلان - گوید پروردگار تعالی آید اندستی تو ای آدمی که بنده خاص من فلانی بیا رستم پس نپرسیدی او را - انا علمت انك لو عدت لوجدتني عنده - آید اندستی تو اگر تو عیادت میکردی آن بنده را مییافتی مرا نزد من یعنی رحمت و رضای پروردگاری - یا ابن آدم استظفك فلم تعطني ميگوید پروردگار من روز قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام ندادی مرا - قال يارب كيف ظفك انت رب العالمين - گوید آدمی پروردگار من چگونه طعام بهم ترا تو پروردگار عالمیانی و پاک و منبری از گرسنگی و از خوردن - قال انا علمت انه استظفك عبدي فلان فلم تطعمه - گوید پروردگار تعالی آید اندستی تو که طعام طلبید از تو بنده من فلان پس طعام ندادی تو او را - انا علمت انك لو اطعمته لوجدت ذلك عندي - آید اندستی تو که اگر طعام میدادی تو آن بنده را مییافتی تو ثواب و جزای آن طعام را نزد من - قال يا ابن آدم استظفك فلم تقني - میگوید پروردگار تعالی روز قیامت ای ابن آدم آب طلبیدم از تو پس آب ندادی تو را - قال يارب كيف ظفك انت رب العالمين - گوید آدمی چگونه آب بهم ترا تو رب عالمینی و منبری و برائی از تشنگی و احتیاج آب - قال استظفك عبدي فلان فلم تقني - بگوید و تعالی آب طلبید از تو بنده من فلان پس آب ندادی تو او را - انا علمت انك لو تقني وجدت ذلك عندي - آید اندستی که اگر آب میدادی تو او را مییافتی جزای آنرا نزد من و در بعض نسخ انا علمت انك چنانچه در قرآن و دیگر است و بر تقدیر عدم علمیت ما خرف بنیه است پوشیده نماند که در عیادت مریض گفت اگر عیادت میکردی مییافتی مرا نزد من و در طعام و شراب گفت مییافتی جزای آنرا نزد من و در تفنن این عبارت مبالغه است در فضیلت عیادت از طعام و تفنن کمالی و همین خبر اعانت روی نظم کرده گفته است تنوخی آمد از حق نزد موسی ابن عقیب که کامی طلوع نور تو کرده ز جیب به مشرق کردم بنور از روی به من حقم رنجور گشتم نماندی گفت سبحاناک باکی از زبان به این چه رزست این بکن یارب عیان به باز فرمودش که من رنجوریم به چون بپر تو از روی که به گفت یارب نیست نقصانی ترا عقل کم شد این که به بار کشاد گفت ما را بنده خاص گزین به گشت بخور آدم نمیکوشی به هست رنجوریش بخوری من به هست معذرتش معذوری من به هر که خواهم بشنوی ما خدا را گوشتید و حضرت را ولیا به رواه مسلم

وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل على اعرابي يعوده - وروایت است از ابن عباس که آنحضرت در آمد بر اعرابی
در حالیکه عیادت میکند او را - و کان اذا دخل علی مریض یعوده - و بود عادت شریف آنحضرت که چون می در آمد بر مریض که عیادت
میکرد او را - قال له سبکفت آنحضرت مر آن مریض را - لا باس بطوران شاد الله - نیست باک یعنی غم مخور و اندوختن مباحثی با آنچه میبای
از درد و سختی بیماری زیرا که این پاک کننده است گناهان را و در کننده است آثمار را بلکه تنقیه و اصلاح کننده است بدن را نیز از اخطا
رویه و اجزای کثیفه - فقال له لا باس بطوران شاد الله - پس باز گفت آنحضرت مر آن اعرابی را همین کلمه - قال - گفت
اعرابی - کلام نه اینچنین است - بل حمی تفور - بلکه تبی است که میجوشد چنانکه دیگر میجوشد فور و فور آن جوشیدن دیگر علی شنج کبر
بر پیر بزرگ سال - مزیره القیور - زیارت میکند این تب آن پیر را گور بار - فقال النبي - پس گفت بنی - صلی الله علیه وسلم
فتم اذن - پس آری همچنین باشد اکنون که تو میجوی میگوی غضب کرد آنحضرت بکوی که با وجود ارشاد بر طریق صبر و شکر از قبول
آن ابا آورد و سلوک نکرد طریق اذ ب را و بیزدن رفت از حد اعتدال و براه کفران نعمت رفت و احتمال دارد که آن بیا
کافر بود اما گفته اند که ظاهر آنست که از جهاته اعراب و اجلاط ایشان بود که از شدت شبح آن بیگناهی کرد و بی تابانی نمود و با وجود
آن تکلف کرد و در سبب که مقام آن بود و در غضب آمد آنحضرت و الزام کرد او را بقال بد و دشوم که برفض خود کرد - و رواه البخاری
و عن عائشة رضي الله عنها - قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اشتكى منّا انسان سحبه يمينه - بود آن حضرت
که چون بیماری شد از آدمی سح می کرد آن حضرت آن آدمی را بدست راست خود و میسود او را بدست مبارک خود و شکایت
منه مرض و در می آید و شکای میگویند و در ذاک را که در وقت بسیار باشد و صل معنی راجع بشکایت است بمعنی گله کردن - غم
قال - پس میگفت آنحضرت و می خواند این دعا را - اذهب لباسك يا س - بزرایع و در درای پروردگار آدمیان با من وصل
بعضه عذاب سختی و حرب سخت شدن آید - و نف انت الشافي - و تدرستی ده توئی تدرستی و نهاده - لا شفاء الا شفاؤك -
نیت شفا مگر شفا می تو - شفا را لا ینا در شفا یک میگردد و هیچ بیماری را تو تم فحش و بلضم و سکون هر دولت است شل خزن
و حزن و روایت اکثر فحش است متفق علیه - و عنها قالت کان اذا اشتكى الانسان الشئ منه - بود و فحش شکایت میکرد
چیزی را یا عضو و جزوی را از خود - او کانت به قرحة اوجرح - یا س بود با آدمی ریش یا خستگی کذا فی الصرح و گفته اند
که در اول قرح بفتح قاف و سکون را چیزی است که بیرون می آید از اعضا همچو دل و مانند آن و بجرح آنچه میسوزد از شمشیر مانند آن
و قرحة بضم قاف و فتح ه و آید - قال النبي صلى الله عليه وسلم باصوه - میگفت آنحضرت در حالیکه میگردد این انگشت را بر جای
درد و گفته است لودمی که میگرفت آنحضرت آب دهن مبارک خود را بر ابرص خود و می نهاد آنرا بر خاک بعد از آن می نهاد و پشت
خاک آنوده را بر جای در و مسح میکرد آنرا بدان دی گفت - بسم الله - بنام خدا - بترتبه از فضا بر لقیه بعضنا خاک من ما
امینحه باب دهن بعضی از ما لیستی یقینا - کردیم ما این مثل را تا تدرستی داده شود و بیمار را - باذن ربنا - بدستوری پروردگار و او را
و می این سری است از سر و در علاج قروح و جرح آنچه میسوزد در دنیا یا از آنرا عقول و انعام و در رقیه ها و انسون با آثار عجیب است که ظاهر

منی که در آن احوال آنحضرت را اسرار غامضه است که کمال بعلم اوست و افهام و عقول قاصده ما را بدرکن راه نیست
و گرفتاران تنگنای طبیعت و فلسفه خواهند که طلب حقایق آن کنند و دست و پا بزنند و بدان راه نیابند و از آنچه در حقیق
یکی آنست که قاضی بقیانوی که یکی از گرفتاران این نیست گفته که تحقیق گواهی داده است مباحث طبیع که آب و دهن را تأثیر است
در فیض و تبدیل مزاج و متراکم شدن و نیز تأثیری است در حفظ مزاج اصلی حتی که گفته اند مسافر با یک خاک از جای وطن خود با خود برد
و پاره اذن و در ظرف آب بنیزد و از آن آب بنمخورد و باشد تا این شود از تغییر مزاج و توفیقی گفته که آنچه سبقت میکند فهم و تاویل
آنچه پیش آنست که تربت ارض شاریست است لفظ است آدم در لفظ بعضی ناطقه که پیدا میگردد و بوی آدمی پس گویا تضرع در بوی میکند
بهبان حال قال که پروردگار تویی که ابداع کردی اصل را از خاک و بعد از آن پیدا کردی اولاد او را از آب خیر و اصل را از
بر تو شفا داد و آن کیسه شان وی این است استی و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بارض ارض مدینه است که ثابت شده است
مرآن را خاصیت در شفای مرض و مراد بعضی ذات کریم است صلعم و این وجه اخیر توجیهی دارد و نزدیک است و حقیقت حال است
که گفته شد و الله اعلم متفق علیه و عنهما قاله کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا أتته نکتة علی نفسه بالمعوذات مسح عینیه - عائشة
گفت بود آنحضرت و تنبیه بیا میشد میسر بر بدن مبارک خود و معوذات بر کسر و امشده که مراد بدان معوذتین است و سوره آخره
یا یا سوره قل هو الله احد قل یا ایها الکافرون یا یا آیات قرآنی است که متضمن معنی توذ و تفویض اند و در سوره از بدن علت
را بدست خود یعنی دست ابر تمام بدن تا آنجا که برسد میگرداند و میگوید - فلما أتته نکتة علی وجهه الذی توفی فیہ پس هرگاه که بیا شد آنحضرت
بآن دردی که وفات یافت و در آن - نکتة علی نفسه بالمعوذات الی کان نیست - بود من که میدیدم بروی معوذات که
میدیدم بر خود - مسح بید النبی - مسح میکردم وی میدیدم بدست پیغمبر صلی الله علیه وسلم باین طور که میخواندم و دستهای آنحضرت
را میگردانم و بروی میدیدم و بجز دست وی بدن او را مسح میکردم - متفق علیه و فی ردایه سلم قالت کان اذا مرض احد من
اهل بیت لفت علیه بالمعوذات - گفته عائشه بود آنحضرت چون بیا میشد یکی از مردمان خانه وی میدیدم بروی معوذات را -
و عن عثمان بن ابی العاص صحابی است عامل گردانید او را آنحضرت بر طائف روایت کرده از وی حسن بصری ابن السائب
و جز ایشان - انه أتته الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وجا بجیده فی جسده - روایت است از عثمان که شکایت کرد نزد آنحضرت دردی
را که نمی یافت آن را در تن خود - فقال له رسول الله - پس گفت مرا و را پیغمبر برد - صلی الله علیه وسلم فتح یدک علی الذی
یا اذلم من جسدک - نه دست خود را بر آنجایی که دردی کند از تن تو - و قل - و بگو - بسم الله ثلاثه سه بار - و قل سبع مرات
و بگو هفت بار - اعوذ بفرقة الله و قدرته من شر ما اجده و احاذر - پناه می جویم بقلب و بزرگی خداست تو انانی وی
از بدی چیزی که می یابم از درد در حال دست ترسم از زیادت و سرایت آن در مال - قال - گفت عثمان - فقلت
فاذهب الله ما کان بی - پس کردم آنچه فرموده بود آنحضرت پس بر خود این تعالی آنچه بود و من از درد - رواه سلم - و عن ابی
سعد الخدری ان جبرئیل آتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد شکایت - روایت است از ابی سعید خدری که جبرئیل آنحضرت

را پس گفت بطریق پیش یا محمد یار شدی - فقال - پس گفت آنحضرت - نعم - آری یار شدم - قال گفت جبرئیل خواند
این دعا را برای علاج آنحضرت - بسم الله ارقیک - بنام خدا افسون میکنم ترا من کل شی یؤذیک - از هر چیز که یبخت و هر آزار
کند ترا من شر کل نفس از بدی هر ذات - اوعین حاسد - و از شر هر حشم حاسد و کلاه اومنی و او است و احتمال دارد که بر
شک راوی باشد - الشفیک - خداوند رستی و بهر ترا - بسم الله ارقیک - بنام خدا افسون میکنم ترا - رواه مسلم - و عن ابن عباس
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یؤذ الحسین و حسین - بود آنحضرت که در پناه خدا میکرد حسین و حسین را رضی الله عنهما عن سائر اهل بیت
النبوة باین حال که عید کما بکلمات الله تاتمه - در پناه میگیم شما را بکلمات خدا که تمام اند و نقصان را بنیل عذوجل بناراه نیست
و مراد بکلمات یا معلومات الهی است تالی یا اسمای دی غراسه یا کتب منسره - من کل شیطان - از هر شیطان و شیطان نام هر فرد
و هر سرکش که از حد گذرنده است از جن و انس و دواب - و بامته - و از هر نامه پیشد میمیم هر جانور را و هر دارنده چنانچه بار و آنچه
نکشد آنرا سامه گویند مانند کثرم در بنور و گاهی دواب را که میچند بر زمین و قصد آدمیان کنند مثل حشرات نیزه دام گویند
و من کل عین لامته - و از هر چشم خداوند کنم که خرد و آید بر آدمی و بر سدا و مثل دیوانگی و فساد قومی و اعضا و جود و حسد و
جز آن یعنی هر چشم بد که زیان رساند - و یقول ان ابا کما کان یؤذ بها امیل و اسحق - و میگفت آنحضرت خطاب با ما این که
که پدر شما که عبارت از ابراهیم خلیل است تؤذ میگوید باین کلمات اسماعیل و اسحق را - رواه البخاری - و در وی کان یؤذ به است
بضمیر مفرد - و فی اکثر نسخ المصباح بها علی لفظ التثنیه - و در اکثر نسخ مصباح یؤذ به است بضمیر تشبیه راجع به کلمه
که دخول من اند یا بد جمله مستقار و مستقار منه داین تکلف صحت و لهذا گفته اند که ظاهر آن است که این سه و قلم است
و الله اعلم - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله یرد فی غیر الصیبه منه - کسیکه بخوابد
خدای تعالی بآن کسی نیکی را گرفته می شود یا میگیرد حق تعالی از وی یعنی از نفس مال و اولاد و دین تا موجب ابر و ذواب
و کفارت ذنوب و رفع درجات گردد یعنی مصیبت همیشه از قرینیت گاهی متضمن لطف نیز میباشد اگر صبر در زور و راضی
گردد و داخل لطف است و اگر خیر و فزع و سخط کند علامت قهر است و مصیبت امر مکرده ناخوش بر طبیعت آدمی که برسد
و بگیرد و او را تصیب بضم یا فزع صاد و کسر آن بر صیغه مجبول و معلوم هر دو درایت است چنانچه در ترجمه اشارت بدو کرده اند
رواه البخاری - و عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الصیبه المسلم من نعمه - نمیرسد مسلمان را از هیچ رنج
و تعب و مشقت و در ماندگی - و لا یرد و نمیرسد درد و رنجوری و بعض گویند درد و بیماری و الهم - و نه اندوه و
گد اخشن بیماری تن را - و لا حزن - و نه غم و اندوه خلاف سرور - و لا اذى - و نه آزار در بخش - و لا غم - و نه اندوه و اندوه
شدن و اکثر این معنی نزدیک یکدیگر اند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرق میان هم و غم آنست که هم در استقبال میباشد
چنانکه کار و غمختی در پیش دارد که بقصد کردن آن رنج میکشد و غم و راضی بود و مکر و بی و ناخوشی بر دل سیده است
که بجهت آن تیرگی و بی ذوقی بر دل نشسته است که پوشیده است دل را و با بجمه هر چه بر مسلمانان از غم و محنت و آزار میرسد

بزرگترین است روایت و ابو عبیده گفته که دس آرزو کشت بدو کسر را و بفتح آن نیز آمده یعنی درخت ثابت شج دی در زمین و غیره
 بشنیم و متکون جیم و کسر ذال مجمر و جذیه بکسر فح و رخت را گویند - حتی لیکن اینجا نامرة واحدة - تا آنکه می باشد افتاد آن درخت
 بر زمین کیبارگی و منافق همیشه توانا و تندرست است بضعف و بیماری ناگاه کیبارگی می افتد و می میرد یعنی علیته و غیره
 ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن مثل الزرع لا تزال الرح تمیلہ - حال مؤمن همچو حال کشت
 است که همیشه با دامل می گرداند و می جنباند آن را - و لا يزال المؤمن یصیبہ البلاء - و همیشه است مؤمن که می رسد آوارا و
 مثل لمنافع کمثل شجرة الارز لا تنترجی لتخمد - و حال منافق همچو حال درخت صنوبر است که نمی جنبد تا آنکه در و ده نشود و
 بریده نگردد - یعنی علیته - و عن جابر قال دخل رسول الله - گفت جابر در آن مدینه میبرد - صلی الله علیه وسلم علی ام
 السائب - برام سائب که صحابی است و آنحضرت بدیدن دس و رخساره آدمی در آمد - فقال بالک تفرقین -
 پس گفت آنحضرت بام السائب که پسر رزه داشت چه شده است زیرا که منی از منی تفرقین ما خود است از وقت الظاهر
 و قتیکه فراخ میکند هر دو باز و می خود را و میباید برای در اهر دو آمده است - قالت الحمی لا بارک الله فیها - گفت
 ام السائب سبب از بدیدن من نیست برکت نه کند خدای در وی و جمعی بضم حاء تشدیدیم حرارت عارضه در بدن انتقال
 پس گفت آنحضرت - لایسی الحمی فانه تذهب خطایابی آدم - و شام کن پسر رزه را که بدستیکه میبرد و گناهان فرزندان
 آدم را - گماید سبب الکبر جنت الحمید - چنانکه میبرد و مومنه آنهنگری چرک و پلیدی آهین را - رواه سلم - و عن ابی موسی
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مرض العبد او سافر کتب له کمثل ما کان یعمل یمیتا صحیحاً - و قتیکه بیمار میشود و بنده یا سفر میکند
 و چیزی از عبادات و اوراد که در حالت صحت و اقامت داشت فوت میگردد و نوشته میشود برای آن بنده آنچه بود که عمل میکرد
 و در حالیکه مقیم و تندرست بود - رواه البخاری - و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون شناعة
 کل مسلم طاعون سبب شهوات هر مسلمان است یعنی هر که در طاعون چه بکند و بگریزد و بمیرد و شهید مرده باشد در حق اجر و ثواب
 متفق علیه خلیل گفته است که طاعون و باست و این اثر گرفته طاعون مرض عام و دپاکه فاسد میگردد و بوی هوا پس فاسد
 میگردد و بوی مزاجها و بدن و قاضی ابو بکر بن العربی گفته که طاعون و جع غالب که اطفالی روح میکنند تمییه کردند بطاعون از جهت
 سرعت تکلی و در قلموس طاعون و باز میگوید بکسر تفسیر کرده و اطباء تفسیر کرده اند طاعون را بدم مؤلم سیاه سوزنده زهر دار و باخچه
 می بر آید در بعضی اعضای بدن که نرم اند چنانکه زیر بغل یا پس گوش یا ران و سیاه میگردد و اندر خود را و گاهی بنزدیک میاید
 و فاسد میگردد و اندر عضو را اما آنچه در آحاد و یت مذکور شده بر گزشتن از آن و بیرون رفتن از شهری که واقعه باشد و آن نمی کرده
 و عبید نموده و تشبیه بفرار از زحف داده و بر صبر بر آن بشهادت حکم کرده مراد و با موت عام و مرضی عام است از
 مخصوص باخچه اطباء تعیین نموده اند نیست و لهذا در آحاد و یت بالنظر و با موت عام مذکور شده و اگر چه بلفظ طاعون نیز
 واقعه آمده و معنی و باست و فاعل کرده هر که طاعون را بر مصلح اطباء عمل کرده و در غیر آن فرار صلح داشته و اگر فضا بر همین معنی

مجموع باشد فردی از دباخواهد بود مخصوص بان و این قائل آن احادیث را که در سلف و با و موت عام واقعه
 چرخوا هر گفت نسأل الله العالیة - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهدا خمسة شهیدان
 پنج قسم اند - المطعون - یکی آن که بعلت طاعون مرده و بر صبر بر آن جان سپرده - والمبطون - دوم آنکه بعلت اسهال
 استسقا و استفراخ بطن جان داده و بعضی مطلق بعلت بطن را از در و حله و غیر آن مراد داشته و بعضی گفته اند که مراد ببطون
 کسیست که نکا بداشته بطن را از اکل حرام و شبهه و در تقوی و ورع هلاک شده و احتمال دارد که مراد بوی گرفته باشد که
 بعلت گرنگی بر تیغ فقر و مجاهده جان داده و الله اعلم - والفرقی - سوم آنکه در آب غرق شده بشکستن کشتی و جز آن بعد از آن
 که عذاب بطن بقای نفس در محله نکرده - و صاحب الهمم - چهارم آنکه در زیر دیواری دنیائی که افتاده مرده بشرط مذکور
 و هدم بسکون ال ویران کردن دانه ختن بنا و فتح وال بنای افتاده و هدم بکسر وال میت بهدم - و الشهید فی سبیل الله بهدم
 کشته شده در راه خدا در جنگا اعدای دین و آنکه بظلم کشته شده بی جنگ داخل دست و شهید حقیقی کامل است و تمام
 دیگر و حکم او بنده و شرکاء اند و ابر و ثواب دهند اطلاق اسم شهید بر وی کرد و گفت شهید فی سبیل الله تسبیح مانند آن
 یعنی دیگر آن قسم که مشهور و متعارف است باسم شهید فانه من متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت سألت رسول الله صلی
 الله علیه وسلم عن الطاعون - گفت عائشة پرسیدم من از ان حضرت از حقیقت طاعون و حکم آن - تا خبر فی ان عذاب بیسته الله
 علی من شیار - پس خبر داد آنحضرت مرا که طاعون غذا بیست که میفرستد آن را بر در و کار تعالی بر هر که بخورد از اثم سابقه و آفته
 فان الله جله رحمة للمؤمنین - و خبر داد که خدا می تواند گردانیده است طاعون را بر بانی مسلمانان را که صبر کنند و نگذارند
 و جان بحق تسلیم نمایند چنانکه فرمود - لیس من احدث وقع الطاعون فمیکث فی بلده صابرا محتسبا - نیست هیچ یکی که
 در قع شود طاعون پس درنگ کند در شهر خود و نه برآید در حالیکه صبر کند و چشم دارنده است بر ابر و ثواب - لیعلم انه
 لا یصیبه الا کتب الله له - در حالیکه میداند و یقین میدارد که نمی رسد او را از مصیبت مگر آنچه نوشته و تقدیر کرده است
 خدا می تعالی برای او - الا کان له مثل اجر شهید - مگر آنکه باشد مراد او مانند پاداش شهید - رواه البخاری - وعن
 اسامة بن زید - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل - طاعون
 عذابی است که فرستاده شده است برگردی از بنی اسرائیل رجز بکسر او سکون جیم در آخرای عذاب و گاهی زای زایش
 بدل کنند - او علی من کان قبلکم - یا بر کسانیکه بودند پیش از شما شک داشت که علی طائفة من بنی اسرائیل فرمود و یا علی من
 کان قبلکم - فاما انتم بارض فلما اتقوا الله - پس چون بشنودید شما خبر طاعون را در زمینی و شهر بی جز شهر که شما در آنجا اید
 پس قدم نیارید در آن زمین و زوید در آن و تقدیر موافق شما سکون یافت و فتح وال از قدم و در بعضی روایات
 فلا تقدیر فیم اذ کسر ال بمنی اقدام نیارید و پیش نیاید آن زمین را تا القای نفس در محله لازم نیاید - و اذ وقع بمنی
 و انتم بها فلا تخرجوا فرار منه - و چون بنفید و فرو آید طاعون بر زمینی و حال آنکه شما در آن زمین باشید پس بیرون نیاید

بجست گریختن از طاعون میفوق علیه - ضابطه در دین است که در اینجا که هست نباید رفت و از اینجا که باشد نباید گریخت و اگر چه گریختن در بعضی مواضع مثل خانه که در وسع زلزله شده یا آتش گرفته یا شستن در زیر دیوار است که خمشه و زود غلبه طعن بملاک آمده است اما در باب طاعون جز صبر نبوده و گریختن تجویز نیافته و قیاس این بر آن موافق است که آن را از تبسیل اسباب عادی و این از اسباب دینی و بر هر تقدیر گریختن از اینجا جائز نیست و هیچ جا وارد نشده و هرگز گریز و جاهی و مرکب کبیره و مرد و دست نسال الله العافی - وعن النس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - گفت انس شنیدم آن حضرت را می گفت - قال الله سبحانه وتعالى اذ انزلت علی عبدی یحییة ثم خیر فی کوی حدی بجانیه چون بتیلا گردانم بنده خود را بدو مجوبه و می بینی بدو چشم می بینی بستانم چنان که او را سارزم او را پیر صبر کند آن بنده درین ابتلا و در ظاهر و باطن ناسزا شنید نشود و گوید و بداند که ابتلائی از روی عطف و غضب الهی نیست بلکه از برای دفع مکر و بیست که بصورتی می شود و از برای تکفیر ذنوب و نزع درجات است و شیخ ناکه در آخر عمر اعمی شد ندی فرمودند که خلوتی که در تمام عمری خوانم اکنون حاصل شده - عوضته منها الجنة - عوض دهم آن بنده را از آن جنتین بهشت را - یرید عینیة - می خواهد از جنتین بنده و چشم بنده اگر این کلام آن حضرت است صلی الله علیه وسلم ضمیر برید علی بنده حضرت غریب است جل جلاله و اگر کلام راوی است ضمیر حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم است - رواه البخاری -

الفصل الثانی - عن علی رضی الله عنه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یامن مسلم یجود مسلما غداوة - گفت علی مرتضی رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را که می گفت نیست هیچ مسلمان که بیمار پرستد که بمسلمانی را در وقت بامداد و یا پیش از زوال است و غداوة یعنی بامداد و یا پیش از زوال است و در وقت بامداد او - الاصلی علیه جون الف ملک حتی می - مگر آنکه صلوٰۃ نفرستد و عبادت کند بروی هفتاد هزار فرشته تا آنکه شام کند - و آن عاده عشیة الاصلی علیه جون الف ملک حتی الصبح - و عبادت کند او را شبانگاه که مراد بدان بعد از زوال است مگر آنکه صلوٰۃ نفرستد بروی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند - و کان له خلیف فی الجنة - و باشد مراد ابستانی و بهشت یا خلیف یعنی خدایت شود او بمیوهایی بهشت - رواه الترمذی و ابوداود - وعن زید بن ارقم قال اجابنی النبی صلی الله علیه وسلم من حج کان یعنی زید بن ارقم انصاری که از مشاهیر صحابه است و در نهفده غزوه حاضر شد و از خواص علی ابن ابیطالب بود و در تصدیق و نازل شده و در سورة منافقون ان المنافقین لکان ذیون یکوید که عیادت کرد مراد بنبر صلی الله علیه وسلم از جهت درو یک بود و چشم من و در ردایه یعنی بلفظ افراد - رواه احمد و ابوداود و ابن جابر و می شود که عیادت در چشم است و قول آن کیکه گوید که در عیادت نیست مرد و دست و اسناد این حدیث صحیح است و آنکه بقی و بطرانی روایت کرده اند که چیز آنکه در آنها عیادت نیست دل و عین و ضمیر و صحیح آن است که موقوف است بر این کثیر چنانچه بقی صحیح کرده است و الله اعلم وعن النس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اوصا فاحسن الوصو و عاواخاه المسلم محتبا لیکه و فوکنه

پس نیک کند وضو را و عبادت کند برادر و برادران را بقصد ثواب و اقامت سنت - بوعده من جنم مسقرین خلیفان - و در گردانیدن
شود از دوزخ مقدار راه رفتن شصت سال و خریف سال را گویند و از آن تفسیر خریف سال در نفس حدیث آمده است که پندیده
شده با ابا حمزه خریف کدام است گفت سال و چوبش آن است که عرب ابتدای تاریخ سال از خریف اعتبار کنند که اول
بریدن خرما و انگور و بریدن غلات ایشان در خریف است - رواه ابو داود - و عن ابن عباس قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلم یجود مسلماً فیقول سبع مراتب ینیت هیچ مسلمانی که عبادت کند مسلمانی را پس بگوید نهت کرت
اکثر عدد تکریر دعائنامه است و در بعض ادعیه نهت نیز آمده است و تواند که تحقیص این عدد درین مقام از برای
وضع بلا از سبع اعصا باشد و الله اعلم - اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک - سوال میکنم خدای بزرگ را که
پروردگار عرش بزرگ است که تدرستی و هدایت را - الا شفی - مگر آنکه تدرستی داده شود آن مسلمان - الا ان یکون فی حضر
اجله - مگر آنکه باشد که تحقیق حاضر شده و وقت موت و تمام شده مدت حیات وی که آن را اعلامی نیست - رواه ابو داود
و الترمذی - و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یلهم من احمی و من لا و جعل کلما ان یقولوا - و هم از ابن عباس است
که آنحضرت بود که تعلیم میکرد صحابه را از جهت تب بلکه از جهت همه در دها نیکه بگویند - بسم الله الکبیر - بنام خدای بزرگ -
اعوذ بالله العظیم - پناه میجویم بخدای بزرگ - من شریک عرق لغار و من شر النار - از بدی هرگز بر شیده از خون یا ریزنده
خون و از بدی گرمی آتش - رواه الترمذی و قال بها حدیث غریب لابیوف الامن حدیث ابراهیم ابن اسماعیل و هو الضعیف
فی الحدیث - روایت کرد این حدیث را الترمذی و گفت این حدیث غریب است شفاخته نمیشود مگر از حدیث ابراهیم بن اسماعیل
و وی ضعیف کرده میشود در حدیث - و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من اشیء منکم
شئاً یمنعوه و تخشعوا لیکل شکایت کند از شما چیزی را از درد و بیماری - او آشتیگاه آن که - یا شکایت کند برادری مرا و رایع
مسلمانی فلیقبل - پس باید که بگوید و بنحواند این دعا را برای خود یا برادر خود - ربنا الله الذی فی السماء - پروردگار ما خداست
که در آسمان است مقصود بتبریست از خدا بایان زمین که بتان اند و لهذا حکم کرد آنحضرت بایمان زنی که پزیده شد از وی
خدا کجاست گفت در آسمان و تاویل این همان است که در تاویل قول حق سبحانه و هو الله فی السموات و فی الارض و قول
و می و هو الذی فی السماء و فی الارض الله گفته اند تقدیس اسمک - پاک است نام تو ای پروردگار از نهت نقصان عیم
تأثیر امرک فی السماء و الارض - امر تو در آسمان و زمین است که تدبیر کار کائنات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکه فرمود و
ارحی فی کل سماء امر ما و فرمود و تنزل الامر بینین - کما رحمتک فی السماء - چنانکه رحمت تو در آسمان است و عام شامل است
اهل آنرا که همه محل رحمت اند بخلاف زمین و اهل و س که رحمت خاص مخصوص است به بعض و در بعض که مؤمنان باشند کافران
اگر چه رحمت عام که افاضه وجود و لازم آن است شامل است همه بالقوله تعالی و رحمتی و رحمت کل شیء شامل رحمت
فی الارض - پس بگردان رحمت خاص خود را نیز در زمین - اعفر لنا و بنا - بیامرز ما را این دعا را و جواب بفرم تا دفع آن

انتم ست و بعض گفته اند کس نفست اہل حجاز ست و نعم لغت بنی نعیم و معنی خرمن و رحمت و بعد و وجہ و ہلاک و بلا نیز آید
 و پوشیدہ نما ند کہ ہمہ این معانی صالح ارادہ نمود و واجب حوب و اسباب آن ست۔ و خطایا نا۔ و بیارزگانان ما و خطایا
 گنا آنیکہ بطریق خطا بوجود آیند و گاہی بر مطلق گناہان نیز اطلاق یابد۔ انت رب الطمین۔ تو پروردگار پاکانی بر علت
 طلب مغفرت گناہان ست یعنی بیارزمار انا از گناہان پاک شویم و قال تربیت و رحمت خاص تو شویم سائل رحمہ من جنک
 فرد و زست رحمۃ خاص عظیم را از جنس رحمتہای تو۔ و شفا من شفا کمک۔ و بفرست شفا فی از شفاہای تو۔ علی ہذا الوجہ
 برین در و مندی و بخوری۔ غیر او۔ پس بر شود و در گرد این وجہ۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن عبد اللہ بن عمر
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاء الرجل لیومر فیضا فلیقل۔ چون بیا یزد و در حالیکہ پرسش میکند بیا را پس باید کہ
 بگوید۔ اللہم شفا عبدک۔ خداوند شفا دہ بندہ خود را۔ نیز کالک عدد ا۔ تاجراحت کند و قتل کند برای تو و تقویت دین
 و سلامی کلمہ تو دشمنان دین را و نکایت بمعنی جراحت کردن ست و قتل بسیار کردن و بمنہ ایلام و باجلی غیر آید است و غیر
 دین ہمزہ ہر د آید و ہمزہ پوست باز کردن از پیش و جراحت و جراحت کردن نیز آید۔ اویشی لک الی جنازہ
 یا بر پامی برود بر اے رضای تو و ادای حق دین تو بسوی جنازہ و تخصیص نکایت عدد و منی جانہ بندہ را میان سائر
 افعال بمناسبت آنست کہ چون مریض بود بر شرف موت بود و بعد از ان ذکر کرد و آنچه متعلق بموت ست از امانت اعدا
 و جاد و موصی و طبعی گفتہ کہ جمع میان نکایت و تسبیح جنازہ بحجت آنست کہ در اول انزال عقاب ست بر دشمنان خدا
 و در ثلثہ ایصال رحمت ست بر دوستان دے۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن علی بن زید۔ روایت ست از علی بن زید
 بن عبد الرحمن بن جلعان قرنی نبی بصری کہ از تابعین بصرہ ست۔ عن لیمہ۔ بعنم ہمزہ فتح میم و تشدید تہائید تا بحجت
 روایت دارد از عائشہ۔ انما سالت عائشہ عن قول اللہ عزوجل۔ کہ امید پرسید از عائشہ از حقیقت معنی قول حق جل و
 علا کہ این آیت ست۔ ان تجدوا فی انفسکم او تحفوه بحاسکم بہ اللہ۔ اگر پیدا کنید چیزے را کہ در فوہاتہای شماست یا بہتان
 دارید از حساب می کنند شمار آبان خدا یتجائلے۔ و عن قولہ سو پرسید از قول و یتجالی۔ سن لیل سو خبر بہ۔ ہر کہ
 بکند بی را با و اش داده می شود بوسے باعث بر پرسیدن معنی این و روایت آن ست کہ آیت نخستین دلالت دارد کہ
 بندگان حساب کردہ می شوند بر آنچه مضمر دارند در انفس خود از خطرات ذنوب و اندیشہای بد و آیت دوم حکم میکند کہ
 آدمیان جزا داده میشوند بر عمل بد قلیل یا کثیر پس مشکل شد بر ایشان و تخریج شد کہ چکار کنند زیرا کہ ممکن نیست اجتناب
 از ان۔ فقالت عائشہ ما لک منی عنما احد منذ سالت رسول اللہ۔ پس گفت عائشہ سوال نکردم از این محاسبہ و مجازات
 هیچ یکی از ان گاہ کہ پرسیدم من پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از تفسیر این و روایت۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ہندہ من
 اللہ العبد۔ این محاسبہ و جزا کہ مذکور ست درین دو آیت عتاب کردن خداست بندہ را۔ بالاضبہ من الحجی۔ با آنچه برسد
 بندہ را از عیب و بیماری۔ و انکبہ۔ و از نکبت و نفع نون عتاب و خشم گرفتن و علامت کردن و پیدا کردن و دست بردن و خشم

از جهت بے ادبی کہ از وی بوجود آمده با وجود محبت ولی و لطف بر وی در دل و در صراح گفته که عتاب ناز کردن و تنبیہ پیدا کردن و نکبت آنچه برسد آدمی را از حوادث و برنجها - حتی البضاعة لیضعها فی یذیعہ - تا این مصیبت کہ بارہ مال را از وی منہ بندہ آن را در دست پیر این خود کہ عبارت از آستین ست و عادت ست بر بنادان بارہ مال در آن نفیفتند بایں کم میکند وی آن بضاعت را نفیض فرج لہما - پس متیر سرد و متغیر میگردد و فریاد میکند و میطلبد آن بضاعت گم شدہ را یعنی این محاسبہ و جزا مواخذہ و خشم و عتاب ست در دنیا نہ مواخذہ جذاب و عقاب ست در آخرت پس باید کہ بندہ دل بداند و از آن فکر و دلیکہ خوشحال گردد و در مسرور باشد کہ سبب تکلیف و ذنوب و رفع درجات ست نظم من ترا نگین و گریان زان کنم تا نکبت از چشم بر آن بنیان کنم چہ زان بخوشانم کہ کوہ منی چہ بلکہ تا گمیری تو زوق چاشنی چہ زان حدیث تلخ میگویم ترا چہ تا تلخیها فرخ تویم ترا چہ تو ز تلخی چون بہ بخون شوی چہ بن تلخیما بہم بیرون شوی چہ حتی ان العبد یخرج من ذلومہ کما یخرج التبر الاحمر من الکبیر - تا آنکہ بندہ ہر آنیہ بیرون نی آید از گناہان خود چنانکہ بیرون نی آید ز سرخ از بوتہ در قاموس گفته تیر بکسر زرق و نقوہ دیا آنچه از کان می آید پیش از زنگتن در کابلہ و برنج البحار گفته کہ تیر ذہب خالص دفعہ پیش از ان کہ سکہ زوہ شود و چون سکہ زدن نام وے عین ست - رواہ الترمذی - و عن ابی موسیٰ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یصیب عبد انکبۃ - نہ سیر سہ ہج بندہ را بہ مصیبتی در بخی قلیل و حقیر غافوتا او در نہا - پس آنچه بالامی اوست با فرواد است احتمال دارد فوق و در عظم و دون در حقارت یا عکس و اول ظاہر تر ست - الا نذب - بکہ بسبب گناہی کہ کردہ است و خطای کہ از وی رفتہ است در پیشی را بنعلین موشی بریزد می نالید میگفت آہ چہ گناہ کردہ ام کہ جزای آن این یافتہ ام - و ما یعفو لعمد عنہ اکثر - و آنچه عفو میگویند و در میگرداند خدا تعالی از وی بشیر تر ست - سو قرأ - و خواند آن حضرت موافق اینحال این آیت را کہ - و ما اصحابکم من مصیبتہ فما کسبت ایدکم و یعفو عن کثیر - و ہر چہ میرسد شما را از مصیبت پس سبب چیرہ ست کہ کردہ است آن را و ستہای شما لینے و استہای شما و عفو ے کند خدای تعالی از بسیاری از ان - رواہ الترمذی - و عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان العبد اذا کان علی طریقہ حسنة من العبادۃ ثم مرض - یا در سیکہ بندہ چون بیمار شد بر حالت نیک از عبادت بہتر بیمار شود قیل للملک المولک بہ - گفته می شود در مرز شستہ را کہ گاشتہ شدہ است بر وی - اکتب لہ مثل علمہ اذا کان طلیقا - بنویس برای منی مانند عمل وی در وقتیکہ بود در باغیر مقید باین بیماری یعنی علمہ کہ در حالت صحت میکرد - حتی اطلقہ - تا آنکہ رہا کنم او را و متذرت گردانم او را - او گفته الی - یا مہم کنم او را و گرد آورم او را بسوی خود یعنی میرانم - و عن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا ابتلی المسلم ببلای فی حبسہ قیل للملک - چون مبتلا گردانیدہ میشود مسلمان و آز مودہ میشود ببلای در تن دو گفته میشود در مرز شستہ را - اکتب لہ صالح علمہ الذی کان یعمل - بنویس برای منی عمل نیک وی را کہ میکردش از ابتلا - فان شفاہ عملہ و بطوہ - پس اگر شفا می دہدی شود او را خدای تعالی بمبالتہ و پاک میگرداند او را - و ان قبضہ عنقریب و چہ و اگر قبض می کند او را وے میراند چہ آنزد و در او را در حمت میکند او را - رواہ ہار - رواہ ابی کہدہ است این ہر دو حدیث را -

فی شرح التمهید - وعن جابر بن عبد الله - بر وزن کریم النصارى معاوی است منسوب است بمعاویه که یکی از اجداد او بود و حاضر شد بدر او مشاهدی را که بعد از دست و در تقریب گفته صحابی جلیل است و خلفان کرد و شد و در شود و در
 بدر را - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشهادة سبع سوى القتل فی سبیل الله - شهادت هفت قسم است جز شهادت
 در راه خدا که فرد کامل متعارف است ازان - المطعون شهید - آنکه مرد بطاعون شهید است - و التقرن شهید و صاحب
 ذات الجنب شهید - و خداوند ذات الجنب که بیماری مشهور است و آن قروح است که حادث می گردد و در داخل پستان
 نزدیک بدل و سینه و نشان از تنگی نفس و تب است و اورا اقسام و احکام و اسباب و علامات است که در کتب
 طب مذکور است و در شرح سفر السعادة محلی ازان ذکر کرده شده است - و البطون شهید - معنی بطون معلوم شده - و
 صاحب الحجرین شهید - و خداوند آنکه در آتش افتد و بسوزد - و الذی بیوت تحت الهمم شهید - و آنکه همیز زیر
 بنای افتاده که بقیه یومی و سالبی فرق میان هم بسکون دال و فتح آن معلوم شد و اینجا بفتح مناسب تر است -
 و المرأة متوت بجمع شهید - وزن که بمیز و بجمع بضم جیم و بعضی بکسر جیم گفته اند و سکون میم یعنی آنکه به میز و نزد
 و بیرون نیاید و دوسه و آنکه عقب ولادت بمیز و نیز همین حکم دارد و بعضی تفسیر کرده اند بکسر زیرا که بکارت مجموع است
 در دوسه مثل ولد و در حدیث دیگر آمده است و هزنی که بجمع مرد و برده نشد و ختری اونی در آید و در هشت - و دانه لک
 و ابو داود و النسائی - وعن سعد قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم - روایت است از سعد بن ابی وقاص
 که پرسیده شد آن حضرت - ای الناس اشد بلاء - کدام از آدمیان سخت تر است از دوسه بلا و آزمائش - قال لا نبیاء ثم
 الاثمل فالاثمل - گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبران اند بکسر هر که فاضلتر مرتبه بمرتبه چنانکه اولیا و علما و صلحا بر تفاوت
 مراتب و درجات - یثمل الرجل علی حسب دینه - مثلاً گردانیده میشود مرد بر اندازه دین وی - فالاحکام فی ویه صلبا
 پس اگر باشد مرد در دین خود سخت و در شرف - اشد بلاؤه - سخت میشود بلا و دس زیرا که دس صاحب یقین است
 پس صبر میکند بر آن و میداند که مبلی حق است و اینجا الطاف خفیه است پس کامل میگردد ایمان وی و قوی میگردد محبت
 وی و بکفر میگردد دنیا و دس و بلند میگردد درجات و دس - و الاحکام فی دینه رفته سوار باشد در دین وی نرمی و نگی
 هون علیه - آسان و سبک کرده می شود و دس تا به بصری ننگد و بیرون نیاید از ربه و دین از جهت عدم قوت ایمان
 و یقین پس تا لایق ثابت وی میکند نعمت و قول وی - فانزال کذلک - پس همیشه است مرفوعین و هم بر تن حال - حتی
 یستی علی الارض ماله و ذنب - تا آنکه میرد در زمین و حال آنکه نیست مراد گناهی بیان حال مردی است که صلب است
 در دین - رواه الترمذی ز ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - وعن عائشة قالت ما اخطأ احد
 بهون موصف لبعده الذی یوت من شدة موت رسول الله صلى الله عليه وسلم - گفت عائشة رشک نمیرم هیچ یکی را باسانی و
 بسکی مردن بعد از آنچه دیدم از سختی مردن آنقدر است یعنی پیش ازین رشک میبردم بر هر که باسانی می مرد و بعد از آنکه دیدم از سختی موت

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دیگر رنگ بر کسی باسانی موت بخردم و اعتقاد کردم که خیریت و شرفی موت است نه آسانی -
 رواه الترمذی و البیہقی در حدیث آئینه بیاید - و عنهما ثالث رايت النبی صلی الله علیه وسلم وهو بالموت
 وعنده قبح فیه مار - گفت عائشه دیدم آن حضرت را در حال آنکه آن حضرت در حالت موت بود و نزد وی قدحی بود که
 روی آب است - و هنوز میل یده فی القدر - و آن حضرت می برد و دست خود را در قبح - ثم یسبح وجهه بستر مسح میکرد
 و روی مبارک خود را در قبح می برد و دست ترا بر روی از جهت حرارتی که می یافت - ثم یقول - یسبحم یسبحم یسبحم
 اعنی علی منکرات الموت - خداوند یاری ده مرا بر حالت های سخت مرگ - او علی منکرات الموت - یا گفت یاری ده بر منکرات
 موت شک است و منکرات جمع سکره بسکون کاف این نیز بمعنی سختی و سخت و بی هوشتی است و تسکین بمعنی خفته کردن آید -
 رواه الترمذی و ابن ماجه - و شیخ ما اجل اکرم اوجه محمد البکری المصری رحمه الله علیه در سبب سکره موت را آن حضرت
 را صلی الله علیه وسلم و جوه متعدده ابراز نموده یکی آنکه مزاج شریف بنوی اعدل از وجه بود پس احسان تالم اکثر و
 دریافت اثر آن کبر بود چنانکه فرمودانی لا وکک کما یوکل جلال منکم چنانکه گذشت دیگر آنکه تعلق روح بمجد لطیف و
 تشفی دمی بوی قوی و ادنی بود پس تالم وی بمفارقة دمی بیشتر و قوی تر باشد دیگر آنکه در اینجا تسلیه است است که چون
 بمیند که نقل روح پاک وی بایست و است آسان گردد و بر هر یکی حال نفس می دیگر آنکه حقیقت شریف وی جامع جمیع
 اکوان بود پس فراق روح وی از جسد شریف گویا فراق تمام ارواح است از تمام اجزا و دیگر آنکه آن حضرت متولی امور ملکات
 الهیه و گماشته درگاه عزت بود که تمام امور احکام کون و مکان بوسیله مفوض بود و کلام دائره ملکات و اسرار ملکات و
 سلطنت و نبی بود و عادت مستمره گماشتگان است که چون جمیع بدرگاه سلطان نمایند بجهت استدعا و سوال و حساب همی
 و هر سی بحال شان راه یابد که چه طور بر آید و شیخ ما شیخ عبداللہ باب متقی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمه الله علیه نقل میکند که در
 وقت وفات میفرمودند اگر شدت سکره از ما بشا بهد کنید اندک من نشوید که آن لازم مقام و منصب طبیعت است دیگر آنکه
 نازل گردانیده شد بر وی در آن وقت از تنزلات احدیث و تجلیات صمدیت اسرار انوار عزت ربوبیت که در زمان نبی نازل
 میشد و این آخر آن اوقات را تمام و کمال آن حالات بود و این سکره مشاهدات و اناضات بود که سبب ضیق نطق جهات
 از تحمل آن در صورت سکره و مجاهدات می نمود و این وجه او جبهه است و ادنی بمقام و حال شریف است و الله اعلم
 و دیگر آنکه در آن احساس بلقایی خاص سبب می نمود وی بود از خوف و خشیت و هیبت و اجمال و معرفت جناب حق و استکمال
 و عبودیت و در حضرت قرب چنانچه فرموده اعرفکم بالاسم اعرفکم منه هر که عارف تر از من است در جنت ظاهر شد بر وی آنچه
 ظاهر شد و دیگر استنظارت شوق بان لقای روحی طبیعت عامل بر دبر اسراع و اضطراب گویا میخواست روح شریف وی
 که نزد بر آید و بر سر عزت و در نهایت قرب خاص مندرج گردد و پس ناشی میشد بقدر عالم طبیعت و غنای حسیض مزاج بیشتر
 حالتی که قوی بیشتر بوی انفصال و ظاهر میشد بوی سلطان آن حال دیگر تعلق اهل این عالم بذات شریف وی صلی الله

علیه وسلم از آنها که علامت محبت حضرت علیه وی دارند و مثل صور این تعلقات در مرتبت جوهری که سیاحت تروحات تراز همه
مراد است پس ظاهر شد از اینجا قاضی و الشافعی پس حاصل شد آنچه حاصل شد و دیگر آنکه پروردگار جل و علا جاری گردانید و باقی
داشت رسول خود را اصلی و مد علیه وسلم بر او صفات عبودیت که اشرف اوصاف و اهل محامد انصاف است و این کمالات
است خاص هر شخص است را و مقتضای مزاج مقام عبودیت منازل و معانیات و مقاسات شد اندست و لهذا گفت نزدیک
و له شریف وی را بر اسم لعین تدرج و القاب بخیزدن و انا علی فراکب الخردون یا ابراهیم ختمی این است آنچه گفته اند و امثال
این نیز میتوان گفت درک حقیقت حال شریف وی اهل و اعلی و ارفع است از آنکه عقول و افهام و علوم و معارف عقلا و علما
و عرفا حاضر مضابط و حاوی آن تواند بود و او برتر از است که آید بخیمال و هر چه گویند حکم تاویل و تشابهات دارد و ما بعلم تاویل

الا الله اعلم - وعن النسائي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد الله لعبده الخير عمل له العقوبة في الدنيا - چون خواهد خداستغاثی به بنده خود یکی را ثواب دهد و او را سزا بده گناهان او را در دنیا نیرا که عذاب دنیا سهل است و درت دنیا قهیر است که باشد میگذرد - و اذا اراد الله لعبده الشر اسكب عسره بنده - و چون خواهد خدا به بنده خود بدی نگاه میدارد و او می عقوبت را و میگذارد و او را بگناه می - حتی یوافیه به يوم القيمة - تا آنکه تمام میدهد و استغاثی بنده را آنچه مستحق است آنرا از عذاب بسبب آن گناه روز قیامت عرب می گوید او فی فلانا حقه یعنی او حق و سه را تمام و دانی - رواه الترمذی - و عنه قال قال

رسول الصلی علیہ وسلم ان عظم الجوارح عظم البلاء۔ بدرستیکہ نزدیکی پادشاه با بزرگی بااست هر چند بلا مشیر و سخت و
جزا تمام تر و دافتر و عظم البصیرت و سکون ظاهراست از تعظیم۔ و ان الله۔ و بدرستیکه خدای عزوجل۔ اولا احب تو را بتو
چون دوست میدارد و گویے را بتو میگرداند و از ایش میکند الی شایانرا تخمین چون دشمن میدارد و گویے را بتو میگرداند
الیشان را و این شق را ذکر کرده از جهت فهم وی از سیاق که گفت فمن رضی فله الرضی پس کسیکه خوشنود و بود از خداوند
تعالی در بلا پس مراد است خوشنودی از وی تعالی۔ و من بخل فله الخلفه۔ و کسیکه خشم گیرد و در ارضه نگر و پس او را خشم
و بی رضائی است پس رضا و بخل بنده سبب علامت رضا و بخل پروردگار و محبت و عداوت است صحتی بر رضی الله عنهم از
یکدیگر سوال میکردند که چه معلوم کرد در رضا و بخل الهی از بنده جواب میدادند اگر بنده از خدا را رضی است خدا نیز از بنده رضی

ست و اگر ساختن ساختن - رواه الترمذی و ابن ماجه - وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال
البلاء بالثمن او الموت - همیشه میباشد بلام و مسلمان یا بزرگ مسلمان - فی نفسه - در ذات هر کس بآلام و امراض و آفات و
ماله و در مال هر کس بپساک و نقصان - و در اولاد و مرض و موت و اینها همه سبب کفارت و ذوب و محو خطایای
میشوند - حتی طغی الله و اعلى من خطیة - تا آنکه پیش می آید و می خرد و روز جزا و حال آنکه نیست بر وی هیچ گناهی

رواه الترمذی وروی مالک نحوه وقال الترمذی هذا حديث صحيح وعنه محمد بن خالد السلمي بضم السين تخفيف لام
مفتوحة عن ابي عن جده - اذ پدرش از جدهش و جده او صحابی است - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا سبقت له من الله منزلة

شم غفی۔ و بدستیکہ منافق چون بیمار شود و پسر عافیت داده شود۔ کان کالبجیر عقله ابلہ ثم ارسلوہ۔ بیا آمد مانند شتر کہ بتند اور
کسان او پسر را کردند و در اندام پدر علم عقاده و علم ارسلوہ۔ پس در نیابت آن شتر حرکت عدم تنبیه کہ برالتند و لہ چاکشادند و انجمن
منافق نجات مؤمن کہ می دریا بد کہ بیمار کردن وی برای تادیب تنذیب وی بود و عافیت برای پسند پذیر شدن و تشکر
گزاردن و قدر نعمت شناختن است۔ فقال رجل۔ پس گفت بروی۔ یا رسول اللہ و ما الاسقام۔ چه چیز است بیمار یا و کد است
من بنی شام آن را۔ و اللہ ما مضی قطبچند سو گند بیا نشدہ ام من ہرگز۔ فقال تم عنایس گفت آنحضرت برنجیز و در شوار
پیش ما۔ فاست منا۔ پس نیتی تو از اطاہر است کہ آن مرد منافق بود کذا فی شرح الشیخ و الا باین شدت و درستی نمی فرمود۔ رواہ
ابوداؤد۔ و عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخلتم علی المریض فقلوا لہ فی اجلہ۔ چون در آید شما
بر بیمار برای پرسش وی پس کشاد و بیدار و او بر بدین غم اوراد و در رازی مدت حیات او چنانکہ گویند غم بخور با کہ نیت شفا
خواہی یافت و از خواہد بود و غیر توفی الصلح تنقیس آسایش دادن و در ہائش دادن از غم۔ فان ذلک لا یرد شیئا و لطیب بنفسہ۔
زیرا کہ بدستیکہ تنقیس با نیکو داند چیزی را کہ بقدر است و خوش میگردد نفس می و لطیب تخفیف است و باز آئدہ است و در بعضی
نسخ لطیب نفسہ بتشدید بدون بالونی خوش میگردد و اندفوس اورا۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب۔
و عن سلیمان بن صرد۔ بعضہم صادق و فتح اصحابی ست خیر فاضل عابد شریف عمر در از یافتہ و از کشندگان امام شہیدین بن علی
رضی اللہ عنہما کہینہ کشتی کردہ و شہید گشتہ و عمر وی نو و و سر بودہ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قتلہ بطنہ۔
کسیکہ کشت اورا شکم وی معنی وی در تفسیر بطون و فیصل اول معلوم شد۔ لم یغیب فی قبرہ۔ عذاب کردہ نہ شود اورا و اگر گوش
رواہ احمد و الترمذی و قال ہذا حدیث غریب

رواہ احمد و الترمذی و قال ہذا حدیث غریب

الفصل الثالث۔ عن انس قال کان غلام یہودی یجدم النبی۔ بود پس کہ از قوم یہود کہ خدمت میکرد
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ شیخ ابن حجر گفته کہ واقف نہ شدم بر اسم او و بعض گفته اند کہ نام او عبد القدوس بود۔ فرض
قاتاہ النبی۔ پس بیمار شد آن غلام پس آمد اورا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بچودہ۔ و رجالتیکہ عیادت میکند آنحضرت اورا
تقع عند رائسہ۔ پس نشست آن حضرت نزد سر آن غلام۔ فقال لہ سلم۔ پس گفت مرا ورا مسلمان شود۔ فقط الی ایسہ و ہو عنہ
پس نگاہ کرد آن غلام بجانب پدر خود و پدر وی نزوی بود۔ فقال۔ پس گفت پدر را طح ابا القاسم۔ فرمان بردارے
کن ابا القاسم را ابا القاسم کہ نیت شریف آنحضرت است و یہود بیشتر آنحضرت را باین کینت ذکر میکردند و با اسم مبارک کہ محمد است
کمتر یاد میکردند تا لازم نشوند بذاکر این اسم شریف در تورات۔ فاسلم۔ پس مسلمان شد آن غلام خجج النبی صلی اللہ علیہ وسلم
و ہو یقول الحمد للہ الذی القذہ من النار۔ پس بیرون آمد آنحضرت و حالانکہ وی میگویی شکر مر خدای را کہ بر ما نیاورد اورا از
آتش و وزخ۔ رواہ البخاری۔ و درین حدیث جواز استخدام کافر است و جواز عیادت وی با میداری اسلام و می گفت
اند کہ اگر خویشی یا ہمسایگی داشتہ باشہ نیز می توان کرد۔ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

من عاد مر یضانا دمی منا ومن السار - کیسکه عیادت میکند بهارے را آواز میدہد آواز دہندہ از آسمان یعنی زرشتر طبت
و طاب مشکاک - خوشی با و ترا در دنیا خوش باد بر پاسے رفتن تو یا جاسے شی نور آخوت یا ہر دو در دنیا یا ہر دو در
آخرت و در دنیا اشارت است با فضیلت عیادت پیادہ - و نبوات من الجنة منزلا - و گیسری تو از بہشت منزل را و تلاوت
کہ این ہر سہ جملہ خبر باشد از جانب پروردگار تعالیٰ از حال عیادت کنندہ - رواہ ابن ماجہ - و عن ابن عباس
ان علیا - رضی اللہ عنہم - خرج من عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی وجعہ الذی لو فی فیہ - رواہ مست از ابن عباس کہ علی
برآمد از نزد آن حضرت در درد و بیماری وی کہ وفات یافت آنحضرت در آن درد - فقال الناس پس گفتند در دم - یا
ابا الحسن کہت هیچ رسول اللہ - چگونه صبح کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال صبح مجد اللہ با و را - گفت صبح کرد بشکر خدا ہر
شوندہ از بیماری یعنی الحمد للہ کہ بہتر است امروز دواب آن است کہ چون از حال بیمار سپرد جواب ہای خوبی گویند -
رواہ البخاری - و عن عطاء بن ابی ریح - بفتح را و تخفیف با تا لم ییکے از اعلام علما و اجلہ فقہا امام ابو حنیفہ گفت
نہدیم من از ہما کہ دیدم فاضل تر از وے و بود اسود او را مثل اعوج بعد از ان غمی اشدر و زکیہ قوت کرد او را
گفت مات رضی اہل الارض - قال قال لی ابن عباس - گفت عطا گفت مرا ابن عباس - الا اری کیا مرا تہ من اہل
الجنۃ - آیا نہایم تر از منی از اہل بہشت - قلت بلی - گفتم بلی ہا - قال ہذہ المرأة السوداء - گفت ابن زین بیادہ در نام وی
اختلاف است بعضی سیرہ گفتہ بضم سین و فتح عین و بعض سقیرہ و دیگر و بقاوت دکات بدل عین بعضی با شطہ و بعضی خدجہ
و اللہ اعلم - اتت النبی آمد این زن پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقالت - پس گفت - یا رسول اللہ انی اصرع - بدرستی کہ من صرع
زودہ میشوم نام بیماری مشہور - و انی اکتشف - بتامی فوتانید و بدرستی کہ من برہنہ میشوم یا برہنہ شوم و ملاحظہ میکنم از کشف عورت
پس تکشف بمعنی اجتناب از کشف باشد چنانکہ تا نہ بمعنی اجتناب و خوف از انہم - فادع العدلی - پس دعا کن خدا را برای
من کہ عافیت دہد - فقال ان شئت صبرت و لک الجنۃ - پس گفت آنحضرت اگر میخواہی صبر کنی و باشد ترا بہشت - و ان
شئت دعوت الیدان لیانیک - و اگر میخواہی دعا کنم خدا را کہ عافیت دہد ترا - فقالت اصبر - پس گفت آن زن صبر
میکنم و بہشت میخواہم فقالت انی اکتشف فادع الیدان لا اکتشف - پس گفت من برہنہ میشوم و میترسم از برہنگی پس دعا کن خدا
را کہ برہنہ نشوم - فدعا لہا - پس دعا کرد مرا آن زن را شفقت علیہ - و در بخیریت دلیل است بر جو از ترک تداوی با سہ
قواب آخرت و بر علاج امراض بدعا و التماس - و عن یحییٰ بن سعید قال ان رجلا جاءہ الموت فی زمن رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم - رواہ ابن سیدہ الضاری کہ از تابعین است رواہت میکنند از اش و غیر وی از صحابہ
و قد ما کہ گفت کہ مروی آمد اورا موت در زمان آن حضرت - فقال رجل ہنیئا لہ مات ولم یقبل بمرض - گوارا با و مر لہا
کہ مروی مبتلا گردانیدہ نشد بہ بیماری - فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و یک - و ای
تو عجب از تو - ما یدریک - چہ دانایند ترا - لو ان اللہ ابتلاہ بمرض فکفر عنہ من سیئاتہ - اگر میبود این کہ خدا بتعالیٰ میسزاند

ومی آزماید و او را به بیماری پس کفایت میکرد و از وی از بدیهائی وی بهتر میبود و مراد را - رواه مالک مسلسل - و عن شاذان
 بن اوس صحابی است در ویدروی - والصلحی - بنعم صا و نسبت است بصناع بن زاهر نام او عبد الله است اختلاف است
 که صحابی است یا تابعی روایت است ازین دو کس - انما - که ایشان - و خلا علی رجل مریض یجوانه - در آمدن بر روی
 در حالیکه عیادت می کنند آن مرد را - فقال له - پس گفتند و آن مرد - کیف أصبحت - چگونه صبح کردی و چه حال داری -
 قال صحت بنعمه - گفت آن مرد صبح کرده ام متلبس و محبوب بنعمت و حال خوش دارم - قال شاذان البیضا کفایت است
 خوش خبر خوش حال باش بخصمتی که پوشیده بدیه است - و حال الخطایا - و بفرود انگندن گنا مان - فانی صحت
 رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الصدوق یقول - زیرا که من شنیده ام آن حضرت را که میگفت که خدا ایتالی
 میگوید - اذا انا ابتلیت عبد من عبادی مؤتمنا - و اینکه من مبتلا گردانم یعنی به بیماری بنده از بندگان خود را که مؤتمن
 محمدنی علی ما ابتلیت - پس بنا کند آن بنده را بر مبتلا گردانیدن من او را - فانه یقوم من ضججه ذلک - پس بدینکه آن
 بنده بر میخیزد از آن خوابگاه خود که در آنجا بیمار افتاده است - کیوم ولدته امه من الخطایا همچو روز زائیدن مادر او را در آنجا
 پاک منزه از گنا بان - و یقول الرب - و میگوید پروردگار - تبارک الله تعالی - باینکه که کاتب اعمال ند - انما قید عبدی
 و ابتلیت - من بذر کردم بنده خود را به بند بیماری و مبتلا گردانیدم و آزمایش کردم او را - فاجروا له ما کنتم تجرون له و هو
 صحیح - پس چرا کنید و بنویسید و ثابت گردانید بیماری دمی از اعمال چیز بگرمی بودید که می نوشتید و اجرامی گردید
 برای وی در حالیکه وی مندرست بود و اجر و بفتح نمره و سکون جیم مرست از اجرام یعنی راندن و مجری داوون طیفه
 و هم - رواه احمد - و عن عائشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا كثرت ذنوب العبد ولم یکن له ما یکفرها
 من العمل - چون بسیار میکرد و گنا بان بنده و نمی باشد در او اعمالهای نیک که پوشد آن گنا بان را و بر وجه آنها -
 ابتلاه الله بالخرن لیکفر عنه - مبتلا میکرد و اند آن بنده را خدا ایتالی باندوده تا تکفیر کند آنها را از آن بنده - رواه
 احمد - و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عاد مر یقینا لم یزل یخوض الرحمة - کسیکه هر روز بیمار
 را همیشه می در آید و دشنام کند و ریای رحمت را و غرق میگرد و در آن خوض باب در آمدن - حتی یکس - تا آنکه می نشیند
 فاذا جلس الخمس فیها - پس چون می نشیند فرو میرود و در ریاسه رحمت و غرق میگرد و در آن - رواه مالک و احمد -
 و عن ثوبان مولای آنحضرت است و همیشه در خدمت می بود و در سفر و حضر - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا
 اصاب احدکم الحمی - روایت میکند که آن حضرت گفت و قتی که برسد یکی از شما را تب - فان الحمی قطعه من النار - پس
 بدینیکه تب پاره است از آتش فلیطفها عنه بالما - پس باید که بمیراند آن آتش را از خود و آب گفته اند که این مخصوص است
 به بعضی نواع تب که حادث است از حرارت چنانکه متداول جاز است و چون بیان آنحضرت علاج جسمانی را به تب و طفلی است
 و مقصود اصلی از منصب نبوت بیان علاج روحانی است استحقاقا کرد و تکریم النوع الرضی اقتضای نمود بر بیان علاج انچه

اکثر واغلب است وقوع آن در آن بلاد و ادعا علم و تحقیق این در کتاب طب و ترجمہ بیاید و شرح قول آن حضرت الحی
من فی جہنم الحدیث و مناسب آن بود کہ مصنف این حدیث را ہم در آن کتاب ذکر میکرد زیرا کہ درین حدیث ذکر
عیادت مریض و ثواب مرض نیست بعد از آن بیان اطفای نارحی فرمود بقول خود فلیستنتفع فی نہر جہنم
باید کہ بفیتد و رجوع روان - لیستقبل جریته - و باید کہ پیش آید روان شین جوے را یعنی همان جانب بفیتد کہ
آب میبرد و جریہ نفع جسم و کسر آن - فیقول - پس میگوید - بسم اللہ - بنام خدا افتادم و برین جوی - اللهم شف عبدک -
خداوند شفا بده بنده خود را - و صدق رسولک - درست گوگردان پیغمبر خود را کہ این علاج فرموده است و خبر داده است
کہ ہر کہ این علاج کند شفا می یابد - بعد صلوٰۃ الصبح قبل طلوع الشمس - بکند این فعل را بعد از نماز باید او پیش از برآمدن
آفتاب - و نیتش فیہ ثلاث غسالت ثلاثہ ایام - و باید کہ غوطہ زند و روی سہ غوطہ سہ روز این بیان فلیستنتفع و الیصلح است
و این عبارت احتمال دارد کہ سہ غوطہ در سہ روز باشد ہر روز یک غوطہ و احتمال دارد کہ ہر روز سہ غوطہ باشد - فان لم
یبرانی ثلاث نیتس - پس اگر نہ نشود در سہ روز پس پنج روز سہ علاج آن - فان لم یبرانی خمس مبع - پس اگر نہ نشود در پنج
روز پس ہفت روز - فان لم یبرانی سبع مبع - پس اگر نہ نشود در ہفت روز پس نہ روز - فانما لا شکا و تجاوز تسع
بافن اللہ پس بدرستی کہ آن حی نزدیک نیست کہ بگذرد نہ روز را بدستوری خدای عزوجل - رواہ الترمذی قال
ہذا حدیث غریب - و عن ابی ہریرۃ قال ذکر التلمی عند رسول اللہ - گفت ابو ہریرہ ذکر کردہ شد تپ رازہ و تفسیر
خدا - صلی اللہ علیہ وسلم بہارجل - پس دشنام کرد آن را مردی - فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا تسبوا فانی انما تنفی الذنوب
و دشنام مکن تپ رازہ کہ وی دور می کند گناہان را - کما تنفی النانیث الحدید - چنانکہ دور میکنند آتش چرک
آہن را بکند آفتن و مقتضای این شکر گزاری است بر آن و لذا مشلخ گفته اند کہ وظیفہ در بلا شکر است چنانکہ در
نعمت از جہت نقصان او الطاف خفیه را ولیکن چون بندہ ضعیف است و ناتوان صبر بابل شکر ساختند - رواہ ابن ماجہ
و عنہ قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عاود مر یضنا فقال البشر فان اللہ یقول - و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت
کہ آنحضرت عیادت کرد بیمار می را کہ تپ داشت پس گفت خوش باش زیرا کہ بدرستی کہ خدا انتہائی میگوید - ہی نارے
اسلما علی عبدی المؤمن فی الدنیا - تپ آتش نیست می گارم آنرا بر بندہ من کہ مؤمن است و رویا - لیکن در خطبہ من
النار یوم القیمہ تا باشد تپ بخش آن بندہ از آتش و درخ روز قیامت عوض آن - رواہ احمد و ابن ماجہ و البیہقی فی
شعب الایمان - و عن النس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان الرب سبحانه و تعالی یقول - روایت است از
انش کہ آنحضرت گفت کہ پیر و کار تعالی میگوید - و عزتی و جلالی - ہو کند بزرگ ذات من و جلال صفات من - لا
اخرج احد من الدنیا بیرون نمی آرم هیچ کس را از دنیا - اریدا غفرلہ - کہ میخواہم بیا فرم مراد را - حتی استونی کل خطیہ فی
عقۃ تا آنکہ تمام میگیرم جزای ہر گناہی را کہ در گردن اوست بچشم فی ہندہ و اقتارنی زرقہ - بسبب بیماری در تنی

وتمکلی و رزق و می و ستم بضم سین و یحشون و آفتاب بکسر هاء و سکون قاف یعنی گناہان کہ از وی بوجود آمدہ جزای آنرا ہم در دنیا بہ بیماری و فقر میدہم پس مغفور میگردد و از عذاب آخرت نجات می یابد و گفتہ اند آنکہ فقر بہ بیماری و بلا مکتوف و نوب اند۔
 رواہ رزین۔ وعن شقیق قال مرض عبد اللہ فعدناہ شقیق کہ از کہار ثقات تالیعین و از علمای عاملین بہت زبان شریف آن حضرت را در یافتہ اما بشریف رویت مشرف نشدہ و از یاران مخصوص ابن مسعود است گفت بیمار شد عبد اللہ بن مسعود پس عیادت کردیم اورا بمحل یکی۔ پس گریستن گرفت ابن مسعود و شروع کرد در آن۔ فتوب۔ پس بمرمت کردہ شد و خشم گرفتند بر دے حاضران بگمان آنکہ از اہم بیماری و محبت حیات و بنیامی گریہ۔ فقال انی لا اکی الا لیل المرض۔ پس گفت ابن مسعود منی گریم از بصر بیماری۔ لانی۔ زیرا کہ من و در بعضی نسخ انی بے لایب رستیکہ من بہت رسول اللہ شنیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بقول۔ می گفت۔ المرض کفارتہ۔ بیماری کفارت است گناہان را و انما اکی انہ اصابنی علی حال فترۃ۔ و منی گریم مگر از جهت آن کہ رسید بیماری مرا بر حال فتور و ضعف کہ حال پیری فترت بفتح فاء سکون تاسی۔ و لم یصنہی فی حال اجتہاد۔ و رسید مرض در حال قوت و کوشش کہ وقت جوانی بود لانه یکتب للعبد من الاجرا و امرض۔ زیرا کہ نوشته می شود و مر بنده را از مزد و قضا کہ بیماری شود۔ ما کان یکتب لک قبل ان یمرض چیرے کہ بود کہ نوشته می شد مزد او را پیش از آنکہ بیمار گردد و نوشتہ شد المرض۔ پس باز داشت بنده را از ان عمل بیماری پس چون در وقت جوانی و قوت در حال صحت عمل بسیار بود در مرض نیز بسیار می نوشتند و در وقت پیری و ضعف کم است کم مینویسند کاشکہ در جوانی بیمار می شدم کہ عمل بسیار می نوشتند اینجا می گویند کہ چون در مرض همان عمل نوشتہ کہ در صحت میکرد پس فضیلت و رتبی مرض در حال قوت و کثرت عمل چه باشد جوایش آنکہ منی میکند کثرت عمل و اثبات اقرباے تعب و شقت و عمل پس اگر مرض در زمان کثرت عمل می بود نوشته میشد عمل کثیر فی تعب و عمل یا از جهت آنکہ علی کہ در مرض نوشته می شود و خالی است از ثواب و ریاضت و عجب فافهم۔ رواہ رزین۔ وعن الش قال کان النبی روایت است از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لایجو و مر یفنا الایمہ و کثرت۔ عیادت میکرد بیماری را مگر پس از سہ شب۔ رواہ ابن ماجہ و ابیہتی فی شعب الایمان۔ بدانکہ بعضی از محدثان گفتہ اند انجدیش مفعول است و سنت نزد ایشان عیادت است و اول مرض تہ بعد از گذشتن سہ روز گذانی شرح اشبح و جہود علماء بر آنند کہ عیادت مقید بہ ثانی نیست زیرا کہ امر بے مطلق است ہر وقت کہ کن خواہ اول خواہ آخر و گفتہ اند کہ انجدیش ضعیف است چہ کہ راوی او کہ مسلمہ بن علی است متروک است و ابو حاتم گفتہ کہ این حدیث باطل است و در احیاء العلوم گفتہ کہ عیادت کردہ نہ شود مریض مگر بعد از سہ روز باین حدیث و گفتہ کہ در استیصال ثنات است و فیہ مافیہ۔ وعن عمر بن الخطاب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخلت علی مریض فمرہ بمرکب و کتب۔ چون در آئی بر بیماری پس بفرما و اگر دعا کند ترا۔ فان دعاہ کہ عار الماکتہ۔ زیرا کہ بدرستی دعای بیمار مانند دعاے فرشتگان است و شاید کہ این جہت است

که بنده در مرض قریب است از درگاه حق و میراست از احکام بشریت از اکل و شرب و حصول صفای طهارت بآن
برپا داشت نفس و توجه بعالم غیب و الله اعلم - رواه ابن ماجه - وعن ابن عباس قال من السنة تخفيف الجوارح
وقلة الصخب فی العیادة عند المريض - گفت ابن عباس از سنت است بکی کردن در شستن و کم کردن بانگ فریاد و در
عیادت نزد بیمار صخب بسیار و خامی مجامع و حین سختی آواز و در نسخ تجرک و تسکین هر دو ضبط کرده اند و بسین و
صاد هر دو سنت است یعنی فریاد کردن و اضطراب اصوات - قال - گفت ابن عباس در استدلال بر قلت صخب
و قال رسول الله - و گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم لما کثر لعظم و اختلافتهم - هرگاه که بسیار شد آواز صحابه اختلاف
الایشان - قوموا عني - بر خیزید و دور شوید از پیش من پس معلوم شد که آواز و فریاد و زیاده و زیاده است لفظ فتح لام و
حین مجامع و خامی صله صوت یا اصوات همه که مفهوم نکرده منحنی آن تحقیق این حدیث در باب وفات النبی صلی الله علیه
و سلم بیاید انشاء الله تعالی - رواه زرین - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العیادة نواق ناقصه
بیایستی مقدار زمانی است که میان دو دو شدن شتر داده است و مراد بدو دو شدن آنست که چون یکبار دو شد و بار دیگر
صبر نمی کنند چنانکه پستانهای ناقه را سباسب میکنند و بدست میزنند یا کچه او را بکمانند تا شیر فرود آید فواق بضم فاء فتح
نیز راست - و فی الروایة سعید بن السیب مرسل - و در روایت سعید بن السیب که از کبار تابعین است بطریق ارسال آمده
است - انقلیل العیادة سرعة القیام - فاضل ترین عیادت شتاب برخاستن است و سبب در وی خوف ملائک است
بیار است و اگر یکی دوست او است و او را خوش می آید شستن و کاین کردن آن دیگر است این داخل عیادت نیست
صحیحی است که با وی میدارد حق عیادت علی العموم همان قدر است فافهم - رواه البیهقی فی شعب الايمان - وعن
ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم عا در جلا فقال له ما شئتی - روایت است از ابن عباس که آنحضرت عیادت کرد
مرومی را پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری و چه میخواهد دل تو از جنس طعام - قال آتی خبز بر - گفت میخواهم
نان گندم را - قال النبی - گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من کان عنده خبز فلیبعث الی اخیه - کسیکه باشد نزد وی نان گندم
پس باید که بفروشد بسوی برادر خود - ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا آتیته مریض احدکم شیئا فلیطعمه - و نیت که بخوابد و
میل کند ببار یکی از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را مراد از شتر است صاوق است و آن نشان صحت است نیز گاه است
زیان نمیکند بعضی بیمار را خوردن از آنچه میل دارند اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت او صحت می آرد و لیکن چیزی
که ضرر او غالب نباشد و با بخله این حکم که فرمود کلی نیست بلکه جزئی است و طبیعتی گفته که این بنی است بر توکل یا تو میدی
از حیات و در حدیث آمده است که بزرگوارند بپایان خود و اطعام و شراب زیرا که خدای تعالی میخواند و مینوشاند
ایشان را - رواه ابن ماجه - وعن عبد الله بن عمر قال توفي رجل بالمدینة من ولد بها - گفت مرد مروی
بمدینه از آن کسانی که زاینده شده بودند بمدینه یعنی در مدینه زائیده و هم در مدینه مرد - و صلی الله علیه و آله - پس نماز گزارد

بر روی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت - یا لیتہ مات بغیر مولده - ای کاش می مرد این مرد در غیر
جایی زاییدن خود یعنی در غربت می مرد و تا اول دم فلک گفتند صحابه و چراست این حکم و این آرزو - یا رسول الله فقال
گفت - ان الرجل اذا مات بغیر مولده فیس له من مولده الی منقطع اثره - بدرستی که مرد چون می میرد در غیر مولد خود اندازه
گرفته میشود و مرد را از مولد و سے تا بریده شدن نشان پاسبی یعنی تا آنجا که منقطع شده است سفر وی در مرد است
و طبی گفته که مراد با ثروت حیات است یعنی تمام وضع قطع اجل و سے و منعی اول که ما گفتیم ظاهر ترست و مال این منعی هم
بدان است - فی الجنة - اندازه کرده می شود و این مسافت در بهشت ظاهر نفهم این می دانید که بقدر این مسافت او را
در بهشت جای میدهند اما این مراد نخواهد بود و چه این مقدار از مکان و در حجب است حجت اعتبار ندارد اگر چه در حدیث
آمده است که جای یک تا زیاده در بهشت بهتر از دنیا است اما مراد اینجا مسافت در ثواب است مگر آنکه گفته شود مراد ثواب علمی است
که کرده میشود و مقدار این مسافت مخصوص نیست یعنی که در مولد کرده و طبی گفته که مراد آنست که کشاده شود در قبر و مقدار این
قبر وی و مولد وی و کشاده می شود و در سبب بهشت فافهم - رواه النسائی و ابن ماجه - و عن ابن عباس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت غریبه شهادة - مردن در غربت حکم شهادت دارد و فی الصراح غربت دوری از
جای خود اهل تحقیق گفته اند که غربت دو قسم است غربت جسم و غربت بدل که مشار الیه است بقول دی صلی الله علیه وسلم
در حدیث دیگر کن فی الدنیا کأنک غریب ادعابریل وعدلفنک من اصحاب القیور و این حاصل میگردد و تحصیل موت
ارادی و ترک تعلقی با سوسای و تفصیل وی چنانکه در رساله حضرت شیخ عبد الوهاب متقی که در فصل غربت و غریزه نوشته
مذکور است - رواه ابن ماجه - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات علی ما یتبعه من مات علی ما یتبعه
اینچنین واقعه شده در نسخ و تغیر داده اند آنرا بعض من مات غریبا بعض گفته اند که الصواب مرابطا نوشته اند که درین
ابن ماجه اینچنین در باب ماجار فین من مات مرابطا آوده و مرابطا آنکه در سرحد اسلام بغزای کاخران نشسته و صل
آن از مرابطا انخل است یعنی اسپان بستن و مستعد جنگ کاخران نشستن - و وقتی فتنه القبر و نگاه داشته می شود و از فتنه
قبر و عذاب وی دور بعض نسخ او دقتی و کلمه او باینکه و دوست یا بر اسی شک یا تنویر است - و غدی و رج علیه برقه
من الجنة - و داده شود در بامداد و شبانگاه یعنی شب و روز رزق و سے از بهشت و مراد و اوست یا کنایه از تنعم است
چنانکه در قرآن مجید در باب بهشتیان فرموده است وَ لَكُمْ زُرْتُمْ فَمَا یُکْرَهُ وَ عَشِیًّا - رواه ابن ماجه و لیسیتی فی شعب لا یامان
و عن العرابض بکسرین و بای موحده و ضا و حجه - بن ساریه - بسین ممله و ادنیای تحانیه از اصحاب حضرت
اذان کسانی که نازل شده است در شان ایشان وَ لَا عَلَى الَّذِیْنَ اِذَا مَا اَوْکَلْتُمْ لِحَمْلُمُ الْاَیَّه - ان رسول الله - مدح میکند
که پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم قال - گفته است - یحکم الشهداء و المتوفون علی فرشم - پیکار می کنند شهیدان و آنها
که میرانیده شده اند بر کنندینا و بساط طمعه خود یعنی آنها که در خانه خود مرده اند و شهید نشده - الی ربنا نصوص میکنند

بسوی پروردگار - عزوجل فی الذین یتوفون من الطاعون - در کسانی که میرانیده شده اند از طاعون میگوید الله تعالی من اخواننا - پس میگوید بنده شهیدان که این بطاعون مردگان از جمله برادران ما اند و از ما اند - قتلوا کما قتلنا - کشته شده اند چنانکه کشته شده ایم ما بجراحت که از دست چرخ خورده اند و میگویند که اهل طاعون گاهی می دریا بند که کسی ایشان را نیز زده است و اند از طاعون نام کرده اند از طعن یعنی نیزه زدن اینجمله طاعون یعنی شتارت میان طبایع مناسب تر بنیاید فافهم و لیسول المتوفون اخواننا - و میگویند میرانیده شدگان بر فرش ایشان برادران ما اند ما تو اعلیٰ فرستم کما تننا - مردند بر فرشهای خود و چنانکه مردیم ما - میقول ربنا - پس میگوید پروردگار ما ببارک و تعالی - انظر الی جراحهم نگاه کنید بر زخمهای مرده شدگان بطاعون - فان اشیئت جراحهم جرح المقتولین - پس اگر مانندست زخمهای ایشان زخمهای کشته شدگان را - فانهم منهم و هم - پس ایشان از کشته شدگان اند و با ایشان اند در مرتبه - فاذا جرحهم قد اشیئت جراحهم پس ناگاه جراحتهای بطاعون مردگان تحقیق مانندست جراحتهای کشته شدگان را از اینجا معلوم میشود که هر که بطاعون مرد از شهیدان و با شهیدان است - رواه احمد و النسائی - و عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الفار من الطاعون کالفار من الخوف - روایت است از جابر که آن حضرت فرمود که فرزند از طاعون همچو فرزند از جنگ کافران است و زحمت در اصل معنی غیریدن کودک است و نام لشکر رنده سوی دشمن بجنگ گویا ایشان نیز بجهت از دحام و هجوم غیر زنده میروند - و الصابریه که اجر شهید - و صبر کننده در طاعون و نگر زنده ازان مر او را اجر شهید است از نیکدیش معلوم میشود که گر چنین از طاعون گناه کبیره است چنانکه فرار از زحمت و اگر اعتقاد کند که اگر نگر زنده البسته می میرد و اگر بگریز و سبلاست می ماند آن خود کفرست و ظاهر حدیث در آنست که صابر در طاعون را اجر شهید است اگر چه میرد - رواه احمد

باب ثمنی الموت و ذکره

باب و بر بیان آرزوی مرگ و یاد کردن آن بدانکه آرزوی مرگ بجهت ضرورتها مانند مرض یا فقر یا مانند آن مکره است زیرا که آن علامت بی صبریست بمتو آمدن از تقدیر الهی و ناراضی بودن از انت اما از جهت محبت شوق بقای الهی تعالی و خلاص از تنگنای این سرای و محنت آن و وصول ببلای آخرت و نهم آن نشان بیان کمال دوست داشتن مرگ نیست از جهت خوف ضرورتی و ذکر موت کنایت است از خوف و خشیت حق و عمل بمقتضای آن توبه استغفار و تقدیم و ترجیح نفع در آخرت و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که سبب مساوت قلب گردد چنانکه ذکر حبس است تعالی ثبات سال ابدان

الفصل الاول - عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یتمی احدکم الموت - آرزو نکنید یکی از شما مرگ را - اما محسنا - یا آنکه میباشد آن کی نیکو کار فلعله ان یزاد و خیر - پس شاید که زیاده کند یکی بر زیادت حیات - و اما مسیئا - یا آنکه میباشد بکار فلعله ان یتعیب - پس شاید که وی طلب کند رضای خدا یا تعالی توبه و تلافی این حاصل منته عبارتست تحقیق الفاظ آن و شرح کرده شده است - رواه البخاری - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یتمی احدکم الموت

ولایدرع بہ من قبل ان یاتہ۔ آرزو نکند یکی از شاموت ہا و دو عالم بچوت پیش از آنکہ بیاید موت اورا۔ انہ اذا مات قطع
 اللہ۔ بدرستی کہ وی وقتیکہ می میرد بریدہ میشود امید طبع وی از ثواب و در بعض روایات علمہ داین ظاہر ترست۔ مال ہر دو
 سیکہ ست زیرا کہ مراد بابل اینجا طبع ثواب عمل ست و اہل مذموم انست کہ باعث رفتور و قصور در عمل صالح گردو۔ و انہ لا
 یزید المؤمن عمرہ الا خیر۔ و بدرستی کہ شان این ست کہ زیادت یعنی کند مسلمان از عمر وی گزشتگی را۔ رواہ سلم۔ وعن النس
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان من احکم الموت من خضر صابہ۔ باید کہ آرزو نکند یکی از شاموگ را از گزند دنیا وی کہ
 برسد اورا۔ فان کان لا ہذا فاعلم ان یقل۔ پس اگر بہت البتہ آرزو کند موت را پس باید کہ بگوید۔ اللہم جننی ما کان من الحیوۃ
 خیر الی۔ خداوند از زندہ دار را ما و امید کہ باشد زندگی بہتر را۔ و توفی اذا کانت الوفاۃ خیر الی۔ و ہمیر ان مراد وقتیکہ باشد
 مردن بہتر استفق علیہ۔ وعن عبادۃ بن الصامت۔ یفہم عین و فتح موحدة صحابی مشہور است از القصار و احوال
 او مکرر نوشتہ شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب لقاء اللہ احب لقاءہ۔ کسی کہ دوست
 دار و لقاء خدا دوست دار و خدا استغالی لقاءے اورا۔ و من کرہ لقاء اللہ کرہ لقاءہ۔ کسی کہ ناخوش دار و لقاء
 خدا استغالی را ناخوش دار و خدا استغالی لقاءے اورا مشہور آن ست کہ مراد بقاء فی خدا موت ست و تحقیق آنست
 کہ مراد بقاء فی خدا بارگشت بہ آخرت و طلبہ پنجہ نزد دوست تالی و عدم رکون بدینا و رفتنما بحیاء و دنیا و اطمینان بدان
 موت اگرچہ قول عائشہ رضی اللہ عنہا و انما لک الموت موسم آنست پس محبت لقاء فی خدا یا تالی مستلزم محبت موت باشد کہ
 وسیلہ اوست۔ فقال عائشہ۔ پس گفت عائشہ۔ او بعضی زداجہ۔ یا گفت بعضی از زوج مسلمہ کہ آنحضرت شکہ اوی ست۔
 انما لک الموت۔ بدرستی کہ ماہر آنکہ کردہ و ناخوش میداریم موت را بحکم طبیعت۔ قال لیس ذلک بکفایت آنحضرت نیست
 مراد آنچہ تو نمیدری کہ مراد بقاء اللہ موت ست و بحکم طبیعت محبوب باشد و بافضل متجہ وی باید کرد بلکہ ہم کہ طالب حق
 حق و مشاق لقاء اوست تالی شائہ محبت موت ہمیشہ بجا خلتہ توسل و وساطت محبت ارادی اختیار بی بدان و
 و اثر آن در آخرت حکم طبیعت نیز پیدا میگردد و چنانکہ فرمودہ لکن المؤمن اذا حضر الموت بشر برضوان اللہ و کرامتہ
 لیکن مسلمان وقتیکہ نزدیک شود او را موت بشارت داده میشود و او را بر اضی برون خدا از وی و گرمی و کثرت رحمت
 اورا چنانکہ کریمہ ان الذین قالوا ربنا اللہ ثم استقاموا استقر علیہم السلام کلمۃ اللہ فیہم و انما ذلک انما استقر علیہم السلام
 الیہ ما امامہ پس نیست هیچ چیزی محبوب تر بسوی وی از چیزی کہ پیش اوست یعنی موت و رفتن بآن عالم۔ فاحب لقاء
 اللہ و احب لقاءہ۔ پس دوست میدارم و دوست میدارم خدا استغالی لقاء فی اورا پس محبوب
 محبوبی را رضی از عالم میرود۔ و ان الکافر اذا حضر۔ بلفظ مجہول و بدرستی کہ کافر وقتیکہ حضور کردہ میشود یعنی حاضر
 میشود اورا موت۔ بشر بلیہ ابلہ و عقوبتہ۔ خبر داده میشود ببدنہا خدا و سزا دادن دینی را و او را نفیس علیہ شکر
 الیہ ما امامہ پس نیست هیچ چیزی مذکورہ تر بسوی وی از چیزی کہ پیش اوست۔ فکفر لقاء اللہ کرہ لقاءہ۔ پس ناخوش میدارم

کافر لقای خدای تعالی را و ناخوش میدار و خدای تعالی لقای او را پس مکروه و مذموم و مضروب و مغضوب بآن
جهان میرود و متفق علیه فی روایتها عاقله - رضی الله عنهما - و الموت قبل لقاء الله - و موت پیش از لقای خداست
و وسیله و مقدمه است و ازین کلام معلوم میشود که موت غیر لقاء الله است چنانکه گفتیم - **عن ابی قتاده**
النصاری است از فضیله صحابه و از اهل بدر است آورده اند که چشم او روز بدر با احد از زخم جدا شد و در دست او افتاد
پس آنحضرت با دیکر ایشان نشاند و بهتر از آن شد که بود - **و کان یحدث ان رسول الله -** روایت است از ابی قتاده که
وی حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرگیده بجایزه - **گذرانیده شد بروی جایزه مرگیده** - فقال **ستریح او** سترح
منه پس گفت آنحضرت این میت یا راحت یا بنده است یا راحت یا فتنه شده است از وی - فقال او - پس گفتند صحابه
یا رسول الله **الستریح** و **المسترح** منه - **چند معنی ستریح و مسترح** منه کدام اند اینها - فقال پس گفت آنحضرت -
لعبد المؤمن ستریح من نصب الدنيا و اذا بالی رحمة الله - بنده مؤمن صلح راحت میدهد برگ از تعب و رنج دنیا
و آثار دنیا و اهل آن و میرود و میرسد بسوی رحمت خدا - **و العبد الفاجر** ستریح منه العباد و البلاء و الشجور و الدواب
و بنیره فاسق راحت می یابد از وسع بندگانی و شهر با و درختان و بر زمین جنبه گان و خلاص میشود از شر وی
استراحت بسیار و ظاهر است که بایشان از وسع آزار میرسد و اما ستراحت بلاء و اشیاء و دواب بچند است
که بوجود و وجود غلظ حاصل میگردد و فساد در عالم و اخلال در ارکان اجزای آن و فاجر مغضوب میدارد و الله تعالی ابراهیم
پس اندامیکند و وجود وی زمین و هر که و هر چه بر زمین است و نیز باز داشته میشود و بشوی گنایان وی باران را چون
می میرد بار و زنده میگردد زمین و هر که و هر چه در زمین است متفق علیه - **و عن عبد الله بن عمر** قال **ان خذ رسول**
الله صلی الله علیه و سلم شبکی سفید این عمر گرفت آنحضرت و دوش مرا و دوشش نشخ نمیکند بقیته بلفظ نشیخ یعنی گرفت
هر دو دوش مرا - فقال پس گفت کن فی الدنيا کأنک غریب - باش در دنیا گویا که تو غریبی و از جای خود دور
افتاده - **او عابیدیل** - بلکه راه گدازی و سباله و برین بیشتر است زیرا که غریب گاهی ساکن میشود در بلاد غریب و مقیم
میگردد و در آن - **و کان ابن عمر** یقول - و بود ابن عمر میگفت - **اذا سمیت فلما تنظر الصباح** - چون شام کنی پس انتظار
مهر صبح را که تا وقت صبح زنده خواهیم بود - **و اذا أصبحت فلما تنظر المساء** - و چون صبح کنی پس مظهر شب را که
تا وقت شام زنده خواهیم ماند بیتی غنیمی شرابی شمع وصل پروانه بد که این معادله تا صبحدم نخواهد ماند و خدش و خشک
لرزشک - و بگیر از تندرستی تو تو شد برای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان ایام تندرستی را و عمل کردن در آن -
بیت غنیمت دان جو آناد و لذت حسن و جوانی را بداند پنداری که ایام جوانی جاودان باشد - **عن حیو** که سوادیک
و بگیر از زندگانی خود تو شد برای مرگ خود - **رواه البخاری** - **و عن جابر** قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
معه ثلثه ایام یقول گفت جابر شنیدم آنحضرت را پیش از موت وی بسمه روز میگفت - **لایؤمن احدکم الا و یؤمن بالناس** با احد

میاید که میرد یکی از شما که آنکه نیک دارد گمان خود را بخدا میدارد و کرم و منفعت او را و اعتماد کند بر وعده کرم وی - رسول الله
گفته اند که نشان سعادت آن است که در مدت حیات خوف غالب بود چون مرگ در رسد نشان امید پیدا آید و گفته اند
که مراد به نیک داشتن گمان نیک کردن اعمال است یعنی نیک کنی اعمال خود و در حیات تا نیک گردی گمان شما بخدا نزد
چه کسی که بد باشد عمل او پیش از موت بدر گردد گمان او نزد موت و نیز گفته اند که حقیقت رجا آن است که عمل کند و امید دارد
و خدمت مولی کند و نظر بر عطا می او در داما امید در فرع که باز دارد و صاحبش را از عین باعث گردد و بر گناهان آن امید
نیست بلکه آرزو و غرور است و حسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارد گمان خود بر پروردگار خود و در فرع میگوید
اگر نیک میباشتم گمان خود را بر پروردگار نیک میکردم عمل را و عمر بن منصور بعضی از برادران خود نوشت که تو در ازواری
اثر خود را بدرازی عمر خود و آرزو با داری بیدنی فعل خود آن سر میگوید کار نیک کن امید را باش

الفصل الثاني - عن معاوية بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئتم انباکم ما اول ما يقول الله
للمؤمنين يوم القيمة - اگرخواهید شما خبر دهیم شما را که چیست نخستین چیزی که میگوید خدا بپسندیده شدنیان را روز قیامت - و ما
اول ما یقولون له - و چیست نخستین چیزی که میگوید سید مومنان مر خدا بپسندیده شدنیان را - قلنا نعم - گفتیم آری میخواهیم که خبر دهی ما را -
یا رسول الله قال - گفت آنحضرت - ان الله یقول للمؤمنین - بدرستی که خدا بپسندیده شدنیان را اول اینها
لنقائ - آید و دست میدارد شما را بپسندیده شدنیان را - قلنا نعم - گفتیم آری میخواهیم که خبر دهی ما را - پس میگوید مومنان آری بپسندیده شدنیان را
و بعد از این مصداق لم ازینهم یعنی میگوید پروردگار تعالی چون دوست داشتید لقای مرا پس چرا نگاه کردید - فیقولون
ربنا عفوک مغفرتک - پس میگویند مومنان امید داشتیم در گذشتن ترا از گناهان ما و پوشیدن تو بدیهای ما را - فیقول قد
وجبت لكم مغفرتی - پس میگوید پروردگار تعالی تحقیق ثابت و لازم شد برای شما عفو و مغفرت من چون حاصل منی
عفو و مغفرت یکی بود و التقاضی کرد و فافهم - رواه فی شرح السنه و ابوالنعمانی الحلیه - و عن ابی هریره قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من اشر ذکریا ذم اللذات الموت - بسیار کنید یا ویران کردن و انداختن و شکستن بنای خانه چنانکه
مفهوم از کلام طبری است که با دم از هم است بدل هله یعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بنای خانه چنانکه
مشهور است بر زبان مردم و لیکن اسنوی در معانی گفته که با دم بزال مجز است یعنی قاطع چنانکه جوهری گفته و حق تعالی
کرده است بیملی که روایت بزال مجز است و زعفرانی گفته که جائز است بزال مجز کذا فی حاشیه الکتاب - نگاه از نزد
والنسائی و ابن ماجه - و عن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ذات یوم لاصحابه روایت است از ابن
مسعود که آنحضرت گفت روزی بپیران خود - انجوا من الله حق الحیاة - شرم دارید از خدا چنانکه واجب شرف است که
شرم باید داشت - قالوا انما نحن من الله - گفتند صحابه بدرستی که ما شرم میداریم از خدا یا نبی الله یعنی که سجایای ما را و درواهی را

فی الجملہ۔ والحمد لله۔ و سپاس و ستایش ست مرخامی را بر توفیق و اذن و سے مارا بدان و چیست حق استحقاق کہ طلب میکنی
از ما و میکنی مارا بدان۔ قال یس ذلک۔ گفت آنحضرت نیست حق استحقاق این کہ شما گمان می برید و میکنید بلکہ مقام آن
اعلی و ارفع است و آن این است کہ تمامہ اعضا و حواس ظاہر و باطن را از نافرمودہ نگاہ دارید و بیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
این را بکلام مختصر جامع و فرمود۔ ولكن من استحي من المدح الحيا فليحفظ الراس وما دعي۔ ولیکن کسی کہ شرم دارد از خدا حق شرم
داشتن پس باید کہ نگاہ دارد سر را از خضوع و تواضع کردن مر غیر حق را و تکبر و سرکشی کردن بر و سے و بر خلق و سے تعالی و نگاہ دارد
چیزے را کہ حفظ کردہ و جمع کردہ است مر آن را سر از حد اس آلات مانند سمیع و بصیر و لسان و اندیشہ و فکر و غیر آن و یحفظ الراس
و ما دعی۔ و باید کہ نگاہ دارد و شکم را از اکل حرام و شبہہ و نگاہ دارد چیزے را کہ گرد آورده و جمع کردہ است شکم آن را
کہ دل ست بنگاہ داشت و سے از جہل بد انچه گنجایش ندارد و جہل بدان از معرفت حق و احکام دین و از دیار گرفتن با سوا
حق و بعض گفته اند انچه جمع کردہ و را بطن و متصل ست بدان فرج ست و دست و پا ہمہ را از نافرمودہ نگاہ دارد۔ و لیذکر الموت
و باید کہ یاد آورد مرگ را۔ و البلی۔ و یاد دارد و بوسیدہ شدن استخوان و خاک شدن آن را و بلی یکسر کہ نہ شدن و ہر کہ بداند
کہ دنیا فانیست و نہ کند و و سے و ترک و بدلذات و شہوات آن را چنانکہ فرمود۔ من اراد الآخرة ترك زينة الدنيا۔
و کسی کہ خواہد ثواب آخرت و لغیم آن را ترک و بد آرایش دنیا را من نعل ذلک فقدا استحي من المدح الحيا۔ پس کسی کہ
بمندان این تذکور را پس بتحقیق شرم داشت خدا را حق شرم داشتن و حاصل و سے مضمون قول حق سبحانہ است و اتقوا الله حق
تقائی۔ رواہ احمد و الترمذی و قال ہذا حدیث غریب شیخ امام عالم ربانی علی التقی رحمۃ اللہ علیہ در رسالہ تبیین الطرق
میفرماید کہ قرب سالک بحق تعالی بعد اوست از غیر و سے سبحانہ و صل و سے قطع و سے از غیر حق سبحانہ و غیر مختصر ست
و مخطور و مباح و مراد بظہور اینجا جمیع اقسام منہیات ست از حرام و مکروہ و شبہہ و مراد بباح اشتغال بخلوقات از آسمان
و زمین و کوہ و درخت و اسباب معیشت و جز آن پس بعد سالک از مخطورات بے و ہول باز مباحات قرب ناقص ست
و با و ہول از مباحات قرب تام و ہر مقدار کہ بعدیست سالک از غیر قریب است بخدا و ہر مقدار کہ منقطع ست از غیر و صل ست
بوسے فافہم بالمد التوفیق۔ وعن عبد المد بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحفة المؤمن الموت
تحفة مسلمان موت ست و در صراح گفته ہدیہ و در قاموس گفته تحفہ بسکون حاد فتح آن بر و لطیف و طرفہ دہم و در قاموس
گفتہ طرفہ یعنی مال نود غریب از غر و غیرہ و در صراح گفته طرفہ شگفت و مراد آن ست کہ موت لطیف ست از خدا بمومن و نیکی
و نعمت نود و شگفت و گوار ست از و سے تعالی بوسے کہ موصل بجنّت و قرب اوست و رہانندہ است ادا از مشقت دنیا
و شدت و محنت آن۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن بریق قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المؤمن
یموت بعرق الجبین۔ مسلمان می میرد بخوے پیشانی بعض گفته اند کہ این کتابیت ست از شدت سکر ات موت کہ موجب
تکفیر و تخیض ذنوب و دفع درجات ست و بعض میگوید کنایت از کد و مشقت اوست و طلب جلال و ریاضت و عبادت

تا وقت موت و بعض گفته اند که عرق جبین علامتیست که ظاهر میشود و از مومن نزد موت نقل کرده اند این را از محمد بن سیرین نقل
گفته اند که مراد آنست که مشتق و مشتق نیست بر مومن از موت مگر عرق جبین و المراد علم رواد الترمذی و النسائی و ابن بابیه
و عن عبد الله بن خالد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم موت الفجأة اخذة الالاسف - مرگ ناگهانی
گرفتن خشمست مجازة بضم فاء و قصر و بفتح فاء بقصر بمعنى بغتة یعنی ناگهانی و اخذة بفتح هاء و سکون خاء بمعنی یکباره
گرفتن و اسف بفتح هاء و سین مهابه بمعنی غضب و کسر سین بمعنی غضبان و مراد آنست که مرگ ناگهانی از آثار غضب
آتیست فعلائے شان بر بند زیر که نگذاشتند و اما استعدا و آخرت کند تبویه و عمل صالح و گفته اند که این مرکز است
و کسی را که بر طایفه محمود و سیرت صالح نیست چنانکه در روایت دیگر آمده و گفته اند که یکا یک مردن نیکنان را نیک است
و بدان را به - رواد ابو داود و الزا و البیهقی فی شعب الایمان و زرین فی کتابه - روایت ابی داود و حسن انقدر است که
نزد کور شد و زیاده کرده است بیهقی در شعب الایمان و زرین در کتاب خود این را که - اخذة الالاسف للکافر و حجة للمومن
گرفتن غضبست مرکز از او مهربانی حق تعالی مومن را ذکر فاسق نکرو ظاهر فرح و اول او مومن است اما مدیسی که گفته اند
تا اواخر جانب خلاف آنست و المراد علم بالصواب - و عن انس قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم علی شباب و هو
فی الموت - در آمد آنحضرت بر جوانی و حال آنکه آن جوان در حال مردن بود - فقال - پس گفت آن حضرت بآن جوان
کیف تجدک - چگونه بینی یا بنی و منیانی خود را - فقال ارجو الله - پس گفت آن جوان امید دارم خدا را - یا رسول الله فی اخات
و نوبی - بر رستی که من می ترسم گناهان خود را - فقال رسول الله - پس گفت آنحضرت - صلی الله علیه وسلم لا یجتبعان فی قلب
عبد فی مثل هذا الموضع جمع تشوین و خوف و رجاء و دل بهج بنده و برائش از انجام - الا اعطاه الله ما یرجو و آمنه ما یخاف - مگر آنکه
بعد از آن بنده را خدا اے تعالی چیزی که امید دارد و که فضل و کرم او است و ایمین گرداند از آنچه می ترسد از موافقه و عقاب
بر گناهان و در خصوصاً که از تعلیق رجاء و تعلیق خوف بذل و غلبه و قوت رجاء مفهوم میشود و یا آنکه آن را از جهت رعایت
ادب کرد فافهم - رواد الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب

الفصل الثالث - عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تموتوا الموت فان هول المطلع شدید
آرزو و کشید مرگ را زیرا که بدرستی که ترس مطیع سخت است و مطلع بضم میم و تشدید طاء و فتح لام جائے اطلاع
از مکان عالی و مطلع جبل میگوید موضع را که از آنجا بر جبل برآیند و مراد اینجا چیزیست که مطلع خواهد شد بنده
از احوال آخرت و در موافقت قیامت یا امورے که مطلع گردد و بران از احوال برزخ یعنی قائده و آرزوے موت نیست
مگر آرزوے شداید و آلام و از نشان عاقل آنست که تمنی نکند چیزی را که واقع شود به سبب آن در شدت و بلا که البته
واقع شدنیست و طبیعی گفته که مراد و هول مطلع چیزیست که مشرت میگرد و بنده بران از سرکات موت یعنی تمنی موت
که میکند بنده از جهت قلت صبر و اندوه و دل تنگی میکند و چون متمنا سے و واقع شود و اندوه و دل تنگی بیشتر خواهد شد

و مستحق مرید مخطوط و غضب خواہ گشت و از اینجا معلوم میشود کہ نبی از ثمنی موت بطریق بے ضری و تنگدلی است و آنکہ بہت شوق
لحقاے حق و محبت آن عالم باشد دیگر است۔ و ان من السعادة ان یطول عمر العبد و یرتد احدہ عز وجل الا نایبہ۔ و بدینہ ازینکہ بختی
کہ دراز شود عمر بندہ و در زری گرداند او را خداے تعالیٰ رجوع و توبہ بخباب خود این علت دیگر است از برائے نبی از ثمنی موت
یعنی موت خود آمدنی است چند وزے در دنیا بودن و کار کردن و توشہ راہ آخرت بدست آوردن غنیمت است کہ الدنیا
فرزعة الآخرة۔ رواہ احمد۔ و عن ابی امامة قال جلسنا الی رسول اللہؐ گفت ابو امامہ باہلی شستیم روے آرندہ
بسوے پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فذکرنا۔ پس تذکرہ کرد آن حضرت ما را و یاد دہانید احوال آخرت و احوال قیامت را و قیامت
و نرم و تنگ گردانید دلہاے ما را۔ فبکی۔ پس گریہ کرد سعد بن ابی وقاص۔ فاکثر البکاء۔ پس بسیار کرد گریہ را۔ فقال
یا لیتنی مت۔ پس گفت ای کاش شکہ بمیرم من و از محنت و شدت دنیا خلاص شوم۔ فقال النبیؐ پس گفت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم یا سعدا عندی ثمنی الموت۔ یا سعد آیا نزد من حضور من آرزو میکنی موت را۔ فرد و دلک ثلث مرات۔ پس باز گردانید
و تکرار کرد آن حضرت ابن سخن را سه بار یعنی ثمنی موت منی عندہ نامرضی حق است پس در حضور من آن را چون میکنی یا مراد آنست کہ
در حضرت من و حیات من آرزوے موت میکنی و حال آنکہ مشاہدہ جمال من و شرف صحبت من بہتر است از ہر نعمتی کہ تصور توان کرد
اگرچہ حال گرد و تر البعد از موت نعیم و درجات کہ آن ہمہ با نظر بروجہ کریم برابر نتواند شد۔ کہ این در دنیا بہشت نقد است در دینی را
پرسیدند کہ مومن را حیات بہتر است یا مات گفت در زمان نبوت حیات خوشتر و بعد از وے مات بہتر است۔ ثم قال یترک گفت
آنحضرت۔ یا سعد ان کنت خلقت الجنة۔ اگر منشی تو کہ پیدا کردہ شدہ برائے بہشت۔ فما طال عمرک و حسن من عملک فہو خیر لک
پس بخچہ دراز شود عمر تو و نیک باشد عمل تو پس آن بہتر است مراد کہ استعداد و استحقاق مراتب و درجات آن جهان حاصل میکنی
اگر گفتہ شود کہ کلمہ آن در دعوت کلام عرب از برای شک و تردید و سعد بن ابی وقاص از عشرہ مبشرہ است پس وجہ قول ان
کنت خلقت الجنة چہ باشد جالبش آنکہ شاید کہ صد در این قول پیش از بشارت باشد یا دخول کلمہ ترو و اشارت بعظم
شان این امر باشد کہ جزم بدان نتوان کرد۔ رواہ احمد۔ و عن حارثہ بن مضرب یضرم میم و فتح صا و مجہد و کسر راے
مشدودہ تابع مشہور است۔ قال۔ میگوید۔ و خلعت علی جناب۔ و آیدم بر جناب بفتح خاے مجہد و تشدید موحده اولے
کہ صحابی قدیم الاسلام و مہاجر و بدیری است نزول کرد بکوفہ و وفات یافت در وے سنہ سبع و ثلثین و نماز گزار و بروی
علی بن ابی طالب۔ و قد اکتوی سبعا۔ و حال آنکہ داغ سوخته بود و جناب را بر ہفت جلے از بدن خود۔ فقال پس گفت
جناب۔ لولا انی سمعت رسول اللہؐ اگر منی بود کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ می گفت۔ لا تمین
احدکم الموت۔ بایہ کہ آرزو نکنید یکے از شما مرگ را۔ لیتمنیہ نہر آئینہ آرزو نمیکردم آن را ماناکہ وے رضی اللہ عنہ مضطر گشت از
موت نہ از سبب ضرر و دنیاوی کہ رسیدہ بود بلکہ از جہت شدت این مرض کہ داغ بسبب آن کرد در شریعت و کراہت آن اخلاقی
چنانکہ تحقیق آن در باب لطلب بیاید یا از جہت تو انگری و مال داری کہ ترسید از سوء عاقبت آن و لہذا گفت۔ و لقد را تینی مع رسول اللہؐ

و تحقیق و ایم و انتم من خود را با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الملک در ہما کہ الملک نبودم یک در صم را۔ وان سے
جانب بقی آلہ الاربعین الت در صم۔ و بذریعہ در گوشہ خانہ من اکنون چہل ہزار در صم است۔ قال گفت حارث کہ راوی
این حدیث است۔ ثم انی کہنہ بعد از ان آورده شد نزد جناب کفن اورا کہ قماش نفیس بود۔ فلما راہ بکی وقال پس ہر گاہ کہ دید
کفن را بگریست و گفت اگر چہ جائز است در شریع۔ لیکن حمزہ بن عبد المطلب کہ سید الشہداء و عم
رسول خدا بود و صلعم و رضی اللہ عنہ یافتہ شد برائے او کفن۔ الا بروق لمجاہ۔ مگر چادر زبون کہ دروے خطماے سیاہ
و سپید بود و ان صم کفن تمام و درست نبود بلکہ۔ اذا جعلت علی راسہ فاصت عن قدیمہ و اذ جعلت علی قدیمہ فاصت عن راسہ
چون اگر دانیدہ شد ان برود کہ برائے کفن حمزہ پیدا شد بر سر وے کوتاہ می آمد از پایاے وے و چون گردانیدہ می شد
بر پایاے او کوتاہ می آمد از سر وے۔ حتی مدت علی راسہ و جعل علی قدیمہ الا وخر۔ تا آنکہ کشیدہ شد ان برودہ بر سر حمزہ
و گردانیدہ شد بر پایاے او وخر کہ سر حمزہ و سکون ذال معجزہ کسر خاے معجزہ گیاہ مشہورے است کہ بوسے سقف خانہ
پس از اندود قبر با بکار بر برد۔ رواہ احمد و الترمذی الا انہ لم یذکر ثم انی کہنہ۔ روایت کردند این حدیث را احمد و ترمذی لیکن
ترمذی ذکر نکرد این قول را کہ ثم انی کہنہ تا آخر حدیث۔ و البیہقی فی شعب الایمان

باب ما یقال عند من حضر الموت

باب در بیان چیزے کہ گفتہ میشود نزد کسے کہ حاضر شدہ اورا موت و نزدیک رسیدہ چنانکہ حکم عادت یقین گردد کہ
می ہمسر و گفتہ اند علامت احتضار آن است کہ بست شدن پایاے است کہ اگر ایستادہ کنند پایاے را تا بست و کج
گشتن بینی و زور رفتن صدغما یعنی میان دو چشم و گوش و دراز گشتن پوست خستین بسبب منقبض شدن خستین
و مراد بایقال عام تر است از تلقین لا الہ الا اللہ و استرجاع بانا بعد و انا الیہ راجعون و دعا کردن بخیر و خواندن کس
و انچه میگویند ملائکہ برائے مومن و کافر و وقت انزہاق روح و امثال آن چنانکہ در احادیث باید

الفصل الاول۔ عن ابی سعید و ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقنوا موتا کم لا الہ الا اللہ تلقین
کنیدہ مردہ ہاے خود را یعنی آنہا کہ نزدیک بدون رسیدہ اند کلمہ طیبہ را و تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت تم
و تلقین فہمائیدن و مراد بتلقین اینجا ذکر این کلمہ است در حضور کسے کہ حاضر شدہ است اورا موت بی آنکہ تکلیف کنند
اورا بخواندن آن رواہ مسلم۔ وعن ام سلمۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا حضر تم المرض۔ وقتیکہ حاضر شود
شما بیمار را۔ اولیت۔ یا میت را یعنی آنکہ نزدیک بموت رسیدہ و کلمہ او برائے شک راوی است اگر او بمریض محتضر دارند اگر
مطلق مراد دارند برائے تنویع بود۔ فقولوا خیر۔ پس بگوئید خیر را یعنی دعا کنید بخیر برای خود و برائے مریض و میت بشفا و مغفرت
قال الملک یؤمنون علی ما تقولون۔ زیرا کہ فرشتگان آمین میگویند براخیہ میگویند شما دعا میکنید۔ رواہ مسلم۔ و عنہا قالت
قال رسول اللہ۔ و ہم از ام سلمہ است کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم تصیبتہ نبیست هیچ مسلمانی کہ بہر

اور انصیب و مصیبت سختی و اندوہ رسدہ یکسے۔ فیقول یا امرہ السلام۔ پس بگوید چہ چیز را کہ امر کرده است خدای تعالی گفتن
آن نزد رسیدن مصیبت و بیان فضیلت آن کرده و آن کہ ام است۔ انا لندوانا الیہ راجعون۔ بدرستی کہ وجود اموال ما و اولاد ما
و تمامہ احوال ما برائے خدای است و ما بسوے خدا و سوال و حساب و ثواب و عقاب و سے بازگردند گانیم۔ اللهم اجرہ
این کلمہ را و نوع روایت کرده اند بسکون ہمزہ و ضم جیم و بفتح ہمزہ بعد کسر جیم و منے ہر و یکے است یعنی اجرہ امر فی فضیلت
در مصیبت من۔ و اخلافت لی خیر منہا۔ و خلیفہ و بدل گردان برائے من بہتر ازین مصیبت یعنی از انچہ رفتہ از من درین
مصیبت و اخلافت بفتح ہمزہ و سکون خا و کسر لام از اخلافت بمعنی گردانیدن چہ کہ بجای چہ کہ گرفتہ و فوت شدہ و مراد ثواب است
یا بدل از جنس انچہ فوت شدہ چنانکہ ظاہر سیاق حدیث است میفرماید نگویید این را ہیچ مسلمانے و مصیبت۔ الا خلفت اللہ خیر
منہا۔ مگر آنکہ خلیفہ و بدل سگداند خداے تعالی برائے و سے بہتر از انچہ فوت شدہ۔ فلما مات ابی سلمہ قلت اے ابی سلمہ بن
ابی سلمہ۔ ام سلمہ میگوید کہ من این حدیث از آنحضرت شنیدہ بودم و چون ابی سلمہ کہ زوج من بود پیش از حضرت مر و بقصد امثال
امر و احراز این فضیلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم کہ کہ ام یکے از مسلمانان بہتر است از ابی سلمہ کہ خدای تعالی بدل و
بس خواہد رسانید بعد از ان و فضیلت ابی سلمہ میگوید۔ اول بیت باجرالی رسول اللہ۔ اول صاحب خانہ و اول کسی کہ ہجرت
کرده بود بسوے پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و گفتہ اند کہ مراد ہجرت ابی سلمہ است از حبشہ بدنیہ زیرا کہ دے رضی اللہ عنہ ہجرت کرد
از مدینہ بحبشہ پس از ان از حبشہ بدنیہ و ام سلمہ باو سے بود درین ہر دو ہجرت و ابی سلمہ پس عمرہ آن حضرت بود بقرۃ بنت
عبدالمطلب و برادر رضاعی آنحضرت بود۔ ثم انی قلتہا۔ پس بدرستی کہ من باوجود این استبعاد و این خلجان گفتم این کلمہ اللهم
اجر فی الی آخرہ۔ فاخلافت اللہ رسول اللہ پس خلیفہ و بدل گردانید خداے تعالی برائے من از ابی سلمہ پیغمبر خدا را صلی اللہ
علیہ وسلم کہ در نکاح و سے درآمد و داخل از واج مطہرہ و سے گشتم۔ رواہ مسلم۔ وعنہما۔ قالت دخل رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم علی ابی سلمہ و قد شق بصرہ۔ درآمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بر ابی سلمہ و حال آنکہ تحقیق بازماندہ بود چشم ابی سلمہ
بہم نمی آید یعنی چنانکہ در حالت احتضار میباشد و شق بفتح شین رفع بصرہ و ضم شین غیر مختار است۔ فاعترضہ پس فرمود بانید
آنحضرت بصرہ را۔ ثم قال ان الروح اذا قبض اتعب البصر۔ پس گفت آنحضرت کہ جان چون قبض کردہ میشود پس رو میکند و را
و نگاہ میکند بجانب دے و باین جہت باز میماند و چون این سخن از حضرت شنیدند فہمیدند کہ دے فوت کرد و فیض ناس من الیہ
پس بانگ۔ و فریاد کردند و مردان از اہل خانہ ابی سلمہ۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ سلا تدعوا علی النفسکم الا بخیر۔ دعا نکنید بخواہتا
خود مگر بہ نیکی و نگوئید و اولاد و مانند آن۔ فان الملائکہ تؤمنون علی ما تقولون۔ زیرا کہ فرشتگان آمین میگویند بر چہیزے کہ میگویند شما
و دعا میکنید۔ ثم قال۔ پس گفت آنحضرت۔ اللهم اغفر لابی سلمہ۔ خداوند ایامر مرا بی سلمہ را۔ و ارفع درجۃ فی المہدین و تو
گردان پانہ او را و ان کسانے کہ راہ راست نمودہ شدہ اند۔ و اخلفہ فی عقبہ فی الغابرین۔ و خلیفہ شود در رعایت امور و حفظ
مصلح و ربانی ماندگان از اولاد و سی و اولاد و دوسے و برین تقدیر فی الغابرین بیان فی عقبہ است یا در باقی ماندگان از مردم

یعنی اولاد او کہ کائن و باقی اند و مردم باقی مانده و برین معنی فی الغابرین صفت عقبہا است و آخلفہ بوصول ہنرہ و ضم لام و عقبہ کبیر
ثابت و در صحاح کفۃ عقب بسکون و کسر و لد و لد و لد و لغفر لئلا ولد یارب العالمین۔ و بیامرز مارا و مرا و را اسے پروردگار جانان
و انسخ لہ فی قبرہ۔ و فراخی کن مراد را در قبر او۔ و نور لہ فیہ۔ و روشن گردان مراد را در قبرش۔ رواہ مسلم و عن عائشہ رضی اللہ عنہا
قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حین توسع فی قبرہ و جی بہر وجعہ۔ گفت عائشہ کہ آن حضرت وقتیکہ وفات یافت پوشیدہ شد
بجامہ جبرہ بکسر جاد فتح موحہ ہر دو یانی مخططہ متفق علیہ۔

الفصل الثانی عن ما فیہ من قول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان آخر کلامہ۔ کہے کہ باشد
آخر سخن وے۔ لا الہ الا اللہ دخل النجۃ۔ در نے آید بہر پشت درین حدیث زمرے بہ تلقین میت نیز ہست کہ انرا آن است
فانہم۔ رواہ ابو داؤد و عن معقل بن یسوع و سکون عین و کسر قاف۔ بن یسار۔ بخمانیہ و سین مہملہ صحابی ہست
از اہل بیعت شجرہ سکونت کرد بصرہ را و نہر معقل کہ در بصرہ است منسوب باوست روایت میکند از وے حسن بصرہ
و غیر وے باقی ماندا تا آخر دولت معاویہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرؤا سورۃ کیس علی موتاکم بخانہ سورہ یس
ہر مردہ ہاسے خود ظاہر آن است کہ مراد مختصر باشد و عمل نیز حصہ برین است و احتمال دارد کہ مراد بعد از موت و در خنائہ
یا بر سر قبر و نہر و تخصیص این سورہ موکل بعلم نبوت است و اشتغال بیاصول دین و طبیعی گفتہ مشترک است میان وے
و سورہ دیگر و ظاہر آن است و اللہ اعلم کہ آن سرگتوم و رفاخہ این سورہ است کہ متضمن تصدیق رسالت است با و کہ وجہ
و خاتمہ وے کہ مشتمل است بر رجوع بدرگاہ صمدیت عن کہ مناسب این وقت و حال است کہ فرمود و فریحان الذی ابیدہ ملکوت
کل شیء و الیہ ترجعون ابن عباس گفت رضی اللہ عنہ کہ من نمیدانستم کہ انیمہ فضل این سورہ کہ واروشدہ بحسبیت آخر دینا فتم کہ
بحسبیت این آیت است۔ رواہ احمد ابو داؤد و ابن ماجہ۔ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ قالت ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم قبل عثمان بن مظعون و ہو میت۔ گفت عائشہ کہ رسول خدا بوسہ داو عثمان بن مظعون را بطائے معجمہ و حال آنکہ وے
مردہ بود۔ و ہو بیکی۔ و آنحضرت گریہ میکرد۔ حتی سال و موع النبی۔ تا آنکہ روان شد اشکهای پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم علی وجہ عثمان
بر روی عثمان و عثمان بن مظعون اول کسی است کہ از مهاجران ہدنیہ فوت کردہ و اول کسی کہ در بقیع دفن کردہ شد و بقیع بعد
از وے مقبرہ شد و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سنگے بنفس شریف خود برداشتہ بر قبر وی نهاد تا طاعت باشد بران آوردہ
کہ مردان در وقت حکومت خود آن سنگ را برداشتہ بر قبر عثمان بن عفان نهاد و درین حدیث دلیل است بر طہارت میت غلاف
للبحض و وے این را از خصائص میاند و کلام درین در غسل میت بیاید۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ۔ و عنہا
قالت ان ابابکر قبل النبی۔ و ہم از عائشہ است کہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بوسہ داو پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم و ہو میت
و حال آنکہ آن حضرت رحلت کردہ بود۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ۔ و عن حصین بن یساع و مہملتین۔ بن و جوح یضم
و ادین و بعض بفتح ہر دو گفتہ و این اشہر و اصوب است و سکون حائے مہملہ اوے صحابی انصارے است و معدود اہل مدینہ

اور ابھین یک حدیث است۔ ان طلحہ بن البراء مرض۔ روایت میکند کہ طلحہ بن البراء صحابی انصاری ست معدود و در اہل حجاز بسیار شد۔ فاناہ النبی۔ پس آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعودہ۔ در حالے کہ عیادت میکند اورا۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت اتی لا اری طلحہ الا قد حدث بہ الموت۔ بدرستی کہ من گمان نمی برم طلحہ را مگر آنکہ تحقیق کہ پیدا شدہ است بوی مرگ و اری بضم ہمزہ بمعنی اظن می آید۔ فاذا فونی بہ پس بدانانید و خبر کنید مرا بموت وے تا حاضر شوم و نماز کنم بروے۔ و عجبا۔ و شتابی کنید در تجہیز و تکفین و دفن وے۔ فانا لا ینبغی بحقیقۃ مسلم ان تجلس بین ظہرائی الہ۔ پس بدرستی کہ شان انست کہ نمی باید و مزار او از مرده مسلمان را کہ بازداشتہ شود میان اہل خانہ وے از جہت ترس آنکہ مبادا گندیدہ شود و مکر وہ و پلید شمارند اورا مردم و مومن عزیز و کرم است نزد خدا و لهذا تعبیر بخیمہ کرد کہ بمعنی مردار است یعنی تواند کہ جیفہ گرد و گندہ شود و جیفہ بنہ نیست را گوئید بہین ملاحظہ و تلفظ ظہرائی مقمست و تحقیق این در شرح کردہ شدہ است و طلحہ بن البراء انصاری از کبار صحابہ است و چون مرد وے گفت آن حضرت اللهم انی طلحہ و انت تضحک۔ الیہ خداوند ملاقات کن طلحہ را در حالے کہ خندہ میکند تو لبخوے آن روایتی زیادہ کردہ و ہر ضحک المیک و او خندہ میکند لبسوے تو۔ رواہ ابو داؤد

الفصل الثالث عشر عبد اللہ بن جعفر۔ عبد اللہ بن جعفر بن ابی طالب قرشے ہاشمی صحابی ست جو او ظریف حلیم غفیف بود و اورا بجز الجود میگفتند و گفتہ اند کہ در اسلام از وے سخی تر نبودہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقنوا موتاکم۔ تلقین کنند و بفہمائید مردہ ہاے شمارا این کلمہ۔ لا الہ الا اللہ الحلیم الکریم۔ توصیف باین دو وصف بشارت بعفو و کرم آتی ست تا امیدوار جان و ہر۔ سبحان اللہ رب العرش العظیم۔ اشارت بعظمت و کبریاے حق ست تا بشوق حضور در گاہ بہشت عمت و عظمت بروہ۔ والحمد للہ رب العالمین۔ برفق ازین محنت آباد شاکر و راضی باشند تا بتصور و حضور معنی ربوبیت مستعد فیض و فضل حق گرد۔ قالوا۔ گفتہ صحابہ۔ یا رسول اللہ کیف للا حیار چگونہ است این افکار مرزندگان را اگر بیا موزانیم و تلقین کنیم۔ قال اجد و اجد۔ گفت بہتر و نیکوتر کہ ذکر حق سبحانہ زندہ و مردہ را شفا فی قلب و جلاے روح اوست و احضار این صفات و معانی مورث ذوق و حیات جاودانی ست ع مردہ و زندہ من و در قدست خواہد بود و رواہ ابن ماجہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المیت تخصرہ الملائکۃ۔ شخصے کہ می رود حاضر میشوند اورا در وقت مردن فرشتگان۔ فاذا کان الرجل صالحا قالوا۔ پس چون بباشد مرد میزندہ نیکو کار میگنید فرشتگان خطاب بروح میت کردہ۔ اخرجی ایتہا النفس الطیبۃ کانت فی الجسد الطیب۔ بیرون آے ای جان پاک کہ بودہ است در تن پاک۔ اخرجی حمیدۃ۔ بیرون آے ستودہ نزد خدا و خلق۔ و البشری بروج در بیان ادب غیر غضبان۔ و خوش شو بخیر راحت و رزق پاک در بہشت یاد بر بخ نیز و پروردگار خشم نکنندہ۔ فلما تزل یقال لہا ذلک حتی تخرج۔ پس ہمیشہ است آن نفس کہ گفتہ میشود مردار آن سخن مذکور از مدح و بشارت تا آنکہ بیرون می آید۔ ثم یخرج بہا الی پستور داشتہ می شود و اورا بسوے آسمان فیفتح لہا۔ پس کشادہ میشود برآے وے در آسمان۔ فیقال من ہذا۔ پس گفتہ میشود

یعنی میگویند در بانان آسمان کیست این - فیقولون - پس میگویند فرشتگان که برده اند او را - فلان - ابن طلانی است یعنی ذکر میکنند نام نشان او چنانکه می شناسد او را - فیقال مرحبا بالنفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب - فراخی جای بجان پاک که بود در تن پاک
 او را در حسیه و بشری بروج در میان و رب غیر غضبان - در آسے ستوده و خوش باش بر احوال و رزق و پروردگار خشنم نموده
 فلما تنزل یقال لها اولک - پس همیشه است آن نفس که گفته میشود مراد از آن کلام و برده می شود از آسمانی بآسمان دیگر حتی تنهی الی السماء
 التي فیها الله تا آنکه میرسد بآسمانی که در دے خداست یعنی قدرت و رحمت خاص دے - فاذا کان الرجل المسلم پس
 چون میباشند مرد بد - قال - میگوید یکے از فرشتگان حاضر اخروی ابیها النفس الخبیثة کانت فی الجسد الخبیث - بیرون آسے
 ای جان پلید که بود در تن پلید - اخروی ذمیمة - بیرون آسے نکو هید - و البشری بحجم و غساق - و خوش شود آب گرم و در داب
 که میچکد از تن و در خیال و روان میگرد و غساق تشدید و تخفیف هر دو آمده است و در صراح گفته غساق آب سر و گنده - و آخر
 من شکله از داج - و بعد از آب دیگر مشابیه عذاب مذکور چند جنس بجناب یا ندوات و دیگر از جنس غساق چیست جنس - فلما تنزل
 یقال لها اولک حتی تخرج ثم یخرج بها الی السماء فتفتح لها فیقال من هذا فیقال فلان فیقال لا مرحبا بالنفس الخبیثة کانت فی الجسد الخبیث
 ذمیمة بر کرد و مجید نکو هیده - فانها لا تفتح لک البواب السماء - زیرا که گشاده نمیشود بر آسے تو در آسے آسمان - فترسل من السماء
 پس فرستاده میشود و انداخته میشود از آسمان بر زمین - ثم تصیر الی القبر یستر به میگردد بسوسے قبر - رواه ابن ماجه - و عنده
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا خرجت روح المؤمن تلقاها مکان یصعدانها - چون بیرون می آید جان مسلمان پیش پند
 او را و فرشته که بالامی بر ندان را - قال - گفت - حماد - که راوی حدیث است از ابی هریره - فذكر من طیب ریحها و
 ذکر المسک - پس ذکر کرد ابو هریره یا آن حضرت از خوشبوے آن روح و ذکر کرد مشک را یعنی گفت که می آید از دے بوے
 مشک و این عبارت بر آسے آن است که راوی مخصوص لفظی که شنیده یا و ندارد - قال - گفت ابو هریره یا آن حضرت
 ویقول اهل السماء و میگویند آسمانیان - روح طیبة - جاسے پاک است - جارت من قبل الارض - که آمد است از جانب
 زمین بعد از آن بروج خطاب کرده میگویند - صلی الله علیه و علی جسد کنت تعمر نیه - و در دفرستد خداے لغاے بر تو و بر
 تنه که آبادان و در نزع میداشتی تو آن تن را - فینطلق به الی ربه - پس برده میشود او را بسوی پروردگار دے - ثم یقول
 انطلقوا به الی آخر الاجل - پست میگوید به برید او را بسوسے آخرت که مراد بآن قیامت است یعنی مدتی که روز قیامت برای او
 نهاده شده است و مراد بدان بر نزع است یعنی بهرید او را به مکانی که آماده کرده شده است بر آسے او تا روز حشر و از اینجا
 معلوم میشود که هر کس را در او اجل است اول و آخر اول اجل موت و آخر اجل قیامت و در میمده ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنه مختل
 هر دو است - قال - گفت آن حضرت - و ان الکافر اذا خرجت روحه - و بدستیکه چون کافر بیرون می آید روح او - قال
 حماد و ذکر من نتمها - و ذکر کرد ابو هریره یا آنحضرت از بوے ناخوش آن روح - و ذکر لغا - و ذکر کرد لغت را - ویقول اهل السماء
 روح خبیثة جارت من قبل الارض فیقال انطلقوا به الی آخر الاجل قال ابو هریره فرد رسول الله - گفت ابو هریره پس باز گفت

وہنا دیکھتے ہیں خدا صلی اللہ علیہ وسلم ربطہ کا ثبوت علیہ علی الفہم چادر سے را کہ بود پروے برہمنی خود تھے الصراح ربط الفہم چادر ایک تختہ کر زنانہ بر سر انگشت ہذا سمجھیں اشارت سے بقلے کہ اب ہریرہ کو چادر خود برہمنی نہاد برائے نمودن صورت نہاد ان آن حضرت ربطہ را بر الفہم رواہ مسلم وعنیہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا حضر المؤمن وقتے کہ حضور کردہ میشود مومن یعنی حاضر میشود اور اموت اتہ ملائکہ الرحمة بحرۃ بیضارہ سے آنید فرشتگان رحمت بافرشتم بارہ سپیدہ فیقولون اخرجی راضیۃ مرضیۃ عنک الی روح اللہ پس میگونیذ فرشتگان بروح میت بیرون آئے خود بشنود از خدا خوشنودی کردہ شدہ از تو بسوسے راحت کہ از جانب خداست۔ ویرجآن۔ و بسوسے رزق روحانی از رحمت و عنایت و تواند کہ خراج عاقبت کار باشد کہ نعمتہاے بہشت است۔ و رب غیر غضبان۔ و پروردگار خشم نگندہ۔ فخرج کا طیب ریح المسک۔ پس بیرون می آید روح میت همچو بہترین بوے مشک یعنی می برآید روح باین بوے خوش حتی انہ لیناد الیہ بعضہم بعضا۔ تا آنکہ آئینہ میدہند آن روح را بعضے از فرشتگان بعض را یعنی دست ہر دستے ہر ہند۔ حتی یا تو ابواب السموات تا آنکہ می آرند اور از در و در ہاے آسمان۔ فیقولون پس میگونیذ فرشتگان۔ یا طیب ثمرہ الیج الی جا رکیم من الارض۔ چہ عجیب خوش است این بوے کہ آدہ است شمار از زمین۔ فیاتون بہ ارواح المؤمنین پس می آرند اور از در و در ہاے مومنان۔ فلہم شد فرجاہ۔ پس ہر آئینہ ارواح مومنان سخت تر اندازدے شد دمانی و خوشحالی بآدن این روح۔ من احدکم بغائبہ یقدم علیہ۔ از یکے از شما کہ خوشحال میشود بغائب خود کہ باز سے آید از سفر ہر دے۔ فیسألونہ ماذا فعل فلان ماذا فعل فلان پس می پرسند اور اچہ کرد فلان چہ کرد فلان یعنی چہ حال دارو و چگونہ است فلان و فلان نامہاے آشنا یان کہ در دنیا گذشتہ رفتہ اند آنہا را نام می برند و احوال ایشان می پرسند۔ فیقولون دعوہ فائہ کان فی غم الدنیا۔ پس میگونیذ بگذاردید اور امیر سید و در تعب جواب نیند ازید زیرا کہ دے بود و غم دنیا و از آنجا غمزدہ می آید تا راحت یابد و بحال خود بیاید انگاہ پر سیدہ فیقول قدامت اما شکم پس میگونیذ بعد از آنکہ بحال خود می آید تحقیق مردہ است آن نامہ کہ شما از احوال دے می پرسید آیا نیامدہ است پیش شما۔ فیقولون پس چون خبر میدہد کہ دے مردہ است و در میان خود اورا نمی بیند میگونیذ ارواح مومنان بیکدیگر۔ قد ذہب بہ الی امہ الماوتیہ۔ تحقیق بردہ شد اور بسوسے ما در دے کہ آتش دوزخ است و آتش دوزخ را در قرآن نسبت بدوزخی ام خواندہ است کہ فرمود امہ ہادیہ باعتبار احوال و احتمال قرب و اتصال۔ وان الکافرا اذا حضر۔ و بدستی کا فروختے کہ احتضار کردہ میشود و حاضر میشود اور اموت۔ اتہ ملائکہ العذاب یسج۔ می آنید اور از فرشتگان عذاب پسلاس درشت چنانکہ برائے مومن حریر پدیدے آرند تسبیح کسبہ میم و سکون سین لباس فیقولون اخرجی ساخطہ مسخو طاعلیک الی عذاب اللہ پس میگونیذ فرشتگان بروح کا فریوان آئے ناخشنود و ناخشنود کردہ شدہ بر تو بسوسے عذاب خدا سے عزوجل فخرج کا متن ریج حقیقہ۔ پس بیرون می آید روح بہوے ناخوش همچو گندہ ترین بوے مردار بوی گرفتہ۔ حتی یا تون بہ الی ہا اب الارض۔ تا آنکہ می آرند اور از نزدیک در زمین یعنی در آسمان زمین

چنانکہ دالست کہ ویران حدیث سابق و احتمال دارد کہ از آسمان بر زمین با سفل سافلیں می آورده باشند کہ قال الطیبی فیقولون
ما اثنین ہذہ السرج پس میگویند چه عجب گندہ است این بوجہ حتی یا قوتن یہ ارواح الکفار تا آنکہ می آرند اورا نزد ارواح
کافران۔ رواہ احمد والنسائی۔ وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازۃ رجل من الانصاف
گفت بیرون آمدیم با آن حضرت در جنازہ مردی از انصار۔ فاتھمینا اسما القبر ولما یلحد پس آخر رسد بعدیم تا قبر
و ہنوز در لحد کردہ نشدہ یعنی دفن کردہ نشدہ۔ فجلس رسول اللہ پس نشست پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جلسنا حولہ و شمسیم
ما گردان حضرت۔ کان علی رؤسنا الطیر باین ہیئت و ادب و وقار سر فرود افکندہ و ساکن کہ گویا کہ بر سر آسے نازندہ ہائستہ اند
کہ اگر سر بجنبانیم و بچپ و راست بنگریم آن پرندہ ہامی پرندہ این ہیئت در شستن صحابہ در حضرت رسول صلعم و را حدیث
بسیار آردہ و مذکورست۔ و فی یدہ عود نیکت بہ فی الارض۔ و در دست آن حضرت چوبے بود کہ میکا وید و خط میکشید
بأن چوب در زمین چنانکہ عادت متفکر و غلگین میباشد۔ فرقع را۔ پس برداشت سر مبارک خود را۔ فقال استغنیوا
بالمد من عذاب القبر پس گفت آنحضرت پناہ جوید بخدا از عذاب قبر۔ مرتین۔ و دوبار گفت این سخن را۔ او ثلثا یا تسہارا
ثم قال۔ پس تر گفت آنحضرت صلعم۔ ان العبد المؤمن اذا کان فی القطار من الدنيا و اقبال من الآخرة۔ بدرستی کہ ہندہ مسلمان
وقتیکہ میباشد و بریدگی از دنیا و میباشد در روے آوردن با آخرت۔ نزل الیہ ملائکہ من السماء بعض الوجہ۔ فرودی آمدند
بسوے و سے فرشتگان از آسمان کہ روے ہائے ایشان سپیدست۔ کان وجہہم اشمس۔ گویا کہ رویہای ایشان
اقتباسست۔ معتم کفن من الکفان الجنت۔ بالایشان کفنےست از کفنہاے بہشت۔ و حنوط من حنوط الجنة۔ و حنوطست از حنوط
بہشت و حنوط بفتح حا طیب بہشت کہ کفن و تن او را بدان خلط کنند۔ حتی یجلسوا منہ للبصر تا آنکہ می نشینند این فرشتگان از
دور ناہ رازی البصر۔ ثم یجی ملک الموت علیہ پستری آید فرشتہ موت کہ عزرائیل است بران میت۔ حتی یجلس عند راسہ
تا آنکہ می نشیند نزد سر میت۔ فیقول ایہا النفس الطیبہ اخرجی الی مغفرۃ من اللہ و ضوان پس میگوید ملک الموت ای جان پاک
بیرون آسے بسوے آموزش از خدا و رضاے عظیم از دے۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فتخرج تیسل کما تیسل القطرة من السفار
پس بیرون می آید روح در حالے کہ روان میشود چنانکہ روان میگردد آب از مشک سقا بکسر سین مشک۔ فیاخذہا پس میگردد
ملک الموت آن را۔ فاذا اخذہا لم یدعها فی یدہ طرفہ عین۔ پس چون بگیرد ملک الموت آن را نمیکند از آن فرشتگان آن روح را
در دست ملک الموت یک پلک زدن یعنی چون ملک الموت روح بندہ را قبض کرد با عوان خود کہ در دست ایشان کفن بود
بسیار و حتی یا خذوها فیجملوها فے ذلک الکفن و فی ذلک الحنوط پس میگردد فرشتگان روح را در آن کفن و در آن حنوط میچ
منہا کا طیب نفحہ مسک و جدت علی وجہ الارض۔ و بیرون می آید از آن روح را بخیر و خوشبو ترین و میدن بوسے مشک کہ
یافتہ شدہ است بر روے زمین۔ قال گفت آن حضرت۔ فیصعدون بہا۔ پس بالامی برآمد فرشتگان آن را۔ فلا بیرون
یعنی بہا علی ملا من الملائکہ پس نمیکند زدن فرشتگان یعنی بآن روح پیرسیج جماعتی از فرشتگان۔ الا قالوا ما ند الروح

الطیب۔ مگر آنکہ میگویند کہ حیست این روح پاک و کیست صاحباً فیقولون فلان بن فلان۔ پس میگویند فلان بن فلان است
 با حسن اسماء الحق کا تو اسمو نہ بہائی الدنیا۔ میخوانند اوراہہ نیگو ترین نامہاے دے کہ میخوانند اورا بدان نامہا درونیا چنانکہ
 بقہما کہ دلالت بر مدح وار و حتی میخواند بہا الی السمار الدنیا۔ تا آنکہ میرسند باوے تا آسمان کہ فروترین آسمانہا است۔
 فیستفتحون لہ۔ پس طلب در کشادہ میکنند فرشتگان براسے دے فیفتح لہم۔ پس کشادہ میشود و براسے ایشان فیشتیع
 من کل سماء مقربوا۔ پس مشایعت میکنند اورا و در پے او میر و نماز ہر آسمان مقربان در گاہ حتی کہ دران آسمان اند۔ الی السمار
 الہی تلبیہا۔ تا آسمانے کہ متصل است آن آسمان را حتی منتهی بہ الی السمار السابغۃ۔ تا آنکہ باخر رسیدہ میشود بآن روح
 تا آسمان ہفتم۔ فیقول الحمد۔ پس میگوید خداے۔ عز وجل اکتبوا کتاب عبدی فی علیین۔ بنویسید نامہ بندے مرا و علیین کہ
 نام موضعے است و آسمان ہفتم۔ و اعیدوہ الی الارض۔ و باز گردانید اورا بسوے زمین یعنی بسوے بدن دے کہ
 مدفون است در زمین۔ فانی منها خلقتہم۔ زیرا کہ من از زمین پیدا کردہ ام آسمان را۔ و فیہا اعیدہم۔ و در زمین باز میگردانم
 ایشان را۔ و منها اخرجہم تارۃ اخری۔ و از زمین بیرون می آرم ایشان را بار دیگر چنانکہ نخستین بار بر آوردہ بودم از ان
 قال۔ گفت آن حضرت۔ فتعاور و صفی جسدہ۔ پس باز گردانیدہ می شود و روح دے در تن دے۔ فیاتیمہ لکان۔
 پس می آید میت را و دفرشتہ۔ فیجلسانہ فیقولان لہ۔ پس سے نشانند اورا پس میگویند۔ مرا و را من ربک۔
 کیست پروردگار تو۔ فیقول ربی الحمد۔ پس میگوید دے پروردگار من خدا است۔ فیقولان لہ ما و نیک۔
 پس میگویند مرا و را چیست دین تو۔ فیقول و بنی الاسلام۔ پس میگوید دین من اسلام است۔ فیقولان
 لہ ماذا الوجل الذی بعث فیک۔ پس میگویند چیست حال این مرد کہ برانگیزہ شدہ است و رشتا و فرستادہ شدہ است
 بسوے شما کنایت از ذات شریف آن حضرت است صلی اللہ علیہ وسلم۔ فیقول ہو رسول اللہ۔ پس میگوید
 میت دے پیغمبر خدا است و فرستادہ اوست بحق۔ فیقولان لہ و ما علمک۔ پس میگویند آن دفرشتہ مرا و را
 چیست دلیل دانستن تو رسالت دے را و از کجا میگوئی و بچہ محبت میگوئی۔ فیقول قرأت کتاب الحمد۔ پس میگوید بخوانم
 کتاب خدا را کہ قرآن است و معجز است۔ فامنت بہ و صدقت۔ پس ایمان آوردم بوسے راست گودانستم اورا بنجا و در آن
 یکے اثبات نبوت بمعجزہ و اثبات قرآنیت قرآن بقول دی صلی اللہ علیہ وسلم دیگر اثبات قرآن باعجاز و اثبات نبوت بقول
 و تقریر حدیث ناظر و در وجہ ثانی است۔ فینادی منا و من السمار۔ پس آواز میدہد آواز دہندہ از آسمان۔ ان صدق عبد
 کہ راست گفت بندہ من۔ فافزوشوہ من الجنتہ۔ پس فرشتہ گردانید بندہ مرا و بندہ ازید براسے دے فرشتہ از بہشت و از شوا
 بفتح ہمزہ و قطع اوست و فرشتہ انگذنی۔ و البسوہ من الجنتہ۔ و بپوشانید اورا لباسے از بہشت این بزر بفتح ہمزہ و قطع اوست
 و انجوالہ بابا الی الجنتہ۔ و یکشاید براسے دے درے بسوے بہشت۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فیاتیمہ من رہا و طمہا۔
 پس می آید اورا از راحت بہشت و خوشبوی دے۔ فیفسح لہ فی قبرہ مدبصرہ۔ پس کشادہ کردہ میشود و براسے دے در گوروی

اور اسی بنیائی سے یعنی تا آنجا کہ نظر کار میکند۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ ویا تیرہ رجل حسن الوجه۔ وہی آیا دو بار مریے نیکی روی
حسن الثیاب۔ نیکیو جامہ ہا۔ طیب الريح۔ خوشبو ہے۔ فیقول البشیر الذی یبشیرک۔ پس میگویاں مرزوفزودہ باد ترابا پنج شادمانا
گردانہ تراد و بشارت یعنی مرزودہ دادن و بمعنی شاد شدن نیز آمد۔ ہذا لولک الذی کنیت توعدہ۔ این روزتست کہ وعدہ کردہ
می شدی تو۔ فیقول لہ۔ پس میگوید میت مراد از من انت کہستی تو۔ فوجہاک الوجہ بہ پس زدے تو رو سے کامل حسن
و جمال و کمال است۔ یحییٰ بالخیر می آورد و تو نیکی را و بشارت میدہد بدان و سے مراد این چنین رو سے را کہ
بیار و نیکی را و بشارت دہد بدان۔ فیقول۔ پس میگویاں مرزودہ از اعمالک الصالح۔ من عمل نیک تو ام کہ مثل کردہ ام ہا من
صورت۔ فیقول رب اقم الساعة رب اقم الساعة۔ پس میگوید میت پروردگار بر پا کن قیامت را۔ حتی ارجع الی اہلی دالی۔
تا آنکہ باز برگردم بسوے اہل خانہ خود و بسوے مال خود یعنی زندہ گردان مرا تا باز گردم بسوے دنیا و زیادہ کنم عملی صالح را
تا زیادہ کنند ثواب و در جہ را لیکن چون دانست کہ احیاء از موت نیست مگر بہشت روز قیامت طلب کرد قیامت ساعت را
کثایت از احیاء کا قیام و احتمال دارد کہ قول او حتی ارجع الی اہلی دالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد و اگر نزد سے دی
رجوع بسوے ایشان تا خبر دہ ایشان را بدان چنانکہ میگوید یعنی میکند مسافری کہ حاصل شدہ است و در انجیل و بلا و غیرہ
فانہم قال۔ گفت آن حضرت۔ وان العبد الکافر اذا کان فی النقطاع من الدنیا و اقبال من الآخرة۔ و بدستی کہ بندہ کافر و
کفری باشد و بریدگی از دنیا و در رو سے آوردن باخرت۔ نزلی الیہ من السماء ملائکہ سوو الوجہ۔ نزد می آئید بسوے او
فرشتگان سیاہ رو سے۔ معہم المسوح۔ با ایشان پلاسہاست۔ فیجلسون منہ بد البصر۔ پس می نشینند از میت تا آنجا کہ
نظر کار میکند غم نمی ملک الموت حتی یجلس عندا سہ فیقول۔ پستری آید فرشتہ مرگ تا آنکہ می نشیند نزد سر و سے
پس میگوید۔ ایہا النفس الخبیثۃ اخرجی الی سخط من العبد۔ اے جان پلید بیرون آے بسوے خشم و ناخوشنوی
از خدا۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فرق فی جسدہ۔ پس پریشان میشود و روح در تن کافر و پرگندہ میگردد و در اعناق آن ناخوش
سید اید بر آمدن را و بخوابد کہ بر آید از جسد ترس انجیمی بیندازد قہر و خلائات روح نمون کہ بخوابد زود بر آید بہ نشنا و سرور و خوش
بشمارد النوار و آثار لطیف و گرم فیتہر عہا۔ پس میکش ملک الموت آن روح را۔ کما نزع السفوف من الصوف المتبول
چنانکہ کشیدہ می شود و سیخ گرم از شیمم کہ نزد کشیدن چیزے از آن شیمم بوسے میچسب و همچنین روح کافر چون کشیدہ میشود
از آنکہ ای عروق بشرت و قوت چنانکہ بیرون می آید با وی چیزے از آن عروق چنانکہ در روایت آئندہ بیاید و درین غایت
ایلام و از عیاج سست و سفوف بفتح سین مہلہ و تشدید فابروزن تند را ہنی کہ کباب کردہ میشود و بوسے گوشت دہانی می مانند و با
بقیہ اگر گوشت سوخته و چون از از شیمم تر شدہ کشند لا بد چیزے از آن خواهد چسبید۔ فیاخذہا۔ پس میگید ملک الموت روح کافر
فاذاخذہا لم یدر عہدانی یدہ طرفہ عین حتی یجعلہا فی ملک المسوح و تخرج منها کائنات من ریح جیفہ و جدت علی وجہ الارض فیضخون بہا
فلا یرون بہا علی ملا من الملائکہ الا قالوا ما ہذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقی اسماہ الی کان سبی بہانی الدنیا حتی تنبتی

بہ الی السمار الدنیا فیستفتح لہ فلما یفتح لہ ترجمہ این عبارت انا بچہ گشت ظاہر شدہ است مجملہ انکہ حال کا فسر بر عکس حال مومن
 مگر آنجا فیعلو ہانی ذلک الکفن بود و اینجاستے یجلو ہانی ملک المسوح یعنی میگردانند آن را و ان پلاسہ آنجا کا طیب نفیہ مسک
 بود و اینجا کا متن ریح جفیفہ آنجا ما ہذا الروح الطیب بود و اینجا ما ہذا الروح الخبیثہ آنجا با حسن اسماء بود و اینجا با قبح اسماء۔ ثم قرء رسول اللہ
 پیتر خواہد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ این آیت را۔ لا تفتح لہم الابواب السماویۃ لایدخلون الخبیثہ کشادہ نہیں شود و مرکا فزان را و مرکا
 آسمان و در نمی آید بہشت را۔ حتی یلج الجمل فی سم الخیاط۔ تا آنکہ در آید بہشت آن ضخامت در سوراخ سوزن بآن تنگی نفی قول اللہ
 پس میگوید خداے۔ عز وجل اکتبوا کتابہ فی سبعین فی الارض السفلی۔ بنویسد نامہ او را در سبعین کہ نام جاےست و تحت زمین فتم
 کہ پایاں ترین زمین ہاست بر خلقات علیین کہ بر آسمان ہفتم است۔ فقطح روحہ طراحا۔ پس انداختہ میشود و روح وہی انداختہ شد
 ثم قرء پیتر خواہد آن حضرت این آیت را۔ ومن یشکر بالحد۔ و کیکہ شرک آر و بخدا۔ نکا نماخر من السمار۔ پس گویا بروک
 افتاد از آسمان یعنی از جاے بلند و رغایت بلندی کہ از اوج ایمان و توحید و رضیض کفر و شرک افتاد۔ فخطنہ الطیر پس
 می ربایند او را پرندگان و ہلک میگردانند تمثیل است اہو اسے مرویہ را کہ پریشان میگردانند افکار را و ہلک میگردانند و روا کہ
 خذلان۔ او تھوی بہ الریح۔ یا می اندازد او را باد۔ فی مکان صحیح۔ و جاے دورا ثارت است بائدا ختن شیطان او را و خذلان است
 و دورا ثارتین از مقام قرب و وصول و تمثیل اول محض فنا و ہلک است و در ثانی بعد و حرمان و مشرکان نیز دو قسم انداظ اللہ
 کہ اصلا خلاص و نجات و رحمت ایشان متوقع نیست و جامعہ دیگر آنا نند کہ ممکن است خلاص ایشان ہو بہر لیکن بعدیست کہ قابل
 البیضا وہی۔ فتعا و روحہ فی جسدہ و یا تہیہ مکان فیجلسا نہ فیقولان لہ من ربک فیقول ہاہاہ لا اور سے فیقولان لہ ما ونیک
 فیقول ہاہاہ لا اور می فیقولان لہ ما ہذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول ہاہاہ لا اور می فینادے منا و من السمار ان کذب
 نافر شوہ من النار و اتھا بہا الی النار فیا تہیہ من حرما و سموہا و یضیق علیہ قبرہ حتی تخلف فیہ اضلاعہ و یا تہیہ رجل قبیح الوجہ
 فبیح الثیاب منتن الریح فیقول البشر الذی لیسوک ہذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجہک الوجہ بچی بالشر فیقول انما
 عملک الخبیثہ فیقول رب لا تقم الساعۃ۔ ترجمہ این عبارت ہر دوہ مقابلہ از عبارات سابقہ کہ در بیان حال مومن مذکور شد
 ظاہر میگرد و ہاہ کلمہ تحسہ و تحیر است و در حال مومن ان صدق عبدی بود و اینجا ان کذب بی ذکر عبدی و آنجا من رجھا و طیبھا
 بود و اینجا من حرما و سموہا و سموہم بفتح سین با و گرم و اضلاع استخوانہاے پہلو تنگ گردانیدہ میشود و ہر کافر گور و سے تاکہ
 در ہم شکند اضلاع او را و توعد اینجا از عید باشد چنانکہ آنجا از وعد بود و تواند کہ اینجا نیز از وعد باشد بر سبیل استہزاء و تمک
 چنانکہ البشر و فی روایت بخوہ۔ و در روایتی دیگر مانند آنچه مذکور شدہ چنانکہ معنی یکے بہت و لفظ دیگر۔ و را و فیہ۔ و زیادہ
 کردہ است و روے در مومن این را کہ۔ اذا خسیج روحہ صلی علیہ کل ملک بین السماء و الارض و کل ملک فی السماء
 چون بیرون می آید روح مومن در دومی فرستہ بروے ہر فرشتہ کہ بیان آسمان و زمین است و ہر فرشتہ کہ در آسمان است
 و تحت ابواب السماء کشادہ میشود و در بعض نسخ لہ یعنی کشادہ میشود و ہر اسے و سے در ہاسے آسمان پس من اہل باب

الا وہم یعدون المدان لیخرج بروحه من قبلہم فیستخرج جماعہ از اہل بیچ ورسہ از درمے آسمان مگر آنکہ ایشان میخواہند خدا را
 و دو عالمی کنند کہ ہر دوا شستہ شود روح وے از جانب ایشان۔ و متفرع نفسہ یعنی الکافر مع العروق۔ و کشیدہ میشود جان و
 یعنی جان کافر بارگاہے وے چنانکہ در روایت سابق مذکور شد۔ فیلغہ۔ پس لغت میکند اورا۔ کل ملک بن السمار و الارض
 و کل ملک فی السمار و تعلق البواب السمار۔ و بستہ میشود درمے آسمان۔ پس من اہل باب الا وہم یعدون المدان لا یخرج روحہ
 من قبلہم رواہ احمد و عن عبد الرحمن بن کعب۔ روایت ست از عبد الرحمن بن کعب کہ از کبار تابعین ست
 و در زمان آن حضرت ولادت یافتہ۔ عن امیہ از پدرش کہ کعب بن مالک ست از مشاہیر صحابہ و شعرا سے اسلام و قصہ توبہ او
 در تحلف از غزوہ تبوک مشہور و در نص قرآن مذکور است۔ قال گفت عبد الرحمن۔ لما حضرت کعبا الوفا ت۔ ہنگامے
 حاضر شد کعب را وفات۔ اتمہ۔ آمد اورا۔ ام بشر بنت البرار بن معرور فقالت۔ پس گفت ام بشر دختر برادر بن معرور بفتح
 میم و سکون عین و بضم راے اولی کہ از انصار است اول کہے کہ بیعت کردہ در لیلۃ العقبہ و پیش از قدم آن حضرت شدہ
 فوت کردہ و در صحبت ام بشر خلافت ست۔ یا اباعبد الرحمن۔ کنیت کعب بن مالک ست۔ ال ثقیف فاما قاتلہ
 علیہ منی السلام۔ اگر ملاقات کنی فلان را در ان عالم نام کیے از دوستان خود را برد پس بخوان بروے از من سلام
 فقال۔ پس گفت کعب بن مالک۔ غفر اللہ لک یا ام بشر بیامزد و ترا خداے تعالیے اے ام بشر این عبارت را در غای
 میگویند کہ قاتل چیزے گفتہ کہ نمی باید گفت یعنی این چه سخن ست کہ تو میگوئی۔ نحن اشغل من ذلک۔ ما مشغول ترمیم زمین
 آن جا کہے را بشناسیم و سلام و پیام کہے برسانیم یعنی ما را کار با و شغل ما از عجز و در ماندگی و گرفتاری بحال خود پیش خواہد آمد
 کہ خبر از خود نخواہیم داشت چه جائے دیگران و این شامل حال آن کسانی کہ با ایشان سلام برسانند نیز ست یعنی اینجا
 کجا کسی را از خود خبر ست کہ سلام بویے برساند و بازوی جواب سلام وی بگوید۔ فقالت۔ پس گفت ام بشر۔ یا اباعبد الرحمن
 اما سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ آیا نشنیدہ تو آنحضرت را کہ میگفت۔ ان ارواح المؤمنین فی طیر تعلق بشجر الخبیثہ۔
 بدستیکہ روحہاے مسلمانان نہا و میشود و در درون پرندگان بنبرکہ می چرند و درختان بہشت را و تعلق با ثقات چریدن
 شتر سبزہ ہا را و تعلق بضم لام ست۔ قال بلی۔ گفت کعب بن مالک آری شنیدہ ام از پیغمبر خدا این را۔ قالت گفت
 ام بشر۔ نمودن ذلک۔ پس این آن فضل و کرامتے ست کہ امید داشتہ میشود و ترا و تو از کمل مؤمنانے کہ در غایت سرور و جود
 خواہی بود و مشغول و مخدول۔ رواہ ابن ماجہ و البیہقی فی کتاب البعث و النشور۔ و عنہ عن امیہ۔ وہم عبد الرحمن
 ابن کعب از پدرش۔ انہ کان یحدث ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انما سمع المؤمن طیر تعلق فی شجر الخبیثہ
 روح مؤمن مگر طیر یعنی در جوف طیر کہ می چرند و درختان بہشت و سمع نقجات انسان گا یہ اطلاق کردہ میشود و جسد
 و گا یہ بر روح و انجرام او روح ست۔ حتی بر جہہ اللہ فی جسدہ۔ تا آنکہ باز میگردد و اند خداے عزوجل اورا در تن دی
 بدستہ۔ روزے کہ برانگیزد او را از خاک۔ رواہ مالک و النسائی و البیہقی فی کتاب البعث و النشور۔ بلکہ روایات دین

مختلف آمده و در رواستے فی طیر آمده و در رواستے فی حواصل طیر و در رواستے فی جوف طیر و در رواستے فی کبیر و در رواستے فی صورة طیر و در رواستے طیر و این محمول بر یکے ازین تقدیر است خواهد بود و در اکثر روایات اخضر یا خضر سست و در رواستے طیر ایض آمده و بر هر تقدیر فهم این از قیاس عقل بعید است و قدرت حق شامل همه چیز را و تعلق روح بطیر بطریق تعلق روح است بدن بر تدبیر و تصرف در آن تا قلب حقیقت لازم آید و تنزل مرتبه ایشان که از حقیقت انسانی بصفات حیوانی گشتند و از عدم صلاحیت بدن حیوانی براس تعلق و تصرف روح انسانی در آن بلکه ابداع جوهر روح است در آن مثل وضع جوهر در صنادیق و نگا داشت آن در آن نوع مکرم و تنسیم است و ایشان را و نیز بدانکه بعض این را تخصیص بشهدا کنند بعض عام دارند تمام مؤمنان را و ظاهر احادیث همین است و درین احادیث دلیل است بر بقای ارواح و تغیم و تغیب آن و الله اعلم و عن محمد بن المنکدر قال دخلت علی جابر بن عبد الله و هو يموت - محمد بن المنکدر بضم میم و سکون نون و کسر وال که از تابعین است گفت در آمدم بر جابر که از شاهیر صحابه است درحالیکه دس می میرد و فقلت اقر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم السلام - پس گفت من بخوان بر آن حضرت یعنی از جانب من سلام - رواه ابن ماجه

باب غسل الميت و تکفینہ

باب در بیان غسل میت و در کفن و آوردن و سبب آنکه غسل میت فرض است باجماع و نیز اجماع است بر آنکه ایجاب غسل بجهت ادای حق میت است و ازین جهت فرض کفایه شد که در ادای حق و سبب فعل بعض کافی است و اختلاف کرده اند در سبب و جواب آن اکثر بر آنند که غسل میت نه از جهت نجاست است که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث است زیرا که موت سبب استرکاف مفاصل و زوال عقل است زیرا که انسان نجس نیگردد و از جهت کرامت و سبب و لیکن در جمیع اقتصار کرده شد بر اعفای اربعه از جهت حرج که سبب حدث متکرر است از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت حرج نبود عاود شستن که شستن تمام بدن سبب و بعض گفته اند سبب غسل نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان و موی است پس منجنس گردد بموت چنانکه سایر حیوانات و لهذا اگر کسی میت را بخود بردارد و پیش از غسل صحیح نیست نماز و سبب و اگر از جهت حدث بود و سبب بودی همچو برداشتن محدث غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزدال نجاست مرتبه موتیه بغسل به جهت تکمیل بخلاف کافر پاک نیگردد بغسل و صحیح نیگردد نماز جا مل و سبب بعد از غسل و در رواستے از ابی هریره آمده است که ان المؤمن لا نجس حیاد لا میتا اگر این زیادت و زین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجمه قبول بآنکه سبب وجوب غسل میت حدث است و اختلاف است در غسل میت که نیت شست یا نه ظاهر آنست که شرط است که اقال الشیخ ابن الهمام و مضمضه و استنشاق و غسل میت نیست نزد امام ابی حنیفه و همچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی و کفین کفن ساختن مرده را و کفن در اصل صوت رستن و کفن بفقین جامه مرده

الفصل الاول عن ام عطیة قالت دخل علينا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نغسل انبته و روايت است از ام عطیة انصاریه که از کها صحابیات است و بآن حضرت غزا میکرد و مجروحان را اندامی میکرد و بپار آن را تمریض میکرد

گفت در آمد بر ما آنحضرت و ما غسل میدادیم و خستد و او را که زینب باشد زوجه ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجه عثمان رضی الله عنهما و قول اول اصح و شهرت. فقال غسلها ثلثا او خمساً او اكثر من ذلك پس گفت آن حضرت غسل میدهد او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که وتر باشد چنانکه در روایات آمده است. ان را تین و یک. اگر مصلحت می بینید شما دیگر دانید و احتیاج باشد بدان و بر سر آن نکشت. بهار و سدر. بشوید بآب و برگهای درخت کنار که در آب بجوشانید که آن اوخل است در تطهیر و تکفیف. و اجعلن فی الآخرة کافورا. دیگر دانید در غرة اخری کافورا. او شکیامن کافورا یا چیز از کافور مشک را وی است در لفظ که کافور گفته یا شکیامن کافور گفته شیخ گفته که مرا و گردانیدن کافور است در آب جمهور باین نازل اند و کونیان میگویند که کافور در حوض کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن ببالند و گفته اند که اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگردد و در نزدی حدیثی نیز درین باب روایت کرده که آن حضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز است استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم و گفته که عمل برین است نزد بعضی از اهل علم این قول احمد و احق است و بعضی از اهل علم کرده و اشعه اند مشک را بر آب است. فاذا فرغتم فاغشی. پس چون فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام ناسید. فلما فرغنا آؤناه. پس هرگاه که فارغ شدید ما اعلام کردیم آنحضرت را. فالتقی الیها فؤاد پس انداخت آن حضرت بسوسه ماته بند خود را و حقوبفتح ماسه ممله و کسر نیز آمده و سکون قاف بمعنی از او یعنی بدار هر دو آمده و مراد اینجا از است. وقال اشعرنا اياه. گفت آنحضرت شعار گردانید بر آب و سه این از ارار است یعنی زیر کفن او بکشد تا برکت آن بوسه برسد و شعار جامه که در درون جامه با بپوشند از جهت اتصال وی بشعر یعنی سوسه و در اینجا استحباب تبرک است بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت و قبر چنانکه قبل از موت نیز بخچین بوده. و فی روایه و در روایتی این چنین آمده که. غسلها و تراثلها او خمساً او سبعا بشوید او را طاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکشند مکره است و اسراف. و بعد آن بپوشانند. و آغاز کنند غسل اعضا از پانهاجی راست و مواضع الوضوء منها. و ابتدا کنند بپاها و وضوء یعنی اعضای آن از راس. و قالت فضفرنا شعرها ثلثة قرون. گفت ام عطیه پس یا فیمام موی او را سه گیسو. فالتقینا خلفها. پس انداختیم آن گیسو را پس پشت وی شاید که این نیز با آنحضرت یا اذن راس بوده باشد صلی الله علیه و سلم یا معلوم بود فعل وی در شرع و الله اعلم متفق علیه. وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کفن فی ثلثة اقواب. گفت عائشه که آنحضرت کفن کرده شد و سه جامه که از او در او افتاد است. یمانیه تخفیف یا منسوب بمن. بیض. جامه بای سپید جمع ابیض. سحویه. لفتح سین منسوب بسحل که نام قریه است ازین بعض سحل قصار را گویند و سحل معنی شستن است یعنی غسل و مقصور بودند آن جامه با و بنهم سین نیز گفته اند جمع سحلی که جامه مفید پاک است از پنبه اما نسبت بجمع شاد است و بعضی گفته که بنهم نیز نام قریه است. من کرسف. از پنبه بودند آن جامه را کرسف بنهم کاف و سکون را و ضم سین قطن یعنی پنبه. پس فیها تمیض لاعلامه. ملبود در آن سه جامه پراهن نه و ستر ظاهرین

عبارت درین است کہ قمیص و عمامہ در کفن آن حضرت نبود و بعض تاویل می کنند بآنکہ مراد آنست کہ قمیص و عمامہ در آن سہ جامہ نبود بلکه خارج ازان سہ جامہ بودند پس مجموع اکفان آن حضرت پنج باشد و اول اصح است زیرا کہ تحقیق ثابت شدہ است کہ نبودن آن حضرت مگر سہ جامہ و باین اخذ کردہ شافعی و نزوی نیز سننت کفن سہ جامہ است لیکن ذکر کردہ است ازان در باب قمیص نہ عمامہ و استحسان کردہ اند آن را بعض متأخرین براسے اشعار و گفته اند کہ دم عمامہ بجانب رومی اندازند نہ پشت چنانکہ در حالت حیات و مراد ثلثه لفافه است و همچنین است نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب فقہ است متفق علیہ و عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن کفنه۔ چون تکفین کنند یکے از شما را در خود را پس باید کہ نیک کند کفن او را و در تحسین کفن آن است کہ تمام باشد و لطیف و سفید و بے اسرمان و بتذیر و نود و شستہ در آن برابر است اما آنچه مسرمان کنند بر او تکبر حرام و مکروه است اشد حرمت در آن است۔ رواہ مسلم۔ و عن عبد المہدی بن عباس قال ان رجلا کان مع النبی گفت ابن عباس کہ مرده بود با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فو قصته ناقتہ و هو محرم۔ پس انداخت او را ناقہ و شکست گردن او را و حال آنکہ وہی محرم بود۔ فمات۔ پس مرد آن مرد۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم بار و سدرہ بشوئید او را آب و برگ کنار۔ و کفنه فی ثوبیہ۔ و تکفین کنسید او را در دو جامہ و کہ در احرام پوشیدہ بود۔ و لا تمسوه بطیب و نسائید او را بپوشے خوش۔ و لا تحمروا راسہ۔ و بنوشید سر او را چنانکہ حکم محرم است۔ فانه بیعت یوم القیمۃ بلبای پس بدستیکہ دسے برانگیختہ می شود از قبر بیک گویان۔ متفق علیہ۔ و ازین حدیث معلوم می شود کہ محسوم را ہم بر حال احرام تکفین کنند و ابام احمد و شافعی ہم برین اندوزند امام ابو حنیفہ و مالک حکم محرم مثل حکم سائر مرده است و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ آن محرم را در دو جامہ تکفین کرد بجهت ضرورت بود کہ جز آن جامہ نداشت و اما دم مس طیب و تخمیر راس مخصوص است و بود و آن را امر کلی بطریق تشبیح نکرد و اللہ اعلم۔ و سنن ذکر حدیث جناب۔ و باشد کہ ذکر کنیم حدیث جناب نجاسے معجمہ و تشدید موصوفہ کہ در آن حدیث این است کہ قتل مصعب بن عمیر فی باب جامع المناقب۔ کہ در آخر کتاب و در مناقب صحابہ مذکور است۔ ان شاء اللہ تعالیٰ

الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم البسوا من ثیابکم البیاض بپوشید از جامہ ہاسے خود و سپید را۔ فانهما من خیر ثیابکم۔ زیرا کہ جامہ ہاسے سفید از جملہ بہترین جامہ ہاسے شما اند۔ و کفنا فیہما موتاکم۔ و تکفین کنسید در آن مرده ہاسے خود را۔ و من خیر الکما الکم الا ثوب۔ و از بہترین سرمہ ہاسے شما ثوب است بکسر ہمزہ و میم سنگ سرمہ۔ فانه یثبت الشعر۔ زیرا کہ دسے میر و یا ند مہے مرغان را۔ و بجاو البصر۔ و روشن میکند بینائی را۔ رواہ ابو داؤد و العزیمی و ردی ابن ماجہ الی موتاکم۔ و روایت کردہ است ابن ماجہ بالفظ موتاکم و ذکر کما و ثوب مذکورہ است۔ و عن علی رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقالوا۔ بفتح تا و لام۔ فی الکفن۔ گر آن بہا نکنید در کفن۔ فانه یسلب سلبا سرعاً۔ پس بدرستی کہ کفن ربودہ میشود یعنی کہ میرود و در گور ربودنی شتاب

یعنی زود کند و خراب میشود پس اگر حاجت نداشت و گزافی بهاست مقصود نمایی از بتذیرو اسرار و کفن است رواه ابو داود
 و از ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ آورده اند کہ وصیت کرد و تکفین و سے در دو جامه کہ پوشیده بود و گفت کہ بشوئید اینها را و تکفین کنید
 مراد از آن نیز آنکہ نہ محتاج تربیت بجامه نداشت و گفت اینها برائے ریم و زرداب و تراب اند۔ وعن ابی سعید
 الخدری انہ لما حضرہ الموت دعا بثیاب جدد و قلبسہا۔ و از ابی سعید خدری آمده است کہ ہنگامیکہ حاضر شد
 اور اموت طلبید جامہ ہائے نو را پس پوشیدہ آنہا را۔ ثم قال سمعت رسول اللہ ﷺ یقول یغفر لکم ما بینکم و ما بینکم
 صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت۔ ایست بعثت فی ثیاب الہی موت فیہا۔ مردہ بر انگیتہ میشود و در جامہ ہائے
 و سے کہ می میرد و سے رواہ ابو داود۔ و ظاہر این حدیث آنست کہ ابو سعید کہ جامہ ہائے نو پوشیدہ بجهت
 امتثال امر این حدیث پوشیدہ و مراد باین حدیث ظاہر اوست کہ بعثت در جامہ میباشد و این مشکل است زیرا کہ در حدیث
 صحیح وارد شدہ است کہ حشر کردہ میشوند مردم بر ہند تن و بر ہند پا و کلام درین باب بسیارست و جملہ ازان در شرح
 مذکورست و غایت آنچہ درین مقام توان گفت آنست کہ گفتہ اند کہ مراد بثیاب در حدیث اعمال است کہ می میرد نیست
 بران اعمال و عرب کنایت میکند از اعمال بہ ثیاب از حجت ملا بست مراد باعمال چنانکہ بہ ثیاب و در تاویل قول چنانکہ
 و ثیاب یک نظر گفتہ اند از اعمالک فاصل و ابو سعید رضی اللہ عنہ جامہ ہائے نو کہ پوشیدہ از برائے نظافت و طہارت پوشیدہ
 و درین میان ناگمان این حدیث اورا خطور کرد کہ ازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ بود و تاویل حدیث ہمانست
 کہ کردہ اند کہ ثیاب کنایہ از اعمال است نہ آنکہ بجهت استنشا و لبس ثیاب جدید آورد و مقصود ابی سعید اینہام حل بظاہر نیز
 می تواند بود بجهت کمال حس بر امتثال ظوہر اگرچہ حقیقتہ مراد دیگرست فانہم زادہ علیہم۔ وعن عبادة بن الصامت
 عن رسول اللہ ﷺ لم یخیر الکفن الخلة۔ بہترین کفن خلة است کہ عبارت از روافا زارست اند بر زمین و ظاہر مراد
 آنست کہ نمی باید بر ثوب واحد اقتصار کرد و دو جامہ بہتر اند و اگر ستم جامہ کنند آن سنتست و مرتبہ کمال تمامست
 و خیر الاخیة الکبش الاقرن۔ و بہترین قربانی کبش شاخدار کہ آن را چقار گویند زیرا کہ جثہ و سے عظیم میباشد
 و در اغلب فرہ میباشد و در روایات آمده است کہ قدائے ولد ابراہیم علیہما السلام بآن بود و ظاہر اسناد در محاش در
 کفن و اخیہ تقریب افتادہ باشد ازین جهت جواب ہر دو گفت و حاجت نیست کہ احداث مناسبتی درین دفعہ
 کنند چنانچہ تکلف کردہ اند و اما علم۔ رواہ ابو داود و الترمذی و ابن ماجہ عن ابی امامتہ۔ وعن ابن عباس قال امر
 رسول اللہ ﷺ گفت ابن عباس امر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بقتلی ابدال نیزع عنہم الحدید و الجلود و کبشکان غزودہ
 احد کہ کشیدہ شود از ایشان آہن و پوششہا کہ از جنس پوست باشند و ان یدفنوا بدنا ہم و ثیاب ہم۔ و امر کرد دفن
 کردہ شوند بچونہاے ایشان و جامہ ہائے ایشان۔ رواہ ابو داود و ابن ماجہ۔

الفصل الثالث عن سعد بن ابراہیم عن ابيہ ان عبد الرحمن بن عوف اتى بطعام و كان صائما۔

روایت ست از سعد بن ابراہیم از پدرش ابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف کہ عبد الرحمن بن عوف آورده شد نزد وی طعامی
 بود و در آن روزہ دارند فقال - پس گفت عبد الرحمن - قتل مصعب ابن عمیر و یوخرشمنہ - کشته شد مصعب بن عمیر و یوخرشمنہ
 و حال آنکہ وی بہتر بود از من - کفن فی برة - تکفین کردہ شد و یکین چادرے کہ تا ہے کہ - ان عطی را بہت بدست رجلاہ
 اگر پوشیدہ میشد بروے پیدا میشد ہر دو پاسے دے - و ان عطی رجلاہ ہذا را سہ - و اگر پوشیدہ میشد ہر دو پاسے ویے
 پیدا میشد سر ویے - و راہ قال - و گمان می برم اورا یعنی عبد الرحمن بن عوف را کہ گفت این را نیز - قتل حمزہ و یوخرشمنہ
 و کشته شد حمزہ بن عبد المطلب و حال آنکہ وی بہتر بود از من و کفن و سے نیز باین حالت بود تا آنکہ بہتہ شد بر پای ہا
 او کاہ و پوشیدہ شد ہاں چنانکہ در فصل ثالث از باب تمنی الموت از حدیث جابر بن مصعب گذشت - ثم یسلطنا من الدنیا
 بہتر فراخ کردہ شد ما را از دنیا آن قدر کہ فراخ کردہ شد چنانکہ از حال عبد الرحمن بن عوف مشہور ست - او قال اعطینا
 من الدنیا ما اعطینا - یا گفت دادہ شد ما را از دنیا آنچه دادہ شد شک را دی ست در عبارت - و لقد خشینا ان تكون
 حیاتیما عجالت لنا - و تحقیق تر سیدیم ما کہ باشد تو اب نیکو ہاے ما کہ شتیاب دادہ شدہ است درین جهان و در ان جهان
 ما را چیرے نباشد - ثم جعل یبکی - پس در ایستاد عبد الرحمن بن عوف کہ میگید - حتی ترک الطعام - تا بماند طعام را و بخورد یا آنکہ
 روزہ دار بود - و رواہ البخاری - و درین حدیث دلیل ست بر آنکہ نزد ضرورت ہر چہ از کفن میسر گرد و سنت یہاں بہت مصعب
 ابن عمیر رضی اللہ عنہ از جلاہ صحابہ فضیلا سے ایشان بود و از اہل بدر بود و از شہدائے احد است و در جاہلیت از منعم
 ترین مردم بود و در طعام و لباس و چون مسلمان شد بغایت زہر و زہید و فقیر اختیار کرد و روایت ست کہ یکبارے نزد
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد پوست گو سپند و مرکب سے پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با صحابہ نظر کنید باین
 مرد کہ روشن گردانیدہ است خداے تعالی دل اورا با ایمان و دیدم اورا ہلکہ کہ مادر و پدر ویے اورا از خوشترین طعام
 میخورانیدند و بروے حلہ میدادیم کہ بدو نیست و در ہم می ازیرید محبت خدا و رسول خدا و ابابین حال گردانیدہ و حمزہ
 بن عبد المطلب عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رضی اللہ عنہ کہ اورا سید الشہدائے اہل بدر و شہدائے
 احد ست پس عبد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ ہر دورا بہتر از خود خواند و گفت کہ آہا باین حال از دنیا رفتند و ما این
 چنین منعم میکنیم و این یا اثر حم ست بر حال ایشان یا حضرت ست بر حال خود و فاقم و در اینجا بحث میکنم کہ عبد الرحمن
 بن عوف از عشرہ مبشرہ است کہ افضل صحابہ اند پس چون مصعب بن عمیر را بہتر از خود خواند جو آب میسگویند کہ این
 تواضع است از عبد الرحمن بن عوف نسبت با ایشان یا خیر بہت عام تر از فضیلت ست چنانکہ بعض گفته اند شیخ ابن حجر
 در شرح خود گفته کہ احتمال دارد کہ این ترادوا کہ عشرہ مبشرہ افضل اند نسبت بکسے باشد کہ شہید نشدہ و در زمان آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم و بعد از علم و عن جابر قال اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عبد اللہ بن ابی بکر و او غسل حضرت
 روایت ست از جابر گفت آمد آن حضرت عبد اللہ بن ابی را کہ ظاہر النفاق و رئیس منافقین بود بعد از آنکہ آورده شد

این منافق در گرسے کہ براسے و سے کتدہ بودند عبارت از قبرست و قبر نگفت از برای اہانت و سے - فامر بہ - پس اگر کرد
 آن حضرت بہر آوردن او از حفرة - فاجحج - پس بیرون آوردہ شد - فوضعه علی رکبتہ - پس نہاد آن حضرت او را
 بر دوزانوے خود - ففتفتہ فیہ من رقبہ - پس و مید آن حضرت در کفن و سے و انداخت در و سے از آب بن خود و کتدہ
 و پوشیدہ او را بر پیراہن خود - قال دکان کسا عباسا قمیصا - و بود کہ عبد اللہ بن ابی پوستانیدہ بود عباس را کہ عمر
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود بر پیراہنی را از خود دور و رفتے کہ عباس را روز بدر بند کردہ آوردند بر ہنہ بود و پیراہن ہیکس کتدہ
 راست نمی آمد بہمت طول قامتی کہ داشت و عبد اللہ ابن ابی نیز طولی القامت بود پس عباس را بر پیراہن خود پوشانید
 پس آنحضرت پیراہن خود را بوسے پوشانید از براسے مکافات تا منافق را نزد و سے نعتیہ نامد مکافات ناکردہ متفق علیہ
 و درین حدیث نیز اشکال می آرند کہ چون آنحضرت بر سر گور آن منافق آمد و مید در کفن او و حال آنکہ در قرآن مجید است
 (ولا تقیل علی احدینہم مات ابا و لا تقم علی قبرہ) دعا کن بر ہیچ یکے از ایشان کہ مرده است و ما یست بر قبر و سے جواب
 میگویند کہ شاید کہ این واقعہ پیش از نزول این آیت بودہ و بعض میگویند کہ پیش از اعلام حق بقاسے بود بکفر وی و فیانیہ
 و بعض گفتہ اند کہ این را از براسے تا بیعت قلب پس و سے و اکرام و سے کرد کہ از مومنان مخلص بود پس گویا کہ آنحضرت
 فرمود کہ تا کویم آنچه در و سوع نابود و لیکن حکم خدا نافذ و ماضی است و بعض گفتہ اند کہ پس و سے التماس کرد از آن حضرت
 پس آنحضرت ہا التماس و سے بر سر قبر پدر وی آمد پس عمر رضی اللہ عنہ دست آن حضرت را کشید و گفت آیا حسد را نمی
 نکرده است ترا از آن پس آن حضرت گفت مرا بخیر ساختہ اند و از آن کہ استغفر لہم و لا تستغفر لہم پس نازل شد قول حق تعالی
 و لا تقیل علی احدینہم مات ابا و لا تقم علی قبرہ و گویا کہ عمر ہمیدہ بود و نمی از جای دیگر گذافی بعض الشرح و در کتب سیر آمدہ است
 کہ چون آن حضرت این را کرد ایمان آوردند از اقوام ابی سزار کس و اللہ اعلم

باب المشی بالجنائزۃ والصلوۃ علیہا

بدانکہ پیادہ رفتن و سوارہ رفتن ہمراہ جنازہ ہر دو جائز است و مشی افضل است و سوارہ را باید کہ در پس جنازہ رود و پیادہ را
 پیش و پس رفتن ہر دو رواست و پس رفتن افضل است و نماز جنازہ فرض کفایت است زیرا کہ غرض از نماز کہ او اسے حق
 میت است حاصل میگردد بفعل بعض و شرط صحت نماز اسلام میت و طہارت او است و نہادن جنازہ پیش مصلی پس باین
 قید جائز نیست بر غائب و نہ بر حاضر محمول برداہ و نہ موضوع بر خلف مصلی و چون دفن کردہ شد بے غسل و مکن نیست
 بیرون آوردن و سے بے قبر کنن ساقط میگردد بشرط طہارت و نماز گذاردہ نشود بر قبر بے غسل و اگر ہر آوردن
 بآن مکن است بر آوردن غسل نمند نماز کنند و اگر نداشتہ بے غسل نماز کردند و سے قبر کنن بر آوردہ غسل دادند و اگر نداشتہ
 نماز را و نماز بر غائب جائز است نزد شافعی و کلام در این بیایدہ در نماز گذاردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخجاستی
 الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عجا بالجنائزۃ - شتان لی کنید

الجنازة یعنی یہ برداشتن اور بسوسے قبر و این ستردم پویر رفتن نیست و بعضی گفته اند مرد شتابی تجہیز و تکفین است و سیاق حدیث نافذ و اول است چنانکہ فرمودہ فان تک صالحہ فخر تقد موہنا الیہ پس اگر باشد جنازہ یعنی میت نیکو کار پس شتابی کردن و زود بقبر رسانیدن آن را نیکی است کہ پیش میفرستید جنازہ را بسوسے آن نیکی۔ و ان تک سوسے ذلک فخر تضرعون عن قاکم و اگر هست جنازہ غیر صالح پس زود بردن سبب دفع شرے است کہ مے نہید آن را از گردن خود متفق علیہ۔ و عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال علی اعناقکم وقتیکہ نہادہ میشود جنازہ یعنی میت بر پشت پس چید از اندام مردان برگردنہاے خود۔ فان کانت صالحہ قالت قد مونی لیس اگر باشد میت نیکو کار میگویی پیش رفتید مرا بتواب عمل صالح کہ من کردہ ام و اسناد قول بجنازہ کہ جہت میت است مجازست و قائل روح است و تواند کہ روح را در آن حال بچہ میفرستادہ باشند و اللہ اعلم۔ و ان کانت غیر صالحہ قالت لا لہا یا و لہا این تہم ہون ہما۔ و اگر باشد بدکار میگویی جنازہ مرا کسان خود را یعنی آنہا کہ بر میدارند اورا اسے و اسے کجای برید اورا ظاہر آن بود کہ گوید یا و لہی کجا مے برید مرا لیکن چون نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشید گوید یا کہ غیر اوست و تواند کہ این از لغت راوی باشد بجهت کہ اہل ثنبت دلیل بخود دلیل بمعنی دای و سخنی و نام فادوی در جنم آید۔ یسبح صوتہا کل شیء الا الانسان۔ میشود آواز اورا ہر چیز ستر از حیوانات بلکہ نباتات و جمادات نیز بگراہمی کہ بقضیہ تطہیف ستر و کتمان آن از وسے مطلوب است تا ایمان نفیب باشد و غیر میفرماید کہ۔ و لوسمع الا انسان لصوت۔ اگر میشنید آدمی ہر آئینہ ہلاک میشد بجهت فصاحت و دہشت۔ رواہ النجاشی و عمنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا را تیمم الجنازة۔ چون بہ بینید جنازہ را کہ بردن سے آرد از درون و احتمال دار کہ مردار و میت جنازہ یا شد و در وقتے کہ نشستہ باشید و جنازہ در نظر افتد و ظاہر سیاق این حدیث در اولت فافتم۔ فقوموا۔ پس بایستید از برائے ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمان و سے یا بجهت ہول و دہشت شان وی چنانکہ در حدیث آئینہ مفہوم میگردد۔ فمن تبعنا فلا یقعہ حتی توضع۔ پس کسے کہ پیروی میکند جنازہ را و ہمراہ سے میرود پس باید کہ نہ نشیند تا آنکہ نہادہ شود و جنازہ یعنی بر زمین یا در لحد و اول اصح و اوفن است با حاد و یث۔ متفق علیہ۔ و عن جابر۔ قال مررت جنازة فقام لها رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و قنما مہ۔ گفت جابر بن عبد اللہ گذشت جنازہ پس ایستاد برائے او آن حضرت و ایستادیم ما نیز بآن حضرت۔ نقلنا۔ پس گفتیم ما۔ یا رسول اللہ انہا یہودیہ۔ بدستختی کہ این جنازہ زن یہودیہ است نہ مسلمان کہ برائے تکریم و تعظیم ایمان و سے بایستید۔ فقال ان الموت فح۔ بفتح زائے پس گفت آن حضرت کہ مرگ بجائے ترس و دہشت است۔ فاذا را تیمم الجنازة فقوموا۔ پس چون بہ بینید جنازہ را پس بایستید اگر چہ جنازہ کا فر باشد۔ متفق علیہ۔ و عن علی۔ رضى اللہ عنہ۔ قال را نیا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قام فقام و قعد فقام یعنی فی الجنازة۔ گفت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ و دیدیم ما آن حضرت را کہ ایستاد یعنی در جنازہ پس ایستادیم ما نیز بتابعیت و سے و دیدیم و سے را کہ نشست پس نشستیم ما نیز را و دہشت است سیکہ آگاہ

الیتاد آن حضرت بدین جنازه پیش الیتادیم و چون گذشت و دور رفت از نظر نشست مانیز شستیم و دم آنکه آنحضرت
چند گاہ بایستاد و بعد از آن نشست و نے الیتاد پس الیتادون اجرت واجب نبود یا واجب بود معلوم شده است
که منسوخ گشت بفعل اخیر رواہ مسلم و فی ردایہ مالک و ابی داؤد و قاسم فی الجنازه ثم قعد بعد الیتاد آن حضرت بخت
دین جنازه بعد از آن نشست این روایت نیز مختل معنی است و ظاهر در ثانی است - وعن اسبج ہریرۃ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتبع - بشدید و در بعض من تبع - جنازۃ مسلم ایمانا و احتسابا - کسی کہ
پیروی کند جنازہ مسلمان را بخت ایمان آوردن بفرمودہ شریع و طلب کردن ثواب - کان معہ حتی یصلی علیہا - و باشد
بلوہ تا آنکہ بگذارد نماز بروے و بفتح لام یصلی نیز روایت است یعنی تا آنکہ گزارده شود نماز بروے و اول قوی و اظہر است
و یفرغ من دفنہا - و تا آنکہ فارغ گردید فارغ کردہ شود از دفن وے - فانه یرجع من الاجر بقیر الطین پس بدرستی کہ دی
باز میگردد بدو قیراط از اجر یعنی اجر و مضاعفت است و قیراط دو از دہم حصہ از دنیا را بین حساب نصف وائق باشد
کہ نام ششم حصہ از دنیا راست و بعض بیست و چہارم حصہ از دنیا رگفتہ اند پس ربع وائق باشد - کل قیراط مثل حصہ
ہر قیراط آن جهان مانند کویہ احد است این تصویر و تمثیل است برای عظمت فضل و ثواب آن - من صلی علیہا ثم یرجع
قبل ان تدفن فانه یرجع بقیراط - و کسی کہ نماز گزارد و پیتر برگردد پیش از آنکہ دفن کردہ شود پس بدرستی کہ وے بر میگردد
بیک قیراط از اجر یعنی اجر وے نصف اجر اول است متفق علیہ - وعنہ - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الناس النجاشی
الیوم الذی مات فیہ - و ہم ازانی ہریرہ است کہ آن حضرت خبر داد مردم را بمرگ نجاشی کہ با دشاہ حبشہ بود و بدین اعداد
پس ایمان آوردہ حضرت و ہجرت کردند صحابہ نزد وی و خدمتہا کرد و ایشان را نجاشی لقب با دشاہ حبشہ است و نام این نجاشی
اصحہ بود و مشہور در نجاشی فتح لون و تخفیف جیم و تخفیف یاست پس چون در حبشہ مرد آنحضرت بمردم خبر داد از مردون وے
ہمان روزے کہ مرد نجاشی در آن روز - و خرج ہم الی المصلی - و بیرون آمد آن حضرت با مردم بمسوی مصلای عید
نصف ہم پس نصف بست بمردم - و کبار ریح تکبیرات - و تکبیر بر آورد چہار تکبیر متفق علیہ - و این حدیث متمسک شافعی است
در جواز صلوة جنازہ بر غائب و آنسکونیم کہ نجاشی نسبت با حضرت صلی اللہ علیہ وسلم غائب نبود بلکہ برداشتہ شد سر بر وے
و آورده شد نزد آنحضرت یا کشف کردہ شد و برداشتہ شد پرده از وے و رویت امام کافیت و از آنحضرت و غیر نجاشی
مثل معاویہ مزی کہ در مدینہ مرد و آن حضرت بہ تبوک بود و بر زید بن حارثہ و جعفر بن ابی طالب کہ در غزوہ موتہ شہید شدند نیز نماز
غائبانہ روایت کردہ اند و در اسناد آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
و آنان در حریم شریفین زاد ہا اللہ تشریفاً و تعظیماً متعارف است و بعض حنفیہ نیز میکنند - وعن عبد الرحمن
ابن ابی لیلی - ان کبار تابعین صد و بیست از صحابہ را در یافتہ روایت میکنند از علی ابن ابی طالب و عثمان بن عفان
و غیر ایشان دوسے از تابعین کوفہ است و بے نظیر وقت بود - قال - گفت - کان زید بن ارقم یکبر علی جنازتنا اربعاً

بود زید بن ارقم کہ از شاہیر صحابہ است تکبیر میگفت بر جنازہ اسے با چہار تکبیر۔ و آنکہ کبر علی جنازہ خمساً۔ و بدستیکہ وی تکبیر گفت
 بر یک جنازہ پنج تکبیر قسائناہ۔ پس پرسیدیم اور کہ تو ہمیشہ چہار تکبیر میگفتی امروز چرا پنج تکبیر گفتی۔ فقال کان رسول اللہ
 پس گفت زید بن ارقم بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کبر را میگفت پنج تکبیر یعنی احیاناً پنج ہم میگفت و اللہ اربعہ اتفاق دانہ
 بر چہار تکبیر و از حضرت رسول اللہ صلعم و اصحاب دے زیادہ الزان مروی و ناظر است و گفته اند کہ انچہ ثابت شدہ است
 از آنحضرت آخر الامر چہار است و بر ہمین است قرار و در شرح زیادہ ازین کلام کردہ شدہ است۔ رواہ مسلم۔ وعن طلحہ بن
 ابن عبد اللہ بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازہ فقرأ فاتحۃ الكتاب۔ روایت است از طلحہ بن عبد اللہ
 بن عوف کہ از شاہیر تابعین است و برادر زادہ عبد الرحمن بن عوف است گفت نماز گزار دوم پس ابن عباس بر جنازہ
 خواند ابن عباس فاتحۃ الكتاب را۔ فقال۔ پس گفت ابن عباس۔ لتعلموا انہا سنۃ۔ یعنی خواندم فاتحہ را و بر نماز جنازہ
 تا بدانید کہ آن سنت است۔ رواہ البخاری۔ بدانکہ علمای حنفیہ رحمہم اللہ تعالیٰ گفته اند کہ در صلوۃ جنازہ قرات فاتحہ نیست
 مگر آنکہ بہ نیت ثنا و دعا بخواند و میگویند کہ ثابت نشدہ است از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خواندن آن و این مذہب سنی صحت
 و مالک نوثرے است و عمل صحابہ در آن مختلف آمد و طحاوی گفته شاید کہ خواندن بعض صحابہ فاتحہ را در صلوۃ جنازہ
 بطریق ثنا و دعا بود نہ بروی قرات و نزد شافعی بخواند فاتحہ را و از کلام فتح الباری ظاہر میشود کہ مراد دے باین مشروعیت
 قرات است نہ وجوب آن و کرمانی گفته است کہ واجب است و مراد سبب در کلام ابن عباس طریقہ مسلم کہ در دین است
 و طبیعی نیز یحییٰ بن کفہ دالید اعلم۔ وعن عوف بن مالک قال صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی جنازہ۔ گفت عوف بن
 مالک اشجعی کہ صحابی است و اول بشا ہدا و خیر است نماز گزار و آن حضرت بر جنازہ۔ فحفظت من دعایہ۔ پس یاد گرفتہ
 من چیزے از دعایے آن حضرت۔ و یقول۔ و آنحضرت میگفت و بخواند این دعا را۔ اللهم اغفر لہ و ارحمہ۔ خداوند ایاہم را
 اوراد رحمت کن اوراد۔ و عافہ و اعف عمنہ۔ و عافیت وہ و سلامت بخش اوراد و عفو کن از دے۔ و اکرم نزلہ۔ و گرامی دار و مافی
 اوراد و نزول بضم نون و سکون زاسے و بضم زاسے نیز آمدہ انچہ پیش فہمان فرود آمد و بہشت از طعام۔ و وسع مدخلہ۔ و فراخ
 گردان جایے در آمدن اوراد کہ قبر است۔ و اغسلہ بالماء و التلیج و البرد۔ و لبثوے اوراد آب و برت و ترالہ۔ یعنی بانواع
 مطہرات کنایت است از کمال مغفرت و تمام آن۔ و نقہ من الخطایا کما نقیت الثوب الابيض من الدنس۔ و پاکیزہ گردان
 اوراد از گناہان چنانکہ پاکیزہ گردانیدہ جامہ سپید را از چرک و ریناکی۔ و ابدلہ و ادا خیر اسن دارہ۔ و بدل کن اوراد سرائی
 و لان عالم بہتر از سراسے او درین جان۔ و اہل الخیر اسن اہل۔ و اہل خانہ بہتر از اہل خانہ دے فی الصراح اہل کسان
 و کسان سرائی و جائے۔ و زود جا خیر اسن زود جہ۔ و جفتے بہتر از جفت دے و زوج بر موزن ہر دو اخلاق کنند۔ و او غلہ
 الخیر و اعذہ من عذاب القبر۔ و درآرد او در بہشت و پناہ دہ اوراد از عذاب قبر۔ و اسن عذاب النار۔ و برای شکست
 یا بمعنی داو۔ و فی روایت دیگر فتنۃ القبر و عذاب النار۔ و بہرہنہ ان اوراد از فتنہ و ابتلائی قبر و از عذاب آتش این روایت

ولالت دار بران کہ کلمہ آور در روایت سابقین معنی داوست۔ قال حتی التیث ان الون انما ذلک الیث۔ راوی حدیث کہ عوف بن مالک است بیگوید کہ چون این دعا از حضرت در حق آن میت شنیدم رشک بروم بروسے تا آنکہ آرزو کردم کہ کا شکستہ من بمی آن میت کہ آن حضرت این دعا در حق من میگوید۔ رواہ سلم۔ وعن ابی سلمۃ بن عبد الرحمن ان عائشہ۔ رضی اللہ عنہا یاما توفی سعد بن ابی وقاص قالت او خلوا به السجۃ حتی اهل علیہ روایت سنت از ابی سلمۃ بن عبد الرحمن بن عوف کہ ہر گاہ کہ در مسجد ابن ابی وقاص نماز دعا عائشہ رضی اللہ عنہا برای نماز آور و گفت عائشہ در آید اور در مسجد تا آنکہ نماز گزارم من بروی چون سجد نزدیک بچہ دوسے رضی اللہ عنہا بود گفت عائشہ در مسجد در آید تا من نماز تمام بروسے نماز گزار و تا آنکہ علیہا پس انکار کردہ شد این سخن بر عائشہ کہ گفت نماز جنازہ در مسجد میگذارم۔ فقالت یس گفت عائشہ در رد الکار ایشان۔ والہم فی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ابی بصرہ فی السجۃ بخدا سو گندہ آئینہ تحقیق گزار و آن حضرت بروی پس بروسے کہ نامش بصرہ است در مسجد سہیل و اخیر۔ آن دو سہیل کہ نام اند سہیل و برادر وی کہ اسمش سہل است ہر دو صحابی اند مشہور بہ نسبت ماور شدہ اند و نام پدر ایشان و سہیل بن ربیعہ است و در روایتی آید کہ گفت عائشہ عجب است زود فراوانی مردم عمل آن حضرت را صلعم۔ رواہ سلم۔ بد آنکہ علما را اختلاف است در گزاردن صلوٰۃ جنازہ در مسجد پس نزد ما مکروہ است خواہست و قوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشند و قوم در مسجد یا امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشند و میت و باشند قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق و کراہت بنا بر آن است کہ مسجد یعنی برائے نماز فرض و توابع او است از نوافل و ذکر و تدبیر علم و بعضی گفته اند مکروہ نیست و قتیکہ میت خارج مسجد باشد و این بنا بر آن است کہ کراہت از جهت خوف تلوث مسجد است و اول موافق ترست اطلاق حدیث را بازا اختلاف کردہ اند کہ کراہت تخریمی است یا تخریمی و اول ظاہر ترست و نزد شافعی جائز ترست بے کراہت و مذہب مالک موافق نااست و از امام احمد نفی نیافتیم و ظاہر آن است کہ باشد نفی است و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است و تمسک ابی حنیفہ و مالک بحدیث ابی ہریرہ است کہ ہر کہ نماز گزارد بر میت در مسجد اجر نیست حرا و اما حدیث عائشہ روایت واقعہ مخصوص است نہ عام و آنچه ثابت میشود ہیں مقدار است کہ اختلاف این را یکباری کرد و تواند کہ از جهت ضرورتی باشد کہ باعث بران شدہ باشند و در روایتی آید کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم متکلف بود از نجسیت در مسجد گزار و نیز در روایتی آید کہ جنازہ خارج مسجد بود و درین صورت اختلاف است میان حنفیہ و نیز گفته اند کہ مصلای مسجد مکانی متضل مسجد بود پس حمال دارد کہ روایت صلوٰۃ در مسجد باعتبار قرب و سہ از مسجد بود و آنچه در روایت مسلم آید کہ نہادہ شد جنازہ سعد بن ابی وقاص نزد حجرہ ہائے ازواج مطہرات فیما بین بر آنست و ظاہر میشود کہ این سنت میناسے آنچه روایت کردہ شدہ است از ابی یوسف کہ اگر مسجدی باشد معد برائے آن جائز است دروسے بے کراہت و نیز انکار صحابہ و تابعین با کثرت ایشان دلیل است بران کہ امر قرار یافتہ بود بعد از ان بزرگ شیخ و ازینجا معلوم شد کہ نسبت عائشہ مردم را بنیان محل سخن است بلکہ وی رضی اللہ عنہا فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قیل و اللہ اعلم

و در شیخ در اینجا سخن بسیار است فلینظرتم۔ وعن سمرة بن جندب قال صلیت وراہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی امرأة ماتت فی نفاسہا۔ گفت سمرة بن جندب نماز کردار و دم پس آن حضرت بر جنازه زنہ کہ مرد در حالت زچگی۔
 اقام وسطا۔ پس ایستاد آنحضرت در وسط آن روایت مشہورہ تجریک سین سنت و بسکون نیز روایت سنت و وسط تجریک یعنی میانہ و بسکون میان چنانکہ بعض ظہر فاگفتہ اند کہ متحرک ساکن است یعنی یکے سنت کہ نمی جنبید و از جائے بجائے نمیرود و ساکن متحرک است کہ می جنبید و مواضع متعدد است و این متمسک شافعی است کہ میگوید کہ مستحب است و قوی است امام نزد عجزہ امرأة و مذہب نزد ما آن است کہ بایستہ مقابل سینہ خواہ مرد باشد یا زن شیخ ابن الہمام گفتہ کہ این حدیث مثانی صدر نیست زیرا کہ صدر در وسط است باعتبار توسط اعضا زیرا کہ فوق آن دست و سر است و تحت دے بطن و اندام و کفیل کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم محاذی صدر ایستادہ باشد مائل بعجزہ و راوی گمان برد کہ مقابل بعجزہ ایستادہ از نسبت تقارب ہر دو محل و شمنی گفتہ کہ روایت است از ابی حنیفہ و ابی یوسف کہ بایستہ امام از ترن مقابل عجزہ چنانکہ مذہب جماعت است متفق علیہ۔ وعن ابن عباس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بقبر و فن لیلا۔ روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت گذشت بقبرے کہ دفن کردہ شدہ بود مردہ دروسے در شب۔ فقال متی دفن ہذا۔ پس پرسید و گفت آن حضرت کئے دفن کردہ شد این مردہ۔ قالوا البارحۃ۔ گفتند دفن کردہ شدوی شب۔ قال افلا اؤتمونی۔ گفت آن حضرت آیا پس چرا اعلام نکرید مرا بمردن و سے تا نماز میکردم بر جنازه و سے۔ قالوا دفناہ فی ظلمۃ اللیل۔ گفتند دفن کردیم در او در تاریکی شب۔ فکر ہنا ان لوفظاک۔ پس ناخوش داشتیم کہ بیدار کنیم ترا۔ فقال۔ پس ایستاد آن حضرت۔ فصفنا خلفہ۔ پس صف بستیم ہا پس آن حضرت۔ فصلی علیہ۔ پس نماز بگزارد و قبر بر عبد الزان کہ مردم بر جنازه او گزاردہ بودند متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ ان امرأة سوداء کانت تقم المسجی۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ زنی سیاہ بود کہ جاروب میداد مسجد را یعنی مسجد شریف آن حضرت را تقم بفتح تا و ضم قات و تشدید میم و مقمہ کہ سیرہ میم بکنسہ یعنی جاروب و قماہ کہ سہ یعنی خاک رویہ۔ او شاب۔ شک راوی است کہ زن بود و جاروب میداد و فقدا۔ و بعض نسخ او فقدا۔ رسول اللہ پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدا یعنی ہما ضرندید و رخصت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فسأل عنہا و عنہا پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان کہ چہ شد و کجا رفت۔ فقہا امات۔ پس گفتند مرد کہ قال افلا کنتم اؤتمونی۔ گفت آیا پس چرا خبر نکردید مرا۔ قال فلکنم صغروا امرہا او امرہ۔ این قول راوی از ابی ہریرہ است یعنی گفت ابو ہریرہ گویا کہ صحابہ خود پنداشتند شان آن زن را یا شان آن جوان را و حقیر پنداشتند او را و خیال کردند کہ لایق است کہ تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم فقال ولونی علی قبرہ۔ پس گفت آنحضرت راہ نمائید مرا و ہریدہ بر قبر آن میت یا آن شخص۔ خبر کردہ۔ پس راہ نمودند آنحضرت را بر قبر وی۔ فصل علیہا پس نماز گزارد بر قبر و سے۔ ثم قال ان ہذا القبر مملوءة ظلمۃ علی ہما۔ پیغمبر گفتہ کہ این

قبر پر کردہ شدہ اندبار کی برائے خود کردہ ہا اندہ وان المدینہ اور ہا لم یصلو فی علیہم۔ و بدرستی کہ حق تعالیٰ روشن میگردد اندان قبل
 بسبب نماز گزاردن من برایشان متفق علیہ ولفظہ کسلم۔ بدانکہ اختلاف است در نماز گزاردن بر قبر چہ مور علما بر آنند کہ شریعت
 خواہ گزارده باشند پیش از ان یا نہ و آبرہیم نخعی و ابو حنیفہ و مالک بر آنند کہ اگر پیش ازین نگزارده اند و درست است و در رد آن
 از احمد نیز مجتہدین آمده است و در روایتی از مالک آمده است کہ آن کس کہ گزارده است یکبار نماز گزارده و آنہا کہ نگزارده اند اگر
 بگزارند رواست و نیز امام ابو حنیفہ گفتہ کہ درست است بر تقدیر سے کہ ریزیدہ نشدہ است میت در قبر و تقدیر کردہ آنرا
 بعضی بپشتہ روزه و در سوال آنحضرت کہ فرمودستی دفن اشارتے باین معنی میتوان یافت و امام ابو حنیفہ و ابو یوسف میگویند
 کہ آنچہ وارد شدہ است در اجادیش بر وجہ صلوة نیست بلکہ بر وجہ دعا و استغفار است و لهذا ذکر کردہ نشدہ است بعضی
 آن روایات تکبیرات و آن روایت کہ ذکر کردہ شدہ است در ان تکبیرات صحیح نیست و چنانکہ روایت کردہ شدہ است
 از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر شہداءے احد بعد از ہشت سال و ان بطریق تواریخ بود نہ نماز یا آن از خصائص آنحضرت
 بود صلی اللہ علیہ وسلم تا آنکہ بعضی از علما بر ان رفتہ اند کہ نماز بر قبر مطلقاً از خصائص حضرت نبوت است صلی اللہ علیہ وسلم
 از حدیث وان المدینہ اور ہا لم یصلو فی علیہم مفہوم میگردد۔ وعن کریم مولیٰ ابن عباس عن عبد اللہ بن عباس
 انہما بیت لہ ابن البقیہ و البقیان۔ روایت است از کریم بصم کاف و فتح را و سکون تھانیہ کہ مولیٰ ابن عباس و ابن البقیہ
 از عبد اللہ بن عباس کہ مردی بر سر ابن عباس را البقیہ یضم قاف و فتح دال مہملہ و سکون یا نام موضعے است یا مدینہ یضم
 عین و سکون سین فہما و یفانیہ نام موضعے است و یہ تراز کہ نسبت بقیدہ فقال یا کریم انظر اجماعہن من الناس پس گفت
 ابن عباس است کرب نگاہ کن آنچہ فراہم آمدہ اند مردم برای نماز وے۔ قال ثم رجعت فانا و اناس قد اجمعوا لہ۔ گفت کریم
 پس بیرون آدم من پس ناگاہ مردان تحقیق جمع شدہ اند از بیت پس ابن عباس کہ مردہ بود۔ فاجترتہ پس خبر دادم من ابن عباس
 کہ مردم جمع آمدہ اند فقال نقول لہم ارجعون۔ پس گفت ابن عباس میگویی ذکر ایشان چہل اند۔ قال گفت کریم و ظاہر آن بود
 کہ گوید۔ فلنکف لعم۔ کہے چہل کس باشند۔ قال اخرجه۔ گفت ابن عباس بیرون آرید جنازہ آن سپہ را۔ قال فانی سمعت
 رسول اللہ گفت ابن عباس بدرستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من رجل مسلم یقوم علی جنازۃ
 ارجعون رجلاً۔ نیست ہیچ مردے مسلمان کہ بمیرد پس بایستند بر جنازہ وے چہل مرد و درین اشارت است کہ مجروحان و استادن
 مسلمانان بر جنازہ و دعاے ایشان موثر است و اگر مردان قیام نماز باشند احتیاج باین قید نیست کہ فرمود۔ لا یشترکون ہا
 شنیاً۔ کہ شریک نیکو دانند آن چہل مرد و بخدا چیزے را۔ الا شفعم المدفینہ۔ مگر آنکہ قبول کند شفاعت ایشان را خداے تعالیٰ
 و بر حق وے۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من میت تصلى علیہ امۃ من المسلمین یبلغون ما
 نیست ہیچ میتے کہ نماز بگزارند بر وے کہ وے از مسلمانان کہ بر سجدہ و صدرا و در حدیث سابق ارجعون فرمود گو یا چہل
 اقل عدد وے است کہ امید شفاعت شان توان داشت و صد اکثر و تو بشری گفتہ ظاہر آن است کہ عدد اقل متاخر باشد

و در دو از جنت فضل و کرامت حق بر بندگان خود کلمہ یقینون کہ ہمہ ایشان شفاعت کنند و دعا کنند مراد را بمغفرت
 الاشفعوا فیہ۔ مگر آنکہ مقبول الشفاعۃ گردانیدہ شوند و حق دے۔ رواہ مسلم۔ وعن انس۔ قال مراد بخاۃ فائزوا
 علیہا خیر۔ گفت انس گذشتند جامع از مردم بخاۃ پس ثنا کردند بروے نیکی را۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم وجبت۔ واجب شد۔ ثم مراد باخری فائزوا علیہا شر۔ پیغمبر گذشتند بخاۃ دیگر پس ذکر کردند بروے بدی را
 فقال وجبت۔ پس گفت آن حضرت واجب شد۔ فقال عمر۔ پس گفت عمر۔ ما وجبت۔ چه چیز واجب شد
 فقال ہذا اشقیتم علیہ خیرا فوجبت لہ الجنة۔ پس گفت آنحضرت این میت کہ یاد کردید اورا بہ نیکی پس واجب شد
 براے دے بہشت۔ و ہذا اشدینتم علیہ شر۔ و این میت دیگر کہ یاد کردید اورا بہ بدی۔ فوجبت لہ النار۔ پس
 واجب شد مراد از آتش۔ انتم شہداء الارض۔ شاگو امان خدائید در زمین براے ہر کہ گواہی دہید
 بہ بہشت بہشتی است و براے ہر کہ گواہی دہید بد و زنج و زنجی است۔ متفق علیہ و نے روایتہ المؤمنون شہداء
 فی الارض۔ مسلمانان گواہ خدائید در زمین و بایہ دانست کہ مراد شناسے اہل خیر و صلاح و صدق و تقوی
 بے بدخلیت غرض نفسانی است کہ آن علامت بودن مراد است از اہل جنت والا اگر بعضی از فساق و فجار بغرضی
 از اغراض یکے از اہل فسق را بستانند یا یکے حسا کے را نکویش کنند قطع بدان نتوان کرد و آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم کہ حکم بوجوب جنت و نار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشند اللہ اعلم۔ وعن عمر۔ رضی اللہ عنہ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایما مسلم شہد لہ اربعۃ بخیر ادخلہ اللہ الجنة۔ ہر مسلمانے کہ گواہی دہند
 مراد را چہاں مرود بہ نیکی و مسلمانے نمی درآرد اورا خداے تعالیٰ بہشت را۔ قلنا وثلثۃ۔ گفتیم ما و اگر کس ہم
 گواہی دہند۔ قال وثلثۃ۔ گفت آن حضرت و اگر کس ہم گواہی دہند بخیرے درآرد اورا خداے تعالیٰ
 در بہشت۔ قلنا واثنتان۔ گفتیم ما و اگر دو کس ہم گواہی دہند۔ قال واثنتان۔ فرمود و اگر دو کس ہم گواہی دہند
 ثم لکما لہ عن الواحد۔ پیغمبر سیدیم ما آن حضرت را از یک کس و شاید کہ بگرا از یک کس ہمے پرسیدند
 میفرمود و اگر یک کس ہم گواہی دہد و این خبر و بشارت است از آن حضرت کہ مال و ست رحمت حق و جواد
 فضل و کرامت دے تعالیٰ بر بندگان و توقع بندگان از در گاہ رحمت و امانا کہ در وقتے کہ ایشان التماس
 سے و و کردند آن حضرت توجه و التماس بجناب حق کرد و وحی آمد کہ چنین باشد کہ تو میگوئی اسے حبیب من
 و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را صبی و مرضی جناب عزت و محب و محبوب آن در گاہ است و کریمہ و لیسون بعلیہا کہ
 ربک فترضہم طغراے این نشان است۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تسبوا الاموات۔ و شنام کنید و بد بگوئید مردہ ہارا۔ فانہم قد اقصوا اسے ماقدوا
 زیرا کہ ایشان تحقیق رسیدند بسوے چیزے کہ بیش فرستادند یعنی یافتند جزاے علی کہ کردند از خبرت بہ بجا کردن

نشدید و اگر شریعت شاید کہ بخشد و اگر نه بخشد ذکر کردن شما آن را وقوع در مال یعنی است۔ رواه البخاری۔ وعن جابر
 ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی قوب واحد۔ روایت است از جابر رضی الله عنہ
 کہ آنحضرت بود کہ جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان غزوہ احد در یک جامہ و بعضی گفته اند کہ مراد شیوب واحد
 واحد است زیرا کہ جائز نیست بر شہید کردن آنها چنانکہ ملاقی گرد و بشہرہ ہر دو خطائی گفته جائز است بحکم ضرورت جمع کردن
 در یک جامہ چنانکہ در یک قبر۔ ثم یقول۔ بعد ازان میگفت می پرسید آن حضرت۔ ایما اکثر اخذ القرآن۔ کدام یک
 ازین دو بیشتر است از روئے گرفتن مرقآن را و یادداشتن مرقآن را۔ فاذا اشیر له الی احد ہما قدیم فی اللحد پس چون
 اشارت کردہ میشود مرقآن حضرت را بسوئے یکے ازان دو کہ بیشتر است اخذ سے مرقآن را پیش میکرد و اوراد و ذکر یعنی
 در جانب قبلہ گوید و آنست امام است از جنت بودن افاقہ۔ وقال انما شہید علی ہولاء یوم القیامۃ۔ و فرمود من گواہم
 بر نیہار روز قیامت کہ در راہ خدا کشتہ شدہ اند۔ و امر بنہنم بدناہم۔ و امر کرد آن حضرت بدفن کردن ایشان با خونہا
 ایشان۔ و لم یصل علیہم۔ و نماز گزار و بر ایشان۔ و لم یغسلوا۔ و غسل دادہ نشدند۔ رواه البخاری۔ و ازین
 حدیث معلوم میشود کہ شہید را غسل نیست و بروئے نماز نیست اما عدم غسل نہیں متفق علیہ است و در ترک صلوٰۃ اختلاف است
 و نزد ما بر شہید نماز میگرداند و نزد امام مالک و شافعی نماز بر شہید نیست و از امام احمد و قول است و مشہور و مختار
 در مذہب و سنن عدم صلوٰۃ است و بقولے مخیر است در گزاردن و نا گزاردن از جنت لغرض اولہ و در خواہب لدنیہ
 میگوید کہ اختلاف است میان شافعیہ کہ منع صلوٰۃ بر شہید نزد شافعی بعضی حرمت است یا بمعنی عدم و وجوب و از
 کلام امام احمد ظاہر می شود کہ مستحب است نہ واجب و تمسک آن ائمہ درین باب بابین حدیث است کہ در کتاب مذکور است
 و دلیل امام ابو حنیفہ احادیث کثیرہ است کہ در باب صلوٰۃ بر شہید آمدہ است خصوصاً در قصہ احد و میگوید کہ آن احادیث
 مثبت آمد و حدیث شافعی بر نافی و مثبت مقدم است بر نافی گویند کہ جابر در آن روز مشغول بود با آنکہ پدر و خال و سہ
 کشتہ شدہ بودند و پدر نیہ امن بود تا نہ میرے کند و ایشان را بدنیہ برداشتہ آورد و آنہا کہ در حضرت رسول صلی الله
 علیہ وسلم بودند و فعل آن حضرت را مشاہدہ کردہ اند اثبات آوردند و شافعی گوید کہ حاکم از جابر آوردہ و حکم بصحت کردہ کہ
 چون آن حضرت بر سہ حمزہ آمد و حال اورا از آنچہ اعداے دین بوسے کردہ بودند دید و فریاد و زود و بگریست و مردے
 از انصار کہ حاضر بود جامہ خود را بروئے انداخت و نماز گزار و شیخ ابن التمام زیادہ کردہ کہ بیشتر نماز گزار و بر شہداء و نہادہ میشدند
 ایشان در جانب حمزہ و نماز گزار دہ میشد بر ایشان بیشتر برداشتہ میشدند و بجای خود گذاشتہ شد حمزہ تا بگذارد نماز
 شہیدان و گفت کہ حاکم روایت کرد این حدیث را از جابر و دوسے صحیح الاستناد است و بالجلہ روایات در جانب صلوٰۃ
 بر شہید راجح تر و غالب تر است و الله اعلم۔ وعن جابر بن سمرۃ قال اتی النبی صلی الله علیہ وسلم بفرس معرور
 گفت جابر بن سمرۃ کہ از مشاہیر صحابہ است کہ آوردہ شد نزد آن حضرت آنسپ بے زین۔ فر کہ حین انصراف من جنازہ

ابن الدیلمی - پس سوار شد آن حضرت آن اسب را هنگام برگشتن از جنازه ثابت بن الدیلمی که از صحابہ بہت و ادا و قوت رفتن بہرہ جنازہ سوار شد و فرمود کہ ملائکہ پیادہ میروند سوار شدن مناسب نیست و جابر بن سمرہ روایت میکند کہ وقت برگشتن سوار شد و سخن نمشی حوالہ - و حال آنکہ ما پیادہ میزنیم گرد آن حضرت - رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن المغیرۃ بن شعبۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الراكب یسیر خلف الجنائزہ والماسی یشی خلفہا واماہا وعن یمنہا وعن یسارہا قریبا منها - کہے کہ سوار است میرود پس جنازہ و آنکہ پیادہ است میرود پس جنازہ و پیش جنازہ و میرود بجانب راست و سے و جانب چپ و سے نزدیک از و سے - و المستطی لیل علیہ - و بچہ ناتمام کہ از شکم افتادہ باشد نماز گزاردہ میشود بروے سقوط افتادن و افتادن بچہ ناتمام از شکم و سقوط بکسر سیدین و بضم و فتح نیز آید - ویدی لوالدیہ بالمغفرۃ والرحمۃ - و دعا کردہ میشود در نماز براسے مادر و پدر و سے بآمر زشتی و رحمت و نماز بر سقط نزد مادر و نزد شافی بر تقدیر سے کہ آواز کند و ظاہر نماز گزار و سے چیز سے کہ دلالت کند بر حیات مانند جنبش یا آواز چنانچہ در آخر باب از حدیث جابر بر بیاید و نزد امام احمد بے استہلال و ظہور علامات حیات نماز گزاردہ شود از جہت این حدیث کہ مطلق است از قید حیات و از جہت حدیث ابن عمر کہ درین معنی آمدہ است و گفته است کہ چون چارہ بگذرد در شکم اگر چه در وقت خروج زندہ نہ بر آید نماز کردہ شود بروے زیرا کہ درین مدت روح در و سے و میدہ میشود و غایت آنکہ و سے مردہ بر آمد نماز جنازہ ہر مردہ می باشد و ایہ دیگر میگویند کہ ذکر عرف مردہ آن را میگویند کہ زندہ از شکم بر آید بعد از ان بمیرد - رواہ ابو داؤد و ترمذی و النسائی و ابن ماجہ - لفظ حدیث این چنین واقع شدہ -

قال الراكب خلف الجنائزہ والماسی حیث شاء منہا واطفل یصلی علیہ - سوار میرود پس جنازہ و پیادہ ہر سو کہ خواہد پس یا پیش چپ یا راست و طفل نماز گزاردہ شود بروے و درین روایت بجائے سقط طفل واقع شدہ ظاہر مراد وہان سقط است و الاور نماز گزاردن بر طفل چہ سخن است و تو آنکہ طفل محمول بر حقیقت باشد و ذکر او براسے آن باشد کہ کسی تو ہم نکند کہ چون و سے مرحوم و مغفور است نماز گزاردن بروے حاجت نباشد و اللہ اعلم - و فی المصابیح عن المغیرۃ بن زیاد - و در مصابیح روایت کردہ این حدیث را از مغیرہ بن زیاد و گفته اند کہ ابن عمر روایت کردہ یافتہ نمی شود کہ از کجا واقع شد زیرا کہ شناختہ نمی شود مغیرہ بن زیاد و اصلانہ در صحابہ و نہ در تابعین و ابن حدیث مروی است از مغیرہ بن شعبہ و در سنن ابی داؤد و از زیاد بن جبیر عن ابیہ عن المغیرۃ ابن شعبہ واقع شدہ و گویا بعض نسخ در ان خط کردہ و بعد از ان اقتدا کردہ ہونے کسی کہ اعتنا نہ بست مراد را بعلم حدیث گذشت

التوربشتی و اللہ اعلم - وعن الزہری عن سالم عن ابیہ قال رايت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دابا کبر و عمر یمشون امام الجنائزہ - روایت است از زہری سے از سالم از پدرش کہ ابن عمر است گفت و دیدم آن حضرت را دابا کبر و عمر را کہ پیادہ میزنند پیش جنازہ - رواہ احمد ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ و قال الترمذی و ابن الحدیث کانہم یمشون

گفت ترمذی و مجتہدان گویند کہ یہ حدیث را مہرل کہ راوی آن زہری است یا سالم کہ از تابعین اند اما در واقع
 این حدیث مرفوع است کہ از ابن عمر است کہ صحابی است۔ وعن عبد الصمد بن سعد قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم
 الجنائز بتوعدہ۔ جنازہ پس روئے کردہ شدہ است کہ مردم در پس روئے روندہ ولا تبتع۔ جنازہ پس روئے نہایت
 این تاکید است و در رفتن پس جنازہ باز تاکید دیگر میکند و میفرماید۔ لیس معها من تقدّمها۔ نیست همراه جنازہ و نمی باید
 ثواب ہمراہی آن کسے کہ پیش رو جنازہ را۔ رواہ الترمذی والبداء و ابن ماجہ قال الترمذی والبداء جہد المراد سے
 رجل مجهول۔ ترمذی این حدیث را تضعیف کردہ و گفتہ کہ البواب جہد کہ راوے است مردے مجهول است کہ کسے اورانی شناسد
 و مجهول و قسم است مجهول البین و مجهول الحال و در مقدمہ معنی آن معلوم شدہ است و نسائی گفتہ است کہ روئے منکر الحدیث است
 و بخاری گفتہ کہ روئے ضعیف است و حدیث روئے در شبی مع الجنائز است بدانکہ علماء اختلاف کردہ اند و شبی مع الجنائز
 و امام ابو حنیفہ و او را عی برانند کہ شبی پس جنازہ واجب است و ثوری و طائفہ دیگر میگویند کہ پس و پیش ہر دو برابر است و مالک
 و شافعی و احمد بن حنبل رحمہم اللہ میگویند کہ پیش رفتن افضل است کہ از اقال الشعمی و دلیل پس رفتن احادیثی است کہ درین باب
 متعدد وارد شدہ و نیز پس رفتن اظہر و افضل است در اعتبار و التواضع و تقوا و اقرب است بمعادنت نزد احتیاج بدان و روایت
 کردہ است ابن ابی شیبہ از عبد الرحمن ابن ابی زری گفت بودم در جنازہ و البوبکہ و عمر رضی اللہ عنہما پیش جنازہ میرفتند
 و علی پس جنازہ میرفت پس گفتم من ہر علی تو پس جنازہ میروے و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند
 کہ افضل مشی خلف جنازہ بر شبی امام روئے بچہ فضل صلوة جماعت است بر صلوة منفرد و لیکن ایشان دوست داشتند
 کہ آسان کنند کار بر مردم و تنگ نکنند راہ بر مردم انتہی و دلیل ایئمہ ثلثہ حدیث زہری از سالم است کہ مذکور شد و نیز میگویند
 کہ قوم شفاعت اند و شفیع در عرف و عبادت پیش میرود و شفیع را پس خود انداختہ می برد و آنہا کہ پس و پیش ہر دو برابر
 میدانند می گویند کہ دلائل متعارض اند پس ہر دو جائز باشد و حدیث مغیرہ بن شعبہ نیز حکم بہ تسویہ سے کند و رحن مائتہ
 و مروی از قول انس رضی اللہ عنہ نیز ہمین است و در کتب فقہ از ابی حنیفہ رضی اللہ عنہ مذکور است کہ گفت ہا کہ نیست
 بر رفتن پیش از جنازہ و جب و راست روے۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم من تبع جنازہ
 و حملها ثلث مرار کسے کہ پس روی کند جنازہ را و بردارد او را سہ بار۔ فقد قضی ما علیہ من حقہا۔ پس تحقیق پرواخت چیزی را
 کہ راوے است از حق جنازہ۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و قد روی فی شرح السنن ان النبی۔ و تحقیق روایت
 کردہ شدہ است و در شرح السنن کہ بغیر صلی اللہ علیہ وسلم حمل جنازہ سعد بن معاذ بن عمرو بن لہوی۔ برداشت جنازہ سعد بن
 معاذ را پس آن دو عمود کہ عبارت اند از دو جب پیش و نہایت در حمل جنازہ نزد شافعی این است کہ بردارد این دو جب را
 بردارد و ش خود دو جب را کہ عریض است برگردن و بردارد و نوخیزش را و دو کس سیکے از جانب راست و دیگرے از جانب
 چپ و درین جانب توسط خشتین ممکن نیست کہ موضع قدمین مہرئی نمیکرد و نظر بر راہ نمی افتد پس سیکے حمل جنازہ پیشتر

و گفته اند که اگر مستقل نباشد بشیخ مجهول و کس دیگر اعانت کنند او را پس جنازه مجهول بر پنج کس میگرد و همچنین گفته است
 در عادی و شرح دے که در مذہب شافعی است و در ہایہ گفته است کہ قول شافعی آنست کہ برمی دارند جنازه را
 و کس می نهند آن را سابق بر اصل عنق خود و ثانی بر اعلا سے سینه زیرا کہ جنازه سعد بن معاذ و همچنین برداشته شد این
 مکر قول دیگر است این شافعی و در بعضی شجر ہایہ گفته است کہ این نیز برداشتن جنازه است از زمین بعد از آن بانی نیست
 اگر معاونت کند ہر کہ خواہد و سنت نزد ما آنست کہ بردارند آنرا چار کس زیرا کہ روایت کرده شدہ است از ابن مسعود کہ گفت
 از سنت است حمل جنازه از چار جانب روایت کرده است این را امام محمد و آثار از ابی حنیفہ پسندید و تا ابن مسعود و همچنین
 روایت کرده است ابو داؤد و طحاہی و ابن ابی شیبہ و عبد الرزاق از شعبہ از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن الہمام در حمل
 بین العمودین آثار از صحابہ و حدیثی مرفوع کہ تصنیف کرده آن را و در حمل بجواب اربع آثار و احادیث مرفوعہ صحیحہ و گفته آن
 آثار و قائل احوال مخصوصہ است احتمال دارد کہ از جهت سنت باشد و احتمال دارد کہ از جهت عارضہ باشد کہ تقاضا کرده
 در خصوص آن اوقات مثل ضیق مکان یا قلت حاملین و الہ اعلم و عن ثوبان قال خرجنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 فی جنازہ - روایت است از ثوبان کہ مولا ہے آن حضرت بود و در سفر و حضر و خدمت می بود گفت بیرون آمدیم با آنحضرت
 بجهت مشایعت جنازه - فرای نا سار کہانہ پس دید آنحضرت بعض مردم را سوارہ فقال لا تستحیون ان ملائکۃ اللہ علی
 اقدامہم پس گفت آن حضرت آیا شرم ندارید کہ فرشتگان خدا بر پایہاے خود میروند و انتم علی ظهور الدواب - و شما بر پشت
 چار پایہ یا میروید و در حواشی نوشته اند کہ سواران را نزد یک جنازه دید یعنی اگر سواران دور تر از جنازه روند با کے نیست
 و در روایات فقہیہ نوشته اند کہ اگر ضرورت باشد سوارہ رفتن جائز است بے کراهت - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و در سہ
 ابو داؤد و نحوه قال الترمذی و قد روی عن ثوبان موقوفہ - گفته است ترمذی و تحقیق روایت کرده شدہ است این حدیث
 از ثوبان موقوف یعنی این قول ثوبان است و بحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مرفوع نشدہ و لیکن معنی مرفوع است
 چہ بر متن ملائکہ پیادہ ناشنیدہ از حضرت نبوت خبر نتوان داد - و عن ابن عباس ان النبی - روایت است از ابن عباس
 کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قرأ علی الجنائز بقائتہ الکتاب - ظاہر آنست کہ مراد قرات فاتحہ و نماز جنازه باشد چنانکہ
 از حدیث ابن عباس و در فصل اول گذشت و احتمال دارد کہ ہر جنازه بعد از نماز یا پیش از آن بقصد تبرک خواندہ باشد
 چنانکہ الآن متعارف است و الہ اعلم - رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ - و ترمذی گفته است کہ اسناد این حدیث
 قوی نیست و ابراہیم بن عثمان کہ راوی این حدیث است منکر الحدیث است و آنچه ثابت شدہ است قول ابن عباس
 کہ قرات فاتحہ سنت است و گفته اند کہ این قول صریح نیست و در رفع و در فصل اول گذشت - و عن ابی ہریرۃ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلیتم المیت فاطلبوا الہ العار چون نماز گزارید بر میت پس خالص کنید برای
 دعا و اخلاص بے آمیغ کردن و بے ریا و سمعہ آوردن طاعت خدا را - رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ - و عنہ

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی علی الجنائزہ قال - وہم ازابی ہریرۃ است گفت بود آن حضرت چون میگذارد نماز بر جنازہ میگفت - اللہم اغفر لحننا ومنتنا وثنائنا وکبرنا وکبرنا واثنا نا اللہم من احدثہ متنا فاحیہ علی الاسلام ومن توفیہ متنا فتوفہ علی الایمان - خداوند اے کسے که زندہ واری اور از ما پس زینہ دار اور ابراہیم سلام و کسے که بمیرائی اور از ما پس بمیران اور ابراہیم در حیات اسلام ذکر و در مات ایمان زیرا کہ اسلام نام اعمال ظاہرہ است و آن در حالت حیات است و در حالت موت جز تعدیل قلبی ہمراہ نیست - اللہم لا تحزننا اجرہ - خداوند اے محسوم مگردان ما را اجر اور المعنی اجر سے کہ بہ نصیبیت دے بار سیدہ و تحزننا الفتح تا دضم آن ہر دو روایت مستحرم و احرام نومید کردن از چیز و لا تقننا البعدہ - و در فتنہ بینداز ما را پس از دے - رواہ احمد و ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجہ و رواہ النسائی عن ابی ابراہیم الاشعری عن ابیہ - ابو ابراہیم الاشعری انصار صی را مسلم در کتاب کنی ذکر کردہ و ترمذی گفت پرسیدم بخار سے را از پدر ابو ابراہیم پس نشناخت اور ابو جاحتم گفت او پدر دے ہر دو مجہول اند - و انتہت روا تہ عن قولہ - و تمام شدہ است روایت نسائی نزو قول او - و اثنا نا و اللہم من احدثہ متنا الی آخرہ - در روایت و سے نیست - و فی روایت ابی داؤد فاحیہ علی الایمان و توفہ علی الاسلام یعنی در حیات ایمان ذکر کردہ و در مات اسلام یعنی بر عکس انجہ در روایت او لے ذکر کردہ و وجہ مناسبت در انجا معلوم شد چون اسلام و ایمان در حقیقت و مال یکے است ہر دو درست است - و فی آخرہ - و در آخر حدیث ابی داؤد - و لا تقننا البعدہ - و گمراہ مگردان ما را بعد دے - و عن واثمہ - بکسر شامہ - بن الاسقع - یفتح ہمز و سکون سین ممل و فتح قات - قال صلی بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی رجل من المسلمین گفت نماز گزار د با ما آن حضرت بر مرکب از مسلمانان - سمعتہ یقول - پس شنیدم من آن حضرت را کہ می گفت - اللہم ان فلان بن فلان - خداوند فلان ابن فلان نام اور او نام بدنا قرار گرفت - فی ذمتک - در عند دمان و زہار تست - و جبل جوارک - و در عند ہمساکلی تست جبل و اصل بمعنی رسن و مراد انجا عند و پیوندست - فقہ من فتنۃ القبر - پس نگاہدار اور از ابتلاے گور - و عذاب النار - و از عذاب آتش و زنج - و انت اہل الوفا و الحق - و تو خداوند وفائی کہ ہر عند و وعدہ کہ بہ بندگان خود کردہ و وفا میکنی بآن و وفا بسر بردن دوستی و عند و سخن و تو خداوند حقی کہ ہر چہ میگوئی و میکنی حق است - اللہم اغفر لہ و ارحمہ - خداوند اے بسیار مہربان اور او مہربانی کن اور او بخشنایے بروے - انک انت الغفور الرحیم - بدرستی کہ تو بسیار آمرزندہ و بسیار مہربانی - رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ - و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انکروا ما حسن موتکم یا وکنید و یوکید نیکہائے مردہ ہائے خود را - و کفوا عن مساویم - و باز ایستید از ذکر کردن بدیہای ایشان و این مخصوص بہت بمسلمانان و صالحان و آنکہ آشکارا فسق نکنند و ظلم نکنند - رواہ ابو داؤد و الترمذی - و عن نافع ابی غالب در روایت است از نافع کہ اور ابو غالب گویند و از تابعین است نہ نافع کہ مولاے ابن عمر است - قال صلیت مع انس بن مالک علی جنازہ محل فقام جہال را سے گفت نافع نماز گزار دم بانس بن مالک بر جنازہ مروے پس بایستاد انس

مقابل سران مردہ تم جاؤ الجنائزۃ المرأة من قریش۔ لیکن اور وفد جنازہ زن نے راز قریش۔ فقالوا۔ پس گفتند۔ یا ابا حمزة۔
 کنیت انس ست۔ صل علیہا۔ نماز گزار بر جنازہ این زن۔ فقام حیاں وسط السریر۔ پس بایستاد انس مقابل میانہ سر
 فقال له العلاء بن زیاد۔ پس گفت مرا انس را علار بن زیاد کہ از تابعین ست۔ کہذا رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 قام علی الجنائزۃ۔ آیا آنچنین دیدی تو آن حضرت را کہ ایستاد بر جنازہ۔ بمقامک منها۔ در جائے ایستادن تو از آن زن۔
 ومن الرجل مقامک منہ۔ وایستاد از مرد جائے ایستادن تو از مرد یعنی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہم دیدی کہ بایستاد
 بر جنازہ مقابل سر مرد و مقابل وسط سر زن۔ قال نعم۔ گفت انس آری آنچنین ایستاد آن حضرت ہم۔ رواہ الترمذی
 وابن ماجہ و فی روایۃ ابی داؤد و بخاری مع زیاده۔ و در روایت ابی داؤد و ابن ماجہ و ترمذی و در حدیث ابی داؤد
 زیادت کرده شدہ است بعد از قول سے فقام حیاں وسط السریر این قول را کہ۔ فقام عند عجزہ المرأة۔ پس ایستاد انس
 نزد سر زن و عجزہ مخصوص بزن ست و عجز یعنی عن و عن حمیم آخر عیز و عن درین فصل اہل در حدیث سکر بن جندب نیز گذشت
 الفصل الثالث۔ عن عبد الرحمن ابن ابی لیلی۔ از کبار تابعین ست و از طبقہ اولی از تابعین کوفہ است
 و محکم و صحیح ست نزد ایشان رواست کہ کعبہ از پدر خود از علی و عثمان و ابوالیوب انصاری و غیر ایشان گفت
 صد و بیست و از صحابہ را در یافتیم کہ ہمہ از انصار بودہ اند عبد اللہ بن حارث گفت گمان ندارم کہ زنان مثل می را رسیدہ باشند
 ولادت و سے در زمان عمر ست کہ شش سال از خلافت او مانع بود و در سماع او از عمر خلافت ست و صحیح و سماع ست
 قال کان سهل بن جلیف یضم حاسہ مہملہ۔ و قیس ابن سمد قاعدین بالتقاوسیہ۔ بودند این دو صحابی نشسته بقاوس
 بقاوت و تشدید یا کہ نام موضع ست بر پانزدہ میل از کوفہ۔ فمر علیہا الجنائزۃ۔ پس گذشتہ شد بر ایشان جنازہ۔ فقام۔
 پس بایستاد و ندیدین جنازہ۔ فقیل لہما انہما من اہل الارض۔ پس گفتہ شد مرا ایشان را کہ این جنازہ از زمینداران است
 ای من اہل الارض یعنی مراد از اہل الارض اہل زمینہ اند ایشان را اہل الارض بجهت سفالت و ذلالت ایشان گذشتہ
 کہ مائل و راغب بزمین گشتند یا از جهت آنکہ مسلمانان مقرر داشتند ایشان را بزمین و خراج۔ فقالا ان رسول اللہ
 پس گفتند آن دو صحابی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مرتبہ جنازہ تمام گذشت بود جنازہ پس بایستاد۔
 فقیل لہ انہما جنازہ یہودی۔ پس گفتہ شد مرا آن حضرت را کہ این جنازہ یہودی ست۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت
 ایست نفسا۔ آیا نیست جاندار کہ یہود ست و سے میتوان ترسید و غیرت گرفت۔ متفق علیہ۔ و عن عبد اللہ
 بن الصامت۔ قال کان رسول اللہ۔ بودند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از اتبع جنازہ لم یقعہ حتی توضع فی اللحد۔
 کہ چون میرفت و در سپہ جنازہ نمی نشست تا آنکہ نہادہ میشد و رکعت۔ فمر عن جبر بن الیہود۔ پس پیش آمد مرا آن حضرت
 را و شنیدم کہ از یہود۔ فقال لہ۔ پس گفت آن جبر آن حضرت را۔ انا ہذا نضع۔ بدستی کہ آنچنین میکنیم۔ یا محمد۔
 یعنی ایستادہ می باشیم و نمی نشینیم تا نہادن میت در لحد۔ قال۔ گفت را و سے۔ مجلس رسول اللہ پس ست

پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - یعنی بعد از این دنہ ایستاد تا بخد کردن - وقال خالفوہم - وگفت مخالفین کنید یہود و انطاہر وحی آمد کہ نشینید والا آن حضرت دوست میداشت موافقت اہل کتاب را در انچه وحی کردہ نشدہ است بسوسے و سے فانہم پس این ناسخ گشت حکم سابق را - رواہ الترمذی ابو داؤد و ابن ماجہ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب و بشیر - بکسر باء بن رافع الراوی نہیں بالقوی گوشت ترمذی این حدیث غریب ست و بشیر بن رافع کہ راوی این حدیث ست نیست قوی - وعن علی رضی اللہ عنہ - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یامرنا بالقیام فی الجنائزہ - بود آن حضرت کہ امرے کرو مارا بایستادن در وقت دیدن جنازہ - ثم جلس بعد ذلک و امرنا بالجلوس - پست نشست بعد از ان و امر کرد مارا بنشینستن رواہ احمد - عن محمد بن سیرین - قال ان جنازہ مرت بالحسن بن علی و ابن عباس - روایت ست از محمد بن سیرین کہ از مشاہیر تابعین ست گفت جنازہ گذشت با امام حسن بن علی و ابن عباس رضی اللہ عنہم - فقام الحسن و لم یقیم ابن عباس پس ایستاد امام حسن و نہ ایستاد ابن عباس - فقال الحسن الییس قد قام رسول اللہ پس گفت حسن بطبرین اعتراض بر ابن عباس آیا نیست کہ تحقیق ایستاد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - جنازہ یهودی - مر جنازہ را با وجود آنکہ جنازہ یهودی بود - قال نعم ثم جلس - گفت ابن عباس آرسے می ایستاد پست نشست یعنی نخست آن چنان بود کہ آن حضرت بدیدن جنازہ بر میخواست بعد از ان نشستہ می ماند و بر بنی خاصست پس حکم سابق منسوخ شد و این نسخ جنازہ یهودی باشد یا مطلق و اللہ اعلم و ظاہر ثانی ست - رواہ النسائی - وعن جعفر بن محمد عن ابیہ - روایت ست از امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر - ان الحسن بن علی کان جالسا فمر علیہ بجنازہ - کہ امام حسن بن علی بود نشستہ پس گذشتہ شد بروسے بجنازہ - فقام الناس حتی جاؤت الجنازہ - پس بایستادند مردم تا در گذشت جنازہ از پیش ایشان فقال الحسن انما مر بجنازہ یهودی پس گفت امام حسن گذشتہ نشدہ مگر بجنازہ یهودی یعنی پس بر نخیزید - و کان رسول اللہ و بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - علی طریقہا جالسا - بر راہ جنازہ نشستہ - و کہ ان تعلوا رأسہ جنازہ یهودی فقام - و ناخوش داشت کہ بلند شود و مبارک آن حضرت را جنازہ یهودی پس بایستاد آنحضرت یعنی آنحضرت کہ بدیدن جنازہ یهودی بایستاد بجهت آن بود کہ نخواست کہ سر شریف او را جنازہ یهودی بلند گردد و این بعد از علم امام حسن بود بعد قیام بر جنازہ و نسخ حکم بقیام با ذکر توجیہ براسے قیام کہ از آنحضرت صادر شد و این حدیث منقطع ست زیرا کہ امام محمد در نیافتہ است امام حسن را رضی اللہ عنہم اجمعین - رواہ النسائی - وعن ابی موسی - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا مرت بک جنازہ یهودی او نصرانی او مسلم - گفت آنحضرت چون بگذرد و بتو جنازہ ہر کہ باشد یهودی یا نصرانی یا مسلمان و بعض مرت بکم چون بگذرد و شما و این انسب ست بقول و سے فقفوا لہا - پس بایستید براسے آن جنازہ - فلستم لہا تقومون پس بنشینید شما کہ می ایستید بحقیقت براسے جنازہ - انما تقومون لمن معہا من الملائکہ یعنی ایستید شما مگر برای کسانی کہ ہمراہ جنازہ اند از فرشتگان یا فرشتگان رحمت اگر جنازہ مسلمان ست یا فرشتگان عذاب اگر جنازہ کافر ست پس سباب قیام مختلف آمد

گاہ بہت فزع و عبرت جنازہ برخاستہ و گاہ بہت کرامت ملا کہ کہ بادے اندوگاہ ہے بسبب کرامت ارتفاع جنازہ بر سر مبارک دے صلی اللہ علیہ وسلم و گاہ ہے اعت باز کرد و پیچ کیے راجحت اختلاف مقامات و حالات و اگر ثابت گردد کہ آخر امر عدم قیام بود ہر چہ سابق بود منسوخ باشد و الحمد اعلم۔ رواہ احمد۔ وعن مالک بن ہبیرہ۔ بضم ہ۔ وفتح ہ۔ و سکون یا صحابی ست و امیر معاویہ بود بر لشکر اسے دے و در زمان مروان از عالم رفت۔ قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ می گفت۔ ما من مسلم یموت فیصل علیہ ثلثہ صفون من المسلمین نیست هیچ مسلمانے کہ بمیرد پس نماز بگزارد و بروے نشہ صفت از مسلمانان۔ الا واجب۔ مگر آنکہ واجب گرداند یعنی خدای تعالیٰ باین فعل بر اسے دے بہشت و مغفرت را۔ نکان مالک اذا استقل اہل الجنائزہ۔ پس بود مالک بن ہبیرہ وقتی کہ کم می دید اہل جنازہ را یعنی مردم را کہ حاضر آمدہ بودند۔ جز اہم ثلثہ صفون بخش می کرد و قسمت میکرد ایشان را و می ساخت سہ صفت۔ لہذا الحدیث۔ از بر اسے عمل کردن باین حدیث۔ رواہ ابو داؤد و دنی و روایت الترمذی قال۔ گفت راوی۔ کان مالک ابن ہبیرہ اذا صلی علی جنازۃ قتال الناس علیہا۔ بود مالک ابن ہبیرہ چون میگذاشت جنازہ بر جنازہ پس کم می پنداشت مردم را بر جنازہ۔ جز اہم ثلثہ اجزاء۔ می ساخت مردم را سہ پارہ یعنی سہ صفت۔ ثم قال پیغمبر میگفت۔ قال رسول اللہ گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی علیہ ثلثہ صفون واجب کسی کہ نماز گزارد بروی سہ صفت واجب میگذاشت بہشت را۔ و روے ابن ماجہ نحوه۔ وعن ابی ہریرۃ۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الصلوۃ علی الجنائزہ۔ روایت میکند ابو ہریرہ از ان حضرت و رگزاردن نماز ان حضرت بر جنازہ کہ میخواند این دعا را۔ اللهم انت ربہا۔ خداوند اتوئی پروردگار او۔ وانت خلقتها۔ و تو پیدا کردی او را۔ وانت بدتہا الی الاسلام۔ و تو راہ نمودی او را بدین اسلام۔ وانت قبضت روحہا۔ و تو قبض کردی روح او و قبض در آل گرفتن پنجہ۔ وانت اعلم بسر ما و علمائہا۔ و تو داناتری بہرہا۔ و انت شفاعتہا غفرلہ۔ آمین ایم ما خواہش گرہ اسے آمرزیدن گناہ دے پس بیامرز او را۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن سعید بن المسیب۔ قال صلیت و را ابی ہریرہ علی صبی لم یعل خطیئہ قط۔ گفت نماز گزاردم در پس ابی ہریرہ بر کودکی کہ نکر وہ بود گناہ ہے را ہرگز چون صبی بود غیر مکلف۔ فسمعتہ یقول۔ پس شنیدم ابو ہریرہ را کہ میگفت و ردعا۔ اللهم اعذہ من عذاب القبر خداوند اپناہ وہ مرا و از عذاب گور را ز ظاہر این حدیث معلوم می گردد کہ کوکان را در گور سوائے ست و عذابے و علمای اختلاف ست در سوال صبیان اما عذاب غیر مکلف مخالف قاعدہ شرع ست و تو جہات این در باب علمایان بالقرن گذشت فتذکر۔ رواہ مالک و عن البخاری تعلیقاً۔ و روایت ست از بخاری بطریق تعلیق کہ در ترجمہ بلجے گفته است۔ قال یقرا الحسن علی الطفل فأتیہ الکتاب۔ میخواند حسن بصری بر طفل در نماز جنازہ سورۃ فاتحہ را۔ و یقول و میگفت۔ اللهم اجعلہ لنا۔ خداوند بگردان او را ہر اسے۔ سلفا و ظاہرا و خرا و اجرا۔ سلفا بخرم کہ آنکہ پیش گذشتہ

در موت و فرط نیز تخریک آنکه پیش رو تا اسپان را آب خورد و دود و رسن و پاک کردن چاه و بسن آن راست کنند
و فرط بنم ذوال و سکون خاصے مجتہین مانے کہ ذخیرہ کنند و لگا ہمارند تا وقت حاجت بکار آید و اجر مزد و وعن جابر
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال المظل لا یصلی علیہ یعنی سقط نماز جنازہ گزارده نشود بروے - ولایرت - و دلاش
نشود از غیر - ولایورث - و دلاش گردا سیدہ نشود دیگرے ازوے - حتی یستہل - تا آنکہ آواز کند وقت ولادت یعنی
تا ظاہر نشود ازوے نشان زندگی چنانکہ گذشت - رواہ الترمذی و ابن ماجہ الا انہ لم یذکر ولایورث - لیکن
ترمذی ذکر کرده است لفظ ولایورث را - وعن ابی مسعود الانصاری - صحابی مشہور است و بعض
اور از اہل بدر شمرده اند و تحقیق آن است کہ نسبت او بہ بدر بجهت سکونت دست در آنجا نہ بجهت حضور غزوہ
آن و اللہ اعلم - قال نبی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان یقوم الامام فوق شیء والناس خلفہ یعنی اسفل منہ نمی گرد
آن حضرت از آنکہ بایستد امام یعنی تنہا بالاسے چیزے و بایستد مردم پس او یعنی پایان ترازوے این حکم در ہمہ نماز است
خصوصیت بنماز جنازہ ندارد و لفظ حدیث نیز مخصوص نیست اما حل بروے کردہ درین باب اورده اند کہ یا کہ در وقت
دروے بود شاید کہ مردم را عادت بر آن بود کہ در نماز جنازہ این چنین میگردند پس نمی کردہ شدہ از ان و اللہ اعلم
رواہ الدارقطنی فی المجتبی فی کتاب الجنائز

باب دفن الميت

دفن بمعنی سترست غالب آمدہ و ستر میت در زمین و قبر نیز بمعنی دفن است غالب آمدہ در موضع دفن و قبر مخصوص
بدفن الشبان است و مقبرہ موضع قبر مفتوح الیم و مثلث الباء و کسر یم بفتح با نیز آمد و نخست کسی کہ دفن
کرده شد در زمین باہل است از جهت بودن وے اول کسی کہ مرد و قبر و نوع است بلی و شوق ہر دو مشروع است
ولیکن الحد افضل است و اوفق نسبت چنانکہ بیان آن در شرح احادیث باید

الفصل الاول - عن عامر بن سعد بن ابی وقاص ان سعد بن ابی وقاص قال فی المرض النبی ہلک فیہ
روایت است از عامر بن سعد بن ابی وقاص کہ از مشاہیر تابعین است کہ پڑوے سعد بن ابی وقاص است گفت
در بیماری کہ مرد در آن بیماری - الحد والی الحد - بسازید براسے دفن من الحد ساختنی و الحد بفتح لام و ضم نیز داده میشود
و سکون ہا در لغت بمعنی میل و در شیعہ شگافے کہ کندہ میشود در قبر و بجانب قبلہ و الی و کسر ہمزہ و فتح ہا و فتح ہمزہ
و کسر ہا ہر دو روایت است - و انصبوا علی اللبث انصباء و ایستادہ کنید بر من خشتہاے خام ایستادہ کردہ -
اما صنع بر رسول اللہ - چنانچہ ساخته شدہ کردہ شدہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - وین بفتح لام و کسر بوزن
و واحد وے لبتہ بروزن کلمہ وین بکسر تین نیز آمدہ - رواہ مسلم - و عن ابن عباس - قال جعل فی قبر
رسول اللہ - گردانیدہ شدہ نہادہ شدہ در قبر پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قطیفہ حمراء قطیفہ سرخ و قطیفہ کناسی گردا

ریشہ و پرزہ باشند و آن را خمیده نگیرند و تحمل هم باین معنی است و سبب انداختن آن در قبر شریف آن میگویند که شتران بعضی
 شین و سکون قاف که مولا س آن حضرت بود بے امر صحابه و رضای ایشان آن را انداخت تا کسی بعد آن حضرت نباشد
 و علما جامه و رتبه مرده انداختن را مکروه میدانند زیرا که تصبیغ و اسرار است و بعضی میگویند که آن از خواص نبوت است
 زیرا که و س صلی الله علیه و سلم از آن است و در قبر و الله اعلم و عن سفیان التمار یفتح فوقانیة و تشدیدیم از کبار علمای
 که زمان صحابه را در یافته اند روایت از ایشان ندارد و اندر ای قبر النبی - روایت میکنند که وی و دید قبر پیغمبر را - صلی الله
 علیه و سلم مسنم بر شکل کوه بان شتر - رواه البخاری - و در مصنف ابن ابی شیبہ می آر که گفت سفیان تمار در آمد
 در خانه که در و س قبر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و قبر ابوبکر و عمر بود رضی الله عنهما و دیدیم قبور ایشان را مسنم و دست و تشدیدیم
 و اخبار و آثار صحیح در و س آمده و افضل آن است که بلندی قبر مقدار شبر بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین
 مقدار است و در قبر همین قدر که از زمین پیدا بود کافی است و درین دیار ما اگر چه ترجیح میکنند اما بهر حال س آن مسنم صغیر
 میسازند از جهت رعایت سنت و نزو و شافعی مسطح ساخته میشود و در حدادی که در مذہب ایشان است گفته که تسطیح اولی است
 از تشدید و در شرح و س گفته زیر آن حضرت مسطح گردانید قبر پیغمبر خود را که ابراهیم است و از قاسم بن محمد آرد که و س آن
 قبور متبرکه را مسطح دید و شیخ ابن الهمام از جماعه اذنا بعین و صحابه آورده که مسنم اند و هو الصحیح و الله اعلم و عن ابی المیاج
 یفتح باو تشدید تختانیة و آخر جمیم - الاسدی - از قبیلہ بنی اسد تابعی بزرگ صحیح الحدیث است - قال قال لی علی گفت گفت
 مرا انیر المؤمنین علی رضی الله عنه - الا البعثک علی ما یقتضی علیه رسول الله - آیا بر نه انگیزم و نفرستم ترا بر کار س که برای گفت
 و بفرستاد مرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم ان لا تتع تمثال الاطیسة - و آن کار این است که نگذار س هیچ صورت را مگر
 آنکه محو و ناپدید کنی آن را در صراح گفته تمثال بکسر بیکر نگاشته - و لا قبر مشرق الا بسوتیه - و نگذاری گور بلند اما آنکه بر زمین
 برابر و هموار کنی یعنی پست کنی چنانکه نزدیک بر زمین باشد آنقدر که پیدا و نمایان بود مقدار یک شبر چنانکه سنت است
 رواه مسلم - و عن جابر قال نبی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یحبص القبر - نبی کرد آن حضرت از گچ کردن گور
 و گفته اند که اگر گل کنند تا ویران نشود درست است - و ان یشی علیه - و نبی کرد آنکه بنا کرده شود بر گور بعضی گفته اند
 که مراد بنا کردن است بنگ و مانند آن و بعضی گفته که مراد به بنا خیمه زدن و مانند آنست که آن نیز مکروه و منہی عنه است
 و ان یقعد علیه - و نبی کرد آن که تشدید شود بر قبر که آن منافی عبرت و اکرام مؤمن است و بعضی گفته اند که مراد تشستن بر
 قضای حاجت است و از بعضی سبب خواب کردن بر قبر منقول است و الله اعلم - رواه مسلم - و عن ابی مرثد یفتح
 میم و سکون را و فتح ثابے مثلثه - الغنوی - یفتح عین معجمه و نون از کبار صحابه است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا تجالسوا علی القبور - نه نشینید بر گورها - و لا تصلوا الیها - و نماز نگذارید بجانب آن کلام درین بتفضیل در باب المساجد
 و مواضع الصلوة گذشته است - رواه مسلم - و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان کلین هم کلین

ہر آئینہ انیکہ بنشیند کنیے از شمار با خمر سوزان تخت حق ثیابہ۔ پس بسوزاند جمرہ جامہ های او را۔ تخلص اسے جلہ
پس برسد آن جمرہ دایر سوختن و سے تا پوست و سے و خلوص پرستن بچیزے و تخلص بضم لام است۔ غیر این آن مجلس عالی قبر
بہتر است مراد از نشستن و سے بر قبر۔ رواہ مسلم

الفصل الثانی عن عروۃ بن الزیر قال کان بالمدینۃ رجلان احدهما یحی۔ بودند در مدینہ دوم در حضرت فریاد
کیے از آن دوم در یحی میگرد و قبر و آن ابو طلحہ الفزاری بود۔ والاخر لا یحی۔ و دیگرے لحد نمیکرد بکشتن میگرد و در میانہ
قبر و آن ابو عبیدہ بن الجراح بود و ہر دو صحابی مشہور اند و این دلالت میکند بر مشر و عیبت شق و اگر ناشروع میبود
ابو عبیدہ بن الجراح چون میگرد فقالوا۔ پس گفتند صحابہ بعد از آنکہ اختلاف کردند کہ آنحضرت را لحد باید کرد یا شق
ایما جارا و لا اعلیٰ علیہ۔ ہر کدام ازین دو کہ بیاید نخست کار کنند کار خود را۔ بخوار الذی یلحد۔ پس بدان کسی کہ لحد و فلحد رسول اللہ
پس لحد کرد بر اسے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رواہ فی شرح السنۃ۔ و عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اللحد لنا و الشق لغيرنا لحد یسکون حار اسے است و شق یفتح شین بر اسے غیر است و اگر مراد بلنا مسلمانان اند و غیر ماہود
و انصاری مثلاً پس شک نیست کہ این دلالت دارد بر افضلیت لحد از شق بلکہ بر لحد است شق و اگر مراد غیر ماہود و انصاری
نیز و زوی اشعاری با فضلیت است و بر تقدیر لحد واجب نیست شق منہی عنہ ہے و اگر منہی عنہ بودی ابو عبیدہ آن را نکرد
و ظاہر آنست کہ آن یا مر آنحضرت یا تقریری صلی اللہ علیہ وسلم بود و ایضا اتفاق دارند بر آنکہ ہر کہ اول بیاید عمل خود کند
و لا یتبرر جواز ہر دو عمل دارد پس آنچه فرمودند اللہ لنا از چلہ اختیارات است نہستن یعنی مالحد را اختیار کردیم و دیگران شق
کہ اقبل و بعض گفتہ اند کہ مراد غیر ماہود و انصاری مدینہ اند زیرا کہ زمین مدینہ سخت و محکم است و قابل لحد است بخلاف بلاد دیگر و طبعی
گفتہ کہ این حدیث اخبار از کائن و واقع است کہ تجمین خواهد شد پس از معجزات است۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی

و ابن یاجتہ و رواہ احمد بن حنبل و ابن عبد البر و عن ہشام بن عمار ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یوم احد۔
روایت است از ہشام بن عامر کہ مراد او پدر او را صحبت است و حدیث او در بصرہ بن است روایت میکند از و سے
حسن بصری و غیر و سے کہ آن حضرت گفت روز غزوہ احد کہ جامعہ از صحابہ شہید شدند۔ احفوا و اوسعوا بکفینہم ہزار
و فراخ کنید۔ و اعمقوا۔ و مغاک کنید و ازینجا معلوم میشود کہ اعماق در قبرست است زیرا کہ در و سے صیانت میت است
از ضیاع و مروے از امام محمد آنست کہ مقدار اعماق تا سینہ مرد میانہ بالاست و ہر چه زیادہ بر آن کنند افضل است
و اگر مقدار قاست آدمی کنند احسن است کہ فی مطالب المؤمنین نقلاً عن الحیط۔ و احسنوا۔ و نیک کنید عمل در ہزار
کردن قبر و تنظیم از خاک و شن و خاشاک و مانند آن و بعض گفتہ اند کہ احسان کنید بسوی میت بمیانہ در رفتن در
شبست و شوے و سے و تجیز و تکفین و برداشتن و سرد و آوردن در قبر کہ از فی شق اشخ۔ و اوفنوا الا شنین
و التثانی فی قبر واحد۔ و دفن کنید دو کس و سه کس را در یک قبر و این در حالت ضرورت است و بی ضرورت درست نیست

وقد مو اکثرهم قرأنا - وتقدیم کنید در قبر بجانب قبلہ کسے را کہ بیشترست قرآن وے - رواہ احمد والترمذی والبوداود والنسائی
 وروی ابن ماجہ الی قولہ - وروایت کرد ابن ماجہ تا قول وے - واحسنوا - وعن جابر قال لما کان یوم احد جات
 عمتی بابی لتدفنہ فی مقابرنا - گفت جابر بہر گاہ کہ بود روز جنگ احد کشتہ شدند در وے بعض مسلمانان و پدر من ہم
 در میان کشتگان بود آورد و عمہ من مردہ پدر مرا تا گور کند در گورستان ما کہ در بقیع بود - فتادی منا وے رسول اللہ
 پس آواز داد آواز دہندہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رووا النقیل الی مصنا جمعہم - باز گردانید کشتگان را بجانب گاہ
 ایشان یعنی بجای کہ در آنجا کشتہ شدہ اند و رہا بخا دفن کنید - رواہ احمد والترمذی والبوداود والنسائی والدارمی
 ولفظہ للترمذی - ودرین حدیث دلیل است بر آنکہ مردہ را از آنجا کہ مردہ است بجای دیگر نقل نکنند و از خصوص قصہ جابر
 و پدرش معلوم میشود کہ اگر نقل کردہ باشند باز بہمان موضع برگردانند مگر آنکہ مراد با آوردن عمہ جابر پدرش را ارادہ آوردن باشد
 ولیکن بصحت رسیدہ کہ جابر بعد از شش ماہ ازین واقعہ پدر خود را بہ بقیع آورد و دفن کرد و طبیعی گفتہ ظاہر آنست کہ
 اگر ضرورتی باشد جائزست و بے ضرورت روانہ شود و در کتب فقہ تفصیلست مزان را شیخ ابن الہمام گفتہ کہ اگر ارادہ کنند
 نقل اورا پیش از دفن و تسویہ لہن باکے نیست تا یک دو میل زیرا کہ مسافت در مقابر باین مقدار میرسد بآنست
 کہ دفن کردہ شود و در مقبرہ ہر بلدی کہ مردہ است و وے و عائشہ رضی اللہ عنہا در وقتیکہ زیارت کردہ برادرش را
 عبد الرحمن بن ابی بکر رضی اللہ عنہ و مردہ بود وے در یک مرحلہ از مکہ پس نقل کردہ بش - بکہ گفتہ اگر می بودم من حاضر
 و در وقت موت تو نقل میکردم ترا و دفن می کردم و رہا بخا کہ مردہ بودی و بعد از دفن و ریختن خاک و درست نیست
 بنش و در مدت قصیرہ نہ طویلہ مگر بعد از عذر آنست کہ ظاہر شود کہ ارض مقصوب بود یا بگیرد اورا شفیع و چندین اوصیاء
 و زمین حرب دفن کردہ شدند و از آنجا نقل نکردند و اگر مالک زمین خواہد کہ زمین را ہموار کند و زراعت کند میرسد اورا
 زیرا کہ حق مردہ در باطن است نہ در ظاہر و از جملہ اعذارست کہ در محال کسے یا جائہ کسے افتادہ باشد و گفتہ شیخ ابن الہمام
 کہ متفقست کلمہ مشائخ در زنی کہ دفن کردہ شد پس وے در غیر بلد خود و وے غائب بود پس بے صبرے می کند
 و میخارد کہ نقل کند گنجایش ندارد کہ نقل کند پس تجویز بعض متأخرین آن را اعتبار ندارد و اگر بے غسل دفن کردہ شد
 یا بے نماز بر آوردہ نشود یا اتفاق و دفن کردہ نشود در خانہ کہ میبود و ران زیرا کہ آن خاصۃ انبیاست سواست اللہ
 و سلامہ علیہم اجمعین بلکہ نقل کردہ شود بمقابر مسالین و دفن کردہ نشوند و کس در یک قبر بضرورت انتہی و عن ابن
 عباس قال سل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قبل رأسہ - کشیدہ شد آن حضرت یعنی در وقت نہادن دقبر
 از جانب سوسل در نعت کشیدن چیزے و بیرون آوردن آن بزمی چنانچہ کشیدن شمیر و کار و و جز آن از نیام کشیدن نیست
 از جانب سر چنان بود کہ نہادہ شود جنازہ در پایان قبر پستریز و آن آوردہ شود از جانب سر و در آوردہ شود در قبر و نہادہ
 شافعی اینست و سنت نزد آنست کہ نہادہ شود جنازہ بجانب قبلہ از قبر چنانکہ باشد پایان جنازہ بجانب پایان قبر

اور سوسے بجانب سر قبر برداشته شود میت و ندا ده شود در قبر و همچنین می در آورده آن حضرت صلی الله علیه وسلم مرده را در قبر بنائیکه در حدیث آمده بیاید و در حجره آن حضرت آن قدر دست نبود که از جانب قبله آورده شود زیرا که قبر شریف بلست یکبار رواه الشافعی - وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل قبر الیلا - وهم از ابن عباس است که آن حضرت در آمد قبری را و شب گویند که آن قبر عبد الله ذوالحجاء و ابن است که از اصحاب صفه است و اسلام او را قصه غریب است که از قوم خود که خیمه آمد دایان آورد - فاصبح له بسرلج - پس افروخته شد بر آس آن حضرت چراغی - فاخذ من قبل القبلة - پس گرفت آن حضرت میت را از جانب قبله - وقال - وگفت - رحمت الله - رحمت کند ترا خدا - قال - ان كنت لا اذناک تملأ القرآن - تحقیق بودی تو آوازه بسیار خواننده قرآن را و آوازه یعنی متفرد کثیر البکاکثیر الدعامه ربان نرم دل اند که من در دستم رواه الترمذی وقال فی شرح السنه اسنادہ ضعیف - و ترمذی گفته است که درین باب حدیث از جابر بن عبد بن ثابت که برادر زید بن ثابت است آمده و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و ازین حدیث معلوم میشود که دفن در شب درست است و بعضی مکرده پیدا شده اند و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا دخل المیت القبر بود آن حضرت چون در آورده میشد میت یا چون می در آورده میت را در قبر داخل بصیغه مجهول و معلوم هر دو روایت است قال - میگفت این کلمات را - بسم الله و بالله و علی بن رسول الله و فی روایتی علی بن رسول الله - تذکر سنت بجا کلت برواه احمد الترمذی و ابن ماجه - روایت کرده اند این جماعه این حدیث را باین و در روایت - و روسے الی بود او و الثانیة - و روایت کرد الی بود او و روایت ثانیة را - و عن جعفر بن محمد عن ابیه مرسلان النبی صلی الله علیه وسلم حتی علی المیت ثلث حثیات - روایت است از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر بطریق ارسال که آن حضرت خاک انداخت بر میت سه انداختن - بیدید جمیعاً - بهر دو دست و حقو خاک زدن بر روسے کسے و حتی بر وزن رنی آنچه یکبار بدست بردارند و اندر رش علی قبر ابراهیم - و روایت کرد که دے صلی الله علیه وسلم آب پاشید بر گور پسر خود که ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم است - و وضع علیه حصیاء - و نهاد بر قبر ابراهیم سنگ ریزه های خرد را رواه فی شرح السنه و رومی الشافعی من قوله - و روایت کرده است شافعی از قول دے - رش - یعنی البته آسے حدیث شافعی از رش علی قبر ابنه است تا آخر و اول حدیث که حتی علی المیت است تا آخر و روایت شافعی نیست - و ابن جابر قال فی نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبور - نهی کرد آن حضرت از آنکه گچ کرده شوند قبور از جهت آنچه در دست از تکلف و تشوین در داداشته حسن بصری گل کردن را و شافعی گفته مستحب است گل کردن و در خانه گفته که تطینین قبور را باس به خللات مرکزی را که فی مطالب المؤمنین - و ان یکتب علیها - و نهی کرد از آنکه نوشته شود بر قبور یعنی نام خدا آسے تعالی یا قرآن و نام رسول تا خود را پایمال نگردد و پول نکند بر دے حیدان و نیز گفته اند که مکرده است بر پا کردن الواح مکتوبه که بنیفا نه است مگر آنکه در آن غرض صحیح باشد - و ان توطأ - و نهی کرد از آنکه پایمال کرده شود قبور

و نیز مستحب است که در قبور برهنه پادرا نیکدانی شریعت الاسلام - رواه الترمذی - وعنه - قال رش قبر النبی صلی الله علیه وسلم
و هم از جا برست گفت باب پاشیده شد قبر آن حضرت - و کان الذی رش الماعلی قبره بلال بن رباح - و بود آنکس که پاشید
آب قبر آن حضرت بلال ابن رباح بفتح را بر قبر - پاشیده آب بشک - بدامن قبل رأسه حتی انتهی الی رجليه
شروع کرد از جانب سر آنحضرت تا آنکه رسید بسوی هر دو پا - او - رواه البیهقی فی دلائل النبوة - وعن مطلب
بن ابی وداعة - بفتح واد صحابی است اسلام آورده در روز فتح مکہ و این حدیث را از صحابی دیگر روایت میکند از جهت عدم
حضور او در آن وقت - قال لما مات عثمان بن مظعون و اخرج بجنائزته فدفن - هرگاه که مرد عثمان بن مظعون بطلا
معجمه و دوسه اول کسے است که مردان مهاجرین بدنیه و بیرون آورده شد جنازه او پس دفن کرده شد - امر النبی صلی الله
علیه وسلم بجلال ان یاتیه بحجر - امر کرد آن حضرت مردے را که بیار و او را سنگے را - فلم یقطع حلما - پس نتوانست آن مرد
برداشتن آن حجاره را - فقام الیها رسول الله صلی الله علیه وسلم - پس برخاست آن حضرت و رفت بجانب آن سنگ
و حفرین و راعیه - و برداشت آستینها سے خود را از هر دو ذراع خود و بیرون آورد و دستها را از آستین حشر سجاده سین
مهاجرین برهنه کردن - قال المطلب - گفت راوی حدیث مطلب بن ابی وداعه کہ - قال الذی یخبرنی عن رسول الله
گفت آن کسے که خبر میدهم از پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم کافی نظر الی بیاض ذراعی رسول الله - گوید که من الآن نظر
میکم بسوی سفیدی هر دو ذراع پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم حین حشر عنهما - هنگامی که کشاد و دستها را از آستین
ثم حلما فوضعها عند رأسه - پست بر داشت آن حجاره را پس نهاد آن را نزد سر عثمان ابن مظعون - و قال اعلم باقر اخی
و گفت آن حضرت میدانم و نشان میکنم باین سنگ قبر را و خود را یعنی عثمان بن مظعون و گوید که بعد از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مردان بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد - و دفن الیسن
مات من ابی - و دفن میکنم بجانب وے کسے را که بمیرد از اهل و عیال من و بعد از وے اول کسے که دفن کرده شد با برآیم
بن رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و چون زینب بنت رسول الله صلعم فوت کرد آن حضرت فرمود لاحق شو بسلف
خیرا عثمان بن مظعون - رواه ابو داود - و عن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشة - رضی الله عنهما فقلت
یا امه الکشی لی عن قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم و صاحبیه - روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق کہ
از اکابر تابعین و افاضل عصر و از فقهای سبعة مدینه است گفت در آمدم بر عائشه پس گفتم اسے مادر من در
یکشاد پرده بردار بر اسے من از قبر آن حضرت و هر دو پا و دے کہ ابو بکر و عمر رضی الله عنهما این قبور و حجره عائشه
بودند و تا آن وقت بدان راه بود و پرده بر در فرودشته بودند چون میخواستند که بزیاارت مشرف شوند پرده بر میداشتند
و می درآمدند فکشفتم لی عن ثابته قبور لا مشرقه دلا لاطته - پس پرده برداشت عائشه بر اسے من از سه قبر
نه بلند و نه متصل یزین و گفته اند کہ بنده ای آنها یک شبر بود و مبطله بطحا الترحمة الحجر و سنگ ریزه مجید و شدید و می

بنسب ریزہ ہاے سب سے غصہ و طغیاری و فرخ کہ دروے سنگ ریزہ ہاے خرد بود و مراد اینجا نفس سنگ ریزہ ہاے عرصہ
 در اصل صحن ہرے و اطلاق کردہ میشود بر ہر موضع فراخ بعد از ان غالب آمدہ بر جائے مخصوص کہ در حوالی مدینہ مطہرہ است
 رواہ ابوداؤد۔ وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازۃ رجل من الانصار گفت
 براء بن عازب کہ بیرون آمدم با آن حضرت در جنازہ مردے از انصار۔ فانتمینا الی القبر پس رسیدیم بآقا قبر۔ ولما لحق
 البعد و دفن کردہ نشدہ بود آن مرد ہنوز در کھنہا نہ نشدہ۔ فجلس النبیؐ۔ پس نشست پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مستقبل
 القبۃ وجلسنا معہ۔ و نشستیم با او۔ رواہ ابوداؤد والنسائی وابن ماجہ و زاد فی آخرہ۔ و زیادہ کردہ است
 ابن ماجہ و آخرین حدیث این لفظ را۔ کان علی رؤسنا الطیر۔ گویا کہ بر سر ہاے ما پرندگان شدہ انغایت خضوع و سکون
 و این حدیث در فصل ثالث و باب ما یقال عند من حضرہ الموت ہم از براء بن عازب گذشتہ است باز یاد ہماے
 دیگر کہ در اینجا مذکور است و ازین حدیث معلوم میشود کہ متابعت جنازہ تا قبر و انتظار جلوس تا دفن ہست۔ وعن عائشہ
 رضی اللہ عنہا۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کسر عظم الميت کسر حیۃ شکستن استخوان مردہ ہچچ شکستن
 استخوان اوست و بہ حالت حیات ابن عبد البر گفتہ است کہ از اینجا استفادہ می گردد کہ میت متالم میگردد و ہچچ و پنچہ متالم میگردد
 بالانحی و لازم این است کہ متلذذ گردد و تمام انجہ متلذذ میشود و بان زندہ نہتی۔ رواہ مالک و ابوداؤد ابن ماجہ۔

الفصل الثالث۔ عن النفس قتال شہد تا بنبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تدفن و رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم جالس علی القبر گفت انس حاضر شدیم ما و ختر آن حضرت را در حالے کہ دفن کردہ میشود و آن ام کلثوم
 بود کہ زوجہ عثمان بود و حال آنکہ آن حضرت تشنہ بود نزد قبر فرات عینہ تدیمان پس دیدم من ہر دو چشم
 آن حضرت را کہ اشک میرنجبت۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ہل فیکم من احد لم یقارن اللیلۃ۔ آیا ہست در میان
 شما ہچ کس کہ گناہت نمکرہ است یا جماع نمکرہ است یا زن انشب اقتراف و مقارنت بتقدیم قاتن بر فابہر و معنی
 آمین است و بر ہر دو معنی حمل کردہ اند و گفتہ اند کہ او سے و ارجح معنی ثانی است و گفتہ اند کہ عثمان درین شب کسے از
 کنیزکان خود را پیش خود طلبیدہ بود و جماع کردہ پس آن حضرت تعریض بوسے کرد و منع کردن و سے از نزول و ناخوش
 داشتن آن فعل را از عثمان و گفتہ اند کہ عند عثمان در آن فعل آن بود کہ بیماری ام کلثوم دراز کشیدہ بود و گمان نہ داشت
 عثمان کہ انشب فوت خواہد کرد و بیگناہت شدہ کرد و چون آن حضرت این سخن گفت۔ فقال ابو طلحہ انا۔ پس گفت
 ابو طلحہ انصاری کہ زوج مادر انس بود من جماع نمکرہ ام انشب۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فانزل فی قبرہا پس فرود آے تو
 در قبر و سے۔ فنزل فی قبرہا۔ پس فرود آمد ابو طلحہ در قبر ام کلثوم و شیخ در شرح خود گفتہ کہ مشکل نشود این حدیث با پنچہ
 گفتہ اند کہ زوج و محارم او سے اند از حلالان بیکانہ از جهت احتمال آنکہ آن حضرت را و عثمان را عذر سے بود و در فرود
 آمدن در قبر ہچچین گفتہ است لودعی و گفتہ کہ ازین حدیث این ماخوذ میشود کہ اگر یکے بعدی بعد از جماع بود و سے اولی است

فلیفهم۔ رواہ البخاری۔ وعن عمرو بن العاص قال لابنہ وبنو سبیاق الموت۔ روایت است از عمرو بن العاص
 کہ صحابی مشہور است گفت مرسل خود را و حال آنکہ عمر و در شروع موت و نزع روح بود۔ اذ انما است فلا تصحبی ناخجہ و لا ناز
 وقتے کہ من ہمیرم پس باید کہ ہمراہ نشود و مرا زنی نوحہ گردد آتش عاوت اہل جاہلیت بود کہ آتش ہمراہ میت میفرستادند
 تا بر اسے بخور و جز آن کار آید۔ فاذا وفتنتم فی فتنہ اسے التراب شنایا۔ پس چون دفن کنسید مرا پس بزمی بود ہولست
 بیند ازید پس خاک را یعنی اندک اندک اندازید و این اشارت است بانکہ میت احساس سے کند و دردناک میشود
 باخجہ دردناک میشود ہاں زندہ و شنوا بنعم شین و تشدید یزون و شن بشین معجیہ و تشدید یزون در اصل پاشیدن
 آب و پراگندہ کردن و اینجا در تراب استعمال کردہ۔ ثم اقیمو احوال قبری قدر ما یخیر جزو۔ پس بزمی است کہ گویند اندازہ
 باخجہ فوج کردہ شود شترے جزو رفیع جیم شتر کشتنی۔ و یقسم لکم ہما۔ و بخش کردہ شود گوشت آن۔ حتی استالس بکم۔ تا آنکہ
 آرام گیرم بشما فی الصراح الشس بے پرمانی و آرام یافتن۔ و اعلم ما ذرا جمع بہ رسل ربی۔ و بدانم کہ بچہ چیز باز میگردد و انم
 و جواب میگویم فرستادہ ہاے پروردگار خود را یعنی فرشتہاے کہ در گور می آیند و می پرسند۔ رواہ مسلم۔ وعن عبد الصمد
 بن عمر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تجسوه۔ میگفت آن حضرات چون ہمیر و سیکے
 از شما پس در بند نکند و نگاہ ندارد اورا در خانہ۔ و اسر عواہ الی قبرہ۔ و شتاب بہر یاد اورا بسوسے قبر و سوسے۔
 ولیقرا عند رأسہ فاتحۃ البقرۃ۔ و باید کہ خواندہ شود نزد سوسے یعنی بعد از دفن اول سورۃ بقرہ کہ از اتم تا ہم الفلقیان است۔
 و عند رجلہ بجنائتہ البقرۃ۔ و نزد پایاے وی خاتمہ بقرہ کہ از امن الرسول تا آخر سورہ است۔ و در آخر فاتحۃ البقرۃ کتاب
 و معوذتین و قل ہو اللہ احد و گردانیدن ثواب بر اسے اہل مقابر آید است و خطرات کردہ اند و گردانیدن ثواب قرآن
 بر اسے میت و وصول ثواب آن بدو و صحیح وصول است شیخ عبد الصمد یافعی در روض الریاضین آورده کہ شیخ غزالین
 عبد السلام را در خواب دیدند کہ گفت کہ ما در دنیا حکم کردہ بودیم کہ ثواب قرآن بہیت نمیرسد درین عالم بر حلافت
 آن ظاہر شد و در یافتیم کہ میرسد و مکر وہ نیست۔ قرأت قرآن بر قبر و ہوا فصیح ذکرہ الشیخ ابن الہمام۔ رواہ البیہقی۔
 شعب الایان۔ روایت کرد این حدیث را بہیقی بطریق رفع و شعب الایان۔ وقال الصبیح اند موقوف علیہ۔
 صحیح آن است کہ موقوف است بر عبد الصمد بن عمر و قول اوست۔ وعن ابن ابی ملیکہ۔ بعنم میم و فتح لام و سکون
 محتانیہ از مشاہیر تابعین است و قاضی کہ بود در عند عبد الصمد بن الزبیر۔ قال۔ گفت۔ لما توفی عبد الرحمن بن ابی بکر
 بالجشی و ہو موضع۔ ہر گاہ کہ وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق کہ از صحابہ است و جشی بعنم ما و سکون و جشی
 و شیرین ہجہ دیاسے مشدودہ موضعے است و اسفل مکہ تزیب ہوسے و بعض گفتہ اند بیکند برید۔ محل الی مکہ۔ پس برداشتم
 و آورده شد بسوی مکہ۔ دفن ہا۔ پس دفن کردہ شدہ بکہ در مسلمان۔ فلما اقدمت عائشہ است قبر عبد الرحمن بن ابی بکر
 ہر گاہ کہ قدم آورد عائشہ بکہ برای بخ آمد قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را و دوسے برادر عائشہ بود و در ایشان ام ہومان بود

کہ روح وی ناخوش میسر و راضی نیست بکلیه کردن بر قبر و سبب از جهت تعفن و بی امانت و اختفات را بوسه و امه اعلم رواه احمد

باب سبب البکاء علی المیت

گریستن بر مردہ بے نوحه و بلند کردن آواز را باس بہ است و مکروه است مذہب و لوضہ دستمالش کردن میت را با قراط
تشبیه بحال چنانکہ عبادت جاہلیست است اما اصل شناسا و ذکر محاسن نہ بر وجہ مذہب مکروه نیست و مکروه است تحذیر
مصائب زیادہ بر سرہ روز و بر سرہ مقابر و سبب است تغزیت پیش از دفن و بعد از وے تا سہ روز و معنی تغزیت
صبر و تشکیبائی فرمودن معنیست زودہ را و غرا یعنی صبر است و مکروه است نشستن بر در و نوز و بعضی مشایخ مکروه نیست
و نشستن بر اسے تا تم سہ روز است و زیادہ بر آن مکروه است و بعضی تا ہفت روز گفتہ اند و از عطا سہ خراسانی
کہ از تا بعین است منقول است کہ گفت چون آدم علیہ السلام مرد تا سہ خلائی تا ہفت روز بر وے گریستن و بسیار
از متاخرین گفتہ اند کہ مکروه است اجتماع بر صاحب میت و مکروه است کہ بنشینند بر در خانہ خود و مردم جمع شوند و تغزیت
نمایند بیکہ ہر گاہ از دفن فارغ شوند و بزرگروند متفرق شوند و صاحب میت باید کہ بکار خود مشغول گردد و مردم نیز بکارهای
خود مشغول شوند و تغزیت زیادہ بر یکبار نہ باید کرد و بعضی مشایخ بنا را گفتہ اند تغزیت حاضر سہ روز است و تغزیت غالب یک روز
و بعضی گفتہ اند کہ باک نیست بنشستن تا سہ روز در خانہ یا در مسجد کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر
بن ابی طالب و زید بن حارثہ و عبد اللہ بن زواہہ در مسجد نشست و مردم می آمدند و انجہ مردم درین زمان از تکلفات کنند عہدیت
و شبنج و نا شروع است و اگر مغربی گوید بزرگ مصیبتہ یا سخت مصیبتہ تر از سید بعضی گفتہ اند کہ کفر است و بعضی گویند کہ
افیر نیست و لیکن خطائے عظیم است و بعضی فتوے بجا از آن دادہ اند و اگر گوید ہر چہ از جان او بکاست در جان تو
زیادہ بادیم کفر است و اگر گوید عمر تو زیادہ باد این نیز خطا و جہل است ذکر نہ اکلہ فی مطالب المؤمنین

الفصل الاول بحسن الش قال دخلنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ابی سید القین - گفت انس
در آمدیم با ہمراہ آن حضرت بر ابی سید آہنگر - و کان طرا لبراہیم - و بود و بے دایہ یعنی شوہر و ایہ ابراہیم بن رسول اللہ
و مضعہ وے و نام وے براہین اعوش بود و نام زوجہ او خولہ بنت المنذر و معنی طرا در لغت مہربانی کنندہ بفرزند دیگری
فاخذ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابراہیم لقبہ و شتمہ - پس گفت آنحضرت ابراہیم را پس بوسہ داد و او را بوی کرد و را -
ثم دخلنا علیہ بعد ذلک - بستر درآمدیم با بر وے بعد از آن یعنی ہمراہ آن حضرت - و ابراہیم بچہ و بنفسہ - و حال آنکہ
ابراہیم جو و سخاوت می کرد بجان خود یعنی نزدیک بودہ بجان دادن و بود ابراہیم رضی اللہ عنہ دو سالہ و بعضی گفتہ اند
شا نزودہ ماہہ و شست روزہ و در رواستہ یک سالہ و دہ ماہہ و شش روزہ و بالجملہ در مدت رصناع بود کہ از
عالم رفت - فجمعت عینا رسول اللہ - پس در ایستادہ و چشم پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - زان کہ در آن شد
اشکباران زرت بڈال معجہ و را و یا رفتن اشک از چشم - فقال لہ - پس گفت مرا آنحضرت با عبد الرحمن بن عت

وانت۔ و تو گریہ میکنی و اشک سیریزی باین معرفت و جلالت شان۔ یا رسول اللہ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ باین نحو
 انما رحمۃ۔ اے پسر عرف این اشکها اثر رحمت و رقت است برقبو بعض بشاوع مال وی کہ مبتلے است بشدت
 باین ضعف جنیت نہ از رحمت جبرج و بے صبر سے و ناشکیبائی ست چنانچہ تو خیال کردہ۔ ثم اتبہا باخر سے۔
 پسر پسر و گردانید آن اشکها را با اشکها سے دیگر یا این کلمہ را با کلمہ دیگر۔ فقال۔ پس گفت۔ ان العین تدمع
 و القلب یحزن۔ بدرستے کہ چشم اشک سیریزد و دل اندوگین میگردد۔ و لا نقول الا ما یرضی ربنا۔ و نمیگویم مگر آنچه
 خوشنوداست پروردگار را۔ و اما بترانک یا ابراہیم بخبر و نون۔ و بدرستی کہ ما بجا می توانی اے ابراہیم ہم آئینہ اندوگین ایم
 متفق علیہ۔ و تحقیق درین باب آن است کہ کمال آن حضرت کمال بشری ست علی الاطلاق کہ شامل تمام لطائف
 و قوای ظاہرہ و باطنہ است چنانچہ لائق بحال بشر است کہ جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر خلاف
 حال ملائکہ و بود آن حضرت کہ حی و داور چیز احی و دے و ظاہر میشد از دے آثار تمامہ حواس و قوی پس آنچه
 مقدور بود و صادر میشد بقدرت و اختیار و آنچه غیر مقدور بود و صادر میشد بکام طبیعت و اضطرار اگر نہ این چنین باشد
 نقصان لازم آید و ہمہ موافق حق و حکمت است داین دلیل سلامت حواس و قوی ست پس مرآن حضرت را در ہر
 مرتبہ تمام و کمال است داین یکے از وجوہ وجود سکرات موت ست و حق وی صلی اللہ علیہ وسلم محققین صوفیہ گفتہ اند
 کہ تمامہ لطائف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سرور ارباب تکلیف جدا جدا بے مزج و تداخل میان این لطائف
 در عمل و کار خود اند و آثار و نتائج ہر یکے برآن مترتب و صادر سر بذات حق تعالی و تقدس متفصل و روح و رحمت
 وے تعالی مستغرق و قلب بذکر وے مشغول و نفس بخدمت وے عامل و طبیعت بخطوئے کہ سبب قوام بدن است
 آخذ و ہمہ مطیع و متقاد حق اند و آنچه پیدا شدہ اند بر اے آن دالہ اعلم۔ و عن اسامہ بن زید قال ارسلت ابنہ
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم الیہ۔ گفت اسامہ بن زید کہ فرستاد و ختر آن حضرت کہ زینب زوجہ ابی العاص بن الربیع
 بود کہے را بسوے آن حضرت۔ ان ابائی قبض۔ کہ پسر سے ست مرا کہ در حالت نزع است و نزدیک ست کہ قبض روح
 وے کردہ شود۔ فانتما۔ پس بیا مارا و پرستش حال ما کن و بفریاد مارس و بنہین کہ چہ حال داریم۔ فاسئل فی حق اسلام
 و ليقول۔ پس فرستاد آن حضرت کہے را بسوے وے در حالتی کہ میخواند سلام را و میگوییہ آن حضرت ان لہ
 ما اخذ لہ ما اعطی۔ بدرستی کہ مر خدا را ست چیزے کہ گرفت و مراد را ست چیزے کہ داد۔ و کل عندہ باجل سسی۔ و ہمہ نزد
 او ہر ت معین است و حیات آن پسر تا این مدت مقدور بود۔ فلما تم تخریب پس باید کہ صبر کند و طالب ثواب
 وے گردد۔ فارسلت الیہ تقسم علیہ لیا تینہا۔ پس باز فرستاد و زینب کہے را بسوے آن حضرت در حالتی کہ سوگند میخورد و رب
 کہ البتہ بیا بد آن حضرت ادرار۔ فقام معه پس برخاست آن حضرت و حال آنکہ با وی بود۔ سعد بن عبادہ و حاذ بن خیل
 دابی بن کعب و زید بن ثابت و در حال۔ و مردان دیگر از صحابہ۔ فرفع الی رسول اللہ پس برداشته آورده شد بسوے

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الصبی - آن کو دک کہ جان میداؤ۔ ولفسہ متحقق۔ و حال آنکہ جان و جسم حرکت میکرد
و می لرزید و بقیعہ حکایت آواز سلاح و آواز دندان از جهت سخت واقع شدن در اکل و جنبانیدن چیز می خشک باواز
کذا فی القاموس و در صراح گفته آواز سلاح و رفتن و زینین۔ فیضا صفت عیناہ پس اشک بسیار میریزخت هر دو چشم
آن حضرت۔ فقال سعد۔ پس گفت سعد بن ابی وقاص۔ یا رسول اللہ! ہذا بیست این گریستن از تو و اشک
ریختن کہ تو بآن قوت و کمال حال میکردی۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ہر دو بوجہ چہا ہا اہل بیت قلوبہا ہاؤ۔ این اثر
مہربانی و نریست کہ گواہیدہ و نہادہ است آن را خدا سے تقاضا و در دہا سے بندگان خود۔ فاما ہر رحم اللہ من
عبادہ الرحاء۔ پس رحمت و مہربانی سے کہ اللہ تقاضا سے از بندگان خود و گرجست کنندگان و مہربانان را متقی علیہ و رحم
معبود اللہ من عمر بنی اللہ عنہما قال اشک سعد بن عبادۃ شکوی لہ کہ گفت ابن عمر یا رشد سعد بن عبادہ بیمار سے
کہ مر اور ابو دشخص نیست نزدی چہ کہ بیماری بود۔ فانا اللہ! پس آواز را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم عبادہ۔ و حالیکہ
حیات میکند آن حضرت اور اسع عبدالرحمن بن عوف و سعد ابن ابی وقاص و عبداللہ بن مسعود و قلمی و ثعل
علیہ۔ پس ہر گاہ کہ درآمد آن حضرت بر سعد بن عبادہ۔ و ہمدہ فی غائثیہ۔ یا فتی اور در حادثہ کہ پوشیدہ و اہل
کردہ بود اور انکایت از شدت مرض داندہ و در دست و غائثیہ کار سخت و دشوار کہ احاطہ کند و در گیر و دور از زمین
و غیرہ و ازین جہت قیامت را غائثیہ گفته اند و در صراح گفته غائثیہ قیامت و در و بیماری شک و بعضی گفته اند کہ در آنجا
در حدیث جامعہ ایست کہ احاطہ کردہ بودند اورا و گرد سے نشسته۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت بمشادہ سختی حال و
یا بطریق استفہام۔ قاضی بتحقیق میرساندہ شد و پیرداختہ شد کار حیات و می و لفظ معلوم نیز روایت کردہ شدہ است
چنانکہ در کربہ و قضی غیبہ است یعنی تمام کردہ شد حیات خود را۔ قالوا کہ گفتند لا۔ نمرده است۔ یا رسول اللہ۔ و موت سعد بن
عبادہ بعد از ان حضرت است و خلافت عمر اور خلافت ابی بکر رضی اللہ عنہما۔ فبکی النبی پس بگریست پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فلما
رای القوم بکا النبی۔ پس ہر گاہ کہ دیدند آن گروہ گریہ پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم بکا۔ بگریستند ایشان نیز فقال۔ پس
گفت آنحضرت۔ الا اسمعون ان اللہ لا یغضب بدمع العین۔ آیا نمی شنوید یعنی نشنودید از احکام شرعی کہ خدای تعالی
عذاب نمیکند با شک چشم۔ ولا یغضب بالقلب۔ و نہ باندہ دل۔ و لکن یغضب بہذا۔ و لیکن عذاب میکند بفعول این۔
و اشارت مالی لسانہ۔ و اشارت کرد بلفظ نہا بسوسے زبان خود۔ او بر رحم میکند باین یعنی عذاب الہی و رحمت
وی ہمہ مترتب بر فعل زبان میگردد اگر نوحہ کرد درین باب یا سخنی ناشائسہ گفت مستحق عذاب گردد اگر خدا گفت و مرجع کرد
مستوجب رحمت و ثواب شود۔ و ان المیت لیغضب بکا اہل علیہ۔ و ہر رستی کہ مرده عذاب کردہ میشود و بگریستن کسان و سے
بردی تحقیق این در شرح حدیث عائشہ باید متفق علیہ۔ و عن عبداللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لیس منّا من ضرب الخد و دشن الجیوب و دعی بدعوی الجاہلیۃ نیست از اہل طریقہ ناکسہ کہ بزنند خسارہ ہا را و پاہرہ کنند

کہ یا نماز و بخواند بخواندن جاہلیت چنانکہ نوح و دعا بویل و ثبور متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ یسئلم با و سکون را پس
 ابو موسی اشعری است از تابعین۔ قال اعمی علیہ ابی موسی۔ گفت بہوش شد ابو موسی کہ پیر دوست غمی بفتح و قصر
 بہوشی اغما بہوش گردانیدن غمی علیہ و اعمی علیہ چہنیں استعمال کردہ میشود بلفظ مجهول۔ لما قلت امرتہ ام عبد اللہ لیسر بفتح
 پس پیش آمد زن و سہ کہ کنیت او ام عبد اللہ بود و در حالتی کہ آواز میکند بکار و بر نہ بفتح را و تشدید زن آواز بکار
 کہ درو سہ ترجیع است یعنی گردانیدن آواز در خلق۔ ثم افان۔ پستہ بہوش آمد۔ فقال الم تعلمی۔ پس گفت ابو موسی
 مر زن را آیا نمیدانی تو۔ و کن یہ ثمان رسول اللہ۔ و بود ابو موسی کہ تحدیث میکرد و خبر میداد آن زن را کہ پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفتہ است۔ انما برئ من خلق و صلق و حشر۔ من بیزارم از کسی کہ بستر و موسی سر را
 یعنی در مصیبت و بلی کہ آواز خود را بگریہ و پادہ کند گریان را۔ متفق علیہ و لفظہ لسان۔ وعن ابی مالک الاشعری
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع فی امتی من امر لجاہلیۃ لاتیہ کونہن۔ چهار خصالت اندر است من از کار جاہلیت
 کہ نیکدارند انہا را۔ الفجر فی الاحساب یکے نازیدن و دج کردن نفس در حسہا و حسب انجہ بشمار و مراز صفاست و
 خصال و شرف و مجد کہ درو سہ و پدران اوست۔ و الطعن فی الانساب۔ دوم طعن کردن و عیب گرفتن در نسبہا سہ
 مردم چنانچہ فخر و تہج بہ نسب خود میکنند و حاصل این ہر دو خصالت تعظیم نفس و تحقیر مردم است و ہر دو مذموم است
 لکہ با سلام و کفر۔ و الاستسقاء بالجحوم۔ و طلب آب باران کردن بستانارہ ہا یعنی توقع امطار نرزد و وقوع جحوم و نزال
 خود چنانکہ گویند و قتی کہ کوب در فلان منزل بیاید باران شود چنانکہ در حدیث دیگر آمد۔ است مطرنا مہر کذا
 و این منبع و زجر است از تمسک بقواعد جحوم و اعتقاد با حکام آن۔ و النیاحۃ۔ چہارم نوحہ کردن و راتم۔ و قال۔ گفت
 انجھرت۔ الناحیۃ اذ الم تب قبل موتہا تمام یوم القیمۃ۔ زن نوحہ گر چون توبہ نکند پیش از مرگ خود یعنی از عالم ہبہ نزد
 ایستادہ کردہ میشود و زقیامت یعنی در موقف یا برانگیختہ میشود۔ و علیہا سہ مال من قطران۔ و حال آنکہ بر آن زن پیرانی
 از قطران قطران بفتح قاف و کسہ طاد سکون نیز آمدہ روئے سہ کہ دوشیدہ و کشیدہ میشود از درختی کہ معروف است
 بعد از آن نجۃ میشود و سوختہ میشود و جراح و طلا کردہ میشود بر آن شتران گرگین و این سخت تر است و اشتغال نار و احرار
 و درج من جرب و بروی است پیراہن از جرب و جرب بفتح جیم و را کہ نام مرضی است شہر کہ آن را کہ بید و درج پیراہن زن
 و سہ مال پیراہن خواہ از زن یا مرد یعنی مسلط گردانیدہ میشود بر تن وی کو خارش پس از آن طلا میکنند بقطران تازہ یا دود
 الم و سوزش و بعض در بیان مناسبت عقل نیاحت و جزا سہ آن بجر بگفتہ اند کہ چون ناحیہ خراش میکرد روی را و
 پارہ میکرد جامہ را بتلا گردانیدہ شد بچرب کہ صبر نمیتواند کرد بر آن خراشیدن و پارہ کردن و نیز خراش میکرد بخندان
 رقتہ آنکہ خود دلہا سہ مصیبت زدگان را و جراحات میکرد و در نہا سہ ایشان را پس عتاب کردہ شود بانجہ مناسب
 آن باشد و بعد اعلم۔ رواہ مسلم۔ وعن انس قال مر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بامرأۃ تلکی عند قبر۔ روایت است

از انس گفت گذشت آن حضرت بزرگ گریه میکرد و نزد گوری - فقال پس گفت آنحضرت بآن زن - اتقی الصدق و اصبری
 پر سیز کن ای زن از نافرموده خدا و شکیبائی کن - قالت گفت آن زن با آنحضرت - ای یک عینه فانک لم تصب
 بمصیبتی - کیستو شوازمین زیرا که تو مصیبت زده نشدی بمصیبت من - ولم تعرفه و تشناخت آن زن آن حضرت را
 فقیل لها انه النبی - پس گفته شد قرآن زن را که این سخن که گفت پیغمبر بود - صلی الله علیه و سلم فانت باب النبی پس
 آمد آن زن بر در پیغمبر - صلی الله علیه و سلم فلم تجد عنده لبواہین - پس نیافت آن زن نزد آن حضرت در بانان را چنانکه
 بر در ملوک و امرائی باشند و مانع نیافت از در آمدن گوید و نفس خود خوشت و پیست یافته بود و گمان برده بود که رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم مثل ملوک و سلاطین خواهد بود و او را مجال در آمدن بر دے نخواهد بود تا در آید و اعتماد نماید
 فقال لم اعرفک - پس گفت آن زن و عذر خواہی نمود که من نشناختم ترا کہ تو پیغمبر خدائی تا انتحال امر تو میکردم
 و سبب ادبی نمی نمودم - فقال پس گفت آن حضرت - انما الصبر عند الصدمة الاولى - معتر و محو نیست صبر تری کہ
 کوشت نخستین کہ اول زمان مصیبت رسیدن و کوفت اوست و بعد از گذشتن آن وقت خود بصورت صبر
 میکند و تصدم چیزے سخت را بر چیزے سخت زدن چنانکہ اینجا زدن مصیبت کہ سخت است بر دل کہ دے نیز
 سخت است و در تحمل شداید و بلا یا پس میزند بر دے دے شکن آن را و تصدم بمعنی رسیدن امرے نیز آید چنانکہ
 رسیدن بلا دین معنی اظہر است - و لیکن معنی اول ابلغ است - متفق علیہ - وعن ابی حمیرة قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم لا يموت المسلم ثلثة من الولد فلیج النار - نمی میرد و مسلمانی را کہ کسی از فرزندان پس در آید آتش
 و دوزخ را - الا ثلثة القسم - مگر برائے حلال گردانیدن و کشادن سوگند کہ حق سبحانہ و تعالیٰ در قرآن مجید در ورود
 بندگان آتش را یاد کرده و فرموده کہ (وان منکم الا واد) و هیچ یک از شما نیست مگر آنکہ در آید و دوزخ را اگر چه در آن باشد
 مشیل برق جہنم و باد پرند و عرب سیکوید کہ مردم این کار بجهت تحلیۃ القسم یعنی همان قدر کردم کہ پسے از
 عہدہ سوگند برآیم و در دے دے فعل کہ یکبار در آن لطیف کنند کفایت دارد و پس ہر کہ سه فرزند از دے مرد
 و دوزخ نمی در آید مگر همان قدر کہ سوگند راست گردد - متفق علیہ و عنہ قال متال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لنسوة من الانصار و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آن حضرت مرجع امت زنان را از قبیلہ انصار
 لا يموت لاحد من ثلثة من الولد فتشبه به نمی میرد و سیکوید کہ کسی از شما را کہ کسی از اولاد پس صبر کند و طلب خواب دارد -
 الا دخلت الجنة - مگر آنکہ در آید بہشت را - فقالت امرأة منهن او اثنان پس گفت زنے از میان این زنان یاد
 کس ہم بمیرند - یا رسول الله یعنی بفرما کہ کس بمیرند یا د کس مخصوص بمسکس مدار - قال - گفت آن حضرت
 او اثنان - یاد و کس بمیرند و این احتمال دارد کہ ہین ساعت وحی فرود آمدہ باشد بتوجہ آن حضرت بدرگاہ صمدیت
 حق یا آن حضرت دعا کرده باشند و بوقت اجابت رسیدہ - رواہ مسلم و سنن روایتیہما - و در روایتیہ مرجع

و مسلم را این چنین آمد کہ تبتہ لم یبلغوا الخشت۔ بمیرند کہ کسی کہ نرسیدہ اند برزہ و گناہ را یعنی باغ نشدہ اند کہ فعل آنہا گناہ باشد و بران برزہ مترتب گردد و صغیر بمیرند زیرا کہ زنان با اطفال مہر و شفقت زائد دارند و الم ایشان منقطع و اطفال تابع و ملحق و سابق اند با ایشان بجلالت کبار۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہم از اہل ہر برہ است کہ گفت گفت آن حضرت در حدیث قدسی۔ یقول اللہ العبدی المؤمن عنہدی جزا را میگوید خدا بنیے لعبا بنیے نیست مرتبہ مسلمان را نزد من پاداش۔ و ان قبضت صفیہ من اہل الدنیا۔ چون قبض کنم و بمیرانم دوست خالص او را کہ بے شائبہ تکلیف از او دوست میدارد و چنانکہ پس از آن از اہل دنیا چه جائے آنکہ از اہل آخرت باشد۔ ثم احتسبہ۔ پس شکر خبر کند و نظر بر ثواب آحسنیت دارد۔ و الا الخیر۔ مگر بہشت۔ رواہ البخاری۔

الفصل الثانی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ کہ غنم فی غنم
صلی اللہ علیہ وسلم الناکحۃ۔ زن نوحہ کنندہ را۔ و المستعمۃ۔ و گوشن دارندہ بنوحہ و شغوفہ آن را بوجہ رضا و لفظ تانیت را بجهت آن آورد کہ نوحہ اکثر کار زنان است یا مرد و جامعہ ناکحہ و نفس ناکحہ است تا مردان را نیز شامل باشد و جہ اول ظاہر ترست۔ رواہ ابو داؤد و عس سعید بن ابی دنا عن قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عجیب المؤمن ان اصحابہ خیر حمد اللہ و شکر۔ کار سے شکر است مسلمان را اگر پسند او را یکی از نعمت و مال و منال و عافیت ستایش میکند خدا را و سپاس میگوید از او۔ و ان اصحابہ مصیبتہ حمد اللہ و صبر و اگر برسد او را سختی و اندوہ شنایگوید و شکیبائی می ورزد و بشہود و صفات جمال و بلال و لطیف و قہر زیرا کہ مقصود و بوی سبحانہ از او نازل و حوادث بر بندہ تقرت است و چون معرفت حاصل شد حد لازم آن است۔ فالکون یوجہ فی کل امرہ۔ پس مسلمان مزدادہ میشود و رہمہ کار و در ہمہ حال و بے چه نعمت و چه مصیبت و چه شکر و چه صبر۔ حتی فی اللقمۃ یرفعها الی فی امرأۃ۔ تا آنکہ در لقمہ کہ بر سیدار دومی اند آن را در دہن زن خود بجهت نمود و حرمت پاداشے لقمہ واجبہ اگر چه بظاہر از قسم شہوت و حظ نفس است و لیکن در حقیقت اداسے حق است و لہذا فرمود ان لزواجک علیک حقا قول مشایخ شافکیہ است المقصود من رفقۃ الحق لا مخالفتہ النفس و درین اشارت بتاکید و تائید ثبوت اجراء است در جمیع احوال چه حقوق و عبادات و چه حظوظ و عادات باعتبار تضمن و بے نیت را چه مباحات اگر چه در ظاہر از قبیل شہوات باشند لیکن باعتبار اشتغال آن بر نیت تقرب حکم سنجبات بگیرند عادات عبادات میگردند۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مؤمن الا وله بابان۔ نیست هیچ مسلمانی مگر آنکہ او را دو در است۔ باب یصعد منہ عملہ۔ در سے است کہ بالا میسرود از راه آن عمل او در محل کتابت او را آسمان بعد از نوشتن آن در زمین۔ و باب ینزل منہ رزقہ۔ و در سے است

کہ فرمودی آید از ان در رزق در روزے سے و میرسد بستمق از رزق از زمین۔ فان اذ مات بکلیا علیہ۔ پس چون سے میرود
 مرد مسلمان میگردد آن هر دو در بر دست بچقیقت یا مراد گرید اهل آنهاست از ملائکہ و ظاہر آیت وحدیث در معنی اول است
 والہ اعلم اما بکایے باب صعود از بہشت آنکہ مشرقت میشد بدان و گرید در رزق بسبب آنکہ رزق عون بود بر عل صالح
 پس هر دو میگردد بچست حرمان از زمین سعادت و فقره ان این نعمت فذلک قوله لقائے پس این گرید در صعود و رزق
 بر مومن مراد است بقول حق تعالی کہ از کافران نفی کرده است و فرمودہ۔ فما بکت علیہم السموات والارض پس گریدست
 بر ایشان آسمان و زمین این در شان کافران است و در مقابل آن وجود بکای آسمان و زمین بر مسلمانان مغموم میگردد و اگر
 گفته شود کہ در صعود و رزق هر دو در آسمان اند پس گرید زمین از چیست و از کجاست پیش آنکہ رزق آسمان بر زمین
 میرسد پس آن مقام کہ محل وصول از رزق است می گرید چنانکہ در ترجمہ اشارت بدان کردیم۔ رواہ الترمذی۔
 وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان له فرطان من اثمی او حمله اللہ بہما الخجۃ۔
 کہنے کہ باشد او را دو فرط از اثم من سے و در آرد او را خداے لقائے بسبب آن دو فرط و حمله اللہ بہا الخجۃ۔
 و بشفاعت ایشان در بہشت فرط بختن پیش رونده بآب خور از برائے اصلاح حوض و دلو باو پیش رونده از
 قافلہ تا تیار سازد آب را و منزل را و آنچه محتاج اند بدان در منزل و در ۱۰ اینجا فرزند کہے کہ بمیرد و گویا پیشتر میرود و کار
 او را در آن جهان در بہشت آماہ میگردد اند۔ فقالت۔ پس گفت۔ عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ فمن کان له فرط من اثمک۔
 پس کہے کہ باشد او را یک فرط از اثم تو یعنی یک فرزند از عالم رفتہ باشد پس او را چه حال است و شما این بشارت را
 بر دو فرط دادید۔ قال فمن کان له فرط۔ گفت آن حضرت پس کہے کہ باشد او را یک فرط نیز می در آرد او را در بہشت
 باو و گفتیم زیرا کہ اول حکم بچنین بود باز درخواست کردیم رحمت واسع شد کیے را نیز حکم شد۔ یا موفقہ۔ ای توفیق دادند
 بخیرات و حرص بر تعلیم شرائع و احکام و سوال از ان نداست بعائشہ و تشریف است او را با این لقب جامع فضائل و کمالات
 و عائشہ را در حضرت می صلی اللہ علیہ وسلم راہ سوال و علمے و شرائع بود کہ هیچ کی از اذواج مطہرہ را نبود و چون آنحضرت
 او را برین صفت حاج کرد و برین فعل ترغیب نمود زیرا کہ در سوال با ظہار تحسیر و تاسف بر فوشت این نعمت کہ وجود ذات
 ازو سے رضی اللہ عنہا۔ فقالت۔ پس گفت عائشہ۔ فمن لم یکن له فرط من اثمک۔ پس کہے کہ نباشد برای او فرطے
 از اثم تو چه کار کند۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فانما فرط اثمی۔ پس من فرط اثم خودم کہ پیشتر میروم و کار سازی ایشان
 و را بچنان میکنم و این جزا و ثواب ایشان را کہ بمردن فرزند است بچست در دو مصیبت است کہ با ایشان میرسد پس ایضا بوا
 بشلی۔ ہرگز مصیبت زدہ نیستند ایشان باین مصیبت موت من زیرا کہ من محبوب ترم نزد ایشان از پاران پس بران
 و از ہر چہ تعلق دارند بدان۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و عن ابی موسیٰ الاشعری قال قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم اذ مات ولد العبد قال اللہ تعالیٰ لملكائکة جبرئیل میرو فرزند بندہ میگویہ خدای تعالیٰ فرشتگان خود را

دعی پرسد از ایشان - قبضتم دل عبدی - قبض کردید شما روح فرزند بندہ مرا - فبقولون نعم - پس میگویند فرشتگان آرسے
قبض کردیم پس مہربانی میکند وے تعالے بر بندہ خود - فبقول - پس میگوید وے تعالے قبضتم ثمرہ ثوابہ - قبض کردید
میوہ دل اور او حاصل عمر و زندگانی اور - فبقولون نعم - پس میگویند آرسے کریم - فبقول - پس میگوید - اللہ تعالے
ماذا قال عبدی - چه چیز گفت بندہ من در وقت قبض روح فرزند وے - فبقولون - پس میگویند فرشتگان حمد
و استرجع - حمد گفت و استرجاع کرد یعنی گفتہ انا لہ وانا الیہ راجعون فبقول اللہ - پس میگوید خدا وے تعالے
ابنوا العبدی بتیانہ الجنة - برآرید ہر اسے بندہ من خانہ و بہشت کہ چون درین جان پذیردی بحسبیت و محنت علیین
شدہ است در ان جهان بہ شغم بہشت و حور و غلمان آن شاید گردد و چون بمردن فرزند خانہ جمعیت و سرور دی ویران
شدہ است خانہ بہتر ازین در بہشت بنا کنید اینہمہ ظہور صفت جلال و جمال اوست تعالی و تقدس و تیر ماند و میسر اند
و میگرداند می خدا ندبیت گئے میزند تا شود در و پاک + گئے میکنند آتش از دیدہ پاک سہ کہ بلطفم نے نواز دگہ نیازم
می کشند زندہ می سازد و مرا آن شوخ باز نمی کشند و سموہ بیت الحمد - می فرمایند وی سبحانہ تعالے بفرشتگان کہ برای
آن بندہ خانہ بنا کنید و نام نہید آن خانہ را خانہ حمد کہ این جزا وے حمد و رضا و تسلیم اوست کہ در مصیبت کردہ - رواہ احمد
و الترمذی - وعن عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من عزی مصابا با فله مثل اجرہ -
کسے کہ عزیت کند و صبر فرماید و تسلی و ہر مصیبت زدہ را پس مراد راست مانند اجردی بمصیبت و صبر بر آن - رواہ الترمذی
و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب لا نفرہ مرفوعا الا من حدیث علی بن عاصم الراوی - و گفت ترمذی این حدیث
غریب است بخئی شناسیم آن را بطریق رفع مگر از حدیث علی بن عاصم کہ راوی این حدیث است و در کاشف گفتہ کہ اورا
تضعیف کردہ اند ائمہ - و قال و رواہ بعضہم عن محمد بن سوقة ہذا الاسناد موثوقا - گفت ترمذی و روایت کردہ اند
آن را بعض محدثین از محمد بن سوقة بعضہم سین مہملہ و سکون و او و یقات بہمین اسناد موثوق بہ عبد اللہ بن مسعود
گفتہ اند کہ محمد بن سوقة ثقہ و مرضی است - وعن ابی ہریرۃ - روایت است از ابی ہریرۃ بفتح موحده و سکون را و ہذا
اسلمی کہ از صحابہ است و ہمیشہ ہمراہ آن حضرت در غرہ بود - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من عزی تکلی کسی بردانی الجنة - کسیکہ عزیت کند و صبر فرماید تکلی را پو شاہیندہ شود مراد را جامد و بہشت و تکلی بفتح متاثر
و سکون کاف زبے کہ فرزندش مردہ در قافوس گفتہ کہ تکلی یعنی موت و ہلاک و فقہ حبیب یا ولد و مرد و نا کل و تکلیان
گویند وزن را تکلی و تکلیانہ و تکلیانہ قلیل است و ہر بدیض ثوب مختلط و آن معروف است - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث
غریب و عن عبد اللہ بن جعفر قال لما جانی جعفر روایت است از عبد اللہ بن جعفر بن ابی طالب گفت ہر گاہ آمد
خبر موت جعفر کہ در غرہ موتہ شہید شدہ و نفی بفتح نون و سکون عین خبر موت و نفی بفتح نون و کسر عین و تشدید یا
نیز روایت است بمعنی خبر موت رسانندہ و اول ظاہر تر است - قال النبی - گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صنعوا الی جعفر طعاما

بسیار زیاده بر اے اولاد جعفر طعمائے را۔ فقدا تاہم بالمشغلم۔ پس تحقیق آمدہ است ایشان را چیزے کہ باز میراد ایشان را از طعام بختن کہ خبر موت او باشد۔ رواہ الترمذی والبوداد و ابن ماجہ۔ و درین حدیث دلیل است بر آنکہ مستحب است نحو ایشان و ہمسایگان و دوستان را تہیہ طعام مراہل میت را و بعض گفتہ اند کہ فرستادن طعام برای اہل مصیبت رد طول غیر کردہ است از جہت شغل و تجویز میت و در روز و دم مکروہ است اگر زمان نوحہ گز جمع شوند زیرا کہ این اعانت است براہم و عدوان و اختلاف کردہ اند در اہل غیر اہل مصیبت آن طعام را و ابوالقاسم گفتہ کہ باک نیست مرگے را کہ مشغول است بجاہز میت گذارنے مطالب المؤمنین

الفصل الثالث۔ عن المغيرة ابن شعبه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من نزع عليه فانه يعذب بما نزع عليه يوم القيمة۔ گفت مغیرہ شنیدم آن حضرت را کہ میگفت کسی کہ نوحہ کردہ شود بروے پس بدرستی کہ آنکس عذاب کردہ میشود بچیزے کہ نوحہ کردہ میشود بروے روز قیامت و مرا و بچیزے کہ نوحہ کردہ می شود بروے آن سخنے است کہ میگوید آن را ناگہ بر اے میت و گفتہ میشود بروے بطریق استہزاء و سخریت چنانکہ در حدیث نعمان بن بشیر بیاید کہ گویا کہ وے ظاہر میکرد نفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود بآن پس محل زجر و توبیخ باشد متفق علیہ و عن عمرہ الفتح عین مملکہ و سکون میم بخت عبد الرحمن انہا قالت سمعت عائشہ رضی اللہ عنہا۔ روایت است از عمرہ بنت عبد الرحمن بن سعد بن زرارۃ کہ صحابیہ است و در کنار عائشہ ام المؤمنین پرورده شدہ روایت میکند احادیث عائشہ را بسیار کہ وے گفت شنیدم عائشہ را۔ و ذکر لہا ان عبد اللہ بن عمر یقول ان المیت لیعذب بما کاد الحی علیہ۔ و حال آنکہ ذکر کردہ شدہ عائشہ کہ عبد اللہ بن عمر میگوید کہ میت عذاب کردہ میشود بچیزے کہ زندہ بروے۔ نقول۔ میگفت عائشہ۔ لیفر اللہ لابی عبد الرحمن۔ بیامزد خداے تعالیٰ مرا بی عبد الرحمن را کہ نیست ابن عمر است و این کلمہ در جاسے میگویند کہ کسی سخنے گفتہ و خطا کردہ میگویند کہ خدا او را رحمت کند و بیامزد باز عائشہ میگوید۔ اما انہ لم یعذب۔ آگاہ باشید بدرستی کہ وے یعنی ابن عمر عداوت نکفتہ است و چون گوید و نشان وے اعلیٰ و ارفع است از ان۔ و لکنہ نسی۔ و لیکن وے فراموش کردہ است آنچه از حضرت شنیدہ۔ و او خطا۔ یا خطا کردہ است در شنیدن و فهمیدن بعد از ان بیان خطاے ابن عمر میکند بقول خود۔ انما مر رسول اللہ ابن است و جز این نیست کہ گذشت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم علی یہودیتی یکی علیہا۔ بر زن یہودیہ کہ مردہ بود و گریستہ میشد بروے۔ فقال انہم لیبکون علیہا۔ پس گفت آنحضرت بدرستی کہ ایشان میگویند بروی۔ و انہا تعذب فی قبرہا۔ و حال آنکہ تحقیق در ہر آئینہ عذاب کردہ میشود در قبرش پس آنحضرت در خصوص یہودیہ این را گفت و کفار و دیگر در حکم وے خواهند بود و در خصوص وی ہم نگفت کہ وی بسبب بکای ایشان معذب است بلکہ وی در عذاب است چنانکہ شان کافران است و ایشان میگویند و او را عزیز میدارند و مرحوم میدارند وی خوار و ملعون است ازینجا ابن عمر فهمید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق

کلیہ فرمود کہ میت بسبب گریہ زندگان ہر روز در قبر عذاب میگرد و شرح این کلام تمام در حدیث آئینہ بیاید متفق علیہ
 و علی بن عبد اللہ بن ابی ملیکہ بن نعیم میفرماید فتح لام و سکون یا کہ از مشاہیر تابعین است۔ قال گفت۔ توفیت بنت العثمان بن
 عفان رضی اللہ عنہ بکے۔ مرد و ختری مرثیان بن عفان را بکہہ فحشا نشہد با۔ پس آدمیم ما با حاضر شویم جنازہ اورا۔ و حاضر
 و حاضر شد اورا۔ ابن عمر و ابن عباس فانی الجالس بنیہا۔ پس بدرستی کہ من ہر آنکہ شستہ ام میان ابن عمر و ابن عباس
 در بعضی نسخ دانی بود و در صحیح بخاری نیز یحییٰ بن است و ابن اظہر است و معنی۔ فقال عبد اللہ بن عمر عمر بن عثمان و ہر دو
 پس گفت ابن عمر پس عثمان را کہ نام او عمروست و حال آنکہ وی روبروی و سے بود۔ الاثنی عن البکاء۔ آیا باز نمی داری
 یعنی زنان را از گریستن۔ فان رسول اللہ زیر کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ ان المیت یعذب ببکاء
 اہلہ علیہ۔ بدرستی کہ مردہ ہر آنکہ عذاب کردہ میشود بگریستن کسان وی بروی۔ فقال ابن عباس قد کان عمر یقول بعض
 پس گفت ابن عباس تحقیق بود عمر رضی اللہ عنہ میگفت بعض این سخن را کہ ابن عمر میگوید بعض بچہ آن گفت کہ شاید
 عبارت کم و بیش واقع شدہ باشد با عمر این چنین میگفت کہ بعض بکاء اہلہ چنانکہ ابن عباس خواہد گفت ثم جئت بہ
 حدیث کرد ابن عباس۔ فقال صد رستم عمر من کہ۔ باز گشتہ بودم با عمر در زمان خلافت و سے از بکہہ بسوسے مدنیہ
 و این دوران سال بست کہ عمر رضی اللہ عنہ در مدنیہ کشتہ خواہد شد۔ حتی اذا کنا بالبیداء۔ تا آنکہ بودیم ما بہر سیدای و بروزن
 صحرا بفتح موحده و سکون تختانیہ نام موضعےست میان مکہ و مدنیہ۔ فاذا ہو بر کعب تحت ظل سمرقہ۔ پس ناگاہ عمر ما پس
 و ملاقی ست بسواران در زیر سایہ درختے کہ نام و سے سمرقہ است بفتح سین و ضم میم۔ فقال اذهب فانظرن ہولاء الرکب
 پس گفت عمر یعنی ابن عباس را برو پس بہین کیستند این سواران۔ فنظرت فاذا ہو صہیب۔ پس نگاہ کردم
 من پس ناگاہ آن صہیب رومی ست و سواران دیگر نیز ہمراہ او بند۔ قال فاخبرته۔ گفت ابن عباس پس
 خبر کردم عمر را کہ صہیب ست۔ فقال او عہ۔ پس گفت عمر بخوان اورا و بطلب۔ فرجعت اے صہیب پس باز آدم بسو
 صہیب۔ فقالت ارحل فاحج امیر المومنین۔ پس گفتم کوچ کن از اینجا پس برس دوریاب امیر المومنین را یعنی عمر را
 رضی اللہ عنہ۔ فلما ان اصیب عمر دخل صہیب بکلی۔ پس ہر گاہ بدنیہ رسیدند و رسید عمر را صہیب قتل در آمد صہیب
 در حالے کہ میگوید بر صہیب عمر یقول۔ میگوید و افاہ و اصحابہ۔ و اسے برادر و اسے یار۔ فقال عمر یا صہیب ابکی علی
 پس منع کرد عمر اورا از گریستن و گفت ای صہیب آیا گرہ میکنی بر من۔ و قد قال رسول اللہ۔ و حال آنکہ تحقیق گفتم است
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان المیت لیعذب ببعض البکاء اہلہ علیہ۔ و کہ بعض بکاء ہر اسے آن خواہد بود کہ منع گریہ است
 کہ باندہ دفع و خیر بود یا مراد آن ست کہ بکا منظمہ تعذیب است اگر خواہد خدای تعالی عذاب میکند بران فہم
 فقال ابن عباس فلما مات عمر ذرت ذلک لعائشہ۔ پس گفت ابن عباس ہر گاہ کہ مرد عمر ذکر کردم آن را یعنی گفت و گوی
 عمر صہیب را و قول عمر را کہ زان المیت لیعذب الی آخرہ) مرعائشہ را۔ فقالت یرحم اللہ عمر۔ پس گفت عائشہ رحمتم کن

خدا سے تعالیٰ عمر چنانکہ بابت عمر گنتہ بود، بعفر الله اینجا ذکر مغفرت نکرد که منبی از سبقت گناه است بخلافت رحمت
 که مورد و سے عام است۔ لا والله نہ این چنین است بخدا سو گند۔ ما حدث رسول الله حدیث نکرد پیغمبر خدا۔ صلی الله
 علیه وسلم ان المیت لیعذب ببکاء اولیہ علیہ۔ یعنی بران و جبے کہ عمر فمیدہ زیرا کہ حدیث صحیح است بے شبهہ و اختلاف
 و رقیعین مراد است عمر دین عمر میگویند کہ عذاب بسبب بکا است مؤمن را و کافر از عا نشہ میگویند بیکلین در مادہ کافرست و او در
 عذاب است گریہ کنند یا نکنند و بر تقدیر گریہ عذاب مقارن گریہ است پس عذاب با گریہ است نہ از گریہ و این مضمون را
 اگر بزبان علم ادا کنند واضح ترمی گردد کہ کلمہ با تزدادین عمر بر اس سببیت است و نزد عا نشہ بر اسے ملا بست است
 و اگر فضا مسلمانی را در قبر عذاب باشد عذاب او مقارن گریہ خواهد بود اما عا نشہ میگوید کہ ورود این حدیث
 در کافرست و این سست معنی قول عا نشہ کہ گفت۔ و لکن ان الله تعالیٰ یزید الکافر عذابا ببکاء اولیہ علیہ۔ و لیکن
 بدرستی کہ خدا سے تعالیٰ افزون میکند کافر عذاب با بکا سے اہل دے برو سے و این عبارت و لالت میکند
 کہ در مادہ کافر گریہ نیز سبب افزونی عذاب میگردد و این بسبب آن خواهد بود کہ کافر رضی ست بگریہ بلکه بعض وصیت
 میگردند بگریہ و نوحہ و نامشروعات دیگر سببیت گریہ مر عذاب را بجهت این ست و بعض بہین توجیہ میکنند کہ عذاب
 بسبب گریہ در اینجا ست کہ میت و وصیت کرده باشد بدان در رضی شدہ چنانکہ رسم جاہلیت بود فتا مل بعد از ان
 عا نشہ رضی الله عنہا استدلال میکنند بر عدم سببیت گریہ اہل میت مر عذاب او را چنانکہ میفرماید۔ و قال الله عا نشہ
 رضی الله عنہا جبکم القرآن۔ پس است شمارا قرآن کہ میفرماید۔ ولا تزروا زرة و زرا آخرے۔ و بر نمیدار و بچ نفس باز
 بر دارند بار نفس دیگر را یعنی گناہ یکے برو دیگر سے نمی نویسند و چون گریہ و نوحہ گناہ اہل میت است بر میت برکے
 چه نویسند و سے چه گناہ کرده است کہ او را بدان عذاب کنند۔ قال ابن عباس عند ذلک۔ گفت ابن عباس نزو
 این سخن مضمون آیت قرآنی را کہ۔ و اما اصحاب و ابی۔ و خدا سے خدا اند و میگردد و این تقریر سے ست برای نفی مذہب
 ابن عمر کہ میت عذاب کرده میشود و بکا سے اہل دے برو سے زیرا کہ بکا سے آدمی و ضحاک و سے داند و و نشادی
 و سے از خدا ست کہ پیدا میکند و ظاہر میگردد و سے آن را پس او را اثر در عذاب نباشد اما این بر تقدیر سے خواهد بود
 کہ ضحاک و بکا سے اختیاری باشد و تکلف و اختیار را در ان و اسباب آن بدخلے نباشد فافهم و اما علم۔ قال
 ابن ابی ملیکہ فما قال ابن عمر شیئا۔ پس نگفت این عمر در برابر این سخن چیز سے را و ملزم گشت و قبول کرد و متفق علیہ
 و درین حدیث دلیل ست بر آنکہ مجتہد اسیر دلیل ست و او را میرسد کہ بدلیل خود تخطیہ مجتہد و بیکلین اگر چه بزرگ نزد عالی
 شان و عالم تر از و سے باشد چنانکہ عمر نسبت بہا نشہ رضی الله عنہا و چون حق ظاہر گردد قبول کند و ساکت گردد و تا
 نزاع و جدال زیادہ نگردد۔ و عن عا نشہ رضی الله عنہا قالت لما جاز النبی صلی الله علیہ وسلم قتل ابن حسانہ
 و جعفر ابن رواحہ۔ گفت عا نشہ ہر گاہ کہ رسیدہ آنحضرت را خبر کشتہ شدن زید بن حارثہ و جعفر ابن ابی طالب و عبد الله

ابن واحد در غزوہ موتہ چنانکہ قصہ آن در احادیث و کتب سیدہ زکریا و مسطور است مجلس نشست آن حضرت یعنی
 در مسجد برای عزای ایشان۔ یعنی فی الحزن۔ شناخته میشود در آن حضرت غم و اندوه۔ وانا انظر من صائر الباب۔
 و من نگاہ میکردم از شگاف در چنانکہ تفسیر کرده است اورا را وی۔ یقول یعنی شق الباب۔ میخواهد عاائشہ رضی اللہ عنہا را باب
 شگاف باب را ظاہر انداختہ در آن وقت کسی بیگاہ نہ بود۔ فاما در رجل۔ پس آمد آنحضرت را مردی فقال
 پس گفت آن مرد۔ ان ہذا جعفر۔ بدرستیکہ زنان جعفر۔ و ذکر یکا و ہن۔ و ذکر کرد آن مرد کہ یہ زنان جعفر را کہ
 بسیار میکنند۔ فامروہ ان ینہا ہن۔ پس امر کرد آن حضرت آن مرد را کہ باز دار و زنان را از گریہ۔ فذہب پس رفت
 آن مرد پیش زنان تا منع کند۔ ثم اناہ الثانیۃ۔ بہتر آمد آن مرد نزد آن حضرت بار دوم۔ لم طیعہ۔ اطاعت نکردند
 زنان آن مرد را و باز نہادند از گریہ بگفتہ او۔ فقال ہن۔ پس باز گفت بآن مرد کہ برو باز دار ایشان را از گریہ۔
 فاما الثالثۃ۔ پس آمد آن مرد نزد آن حضرت سوم بار۔ قال۔ گفت۔ ولسہ غلبناہ بخدا سوگند غالب آمدند زنان
 ما را۔ یا رسول اللہ فرغت۔ پس گمان برد عاائشہ و در بعض نسخ زعمت بلفظ متکلم تصحیح کردہ اند پس این قول عاائشہ است
 کہ گفت پس دانستم۔ انہ قال۔ کہ آن حضرت گفت بآن مرد۔ فاحث فی افواہہن التراب۔ پس بینیازد و دہن را
 ایشان خاک را ببالند است در منع ایشان از یکا و زور آوردن بران عاائشہ میگوییہ نقلت۔ پس گفتم بادل خود خطاب
 بآن مرد۔ ارغم اللہ انفاک۔ بر خاک بالہ خدا سے لغالے بینی ترا کتایت است از خواری و امانت۔ لم تفعل ما امرک
 رسول اللہ نکردی تو آنچه امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ باز داشتی زنان بہت از گریہ۔ و لم ترک رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم من العناء۔ و خلاص نکردی آن حضرت را از رنج و مشقت کشیدن و امر منع مکر کہ ہر بار آمدی و
 گفتی کہ آنہا باز نمی آئند تا بار دیگر امر کرد آن حضرت و لقب کشید متفق علیہ و عن ام سلمۃ قالت لما مات
 ابو سلمۃ قلت گفت ام سلمہ کہ چون مرد ابو سلمہ کہ زوج اول و سے بود پیش از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفتم من۔
 غریب و فی ارض غریہ غریب است ابو سلمہ و در زمین غریب است زیرا کہ از مکہ بجائشہ ہجرت کردہ بود و از جیشہ مدنیہ آمدہ
 و غریب بود و باہیچکس گفت و گوی نہ داشت۔ لا یکنیہ یکا و تجرث عنہ۔ البتہ مگر ہم اورا گریہ کہ حکایت کردہ شود از ان
 در مردم کہ این چنین گریہ کرد کہ ہیچکس نکرده است۔ فلنست قد تمیات لبیک علیہ۔ پس بودم من کہ تحقیق آمادہ شد ہمراہ
 گریہ کردن بر ابو سلمہ و خود را بران آوردم۔ اذ قبلت امرأۃ تریان تسعد منہ ناگاہ پیش آمد زنی میخواہد آن زن کہ
 یاری دہم و موافقت کند با من در گریہ کردن۔ فاستقباہا رسول اللہ۔ پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ اتریدین ان تدخلی الشیطان۔ ایامی خواہی تو ای زن کہ در آری
 شیطان را۔ بتنا اخریہ المدمنہ مرتین۔ در خانہ کہ بیرون آورده است اورا بخدا سے لغالے از ان خانہ دو بار
 یکبار بدر آمدن در اسلام و بار دیگر ہجرت یا یکبار ہجرت از مکہ بجیشہ و بار دیگر از جیشہ مدنیہ یا در روز آمدن در اسلام

ووزیر دوله برون رفتن از دنیا و توانم که مرتضی شافعی به قال باشد و گفتت عن البکاء فلم یکن البکاء ام حمله میگوید و چون
 آمدن حضرت این کلمه فرمود باز آمدن از گریه پس گریه کردم بخدا از این - رواه مسلم - وعن النعمان بن بشیر صحابی است
 که در وقت صبح حالت آن حضرت بهشت عالم بود و قال اعلمی علی عبد الله بن رواحه گفتت نعمان بنیوشی انداخته
 بر عهد الله بن رواحه در وقت شکیک بیمار بود و بکایت بر آن رسید که اگر چه نیست رضی الله عنه در بیمارستان نهاده است
 بلکه شهید شد در غرضه و نوبت نجات اخیره عمره تنگی پس در ایستاد و خواند که عمره نام داشت که میگفت نیست و می گفت
 و اجلباه که آنکس کوه - واکل او کذا است چنان است چنین - بعد و علییه - و رجاست که بشمار و برون است اوصاف
 و می شنای این کلمی است تا بعد از آن که در راه بود و تقوی به قال پس گفتت عبد الله بن رواحه یعنی بعد از حسین فان
 مشکا که بهوشی آمد تا قبلت شکیلا الا قبل الی کذا لک الکفشی و بهیج چه شنیده است از ان اوصاف را اگر آنکه گفته شد
 را بطریق سخن است و اندام چنان که گفتی که زلفی روایت در زیاده کرده است و رواه است این عبارت را که فلان مات بک
 پس چون مرد این رواحه مکر نیست عمره و برون و بکایت با آن که چنان است فرقول عمره این عمره که در حدیث است
 ان الی شیت لیغذ بها بیکار اهل علییه که گفته اند - رواه البخاری - و حسن ابی موسی که قال سمعت رسول الله صلی الله
 علیه و آله یقول ما من میت بموت - گفتت ابو موسی شایم ان حضرت را که میگفتت نیست هیچ مرده که می نید و میقوم با هم
 پس می ایستد گریه کند تا قوم - فیقول - پس شکیکد آن که چه گفته - و اجلباه و اسیداه او بخود کات - یا مانند آن
 اتفاق دیگر که در نوبت تفعج میگویند - الا وکل ان سبب بلکین - کذا آنکه میگوید خدا سبب لغات برود و وفیر شده را
 و می بسیار و کار او را ایشان - میتران - که می جدا باشد و وقع می کنند آن میست را و اوله میشت بر سینه زدن ارباب
 فتح یفتح - و یقولان - و میگویند بطریق انیه است که گفتت الیهم یا عجمان بودی تو این غیر تو سبب عذاب است
 رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب حسن و عن ابی بصیر سیرة قال مات میت من آل رسول الله
 و میفرموده از اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا جمیع النساء تبکی علیهم - پس جمع شد در زمان و رجاست که گریه
 میکنند بر آن میت - فقام عمره پس بایستاد و عمر رضی الله عنه - نهما من و بطروهن - و رجاست که باز میدان از ابن
 زمان را می راند ایشان را - فقال رسول الله - پس گفتت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عن ابن عباس
 - یا عمره ان العین و المنة - زیرا که چشم اشک در زیاده است - و القاب مصاب - و دل مصیبت زده و اندام و کین است
 و العهد غریب - و زمان مصیبت فرود یک و تازه است و اما که گریه آن زنان سبب نوحه و شیه تفعج بوده است
 چنانکه شیای حدیث و الاست و از و بران و عمر رضی الله عنه گریه را مطلقا کرده نیست داشت و این زمان برور
 و علییه گریه میکر و اندام و احمد و النساء و عن ابن عباس قال ماتت زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در وجه ابی القاسم بن ربیع الموشی بود - فبکات النساء پس گریه کردند

زمان - فجعل عمر یستر بہن بسوطہ پس در ایستاد عمر کہ میزند ایشان را بتازیانه خود - فاخرہ رسول اللہ پسر انکند و دور
 او عمر را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم بیدہ - بدست خود - وقال - وگفت آن حضرت - فہلما تمسکوا بہ شوبہ یا عمر تم قال
 پسر گفت آن حضرت مرغان را - ایکن و نفیق الشیطان - دور دارد خود را از مرغان از آواز شیطان کہ نوحہ دندہ
 است و نفیق در اصل بانگ کردن زانغ و شبان مرگوسپندان را - ثم قال پسر گفت آن حضرت - انہ مہما کان
 من العین ومن القلب فمن اللہ - بدرستی کہ نشان این ست کہ ہر چہ باشد از چشم کہ گریہ است و از دل کہ غم داند وہا
 پس از خود است عزوجل یعنی راضی ست از ان خدا - ومن الرحمة - و از مہربانی ست - و اما کان من المید ومن اللسان
 و چیزے کہ باشد از دست و از زبان - فمن الشیطان - پس از شیطان ست و خوش میشود شیطان بدان کہ در مصیبت
 می افتد آدمی از ان - رواہ احمد و عن النجاری تعلیقاً قال لما مات الحسن بن الحسن بن علی - بخاری در صحیح
 خود بطریق تعلیق آورده است کہ چون مروان بن امام حسن کہ او را حسن مثنی گویند یعنی تعلیق در مقدمہ معلوم شدہ است
 حضرت امراۃ القبتہ علی قبر منتہ - نزد زن حسن خیمہ بر قبر و یک سال کہ در ان یک سال بر سر گور دے نشست
 در دو مصیبت داند و وفات دے ہر روز تازہ میداشت - ثم رفعت - بعد از یک سال چون در روز نشست
 بر داشت خیمہ را - سمعت صاحباً یقول - پس شنید آواز کنندہ را کہ میگود - الابل و جدد و اما فقدوا - و اما و آگاہ ہاشید
 آیا یافتند چنینے را کہ گروند - فاجابہ آخر پس جواب داد این آواز کنندہ را آواز کنندہ دیگر - بل یسودف انقلبوا - بلکہ
 نو میدند پس برگشتند شعر و عوصت اجراہن فقید فلا کنن بفقیدک لایاتی و اجرک فواہبہ و عن عمران بن
 حصین و ابی بزرہ - بتقدیم را بر زبے - قال - روایت است ازین دو صحابی کہ گفتند - خیر جماع رسول اللہ بیرون کنیم
 ما با پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازہ - در مشایعت جنازہ - فرائی قوماً قد حووا و تیمم - پس دید آن حضرت
 گروے را از اہل میت کہ تحقیق انداختہ اند و اماے خود را - میثون فی تمص - میزدند و بر سر ہا بے رواد این ہم
 جاہلیت بود کہ چون پس جنازہ میرفتند رومی پوشیدند اشارت بر پریشانی بال و بے سرو سامانی حال - فقال
 رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ایفعل الجاہلیۃ ماخذون - آیا بگردار اہل جاہلیت عمل میکنند - و یصنع
 الجاہلیۃ تشہون - یا بکار و پیشہ جاہلیت مانند می شود یا مانند میکنند میگوید خود را و کلمہ او یا برائے شک را وی ست یا برائے
 تنويع تشہون بفتح تا و تشدید موحده و یضم تا و کسر موحده نیز روایت است - لقد ہست ان ادعو علیکم تحقیق تصد کہم
 و عاے بکنہم بر شما - و عوۃ ترجمون فی غیر صور کم - این چنین دعاے کہ برگردید شما یعنی مصور شوید و در غیر صور تہائے
 خود یعنی مسخ شوید و خنازیر و قرود شوید یا برگردید بسوسے خانہ ہاے خود دعاے کہ در غیر صورت خود اید یعنی چون
 وضع و لباس خود را نہ بچست حق تغیر دادید صور تہاے شما کہ لباس ارواح شما ست نیز برگردو - قال فاخذوا
 اروتیم و لم یعودوا الذلک - گفت راوی پس گرفتند روایے خود را و باز برگشتند بآن فعل در رسم جاہلیت و

ہا کہ روایت کی کہ گفت آن زن این کلمہ را دو بار - ثم قال - پس گفت آن حضرت - واثنین واثنین واثنین - وکر
سنہ بار - رواہ البخاری وعن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلمین توفی لهما
ثمنۃ - فیسئل ہما و المسلمان یعنی والدین کہ بمیر و برائے ایشان سہ کس از فرزندان - الا اولہا المہاجرۃ بفضیل
رحمۃ - مگر آنکہ در آخر آن دو مسلمان را خدا سے تقاضے و بہشت بفرزنی مہربانی خود و بعض نسخ بفضلہ و رحمۃ
ایا ہما - آن ہر دو را تا کہ ہما است - فقہا - پس گفت مرد - یا رسول اللہ او اثنان - یا دو کس بمیرند - قال او اثنان گفت
آن حضرت یا دو کس - قالوا او واحد قال او واحد ثم قال - پس گفت آن حضرت - والذی نفسی بیدہ - سوگند آن خدا
کہ بقایہ فوات من و دوست قدرت اوست - ان السبق لیرحمہ بمرزہ الی الحجۃ - بدرستی کہ بچہ نہ تا تمام افتادہ از شکم
چہ بجائے مولود تمام ہر آنکہ نمی کشد با ذر خود را بسر خود و بسوسے بہشت - اذا احتسبتہ - چون صبر کند بروستے و نگویہ
و نظر بر تو را لب و لاد و سر بختین انچہ بر میرے شود از زنا کہ کو دک اشارت است بظلم کہ میان او را دوست گویا مثل
برسمانے میشود کہ میکشد بدان اورا بہ بہشت - رواہ احمد و روی ابن ماجہ من قولہ و روایت کردہ اسحاق ابن حدیث
ابن ماجہ از قول و سنے والذی نفسی بیدہ تا آخر و اول حدیث را کہ ما من مسلمین الخ ذکر کردہ - وعن عبد اللہ
بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قدم ثمنۃ من الولد لم یلبغوا الخشت - کسی کہ پیش بفرستد سہ کس را
از اولاد کہ خریدہ اند خد بلوغ را - کالوالہ حصنا حصینا من النار - باشند این سہ ولد برای آن کس پناہ استوار از آتش
و درخ - فقال پس گفت ابو ذر - قدمت اثنین پیش فرستادہ ام من دو کس را - قال گفت آن حضرت - سو اثنین - اگر کس را
ہم پیش فرستد می باشند پناہ از آتش و درخ - قال ابی ابن کعب ابو منذر سید القراء - گفت ابی کہ کنیت وی ابو انشد است
و غیرہ بیان سے سید القراء واقع شدہ است یعنی مہتر قرآن خوانندگان و آن حضرت اورا سید الانبیاء و غیر الخ
سید المسلمین خوانندہ - قدمت واحدا پیش فرستادہ ام من یکے را - قال و واحد - گفت آن حضرت - کیے را ہم اگر پیش
فرستد تو حینہ این ساقا گدشتہ است کہ یا بتوحید آن حضرت ہمین ساعت وحی نازل شد یا آنحضرت دعا کرد و قبول افتادہ
رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و عن قرۃ بضم قاف و تشدید الازنی - بضم مہم فتح
برائے دیون از صحابہ است - ان رجلا کان یاتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم و معہ ابن لہ بود فردی کہ می آمد نزد آنحضرت
و حال آنکہ ہاوست پسرے بود مرد را - فقال لہ النبی پس گفت قرآن مرد را پسر صلی اللہ علیہ وسلم تحلیہ - آیا دوست
میداری تو این پسر را - فقال - پس گفت آن فرد - یا رسول اللہ احبب اللہ کما احببت و دوست دار و ترا خدا می تقاضا
آن چنانکہ دوست میدارم من اورا یعنی سخت دوست میدارم من اورا - فقہدہ النبی پس کہم کروندید آن پسر را بفرست
صلی اللہ علیہ وسلم فقال ما فعل ابن فلان - پس گفت آنحضرت چہ کردی فلانی یعنی چہ شد و کجا رفت و چہ حال دارد و قالوا
گفتند - یا رسول اللہ مات - مرد آن پسر گویا کہ آن مرد ہم و مجلس حاضر بود بلیل خطاب کہ با وی کرد و لیکن اورا پسر سیدہ ام حبیبہ

شعبہ مصیبت و در بشارت باو سے خطاب کرو۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم انا محبت
 ان لا تاتنی با یامن البواب الخبۃ الا و جدتہ منی نظرک۔ آیا دوست منیداری تو کہ نیایی تو پیچ در سے از در ہائے بہشت را
 مگر آنکہ بانی تو او را کہ انتظار میبرد ترا و می در آرد ترا در بہشت۔ فقال رجل۔ پس گفت مردی۔ یا رسول اللہ خاصۃ
 ام کلئنا۔ مرد و راست این بشارت یا ہمہ ما راست۔ قال بل لکلکم۔ گفت آن حضرت بلکہ مر ہمہ شما راست۔ رواہ احمد
 و عن علی رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان السقط لیرا غم ربہ۔ بدرستی کہ بچہ افگندہ ہر آنکہ حجت
 میکند و جدل میکند پروردگار خود را و اصل مرا غمت در خشم آوردن کسی را و مراد اینجا مجاہد و مجاہدہ است۔ اذا و دخل
 البویۃ النار۔ و وقتہ کہ می در آرد پروردگار حق تعالی پدر و مادر او را و آتش۔ فیقال ایہا السقط المر اغم ربہ پس گفتہ شود
 ای سقط مرا غمت کنندہ پروردگار خود را۔ و دخل البویۃ الخبۃ۔ و آرد پدر و مادر خود را در بہشت۔ فیہم ہما بسرہ۔ پس میگردند
 آن سقط پدر و مادر خود را بسر خود۔ فیدخلہما الخبۃ۔ پس می در آرد ایشان را در بہشت۔ رواہ ابن ماجہ۔ و عن ابی امامۃ
 عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یقول اللہ گفت آن حضرت میگوید خداے تبارک و تعالی۔ ابن آدم ان صبرت و اصاب
 عند الصدۃ الاولی۔ ای فرزند آدم اگر صبر کنی و امید ثواب داری نزد اول کوفت مصیبت سلم ارض ملک تو با و دن الخبۃ
 راضی نشیوم من مر ترا از روستے ثواب غیر بہشت یعنی بہشت ربہ بہشت می در آرم ترا۔ رواہ ابن ماجہ۔ و عن النخعیین
 بن علی رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ہا من مسلم ولا مسلمۃ لیصاب بمصیبۃ نیست هیچ مرد و مسلمان و زن
 مسلمان کہ رسیدہ میشود بہ مصیبت۔ فیکرہا۔ پس یاد میکنند آن مصیبت را۔ وان طال عہدہا۔ و اگر چہ دراز بود زمان آن
 فیحدث لذلک استرجاعا۔ پس نزدیک میکند مرآن واقع را از مصیبت استرجاع یعنی قول اللہ وانا الیہ راجعون۔ و البیہودۃ
 تبارک و تعالی لہ عند ذلک۔ مگر آنکہ نزدیک خداے تعالی ثواب را نزد احوال استرجاع۔ فاعلموا مثل اجر یوم
 اصیب بہا۔ پس میدہد خداے تعالی او را مانند اجر و دست در روزیکہ رسیدہ شدہ است آن مسلمان یا آن مصیبت
 رواہ احمد و البیہقی فی شعب الایمان۔ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انقطع
 شمس اہدکم فلیستہجج۔ و وقتہ کہ بگسلد و ذوال نعل یکے از شما پس باید کہ استرجاع کنند شمس بکشتن حجہ و ساکن محلہ
 و ذوال نعلین۔ فاند من المصائب۔ زیرا کہ گستن و ذوال نیز از مصیبتہا است۔ و عن ام الدرداء قالت
 سمعت ابا الدرداء یقول سمعت ابا القاسم صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ تبارک و تعالی قال گفت ام الدرداء
 کہ زوجہ ابوالدرداء است شنیدم ابوالدرداء را کہ میگفت شنیدم آن حضرت را کہ میگفت کہ خدای تعالی عیسی گفت۔
 یا عیسی انی باعث من بعدک امہ اذا صابہم یا یحبون محمد اللہ۔ ای عیسی بدرستی کہ من برانگیزندہ ام پس از تو
 کہ وہے را کہ چون برسد ایشان را چیز سے کہ دوست میدارند آن را از لغت شکر میگویند خدا را۔ وان اصابہم یا یحبون
 احتسبوا و صبروا۔ و چون برسد ایشان را چیز سے کہ ناخوش میدارند آن را از بلیت امید ثواب میدارند و صبر میکنند

ولا حلم ولا عقل۔ و حال آنکہ نیست ایشان را بر داری و آہستگی و عقل و تدبیر این تاکید مفهوم احتساب و صبر و است
 زیرا کہ معنی احتساب آن است کہ باعث بر عمل اخلاص و طلب رضای حق تعالی باشد نہ حلم و عقل و در اینجا متوجہ میشود
 کہ چگونه صبر و احتساب کند کسی کہ در احاطہ عقل نیست چنانکہ فرمود۔ فقال۔ پس گفت عیسی۔ یا رب کیست کیون ہذا ہم
 ولا حلم ولا عقل۔ اے پروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب مرا ایشان را و حال آنکہ نیست حلم و عقل۔ فقال
 پس گفت پروردگار تعالی۔ ما عظیم من حلمی و عقلی۔ میدہم من مرا ایشان را از حلم خود و عقل خود کہ ذاقیل و مکن است
 کہ گفته شود کہ معنی لا حلم ولا عقل آن است کہ مدہوش شدہ و رفت عقل ایشان از جہت صدرہ مصیبت و با وجود
 آن صبر میکنند و احتساب مینمایند و این عبارت را معنی دیگر خیال کردہ شدہ است کہ در شرح مذکور است فلنظیر
 والحمد للہ۔ رواہما روایت کرد این ہر دو حدیث را۔ البہیقی فی شعب الایمان

باب زیارة القبور

زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا کہ سبب رقت قلب و تذکر موت و بوسیدگی استخوان و فناے دنیا است
 و جز آن از فوائد و عمدہ در آن و عام اموات را و استغفار برائے ایشان است و باین وارد شدہ است سنت
 و بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بہ یقین میرفت و سلام میداد بر اہل آن و استغفار میکرد برائے ایشان و اما
 استمداد بر اہل قبور در غیر نبی صلی اللہ علیہ وسلم یا غیر انبیاء علیہم السلام منکر شدہ اند آن را بسیار سے از فقہاء و میگویند نیست
 زیارت مگر برائے دعائے موتی و استغفار برائے ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن
 و اثبات کردہ اند آن را مشایخ صوفیہ قدس اللہ اسرارہم و بعض فقہاء رحمۃ اللہ علیہم دین امری محقق و مقرر است نزد اہل
 و کمال از ایشان تا آنکہ بسیار سے را فیوض و فتوح از ارواح رسیدہ و آیین طائفہ اورا اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام
 شافعی گفته است قبر موسی کاظم تریاق مجرب است و اجابت دعا و راجۃ الاسلام امام محمد غزالی گفته ہر کہ استمداد کردہ شود بوی
 و حیات استمداد کردہ میشود بوسے بعد از وفات و یکے از مشایخ عظام گفته است دیدم چہار کس را از مشایخ کہ تصریح میکنند قبر
 خود مانند تصریفماے ایشان و حیات خود یا بشیر و شیخ معروف کرخی شیخ عبدالقادر جیلانی و و کس دیگر را از ادلیا مشوہ
 مقصود و حصر نیست آنچه خود دیدہ و یافتہ است گفته و سیدی احمد بن عزوق کہ از اعاظم فقہاء و علما و مشایخ دینا و غربت
 گفت کہ روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید کہ امداحی اقوی است یا امدایت من گفتم قوی میگویند کہ امداحی قوی
 است و من میگویم کہ امدایت قوی تر است پس شیخ گفت نغم زیرا کہ دے در بساط حق است و در حضرت است و نقل
 درین معنی ازین طائفہ بیشتر از آن است کہ حصر و احصا کردہ شود و یافتہ نمیشود و کتاب و سنت و اقوال سلف صالح کہ انما
 و محالفت این باشد و در کنند این را و تحقیق ثابت شدہ است بآیات و احادیث کہ روح باقی است و اورا علم و شعور
 بزرگتر از احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قریب و مکانت و جناب حق ثابت است چنانکہ در حیات بود

یا بیشتر از آن و اولیای اکر امارات و تصرف در احوال حاصل است و آن نیست مگر ارجح ایشان را و ارواح باقی است
و تصرف حقیقی نیست مگر خدا عز و شانه و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند و جلال حق و رحمت و بعد از مائت پس
اگر داده شود و مراد سے را چیز سے بواسطت یکے از دوستان حق و مکانتے کہ نزد خدا و او روز نباشد چنانکہ در حالت
حیات بود نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته
نشده است و دلیل بر آن در شرح شیخ ابن حجر ششمی مکی و شرح حدیث لعن اللہ الیہم و اللہ النصاری نے اتخذا و قبور انبیاء هم مساجد
گفته است کہ این بزرگوار پرست است کہ نماز گزار و بجانب قبر از جهت تعظیم وی کہ آن حرام است باتفاق و اما اتخا و مسجدی در جواب آنچه
یا صاحب کے و نماز گزار دن نزد قبر وی نہ بقصد تعظیم قبر و توہین بجانب قبر بلکه بہ نیست حصول مدد از وی تا کامل شود و ثواب
عبادت ببرکت قبر و مجاورت مرآن روح پاک را حرجی نیست و ران و در آخر باب چیز سے بیاید متعلق باین سخن و تمام
گردان بحث انشاء اللہ تعالیٰ و کتاب ہما در قضیہ قتلا سے بند و اللہ اعلم و از جمله آداب زیارت است کہ روی بجانب
قبر و پشت بجانب قبلہ مقابل روی نیست بایستد و سلام و بوسہ نکند و مسح نکند و قبر را بدست و بوسہ نہ دہد آن را و منحنی نشود و روی
بجاک نما لکہ این عادت نصاری سے است و قرأت قرآن نزد قبر کرودہ است نزد ابی حنیفہ و نزد محمد مکرودہ نیست و بعد از تشهد
کہ یکے از مشائخ حنفیہ است بقول محمد اخذ کردہ و فتوے ہم برین است شیخ امام محمد بن الفضل گفته کہ مکرودہ قرأت
قرآن مجبر است و اما مخالفت لا باس یہ است اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراہیم آمدہ کہ بخواند سورہ تبارک المملک
بلندی است و فرستے نیست در میان جہر و مخافت و ظاہر روایت از جہت ورود اثر بدان و نقل کردہ شدہ است از
شیخ ابی بکر بن سعد کہ مستحب است نزد زیارت قبور خواندن سورہ اخلاص ہفت بار و بہ بخشہ ثواب آن را براسے
میت و اصح آن است کہ میرسد بہیت و در بعض روایات آمدہ کہ بخواند ایستادہ یا زودہ بار نقل ہوا اللہ احد بعد از آن نبشہ بند
و زیارت روز جمعہ فاضل ترست از روز ہاے دیگر خصوصاً در اول روز جمعہ و ہمین است متعارف و در حرمین شریفین
نزد ہما اللہ تعالیٰ و تشریفاً بیرون می آیند در اول روز جمعہ بمجاہ و تسبیح براسے زیارت و در روایات آمدہ است کہ داوۃ میشود
براسے میت و در روز جمعہ علم و ادراک بیشتر از آنچه داوۃ میشود و روز ہاے دیگر تا انیکہ می شناسند از اثر بیشتر از روز ہا
و گرواچہ مشہور شدہ است و رویار ماورعائہ ناس از منع زیارت روز جمعہ و اثر سے کہ بدان نقل میکنند اصلے صحیح ندارد
و مکرودہ است پے سپردن قبور بے ضرورت و مستحب است کہ قصدی کردہ شود از میت بعد از رفتن او از عالم
تا ہفت روز و تصدق از میت نفع میکند و اورا بے خلاف میان اہل علم و وارو شدہ است و ران احادیث صحیحہ
خصوصاً آب و بعضی از علما گفته اند کہ نبی رسد بہ میت مگر صدقہ و دعا و در بعض روایات آمدہ است کہ روح میت می آید
خانہ خود را شب جمعہ پس نظر میکند کہ تقدیر میکند از وی یا نہ و اللہ اعلم

الفصل الاول عن بریدۃ بن حصیب بافتح را کہ از مشاہیر صحابہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ

علیہ وسلم ہیئتکم عن زیارۃ القبور یعنی کسی کردہ بودم من شمارا یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبور۔ ضرور دوا۔ پس زیارت
 بکنید الآن و آن حکم اول را منسوخ و انشید گفته اند کہ سبب بخی قرب عمد بجا ہیست بود و خوف آنکہ بگویند و بکنند آنچه در
 جا ہیست میگفتند و میگردانند الآن پس تحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اختلاف کرده اند و نسا و بعضی گفته اند
 کہ رخصت مردان راست و زنان باقی اند بر بخی مگر در زیارت رسول المصلی المد علیہ وسلم و بعضی گفته اند کہ رخصت
 شامل نیست رجال را و نسا را همه و در حدیث آمده است کہ لعنت کنا و خداے تعالیٰ زمان زیارت کنندہ قبور را و آنها
 کہ قائلند بااحت میگویند کہ در دین حدیث پیش از رخصت است و المد اعلم و نہایتکم عن لحوم الاضاحی فوق ثلث
 و نمی کرده بودم شمار از نگاه داشتن گوشتها سے قربانیا بالاسے سه روز۔ فاسکوا ما بذاکم۔ پس نگاهارید الآن تا وقتیکہ
 ظاهر شود شمار را یعنی تا آنکہ خوش آید شمار و قرار گیرد اسے شماران و سبب بخی از نگاه داشتن لحوم اضاحی زیادہ بر سه روز
 احتیاج مردم فقیر بود کہ قدرت بر تضحیہ نداشتند پس باید تصدق کرد و نگاه نداشت بعد از آن چون فراخ گردانید خدای تعالیٰ
 بر مردم و احتیاج نماند رخصت کرد و نگاہدارند تا آن وقت کہ خوش آید۔ و نہایتکم عن النبیذ لانی سقار۔ و بخی کرده بودم
 شمار از انداختن بنیدگر و مشک۔ فاشربوا فی الاستقیۃ کلہا۔ پس بنوشید الآن در ہمہ ظرفها چه مشک و چه غیر آن پس در او بنید
 ظروف است و سبب و بخی کردن بنیدگر و مشک آن بود کہ مشک سرو میدارد آب را پس گرم نمیشود و تیز و تند نمیکرد
 بنید در آن و در ظروف دیگر گرم میشود و سخت و تند میگردد پس شاید کہ خمر گردد و حرام شود و بود و مردم قریب العمد از تحریم خمر
 و هنوز لذات خمر و ہوسے آن از سر ایشان نرفته شاید کہ در آن افتند و بعد از آن کہ امر تحریم خمر مقرر شد و احترام و اجتناب
 از آن لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماند پس در ہمہ ظروف کہ بکنند مختار اند اگر تیز و تند نیست و مسکون شدہ خواہند خورد
 و الا اجتناب خواہند نمود از آن چنانکہ فرمود۔ ولا تشربوا مسکرا۔ و ننوشید هیچ مستی آرند را و نیز در ابتدای کار ظرف خمر را
 بود پس بخی کرده شد از آن و جائز داشتہ نشد مگر در مشکها و در آخر تجویز کرده شد در ہمہ ظروف و این نزد امام مالک و احمد است
 و نزد دیگران هنوز در آن ظروف حرام است چنانکہ در کتاب الایمان مذکور شد و معنی بنید آن است کہ خرمایا انگور را کوفتہ
 در آب انداختہ نگاہدارند تا اندک تیزی در و سے پیدا گردد و بنوشند و این حلال است و اگر تیزی بیشتر گردد و سخت و مسکون
 شود حرام است و در کتاب الاشریہ بتفصیل تر ازین معلوم خواہد شد۔ رواہ مسلم و عن ابی ہریرۃ قال
 اراد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبر امہ فبکی و ابکی من حولہ۔ زیارت کرد آن حضرت قبر مادر خود را پس گریہ کرد
 بگریہ کند کسی را کہ گرد آن حضرت ایستادہ بودند یعنی چندان گریہ کرد کہ در دیگران نیز تاثیر کرد و بگریہ او در گریہ درآمدند
 فقال استاذنت ربی فی ان استغفر لہا۔ پس گفت طلب اذن کردم پروردگار خود را در آنکہ طلب آمرزیدن کنم
 براسے مادر خود فلیم یوفن لی پس اذن کرده شد مرا۔ فاستاذنتہ فی ان ازو قبر ہا۔ پس طلب اذن کردم پروردگار
 را در آن کہ زیارت کنم قبر مادر را۔ فاذن لی۔ پس اذن دادہ شد مرا و ضرور و القبور۔ پس زیارت کنید

قبر را۔ فانما تذکر الموت۔ نیز کہ قبر را یا وسیع دهند موت را۔ رواه مسلم۔ بدانکہ آنچه ذکر کرده شد درین حدیث و مثال
و سے طریقہ متقدمین است و بعضی از ایشان بیگویند کہ درین باب نازل شدہ است قول و سے سبحانہ تعالیٰ
و کا کان للنبی والذین آمنوا ان یتستغفروا للشیء کین ولو کانوا اوستے قریلی و قول و سے سبحانہ تعالیٰ و لا تسال عن
اصحاب الجحیم برقرآت معلوم و اما متاخرین پس تحقیق اثبات کرده اند اسلام والدین بلکہ تمامہ آباء و امهات آنحضرت
را صلی اللہ علیہ وسلم تا آدم و نوح و الیشان را و اثبات آن سہ طریقہ است یا ایشان بر دین ابراہیم بودہ اند یا
آنکہ ایشان را دعوت نرسیدہ و مردہ کہ در زمان فترت بودہ و مرونہ پیش از زمان نبوت یا آنکہ زندہ گردانیدہ
شدہ است تعالیٰ ایشان را بر دست آن حضرت و بدعا سے و سے پس ایمان آوردند و حدیث احیائے والدین
اگرچہ در عذوات خود ضعیف است لیکن تصحیح و تحسین کرده اند آن را بحد و طرق و این علم گویا مستور بود از متقدمین
پس کشف کرد آن را حق تعالیٰ بر متاخرین و اللہ شخیص بر جنت من فیشار باشار من فضله و شیخ ہلال الدین سیوطی
رحمۃ اللہ علیہ رسائل تصنیف کرده اند و آن را بدلائل اثبات نمودہ و از شبہ مخالفان جواب دادہ و اگر آن را
نقل کنیم سخن دراز گردد و مسم در اینجا باید نگریست و اللہ اعلم۔ وعن بریدۃ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یعلیمہم اذا خرجوا الی المقابر۔ بود آن حضرت کہ تعلیم میکرد صحابہ را چون بیرون می آمدند بسوی مقبرہ ہا این کلمات
اسلام علیکم اہل الدیار من المؤمنین و المسلمین۔ سلام بر شما اہل اہل سرایا از مؤمنین و مسلمین و گفتہ اند کہ السلام اینجا
بمعنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و یا جمع دار است و دار نام بنائے کہ آن را عرصہ و فضا فی باشد و استعمال و تکرار
احیاء و در اموات نیز اطلاق کردند۔ و اما ان اشار اللہ بکم للاحقون۔ و اما اگر خود ہمسستہ است خدا بشمارندگان
و پیوستہ گانیم و استعمال اشار اللہ یا بخت تبرک و رغبت است چنانکہ بیمار را بگویند اشار اللہ صحتہ خواہی یا بخت
یا بخت شک یا در وفات بر ایمان یا با عتبار قرب وقت ہمیت گزند فضا بود کہ باہم رویم یا میرد آن وقت کہ باہم رویم
نسال اللہ لنا و لکم العافیۃ۔ می طلبیم از خدا برائے خود و برائے شما عافیت و سلامت از عذاب بنیاد و آخرت رواہ مسلم
الفصل الثانی عن ابن عباس قال مر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بقبر باب المدینۃ۔ گذشت آن حضرت
بقبر را کہ در مدینہ بود۔ فاقبل علیہم بوجہ۔ پس مقابل شد آنحضرت بر ایشان بروی مبارک خود۔ فقال پس گفت۔ السلام علیکم
یا اہل القبر بغیر اللہ لنا و لکم بیا مروز خدا سے تعالیٰ ما را و شمارا۔ انتم سلفنا و نحن بالاشترک شامیش گذشتگان ایستد ما
در سہ شامیریم۔ رواہ الترمذی و قال فی حدیث حسن غریب

الفصل الثالث عن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلما کان
لیلتہا من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت عائشہ بود آنحضرت ہر گاہ کہ می بود شب نوبت عایشہ از آنحضرت بیخرج
من آخر اللیل الی البقیع۔ بیرون می آمد آنحضرت در بابا ان شب بستر بقیع بقیع بوحده و قات نام مقبرہ مدینہ است فیقول۔ پس

میں گفت السلام علیکم دار قوم مومنین سلام باد بر شما اہل سراسے مومنان۔ واما کم ما تودعون عندکم جلوبون۔ واما شمارا
چیزی کہ وعدہ کردہ شدید شمارا سے قیامت مدتی متین مہلت دادہ شدہ اید شما۔ وانا انشاء اللہ بکم لاحقون۔ واما اگر خدا
خدا بشمار سدا گانیم۔ اللهم اغفر لاہل بقیع الغرقہ۔ خدایا بیا من مراہل بقیع غرقہ را و بقیع الغرقہ بخت آن گویند کہ بقیع نام زمینی
کہ درو سے درختان باشند و غرقہ بقیع معجزہ و قاف نام نوع درختیست کہ درین زمین کہ مقبرہ شدہ است در زمان پیشین بسیار بود
رواہ مسلم۔ و عنہا قالت کیف اقول۔ وہم از عایشہ است کہ گفت دیر سید از آنحضرت چگونہ گویم وچہ گویم وچہ خوانم یا رسول
تغنی فی زیارة القبور۔ میخواند عایشہ ازین پرسیدن کہ چہ گویم در زیارت قبور و این ولایت دار و ربوہ از زیارت
مرسار او بر آنکہ حدیث لعن پیش از رخصت بود۔ قال قولی۔ گفت آنحضرت بگو۔ السلام علی اہل الدیار من المومنین
والمسلمین ویرحم اللہ المتقدین منا و المتأخرین۔ ورحمت کند خدا سے تو سے پیش روندگان را از ما و پس ماندگان را۔ وانا
انشاء اللہ بکم لاحقون رواہ مسلم و عن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی۔ روایت است از محمد بن النعمان کہ از
ثقات تابعین است در حالتی کہ میرساند حدیث را بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت آنحضرت۔ من زار قبر البوہ او احدہما
فی کل جمعة۔ کسے کہ زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکے ازین دو۔ یا ہر ہفتہ غفرلہ و کتب بر۔ آفریدہ شود و مرا نکس را و نوشتہ
شود و در دیوان اعمال نیکی کنندہ بہ پدر و مادر و بر کسہ با نیکی کردن بہ پدر و مادر ضد عقوبت و بر کفنج و چھنبن بار نیکی کنندہ با انشاء
ضد عان و در بعض روایات فقہیہ بوسہ دادن بر قبر پدر و مادر را نیز آردہ است۔ رواہ البہیقی فی شعب الایمان مرسلہ۔
و عن ابن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کنست غصبتکم عن زیارة القبور فزروا فانہا تنزہ فی الدنیا و تزدک الآخرۃ
پس بدستی کہ قبور دیدن آنہا بے رغبت میگردد و دنیا و آخرت می بخشد از ان کہ چون عاقبت کار این است این ہمہ تعلی بنیاد
چیست و یاد میدہد آخرت را کہ جز این عالم عالمی دیگر نیست کہ آنجا باید رفت از اینجا معلوم میشود کہ در قبور بصفت عبرت
و حیرت باید بود و غافل و ذاہل نباید بود و رباعی بر زمینے کہ ہی میگذری ساکن رو بہ کہ عیونست و خطوط است و قد و است
و خود و بد این ہمہ چشمہ خورشید جهان افروز است بکہ ہمے تافت بر آراگہ عادی و نمودار رواہ ابن ماجہ و عن ابی
ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لعن اللہ زورات القبور۔ روایت است از ابو ہریرہ کہ آن حضرت گفت
لعنت کند خدا سے تو سے زنان زیارت کنندہ را کہ در زیارت جترع و فترع و نوحہ و کجا و ندہ بہ بسیار میکنند۔ رواہ احمد
و الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح و قال قدرای بعض اہل العلم ان نہا کان قبل ان یخص النبی
و گفت ترمذی کہ این حدیث بو پیش از ان کہ رخصت کند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی زیارة القبور۔ در زیارت قبور۔
فلما فخص و دخل فی رخصتہ الرجال والنساء۔ پس ہر گاہ کہ رخصت کرد آنحضرت در آمدند در رخصت او مردان و زنان
و قال بعضهم انما کرہ زیارة القبور للنساء۔ و گفتہ اند بعضی از اہل علم کہ آنحضرت مکروہ پنداشت زیارت قبور مردان را
تقلہ صبر ہن و کفرۃ جبر عین۔ از رخصت کی صبر زنان و بسیاری سبب ضربی ایشان پس رخصت نزد این بعض مخصوص

بروان خواہ بود ہم کلامہ تمام شد کلام ترمذی و تا اینجا ہمہ کلام او بود۔ وعن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ قالت کنت
 ادخل بیت الذی فیہ رسول اللہ کفبت عائشہ بودم من کہ سے درآمد خانہ خود را کہ در سے مدفون بود پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم۔ و ابو بکر نیز مدفون شدہ بود در سے۔ وانی و اضع ثوبی۔ و حال آنکہ من نہندہ و افگندہ بودم
 جامہ خود را یعنی روار از بدن۔ و اقول انما ہنوز جی و ابے۔ و یغتم بدل خود آیا اگر سے پر سیاہ نازان کسی نیست
 مدفون مگر شوہر من کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است و پدر من کہ ابو بکر است رضی اللہ عنہ۔ فلما دفن عمر۔ پس ہر گاہ کہ
 دفن کردہ شد عمر رضی اللہ عنہ۔ فواللہ ما دخلتہ الا وانا مشدودۃ علی ثیابی۔ پس بخدا سوگند نہ درآمد آن خانہ را مگر آنکہ
 من بستر شدہ است بر من جامہ ہاسے من۔ حیار من عمر۔ از جهت شرم و اشتن از عمر کہ بیگانہ بود۔ رواہ احمد۔
 و درین حدیث دلیلے واضح است بر حیات میت و علم سے و آنکہ واجب است احترام میت نزد زیارت وی خصوصاً
 صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچہ در حالت حیات ایشان بود زیرا کہ صالحان را مدد بلیغ است
 مر زیارت کنندگان خود را بر اندازہ ادب ایشان گذافی شرح اشیح

خاتمة الطبع

بجسن توفیق خدای برتر کتاب برکت خطاب جلد اول ترجمہ فارسی مشکوٰۃ شریف منسبی بہ اشعة المعات کہ شالست
 برا حدیث بنوی از کتاب الایمان تا کتاب الجنائز ترجمہ فاضل بنزیل عالم نبیل شدہ بیخ عبدالحق محدث دہلوی
 طاب ثراہ حسب خواہش طالبان دین بار چہارم ببحث تام و فکر فائز بمقام لکھنؤ در مطبع نامی منشئی نول کشور
 سی۔ آئی۔ ای پاء اپریل ۱۳۸۵ مطابق ماہ شوال المکرم ۱۴۰۵ ہجری لباس پوش الطباع شدہ خدا سے تقاسلہ
 مرغوب دلہامی اہل عالم کند بہتہ درلہ

۳۹۵۰

تفسیر بے لفظ فیضی - سے ہوا طبع الالہام - علم کے سرکناج لیجیے جو کتاب خزانہ کبریٰ شہنشاہ اکبر میں گوہر نایاب مفتی تھی اپنے خزانہ کی منزلت کیجیے عجب صنعت ہر اہل بے لفظ اسپر عجیب بلاغت و سلاست پھر متباد و خبر اور شرط و جزا کی اصطلاح بے لفظ - روایات کا ترجمہ بے لفظ شہنشاہ ہند کا عزت کرنا واقعی بجا تھا اور مفتی مصنف کا محرز بیادیا ہی پایا جیسا سنا تھا مطبع کی تمام کوشش سے نہایت نفیس نشہ ملا جسکو جو ہر رقم خوشنویس نے لکھا بہت عمدہ چھپا۔

تفسیر ہلالین فی شرح الجلالین - تفسیر ہلالین پارہ ۱۴ نمبر پر شرح مولانا ترازب علی مرحوم۔

ور النظم - خواص و تاثیرات آیات و سورتا سے قرآنی موافقہ قاضی ابوالحسن العسری۔

توریت - زبان عربی ترجمہ بطور اصل کے اسکے نیچے فارسی ترجمہ موجود تھا اور اردو ترجمہ بصورت زرخیز مطبع ہذا کی طرف سے اضافہ ہوا۔ تاکہ اردو خوان بھی اس سے مستفیض ہوں۔

فقہ فارسی

ہدایہ - پیشانی پر اصل عربی اور تحت میں ترجمہ فارسی مع شرح از علماء کے کلکتہ جو مدت سے متداول ہر دو مجلد کامل۔

شرح سفر السعادت - از مولانا عبدالحق دہلوی مروف۔

تجلیج - سے اب غایۃ المشور از ملا محمد قزوینی۔

تذکرۃ الجبلہ - احکام حمید از مولوی عبدالسلام۔

تبیان - در حکم نبی اکرم و حق از ملا حسین الدین۔
عید الفیض - مسائل فقہیہ فارسی از ملا ناظم علی۔
عام حق - مشہور و سی از شیخ شرف الدین بخاری۔
ماکتہ مسائل - مسائل از مولانا احمد رضا رحمہ اللہ۔

شرح وقایہ فارسی - مع حاشیہ مفتی ابوالخیر شاہ عبدالحق محدث دہلوی۔

مسائل المتقین - مرغوب علماء کے ولایت از مولوی اکبر یار خان۔
فتاویٰ برہنہ - جامع البواب فقہ از مفتی نصیر الدین۔

قدوری - ترجمہ مولانا ابوالقاسم جدید الطبع۔

شرح فارسی مختصر وقایہ - از عبدالحق حسن جامی۔

کفر فارسی - از مفتی نصیر الدین کرمانی مختص فرہنگ۔

مالا بدینہ - از قاضی ثناء اللہ رحمہ اللہ مع وصیت نامہ۔

شرح مختصر وقایہ کوریمیری - از مولانا جلال الدین سرخندی۔

رسالہ تنبیہ الانسان - در حلت و حرمت جالوزان۔

رسالہ قاضی قطب - ذکر ایمان و ارکان۔

فقہ اردو

غایۃ الاوطار - ترجمہ اردو و مختار ترجمہ مولوی خرم علی و مولوی محمد حسن کامل چار جلد میں۔

راہ پنہاست - ضروری مسائل نماز و روزہ وغیرہ۔

مفتاح الجمعہ - از مولوی کرامت علی جوہر پوری۔

حقیقۃ الصلوٰۃ - مع رسالہ بے نمانان۔

ترجمہ فتاویٰ عالمگیری - کامل ہر چار جلد میں مقدمہ جلد اول۔

ترجمہ مولانا احتشام الدین و ابوالقاسم ہر نہ جلد میں مقدمہ۔

ترجمہ مولانا امیر علی - پر ترجمہ نہایت فصیح و بلیغ ہوا ہے۔

کشف الحاجات - ترجمہ اردو و مالا بدینہ از مولوی محمد نواز الدین۔

پہلے سیکھ شامل مفت رسالہ (۱) ہزار مسئلہ (۲) مسائل (۳)
 (۳) صدوی مسئلہ (۴) مناجات بدگام بارشیا
 (۵) حلیہ شریف (۶) نور نامہ (۷) چہل مسائل مولفہ
 مولوی عبد اللہ بن عبد السلام
 شریع محمدی منظم مسائل فقہ از محمد خان قندھاری
 تنبیہ الغافلین - مسائل وینیہ -
 حیرت الفکر - مسائل شافعیہ از مولوی ابراہیم حسین بکھوری
 جواب السائلین - بطور استفادہ -
 کفر الدقائق - سبھی بختہ العجم - اردو ترجمہ از مولوی محمد سلطان
 چہل مسائل فقہ از مولوی ابراہیم حسین بکھوری -
 اشرف المسائل - از مولوی اشرف علی خان
 رسالہ تجزیہ و تکلیفین میت - از محمد عمر

فقہ عسکری

ابو المکارم - شرح مختصر وقایہ از عبد اللہ بن محمد معروف
 بر جندی - شرح مختصر وقایہ از مولانا عبد العلی بر جندی معبر شرح
 جامع الرموز - شرح مختصر وقایہ از ملا شمس محمد قسٹانی متداول -
 فتح الفقہ بر مشن خط نسخ بن اور شرح خداستعلیق من کل بدر چاکر
 از امام کمال الدین بن الہمام نہایت مستند و با عظمت
 شرح مشہور و معروف اور آخرین مکملہ زین الدین ہندی
 شرح الیاس - شرح مختصر وقایہ - از شیخ محمود بن الیاس
 عینی - مینی بنایہ شرح ہدایہ از قاضی المصطفیٰ بدر الدین
 عینتابی معروف بمینی نہایت مستند کامل شرح چہر جلدات ضخیم -
 ہدایہ - حاشیہ جدید ہدایہ - عمدہ و زائد فوائد بخشی مولوی
 محمد حسن سنبلی مرزا - کامل دو جلدات میں
 (جلد اول) مدونون - عادات -

(جلد دوم) مدونون جلدین آخرین معاملات
 در المختار شرح تنویر الابصار - مختصر شرح در علامہ علامہ
 حصکفی معروف متداول ہر جہاز جلدات کامل
 فتاواے عالمگیری - ہر جہاز جلد کامل و نہ جلد
 ہدایہ مع الکفایہ - از سید جلال کر لانی نہایت مستند
 شرح مشہور معروف حامل اللین -
 اسکے جلدات از بیہ بین سے جلد اول و دوم تاکتات الکلیح
 و جلد سوم و چہارم تا آخر کتاب -
 فتاویٰ قاضیخان مع سراجیہ - از امام قاضی حسن بن منصور
 قاضیخان مستند معروف متداول دو جلد کامل -
 شرح وقایہ - از امام صدر الشریعہ جلی قلم مع کمال شایان
 ذخیرۃ العقبیٰ ابن حنیہ جلی داخل درس قطع کلاں -
 شرح وقایہ خرد - مع دارہ ہندیہ منو سلاطین
 ذخیرۃ العقبیہ - حاشیہ شرح وقایہ از یوسف بن حنیہ
 جلی متداول معروف -
 اشتباہ والنسائیر - مع شرح حموی معروف مستند متداول
 مامیٹھ - از میرزا تاجاویا بہ بخشی جدید -
 کثر الدقائق - بخشی متداول درسی کتاب -
 استحصال الحقائق - شرح کثر الدقائق مشہور متداول -
 عینی شرح کثر الدقائق - نسخے مستند معروف و متداول و مکملہ
 مین یعنی جلدین الدین عبادات میں و جلدین آخرین معاملات میں
 مختصر وقایہ بخشی - از امام صدر الشریعہ درسی متداول -
 عمدۃ البصائر - فی مسائل الرضاۃ از مولوی زاب علی مرحوم
 قدوری بخشی - از امام ابوالمحسن درسی متداول -